

فیدل کاسترو سخن میگوید

(شامل ۱۸ سخنرانی از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۱)



جلد اول

مترجمین: بهمن ارمغان، مریم رحیمی، سیاوش توآب



جلد شميز ۱۱۵ تومان
جلد زرکوب ۱۶۵ تومان



فیدل کاسترو و سخن میکویده

جلد اول

(شامل ۱۸ سخنرانی از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۱)

مترجمین:

بهمن ارمغان

مریم رحیمی

سیاوش نواب



نام کتاب : فیدل کاسترو سخن می‌گوید (جلد اول)

ناشر : نشر همبستگی

تیراژ : ۵۵۰۰ جلد

نوبت چاپ : چاپ اول - مهرماه ۱۳۶۴

حروفچینی و طراحی : کامپوزر ۸۲۹۱۱۹

لیتوگرافی : نقره‌آبی ۶۴۶۲۲۴

چاپ : خوش رنگ ۲۸۵۵۱۳۹

آدرس : صندوق پستی ۴۳۷ - ۱۵۷۴۵ منطقه پستی ۱۵ ، تلفن : ۸۲۳۴۲۴

حق چاپ برای نشر همبستگی محفوظ است .

فهرست

یادداشت ناشر..... پنج
روز شمار وقایع مهم کوبا نه

سخنرانی های فیدل کاسترو:

- ۱ - این است دموکراسی (هاوانا - اول ماه مه ۱۹۶۰) ۱
- ۲ - امروز این مردم کوبا هستند که حکومت می کنند (سازمان ملل متحد - ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۰) ۱۹
- ۳ - انقلاب باید مکتب تفکر آزاد باشد (دانشگاه هاوانا - ۱۳ مارس ۱۹۶۲) ۷۷
- ۴ - علیه بوروکراسی و فرقه گرائی (مصاحبه با تلویزیون کوبا - ۲۶ مارس ۱۹۶۲) ۹۵
- ۵ - راه انقلاب در آمریکای لاتین (دهمین سالگرد حمله به پادگان مونکادا - ۲۶ ژوئیه ۱۹۶۳) ۱۵۷
- ۶ - آن کسانی را که جنگجوی انقلابی نیستند نمی توان کمونیست نامید (دهمین سالگرد حمله به کاخ ریاست جمهوری - ۱۳ مارس ۱۹۶۷) ۱۹۹
- ۷ - کوبا را نمی توان خرید یا ترساند (ششمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد - ۳ سپتامبر ۱۹۷۹) ۲۴۹
- ۸ - من از جانب کودکانی در جهان صحبت می کنم که حتی یک قرص نان ندارند (سی و چهارمین مجمع سازمان ملل - ۱۲ اکتبر ۱۹۷۹) ۲۷۱
- ۹ - زنان کوبا نقش تعیین کننده ای در انقلاب ایفاء می کنند (سومین کنگره فدراسیون زنان کوبا - ۸ مارس ۱۹۸۰) ۳۰۳
- ۱۰ - ساختن جامعه سوسیالیستی وظیفه مردان و زنان آزاده است (هاوانا - اول ماه مه ۱۹۸۰) ۳۳۳
- ۱۱ - انقلاب ساندنیست چیزهای زیادی به ما خواهد آموخت (ماناگوآ - ۱۹ ژوئیه ۱۹۸۰) ۳۵۹

- ۱۲ - آنچه در شیلی رخ داد هرگز در نیکاراگوآ رخ نخواهد داد (بیست و هفتمین سالگرد حمله به پادگان مونکادا - ۲۶ ژوئیه ۱۹۸۰) ۳۶۹
- ۱۳ - کوبا هرگز بر سر اصول معامله نخواهد کرد (دومین کنگره حزب کمونیست کوبا - ۲۰ دسامبر ۱۹۸۰) ۳۹۷
- ۱۴ - مبارزه علیه فقر جهانی (دومین کنگره "انجمن اقتصاددانان جهان سوم" - ۲۶ آوریل ۱۹۸۱) ۴۱۱
- ۱۵ - ما آماده‌ایم برای صلح بمیریم ولی در مقابل باجگیری و ترس تسلیم نشویم (شصت و هشتمین کنفرانس اتحادیه بین‌المجالس - ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۱) ۴۴۵
- ۱۶ - مردم کوبا یا با انقلابشان زندگی خواهند کرد یا تا آخرین نفر به‌مراه این انقلاب خواهند مرد! (دومین کنگره کمیته‌های دفاع از انقلاب - ۲۴ اکتبر ۱۹۸۱) ۴۷۷
- ۱۷ - حضرات امپریالیست، نسل جدید کوبا از نسل پیشین راسخ‌تر، انقلابی‌تر و انترناسیونالیست‌تر است (پنجمین کنگره فدراسیون دانش‌آموزان دبیرستانی کوبا - ۶ دسامبر ۱۹۸۱) ۵۲۱
- ۱۸ - تامین بهداشت عمومی وظیفه انقلاب است (پنجمین کنگره اتحادیه کارگران خدمات بهداشتی - ۹ دسامبر ۱۹۸۱) ۵۳۱

ضمائم :

- تلقی خودتان از اسلام را به کشورهای منطقه صادر کنید (ملاقات با هیئت ایرانی شرکت‌کننده در کنفرانس اتحادیه بین‌المجالس - شهریورماه ۱۳۶۰) ۵۶۳
- بعد از ژیرون تمام ملل قاره آمریکا کمی آزادتر شدند (بیستمین سالگرد پیروزی ژیرون - ۱۹ آوریل ۱۹۸۱) ۵۷۱
- کوبا در آنگولا: عملیات کارلوتا (بقلم گابریل گارسیا مارکز - ۱۹۷۷) ۵۸۵
- اساس سیاست خارجی کوبا (بقلم کارلوس رافائل رودریگز - دسامبر ۱۹۸۱) ۶۰۷
- قانون اساسی جمهوری کوبا (۱۵ فوریه ۱۹۷۶) ۶۲۷

- یادداشت‌ها ۶۶۱
- فهرست اعلام ۶۸۳

یادداشت ناشر

پس از سرنگونی سلطنت پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، این امکان برای اولین بار فراهم شد تا توده‌های مردم کشورمان از مبارزات ستم‌دیدگان در سراسر دنیا مطلع شوند و همبستگی خود را با جنبش‌های رهاطلبش و انقلابات ضدامپریالیستی اعلام دارند. کتاب حاضر بخشی از نهمین ساله مبارزات مردم کوبا علیه امپریالیسم آمریکا است که از زبان فیدل کاسترو رهبر اصلی انقلاب کوبا بازگو می‌شود.

از زمان پیروزی انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹ تاکنون، دستاوردهای این انقلاب آنچنان چشمگیر بوده است که حتی دشمنان آن را نیز مجبور به برسمیت شناختن آنها کرده است: محو بیگاری و تبعیض نژادی، ریشه‌کن ساختن بیسوادی، بهبود سطح زندگی مردم، ارتقاء منزلت و موقعیت زنان، گسترش بهداشت و آموزش عمومی، بسیج و تسلیح مردم در مبارزه پیکر علیه امپریالیسم، پایان دادن به سلطه و نفوذ طبقات سرمایه‌دار و زمیندار از حیات اجتماعی و سیاسی کشور و استقرار حکومتی بر پایه قدرت و سازمان‌های زحمتکشان کوبا و بالاخره حمایت‌های مادی و معنوی از مبارزات و انقلابات ستم‌دیدگان در سراسر دنیا تنها بخشی از این دستاوردهای کوبای انقلابی بشمار می‌رود.

رهبری کاسترو از زمان پیروزی قیام بهمن‌ماه تاکنون پیگیرانه از مبارزات توده مردم کشورمان و نهضت اصیل اسلامی ایران در مقابل انواع توطئه‌ها و تبلیغات مسموم امپریالیست‌ها حمایت و پشتیبانی کرده است. فیدل کاسترو در شهریورماه ۱۳۶۰ در ملاقات با هیئت‌ایرانی شرکت‌کننده در کنفرانس اتحادیه بین‌المجالس در هاوانا - که در همین مجموعه چاپ شده است - این همبستگی با نهضت اسلامی و انقلاب ایران را چنین ابراز می‌کند: "تلقی خودتان را از اسلام به کشورهای منطقه صادر کنید، انقلاب را به تمام جهان صادر کنید."

بر پایه این دستاوردهای تاریخی کوبا و طرز برخورد انقلابی رهبری کاسترو نسبت به انقلاب اسلامی ایران است که کتاب حاضر بعنوان گنجینه‌ای عظیم از تجارب انقلابی و مبارزات ضدامپریالیستی می‌تواند در تحکیم هرچه بیشتر همبستگی بین انقلابات ایران و کوبا موثر افتد و همچنین در کارزار مقدس علیه صدام و امپریالیسم در خدمت تلاش و ایثار حماسی مبارزین مسلمان و انقلابی کشورمان قرار گیرد.

* * *

این کتاب دومین کتاب از سلسله پروژه‌های معرفی انقلابات جهانی است که نشر همبستگی اقدام به چاپ آن می‌نماید. اولین کتاب نشر همبستگی "در دفاع از انقلاب نیکاراگوا، ساندنیست‌ها سخن می‌گویند" با استقبال وسیعی در سطح کشور روبرو شد.

در ابتدای کار بر آن بودیم تا مجموعه سخنرانی‌های فیدل کاسترو را در دو جلد و همزمان بچاپ برسانیم لیکن درگیری‌های اخیر در اردوگاه‌های فلسطینی در بیروت و اهمیت مسئله فلسطین برای انقلاب خاورمیانه ما را بر آن داشت تا پیش از جلد دوم "فیدل کاسترو سخن

می‌گوید"، حقایق و اسناد انقلاب فلسطین را بطور مدون در اختیار خوانندگان ایرانی قرار دهیم. کتاب حاضر، جلد اول سخنرانی‌های کاسترو از سالهای اول انقلاب (۱۹۶۰) تا پایان ۱۹۸۱ را دربر می‌گیرد.

مجموعه "فیدل کاسترو سخن می‌گوید" در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی ایران برنامه‌ریزی شد و در طی این ۷ سال بسیاری از مطالب آن تهیه و آماده شده بود. در عین حال اقدام عملی جهت انتشار این کتاب از نوروز ۱۳۶۴ در شرایط تشدید بمباران شهرهای کشورمان توسط رژیم جنایتکار صدام آغاز شد.

این اغراق نیست که برخی اوقات، کار آماده کردن این مجموعه بواسطه خاموشی‌های برق ناشی از حملات هوایی رژیم عراق در زیر نور شمع به پیش رفت. لیکن تنها مشوق ما در چنین شرایطی اهمیت و ضرورت معرفی رهبری و تاریخ ۲۶ ساله انقلاب کوبا و دستاوردهای چشمگیر آن بود - که می‌تواند تجربه‌های عظیم در خدمت پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی ایران باشد.

در چاپ جلد اول این مجموعه، که شامل ۱۸ سخنرانی از فیدل کاسترو می‌باشد، حداکثر دقت و وسواس در ترجمه و تطبیق آن با متن انگلیسی موجود در نشریه "گرانما" - ارگان حزب کمونیست کوبا - و یا جزوات رسمی جمهوری کوبا که در دسترس بوده، بکار برده شده است. برای تلفظ صحیح نام‌هایی که در کتاب آمده، زبان اصلی (اسپانیولی) مورد استناد قرار گرفته است. همچنین، برای سهولت در مطالعه و استفاده از کتاب برای خوانندگان ایرانی که ممکن است با تاریخ کوبا و یا برخی مفاهیم و اصطلاحات بکاررفته در کتاب آشنائی نداشته باشند، توضیحات لازم در زیرنویس‌ها و یادداشت‌های آخر کتاب اضافه شده است.

پرواضح است که انجام چنین پروژه بزرگی مستلزم همکاری تیم وسیعی از مترجمین و اهل فن بوده است، که لازم می‌دانیم از همه آنها کمال تشکر را بنمائیم. بالاخص برادر سیاوش نواب که علاوه بر ترجمه برخی از سخنرانی‌ها، کلیه آنها را با اصل تطبیق و تصحیح نموده است. همچنین در اینجا لازم است از برادر مصطفی گرگ‌زاده که با زحمات بی‌پایان خود، در مراحل مختلف مسئولیت آماده کردن کتاب و تهیه روزشمار وقایع کوبا و نیز یادداشت‌ها و زیرنویس صفحات را بعهدہ داشته است، تشکر و قدردانی شود.

علاوه بر این، ذکر این نکته ضروری است که بدلیل مخارج سنگین این پروژه و محدودیت‌های مالی نشر همبستگی تامین مخارج مالی این کتاب از طریق دریافت قرض از دوستان و حامیان ایجاد وحدت و همبستگی بین انقلاب اسلامی ایران و انقلابات کوبا و نیکاراگوآ امکان‌پذیر گشته است و از همگی آنها تشکر بعمل می‌آید.

در آخرین روزهای کار چاپ و صفحه‌بندی کتاب، اطلاع یافتیم اتحادیه کارگران ساندنیست نیکاراگوآ، با اعلام هفته ۱۵ تا ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۵ (۲۴ تا ۳۰ تیرماه ۱۳۶۴) بعنوان هفته همبستگی با مردم نیکاراگوآ خواستار کمک‌های مالی آزادیخواهان سراسر جهان به مبارزین نیکاراگوآ گردیده است. نشر همبستگی مصادف شدن انتشار جلد اول "فیدل کاسترو سخن می‌گوید" با هفته همبستگی با مردم نیکاراگوآ را مغتنم شمرده، ده درصد از عواید این کتاب را به جبهه‌های جنگ تهمیلی رژیم صدام علیه ایران و اتحادیه کارگران ساندنیست نیکاراگوآ تقدیم می‌کند.

حمید شهبابی

مهرماه ۱۳۶۴



عکس پشت صفحه :
گاسترو در حال ورود به ساختمان وزارت امور خارجه کوبا پس از پیروزی انقلاب

روزشمار وقایع مهم کوبا

- ۱۸۵۳
حوزه مارتی ، قهرمان ملی و رهبر جنگ‌های استقلال کوبا ، در هاوانا متولد شد . ۲۶ ژوئیه :
- ۱۸۶۸
اولین جنگ استقلال کوبا علیه امپراطوری اسپانیا ، که ده سال بطول انجامید ، آغاز شد . ۱۰ اکتبر :
- ۱۸۹۵
دومین جنگ استقلال کوبا علیه اسپانیا آغاز شد . ۲۴ فوریه :
- ۱۸۹۸
کشتی آمریکائی مین* ، که در بندر هاوانا لنگر انداخته بود ، منفجر شد . حکومت آمریکا به بهانه انفجار این کشتی در جنگ استقلال کوبا علیه اسپانیا دخالت کرد و آنرا به جنگ آمریکا - اسپانیا تبدیل کرد . چند ماه بعد معاهده صلح بین اسپانیا و آمریکا به امضاء رسید و متعاقباً کوبا تحت قیمومیت آمریکا درآمد . ۱۵ فوریه :
- ۱۹۰۱
ماده اصلاحی پلالت از جانب ایالات متحده آمریکا در قانون اساسی کوبا گنجانده شد . این ماده به دولت آمریکا اجازه می‌داد تا به صلاحدید خود در کوبا دخالت کند . ۱۲ ژانویه :
- ۱۹۰۶
دومین دخالت نظامی آمریکا در کوبا که دو سال بطول انجامید ، آغاز شد . ۲۹ سپتامبر :

* Maine

۱۹۱۷

سومین دخالت نظامی آمریکا در کوبا، که ۵ سال بطول انجامید، آغاز شد.

۱۹۲۵

ژنرال ژراردو ماچادو به قدرت رسید و برای ۸ سال بر کوبا حکومت کرد. ۳۰ مه:

۱۹۲۶

فیدل کاسترو در ایالت اورینته متولد شد. ۱۳ اوت:
۱۰ سپتامبر:
رامون گراو، متعاقب یک جنبش توده‌ای که منجر به سرنگونی حکومت ژراردو ماچادو و روی کار آمدن کوتاه‌مدت مانوئل ده سسپدس شده بود، رئیس‌جمهور موقت کوبا گشت.

۱۹۳۴

فولگنسیو باتیستا، گروه‌بان ارتش، حکومت گراو را سرنگون و بمدت ۲۵ سال از طریق حکومت‌های دست‌نشانده، مختلف بر کوبا فرمانروائی کرد. ۱۵ ژانویه:

بر طبق قراردادی بین کوبا و ایالات متحده آمریکا، ماده اصلاحی پلات لغو شد لیکن، این قرارداد به حکومت آمریکا اجازه داد تا در خاک کوبا پایگاه دریائی گوانتانامو را تاسیس کند. ۲۴ اوت:

۱۹۴۰

باتیستا برای مدت چهار سال بعنوان رئیس‌جمهور کوبا انتخاب شد.

۱۹۴۴

دوران به اصطلاح لیبرالیسم با ریاست‌جمهوری رامون گراو در کوبا آغاز شد. اول ژانویه:

۱۹۴۸

کارلوس پریو سوکاراس بعنوان رئیس‌جمهور کوبا انتخاب شد.

۱۹۵۲

فولگنسیو باتیستا با یک کودتای نظامی حکومت را مستقیماً در دست گرفت. ۱۰ مارس:

۱۹۵۳

فیدل کاسترو در رأس یک ارتش ۲۰۰ نفری به پادگان مونکادا در نزدیکی سانتیاگو، واقع در ایالت اورینته، حمله کرد. این حمله با ۲۶ ژوئیه:

شکست مواجه شد و برخی از شورشیان ، منجمله راول و فیدل کاسترو
که زنده مانده بودند ، دستگیر و زندانی شدند .

۱۹۵۵

بر اثر فشار مردم و اعلام عفو عمومی ، فیدل کاسترو و دیگر یارانش
از زندان آزاد شدند . دو ماه بعد وی به مکزیک رفت و به سازماندهی
جنبش ۲۶ ژوئیه پرداخت .

۱۵ مه :

۱۹۵۶

فیدل کاسترو به همراه چه گوارا و ۸۰ نفر از یارانش پس از یک مسافرت
دشوار ۶ روزه با کشتی گرانما از مکزیک در سواحل ایالت اورینته پیاده
شدند . ۱۲ نفر از این گروه ، که پس از درگیری با نیروهای امنیتی ،
جان سالم بدر برده بودند ، برای آغاز جنگ های چریکی خود را به
کوه های سییرامائسترا رساندند .

۲ دسامبر :

۱۹۵۷

هیئت رهبری انقلابی حمله به کاخ ریاست جمهوری را رهبری کرد .
نیروهای کاسترو به یک پادگان نظامی باتیستا در اورو ، واقع در ایالت
اورینته ، حمله کرده و آنرا تصرف کردند . خبر این پیروزی بطور وسیع
در کوبا پخش شد و اهداف گروه کاسترو را تقویت نمود .

۱۳ مارس :

۲۸ مه :

۱۹۵۸

تهاجم نظامی باتیستا علیه ارتش شورشی کاسترو آغاز شد .
تهاجم باتیستا پایان گرفت و ضدحمله نیروهای انقلابی آغاز شد .

ژوئن :

اوت :

۱۹۵۹

دیکتاتوری باتیستا سقوط کرد و باتیستا ، بهنگام فرار به دومینیکن ،
یک حونتای موقت را بر سر قدرت نشاند . کاسترو نیز از طریق فرا
خواندن یک اعتصاب عمومی حونتای سرنگون کرد .
فیدل کاسترو وارد سانتیاگو کوبا شد و اعلام کرد که به هاوانا خواهد
رفت .

۱ اول ژانویه :

۲ ژانویه :

دولت آمریکا حکومت جدید کوبا را رسمیت شناخت .

۷ ژانویه :

فیدل کاسترو در راس ارتش پیروز شورشی وارد هاوانا شد .

۸ ژانویه :

اتحاد جماهیر شوروی حکومت انقلابی کوبا را رسمیت شناخت .

۱۰ ژانویه :

حکومت کوبا مقدمات خروج هیئت نظامی آمریکا از هاوانا را فراهم
کرد .

۱۲ فوریه :

- ۱۳ فوریه : فیدل کاسترو نخست‌وزیر کوبا شد و برنامه حکومت خود را اعلام کرد .
- ۶ مارس : شورای وزیران ، با تصویب یک قانون ، اجاره‌خانه در کوبا را به نصف تقلیل داد .
- ۱۷ مه : شورای وزیران قانون اصلاحات ارضی کوبا را تصویب کرد .
- ۲۱ اکتبر : هاوانا بوسیله هواپیماهایی که از خاک ایالات متحده به پرواز درآمده بودند ، گلوله‌باران شد و عده‌ای کشته شدند .
- ۲۶ اکتبر : میلیشاهای انقلابی سراسری رسماً تشکیل شدند .
- ۱۹۶۰
- ۱۳ فوریه : کوبا و اتحاد شوروی یک توافق‌نامه تجاری امضاء کردند که بموجب آن ، کوبا در عرض ۵ سال مقدار ۵ میلیون تن شکر به قیمت بازار جهانی به شوروی می‌فروخت و در عوض ، اتحاد شوروی بهای این شکرها را ۸۰ درصد بصورت کالا و ۲۰ درصد بصورت دلار ، پرداخت می‌کرد .
- ۴ مارس : کشتی فرانسوی لاکوبره ، که در بندر هاوانا لنکر انداخته بود ، در یک عملیات خرابکارانه توسط سازمان سیا منفجر شد و در اثر آن ۱۰۰ نفر کشته شدند .
- ۲۰ ژوئیه : اتحاد شوروی مقدار ۷۰۰ هزار تن شکر کوبا را ، که آمریکا از سهمیه خرید شکر خود کم کرده بود ، خریداری نمود .
- ۶ اوت : حکومت کوبا کلیه پالایشگاههای نفت ، ۳۶ کارخانه شکر متعلق به آمریکا ، و شرکت‌های تلفن و برق را ملی کرد .
- ۲ سپتامبر : نخستین بیانیه هاوانا توسط مجمع ملی خلق کوبا ، که در میدان انقلاب هاوانا گرد آمده بود ، تصویب شد .
- ۱۳ سپتامبر : حکومت آمریکا صدور کلیه کالاها ، به غیر از دارو و برخی مواد غذایی را ، به کوبا ممنوع اعلام کرد .
- ۲۶ سپتامبر : کمیته‌های دفاع از انقلاب بنیان نهاده شدند .
- در همین روز ، فیدل کاسترو طی یک سخنرانی تاریخی در پانزدهمین مجمع عمومی سازمان ملل ، عملیات امپریالیسم آمریکا علیه کوبا و دیگر کشورهای جهان سوم را محکوم کرد .
- ۱۳ اکتبر : کلیه بانکهای کوبا و ۳۸۲ شرکت بزرگ از طرف حکومت کوبا ملی شدند .
- ۱۶ دسامبر : پرزیدنت آیزنهاور سهمیه شکر کوبا در بازار ایالات متحده را قطع کرد .
- ۱۹۶۱
- اول ژانویه : مبارزه علیه بیسوادی در کوبا آغاز شد .

- ۳ ژانویه: حکومت آمریکا روابط دیپلماتیک خود با کوبا را قطع کرد.
- ۱۷ ژانویه: حکومت آمریکا سفر شهروندان آن کشور به کوبا را ممنوع اعلام کرد.
- ۱۵ آوریل: هواپیماهای آمریکائی که از پایگاههای نظامی آن کشور برخاسته بودند، سه فرودگاه کوبا را بمباران کردند.
- ۱۶ آوریل: فیدل کاسترو در مراسم تشییع جنازه قربانیان حمله هواپیماهای آمریکائی به فرودگاههای کوبا، ماهیت سوسیالیستی انقلاب کوبا را اعلام کرد.
- ۱۷ آوریل: ۱۵۰۰ مزدور مسلح، که توسط حکومت آمریکا آموزش دیده، از نظر مالی تامین شده، و به سواحل کوبا انتقال داده شده بودند، در پلایا ژیرون و پلایا لارگا، واقع در خلیج خوکها، پیاده شدند.
- ۱۹ آوریل: تهاجم مزدوران به خلیج خوکها در مدتی کمتر از ۷۲ ساعت شکست خورد و نام پلایا ژیرون، بعنوان محل اولین شکست نظامی امپریالیسم آمریکا در قاره آمریکا، در تاریخ ثبت شد.
- ۶ ژوئن: کلیه مدارس کوبا ملی شدند و آموزش در کوبا رایگان اعلام شد.
- ۲۲ دسامبر: بیسوادی در کوبا ریشهکن شد.

۱۹۶۲

- ۳۰ ژانویه: هشتمین کنفرانس وزرای خارجه سازمان کشورهای آمریکائی، که در اوروگوئه تشکیل شد، با یک اکثریت ضعیف رای به اخراج کوبا از این سازمان داد.
- ۳ فوریه: حکومت آمریکا، بموجب فرمان ریاست جمهوری، تجارت با کوبا را بطور کامل تحریم کرد.
- ۴ فوریه: مجمع ملی خلق کوبا، در پاسخ به تصمیم هشتمین کنفرانس سازمان کشورهای آمریکائی، دومین بیانیه هاوانا را تصویب کرد.
- ۱۷ فوریه: مبارزه برای واکسیناسیون سراسری فلج اطفال در کوبا آغاز شد.
- ۲۶ مارس: فیدل کاسترو طی یک مصاحبه تلویزیونی از خطر رشد بوروکراسی و فرقه‌گرایی در کوبا انتقاد کرد و مبارزه علیه آنرا اعلام نمود.
- ۲۲ اکتبر: حکومت آمریکا اقدام به محاصره نظامی کوبا کرد. این اقدام منجر به بروز بحران کارائیب، معروف به بحران اکتبر، و خطر جنگ هسته‌ای شد.
- ۲۸ اکتبر: فیدل کاسترو شرایط ۵ ماده‌ای کوبا را برای حل بحران اکتبر پیشنهاد نمود.

۱۹۶۳

- ۱ مارس: شورای وزیران کوبا قانون تامین اجتماعی را تصویب کرد و بموجب آن،

کارگران در مقابل بیماری، حوادث، پیری و نیز بارداری بطور کامل بیمه شدند.

تشکیل نخستین بریگاد بین‌المللی پزشکی، برای کمک به الجزایر، پیشنهاد شد. ۱۹ آوریل:

دومین قانون اصلاحات ارضی کوبا تصویب شد. (۳۱ اکتبر:

۱۹۶۴

وزارت بازرگانی آمریکا رسماً ارسال دارو به کوبا را ممنوع اعلام کرد. ۱۹ مه:

مردم کوبا در پاسخ به قطعنامه‌های ضدکوبائی تصویب‌شده در نهمین کنفرانس سازمان کشورهای آمریکائی، بیانیه‌ی سانتیاگو ده کوبا را که از جانب فیدل کاسترو پیشنهاد شده بود، صادر کردند. ۲۶ ژوئیه:

۱۹۶۶

سازمان همبستگی با مردم آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین (OSPALL)، در هاوانا بنیان‌گذاری شد. ۱۵ ژانویه:

۱۹۶۷

ارنستو چه‌گوارا به‌مراه سایر جنگجویان شجاع انترناسیونالیست در بولیوی بخاک افتاد. ۸ اکتبر:

۱۹۶۹

مبارزه برای تولید بالاترین میزان شکر ممکن در تاریخ کوبا برای سال ۱۹۷۰ اعلام شد. ۲۷ اکتبر:

۱۹۷۰

کوبا به بالاترین میزان تولید شکر در تاریخ خود دست یافت. ۶ ژوئن:

۱۹۷۴

اولین انتخابات جهت تعیین نمایندگان قدرت مردم، ارگان جدید قدرت دولتی، در ایالت ماتانزاس برگزار شد. ۳۰ ژوئن:

کارگران کوبا برای نخستین بار بررسی برنامه اقتصادی سال ۱۹۷۵ را، قبل از بررسی برنامه پنج‌ساله اقتصادی ۸۰ - ۱۹۷۶، رسماً آغاز کردند. ۱۶ ژوئیه:

۱۹۷۵

حکومت کوبا بنا بر تقاضای جنبش خلق برای آزادی آنگولا (M.P.L.A)، نماینده برحق مردم آنگولا، نیروهای انترناسیونالیستی خود را، جهت کمک به دفع تهاجم نیروهای تجاوزگر آفریقایی جنوبی، به آن ۵ نوامبر:

کشور اعزام کرد .

اولین کنگره حزب کمونیست کوبا برگزار شد .

۱۷ دسامبر :

۱۹۷۶

قانون اساسی جدید کوبا در یک referendum سراسری تصویب شد .

۱۵ فوریه :

یک هواپیمای کوبائی با ۷۵ مسافر در حین پرواز بر فراز سواحل باربادوس منفجر شد .

۱۶ اکتبر :

اولین جلسه قانونگذاری مجلس ملی قدرت مردم ، عالی‌ترین ارگان قدرت دولتی در کوبا ، با سخنرانی فیدل کاسترو آغاز بکار کرد .

۲ دسامبر :

۱۹۷۷

نخستین کنگره کمیته‌های دفاع از انقلاب در هاوانا برگزار شد .

۲۴ سپتامبر :

۱۹۷۸

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل طرح پیشنهادی کوبا در مورد حق تعیین سرنوشت مردم را به تصویب رساند .

۱۴ فوریه :

اولین گفتگوهای رسمی مابین نمایندگان جامعه کوبائی‌های خارج از کشور و مقامات حکومت کوبا آغاز شد .

۲۰ نوامبر :

۱۹۷۹

روابط دیپلماتیک مابین جمهوری اسلامی ایران و جمهوری کوبا برقرار شد .

۸ اوت :

فیدل کاسترو ، در مقام رئیس جنبش غیرمتعهدها ، ششمین کنفرانس این جنبش را در هاوانا افتتاح کرد .

۳ سپتامبر :

۱۹۸۰

وزارت خارجه کوبا طی بیانیه‌ای مجازات‌های جدیدی را که رئیس‌جمهور آمریکا بر علیه حکومت و مردم ایران اعلام کرده بود ، محکوم کرد . مردم کوبا طی یک گردهمایی عظیم تاریخی در هاوانا ، پناهندگی عده‌ای از عناصر انگل و رفاه‌طلب جامعه کوبا به سفارتخانه پرو و تبلیغات مسموم امپریالیست‌ها علیه انقلاب کوبا در این زمینه را ، محکوم کردند . فیدل کاسترو در سخنرانی خود در این گردهمایی همچنین ضمن اشاره به تسخیر لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام ، حمایت و همبستگی انقلاب کوبا با مبارزات مردم ایران علیه امپریالیسم آمریکا را مجدداً تأکید کرد .

۲۳ آوریل :

اول ماه مه :

دومین کنگره حزب کمونیست کوبا برگزار شد .

۱۷ دسامبر :

۱۹۸۱

دولت کوبا بمناسبت فاجعه انفجار جنایتکارانه ساختمان نخست‌وزیری و شهادت رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران، ۳ روز عزای عمومی در کوبا اعلام کرد.

(۳۱)وت:

۱۹۸۳

حزب کمونیست و حکومت کوبا طی بیانیه مشترکی تجاوز نظامی آمریکا به گرانادا را محکوم کردند.

۲۵/اکتبر:

۱۹۸۵

آقای مهندس میرحسین موسوی، نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران، در راه سفر خود به نیکاراگوا طی توقیفی ۶ ساعته در هاوانا، با فیدل کاسترو و سایر مقامات حکومتی کوبا دیدار و گفتگو نمود و همچنین از برخی مراکز دامداری و کشاورزی کوبا دیدن نمود.

۲۳/ژانویه:



این است دموکراسی
(اول ماه مه ۱۹۶۰)

این سخنرانی در اول ماه مه ۱۹۶۰ در میدان انقلاب هاوانا ،
که در آن زمان میدان شهر نامیده می‌شد ، در پایان راهپیمائی
مردم به مناسبت روز کارگر ایراد شد . ترجمهٔ این سخنرانی از روی
متن انگلیسی در جزوهٔ "سخنرانی روز کارگر پیرامون سرنوشت
کوبا" چاپ هاوانا ، ۱۹۶۰ ، توسط بهمن ارمغان صورت گرفته
است .

* * *

میهمانان برجسته از آمریکای لاتین و سراسر جهان ؛
کارگران ، کشاورزان ، دانشجویان ، اعضای میلپشا ، متخصصین ، گردان‌های جوانان ، مردم کوبا ؛
ما به مناسبت‌های دیگر در گردهم‌آئی‌های بزرگ دور هم جمع شده‌ایم - گاهی برای
دفاع از کشورمان در برابر تهمت و افترا ؛ گاهی برای گرامیداشت یک سالگرد میهنی ؛
گاهی دیگر برای اعتراض علیه یک تجاوز . لکن هیچگاه مردم ما به این تعداد و یا در یک
گردهم‌آئی به این اهمیت جمع نشده‌اند . امروز روزی است که ما ، روز جهانی کارگر را
جشن می‌گیریم و بنابراین روز کارگران کوبا ، روز کشاورزان کوبا ، روز تمام کسانی که
تولید می‌کنند ، روز تمام فروتنان در میان مردم کشورمان را گرامی می‌داریم . روز کارگر
نه تنها به افتخار کسانی است که کار یدی و یا کار فکری می‌کنند ، کالاهای مادی
تولید کرده یا خدماتی به کشور عرضه می‌کنند ، بلکه روز کارگر در این ساعات حساس به
افتخار تمام کسانی است که وظیفهٔ دفاع از انقلاب به عهدهٔ آنها واگذار گردیده است .
امروز همچنین روز سربازان شورشی است ، روز رزمندگان قهرمان ارتش انقلابی است .
امروز ، بعلاوه ، روز تمام اعضای نیروهای مسلح انقلابی و روز میلپشای انقلابی است ، چرا که
سربازان ارتش شورشی نیز کشاورز و کارگر هستند . بنابراین امروز ، روز تمام انقلابیون

است، روز تمام انقلابیونی است که باهم متحد شده‌اند، زیرا موقعیت و قدرت انقلاب ما در اتحاد ما نهفته است و خواهد بود.

گردهم‌آئی امروز نه تنها نشان می‌دهد که اکثریت عظیم مردم از انقلاب دفاع می‌کنند — در صورتی که احتمالا در این مورد شکی برای آن کسانی باقی مانده که بقدری ساده‌لوح هستند که از فریب دادن خود لذت می‌برند یا اجازه می‌دهند که فریبشان بدهند — بلکه یک چیز مهم‌تر را بیان می‌دارد: این اکثریت عظیم مردم، متشکل است.

امروز مردم متشکل هستند که گرد هم جمع شده‌اند. از همین روست که ما امسال، از سال پیش قوی‌تر هستیم. انقلاب نه تنها از حمایت اکثریت برخوردار است بلکه این اکثریت را سازمان داده است.

و این واقعیت، که امروز همه ما شاهد آن بوده‌ایم، این رویداد واقعا چشمگیر و فراموش‌نشدنی، قابلیت مردم کوبا را به اثبات می‌رساند.

چند ماه پیش حتی یک واحد میلیشا هم — چه کارگری و چه کشاورزی — سازمان نیافته بود. فراخوان جهت سازمان دادن به میلیشاها در ماه اکتبر آغاز شد. درست روز ۲۶ اکتبر بود که این فراخوان در نتیجه اجتماع اعتراض‌آمیز علیه تجاوز هوائی که به قیمت جان چهل تن از شهروندان ما تمام شد، صادر شد.* شش ماه پیش حتی یک میلیشای کارگری نداشتیم. شش ماه پیش کارگران حتی نمی‌دانستند که چگونه اسلحه بدست گیرند. شش ماه پیش کارگران حتی نمی‌دانستند که چگونه راهپیمائی کنند. شش ماه پیش حتی یک گروهان میلیشا وجود نداشت که در صورت تجاوز، بتوان برای دفاع از انقلاب به آن اتکاء کرد. و تنها ظرف شش ماه میلیشاها متشکل شده‌اند، منضبط گردیده‌اند، و تعلیم یافته‌اند.

مردم ما هیچوقت میلیتاریست** نبوده و حالا هم نیستند. مردم ما هرگز مردمی میلیتاریست نبوده و هرگز نخواهند بود. هیچ سنت میلیتاریستی در کشور ما وجود نداشته است. کوبا پروس[†] نبوده است. کوبا کشوری است که بطور چشمگیری صلح‌جو و نجیب است. در کوبا ما از رژه و اونیفورم و اسلحه بیزار بوده‌ایم. چون اینها برای ما همواره سمبل ستم و اجحاف بوده‌اند، سمبل امتیاز و سمبل بدرفتاری بوده‌اند. اسلحه و اونیفورم همواره

* اشاره به حمله یک هواپیمای بمبافکن ب — ۲۵ آمریکا است که در ۲۱ اکتبر ۱۹۶۰ از مبدأ فلوریدا به پرواز درآمد و به حریم هوائی کوبا تجاوز کرد.

** میلیتاریست (Militarist)، به سیاست نظامی‌گری جهت اداره کل امور مملکت اطلاق می‌شود.

† پروس (Prussia)، قسمتی از آلمان در قرون وسطی که طبقات حاکمه آن در زمینه نظامی‌گری و انضباط نظامی مشهور بودند.

برای ما نفرت‌انگیز بوده‌اند. معه‌ذا، ظرف شش ماه بیش از هزار گروهان میلیشای کارگری، میلیشای دانشجویی، و میلیشای کشاورزی سازمان دادیم. این سازمان مهیب که امروز در اینجا رژه رفت و تنها ظرف شش ماه ساخته شده، نشان می‌دهد که مردم کوبا قادر به انجام چه کارهایی هستند.

آنهائی که مردم ما را دست‌کم می‌گرفتند بر این باور بودند که ما مردم قادر به سازمان دادن خود نیستیم. آنها بر این باور بودند که، نمی‌توانیم متحد بشویم. آنهائی که ما را دست‌کم می‌گرفتند فکر می‌کردند که ما—ملتی بیچاره هستیم که بسادگی تسلیم می‌شویم—و همین‌گونه هم درباره ملت‌های برادر ما در آمریکای لاتین فکر می‌کنند. آنها بر این باور بودند که ما قربانی پراکندگی، عدم آمادگی، و عدم قابلیت سازمان دادن به خودمان می‌شویم. آنها بر این باور بودند که ما قادر نیستیم از خودمان دفاع کنیم، و بدون شک حتی فکر می‌کردند که بزدل‌تر از آن هستیم که بتوانیم از خودمان دفاع کنیم.

معه‌ذا، آنچه تحقق یافته عکس این مطلب را ثابت می‌کند. آنچه ظرف مدتی کوتاه تحقق یافته توانائی‌های فوق‌العاده مردم ما را به اثبات می‌رساند و نشان می‌دهد که مردم ما قادر به انجام چه کارهایی هستند.

ولیکن چگونه است که امروز هر شهروندی که قلبش برای کشورش و مردمش می‌تپد، هر شهروندی که حساسیت کافی نسبت به ممنوع خود دارد، هر شهروندی که از آگاهی اخلاقی کافی و شرف کافی برخوردار است که عدالت را حس کند و بفهمد، امروز می‌خواهد به سپاهی از میلیشا تعلق داشته باشد، امروز می‌خواهد بداند که چگونه اسلحه حمل کند؟ چرا هر شهروندی یاد گرفته است کارهایی انجام دهد که هیچگاه قبلاً انجام نداده بود، و یاد گرفته که اینطور متشکل شود؟

این چه چیزی است که باعث شده مردم ما میلیشا تشکیل بدهند؟ این چه چیزی است که باعث شده کارگران، دانشجویان، کشاورزان، پزشکان، مردان و زنان، میلیشا تشکیل بدهند و یاد بگیرند که چگونه از اسلحه استفاده کنند؟ این چه چیزی است که ما را به مردمی اسپارتان* بدل کرده است؟ چه اتفاقی افتاده که یک کارگر پس از پایان کار هشت‌ساعته روزانه‌اش، سه چهار ساعت رژه می‌رود، هنگام شب رژه می‌رود، در زیر باران رژه می‌رود، یا تعطیل هفتگی خود را فدای یاد گرفتن استفاده از اسلحه می‌کند؟ این چه چیزی است که او را وادار می‌کند که نه تنها یک روز، بلکه روزهای بسیاری را فدای چنین کاری بکند، و ماههای متمادی به این کار ادامه بدهد؟

* اسپارتان (Spartan)، به اهالی شهر اسپارت در یونان باستان گفته می‌شود که در شجاعت و انضباط و بی‌تکلفی زبانزد عام بودند.

این تلاش پرشور کوبائی‌ها را به چه چیز باید نسبت داد؟ صرفاً به یک واقعیت: این واقعیت که ملت ما در خطر است، این واقعیت که ملت ما مورد تهدید قرار گرفته است. اطلاع از این امر، که واقعیت دارد و ناگوار هم هست نباید کسی را دلسرد کند. این یک واقعیت است که ما احتیاج داریم از خودمان دفاع کنیم. با اظهار این مطلب ما نه دروغ می‌گوئیم و نه غلو می‌کنیم. ما هرگز به مردم دروغ نگفته‌ایم، و بالاتر از آن، ما هرگز واقعیت‌ها را از چشم مردم مستور نخواهیم داشت.

بسیاری چیزها را باید یاد می‌گرفتیم، بسیاری چیزها را تمام ما بدون استثناء یاد گرفته‌ایم. مثلاً امروز همچنانکه تعداد بیشمار واحدهای متشکل مردم، صف در صف به مدت هفت ساعت متوالی رژه می‌رفتند، امروز که این فرصت را داشتیم تا قدرت عظیم مردم را شاهد باشیم، در حالیکه فرصت داشتیم تا قدرت بی‌نظیر و شکست‌ناپذیر مردم را مشاهده کنیم، از خود پرسیدیم: آیا مردم امروز همان مردم دیروز هستند؟

چگونه امکان دارد که مردمی که چنین قدرت عظیم و فوق‌العاده‌ای دارند، بتوانند آنچه را که مردم ما تحمل کردند، تحمل کنند؟ با قدرت عظیم صدها هزار کشاورز کوبائی، و با وجود قدرت عظیم بیش از یک میلیون کارگر کوبائی، و قدرت عظیم صدها هزار جوان کوبائی همانند آنهایی که امروز در صف گشتی‌ها و میلشاهای دانشجویان رژه رفتند، این امر چگونه امکان داشت؟ چطور امکان داشت؟ چطور ممکن است اینها همان زنان و مردان دیروز باشند؟

از آنجائی که این شهروندان که امروز در اینجا رژه رفتند، همان شهروندانی هستند که همین چند سال پیش مردم ما را تشکیل می‌دادند، چگونه ممکن است که یک چنین اجحاف مفرطی را تحمل کرده باشیم؟ چگونه ممکن است که صدها هزار خانواده در مناطق روستائی ما در شرایط فقر و گرسنگی، بدون زمین، زندگی کرده باشند و اینقدر استثمار شده و قربانی بهرحمانه‌ترین استثمار شرکت‌های خارجی شده باشند که بر سرزمین ما حکومت می‌کردند، در حالی که آن قدرتمندانی که دستورات را صادر می‌کردند کسانی بودند که در غالب موارد نه تنها هرگز یک بذر نکاشته بودند، بلکه حتی سرزمین ما را هم هرگز ندیده بودند؟

در حالی که این همه شهامت در قلوب مردم ما موجود بود، چگونه امکان داشت که این چنین کارگران ما را مورد اجحاف قرار دهند؟ این همه استثمار چگونه امکان داشت؟ این همه کلاهبرداری، این همه دزدی، این همه غارت از مردم ما چگونه امکان‌پذیر بود؟ در حالی که ما این همه قدرت داشتیم، ارتکاب به این همه جنایت چگونه امکان‌پذیر بود؟ چگونه امکان داشت که یک عده قلیل، یک دار و دسته مزدور، یا یک مشت سیاستمدار بی‌مقدار بتوانند بر مردم ما مسلط شوند و اداره سرنوشت مردم ما را به مدت نیم قرن در دست داشته باشند؟

برای مردم ما چگونه امکان داشت که مجبور شوند چنین بهای سنگینی را بپردازند یا برای اینکه مفهوم روشنی از آن به دست بیاوریم، لازم است که تمام مردم را یکجا، در میدانی بمراتب بزرگتر از این میدان که میلیون‌ها کوبائی در آن جمع شده‌اند، در نظر مجسم کنیم. میلیون‌ها کوبائی که نه قادر به خواندن بودند و نه نوشتن، صدها هزار کودکی که بدون اینکه یک پزشک ببینند جان می‌دادند، دریائی از رنج و عذاب، از گرسنگی و فلاکت، از اجحاف و تحقیر که پسران و دختران این سرزمین مجبور بودند بخاطر فقر، با بخاطر بیسوادی، یا بخاطر رنگ پوست، یا بخاطر جنسیت‌شان، آن را تحمل کنند.

آه، مردم ما ذخایر فوق‌العاده‌ای از انرژی و قدرت داشتند و ما یا از آن بی‌خبر بودیم و یا اینکه اجازه نداشتیم آنرا یکجا جمع کنیم، و آنرا متشکل کنیم. و بنابراین، اقلیت‌های ممتاز و تحصیل‌کرده قادر بودند به کمک منافع بیگانه کاری انجام دهند که بیشتر از کاری بود که مردم ما با ذخایر عظیم قدرتشان می‌توانستند انجام بدهند.

این درس بزرگ امروز ما بوده است، چون هیچگاه به اندازه امروز ما کوبائی‌ها فرصت نداشته‌ایم قدرت خودمان را ببینیم. هیچگاه به اندازه امروز مردم کوبا نمی‌توانستند ایده درستی از قدرت خودشان داشته باشند. این جریان بی‌پایان ستون‌های نظامی که به مدت هفت ساعت رژه رفتند لازم بود، تا مردم ما ایده مشخصی از قدرت خودشان داشته باشند. و این درس بزرگ باید برای ما یک درس فراموش‌نشده باشد.

ابتدا، کودکان و جوانان رژه رفتند، و رژه را شروع کردند. سپس سربازان ارتش شورشی رژه رفتند. بعد میلیشاهای کشاورزان رژه رفتند. بعد میلیشاهای آمریکای لاسین با پرچم‌های کشورهای مربوطه‌شان رژه رفتند. سپس میلیشاهای دانشجویان رژه رسید. و بالاخره میلیشاهای کارگران رژه رفتند — اول زنان، بعد مردان، و به دنبال با به همراه واحدهای میلیشا، مردم رژه رفتند. چه آموزش محکمی! مردم از قدرت خود آگاه شده‌اند و یاد گرفته‌اند که قدرت از چه چیزی تشکیل می‌شود. (ابراز احساسات)

سربازان به تنهایی، سربازانی که امروز در اینجا رژه رفتند، یک نیرو را تشکیل می‌دهند، ولی فقط یک نیروی واحد را. کشاورزان به تنهایی یک نیرو را تشکیل می‌دهند، ولی تنها یک نیرو را. دانشجویان به تنهایی یک نیرو را تشکیل می‌دهند، ولی نه بیشتر از یک نیرو را. کارگران به تنهایی یک نیرو را تشکیل می‌دهند، ولی یک نیروی واحد را. ملل آمریکای لاتین که امروز در اینجا نماینده داشتند یک نیرو را تشکیل می‌دهند، ولی هر یک از آنها به تنهایی یک نیروی واحد را تشکیل می‌دهد.

پس، تاکتیک‌های آنهایی که بر حسب عادت بر سرنوشت ما حکومت می‌کردند عبارت از این بود که بین ما تفرقه بیندازند و یک نیرو را علیه نیروی دیگر علم کنند.

پس، آنها سرباز را علیه کشاورز علم می‌کردند. منافع کشاورز را در برابر منافع کارگر قرار

می‌دادند. آنها بعنوان بخشی از استراتژی بین‌المللی منافع ارتجاعی بزرگ جهان هر بخش از مردم را در مقابل بخش دیگر قرار می‌دادند. آنها ملت‌های برادر را در مقابل یکدیگر قرار می‌دادند و بخش‌های مختلف هر ملت را مقابل یکدیگر قرار می‌دادند، تا به نفع طبقات ممتاز تمام شود.

آنها یک گروه از طبقات پائین را در برابر گروه دیگری از طبقات پائین قرار می‌دادند. آنها یک کشاورز فقیر را به سربازی می‌گرفتند. بعد این سرباز را فاسد می‌کردند و از او یک دشمن کارگر و یک دشمن کشاورز می‌ساختند.

آنها با قرار دادن یک بخش فروتن از مردم علیه بخش‌های فروتن دیگر، مردم را تضعیف می‌کردند. آنها مردم را به احزاب سیاسی بی‌مقدار تقسیم می‌کردند که هیچ رسالتی برای ملت نداشتند. (ابراز احساسات و فریادهای "بیرون‌شان کنید!") آنها مردم نادان را تقسیم می‌کردند و آنها را به جناح‌هایی می‌کشاندند که از سیاستمداران بی‌اصالت و طماع حمایت می‌کردند. به این ترتیب مردم را منحرف و تضعیف می‌کردند. به این ترتیب مردم را سردرگم کرده و به این ترتیب دستگاه حکومت با نهادهای سخت و ارتجاع‌پس هرگونه امید، هرگونه امکان پیشرفت برای جامعه ما را از میان می‌برد. هرگونه وسیله برای آموزش عقاید - سینماها، اکثریت مطبوعات، مراکز آموزش، و کلیه دستگاه اداری دولت - در خدمت این سیاست حاکی از ستم به مردم و تضعیف آنها بود.

این آن چیزی بود که قبلاً جریان داشت. روز اول ماه مه در آن ایام چگونه بود؟ کارگران برحسب عادت تقریباً نمی‌توانستند زیر وزنه تمام پوسترهایی که در اول هر ماه مه بر شانه‌هایشان حمل می‌کردند راه بروند. امروز، کارگران حتی یک درخواست هم نیاورده‌اند. ماه مه برای کارگران فرصتی بود تا با حمل پوستر رژه بروند، به امید اینکه آن درخواست‌ها یا برخی از آن درخواست‌ها را برآورده کنند. ماه مه عملاً برای کارگران یک مضحکه بود. سال بعد مجبور بودند همان پوسترها را با همان درخواست‌ها حمل بکنند.

هیچیک از چیزهایی که کارگران بدست آوردند، از روی خیرخواهی به آنها اعطاء نمی‌شد. هرآنچه بدست آوردند تنها پس از یک جنگ عذاب‌آور به آنها اعطاء شد. پس از اعتصاب و نهضت‌های سازمان‌یافته که طی آن خواستار افزایش دستمزد می‌شدند، کارگر می‌دانست که باید بجنگد. کارگر مجبور بود مدام بجنگد تا در نظام اقتصادی مزایای کوچکی بدست آورد. باید می‌جنگید تا حقوق اولیه‌اش رعایت می‌شد.

بنابراین، هر ماه مه باید با حمل درخواست‌هایشان می‌آمدند. چه کاری می‌توانستند بکنند؟ کارگر می‌دانست که اگر کاری را خودش برای خودش نکند، کس دیگری برای او انجام نخواهد داد. کارگر می‌دانست که اگر چیزی را خودش برای خودش بدست نیاورد، کس دیگری برایش بدست نخواهد آورد. شما کارگران، شما کشاورزان، همیشه برای

دیگران کار می‌کردید. شما کار خود و کار دیگران را انجام می‌دادید. شما، کارگران، کشاورزان، پزشکان، کارگران فکری، و بقیه شما کارگران - کار خود و کار دیگران را انجام می‌دادید.

ولی هیچکس برای شما، نه برای تو کارگر و نه برای تو کشاورز کار نمی‌کرد. تو همه چیز را با سخاوتمندی می‌دادی، تو عرق و انرژیات را می‌دادی. جانت را می‌دادی. بسیاری اوقات خودت را از ساعات استراحتت محروم می‌کردی. تو همه چیز به همه می‌دادی، ولی هیچکس هیچوقت چیزی به تو نمی‌داد. آنچه شما برای خودتان انجام نمی‌دادید، کس دیگری برای شما انجام نمی‌داد. شما اکثریت مردم بودید. شما کشاورزان، شما کارگران، شما جوانان اکثریت مردم بودید. شما که تولید می‌کنید، شما که از خودگذشتگی به خرج داده‌اید، شما که کار می‌کنید، همیشه، امروز و فردا اکثریت مردم بودید، هستید و خواهید بود. ولی شما حکومت نمی‌کردید. شما اکثریت بودید، ولی کسان دیگری بجای شما حکومت می‌کردند و برخلاف میل شما حکومت می‌کردند.

آنها برای شما یک دموکراسی اختراع کردند - یک دموکراسی عجیب، بسیار عجیب، که در آن نظام دموکراسی شما که اکثریت بودید، هیچ به حساب نمی‌آمدید. اگرچه شما، کشاورز و کارگر، کسانی بودید که غالب ثروت را تولید می‌کردید و - به همراه کارگران فکری - تمام ثروت را تولید می‌کردید، بسیاری از شما که همه چیز را تولید می‌کردید حتی فرصت این را دریافت نمی‌کردید که یاد بگیرید اسم خودتان را امضاء کنید.

آنها دموکراسی عجیبی برای شما اختراع کردند - دموکراسی‌ای که در آن شما که اکثریت مردم بودید در بطن جامعه از لحاظ سیاسی وجود خارجی نداشتید. آنها برای شما از حقوق مدنی صحبت می‌کردند. در آن وضع حاکمیت حقوق مدنی، فرزند شما ممکن بود در برابر دیدگان بی‌تفاوت حکومت از گرسنگی تلف شود. فرزند شما ممکن بود بدون اینکه پاد بگیرد یک حرف بنویسد یا بخواند تنها بماند و خود شما مجبور بودید کارتان را به قیمتی بفروشید که آنها حاضر بودند بخرند - آنهم هر وقت که دلشان خواست آنها را از شما بخرند.

آنها از حقوقی با شما صحبت می‌کردند که هرگز برای شما وجود نداشت. فرزندان شما حتی نمی‌توانستند نسبت به حق رفتن به مدرسه مطمئن باشند. فرزندان شما حتی نمی‌توانستند از تضمین رفتن به دکتر برخوردار باشند. فرزندان شما حتی از تضمین حق داشتن یک قطعه نان هم برخوردار نبودند، و خود شما حتی از تضمین حق کار کردن هم برخوردار نبودید.

آنها برای شما دموکراسی‌ای اختراع کردند که به این معنی بود که شما، شما که اکثریت بودید، پشیزی به حساب نمی‌آمدید. و به این ترتیب، علیرغم نیروی عظیم‌تان، علیرغم

از خودگذشتگی‌هایتان، علیرغم کار و زحمت‌تان برای دیگران در حیات ملی ما، علیرغم اینکه اکثریت بودید، نه حکومت می‌کردید و نه پیشیزی به حساب می‌آمدید. شما به حساب نمی‌آمدید.

و اسم این را گذاشته بودند دموکراسی! دموکراسی آن است که اکثریت حکومت کنند. دموکراسی آن شکلی از حکومت است که در آن اکثریت به حساب می‌آیند. دموکراسی آن شکلی از حکومت است که در آن از منافع اکثریت دفاع می‌شود. دموکراسی آن شکلی از حکومت است که نه تنها حق آزاد فکر کردن را برای انسان تضمین می‌کند بلکه در این نظام انسان از این حق برخوردار است که بداند چگونه فکر کند، از این حق برخوردار است که بداند چگونه آنچه را که فکر می‌کند بنویسد، از این حق برخوردار است که آنچه را که توسط دیگران فکر شده بخواند. دموکراسی نه تنها حق داشتن نان و حق کار را تضمین می‌کند بلکه همچنین حق برخورداری از فرهنگ و حق به حساب آمدن در جامعه را تضمین می‌کند. بنابراین، این است دموکراسی. انقلاب کوبا یک دموکراسی است.

این دموکراسی است، که در آن شما، کشاورزان، زمینی را دریافت کرده‌اید که ما آن را از دست ایادی خارجی رباخوار که مورد استفاده اش قرار می‌دادند، پس گرفته‌ایم. این دموکراسی است که شما، کارگران کشتزارهای نیشکر، از آن ۸۰۰۰۰ کابایرثیا* زمین دریافت می‌کنید تا مجبور نباشید در گواردارایاس** زندگی کنید.

این دموکراسی است که بموجب آن شما، کارگران، از تضمین حق کار برخوردارید، بطوری که نمی‌توانند شما را به خیابانها بریزند تا گرسنگی بکشید.

این دموکراسی است، که بموجب آن شما، دانشجویان، از فرصت لازم برخوردارید تا اگر باهوش باشید حتی اگر ثروتمند نباشید، یک مدرک دانشگاهی بدست آورید.

این دموکراسی است، که بموجب آن شما، خواه فرزند یک کارگر باشید، خواه فرزند یک کشاورز، یا فرزند هر خانواده فروتن دیگر، معلمی دارید که به شما آموزش بدهد و مدرسه‌ای دارید که در آن درس بخوانید.

این دموکراسی است، که بموجب آن شما، شخص‌پیر، پس از آنکه دیگر نتوانستید بر تلاش خود تکیه کنید، زندگی شما تامین است.

این دموکراسی است، که بموجب آن شما، کوبائی‌های سیاهپوست، حق دارید کار کنید بدون اینکه کسی بتواند بخاطر یک تعصب احمقانه شما را از این حق محروم کند.

* یک کابایرثیا (Caballería)، معادل تقریباً ۱۳/۴۳ هکتار است.

** گواردارایاس (Guardarrayas)، کلبه‌های کنار جاده‌ای بودند که بسیاری از دهقانان پس از رسیدن در آنها زندگی می‌کردند، مانند کپر.

این دموکراسی است، که بموجب آن شما زنان حقوق مساوی با تمام دیگر شهروندان بدست می‌آورید و حتی حق دارید سلاح بر دوش بگیرید و پا بپای مردان از این کشور دفاع کنید.

این دموکراسی است، که بموجب آن حکومت دژهای خود را به مدرسه تبدیل می‌کند، بشکرانه آن حکومت می‌خواهد برای هر خانواده‌ای مسکنی بسازد بطوری که هر خانواده بتواند سرپناهی از آن خویش داشته باشد.

این دموکراسی است - حکومتی که می‌خواهد هر معلولی از مراقبت دکتر برخوردار باشد.

این دموکراسی است، که یک کشاورز را به سربازی نمی‌گیرد تا او را فاسد کند و به دشمن کارگر، یا دشمن برادر کشاورز خودش تبدیل کند، بلکه برعکس، سرباز را بجای آنکه به مدافع حقوق طبقات ممتاز تبدیل کند، به مدافع حقوق برادرانش، کشاورزان و کارگران، تبدیل می‌کند.

این دموکراسی است، که در میان فروتنان، با علم کردنشان در مقابل یکدیگر، تفرقه نمی‌اندازد.

این دموکراسی است، که در تحت آن حکومت نیروی مردم را جستجو می‌کند و متحدش می‌سازد. این دموکراسی است، حکومتی که با متحد کردن مردم آنها را قوی می‌سازد. این دموکراسی است، که به کشاورزان تفنگ می‌دهد، به کارگران تفنگ می‌دهد، به دانشجویان تفنگ می‌دهد، به زنان تفنگ می‌دهد، به مردم سیاهپوست تفنگ می‌دهد، به فقرا تفنگ می‌دهد، به هر شهروند دیگری که مایل به دفاع از یک هدف عادلانه باشد تفنگ می‌دهد.

این دموکراسی است، که نه تنها حقوق اکثریت را به حساب می‌آورد، بلکه به این اکثریت سلاح می‌دهد. تنها یک حکومت واقعا دموکراتیک می‌تواند این کار را بکند. این کار تنها می‌تواند توسط حکومتی صورت گیرد که واقعا دموکراتیک است، حکومتی که در آن اکثریت حکومت می‌کنند.

یک حکومت دموکراسی کاذب هرگز نمی‌تواند تمام این کارها را انجام بدهد. دوست داشتیم بدانیم که چه اتفاقی می‌افتاد اگر یک تفنگ به هر شخص سیاهپوست در جنوب ایالات متحده داده می‌شد. همانجا که بسیاری اوقات سیاهان را مثله کرده‌اند. آن کاری که یک اقلیت استثمارگر ثروتمند هرگز نمی‌تواند انجام دهد، آن کاری که یک قشر نظامی که ستم کرده و ملت‌ها را غارت می‌کند نمی‌تواند انجام دهد، آن کاری که حکومت اقلیت‌ها هرگز نمی‌تواند انجام دهد، این است که به یک کارگر تفنگ بدهد، به یک دانشجو، به هر جوان، به هر شهروند فروتن، به هریک از کسانی که اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند تفنگ بدهد!

لیکن تمام اینها به این معنا نیست که حقوق دیگران به حساب آورده نمی‌شود. حقوق دیگران همانقدر به حساب می‌آید که حقوق اکثریت به حساب می‌آید، به همان نسبت که حقوق اکثریت به حساب می‌آید. لکن حقوق اکثریت بر امتیازات اقلیت‌ها حاکم است.

این دموکراسی واقعی، این دموکراسی که هیچکس نمی‌تواند به آن معترض شود، این دموکراسی صادق و صمیمی، دموکراسی‌ای است که از اول ژانویه ۱۹۵۹ در کشور ما وجود داشته است. این دموکراسی در اتحاد نزدیک و همسانی حکومت و مردم، در این ارتباط مستقیم، در این کار کردن و جنگیدن به نفع اکثریت کشور و به نفع اکثریت عظیم کشور بطور مستقیم تجلی یافته است. این دموکراسی مستقیمی که ما در اینجا اعمال کرده‌ایم، خلوص بیشتری، هزاران مرتبه خلوص بیشتری دارد تا آن دموکراسی کاذبی که تمام وسایل فساد و تزویر را بکار می‌گیرد تا اراده واقعی مردم را تحریف کند.

دموکراسی ما امروز به این طریق مستقیم حاکم است، زیرا ما در روند انقلاب هستیم. فردا همان خواهد بود که مردم میل دارند. فردا همان خواهد بود که نیازهای اکثریت طلب می‌کند، همان که آمال مردم، طلب می‌کند، همان خواهد بود که منافع مردم ما طلب می‌کند. امروز بین مردم و حکومت رابطه مستقیم وجود دارد.

وقتی که روند انقلابی به اندازه‌ای پیش رفت که مردم درک کردند که ما داریم به سوی روش‌های جدیدی پیشروی می‌کنیم - و حکومت انقلابی همانند مردم همواره این مطلب را درک خواهد کرد - آنوقت مردم و حکومت هر روشی را که یک انقلاب تحکیم‌یافته و پیروزمند از ما و شما طلب کند اتخاذ خواهند کرد.

در اینجا هیچکس بخاطر جاه‌طلبی یا لذت‌جوئی در مقام دولتی قرار ندارد. در اینجا ما فقط داریم وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم. تمامی ما همان موضع و رفتار از خودگذشتگی را داریم. تمام ما به یک اندازه آمادگی برای کار داریم. همه ما با صف واحد خدمت به جنبش‌مان به هم پیوسته‌ایم.

دشمنان ما، و کسانی که به ما بد می‌گویند، از انتخابات می‌پرسند. (فریادهای طولانی "انقلاب!" "چرا انتخابات؟" و "ما نقداً به فیدل زای داده‌ایم!") حتی یک رهبر آمریکای لاتین، رئیس دولت یکی از ملل آمریکای لاتین، اخیراً ادعا کرده است که سازمان کشورهای آمریکایی^{۱۱} باید تنها از کشورهایی تشکیل شود که رهبران‌شان در جریان روندهای انتخاباتی برگزیده شده‌اند. انگار که یک انقلاب واقعی مثل این انقلاب در کوبا می‌توانست بدون در نظر گرفتن اراده مردم به قدرت برسد! (فریادهای "هرگز!") انگار تنها روش دموکراتیک برای کسب قدرت شیوه‌های انتخاباتی است که غالباً برای تحریف اراده و منافع مردم به انحراف کشانده می‌شوند و غالباً برای بکار گماردن بی‌عرضه‌ترین و دغل‌ترین افراد بکار برده می‌شوند، نه برای بکار گماردن باصلاحیت‌ترین و صادق‌ترین افراد.

گوئی بعد از این همه انتخابات تقلبی، گوئی بعد از این همه سیاست بازی کاذب و خائنه، گوئی پس از این همه فساد می توان به مردم قبولاند که تنها روش دموکراتیک برای انتخاب رهبران مردم، روش انتخاباتی است. و انگار که این روش دموکراتیک نیست — این روش که از طریق آن مردم رهبرانشان را نه از طریق بکار بردن یک مداد بلکه با نثار خون و جان ۲۰۰۰۰۰ هموطن خویش برگزیده اند، و بدون اسلحه علیه یک ارتش حرفه ای و کاملاً مسلح که توسط یک کشور خارجی قدرتمند تعلیم داده شده و مجهز شده بود، مبارزه کرده اند.

مردم کوبا زنجیرهای خود را شکسته اند و با شکستن زنجیرهایی که آنها را در قید بردگی نگه می داشت، به امتیازات پایان دادند، به بی عدالتی ها پایان دادند، و برای همیشه به اعمال اجحاف آمیز جنایت باری که در حق مردم اعمال می شد پایان داده اند. مردم کوبا مرحله حقیقتاً دموکراتیک پیشرفت، آزادی، و عدالت را آغاز کرده اند. اگر روندی وجود داشته باشد که در آن افراد بی صلاحیت کنار گذاشته می شوند، اگر روندی وجود داشته باشد که در آن کلاهبردارها مواجه با شکست می شوند، آن روند، روند انقلاب است.

در روند انقلاب، فضیلت برای خود جا باز می کند، لیاقت شکوفا می شود، و توطئه، طمع و کلاهبرداری شکست می خورند. در روند مبارزه انقلابی، برعکس هر مبارزه دیگر، تنها عناصر محکم — آنهایی که دارای اعتقادات راسخ و وفاداری مطلق هستند — می توانند در صفوف انقلاب باقی بمانند.

و یک روند انقلابی تنها به معنای مرحله قیام مسلحانه جنگ نیست. نوبت انقلاب واقعی بعداً فرا می رسد. شورش مردم ما جنگ را به بار آورد. روحیه خلاق مردم ما انقلاب را به ارمغان آورده است.

از همین روست که ما گفتیم که در کوبا دموکراسی حقیقی بطور واقعی در کار است، آنهم علیرغم ادعاهای دشمنان انقلاب ما.

در حال حاضر کار عمده ای که ما کوبائی ها در پیش رو داریم چیست؟ چه چیزی است که امروز هر کوبائی باید بداند؟ چرا اکنون کار ما اساسی است؟ به چه دلایلی کشور ما امروز احساس می کند که به تجاوز تهدید می شود؟ انقلاب جز خوبی برای مردم چکار کرده است؟ انقلاب جز عدالت چه کرده است؟ جز دفاع از منافع اکثریت عظیم مردم، اکثریت عظیم فروتن ترین طبقات کشور ما — آنهایی که اکثریت عظیم را تشکیل می دهند و نه تنها اکثریتی را تشکیل می دهند که به نوبه خود حق دارند در سرنوشت کشور ما بحساب بیایند بلکه، آن بخش از کشور ما که بیش از همه رنج برده است — باری انقلاب غیر از این چه کرده است؟ انقلاب جز اینکه از کسانی دفاع کند که نه تنها اکثریت را تشکیل می دهند بلکه علاوه بر آن

بخش استثمارشده کشورمان را تشکیل می‌دهند چه کرده است؟

کجای جنگیدن برای مردم گناه است؟ کجای زمین خواستن کشاورزان گناه است؟ کجای زمین دادن به کشاورزان گناه است؟ چرا جنگیدن برای مردم، اعمال خواست انقلاب برای مردم جرم است؟ شاهد آنچه که انقلاب برای مردم انجام داده، حضور این جمعیت در اینجا است. جمعیتی از گوشت و استخوان، زنان و مردان واقعی که به اراده خود به اینجا آمده‌اند، خود کرایه خود را پرداخته‌اند، از مناطق مختلف حرکت کرده و تمام شب را در راه بوده تا به اینجا رسیده‌اند و تمام روز را راهپیمایی کرده‌اند، در طول روز زیر آفتاب ایستاده‌اند، بدون اینکه آب بنوشند، بدون اینکه غذا بخورند. حضور چنین جمعیت عظیمی بهترین دلیل اینست که انقلاب برای مردم جنگیده است.

ممکن نیست چنین انقلابی را نابود کرد - انقلابی با چنین حمایت فوق‌العاده از جانب مردم، انقلابی که از چنین آرمان عادلانه‌ای دفاع می‌کند، آرمانی که از همبستگی تمام افراد انقلابی در قاره آمریکا برخوردار است.

مستدل‌ترین، عاقلانه‌ترین، هوشمندانه‌ترین چیزی که می‌توانست توسط کسانی انجام پذیرد که نمی‌خواهند صرفاً به این انقلاب تن در دهند دقیقاً اینست که به آن تن در دهند، چون این انقلاب یک واقعیت است. تنها کار هوشمندانه همین است که ما را در آرامش بگذارند. در غیر این صورت، آنها در تلاش بی‌ثمر برای نابود کردن انقلاب بسیار بیشتر از آنچه که تا بحال از دست داده‌اند از دست خواهند داد.

واقعیات در این جهان به میل کسی بوجود نمی‌آیند. انقلاب‌ها، انقلاب‌های واقعی به اراده یک نفر یا یک گروه بوجود نمی‌آیند. انقلاب‌ها واقعیاتی هستند که از واقعیات دیگر پیروی می‌کنند. انقلاب‌ها حکم علاج را دارند - بله، علاج‌های تلخ. لیکن گاهی اوقات انقلاب تنها علاجی است که می‌تواند در مورد شرارت‌هایی بکار برده شود که حتی تلخ‌ترند. انقلاب کوبا در دنیا یک واقعیت است. انقلاب کوبا به همین زودی برای تاریخ جهان یک واقعیت است.

انقلاب کوبا همانقدر یک واقعیت است که حمایت مردم از آن یک واقعیت است، درست بهمانگونه که تفنگ‌هایی که می‌توانند از آن دفاع کنند واقعیات هستند، درست همانطور که مردانی که حاضرند چه در داخل و چه در خارج کوبا در راه آن جان فدا کنند واقعیت هستند.

در صورت تجاوز به کشور ما، به هر بهانه‌ای، توسط هر قدرتی یا هر گروهی از دول، در اثر هر مانوری، باری تجاوز علیه کشور ما به معنای جنگ خواهد بود، آنهم نه تنها علیه مردم ما بلکه علیه هر کوبائی در هر کجا که باشد. این جنگی است علیه دوستان کوبا - تمام کسانی که آماده‌اند - هر کجا که هستند برای کوبا بجنگند.

ما نسبت به اعلام آمادگی و عزم خویش به جنگ صادق هستیم . درست همانگونه که وقتی اعلام می‌کنیم که متناق و درصدد هستیم که به واقعیت پیوستن آمال و آرزوهای خود را ببینیم .

از این روشن‌تر صحت کردن غیرممکن است . علاوه بر این ، برای اینکه چیزی ناگفته نماند ، باید به تمام کوبائی‌ها خاطرنشان سازم که ما باید همواره گوش بزنگ باشیم ، و اینکه نمی‌دانیم چند سال باید گوش بزنگ باقی بمانیم . این بهائی است که بخاطر کاری که دست به آن زده‌ایم باید بپردازیم . همواره گوش بزنگ ، علیه هر تجاوز ، خواه غافلگیرانه خواه با اعلام و هشدار قبلی . همواره گوش بزنگ و آماده جنگیدن در هر جا که هستیم . هر سرباز ارتش شورشی و هر سرباز انقلابی ، همواره گوش بزنگ . هر عضو میلیشا ، هر کشاورز ، هر کارگر ، هر دانشجو ، هر جوان ، هر مرد و زن ، هر شخص پیر و هر کودک همواره هشیار و گوش بزنگ .

همواره گوش بزنگ ، در هر شرایطی ، در هر اوضاعی . همواره آماده برای مقاومت در برابر هر حمله ، بدون تزلزل ، همواره از لحاظ روحی مصمم . آنچه هیچکس هرگز نمی‌تواند خورد کند همانا روحیه مردم کوبا است ، هیچ مردمی اگر روحیه‌شان متزلزل نشود ، اگر اراده‌شان متزلزل نشود ، به انقیاد کشیده نمی‌شوند . همواره گوش بزنگ و آماده جنگ ، جنگ با هر آنچه در دست داریم ، جنگ در هر جا که هستیم .

همواره باید به یاد داشته باشیم که باید مقاومت کنیم . باید در برابر هر تجاوزی بجنگیم ، باید همواره مصمم باشیم که یا پیروز شویم یا بمیریم . (ابراز احساسات و فریادهای "یا میهن یا مرگ!") همواره گوش بزنگ و آماده جنگ ، در برابر هر اتفاقی که بیافتد ، در برابر هر آنچه ممکن است بر سرمان بیاید . همواره گوش بزنگ و آماده جنگ ، بدون توجه به اینکه چه کسی ممکن است مفقود شود ، و چه کسی ممکن است بمیرد .

اگر دشمن جان یکی از ما ، دو تا از ما یا سه تا از ما را بگیرد ، انقلاب منهدم نخواهد شد . اگر یک رهبر بخاک بیافتد ، وظیفه فوری ما بدون هیچ چون و چرا اینست که رهبر دیگری را به جای او بنشانیم . اگر یک رهبر بخاک بیافتد ، رهبری دیگر ، هرکس که ممکن است باشد ، جای او را فوراً پر خواهد کرد .

در یک فرصت قبلی ، وقتی که شرایط شرایط امروز نبود ، ما عقیده‌مان را ابراز کردیم و مردم تصمیمی گرفتند . اگر نخست‌وزیر هر لحظه از میان شما برود — (فریادهای "نه!") مسئله این نیست که شما می‌خواهید این اتفاق بیافتد یا نه . مسئله اینجاست که هرکس باید بداند که در هر شرایطی چه باید بکند ، و آنچه به ما مربوط است اینست که مردم باید بدانند که در هر شرایطی چه باید بکنند .

وظیفه ما در قبال مردم ایجاب می‌کند که تکرار کنیم : اگر نخست‌وزیر دیگر نتوانست در میان شما باشد ، یعنی ، اگر دشمنان انقلاب دست به تجاوز بزنند ، واقع بینانه و مهم است که فقط بدانیم که چه باید بکنیم — بدانیم که شما فوراً یک جانشین برای نخست‌وزیر دارید . شما خواهید گفت چه کسی .

در گردهم‌آئی قبلی رائل (کاسترو) را برای نخست‌وزیری پیشنهاد کردم — در صورتی که نخست‌وزیر احیاناً از میان برود ، (براز احساسات ممتد) اگر هیچ یک از ما نتوانستیم در کنار شما باشیم ، رئیس‌جمهوری با شورای وزیران ملاقات کرده و یک نخست‌وزیر دیگر منصوب خواهد کرد . لازم است برای تمام شرایط آماده باشیم .

وقتی که ملتی کاری را عهده‌دار می‌شود که فی‌المثل ملت کوبا عهده‌دار شده است ، وقتی که کشوری کوچک مثل کوبا دشمنان قدرتمندی دارد ، نظیر آنچه امروز کوبا دارد ، تمام احتمالات باید از پیش ارزیابی شوند ، و مردم باید بدانند که چه باید انجام بدهند . آنچه باید انجام بدهند ، بالاتر از همه ، این است که بدانند که کشور ما هرگز نمی‌تواند در برابر اقدام دشمن دچار دودستگی شود . عکس‌العمل مردم همواره اینست که صفوف‌شان را مستحکم کنند .

وقتی که ملت کوچکی کاری را به عهده می‌گیرد که فی‌المثل ما بر عهده گرفته‌ایم ، همواره باید بدانند که چه کار باید انجام دهند . و اگر خوب رفتار کنیم ، مهم نیست که کوچک هستیم . اگر بدانیم که چکار باید بکنیم ، پیروز می‌شویم . چون پیروزی همواره از آن کسانی است که هدف‌شان حق است ، از آن کسانی است که می‌دانند چگونه آرمان بحق‌شان را حفظ کنند ، و می‌دانند چگونه برای آرمان بحق‌شان بجنگند . ما می‌توانیم مطمئن باشیم که اگر کاری را بکنیم که باید بکنیم ، پیروز خواهیم شد .

بنابراین ، در این روز اول ماه مه ، آنچه باقی مانده است که انجام دهیم اینست که از نو تأیید کنیم که هدف ، هدف تمام ما — اینست که همچنان به وظیفه‌مان عمل کنیم ، در پست‌های خود بمانیم ، و از همه بخواهیم که به وظیفه‌شان عمل کنند ؛ به هدف ملت ایمان داشته باشیم ، به همبستگی کشورهای برادر در قاره آمریکا ایمان داشته باشیم . ما داریم برای همه آنها می‌جنگیم ، چون آنها از تجربه ما درس خواهند گرفت . آنها از توفیقی که ما بدست می‌آوریم درس خواهند گرفت ، و آنها حتی از اشتباهاتی هم که مرتکب می‌شویم درس خواهند گرفت .

بنابراین ، اشتباهات ما درست بمانند موفقیت‌هایمان برای ملل برادرمان مفید خواهند بود . ما به همبستگی این ملل برادر ایمان داریم و به همبستگی تمامی مردمان جهان ایمان داریم .

امید است تمام میهمانانی که در اینجا هستند بروند و به ملت‌های برادر در آمریکای

لاتین بگویند که کوبا امروز چگونه کشوری است . امید است که میهمانان ما بروید و درووم‌هایی را که دربارهٔ این سرزمین سخاوتمند و باعزت نوشته می‌شود رفع کنند . به مردم آمریکای لاتین بگویند که مردم کوبا به پیروی از شخص بخصوصی در این میدان شهر جمع نشده‌اند ، بلکه به دلایل عمیقی به اینجا آمده‌اند ، اینکه مردم کوبا اینجا هستند چون از رمایی که حکومت انقلابی آغاز بکار کرد ، ما به وعده‌های خود به مردم عمل کرده‌ایم و مردم به کسانی که به آنها وفادارند وفاداری نشان می‌دهند . مردم به کسانی ایمان دارند که به آنها ایمان دارند .

بگذارید ملت‌های برادر ما بدانند که در اینجا مردمی اسپارتان وجود دارد . در مورد ما چیزی می‌توان گفت که بر روی سنگ قبر گذرگاه ترموپیله* حک شده است : "بروید به مردم جهان بگوئید که در اینجا سید اسپارتان آرمیده‌اند ، سید اسپارتانی که ترجیح دادند بمیرند تا اینکه تسلیم شوند ."

این آن چیزی است که آمریکای لاتین از ما انتظار دارد . این آن چیزی است که جهان از ما انتظار دارد . و ما می‌دانیم که نسبت به دوستی و همبستگی که دریافت کرده‌ایم چگونه پاسخ دهیم .

سربازان ارتش شورشی ، اعضای میلشیا ، کشاورزان ، کارگران ، دانشجویان ، جوانان ، تمام شما ، بیائید با هم عهد کنیم :

ما پرچم‌های کوبائی را بلند می‌کنیم ، ما تفنگ‌هایمان را بلند می‌کنیم ، ما داس‌هایمان** را بلند می‌کنیم ، و سوگند یاد می‌کنیم که به عهد خود عمل خواهیم کرد :
یا میهن یا مرگ! (ابراز احساسات ممتد در حالی که مردم پرچم‌ها ، تفنگ‌ها و داس‌هایشان را در هوا بلند کرده‌اند)

Thermopylae *

*** در اینجا لغت اسپانیولی Machete بکار رفته که نوعی داس دراز و سبکی است که در آمریکای لاتین برای قطع کردن ساقه‌های نهشکر از آن استفاده می‌شود .



امروز این مردم کوبا
هستند که
حکومت می کنند
(۲۶ سپتامبر ۱۹۶۰)

این سخنرانی در هشتصد و هفتاد و دومین پلنوم مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۰ در نیویورک ایراد شده است. ترجمه فارسی از روی متن انگلیسی مندرج در "منتخب سخنرانی‌های فیدل کاسترو" چاپ پات فایندرپرس به تاریخ ۱۹۷۹، توسط سیاوش نواب صورت گرفته است.

* * *

هرچند در مورد ما گفته شده که زیاد صحبت می‌کنیم، ولی می‌توانید آسوده‌خاطر باشید که ما سعی خود را خواهیم کرد تا به اختصار صحبت کنیم و آنچه را که بیانش را وظیفه خود می‌دانیم برای شما بیان خواهیم کرد. همچنین برای همکاری با مترجمین به آهستگی صحبت خواهیم کرد.

بعضی‌ها ممکن است فکر کنند که ما از رفتاری که با هیئت نمایندگی کوبا شده خیلی رنجیده‌ایم و عصبانی شده‌ایم. ما علت این وضع را بسیار خوب می‌فهمیم. بهمین خاطر است که عصبانی نیستیم. لازم هم نیست کسی بخود این نگرانی را راه دهد که کوبا از هر گونه تلاشی برای ایجاد تفاهم در جهان مضایقه خواهد کرد. ولی شما از یک نکته می‌توانید مطمئن باشید و آن اینکه ما با صراحت صحبت خواهیم کرد.

فرستادن یک هیئت نمایندگی به سازمان ملل فوق‌العاده پرخرج است. ما کشورهای توسعه‌نیافته آنچنان منابعی در اختیار نداریم که ولخرجی کنیم، و وقتی که پولمان را در این راه خرج می‌کنیم، بخاطر اینست که آرزو داریم در این اجلاس که عملاً از نمایندگان تمام کشورهای جهان تشکیل شده، صریح صحبت کنیم.

سخنرانانی که قبل از من از این تریبون صحبت کردند، نگرانی خود را نسبت به مسائلی که تمامی جهان در آن دینفع می‌باشد، ابراز داشتند. ما نیز در مورد همین مسائل نگرانیم. لکن، در مورد کوبا یک شرایط ویژه وجود دارد، و آن اینکه، تا آنجا که به جهان

کنونی مربوط است، کوبا یک مشغولیت ذهنی برای آن می‌باشد. چرا که سخنرانان مختلفی که اینجا صحبت کردند بدرستی گفتند که یکی از مسائلی که امروزه جهان با آن مواجه است، مسئله کوبا است.

و این یک حقیقت است. سوای مسائلی که دنیای امروز نگران آنهاست، کوبا مسائلی دارد که مورد نگرانی خود کوبا است، یعنی مسائلی که مردم ما را نگران می‌سازد. در مورد خواست جهانی برای صلح خیلی مطالب گفته شده، و اینکه این خواست تمام مردم است، و فی‌نفسه بهمان اندازه این خواست مردم ما نیز می‌باشد. اما این صلحی که جهان آرزومند حفظ آنست، صلحی است که ما کوبائی‌ها برای مدت زمانی طولانی نمی‌توانسته‌ایم بر روی آن حساب کنیم. خطراتی که سایر خلقهای جهان ممکن است هم‌اکنون کمابیش بغیر و غیرمحمتمل بشمار آورند، مسائل و نگرانی‌هایی هستند که برای ما بسیار نزدیک و قریب‌الوقوع می‌باشند. آمدن به این مجمع و صحبت درباره مسائل کوبا برای ما کار آسانی نبوده است؛ آمدن به اینجا برای ما آسان نبوده است. من نمی‌دانم آیا از این لحاظ شما امتیازی بر ما دارید یا نه. آیا ما، نمایندگان هیئت کوبا، نمایندگان آن نوع حکومت هستیم که شما آن را بدترین نوع حکومت در جهان می‌نامید؟ آیا ما، نمایندگان هیئت کوبا، مستحق و سزاوار آن رفتاری هستیم که بهنگام ورود با ما شد؟ و چرا هیئت نمایندگی ما را برای این رفتار برگزیدند؟ کوبا هیئت‌های نمایندگی بسیاری به سازمان ملل فرستاده است. اشخاص مختلفی نمایندگی کوبا در سازمان ملل را برعهده داشته‌اند؛ معذک این ما بودیم که برای یک چنان اقدامات ویژه‌ای که در حقمان شد برگزیده شدیم: محبوس شدن در جزیره مانهاتان*؛ اخطار به تمام هتلهای مبنی بر اینکه به ما اتاق کرایه ندهند؛ خصومت؛ و به بهانه امنیتی، در انزوا قرار دادن ما.

شاید هیچیک از شما، نمایندگان محترم — که نمایندگی فردی یک شخص را بعهدہ ندارید بلکه نماینده کشورهای مربوطه‌تان هستید و به این دلیل مسائلی که به هریک از شما ارجاع می‌شود بایستی بدلیل آنچه که هر یک از شما نمایندگی‌اش می‌کنید، مورد توجهتان قرار گیرد — باری من می‌گویم که شاید هیچیک از شما بهنگام ورود به شهر نیویورک مواجه با آنچنان بدرفتاری شخصی و رفتار تحقیرآمیز فیزیکی نشدید که ریاست هیئت نمایندگی کوبا متحمل آن شد.

من خیال ندارم کسی را در این مجمع ناراحت کنم. من صرفاً حقیقت را می‌گویم. این فرصت بما داده شده که رشته سخن را در دست بگیریم و صحبت کنیم. درباره ما

* جزیره مانهاتان (Manhattan)، یکی از جزایر تشکیل‌دهنده شهر نیویورک است که در واقع مرکز این شهر می‌باشد و مقر سازمان ملل نیز در آنجا واقع است.

خیلی چیزها گفته شده است. برای روزهای متوالی، ما موصوم بحد و جدل بودهایم، روزنامه‌ها به ما اشاره‌ها کرده‌اند؛ ولی ما آرامش خود را حفظ کرده‌ایم. ما نمی‌توانیم در مقابل حملاتی که در این کشور به ما می‌شود از خودمان دفاع کنیم، لکن بوب ما برای گفتن حقیقت فرا رسیده، و در نتیجه ما حقیقت را خواهیم گفت.

همانطور که گفتم، ما متحمل رفتار اهانت‌بار و تحقیرآمیزی شدیم که شامل اخراج از هتل محل اقامتمان و تلاش برای اخاذی از ما می‌شود. ما بدون اینکه خشم و عصبانیتی از خود بروز دهیم، به هتل دیگری رفتیم. و تمام قدرتمان را بکار بردیم تا از بروز مشکلات اجتناب کنیم. ما از ترک اطاقهای خود در هتل خودداری کردیم و در موارد معدودی که به این مجمع عمومی آمده‌ایم، به غیر از این سالن گردهمایی به هیچ جای دیگر نرفته‌ایم. همچنین ما دعوت به میهمانی را در سفارت شوروی پذیرفتیم، ولی برای اجتناب از دشواریها و مشکلات، رفت‌وآمدمان را تقلیل دادیم. با اینحال این کفایت نکرد، و به این معنا نبود که ما را آسوده گذاردند.

مهاجرت‌های قابل ملاحظه‌ای از جانب کوبائی‌ها به این کشور وجود داشته است. در طی بیست سال گذشته بیش از ۱۰۰هزار کوبائی به این کشور آمده‌اند؛ به این دلیل که مجبور بوده‌اند سرزمین خود را - سرزمینی که زندگی در آن را ترجیح می‌دادند و سرزمینی که مایلند بدان بازگردند - بدلائیل اقتصادی ترک کنند. این کوبائی‌هایی که به این کشور آمدند خود را وقف کار کردند. آنها به قوانین کشوری که در آن بسر می‌برند احترام می‌گذاشتند و می‌گذاشتند، با وجود همه اینها، خود را به کشور خویش و به انقلاب بزرگ احساس می‌کنند. آنها هیچ مشکلی نداشتند. ولی روزی فرا رسید که نوع متفاوتی از افراد شروع به آمدن به این کشور کردند. جاسایگان جنگی شروع به آمدن کردند. افرادی به اینجا آمدند که در برخی موارد صدها نفر از هم‌میهنان ما را به قتل رسانده بودند. طولی نکشید که در اینجا تبلیغات برای تشویق آنها آغاز شد. طولی نکشید که مقامات اینجا به گرمی آنها را پذیرفتند و تشویق کردند، و طبیعتاً این تشویق در طرز رفتار آنها منعکس شده است و عامل حوادثی می‌باشد که در مورد آن دسده از کوبائی‌ها که سالها پیش به این کشور آمده بودند و صادقانه در این کشور کار می‌کردند، بطور مکرر بوقوع پیوسته است.

یکی از این حوادث با تحریک کسانی اتفاق افتاد که با تبلیغات منظم بر علیه کوبا پشتیبانی می‌شدند و با اغماض مقامات این کشور موجب مرگ یک کودک شدند. مقصرین این کار نه کوبائی‌هایی بودند که در اینجا زندگی می‌کردند، و نه ما که برای نمایندگی کوبا به اینجا آمده‌ایم. با وجود این بدون شک همه شما تیتراهای روزنامه‌ها را دیده‌اید که اظهار داشتند که گروه‌های طرفدار کاسترو یک دختر بچه ۱۰ ساله را در این کشور بقتل رسانده‌اند،

و یکی از سخنگویان کاخ سفید، با آن ریاکاری که مشخصه آنهایی است که با روابط بین کوبا و این کشور سر جنگ دارند، فوراً بیانییهایی را به جهان صادر کرد که ما را متهم می‌ساخت، و در واقع گناه این حادثه را بر دوش هیئت نمایندگی کوبا می‌انداخت. البته، جناب‌نماینده ایالات متحده آمریکا در این مجمع فرصت را از دست نداد و با این مسخرگی همصدا شده تلگرامی برای حکومت ونزوئلا و نیز یک تلگرام همدردی برای خانواده این دختر فرستاد، گوئی احساس می‌کردند که برای آنچه که در واقع هیئت نمایندگی کوبا مسئول بود، موظف بودند که از جانب سازمان ملل توضیحاتی بدهند. و تازه مسئله به اینجا ختم نشد. وقتی ما را وادار کردند یکی از هتلهای این شهر را ترک کنیم و ما داشتیم به مقر سازمان ملل می‌آمدیم، حین انجام تلاشهای دیگر، یک هتل محقر این شهر، یعنی هتل سیاهان هارلم ما را پذیرفت.

این پذیرش موقعی بدست ما رسید که ما داشتیم با دبیرکل سازمان ملل صحبت می‌کردیم. با این وجود، یک مقام وزارت امور خارجه آنچه که در قدرت داشت بکار برد تا مانع از این بشود که به ما در آن هتل اتاق داده شود. ولی در آن لحظه، گوئی معجزه‌ای رخ داد، و در نتیجه در سراسر نیویورک هتل سبز شد، و هتلهایی که قبلاً از دادن اتاق به ما خودداری کرده بودند، حاضر بودند حتی بلاعوض به ما اتاق بدهند. ولی ما براساس یک احترام متقابل همان هتل هارلم را پذیرفتیم. آنوقت احساس می‌کردیم که حق صلح و آرامش را کسب کرده‌ایم. ولی خیر، این حق به ما داده نشد.

تازه در هارلم نیز، از آنجا که هیچکس نمی‌توانست مانع اقامت ما در آنجا بشود، تبلیغات افتراآمیز و بدنام‌کننده آغاز شد. اخباری انتشار می‌یافت مبنی بر اینکه هیئت نمایندگی کوبا در روسپی‌خانه برای خودش یک‌جا پیدا کرده است. واضح است که در نظر برخی، یک هتل فقیرانه، هتلی که محل اقامت سیاهان آمریکاست، روسپی‌خانه تلقی می‌شود. ولی علاوه بر این، آنها تهمتهایی در مورد هیئت نمایندگی کوبا بر رویهم می‌انباشتند، بدون اینکه حتی ملاحظه زنانی را بکنند که با هیئت نمایندگی ما کار می‌کردند و یا عضو این هیئت بودند.

چنانچه ما از آن نوع انسانهایی بودیم که ما را به آن عنوان توصیف می‌کنند، آنوقت امپریالیسم امیدش را برای اینکه ما را به یک نحوی بخرد و یا اغوا کند، از دست نمی‌داد - امیدی که از مدت زمانی پیش از دست داده است. ولی از آنجا که امپریالیسم مدت زمانی است که امید خود را به منصرف کردن ما از راهمان از دست داده و هرگز هم حقی برای داشتن یک‌چنان امیدی نداشته - پس از تایید این نکته که هیئت نمایندگی کوبا در یک روسپی‌خانه اتاق گرفته، آنها باید این حقیقت را برسمیت بشناسند که سرمایه مالی

امپریالیستی روسپی‌ای است که هرگز نمی‌تواند ما را اغوا کند - و الزاما "روسپی بزرگوار" * ژان پل سارتر هم نیست .

و اما مسئله کوبا . شاید برخی از شما بخوبی از حقایق مطلع باشید ؛ دیگران شاید نباشند - این تماما به منابع اطلاعاتی بستگی دارد - ولی ، تا آنجا که به نگرانی جهان مربوط می‌شود مسئله کوبا حاد گردیده ، و این در طی دو سال اخیر ظاهر شده ، و در نتیجه مسئله کوبا یک مسئله جدید است . جهان دلایل چندانی برای اینکه بداند احیانا کوبائی هم وجود دارد نداشت . برای بسیاری از مردم ، کوبا صرفا زائده‌ای بود از ایالات متحده . و این در مورد بسیاری از شهروندان خود آمریکا هم صادق است - کوبا براستی یک مستعمره آمریکا بود . ولی تا آنجا که به نقشه جغرافیا مربوط می‌شد ، کوبا کشوری جدا از آمریکا بود . در روی نقشه ، کوبا با رنگی مشخص می‌شد که با آن رنگی که برای ایالات متحده بکار رفته بود تفاوت داشت . ولی در حقیقت کوبا مستعمره‌ای متعلق به ایالات متحده بود .

چگونه کشور ما به یک مستعمره ایالات متحده مبدل شد ؟ این مسئله به منشاء دو کشور مربوط نمی‌شد . افرادی که ایالات متحده را مستعمره کردند همان کسانی نبودند که کوبا را مستعمره ساختند . ریشه‌های قومی و ریشه‌های فرهنگی کوبا بسیار متفاوت هستند ، و در طول قرن‌ها این ریشه‌ها تنومندتر شدند .

کوبا آخرین کشور قاره آمریکا بود که سلطه استعماری اسپانیا را درهم شکست و - با نهایت احترام به نماینده اسپانیا - استعمار اسپانیائی را بدور انداخت ؛ و کوبا از آنجا که آخرین کشور بود باید مبارزه می‌کرد ، چرا که برای اسپانیا تنها یک پایگاه در قاره آمریکا باقی مانده بود و اسپانیا با چنگ و دندان از آن دفاع کرد . مردم ما که تعدادشان قلیل است ، و در آن زمان بزحمت به یک میلیون نفر می‌رسیدند ، ناچار بودند برای نزدیک به ۳۰ سال به تنهایی در برابر ارتشی که یکی از قوی‌ترین ارتشهای اروپا محسوب می‌شد ایستادگی کنند . حکومت اسپانیا در مقابل جمعیت قلیل کوبا چنان تعداد عظیمی را بسیج کرد که کاملا می‌شد آن را با ارتشهای مقایسه کرد که برای مقابله با تمام تلاشهای کل کشورهای آمریکای لاتین برای کسب استقلال بسیج کرده بود . نیم میلیون سرباز اسپانیائی علیه آرمان قهرمانانه و شکست‌ناپذیر خلق ما برای آزاد زیستن جنگیدند . برای ۳۰ سال ، کوبائی‌ها ، به تنهایی برای کسب استقلال جنگیدند ، سی سال مبارزه که بخشی از نیروی عشق ما به استقلال و آزادی را تشکیل می‌دهد .

لکن ، به نظر جان آدامز ، یکی از روسای جمهور ایالات متحده در آغاز قرن گذشته ،

* "روسپی بزرگوار" (Respectful Prostitute) ، کتابی از ژان پل سارتر نویسنده فرانسوی است .

کوبا شبیه یک میوه و شبیه یک سیب رسیده بود بر درخت اسپانیا، که باید بمحض اینکه رسیدگی آن به حد لازم می‌رسید در دستهای ایالات متحده فرو می‌افتاد.

اسپانیا قدرت خود را در کوبا به تحلیل برد. اسپانیا نه افراد و نه منابع اقتصادی لازم برایش باقی مانده بود تا جنگ در کوبا را ادامه دهد. اسپانیا تار و مار شده بود. ظاهراً سیب رسیده بود - و حکومت آمریکا دستهای خود را زیر درخت سیب گرفت. این تنها سببی نبود که فرو افتاد. تعداد بیشماری سیب در دستهای باز آمریکا افتاد. پورتوریکو افتاد - پورتوریکوی قهرمان که مبارزه خود برای استقلال را همزمان با کوبا آغاز کرده بود. جزایر فیلیپین افتاد. تعداد دیگری از متصرفات افتادند.

اما تدابیری که برای سلطه بر کشور ما مورد استفاده قرار گرفت باید تدابیر متفاوتی می‌بود. کشور ما برای کسب استقلال مبارزه کرده بود و اذهان عمومی جهان بنفع ما بود. از اینرو کشور ما باید به شیوه متفاوتی تسخیر می‌شد. کوبائی‌هایی که برای استقلال ما جنگیده بودند، کوبائی‌هایی که درست در همان لحظه خون و زندگی خود را فدا می‌کردند، با صداقت تمام به قطعنامه مشترک کنگره ایالات متحده در ۲۰ آوریل ۱۸۹۸ اعتقاد داشتند، قطعنامه‌ای که اعلام می‌کرد، "کوبا آزاد و مستقل است و بحق باید چنین باشد." مردم آمریکا با کوبائی‌ها در مبارزه‌شان برای استقلال خود همدردی داشتند. بیانیه مشترک، قانونی بود که مورد تصویب کنگره آمریکا قرار گرفته بود و بموجب آن به اسپانیا اعلان جنگ شده بود.

ولی تمام توهمات، در یک فریب ظالمانه پایان یافت. پس از دو سال اشغال نظامی کشور ما، آنچه انتظارش نمی‌رفت رخ داد. در همان لحظه‌ای که مردم کوبا از طریق مجلس موسسان خود در حال تدوین قانون اساسی جمهوری بودند، یک قانون جدید در کنگره آمریکا تصویب شد، قانونی که از سوی سناتور پلات پیشنهاد شده بود و خاطره غم‌انگیزی برای کوبائی‌ها دربر دارد.^{۱۲} این قانون اعلام می‌کرد که قانون اساسی کوبا باید حاوی تبصره‌ای باشد که طبق آن ایالات متحده از این حق برخوردار باشد که در امور سیاسی کوبا مداخله کند و بعضی از بخشهای کوبا را برای ایجاد پایگاههای نظامی یا ایستگاههای سوخت‌گیری اجاره کند. عبارت دیگر، طبق قانونی که توسط یک مرجع قانون‌گذاری یک کشور، خارجی تصویب شده بود، قانون اساسی کوبا می‌بایست دارای تبصره‌ای با آن مواد باشد، و به تدوین‌کنندگان قانون اساسی ما صریحاً گفته شد که چنانچه آنها این تبصره را نپذیرند، نیروهای اشغالگر از کوبا بیرون کشیده نخواهند شد. این بدان معنی است که این مرجع قانون‌گذاری یک کشور خارجی، حق خود برای مداخله و حق خود برای اجاره پایگاهها و ایستگاههای دریائی را بزور بر کشور ما تحمیل کرد.

من فکر می‌کنم که کشورهایی که تازه به این سازمان (ملل) پیوسته‌اند، کشورهایی

که تازه زندگی مستقل خود را آغاز کرده‌اند، خوب است که تاریخ ما را بخاطر داشته‌باشند، چرا که ممکن است با آنچه که در سر راه خود آنها کمین کرده باشد شباهت‌هایی بیابند، و اگر هم خود آنها آنرا نیافتند در آنصورت کسانی که پس از آنها می‌آیند، یا فرزندانشان و یا نوه‌هایشان ممکن است این شباهت‌ها را بیابند. اگرچه بنظر ما نمی‌رسد که باید چنان مدت طولانی منتظر آن بمانیم.

در نتیجه، استعمار کشور ما آغاز شد: تصاحب بهترین زمین‌های کشاورزی توسط موسسات آمریکائی، گرفتن حق امتیاز منابع طبیعی و معادن، کسب امتیاز صنایع خدمات عمومی برای اهداف استثمارگرانه، گرفتن امتیازات تجاری، و انواع امتیازات که به‌مراه حق قانونی مداخله در کشور، کوبا را از یک مستعمره اسپانیائی به یک مستعمره آمریکای شمالی بدل ساخت.

مستعمرات سخن نمی‌گویند. مستعمرات در جهان برسمیت شناخته نمی‌شوند. مستعمرات تا زمانی که اجازه صحبت به آنها اعطاء نشده اجازه ندارند نظرات خود را ابراز کنند. به این دلیل است که کشور مستعمره ما و مسائل آن در مابقی جهان ناشناخته ماندند. در کتب جغرافی، یک پرچم دیگر ظاهر شد، یک آرم دولتی دیگر ظاهر شد. یک رنگ دیگر بر روی نقشه بوجود آمد. ولی بر روی نقشه، آنجا که کلمه "کوبا" پدیدار شده بود، جمهوری مستقلی وجود نداشت. می‌خواهیم همه بدانند، چرا که اگر بخود اجازه دهیم که در این زمینه اشتباه کنیم، آنوقت تنها نقش احمق‌ها را بازی کرده‌ایم. می‌خواهیم هیچکس در اشتباه نماند: اصلاً جمهوری مستقلی وجود نداشت. آن جمهوری فقط مستعمره‌ای بود که فرامین را در آن سفرای ایالات متحده آمریکا صادر می‌کردند. ما از اینکه این را به صدای بلند اعلام می‌کنیم شرمند نیستیم. برعکس: ما افتخار می‌کنیم که می‌توانیم اعلام کنیم که امروز هیچ سفارتی بر مردم ما حکومت نمی‌کند؛ این مردم کوبا هستند که بر مردم حکومت می‌کنند.

مردم کوبا باید بار دیگر برای کسب استقلال می‌جنگیدند و آن استقلال سرانجام پس از ۷ سال سلطه خونین دیکتاتوری بچنگ آمد. کدام دیکتاتوری؟ دیکتاتوری آنهایی که در کشور ما چیزی نبودند جز چنگال کسانی که از لحاظ اقتصادی بر کشور ما سلطه داشتند.

یک نظام نامحبوب و در خصومت با منافع مردم، جز از طریق زور چگونه می‌تواند بر سر قدرت باقی بماند؟ آیا نیازی به این هست که ما برای نمایندگان جمهوری‌های برادرمان در آمریکای لاتین توضیح دهیم که دیکتاتوری‌های نظامی چه ماهیتی دارند؟ آیا احتیاجی به این هست که شرح دهیم چگونه این دیکتاتوری‌ها خود را بر مسند قدرت نگاه داشته‌اند؟ آیا نیازی به این هست که تاریخچه بسیاری از آن دیکتاتوریه‌ها را که به همین زودی کلاسیک

شده‌اند ترسیم کنیم؟ آیا لازم است به آنها نشان دهیم که چه چیزی آنها را بر مسند قدرت نگاه داشته است؟ آیا لازم است بگوئیم که کدام منافع ملی و بین‌المللی آنها را بر سکان قدرت باقی نگاه داشته است؟

آن گروه نظامی که بر کشور ما دیکتاتوری می‌کرد بر پایه ارتجاعی‌ترین بخش ملت، و بالاتر از همه، بر اساس منافع خارجی که بر اقتصاد کشور ما تسلط داشت استوار شده بود. در اینجا همه می‌دانند، و ما می‌دانیم که حتی حکومت ایالات متحده نیز تشخیص می‌دهد که آن حکومت حکومتی بود که شرکتهای انحصاری ترجیحش می‌دادند. چرا؟ به این دلیل که می‌توان به قدرت زور هر ادعائی از سوی مردم را سرکوب کرد. با قدرت زور، می‌توان اعتصابات را که خواستار شرایط بهتر کار و زندگی هستند سرکوب کرد. با قدرت زور، می‌توان تمام جنبشهای دهقانان برای کسب زمین را سرکوب کرد. با قدرت زور، می‌توان عمیق‌ترین و قلبی‌ترین آمال ملت را لگدمال کرد.

از همین روست که حکومت‌های جبار حکومت‌هایی بودند که دوائر رهبری‌کننده سیاست ایالات متحده ترجیح‌شان می‌دادند. از همین روست که حکومت‌های جبار قادر بودند به مدتی آنقدر طولانی بر مسند قدرت باقی بمانند. و به این دلیل است که حکومت‌های جبار همچنان در قاره آمریکا حکمروائی می‌کنند.

طبیعتاً، همه چیز بستگی به شرایط خاصی دارد که بموجب آن حکومت آمریکا به یک حکومت پشتیبانی می‌دهد و از حکومت دیگر پشتیبانی خود را دریغ می‌کند. بعنوان مثال، اکنون گفته می‌شود که حکومت آمریکا با یکی از این حکومت‌های جبار یعنی حکومت تروخیو از در مخالفت درآمده است. لکن، آنها نمی‌گویند که آمریکائی‌ها با یکی دیگر از همین حکومت‌های جبار — بعنوان مثال حکومت نیکاراگوآ یا پاراگوئه — مخالف نیستند. حکومت نیکاراگوآ نه تنها جبار است، بلکه حکومتی است سلطنتی که تقریباً به اندازه حکومت پادشاهی بریتانیا مشروطه است، یعنی حکومتی است که زمام قدرت از پدر به پسر منتقل می‌شود.

همین امر می‌توانست در کشور خود ما اتفاق بیافتد. حکومت فولگنسیو باتیستا، حکومتی جبار بود که برای انحصارات ایالات متحده در کوبا مناسب‌ترین نوع حکومت بود، ولی حکومتی نبود که برای مردم کوبا مناسب باشد. از اینرو، مردم کوبا با بذل جان خود قیام کردند و آن حکومت را از کوبا بیرون انداختند. و پیروزی انقلاب در کوبا چه چیزی را میان ساخت؟ چه چیزی را یافت؟ چه چشم‌انداز زیبایی در برابر انقلابیون پیروز کوبا گسترده شد؟ قبل از هر چیز، انقلاب کشف کرد که ۶۰۰۰۰۰ کوبائی قادر و حاضر بکار، بیگار بودند — در مقایسه، این مساوی تعداد بیکارانی است که در زمان رکود بزرگ که

ایالات متحده را تکان داد در این کشور وجود داشت؛ همان چیزی که تقریباً در آمریکا فاجعه ببار آورد. این چیزی بود که ما با آن مواجه شدیم - بیکاری دائمی در کشور من. از حدود بیش از ۶ میلیون جمعیت، سه میلیون نفر از روشنائی برق بی بهره بودند و هیچیک از مردم به امتیازات و تسهیلات نیروی برق دسترسی نداشتند. از کل جمعیت که بیش از ۶ میلیون نفر بود، سهونیم میلیون نفر در آلونکها و زاعمهائی که فاقد کوچکترین تسهیلات بهداشتی بودند زندگی می کردند. میزان اجاره بها در شهرها، تقریباً یک سوم درآمد خانواده بود. نرخ برق و اجاره خانه در کوبا، جزو بالاترین نرخها در جهان بود.

سی و هفت و نیم درصد از جمعیت ما بیسواد بودند؛ ۷۰ درصد کودکان شهر ما فاقد معلم بودند؛ ۲ درصد جمعیت مبتلا به مرض سل بود، عبارت دیگر ۱۰۰۰۰۰ نفر از کل جمعیتی بیش از ۶ میلیون نفر، از ابتلاء به مرض سل رنج می بردند. نود و پنج درصد از کودکان مناطق روستائی گرفتار بیماریهای انگلی بودند. رقم مرگ و میر کودکان رقمی نجومی بود. سطح زندگی عکس این جریان بود. از سوی دیگر، ۸۵ درصد از دهقانان خرده پا رقمی معادل ۳۰ درصد کل درآمدشان را برای اجاره بهای زمینهایشان می پرداختند، درحالی که ۱/۵ درصد از کل زمینداران، کنترل ۴۶ درصد از کل زمینهای کشور را در دست داشتند. البته، نسبت تخت های بیمارستانها به تعداد کل جمعیت کشور، حتی در مقایسه با کشورهای که خدمات پزشکی چندان خوبی نداشتند، رقم مضحکی بود. خدمات عمومی، برق و تلفن، تماماً به انحصارات آمریکائی تعلق داشت. بخش معتنابهی از امور بانکی، واردات و پالایشگاههای نفت، بخش اعظم تولید شکر، بخش عمده ای از زمینهای قابل کشت کوبا و مهمترین صنایع در تمام شاخه های صنعتی کوبا به کمپانیهای آمریکای شمالی تعلق داشتند.

موازنه پرداخت های کوبا در عرض ۱۰ سال گذشته یعنی از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰، به میزان یک میلیارد دلار بنفع ایالات متحده بوده است. تازه این بدون محاسبه صدها میلیون دلاری است که بوسیله مقامات فاسد استبداد از خزانه کشور بیرون کشیده شده و در بانکهای آمریکا یا اروپا ذخیره شده بود - یعنی رقمی معادل یک میلیارد دلار در عرض ۱۰ سال! این کشور فقیر و توسعه نیافته در دریای کارائیب، با ۶۰۰۰۰۰ بیکار، به رشد اقتصادی صنعتی ترین کشور جهان کمک می نمود!

این اوضاعی بود که ما با آن مواجه شدیم. با اینحال این نباید باعث تعجب بسیاری از کشورهای حاضر در این مجمع بشود، چرا که پس از ذکر تمام این مصائب، می توان گفت که آنچه که ما راجع به کوبا گفتیم مانند اشعه ایکسی است که می تواند بر بسیاری از کشورهایی که در اینجا نمایندگی دارند افکنده بشود و مسائل آنها را منعکس سازد.

پس چه راه دیگری برای حکومت انقلابی وجود داشت؟ خیانت کردن به مردم؟ تا

آنجا که به رئیس‌جمهور آمریکا مربوط می‌شود، کاری که ما انجام داده‌ایم خیانت به مردم است، ولی مطمئناً اگر حکومت انقلابی بجای وفادار ماندن به مردمش، به انحصاراتی که کوبا را استثمار می‌کردند وفادار می‌ماند، از نظر رئیس‌جمهور خیانت نمی‌بود.

لااقل اجازه دهید در اینجا به شگفتی‌هایی که بهنگام پیروزی انقلاب در برابر چشمان ما آشکار شد اشاره کنم. این شگفتی‌ها کمتر و بیشتر از شگفتی‌های معمول امپریالیستی نبودند، که بخودی‌خود، در رابطه با ما مستعمرات کمتر و بیشتر از شگفتی‌های جهان آزاد نیستند.

واضح است که نمی‌توان ما را به این خاطر مقصر دانست که ۶۰۰۰۰۰ بیکار در کوبا وجود داشت، ۳۷/۵ درصد جمعیت بیسواد بودند، ۲ درصد جمعیت مبتلا به بیماری سل بودند و ۹۵ درصد گرفتار بیماری‌های انگلی. تا آن زمان هیچک از ما در سرنوشت کشورمان هیچ نقشی نداشتیم. تا زمانی که انقلاب پیروز شد، تنها کسانی که صدایشان در کشور ما شنیده می‌شد انحصارات بودند. آیا کسی به آنها نه می‌گفت؟ آیا کسی مانع کار آنها می‌شد؟ هیچکس. انحصارات به کسب و کار شنیع شان مشغول بودند، و در آنجا ما ثمره کار انحصارات را مشاهده کردیم.

وضع خزانه کشور چطور بود؟ وقتی که دیکتاتوری باتیستا به قدرت رسید، ۵۰۰ میلیون دلار در خزانه کشور وجود داشت. این مبلغ خوبی بود و بخوبی می‌شد آن را برای رشد و توسعه صنعتی و یا در هر مورد دیگر در کشور سرمایه‌گذاری کرد. وقتی انقلاب پیروز شد ما در خزانه‌مان هفتاد میلیون دلار یافتیم. آیا آنها هیچوقت به رشد اقتصادی و صنعتی کشور ما علاقه‌ای نشان می‌دادند؟ خیر، هرگز. به این دلیل است که ما وقتی شنیدیم که در اینجا گفته شده که حکومت ایالات متحده نسبت به سرنوشت کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا علاقه وافر نشان می‌دهد، متعجب شدیم و هنوز هم مبهوت و شگفت‌زده هستیم. ما نمی‌توانیم بر حیرت خود غلبه کنیم، چرا که پس از ۵۰ سال نتایج آن را دیده‌ایم.

حکومت انقلابی چه کرده است؟ حکومت انقلابی چه جرمی مرتکب شده که بخاطرش باید تنبیه شود — همانگونه که در اینجا بخاطرش تنبیه شده — و باید بخاطر آن خود را با دشمنی که قدرتمندترین دشمنی است که ما داریم مواجه ببیند؟ آیا اختلاف با ایالات متحده از همان ابتدای کار بروز نکرد؟ خیر. وقتی ما به قدرت رسیدیم، آیا دلمان می‌خواست که گرفتار مسائل بین‌المللی بشویم؟ خیر. ما از توجه به مسائل بین‌المللی بازنايستادیم. هیچ حکومت انقلابی، پس از تسخیر قدرت خواهان مواجه شدن با مسائل بین‌المللی نیست. آنچه که این حکومت می‌خواهد انجام دهد این است که خودش را وقف حل مسائل کشور خود بکند، و برنامه‌ای برای بهبود وضع مردم به اجرا بگذارد — یعنی همان کاری که

تمام حکومت‌هائی که واقعا به پیشرفت کشورشان علاقمندند، انجام می‌دهند.

نخستین عمل خصمانه‌ای که حکومت ایالات متحده بدان دست زد، باز کردن دروازه‌های کشورش بروی باندی از قاتلان و جانیان خون‌آشام بود. افرادی که صدها نفر از دهقانان بی‌دفاع را بقتل رسانده بودند، افرادی که هرگز از شکنجه زندانیان برای سالیان متوالی خسته نشده بودند، افرادی که چپ و راست آدم می‌کشتند. آمریکا این یک مشت حیوان را با آغوش باز پذیرفت. ما عمیقا متعجب شدیم که چرا این عمل خصمانه از جانب آمریکا نسبت به کوبا اعمال می‌شود؟ چرا آمریکا دست به این عمل خصمانه زد؟ در آن موقع ما کاملا نمی‌توانستیم بفهمیم. حالا ما بروشنی دلایل آن را مشاهده می‌کنیم.

آیا این عمل خصمانه با اعمال یک سیاست صحیح نسبت به کوبا و رابطه مابین آمریکا و کوبا همساز بود؟ واضح است که نمی‌توانست این‌طور باشد — طرف لطمه‌دیده کوبا بود. ما طرف لطمه‌دیده بودیم، چرا که نظام حکومتی باتیستا با کمک حکومت ایالات متحده آمریکا بر مسند قدرت نگاه داشته شده بود. رژیم باتیستا به کمک تانک‌ها، هواپیماها، و تسلیحات تهیه‌شده توسط حکومت آمریکا در راس قدرت باقی مانده بود.

نظام حکومتی باتیستا از برکت استفاده از یک ارتش که افسرانش توسط یک هیئت نظامی اعزامی از طرف حکومت آمریکا آموزش و تعلیم دیده بودند در راس قدرت نگاه داشته شده بود، و ما مطمئنیم که هیچ مقام حکومتی آمریکا جرات انکار این واقعیت و این حقیقت را ندارد.

سپس وقتی که ارتش شورشی به هاوانا رسید، در مهمترین پادگان شهر، با هیئت نظامی آمریکائی مواجه شد. آن ارتشی بود که منهزم شده بود؛ آن ارتشی بود که تسلیم شده بود. ما می‌توانستیم فکر کنیم که این افسران خارجی دشمنان مردم را تعلیم می‌دادند. ما می‌توانستیم آنها را بعنوان اسرای جنگی بحساب بیاوریم. با اینحال اینکار را نکردیم. صرفا از اعضای هیئت نظامی آمریکا در هاوانا خواستیم که به کشورشان بازگردند، چرا که ما به تعالیم آنها احتیاج نداشتیم، و شاگردان آنها مغلوب شده بودند.

من اینجا یک سند در اختیار دارم. از شکل و شمایل آن تعجب نکنید. این یک سند مندرس است. این یک پیمان نظامی قدیمی است که بر طبق آن رژیم باقیستا کمک سخاوتمندانه‌ای از حکومت آمریکا دریافت کرده بود. محتوای ماده ۲ این توافقنامه جالب توجه می‌باشد:

"حکومت جمهوری کوبا متعهد می‌شود که از کمک‌هائی که از حکومت ایالات متحده آمریکا دریافت می‌کند، در پیروی و مطابقت با توافق حاضر، بنحو احسن استفاده کند تا نقشه‌های دفاعی‌ای را که مورد قبول هر دو حکومت واقع شده بمورد اجرا بگذارد، و پیرو آن هر دو حکومت در مأموریت‌های مهم برای دفاع از نیمکره غربی شرکت خواهند جست، و

تا زمانی که موافقت قبلی حکومت ایالات متحده کسب نشده باشد" -
و تکرار می کنم :

"- و تا زمانی که موافقت قبلی حکومت ایالات متحده آمریکا کسب نشده باشد ،
یک چنان کفکی بجز برای اهدافی که آن کمک بخاطر آن داده شده است ، به هیچ منظور
دیگری اختصاص داده نخواهد شد ."

از آن کمکها برای مبارزه و جنگ با انقلابیون کوبائی استفاده می شد ، و در نتیجه
واضح است که برای آن مقصود ، رژیم باتیستا موافقت قبلی حکومت آمریکا را کسب کرده
بود . حتی چند ماه پیش از به پایان رسیدن جنگ ، که در آمریکا ممنوعیت صدور اسلحه
برای باتیستا اعلام گردید ، آنهم پس از شش سال و اندی کمک نظامی ، و هنگامی که این
ممنوعیت در مورد حمل اسلحه برای باتیستا رسماً اعلام شده بود ، ارتش شورشی اسناد
معتبری در اختیار داشت مبنی بر اینکه نیروهای باتیستای دیکتاتور با سیصد موشک از نوع
هوا به زمین تجهیز شده بودند .

هنگامی که مهاجرین کوبائی در این کشور ، این اسناد را بعنوان دلیل و مدرک برای
آگاهی اذهان عمومی آمریکای شمالی انتشار دادند ، حکومت آمریکا تنها توانست این
توضیح سطحی را دستوپا کند که ما در اشتباه بوده ایم ؛ و اینکه آمریکا تسلیحات جدیدی
برای ارتش دیکتاتوری ارسال نکرده است ؛ اینکه آنها فقط بعضی موشکها با کالیبرهای
متفاوت مبادله کرده اند ؛ اینکه اندازه این موشکها مناسب هواپیماها نبوده ، و موشکهای
جدیدی داده اند که به درد هواپیماهای دیکتاتوری بخورد ، و در حقیقت وقتی که ما در
کوهستانها بودیم این موشکها به طرف ما شلیک می شدند .

باید بگوئیم که این یک توضیح منحصر بفرد در مورد تناقضی است که نه می تواند
توجیه بشود و نه توضیح پذیر است . طبق نظر آمریکا ، اینها کمک نبود . پس آیا این کمکها
نوعی از کمک فنی بود ؟

پس چرا ، تمام این سوابق موجب نگرانی مردم ما می شدند ؟ هرکسی در اینجا ، حتی
ساده ترین و معصوم ترین و بی ریاضترین افراد ، می داند که در این عصر جدید ، با انقلابی که
در زمینه تجهیزات و تکنولوژی نظامی بوقوع پیوسته ، تسلیحاتی که از جنگ گذشته باقی
مانده اند برای یک جنگ مدرن منسوخ شده اند ، اینکه پنجاه تانک یا خودروی زرهی و
معدودی هواپیمای از رده خارج شده و کهنه و قدیمی نمی توانند از یک قاره دفاع کنند ،
نمی توانند از هیچ نیمکره ای دفاع کنند . ولی آنها برای سرکوب مردم قابل استفاده هستند ،
بخصوص وقتی که مردمی که قرار است سرکوب شوند هیچ سلاحی در اختیار نداشته باشند .
این سلاحها برای مرعوب کردن مردم قابل استفاده اند ، این سلاحها برای هر کاری که
بخواهند با آنها انجام دهند قابل استفاده هستند . این سلاحها برای دفاع از پایگاههای

انحصارات قابل استفاده هستند. به این دلیل است که پیمانهای دفاعی این نیمکره را بهتر است "پیمانهای دفاع از انحصارات آمریکائی" بنامیم.

بنابراین حکومت انقلابی دست به اقدامات اولیه زد. نخستین قدم، تقلیل اجاره بهای پرداختی از سوی خانواده‌ها به میزان ۵۰ درصد بود. این اقدامی بسیار عادلانه و بجا بود، چرا که همانطور که قبلاً گفتم، خانواده‌هایی در کوبا وجود داشتند که معادل یک سوم از درآمدشان را برای اجاره‌خانه می‌پرداختند. مردم قربانی بورس‌بازی مسکن بودند و املاک شهری نیز بضرر اقتصاد کل مردم کوبا مورد بورس‌بازی قرار گرفته بود. لکن، وقتی حکومت انقلابی اجاره‌بها را به میزان ۵۰ درصد کاهش داد، افرادی وجود داشتند که بشدت برآشفته شدند. بله، افراد معدودی که مالک ساختمانها و آپارتمانها بودند ابراز نارضایتی کردند. ولی مردم با شادمانی به خیابانها ریختند، همانگونه که در هر کشوری، حتی اینجا در نیویورک، اگر اجاره‌بها را به میزان ۵۰ درصد برای تمام خانواده‌ها کاهش دهند مردم شادمانی خواهند کرد. ولی این هیچ مسئله‌ای برای انحصارات بوجود نیاورد. برخی از انحصارات آمریکائی با وجودی که تعداد قلیلی بودند، ساختمانهای بزرگی تحت تملک خود داشتند.

سپس قانون دیگری به تصویب رسید، که بموجب آن امتیازاتی را که دیکتاتوری باتیستا به کپانی تلفن - که یک شرکت انحصاری آمریکائی بود - داده بود، ملغی اعلام گردید. با استفاده از درماندگی مردم، امتیازات باارزشی کسب شده بود. حکومت انقلابی آن امتیازات را لغو کرد و مجدداً نرخ‌های عادی برای مکالمات تلفنی تعیین کرد، و بدین ترتیب بود که مناقشه با انحصارات آمریکائی آغاز شد.

اقدام سوم کاهش نرخ بهای برق بود، که یکی از بالاترین نرخها در دنیا بود. بدنبال این کار دومین برخورد با انحصارات آمریکائی رخ داد. آنها شروع کرده بودند به اینکه ما را سرخ (منظور کمونیست است - م) قلمداد کنند، صرفاً به این دلیل که ما با منافع انحصارات آمریکائی درافتاده بودیم.

سپس قانون دیگری وضع شد، یک قانون حیاتی و اجتناب‌ناپذیر - اجتناب‌ناپذیر از نقطه نظر مردم - و قانونی که دیر یا زود، در سراسر جهان، حداقل از سوی آن خلق‌هایی که تاکنون آن را وضع نکرده‌اند، وضع خواهد شد. این قانون، قانون اصلاحات ارضی بود. طبیعتاً، هرکسی از نظر تئوری با اصلاحات ارضی موافق است - از نظر تئوری. هیچکس جرات انکار آن را ندارد، هیچکس جز یک آدم نادان نمی‌تواند انکار کند که در کشورهای توسعه‌نیافته جهان، اصلاحات ارضی یکی از شرایط حیاتی برای رشد اقتصادی است. در کوبا حتی زمینداران با اصلاحات ارضی موافق بودند - فقط آنها اصلاحات ارضی نوع خودشان را می‌خواستند، نظیر اصلاحات ارضی‌ای که بسیاری از نظریه‌پردازان از آن دفاع

می‌کنند؛ اصلاحات ارضی‌ای که نه به شیوه خودشان و نه به هیچ طریق دیگری و تا زمانی که بشود از آن اجتناب کرد، هرگز بمورد اجرا در نمی‌آید. اصلاحات ارضی چیزی است که نهادهای اقتصادی سازمان ملل آن را برسمیت شناخته‌اند. اصلاحات ارضی چیزی است که هیچکس بر سر آن بحثی ندارد.

پیاده کردن چنین اصلاحاتی در کشور ما اجتناب‌ناپذیر بود. بیش از ۲۰۰۰۰۰ خانواده روستائی در کشور ما زمینی نداشتند تا بتوانند بر روی آن محصولات غذایی را کشت کنند. کشور ما بدون انجام دادن اصلاحات ارضی نمی‌توانست نخستین قدمهای لرزانش را بسوی پیشرفت بردارد، ولی ما سرانجام توانستیم آن قدم را برداریم. ما مبادرت به اجرای اصلاحات ارضی کردیم. آیا این یک اصلاحات ارضی رادیکال بود؟ بله، این یک اصلاحات ارضی رادیکال بود. آیا خیلی رادیکال بود؟ نه، خیلی رادیکال نبود. ما دست به اصلاحات ارضی زدیم که متناسب با نیازهای پیشرفت و توسعه ما بود، با امکانات رشد کشاورزی ما متناسب بود. عبارت دیگر اصلاحات ارضی‌ای بود که مسائل دهقانان بی‌زمین را حل می‌کرد، مسئله کمبود مواد غذایی اولیه را حل می‌کرد، مشکل بیکاری عظیم بر روی زمین را حل می‌کرد، و برای یکبار و همیشه به نکت و حشتناکی که در مناطق روستائی کشور ما وجود داشت خاتمه می‌داد.

و در آنجا بود که نخستین مشکل عمده ظاهر شد. در کشور همسایه ما، گواتمالا، هم با این مشکل مواجه شده بودند. وقتی که در گواتمالا با انجام اصلاحات ارضی موافقت شد، مشکلات متعدد مثل قارچ از زمین سبز شدند. و من در کمال صداقت به همکاران خودم در جمهوری‌های آمریکای لاتین و آفریقا و آسیا گوشزد می‌کنم که وقتی که یک برنامه اصلاحات ارضی عادلانه و منصفانه را طرح‌ریزی می‌کنند، باید آمادگی مواجه شدن با آن شرایطی را که ما با آن مواجه شدیم داشته باشند، بخصوص اگر بهترین و وسیع‌ترین اراضی در چنگ انحصارات آمریکائی باشد — همانطور که در کوبا بود.

ممکن است ما را متهم سازند که توصیه بسیار بدی به این مجمع می‌کنیم. قصد ما این نیست که کسی را از خواب خوشش بیدار کنیم، ما صرفاً خواهان ابراز حقایق هستیم — اگرچه این حقایق برای بیدار نگهداشتن همه کفایت می‌کند.

سپس مسئله پرداخت‌ها و غرامت‌ها پیش آمد. یادداشت‌های وزارت امور خارجه آمریکا یکی پس از دیگری بر سر کوبا باریدن گرفت. آنها هرگز راجع به مشکلات ما چیزی نپرسیدند، حتی از سر ابراز همدردی یا دلسوزی، و یا بخاطر نقشی که خود در ایجاد مشکلات ما داشتند هم اینکار را نکردند. آنها هرگز از ما نپرسیدند که در کشور ما چند نفر از لحاظی می‌مردند، چند نفر از مرض سل رنج می‌بردند، چند نفر بیکار بودند. خیر، آنها راجع به این چیزها از ما سئوالی نکردند. در رابطه با نیازهای ما هرگز احساس همبستگی

ابراز ننمودند. صحبت‌های نمایندگان حکومت آمریکا بدور کمپانی تلفن و مسئله اراضی متعلق به کمپانیهای آمریکائی دور می‌زد و اینکه چطور می‌خواستیم غرامت‌ها را بپردازیم؟ طبیعتاً، نخستین چیزی که باید پرسیده می‌شد این بود که، "با چه نوع پولی" (می‌خواهید غرامت بپردازید) نه "چطور؟"

آقایان محترم، آیا شما می‌توانید کشور فقیر و توسعه‌نیافته‌ای را تصور کنید که بار ۶۰۰۰۰۰۰ بیکار را بر دوش داشته باشد، کشوری با یک‌چنان تعداد کثیری از بیمار و بیسواد، که شیره‌شان کشیده شده، که به اقتصاد یک کشور قدرتمند در عرض ۱۰ سال مبلغی معادل یک میلیارد دلار سود رسانده - باری این کشور باید بتواند وسیله‌ای در اختیار داشته باشد که با آن بهای زمینهای را که قرار است در معرض اصلاحات ارضی قرار گیرند بپردازد، و یا حداقل مطابق با شرایطی آن را بپردازد که وزارت امور خارجه آمریکا خواستار آنست تا بعنوان غرامت در مقابل منافع از دست‌رفته آنها پرداخته شود؟

آنها سه چیز می‌خواستند: پرداخت سریع، کافی، و عادلانه. آیا شما این زبان را می‌فهمید؟ سریع، کافی و عادلانه؟ این به معنای اینست که، "همین حالا بپردازید، به دلار و یا هر چیزی که ما برای زمینهایمان درخواست می‌کنیم."

ما در آن موقع ۱۵۰ درصد کمونیست نبودیم. ما تازه کمی صورتی بنظر می‌آمدیم. ما زمینها را مصادره نکردیم، بلکه صرفاً پیشنهاد کردیم که قیمت آنها را ظرف ۲۰ سال پرداخت کنیم و تنها راهی که ما می‌توانستیم بهای آنها را بپردازیم از طریق اوراق قرضه بود - اوراق قرضه‌ای که پرداخت آنها ظرف بیست سال به اتمام می‌رسید - با بهره ۴/۵ درصد که بطور سالانه مستهلک می‌شد. ما چگونه می‌توانستیم بهای این زمینها را به دلار بپردازیم؟ ما چگونه می‌توانستیم، فی‌المجلس، پول نقد بپردازیم و چگونه می‌توانستیم بهای زمینها را آنطور که آنها می‌خواستند بپردازیم؟ اینها تقاضاهای مضحکی بودند.

واضح است که تحت آن شرایط ما باید بین این دو شق یکی را انتخاب می‌کردیم: یا اجرای اصلاحات ارضی یا عدم اجرای آن. اگر ما عدم اجرای آنرا انتخاب می‌کردیم آنوقت بدبختی اقتصادی کشورمان ادامه می‌یافت، و اگر اصلاحات ارضی را به مورد اجرا می‌گذاشتیم خودمان را در معرض خصومت حکومت همسایه نیرومند شمالی خود قرار داده بودیم.

ما دست به اجرای اصلاحات ارضی زدیم. طبیعتاً، بعنوان مثال، برای نماینده هلند یا نماینده هر کشوری از اروپا، حدنصابی که برای زمین‌ها و املاک وضع کردیم تعجب‌آور خواهد بود، چرا که این حد نصاب بسیار بزرگ بود. حداکثر میزان زمینی که تحت قانون اصلاحات ارضی قابل تملک اعلام شده بود، ۴۰۰ هکتار بود. در اروپا ۴۰۰ هکتار زمین یک ملک واقعی است. در کوبا، که انحصارات آمریکائی تا ۲۰۰۰۰۰ هکتار (تکرار می‌کنم ۲۰۰۰۰۰ هکتار، تا کسی فکر نکند عوضی شنیده) زمین داشتند، اصلاحات ارضی‌ای که

وسعت زمینها را حداکثر به ۴۰۰ هکتار محدود کند برای آن انحصارات و آن زمینداران یک قانون غیرقابل قبول بود.

ولی مسئله این بود که در کشور ما این تنها زمین نبود که در دست انحصارات آمریکائی قرار داشت. بهترین معادن در کنترل این انحصارات بود. بعنوان مثال، کوبا مقدار زیادی نیکل تولید می‌کند. تمام این نیکل توسط شرکتهای آمریکائی بهره‌برداری می‌شد، و تحت دیکتاتوری باتیستا، یک کمپانی آمریکائی بنام موآبی* یک چنان امتیاز پر سودی بدست آورده بود که تنها ظرف ۵ سال - بیاد داشته باشید، تنها ظرف ۵ سال - درصدد برآمد که سرمایه‌ای به مبلغ ۱۲۰ میلیون دلار را مستهلک کند. یک سرمایه ۱۲۰ میلیون دلاری ظرف ۵ سال مستهلک شد! یک هلوی آبدار و پوست‌کنده.

و چه کسی این امتیاز را با وساطت حکومت آمریکا به کمپانی موآبی داده بود؟ خیلی ساده، حکومت دیکتاتوری فولگنسیو باتیستا، حکومتی که برای دفاع از منافع انحصارات آمریکائی در آنجا مستقر بود. و تازه - و این یک واقعیت مطلقاً قطعی است - با برخورداری از معافیت کامل مالیاتی. این موسسات چه چیزی را برای کوبائیی‌ها باقی می‌گذاشتند؟ معادن تهی‌شده از مواد معدنی و اراضی بی‌رمق، آنهم بدون اینکه کوچکترین خدمتی به رشد اقتصادی کشور ما کرده باشند.

از اینرو، حکومت انقلابی قانونی در مورد معادن وضع کرد که این انحصارات راموظف می‌ساخت تا برای صادرات مواد معدنی ۲۵ درصد مالیات بپردازند.

طرز برخورد حکومت انقلابی در این موقع خیلی جسورانه بود. این طرز برخورد با منافع تراست بین‌المللی نیروی برق تصادم کرده بود؛ با منافع تراست بین‌المللی تلفن تصادم کرده بود؛ با منافع تراستهای بین‌المللی معادن تصادم کرده بود؛ با منافع کمپانی یونایتد فروت** در تضاد افتاده بود؛ در حقیقت با قدرتمندترین انحصارات آمریکا - که همانطور که می‌دانید ارتباط خیلی نزدیکی با هم دارند - برخورد کرده بود. و این بسیار بیشتر از آن چیزی بود که حکومت آمریکا - یعنی نماینده انحصارات آمریکا - بتواند نادیده بگیرد.

از اینرو، دوران جدیدی از اقدامات تنبیهی بر علیه انقلاب ما آغاز شد. آیا کسی که بطور عینی حقایق را تحلیل می‌کند، کسی که آماده‌است صادقانه فکر کند، و نه مطابق با آنچه که خبرگزاری‌های یونایتد پرس اینترنشنال و اسوشیتد پرس به او می‌گویند، کسی که با کله خودش فکر کند و از منطق تفکر خودش نتایج را استخراج کند، کسی که حقایق را بدون

* Moa Bay

** United Fruit Company

تعصب و بطور صمیمانه و صادقانه ببیند - باری آیا چنین کسی می تواند نظرش این باشد که اقداماتی که حکومت انقلابی انجام داد در حکم انهدام انقلاب کوبا بودند؟ خیر.

ولی انحصاراتی که در اثر انقلاب کوبا لطمه دیده بودند به کوبا علاقه ای نداشتند؛ این انحصارات با اقداماتی که حکومت انقلابی کوبا اتخاذ کرد در معرض نابودی قرار نمی گرفتند. مسئله در این نبود. مسئله در این حقیقت نهفته بود که همان انحصارات، ثروت طبیعی و منابع بخش اعظم خلقهای جهان را تحت تملک داشتند.

از اینرو بود که انقلاب کوبا بخاطر چنین رفتاری باید مجازات می شد. انواع اقدامات تنبیهی - حتی نابود کردن آن خلق متهور - باید بر علیه جسارت حکومت انقلابی به مورد اجرا گذاشته می شد. ما به شرف خود سوگند می خوریم که تا آن لحظه حتی فرصت این را نداشتیم که با نخست وزیر محترم اتحاد شوروی، نیکیتا خروشچف، مکاتبه کنیم. بعبارت دیگر، در زمانیکه در نزد مطبوعات آمریکای شمالی و خبرگزاریهای بین المللی که به تمام جهان خبر مخابره می کنند، حکومت کوبا یک حکومت کمونیستی شده بود، خطر سرخی بود در ۹۰ مایلی ایالات متحده، و در حکومت آن برتری با کمونیست ها بود - باری در آن موقع، حکومت انقلابی حتی فرصت اینرا بدست نیاورده بود که روابط دیپلماتیک یا تجاری با اتحاد شوروی برقرار کند. اما تبلیغات دیوانه وار حد و اندازه ای نمی شناسد؛ تبلیغات دیوانه وار قادر است که نامحتمل ترین و پوچ ترین ادعاها را اختراع کند. ولی البته، به هیچکس اجازه نخواهیم داد که حتی برای یک لحظه هم فکر کند که ما اینجا می خواهیم آواز می گویا* سر دهیم. هیچ آواز می گویایی سر داده نخواهد شد. ما مجبور به معذرت خواهی از کسی نیستیم. هرچه که کرده ایم با چشمان باز، و از همه مهمتر، با ایمان راسخ به حقانیتمان انجام داده ایم.

سپس تهدیدات علیه سهمیه شکر ما آغاز شد**. فلسفه پست امپریالیسم شروع به نشان دادن منش خود، منش خودپرستانه و استثمارگرانه خود کرد؛ شروع به نشان دادن لطف خود به کوبا کرد، و در نتیجه آنها اعلام داشتند که یک بهای ترجیحی برای شکر به ما می پرداختند که بمعنی سوبسید کردن شکر کوبا بود - شگری که برای کوبائی ها چندان شیرین نبود، چرا که بهترین زمینهایی که شکر تولید می کردند یا بزرگترین کارخانه های تولید شکر به ما تعلق نداشتند. از این گذشته، تاریخچه حقیقی شکر کوبا نیز در این ادعا نهفته بود، تاریخچه حقیقی خساراتی که بر کشور من تحمیل شده بود، تاریخچه حقیقی دورانهایی که کشور من از نظر اقتصادی ضربه خورده بود.

* می گویا (Mea Culpa)، در اسپانیولی بمعنی "من گناهکارم" است -

** منظور سهمیه کوبا در بازار شکر آمریکاست.

سابقاً، مسئله بر سر سهمیه نبود؛ بلکه مسئله بر سر تعرفه‌های گمرکی بود. به ضرب زور یکی از آن قوانین یا توافقاتی که "بین کوسه و ساردین" بسته می‌شود، ایالات متحده از طریق توافقی که آنرا دو جانبه می‌نامید یک سری امتیازات برای تولیدات خود بدست آورد که آمریکا را قادر می‌ساخت که براحتی با رقبای خود رقابت کند و تولیدات دوستان خود، انگلستان و فرانسه را از بازار کوبا بیرون بیاورد. چیزی که اغلب بین دوستان اتفاق می‌افتد. در عوض، برخی امتیازات تعرفه‌ای به شکر ما اعطا شد، که از سوی دیگر می‌توانست بطور یکجانبه مطابق با خواست کنگره یا حکومت آمریکا تغییر یابد. و دقیقاً همین مسئله اتفاق افتاد. ولی در موقع مناسب برای تامین منافعشان نرخ تعرفه را بالا بردند و شکر ما دیگر نمی‌توانست وارد آمریکا شود. و اگر وارد آمریکا هم می‌شد، با قیمت گرانتری که داشت مواجه با رقابت سایر کشورها در آمریکا می‌گردید. وقتی که ترس از جنگ پیش‌آمد، تعرفه‌ها کاهش یافتند. البته، از آنجا که کوبا نزدیکترین منبع عرضه شکر به آن کشور بود، این منبع باید حفظ می‌شد. پس تعرفه‌ها کاهش داده شدند و تولید شکر تشویق شد. در طی سالهای جنگ، در حالیکه قیمت شکر در مابقی جهان خیلی بالا بود ما شکرمان را به قیمت کمتری به آمریکا می‌فروختیم — علیرغم این واقعیت که ما تنها منبع عرضه شکر برای آمریکا بودیم. در پایان جنگ اقتصاد ما سقوط کرد. بهای اشتباهاتی که در توزیع این ماده اولیه صورت گرفته بود توسط کوبا پرداخت شد.

در پایان جنگ جهانی اول قیمت‌ها بشدت بالا رفت. تولید به شدت تشویق می‌شد. کاهش قیمت‌ها، کارخانه‌های شکر کوبا را به ویرانی کشاند، و این کارخانه‌ها بدست — حدس بزنید — بانکهای ایالات متحده افتاد، چرا که در همان هنگام که سرمایه‌داران کوبائی ورشکست می‌شدند، بانکهای آمریکائی ثروتمند می‌گردیدند. اوضاع تا دهه ۱۹۳۰ به همین منوال ادامه یافت.

حکومت آمریکا که تلاش می‌کرد فرمولی برای تحکیم منافع خود بیابد، سیستم سهمیه را بوجود آورد — چرا که بر عرضه تولیداتی نیاز داشت که به سود تولیدکنندگان داخلی خودش باشد. فرض بر این بود که مقدار سهمیه متناسب باشد با سهم تاریخی منابع مختلف عرضه کننده در بازار، و سهم تاریخی عرضه کشور من تقریباً معادل ۵۰ درصد بازار ایالات متحده می‌بود. لکن وقتی سهمیه تعیین شد، سهم ما به ۲۸ درصد کاهش داده شد و امتیازات معدودی که توسط برخی از قوانین به ما داده شده بود تدریجاً طی یک سلسله قوانین دیگر بازپس گرفته شد. طبیعتاً، مستعمره به سرزمین مادر وابسته بود. اقتصاد مستعمره توسط سرزمین مادر سازمان یافته بود. مستعمره می‌بایست تابع سرزمین مادر باشد و اگر مستعمره دست به اقداماتی می‌زد تا آزادی خود را از کشور مادر اعلام کند، سرزمین مادر برای خرد کردن آن دست بکار می‌شد.

از آنجا که حکومت آمریکا از اهمیت اقتصاد ما برای بازار آمریکا آگاه بود، شروع به صدور یک سری اظهارهائی کرد بدین مضمون که سهمیه ما را بازهم تقلیل خواهد داد. مقارن با این اظهارها، فعالیت‌های دیگری در ایالات متحده آمریکا بوقوع می‌پیوست: فعالیت ضدانقلابیون.

یک روز بعدازظهر، هواپیمائی که از شمال وارد جزیره شده بود از روی یکی از تصفیه‌خانه‌های شکر عبور کرد و بمبی بر روی آن انداخت. این واقعه عجیب و بیسابقه بود، ولی ما بخوبی می‌دانستیم که این هواپیما از کجا آمده است. در یک بعدازظهر دیگر، هواپیمای دیگری بر فراز مزارع نیشکر ما به پرواز درآمد و چند بمب آتش‌زا فرو ریخت. بدین ترتیب این وقایع که بطور پراکنده آغاز شد، از آن پس بطور منظم ادامه یافت. یکروز بعدازظهر هنگامیکه تعدادی از آژانس‌های توریستی آمریکائی از کوبا دیدار می‌کردند - و این در اجرای تلاشی بود که حکومت انقلابی انجام می‌داد تا توریسم را بعنوان یکی از منابع درآمد ملی تشویق کند - یک هواپیمای ساخت آمریکا، یکی از آنهائی که در جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار می‌گرفت، بر فراز هاوانا پایتخت ما پرواز کرد و تعدادی جزوه و تعدادی نارنجک دستی فرو ریخت. طبیعتاً برخی از توپ‌های ضدهوایی وارد عمل شدند؛ و نتیجه این شد که در این میان ۴۰ نفر کشته شدند، زیرا همانطور که می‌دانید برخی از سلاحهای پرتابی بمحض تماس با هر جسمی منفجر می‌شوند. همانطور که گفتم نتیجه این کار بیش از ۴۰ کشته بود. کودکانی بودند که امعاء و احشاءشان از هم دریده شده بود، پیرمردان و پیرزنانی بودند که با بیرحمی زیاد کشته شده بودند. تا آنجا که بما مربوط می‌شد، این نخستین بار نبود. خیر، دختر بچه‌ها و پسر بچه‌ها، پیرمردان و پیرزنان، مردان و زنان، بارها در دهکده‌های کوبا توسط بمبهای آمریکائی که در اختیار باتیستای دیکتاتور گذاره می‌شد بقتل رسیده بودند. یکبار، هنگامیکه یک انفجار بسیار مرموز بر روی عرشه یک کشتی که سلاحهای بلژیکی به کشور ما حمل می‌کرد اتفاق افتاد، هشتاد کارگر کشته شدند. و این پس از تلاش‌های بسیاری بود که حکومت آمریکا برای ممانعت از فروش تسلیحات توسط دولت بلژیک، انجام داده بود.

دهها نفر در این جنگ قربانی شدند؛ هشتاد خانوار در یک انفجار تکه تکه شدند؛ چهل نفر قربانیان ماجرائی شدند که توسط هواپیمائی بوجود آمد که بطور "صلح‌آمیز" بر فراز خاک ما پرواز می‌کرد. مقامات حکومتی آمریکا این حقیقت را انکار کردند که این هواپیماها از خاک آمریکا به پرواز درآمده بودند. از این گذشته، آنها گفتند که هواپیمای مزبور صحیح و سالم در آشیانه خود قرار داشته است. ولی وقتی یکی از مجلات ما عکس این هواپیما را در آشیانه‌اش بچاپ رساند، آنوقت مقامات آمریکا قبول کردند که این هواپیما آمریکائی بوده است و همانطور که انتظارش می‌رفت، صورت مسئله را تغییر دادند بدین

مضمون که این واقعه اهمیت چندانی نداشته و اینکه مرگ قربانیان حادثه بخاطر بمب‌ها نبوده، بلکه در نتیجه آتش ضد هوایی رخ داده است. و آنهایی که گناه این جنایت را به گردن داشتند، و آنهایی که مسبب این قتل‌ها بودند، به راحتی و با آرامش خیال در ایالات متحده می‌گشتند؛ یعنی جایی که آنها از ادامه این عملیات تهاجمی حتی منع هم نمی‌شدند. من می‌خواهم از فرصت استفاده کرده به آن عالیجناب، نماینده محترم آمریکا، بگویم که در کوبا مادران بسیاری وجود دارند که هنوز امیدوارند تلگرام همدردی از جانب حکومت آمریکا برای مرگ کودکانشان دریافت کنند، کودکانی که توسط بمب‌های آمریکائی به قتل رسیدند.

هواپیماها رفتند و دوباره بازگشتند. هیچ نشانه‌ای وجود نداشت؛ هیچ مدرکی وجود نداشت؛ مگر اینکه شما مشخص کنید که منظور شما از مدرک چیست. هواپیما آنجا بود، از آن عکس گرفته شده بود و به غنیمت گرفته شده بود. با اینحال بما گفته شد که این هواپیما هیچ بمبی نیانداخته است. روشن نبود که مقامات آمریکا چطور آنقدر اطلاعات داشتند. این هواپیماهای متجاوز به پرواز خود بر فراز خاک ما و انداختن بمب‌های آتش‌زا ادامه دادند. میلیون‌ها میلیون پزو* در مزارع سوخته نیشکر از دست رفت. بسیاری از مردم شهرها، مردم متواضع کوبا، که سوختن ثروت کشور را می‌دیدند، ثروتی که هم‌اکنون متعلق به خود آنها بود، خودشان در مبارزه علیه آتش‌سوزی و علیه این بمبارانهای مداوم و پیگیر که توسط هواپیماهای متجاوز ایجاد شده بود سوختند و از بین رفتند.

تا اینکه یک روز، در همان زمانی که هواپیمائی بر فراز تصفیه‌خانه‌های شکر پرواز می‌کرد بمب درون آن و به همراه آن خود هواپیما منفجر شد و حکومت انقلابی امکان یافت تا تکه‌های بدن خلبان را که در واقع یک خلبان آمریکائی بود و اوراق شناسائی‌اش یافته شده بود، و نیز تکه‌های هواپیمای آمریکائی شمالی و تمام مدارک مربوط به محلی را که این هواپیما از آنجا برخاسته بود، گردآوری کند. این هواپیما از دو پایگاه در ایالات متحده گذر کرده بود.

آنوقت، حکومت آمریکا نظر به این اسناد غیرقابل انکار، توضیحی به حکومت کوبا تسلیم کرد. رفتار حکومت آمریکا در این مورد همان رفتاری نبود که در مورد واقعه یو-۲ از خود بروز داد. وقتی ثابت شد که هواپیماها از خاک آمریکا بلند شده بودند، حکومت آمریکا اعلام نکرد که حق دارد مزارع نیشکر ما را بسوزاند. حکومت آمریکا معذرت‌خواهی کرد و گفت که از این واقعه متأسف است. خوب، ما شانس آورده بودیم، چرا که پس از واقعه یو-۲، حکومت آمریکا حتی معذرت هم نخواست؛ و اعلام کرد که حق دارد بر فراز خاک اتحاد شوروی پروازهایی را انجام دهد. این از بدشانسی شورویها بود.

* پزو (Peso)، واحد پول کوبا و به نرخ رسمی معادل تقریباً ۱۱۶ ریال است.

ولی ما آتشبار ضد هوائی به تعداد زیاد نداریم و هواپیماهای بعدی قادر بودند تا زمانی که محصول نیشکر درو می شد به پرواز خود ادامه دهند. موقعی که دیگر نیشکری در مزارع باقی نمانده بود بمبارانها متوقف شدند. به اعتقاد ما، ما تنها کشوری در جهان بودیم که این واقعه در آن رخ می داد، گرچه من بخاطر می آورم که پرزیدنت سوکارنو^{۱۲} در زمان دیدارش از کشورمان به ما گفت که این تنها مورد نبود، و اینکه ما تنها مردم جهان نبودیم که این واقعه در مردمان رخ می داد، و اینکه آنها نیز توسط برخی از هواپیماهای آمریکائی که بر فراز خاکشان به پرواز درآمده بودند متحمل مشکلاتی شده بودند. نمی دانم که آیا من با ذکر این نکته مرتکب اشتباه شده ام یا نه؛ امیدوارم که اینطور نباشد.

حقیقت قضیه اینست که حداقل در این نیمکره صلح آمیز، ما کشوری بودیم که بدون اینکه با کسی در حال جنگ باشیم، بایستی در برابر حمله مداوم هواپیماهای متجاوز ایستادگی می کردیم. و آیا آن هواپیماها می توانستند خاک آمریکای شمالی را با مصونیت کامل از هر نوع مجازاتی ترک کنند و یا به آن وارد شوند؟ خوب، آقایان، ما از شما دعوت می کنیم که کمی راجع به این نکته فکر کنید و هم چنین از مردم ایالات متحده دعوت می کنیم - اگر مردم آمریکا برحسب تصادف فرصت یافتند که راجع به مطالبی که اینجا بحث می شود اطلاع کسب کنند - که بر روی این مسئله تعمق کنند، چرا که طبق اظهارات خود حکومت آمریکا، از خاک ایالات متحده در مقابل هرگونه تجاوز هوائی حفاظت می شود و اینکه تدابیر دفاعی در خاک آمریکا خطناپذیر هستند. گفته شده که دفاع از جهانی که آنها آن را جهان "آزاد" می نامند - زیرا تا آنجا که بما مربوط است آن جهان آزاد نیست، حداقل تا اول ژانویه ۱۹۵۹ آزاد نبوده است - کامل و نفوذناپذیر است. اگر اینطور باشد - و من راجع به هواپیماهای مافوق جو صحبت نمی کنم بلکه صرفا از هواپیماهای کوچکی صحبت می کنم که بزحمت می توانند ۱۵۰ مایل در ساعت طی کنند - باری اگر اینطور باشد، چطور این هواپیماها می توانند بدون اینکه در مرز آمریکا مورد شناسائی قرار بگیرند، به خاک آمریکا رفت و آمد کنند، و چطور می توانند به دو پایگاه نظامی داخل شوند و از آنها بیرون بیایند و از نو به آنها مراجعت کنند بدون اینکه حکومت آمریکا از این امر آگاه شود؟ این فقط می تواند دو معنی داشته باشد. یا حکومت آمریکا دارد به مردم آمریکا دروغ می گوید و آمریکا در مقابل تجاوزات هوائی نفوذناپذیر نیست و یا اینکه حکومت آمریکا در این تجاوزات هوائی شریک جرم است.

تجاوز هوائی سرانجام خاتمه یافت، و سپس تهاجم اقتصادی آغاز شد. از جمله استدلالاتی که از سوی دشمنان اصلاحات ارضی اقامه شد چه بود؟ آنها گفتند که اصلاحات ارضی منجر به هرج و مرج در تولید کشاورزی خواهد شد؛ اینکه تولید به میزان قابل ملاحظه ای کاهش خواهد یافت و اینکه حکومت آمریکا نگران بود چرا که ممکن بود کوبا نتواند به

تعهدات خود در رابطه با عرضه شکر به بازار آمریکا عمل کند.

این استدلال اول بود، و مناسب است که حداقل نمایندگان جدید در مجمع عمومی بتوانند تاحدودی با برخی از استدلالاتی که اقامه می‌شوند آشنا شوند، چرا که ممکن است روزی آنها نیز مجبور شوند به استدلالات مشابهی در اینمورد مبنی بر اینکه اصلاحات ارضی برای کشورشان ویرانی ببار می‌آورد پاسخ دهند.

ولی اینطور نبود. اگر اصلاحات ارضی کشور را به ویرانی کشانده بود، اگر تولید کشاورزی بشدت کاهش یافته بود، آنوقت حکومت آمریکا ناچار نمی‌شد تهاجم اقتصادی خود را به مورد اجرا بگذارد. آنها حقیقتاً به آنچه که می‌گفتند اعتقاد داشتند. آیا وقتی که ادعا کردند که اصلاحات ارضی به کاهش تولید می‌انجامد، صادقانه به این گفته اعتقاد داشتند؟ شاید آنها به این گفته اعتقاد داشتند. این منطقی است که هر کس به شیوه‌ای که ذهنش را عادت داده به موضوعی اعتقاد می‌یابد. شاید آنها تصور می‌کردند که اگر انحصارات تام‌الاختیار شکر را تولید نمی‌کردند، ما کوبائی‌ها از انجام اینکار عاجز می‌ماندیم. امکان دارد و شاید اینطور باشد که آنها حتی اطمینان داشتند که ما کشور را ویران خواهیم کرد. و واضح است که اگر انقلاب کشور را ویران کرده بود، آمریکا ناچار نمی‌شد به ما حمله کند. آنها ما را بحال خود رها می‌کردند تا کشتی انقلاب غرق شود و یا در دریای مشکلات دست و پا بزنیم و درحالی‌که ما انقلابیون پا به میان گذارده و آنرا ویران می‌کردیم، آمریکا بعنوان یک حکومت خوب و شرافتمند ظاهر می‌شد، و آن اثباتی بر این بود که شما نمی‌توانید انقلاب بکنید، چرا که انقلابات کشورها را ویران می‌سازند.

خوشبختانه اینطور نیست. سند زنده‌ای وجود دارد دال بر اینکه انقلابات کشورها را ویران نمی‌کنند و این سند بتازگی توسط حکومت ایالات متحده آمریکا ارائه شده است. این حکومت خیلی چیزها را اثبات کرده، ولی علاوه بر همه اینها، ثابت کرده که انقلابات کشورها را ویران نمی‌سازند و این حکومت‌های امپریالیستی هستند که سعی در ویران کردن کشورها دارند. کوبا ابداً ویران نشده، پس، باید ویران شود. کوبا برای تولیداتش به بازارهای جدید نیاز داشت، و ما صادقانه و صریحاً از هر نماینده‌ای که اینجا حضور دارد می‌پرسیم که کدام کشور است که نخواهد تولیداتش را به فروش برساند. کدام کشور است که نخواهد صادراتش را افزایش دهد؟ ما می‌خواستیم صادراتمان را افزایش بدهیم، و این چیزی است که همه کشورها خواهان آنند. این واضح است، باید یک قانون جهان‌شمول باشد، چرا که تنها منافع خودپرستانه می‌توانند با منافع جهان‌شمول برای تجارت و مبادله تجاری مخالفت ورزند، چرا که منافع تجاری مطمئناً یکی از کهن‌ترین آمال و نیازهای بشریت بشمار می‌رود.

ما می‌خواستیم تولیداتمان را بفروشیم و می‌خواستیم بازارهای جدید بیابیم. ما یک

قرارداد تجاری با اتحاد شوروی منعقد کردیم که بر طبق آن یک میلیون تن (شکر) می‌فروختیم و مقداری محصولات یا کالای روسی می‌خریدیم. مطمئناً هیچکس نمی‌تواند بگوید که این کار غلطی است. ممکن است بعضی‌ها باشند که اینکار را نکنند چون اینکار با برخی منافع دیگر سازگار نیست. ما برای عقد قرارداد با اتحاد شوروی از وزارت امور خارجه آمریکا کسب تکلیف نکردیم، زیرا ما خودمان را یک کشور واقعاً مستقل و آزاد می‌دانستیم، می‌دانیم و همواره خواهیم دانست.

وقتی که عرضه شکر ما به آمریکا شروع به کاهش کرد، آنوقت ما ضربه شدیدی خوردیم. بدنبال درخواست قوه مجریه ایالات متحده، کنگره این کشور قانونی را به تصویب رساند که بر طبق آن به رئیس‌جمهور یا ریاست قوه اجرائیه ایالات متحده این قدرت تفویض می‌شد که تا هر میزانی که وی لازم می‌دید سهمیه وارداتی شکر از کوبا را کاهش دهد. اسلحه اقتصادی بر علیه کشور ما بکار گرفته شده بود. توجیه این موضع نقداً توسط مسئولان تبلیغات تدارک دیده شده بود. برای مدت زمانی دراز تبلیغات صورت گرفت، زیرا شما بخوبی می‌دانید که در آمریکا انحصارات و دستگاههای تبلیغاتی از هم قابل تمیز نیستند.

اسلحه اقتصادی بکار گرفته شد. با یک ضربه، سهمیه شکر ما از بازار آمریکا بمیزان حدود یک میلیون تن کاهش داده شد — شکر که نقداً تولید شده بود، و برای بازار آمریکای شمالی مهیا شده بود و بالنتیجه بمنزله محروم کردن کشور ما از منابعی بود که برای پیشرفت خود بدانها نیاز داشت — بدین‌منظور که کشور ما را به عجز و ناتوانی بکشانند تا از این طریق بتوانند امتیازات سیاسی کسب کنند.

قانون بین‌المللی منطقه‌ای بطور صریح این اقدام را ممنوع ساخته بود. همانطور که همه نمایندگان آمریکای لاتین می‌دانند، تهاجم اقتصادی بنحوی صریح از سوی قانون بین‌المللی منطقه‌ای محکوم شناخته شده است. با اینحال حکومت آمریکا این قانون را نقض کرد، و اسلحه اقتصادی را بکار گرفت و سهمیه شکر ما را بمیزان تقریباً یک میلیون تن قطع کرد، و آنها این کار را کردند. آنها می‌توانستند اینکار را نکنند. کوبا وقتی با این واقعیت مواجه شد چکار می‌توانست بکند؟ به سازمان ملل روی بیاورد. به سازمان ملل بیاید. تهاجم سیاسی و اقتصادی را محکوم کند. تجاوزات، و پرواز بر فراز خاکش را محکوم کند. و صرف‌نظر از مداخله مداوم حکومت آمریکا در امور سیاسی و سیاست کشور ما، و تبلیغات مخربی که توسط حکومت آمریکا بر علیه حکومت انقلابی کوبا بکار گرفته شده است، تهاجم اقتصادی را محکوم کند.

از اینرو ما به سازمان ملل روی آوردیم. سازمان ملل از قدرت مقابله با این مسائل برخوردار است. سازمان ملل در راس سلسله مراتب سازمانهای بین‌المللی قرار دارد؛ سازمان ملل بزرگترین مرجع بین‌المللی است. این سازمان بر سازمان کشورهای آمریکائی ارجحیت

دارد و مافوق آن است. بعلاوه، ما می‌خواستیم این مسئله در سازمان ملل مطرح شود چرا که ما بخوبی وابستگی اقتصادی را - که اقتصاد آمریکای لاتین نسبت به ایالات متحده دارد - درک می‌کنیم.

سازمان ملل موضوع را تحت بررسی قرار می‌دهد و خواستار تحقیقاتی می‌شود که توسط سازمان کشورهای آمریکائی بعمل آید. سازمان کشورهای آمریکائی اجلاس خود را برگزار می‌کند. خیلی خوب. و چه انتظاری می‌شد داشت؟ اینکه سازمان کشورهای آمریکائی از کشور مورد تهاجم واقع شده حمایت کند؛ اینکه سازمان کشورهای آمریکائی تهاجم سیاسی علیه کوبا را محکوم کند و خصوصا اینکه سازمان کشورهای آمریکائی تهاجم اقتصادی را که گرفتار آن شده‌ایم محکوم کند. ما این انتظار را داشتیم. ما حق داشتیم که این انتظار را داشته باشیم. از همه اینها گذشته، ما یک ملت کوچک و عضوی از ملل جامعه آمریکای لاتین هستیم. با تمام این حرفها، ما یک قربانی دیگر بودیم. ما نخستین قربانی نبودیم و آخرین آنها نیز نخواهیم بود، زیرا مکزیک نقدا بیش از یکبار مورد تهاجم نظامی واقع شده است. بخش بزرگی از خاک مکزیک در طی یک جنگ غصب شد، و در آن هنگام فرزندان قهرمان مکزیک از قلعه چاپولتهپک* رفتند و خودشان را از صخره به پائین انداختند، در حالیکه قبل از تسلیم شدن خود را در پرچم مکزیک پیچیده بودند. آنها فرزندان قهرمان مکزیک بودند.

و این تنها تهاجمی نبوده که واقع شده است. این تنها باری نبود که قوای پیاده‌نظام آمریکا به خاک مکزیک تجاوز کردند. نیکاراگوآ مورد تجاوز قرار گرفت و برای هفت سال بطرزی قهرمانانه توسط سزار آگوستو ساندینو^{۱۴} از آن دفاع شد. کوبا بیش از یکبار مورد تهاجم واقع شد؛ و همچنین هائیتی و سانتودومینگو. گواتمالا نیز مورد تجاوز قرار گرفت. کدامیک از شما می‌توانید مداخله کمپانی یونایتد فروت و وزارت امور خارجه آمریکا را در سرنگونی حکومت قانونی گواتمالا صادقانه انکار کنید؟ من بخوبی درک می‌کنم که افرادی وجود دارند که رسماً موظفند در این مورد محتاط و مبادی آداب باشند، شاید حتی بخواهند که به اینجا بیایند و این را انکار کنند، ولی آنها در کنه وجدان خود می‌دانند که آنچه که من می‌گویم چیزی جز حقیقت نیست.

کوبا نخستین قربانی تهاجم نبود. کوبا نخستین کشوری نبود که در معرض خطر تهاجم قرار داشت. در این نیمکره همه می‌دانند که حکومت ایالات متحده همواره قانون خودش، یعنی قانون قلدری را به آنها تحمیل کرده است؛ طبق این قانون، این حکومت ملیست پورتوریکوئی‌ها را نابود کرده و سلطه خود را بر جزیره آنها حفظ کرده است؛ مطابق با

* Chapultepec

همین قانون، حکومت آمریکا کانال پاناما را تصرف کرده و تحت کنترل خود نگاهداشته است. این چیز جدیدی نبود. از کشور ما باید دفاع می‌شد. ولی از کشور ما دفاع نشد. چرا؟ و بیائید در اینجا عمق مطلب را بشکافیم و بیائید صرفاً به بررسی ظواهر نپردازیم. اگر ما به کلام خشک و مرده بچسبیم، از همه‌گونه تضمینی برخوردار خواهیم بود؛ اگر به واقعیت متوسل شویم، هیچ‌گونه تضمینی نخواهیم داشت، چرا که واقعیت خود را بر قوانینی که در قانون بین‌المللی مندرج است تحمیل می‌کند و خود را مافوق آنها قرار می‌دهد، و آن واقعیت اینست که یک کشور کوچک که از جانب قدرتمندترین کشور جهان مورد تهاجم واقع شده، مورد دفاع قرار نگرفت و نمی‌توانست قرار بگیرد.

ولی در کاستاریکا چه اتفاقی افتاد؟ اینک مشاهده کنید که در اثر یک عمل نبوغ‌آمیز چه معجزه‌ای در کاستاریکا بوقوع پیوست. آنچه که در کاستاریکا اتفاق افتاد محکومیت آمریکا یا حکومت آمریکا نبود. * من مایلم که از ایجاد هرگونه سوء تفاهی در باره احساسات خویش اجتناب کنم؛ ما به حکومت آمریکا و مردم آمریکا بعنوان دو تمامیت کاملاً متفاوت می‌نگریم. حکومت آمریکا در کاستاریکا بخاطر ۶۰ پرواز تجاوزکارانه که توسط هواپیماهای متجاوز صورت گرفته بود، محکوم شناخته نشد. حکومت آمریکا برای تهاجمات اقتصادی و انواع دیگر تهاجماتی که ما قربانی آن بوده‌ایم محکوم شناخته نشد. خیر، اتحاد شوروی محکوم شناخته شد. این واقعا عجیب و غریب بود. ما مورد تهاجم اتحاد شوروی قرار نگرفته بودیم. ما قربانی تجاوز اتحاد شوروی نشده بودیم. هیچ هواپیمای روسی بر فراز خاک ما پرواز نکرده بود. با اینحال در کاستاریکا مدرکی در مورد مداخله اتحاد شوروی وجود داشت.

اتحاد شوروی، بر سبیل تمثیل، فقط گفته بود که اگر تهاجم نظامی بر علیه کشور ما صورت بگیرد، می‌تواند با موشک از قربانی تجاوز دفاع کند. از کی تا بحال حمایت از یک کشور ضعیف، حمایت مشروط در مقابل حمله‌ای از جانب یک کشور قدرتمند، مداخله محسوب می‌شود؟ در قانون چیزی وجود دارد که بنام شرایط غیرممکن خوانده می‌شود. اگر کشوری ملاحظه کند که قادر به ارتکاب جرم معینی نیست، آنوقت، کافیتست بگوید که هیچ امکانی وجود ندارد که اتحاد شوروی، در این مورد خاص، از کوبا حمایت کند چرا که هیچ امکانی وجود ندارد که آنها به این کشور کوچک حمله کنند. ولی این اصل از پیش تعیین شده بود که باید مداخله اتحاد شوروی محکوم شود. راجع به بمباران کوبا هیچ چیز گفته نشد. از تجاوز به کوبا، هیچ چیز گفته نشد.

از همه اینها گذشته، ما باید یک چیز را بخاطر بسپاریم و این چیزی است که باید

* اشاره به اجلاس سازمان کشورهای آمریکائی در اواخر ماه اوت ۱۹۶۰ در کاستاریکا برای رسیدگی به شکایت کوبا در مورد دخالت‌های نظامی آمریکا در آن کشور است.

مورد نگرانی همهء ما باشد. همهء ما، بدون اینکه هیچیک از نمایندگان حاضر در اینجا را مستثنی کنیم، بازیگران و شرکت‌کنندگان یک لحظهء حساس در تاریخ بشریت هستیم. گاهی اوقات ما ظاهراً از ممیزی آگاه نیستیم، یعنی ظاهراً از انتقاد آگاه نیستیم، و این بویژه هنگامی است که ما فراموش می‌کنیم که همانطور که این امتیاز را داشته‌ایم که در این لحظهء بی‌نهایت مهم از تاریخ ایفای نقش کنیم، روزی تاریخ نیز به قضاوت در مورد اعمال ما خواهد نشست.

و در برابر خودداری از دفاع از کشور ما در کاستاریکا، ما لبخند می‌زنیم، چرا که تاریخ در مورد آن رویداد قضاوت خواهد کرد. و من اینرا بدون تلخ‌گامی می‌گویم. بسختی می‌توان افراد را محکوم کرد. بسیاری اوقات افراد بازیچهء شرایط هستند و ما، که می‌دانیم تاریخ کشورمان چه بوده و بعلاوه چه کسانی شاهدان ناخواندهء آنچیزی هستند که در کشور ما جریان دارد، اینرا می‌فهمیم که چقدر وحشتناک است که اقتصاد و کل حیات ملل تابع قدرت یک اقتصاد بیگانه باشد.

تنها لازم است بگویم که کشور من در کاستاریکا بی‌دفاع رها شد. از این گذشته، این تمایل وجود داشت که این مسئله به سازمان ملل ارجاع نشود — شاید به این دلیل که احساس شده بود که کسب یک اکثریت مصنوعی در سازمان کشورهای آمریکائی ساده‌تر است و بالاخره، در حالی که دیده‌ایم که این اکثریتهای مصنوعی است که غالباً در سازمان ملل کار خود را پیش می‌برند، توصیف این ترس کار آسانی نیست. با نهایت احترام به این سازمان، ما باید اینجا بگوئیم که به این دلیل است که مردم، مردم ما، بله، مردم ما، مردمی که آنجا در میهن ما هستند، مردمی هستند که چیزهای بسیار زیاد آموخته‌اند و مردمی هستند — ما اینرا با غرور می‌گوئیم — که با نقشی که در این لحظه ایفا می‌کنند و با مبارزهء قهرمانانه‌ای که در حال انجامش می‌باشند هم‌سنگ هستند، باری به این دلیل است که مردم ما، که در مکتب این وقایع اخیر بین‌المللی بسیار چیزها آموخته‌اند، می‌دانند که آخرالامر، وقتی که حقشان نادیده گرفته شود، وقتی که نیروهای تهاجمی به آنها هجوم بیاورند، و هنگامیکه از حقوقشان در سازمان کشورهای آمریکائی و یا سازمان ملل دفاع نمی‌شود از منبع عالی و منبع قهرمانانه مقاومت خود برخوردارند.

به این دلیل است که ما، یعنی کشورهای کوچک، هنوز آنقدر اطمینان نداریم که حقوقمان حفظ خواهد شد. به این دلیل است که وقتی ما کشورهای کوچک می‌خواهیم آزاد باشیم می‌دانیم که این را با قبول خطر برای خودمان انجام می‌دهیم، و به این دلیل است که در واقع خلق‌ها، وقتی که متحد هستند، وقتی که از یک آرمان حق‌طلبانه دفاع می‌کنند، می‌توانند بر انرژی خودشان تکیه کنند؛ چرا که این مسئله، آنطور که آنها سعی کرده‌اند بنمایانند، مسئلهء افراد معدودی که بر کشور حکومت می‌کنند نیست. این مسئلهء کل مردمی

است که بر کشور حاکمیت دارند، بطور راسخ متحد هستند و از یک آگاهی انقلابی عظیم برای دفاع از حقوقشان برخوردارند. و دشمنان انقلاب کوبا بایستی این را بدانند. چرا که اگر ندانند مرتکب اشتباه هولناکی شده‌اند.

اینها شرایطی هستند که روند انقلابی کوبا در چارچوب آن بوقوع پیوسته است. ما کشور را در چه شرایطی یافتیم؟ چرا این مشکلات بوجود آمده‌اند؟ و انقلاب کوبا هنوز در حال تغییر دادن چیزهاست. آنچه که دیروز یک سرزمین بی‌امید بود، یک سرزمین فلک‌زده بود، سرزمین بیسوادان بود، بتدریج در حال تبدیل شدن به یکی از فرهیخته‌ترین، پیشروترین و توسعه‌یافته‌ترین کشورهای قاره آمریکا می‌باشد.

حکومت انقلابی تنها در عرض ۲۰ ماه، ۱۰۵۰۰۰ مدرسه جدید ایجاد کرده است. در این مدت کوتاه، تعداد مدارس در روستاها را که در عرض پنجاه سال بنا شده بود دو برابر کرده‌ایم و امروزه کوبا نخستین کشور قاره آمریکا است که کلیه نیازهای آموزشی‌اش را برطرف کرده است. کوبا، کشوری است که حتی در دورافتاده‌ترین نقاط کوهستانها معلم دارد. در این دوره کوتاه، حکومت انقلابی ۲۵۰۰۰ خانه در مناطق روستائی و نیز در نواحی شهری ساخته است. در همین لحظه ۵۰ شهرک جدید در کشور ما در حال ساخته شدن است. مهمترین پادگانهای نظامی هم‌اکنون دهها هزار محصل را در خود جا داده‌اند. در سال آینده، کشور ما قصد دارد نبرد بزرگ خود علیه بیسوادی را آغاز کند؛ با این هدف بلندپروازانه که به هر یک از اتباع کشور خواندن و نوشتن بیاموزد. به این منظور، سازمانهای معلمان، سازمانهای دانش‌آموزان، و کارگران - یعنی تمام مردم - در حال آماده کردن خود برای یک مبارزه حاد و شدید بمنظور ریشه‌کن کردن بیسوادی هستند. کوبا نخستین کشور قاره آمریکا خواهد بود که پس از چند ماه می‌تواند بگوید که حتی یک‌بیسواد هم در کشور ندارد.

امروز مردم ما از کمک و مساعدت صدها پزشکی برخوردارند که به نواحی روستائی فرستاده شده‌اند تا علیه امراض بومی، و انگلی مبارزه کنند و شرایط بهداشتی ملت را بهبود بخشند.

از یک جنبه دیگر، یعنی از جنبه حفظ منابع طبیعی، ما همچنین می‌توانیم با غرور به این حقیقت اشاره کنیم که در همان یک سال، طی عظیم‌ترین برنامه‌ای که برای حفظ منابع طبیعی در این قاره - منجمله در ایالات متحده آمریکا و کانادا - در عمل پیاده شده، ما نزدیک به ۵۰ میلیون درخت برای تولید الوار و مصارف صنعتی کاشته‌ایم.

جوانانی که بیکار بودند، جوانانی که هیچ مدرسه‌ای نداشتند، توسط حکومت انقلابی سازمان داده شده‌اند و امروزه بطور موثر و مفیدی توسط کشور استخدام شده‌اند، و در عین حال برای کار تولیدی آماده می‌شوند. در تولید کشاورزی در کشور ما تقریباً رویداد

بی‌همتائی به ثبت رسیده است: افزایش تولید از همان نخستین لحظه. از همان لحظه نخست، ما تولید کشاورزیمان را افزایش داده‌ایم. چرا؟ به این دلیل که قبل از هر چیز، حکومت انقلابی بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ کارگر کشاورزی را به مالک زمین مبدل کرد و آنها در عین حال تولید در سطح وسیع را از طریق تعاونیهای کشاورزی حفظ کردند - بعبارت دیگر، تولید در سطح وسیع ابقا شد، و اینکار از طریق تعاونیها صورت گرفت - که بشکرانه آن، ما توانسته‌ایم مدرن‌ترین وسایل تولیدی و روندهای تکنیکی را در تولید کشاورزیمان بکار گیریم، و از همان آغاز کار افزایش در تولید نمودار شد.

تمام این پروژه‌های خدمات اجتماعی - پروژه تربیت معلم، ایجاد مسکن و بیمارستان - بدون اتلاف منابعی که برای پیشرفت اختصاص داده بودیم - به اجرا گذاشته شده‌اند. در این لحظه، حکومت انقلابی در حال اجرای برنامه‌ای برای صنعتی کردن کشور است، و نخستین کارخانجات تولیدی هم‌اکنون دارند در کوبا ساخته می‌شوند.

ما از منابع کشورمان بطور معقولانه و صحیح استفاده کرده‌ایم. سابقاً، بعنوان مثال، معادل ۳۵۰۰۰۰۰۰ دلار اتومبیل به کوبا وارد می‌شد، درحالی‌که تنها معادل ۵۰۰۰۰۰۰ دلار تراکتور وارد می‌شد. یک کشور عمدتاً کشاورزی، میزان اتومبیل‌هایی که وارد می‌کرد ۷ برابر بیشتر از تراکتور بود. ما این نسبت را معکوس نمودیم، و حالا تعداد تراکتورهایی که وارد می‌کنیم ۷ برابر تعداد اتومبیل است.

نزدیک به ۵۰۰ میلیون دلار از سیاستمدارانی بازپس گرفته شد که طی دوران دیکتاتوری خود را ثروتمند ساخته بودند؛ نزدیک به ۵۰۰ میلیون دلار پول نقد و بصورت سرمایه، ارزش کل آنچیزی است که ما توانسته‌ایم از سیاستمداران فاسدی که خون کشور ما را مکیده بودند، دوباره بچنگ آوریم.

سرمایه‌گذاری صحیح این ثروت و این منابع، درعین حال به حکومت انقلابی اجازه می‌دهد تا برنامه‌ای برای صنعتی کردن و افزایش تولید کشاورزی به اجرا بگذارد، مسکن بسازد، مدرسه بسازد، معلمان را به دورترین نقاط کشور گسیل دارد، و به هریک از افراد کشور خدمات و مراقبت‌های پزشکی ارائه دهد. بعبارت دیگر یک برنامه واقعی برای پیشرفت اجتماعی پیاده کند.

و دقیقاً در همین اوان، در اجلاس بوگوتا، همانطور که می‌دانید حکومت آمریکا برنامه‌ای را پیشنهاد کرد. ولی آیا آن برنامه، برنامه‌ای برای پیشرفت اقتصادی بود؟ خیر، آمریکا برنامه‌ای برای پیشرفت اجتماعی پیشنهاد کرد. خوب، این به چه معناست؟ از این چه مفهومی حاصل می‌شود؟ خوب، این برنامه، برنامه‌ای برای ساختن مسکن، ساختن مدرسه و ساختن جاده بود. ولی آیا این برنامه مشکل را برطرف می‌کند؟ آیا این برنامه تمام مشکلات را حل می‌کند؟ بدون اینکه برنامه‌ای برای پیشرفت اقتصادی طرح شود، چطور می‌تواند

راه‌حلی برای مشکلات اجتماعی وجود داشته باشد؟ آیا اینطور نیست که آنها می‌خواهند سایر مردم آمریکای لاتین را فریب بدهند؟ مردمی که در آن خانه‌ها ساکن می‌شوند چگونه می‌توانند زندگی خود را بگذرانند - تازه اگر این خانه‌ها واقعا ساخته شوند؟ وقتی آنها به این مدارس می‌روند، چه کفشی، چه لباسی می‌خواهند بپوشند، و چه غذائی می‌خواهند بخورند - تازه اگر آن مدارس واقعا ساخته شوند؟ یا شاید آنها نمی‌دانند که وقتی خانواده‌ای لباس یا کفش برای کودکانش نتواند تهیه کند، آنها را به مدرسه نمی‌فرستد؟ این مردم از محل چه منبعی می‌خواهند خرج معلمان را بپردازند؟ از محل چه منبعی می‌خواهند ویزیت پزشکها را بپردازند؟ از محل چه منبعی می‌خواهند پول دارو را بپردازند؟ آیا شما می‌خواهید راه خوبی برای ذخیرهٔ هزینهٔ دارو پیدا کنید؟ غذای مردم را افزایش بدهید، آنوقت آنچه که صرف هزینهٔ تغذیهٔ مردم می‌شود بناچار در بیمارستانها خرج نخواهد شد. نظر به واقعیت هولناک توسعه‌نیافتگی، حکومت آمریکا اکنون با برنامه‌ای برای پیشرفت اجتماعی قدم به پیش می‌گذارد. طبیعتا علتی دارد که آمریکا نسبت به حل برخی از مشکلات آمریکای لاتین علاقمند شده است. تاکنون حکومت آمریکا به این مسائل توجه زیادی نشان نمی‌داده است. آیا این یک امر تصادفی است که اکنون، در این برهه از زمان، آمریکا راجع به بعضی مسائل نگران شده است؟ و هر شباهتی با این واقعیت وجود داشته باشد که این نگرانی پس از انقلاب کوبا ظاهر شده، آنوقت، احتمالا آنها خواهند گفت که این کاملا تصادفی است.

تاکنون شرکتهای انحصاری مطمئنا به چیزی جز استثمار کشورهای توسعه نیافته توجه زیادی مبذول نمی‌داشتند؛ ولی ناگهان انقلاب کوبا سر خود را بلند می‌کند و آنوقت انحصارات اقتصادی نگران می‌شوند. در حالیکه اقتصاد ما مورد حمله واقع شده و آنها سعی می‌کنند ما را خرد کنند، حکومت آمریکا با دست دیگر به مردم آمریکای لاتین پیشنهاد صدقه می‌کند، آنهم نه آن منابعی که آمریکای لاتین برای پیشرفت خود خواهان آن است بلکه منابعی برای تامین پیشرفت اجتماعی و برای مسکن، تا مردمی در آنها زندگی کنند که کار ندارند، منابعی برای ساختن مدارس، که کودکان نمی‌توانند به آنها بروند، و برای ساختن بیمارستانهایی، که اگر در آمریکای لاتین غذای کافی برای خوردن وجود می‌داشت ضرورتی برای ساختن آنها موجود نمی‌بود.

از همهٔ اینها گذشته، گرچه برخی از همکاران آمریکای لاتینی من ممکن است احساس کنند که موظفند محتاط و مبادی آداب باشند، من به انقلابی نظیر انقلاب کوبا خوشآمد می‌گویم، انقلابی که بهر صورت انحصارات را وادار ساخته تا حداقل بخش کوچکی از آنچه را که از منابع طبیعی ما و از عرق جبین خلقهای آمریکای لاتین به جیب زده‌اند مسترد دارند.

گرچه همانطور که می‌دانید ما مشمول آن کمک نشده‌ایم ، ولی در این باره نگران نیستیم ؛ ما به خاطر یک چنین چیزهایی عصبانی نمی‌شویم . ما برای مدت زمانی دراز در حال حل یک چنین مشکلاتی بوده‌ایم ، مثل مشکل مدارس و مسکن و نظایر آن . ولی ما فکر می‌کنیم که حداقل برخی ممکن است احساس کنند که ما از این موضوع برای اهداف تبلیغاتی استفاده می‌کنیم ، زیرا رئیس جمهور آمریکا گفت که بعضی‌ها از این تربیون برای اهداف تبلیغاتی استفاده خواهند کرد . خوب ، هریک از همکاران من در سازمان ملل یک دعوتنامه دائمی برای دیدار از کوبا در اختیار دارد . ما درهای کوبا را به روی هیچکس نمی‌بندیم و مانع رفتن افراد به هیچ نقطه‌ای از کوبا نمی‌شویم . هر یک از همکاران من در این مجمع می‌تواند در هر زمان که بخواهد از کوبا دیدار کند و با چشمان خودش آنچه را که در آنجا جریان دارد ببیند . شما از آن فصل از انجیل اطلاع دارید که از توماس شکاک سخن می‌گوید ، همان کسی که قبل از اینکه چیزی را ببیند آن را باور نمی‌کرد - فکر می‌کنم توماس مقدس* بود . ما می‌توانیم از هر روزنامه‌نگار ، هر خبرنگار ، و هر عضو از هر یک از هیئت‌های نمایندگی دعوت کنیم تا از کوبا بازدید بعمل بیاورد و ببیند وقتی که خلقی از منابع خودش استفاده می‌کند و وقتی که آن منابع را صادقانه و معقولانه بکار می‌گیرد ، چه کارها را که نمی‌تواند انجام دهد . لکن ما تنها مشکلاتمان در زمینه مسکن و مدرسه را برطرف نمی‌کنیم . ما مشکلاتمان در زمینه پیشرفت را حل می‌کنیم ، چرا که بدون حل مشکلات مربوط به پیشرفت هیچ راه‌حلی برای مشکلات اجتماعی وجود ندارد . ولی چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ چرا حکومت آمریکا دوست ندارد از پیشرفت صحبت کند؟ پاسخ آن واضح و روشن است : به این دلیل که حکومت آمریکا نمی‌خواهد با انحصارات دربیافتد ، و انحصارات به منابع طبیعی نیاز دارند . آنها به بازارهای سرمایه‌گذاری برای سرمایه‌شان نیاز دارند . معمای این سیاست در این نهفته است . این جایی است که در آن تضاد این سیاست نهفته است . به این دلیل است که حل واقعی این مسئله هدف گرفته نشده است . به این دلیل است که برنامه‌ریزی برای سرمایه‌گذاری عمومی و پیشرفت مناطق توسعه‌نیافته اجرا نشده است . خوب است که این نکته صریحاً گفته شود ، زیرا از همه اینها گذشته ، اگر هم کسی از این واقعیت آگاهی نداشته باشد ، در هر حال ما کشورهای توسعه‌نیافته اکثریت این مجمع را تشکیل می‌دهیم . همچنین ، با تمام این حرفها ، ما شاهدان آن چیزی هستیم که در کشورهای توسعه‌نیافته در جریان است . با اینحال راه‌حل واقعی هدف‌گیری نشده و اینها خیلی چیزها راجع به مشارکت سرمایه خصوصی گفته شده است . طبیعتاً این به معنی بازار برای سرمایه‌گذاری سرمایه اضافی است ، نظیر آن سرمایه‌گذاری که طی پنج سال

مستهلك کرده بودند . حکومت آمریکا نمی‌تواند برنامه‌ای برای سرمایه‌گذاری دولتی پیشنهاد کند ، چرا که اینکار با علت وجودی حکومت آمریکا که حکومت انحصارات آمریکاست مغایرت دارد - این دلیل واقعی این سیاست است - و عوض کردن موضوع بی‌فایده است - چرا هیچ برنامه واقعی برای پیشرفت اقتصادی طرح نشده است ؟ به خاطر حفظ سرزمین‌های آمریکای لاتین ، آفریقا ، آسیا ، و حفظ آنها در چنگال سلطه انحصاری کسانی است که می‌خواهند سرمایه اضافی خود را سرمایه‌گذاری کنند .

تا اینجا ما به مشکلات کشورمان پرداختیم . چرا آن مشکلات حل نشده‌اند ؟ آیا دلیل آن اینست که ما نمی‌خواهیم حل شوند ؟ ایداً . حکومت کوبا همواره آماده بوده است تا راجع به مشکلات خود با حکومت آمریکا به بحث بنشیند ، ولی حکومت آمریکا حاضر نبوده که مسئله کوبا را با کوبا بحث کند . این عدم تمایل برای بحث بر سر مسائل موجود با کوبا باید دلیلی داشته باشد .

در اینجا من یادداشتی در اختیار دارم که از جانب حکومت انقلابی کوبا ، در تاریخ ۲۷ ژانویه ۱۹۶۰ ، برای حکومت آمریکا فرستاده شده است . در این یادداشت آمده است :

" اختلاف نظر مابین دو حکومت که تابع مذاکرات دیپلماتیک هستند می‌تواند از طریق یکچنان مذاکراتی حل شود . حکومت کوبا آماده است و خواهان اینست که این مسائل را بدون قید و شرط و با جامعیت کامل بحث کند و اعلام می‌کند که از وجود هرگونه مانعی در راه انجام این مذاکرات از طریق راههای مرسوم برای رسیدن به این اهداف بی‌اطلاع است . حکومت کوبا ، بر اساس احترام متقابل و منافع متقابل ، خواهان حفظ و گسترش روابط دیپلماتیک و نیز روابط اقتصادی با مردم و حکومت آمریکاست ، و بر آنست که بر این اساس ، دوستی سنتی بین این دو ملت فناپذیر است .

" در ۲۲ فوریه امسال ، حکومت انقلابی کوبا مطابق با تمایل خویش برای تجدید مذاکرات از طریق مجاری دیپلماتیک که نقداً بر سر مسائل مطروحه مابین ایالات متحده و کوبا آغاز شده ، تصمیم گرفته است که کمیسیونی با اختیارات لازم ایجاد نماید تا مذاکرات و بحث در واشنگتن را در تاریخی که مورد توافق طرفین است انجام دهد .

" لکن ، حکومت انقلابی کوبا میل دارد این نکته را توضیح دهد که تجدید و ادامه یکچنان مذاکراتی مسلماً باید تابع این شرط باشد که حکومت یا کنگره کشور شما تدابیر یکجانبه‌ای اتخاذ نکند که مبتنی بر پیشداوری در مورد نتایج مذاکرات باشد و یا بضرر اقتصاد مردم کوبا باشد . بنظر می‌رسد که این واضح است که احترام کشور آن عالیجناب به این نقطه نظر نه تنها به بهبود روابط بین کشورهای ما کمک می‌رساند بلکه همچنین روحیه مودت و اخوتی را که بطور سنتی خلقهای ما را بهم پیوند می‌داده و هنوز هم پیوند می‌دهد ، تحکیم می‌بخشد .

"این همچنین به هر دو حکومت اجازه می‌دهد که در جوی صلح‌آمیز و با وسیع‌ترین چشم‌انداز ممکن، مسائلی را بررسی کنند که روابط سنتی بین کوبا و ایالات متحده آمریکا را تحت تاثیر قرار داده است."

پاسخ حکومت آمریکا چه بود؟

"حکومت ایالات متحده نمی‌تواند شرایطی را که در یادداشت آن عالیجناب برای مذاکرات عنوان شده بپذیرد، شرایطی که عملاً می‌گوید که حکومت آمریکا نمی‌تواند تدابیری با ماهیت یکجانبه چه از طریق مجاری قانونی و چه از طریق مجاری اجرایی اتخاذ کند که بر اقتصاد یا مردم کوبا تاثیر بگذارد. همانگونه که پرزیدنت آیزنهاور در ۲۶ ژانویه گفت، حکومت ایالات متحده آمریکا باید در اعمال حق حاکمیت خویش آزاد باشد، تا هر اقدامی را که ضروری می‌داند، با آگاهی از تعهدات و وظایف بین‌المللی خود، برای دفاع از حقوق مشروع و منافع مردم خویش اتخاذ کند."

بعبارت دیگر، حکومت آمریکا حاضر نیست که در مورد مسائل مربوط به مسئله کوبا، با کشور کوچک کوبا به بحث بنشیند. مردم کوبا چه امیدی برای حل این مشکلات می‌توانند در سر پیروانند؟

تمام حقایقی که خاطرنشان ساخته‌ایم علیه حل چنان مشکلاتی تاثیر دارند، و خوب است که سازمان ملل همه اینها را در نظر بگیرد، چرا که حکومت کوبا، و نیز مردم کوبا، با حقانیت تمام در مورد چرخش تهاجمی سیاست آمریکا نسبت به کوبا نگرانند، و این بجا و شایسته است که ما در جریان امور باشیم و کاملاً از اوضاع مطلع باشیم.

قبل از هر چیز، حکومت آمریکا فکر می‌کند که حق دارد خرابکاری در کشور ما را تشویق و ترغیب کند. حکومت ایالات متحده آمریکا در حال تشویق سازماندهی جنبشهای خرابکارانه علیه حکومت انقلابی کوبا است، و ما اینجا در مجمع عمومی اینکار را محکوم می‌کنیم. بعنوان مثال، ما مشخصاً اینرا محکوم می‌کنیم که جزیره‌ای واقع در کارائیب، سرزمینی که به هندوراس تعلق دارد و بعنوان جزایر سوان* معروف است، حکومت آمریکا این جزیره را از طریق نظامی تصرف کرده است.

اکنون علیرغم این حقیقت که آنجا خاک هندوراس است، افراد پیاده‌نظام آمریکائی در آنجا هستند. و در آنجا، با نقض قانون بین‌المللی، با غصب خاک یک کشور همسایه، و با نقض میثاق‌های بین‌المللی حاکم بر مخابره امواج رادیویی، حکومت آمریکا یک‌فرستنده قوی تاسیس کرده است که در اختیار جنایتکاران جنگی و گروههای خرابکاری گذاشته شده است که تحت حمایت این کشور قرار دارند و بعلاوه در آنجا، برای تشویق خرابکاری و

* Swan Islands

ترغیب پیاده شدن نیروهای نظامی در جزیره ما، به این نیروها تعلیم نظامی داده می شود.

شاید برای نماینده هندوراس در مجمع عمومی سازمان ملل شاپسته باشد که بر حق هندوراس بر آن بخش از خاکش پافشاری کند. البته این برای نماینده هندوراس یک امر واجب و حتمی است. آنچه مورد نگرانی ماست اینست که قسمتی از خاک متعلق به یک کشور همسایه — که به شیوه‌ای تجاوزکارانه توسط حکومت آمریکا غصب شده — بتواند به عنوان پایگاهی برای خرابکاری و حملات علیه سرزمین ما مورد استفاده قرار بگیرد.

من می خواهم نسبت به این حکم محکومیتی که ما از جانب حکومت خلق کوبا اعلام می کنیم، بدقت توجه شود.

آیا حکومت آمریکا احساس می کند که حق دارد خرابکاری در کشور من را ترغیب و تشویق کند، تمام میثاق‌های بین‌المللی را نقض کند، و همراه با صدمه شدید به ایستگاههای رادیویی ما، امواج رادیویی کشور ما را مختل کند و برهم بزند؟ آیا این بدین معناست که پس حکومت کوبا هم حق دارد خرابکاری در خاک ایالات متحده آمریکا را تشویق کند؛ و اینکه ما حق داریم که امواج رادیویی و هوایی ایالات متحده آمریکا را مختل کنیم؟

حکومت آمریکا چه حقی می تواند بر ما یا بر جزیره ما داشته باشد و چگونه به خودش این حق را می دهد که از خلقهای دیگر بخواهد احترام او را رعایت کنند؟ ایالات متحده باید جزایر سوان را به هندوراس بازگرداند، زیرا هرگز حقی بر آن جزایر نداشته است.

با این حال، حتی شرایط اضطراب آورتری وجود دارند که مردم ما را هرچه بیشتر بیمناک می سازند. ما می دانیم که بموجب ماده اصلاحی پلات که بزور بر مردم ما تحمیل شد، حکومت آمریکا این حق را به خودش داد که پایگاههای دریائی در خاک ما تاسیس کند؛ حقی که آمریکا بزور بر ما تحمیل کرده و با زور آن را حفظ کرده است.

یک پایگاه دریائی در خاک هر کشوری که باشد، دلیل محکمی برای ناراحتی خیال و نگرانی بحق آن کشور است. قبل از هر چیز، این نگرانی و بیم وجود دارد که کشوری که یک سیاست تهاجمی و جنگ طلبانه را دنبال کرده درست در قلب جزیره ما یک پایگاه دارد، و این جزیره ما را به قربانی احتمالی هرگونه کشمکش بین‌المللی مبدل می کند، و ما را وادار می سازد که با تمام خطرات مناقشات هسته‌ای مواجه شویم بدون اینکه حتی کوچکترین مداخله‌ای در آن مسائل داشته باشیم — زیرا مسائل حکومت آمریکا یا بحرانهائی که این حکومت ایجاد و تحریک می کند هیچ ربطی به ما ندارد. و با این وجود، در قلب جزیره ما پایگاهی وجود دارد که در صورت بروز هرگونه کشمکش بمنزله یک خطر مهلک برای ما می باشد.

ولی آیا این تنها خطر موجود است؟ بهیچوجه. یک بیم و خطر دیگر وجود دارد که حتی از اینهم بزرگتر است، چرا که به میهن ما نزدیکتر است. حکومت انقلابی کوبا مکرراً نگرانی خود را از این مطلب اظهار داشته است که حکومت امپریالیستی آمریکا ممکن است از آن پایگاه در قلب خاک ملی ما بعنوان ابزاری برای تشویق یک تهاجم به خود این پایگاه استفاده کند، تا حمله به کشور ما را توجیه کند. و من تکرار می‌کنم: حکومت انقلابی کوبا بطور جدی نگران است و این نگرانی را آشکار می‌سازد که حکومت امپریالیستی آمریکا ممکن است از این پایگاه بعنوان بهانه‌ای برای تهاجم به خود استفاده کند تا حمله و تجاوز خود به کشور ما را توجیه نماید.

این نگرانی از جانب ما در حال افزایش است، و به این دلیل در حال افزایش است که تجاوزگری و تجاوزات در حال افزایش هستند و علائم آن بیش از پیش ترسناک‌تر می‌شوند. بعنوان مثال، من اینجا خبری از آسوشیندپرس در دست دارم که به کشور ما رسیده، و از اینقرار است:

"دریاسالار آرلی برک*، فرمانده کل عملیات دریائی ایالات متحده می‌گوید که اگر کوبا تلاش کند تا بزور پایگاه دریائی گوانتانامو را بگیرد، 'ما دست به مقابله خواهیم زد.' در یک مصاحبه اختصاصی که امروز در مجله اخبار آمریکا و گزارش جهانی** منتشر شد (لطفاً مرا در مورد اشتباهاتی که ممکن است در تلفظ این کلمات داشته باشم عفو بفرمائید) از دریاسالار برک سؤال شد که آیا نیروی دریائی راجع به اوضاع کوبا تحت نخست‌وزیری فیدل کاسترو نگران است یا خیر.

"دریاسالار برک پاسخ داد: 'بله، نیروی دریائی ما نگران است — نه راجع به پایگاه دریائی ما در گوانتانامو، بلکه راجع به کل اوضاع کوبا،' وی افزود که تمام نیروهای نظامی نگران هستند!

"از او سؤال شد که، 'آیا این امر بدلیل موقعیت استراتژیکی کوبا در کارائیب است؟' دریاسالار برک گفت، 'الزاماً نه.' 'اینجا کشوری است که مردم آن بطور عادی روابط بسیار دوستانه‌ای با ایالات متحده دارند، مردمی که با مردم این کشور پیوند دارند، و مردمی که ما دوستشان داشته‌ایم. با اینحال، مردی با یک گروه کوچک و سرسخت کمونیست به اینجا آمده که مصمم است همه آن چیزها را تغییر دهد. کاسترو نفرت از آمریکا را تعلیم داده و در نابود کردن کشورش خیلی پیش رفته است.'

"دریاسالار برک گفت که اگر کاسترو برعلیه پایگاه نظامی گوانتانامو دست به اقدامی

* Arleigh Burke

** U.S News & World Report

می‌زد، 'ما خیلی سریع واکنش نشان می‌دادیم.'
 "وی افزود، 'اگر آنها سعی کنند آنجا را بزور پس بگیرند، ما دست به مقابله خواهیم زد.'"

"در پاسخ به سئوالی مبنی بر اینکه آیا تهدید نخست‌وزیر شوروی، خروشچف، درباره راکت‌های تلافی‌جویانه باعث نمی‌شود که دریا سالار برک 'یکبار دیگر در مورد جنگ در کوبا فکر کند،' دریا سالار گفت:

"خیر. چونکه او راکت‌هایش را پرتاب نخواهد کرد. او می‌داند که اگر اینکار را بکند نابود خواهد شد." منظور وی اینست که روسیه نابود خواهد شد. (جورنال آمریکن*، ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۰)

قبل از هر چیز باید بر این حقیقت تاکید کنم که برای این حضرت‌آقا، افزایش تولید بمیزان ۳۵ درصد در کشور من، این حقیقت که ما برای بیش از ۲۰۰۰۰۰ کوبائی شغل ایجاد کرده‌ایم، این حقیقت که ما بسیاری از مشکلات اجتماعی کشورمان را حل کرده‌ایم، باری تمام این حقایق برای این دریا سالار بمنزله ویرانی کشور ما می‌باشد، و از اینرو، آنها این حق را بخودشان می‌دهند که برای تهاجم تدارک ببینند. فقط ببینید که چه اظهار نظری کرده، اظهار نظری که خطرناک است، زیرا وی بطور تلویحی اخطار می‌کند که در صورتی که به ما حمله شود ما باید به تنهائی مقابله کنیم. این چیزی است که دریا سالار برک برای خودش حلاجی نکرده است. ولی برای یک لحظه تصور کنید که دریا سالار برک اشتباه کرده باشد. بیائید یک لحظه تصور کنیم که دریا سالار برک، با وجودی که دریا سالار است، اشتباه می‌کند. اگر او اشتباه کرده باشد، بطور غیرمستولانه‌ای با سرنوشت جهان بازی می‌کند، دریا سالار برک و همه آنهائی که در اتحاد میلیتاریستی و تهاجمی او قرار دارند با سرنوشت جهان دارند بازی می‌کنند. من فکر می‌کنم که سرنوشت تک‌تک ما موجب نگرانی نیست. لکن، ما که نماینده خلقهای جهان هستیم موظفیم که نسبت به سرنوشت جهان نگران باشیم، و این وظیفه ما است که تمام آنهائی را که بطرزی غیرمستولانه با سرنوشت جهان بازی می‌کنند محکوم کنیم. آنها تنها با سرنوشت مردم خود ما بازی نمی‌کنند، آنها همچنین با سرنوشت مردم خودشان و نیز با سرنوشت کل سیاره ما بازی می‌کنند.

یا شاید این دریا سالار برک فکر می‌کند که ما هنوز در عصر تفنگ بلاندرباس** زندگی می‌کنیم؟ آیا این، دریا سالار برک، نمی‌داند که ما در عصر اتم زندگی می‌کنیم، در عصری

که تحولات نیروهای مخرب و فاجعه‌آمیز و طوفانی آن را حتی دانته یا لئوناردو*، با تمام قدرت تخیل‌شان نمی‌توانستند تصور کنند. زیرا این از چیزی که بشر می‌توانست در بدترین کابوسهای خود ببیند، بمراتب وحشتناک‌تر است. و با اینحال او محاسبه می‌کند، و البته نقدا یونایتدپرس این محاسبات را در سراسر دنیا پخش کرده است. و تبلیغات نیز بهمین زودی آغاز شده است و مجله‌اش هم بزودی منتشر خواهد شد. تبلیغات دیوانه‌وار در حال انتشار است و خطر تخیلی حمله کوبا به پایگاه گوانتانامو در حال پخش شدن است.

ولی این تمام مطلب نیست. دیروز بخشنامه اطلاعاتی یونایتدپرس ظاهر شد که حاوی بیانیهای از سوی سناتور آمریکائی استایلز بریجز** بود، که فکر می‌کنم یکی از اعضای کمیته نیروهای مسلح سنای آمریکا است. او در این بیانیه گفته است که ایالات متحده بهر قیمت که شده باید آماده باشد تا از پایگاه دریائی خود در گوانتانامو در کوبا دفاع کند.

او گفته است: "ما باید تا آنجا که لازم است در دفاع از آن پایگاه به هر کاری دست بزنیم و از آن تاسیسات مهم ایالات متحده دفاع کنیم. ما آنجا نیروی دریائی داریم؛ ما نیروهای نظامی و تفنگداران جنگی داریم، و اگر مورد حمله واقع شویم باید از آن پایگاه دفاع کنیم، زیرا بنظر من آن پایگاه مهمترین پایگاه ما در حوزه کارائیب است."

این عضو کمیته نیروهای مسلح سنا مسئله استفاده از سلاحهای اتمی را در صورت وقوع حمله به پایگاه گوانتانامو کاملاً رد نکرده است. معنای این حرف چیست؟ این بدین معنی است که نه تنها گردونه تبلیغاتی به چرخش افتاده، نه تنها یک تدارک منظم برای ایجاد شرایط لازم صورت گرفته، بلکه ما را دارند به استفاده از سلاحهای اتمی نیز تهدید می‌کنند. از جمله چیزهایی که ما بدانها فکر می‌کنیم، یکی اینست که از آقای بریجز بپرسیم که آیا او از خودش شرم نمی‌کند که کشوری را، بخصوص کشور کوچکی نظیر کوبا را با سلاحهای اتمی تهدید می‌کند؟

تا آنجا که به ما مربوط است، با نهایت احترام باید بگویم که مشکلات جهانی بوسیله تهدید یا ایجاد رعب و وحشت حل نمی‌شوند. خلق متواضع کوبای ما آنجا حضور دارد. خلق ما وجود دارد حتی اگر آنها از تصور آنها متنفر باشند، و هرچقدر هم که آنها از آن متنفر باشند، باز هم انقلاب به پیش خواهد رفت. و بعلاوه، خلق متواضع و کوچک ما بایستی با سرنوشت خویش بسازد. و خلق ما از چیزی نمی‌ترسد. این تهدید استفاده از

* دانته الیگیری (Dante Alighieri)، شاعر معروف ایتالیائی و لئوناردو داوینچی (Leonardo Da Vinci)، هنرمند و نقاش ایتالیائی.

سلاحهای اتمی بر خلق ما اثری ندارد .

و این به چه معنی است ؟ به این معنی که کشورهای بسیاری وجود دارند که پایگاههای نظامی آمریکائی در آنها مستقر هستند ، ولی آنها علیه حکومت‌هائی که آن امتیازات را داده‌اند هدفگیری نشده‌اند - حداقل تا آنجا که ما می‌دانیم اینطور نیست . اما موقعیت ما مصیبت‌بارترین موقعیت‌هاست ، چرا که این پایگاهی است که در قلمرو جزیره ما قرار دارد ، و به قلب کوبا و به قلب حکومت انقلابی کوبا نشانه گرفته شده است ، و در دست آنهاست . قرار دارد که خودشان را دشمنان کشور ما ، دشمنان انقلاب ما و خلق ما اعلام می‌کنند .

مصیبت‌بارترین نمونه در کل تاریخچه پایگاه‌هائی که در هریک از نقاط دنیا مستقر شده‌اند ، نمونه کوبا است - این پایگاهی است که بزور به ما تحمیل شده ، در قلمروئی است که بدون هیچ شبهه‌ای متعلق به ماست ، در سرزمینی است که درست در چند مایلی ایالات متحده قرار دارد ؛ پایگاهی است بر علیه حکومت کوبا ، که بزور و با تهدیدات مداوم و بعنوان منبع دائمی نگرانی به ما تحمیل شده است .

به این دلیل است که ما اینجا باید بگوئیم که تمام این صحبت‌ها راجع به حمله ، قبل از هرچیز بمنظور اینست که در تدارک برای جوی از تهاجم بر علیه کشور ما تبلیغات دیوانه‌وار پخش کنند ، و نیز باید بگوئیم که ما هرگز یک کلمه ، حتی یک کلمه هم از تهاجم بر زبان نیاورده‌ایم . و هیچ کلمه‌ای که ممکن است دلالت کند بر نوعی از حمله به پایگاه گوانتانامو بر زبان نرانده‌ایم - زیرا ما نخستین کسانی هستیم که نمی‌خواهیم به امپریالیسم بهانه‌ای برای حمله به خودمان بدهیم .

ما این را قاطعانه و بطور مثبت اظهار می‌داریم ، ولی در عین حال اعلام می‌کنیم که از لحظه‌ای که آن کشور به تهدیدی برای امنیت و آرامش خلق ما ، به تهدیدی علیه خود خلق ما مبدل شده ، حکومت انقلابی کوبا بطور جدی بدنبال این خواست است که در چارچوب قوانین بین‌المللی ، نیروهای دریائی و نظامی ایالات متحده از پایگاه گوانتانامو ، از این بخش از قلمرو ملی ما بیرون کشیده شوند . و هیچ چاره‌ای برای حکومت امپریالیستی آمریکا نخواهد ماند جز اینکه نیروهایش را بیرون بکشد ، زیرا چگونه می‌تواند در برابر انظار جهانیان حق خود برای استقرار یک پایگاه اتمی یا پایگاهی خطرناک برای مردم ما را در بخشی از خاک ملی ما توجیه کند ، یعنی در جزیره‌ای که بی‌تردید بخشی از جهان است که ملت کوبا در آن جای دارد ؟

آنها چگونه قادر خواهند بود که هرگونه حقی برای حفظ بخشی از خاک ما و حاکمیت بر آن را در مقابل جهان توجیه کنند ؟ آنها چگونه قادر خواهند بود که در برابر جهان مایستند و یکچنان رفتار مستبدانه‌ای را توجیه کنند ؟ و وقتی حکومت ما در چارچوب قوانین بین‌المللی این درخواست را عنوان می‌کند ، و از آنجائی که حکومت آمریکا قادر

نیست که رفتار خود را در برابر جهانیان توجیه کند، چاره‌ای ندارد جز اینکه به رای قانون بین‌المللی گردن نهد.

ولی این مجمع باید در رابطه با مسائل کوبا کاملاً مطلع و در جریان امر باشد، زیرا ما باید علیه سردرگمی و علیه سوء تفاهم گوش‌بزننگ باشیم. ما باید این مسائل را بوضوح توضیح دهیم، زیرا امنیت و سرنوشت کشور ما به این مسائل بستگی دارد. به این دلیل است که ما می‌خواهیم به آنچه که من در اینجا اظهار داشتم توجه دقیقی شود. بخصوص اگر به این مسئله توجه شود اینطور بنظر خواهد رسید که برای تصحیح برخورد غلطی که سیاستمداران این کشور در قبال مسئله کوبا دارند، فرصتی وجود ندارد.

بعنوان مثال، من در اینجا اظهارات آقای کندی را در اختیار دارم که هرکسی را به شگفتی وامی‌دارد. او در مورد کوبا می‌گوید: "ما باید از تمام قدرت سازمان کشورهای آمریکائی استفاده کنیم تا از مداخله کاسترو در کشورهای دیگر آمریکای لاتین جلوگیری بعمل آوریم و وی را مجبور کنیم تا آزادی را به کوبا بازگرداند." آنها می‌خواهند آزادی را به کوبا بازگردانند!

او می‌گوید، "ما باید این قصد خود را بیان کنیم که اجازه نخواهیم داد اتحاد شوروی کوبا را به پایگاه خود در کارائیب مبدل کند، و اینکه دکترین مونرو را اجرا خواهیم کرد." ۱۵ بیش از نیمی از قرن بیستم نیز سپری شده و این کاندیدای ریاست‌جمهوری از دکترین مونرو صحبت می‌کند! "ما باید نخست‌وزیر کاسترو را وادار کنیم تا این را بفهمد که ما قصد داریم از پایگاه دریائی‌مان در گوانتانامو دفاع کنیم." این سومین شخصی است که از این مسئله سخن می‌گوید. "و ما باید به مردم کوبا نشان دهیم که با آمال مشروع اقتصادی آنها موافقیم"، — چرا آنها قبلاً اینکار را نکردند — "و اینکه ما کاملاً از عشق آنها به آزادی آگاه هستیم، و نیز اینکه تا زمانیکه دموکراسی به کوبا بازنگردد راضی نخواهیم بود." کدام دموکراسی؟ دموکراسی دست‌پرورده انحصارات آمریکائی؟

برای اینکه بفهمیم چرا هواپیماها از خاک ایالات متحده به کوبا پرواز کردند، خوب است به آنچه که این آقای محترم می‌گوید توجه کنیم:

"باید به نیروهائی که در تبعید و در کوههای کوبا برای آزادی مبارزه می‌کنند تجهیزات رسانده شود و به آنها کمک شود، و در سایر کشورهای آمریکای لاتین، کمونیسم باید بدون اینکه به آن اجازه گسترش یا انتشار بدهیم مهار شود."

اگر کندی یک میلیونر بیسواد و نادان نبود می‌فهمید که امکان ندارد با کمک زمینداران یک انقلاب را بر علیه دهقانان در کوهستانها براه انداخت، و اینکه هر زمان که امپریالیسم سعی کرده گروههای ضدانقلابی را تحریک کند، میلیشای دهقانی آنها را فقط در عرض چند روز نبرد از پای درآورده است. ولی بنظر می‌رسد که او یا خیلی زیاد داستان می‌خواند یا

خیلی زیاد فیلمهای رنگارنگ هالیوود را می بیند - آنهم فیلمهایی راجع به جنگ چریکی - و فکر می کند که ممکن است از نقطه نظر اجتماعی ، یک جنگ چریکی در کوبا براه انداخت .
بهر حال ، این دلسردکننده است . معهذا بگذارید برای هیچکس شکی باقی نماند که نظریاتی که در مورد اظهارات کندی بیان شد بیانگر این نیست که ما نسبت به کاندیدای دیگر ، یعنی آقای نیکسون که اظهارات مشابهی کرده است احساس همدردی می کنیم . تا آنجا که به ما مربوط می شود هیچ یک از آنها از مغز سیاسی بهره ای نبرده اند .

رئیس جلسه : متاسفم که باید سخنان نخست وزیر کوبا را قطع کنم ، ولی مطمئنم که کاملاً احساسات کل مجمع را منعکس می سازم که از ایشان بخواهم که در نظر بگیرند آیا این صحیح و بجاست که کاندیداهای انتخابات جاری این کشور در تربیون مجمع عمومی سازمان ملل مورد بحث قرار بگیرند ؟

من مطمئنم که نخست وزیر محترم کوبا در این زمینه ، بازتاب نقطه نظر مرا خواهند دید ، و من احساس می کنم که می توانم نسبت به حسن نیت و همکاری ایشان اعتماد کنم . بر این اساس ، دوستانه از ایشان می خواهم که به بیانات خود ادامه دهند .

آقای کاسترو : ما به هیچ وجه قصد نداریم که از قوانینی که ناظر بر رفتار ما در سازمان ملل می باشند کوچکترین تخلفی بکنیم ، و ریاست محترم جلسه می تواند از همکاری من در مورد اجتناب از اینکه سخنان من سوء تعبیر شوند ، کاملاً اطمینان داشته باشد . من بهیچوجه قصد ندارم به کسی حمله کنم . بلکه مسئله تاحدودی مربوط به شیوه سخنانی و از همه مهمتر اعتماد به این مجمع است . بهر حال من سعی خواهم کرد که از تعبیرات غلط بپرهیزم .
تا اینجا ما درباره مسائل کشور خودمان صحبت کرده ایم ، و این دلیل اساسی حضور ما در این اجلاس سازمان ملل بوده است . ولی ما کاملاً می فهمیم که از جانب ما تا حدودی خودخواهانه خواهد بود که توجه خود را صرفاً به مسئله مشخص خودمان محدود کنیم . این همچنین درست است که ما از بخش اعظم وقتمان استفاده کرده ایم تا این مجمع را از مسائل کوبا مطلع سازیم ، و وقت زیادی برای ما باقی نمانده تا به مابقی مسائل بپردازیم ، مسائلی که می خواهیم مختصراً به آنها اشاره کنیم .

معدّلک ، مسئله کوبا یک مسئله منزوی نیست . این اشتباه است که فکر کنیم این مسئله تنها به کوبا مربوط می شود . مسئله کوبا مسئله تمام خلقهای توسعه نیافته است . این مسئله نظیر مسئله کنگو است ، که قبلاً وجود داشت ؛ این نظیر مسئله مصر ، الجزایر ، و ایریان غربی* است ؛ این نظیر مسئله پاناما است که خواهان اینست که کانال خود را در

* ایریان غربی (West Irian) یا گینه هلند از جزایر مجمع الجزایر اندونزی است که تحت سلطه هلند می باشد .

اختیار داشته باشد؛ این نظیر مسئله پورتوریکو است که دارند روحیه ملی مردم آنجا را نابود می‌کنند؛ این نظیر مسئله هندوراس است که بخشی از خاکش غصب شده است. خلاصه اینکه، علت اینکه ما بطور مشخص به کشورهای دیگر اشاره نکردیم، اینست که مسئله کوبا مسئله تمام کشورهای توسعه‌نیافته است.

مشکلاتی که ما در رابطه با کوبا توضیح دادیم، بطور کامل شامل تمام آمریکای لاتین هم می‌شود. کنترل منابع اقتصادی آمریکای لاتین توسط انحصاراتی صورت می‌گیرد که مستقیماً مالک معادن نیستند و آنها را مستقیماً استخراج نمی‌کنند، مانند معادن مس در شیلی، پرو، مکزیک و نیز روی در پرو و مکزیک، و نفت در ونزوئلا. و به عنوان نمونه مواردی که آنها مالک کمپانیهای خدمات عمومی هستند می‌توان خدمات الکتریکی در آرژانتین، برزیل، شیلی، پرو، اکوادور و کلمبیا را ذکر کرد، و یا صنعت تلفن نظیر شیلی، برزیل، پرو، ونزوئلا، پاراگوئه، و بولیوی. یا اینکه آنها از محصولات کشاورزی ما بطور تجاری بهره‌برداری می‌کنند، نظیر قهوه در برزیل، کلمبیا، السالوادور، کاستاریکا و گواتمالا، و یا نمونه استثمار، دادوستد و حمل موز توسط کمپانی یونایتد فروت در گواتمالا، کاستاریکا و هندوراس، و یا پنبه در مکزیک و برزیل. این نوع کنترل اقتصادی توسط انحصارات آمریکائی بر مهمترین صنایع کشور اعمال می‌شود، صنایعی که کاملاً به انحصارات وابسته هستند.

وای به روز این کشورها اگر بخواهند اصلاحات ارضی را به اجرا بگذارند! از آنها غرامت فوری، کافی، و عادلانه خواسته می‌شود. و اگر آنها، علیرغم این عواقب، اصلاحات ارضی را بمورد اجرا بگذارند، وقتیکه نماینده آن ملت برادر به سازمان ملل بیاید در جزیره مانهاتان محبوس خواهد شد؛ آنها هیچ اتاقی در هتل به وی کرایه نخواهند داد؛ فحش و ناسزا بسوی وی سرازیر خواهد شد و او حتی، احتمال دارد که در حقیقت مورد بدرفتاری خود پلیس قرار گیرد.

مسئله کوبا تنها نمونه‌ای است از واقعیت آمریکای لاتین. آمریکای لاتین چقدر باید برای پیشرفت خود انتظار بکشد؟ به نظر انحصارات باید تا ابدالدهر منتظر بماند. چه کسی می‌خواهد آمریکای لاتین را صنعتی کند؟ انحصارات؟ مطمئناً نه.

گزارشی از سازمان ملل در مورد مسائل اقتصادی در دست است که شرح می‌دهد که چگونه حتی سرمایه خصوصی به جای اینکه به کشورهایی که به آن بیشترین احتیاج را دارند و برای تاسیس صنایع اساسی و برای کمک به پیشرفت به آن کشورها برود، در عوض به کشورهای صنعتی سرازیر می‌شود؛ چرا که طبق کشفیات آنها، در آنجا سرمایه خصوصی از امنیت بیشتری برخوردار است. طبیعتاً دبیر اقتصادی سازمان ملل بایستی این واقعیت را تشخیص داده باشد که از طریق سرمایه‌گذاری سرمایه خصوصی — یعنی از طریق انحصارات —

هیچ‌گونه امکانی برای پیشرفت وجود ندارد.

آمریکای لاتین باید از طریق سرمایه‌گذاری‌های دولتی پیشرفت نماید، سرمایه‌گذاری‌هایی که بدون قید و شرط و بدون کوچکترین شرط سیاسی برنامه‌ریزی شده و اعطا شود، چرا که طبیعتاً همه ما دوست داریم که نمایندگان کشورهای آزاد باشیم. هیچیک از ما نمی‌خواهیم نماینده کشوری باشیم که احساس آزادی کامل نمی‌کند. هیچیک از ما نمی‌خواهیم استقلال کشورمان تابع هیچ منافع جز منافع کشور خودمان باشد. از اینرو کمک باید بدون اینکه تابع هیچ قید و شرط سیاسی باشد اعطاء شود.

اینکه ما از آن کمک محروم شده‌ایم مسئله‌ای نیست. ما درخواست کمک هم نکردیم. لکن، ما برای منافع خلق‌های آمریکای لاتین، و بخاطر همبستگی موظفیم بر این حقیقت پافشاری کنیم که این کمک باید بدون هیچ‌گونه قید و شرط سیاسی — هرچه که باشد — داده شود. سرمایه‌گذاری دولتی برای پیشرفت اقتصادی، نه برای پیشرفت اجتماعی؛ این آخرین طرحی بود که برای مخفی کردن نیاز واقعی به پیشرفت اقتصادی کشورها تنظیم شده است. مسائل آمریکای لاتین شبیه مسائل مابقی جهان است؛ یعنی مسائل آفریقا و آسیا. جهان مابین انحصارات تقسیم شده است؛ همان انحصاراتی که ما در آمریکای لاتین می‌بینیم، در خاورمیانه هم مشاهده می‌شوند. در آنجا نفت در دست کمپانی‌ها و انحصاراتی قرار دارد که توسط منافع مالی ایالات متحده، بریتانیا، هلند و فرانسه در ایران، در عراق، در عربستان سعودی، در کویت، در قطر و سرانجام در اقصی‌نقاط جهان کنترل می‌شوند. همان پدیده به عنوان مثال، در فیلیپین جریان دارد. همان پدیده در آفریقا جریان دارد.

جهان مابین شرکت‌های انحصاری تقسیم شده است. چه کسی جرات دارد که این حقیقت تاریخی را انکار کند؟ شرکت‌های انحصاری چشم دیدن پیشرفت خلق‌ها را ندارند. آنچه که آنها می‌خواهند اینست که منابع طبیعی کشورها را استثمار کنند، خلق‌ها را در دادوستد استثمار کنند، و هرچه زودتر سرمایه‌هایشان را انتقال دهند و یا اگر باز آنها را بچنگ آورند، برایشان بهتر است.

مشکلاتی که مردم کوبا از جانب حکومت امپریالیستی آمریکا متحمل شده‌اند همان مشکلاتی هستند که اگر عربستان سعودی تصمیم بگیرد که حوزه‌های نفتی خود را ملی کند، یا اگر ایران و عراق تصمیم به اینکار بگیرند خواهند داشت؛ همان مشکلاتی که مصر وقتی با کمال حقانیت و درستی کانال سوئز را ملی کرد با آن مواجه شد؛ همان مشکلاتی که اندونزی وقتی خواست مستقل باشد، داشت؛ همان حمله غافلگیرکننده‌ای که بر علیه مصر و کنگو شد. آیا استعمارگران یا امپریالیست‌ها وقتی می‌خواستند به کشوری تجاوز کنند هیچ‌وقت دچار کمبود بهانه شده‌اند؟ آنها هرگز کمبود بهانه نداشته‌اند؛ آنها همواره بهانه‌ای را که

لازم داشته‌اند اختراع کرده‌اند. کشورهای استعمارگر کدامند؟ کشورهای امپریالیست کدامند؟ چهار یا پنج کشور نیستند، بلکه چهار یا پنج گروه انحصارات وجود دارند که ثروت جهان را در تملک خود دارند.

اگر یک نفر از سیاره‌ای دیگر به این مجمع می‌آمد، کسی که نه بیانیه گمونیست کارل مارکس را خوانده و نه اخبار یونایتد پرس یا آسوشیتد پرس یا انتشارات دیگری را که ماهیتی انحصاری دارند خوانده - و اگر می‌پرسید که چگونه جهان تقسیم شده، و اگر بر روی یک نقشه جهان می‌دید که ثروت دنیا مابین انحصارات چهار یا پنج کشور تقسیم شده، می‌گفت "جهان به نحو بدی تقسیم شده، جهان استثمار شده است." او در اینجا، در این مجمع، که اکثریت آن متعلق به کشورهای توسعه‌نیافته است، می‌گفت که اکثریت عظیم مردمی که شما نماینده‌شان هستید استثمار می‌شوند، و اینکه آنها برای مدت زمانی دراز استثمار شده‌اند؛ اشکال استثمار ممکن است متفاوت بوده باشند، ولی آنها هنوز استثمار می‌شوند. این قضاوتی است که آن فرد می‌کرد.

در بیانیه خروشچف، نخست‌وزیر شوروی، قسمتی وجود دارد که بخاطر ارزشی که دربر دارد توجه ما را بخود جلب کرد، و آن قسمتی است که وی در طی آن گفت که اتحاد شوروی مستعمره نداشته و اینکه اتحاد شوروی در هیچ کشوری هیچگونه سرمایه‌گذاری ندارد. اگر همه نمایندگان کشورها یک‌چنان بیانیه‌ای صادر می‌کردند، دنیای ما که امروز تهدید به فاجعه می‌شود چقدر خوب می‌بود: کشور ما هیچ مستعمره‌ای ندارد و در هیچ کشوری سرمایه‌گذاری ندارد.

ولی چرا موضوع را بیش از این کش بدهیم؟ این جوهر مسئله است؛ به اضافه اینکه جوهر صلح و جنگ، جوهر مسابقه تسلیحاتی یا خلع سلاح نیز در این نکته نهفته است. جنگ‌ها، از آغاز بشریت بخاطر یک دلیل بروز کردند، و تنها یک دلیل، و آن خواست برخی از افراد بشر برای غارت کردن دیگران از تمام هستی‌شان بوده است. جلوی فلسفه غارتگری را بگیرید، و آنوقت برای همیشه از شر فلسفه جنگ خلاص خواهیم شد. از استعمار کردن دست بردارید، استثمار کشورها توسط انحصارات را ریشه‌کن کنید، و آنوقت بشریت به یک دوران حقیقی از پیشرفت دست خواهد یافت. تا زمانی که آن مرحله فرا برسد، جهان بایستی بطور مداوم در معرض ترور و ترس از درگیر شدن در بحرانها و نابود شدن در یک فاجعه اتمی زندگی کند. چرا؟ زیرا افرادی وجود دارند که مایلند این غارتگری را تداوم ببخشند، و به این دلیل که افرادی وجود دارند که مایلند این استثمار را ابقاء کنند.

ما اینجا در مورد مسئله کوبا سخن گفته‌ایم. مسئله ما، بخاطر مشکلاتی که برای مقابله با امپریالیسم داشته‌ایم، به ما آموخته است که این امپریالیسم است که بر علیه ماست.

ولی با تمام این حرفها، امپریالیست‌ها هر ماهیتی که داشته باشند یکسان هستند، تمام آنها با هم متحد هستند. کشوری که کشورهای آمریکای لاتین یا هر بخش از جهان را استثمار می‌کند، در عمل استثمار با مابقی آنهایی که در جهان همان کار او را انجام می‌دهند متحد است.

هنگامی که رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا در مجمع عمومی صحبت می‌کرد، در اظهاراتش یک چیز وجود داشت که به میزان قابل توجهی به ما هشدار می‌داد:

"در مناطق روبه‌توسعه، ما باید به دنبال این باشیم که تحول مسالمت‌آمیز را تشویق کنیم، و نیز به پیشرفت اقتصادی و اجتماعی آنها کمک کنیم. برای انجام این کار - یعنی کمک به تحول مسالمت‌آمیز - جامعه بین‌المللی باید قادر باشد که در مواقع اضطراری از طریق ناظرین یا نیروهای سازمان ملل ابراز وجود کند.

"من میل دارم کشورهای عضوی را ببینم که در مورد پیشنهاد مندرج در گزارش دبیرکل مبنی بر تشکیل یک هیئت ذیصلاح در دبیرخانه برای کمک به دبیرکل در رفع نیازهای آینده نیروهای سازمان ملل، اقدام مثبتی بعمل می‌آورند."

بعبارت دیگر، پس از قلمداد نمودن آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و اقیانوسیه به عنوان مناطق در حال پیشرفت، وی پیشنهاد می‌کند که تحولات مسالمت‌آمیز وجود داشته باشد، و پیشنهاد می‌کند که بمنظور انجام این امر، از ناظرین و نیروهای سازمان ملل استفاده شود. بعبارت دیگر، ایالات متحده محصول یک انقلاب علیه آنهایی است که این کشور را مستعمره خود ساخته بودند. و حق خلقها در تعیین سرنوشت خود، و در صورت لزوم از طریق انقلابات، ریشه‌کن کردن استعمارگرایی یا هر نوعی از ستم، توسط بیانیه ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ در فیلادلفیا برسمیت شناخته شده، در حالیکه امروز حکومت ایالات متحده آمریکا پیشنهاد می‌کند که از نیروهای سازمان ملل برای جلوگیری از انقلابات و تحولات استفاده شود. ۱۶. پرزیدنت آیزنهاور ادامه می‌دهد:

"دبیرکل سازمان ملل اکنون پیشنهاد کرده است که اعضاء (سازمان ملل) باید آمادگی داشته باشند که تقاضاهایی را که در آینده سازمان ملل برای شرکت در چنان نیروهائی از آنان بعمل می‌آورد، برآورده سازند. تمام کشورهای عضو، در اینجا باید با اختصاص دادن بخشی از نیروهای ملی خود به این نیاز پاسخ دهند؛ نیروهائی که می‌توانند در صورت لزوم در نیروهای سازمان ملل شرکت جویند. وقت انجام این کار همین حالا - در این مجمع - است.

"من به کشورهائی که از ایالات متحده کمک دریافت می‌کنند اطمینان می‌دهم که ما ترجیح می‌دهیم که این کمک‌ها آنها را قادر سازد که بتوانند این نیروی اختصاصی را - به پیشنهاد دبیرکل - در حالت آمادگی کامل نگهدارند."

بعبارت دیگر، وی به کشورهایی که کمک تکنیکی دریافت می‌کنند پیشنهاد می‌کند که آماده است تا در ازای تشکیل نیروی اضطراری سازمان ملل به آنها کمک بیشتری اعطاء کند. وی ادامه داد:

"برای کمک به مساعی دبیرکل، ایالات متحده همچنین آماده است تا تسهیلات اساسی حمل و نقل هوایی و دریائی را بصورت آماده‌به‌خدمت به این کار اختصاص دهد، و برای نقل و انتقال واحدهائی که از سوی سازمان ملل در مواقع اضطراری درخواست می‌شوند، اقدام نماید."

بعبارت دیگر، ایالات متحده همچنین هواپیماها و کشتی‌های خود را برای استفاده این نیروهای اضطراری عرضه می‌کند. ما مایلیم بگوئیم که تا زمانی که تمام خلقهای جهان مطمئن نباشند که از این نیروها جهت اهداف استعماری و امپریالیستی استفاده نخواهد شد، هیئت نمایندگی کوبا با تشکیل این نیروهای اضطراری موافق نیست - بخصوص در شرایطی که هریک از کشورهای ما در هر آن می‌تواند قربانی استفاده از این نیروها علیه حقوق خلق‌هایمان گردد.

مشکلات متعددی در اینجا نهفته‌اند، و در این مورد نمایندگان بسیاری سخن گفته‌اند. بدلیل محدودیت زمانی، ما می‌خواهیم صرفاً نظر خود را در مورد مسئله کنگو بیان کنیم.

طبیعتاً از آنجا که ما بر علیه استثمار کشورهای توسعه‌نیافته یک موضع ضد استعماری داریم، نحوه مداخله نیروهای سازمان ملل در کنگو را محکوم می‌کنیم. قبل از هرچیز، این نیروها به آنجا نرفتند تا بر علیه نیروهای که مداخله کردند عمل کنند - کاری که در اصل برای انجام آن به آنجا گسیل شده بودند. برای اینکه نخستین غائله درگیر تمام فرصت لازم داده شد و وقتی که اینهم کفایت نکرد یک مهلت دیگر داده شد و این فرصت بوجود آورده شد تا غائله دوم در کنگورخ دهد.

و آخرالامر، وقتی که ایستگاههای رادیوئی و فرودگاهها اشغال شده بود، یک فرصت دیگر برای ظهور مرد سوم داده شد، همان نامی که بدان معروف است؛ ۱۷ و ناجیانی* که در این شرایط ظهور می‌کنند، برای همه ما بخوبی شناخته شده‌اند؛ زیرا در سال ۱۹۳۴ در کشور من نیز یکی از این نوع ناجیان ظهور کرد. نام او فولگنسیو باتیستا بود. در کنگو نام وی موبوتو بود. در کوبا، او هر روز از سفارت آمریکا دیدار می‌کرد، و بنظر می‌رسد که در کنگو نیز همین امر جریان دارد. نه به علت آنکه من این را می‌گویم.

* کاسترو در اینجا از لغت فولگنسیو (Fulgencio) بمعنی ناجی استفاده می‌کند که اسم اول باتیستا دیکتاتور کوبا نیز می‌باشد.

خیر، به علت اینکه مجله‌ای که مدافع عمده انحصارات است، و بنابراین نمی‌تواند علیه آنها باشد، این را می‌گوید. مطمئناً آنها نمی‌توانند طرفدار لومومبا باشند چرا که آنها علیه او و طرفدار موبوتو هستند. ولی این مجله شرح می‌دهد که او چگونه آدمی است، چگونه خود را وقف کارش کرد، و اینطور ادامه می‌دهد - اشاره من به مجله تایم است - آخرین شماره مجله تایم می‌گوید که "موبوتو به یک مراجع دائمی سفارت آمریکا مبدل شده و با مقامات آنجا به گفتگوهای طولانی می‌پردازد."

"در یک روز بعد از ظهر هفته پیش، موبوتو در اردوگاه لئوپولد با افسران مذاکره کرد و حمایت صمیمانه آنها را بدست آورد. آن شب وی به رادیو کنگو رفت." - که به لومومبا اجازه استفاده از آن داده نشد - "و به ناگهان اعلام کرد که ارتش قدرت را در دست می‌گیرد." عبارت دیگر، تمام اینها پس از ملاقاتهای مکرر و گفتگوهای طولانی با مقامات سفارت آمریکا بوقوع پیوست. این مجله تایم است که سخن می‌گوید. تایم مطمئناً حامی و مدافع انحصارات است. عبارت دیگر، دست منافع استعمارگر در کنگو باز و قابل رویت بوده است و بدین جهت موضع ما صریحاً اینست که سوءنیت آشکاری وجود داشته است، بنفع منافع استعماری پارتی‌بازی شده است، و تمام حقایق این را نشان می‌دهد که مردم کنگو، و عقل سلیم در کنگو، طرفدار تنها رهبری هستند که در آنجا برای دفاع از منافع کشورش قد علم کرد، و آن رهبر لومومبا است.

اگر کشورهای آسیا - آفریقا دست‌بکار شوند، علیرغم این اوضاع و ظهور این مرد سوم مرموز در کنگو، که ظاهراً فرا خوانده شده تا همراه با حکومت‌های قانونی، منافع مشروع کنگو را سرنگون کند - باری اگر آنها بتوانند تمام این منافع مشروع مردم را با هم وفق دهند، چه بهتر. ولی اگر این مصالحه صورت نگیرد، آنوقت منطق و حق به جانب کسی خواهد بود که نه تنها از حمایت مردم و پارلمان برخوردار است، بلکه کسی است که در مقابل منافع انحصارات ایستادگی کرد و با آنها مقابله کرد و کسی است که شانه به شانه خلق خویش ایستاد.

در مورد مسئله الجزایر، فکر نمی‌کنم نیازی به گفتن باشد که ما صد درصد پشتیبان حقوق مردم الجزایر برای کسب استقلال هستیم. از این گذشته این خیلی مضحک است که وانمود کنند که الجزایر بخشی از جامعه فرانسوی است - همانگونه که خیلی چیزهای مضحک در دنیا وجود دارند، که منافع موجود به آنها یک حیات ساختگی داده‌اند. در زمانی که کشورهای دیگر در موارد دیگر خواسته‌اند مستعمرات خود را حفظ کنند، تلاشهای مشابه دیگری از سوی آنها صورت گرفته است. آنچه که بعنوان ادغام کشورها در کشور خود معروف است از لحاظ تاریخی یک شکست بوده است. بیائید به این مسئله از جهت عکس

قضیه نگاه کنیم: فرض کنید الجزایر یک کشور متروپل* بود و اعلام می‌کرد که بخشی از اروپا بخش لاینفکی از کشور متروپل را تشکیل می‌دهد. لذا این نظریه‌ای است که بطور یکجانبه پیش کشیده شده و هیچ مفهومی ندارد و مضحک‌ترین عقیده‌ای است که ممکن است یک نفر داشته باشد. الجزایر به آفریقا تعلق دارد، همانطور که فرانسه به اروپا تعلق دارد. با اینحال این مردم آفریقائی برای سالیان دراز بطور قهرمانانه‌ای بر علیه کشور متروپل مبارزه کرده‌اند.

شاید حتی در حالیکه ما این مسائل را به آرامی بحث می‌کنیم، بر فراز روستاها و دهکده‌های الجزایر، بمب‌ها و خمپاره‌های حکومت یا ارتش فرانسه در حال فرو ریختن باشد. و آنجا در جنگی که هیچ تردیدی نمی‌توان داشت که در آن حق به جانب کدام طرف است، ممکن است انسانها در حال مردن باشند؛ جنگی که می‌تواند خاتمه پیدا کند، حتی با توجه به منافع آن اقلیتی که از آن بعنوان بهانه استفاده کرده‌اند تا حق استقلال ندهم از جمعیت الجزایر را پایمال کنند. و با این وجود ما هیچ کاری نمی‌کنیم. ما برای رفتن به کنگو آنقدر سریع جنبیدیم، ولی برای رفتن به الجزایر آنقدر دودلی می‌کنیم. و اگر حکومت الجزایر - که به این دلیل یک حکومت است که نمایندهٔ میلیونها نفر از الجزایری‌هایی می‌باشد که در حال جنگ و مبارزه هستند - از نیروهای سازمان ملل تقاضا کند که به آنجا بروند، آیا ما با همان شور و اشتیاق می‌رویم؟ من امیدوارم که با همان اشتیاق برویم، ولی با اهدافی کاملاً متفاوت. بعبارت دیگر برای دفاع از منافع الجزایری‌ها برویم نه برای دفاع از منافع استعمارگران.

ما جانب خلق الجزایر را می‌گیریم. همانطور که جانب سایر خلق‌های آفریقا را که هنوز مستعمره هستند می‌گیریم و جانب آن مردم رنگین‌پوستی را می‌گیریم که در اتحادیهٔ آفریقای جنوبی مورد تبعیض قرار می‌گیرند. و همانطور که ما در کنار خلق‌هایی هستیم که آرزومندند که نه تنها از نظر سیاسی آزاد باشند - چرا که بوجود آوردن یک پرچم، یک نشان دولتی، خواندن یک سرود، و افزودن یک رنگ دیگر به نقشهٔ جهان خیلی ساده است - بلکه همچنین آرزومندند که از نظر اقتصادی آزاد باشند - چرا که حقیقتی وجود دارد که همهٔ ما باید بعنوان بالاترین حقیقت بخاطر بسپاریم - و آن اینست که هیچ استقلال سیاسی نمی‌تواند در میان باشد مگر اینکه استقلال اقتصادی وجود داشته باشد. تا زمانی که استقلال اقتصادی وجود نداشته باشد استقلال سیاسی خواب و خیالی بیش نیست؛ و از اینرو آمال و آرزو برای آزاد بودن از نظر اقتصادی و سیاسی چیزی است که ما

* در لغت، منظور از متروپل (Metropolis) شهرهای عمدهٔ صنعتی در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری است، ولی اصطلاحاً در مورد خود این کشورها بکار می‌رود.

از آن دفاع می‌کنیم ، نه فقط حق داشتن پرچم ، نشان دولتی ، و نمایندگی در سازمان ملل . ما می‌خواهیم در اینجا یک حق دیگر را عنوان کنیم ، حقی که چند روز پیش مردم ما آن را در یک تظاهرات عمومی عظیم اعلام کردند . منظورم حق کشورهای توسعه‌نیافته نسبت به ملی کردن منابع طبیعی و سرمایه‌گذاری‌های انحصاری در کشورهایشان است بدون پرداخت غرامت . عبارت دیگر ، ما خواهان ملی شدن منابع طبیعی یکپارچه‌گذاری‌های خارجی در کشورهای توسعه‌نیافته هستیم . و اگر کشورهای بسیار صنعتی هم بخواهند به چنین کاری دست بزنند ، ما با آنها مخالفت نخواهیم کرد .

برای اینکه کشورها واقعا از نظر سیاسی آزاد باشند ، بایستی از نظر اقتصادی واقعا آزاد باشند . باید به آنها کمک رسانده شود . شاید از ما بپرسند : پس بهای سرمایه‌گذاری‌ها چطور می‌شود ؟ و آنوقت است که ما می‌پرسیم : بهای سودهایی که برای دهها سال - اگر نگوئیم قرن‌ها - از مستعمرات و کشورهای توسعه‌نیافته بیرون کشیده شده چطور می‌شود ؟ ما مایلیم از پیشنهادی که رئیس هیئت نمایندگی غنا ارائه داد حمایت کنیم - یعنی ، پیشنهاد آزاد ساختن خاک آفریقا از پایگاههای نظامی و بالنتیجه پایگاههای تسلیحات هسته‌ای . عبارت دیگر ، پیشنهاد اینست که آفریقا از خطرات جنگ هسته‌ای دور نگهداشته شود . تا جایی که به مناطق قطب جنوب مربوط می‌شود کارهایی صورت گرفته است . چرا همانگونه که ما در مسیر خلع سلاح پیشروی می‌کنیم ، در مسیر آزادسازی برخی از مناطق روی زمین از خطر جنگ هسته‌ای نیز پیش نمی‌رویم ؟ اگر قرار باشد آفریقا دوباره متولد شود - آن آفریقائی که ما امروز داریم آنرا درک می‌کنیم ، نه آفریقائی که روی نقشه‌ها به ما نشان داده شده بود ، نه آفریقائی که در فیلمهای هالیوود به ما نشان داده شده بود و راجع به آن در داستانها می‌خواندیم ، نه آفریقای قبایل نیمه‌برهنه‌ای که نیزه حمل می‌کردند و در اولین برخورد با سفیدپوست قهرمان پابفرار می‌گذاشتند ، قهرمان سفیدپوستی که قهرمانی وی به تناسب آفریقائی‌هایی که می‌کشت افزایش می‌یافت ، نه آن آفریقا ، بلکه آفریقائی که امروز رهبرانی چون (قوام) نکرومه و (احمد) سکوتوره^{۱۸} معرف آن هستند ، آفریقای جهان عرب ، آفریقای ناصر^{۱۹} ، آن آفریقای حقیقی ، قاره ستمدیده ، قاره استثمارشده ، قاره‌ای که از آن میلیون‌ها نفر به بردگی گرفته شدند ، آن آفریقائی که طی تاریخ خود آنهمه رنج‌های عظیم را متحمل شد - ما نسبت به این آفریقا یک وظیفه بر دوش داریم : حفظ آن از خطر انهدام .

بگذارید مردمان دیگر غرامت این رنج‌ها را بپردازند !

بگذارید غرب با حفظ آفریقا از خطر جنگ اتمی ، با اعلام آن بعنوان منطقه‌ای مصون از خطر ، برای آن رنجی که به آفریقا تحمیل کرده غرامت بدهد ! بگذارید هیچ پایگاه اتمی در آن مستقر نباشد ! در شرایطی که ما هیچ کار دیگری از دستان بر نمی‌آید ، لااقل آن قاره

را به جایگاه مقدسی مبدل کنید که در آن زندگی بشری از هر گزندی محفوظ باشد !
 ما از این پیشنهاد به گرمی حمایت می‌کنیم ، و در مورد مسئلهٔ خلع سلاح نیز از
 پیشنهاد شوروی کاملاً حمایت می‌کنیم . ما از بیان این مطلب شرمند نیستیم که : ما علناً و
 به گرمی از پیشنهاد شوروی حمایت می‌کنیم . ما می‌دانیم که این یک پیشنهاد صحیح است ؛
 شرایط آن مشخص هستند ؛ و بروشنی توضیح داده شده است .

بعنوان مثال ، ما نطقی را که پرزیدنت آیزنهاور در اینجا ایراد کرد با دقت بسیار
 خوانده‌ایم ، نطقی که او در آن اساساً نه در مورد خلع سلاح چیزی گفت ؛ نه راجع به پیشرفت
 کشورهای توسعه‌یافته ؛ و نه در مورد مسئلهٔ مستعمرات . اتباع این کشور که این چنین تحت
 نفوذ تبلیغات دروغین قرار دارند ، باید بطور عینی و بدقت نطق رئیس‌جمهور آمریکا و
 سخنرانی نخست‌وزیر اتحاد شوروی را بخوانند تا بفهمند که نگرانی واقعی نسبت به
 مشکلات جهان در نزد کدام یک وجود دارد ، ببینند که کدام یک زبان روشن و صمیمانه بکار
 گرفته ، ببینند که کدام یک خلع سلاح می‌خواهد و کدام یک خلع سلاح نمی‌خواهد ، و چرا .

پیشنهاد شوروی از این روشنتر نمی‌توانست باشد . وقتی یک چنین مشکل غول‌آسایی
 هرگز در گذشته به این وضوح بحث نشده ، چرا باید نسبت به آن تاملی وجود داشته باشد ؟
 تاریخ جهان ، به گونه‌ای تراژیک ، نشان داده که مسابقات تسلیحاتی همواره به جنگ
 ختم می‌شوند . با این وجود ، جنگ در هیچ عصری ، چنان فاجعه مهیبی برای بشریت دربر
 نداشته که اکنون در عصر حاضر دارد ، و بالنتیجه هرگز در گذشته مسئولیت آن اینقدر
 عظیم نبوده که در عصر حاضر هست . هیئت نمایندگی اتحاد شوروی در مورد این مسئله‌ای
 که این چنین بشریت را نگران ساخته و موجودیت بشریت به آن بستگی دارد ، چه پیشنهادی
 کرده است ؟ هیئت نمایندگی شوروی در مورد این مسئله پیشنهادی برای خلع سلاح عمومی و
 کامل ارائه داده است . آیا چیزی بیشتر از این را می‌توان درخواست کرد ؟ و اگر چیز بیشتری
 لازم است ، پس آن را درخواست کنید . اگر تضمین‌های بیشتری لازم است ، بگذارید آنهایی
 که خواهانش هستند صحبت کنند . ولی پیشنهاد شوروی از این روشنتر نمی‌توانست باشد .
 بدون تقبل مسئولیت هولناک برای جنگ و همهٔ فجایعی که آن جنگ ببار می‌آورد ، نمی‌توان
 این پیشنهاد را رد کرد . چرا حق بحث پیرامون این مسئله باید از مجمع عمومی سلب
 شود ؟ چرا هیئت نمایندگی آمریکا نمی‌خواهد این مسئله در اینجا و در میان همهٔ ما بحث
 شود ؟ آیا ما از قوهٔ عقل بهره‌ای نداریم ؟ آیا ما نباید از چند و چون این مسئله آگاه
 باشیم ؟ آیا کمیت‌های لازم است تا جلسه‌ای بگذارد ؟ چرا مسئله نباید به دموکراتیک‌ترین
 نحو ممکن بحث شود ؟ یعنی اینکه ، مجمع عمومی ، تمام نمایندگان ، اینجا مسئلهٔ خلع سلاح
 را بحث کنند و هرکسی ورق‌های خود را رو کند تا ما بروشنی ببینیم که چه کسی خواهان
 خلع سلاح است و چه کسی نیست ، چه کسی می‌خواهد با جنگ بازی کند و چه کسی نمی‌خواهد ،

و چه کسی دارد به آمال بشریت برای صلح خیانت می‌کند و چه کسی نمی‌کند، چرا که بشریت هرگز نباید بخاطر منافع خودخواهانه و نامشروع به یک فاجعه همگانی کشانده شود. خلقهای ما باید از شر این فاجعه در امان بمانند، تا همه آنچه که دانش و ذکاوت بشری خلق کرده به خدمت نابودی خود بشریت درنیاید.

هیئت نمایندگی شوروی بروشنی سخن گفت - و من اینجا بطور مشخص صحبت می‌کنم - من از شما آقایان دعوت می‌کنم که این پیشنهادات را مطالعه کنید، من از شما آقایان دعوت می‌کنم که تمام ورق‌هایتان را رو کنید. بالاتر از همه، این مسئله نمایندگانی که اکنون اینجا هستند نیست، بلکه مسئله افکار عمومی جهان است. جنگ‌افروزان و جنگ‌طلبان باید در برابر افکار عمومی جهان افشاء بشوند. این مسئله یک اقلیت نیست. این مسئله خود جهان است. و ما باید نقاب از چهره جنگ‌افروزان و میلیتاریست‌ها برداریم. این وظیفه افکار عمومی جهان است. نه تنها این مسئله باید در اجلاس مجمع عمومی بحث شود، بلکه باید در برابر چشمان تمام بشریت، در برابر مجمع عظیم خود جهان بحث شود، چرا که در صورت بروز یک جنگ این تنها افراد مسئول نیستند که از بین خواهند رفت؛ صدها میلیون نفر افراد بیگناهی که کمترین تقصیری ندارند نابود خواهند شد. و به این دلیل است که ما در اینجا بعنوان نمایندگان جهان، یا حداقل بخشی از آن گردهم آمده‌ایم، چرا که اجلاس جهانی هنوز کامل نیست و تا زمانی که نماینده جمهوری خلق چین یعنی یک چهارم جهان که از این مجمع غایب است در اینجا حضور نداشته باشد، اجلاس جهانی کامل نخواهد بود. ولی کسانی که در اینجا هستند موظفند به صراحت صحبت کنند و از این شاخ به آن شاخ نپرند، این مسئله خطرتر از آنست که برخی سکوت کنند و رشته سخن را به دیگران بدهند. این مسئله‌ای مهم‌تر از کمک اقتصادی و سایر تعهدات است، چرا که تعهد ما اینست که حیات بشریت را حفظ کنیم. همه ما باید این مسئله را بحث کنیم، همه ما باید راجع به آن صحبت کنیم، و همه ما باید مبارزه کنیم تا صلح بر جهان غالب شود - یا حداقل نقاب از چهره میلیتاریست‌ها و جنگ‌افروزان جهان به کنار زنیم. خصوصاً اگر ما کشورهای توسعه‌نیافته می‌خواهیم امیدی نسبت به این امر داشته باشیم که پیشرفت بدست خواهد آمد؛ بخصوص اگر ما می‌خواهیم امیدی نسبت به این امر داشته باشیم که مردم ما به یک سطح زندگی بهتر دست خواهند یافت. پس بیایید برای صلح مبارزه و مجاهدت کنیم، و بیایید برای خلع سلاح مبارزه و مجاهدت کنیم، زیرا با یک‌پنجم از مبلغی که جهان برای تسلیحات خرج و تلف می‌کند، ما می‌توانیم پیشرفت کشورهای توسعه‌نیافته را با نرخ رشد ده درصد در سال تامین کنیم. با یک‌پنجم از آنچه که ملت‌ها از منابع اقتصادی‌شان برای تسلیحات خرج می‌کنند، واضح است که سطح زندگی خلق‌ها می‌تواند ارتقاء یابد.

حالا، خلع سلاح با چه مشکلاتی مواجه است؟ چه کسی به مسلح شدن علاقمند است؟

آنهايي که به مسلح شدن تا بن دندان علاقمندند کساني هستند که مایلند مستعمرات خود را حفظ کنند، کساني هستند که می‌خواهند انحصارات خود را حفظ کنند، کساني هستند که می‌خواهند نفت خاورميانه، منابع طبيعي خاورميانه و آسيا و آفريقا را در چنگ خود داشته باشند و کساني هستند که به منظور دفاع از اين منافع به زور و قدرت نیاز دارند. و شما بخوبي می‌دانيد که با بکار بردن زور بود که اين سرزمین‌ها اشغال گشتند و مستعمره شدند؛ بخاطر اين حق زور بود که ميليونها نفر برده شدند. اين قدرت و زور است که استثمار جاری در جهان را حفظ می‌کند. بنابراین، نخستين کساني که خلع سلاح را نمی‌خواهند آنهايي هستند که مایلند حق خود را نسبت به بکار بردن زور حفظ کنند، کساني هستند که مایلند چنگال خود را بر ثروت کشورها و بر نيروی کار ارزان کشورهای توسعه‌نیافته حفظ کنند.

من گفتم که می‌خواهم بروشنی صحبت کنم، و من نمی‌توانم به هيچ طريق ديگری حقيقت را بگويم و يا حقيقت را اعلام کنم. پس، استثمارگران آن کساني هستند که با خلع سلاح مخالفتند. پس ما، با جلب حمايت افکار عمومي جهانی، بايد با آنها بجنگيم تا خلع سلاح را به آنها تحميل کنيم و هم‌چنين بايد برای اينکه حقوق خلقها برای تعيين سرنوشت سياسي و اقتصادي خویش به اين قدرتها تحميل شود بجنگيم. انحصارات مخالف خلع سلاح هستند، چرا که علاوه بر اين حقيقت که آنها با تسليحات می‌توانند از منافع خود دفاع کنند، مسابقه تسليحاتی همواره کسب و کار خوبی هم برای انحصارات بوده است. بعنوان مثال، همه می‌دانند که انحصارات اين کشور (آمریکا) طی جنگ جهانی دوم سرمايه خود را دو برابر کردند. انحصارات، نظير لاشخورها، از جسد جنگ‌ها تغذيه می‌کنند - و جنگ کسب‌وکار خوبی است. پس بیائيد نقاب‌ها را از چهره آنهايي که با جنگ کسب‌وکار می‌کنند و خودشان را با جنگ ثروتمند می‌کنند برداريم. بیائيد چشمان جهانيان را باز کنيم و به آنها نشان دهيم که آن جنگ‌افروزي که با سرنوشت بشريت بازی و تجارت می‌کنند چه کساني هستند، کساني که با خطرات جنگ تجارت می‌کنند - خصوصاً وقتی که جنگ می‌تواند چنان موحش شود که برای هيچکس هيچگونه اميدي برای گريز يا نجات باقی نگذارد.

برای انجام اين وظيفه، ما، يعني یک کشور کوچک توسعه‌نیافته، بخصوص از کشورهای توسعه‌نیافته و از کل مجمع عمومي دعوت می‌کنيم که مبارزه کنند و اين مسئله را برای بحث به اينجا بياورند، زیرا اگر در نتیجه غفلت يا عدم قاطعيت و يا قدرت از جانب ما در مورد اين مسئله اساسی، جهان خود را بیشتر و بیشتر با خطر جنگ مواجه ببيند، ما هرگز خودمان را بخاطر عواقب اين کار نخواهيم بخشيد.

یک نکته ديگر باقی مانده است که بطوری که من در برخی روزنامه‌ها خوانده‌ام، یکی

از نکاتی بود که هیئت نمایندگی گوبا می‌خواست مطرح کند. و آن مسئلهٔ جمهوری خلق چین است. تعدادی از نمایندگان نقداً در مورد این مسئله صحبت کرده‌اند. ما فقط مایلیم بگوئیم که اینکه این مسئله اینجا حتی مورد بحث هم قرار نگرفته است، بمنزلهٔ نفی علت وجودی سازمان ملل و نفی خود جوهر سازمان ملل است. چرا؟ بخاطر تصمیم حکومت آمریکا دائر بر به بحث نگذاشتن این موضوع؟ آیا به این دلیل است که مجمع عمومی سازمان ملل باید از حق خود برای بحث پیرامون این مسئله صرف‌نظر کند؟

در سالهای اخیر، تعداد زیادی از کشورها به عضویت سازمان ملل درآمده‌اند. مخالفت با بحث در مورد حق جمهوری خلق چین برای حضور در این سازمان - یعنی حق حضور نماینده ۹۹ درصد اتباع یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان - بمعنی انکار یک واقعیت و یک حقیقت تاریخی است، بمعنی انکار واقعیات موجود است. اینکه این موضوع نمی‌تواند بحث شود بی‌معنی و مضحک است. تا چه مدتی ما می‌خواهیم به این بازی غم‌انگیز مبنی بر عدم بحث پیرامون این مسئله در سازمان ملل ادامه دهیم - آنهم وقتی که بعنوان مثال، در اینجا نمایندگان ژنرال فرانکو^{۲۰} حضور دارند؟ آقای رئیس، آیا به من اجازه می‌دهید که با نهایت احترام، عقیدهٔ خودم را در مورد این نکتهٔ ویژه، بدون حمله به کسی، ابراز کنم؟

رئیس‌جلسه: من فکر می‌کنم که آن نخست‌وزیر تنها می‌خواهند موضع ریاست مجمع عمومی را در این مورد روشن کنند. ریاست اجلاس فکر نمی‌کند که اشارهٔ شخصی به روسای دولت‌ها یا حکومت‌های عضو سازمان ملل در طی مباحثه، با آداب و رسوم و شان مجمع عمومی مطابقت داشته باشد، حال چه این اشخاص اینجا حاضر باشند چه نباشند. من امیدوارم آن نخست‌وزیر این را بعنوان یک قاعده و رسم منصفانه و معقولانه در نظر بگیرند.

آقای کاسترو: عالیجناب، من فقط می‌خواستم در مورد اینکه سازمان ملل چگونه بوجود آمد، چند مطلب را عنوان کنم. سازمان ملل پس از مبارزه علیه فاشیسم، پس از اینکه دهها هزار انسان در آن نبرد از پای درآمدند، تاسیس شد. از درون آن مبارزه که جان آنهمه انسان را گرفت، سازمان ملل بصورت نور امید و ظهور یافت. ولی معماهای عجیب و غریبی وجود دارند. در حالیکه سربازان آمریکای شمالی در حال فرود آمدن در گوام، گوآدال کانال، اوکیناوا و سایر جزایر واقع در اقیانوس آرام بودند، این وظیفه بر دوش چینی‌ها نیز افتاد که بر علیه همان دشمن بجنگند، و اینها برادران همان کسانی بودند که امروز ما آنها را از حق بحث در مورد ورود آنها به سازمان ملل محروم کرده‌ایم؛ با اینکه در همان زمان سربازان لشکر آبی^{۲۱} برای دفاع از فاشیسم می‌جنگیدند، از ورود جمهوری خلق چین به سازمان ملل و حتی حق بحث در مورد این مسئله در سازمان ملل

جلوگیری بعمل می‌آید. با این حال، آن رژیمی که از فاشیسم ایتالیا و نازیسم آلمان متولد شد و از برکت ارتش‌های هیتلر و پیراهن‌سیاه‌های موسولینی بقدرت رسید، نشان عضویت در سازمان ملل را دریافت کرد.

چین نمایندهٔ یک‌چهارم جمعیت جهان است. کدام حکومت است که برآستی نماینده خلقی است که بیشترین جمعیت جهان را داراست؟ هیچ حکومتی غیر از حکومت جمهوری خلق چین. با این وجود در بحبوحهٔ یک جنگ داخلی که با مداخلهٔ ناوگان هفتم آمریکا متوقف شد، ما یک گروه دیگر را ابقاء می‌کنیم. ممکن است ما اینجا سؤال کنیم که به چه حقی ناوگان یک کشور، کشوری در آنسوی قاره — و بگذارید بر این نکته تأکید کنیم چرا که اینجا در مورد مداخلهٔ خارج از قاره خیلی صحبت شده است — می‌تواند در امور کاملاً داخلی چین مداخله کند. شنیدن پاسخ این پرسش جالب خواهد بود. این کار تنها با این هدف صورت گرفته که در آنجا گروهی را که طرفدار این کشور (آمریکا) بود ابقاء کنند و راه رهایی کامل آن سرزمین را مسدود کنند. این از هر نظری یک موضع مضحک و غیرقانونی است، و به همین دلیل است که حکومت آمریکا نمی‌خواهد مسئلهٔ نمایندگی جمهوری خلق چین در اینجا بحث شود.

ما می‌خواهیم بروشنی به این امر توجه شود که این موضع ماست. ما از بحث بر سر این مسئله در اینجا حمایت می‌کنیم و از جای دادن به نمایندگان واقعی مردم چین در سازمان ملل پشتیبانی بعمل می‌آوریم. من بخوبی می‌فهمم که برای خیلی‌ها در اینجا مشکل و زشت است که غیر از قواعد کلیشه‌ای که در رابطه با رفتار نمایندگان ملت‌ها وضع شده طور دیگری صحبت کنند، ولی می‌توانم بگویم که ما آزاد از تمام تعصبات به اینجا آمده‌ایم و برای تحلیل مسائل بطور عینی به اینجا آمده‌ایم؛ بدون ترس از اینکه دیگران ممکن است راجع به ما چگونه فکر کنند، و بدون ترس از عواقب عمل یا موضع خودمان. ما صادق و بی‌ریا بوده‌ایم. ما بدون اینکه طرفدار فرانکو باشیم فرانک* بوده‌ایم، چرا که ما نمی‌خواهیم شریک جرم بی‌عدالتی‌هایی باشیم که بر علیه بسیاری از اسپانیایی‌ها که بیش از بیست سال در اسپانیا زندانی بوده‌اند ادامه یافته، همان کسانی که به همراه آمریکایی‌ها در بریگاد لینکلن** جنگیدند، همکاران همان آمریکایی‌هایی که سعی کردند نام آن آمریکایی بزرگ، یعنی لینکلن را در اسپانیا مطرح سازند.

* فرانک (Frank)، در زبان انگلیسی بمعنی رک و صریح. کاسترو در اینجا با لغت فرانک بازی می‌کند و منظورش اینست که، "ما رک و صریح بوده‌ایم."

** بریگاد لینکلن (Lincoln Brigade)، به داوطلبان آمریکایی که برای جنگ علیه فاشیسم در اسپانیا تحت این نام سازمان یافته و در این واحد می‌جنگیدند گفته می‌شود.

ما باید به منطق و صداقت همه اعتماد کنیم . وجوهی از این مسائل جهانی وجود دارد که ما در رابطه با آنها مایلیم نظراتمان را جمع بندی کنیم ، نظریاتی که در مورد آن هیچ شکی نمی تواند وجود داشته باشد . ما مسئله گوبا را که بخشی از مسائل جهانی است معرفی کرده ایم . آنهایی که امروز به ما حمله می کنند کسانی هستند که به حمله به دیگران در سایر نقاط جهان کمک می کنند . حکومت ایالات متحده نمی تواند طرفدار خلق الجزایر باشد ، چرا که ایالات متحده ، متحد فرانسه است ؛ این حکومت نمی تواند همراه خلق کنگو باشد ، چرا که ایالات متحده ، متحد بلژیک است ؛ این حکومت نمی تواند همراه مردم اسپانیا باشد ، چرا که متحد فرانکو است ؛ این حکومت نمی تواند طرفدار خلق پورتوریکو باشد ، که ملیت آن پنجاه سال است در حال نابود شدن است ؛ این حکومت نمی تواند پانامائی ها باشد ، که خواهان کانال خودشان هستند . این حکومت نمیتواند رشد قدرت غیرنظامی در آمریکای لاتین ، آلمان یا ژاپن را اجازه بدهد . این حکومت نمی تواند طرفدار دهقانانی باشد که خواهان زمین هایشان هستند ؛ چرا که متحد زمینداران است . این حکومت نمی تواند با کارگرانی باشد که در هر بخش از جهان خواهان شرایط زندگی بهتری هستند ، چرا که متحد انحصارات است . این حکومت نمی تواند طرفدار مستعمراتی باشد که خواهان آزادی خویشانند ، زیرا متحد قدرتهای استعماری است . بعبارت دیگر ، این حکومت با فرانکو ، با استعمارگران الجزایر ، و با استعمارگران کنگو همدست است . این حکومت طرفدار ادامه سلطه خود بر کانال پاناما است ؛ این حکومت طرفدار استعمار در سراسر جهان است .

این حکومت طرفدار تجدید حیات میلیتاریسم آلمان و میلیتاریسم ژاپن است . حکومت ایالات متحده میلیونها یهودی را که در اردوگاههای جنگی اروپا به دست نازیها بقتل رسیدند فراموش می کند — همان نازی هائی که امروز در حال اعاده نفوذ خود در ارتش آلمان هستند .

این حکومت فرانسویانی را که در آن مبارزه قهرمانانه علیه اشغال آلمان ها بخاک افتادند نادیده می گیرد ؛ این حکومت سربازان آمریکائی را که در ساحل اوماها ، در روهر ، در خطر زیگفريد ، در راین و در سراسر جبهه های آسیا مردند ، نادیده می گیرد .

این حکومت باید علیه تمامیت و حاکمیت خلقها باشد . چرا؟ زیرا این حکومت باید حاکمیت خلقها را نابود کند تا بتواند پایگاههای نظامی خود را حفظ کند . و هر پایگاه نظامی یک خنجر دیگری بر پشت حاکمیت یک ملت است ؛ هر پایگاه مظهر یک حاکمیت نابود شده و مثله شده دیگر است .

از همین روست که ایالات متحده باید مخالف حاکمیت مردم باشد ، چرا که این حکومت بمنظور اینکه سیاست خود را برای ایجاد پایگاههای مختلف در اطراف اتحاد شوروی حفظ کند ، باید بطور دائم حاکمیت خلقها را محدود کند .

ما می‌دانیم که این مسائل بروشنی برای مردم آمریکا توضیح داده نشده است، ولی کافی است مردم آمریکای شمالی تشخیص دهند که اگر اتحاد شوروی تصمیم می‌گرفت در کوبا، مکزیک، یا کانادا، دست به ایجاد کمربندی از پایگاه‌های اتمی بزند، چه بر سر آرامش آنها می‌آمد؟ مردم مطمئناً احساس آرامش نمی‌کردند؛ آنها احساس آرامش نمی‌کردند.

اذهان عمومی جهان، منجمله اذهان عمومی آمریکای شمالی، باید بیاموزند که این مسائل را از زاویه دیگر، و از نقطه نظر طرف مقابل بنگرند. کشورهای توسعه‌نیافته نمی‌توانند همواره بعنوان متجاوز معرفی شوند؛ انقلابیون نمی‌توانند همواره بعنوان متجاوز، بعنوان دشمن مردم آمریکای شمالی معرفی شوند.

ما نمی‌توانیم دشمن مردم آمریکا باشیم، چرا که ما آمریکائی‌هایی نظیر کارلتون بیلز یا والدو فرانک^{۲۲} را دیده‌ایم، روشنفکران نامی و برجسته‌ای که از فکر اشتباهاتی که صورت می‌گیرند، و از عدم مهمان‌نوازی‌ای که خصوصاً در حق ما اعمال می‌شود، از ناراحتی می‌گیرند.

آمریکائی‌های بسیاری وجود دارند، آمریکائی‌های بامروت، آمریکائی‌های روشنفکر، نویسندگان مترقی، ارزشمندترین نویسندگان، و آنها هستند که من اصالت نخستین پیشگامان، یعنی واشنگتن‌ها، جفرسون‌ها و لینکلن‌های این کشور را در آنان می‌بینم.

من عوام‌فریبی نمی‌کنم؛ من آنهایی را که روزی می‌دانستند چگونه مردمشان را آزاد سازند، چگونه استعمار را نابود کنند و چگونه مبارزه کنند صادقانه تحسین می‌کنم؛ ولی نه برای اینکه این کشور امروز به متحد تمام مرتجعین دنیا مبدل شود — متحد تمام گانگسترهای دنیا، متحد زمینداران، انحصارات، میلیتاریست‌ها و فاشیست‌های جهان، متحد منحط‌ترین و ارتجاعی‌ترین گروه‌های جهان باشد.

آنها برای این مبارزه کردند که کشورشان همیشه قهرمان اصالت و ایده‌آل‌های عادلانه باقی بماند. ما می‌دانیم که امروز، فردا و همیشه برای فریب دادن آنها چه چیزهایی در مورد ما به آنها گفته می‌شود. این مسئله را تغییر نمی‌دهد. ما در ابراز نظراتمان و بیان این واقعیات صحیح در این مجمع تاریخی وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم.

ما خواهان حق مردم نسبت به تمامیت ارضی و ملیت‌شان هستیم؛ و آنهایی که می‌دانند ناسیونالیسم بمعنی اعاده اموال مردم، ثروت آنها، و منابع آنهاست، بر علیه ناسیونالیسم توطئه‌چینی می‌کنند.

در یک کلام، ما طرفدار کلیه آمال اصیل همه خلق‌ها هستیم. این موضع ماست؛ ما این موضع را اتخاذ می‌کنیم. ما طرفدار عدالت هستیم؛ ما مخالف استعمار، مخالف استثمار، انحصارات، جنگ‌افروزان، مسابقه تسلیحاتی، و بازی با جنگ هستیم و همواره خواهیم بود. ما همواره علیه این چیزها موضع می‌گیریم. این موضع ما خواهد بود.

در خاتمه، ما برای انجام آنچه که وظیفه‌مان می‌دانیم بخش اساسی بیانیهٔ هاوانا^{۲۲} را در این مجمع تکرار می‌کنیم. شما می‌دانید که بیانیهٔ هاوانا پاسخی بود که مردم کوبا به بیانیهٔ کاستاریکا دادند. تعداد آنها ده نفر، یا صد نفر، یا ۱۰۰۰۰۰ نفر نبود؛ در آنجا بیش از یک میلیون کوبائی جمع بودند - و آنهایی که در این مورد شک دارند می‌توانند به کوبا بروند و تعداد آنها را در تجمع بعدی یا مجمع عمومی که ما در کوبا برگزار می‌کنیم شمارش کنند، و شما منظره‌ای از یک خلق پرشور و آگاه خواهید دید که فکر می‌کنم بندرت در جای دیگری بتوانید ببینید؛ منظره‌ای از آنچه که تنها زمانی می‌توانید آن را ببینید که مردم واقعا و با حرارت به دفاع از مقدس‌ترین منافعشان برمی‌خیزند.

در آن تجمع، در پاسخ به بیانیهٔ کاستاریکا، در مشورت کامل با مردم، و با تحسین پر شور مردم، این اصول بعنوان اصول انقلاب کوبا اعلام شد:

"مجلس ملی خلق:

"لاتیفوندیوم* (نظام بزرگ‌مالکی) را که منبع فقر دهقانان و یک نظام عقب‌افتاده و غیرانسانی کشاورزی است محکوم می‌کند؛ دستمزدهای بخور و نمیر و استثمار شنیع نیروی کار انسانی توسط منافع غیراخلاقی و ممتاز را محکوم می‌کند؛ بیسوادی، فقدان معلم، فقدان مدرسه، پزشک و بیمارستان، فقدان مراقبت از سالمندان را که در آمریکای لاتین شیوع دارد محکوم می‌کند؛ نابرابری و استثمار زنان را محکوم می‌کند؛ تبعیض علیه سیاهان و سرخپوستان را محکوم می‌کند؛ الیگارش‌های نظامی و سیاسی که خلقهای ما را در فقر مفرط نگه داشته‌اند و پیشرفت دموکراتیک و اعمال حاکمیت کامل آنها را مسدود ساخته‌اند محکوم می‌کند؛ تسلیم منابع طبیعی ما به انحصارات خارجی را بعنوان یک سیاست نوکرسفانه که به منافع خلقها خیانت می‌ورزد محکوم می‌کند؛ حکومت‌هایی را که احساسات مردمشان را نادیده می‌گیرند و در مقابل اوامر واشنگتن سر تسلیم فرود می‌آورند محکوم می‌کند؛ تحمیق نظام یافتهٔ مردم توسط رسانه‌های خبری را که به منافع الیگارش‌ها و سیاستهای امپریالیسم سرکوبگر خدمت می‌کنند محکوم می‌کند؛ انحصار خبری آژانسهای یانکی را که ابزار تراستهای آمریکای شمالی و عاملین واشنگتن هستند محکوم می‌کند؛ قوانین سرکوبگرانه‌ای که کارگران، دهقانان، دانشجویان و روشنفکران را که اکثریت عظیم هر کشوری را تشکیل می‌دهند، از سازمان دادن خودشان و مبارزه برای تحقق آمال اجتماعی و میهن‌پرستانه‌شان باز می‌دارد محکوم می‌کند؛ انحصارات و سازمانهای امپریالیستی را که دائما ثروت ما را غارت می‌کنند، کارگران و دهقانان را استثمار می‌کنند، شیرۀ اقتصاد ما را می‌کشند و آنها

* Latifundium

را در عقب‌افتادگی نگاه می‌دارند ، و حیات سیاسی آمریکای لاتین را تابع تغییر نقشه‌ها و منافع خودشان می‌سازند محکوم می‌کند ."

خلاصه ، مجلس عمومی خلق کوبا ، هم استثمار انسان از انسان و هم استثمار کشورهای توسعه‌نیافته توسط سرمایه‌ مالی امپریالیستی را محکوم می‌کند .

از اینرو ، مجلس ملی خلق کوبا ، در برابر قاره آمریکا حقوق زیر را اعلام می‌دارد :

حق دهقانان نسبت به زمین ؛ حق کارگران نسبت به بهره‌مند شدن از ثمره کارشان ؛ حق کودکان نسبت به آموزش ؛ حق بیماران نسبت به برخورداری از مراقبت پزشکی و بیمارستانی ؛ حق جوانان نسبت به داشتن کار ؛ حق دانش‌آموزان نسبت به آموزش آزاد ، تجربی و علمی ؛ حق سیاهان و سرخپوستان نسبت به کسب "عزت کامل انسانی" ؛ حق زنان نسبت به تساوی مدنی ، اجتماعی و سیاسی ؛ حق سالمندان نسبت به برخورداری از یک زندگی امن در دوران سالم‌خوردگی ؛ حق روشنفکران ، هنرمندان و دانشمندان نسبت به اینکه بتوانند با آثارشان برای جهانی بهتر مبارزه کنند ؛ حق ملت‌ها نسبت به اعمال حاکمیت‌شان بطور کامل ؛ حق ملت‌ها برای تبدیل کامل پادگانها به مدارس ، وتسلیح کارگران ، دهقانان ، و دانش‌آموزانشان ، و روشنفکران ، سیاهان ، سرخپوستان ، زنان ، جوانان و پیران ، ستمدیدگان و استثمارشدگان ، بنحوی که بتوانند از حقوق خود و از سرنوشت خود دفاع کنند .

بعضی‌ها می‌خواستند خط‌مشی‌ای را که حکومت انقلابی کوبا دنبال می‌کند بدانند .
بفرمائید ، این خط‌مشی ماست .



انقلاب باید
مکتب تفکر آزاد باشد
(۱۳ مارس ۱۹۶۲)

این سخنرانی در تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۶۲ بمناسبت پنجمین سالگرد
حمله دانشجویان به کاخ باتیستا، در دانشگاه هاوانا ایراد گردیده
است. * ترجمه زیر از متن انگلیسی مندرج در نشریه میلیتانت ۲۴،
مورخ ۲ آوریل ۱۹۶۲، توسط مریم رحیمی صورت گرفته است.

* * *

مردم کوبا! این یک فرصت بسیار مهم برای ما می باشد. قبل از هر چیز، به این خاطر
که ما سالگرد یک روز تاریخی را برگزار می کنیم که در روند انقلابی ما اهمیت منحصر بفردی
دارد، و ثانياً به این دلیل که ما با جوانان جلسه داریم. ما با دانشجویان جلسه داریم.
نقداً این پنجمین سالگرد - پنجمین سالگرد؟ - و چهارمین مراسم یادبود - ارقام
درست بخاطر نمی آیند. سال ۱۹۵۷ بود. پنجمین؟ این حقیقت که آن واقعه در سال
۱۹۵۷ بوقوع پیوست و اینکه انقلاب در سال ۱۹۵۹ به پیروزی رسید مرا کمی گیج کرد. ولی
بهر حال، آنچه که من می خواهم بگویم اینست: یک چیز جدید، یک تغییر، یک تغییر
کیفی با ارزش در ترکیب این جلسه وجود دارد. این جلسه که بمناسبت چهارمین سالگرد
این واقعه برگزار می گردد، یک تغییر اساسی در زندگی ملت را منعکس می کند، این جلسه
نقداً یک تغییر عمیق در زندگی دانشجویان، در ساخت سازمان دانشجویی و در خود
دانشگاه را منعکس می سازد.

براستی می توان گفت که امروز همه ما می توانیم با رضایت خاطر واقعی در این جلسه
شرکت کنیم، با رضایت خاطر واقعی و با آن رضایت خاطری که می توان خاطره شهدای

* در طی این حمله که در تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۵۷ صورت گرفت، حوزه آنتونیو اچه واریا
(José Antonio Echevarría) کشته شد. وی رئیس فدراسیون دانشجویان و همچنین
رهبر مرکزی هیئت رهبری انقلابی بود که همکاری نزدیکی با رهبری جنبش ۲۶ ژوئیه در
مبارزه علیه دیکتاتوری باتیستا داشت.

به خاک افتاده را ارج نهاد. و این دانشگاه امروز، این دانشجویان، این صفوف بیشمار جوانان حاضر در اینجا، دارند به ما می‌گویند که ما حق داریم در روزی نظیر امروز احساس رضایت کنیم، و اینکه ما داریم تجلیلی شایسته و مناسب بعمل می‌آوریم، به تنها طریق مناسبی که می‌توان از شهدای به خاک افتاده تجلیل بعمل آورد.

و بدین طریق است که ما از حوزه آنتونیو اچهواریا و تمامی آنهایی که در سیزدهم مارس بخاک افتادند تجلیل بعمل می‌آوریم: یعنی با ۳۰۰۰ دارنده بورسهای تحصیلی که در اینجا حضور دارند و با هزاران هزار جوان حاضر در اینجا که برای ورود به مدارس مقدماتی دانشگاهی و انستیتوهای مقدماتی تکنولوژیکی بورس تحصیلی می‌گیرند. ما این سالگرد را با جوانانی ارج می‌نهیم که در گرماگرم انقلاب دارند رشد می‌کنند و پرورش می‌یابند، با جوانانی که بیشتر و بیشتر متحدند، بیشتر و بیشتر انقلابی هستند. و ما این سالگرد سیزدهم مارس را با حضور شایسته پسران و دختران کارگران، پسران و دختران مردم معمولی و فروتن، و پسران و دختران توده‌های روستائی ارج می‌نهیم.

و امیدهای انقلاب به این جوانان بسته شده است. اصیل‌ترین امیدها و آمال مردم ما به این جوانان بسته شده است. و نیز اصیل‌ترین و انسانی‌ترین آمال ما، انقلابیون، تمام انقلابیون، به این جوانان بسته است. و با این جوانان باید صحبت کرد، این جوانان را باید تشویق کرد، این جوانان را باید تعلیم داد. آنها را باید جهت داد و آنها را باید آبدیده کرد. این جوانان باید به همان چیزی تبدیل شوند که همه ما رویای آن را برای آینده در سر می‌پروراندیم. این جوانان باید به همان چیزی بدل شوند که همه ما امید داشتیم که مردم فردا، نسل نوین کشور چنان باشند. این جوانان باید به همان چیزی بدل شوند که همه ما می‌خواستیم باشند، زندگی را همانگونه سر کنند که همه ما می‌خواستیم آنطور زندگی کنیم. در یک کلام، آینده باید با این جوانان ساخته شود.

و ما خواهان چه نوع جوانانی هستیم؟ آیا ما جوانانی می‌خواهیم که صرفاً خود را به گوش دادن و تکرار کردن طوطی‌وار آنچه که ما می‌گوئیم محدود کنند؟ خیر! ما خواهان جوانانی هستیم که فکر می‌کنند. یا شاید ما جوانانی می‌خواهیم که فقط بخاطر تقلید از ما انقلابی می‌شوند؟ خیر! ما خواهان جوانانی هستیم که به دلخواه خودشان انقلابی بودن را می‌آموزند! جوانانی که خودشان را متقاعد می‌سازند. جوانانی که تفکر خودشان را بطور کامل پرورش می‌دهند.

و چرا ما فکر می‌کنیم که این جوانان در راستای خطوط انقلابی پرورش خواهند یافت؟ صرفاً به این دلیل که این جوانان از تمام شرایط برای این امر برخوردار هستند. این جوانان از تمام شرایطی که به آنان اجازه می‌دهد که به انقلابیون تبدیل شوند، و بسان انقلابیون فکر و عمل کنند، برخوردارند.

ما نمی‌گوئیم که نمونه و سرمشق بی‌ارزش است. نمونه تاثیر می‌گذارد. نمونه ارزشمند است. ولی حتی با ارزش‌تر از تاثیری که از نمونه ناشی می‌شود، اثری است که توسط اعتقاد خود شخص، توسط تفکر خود شخص بجا گذارده می‌شود. و ما می‌دانیم که این جوانان انقلابی خواهند بود، صرفاً به این دلیل که ما به انقلاب ایمان داریم، به این خاطر که ما به عقاید انقلابی ایمان داریم، و به این خاطر که ما می‌دانیم این عقاید اذهان و قلوب این جوانان را تسخیر خواهند کرد.

و منظور از این مقدمه‌چینی چیست؟ ما امشب خیال داریم درباره چه چیزی صحبت کنیم؟ ما صرفاً می‌خواهیم با جوانان درباره جوانان صحبت کنیم، و این مقدمه‌چینی با آن چیزی که من می‌خواهم امشب در اینجا توضیح دهم رابطه دارد، و این چیزی است که جوانان باید تجزیه و تحلیل کنند.

من امشب می‌خواهم در اینجا از عملی انتقاد کنم که بنظر بی‌اهمیت می‌رسد، معذک ما باید آن را تحلیل کنیم و از آن انتقاد کنیم و ما می‌خواهیم آن را بطور علنی تجزیه و تحلیل کنیم. ما امشب در اینجا در مقابلمان نمونه‌ای داریم که می‌تواند به عنوان درسی برای ما بکار بیاید و برای یک تحلیل انقلابی بکار می‌آید.

رفیقی که ریاست مراسم را بعهدده داشت در آغاز این مراسم یک‌سری اسناد را قرائت کرد. قطعاتی کوتاه، چند نوشته، و در بین آنها او وصیت‌نامه سیاسی حوزه آنتونیو اچهواریا را خواند. و در همان حال که وی در حال خواندن بود، ما هم وصیت‌نامه را خواندیم. در صفحه آخر جزوهای که بدست ما داده شده بود، ما هم، خودبخود، شروع به خواندن وصیت‌نامه سیاسی رفیق حوزه آنتونیو اچهواریا خطاب به مردم کوبا کردیم.

و او شروع به خواندن آن کرد. او پاراگراف اول را خواند. پاراگراف دوم را خواند. شروع به خواندن پاراگراف سوم کرد و وقتی که در پایان پاراگراف سوم بود ما متوجه شدیم که او بدون خواندن سه خط از وصیت‌نامه یک‌مرتبه به سراغ پاراگراف چهارم رفت.

رفقا، گوش کنید، در قضاوت کردن عجول نباشید و حتی آن رفیق را سرزنش نکنید. و بنظر می‌رسید که او این سه خط را جا انداخته است. و ما از روی کنجکاوی آن بخشی را که وی نخوانده بود، خواندیم. و آن بخش اینست — من می‌خواهم پاراگراف سوم را بخوانم — "تعهد ما نسبت به مردم کوبا، در لاگارتا ده مکزیکو* که جوانان را در یک خط واحد از کردار و عمل متحد ساخت، اعلام شد. ولی شرایط لازم برای اینکه بخش دانشجویی نقشی را که به وی محول شده بود به انجام برساند، در زمان مناسب موجود نبود، و این ما را وادار ساخت تا انجام تعهد خود را به تعویق بیاوریم." از اینجا به بعد او سه

خط را جا می‌اندازد. "... اگر ما بخواهیم افتادیم خون ما ... " و من آن سه خط جا افتاده را می‌خوانم که از این قرار است: " ما ایمان داریم که زمان انجام تعهد ما فرا رسیده است. ما اطمینان داریم که خلوص نیت ما رحمت خداوند را آنچنان به ما ارزانی خواهد داشت که بتوانیم حاکمیت عدالت را برای ملتمان به ارمغان بیاوریم. "

توجه کنید، این خیلی جالب است. من حیرت‌زده از خودم پرسیدم، " این دیگر چیست؟ آیا امکان دارد این سه خط بطور عمدی جا انداخته شده باشد؟ " این شک بجان من افتاد و موقعی که او خواندن وصیت‌نامه را تمام می‌کند از او می‌پرسم، " این جزوه را چه کسی به شما داده؟ چه کسی این را تهیه کرده؟ " او گفت، " نه، وقتی من وارد شدم به من دستوراتی داده شد. من به آنها گفتم می‌خواهم این را بخوانم و آنها به من گفتند که این سه خط را حذف کنم. "

رفقا، آیا این امکان دارد؟ بیایید این را تجزیه و تحلیل کنیم. رفقا، آیا ما می‌توانیم اینقدر بزدل باشیم، و آیا ما می‌توانیم اینقدر از نظر فکری منحرف شده باشیم که برای قرائت وصیت‌نامه سیاسی حوزه آنتونیو اچهواریا به اینجا بیاییم و آنوقت آنچنان بزدل باشیم، آنچنان از نظر اخلاقی بدبخت و زبون باشیم که این سه خط را سانسور کنیم؟ فقط به این دلیل که این سه خط یک نوع شیوه خاص و یا شیوه تفکر حوزه آنتونیو اچهواریا هستند که تحلیل آن اصلا به ما مربوط نیست؟

آیا ما می‌خواهیم آنچه را که او نوشت تحریف کنیم؟ آیا ما می‌خواهیم آنچه را که وی بدان اعتقاد داشت تحریف کنیم؟ و آیا ما می‌خواهیم صرفاً نسبت به آنچه که وی در رابطه با مذهب بدان اعتقاد داشت، یا فکر می‌کرد، احساس شرمندگی کنیم؟ این چه جور اعتماد به عقاید یک شخص است؟ این چه مفهومی از تاریخ است؟ و چطور می‌توان به یک‌چنین طرز پست و زبونی تاریخ را تصور کرد؟ چطور می‌توان تاریخ را بعنوان چیزی مرده تصور کرد؟ بعنوان چیزی متعفن و گندیده؟ بعنوان یک قطعه سنگ بی‌حرکت؟

آیا می‌توان یک‌چنین بزدلی را مفهوم دیالکتیکی تاریخ نامید؟ آیا می‌توان یک‌چنین طرز تفکری را مارکسیسم خواند؟ آیا می‌توان یک‌چنین تقلبی را سوسیالیسم نامید؟ آیا می‌توان یک‌چنین فریبی را کمونیسم نامید؟ خیر!

کسی که تاریخ را آنچنان که باید تصور می‌کند، کسی که مارکسیسم را آنچنان که باید تصور می‌کند، و آن را می‌فهمد و تفسیر می‌کند و در مورد تاریخ بکار می‌بندد، یک‌چنان عمل احمقانه‌ای را مرتکب نخواهد شد. چرا که با آن معیار، ما باید کم‌کم تمام آثار کارلوس آمانوئل ده سپیدس^{۲۵} را توقیف کنیم، یعنی آثار کسی را که طرز تفکر دوران خودش را بیان می‌کرد، کسی که طرز تفکر طبقه خودش را بیان می‌کرد، کسی که تفکر انقلابی متناسب با

دورانی را بیان می‌کرد که کریوس‌ها* که صاحبان ثروت جامعه بودند بر علیه یوغ اسپانیائی‌ها طغیان کردند .

و چه عقایدی بر آن مردان اثر می‌گذاشت؟ عقاید انقلاب فرانسه، بعبارت دیگر، عقاید انقلاب بورژوائی. و چه عقایدی بر پدران جمهوری‌های آمریکا اثر می‌گذاشت؟ چه عقایدی بولیوار^{۲۶} را تحت تاثیر قرار می‌داد؟ درست همان عقاید! چه عقایدی مارتی^{۲۷} را تحت تاثیر قرار می‌داد؟ چه عقایدی بر ماسئو^{۲۸} اثر می‌گذاشت؟ چه عقایدی بر ماکسیمو گومز^{۲۹} و سایر آن انسانهای والاتبار اثر می‌گذاشت؟ بر شعرای ما، بر نمایندگان فرهنگ کوبا، در آن روزهای آغاز تاریخ ما، چه عقایدی بجز عقاید آن عصر اثر می‌گذاشت؟ پس ما باید آثار مارتی را توقیف کنیم چرا که مارتی یک مارکسیست — لنینیست نبود، چرا که مارتی، متناسب با ملت ما در آن زمان به عقاید انقلابی پاسخ می‌گفت. اگر مارکسیسم — لنینیسم ایدئولوژی طبقه کارگر در زمانی است که آن طبقه ظهور می‌کند و آگاه از خویش شدن خود را در مبارزه برای آزادی خویش می‌افکند، ما چطور می‌توانیم انتظار داشته باشیم که هنگامی که وظیفه‌ای که در مقابل یک کشور قرار داشت، وظیفه‌ای که در مقابل آمریکای لاتین در زمان استقلال قرار داشت، وظیفه‌ای که در مقابل ملت قرار داشت، وظایف ملی بودند، وظایف متفاوتی بودند، وظایفی دیگرگونه بودند، وظایفی که با رشد ملت ما در آن لحظه خاص متناسب بودند — باری چگونه می‌توانیم انتظار داشته باشیم که مارکسیسم — لنینیسم ایدئولوژی آن زمان باشد؟

اگر ما آن خط فکری را دنبال می‌کردیم می‌بایست مفهوم انقلابی را از اسپارتاکوس تا مارتی نابود می‌کردیم. در نتیجه یک‌چنان مفهوم کوتاه‌نظرانه، فرقه‌گرایانه، احمقانه و منحرف که تاریخ را نادیده می‌گیرد و مارکسیسم را نادیده می‌گیرد، ما مجبور می‌بودیم تمام ارزشها و تمام تاریخ را انکار کنیم. ما مجبور بودیم ریشه‌های خودمان را انکار کنیم؛ در حالی که برعکس می‌بایست تمام آن گنجینه پیشرفت بشری، تلاش بشری، فداکاری بشری، گردآوری شود و به تاریخ زیبای ملت ما افزوده شود و به تاریخ زیبای بشریتی که در حال پیشرفت است، از آغاز پیشرفت کرده، پیشرفت می‌کند و بیشتر و بیشتر به پیشرفت خود ادامه می‌دهد، اضافه گردد.

اگر ما آن خط فکری را تا انتها تعقیب می‌کردیم، به این اعتقاد می‌رسیدیم که ما ابر — انقلابیون هستیم، به این اعتقاد می‌رسیدیم که تمام تاریخ ملت را ما ساخته‌ایم، و دهها هزارامابیسس** (ابرانقلابیون) را که بخاک افتادند فراموش می‌کردیم؛ دهها هزار

* کریوس‌ها (Criollos)، طبقات حاکمه بومی کوبا که اسپانیولی‌الاصل بودند.

** مابیسس (Mambises)، جنگجویان راه آزادی کوبا در قرن نوزدهم.

قهرمانی را فراموش می‌کردیم که در این راه جان خود را از دست دادند، و تمام آنها بنحوی از انحاء راه را هموار ساختند، تاریخ ملت را نگاشتند، و شرایطی را آفریدند که بشکرانه آن ما، این نسل خوشبخت، فرصت این را داشته باشیم که به عالی‌ترین اهداف دست یابیم و به حقیقت پیوستن آن رویاها را ببینیم — رویاهای نسل مبارزی که یکی پس از دیگری برای هموار ساختن این راه خود را قربانی ساختند و فدا کردند.

اینکه او به اعتقادات مذهبی‌اش توسل جسته — در صورتی که این عبارت تجلی آن اعتقاد باشد — از قهرمانی حوزه آنتونیو اچهواریا نمی‌کاهد. این امر از عظمت او هیچ کم نمی‌کند، از افتخار او هیچ کم نمی‌کند. چرا که این عبارت مظهر احساس انقلابی جوانان دانشجو بود، مظهر احساسات نوع‌پرستانه جوانان بود، که از زبان یکی از متهورترین رهبران خود سخن می‌گفت، رهبری که یک‌چنان وصیت‌نامه روشن و متواضعانه، یک‌چنان وصیت‌نامه روشن و بلندنظرانه‌ای را خلق کرد، مانند وصیت‌نامه کسی است که تقریباً مطمئن است که می‌میرد. با آن تلاشها، با آن فداکاری‌ها، با درآمیختن تمام آن خونهای پرثمر، تمام آن خونهای طفیانگر، آن خونهای قهرمان، که آرزو برای آزادی همه جوانان از میما^{۲۰} تا حوزه آنتونیو اچهواریا در آن بهم درآمیخته بود — باری با خون میما و با خون حوزه آنتونیو اچهواریا و با خون بسیاری دیگر نظیر اینها بود، که تاریخ ملت نگاشته شد. و عظمت انقلاب در این امر نهفته است که بدانیم چگونه همه آن تلاشها، همه آن خونها را درهم بیامیزیم، و انقلاب کنیم و آن را به پیش ببریم.

در حالیکه چنین حقه‌هایی می‌زنیم، چطور می‌توانیم سربلندانه با دشمنان خود مواجه شویم؟ این حقیقت که ضدانقلابیون سعی کرده‌اند از این عبارت در تلاششان برای نمایاندن حوزه آنتونیو اچهواریا بعنوان نماینده‌ای از طرز تفکر خودشان، یعنی تفکر ضدانقلابیون، سود جویند، این حقیقت که آنها سعی کرده‌اند از این عبارت برای مبارزه علیه انقلاب، برای مبارزه علیه مارکسیسم استفاده کنند، این حقیقت که ضدانقلابیون با ریاکاری و عجز اخلاقی‌ای که مشخصه آنهاست به این طریق عمل می‌کنند، قابل فهم است. ولی اینکه ما، انقلابیون و مارکسیستها، به این دلایل آن عبارت را حذف کنیم قابل فهم نیست.

این معلوم است که یک انقلابی ممکن است اعتقادات مذهبی داشته باشد. ممکن است او این اعتقادات را داشته باشد. انقلاب عقاید را به هیچکس تحمیل نمی‌کند. انقلاب کاری به مکنونات قلبی هیچکس ندارد. انقلاب افرادی را که به کشورشان عشق می‌ورزند، افرادی را که می‌خواهند در کشورشان عدالت وجود داشته باشد — عدالتی که به استثمار، سوء استفاده و سیادت نفرت‌انگیز امپریالیستی خاتمه ببخشد — مستثنی نمی‌کند. انقلاب عقاید را به آنها تحمیل نمی‌کند. و نیز آنها را صرفاً به این دلیل که ممکن است در ته

قلبشان بعضی عقاید مذهبی داشته باشند، به رسوائی نمی کشاند.

این دیگر دانش عمومی است که لاتیفونددیستها*، و استثمارگران در سراسر تاریخ، خواسته‌اند از مذهب بر علیه انقلاب استفاده کنند. دومین بیانیه هاوانا^{۲۱} در این مورد می‌گوید: اشراف رم که مذهب خودشان را داشتند، مذهبی که مذهب طبقه حاکم بود، از مذهبشان برای آزار و اذاء مسیحیان، زنده سوزاندن آنها و قربانی کردن آنها در سیرک استفاده می‌کردند. مسیحیت مذهب فقرا، فروافتادگان، بردگان و بی‌چیزان رم بود. زمان سپری شد. بردگی ناپدید شد، عبارت دیگر آن نظام بردگی ناپدید شد. یک نظام اجتماعی جدید پدیدار گشت - فئودالیسم. و سپس کشیشان، اسقف‌های اعظم، پاپ‌ها و آن نجبا، کسانی را که از احساسات انقلابی برخوردار بودند، با آن نظام فئودالی مخالفت می‌ورزیدند، زنده زنده سوزاندند. سپس، فلاسفه پیشگام، متفکرینی که حال و هوای طبقه‌ای را که در حال تولد بود متجلی می‌ساختند، توسط مامورین انکیزاسیون (تفتیش عقاید - م) زنده زنده سوزانده شدند.

بعدا، یک نظام اجتماعی دیگر یعنی سرمایه‌داری استقرار یافت. سرمایه‌داری گسترش یافت و به امپریالیسم مبدل شد. سپس اسقف‌هایی را می‌یابیم که انقلابات پرولتاریائی را لعن و نفرین می‌کنند و خواستار تیرباران رهبران طبقه انقلابی، یعنی طبقه کارگر می‌شوند. لذا، آنها با تمسک به مذهب، افکار انقلابی را تحت پیگرد قرار می‌دهند.

لاتیفونددیست‌ها، مزدوران، جنایتکارانی که به پلایاژیرون** آمدند، با خودشان چهار کشیش آوردند. و یک یا دو نفر از این چهار کشیش با چتر نجات فرود آمده بودند. و آنها در مسیر خود، دعا و ثناگوین، در تمام مدت به داشتن عقایدی تظاهر می‌کردند که در حقیقت فاقد آن بودند - چرا که آن باند خائنین، استثمارگران و مزدوران چه معتقدات مذهبی می‌توانستند داشته باشند؟ شاید اکثر آنها هرگز پا به کلیسا نگذاشته بودند. معذک در برابر کشیشان در آنجا به زانو درآمدند، در حالیکه آمده بودند تا کامپه‌سینوس‌ها[†] و کارگران را بقتل برسانند، در حالیکه آمده بودند تا سلطه شرکت‌های آمریکائی، استثمار خارجی، و یوغ لاتیفونددیستها و انواع استثمارگران را دوباره برقرار کنند. آنها صلیب در دست به پلایاژیرون آمدند.

این دیگر دانش عمومی است که این ژست ضدانقلابیون است و آنها با این ژست سعی می‌کنند مردم مومن را فریب دهند. از آنجا که آنها یک پرچم با ارزش ندارند، از آنجا که

* لاتیفونددیست‌ها (Latifundistas)، زمینداران بزرگ.

** واقعه پلایاژیرون همان واقعه خلیج خوکها است.

† کامپه‌سینوس (Campesinos)، بمعنی دهقانان فقیر.

آرامی ندارند که بتوانند توده‌ها را جذب کنند، در نتیجه سعی می‌کنند به معتقدات مذهبی، به خرافات، به هر چیزی متوسل شوند. ولی یک کاتولیک خوب، یک کاتولیک صادق، که ممکن است عضوی از میلیشا باشد، که از انقلاب حمایت می‌کند، که بر علیه امپریالیسم است، که مخالف بیسوادی است، که مخالف بهره‌کشی انسان از انسان است، که مخالف تمام بیعدالتی‌های اجتماعی است، چه تقصیری دارد؟ گناه او چیست؟

خیلی خوب. ما یک سند انقلابی می‌نویسیم. آن را به زبانهای مختلف منتشر می‌کنیم. همه مردم از آن حمایت می‌کنند. بیش از یک میلیون شهروند، که هنگام قرائت آن سند حضور دارند، به آن رای می‌دهند. آن سند یک تاثیر فوق‌العاده در آمریکای لاتین می‌آفریند. و ما چه می‌گوئیم؟ ما می‌گوئیم که در مبارزه برای رهائی ملی، در مبارزه علیه امپریالیسم همه افراد مترقی، همه افراد میهن‌پرست باید متحد شوند، و اینکه در آن جبهه نه تنها باید کاتولیک صادق، که هیچ کاری با امپریالیسم یا لاتیفونديسم ندارد وجود داشته باشد، بلکه مبارز مارکسیست قدیمی هم باید وجود داشته باشد.

ما این را به تمام جهان اعلام می‌کنیم و آنوقت به اینجا می‌آئیم و در نمایش بیسابقه‌ای از جبن و بزدلی، در وصیت‌نامه یک رفیق، ستایشی را که وی از خدا کرده حذف می‌کنیم. و در عین حال به مردم می‌گوئیم که باید متحد شوند، و چنانچه در مبارزه علیه لاتیفونديسم و استثمار، میهن‌پرست و انقلابی باشند، اعتقاد به عقاید مذهبی هیچ مسئله‌ای نخواهد بود. اینکه کسی مذهبی باشد، مسیحی یا هر چیز دیگر باشد - و اینکه دیگری ممکن است یک مارکسیست باشد و به فلسفه مارکسیستی ایمان آورده باشد - این یک مانع نیست؛ و ما با این نمایش بزدلانه به اینجا می‌آئیم و آن چند جمله را حذف می‌کنیم. این را نمی‌توان نادیده گرفت. زیرا این چیست؟ یک نشانه! یک گرایش پست - بزدلانه، منحرف - از کسی است که به مارکسیسم ایمان ندارد، به انقلاب ایمان ندارد، به عقاید خودش هم ایمان ندارد.

بعنوان یک نمونه کامل، در همین جا و هم‌اکنون، مشاهده می‌کنیم که دست بر قضا رفیقی که دستور حذف آن بخش از وصیت‌نامه را دریافت کرده بود، یک شاعر است. او مولف یک کتاب کوچک شعر است و در بین اشعارش، شعری با این عنوان دارد، "نیایش به درگاه خدای ناشناس" و سپس با ابراز ایمانش آغاز می‌کند و بعد به من می‌گوید، "من راجع به تمام این چیزها احساس گناه می‌کردم." او چطور می‌تواند از داشتن یک احساس گناه اجتناب کند؟ او رفیقی است که عضو میلیشا است، رفیقی است که مسئول اجرای مراسم است، رفیقی است که به انقلاب جوش خورده است. و حالا بخاطر اینکه قبلاً یکبار اشعاری را سروده بود که در آنها از خدا صحبت رفته بود، باید با یک احساس گناه زندگی کند. و در شرایطی که وقتی او به اینجا می‌رسد به وی گفته می‌شود، "این کلمه را حذف کن!" او

چطور می‌تواند احساس گناه پیدا نکند .

با این کار ، انقلاب به چه چیزی مبدل شده ؟ به یک استبداد ! و این انقلاب نیست !
انقلاب به چه چیزی تبدیل شده ؟ به مکتب روحیات رام و مطیع ! و این انقلاب نیست . و
انقلاب چه باید باشد ؟ انقلاب باید مکتبی از انقلابیون باشد ! انقلاب باید مکتبی از افراد
جسور باشد ! انقلاب باید مکتب تفکر آزاد از قیود و اسارت باشد !

انقلاب باید صانع شخصیت و افراد باشد . انقلاب ، بالاتر از همه باید ایمان به
عقاید خود شخص ، بکار بستن عقاید خود شخص در مورد واقعیت تاریخ و در مورد واقعیت
زندگی باشد . انقلاب باید افراد را به مطالعه ، تفکر ، تجزیه و تحلیل بمنظور کسب ایمان
عمیق ترغیب کند ، ایمانی آنچنان عمیق که دیگر نیازی به توسل جوئی به یکچنان ترفندهائی
نباشد .

اگر ما مرتباً از این موضوع صحبت می‌کنیم ، به این دلیل است که ما به مردم ایمان
داریم ، به این دلیل است که ما به عقاید انقلابی معتقدیم ، به این دلیل است که ما
می‌دانیم مردم ما مردمی انقلابی هستند ، و به این دلیل است که ما می‌دانیم مردم ما هر
روز انقلابی‌تر می‌شوند ، به این دلیل است که ما به مارکسیسم – لنینیسم ایمان داریم ، به
این دلیل است که ما اعتقاد داریم مارکسیسم – لنینیسم یک حقیقت غیرقابل انکار است .
صرفاً به این خاطر است ، به این خاطر که ما به عقایدمان و به مردم ایمان داریم ، و آنقدر
بزدل نیستیم که بتوانیم یکچنین چیزی را بپذیریم .

ما صمیمانه برای آن شخصی که مسئول این جریان است متأسفیم ، ولی او باید به یک
انتقاد از خود تمام و کمال دست بزند . ما چطور می‌توانیم در حضور یک نسل جدید ،
نسلی که شروع به مطالعه کرده ، نسلی که تشنه دانستن است ، نسلی که تشنه خواندن
است ، نسلی که تشنه سیراب شدن از مطالعه تاریخ است ، نسلی که تشنه سیراب شدن از
مطالعه مارکسیسم – لنینیسم است – باری ما چگونه می‌توانیم به این نسل چشم‌بندی به
این بزرگی بزنیم تا به آنها اجازه خواندن متن کامل یک سند تاریخی را ندهیم ، سند
تاریخی رفیقی از انقلاب ، رفیقی که نظیر مارتی ، ماسئو ، میا و گیته راس ۲۲ تاریخ ساخت و
قدم بقدم راه را برای ملت هموار کرد ؟

بله ، شاید نخستین قدم یک قدم خیلی کوچک بود ، ولی آن قدم نخست بود ، قدم
لرزان نخست بود . و بعد پس از قدم نخست ، قدم دوم ، و پس از قدم دوم ، قدم سوم
برداشته شد – تاریخ ملت بدین گونه ساخته شد . و اگر ما امروز خودمان را در این مرحله
پیشرفته از تاریخ و از تفکر انقلابی می‌یابیم ، به این خاطر است که این مرحله با نخستین
قدم لرزان اولین میهن‌پرستان ما بنا نهاده شد .

خیلی‌ها هستند که خودشان را در مقایسه با هرکس دیگری انقلابی بهتری می‌دانند و

فکر می‌کنند که انقلاب با فریاد زدن و شعار دادن صورت گرفته است. آنها فکر می‌کنند که انقلاب با شعار دادن "بسوی چپ! بسوی چپ!" صورت گرفته. من نمی‌خواهم جوانان شورشی را برای انتقاد برگزینم، زیرا آنها بالاخره برخی از شعارهایشان را تصحیح کرده‌اند. بعنوان مثال، آنها می‌گفتند: "ما سوسیالیست هستیم، به پیش، به پیش، و هرکس آن را دوست ندارد مسهل بخورد!"

صاف و پوست‌کنده بگویم که من آن شعار را دوست نداشتم زیرا مثبت نبود. آنها آن را به این صورت تغییر دادند: "ما سوسیالیست هستیم، به پیش، به پیش، و هرکس با ما موافق است دستش را بلند کند!" این شعار یک شعار مثبت است. شعار قبلی، سوسیالیسم را با مسهل مقایسه می‌کرد و می‌گفت هرکس آن را دوست ندارد باید از مسهل استفاده کند. این شعار هیچکس را به مطالعه دعوت نمی‌کند. این شعار هیچکس را به مارکسیست شدن فرامی‌خواند. این شعار می‌گوید که شما باید آن را قورت بدهید، چه آن را دوست داشته باشید چه نداشته باشید - "... اگر آن را دوست ندارید مسهل بخورید." شما با این شعار چه کسی را می‌خواهید به طرف خودتان جلب کنید؟

"بسوی چپ! بسوی چپ! همیشه بسوی چپ!" این سوسیالیسم نیست. این می‌تواند چپ‌گرایی، بیماری کودکان^{*} کمونیسم باشد. من فکر می‌کنم که ما آنقدر رشد کرده‌ایم و آنقدر پخته هستیم که بتوانیم با مشکلات مقابله کنیم، تا بدین وسیله یک روحیه انقلابی واقعی خلق کنیم، نه روحیه‌ای که تنها در کلمات خلاصه می‌شود، نه روحیه‌ای که به زور به مردم حقنه می‌شود. آنها چطور جرات می‌کنند؟ چه کسی اینجا مجبور بوده که سوسیالیسم را بپذیرد؟ مردم در نتیجه باور شخصی خودشان مارکسیست شده‌اند؛ چرا که خود انقلاب آنها را متقاعد کرده است. آقایان، هیچکس مارکسیسم را به آنها تحمیل نکرده است. باتیستا سعی کرد امپریالیسم را تحمیل کند و هیچ راهی وجود نداشت که از طریق آن بتواند آن کار را انجام بدهد. هیچ راهی وجود نداشت که از طریق آن بتواند روحیه ارتجاعی خود، سلطه نظامی، امپریالیستی و سرمایه‌داری خود را تحمیل کند. او نمی‌توانست آن را تحمیل بکند.

این مردم هستند؛ این خود انقلاب با دست‌آورد هایش، با مبارزاتش، با نتایج اثبات‌شده‌اش است که این مردم را که حساسیت سیاسی فوق‌العاده‌ای دارند متقاعد ساخته است. و انقلاب این مردم را به یکی از پیشروترین خلق‌های دوران حاضر مبدل کرده است؛ خلقی که از روحیه انقلابی خارق‌العاده‌ای برخوردار است. این تنها عقیده‌ای ما نیست. این عقیده‌ای است که بسیاری از افرادی که از کوبا دیدار کرده‌اند آن را اظهار داشته‌اند،

* نام جزوه‌ای از وی. آی. لنین (V.I. Lenin)، رهبر انقلاب اکتبر روسیه.

کسانی که با مشاهده طرز تفکر مردم کوچه و بازار و شنیدن آنچه که کودکان درباره‌ی صحبت می‌کنند به این نتیجه رسیده‌اند. چرا که این بازدیدکنندگان به مدارس رفته‌اند و کودکان پاسخهای بسیار خوبی به سئوالات آنها داده‌اند.

معدّلک، ما معتقدیم که باید روحیه مارکسیستی عظیم‌تری آفریده شود و اینکه — بالاتر از همه — چیزی بیش از یک روحیه سوسیالیستی باید در جوانان خلق گردد؛ باید یک روحیه کمونیستی خلق شود.

جوانان شورشی^{۳۲} اینجا در مورد این موضوع بحث کرده‌اند که نام سازمان را تغییر بدهند، برای آن نام جدیدی انتخاب کنند، اینکه چه نامی باید روی آن بگذارند، و اینکه آیا آن را جوانان سوسیالیست بنامند یا خیر. من عقیده صادقانه خودم را بیان کرده‌ام. من معتقدم که این جوانان، این نسل جدیدی که ما داریم برای آینده می‌سازیم — برای سازمان خود، برای سازمان جوانان حزب متحد انقلاب سوسیالیستی ما باید نام سازمان یا انجمن جوانان کمونیست را بگذاریم.

حالا، چرا ما باید این کار را بکنیم؟ چرا؟ صرفاً به این دلیل که ما باید بین سوسیالیسم و کمونیسم تمایز قائل شویم. قبل از هرچیز این نکته باید به روشنی فهمیده شود که نظامهای اجتماعی را نمی‌توان تحمیل کرد، آنها باید بر روی پایه‌های خاص استوار شوند. و ما در حال ساختن پایه‌های سوسیالیسم هستیم. ما در حال پیشروی به سوی سوسیالیسم هستیم. با اینکه این یک انقلاب سوسیالیستی است، ولی ما هنوز در مرحله سوسیالیسم نیستیم. ما سوسیالیست هستیم، ولی ما در حال ساختن سوسیالیسم هستیم. خود جامعه هم با وجود اینکه اکثریت مردم ممکن است سوسیالیست باشند، سوسیالیستی نیست.

نظر شما در این باره چیست؟ این بدین خاطر است که هنوز بسیاری از بقایای گذشته سرمایه‌داری باقی هستند و ما اکنون درگیر ساختن سوسیالیسم هستیم. نسل حاضر در این مرحله ساختن سوسیالیسم زندگی می‌کند و منطقاً حزب انقلابی بایستی حزب متحد انقلاب سوسیالیستی نامیده شود، چرا که ما در حال ساختن سوسیالیسم هستیم. ولی در مورد جوانان اینطور نیست، جوانان نسل آینده را تشکیل می‌دهند؛ نسلی که بایست در یک مرحله پیشرفته‌تر زندگی کند — نه در سوسیالیسم بلکه در کمونیسم.

و این صرفاً بدین معناست — هرکسی می‌تواند این را بفهمد — که نسل آینده باید برای جامعه آینده مهیا شود؛ ما اکنون باید شروع به ساختن انسان آینده بکنیم. احساسات او، وجدان او، شخصیت او، روحیه او باید ساخته بشود. در او باید یک وجدان بیدارتر، یک روحیه انقلابی‌تر، پیشرفته‌تر و جدیدتر پرورش داده شود. این انسان از کجا می‌تواند بوجود بیاید جز از میان جوانان، یعنی از جایی که ما مواد خام برای شکل‌گیری نسلهای

آینده را می‌یابیم؟

ما اکنون باید شروع به آفرینش آن روحیه بکنیم، ولی نشانه‌های زیادی از آن روحیه وجود نداشته است. ما یک‌چنین مواد خام عالی‌ای داریم - جوانانی که بتازگی شاهکار محو بیسوادی در عرض یکسال را به انجام رسانده‌اند. ما باید در انجام یک تلاش عظیم برای آفرینش آن روحیه کمونیستی در جوانان، یک ثانیه وقت تلف نکنیم.

آن چیست که غالباً اتفاق می‌افتد و مشاهده آن انسان را پریشان می‌کند؟ بیائید نگاهی به یک عضو جوانان شورشی بیاندازیم. او مرد جوانی است که یک روحیه انقلابی و وجدان کاملاً پرورش‌یافته‌ای دارد. ولی او ۱۸ ساله و مجرد است. او در یکی از وزارتخانه‌ها استخدام می‌شود. در آن وزارتخانه یک اشل حقوقی وجود دارد و بناگهان، یک پسر ۱۷ ساله، یا گاهی اوقات ۱۶ یا ۱۸ ساله و مجرد به کار گمارده می‌شود و او در نتیجه اشل حقوقی، شروع به دریافت ۵۰۰ پزو در ماه می‌کند، چرا که به او مقام مهمی واگذار شده است. آیا این امر انقلابیون خوبی می‌سازد؟ آیا این یک روحیه کمونیستی می‌آفریند؟ خیر!

اگر بعدها او با دختری ازدواج کند که او هم حقوق خوبی دریافت می‌کند، آنوقت آنها جمعاً ممکن است ۱۰۰۰ پزو در ماه براحته بدست بیاورند. و همانطور که در بسیاری موارد مشابه اتفاق می‌افتد، از طریق یک‌چنان رویه‌ای ما چه چیزی خلق می‌کنیم؟ ما شهروندی را خلق می‌کنیم که به دریافت پول بیشتر و بیشتر از آنچه که نیاز دارد خو گرفته است. و فرمول سوسیالیستی اینست که هر شخصی مطابق قدرتش کار می‌کند و مطابق کارش دریافت می‌کند و فرمول کلاسیک کمونیستی اینست که هر شخصی مطابق توانائی کار می‌کند و مطابق نیازهایش دریافت می‌کند.

این کار دشواری است که از مرد جوانی که آن نیازها را ندارد یک کمونیست ساخت. باز اگر آن مرد جوان هفت برادر و خواهر کوچک داشت که پدر و مادرشان را از دست داده بودند و او می‌باید از کل خانواده سرپرستی کند، مسئله فرق می‌کرد، و این وضع قابل توجیه بود. ولی اگر والدین او حقوق‌بگیر هستند و او نیازهای دیگری ندارد، آنوقت آیا در جال فاسد کردن آن مرد جوان نیستیم؟ خوب، اگر ما او را فاسد نمی‌کنیم، حداقل آیا ما او را به درآمدی عادت نمی‌دهیم که از نیازهایش بسیار بیشتر است؟ این راه ساختن انقلابیون نیست. این راه ساختن کمونیست‌ها نیست. یک روحیه انقلابی عظیم‌تر، نسبت به کار، نسبت به دیگران، نسبت به کل مردم، نسبت به جامعه و نسبت به زندگی باید آفریده شود. این کار باید انجام شود و این کار باید با جوانان انجام شود.

خوب، ما برخی مشکلات داشته‌ایم. حقوقها افزایش یافته‌اند. به افراد متعلق به برخی از رشته‌های فنی حقوقهایی بالاتر از میزان کافی پرداخت شده است. ولی آیا این را

می‌توان نشانه روحیه انقلابی در جوانانی نامید که هم‌اکنون در مدارس ابتدائی هستند، کسانی که در مبارزه برای سوادآموزی شرکت کردند، کسانی که بزودی به دانشگاه می‌روند و بعداً، در حالیکه هنوز جوان هستند، شاید فقط ۲۰ یا ۲۲ ساله هستند و نقداً آموزش دوره تخصصی را شاید بعنوان جراح و یا در برخی رشته‌های تخصصی دیگر به پایان رسانده‌اند، و کسانی که شاید با دخترانی ازدواج کنند که با آنها تحصیل کرده‌اند، تخصص دیده‌اند و فارغ‌التحصیل شده‌اند - آیا اینکه این دو نفر جمعاً در ماه ۱۶۰۰ پزو دریافت کنند نشانه روحیه انقلابی آنهاست؟

آیا روحیه انقلابی این است؟ برای کسانی که نقداً فارغ‌التحصیل شده‌اند، منجمله آنهایی که در حال حاضر در حال دیدن دوره تخصصی هستند، این عیبی ندارد. ولی در تمام این نسل، در تمام این ۶۰۰۰۰ دارنده بورس تحصیلی، آیا ما داریم یک طرز برخورد انقلابی راستین، یک طرز برخورد عالی‌تر، یک طرز برخورد بیدارتر و انقلابی‌تر نسبت به جامعه و نسبت به زندگی خلق می‌کنیم یا نمی‌کنیم؟

اینها مسائلی هستند که براستی ما را نگران می‌کنند، و اینها مسائلی هستند که باید صادقانه چاره‌ای برای آنها اندیشید. و ما باید برای ایجاد یک جامعه نوین، یک نسل نوین بدون برخورداری از امتیازات خاص، و آزاد از فردگرایی ضداجتماعی تلاش کنیم؛ نسلی که قرار است در وفور نعمت زندگی کند، جایی که همه قادر خواهند بود که بعنوان ماحصل تلاشها و کوشش همگانی کلیه نیازهایشان را مرتفع سازند.

برای تحقق این امر، چه شرایط بهتری نسبت به آنچه که اکنون جوانان ما را احاطه کرده، وجود دارد؟ جوانانی که نیازی ندارند که راجع به درآمد پدرشان نگران باشند، و یا راجع به درآمد خانواده، یا تعداد برادران و خواهرانشان نگران باشند. جوانانی که با این حقیقت صرف که جوان هستند، با این حقیقت صرف که در این کشور زندگی می‌کنند، با این حقیقت صرف که می‌خواهند خودشان را بهتر کنند، برای ملت‌شان مفید باشند، تکرار می‌کنم، بدون نگرانی، راجع به درآمد پدرشان و نیز راجع به وضع اقتصادی خانواده‌شان بورس تحصیلی دریافت می‌کنند، به پایتخت یا هر جای دیگر می‌آیند، در بهترین مدارس به تحصیل می‌پردازند، در راحت‌ترین منازل زندگی می‌کنند، از لباس، کفش، غذا بهره‌مندند، از مراقبت پزشکی رایگان، تمام خدمات آموزشی، تمام خدمات فرهنگی، تمام تسهیلات ورزشی برخوردار هستند، چرا که ما تلاش کرده‌ایم، مردم در حال تلاشی ضروری هستند، تا جوانان ما هیچ کمبودی نداشته باشند.

و امروز صبح در جلسه‌ای از رهبران کارگری، بیش از ۳۰۰ خانه واقع در یک منطقه قدیمی بیلاقی و تفریحی متعلق به طبقات بالا به کمیته اجرائی کنفدراسیون کارگران گوبا^{۲۴} واگذار شد تا کارگران بتوانند از آنها استفاده کنند. وقتی من با آن کارگرانی که سرپرست

خانواده هستند صحبت کردم ، یک حقیقت فوق‌العاده مهم برای ما وجود داشت - درست آنجا در نزدیکی یکی از مدارس که ۵۰۰۰ جوان در آن تحصیل می‌کنند ، جایی که سابقاً شهروندان عادی حتی در آن قدم نمی‌توانستند بگذارند - وقتی ما درباره تمام چیزهایی که مربوط به رفاه ملت بود صحبت کردیم ، من از آنها پرسیدم که کدامیک از آنها افرادی در خانواده‌شان دارند که به آن مدرسه می‌روند و دیدم که بسیاری از آنها دستهای خود را بالا بردند .

برای ما اهمیت عظیمی داشت که دریابیم که تمام تلاشهایی که بکار رفته بود با ارزش بودند ، و اینکه اگر ما باید گرسنگی می‌کشیدیم تا جوانان بتوانند قوی و سالم رشد کنند ، ما مشتاق گرسنگی کشیدن بودیم . و این برای ما رضایت خاطر عظیمی به همراه داشت که آن فوران وجد و سرور و تایید را ببینیم . و این احساس رضایت بعداً موقعی افزایش یافت که ما در یک محل ساختمانی توقف کردیم که ۵۰ کارگر آنجا بودند و ما طی گفتگوئی از آنها پرسیدیم که آیا عضوی از خانواده‌شان در بین دارندگان بورس تحصیلی بودند یا نه .

و تقریباً همه آن کارگران فروتن دستهایشان را بلند کردند . چرا که یکی یک پسر داشت ، دیگری دو پسر ، دیگری یک برادرزاده ، دیگری یک برادر ، و آن دیگری یک عزیز دلبند داشت که در *لا ناسیونال* تحصیل می‌کردند ، یعنی در مدرسه مخصوص خدمتکاران سابق که هم‌اکنون ماشین‌نویسی و تندنویسی یاد می‌دهد . و بسختی یک نفر پیدا می‌شد که عضوی از خانواده‌اش یا اقوام نزدیکش آنجا نبوده باشند . آن طبقه کارگر بود ، آن طبقه‌ای که تولید می‌کند ، آن طبقه‌ای که کار می‌کند ، و آن طبقه‌ای که آنچنان عمیق انقلاب را حس می‌کند ، و بطور خیلی ملموس می‌بیند که معنی انقلاب چیست . پس من می‌گویم چه شرایطی بهتر از آن شرایطی است که انقلابیون در آن ساخته شوند ، یعنی شرایطی که بموجب آن مردم جوان همه چیز دریافت می‌کنند؟ چرا که جامعه همه آن چیزها را به آنها می‌دهد ، چرا که طبقه کارگر همه آن چیزها را به آنها می‌دهد .

آنها نقدا دانشجویی هستند که طبق نوعی از فرمول کمونیستی عمل می‌کنند - هرکسی مطابق توانائیش تحصیل می‌کند و مطابق نیازهایش دریافت می‌کند . چه شرایطی از این بهتر و چه مکتب انقلابی‌ای از این بهتر؟ چه شرایطی بهتر از این برای پرورش یافتن و برانگیختن روحیه انقلابی جوان ، روحیه انقلابی واقعی ، ایمان و وجدان ، درک عمیق ، و آموزش جوانان؟

ما مدارس انقلابی‌ای داریم که گاهی اوقات کلاسهایشان برای ۴۵ روز ، یا سه ، چهار ، هشت ماه دایر هستند . اگر ما بتوانیم به جوانان اجازه دهیم که مارکسیسم را مطالعه کنند ، نه برای سه ماه ، نه برای یکسال ، بلکه برای پنج سال ، هفت سال ، هشت سال ، از طریق دبیرستانهای مقدماتی ، از طریق مدرسه مقدماتی دانشگاه ، از طریق انستیتوی تکنولوژی و

از طریق دانشگاه، آنوقت ممکن است بهتر بتوانیم آن روحیه انقلابی واقعی را پرورش دهیم، آن ایمان عمیق یک انقلابی اصیل را پرورش دهیم که می‌داند چگونه فکر کند، چگونه مسائل را بحث کند، کسی که ایمان و انضباط دارد، کسی که از یک آگاهی نوین، یک طرز برخورد نوین نسبت به زندگی برخوردار است.

این از آن نوع انقلابی‌ای است که ما می‌خواهیم. آن نوع انقلابی‌ای است که ما می‌خواهیم در سازمان سیاسی انقلاب داشته باشیم. آن نوع انسانی است که می‌تواند سرمشق بجای بگذارد. آن هسته‌ای است که اعتبار و نفوذ خواهد داشت، نه فقط بخاطر اینکه یک هسته است بلکه بدین خاطر که سرمشق بجای می‌گذارد؛ هسته‌ای است که اعتبار و نفوذ دارد، نه فقط بخاطر اینکه نفوذ خود را بر کسی تحمیل می‌کنند بلکه بدین خاطر که هرکسی آن را تشخیص می‌دهد. چرا که هر شخص تنبلی که بخواهد خود را انقلابی جا بزند احترام هیچکس را بخود جلب نخواهد کرد. فرد صاحب امتیازی که بخواهد خود را انقلابی جا بزند احترام هیچکس را بخود جلب نخواهد کرد. و از همین رو لازم است، با سرمشق گذاردن و کردار درست در پی کسب اعتبار برآید. هسته باید یک چنین خصوصیتی داشته باشد.

رفقا، ما آرام نخواهیم نشست، و ما تا به سرانجام رساندن این وظیفه پایان ناپذیر مبنی بر اینکه بهترین مردان و زنان ملت در دستگاه سیاسی انقلاب، در حزب متحد انقلاب، بدور هم گرد بیایند آرام نخواهیم نشست. و اینکه بهترین جوانان ملت، منضبط‌ترین، قابل اعتمادترین، کوشاترین، از خود گذشته‌ترین، ساعی‌ترین، بهترین بخش جوانانمان باید به سازمان جوانان انقلاب تعلق داشته باشند. و اینکه عضویت در این سازمان یک افتخار باشد، یک افتخار خیلی بزرگ، یک افتخار همیشگی، یک رضایت خاطر همیشگی - و این جایزه‌ای است که هر انقلابی باید آرزومندش باشد، رضایت‌خاطری که متعلق به کسانی خواهد بود که وظایفشان را بعنوان انسان انجام می‌دهند، رضایت‌خاطری که به کسانی تعلق خواهد داشت که وظایفشان را نسبت به جامعه و نسبت به ملت به انجام می‌رسانند. هیچ امتیازی نباید داده شود! جنگ علیه امتیاز! جنگ علیه همه تجلیات ضعف، علیه همه خودپرستی‌ها!

انقلاب رهبری سیاسی خود را ساخته و پرداخته است. انقلاب در زمینه سازماندهی پیشروی کرده است. اکنون ما باید مانند تیری که بسوی آینده پرتاب شده به پیشروی مان ادامه دهیم، ما باید خوب کار بکنیم، بهترین‌ها را دست‌چین کنیم. ما باید به این مسائل بی‌اهمیت خاتمه دهیم؛ به این نوع فرقه‌گرایی‌های پوچ، بیهوده و بی‌فایده خاتمه دهیم. جنگ علیه فرقه‌گرایی که به امتیازات می‌انجامد، جنگ علیه فرقه‌گرایی که به منجلاط منجر می‌شود.

بیائید از آن منجلا ب کثیف ، از آن فرقه‌گرائی غلط بیرون بیائیم ، و بیائید شروع کنیم ، رفقا ، بیائید شروع کنیم آن کاری را انجام دهیم که تاریخ از ما انتظار دارد ، کاری که ملت از ما انتظار دارد ، کاری که (قاره) آمریکا از ما انتظار دارد ، کاری که جهان از ما انتظار دارد — با روحیه انقلابی واقعی ، با یک روحیه واقعا جدید ، با یک روحیه واقعا خلاق ، که در آن سنگ محک هر مرد و زن ملت باید لیاقت و شایستگی باشد ، روحیه فداکاری باشد ، وجدان انقلابی باشد ، عشق انقلاب باشد .

یا میهن یا مرگ !

ما پیروز خواهیم شد !



عليه بوروكراسى و
فرقه گرائى
(۲۶ مارس ۱۹۶۲)

این مصاحبه در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۶۲ با خبرنگاران کوبائی انجام گرفته و مستقیماً از تلویزیون گوبا پخش شده است. ترجمه فارسی این مصاحبه از روی متن انگلیسی مندرج در کتاب سخنرانیهای کاسترو، چاپ پات فایندرپرس، نیویورک، توسط مریم رحیمی صورت گرفته است.

* * *

مجری برنامه: عصر بخیر، خانمها و آقایان، بینندگان تلویزیون. امشب تمام شبکه‌ها و ایستگاههای رادیو و تلویزیون گوبا بهم مرتبط شده تا عموم مردم امکان شنیدن سخنان دبیر اول اتحادیه سازمانهای انقلابی و نخست‌وزیر حکومت انقلابی، دکتر فیدل کاسترو، را داشته باشند. هیئتی از خبرنگاران شامل رفیق رائل والدس ویوو* از روزنامه هوی و آقای ایتیل لئون** از روزنامه رولوسیون و آقای ارنستو ورا† از روزنامه لاتارده سئوالات خود را با ایشان مطرح خواهند کرد.

دکتر کاسترو پیشنهاد می‌کند که امشب بعضی مسائل مربوط به طرق اداره اتحادیه سازمانهای انقلابی، سازمانی که خود وی دبیر اول آن است، مورد بحث قرار گیرند. اولین سؤال را رفیق والدس ویوو مطرح خواهند کرد.

رائل والدس ویوو: رفیق فیدل کاسترو، اخیراً مردم ما با هیجانی تازه به صحبت‌های

* Raúl Valdes Vivo

** Ithiel Leon

† Ernesto Vera

شما و سایر رفقای هیئت رهبری سراسری اتحادیه سازمانهای انقلابی گوش فرا داده‌اند. شما در این صحبت‌ها با روحیه عظیمی حاکی از انتقاد و انتقاد از خود، در مقابل توده‌ها بر ضرورت بهبود همه جوانب انقلاب، مبارزه با اشتباهات، نقایص، فرقه‌گرایی، و راحت‌طلبی پافشاری کردید. امشب مردم ما منتظرند تا گزارش شما را در مورد تصمیمات اخیر هیئت رهبری سراسری اتحادیه سازمانهای انقلابی در جهت تکمیل و اصلاح دستگاه تشکیلاتی، پاکسازی و تقویت هسته‌های فعال انقلابی، و نیز بهبود روشها و فرم انجام کارها بشنوند.

رفیق گاسترو، ممکن است در مورد این مسائل برای ما صحبت کنید؟

دکتر فیدل گاسترو: بسیار خوب، من صحبت‌های زیادی راجع به این مسائل دارم. در ابتدا می‌خواهم به یکی از گفته‌های لنین اشاره کنم که می‌گوید طرز برخورد، یا بهتر بگوئیم، جدی بودن یک حزب انقلابی اساساً توسط طرز برخوردی که نسبت به اشتباهات خود اتخاذ می‌کند، تعیین می‌شود. و به همین طریق، جدی بودن ما بعنوان انقلابیون و اعضای حکومت نیز توسط طرز برخورد ما نسبت به اشتباهات خودمان تعیین می‌شود.

البته دشمنان ما همیشه گوش‌بزننگ هستند تا بفهمند که این اشتباهات از چه قرارند. وقتی این اشتباهات صورت بگیرند ولی توسط خود ما مورد انتقاد واقع نشوند، دشمنان ما از آن سوء استفاده خواهند کرد. اگر هم این اشتباهات صورت بگیرند و توسط خود ما مورد انتقاد واقع شوند، باز ممکن است دشمنان ما از آن استفاده کنند، ولی در این مورد بطریق خیلی متفاوتی این کار را انجام می‌دهند، چون در مورد اول اشتباهات ما تصحیح نشده، ولی در مورد دوم اشتباهاتمان تصحیح شده است. از همین روست که ما تصمیم گرفتیم که خود پیشقدم شویم و برخوردی جدی نسبت به اشتباهاتمان اتخاذ کنیم.

بدین منظور، آن گروه از رفقای انقلابی که بعنوان اعضای رهبری اتحادیه سازمانهای انقلابی انجام وظیفه می‌کنند، دست به هدایت یک بحث وسیع در این زمینه زده‌اند. از اول ژانویه (۱۹۵۹) تاکنون، ما یک تحلیل جدی، صادقانه و عمیق از کل روند انقلاب بعمل آورده‌ایم. ما همه کارهایی را که در انقلاب صورت گرفته، هم کارهای خوب و هم اشتباهات رخ داده را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌ایم.

از اینرو، تمام مراحل شکل‌گیری اتحادیه سازمانهای انقلابی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌ایم. این یک مسئله ساده نیست. این یک مسئله پیش‌پا افتاده نیست. زیرا به قدرت سیاسی انقلاب ربط دارد؛ چرا که با روشهای انقلاب و ایدئولوژی آن سر و کار دارد.

همه، از خصوصیات کلی تکامل انقلاب، از منشاء آن، از لحظه تاریخی وقوع پیروزی انقلاب، از همه شرایطی که مشخصه این روند است، از نیروهائی که در آن شرکت

می‌کنند و از گرایش‌های مختلفی که برای اعمال نقطه نظر خود در روند انقلاب مبارزه می‌کنند، آگاه هستند. خلاصه آنکه، این مسائل جزو دانش عمومی است.

این یک امر منطقی بود که انقلاب سعی کند تا در این بوته آزمایش — چون روند انقلابی بوته آزمایش واقعی نیروها و انرژی‌هاست — یک تشکیلات انقلابی سازمان بدهد و یک دستگاه انقلابی بسازد. این امکان نداشت که انقلابی را تصور کنیم که از درون آن — همچنانکه منطقی هم هست — یک دستگاه انقلابی برنخیزد، دستگاهی که موظف به پیشبرد انقلاب، حفظ تداوم انقلاب و طرح‌ریزی برای آینده انقلاب، یعنی تدارک برنامه‌های درازمدت انقلاب باشد.

این یک امر منطقی بود که انقلاب می‌بایست به مسئله سازماندهی تشکیلات سیاسی و تشکیلات انقلابی خود بپردازد. و همانطور که قبلاً بارها توضیح داده‌ایم، در این نقطه است که کل آن روندی آغاز شد که از طریق آن، نیروهای مختلفی که در این روند شرکت کرده بودند و نماینده نیروهای توده‌ای، قدرت عقاید و افکار عمومی بودند شروع به ترکیب و ادغام شدن در یکدیگر کردند؛ نیروهایی که در عین حال نمایانگر تجربه و غنای ارزشهایی بودند که انقلاب می‌بایست در آن سازمان، درهم ادغام و ترکیب می‌کرد.

در نتیجه این روند، در همان حال که با گرایش‌های ضدانقلابی، گرایش‌های ارتجاعی، دست‌راستی، محافظه‌کارانه و گرایش‌های طرفدار امپریالیسم مخالفت می‌شد، همه نیروها و همه گرایش‌های انقلابی بهم نزدیک شده دست به اتحاد با یکدیگر زدند. آنها شروع کردند به اینکه بیشتر و بیشتر بهم نزدیک شده و بیشتر و بیشتر با هم متحد شوند.

این روند تا مدتی دراز خصلتی خودبخودی داشت، به این معنی که محصول یک برنامه ازپیش‌طرح‌شده، و یک روند برنامه‌ریزی‌شده نبود. این روند ماهیتی خودبخودی داشت، روندی که در اثر آن خود مبارزه — بخاطر تضادهایی که از هر مبارزه انقلابی، از هر مبارزه انقلابی واقعی ناشی می‌شود — همه افرادی را که به یک عقیده، یک شیوه تفکر و یک طرز برخورد انقلابی پاسخ مثبت نمی‌دادند در یک طرف قرار می‌داد و همه آنهایی را که به طرز برخورد، عقیده و تفکری که واقعا انقلابی بود، لیبیک می‌گفتند در طرف دیگر می‌گذاشت.

بسیار خوب، همه می‌دانند که این روند که برای مدت سه سال بطول انجامید، سرشار از وقایع، حوادث، و مبارزات مختلف بوده است. این یک تحول معمولی نبوده؛ یک پیشرفت آرام نبوده؛ بلکه برعکس مثل هر انقلاب دیگر بوده است و خصوصا انقلابی که تحت شرایط کوبای انقلابی امروز، یعنی تحت شرایط مشخص و دشوار به پیش می‌رود. در نتیجه، منطقی بود که انتظار داشته باشیم این روند با یکسری مسائل و مشکلات مواجه شود. انقلاب بر این مشکلات غلبه کرده است.

بسیار خوب، ولی آیا کل روند ادغام نیروهای انقلابی و تمام قدمهایی که در این مورد برداشته شده، خالی از اشتباه بوده است؟ خیر. خالی از اشتباه نبوده است. آیا این اشتباهات غیرقابل اجتناب بوده‌اند؟ نمی‌توان دقیقاً تعیین کرد که این اشتباهات تا چه حد قابل اجتناب بوده‌اند. عقیده شخصی من این است که این اشتباهات اجتناب‌ناپذیر بودند.

اجتناب از برخی مشکلات، برخی نقایص و طرز برخورد‌ها، اگر هم، غیرممکن نبود — که من فکر می‌کنم غیرممکن بود — لاقلاً بسیار مشکل بود. چرا؟ به این دلیل که انقلاب روند بسیار پیچیده‌ای است، چرا که عوامل بسیار متنوعی، انواع طرز تفکرهای مختلف، انواع شیوه‌ها، عقاید، و انسانهایی که با یکدیگر تفاوت بسیار دارند، و تعداد نامحدودی از رویدادها که اندک اندک روند انقلاب را شکل می‌دهند در آن مداخله می‌کنند؛ چرا که این روند محصول واقعیت است، این روند نتیجه یک ایده‌آل در ذهن انسانها نیست، این روند محصول یک واقعیت زنده، واقعیت مشخص اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی است. و بنابراین، یک‌سری رویدادها روند انقلاب را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد. ما نمی‌توانستیم از بسیاری مشکلات اولیه انقلاب اجتناب کنیم. اینها مشکلاتی بودند که با یک‌سری فرارها، خیانت‌ها، و با ظهور انواعی از طرز برخورد‌های مختلف در زمانی که انقلاب داشت پا می‌گرفت، تعیین شده بودند. بعلاوه، انقلاب از همان آغاز با جاه‌طلبی‌های مختلف، با منافع طبقات حاکمه، با منافع حاکم بر اقتصاد که با ترس و لرز به انقلاب نگاه می‌کردند و آن را تهدیدی برای خود می‌دیدند، تصادم پیدا کرد. انقلاب با ایدئولوژی این طبقه، با طرز تفکر، افراد، طرز برخورد و منافع این طبقه تصادم پیدا کرد.

انقلاب، با انواع عقاید موجود، عقایدی که از سوی نیروهای ارتجاع و امپریالیسم به مردم ما تلقین شده بودند و از سوی دشمنان پیشرفت کشور ما تبلیغ و ترویج شده بودند، تصادم پیدا کرد. این عقاید در واقع، عقایدی غلط، محافظه‌کارانه و ضدانقلابی بودند که برسم عادت، قدرت پیدا کرده بودند. عقایدی که موجودیت آنها برای سالهای متمادی، بدانان قدرت بخشیده بود. در بعضی موارد قدرت این عقاید، از موجودیت آنها برای دهها سال و حتی قرن‌ها سرچشمه می‌گرفت.

این عقاید قدرت خرافات را داشتند. قدرت یک‌سری دروغ‌های مرسوم و قدرت یک‌سری شعارهایی را داشتند که بعنوان حقیقت غیرقابل انکار به مردم حقنه شده بودند؛ قدرت یک‌سری احکام جزمی را دارا بودند که ماهیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داشتند و از طریق رسانه‌های گروهی، کتابها، دانشگاه‌ها و دبیرستانها بوسیله احزاب سیاسی متعلق به طبقات حاکم، به مردم تلقین شده بودند.

عقاید جدیدی که انقلاب به‌مراه آورد با قدرت تمام با آن عقاید کهنه درافتاد.

قدرت عقاید انقلابی در کجا نهفته بود؟ آیا این قدرت از تبلیغاتی که در مورد این عقاید صورت می‌گرفت، ناشی می‌شد؟ آیا این قدرت در آن احزاب سیاسی نهفته بود که می‌توانستند برای پخش این عقاید سازمان یابند؟ آیا این قدرت از روزنامه‌های موجود و شبکه‌های رادیو و تلویزیون سرچشمه می‌گرفت؟ خیر. قدرت عقاید جدید، یعنی قدرت عقاید انقلابی، در واقعیت اجتماعی و اقتصادی کشور ما نهفته بود. این عقاید نمایانگر حقایق بودند، حقایقی که باید با واقعیت موجود درمی‌افتاد، حقایقی که باید با دروغ‌های دشمنان طبقات ستمدیده مقابله می‌کردند، حقایقی که صرفاً باید مقبولیت کسب می‌کردند.

چرا حقایق انقلاب مورد قبول واقع شدند؟ صرفاً به این دلیل که این حقایق، این عقاید، پاسخگوی آمال و آرزوهای بزرگ و نیازهای توده‌ها بودند. و درست بهمین دلیل است که تمام دروغ‌ها، دروغ‌های بورژوازی، دروغ‌های مرتجعین، زمینداران و امپریالیستها شروع به فرو ریختن کردند. همه آن رسوم قراردادی، و همه آن دروغ‌ها با پیشروی عظیم عقاید انقلابی که نمایانگر منافع توده‌های ستمدیده بودند، کم‌کم شکست خوردند.

ولی این دوران، یک دوره از مبارزه را رقم زد، دوره‌ای سخت از مبارزه. توده‌ها کم‌کم به عقاید انقلابی جلب شدند. در آن مبارزه، هرکسی موضعی اتخاذ کرد. همه افراد به عقاید انقلابی جلب نشدند. در قبال عقاید انقلابی، بعضی‌ها یک موضع خاصی اتخاذ کردند و بعضی دیگر موضعی دیگر. این روندی نیست که بتوان در آن میان‌بر زد. این روندی است که در آن نمی‌توان عقاید و طبقات مختلف ملت را بروشنی از هم تفکیک کرد، چرا که روند بسیار پیچیده‌ای است. لازم است که علت این امر را که چرا برخی یک موضع و برخی یک موضع دیگر اتخاذ کردند، تجزیه و تحلیل کنیم.

در پس تمام این مواضع، یکسره منافع طبقاتی قرار داشتند. کامپه‌سینو (دهقان فقیر)، کارگر، شهروند فقیر و خانواده بی‌چیز همگی بر طبق منافع طبقاتی‌شان عمل کردند. ثروتمندان، لاتیفونددیست‌ها (زمینداران بزرگ)، صاحبان فروشگاه‌های بزرگ، بانکداران و آنهایی که در مکتب آراء امپریالیستی تعلیم یافته بودند — عقایدی که در عین حال پاسخگوی منافع آنها بود — به طریق دیگری عمل کردند.

البته بودند کسانی که عقایدشان مطابق منافع طبقاتی‌شان نبود. اینها افرادی از مردمان فقیر و طبقات محروم بودند که بقدری با دروغ‌ها و خرافات گیج شده بودند که بر علیه منافع طبقاتی خود عمل کردند. افرادی نیز بودند که با وجود اینکه به یک طبقه ستمدیده تعلق نداشتند، معهذا بنفع انقلاب وارد عمل شدند. همچنین، عده بیشماری از جوانان وجود داشتند که هرچند از نظر سیاسی کاملاً جا نیافتاده بودند، اما از طرز برخوردی عالی، ظرفیتی عظیم، روحیه‌ای بسیار مبارزه‌جویانه، فهمی وسیع از عدالت و برابری، درکی والا از پدیده‌های نو، و از آمادگی عظیم برای پذیرش عقاید انقلابی

برخوردار بودند - هرچند که از نظر سیاسی به حد کافی پرورش نیافته بودند .
 تمام این حقایق به معنی یک مبارزهء عظیم بود ؛ نشانگر مبارزه مابین عقاید بود .
 از این مبارزه ، کدام عقاید پیروز بیرون آمدند ؟ عقاید انقلابی پیروز بیرون آمدند ؛
 عقاید توده‌ها ، و حقایق جدید انقلاب پیروز شدند . تمام دروغ‌ها ، تمام احکام جزمی ،
 تمام اکاذیب و تمام ریاکاری‌ها شکست خوردند .

آیا این بدین معناست که مبارزه پایان یافته است ؟ خیر ، آن مبارزه هنوز پایان
 نیافته است . مبارزه اشکال بسیار متفاوت و گاهی اوقات اشکال بسیار ظریفی بخود می‌گیرد .
 عبارت دیگر در نخستین دور مبارزات عظیم مابین عقاید کهنه و عقاید نو ، عقاید نو و
 انقلابی بر عقاید کهنه چیره شدند .

معدلک مبارزه ادامه دارد ، و برای مدت زمانی دراز در سطح کشور ، در سطح جهانی ،
 و در سطح کرهء زمین ادامه خواهد داشت . همین مبارزهء مابین عقاید که در حال حاضر در
 کشور ما بین سوسیالیسم و مارکسیسم ، و امپریالیسم و سرمایه‌داری در جریان است ، مبارزه‌ای
 که بین تئوری مارکسیستی و تئوریهای بورژوائی و لیبرالی در جریان است ، در خارج از کوبا
 نیز جریان دارد و هریک از طرفین ، دلایل و براهین خود را عنوان می‌کنند .

طبیعی است که وقتی افرادی که نمایندهء ایدئولوژی انقلابی ، ایدئولوژی مارکسیستی
 هستند ، مرتکب اشتباه شوند ، دشمن از آن استفاده خواهد کرد ؛ هرگاه آنهایی که معرف
 حقایق انقلابی هستند اشتباه کنند ، دشمن از آن بهره می‌گیرد .

بعنوان مثال ، اگر ما که مدافعان سوسیالیسم و مارکسیسم هستیم ، در نتیجهء محاصرهء
 اقتصادی امپریالیست‌ها و تضییقات ارتجاع جهانی ، و علاوه بر آن ، در نتیجهء اشتباهات
 خودمان با کمبود ارزاق مواجه شویم ، اگر بعنوان مثال متوجه شویم که مثلاً برخی از کالاهائی
 را که توانائی تولیدش را داشته‌ایم تولید نکرده‌ایم ، دشمن از این سوء استفاده می‌کند و
 می‌گوید : " اینست سوسیالیسم ، سوسیالیسم ورشکسته است . ولی سرمایه‌داری اینطور نیست ،
 تحت نظام سرمایه‌داری هیچگاه جیره‌بندی وجود نداشته است ، سرمایه‌داری چنین چیزی
 را بخود ندیده است . "

در چنین مواقعی لازم است که به تجزیه و تحلیل عمیق‌تری دست بزنیم و این نکات
 را توضیح بدهیم که چطور تحت نظام سرمایه‌داری بعضی‌ها غذا می‌خورند و بعضی‌ها اصلاً
 غذا گیرشان نمی‌آید ؛ که چطور در سرمایه‌داری بعضی‌ها کار می‌کردند و بعضی‌ها کار گیرشان
 نمی‌آید ؛ که چگونه علیرغم تمام تهاجماتی که علیه ما صورت گرفته - تازه اگر تمام عوامل
 مربوط به مانورهای دشمن برای خفه کردن انقلاب را در نظر بگیریم - باری ، چگونه علیرغم
 تمام این عوامل ، سوسیالیسم برای مردم ما به معنی ایجاد کار بیشتر برای صدها هزار نفر
 دیگر از مردم بوده است ، سوسیالیسم برای مردم ما به معنی سطح بالاتری از درآمد بوده

است. و اگر امروز افرادی وجود دارند که شکایت می‌کنند که درآمدشان از سابق کمتر است، فکر کنید وضع آنهایی که قبلاً پیشیزی هم گیرشان نمی‌آمد، چه می‌توانست باشد؟

همان کسانی که حالا نق می‌زنند که فلان و بهمان مقدار حقوق می‌گیرند، و بدین وسیله اقرار می‌کنند که اگر اکنون ارضاء حوایجشان با این مبلغ کمی دشوار است — پس هزاران و هزاران نفری که حتی همین مبلغ را هم دریافت نمی‌کردند، افرادی که مطلقاً چیزی بدست نمی‌آوردند وضعشان چگونه بود؟ وضع آن کارگر نیشکر که هشت‌ماه از سال بیکار بود، کفش بپا نداشت، بسختی لباس برای پوشیدن داشت، غذای ناکافی می‌خورد، بیسواد بود، مدرسه نداشت، دارو نداشت، و هیچ چیز نداشت، چگونه بود؟

البته، ما قادریم که ادعاهای دشمنانمان را جواب بدهیم و نظر خودمان را اثبات کنیم، چون بدون شک حقیقت یاور ماست و خود برهان به ما کمک می‌کند. ما از یاری بینش علمی برخورداریم، که در مقابل دروغها و تبلیغاتی که دشمنان ما براه می‌اندازند کاملاً خدشه‌ناپذیر است. ولی این یک حقیقت غیرقابل انکار است که دشمن از خطاهای ما استفاده می‌کند تا تخم گیجی بپاشد.

طبیعتاً، ما در روند این مبارزه مرتکب اشتباهاتی شده‌ایم. این اشتباهات از کجا ناشی می‌شوند؟ همان شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که مبارزه را بوجود می‌آورد، باعث بروز اشتباهات نیز می‌شود.

چنین بود که واقعه زیر بوقوع پیوست: در مبارزه علیه عقاید ارتجاعی، در مبارزه علیه امپریالیسم، بر علیه فراری‌ها، در مبارزه علیه گرایشات محافظه‌کارانه که مبارزه‌ای تا سرحد مرگ بود، چرا که حیات انقلاب در گرو پیروزی عقاید سوسیالیستی و عقاید مارکسیستی بر عقاید امپریالیستی بود؛ در این مبارزه مرگ و زندگی، وقتی که همه تلاشهای ما، همه انرژی ما و همه توجه ما می‌بایست به مبارزه در آن جبهه معطوف می‌شد، اشتباهاتی از نوع دیگر در حال رخ دادن بود — اشتباهاتی که انقلاب باید آنها را در جای خود اصلاح کند و در موقع مناسب با آنها مبارزه کند.

بسیار خوب، این اشتباهات علائم بسیار مشخصی از خود ظاهر کردند، همانطور که هرچیز مخرب و زیانبار و هر مرضی علائمی از خود ظاهر می‌کند. بعضی‌ها قادرند که برخی اشتباهاتی را که دارد صورت می‌گیرد تشخیص دهند. با اینحال، نمی‌توان با این اشتباهات تا زمانی که خود را ظاهر نکرده‌اند، تا زمانی که این اشتباهات به منبع نظریات غلط تبدیل نشده‌اند، مبارزه کرد. عبارت دیگر تنها وقتی که مردم از این اشتباهات آگاه می‌شوند، وقتی که خود توده‌ها — نه تنها رهبران بلکه خود توده‌ها — از این اشتباهات آگاه می‌شوند، می‌توان با آنها مبارزه کرد.

ما اینجا از خطاهایی که صورت گرفته سخن خواهیم گفت. معذک اینها خطاهایی

بودند که نمی‌توانستیم با آنها مبارزه کنیم مگر آنکه همه متوجه آنها می‌شدند، و همه از عواقب منفی آنها آگاه می‌شدند.

در مبارزه علیه عقاید ارتجاعی، علیه عقاید محافظه‌کارانه، برعلیه فراری‌ها، برعلیه آنهایی که متزلزل بودند و برعلیه آنهایی که طرز برخوردی منفی داشتند، یکی از مشکلات اساسی که بوجود آمد، فرقه‌گرایی بود. می‌توان گفت که این یک اشتباه اساسی بود که به واسطهٔ مبارزهٔ ایدئولوژیکی‌ای که در جریان بود، بوجود آمد.

آن نوع اشتباه بخاطر شرایطی که روند انقلابی در آن رشد کرد، و بخاطر مبارزهٔ جدی و اساسی که عقاید انقلابی می‌بایست برعلیه عناصر محافظه‌کار و عقاید ارتجاعی بدان دست می‌زد بوجود آمد.

چه گرایشی خود را آشکار می‌کرد؟ گرایشی متضاد شروع به ظهور کرد. گرایشی حاکی از عدم اعتماد به دیگران، عدم اعتماد به هر شخصی که یک سابقهٔ طولانی از مبارزه‌جوئی انقلابی در پشت سر نداشته باشد، و یا یک مبارز قدیمی مارکسیست نباشد. این منطقی است و درست هم هست که بگوئیم در مراحل خاص از این روند، در مراحل بخصوصی از مبارزه، هنگامی که مبارزه‌ای جدی در حیطهٔ عقاید جاری بود، وقتی که گيجی و سردرگمی وجود داشت، موقعی که عدهٔ زیادی دچار تزلزل و نوسان شده بودند، حال اگر یک رفیق حزبی باید به سمتی پرمسئولیت گمارده می‌شد، اگر سمت بسیار مهمی بود که قرار بود از طریق آن، کار بسیار مهمی انجام بگیرد، مقامی که مستلزم آن بود که شخصی با عقاید راسخ و استوار در راس آن قرار گیرد، بدین معنی که در مقام تصمیم‌گیری تحت تاثیر هیچ‌گونه شک و تردید قرار نگیرد، و دچار تزلزل نشود، در آن صورت این شیوه صحیح خواهد بود که رفیقی را انتخاب کنیم که سابقهٔ مبارزاتی‌اش هیچ‌شکی باقی نگذارد که در عقاید خویش راسخ خواهد ماند و در مورد مسیر انقلاب هیچ تردیدی بخود راه نخواهد داد.

وقتی گزارش داده شد: "فلان کاردار فرار کرده، فلان کنسول پناهنده شده، فلان وابسته فرار کرده است"، دیگر غیرقابل قبول بود که جمهوری (کوبا) این ریسک را بپذیرد که افرادی را که از نظر سیاسی ثابت‌قدم نیستند به پست‌هایی بگمارد که بعداً رسوائی ببار بیاورند، باعث شرمساری انقلاب شوند، و این توهم را بوجود بیاورند که ما هیچ شخص قابل اطمینانی نداریم که در این پست‌ها قرار دهیم.

خوب، این درست است. نمی‌توان انکار کرد که این درست است. این حقیقت دارد که شرایط مشخص، احتیاجات مشخص بوجود می‌آورد. اما انقلاب به پیشروی خود ادامه داد. انقلاب به یک جنبش ایدئولوژیکی قدرتمند مبدل شد. عقاید انقلابی کم‌کم توده‌ها را بخود جلب کرد. مردم کوبا در خیل عظیم شروع به پذیرش عقاید انقلابی و حمایت از

آنها کردند. آن شور و شوق، آن روحیه طغیانگری، آن احساس اعتراض خشم‌آگین علیه استبداد، علیه سوء استفاده، و علیه بی‌عدالتی، کم‌کم به یک آگاهی راسخ انقلابی در مردم ما مبدل شد.

عقاید انقلابی تنها در آگاهی یک اقلیت، یک گروه کوچک از مردم رسوخ پیدا نکرد. این عقاید به آگاهی توده‌های عظیم مردم ما مبدل شد. هرکس در این مورد شک دارد، باید بیانیه‌هاوانا، دومین بیانیه‌هاوانا را بخاطر بیاورد، حضور یک میلیون کوبائی را در آنجا، شور و شوقی را که یک میلیون کوبائی در حمایت از عقاید انقلابی، عقاید رادیکال، عقاید واقعا پیشرفته، که در دومین بیانیه‌هاوانا مندرج بود، نشان دادند؛ اشتیاقی را که مردم در حمایت از آن نشان دادند و قضاوت سیاسی مردم که در تایید آنها نسبت به هریک از جملات این بیانیه متجلی بود را بخاطر بیاورد.

این چه چیزی را نشان داد؟ این نشان داد که توده‌ها انقلابی شده‌اند؛ توده‌ها ایدئولوژی مارکسیستی، مارکسیسم — لنینیسم را در آغوش کشیده‌اند. این یک واقعیت انکارناپذیر است. اردوگاه‌ها مشخص شده بودند؛ دشمنان، خودشان را نشان داده بودند؛ توده‌های زحمتکش، دهقانان فقیر، توده‌های دانشجو، توده‌های فقیر، توده‌های محروم ملت ما، بخش‌های مهمی از طبقات متوسط، بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی، کارگران روشنفکر، عقاید مارکسیست — لنینیستی را از خود کردند، مبارزه علیه امپریالیسم و مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی را از خود کردند.

این امر از روی بوالهوسی نبود؛ و در ضمن چیزی نبود که به توده‌ها تحمیل شده باشد. همان قوانین انقلابی و همان دست‌آوردهای انقلاب، توده‌ها را به سوی انقلاب جلب کرد. این قوانین و دست‌آوردها باعث شد که توده‌ها به توده‌های انقلابی مبدل شوند. این شامل یک رشته دست‌آوردها در جهت منافع توده‌ها بود که با یک‌سری قانون‌گذاری به نفع مردم آغاز شد؛ تمام این قوانین به نفع مردم بود، مثلاً: تقلیل نرخ مکالمات تلفنی، الغاء قراردادهای سودجویانه‌ای که شرکت‌های مختلف تحت حمایت استبداد منعقد کرده بودند؛ قوانین اصلاحات شهری، قوانین اجاره که با قوانینی که مال‌الاجاره را تقلیل می‌داد و سپس با تقلیل قیمت زمین جهت ساختمان و بعد قوانین اصلاحات شهری شروع شد؛ قوانین اصلاحات ارضی، و سپس قوانینی که شرکت‌های خارجی و بدنبال آن تمام شرکت‌های بزرگ را ملی اعلام کرد. اینها مراحل برجسته در مسیر انقلاب بودند که پیشرفت مردم را رقم زدند.

مردم به سرعت رشد کردند — و روز بروز انقلابی‌تر شدند. وقتی که تهاجم نظامی کشور ما را تهدید می‌کرد، وقتی که حتی احتمال داده شد که حمله‌ای از سوی نیروهای قدرتمند امپریالیسم صورت خواهد گرفت؛ هنگامی که ما از خطر آگاه شدیم — زیرا

برای مدت زمانی دراز باید احتمال چنین تهاجمی را در نظر داشته باشیم - مردم بسیج شدند و به عضویت میلپشا درآمدند. هزاران و هزاران نفر از جوانان به خدمت واحدهای توپخانه ضد هوایی درآمدند، هزاران و هزاران نفر از کارگران و مردم فقیر، به تیراندازان ضدتانک و خدمه توپخانه‌های مختلف مبدل شدند، صدها و هزاران زن و مرد در گردان‌ها و یکان‌های رزمی ثبت‌نام کردند تا اگر لازم شد آماده‌نبرد شوند، نبردی که بدون شک یکی از بزرگترین و قهرمانانه‌ترین نبردهائی بود که یک ملت می‌توانست بدان دست یازد.

این به معنای آنست که مردم ما برای مواجه شدن با هر خطری آماده بودند، آنها آماده بودند تا کلیه عواقب ممکن برای موضع انقلابی‌شان را تحمل کنند. آنها آماده بودند تا قاطعانه و بدون کمترین تزلزلی با امپریالیسم مقابله کنند. همه آنها آماده بودند تا بخاطر دفاع از انقلاب و دفاع از میهنشان، اگر لازم شد، جان خود را فدا کنند. چه کسی می‌تواند شور و اشتیاق توده‌ها را که وظایف بسیاری نظیر کار داوطلبانه را به سرانجام رساندند، انکار کند؟ آنها به هر فراخوانی، به هر میتینگ توده‌ای، به هر تجمع میهنی و انقلابی پاسخ مثبت دادند.

از اینرو وقتی که حملهٔ بردلاند ۱۷ آوریل و یا ۱۵ آوریل صورت گرفت، وقتی هواپیماهایی که از پایگاههای سیگانه بلند شده بودند، به مناطق مختلف کشور ما حمله کردند، وقتی که ما می‌رفتیم تا رفقای خود را که در آن روز جان باخته بودند بخاک بسپاریم، همچنانکه در گذشته برای دفن رفقای دیگرمان رفته بودیم، همچنانکه چند ماه قبل از آن برای بخاک سپردن قربانیان کشتی «اکوبره»^{۲۵}، و قربانیان دیگر ارتجاع، امپریالیسم، مرتجعین، و استثمارگران رفته بودیم؛ باری در آستانهٔ نبرد با امپریالیست‌ها، ماهیت سوسیالیستی انقلاب کوبا اعلام شد - چرا که این اقدام بعد از نبرد صورت نگرفته بود؛ ما چیزی را که نقداً یک واقعیت بود اعلام کردیم.

و چه کسی می‌تواند این را انکار کند؟ چه کسی می‌تواند شور و شوق زایدالوصف توده‌های کارگران را که در آنجا تجمع کردند تا گردان‌های میلپشای خود را تشکیل بدهند، و مصمم به نبرد، تفنگ‌های خود را سردست بلند کردند انکار کند؟ چه کسی می‌تواند شهادتی را که سربازان، اعضای میلپشا، مردان و زنان، در نبرد از خود نشان دادند انکار کند؟ چه کسی می‌تواند شجاعتی را که مردم ما در نبرد با مزدوران پلایاژیرون به نمایش گذاشتند انکار کند؟ چه کسی می‌تواند فداکاری و از خودگذشتگی افرادی را انکار کند که در مقابل تانک‌ها و مسلسل‌های دشمن ایستادگی کردند، افرادی که علیرغم تلفات و کشته‌هایی که بمب‌افکن‌ها و گلوله‌های دشمن در صفوفشان بیار می‌آورد، و علیرغم خطر بمباران و حملات هوایی دشمن، بطور مداوم در زمین باز و مسطح پیشروی می‌کردند؟ چه کسی می‌تواند اینرا انکار کند؟ یک نگاه به لیست تلفات آن نبرد کافی است تا از خودگذشتگی و شور و

شوقی را که توده‌ها در انداختن خود به آتش نبرد عیان می‌ساختند درک شود. در آنجا مردم با روحیه‌ای سرشار از شور و اشتیاق، آگاهانه برای انقلاب سوسیالیستی می‌جنگیدند. این به چه معنی است؟ به این معنی است که یک تحول کیفی عظیم در توده‌ها صورت گرفته بود: آنها به توده‌های انقلابی مبدل شده بودند. این یک واقعیت مطلق و غیرقابل انکار است. هرکسی که این واقعیت را به این صورت نبیند، نزدیک‌بین است، هرکسی که این را بدین صورت نبیند، کور است. هرکسی که این را بدین صورت نبیند، احمق است. پس اگر این یک حقیقت واضح و بی‌نیاز از اثبات است، آیا آنوقت می‌توانستیم شیوه‌هایی را بکار گیریم که باید در شرایط متفاوتی بکار گرفته شوند؟ آیا می‌توانستیم آن شیوه‌هایی را که از نیازهای مبارزه در یک مرحله مشخص ناشی می‌شد، یعنی شیوه‌هایی که نیازهای مبارزه طلب می‌کرد، به یک نظم و قاعده مبدل کنیم؟ آیا می‌توانستیم این سیاست را به یک نظم و قاعده مبدل کنیم؟ آیا می‌توانستیم آن شیوه‌های گرینش رفقای حزبی برای مقام‌های مختلف دولتی را به یک قاعده مبدل کنیم؟ خیر، نمی‌توانستیم این کار را بکنیم! این یک حقیقت غیرقابل انکار است، و دیالکتیک به ما می‌آموزد که شیوه‌ای که در شرایط خاص صحیح است می‌تواند در شرایطی دیگر اشتباه باشد. این چیزی است که دیالکتیک به ما می‌آموزد. هر چیزی برخلاف این، جزمی‌گرایی و مکانیکی فکر کردن است. تمایلی وجود دارد تا اقداماتی را که نیازهای خاص ما در لحظه‌ای مشخص آن را ایجاب می‌کند، در شرایطی دیگر هم که نیازهای آن متفاوت می‌باشد، شرایطی که اوضاع دیگری بر آن حاکم است، بکار گیریم. و ما بعضی شیوه‌ها را بصورت یک نظم و قاعده درآورده‌ایم و در دام یک فرقه‌گرایی وحشتناک افتادیم.

و این چه نوع فرقه‌گرایی بود؟ خوب، این فرقه‌گرایی حاکی از این اعتقاد بود که فقط انقلابیون و رفقای می‌توانستند پست‌های مسئول چه در یک مزرعه مردمی، یا در یک تعاونی، یا در حکومت و یا در هر جای دیگر را اشغال کنند که حتما جزو مبارزین مارکسیست قدیمی باشند. ما تا حدودی ناآگاهانه در آن اشتباه افتادیم و یا حداقل اینطور بنظر می‌رسید که تمام مسائلی که فرقه‌گرایی به‌مراه آورد مسائلی بودند که محصول نیروهای ناآگاه بودند، که با یک اجتناب‌ناپذیری مهلک ظهور کردند، و اینکه فرقه‌گرایی یک ویروس بود، شری بود که در ذهن بسیاری از مردم لانه کرده بود، و خلاصه چیزی بود که بسختی می‌شد با آن مبارزه کرد. واقعا مبارزه با این ویروس خیلی مشکل بود، تا اینکه خود را به شکل بیماری ظاهر کرد.

اشخاصی هستند که مبتلا به بیماری زکام هستند ولی ممکن است که ده روز ویروس آن در بدنشان باشد و خودشان ندانند، و تنها وقتی که دیگر قادر به صحبت نیستند متوجه بیماری خود می‌شوند. اشخاصی هستند که عامل عفونت کزاز را در بدنشان دارند — من

نمی‌دانم که ۱۵ روز طول می‌کشد یا ۲۰ روز، بهر حال پزشکان باید بدانند - و تنها وقتی که عفونت خود را ظاهر می‌سازد، متوجه می‌شوند که مبتلا به این بیماری شده‌اند.

اکثر اوقات از خود می‌پرسیدیم: دلیل این چه می‌تواند باشد؟ علت وجود این روحیه فرقه‌گرایانه رام‌نشده، خستگی‌ناپذیر و نظام‌یافته که در همه جا و همه سطوح یافت می‌شود چیست؟ دلایل و ریشه‌های این روحیه فرقه‌گرائی چیست؟ چرا که بسختی می‌توانستیم باور کنیم که آن روحیه بطور اجتناب‌ناپذیر و صرفاً بخاطر وجود یک‌سری شرایط پدید آمده باشد.

گاهی اوقات یک نفر ممکن است فکر کند: خوب، این سیاست یک گروه است؛ این سیاست یک حزب است؛ بنظر می‌رسد که افراد بسیاری مسئول این هستند. البته همه ما بنحوی از انحاء مسئول بوده‌ایم. ولی وقتی شروع به تجزیه و تحلیل این مسئله می‌کنیم، وقتی رفقای قدیم و جدید - ما باید آنها را به اسمی بنامیم تا بتوانیم آنها را از هم متمایز کنیم، اجازه بدهید آنها را قدیم و جدید خطاب کنیم، و از این اسامی در این بحث تلویزیونی استفاده کنیم تا اینکه بعداً یک اسم دیگری برای همه آنها بیابیم - ولی ما همه این را تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.

این ویروس در اذهان بسیاری لانه کرده بود و منجر به یک بیماری حقیقی شده بود - زیرا، طبیعتاً فرقه‌گرائی فی‌نفسه چیز بدی است. فرقه‌گرائی بخاطر یک‌سری دلایل که بعداً آنها را برخواهیم شمرد، بد است. ولی بالاتر از همه به این دلیل بد است که شرایطی را بوجود می‌آورد که ممکن است به ضررهای باز هم بزرگتری بیانجامد. یک مرض ممکن است بد باشد، ولی اگر در رابطه با امراض دیگر ظهور کند، دیگر بدتر هم می‌شود. و چنین است که وقتی بعضی از انواع بیماریهای جسمی با امراض دیگر ترکیب می‌شوند، باعث مرگ موجود زنده می‌شوند. و بهمین ترتیب، بعضی بیماریهای سیاسی وقتی که با امراض دیگر ترکیب شوند، می‌توانند نتایج مهلکی برای انقلاب ببار آورند.

انقلاب، و تنها انقلاب بود که از اشتباهات ما لطمه می‌خورد و این چیزی بود که بسادگی داشت اتفاق می‌افتاد: یک‌سری کارهای بی‌معنی، احمقانه و اشتباهات در حال ظهور بود. این انقلاب در حال انحراف از مسیر اصلی‌اش بود و بسوی یک جاده فرعی پیش می‌رفت. مثل اینست که قطار بین‌هاوانا و اورینت‌هخاطر اشتباهی که در ایستگاه سانتا کلارا* یا ماتانزاس** صورت گرفته، از مسیر خود منحرف شود و در عوض از مرداب زاپاتا سردرآورد. آن قطاری که ما سوار بودیم و راهی که در پیش گرفته بودیم ما را به

* Santa Clara

** Matanzas

مرداب زاپاتا می‌برد، چرا که روی یک خط کاملاً اشتباه در حرکت بودیم. ما شروع به تجزیه و تحلیل کردیم. لازم شد تا این جریانات را با رفقای همکارمان در میان بگذاریم؛ رفقائی که در هیئت رهبری سراسری که از تعداد کوچکتري تشکیل شده بود، شرکت می‌کردند. ما شروع به تجزیه و تحلیل نامحدود این مسائل، و یک‌سری علائم، یک‌سری اشتباهات و جریانات غیرعادی که اتفاق افتاده بود، کردیم. ما می‌خواستیم که یک تجزیه و تحلیل عمیق و جدی بکنیم؛ ما می‌خواستیم که بحث کنیم و به انتقاد از خود بپردازیم، بعبارت دیگر ما می‌خواستیم که وقایع را تحلیل کنیم و از خودمان انتقاد کنیم. روحیه‌ای که با آن همه رفقای هیئت رهبری - هم انقلابیون قدیمی و هم انقلابیون جدید - در تجزیه و تحلیل این مسائل شرکت کردند براستی مثرثمر بود. این مسئله‌ای نیست که فقط در مورد انقلابیون جدید و یا فقط در مورد انقلابیون قدیمی صادق باشد. این بحث با پیگیری و جدیت همه صورت گرفت. یک بحث کامل در مورد این مشکلات، در مورد روند انقلاب از آغاز آن در اول ژانویه ۱۹۵۹ صورت گرفت. حتی یک بررسی از دوران قبل از انقلاب صورت گرفت تا ریشه‌های برخی از این مسائل یافته شود. در نتیجه، ما به اتفاق آراء به نتایج خود رسیدیم، به اتفاق آراء، رفقا! چرا که این نقطه‌نظرها از سوی تمام انقلابیون قدیمی و جدید مورد بحث قرار گرفت و مورد قبول واقع گردیده است. در اینجا چه چیزی داشت بوجود می‌آمد؟ در اینجا چه می‌گذشت؟ آن روحیه فرقه‌گرایی افراطی ما را به کجا می‌برد؟ آن کارهای غیرعادی، آن کجرویها ما را به کجا می‌برد؟ ما علاوه بر وظایف دیگرمان درگیر سازمان دادن به تشکیلات سیاسی انقلاب بودیم؛ یعنی اتحادیه سازمانهای انقلابی و بعبارت دیگر او.آر.آی می‌بایست نطفه و زیربنای چیزی می‌شد که در آینده حزب متحد انقلاب سوسیالیستی را می‌ساخت. ما نقطه نظرها، عقاید و برنامه‌ها را مطرح ساختیم که با استقبال گرم و شور و اشتیاق بسیار مواجه شدند، زیرا هیچ تجمع و میتینگ توده‌ای نبود که در آن برنامه‌های ما برای تشکیل حزب متحد انقلاب سوسیالیستی مطرح شود و با ابراز احساسات و تایید گرم و پرشور توده‌ها مواجه نشود.

بسیار خوب، بعد ما همگی درگیر سازمان دادن به آن حزب شدیم. هرکسی در اینجا موظف به انجام تعداد بیشماری وظایف در زمینه‌های گوناگون بوده است. هرکسی نهایت سعی خود را کرده است تا برای مقاومت در مقابل دشمن امپریالیستی، برای جنگ با آن دشمن، برای نبرد در جبهه فرهنگی و یا هر جبهه دیگر آماده شویم. خلاصه ما درگیر نبردهای عظیمی بوده‌ایم که شور و اشتیاق ما را تحلیل می‌برد - اگرچه نمی‌توان واژه تحلیل بردن را برای شور و اشتیاق بکار برد، بهتر است واژه دیگری را بکار ببریم، زیرا اشتیاق ما "تحلیل" نرفته و هرگز "تحلیل" نخواهد رفت. توجه مشتاقانه رفقای ما،

رفقای مبارزمان در پست‌های رهبری معطوف به این وظایف شده است . دیگران وظایف مربوط به تشکیل حزب را انجام می‌دادند . و حزب در حال شکل گرفتن بود ، بهتر است بگوئیم او . آر . آی (اتحادیه سازمانهای انقلابی) در حال شکل گرفتن بود و این سازمان‌ها داشت در یکدیگر ادغام می‌شد . ولی آیا ما واقعا داشتیم یک حزب راستین مارکسیستی می‌ساختیم ؟ آیا ما جدا داشتیم یک پیشتاز حقیقی طبقه کارگر را می‌ساختیم ؟ آیا ما واقعا در حال ادغام کردن نیروهای انقلابی بودیم ؟ خیر ، ما در حال ادغام کردن نیروهای انقلابی نبودیم . ما در حال متشکل کردن یک حزب نبودیم . ما در حال درست کردن ، سازمان دادن یا خلق کردن یا ایجاد یک غل و زنجیر بر دست و پای انقلابیون و یک یوغ بودیم . رفقا ، ما در حال تشویق یک اتحاد آزادانه مابین انقلابیون نبودیم ، بلکه داشتیم ارتشی از انقلابیون رام و مطیع می‌ساختیم .

چرا ؟ بخاطر دلایلی چند . بعضی اوقات یک رشته وقایع در آن واحد اتفاق می‌افتد که این امکان را برای بعضی از رفقا بوجود می‌آورد تا کار یک سازمان را منحرف کنند یا عملکرد آن را چند برابر نشان دهند ، بنحوی که بهترین قابلیت‌های آن بهدر برود ، نابود شود و یا به بدترین شیوه ممکنه از آنها استفاده شود . و بسادگی می‌توان گفت که این چیزی بود که داشت اتفاق می‌افتاد .

چرا چنین چیزهائی اتفاق می‌افتد ؟ نظر شخصی خودم را می‌گویم – من معتقدم که عده زیادی از رفقا هم بر همین عقیده هستند – چرا که افرادی از ما که انقلاب را کاملا از خود می‌دانند ، افرادی از ما که انقلاب را مسئله مرگ و زندگی و یک قسمت اساسی از زندگی خویش می‌دانند ، افرادی که انقلاب با خون آنها و با تمام وجودشان عجین شده ، افرادی از ما که به انقلاب ، بالاتر از همه آرزوهای شخصی ، همه غرور و خودخواهی‌ها ، و همه جاه‌طلبی‌ها ، عشق می‌ورزند ؛ افرادی از ما که به انقلاب همانگونه عشق می‌ورزند که هرکسی ، هر موجود انسانی به آفریده و مخلوق خود عشق می‌ورزد – هنرمند به اثر هنریش ، به نقاشی‌اش ، به مجسمه‌اش ، پدر و مادر به فرزندش ؛ افرادی از ما که یک‌چنین احساسی در مورد انقلاب دارند نمی‌توانند تصور کنند که دیگران به شیوه دیگری به آن نگاه کنند . ما نمی‌توانیم قبول کنیم که این انقلاب که اینقدر برایمان مقدس است ، که اینقدر خون در راهش نثار شده ، که به قیمت اینهمه زندگی و جان افراد بدست آمده ، که به قیمت اینهمه از خودگذشتگی و انرژی مردم ما به جنگ آمده ، بتواند توسط شخصی بعنوان بهانه یا وسیله‌ای برای ارضای خودخواهی وی ، ارضای جاه‌طلبی وی و ارضای اهدافی که طبیعتا بطور خالص و صریح انقلابی نیستند ، مورد استفاده قرار بگیرد .

چرا باید به هیچ رفیقی اطمینان نکرد ؟ چرا حتی تصور کنیم که هر رفیقی می‌تواند از شرایطی که امکان تحقق برنامه‌ها و اهداف شخصی وی را فراهم می‌آورد ، استفاده کند تا

مخلوق زیبای انقلاب، این مخلوق زیبای تمام مردم، این آفریده تاریخی و قهرمانانه مردم کوبا را به یک یوغ، به یک غل و زنجیر و یک کابوس ضدانقلابی و یا به ترمزی بر انقلاب مبدل کند؟ ما چطور می‌توانیم چنین چیزی را تصور کنیم؟

برای بسیاری از ما، برای اکثریت، برای عملاً تمام رفقای انقلاب در طی روند ادغام یا در واقع روند تجزیه و تفکیک سازمان‌های انقلابی، اوضاع چنین بنظر می‌آمد.

بسیار خوب، تازه وقتی که متوجه شدیم که چه اتفاقی افتاده، همه چیز در کثافت فرو رفته بود. بی‌ادبی مرا بیخشید. منظور من اشخاصی که متعلق به او.آر.آی بودند، نیست. بهیچ وجه، اشخاصی که بخشی از این سازمان بودند مورد نظرم نیستند. غالب اوقات افراد قربانی اشتباهات دیگران می‌شوند. آیا این بخاطر آنست که اکثریت افرادی که بخشی از این سازمان را تشکیل می‌دادند بدرد نمی‌خوردند؟ خیر، اکثریت عظیم افرادی که در آن سازمان بودند، انقلابیون بسیار عالی، انقلابیون وفادار، وفادار به سوسیالیسم، وفادار به مارکسیسم، و وفادار به انقلاب بودند. مسئله از آنجا سرچشمه نمی‌گرفت. این مسئله در شیوه‌ها و اهدافی نهفته بود که بعنوان راهنمایی برای ساختن دستگاه حزب بکار می‌رفت.

رفیقی که قدرت را در دست داشت — معلوم نیست که این قدرت به او تفویض شده بود و یا او شخصاً توانسته بود آن را کسب کند، و یا بخاطر این بود که او تدریجاً در آن زمینه به مقام رهبری رسیده بود، و در نتیجه خود را مسئول سازمان دادن و یا احراز سمت دبیر تشکیلاتی اتحادیه سازمانهای انقلابی یافت. شخصی که از اعتماد همه برخوردار بود، شخصی که با اعتباری که انقلاب به وی داده بود عمل می‌کرد، شخصی که با اقتدار و نفوذ صحبت می‌کرد، چرا که بنام انقلاب و بنام سایر رفقای انقلاب سخن می‌گفت، شخصی که علیرغم این، متاسفانه، با کمال ناسف در دام اشتباهاتی که نام بردیم افتاد، رفیق آنیبال اسکالانته بود.

این برای هیچ کس کار ساده‌ای نیست. این برای ما کار ساده‌ای نیست که تمام این مسائل را بحث کنیم و توضیح بدهیم. آیا این ما را رنج می‌دهد؟ البته که رنج می‌دهد. ما نمی‌توانیم به آنیبال اسکالانته همانطور نگاه کنیم که به افراد دیگری که زمانی بخشی از انقلاب بودند و سپس به آن خیانت کردند نگاه می‌کنیم.

آنیبال اسکالانته برای سالهای طولانی یک کمونیست بود. بنظر ما او یک کمونیست واقعی، یک کمونیست صادق بود. آیا آنیبال اسکالانته به یک ضدکمونیست مبدل شده است؟ به یک سرمایه‌دار بدل شده؟ خیر. طرفدار امپریالیسم شده؟ خیر. او طرفدار امپریالیسم نشده است. آیا او به اردوگاه دشمن پیوسته و از این طریق به انقلاب خیانت کرده است؟ خیر. او به اردوگاه دشمن نپیوسته و از این طریق به انقلاب خیانت نکرده است.

برای مدت زمانی طولانی، آنیبال اسکالانته رفیق و هم‌رزم ما در انجام وظایف مربوط به هدایت انقلاب بوده است. و این امر بخصوص برای کمونیست‌هایی که نه یکسال، نه دو سال یا سه سال بلکه برای ده سال یا بیست سال از نزدیک با وی همکاری کرده‌اند دشوار بوده است؛ و این در طی سال‌هایی بود که برای کمونیست‌ها سال‌های سخت و دشواری بود، سال‌هایی که کمونیست‌ها بسیار مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند، سال‌هایی که شدیداً به آنها حمله می‌شد، تهمت و افترا علیه آنها بسیار زیاد بود، زمانی که جار و جنجال تبلیغاتی، تلاش برای منزوی کردن کمونیست‌ها، برای محاصره کردن و نابود کردنشان بسیار عظیم بود. هرکسی می‌تواند منظور مرا بفهمد بشرطی که به طرز رفتاری که امروزه در ایالات متحده با کمونیست‌ها می‌شود توجه کند. و اینکه با رهبران‌شان چگونه معامله می‌شود. کارگر کمونیست شغلش را از دست می‌دهد؛ تحت تعقیب قرار می‌گیرد؛ سعی می‌کنند تا وی را با گرسنگی دادن به مرگ بکشانند؛ و یا همان کاری را با او می‌کنند که با هنری وینستون* کردند، یعنی لو را زندانی کردند و آنقدر با وی بدرفتاری کردند تا اینکه سرانجام با اجرای‌نمایشی مزورانه از اظهار لطف و محبت، وی را از زندان آزاد کردند — آنهم مردی که کور شده و از نظر جسمی کاملاً از بین رفته بود. همه شما می‌دانید که در کشورهای سرمایه‌داری، کمونیست‌ها مورد چه رفتار تنفرآمیز و بیرحمانه‌ای قرار دارند.

آنیبال اسکالانته تمام آن دوران را تجربه کرد و دید که چگونه بهترین رویاها و آرزوهایش جامه عمل بخود پوشید. آنچه که او تنها بعنوان یک امید و آرزو می‌دید، بعنوان ایده‌آلی از عقاید ارزشمندش، بعنوان امکانی برای تبدیل کشور ما از یک کشور نیمه‌مستعمره و سرکوب‌شده به دست امپریالیسم و سرمایه‌داری، به یک کشور سوسیالیستی — او شاهد بود که چگونه تمام این آرزوها به تحقق پیوست. معذک آنیبال اسکالانته در دام اشتباه افتاد. آنیبال اسکالانته کمونیست مرتکب اشتباهات مهلکی شد. ولی این موضوع نباید ما را به شگفتی وادارد، چرا که کمونیست‌ها هم بشر هستند و جایزالخطا! نکند که این اولین باری است که چنین چیزی اتفاق می‌افتد؟ خیر، کمونیست‌ها بارها اشتباه کرده‌اند. تاریخچه این جنبش، خود جنبش جهانی کمونیستی، از زمانی که به شکل آراء و عقاید و در کتابها، در تلاش‌ها و آثار مارکس و انگلس متولد شد، تا زمانی که به رهبری لنین موفق به استقرار نخستین دولت کارگری گشت، اشتباهات بزرگی مرتکب شده است.

بسیاری از مارکسیسم روی برگرداندند؛ بسیاری سعی کردند در مارکسیسم تجدیدنظر کنند؛ بسیاری مارکسیسم را به راه ناصحیحی بکار بردند. لنینیسم ضرورتاً در مبارزه علیه تجدیدنظرطلبان، علیه شبه‌مارکسیست‌ها یا مارکسیست‌های قلابی بوجود آمد.

* هنری وینستون (Henry Winston)، رهبر وقت حزب کمونیست آمریکا.

رفیق اسکالانته مثل هر انسان دیگر، مثل هر موجود بشری دیگری که جایزالخطا است مرتکب اشتباهات بزرگی شد.

ما به این نتیجه رسیدیم و همگی نسبت به این امر متقاعد شدیم که رفیق اسکالانته در مقام خود بعنوان دبیر تشکیلات، از اعتمادی که به او شده بود سوء استفاده کرده و یک سیاست غیرمارکسیستی را دنبال کرده، سیاستی که از موازین لنینیستی در مورد تشکیلات یک حزب پیشتاز انقلابی عدول می‌کرده، و سرانجام هم سعی کرده تا دم و دستگاهی در جهت کسب مقاصد شخصی خود سازمان بدهد.

ما معتقدیم که مسئولیت تبدیل کردن فرقه‌گرایی به یک روال نظام یافته، یک ویروس و یک بیماری واقعی در طی روند انقلاب ما تا حد زیادی بر دوش رفیق آنیبال اسکالانته است. رفیق آنیبال اسکالانته مسئول آنست که روحیه فرقه‌گرایی را تا بالاترین حد ممکن ترغیب و تشویق کرده؛ او بخاطر امیال شخصی خود و با این هدف که سازمانی بوجود بیاورد که تحت کنترل وی باشد، روحیه فرقه‌گرایی را تشویق کرده است. بعلاوه او شخصی است که مسئول رایج کردن یک‌سری از شیوه‌هایی در سازمان می‌باشد که بجای ایجاد یک حزب — به گونه‌ای که موردنظر ما بود — به آفرینش یک دستگاه دیکتاتوری و یک غل و زنجیر منتهی می‌شد. ما معتقدیم که اقدامات آنیبال اسکالانته در این موارد، سهوی و یا ناآگاهانه نبوده، بلکه کاملاً عمدی و آگاهانه بوده است. او بسادگی اجازه داد که جاه‌طلبی شخصی، او را کور کند. و در نتیجه او یک‌سری مسائل را بوجود آورد، در یک کلام، یک هرج و مرج واقعی در کشور بوجود آورد.

چرا؟ خیلی ساده است. طرح تشکیل حزب متحد انقلاب سوسیالیستی، عقیده متشکل کردن یک پیشتاز، یک حزب پیشتاز، یک حزب کارگری، با عظیم‌ترین استقبال در میان توده‌ها مواجه می‌شود. مارکسیسم از حمایت کامل توده‌ها برخوردار است، مارکسیسم — لنینیسم ایدئولوژی مردم کوبا است.

تاسیس حزب مارکسیست — لنینیست بعنوان حزب پیشتاز طبقه کارگر از حمایت کامل مردم برخوردار است. مردم از این اصل که هدایت انقلاب باید در دست این حزب باشد پشتیبانی می‌کنند. مردم این اصل اساسی مارکسیستی — لنینیستی را قبول می‌کنند. در چنین شرایطی، وقتی تمام مردم این اصل را قبول دارند، خیلی ساده بود که این تشکیلات را که نقدا مردم آن را پذیرفته‌اند به ابزاری در جهت رسیدن به جاه‌طلبی‌های شخصی مبدل ساخت. اعتبار و منزلت او.آر.آی عظیم بود. هر دستور و هر رهنمودی که از طرف او.آر.آی صادر می‌شد همه قبول می‌کردند. ولی او.آر.آی دیگر آن او.آر.آی قبلی نبود. رفیق اسکالانته طرح‌ریزی کرده بود که خودش او.آر.آی بشود. چطور؟ با استفاده از یک تدبیر خیلی ساده، زمانی که وی بعنوان دبیر تشکیلات عمل می‌کرد، دستوراتی به تمام

شبکه‌های انقلابی و تمام تشکیلات می‌داد و اینطور وانمود می‌کرد که این دستورات از هیئت رهبری سراسری آمده است. و سعی می‌کرد همه را عادت بدهد که دستورات را از دفتر خودش یعنی دفتر تشکیلات او. آ. آر. آی دریافت کنند، دستوراتی که همه به تصور اینکه از هیئت رهبری سراسری آمده می‌پذیرفتند. ولی در همان زمان او از فرصت استفاده کرده و سعی کرد سیستم کنترلی بوجود بیاورد که کاملاً تحت فرمان خودش باشد.

این سیاست با یک فرقه‌گرایی بی‌حد و حصر همراه بود، یک فرقه‌گرایی که به سمت ایجاد شرایط مناسب برای کسب آن اهداف متمایل بود. ولی از آنجا که وظیفه سازمان دادن تمام سلول‌های انقلابی را شخصاً بر عهده داشت، در موقعیتی بود که بتواند این کار را انجام بدهد. بجای تشویق انضباط، خودداری، و وفاداری راسخ به موازین حزبی از جانب مبارزین سازمان، سیاستی مبتنی بر کسب اجازه اعمال می‌شد. بجای یک‌چنان موازینی، سیاستی مبتنی بر مجاز شمردن هر کاری تشویق می‌شد. از آنجا که یک سیاست صحیح، منطبق بر عملکرد صحیح، و سیاستی درخور یک حزب پیشتاز کارگری با این برنامه‌ها جور در نمی‌آمد، سیاستی مبتنی بر اعطای امتیازات ویژه ترویج می‌شد. او شرایطی را ایجاد می‌کرد و دستوراتی صادر می‌نمود که نه تنها در جهت تبدیل دستگاه به یک سازمان پیشتاز کارگری نبود، بلکه آن را به لانه امتیازات مبدل کرده بود که محل اعمال پارتی‌بازی و سیستمی از اعطای مصونیت‌ها و الطاف شخصی بود. او بتدریج شروع کرد به اینکه نقش تشکیلات را کاملاً منحرف کند.

بعبارت دیگر، می‌بایست هسته* از تسلط و مزیت برخوردار می‌گردید. می‌بایست حیرت و سرگشتگی در عقاید و آراء ایجاد می‌شد. طرح صحیح این است که حزب مارکسیستی هدایت می‌کند، حزب مارکسیستی پیشتاز کارگران، دولت را هدایت می‌کند، هدایتی که تنها می‌تواند از طریق مجاری خاص و بعد از دریافت رهنمود از رهبری سراسری اعمال شود. او در عوض سعی کرد که در هر سطح یک دستگاه ریاست بوجود آورد. در واقع حتی چیزی بیشتر از ایجاد یک دستگاه ریاست در هر سطح؛ یعنی مداخله دستگاه سیاسی در امور اداری، در تمام سطوح، تا آنجا که این معیار چنان توأم با یک اغتشاش وحشتناک، اسفبار و شرم‌آوری برقرار شده بود که هسته تمام دستورات را صادر می‌کرد، و اینکه هسته می‌توانست پرسنل اداری را عزل و نصب کند و خلاصه اینکه هسته حکومت می‌کرد.

و در نتیجه، یک آشفتگی، یک هرج و مرج واقعی داشت در کشور بوجود می‌آمد. البته، یک چنین چیزی، با عقیده یک حزب پیشتاز مارکسیستی، یک حزب مارکسیست —

* هسته (Nucleus)، واحدهای او. آ. آر. آی (و بعدها حزب کمونیست کوبا) در مراکز کار و نیروهای نظامی و غیره بود.

لنینیستی از زمین تا آسمان فاصله دارد .

از طرف دیگر ، بخاطر عاداتی که این رفیق سعی کرد ترویج کند و تا حد زیادی هم در این کار موفق بود ، در سطح دبیری تشکیلات دیگر غیرممکن شده بود که وزیری بتواند ، بدون آنکه اول با دفاتر او .آر.آی تماس بگیرد ، کارمند و یا مسئولی را تغییر بدهد - آنهم بخاطر اینکه این رفیق مامورین دولتی را گول می‌زد و اینطور وانمود می‌کرد که او تحت رهنمودهائی که از رهبری سراسری می‌آید ، عمل می‌کند .

هسته در تمام سطوح تصمیم می‌گرفت و حکومت می‌کرد . وقتی که وزارتخانه‌ای با مشکلی روبرو می‌شد ، بجای اینکه خودشان آن را حل کنند ، به او .آر.آی مراجعه می‌کردند . کار به آنجا کشیده شده بود که اگر گریه‌ای چهار بچه می‌زائید ، لازم بود که این جریان به او .آر.آی ارجاع شود تا در مورد آن تصمیم بگیرند .

بعبارت دیگر ، هیچ موضوع ، هیچ مسئله ، هیچ جزئیاتی باقی نمانده بود که اول در دفاتر او .آر.آی بحث نشده باشد . و بسیاری از وزراء مستقیماً به آنجا می‌رفتند تا مشکلاتشان را مطرح کنند ؛ و معاونین وزراء مسائل وزارتخانه را دیگر با وزیر مربوطه در میان نمی‌گذاشتند بلکه یکسر به دفاتر او .آر.آی می‌رفتند ؛ و دیگر یک افسر امنیتی به دفاتر اداره امنیت مراجعه نمی‌کرد ، بلکه به او .آر.آی می‌رفت .

در نتیجه این اوضاع ، از بالا تا پائین ، یک روند واقعا غیرعادی ، واقعا بی‌معنی ، غیرقابل تحمل ، آشفته و پرهرج و مرج گسترش پیدا کرد . فکر نکنید که این وقایع در عرض چند هفته بوقوع پیوست ، خیر ، این روند ماهها طول کشید ؛ مردم به جنون دستور دادن مبتلا شده بودند و شیفته این شده بودند که راجع به تمام مسائل حکم صادر کنند .

و این هسته چه موجودی بود ؟ آیا هسته‌ای مرکب از انقلابیون بود ؟ این هسته چیزی جز پوسته‌ای از انقلابیون نبود که در ابراز الطاف شخصی نسبت به دیگران خیلی دست و دل باز بودند ، کارمندان را مطابق میل خود عزل و نصب می‌کردند ، و در نتیجه این هسته نمی‌توانست از اعتباری که یک هسته انقلابی باید داشته باشد ، برخوردار باشد ؛ اعتباری که فقط از نفوذ و احترام آن در چشم توده‌ها سرچشمه می‌گیرد ، اعتباری که از این طریق بدست می‌آید که اعضای آن بعنوان کارگر و انقلابی از خود سرمشق بجا می‌گذارند . نفوذ هسته بجای اینکه از این منابع سرچشمه بگیرد ، از این واقعیت ناشی می‌شد که فرد ممکن بود از آن یک مرحمتی ، تقدیری ، و یا تنبیهی دریافت کند . و همانطور که انتظارش می‌رفت ، در اطراف هسته شرایط برای جمع شدن یک عده متملق و چاپلوس فراهم شد ، چیزی که مطلقاً ربطی با مارکسیسم یا سوسیالیسم ندارد .

و تحت آن شرایط ، هرج و مرج حکمروائی می‌کرد . این طرز رفتار یک هسته انقلابی نیست . این یک انحراف از اصول مارکسیسم - لنینیسم است . این یک اغتشاش وحشتناک

در عقاید سوسیالیستی است. در بدو امر، این باعث می‌شود که هرج و مرج، فاجعه و شرارت بسیار بوجود بیاید. یک حزب مارکسیست - لنینیست کارگری، دولت را هدایت می‌کند، ولی این عمل را از طریق مجاری مناسب انجام می‌دهد؛ حزب از طریق رهبری سراسری خویش، که بنوبه خود بر دستگاه سیاسی و اداری کنترل دارد، هدایت دولت را به پیش می‌برد.

کار یک حزب چیست؟ جهت دادن. حزب در تمام سطوح جهت می‌دهد، ولی در تمام سطوح حکومت نمی‌کند. حزب آگاهی انقلابی را در میان توده‌ها اشاعه می‌دهد. حزب عامل پیوند با توده‌هاست. حزب توده‌ها را در مکتب عقاید سوسیالیسم و کمونیسم آموزش می‌دهد. حزب توده‌ها را به کار، تلاش خستگی‌ناپذیر و دفاع از انقلاب تشویق می‌کند. حزب، عقاید انقلاب را اشاعه می‌دهد. حزب نظارت می‌کند، کنترل می‌کند، پاسداری می‌کند و مطلع می‌کند. حزب درباره آنچه که باید مورد بحث قرار گیرد بحث می‌کند. ولی حزب قدرت این را ندارد که مقامات و مسئولین را عزل و نصب کند.

اگر هسته یک هسته انقلابی است، باید انتظار این را داشته باشیم که بهترین کارگران و بهترین زحمتکشان را دربر داشته باشد. بنابراین منطقی است که هرگاه مدیری بخواهد یک سرکارگر و یا شخصی را به یک سمت پرمسئولیت بگمارد، بتواند او را در هسته بیابد، زیرا هسته می‌بایست بهترین و کارآزموده‌ترین افراد را دربر داشته باشد. ولی عمل انتخاب را باید مدیر انجام بدهد، نه هسته. هسته نباید مسئولین را انتخاب کند. زیرا این همان کاری است که ما قبلاً آموخته بودیم که از احزابی نظیر پی.ا.یو، یا پی.یو.آر، و از حزب لیبرال سابق، از حزب محافظه‌کار و از هر حزب سیاسی فاسد دیگر باید انتظار داشته باشیم*. ولی این چیزی نیست که ما از یک حزب پیش‌تاز کارگری انتظار داشته باشیم. این صرفاً عفونی شدن مجدد زخم‌های سیاسی گذشته است که ملت ما سالیان دراز با آن زندگی کرده بود. این مسئولیتی نیست که هسته باید انجام بدهد.

بهترین انقلابیون، بهترین کارگران باید عضو هسته باشند. حزب نباید بخاطر اینکه دستگاه دولتی را سرپا نگهدارد، خود را تضعیف کند. دستگاه دولتی، باید مسئولین خود را از میان صفوف حزب پرورش بدهد. و نباید مثلاً به هسته‌های مزارع مردمی و یا تعاونی‌ها روی بیاورد. نباید مقامات دولتی را از بیرون به خدمت خود دربیارود، بلکه آنها باید از میان کارگران واحد خودشان ارتقاء داده شوند.

* پی.ا.یو (Partido Acción Unitaria) یا حزب عمل متحد، و پی.یو.آر (Partido Unión Revolucionario) یا حزب وحدت انقلابی، هر دو از جمله احزاب سیاسی بورژوازی کوبا، در دوران حکومت باتیستا بودند.

در هر گروه ۵۰۰ نفری از کارگران ، هرکسی می‌تواند مطمئن باشد که حداقل ۵ ژنرال ، ۱۰ موسیقیدان و ۲۰ هنرمند بیاید . واقعیت آنست که در هر توده کارگری می‌توان انواع و اقسام استعدادها و لیاقت‌ها را یافت .

کجاست آن کسی که خود را مارکسیست بداند و انکار کند که در بین توده‌ها می‌توان تمام اشکال ارزشهای انسانی ، تمام مایه‌های بشری و تمام توانائی‌های فکری را یافت ؟ چه کسی می‌تواند قبول کند صاحبان این توانائی‌های فکری و این استعدادها ، باید توسط هسته به مقام‌های دولتی ارتقاء یابند ؟ هسته‌ها باید با تمام توده‌ها کارکنند . آنها باید تمام توده‌ها را آموزش بدهند ، ولی وقتی که قرار است یک مدیر کارگزینی انتخاب شود ، وقتی قرار است پست مهمی اشغال شود ، لازم نیست که به هسته مراجعه کنیم تا وی را انتخاب کنیم . او باید از میان توده‌ها برگزیده شود ؛ او باید از میان توده‌ها ارتقاء یابد !

این وظیفه مدیر است ؛ این وظیفه دستگاه اداری دولت است . افرادی که امور دولت را می‌چرخانند باید از میان خود توده‌ها انتخاب شوند ، و تمام مراکز کار باید پرسنل خود را از میان توده کارگران انتخاب کنند ؛ ارتقاء مدیران باید بر اساس کیفیت کاری که بعنوان کارگر از خود نشان می‌دهند و مطابق با ثباتی که از خود نشان می‌دهند ، صورت بگیرد . وگرنه این مسئله به حیل‌گری سیاسی تبدیل می‌شود ، و بصورت جایزه‌ای درمی‌آید که به یک نفر می‌تواند اعطاء شود . آنوقت هسته کم‌کم مملو از افراد چاپلوس و جاه‌طلب می‌شود . این ، کار هسته نیست ! هسته وظایف دیگری دارد . وظایف هسته با وظایف دستگاه اداری دولتی تفاوت دارد . این حزب است که هدایت می‌کند ؛ این هدایت را کل حزب انجام می‌دهد ، و حزب از طریق دستگاه حکومتی هدایت می‌کند .

امروزه یک مقام دولتی باید از قدرت لازم برخوردار باشد . یک وزیر یا یک مدیر باید از قدرت لازم برخوردار باشد . او باید قادر باشد که در مورد هر امر ضروری با شورای مشاورت فنی بحث و تبادل نظر کند . او باید بتواند با توده کارگران و با هسته مشورت کند . ولی این مدیر است که باید تصمیم بگیرد ؛ مسئولیت این کار باید با او باشد .

حزب از طریق هیئت رهبری سراسری به پرسنل اداری قدرت اعطاء می‌کند . ولی برای آنکه بتواند از آنها حساب و کتاب بخواهد ، باید به آنها قدرت واقعی اعطاء کند . اگر قرار باشد که هسته تصمیم بگیرد ، اگر در سطح ایالات ، یا در سطح مراکز کار ، و یا در سطح محلی ، تصمیم بگیرد ، آنوقت چطور می‌توانیم وزیر را مسئول این تصمیمات بدانیم ؟ او نمی‌تواند مسئولیتی داشته باشد چون هیچ قدرتی ندارد .

وزیر قدرت آن را دارد که در چارچوب موازینی که قوانین و مقررات کشور معین کرده ، عزل و نصب کند . ولی در عین حال وی مسئول است . او در مقابل مدیریت سیاسی انقلاب ، مسئول اعمال و کردار خویش است . در یک کلام ، او باید حساب و کتاب اعمالش را پس

بدهد. حال برای اینکه بتواند حساب و کتاب پس بدهد، باید دارای قدرت باشد. در کوبا، بخاطر این هرج و مرج، این بی‌نظمی‌ها، و این شرارت‌هایی که صورت می‌گرفت، هیچ وزیری، هیچ مقامی و هیچ مدیری قدرت نداشت. او برای مشورت در مورد هر چیزی باید به هسته مراجعه می‌کرد. بعنوان نمونه‌ای از این اوضاع، می‌خواهم جریانی را که امروز رفیق کارلوس رافائل رودریگز^{۲۶} برای من تعریف کرد، بازگو کنم. او لازم دیده بود که شخصی را که مسئول سرپرستی سازمان گوشت بود، برکنار کند - مسئله‌ای که قبلاً با من در میان گذاشته بود، ولی احتیاجی به مشورت با من نبود - بنظر وی این شخص نالایق بود، زیرا در حقیقت تنها قدرت اداره یک واحد تولیدی کوچک را داشت، و از توانائی لازم برای رسیدگی به یک واحد عظیم نظیر سازمان گوشت برخوردار نبود. بعد چه اتفاق افتاد؟ رفیق کارلوس رافائل رودریگز او را به دفتر خود فراخواند و به وی اطلاع داد که کار دیگری به او محول خواهد شد که با توانائی او مطابقت بیشتری داشته باشد. و فکر می‌کنید آن رفیق چکار کرد؟ او به هسته^{*} آی.ان.آر. رفت و شکایت کرد که ظلم بزرگی در حق او شده است، و تقاضا کرد که این مسئله با کارلوس رافائل در میان گذارده شود.

عجب گیری کرده بودیم! منظورم اینست که اگر این رویه را ادامه می‌دادیم چه آشی برایمان پخته می‌شد! چه آش شله‌قلماکاری! این مثل اینست که هسته را با یک باندی که کارش غیبت کردن از این و آن است اشتباه کنیم! این مثل اینست که هسته را بجای یک دارودسته^{*} صاحب امتیاز، با اولیائی که الطاف پدرانه ابراز می‌کنند عوضی بگیریم. و آن طرز تفکر در اتحادیه سازمانهای انقلابی رایج شده بود.

هیچ وزیری راجع به هیچ مسئله‌ای نمی‌توانست تصمیم بگیرد، چون اگر آن امر با هسته در میان گذاشته نشده بود می‌بایست با دفاتر او.آر.آی تماس گرفته می‌شد. آیا می‌توان یک چنین حیوان صفتی را تصور کرد؟ آیا می‌توان چنین مضحک‌های را تصور کرد؟ رفقا، آیا می‌توانیم چنین کثافتی را تصور کنیم؟

باید هر چیزی را به نام حقیقی آن نامید. این به معنای آن نیست که ما با تنفر و یا با خشونت راجع به کسی صحبت می‌کنیم. ما باید تمام چیزها را تحلیل کنیم، نقد کنیم، و بطور جدی از آنها انتقاد کنیم.

منطقی است که انتظار داشته باشیم دشمن از این خطاها استفاده کند تا هرج و مرج و گيجی بوجود بیاورد و بگوید که کمونیست‌ها همه چیز را قبضه کرده‌اند، بگوید که بلاس^{۲۷} یا

* آی.ان.آر.ا، حروف اختصاری اسپانیولی انستیتو ملی اصلاحات ارضی.

آنیبال و یا یک نفر دیگر جای فیدل را گرفته‌اند، و اینکه شخص دیگری جای راثل را گرفته است، و راجع به هر کس دیگری هم بهمین ترتیب.

رفقا، دشمنان ما از خطاهای ما استفاده می‌کنند، دشمنان ما از حماقت‌های خود ما استفاده می‌کنند. آیا می‌خواهید دلیل تمام آن شایعات را بدانید؟ دلیل آن، عقده‌فرمان دادن است، جنون دستور صادر کردن، جنون حکومت کردن است که بعضی از رفقا به آن مبتلا شده بودند. و تمام اینها با یک روحیه فرقه‌گرایی بی‌حد و حصر توأم شده بود.

آیا این قدرت یک قدرت واقعی بود؟ خیر، این یک قدرت واقعی نبود؛ این فقط یک قدرت ظاهری، یک قدرت خیالی بود. هیچ قدرت واقعی در دست آن رفیق نبود. خوشبختانه، هیچ قدرت واقعی آنجا نبود! قدرت واقعی در آنجا نهفته نبود. قدرت واقعی انقلاب نمی‌تواند از آن طریق غصب بشود. رفقا، از این راه نمی‌توان انقلاب را گول زد. این تنها یک تلاش مضحک و احمقانه برای گول زدن انقلاب است.

ولی در پشت آن، به سادگی یک نیت واضح و آشکار وجود داشت. البته آن نوع شرارت در کشور ما نمی‌تواند رشد کند چون کشور ما را نمی‌توان رام و مطیع ساخت، انقلابیون هم — اکثریت رفقای انقلابی — چنین تمایلی ندارند. ولی با حقه‌بازی و دغلکاری تلاش شد تا شرایط مناسب برای تحمیل یک دیکتاتوری، یک غل و زنجیر و یک دستگاه بمنظور ارضای اهداف شخصی ایجاد شود تا بعدها بتواند ارزشهای کهن و نوین انقلاب را بکلی بربود و از میان بردارد.

رفقا، آیا ممکن است که این مربوط به مسئله فرماندهی باشد؟ مسئله اینکه چه کسی دستور می‌دهد و چه کسی دستور نمی‌دهد؟ خیر، رفقا. اگر این مربوط به مسئله فرماندهی بود، مسئله این بود که چه کسی دستور بدهد و چه کسی ندهد، ما — یعنی رفقای هیئت رهبری سراسری و وزرا — اینجا جمع نمی‌شدیم و الان صحبت نمی‌کردیم.

واقعا برای ما، آن نوع مسائلی که صرفا مربوط به فرماندهی و حکومت می‌شود بقدری جزئی و بی‌اهمیت است که معتقدیم به اندازه یک ساعت اوقات تلخی برای یک نفر، یک خانواده و یا یک رفیق نمی‌ارزد. غرور فرمان دادن و حکومت کردن چیزی است که اگر انسانها، تمام انسانها با اندک دید فلسفی به مسائل، به واقعیات دنیا، به واقعیات عالم وجود و به واقعیات تاریخ نگاه می‌کردند، دیگر بوجود نمی‌آمد.

رفقا، اگر صرفا مسئله بر سر این بود که چه کسی دستور بدهد — و یا اینکه چه کسی حکومت کند یا چه کسی رهبری کند — اگر این همان چیزی است که دارد اینجا بحث می‌شود، و نه یک مسئله اساسی اصول انقلابی، نه مسئله‌ای که با جوهر و خود حیات انقلاب سرو کار دارد، در آنصورت ما اینجا نمی‌بودیم؛ ما اینجا صحبت نمی‌کردیم؛ ما به کار دیگری مشغول می‌بودیم. زیرا، در حقیقت، آن چیزها — یعنی حکومت فی‌نفسه و قدرت فی‌نفسه —

برای ما جالب توجه نیستند.

از این گذشته، ما که برای رسیدن به مقامهای حکومتی مبارزه انتخاباتی براه نیانداختیم؛ قدرت حکومتی را در بخت آزمائی هم نبردیم؛ هیچکدام از این چیزها نبوده است. بلکه این نتیجه یک سلسله شرایط تاریخی و یک سری اعمال بود. این قدرت در نتیجه یک روند انقلابی پدید آمد - روندی که در آن هر کس نقشی را ایفا کرده است. شاید بتوان گفت که ایفای دشوارترین نقشها بر دوش ما افتاد، زیرا این امور و این وظایف لحظاتی دشوار به همراه دارد، لحظاتی مثل همین لحظات حاضر، لحظاتی که نظیر آن را در گذشته بسیار داشته‌ایم!

اگر مسائلی که اینجا بحث می‌کنیم صرفاً به مسئله قدرت و اینکه چه کسی حکومت می‌کند مربوط می‌شد، بهتر بود که هر کدام از ما از حق بازنشستگی خود استفاده کرده و از پست و مقام و سایر چیزها صرفنظر می‌کرد.

رفقا، چرا ما اینجا این مسائل را می‌شکافیم، راجع به آنها بحث می‌کنیم و مردم را از آنها مطلع می‌سازیم؟ چون این مسائل برای ملت ما اساسی است، این مسائل برای انقلاب ما و برای رفاه ملت ما حیاتی است؛ و به این دلیل که اجتناب از طرح این مسائل ممکن بود انقلاب را به بن‌بست بکشاند، به یک چاه بی‌انتها، و به سوی انهدام بکشاند.

این مهم نیست که چه کسی حکومت می‌کند، و اسمش چیست. این مهم نیست که چه کسی رهبری می‌کند و اسمش چیست. مهم اینست که خوب حکومت کند؛ مهم اینست که انقلاب را در همان جهتی که باید پیش برود، رهبری کند.

بسیار مهم بود که ما این مسئله را اینجا بحث کنیم، زیرا برای انقلاب ما حیاتی و اساسی است، صرفاً به این دلیل که ضرورت داشت این اشتباهات، این سیاست‌های غلط و بی‌معنی که خود را در قلب یک روند انقلابی باشکوه و با عظمت جا کرده‌اند را تصحیح کنیم. شرایطی که چنین اوضاعی را ممکن کرده‌اند می‌بایست ریشه‌کن می‌شد و بجای آن شرایطی بوجود می‌آمد که راه را برای سازماندهی و عملکرد یک حزب پیشتاز کارگری هموار کند.

طبیعی است که اوضاع گذشته، فرقه‌گرایی وحشتناکی را ببار آورد. این توضیح می‌دهد که چرا آن فرقه‌گرایی تشویق می‌شد. این توضیح می‌دهد که چرا در همه‌جا، در اقصی نقاط کشور، از این گوشه تا آن گوشه کشور، از پونتا ده مایسی تا کابو ده سان آنتونیو* آن فرقه‌گرایی کینه‌توزانه، سیری‌ناپذیر و بی‌حد و حصر ظاهر شد. یک سری طرز رفتارها، یک سری کارها در همه‌جا مشهود بود. رفقا، به این دلیل که آن فرقه‌گرایی یک هم‌جوشی واقعی را

* پونتا ده مایسی (Punta de Maisi) و کابو ده سان آنتونیو (Cabo de San Antonio)، منتهی‌الیه‌های شرقی و غربی کوبا.

تشویق نکرد و باعث شد که در روند هم‌جوشی، عوامل خارجی دخالت کنند و نیروهای را که می‌بایست با هم ادغام و متحد می‌شدند، مجبور کردند طوری عمل کنند که گوئی با هم ادغام نشده و متحد نشده‌اند. و در نتیجه ماه‌ها بعد از آنکه این نیروها رسماً با یکدیگر ادغام شده بودند یک نفر پیدا می‌شد که بگوید: "خیر، این شخص نه، چون ایشان عضو حزب نیستند." در شرایطی که ما تنها یک سازمان نوپا داریم، او به کدام "حزب" اشاره می‌کرد؟ "خیر، این شخص نه، چون او عضو حزب است." و دو مرتبه: "او عضو حزب است، او عضو حزب است" و یک هرج و مرج واقعی پدیدار شد.

این، طبیعتاً بر یک سری از تناقضات اضافه شده بود. این به یک سری از مشکلات، به یک فهرست طولانی از موضوعات، مباحث و اشتباهات اضافه شده بود.

ما در فرصتهای دیگر هم به این مسئله اشاره کرده‌ایم و بشدت از هرگونه فرقه‌گرایی انتقاد کرده‌ایم، فرقه‌گرایی آنهایی که در کوهها جنگیده بودند و فرقه‌گرایی آنهایی که برای مدت ۲۰ سال مبارز بودند.

در ۲ یا ۳ دسامبر، روزی که راجع به مارکسیسم - لنینیسم صحبت کردیم*، ما اینجا توضیح دادیم که چطور برعلیه تمام انواع فرقه‌گرایی، برعلیه آن کسی که ۲۰ سال مبارز بوده است و برعلیه آن کسی که می‌گوید "من در کوهها جنگیده‌ام" باید مبارزه می‌کردیم. و ما در انتقادمان از تمام افرادی که از فرقه‌گرایی آنهایی که در کوهها جنگیده‌اند حمایت کردند، راسخ و سرسخت بوده‌ایم. ما از آنها بشدت انتقاد کردیم و راسخ بودیم. ما هیچیک از مظاهر فرقه‌گرایی را تحمل نکردیم. ما بشدت از آنها انتقاد کردیم. و همیشه مردم را به اتحاد فرا می‌خواندیم و همیشه به مردم می‌گفتیم که آنهایی که در گذشته فرصت جنگیدن را نداشته‌اند نباید دلسرد شوند، و اینکه فرصتهای بسیاری در مقابل آنها قرار دارد، تمام تاریخ در مقابل آنها در انتظار نوشته شدن است، و اینکه انقلاب تازه شروع شده و راهی طولانی در مقابل ماست.

و ما حماقت آن افرادی را که فرقه‌گرایی خود را به رخ دیگران می‌کشیدند ملامت کردیم. فرقه‌گرایی‌ای که زاده این امر بود که مثلاً آنها در کوهها جنگیده‌اند، که در کوهها بسر برده‌اند یا اینکه فلان و بهمان‌جا بوده‌اند. خوب، این به کنار، ولی یک نوع فرقه‌گرایی دیگر سر برآورد: رفقا، فرقه‌گرایی شخصی که ۱۵ یا ۲۰ سال مبارز بوده، و با این نوع فرقه‌گرایی در آن موقع مبارزه نشد، و بطور صحیح با آن مخالفت نشد، ولی فراموش نکنید که تعداد کمونیست‌ها در کشور ما خیلی کم بود، بخاطر اینکه همانطور که بارها توضیح

* کاسترو طی یک سخنرانی از تلویزیون کوبا در شب ۲ دسامبر ۱۹۶۱ اعتقاد خود به مارکسیسم - لنینیسم را اعلام و اصول اتحادیه سازمانهای انقلابی را تشریح نمود.

داده‌ایم دشمن بطور بی‌وقفه مشغول پخش تبلیغات زهرآگین بر علیه مارکسیسم و بر علیه سوسیالیسم بود. این امر شرایط سختی را بوجود آورد؛ این کار، حزب مارکسیست - لنینیست را در کشور ما محاصره و منزوی کرد.

وقتی که تمام مردم انقلابی می‌شوند، وقتی تمامی مردم، یعنی اکثریت قاطع مردم ما به مارکسیسم - لنینیسم روی می‌آورند، چقدر مضحک است که در دام فرقه‌گرایی "مبارزین قدیمی" بیافتیم، و هرکدام راجع به تعداد سالهای مبارزه‌مان رجزخوانی کنیم. چقدر بی‌معنی است که این طرز تفکر در مراکز کار خود را به نمایش بگذارد! و بعد همه متوجه بشوند که این چیزی بیش از یک فرقه‌گرایی لفظی نبوده‌است، ببینند که برای گرفتن مقام مدیریت یک اداره، برای گرفتن بعضی از پست‌های کارخانجات و یا ادارات، یعنی پست‌هایی که بالاترین درآمد را دارند، لازم است که شخص به آن فرقه تعلق داشته باشد. منظور من از این گفته این نیست که حزب قدیمی مارکسیست - لنینیست را یک فرقه بنامم، بلکه من آن روحیه‌ای را که آنها بوجود آوردند، و یا روحیه‌ای که بعد از ادغام بوجود آمد را روحیه یک فرقه می‌نامم.

برای توده‌های عظیم زحمتکشان، برای توده‌های عظیم کارگران دیگر چه امیدی باقی مانده بود؟ میلیون‌ها نفر شهروند خود را در چه شرایطی می‌یافتند؟ چون، در حالیکه تعداد کمونیست‌های قدیمی فقط چند هزار نفر بود، مردمی که به نهضت مارکسیسم - لنینیسم پیوسته بودند بالغ بر میلیون‌ها نفر می‌شدند.

یک ذره هوش و ذکاوت لازم است تا متوجه عواقب کاربرد یک چنان سیاستی بشویم، یعنی سیاست برخ کشیدن سوابق مبارزاتی خود، همراه با این واقعیت که نداشتن مهر تأیید از جانب آن فرقه کافی بود تا انسان هرگونه امیدی را به یافتن هر شغلی از دست بدهد، چه بعنوان تکنیسین و چه برای گرفتن یک پست مسئول در مزرعه دولتی یا تعاونی، در ارگانهای حکومتی شهرها و یا استانها، در ج.یو.سی.ای.آی* و یا در حکومت سراسری. قباح، بلاهت، خصلت منفی و حماقت یک چنان سیاستی عیان شد.

این شرایط به چه چیزی منتهی شد؟ به خودخواهی، به حاکم شدن اعمال نفوذ و پارتی‌بازی، و به امتیازات ویژه. واقعا هم این شرایط جز اینکه حس نفرت و سوءظن توده‌ها را بر علیه کمونیست‌های قدیمی برانگیزد، به چه چیز دیگری می‌توانست منتهی شود؟ بعلاوه، نتیجه این وضع چه می‌توانست باشد جز اینکه شرایطی بوجود بیاورد که یک کمونیست

* ج.یو.سی.ای.آی، حروف اختصاری اسپانیولی شورای هماهنگی، اجرائی و بازرسی است.

قدیمی به یک راه غلط در زندگی، در کار و در طرز رفتار کشانده شود؟ و به همه اینها زیاده‌روی در اشتباهات را نیز باید اضافه کرد. و این واقعیت را نیز باید اضافه کرد که اگر یک کمونیست قدیمی مرتکب اشتباهاتی می‌شده هیچ کاری با او نداشتند؛ از مقامش برکنار نمی‌شد و به هیچ نحوی مجازات نمی‌شد. بلکه برعکس، اشتباهات وی را بدون توجه به اینکه چه اشتباهی، چه سوءاستفاده‌ای و یا چه بی‌عدالتی‌ای مرتکب شده تحمل می‌کردند.

البته این سیاستی نبود که در مورد توده‌ها هم بکار برده بشود، این سیاستی بود که بهیچوجه به توده‌ها عمومیت داده نمی‌شد، بلکه به یک شیوه قانونی مبدل شده بود تا از همه خطاها چشم‌پوشی شود؛ یک روحیه فرقه‌گرایانه و یک روحیه باندبازی بوجود آید. چرا که تمام اینها با سیاستی که هدفش ایجاد یک تشکیلات برای ارضای جاه‌طلبی‌ها و امیال شخصی بود، جور درمی‌آمد. اکنون روشن شده است که نه تنها امتیازات ویژه‌ای برای یک فرقه بوجود آمده بود، بلکه افراط در اشتباهات نیز موجود بوده است؛ رفقای بسیاری به مقامهایی گماشته شده بودند که در بسیاری از موارد استحقاق اشغال آن را نداشته‌اند. ولی انصافاً می‌توان گفت که در تمام موارد اینطور نبوده است.

نتایج همانطور است که برشمردیم. طبیعتاً یک احساس قدرت شخصی عظیم بوجود آمده بود و این به حدی بود که بعضی از رفقا بکلی تعادل خود را بر سر مسئله قدرت از دست داده بودند. آنها تصور می‌کردند که انقلاب را در یک مسابقه بخت‌آزمایی برده‌اند. حداقل، این طریقی بود که عمل می‌کردند، و بکلی فراموش کرده بودند که چه خونهایی در این راه ریخته شده و این انقلاب به قیمت چه فداکاری‌هایی بدست آمده است.

می‌خواهم چند مثال بزنم، از جمله مثالی در مورد یک آقائی از استان اورینته. ایشان دبیر کمیته بخش بایامو هستند یا بودند، و بعدها ایشان به سمت دبیر او.آر.آی در تعدادی از مزارع مردمی واقع در ال کائوتو منصوب شدند، آقائی بنام فیدل پومپا - احتمالاً ایشان هنوز در سمت دبیری خود در آنجا باقی هستند - ایشان بطریقی مرموز و غیرعادی به این پست مهم گمارده شدند، از طریق جادو و جنبل همان فرقه‌گرایی و کیش شخصیت، از طریق کیش شخصیت واقعی، نه آن چیزی که بعضی‌ها اشتباهاً کیش شخصیت بحساب می‌آورند.

وقتی که لیست رفقای که به هیئت رهبری سراسری منصوب شده بودند معلوم شد، این حضرت آقا با طرز فکری نظیر یک گولا یتر* نازی و نه یک مارکسیست - چرا که اشخاصی

* گولایتر (Gauleiter)، نامی است که به روسای بخش‌ها و فرمانداران حکومت نازیها در آلمان اطلاق می‌شد.

وجود داشتند که حال و احوال *گو!* یترها را داشتند نه مبارزین مارکسیست را — بخود جرئت داد که در مقابل دو رفیق که به هیئت‌مدیره آنجا گماشته شده بودند و در مقابل یک تکنیسین اسپانیایی که با آنها کار می‌کرد، اظهارنظرهایی بکند؛ او وقتی که لیست اسامی را دید بخود جرئت داد که اظهارنظرهایی از این قبیل بکند: "این مردکه کثیف چاق اینجا چه می‌کند؟" او به رفیق آراگونس* اشاره می‌کرد. او همچنین کلمه‌ای بکار برد که من نمی‌توانم در ملاءعام تکرار بکنم. او دوباره گفت: "و این گیرمو گارسیا کیست**؟" "این دیگر از کجا آمده است؟" "و این سرحیو دل‌واییه†، دیگر کیست؟" و این هایدیه سانتاماریا†† او اینجا چکار می‌کند؟" اینها اظهارنظرهای این شخص بوده است.

این شخص که بود؟ چرا او هایدیه سانتاماریا را نمی‌شناخت؟ چرا او گیرمو گارسیا را نمی‌شناخت؟ چرا او سرحیو دل‌واییه را نمی‌شناخت؟ چرا او هیچکس را نمی‌شناخت؟ صرفاً به این دلیل که وقتی مردم داشتند می‌جنگیدند، ایشان زیر پتو تشریف داشتند.

او چطور می‌توانست بداند که گیرمو گارسیا اولین دهقان فقیری بود که به نیروهای انقلابی پیوست، مردی که مقام خود را بخاطر شرکت در جنگهای متعدد، یکی پس از دیگری، بخاطر شرکت در جنگی که ۲۵ ماه به طول انجامید کسب کرده است؟ او چطور می‌توانست بداند که گیرمو گارسیا جزو تعداد معدودی بود که در این جنگ شرکت کردند و زنده ماندند؟ او در جنگهای بیشماری رفیق ما بود، او انسانی متواضع و با توانائی‌های خارق‌العاده در این انقلاب است. این شخص چطور می‌توانست سرحیو دل‌واییه را بشناسد؟ یعنی پزشکی که پس از خاتمه نبرد به تنهائی پیش زخمی‌ها می‌ماند و تحت محاصره ارتش استبداد به مراقبت از بیماران می‌پرداخت، زندگی افراد را از مرگ نجات می‌داد، و بعدها به نیروهای رزمنده پیوست و با سمت جانشین فرماندهی کامیلو سیین فوئگوس همراه با او در آن حمله پرشکوه شرکت کرد و اعتبار عظیمی برای خود جلب کرد؟ این شخص که همیشه در زیر پتو پنهان شده بود چطور می‌توانست سرحیو دل‌واییه را بشناسد؟ اگر می‌بینید که این لغت را مرتب تکرار می‌کنم بخاطر اینست که تنها لغتی است که دقیقاً وصف حال این مرد است.

او چطور می‌توانست هایدیه سانتاماریا را بشناسد؟ یعنی رفیق زنی را که شاهد مرگ برادرش بود، برادری که عمیقاً دوست می‌داشت، رفیق زنی که چشمان از حدقه بیرون آورده شده برادری را که عمیقاً دوست می‌داشت به او نشان دادند؟ رفیق راسخ، رفیق وفادار، رفیقی

* Aragonés

** Guillermo García

† Sergio del Valle

†† Haydée Santa Maria

که در روند دشوار و خونین مبارزات تضعیف نشد. رفیق قهرمانی که در دوران مبارزه غالباً نامش بگوش می‌خورد. چطور این حضرت‌آقا می‌توانست اسامی اشخاصی را بداند که بدون آنها و بدون تلاشهای آنها، ایشان ممکن بود هنوز زیر پتو پنهان باشند؟ از رودخانه کائوتو*، این آقا تنها به اندازه فاصله یک روز راه تا کوههای سیرا مائسترا فاصله داشتند. برای ایشان خیلی مشکل نبود که یک کوله‌پشتی بردارند و راه بیافتند، وقتی که کاولی** داشت کارگران و دهقانان فقیر را قتل‌عام می‌کرد، وقتی که کاولی با یک حمله ناجوانمردانه و فقط در طی یک شب، لویناس‌اچه‌واریا† و بسیاری از انقلابیون مبارز دیگر را بقتل رساند، وقتی که هزاران نفر از کارگران، دهقانان فقیر و دانشجویان کشته می‌شدند، ایشان فقط در ظرف یک روز می‌توانستند به نیروهای انقلابی بپیوندند.

این حضرت‌آقا چه حقی دارد که مثل یک گولا‌یتر در مورد اسامی تاریخی قضاوت کند، و تازه به اینهم قناعت نکرده و دست‌آخر بگوید: "خوب، ما کم‌کم این اشخاص را بیرون خواهیم ریخت." این چیست؟ کدام مارکسیست واقعی می‌تواند این چنین رفتار کند؟ کدام کمونیست واقعی می‌تواند چنین طرز تفکری داشته باشد - یک طرز تفکر مسخره، مغرورانه، غیراخلاقی، بطور غریبی بی‌معنی؟ کدام کمونیست، کدام انقلابی واقعی می‌تواند اینقدر حق‌ناشناس باشد؟

و برای شخصی که وقتی همه در خطر مرگ قرار داشتند، تنها نگران حفظ جان خودش بود، چه طرز برخوردی می‌تواند مناسب باشد؟ او باید حداقل کمی برای دیگران احترام قائل باشد، کمی فروتن باشد، و کمتر از خودش راضی باشد.

ولی افرادی نظیر فیدل پومپا منحصر بفرد نیستند، تعداد بیشتری نظیر آنها وجود دارند. اینها افرادی هستند که ما در داخل خود سازمان پیدا می‌کنیم! و آنها افرادی هستند که باید جارویشان کنیم، اینها کسانی هستند که چاره‌ای نداریم جز اینکه جارویشان کنیم، بله جارویشان کنیم!

من هرگز یک چنین اشتباهی را مرتکب نمی‌شوم که افراد پستی نظیر این شخص را با یک کمونیست خوب مقایسه کنم. تصور من از مشخصاتی که یک کمونیست را می‌سازد خیلی بالاست، تصور من از چیزی که یک کمونیست واقعی را می‌سازد خیلی بالاست، و نیز اینکه چطور کمونیست‌ها در همه جا مجبور بوده‌اند مبارزه کنند، از میلیون‌ها قهرمان، از شهدائی

* Cauto

** Cowley

† Loynas Echevarría

که مبارزین پرولتاریا در این راه از دست داده‌اند. خاطره استالینگراد در ذهن من بسیار بقوت باقی است. خاطره ۱۸ میلیون روسی که جان خود را از دست دادند در ذهن من بسیار بقوت باقی است. خاطره جولیوس فوسیک* خیلی در نظرم زنده است. خاطره آنهمه کمونیست بین‌المللی از کشورهای دیگر و نیز از کشور خودمان، خاطره آنهایی که در ماه دسامبر توسط دار و دسته کاولی کشته شدند، خاطره حسوس منندز**، خاطره میا، ویینا†، حوزه ماریا پرز†† و بسیاری افراد دیگری که کشته شدند، رزمندگان پرولتاریائی که در راه آرمان مارکسیسم جان از کف دادند، خاطره همه آنها در ذهن من قوی‌تر از آنست که حتی برای یک لحظه در دام این اشتباه بیافتم که یک کمونیست واقعی را با این مرد پست مقایسه کنم.

ولی چطور یک‌چنین فرد پستی به آن مقام پرمسئولیت گمارده شد؟ او چطور می‌توانست به سمت دبیری یک‌چنان گروه مهمی از سازمانها منصوب گردد؟ آن شرایطی که قبلاً اشاره کردیم، آن سیاست افتراقی، آن سیاست خودپسندانه، غلط و گمراه‌کننده، این امر را ممکن کرده بود. و با استفاده از چنین اشخاصی، با سوء استفاده از اعتبار مارکسیسم، سوء استفاده از نفوذ و اعتباری که انقلاب در میان توده مردم از آن برخوردار است، سوء استفاده از نفوذ و اعتباری که عقاید انقلابی در میان توده‌ها از آن برخوردار است، و با ایجاد شرایطی که به افرادی نظیر این شخص امکان اعمال نفوذهای بیمورد و ناروا را می‌دهد، می‌توان یک‌چنان دستگاهی ساخت. و به این‌وسيله، حزبی متشکل از طرفداران رام و مطیع، متشکل از افراد خودخواه و خودپسند می‌تواند ساخته بشود. این تنها مورد نیست. موارد دیگری نیز وجود دارد که می‌توان برشمرد.

مثلاً شخص دیگری که یک شب در یک میهمانی شام در یکی از سفارتخانه‌ها، بعد از نطق ۱۳ مارس من، اینطور اظهارنظر کرده بود که: "آنچه فیدل گفت برای آن بخش از توده‌ها که از او پیروی می‌کنند حائز اهمیت است." و آن بخش دیگر، آن بخشی که واقعا از او پیروی نمی‌کنند، آنها چکار ماند؟ آیا آنها همان افرادی نیستند که از خط مشی انقلاب پیروی نمی‌کنند؟ نام این شخص واره‌لاΦ است — اجازه بدهید نام این اشخاص را ببریم، تا همه این افراد خاطی به مردم شناسانده شوند — و او کلاهدرداری است که در وزارت امور خارجه کار می‌کند، و از قراری که شنیده‌ام آدم کم‌مایه و بی‌خاصیتی است.

* Julius Fucik

** Jesús Menéndez

† Villena

†† José María Pérez

Φ Varela

ولی، خوب، هریک از این شخصیتها بنحوی از خودراضی هستند. "فیدل برای آن بخش از توده‌ها که پیرو او هستند صحبت کرد." از نقطه نظر شخصی و فردی برای من اهمیت ندارد که آیا توده‌ها همان کاری را که من می‌گویم می‌کنند یا نه. این امر تنها از نقطه نظر انقلابی اهمیت دارد. ولی حضراتی که آن‌طور فکر می‌کنند، توده‌هایی را که از خط مشی انقلاب پیروی کردند از یاد می‌برند، توده‌هایی که با نیروئی سیل‌آسا، استبداد را نابود کردند و سلطه امپریالیستی بر کشور ما را ریشه‌کن ساختند؛ توده‌هایی که به آنها خیانت نشده؛ توده‌هایی که به ما شهرت و قدرت عظیمی بخشیدند، قدرتی که ما از آن سوء استفاده نکردیم، قدرتی که ما آن را تقسیم کرده‌ایم و سعی کرده‌ایم از آن برای سعادت کشورمان استفاده کنیم. ما از این قدرت برای پیشبرد اهداف شخصی‌مان استفاده نکرده‌ایم، زیرا بعد از همه آنچه که گفته شد و صورت گرفت، از این مبارزه چه منفعت شخصی می‌توانستیم کسب کنیم؟ ما که این اقبال را داشته‌ایم که ببینیم آنهمه رویاها، آنهمه انتظارات و آنهمه آمال و آرزوها به تحقق پیوسته‌اند، ما که از امتیازی برخوردار بودیم که نه مارتی، نه ماسئو، نه ماکسیمو گومز، نه گیتته‌راس، نه میبا، نه سپیدس، نه آگرامونته^{۲۸} و نه هیچیک از پدران بنیانگذار نهضت ما از آن برخوردار نبودند. ما که شاهد آن بوده‌ایم که پرچم کشورمان بعنوان یک پرچم آزاد، مستقل و مقتدر به اهتزاز درآمده است، ما که شاهد آن بوده‌ایم که نام کشورمان، سرشار از اعتبار و نفوذ، در سراسر جهان طنین‌انداز شده دیگر آرزوی چه منفعت شخصی را می‌توانستیم داشته باشیم؟

ما برای آن بخش از توده‌ها که از ما پیروی می‌کنند صحبت نمی‌کنیم. ما همانگونه که رهبران انقلابی باید سخن بگویند، یعنی با صداقت، خلوص نیت و آزاد از هرگونه حب‌نفس و خودپرستی برای توده‌های انقلابی سخن می‌گوئیم.

و بهمین ترتیب، چقدر از چیزهای دیگر منشاء مشابهی داشته‌اند؟ مثلاً آنهایی که در حالت تب و تاب و در حالتی که بندرت حتی یک کتاب کوچک مارکسیستی را خوانده‌اند، و یا قبلاً آن را خوانده بودند بدون اینکه چیزی از آن فهمیده باشند، اینطور اظهار نظر کردند که کتاب تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد یک سند ارتجاعی است.

بسیار خوب، حالا آن حضرت آقا از کجا اینقدر مطمئن است که راجع به فلسفه و انقلاب خیلی سرش می‌شود؟ خیر، حضرت آقا، ما انتظار نداریم که تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد یک اثر کلاسیک مارکسیستی بشمار بیاید. خیر، حضرت آقا. در کمال تواضع باید بگویم که کتاب تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد تجلی یک ذهن پیشرو، یک ذهن انقلابی در حال تکامل است. این کتاب، هنوز انعکاسی از یک ذهن مارکسیست نبود، ولی بیانگر ذهن مرد جوانی بود که داشت بسوی مارکسیسم تمایل پیدا می‌کرد و شروع می‌کرد که مثل یک مارکسیست عمل کند. اما ارزش این کتاب در محتوای تئوریک، اقتصادی و سیاسی آن نهفته نیست.

ارزش دیرپای این کتاب در اینست که یک سند محکومیت زنده برعلیه خطاها و جنایات استبداد بود، و رژیم را که آنقدر وحشیانه، بیرحم و جبون بود، آنقدر مستبد و خونخوار بود، افشاء کرد. ولی بالاتر از همه، ارزش کوچکی که کتاب تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد ممکن است داشته باشد صرفاً در اینست که آن سند محکومیت در زیر سرنیزهٔ صدها سرباز رژیم اقامه شد، سربازانی که دستشان به خون ۸۰ نفر از رفقای ما آلوده بود.

امروز هرکسی می‌تواند پشت یک تریبون برود و در کمال آرامش و بدون کوچکترین مزاحمت و حضور پلیس، و بدون اینکه گلوله‌ای شلیک بشود و یا اینکه کسی مورد کمترین ضرب و جرحی قرار بگیرد، یک نطق غرا ایراد کند. ولی گفتن آن چیزها تحت آن شرایط، و موقعی که هیچکس تامین جانی نداشت، و محکوم کردن آن چیزها در آن زمان، کمی دشوارتر از این بود که حالا ژست انقلابیون را بخود بگیریم.

کتاب تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد لازم نیست بعنوان یک راهنمای انقلابی در مدارس تدریس بشود. این کتاب یک اثر کلاسیک مارکسیستی نیست. این تجلی یک ذهن در حال تکامل و بیانگر یک سری عقاید است که انقلابیون همواره به آن می‌اندیشیده‌اند. این یک سند محکومیت زنده است که در زمانی اقامه شد که تنها با قبول خطر از دست دادن جان خود می‌شد بر رژیم اتهام وارد آورد.

اگر ما آن خط را دنبال کنیم، می‌توانیم بگوئیم که بیانیهٔ مونته‌گریستی^{۲۹} یک سند ارتجاعی بوده؛ یا اینکه اعلامیهٔ حقوق بشر^{۴۰} منتشره در سال ۱۷۸۹ یک سند ارتجاعی بوده؛ چه خزعلاتی باید در مغز یک نفر فرو رفته باشد که اینطور فکر کند.

و شخص دیگری وجود داشت که می‌گفت حمله به پادگان مونکادا یک اشتباه بوده، و یا اینکه عملیات پیاده شدن از کشتی گرانما یک اشتباه دیگر بوده است. بسیار خوب، ما از نقطه نظر شخصی به این امور علاقمند نیستیم و اگر راجع به آنها صحبت می‌کنیم صرفاً بخاطر تجزیه و تحلیل آنهاست، زیرا یکبار و برای همیشه باید خود را از شر این اشخاص که جز چرندیات چیزی نمی‌گویند خلاص کنیم. بگذارید از شر این پاه‌گویان خلاص شویم! ما، و فقط ما، بعد از تمام تجاری که کسب کرده‌ایم و بعد از تمام آن چیزهایی که در این مبارزه در زمینهٔ مسائل نظامی آموخته‌ایم، این حق را داریم که بحث کنیم و تصمیم بگیریم که آیا تحت شرایط مشخص و در پرتو تجارب کنونی‌مان، می‌باید به پادگان مونکادا حمله می‌کردیم یا نه؛ یا اینکه عملیات پیاده شدن از گرانما آنطور که ما انجام دادیم صحیح بود یا نه. البته ما الان خیلی بیشتر از آن موقع تجربه داریم. ولی با اینحال اگر الان از همان تجربه‌ای که آن موقع داشتیم، برخوردار بودیم، باز کاملاً ممکن است که همان کاری را که در آن زمان انجام دادیم دوباره عیناً تکرار کنیم.

ولی حالا، در پرتو تجارب غنی که تا به امروز کسب کرده‌ایم — و چه کسی می‌تواند

این را انکار کند که افراد دقیقا مطابق با آنچه می‌دانند و بر طبق شرایط موجود عمل می‌کنند - انسان می‌تواند در آرامش این تاکتیک‌ها را بهتر مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد؛ مثلا می‌توان تصمیم گرفت که بجای این پادگان به یک پادگان دیگر حمله شود و یا اینکه از طریق شنا به هدف نزدیک شویم؛ یا بجای اینکه با قایق و کشتی می‌آمديم شاید بهتر می‌بود که با هواپیما بیائیم، یا از تاکتیک نفوذ استفاده کنیم؛ می‌شد که بصورت مردان قورباغه‌ای در ساحل پیاده شویم خلاصه اینکه انسان ممکن بود بتواند هریک از این کارها را انجام دهد. آنچه در مورد پادگان مونکادا و یا کشتی گرانما مطرح است، مسئله بر سر اعمالی که انجام شد نیست بلکه مسئله بر سر خط مشی صحیح است، خط مشی مبارزه مسلحانه؛ این خط مشی مبارزه مسلحانه بر علیه استبداد باتیستا بود که صحت خود را از لحاظ تاریخی اثبات کرد، و نه خط مشی منحط یا خط مشی پیشروی از طریق مبارزات انتخاباتی. آیا ممکن است یک نفر اینقدر کر، اینقدر کور و اینقدر نزدیک‌بین و احمق باشد که دروس تاریخ را نادیده بگیرد، و از بیرون کشیدن دروسی که باید از تاریخ استخراج شود، ناتوان باشد؟

من این موارد را به این منظور مطرح می‌کنم که چند مثال ذکر کنم. بعضی‌ها چه بحث‌های احمقانه‌ای می‌کنند؟! آنها راجع به چیزهایی که نمی‌فهمند بحث می‌کنند. آنها راجع به تاریخ و راجع به نقش هر سازمان و یا هر چیز دیگر بحث می‌کنند. و به چه منظوری؟ روزی خواهد رسید که تاریخ بطور عینی نوشته شود، تاریخ ساخته خواهد شد؛ مردم، توده‌ها تاریخ را می‌سازند. ما قبلا این را گفته‌ایم و معتقدیم که توده‌ها سازندگان تاریخ هستند؛ آنها معماران تاریخ هستند. حالا، تاریخ ساخته می‌شود ولی نمی‌تواند تحریف بشود. تاریخ را می‌توان ساخت ولی نمی‌توان آن را از نو نوشت. فقط یک تاریخ وجود دارد و شما نمی‌توانید آن را مطابق با امیال ذهنی‌تان بنویسید. و همه تاریخ‌های ذهنی باید دور انداخته شود، تا راه برای کل تاریخ واقعی، کل تاریخ حقیقی هموار بشود.

انقلاب حاصل یک روند طولانی از مبارزه است که اجداد ما در سال ۱۸۶۸ آن را آغاز کردند، و امروزه در حال میوه دادن است، و در آینده نیز به پیشروی ادامه خواهد داد. این مبارزه مراحل و نبردهای مختلفی را دربر داشته است. تاریخ مرحله حاضر در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳ آغاز شد، همچنانکه تاریخ مبارزاتی سال ۱۸۶۸ در ۱۰ اکتبر آن سال و تاریخ جنگ استقلال - و یا آنچه جنگ استقلال خوانده می‌شود - در ۲۴ فوریه ۱۸۶۵ آغاز شد. این تاریخ حقیقی است، پس چرا بر سر آن جر و بحث کنیم؟ تمام این ابراز شور و اشتیاق به چه درد می‌خورد؟ از آن چه عاید می‌شود؟ ما از آن چه نفعی می‌بریم؟ و روزی خواهد رسید که تاریخ ملت کوبا نوشته خواهد شد. روزی خواهد رسید که تاریخ عقاید سیاسی، تاریخ دوران معاصر نوشته خواهد شد و آنوقت نقشی که هرکس ایفاء کرده، ارزش تلاش‌های

هرکس، بدون انکار کردن افرادی که عذر موجهی برای ترک مبارزه داشته‌اند، روشن خواهد شد. و وقتی که تاریخ عقاید سیاسی نوشته شود، چه کسی خواهد توانست ارزش میا را انکار کند؟ چه کسی خواهد توانست ارزش بنیانگذاران حزب مارکسیست - لنینیست کوبا را انکار کند؟ چه کسی خواهد توانست نقش خارق‌العاده‌ای را که این افراد در اشاعه عقاید مارکسیستی - ضدامپریالیستی و سوسیالیستی در میان کارگران و توده مردم بازی کردند انکار کند؟ تازه تمام اینها جدا از سایر تلاشهای آنهاست، جدا از عشقی است که آنها در طی انقلاب نسبت به کار در میان کارگران نشان داده‌اند.

روزی خواهد رسید که تاریخ واقعی و عینی نوشته خواهد شد. شاید ما خودمان به نوشتن آن کمک کنیم، زیرا زمانی فرا خواهد رسید که دیگر با مسائلی که امروز در مقابلمان قرار دارد مواجه نخواهیم بود، و می‌توانیم با آرامش، فراغ بال، و بطور عینی و صادقانه به بحث و تجزیه و تحلیل و انتقاد بپردازیم. اشتباهاتی را که مرتکب شده‌ایم و نیز موفقیت‌هایی را که کسب کرده‌ایم و هر چیز دیگر را بررسی کنیم. ما نوشتن تاریخ عینی کشورمان را تقبل خواهیم کرد.

چرا باید به این طرف و آن طرف برویم و بحث راه بیاندازیم؟ از این کار چه چیزی عایدمان می‌شود؟ اگر قرار است حق کسی را ضایع نکنیم، چرا باید به این طرف و آن طرف برویم و نقش فیلسوف‌های تاریخ را بازی کنیم، در حالی که ممکن است در واقع نقش احمق‌های تاریخ را بازی کرده باشیم. اینها بحث‌های بیهوده‌ای هستند!

ما، رهبران انقلابی، بالاخره یک روز باید به بحث بنشینیم و آن درس‌هایی را که برای نسل ما، برای نسل‌های آینده، برای مردم کشورهای برادر جمهوری‌های آمریکای لاتین سودمند بوده‌اند را استخراج کنیم، تا آنها بتوانند از موفقیت‌های ما و از اشتباهات ما دروس مربوطه را فرا بگیرند.

ما هرگز خود را در چنان شرایطی نیافته‌ایم. ما همیشه "آنچه را که از آن سزار بوده به او واگذار کرده‌ایم، و آنچه را که از آن خدا بوده است به او مسترد داشته‌ایم."*

البته، مهم بود که روزی راجع به این چیزها صحبت کنیم.

چند چیز دیگر هست که باید بگویم. کل این طرز رفتار منجر به بروز بی‌عدالتی‌ها، خطاها، و اشتباهات می‌شود. بعنوان مثال، می‌توانیم موارد بی‌عدالتی را که در حق بسیاری از رفقای قدیمی ارتش شورشی روا شده، بازگو کنیم. روزی ما به جایی رفتیم که در آنجا ۱۰۰ افسر را که در نبردهای بسیاری شرکت کرده بودند دیدیم. از آنها پرسیدیم که شما الان چکار می‌کنید؟ آیا فرماندهی سربازان را بعهده ندارید؟ - جواب دادند: خیر.

* از انجیل متا، باب ۲۲، آیه ۲۱.

بر سر این رفقا چه آمده بود؟ خوب، جواب این بود که آنها بخاطر "سطح سیاسی پائین" شان به فرماندهی سربازان گمارده نشده بودند. آه! "سطح سیاسی پائین." و این "سطح سیاسی پائین" چه مقوله‌ای است؟ آنها چطور می‌توانند بیایند و راجع به "سطح سیاسی بالا" و "پائین" صحبت کنند، در حالی که داریم راجع به رفقائی صحبت می‌کنیم که انقلاب را بوجود آوردند، رفقائی که در جنگ شرکت کردند و آن را فاتح گرداندند؛ رفقائی که انقلاب سوسیالیستی را رهبری کردند و پیروزی آن را امکان‌پذیر ساختند؟

چطور ممکن است شخصی برای انقلاب سوسیالیستی جنگیده باشد و بعد یک نفر بیاید و بگوید که آنهایی که مبارزه کردند و برای آن انقلاب جنگیدند و به آن وفادار ماندند و کسانی که در لحظاتی که از مردم انتظار می‌رفت متزلزل بشوند، متزلزل بخود راه ندادند، افرادی که همیشه برای مردن آماده بودند، افرادی که بهنگام حمله مزدوران، خود را بسیج کردند و بعد از آنکه ماهیت سوسیالیستی انقلاب اعلام شد، در جنگ با مزدوران کشته شدند، چطور می‌شود آنها را به بهانه "سطح سیاسی پائین" از سمت فرماندهی‌شان برکنار کرد و بعد بجای یک‌چنین شخصی، یک لیسانسیه علوم انسانی را گماشت که تنها می‌تواند یک کتابچه مارکسیستی را از حفظ بخواند - بدون اینکه به آن عمل کند؟ بنابراین هر لیسانسیه علوم انسانی که ننگیده و هرگز هم تمایلی به نبرد نداشته، از یک سطح بالاتر سیاسی برخوردار است و باید به فرماندهی نیروهای نظامی منصوب بشود! آیا این مارکسیسم است؟ این لنینیسم است؟

پس فکر کنید که چند تا از رفقا، حتی کامیلو سین فوئگوس ممکن بود توسط آنها از فرماندهی یک ستون ضربتی و یا یکی از یگانهای رزمی برکنار شوند. و آنها احتمالا یکی از این لیسانسیه‌های علوم انسانی را به فرماندهی منصوب می‌کردند که می‌توانست کمی بهتر صحبت کند و کمی بهتر مسائل مارکسیستی و لنینیستی را طوطی‌وار تکرار کند.

وقتی کامیلو به سمت فرماندهی ستون ضربتی گمارده شد*، ما، که می‌دانستیم او یک انقلابی باسرف، یک انقلابی کاملاً صادق است، و می‌داند که برای یک هدف برحق و عادلانه می‌جنگد، فردی با یک روح کاملاً انقلابی، با خمیره کمونیستی، چرا که کامیلو کاملاً این‌چنین بود - آدم باید کتابهایش و نوشته‌هایش را ببیند، باید روحیه اتحادبرانگیزش را ببیند که در نامه‌هایش، و در صحبت‌هایش از فلیکس تورس** وقتی که در لاس‌ویلاس† با او بود متجلی است - ما به آن رفیق مهربان و قهرمان، که شیر میدان نبرد بود، سراپا

* بخشی از ارتش شورشی که در سال ۱۹۵۸ انقلاب را از سیرامائسترا به کوبای مرکزی کشاند.

Félix Torres**

Las Villast†

چابکی، زیرکی و مهارت بود، رفیقی که می‌توانست سربازانش را از موقعیت‌های دشوار به سلامت بدر ببرد، ما به او نگفتیم: "سرمایه^{۴۱} را از حفظ قرائت کن!" بلکه، وقتی که ما او را به آن سمت گماشتیم، تنها چیزی که مورد نظر ما بود، این بود که بدانیم او کیست، از چه خمیره‌ای ساخته شده، و اینکه توانائی هدایت آن نیروها را به ناحیه پینار دل ریو* دارد. و اینکه بدانیم چنانچه دستوراتی مبنی بر ماندن در لاس‌ویاس دریافت نکرد، آنها را به کجا رهبری خواهد کرد.

و حالا، ممکن بود در نتیجه آن مهملات و مسخره‌بازی‌ها، یک نفر بیاید و یک تست مارکسیسم – لنینیسم به او بدهد و او هم در آن مردود شود و در نتیجه فرماندهی نیروهای نظامی را به یک لیسانسیه علوم انسانی که آموزش نظامی ناچیزی دیده است واگذار کند. و چنین چیزی ممکن بود در مورد سیرو فریاس**، سیرو ردوندو†، پاز††، و بسیاری افراد دیگر که در میدان نبرد از میان رفتند اتفاق می‌افتاد؛ یعنی در مورد افرادی که دهقان‌زاده بودند، از خانواده‌های محروم می‌آمدند، و به این دلیل مبارزه می‌کردند که آگاهی، روحیه و غریزه طغیانگری طبقه استثمارشده را در وجود خود داشتند؛ افرادی که رزمندگان طبقه خود، و قهرمانان طبقه خود بودند.

چقدر مضحک است که ببینیم مردانی که هر لحظه آماده مرگ بودند، یک‌چنین انقلابی را به پیروزی رساندند، و آماده بودند تا جانشان را در این راه فدا کنند، علیرغم تمام اینها می‌بایست بخاطر سطح سیاسی پائین‌شان از فرماندهی سربازان‌شان کنار گذاشته شوند! من می‌گویم که این رویه قبیح است، بی‌عدالتی است، سیاستی است که هیچ وجه تشابهی با مفاهیم مارکسیستی، پرولتری و لنینیستی ندارد. و رفقا، این چیزها اتفاق افتاده‌اند. و این ماحصل آن فرقه‌گرایی است که باید ریشه‌کن کنیم.

اینها اصلاحات حقیقتاً دردناک، ولی اجتناب‌ناپذیری است که باید به آن دست بزنیم.

بسیار خوب، چطور ممکن است که یک‌چنین چیزهایی در یک حزب بوقوع بپیوندد؟ اینجا با همان مسئله‌ای برخورد می‌کنیم که راجع به آن بسیار زیاد صحبت شده، یعنی مسئله کیش شخصیت. شاید یک مثال از آنچه که ما – حداقل من – بعنوان کیش شخصیت

* Pinar del Río

**Ciro Frías

†Ciro Redondo

††Paz

می‌شناسیم، بتواند موضوع خوبی برای مربیان سیاسی در واحدهای نظامی و نیز مدیران مدارس باشد تا آموزش بدهند؛ مفهومی که کوچکترین وجه اشتراکی با نفوذ و اعتبار رهبران ندارد، کوچکترین وجه اشتراکی با قدرت و احترام رهبران ندارد، و همانطور که بنظر می‌آید بعضی‌ها کاملاً عکس این فکر می‌کرده‌اند. چه کسی درباره آن چیزهایی که اتفاق می‌افتاد فکر کرد، چیزهایی که دیدنشان چندان مشکل هم نبود؟ اخیراً، ما حداقل توانستیم این پدیده را در عمل ببینیم. به احتمال قوی افرادی وجود داشتند که به این فکر افتادند که این مسائل به ما ربط دارد؛ افرادی که فکر کردند باید مراقب ما باشند که آیا ما هم احتمالاً در دام خطای کیش شخصیت می‌افتیم یا نه.

البته یک‌چنان فکری، یک‌چنان شک و تردیدی به ذهن ما خطور نکرد زیرا ما می‌دانیم که اینگونه مسائل در کشور ما وجود ندارد، و کاملاً برعکس هم هست. حال من از خودم می‌پرسم: اگر ما از دیدن آنچه که در مقابل چشمان ما داشت اتفاق می‌افتاد ناتوان بودیم، پس چرا اینهمه راجع به این مسئله بحث کردیم؟ مطمئناً این مسئله از این خطر ناشی نشد که نخست‌وزیر حکومت انقلابی بخود اجازه داده بود که با کیش شخصیت اغوا شود.

چه ما می‌خواستیم و چه نمی‌خواستیم، حتی اگر خودمان هم نمی‌خواستیم، صادقانه بگویم که این چیزها مورد علاقه ما نبودند؛ این مسائل شخصاً مورد علاقه ما نیستند. ما تنها از این نقطه نظر به این نکات توجه می‌کنیم که آیا می‌توانند به انقلاب صدمه بزنند یا به آن سود برسانند، آیا می‌توانند برای مردم، برای نسل حاضر و برای نسل بعدی مفید باشند یا بی‌ثمر باشند.

ولی محض خاطر آنهایی که ممکن است این فکر به ذهنشان خطور کرده باشد که ما حتی بطور خیلی کم و جزئی می‌توانستیم برای داشتن چنان تمایلاتی مورد سوء ظن و بدگمانی باشیم، بد نیست بعضی اعمال را خاطرنشان کنم، بعضی اعمال که در این حقیقت نمایان است که ما جنگ را آغاز کردیم، آن را رهبری کردیم، آن را به پیروزی رساندیم، ولی هیچ ستاره ژنرالی بر دوش ما نیست و هیچ مدالی بر سینه‌هایمان آویخته نشده است. و هنگامی که ما قدرت حکومتی را در دست گرفتیم، نخستین قانونی که وضع کردیم قانون منع بنا کردن مجسمه‌ها بود - مسائل مربوط به کیش شخصیت در آن زمان به اندازه حالا مورد بحث قرار نداشت - ولی ما بنا بر یک اعتقاد عمیق و راسخ پیشنهاد منع بنای مجسمه افراد زنده و نامگذاری خیابانها به نام افراد زنده را مطرح کردیم. و از همه مهمتر، قرار دادن تصاویر ما در ادارات حکومتی، از سوی قانون ممنوع اعلام شد. ما این کار را از روی یک اعتقاد عمیق، یک اعتقاد عمیق انقلابی انجام دادیم. آیا این عوامفریبی بود؟ خیر. ما بر مبنای اعتقاد عمیق انقلابی به این شیوه عمل کردیم.

مسئولیت‌های عظیمی بر دوش ما قرار گرفت. توده‌های کشور ما قدرت عظیمی را در

دست‌های ما گذاشتند و ما آن را با دیگران تقسیم کردیم، کاری که مناسب بود و باید انجام می‌دادیم، کاری که انجام آن برای ما صحیح بود، کاری که وظیفه ما بود. من صمیمانه و راسخانه به اصول رهبری جمعی اعتقاد دارم، ولی هیچکس مرا به اینکار مجبور نکرد، برعکس این اعتقاد از یک ایمان عمیق و شخصی ناشی می‌شود، ایمانی که من آموخته‌ام چگونه به آن سر فرود بیاورم. من به آنچه که در ۲ دسامبر گفتم ایمان دارم: من به رهبری جمعی معتقدم، من معتقدم که توده‌ها تاریخ را به رشته تحریر درمی‌آورند، من معتقدم که اگر بهترین عقاید، عقاید شایسته‌ترین و لایق‌ترین مردم بطور جمعی بحث شوند، از نقایص، خطاها، ضعف‌ها و اشتباهاتشان پالایش می‌شوند. من همچنین معتقدم که نه تاریخ کشور ما و نه حیات ملت ما نباید متکی به افراد، انسانها، و شخصیت‌ها باشد. من چیزی را می‌گویم که سخت بدان پایبندم.

چرا من این موضوع را با موشکافی توضیح می‌دهم؟ خیلی خوب، زیرا ما از جمله اشتباهات دیگر، این اشتباه را نیز مرتکب شده‌ایم. ما در مورد مسائل مارکسیسم، در مورد کل تاریخ غنی و زنده مارکسیسم، در مورد مبارزه مارکسیسم علیه تجدیدنظرطلبان و علیه افرادی که اصول آن را تحریف می‌کنند، خیلی چیزها برای بحث داریم. ما از لنین خیلی چیزها می‌توانیم بیاموزیم. از تاریخ مارکسیسم از آغاز تا زمان حاضر خیلی چیزها می‌توانیم بیاموزیم.

همین موضوع کیش شخصیت را ما بارها در مدارس و بسیاری جاهای دیگر به افراط بحث کرده‌ایم، و هرکدام به شیوه تفکر خودمان. رفقا، نه بخاطر اینکه این مسئله ما را ناراحت می‌کند، تا آنجا که به ما مربوط است، مردم می‌توانند تا آخرین نفس این مسائل را بحث کنند؛ این ما را ناراحت نمی‌کند.

ولی متعاقباً من از خودم این سؤال را می‌کنم: چرا ما اینقدر زیاد مسئله‌ای را مورد بحث قرار داده‌ایم که مشکل ما نبود، بلکه مشکل اتحاد شوروی بود؟^{۴۲} بسیار خوب. ما باید خوب مطلع باشیم. اگر آنها مسائلی هستند که مربوط به تجربیاتی مارکسیستی است ما باید از آنها مطلع باشیم و آنها را بحث کنیم. ولی ما نباید آن مسائل را به موضوع مرکزی بحث‌هایمان مبدل کنیم. چون ما چیزهای بسیار مهمتری برای بحث کردن داریم و اگر آن کار را بکنیم مثل اینست که به یک مبارزه علیه طاعون دست بزنیم، در حالیکه بجای طاعون با مرض مالاریا و یا فلج اطفال روبرو هستیم. این درست است که ما نمی‌خواهیم مورد هجوم طاعون قرار بگیریم و باید برای پیشگیری از ابتلاء به آن واکسینه بشویم و اقدامات لازم را بعمل بیاوریم، و بعلاوه باید بدانیم که طاعون چه مرضی است، ولی وقتی که مجبور به مبارزه می‌شویم، باید علیه مالاریا و فلج اطفال که امراض واقعی و موجود هستند مبارزه کنیم.

آن پلییدی‌ها در کشور ما تهدیدی نبوده‌اند. تنها خطری که موجود بود همان چیزی بود که ما آن را تشخیص ندادیم. چقدر کور بودیم! چه شکافی بین تئوری و عمل! چه درس آموزنده‌ای! بحث‌های زیادی درباره‌ی یک موضوع صورت گرفته بود در حالی که در تمام مدت این خطر وجود داشت که بسیاری از مردم را گمراه کنیم و با اینهمه، هرچقدر هم که مسئله را بحث کردیم، آن مرضی را که در یک قدمی ما بود، ندیدیم.

خیلی‌ها می‌گفتند: "کیش شخصیت همان چیزی است که در اینجا نیز نظیر اتحاد شوروی بوجود خواهد آمد؟ آیا نخست‌وزیر می‌تواند یکی از آنهایی باشد که باید مراقب باشیم و نگذاریم که در دام کیش شخصیت بیافتند؟"

بسیار خوب. من فکر نمی‌کنم که در این صحبت‌ها هیچ نشانه‌ای از بی‌اعتمادی و یا هرچیزی نظیر آن وجود داشت. من مطمئنم که در اینجا مسئله‌ی عدم وجود اطلاعات مطرح نبود. این موضوعات مفصلاً بحث می‌شد. ولی نکته اینجاست که افراد زیادی در گوشه و کنار وجود دارند که از موضوع پرت هستند؛ افراد زیادی وجود دارند که در مورد اینکه بجاترین و اساسی‌ترین مسائل کدام هستند، دچار سرگشتگی هستند. ما مهارت نداریم؛ ما هیچ توجهی نمی‌کنیم و در نتیجه از مسیر صحیح منحرف می‌شویم. به این دلیل است که از موضوع پرت می‌شویم.

بنظر من بسیاری از آن شایعات، تمام آن تبلیغات و کل این مسئله‌ای که در کشور ما در حال شکل‌گیری بود، تا حدی در نتیجه بحث‌های بیجائی بوجود آمد که نباید موضوع اصلی مورد بحث ما قرار می‌گرفت.

و روشن است آنچه که به شیوه ناآگاهانه و خودبخودی بوقوع پیوست به ایجاد مشکلی دیگر و پدیده‌ای دیگر کمک رساند، یعنی نابودی اعتبار انقلاب. چرا؟ به این دلیل که هرچه اعتبار انقلاب بیشتر باشد بهتر است؛ هرچه انقلاب سخنگوی پر قدرت و با اعتبار بیشتری در رهبری خود داشته باشد، بهتر است. چون داشتن یک گروه کر ۱۰ نفره با داشتن یک گروه کر ۳۰۰ نفره یکسان نیست. وقتی یک گروه کر ۳ نفره می‌بینید خوب است، ولی ۳۰۰ صدا خیلی بهتر است، خیلی زیباتر و خیلی عالی‌تر است. اگر ما یک، دو، ده رهبر بانفوذ داریم، باید سعی کنیم تا رهبران متنفذ بیشتری داشته باشیم. ما نباید آن رهبرانی را که نفوذ و اعتبار دارند نابود کنیم. اگر آنها را نابود کنیم چه اتفاقی می‌افتد؟ در آنصورت، بدبختانه، وقتی که موقعیت دشواری پیش بیاید مردم کسی را ندارند که به او ایمان داشته باشند. وقتی که ما با شرایطی مشابه و یا بدتر از شرایطی که در پلایاژیرون با آن روبرو بودیم، مواجه شویم، وقتی که ناگهان باید با شرایطی ده برابر بدتر از آنچه که در پلایاژیرون روبرو شدیم، مواجه شویم، آنوقت ما باید با مردم صحبت کنیم، ما باید به ایمان مردم روی بیاوریم.

و ما با کاشتن تخم شک و بدگمانی چه چیزی عایدمان می‌شود؟ ما از نابودی اعتبار انقلاب چه نفعی می‌بریم؟

البته، من هیچ انقلابی صادقی، هیچ رفیقی و هیچیک از آنهایی را که در مورد این مسئله سخن گفته‌اند، مقصر نمی‌دانم. خیر، ولی من می‌فهمم رفقا، که شرایطی ایجاد شده بود که متأسفانه آن بحث — اگر الان هم ما شروع به بحث مسائلی بکنیم که بعداً باید بحث شوند به همان نتیجه منجر می‌شود. زیرا بحث آن مسائل در حال حاضر زیانمند است. این بحث‌ها با نیازهای کنونی مطابقت ندارند.

بعداً ما مسائل دیگری را بحث خواهیم کرد که در زمان انجام آن مباحثات موجود بودند و متأسفانه با بعضی تبلیغاتی که برعلیه برخی از رفقا هدایت می‌شدند تلاقی پیدا کردند، تبلیغاتی که به شیوه بسیار زیرکانه‌ای هدایت می‌شد، تبلیغاتی که برعلیه اعتبار برخی رفقای مشهور و بسیار باارزش هدایت می‌شد و این تبلیغات از همان مسئله‌ای ناشی شد که ما مطرح کرده‌ایم؛ رفقا، همان افرادی که آن سیاست فرقه‌گرایانه را تشویق می‌کردند، دست به هدایت یک‌سری تبلیغات زیرکانه برعلیه تعدادی از رفقای بسیار باارزش انقلاب زدند.

این کار چه تاثیری بر توده‌ها گذاشت؟ خوب، خیلی ساده، توده‌ها را دلسرد کرد. آیا این کار توده‌ها را برعلیه انقلاب برانگیخت؟ خیر، توده‌ها از انقلاب رو برگردانده‌اند، توده‌ها، علیرغم تمام این اشتباهات، با انقلاب هستند و همیشه با انقلاب خواهند بود. ولی آنها آتش شور و اشتیاق توده‌ها را خاموش کردند، آنها حرارت توده‌ها را به سردی کشاندند.

این چه تاثیری بر سازمان سیاسی انقلاب گذاشت؟ خیلی ساده، رفقا. ما در حال تشکیل یک سازمان نبودیم؛ من قبلاً هم گفتم که ما داشتیم تدارک یک غل و زنجیر و یک یوغ را می‌دیدیم. من می‌خواهم کمی جلوتر بروم؛ ما در حال ایجاد فقط پوسته‌ای از یک سازمان بودیم. چطور؟ توده‌ها در آن متشکل نشده بودند. ما اینجا از اتحادیه سازمانهای انقلابی سخن می‌گوئیم. آن سازمانی مرکب از مبارزین حزب سوسیالیست مردمی بود.

سایر سازمانها، هیئت رهبری دانشجویان، جنبش ۲۶ ژوئیه، چه سازمانهایی بودند؟ آیا سازمانهایی مرکب از اعضای متشکل و قدیمی بودند؟ خیر. آنها سازمانهایی بودند که از حمایت عظیم توده‌ای، از حمایت قریب به اتفاق توده‌ها برخوردار بودند. جنبش ۲۶ ژوئیه و سایر سازمانهای دیگر این چنین بودند. آنها از اعتباری عظیم و محبوبیتی عظیم برخوردار بودند. ولی این مردم درون یک سازمان متشکل نشده بودند.

اگر ما بخواهیم یک سازمان و یک اتحاد ایجاد کنیم و برای اینکار توده‌ها را در آن متشکل نکنیم، آنوقت موفق به متحد کردن هیچ چیز نخواهیم شد؛ ما با این کار در دام

همان فرقه‌گرایی می‌افتیم که افتادیم .

پس هسته‌ها چطور شکل گرفتند؟ من به شما می‌گویم که چطور تشکیل شدند . در هر استان دبیرکل پی.اس.پی* به سمت دبیری او.آر.آی گماشته شد؛ در تمام هسته‌ها، در تمام ناحیه‌ها، دبیرکل پی.اس.پی سمت دبیرکلی او.آر.آی را بعهده گرفت، در هر هسته، دبیرکل - عضو پی.اس.پی - به دبیرکلی هسته گمارده شد. آیا این چیزی است که شما تشکل و اتحاد می‌نامید؟ مسئولیت اجرای آن سیاست بر دوش رفیق آنیبال اسکالانته است. نتیجه این وضع چه شد؟ این چه عواقبی بدنبال داشت؟ تمام آنچه که ما در مبارزه با ضدکمونیسم انجام داده بودیم، مبارزه ایدئولوژیکی، توضیح مستمر و پیگیر، که به آهستگی ضدکمونیسم را نابود کرد - زیرا همانطور که خودمان گفته بودیم، ضدکمونیسم بنوبه خود فرقه‌گرایی را ببار می‌آورد، چرا که شرایط انزوا و پیگرد و آزار همیشه این تمایل را در مارکسیست - لنینیست‌ها بوجود می‌آورد که از خودشان در حصار بسته سازمان خود حفاظت کنند، و خود را در سازمانشان محبوس کنند.

خیلی خوب، این نتایج ضدکمونیسم و تضییقات است؛ این شرایط فرقه‌گرایی را ببار می‌آورد. حال چنانچه ضدکمونیسم نابود شود ولی فرقه‌گرایی افراطی هنوز باقی باشد، دوباره منجر به پرورش ضدکمونیسم و گيجی و سردرگمی می‌شود. چرا که بسیاری از مردم خواهند پرسید: "کمونیسم اینست؟ مارکسیسم اینست؟ سوسیالیسم اینست؟ این خودکامگی، این سوء استفاده‌ها، این امتیازات، و تمام اینها، آیا کمونیسم اینست؟"

آنها به‌مراه هاتوئی سرخپوست** خواهند پرسید: "اگر این کمونیسم است، پس...". موقعی که هاتوئی سرخپوست زنده زنده در حال سوختن بود، کتیشی نزد او آمد و از او پرسید که آیا می‌خواهد به بهشت برود یا نه، و او پاسخ داد: "نه، اگر بهشت همین است، من نمی‌خواهم به بهشت بروم." آیا منظور مرا می‌فهمید؟ من ناچارم رک و پوست‌کنده صحبت کنم.

هیچکس نباید کوچکترین شکی داشته باشد، و من فکر می‌کنم که اگر کسی هم شک داشته باشد باید کاملاً دیوانه باشد - اجازه بدهید این کلمه را بکار ببرم. در شرایط حاضر من باید فوق‌العاده مشخص صحبت کنم، با عینیت فوق‌العاده، صراحت، صداقت و درستی، و مخفی نکردن هیچ چیز. زیرا رفقا، ما می‌خواهیم مطمئن باشیم که از حرف‌های ما تعبیر نادرستی صورت نگیرد.

خیلی خوب، پس، آن فرقه‌گرایی از نو به ضدکمونیسم پر و بال می‌دهد. کدام ذهن

* پی.اس.پی، مخفف "حزب سوسیالیست مردمی" بزبان اسپانیولی است.

** Hatuey

مارکسیست - لنینیستی می‌تواند فکر کند که - در زمانی که انقلاب سوسیالیستی بر سر قدرت است - شیوه‌هایی بکار گرفته شود که در آن زمان که مارکسیسم - لنینیسم در قدرت نبود، در زمانی که مارکسیسم - لنینیسم کاملاً تحت محاصره و منزوی بود، بکار گرفته می‌شد؟ منزوی کردن خود از توده‌ها، آنهم در زمانی که انسان بر سر قدرت است دیوانگی است. منزوی شدن از سوی طبقات حاکمه، استثمارگران، آنهم در زمانی که لاتیفونديست‌ها (بزرگ‌مالکان) و امپریالیست‌ها قدرت را در دست دارند یک چیز است، ولی رفا، جدا شدن از توده‌ها، آنهم زمانی که کارگران و دهقانان فقیر، یعنی وقتی که طبقه کارگر قدرت را در چنگ دارد، چیز دیگری است، جنایت است. در این موقع فرقه‌گرایی، یک عمل ضدانقلابی است، زیرا انقلاب را تضعیف می‌کند و به آن صدمه می‌رساند.

آرمان یک مارکسیست - لنینیست چه باید باشد؟ "اینها آرمان من هستند، این هدف من است." برای سالیان دراز ما گروه کوچکی بیش نبودیم - ۱۰ هزار نفر، ۱۵ هزار نفر حقیقتاً مارکسیست - لنینیست بودند. پس چطور است که درست در همان زمانی که همان هدف، هدف او، معیار او، به آرمان سه میلیون کوبائی مبدل شده، وی خود را از توده‌ها منزوی می‌کند و دقیقاً طوری عمل می‌کند که در زمانی که ۵ هزار، ۱۰ هزار، یا ۱۵ هزار نفر بودند؟ این یک اشتباه عظیم است. ارتکاب به یک چنین اشتباهی جنایت است. یک جنایت ضدانقلابی است. وقتی که ما می‌توانیم روی قدرت توده‌ها حساب بکنیم چطور ممکن است چنین اشتباهی را مرتکب شویم؟

برای آن توده‌ها باید یک چارچوب سازمانی ساخته شود. آن چارچوب باید با نیروهای جدید و با کادرهای جدید ساخته شود نه با یک عده قلیل از کادرها - درست مانند زمانی که سازمان خیلی کوچک بود، وقتی که حزب مارکسیست - لنینیست تنها چند هزار نفر طرفدار داشت. وقتی که در کشور ما مارکسیسم - لنینیسم میلیون‌ها هواخواه دارد، باید سازمانی برای آن میلیون‌ها نفر ساخته بشود. عمل کردن به شیوه‌ای دیگر، همانطور که در فرصت‌های دیگر نیز گفته‌ایم، مثل اینست که بخواهیم رودخانه کائوتو را خالی کنیم؛ یعنی مثل اینست که بخواهیم آب رودخانه آمازون را در رودخانه کائوتو بریزیم، یا بخواهیم محتوی یک خمره را توی کوزه خالی کنیم، و یا اینکه بخواهیم بر بام ساختمانی که فقط دو طبقه دارد، یک ساختمان ۴۰ طبقه بنا کنیم. رفا، آن بنا فرو خواهد ریخت! این کار، بمعنی انزوا از توده‌ها خواهد بود!

ما این خطا را مرتکب ندهایم. از نقطه نظر مارکسیست - لنینیستی این یک خطای مهلک است، یک خطای نابخسودنی است، اشتباهی است که باید تصحیح شود.

نتیجه این چه بود؟ خیلی ساده. سازماندهی هسته‌های انقلابی آغاز شده بود، ولی هسته‌ها سری بودند، آنها سری بودند. آیا شما می‌توانید وجود یک تماس سری با

توده‌ها را تصور کنید؟ آیا می‌توانید تصور کنید که هسته‌ها دقیقا همانطور سری تشکیل شوند که در زمان باتیستا تشکیل می‌شدند؟ عبارت دیگر، هسته‌هایی که توده‌ها از وجود آنها خبر نداشتند؟

و بعد، ما چکار کردیم؟ خوب، در یک مرکز کار با ۵۰۰۰ کارگر، ما هسته‌ای داشتیم که هفت نفر عضو داشت. با عرض معذرت از رفیق یانوسا*، من می‌خواهم نمونه‌ی کاخ ورزش را ذکر کنم.

او، گاروچو** و دو زن را استخدام کرد - گاروچو کیست؟ ما نمی‌خواهیم بر سر این مسئله که گاروچو چه کسی بود بحث کنیم. گاروچو در سال ۱۹۵۴ بر پایه برنامه انتخاباتی پی.یو.آر به عضویت در انجمن شهر انتخاب شد. در آن موقع بنظر ما شاخه حزب سوسیالیست مردمی در رگلا† مرتکب اشتباهی شد - ما باید با صراحت صحبت کنیم زیرا نه اتهام می‌زنیم، نه کسی را سرزنش می‌کنیم و نه هیچ چیزی نظیر آنها. بیائید تمام آن چیزها را فراموش کنیم. الان ما باید راجع به تمام مسائل، بدون تعصب و بدون تزلزل صحبت کنیم. آنها اشتباه کردند. به این دلیل که آن مرد گفت که توبه کرده است و می‌خواهد استعفا بدهد. و بعد او به عضویت حزب سوسیالیست مردمی درآمد. خوب، به وی اجازه داده شد که در مقام خود باقی بماند. من نمی‌دانم، ولی بنظر من انجام آن کار برای آن بخش حزب تاکتیک غلطی بود - آن یک بخش حزب بود، حزب نبود - ولی واقعیت اینست که آن مرد مقام عضویت خود در انجمن شهر را درست تا روز سی و یکم دسامبر (۱۹۵۸) حفظ کرد.

بعد، به ناگهان، علیرغم تنفیری که مردم نسبت به اعضای پی.یو.آر در انجمن شهر و اعضاء پی.یو.آر و هر چیزی که مربوط به آنها می‌شد، داشتند، می‌بینیم که آن مرد - قهرمان پی.یو.آر - از مقام عضویت در انجمن شهر به مقام یک رهبر انقلابی صعود می‌کند. خیلی خوب. این را می‌توان توضیح داد. این نتیجه یک اشتباه بود. این غیرقابل انکار است که پذیرش وی اشتباه بوده است، این درست مثل آنست که - خوب، چرا من باید مثال بیاورم. من یک مثال دارم ولی نمی‌خواهم الان آن افراد بدبخت را بخاطر بیاورم، زیرا بدون هیچ دلیلی به آنها صدمه خواهم زد.

خوب سپس، گاروچو آخر الامر به آی.ان.دی.ای.آر†† پیوست. او یک منشی و دو

Llanusa *

Garrucho **

Regla †

†† حروف اختصاری اسپانیولی انستیتوی ملی ورزش، تربیت بدنی و تفریحات.

دختر دیگر را هم برای کار در آنجا با خودش برد. من معتقدم که آنها دختران فوق‌العاده‌ای هستند؛ هیچ چیزی بر علیه آنها وجود ندارد. و آنجا گاروچو به یک صاحب‌منصب مهم مبدل شد. و از دفتر حکومت ایالتی، یا خدا می‌داند از کجا، به نزد یانوسا فرستاده شد و به او یک مقام مهم واگذار شد.

وقتی که ما رفتیم ببینیم آی.ان.دی.ای.آر چه نوع هسته‌ای دارد، فهمیدیم که از ۴۰۰ نفر کارکنان آنجا، تنها هفت نفر عضو هسته هستند. در حالیکه در آنجا ۲۰ تا ۳۰ نفر افراد عالی و فوق‌العاده وجود داشتند، تنها ۷ نفر عضو هسته بودند: گاروچو، دوزن، یانوسا، منشی او و دو تن از کمونیستهای قدیمی، ازه‌کییل هررا* و پانچو لویز**. این تمام هسته بود. این وسیله تماس ما با توده‌های آنجا بود، وسیله تماس سری ما با ۴۰۰ نفر کارکنان آنجا بود. آیا شما یک چنین چیزی را یک دستگاه سیاسی می‌نامید؟

خیلی خوب، یانوسا بخشی از هسته بود، زیرا وی یانوسا بود و رهبری آن سازمان را بعهده داشت، و من معتقدم که رفیق یانوسا استحقاق عضویت در آن هسته را دارد. در مورد منشی، خوب من معتقدم که او بخاطر اینکه منشی یانوسا بود در آن هسته عضویت داشت. با وجودی که می‌فهمم که او دختر فوق‌العاده‌ای است. ولی افراد دیگری وجود داشتند که آنقدر خوشبخت نبودند که منشی یانوسا باشند. دختران فوق‌العاده دیگری آنجا وجود داشتند، ولی چون همراه با گاروچو به آنجا نیامده بودند، نمی‌توانستند بخشی از هسته باشند. و دو کمونیست قدیمی آنجا وجود داشت. یکی، ازه‌کییل هررا، یک کارگر عالی بود که کارکنان آنجا وی را بعنوان کارگر نمونه معرفی کرده بودند. ما وقتی که دیدیم یکی از اعضای هسته از سوی توده‌ها بعنوان کارگر نمونه معرفی شده، چقدر خوشحال شدیم و چقدر احساس رضایت کردیم! او ازه‌کییل هررا بود. پانچو لویز نیز بعنوان یک کارگر نمونه معرفی شده بود. من می‌فهمم که او بعد از کمی دردسر در جی-۲† یا یک جای دیگر، به آنجا آمده بود. ولی پانچو هم آنجا بود. آنها می‌گویند که او رفیق (حزبی) خوبی است. ولی او آنجا عضو هسته بود. او یکی از "هفت نفر افراد ممتاز عضو هسته" بود.

و ازه‌کییل هررا که بود؟ آنها می‌گویند که گاروچو خودش پیشنهاد کرده بود که ازه‌کییل را با یکی از پسر عموهایش عوض کنند، اگرچه او یک مبارز قدیمی بود. این چیزی است که رفیق یانوسا بمن گفت. من نمی‌دانم که آیا او این مطلب را تایید خواهد کرد یا نه. ما خیال نداریم — هرچیزی که اینجا گفته می‌شود، شاهدان معتبری دارد که آن را تایید

Ezequiel Herrera *

Pancho López **

† پلیس امنیتی کوبا.

می‌کنند بنابراین خطر اینکه ما چیزی را از خودمان اختراع کنیم وجود ندارد .
بعد ما به آمبار موتورز* رفتیم . الان آمبار موتورز جایی است که نقدا تعداد کارگران آن از آی.ان.دی.ای.آر بیشتر است . ما برای برگزاری یک جلسه به آنجا رفتیم . آنجا هم ۹ نفر به عضویت هسته انتخاب شده بودند . خوب ، فایدهء حرف زدن چیست ؟
هسته مرکب از ۹ نفر بود که با همان روال انتخاب شده بودند : رفیق مدیر ، منشی مدیر ، برادرزن مدیر . البته من می‌خواهم خاطرنشان کنم که برادرزن مدیر آنجا رفیق خوبی است که کارگران آنجا هم به همین نحو او را می‌شناسند ، ولی این مسئله را تغییر نمی‌دهد .

ما به آنجا رفتیم تا در مورد بعضی از مسائل با اعضای هسته تبادل نظر کنیم . و آنوقت رئیس پرسنل بیرون آمد ، در محل کاری نظیر آنجا که پر از کارگرانی است که پیراهنشان خیس عرق و لباس‌های کارشان عرق روغن است ، این رئیس پرسنل یک پیراهن "قشنگ" پرزرق و برق و یک شلوار سفید پوشیده بود . و او یکی از اعضای هسته بود ! چه تضاد خیره‌کننده‌ای ! آنها کاملا از توده‌ها جدا بودند .

چه اتفاقی افتاده بود ؟ این اتفاق رخ داده بود که آنها مبارزین قدیمی را دست‌چین کرده بودند و آنها را به بخشی از مدیریت - رئیس پرسنل ، مدیر - تبدیل کرده بودند . بعد وقتی که آنها هسته را تشکیل دادند - از آنجا که یکبار دیگر از مبارزین قدیمی استفاده کردند - کمیسیون مدیران را یک بخش از هسته ساختند . اعضای هسته مبارزین قدیمی بوده و همه مدیر بودند . هیچیک از توده‌ها در هسته عضو نبود . آن هسته ، هستهء مدیریت بود . این نمونه‌ها خطاهائی را که ما مرتکب شده‌ایم ، روشن می‌کند . خوب ، در نتیجهء این چیزها ، چه اتفاقی در حال وقوع بود ؟ وزارت صنایع هر ماه به ۶۰ تا ۱۰۰ کارگر جایزه می‌دهد ؛ از هر ۶۰ نفر که جایزه می‌گرفتند ، تنها ۵ نفر عضو هسته‌های انقلابی بودند . حد میانگین ، رقمی بین ۵ تا ۱۰ عضو هسته‌های انقلابی است . ۵ تا ۱۰ درصد از هر ۱۰۰ کارگر ، آیا کمابیش اینطور نیست ؟ ۵ تا ۱۰ نفر از بین هر ۱۰۰ کارگر برندهء جایزه . بنابراین ما همهء آن خطاها را مرتکب شده‌ایم . آنها خطاهائی هستند که ما ، همهء ما ، چه قدیمی و چه جدید ، باید با یک هدف مشترک دست‌بدست هم بدهیم و آنها را تصحیح کنیم .

ما گفتیم ، "خوب ، ما باید این وضع را درست کنیم . این راه صحیح تماس با توده‌ها نیست ." پس چرا ، علیرغم این وضعیت ، ما قادر بودیم که برای آنهمه دفعات ، آنهمه از مردم را بسیج کنیم ؟ ما خودمان را تحمیق می‌کردیم . از طریق آن پوستهء تشکیلاتی نبود که ما قادر به انجام آن کار می‌شدیم ، بلکه از طریق ابزاری بود که انقلاب برای بسیج توده‌ها

در اختیار داشت : از طریق رادیو ، تلویزیون ، مطبوعات - از طریق تمام آن ابزارها ، انقلاب توده‌ها را بسیج می‌کرد . وقتی که ما همه آن مسائل را با رفیق سزار در میان گذاشتیم ، وی عقیده داشت که رسانه‌های گروهی قدرت فوق‌العاده عظیمی برای بسیج توده‌ها داشتند ، ابزار مستقیمی برای بسیج توده‌ها بودند . آن پوسته یک حزب بود که توده‌ها را بسیج نمی‌کرد . ما اگر می‌خواستیم در طی تهاجم دشمن تنها بر روی آن پوسته صرف یک حزب تکیه کنیم ، جدا به دردرس می‌افتادیم . آن ، تنها پوسته‌ای از یک حزب بود . رفقای خیلی خوبی در آن وجود داشتند . من نمی‌خواهم - بعدا در مورد کمونیست‌های قدیمی و راجع به تمام آن چیزها صحبت خواهم کرد - باری من خیال ندارم که توضیح بیشتری راجع به این مسئله بدهم که ما چطور باید با این مشکل بطور عینی ، آرام ، صادقانه ، منصفانه و عادلانه برخورد کنیم .

ولی البته ، آن تشکیلات برای بسیج توده‌ها نبود . واقعا قدرت عظیمی برای بسیج توده‌ها از طریق کمیسیون هدایت انقلابی موجود بود . اساسا قدرت عظیمی برای بسیج توده‌ها از طریق وسائلی که انقلاب بدین منظور در اختیار داشت ، موجود بود . ولی هیچ ابزار مناسبی برای حفظ تماس با توده‌ها وجود نداشت و آن مسئولیت بر دوش یک حزب پیش‌تاز کارگری قرار داشت .

پس ما بسادگی باید توده‌ها را متحد می‌کردیم . ما چند تا از اتحادیه سازمانهای انقلابی را متشکل کرده بودیم ولی ، توده‌ها ، که توده‌های انقلابی هستند و کسانی هستند که تاریخ را می‌سازند ، در آن ادغام نشده بودند ، زیرا هیچ عضوی که از توده‌ها باشد ، هیچکس ، هیچیک از توده‌ها در آن وجود نداشت . بدین طریق بود که اتحادیه سازمانهای انقلابی تشکیل شده بودند .

من مطمئنم که هر کمونیست ، هر شهروند ، چه قدیمی و چه جدید ، هرکسی که فکر می‌کند ، موافق است که این یک اشتباه است . نه آنچه که ما امروز در حال انجام آن هستیم . امروز ما راجع به کمونیسم و ضدکمونیسم یا راجع به اینکه چه راه ایدئولوژیکی را باید در پیش بگیریم ، بحث نمی‌کنیم . انقلاب بطور بازگشت‌ناپذیر ، بعنوان یک انقلاب مارکسیست - لنینیستی تصریح شده است و ما این انتقاد از خود در مورد اشتباهاتمان را در چارچوب مارکسیسم - لنینیسم انجام می‌دهیم . بگذارید هیچکس در این مورد به خیالبافی مبتلا نشود و یا دچار هیچ توهمی نشود . تصور نکنید که ما بفکر آنیم که حتی یک قدم به عقب برگردیم . خیر . برعکس ما می‌خواهیم به پیش برویم ! (ابراز احساسات) داشتم می‌گفتم - درست در لحظه‌ای که صحبت مرا قطع کردید - که ما می‌خواهیم خیلی پیشروی کنیم . ما می‌خواهیم قدمهای عظیمی به جلو برداریم و می‌خواهیم که اینکار را دقیقا با اصلاح اشتباهاتمان انجام بدهیم .

ما اینجا بحث می‌کنیم؛ ما بعنوان مارکسیست - لنینیست‌ها، رفقا، مثل مارکسیست - لنینیست‌ها درگیر انتقاد از خود هستیم. بگذارید دشمن هرچه می‌خواهد بگوید؛ این بحثی که ما انجام می‌دهیم به سود دشمن نیست؛ این به سود دشمن نیست که ما این تصحیحات را صورت بدهیم. این تصحیحات تنها می‌تواند سلامت‌بخش و مفید باشد و به انقلاب سود برساند.

خلاصه ما تمام آن خطاها را مرتکب شده‌ایم. ما باید یک حزب پیشتاز کارگری باشیم. ما باید به نام طبقه کارگر حکومت کنیم، و ما اهداف انقلاب را متحقق می‌سازیم و بنام طبقه کارگر و طبقه زحمتکش در این کشور حکومت می‌کنیم.

حزب ما باید با استفاده از شیوه‌های مارکسیستی سازمان یابد، نه شیوه‌های لوئی چهاردهم. من می‌خواهم توصیف کوچکی را که در سایر جلسات هم استفاده کرده‌ام، دوباره تکرار کنم. شیوه‌های لوئی چهاردهم اینها هستند: "فورا ابلاغ شود، من حزب هستم. فورا ابلاغ شود، من اعضاء حزب را تعیین می‌کنم."

خیر، این نه مرکزیت دموکراتیک است و نه هیچ چیزی شبیه آن. مرکزیت دموکراتیک چیز کاملاً متفاوتی است. مرکزیت دموکراتیک یک رهبری است که با استفاده از شیوه‌های مارکسیست - لنینیستی در زمینه گزینش افراد و کار آنها، حزب را سازمان می‌دهد. این رهبری دنبال چه چیز است؟ این رهبری سعی می‌کند تا بهترین افراد، بهترین عناصر طبقه کارگر را درون حزب گرد هم بیاورد. بهترین کارگران کشور باید عضو حزب باشند. این افراد چه کسانی هستند؟ آنها کارگران نمونه، زحمتکشان نمونه‌ای هستند که به تعداد فراوان وجود دارند.

بعبارت دیگر، نخستین شرط عضویت در هسته اینست که فرد کارگر نمونه‌ای باشد. اگر فردی کارگر برجسته نباشد، نمی‌تواند سازنده سوسیالیسم یا کمونیسم باشد. هیچ ولگردی، هیچ بیکاره‌ای هیچ حقی ندارد که عضو هسته انقلابی باشد.

خیلی خوب حالا، این کافی نیست. تجربه ما در طی این جلسه مثالهای جالب بسیاری برای ما فراهم کرده است. یک عضو هسته باید یک کارگر نمونه باشد، ولی بعلاوه باید انقلاب سوسیالیستی را قبول داشته باشد. او باید ایدئولوژی انقلاب را قبول داشته باشد. و البته باید خودش بخواهد که عضو هسته انقلابی باشد. او باید مسئولیت‌هایی را که عضویت وی در هسته به همراه دارد بپذیرد. ولی، علاوه بر اینها، لازم است که سابقه زندگی این آدم پاک باشد، بعبارت دیگر، هرگز نباید بعنوان سرباز و یا پلیس در خدمت استبداد بوده باشد. البته افرادی وجود داشتند که عضو ارتش بودند و برای مدتی دراز در زندان بسر بردند؛ این موارد فرق دارند.

البته موارد ویژه‌ای وجود دارد که شبیه به مورد گاروچو نیستند. گاروچو تا آخرین

لحظه عضو انجمن شهر باقی ماند، و من معتقدم که او یک قهرمان است چون تنها یک قهرمان می‌تواند برای آن مدت دراز خود را بعنوان طرفدار باتیستا جا بزند. اگر او واقعا هواخواه باتیستا نبود، شایسته گرفتن مدال افتخار است.

ولی خوب، چیزی که من می‌خواهم بگویم اینست: سابقه زندگی پاک داشتن؛ نداشتن هیچ سابقه‌ای بعنوان یک طرفدار موحال*، نداشتن هیچ سابقه‌ای بعنوان طرفدار باتیستا، فعالیت نداشتن در احزاب پی.ا.یو و پی.یو.آر، تعلق نداشتن به نیروهای مسلح استبداد، تعلق نداشتن به سیم**، و هیچیک از این گروه‌ها. زندگی یک کارگر عضو هسته باید از یک‌چنان لکه‌ننگی پاک و مبری باشد.

این جالب است، زیرا اخیرا در یک جلسه‌ای - فکر می‌کنم فروشگاه ابزارآلات اسپورو بود - کارگران داشتند کارگران نمونه را انتخاب می‌کردند، چون که توده‌ها باهوش هستند، آنها از شم عدالت‌خواهی برخوردارند، و در هر جلسه‌ای که ما حاضر بودیم، و در تمام جلسات دیگر، این شم خود را در انتخاب مبارزین قدیمی از میان توده‌ها متجلی می‌کنند، زیرا این مبارز در مقام یک کمونیست بزرگ و در مقام یک کارگر عالی قرار دارد.

توده‌ها از شم عدالت‌خواهی عظیمی برخوردار هستند. بعضی اوقات یک نفر که سابقه بدی دارد انتخاب می‌شود و توده‌ها بلافاصله این را تشخیص می‌دهند. چندین مورد درباره افرادی وجود داشته که سوابق بدی داشتند و بعنوان کارگر نمونه معرفی شده بودند. در بعضی موارد آنها سوابق تاسف‌باری داشتند. متاسفانه یک‌چنین اتفاقاتی رخ می‌دهند. ولی در جلسه‌ای که من به آن اشاره کردم، اینطور اتفاق افتاد که توده‌ها فردی را بعنوان کارگر نمونه معرفی کردند. کارگری از میان جمع بلند شد و گفت: "این مرد طرفدار موحال بوده است." بعد آن مرد به دفاع از خودش پرداخت و گفت که هیچوقت طرفدار موحال نبوده، و اقرار کرد که پیرو باتیستا بوده است.

و علیرغم این، توده‌ها گفتند که او باید عضو هسته باشد. یک‌چنین توده‌ای از کارگران گیج و سردرگم است و باید هدایت بشود. یعنی باید به آنها توضیح داده شود که یک‌چنان فردی نمی‌تواند عضو هسته باشد، زیرا هرکسی که می‌گوید پیرو باتیستا بوده، به این معنی است که او با تمام جنایات، کشتارها و شکنجه‌هایی که ونتورا، کاراتالا† و همه آن جانیان

* اوسه‌بیو موحال (Eusebio Mujal)، رئیس سازمان مرکزی اتحادیه‌های کارگری کوبا در زمان باتیستا که طرفدار دیکتاتوری بود.

** سیم یا اس.آی.ام، مخفف نام سازمان امنیت باتیستا.

† ونتورا (Ventura) و کاراتالا (Carratalá)، از شکنجه‌گران بدنام در زمان دیکتاتوری باتیستا.

مرتکب شدند موافق بوده است. این موضوع باید با توده‌ها در میان گذاشته شود. این وظیفه سازماندهان حزبی است و آنها باید بگویند "نه!"

از همه اینها گذشته، این توده‌ها نیستند که هسته را انتخاب می‌کنند، در نتیجه حزب یک حزب منتخب نیست. حزب مجموعه‌ای از افراد "منتخب" است که از طریق اصل مرکزیت دموکراتیک سازمان یافته است. حالا، عقیده توده‌ها باید در نظر گرفته شود. این نکته خیلی مهم است که اعضای هسته انقلابی از حمایت کامل توده‌ها برخوردار باشند، و اعتبار عظیمی در بین توده‌ها داشته باشند.

ما شاهد مواردی بودیم که حقیقتاً احساسات انسان را برمی‌انگیخت. ما در جلسه‌ای شرکت کرده بودیم و آنجا خواستار لیستی از ۱۵ رفیق شدیم. ما از توده‌های آنجا خواستیم که افرادی را که بنظر آنها کارگران نمونه هستند نام ببرند. آنها برخاستند و اسامی بعضی‌ها را پیشنهاد کردند. و شیوه‌های بسیاری برای دوز و کلک، حقه و فریب و تشکیل جلساتی که نتایجش از قبل تعیین شده وجود دارد؛ ولی یک وکیل مجلس مبرز و کاردان می‌تواند از شیوه‌هایی استفاده کند که تمام آنها را غیرممکن بسازد.

وقتی از آنها پرسیدیم، "فکر می‌کنید کس دیگری هم هست که به خاطر لیاقت‌هایش حیف باشد که نامش به لیست اضافه نشود؟ آنها یک کارگر، یک رفیق جوان، یک سیاه را پیشنهاد کردند. فکر می‌کنم نام او حوان آنتونیو بتانکورت* بود. آنها وی را نام بردند. آن کارگر فوق‌العاده محبوب بلند شد. او آرام و کمرواست. او روی یک چهارپایه رفت و آنها شروع به سؤال کردند که "رفقا، چرا شما فکر می‌کنید این مرد یک کارگر نمونه است؟" و آنها شروع به توضیح دادن کردند، و کارگری که نگاهی صادقانه داشت در مورد او گفت: "ببینید، من یک کارگر ناراضی بودم. من از انقلاب دل خوشی نداشتم. من به این کارخانه انتقال داده شدم. رفیق حوان آنتونیو با من گرم گرفت و بارها با من صحبت کرد. او مسائل را بارها و بارها برای من توضیح داد. او بقدری این کار را کرد، بقدری خوب رفتار کرد، بقدری رفیق خوبی بود که موفق شد مرا قانع کند و ترغیب کند؛ ما هروقت او را می‌دیدیم داشت کاری انجام می‌داد - این رفیق حتی وقتی که مریض بود سر کار می‌آمد - و امروز من کارگری هستم که انقلاب را می‌فهمم، کارگری هستم که از انقلاب پشتیبانی و دفاع می‌کنم."

کارگر دیگری بلند شد و گفت: "من می‌خواهم چند نکته را اضافه کنم. من کارگری بودم که عادت داشتم غالباً غیبت کنم. من عادت کرده بودم که برای کسب پول بیشتر، در خارج از کارخانه کار کنم. من عادت کرده بودم که با کار در خارج از محل کارم ۲ یا

* Juan Antonio Betancourt

۳ پزو بیشتر بدست بیاورم. حوان آنتونیو با من گرم گرفت؛ او هر روز با من صحبت می‌کرد؛ او برای من توضیح داد که من با این کارم به انقلاب صدمه می‌زده‌ام؛ و اینکه رفتار من صادقانه نبوده، و من به محل کارم ضرر می‌زده‌ام، و به طبقه کارگر و به میهنم صدمه می‌زده‌ام. و بعد از آن من هرگز از محیط کارم غیبت نکرده‌ام. من دیگر هرگز غیبت نداشته‌ام."

یک نفر دیگر بلند شد و گفت: "حوان آنتونیو از ناراحتی لثه دندان رنج می‌برد. با اینکه وی ناراحتی‌های زیادی دارد و بعضی اوقات صورتش تا دو هفته ورم می‌کند، هرگز از کار غیبت نداشته است."

یک کارگر دیگر بلند شد و گفت: "این رفیق زمانی نقاش بود. بعد شروع به کار در یکی از ادارات کرد. یک روز ما با ۱۵ اتومبیل به اینجا آمدیم و آنها باید رنگ می‌شدند. این کار فوری بود و لازم بود که اتومبیل‌ها رنگ شوند و آنوقت این رفیق گفت، 'نگران نباشید، فقط منتظر باشید تا من کارم را تمام کنم.' وقتی که کار اداریش را تمام کرد، ساعات طولانی را صرف رنگ زدن اتومبیل‌ها کرد تا این کار تکمیل شد. و این رفیق با کمال میل حاضر است ۱۵ یا ۲۰ ساعت در روز کار کند."

وقتی که توده‌ها داشتند خصوصیات، و لیاقت‌های آن کارگر را توصیف می‌کردند، انسان هیچ کاری نمی‌توانست بکند جز اینکه تحت تاثیر تمام آنچه که گفته می‌شد و تمام آن ابراز قدردانی‌ها قرار بگیرد.

آن وقت من از یک کارگر پرسیدم، "در مورد این فرد چه فکر می‌کنید؟ آیا فکر می‌کنید او کارگر بهتری است یا شما؟"

و او جواب داد، "او ده برابر از من بهتر است." — این کارگر مرد جوانی بود. دوباره پرسیدم، "آیا دلتان می‌خواهد مثل او بودید؟ آیا فکر می‌کنید که روزی نظیر او باشید؟"

و او گفت، "شاید باشم. شاید اگر خودم را بهتر کنم، اگر کار کنم، شاید روزی به همان خوبی او باشم."

اینها کسانی هستند که ما باید عضوگیری کنیم! اگر آن کارگر سابقه پاکی دارد، طرفدار باتیستا نبوده، طرفدار موحال نبوده، و اگر بدسابقه نیست ما باید او را به طرف خودمان جلب کنیم، باید او را به مدرسه بفرستیم، باید به او مارکسیسم — لنینیسم بیاموزیم، زیرا یکچنان افرادی عالی‌ترین و باارزش‌ترین مواد خام برای ساختن کسانی می‌باشند که سازنده سوسیالیسم و کمونیسم هستند.

ما چطور می‌خواهیم سوسیالیسم و کمونیسم را بسازیم — که بمعنی کار است، بمعنی قرار گرفتن کامل انسان در خدمت جامعه است — باری چطور می‌خواهیم این کار را انجام

بدهیم، بدون افرادی که در تمام ساعات ضروری مشتاق بکار هستند، مشتاق به بذل مساعی ضروری هستند، افرادی که حتی موقع بیماری سر کار حاضر می‌شوند و هرگز غیبت نمی‌کنند؛ بدون یک‌چنان کارگرانی که توده‌ها می‌توانند نمونه‌های فراوانی از آنها را به ما عرضه کنند، چطور می‌خواهیم سوسیالیسم و کمونیسم را بسازیم؟ نمونه کارگری که عضو میلیشا است، در موعد درو نیشکر هرگز غیبت نمی‌کند، هرگز از وظیفه نهبانی شانه خالی نمی‌کند، که نمونه رفیقی است که دیگران را ترغیب می‌کند، که از سوی توده‌ها بعنوان یک کارگر - قهرمان و بعنوان یک شهروند نمونه شناخته شده است. ما باید یک‌چنان افرادی را عضوگیری کنیم. ما باید تمام انقلابیون، چه قدیمی و چه جدید را به عضویت بپذیریم.

ما چطور می‌توانیم توده‌ها را خارج از جریان نگاه داریم؟ ما چطور می‌توانیم خودمان را از توده‌ها جدا کنیم؟ در میان انقلابیون قدیمی، کارگران نمونه بسیاری وجود دارند که به همین عنوان از سوی توده‌ها شناخته شده‌اند. افراد دیگری وجود دارند که کارگر نمونه نیستند. هیچ دلیلی برای عدم توافق بر سر این موضوع وجود ندارد، زیرا کمونیست بودن به آدم لقب موروثی نمی‌بخشد و یا عنوان اشرافیت به او نمی‌دهد. کمونیست بودن به این معنی است که انسان طرز برخورد مشخصی نسبت به زندگی دارد و این طرز برخورد از آغاز تا لحظه مرگ تغییر نمی‌کند. وقتی که آن طرز برخورد دور انداخته بشود، حتی اگر آن شخص کمونیست بوده، از داشتن طرز برخورد کمونیستی نسبت به زندگی، نسبت به انقلاب، نسبت به طبقه خود و نسبت به مردم بازمی‌ایستد. حالا که قضیه اینطور است پس بیائید عنوان کمونیست را به یک لقب موروثی مبدل نکنیم!

ما آن خطا را مرتکب شده‌ایم. رفقا، ما در دام یک مشکل قشری افتاده‌ایم نه یک مشکل مربوط به طبقات. رفقا بیائید اصول طبقه را بخاطر افتادن در مشکل اقتدار، افتادن در دام عناوین نجیب‌زادگی، افتادن در دام امتیازات، و افتادن در دام فرقه‌گرایی قدا نکنیم. هر مارکسیست خوب و هر کمونیست خوبی باید این را بفهمد.

چه انگیزه‌ای باعث شد تا ما دست به این انتقادات بزنیم؟ آیا ما بخاطر تغییر دادن عقاید، بخاطر ایجاد یک عقیده نامساعد نسبت به مبارزین کمونیست قدیمی، این کار را انجام می‌دهیم؟ خیر، رفقا، هرگز. برعکس ما نمی‌خواهیم آن همه کمونیست خوب در معرض سرزنش و اهانت قرار بگیرند، همان چیزی که آنها بخاطر شیوه‌های بد، شیوه‌هایی که کمونیستی نیستند، و آن فرقه‌گرایی که نه مارکسیستی است و نه لنینیستی، در معرض قرار می‌گیرند. زیرا یک چنان شیوه‌هایی بی‌اعتباری بار می‌آورند و تمایل به شیوع و گسترش دارند. این شیوه‌ها منجر به ایجاد این وضع می‌شوند که توده‌ها تمام کمونیست‌ها را در ردیف آن کمونیست بد بیانگارند، و نه در ردیف نمونه‌های خوب آنها، در ردیف آنهمه مبارزین مارکسیست.

ما این انتقاد، این مهمترین انتقاد از خود را - که در آن همه ما بخاطر آن طریقی که وقایع گسترش پیدا کردند مقصر هستیم - صرفاً به منظور غلبه بر آن اشتباهات بعمل می‌آوریم، تا انقلاب بتواند خود را از آن خطاها خلاص کند، تا ما بتوانیم به تشکیل یک حزب پیشتاز واقعی، یک سازمان مارکسیست - لنینیست واقعی که در راس طبقه کارگر گام برمی‌دارد بپردازیم.

بیانید کار آن سازمان را با کار اداری دستگاه دولتی عوضی نگیریم. چیزی که اتفاق افتاد این بود که ما یک اصل مداخله در تمام سطوح را برقرار کردیم که داشت دستگاه دولت سوسیالیستی را از هم می‌پاشاند. دولت سوسیالیستی باید با کارآئی عظیم عمل کند. ما چطور می‌توانستیم آن دستگاه را از هم بپاشانیم؟ ما چطور می‌توانستیم یک چنان اغتشاش و سردرگمی ایجاد کنیم؟ ما باید از این سردرگمی بیرون بیائیم.

طرز برخورد ما نسبت به کمونیستهای قدیمی چگونه باید باشد؟ باید حاکی از احترام باشد، باید طرز برخوردی باشد که شایستگی‌های آنها و مبارزه‌جویی آنها را برسمیت بشناسد. این باید طرز برخورد ما باشد. طرز برخورد او چگونه باید باشد؟ باید مبتنی بر فروتنی و تواضع باشد. طرز برخورد یک انقلابی و کسی که جنگیده چه باید باشد؟ او باید فروتن باشد. طرز برخورد آنهایی که در سیرا در شرایط زیرزمینی جنگیده‌اند، چطور؟ آنها هم باید فروتن باشند، باید فروتنی انقلابی داشته باشند. ما باید به رجزخوانی‌های افرادی که می‌گویند، "من فلان کار را کردم، من در حین قیام بهمان کار را کردم" خاتمه بدهیم. ما این را در ماه دسامبر مطرح کردیم و ما باید با تمام آنهایی که اینطرف و آنطرف راه می‌افتند و بدون توجه به اینکه کجا هستند در مورد اعمالشان لاف می‌زنند، مخالفت کنیم. چرا؟ من اینجا برخورد خشنی نسبت به یک رفیق داشتم و گفتم که او زیر پتو پنهان شده بود. چرا من راجع به این رفیق اینطور قضاوت می‌کنم؟ به این دلیل که من معتقدم فردی که به آن طریق عمل می‌کند نمی‌تواند انقلابی خوبی باشد و برعکس یک فرصت طلب بیش نیست. آیا این بدان معنی است که ما هر کسی را که ننگیده باید اینطور نگاه کنیم که "زیر پتو" بوده؟ خیر! بیانید در این مورد گیج و سردرگم نباشیم! من می‌گویم که فرصت طلب، بله، فرصت طلب زیر پتو بوده است. شما نمی‌توانید او را به نام دیگری غیر از این بنامید، زیرا شخصی که به آن شکل عمل می‌کند، کسی است که لبریز از جاه طلبی بوده، فاسد بوده، و پنهان شده بوده.

این چیزی نیست که ما اینجا می‌گوئیم. ما به پافشاری خودمان بر روی این مسئله ادامه می‌دهیم که آنچه یک نفر در گذشته انجام نداده نباید پایه‌ای برای طرد او باشد. این می‌تواند بعنوان یک نمونه در نظر گرفته شود؛ می‌تواند یک استفاده‌هائی داشته باشد. ولی، حضرات، انقلاب چیست؟ انقلاب از هر چیزی که ما ممکن است انجام داده باشیم

بالا تر است. انقلاب از هر سازمانی که اینجا وجود داشته، اعلی‌تر و مهم‌تر است: از جنبش ۲۶ ژوئیه، از حزب سوسیالیست مردمی، از هیئت رهبری - از تمام اینها برتر است. انقلاب بخودی خود بسیار مهم‌تر از تمام آنها است.

انقلاب چیست؟ انقلاب همانند تنه درخت تنومندی است که ریشه‌های خود را دارد. ریشه‌هایی که انشعابات فراوان داشتند، در تنه متحد شدند. تنه شروع به رشد می‌کند. ریشه‌ها مهم هستند ولی آنچه که رشد می‌کند تنه درخت است، تنه یک درخت عظیم، یک درخت سرو قامت است، که ریشه‌های آن گرد آمدند و در تنه بهم پیوستند. ما همه با هم تنه را ساختیم. تمام آن چیزی که برای ما می‌ماند اینست که تنه را پرورش بدهیم و همه با هم به تلاشمان برای رشد بیشتر آن ادامه بدهیم.

رفقا، روزی خواهد رسید - روی این نکته خوب فکر کنید زیرا این اساسی است، خوب روی این فکر کنید - که آنچه ما در گذشته انجام داده‌ایم اهمیت کمتری خواهد داشت، زمانی خواهد رسید که آنچه هر یک از ما به تنهایی انجام داده، از آنچه که به اتفاق انجام داده‌ایم اهمیت بمراتب کمتری خواهد داشت. بیایید این عقیده را بیاد داشته باشیم. در طی ۱۰ سال یا ۲۰ سال، ما تاریخ مشترکی از عمل متفقانه خواهیم داشت، و آنوقت دیگر هیچکس راجع به آنچه که خودش انجام داده - در حزب سوسیالیست مردمی، در ۲۶ ژوئیه، در هیئت رهبری و یا هر گروه دیگر - صحبت نخواهد کرد. در آن زمان، آن چیزها نظیر ریشه‌هایی خواهند بود که از دور می‌آیند، ریشه‌هایی که در فاصله دور قرار دارند. مسئله مهم همان چیزی است که ما نقدا بعنوان تنه انجام داده‌ایم، تنه‌ای که در آن همه ما متحد شده‌ایم. و ما این را گفته‌ایم.

ما چه کاری را بالاتفاق انجام داده‌ایم؟ خیلی کارها. آیا اهمیت جنگ بر علیه امپریالیسم را می‌توان نادیده گرفت؟ آیا جنگ بر علیه دشمن در پلایا ژیرون، که بوته‌ای بود که همه ما را در آنجا متحد ساخت، جایی که در روز بعد از اعلام انقلاب سوسیالیستی، همه با هم، کمونیست‌های قدیمی و جدید، شهروندانی که با این چیزها نه آزموده بودند و نه تازه‌کار بودند، افرادی از بین توده‌ها، قهرمانان گمنام، همه با هم متحد شدند، آیا می‌توان این را نادیده گرفت؟ به تصویر آنهایی که مردند نگاه کنید. بیشتر از ۱۰۰ نفر انسانی که بخاک افتادند، جانشان را برای این از دست دادند. عظمت آن لحظه همه را متحد ساخت. فداکاری آنها متحدشان ساخت.

رفقا، مسئله این نیست که هر یک از ما بطور جداگانه چه کاری را انجام داده، بلکه مهم اینست که ما متفقا چه کاری می‌خواهیم بکنیم، و از مدت‌ها پیش تاکنون چه کاری را متفقا انجام داده‌ایم. و رفقا، آنچه که ما بالاتفاق انجام می‌دهیم، بطور یکسان مورد علاقه همه ماست. چه کسی آنقدر احمق است که نسبت به آنچه همه ما بالاتفاق انجام

داده‌ایم علاقه‌ای نداشته باشد؟ راجع به اینکه چطور این امر به همه ما سود می‌رساند و یا اینکه چطور به خود وی صدمه می‌زند علاقه‌ای نداشته باشد؟ چه کسی می‌تواند آنقدر ابله باشد که قادر به فهم این چیزها نباشد؟ این یک واقعیت ملموس است. ما باید این چیزها را تصحیح بکنیم. این به چه معنی است؟ آیا به معنای آنست که فرصت طلب‌الان دزدکی دست‌بکار می‌شود؟ خیر! گوش کنید، رفقا، ما باید در جلوی پای فرصت طلب‌ها کانال‌های دونبش‌های حفر کنیم که نتوانند دزدکی وارد کار شوند. هیچ راهی در اینجا وجود ندارد. آیا متقلب، دسیسه‌باز، با استفاده از بعضی راه‌ها خود را پنهان می‌کند؟ در اینجا هیچ راهی وجود ندارد. در اینجا باید اتحاد عظیم‌تری مابین قدیمی و جدید وجود داشته باشد!

بطور خلاصه، ما در کارهایمان باید اصول مارکسیست - لنینیستی را بکار بگیریم؛ ما باید از سیاستی پیروی کنیم که بر شیوه‌های صحیح و بر اصول متکی باشد. سیاستی که بر شیوه‌ها و اصول متکی است، تنها سیاست صحیحی است که همه چیز را تضمین می‌کند؛ با یک چنان سیاستی، همه احساس امنیت می‌کنند. سیاست فرقه‌گرایانه همه را تهدید به نابودی می‌کرد. در نتیجه آن فرقه‌گرائی، دیگر هیچ کس احساس امنیت نمی‌کرد. بسیاری از رفقا نشانه‌های فرقه‌گرائی را در همه‌جا دیدند. هیچ کس احساس امنیت نمی‌کرد. چرا؟ برای اینکه آن سیاستی بود که بر اصول اتکاء نداشت؛ سیاستی بود که بر شیوه‌های صحیح استوار نبود. سیاستی که بر اصول و شیوه‌های صحیح استوار باشد به همه انقلابیون امنیت و اطمینان می‌بخشد.

سیاست صحیح، سیاستی نیست که بر اساس پذیرش دوست و آشنای من یا دیگری قرار داشته باشد. سیاستی نیست که بر دوستی‌های شخصی مبتنی باشد. سیاستی نیست که پیروان بی‌چون و چرا لازم داشته باشد. سیاستی نیست که بر مردم رام و مطیع استوار باشد. خیر! یک حزب مارکسیست - لنینیست، که پیش‌تاز طبقه کارگر است، اجتماعی از انقلابیون داوطلب است، که در آن تمام انقلابیون از سیاستی پیروی می‌کنند که بر شیوه‌ها و اصول متکی است؛ سیاستی که به همه، به هر کس که کار می‌کند، به هر کس که مسئولیت‌هایش را به انجام می‌رساند، به یک میزان ضمانت می‌بخشد. سیاستی است که بر علیه بی‌عدالتی، بر علیه سوءاستفاده از قدرت، بر علیه اجحاف و تبعیض، بر علیه بدرفتاری و بر علیه تمام این چیزها، به همه ضمانت می‌بخشد، بنحوی که همه افراد، چه قدیمی و چه جدید، می‌توانند احساس کنند که بطور یکسان از ضمانت برخوردارند.

آیا این بمعنای آنست که وقتی ما دست به تصحیح و اصلاح این اشتباهات بزنیم، همه افراد را برکنار می‌کنیم و آنها را به گوشه و کنار روانه می‌کنیم؟ خیر، رفقا، مطلقاً خیر. بسیاری از مبارزین قدیمی تا زمانی که انقلاب وجود آنان را در مقام خود ضروری بداند،

در آن مقام باقی خواهند ماند. ولی ابقای آنها در مقام خود باید تنها بعنوان نتیجه سیاست کل انقلاب باشد نه در اثر سیاست یک گرایش سیاسی و نه بعنوان نتیجه یک شخصی!

نه، آقا! نه، آقا! ما این اشتباهات را صرفا باید بهمان شیوه‌ای اصلاح کنیم که باید اصلاح بشوند، به شیوه‌ای که آن اصلاح مفید باشد، به شیوه‌ای که قویتر و متحدتر شویم؛ از اینطریق که ببینیم چه کسی خوب است و چه کسی خوب نیست و معیار نهائی، کیفیت و چگونگی انجام کار باشد.

پس، ما نسبت به یک مارکسیست قدیمی یا جدید چطور باید رفتار کنیم؟ ما باید در مورد آنها، خیلی بیشتر از بقیه سختگیر باشیم. نسبت به چه کسانی باید سختگیرتر باشیم؟ نسبت به اعضای سازمان! آیا ما می‌توانیم از یک عضو سازمان توقع کمتری داشته باشیم تا از کسی که عضو نیست؟ خیر! خیر! یک مارکسیست، یک عضو سازمان وقتی که اشتباه میکند دو برابر مقصر است. باید نسبت به آن اشتباه گذشت نکنیم، باید تقاضا کنیم تا آن کسی که مرتکب اشتباه شد، مسئولیتش را بپذیرد، تا مردم ببینند که عضو سازمان بودن، مجوزی برای کسب امتیازات، خوشگذرانی، مزیت، حق دخالت بیجا و پارتی‌بازی از هر قسم که باشد، نیست. خیر! بگذارید همه آگاه باشند که تعلق داشتن به آن سازمان ممکن است یک افتخار عظیم باشد، ولی در عین حال تعلق داشتن به سازمان به معنی فداکاری، فداکاری بیشتر، کار بیشتر از دیگران، از خودگذشتگی بیشتر، بیشتر از آنچه که دیگران از خود نشان می‌دهند است؛ تعلق داشتن به سازمان به معنی داشتن امتیازات کمتر از آنچه که دیگران ممکن است داشته باشند، است. این کاری است که سازمان باید انجام بدهد تا افراد شایسته، بهترین افراد، به آن بپیوندند، و افرادی که شایسته نیستند به آن نپیوندند، تا هر کسی که روحیه‌ها را تضعیف می‌کند و هر فرصت‌طلبی در آن نفوذ نکند. چطور یک فرصت‌طلب می‌تواند به یک چنان سازمانی بپیوندد! فرصت‌طلب بجائی می‌رود که برای او منفعتی دربر دارد، جائی که امتیاز هست، ولی وقتی که کار و کوشش باید صورت بگیرد، جائی که باید تلاش عظیمی صورت بگیرد - فرصت‌طلب به آنجا نمی‌رود. فرصت‌طلب به خانه می‌رود.

این بدین معنی نیست که آنها بطور توده‌ای به سوی سازمان رو می‌آورند. خیر! سازمان باید گزینشی از بهترین افراد از هر نظر باشد. ما یک چنان سازمانی می‌خواهیم بسازیم. در مورد رفقای قدیمی، ما باید احترام نشان بدهیم، ما باید با آنها به بهترین وجه رفتار کنیم، ما باید به آنها اعتماد داشته باشیم. فراموش نکنید که یک فرد فرقه‌گرا ممکن است یک رفیق بزرگ باشد که به ویروس فرقه‌گرایی آلوده شده، و با تزریق یک سیاست فرقه‌گرایانه از سوی بعضی از مقامات به آن سو کشانده شده است.

و من می‌خواهم مثالی بیاورم. یک عمل مهلک فرقه‌گرایانه و جزمی در دانشگاه رخ داده بود و آن اینکه سه خط از وصیت‌نامه سیاسی رفیق اچه‌واریا ممنوع شده بود. ما به تندی اعتراض کردیم. چه کسی مسئول بود؟ خوب، یک رفیق خوب. رفیقی که مسئول آن کار بود بدون شک رفیق خوبی است. او رفیق راولو* می‌باشد، و با اینحال، چرا وی آن اشتباه را مرتکب شد؟ این نشان می‌دهد که این اشتباهات محصول نفوذ یک خط است، یک خط شخصی، خطی از یک سیاست نفوذی، خطی از یک طرز برخورد غلط که کاملاً شیوع یافته بود. آن رفیق، رفیق خوبی است. او همه افراد دانشگاه را دور هم جمع کرد و یک انتقاد از خود جدی و صادقانه بعمل آورد، و پس از آن در دانشگاه اعتبار بیشتری نسبت به قبل از آنکه مورد انتقاد قرار بگیرد کسب کرد. چرا که او رفتاری صادقانه داشت. توده‌ها این را تشخیص دادند. و او یک رفیق خوبست.

نکته اینجاست که شخصی که یک چنین عملی را مرتکب شده، یک خائن به انقلاب نیست؛ او یک دشمن انقلاب نیست. او بدون اینکه خود آگاه باشد داشت به انقلاب لطمه می‌زد، من اطمینان دارم که اکثریت غالب این موارد، افراد ناآگاهی بودند که تحت تاثیر سیاست یک رفیق دیگر قرار داشتند، رفیقی که یک سیاست مصمم داشت و مسئولیت واقعی بدوش اوست، کسی که برای اعمال آن سیاست بشدت مسئول است زیرا گذشت و چشم‌پوشی می‌کرد و خیلی ملایم و مهربان بود، و او سیاستی را اعمال کرد که به طرز برخورد فرقه‌گرایانه‌ای که بسیار شیوع یافته بود منجر شد.

پس، طرز برخورد ما چه باید باشد؟ طرز برخورد ما نباید این باشد که نسبت به مبارزین قدیمی چشم‌پوشی کنیم بلکه باید به آنها اعتماد داشته باشیم. و من می‌خواهم مثالی بزنم. در گارد محافظ من بسیاری مبارزین قدیمی وجود دارند و من خیال ندارم هیچیک از آنها را کنار بگذارم، زیرا من کاملاً نسبت به آن رفقا اطمینان دارم. با این مثال من می‌خواهم نشان بدهم که چه طرز برخوردی از اعتماد واقعی باید موجود باشد، عبارت دیگر، ما نباید در دام شکل متضاد فرقه‌گرایی بیافتیم. ما نمی‌توانیم در این دام بیافتیم! زیرا اگر ما بخواهیم آن اشتباهات را تصحیح کنیم، نمی‌توانیم در دام اشتباهات دیگری بغلطیم، و ما باید خیلی گوش‌بزنک باشیم، خیلی مراقب باشیم، و شما می‌توانید خاطر جمع باشید که ما با هر گونه تظاهری از فرقه‌گرایی، از هر نوع که باشد با تمام انرژی‌مان خواهیم جنگید! ما با تمام انرژی‌مان و با هر وسیله‌ای با آن خواهیم جنگید! ما نقداً از طریق رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها می‌جنگیم؛ ما هر کسی را که فکر کنیم یک عمل فرقه‌گرایانه، یک بی‌عدالتی، اجحاف، اغماض، و بی‌اعتمادی از هر نوع نسبت به هر رفیقی مرتکب شده،

بدون توجه به اینکه چه کسی ممکن است مسئول باشد، متهم خواهیم کرد. این طرز برخورد ما خواهد بود.

من معتقدم که این تنها برخورد صادقانه است، این برخوردی است که ما باید در پیش بگیریم، این برخوردی است که به همه رفقا ضمانت خواهد داد، و امکان فائق شدن بر اشتباهات را برای ما فراهم خواهد کرد، این برخوردی است که رفقا، به انقلاب امکان می‌دهد تا از این جریان قوی‌تر و عظیم‌تر بیرون بیاید.

آنچه که دشمنان ما ممکن است بگویند اهمیت ندارد. اهمیت ندارد که احیانا آنها بخواهند فردا از این اشتباهات استفاده کنند. این مسئله اهمیت ندارد. آنها می‌دانند که بمحض اینکه ما شروع به تصحیح اشتباهات جدی بکنیم، بمحض اینکه مردم این را درک بکنند، اینرا بفهمند – چون مردم منصف هستند – آنها خواهند باخت. آنها در مقابل یک سازمان، در مقابل مردم، در مقابل یک حکومت انقلابی که از صداقت کافی برای تجزیه و تحلیل و تصدیق اشتباهاتی که در طی انقلاب رخ داده برخوردار است، حکومتی که جرئت تصحیح آن اشتباهات را بطور منصفانه، آرام و با روحیه عدالتخواهی دارد، ناتوان هستند.

ما امروز خیلی خوش بوده‌ایم. ما احساس کردیم که لازم و مفید بود اینطور باشیم. زیرا، رفقا، ما احساس می‌کنیم که از این لحظه به بعد، رفقا، تمام تفاوت‌ها بین قدیمی و جدید، بین آنهایی که در سیرا جنگیدند و آنها که ساکن دشت‌ها بودند، بین آنهایی که سلاح برگرفتند و آنهایی که این کار را نکردند، بین آنهایی که مارکسیسم را مطالعه کردند و آنهایی که قبلا آن را مطالعه نکرده بودند، باری ما احساس می‌کنیم که تمام تفاوت‌ها بین آنها باید از میان برود. از این لحظه به بعد ما باید یک مشت واحد باشیم. درست برعکس آن زنی که – همانطور که انجیل روایت می‌کند – آنقدر به آن دریاچه نمک چشم دوخت، آنقدر به شهری که مدفون شده بود چشم دوخت تا خود به ستونی از نمک مبدل شد.

ما نمی‌توانیم به ستونی از نمک مبدل شویم، و به عقب نگاه کنیم و ببینیم چه کرده‌ایم، و از کاری که انجام داده‌ایم، در خلسه فرو برویم و لذت ببریم. رفقا، ما باید به جلو نگاه کنیم! این تنها برخورد صحیحی است که می‌توانیم داشته باشیم، این تنها برخورد صحیحی است که تمام افراد صادق، تمام انقلابیون صادق، قدیمی و جدید، بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای، بدون هیچ تاسفی، و بدون هیچ‌گونه عدم اعتمادی باید داشته باشند. همه ما باید هدفمان، انقلابمان، رسالت تاریخی این انقلاب، مارکسیسم – لنینیسم که ایدئولوژی طبقه کارگر و یک دانش علمی است را در آغوش بکشیم. همه ما باید بر مارکسیسم – لنینیسم که از تمام آن جذابیتی برخوردار است که یک تئوری انقلابی واقعی، یک دانش انقلابی واقعی دربر دارد، احاطه پیدا کنیم. مارکسیسم – لنینیسم بی‌نهایت

غنی است و ما می‌توانیم درسهای فوق‌العاده‌ای از آن استخراج کنیم؛ ما در آن اسلحه‌های فوق‌العاده‌ای برای مبارزه می‌یابیم، و نیز یک هدف بی‌نظیر، والاترین هدفی که می‌توان برایش جنگید، عالی‌ترین هدفی که می‌توان برایش جان داد، هدفی که تنها با روحیه‌ای می‌تواند یکسان شمرده شود که به ژرف‌ترین وجهی انسانی است، به ژرف‌ترین وجهی عادلانه است و به ژرف‌ترین وجهی اصیل و صحیح است.

دشمن سعی می‌کند مارکسیسم را بعنوان یک چیز بد، و نادرست معرفی کند. خیر! هرگز به آنها اجازه ندهید که با استفاده از اشتباهات کسانی که به نحو بدی عمل می‌کنند، کسانی که خطا کارند، توده‌ها را گیج و سردرگم کنند!

مردم ما امروز از این اقبال برخوردارند که می‌توانند بر یک انقلاب ظفرمند که قدرتش بر توده‌ها استوار است، تکیه کنند. مردم ما این اقبال را دارند که می‌توانند بر یک ایدئولوژی انقلابی تکیه کنند، یک ایدئولوژی مقاومت‌ناپذیر و شکست‌ناپذیر که هزاران بار از ایدئولوژی مرتجعین و استثمارگران برتر و عالیتر است؛ ایدئولوژی‌ای که طی یک قرن مبارزه غنی و آبدیده شده، با خون کارگران، با خون پرولتاریا، با خون قهرمانانی آبدیده شده که در دفاع از آرمان عدالت، در دفاع از آرمان برابری و برادری انسانها بر زمین ریخته شده است!

این هدف ماست. این الگوی ماست! به این دلیل است که ما باید مغرور باشیم، از مارکسیست - لنینیست بودنمان، از منصف‌بودنمان مغرور باشیم، مغرور، رفقا، از داشتن روحیه‌ای جمعی و اینکه اینجا - بطور علنی - اشتباهاتمان را صادقانه بحث می‌کنیم، اشتباهاتمان را همانطور که متفقا بحث کردیم بحث می‌کنیم، مغرور از حل آنها، همانطور که متفقا آنها را حل کردیم؛ مغرور از ظاهر شدن در مقابل توده‌ها - همانطور که ظاهر شدیم - به این منظور که به آنها توضیح بدهیم، خطوط کلی اقدامات اتخاذ شده را توضیح بدهیم - یعنی برکنار کردن رفیقی که ما او را مسئول آن اعمال می‌دانیم، اقداماتی در رابطه با هیئت رهبری و دبیرخانه‌های سازمان، و اقداماتی که بمنظور افزایش تعداد اعضای هیئت رهبری سراسری اتخاذ کرده‌ایم، بنحوی که این هیئت بتواند تمام اسامی تاریخی را شامل بشود؛ همه رفقای که به دلیل شایستگی‌هایشان به نحوی از انحاء ارزش تعلق داشتن به آن هیئت رهبری سراسری را دارند!

اگر ما این کار را در تمام سطوح انجام بدهیم، ما را تقویت خواهد کرد، انقلاب ما را نیرومندتر خواهد کرد، و اعتماد مردم به رهبری انقلابی را راسخ‌تر خواهد کرد. اعتماد همه انقلابیون جهان را به ما عظیم‌تر خواهد کرد، اعتماد همه سازمان‌های انقلابی آمریکای لاتین را به انقلاب کوبا عظیم‌تر خواهد کرد. چرا؟ به خاطر این واقعیت که ما می‌دانیم که این اصلاحات را چگونه بعمل بیاوریم تا اعتبار انقلاب کوبا را بالاتر ببرد. این،

انقلاب کوبا را تحکیم خواهد کرد. درست همانگونه که هر سازمانی که خود را از شر مفاسد خلاص می‌کند، اشتباهات خود را تصحیح می‌نماید و بر مشکلات فائق می‌آید، تحکیم می‌شود!

رفقا، مطمئن باشید که با انجام این کار انقلاب ما شکست‌ناپذیر خواهد بود. رفقا، مطمئن باشید که با انجام این کار هیچ قدرتی در جهان قادر به شکست دادن انقلاب ما نخواهد بود، و من اینجا همان چیزی را تکرار می‌کنم که یکبار وقتی به پایتخت جمهوری رسیدیم آن را گفتم: "ما بر موانع خود چیره شده‌ایم. هیچ دشمنی جز خودمان، جز اشتباهات خودمان باقی نمانده است. تنها اشتباهات خودمان قادر خواهد بود این انقلاب را نابود سازد!" من این را امروز تکرار می‌کنم، ولی اضافه می‌کنم که هیچ اشتباهی وجود نخواهد داشت که ما به مخالفت با آن برنخیزیم و بنابراین هیچ اشتباهی وجود نخواهد داشت که قادر باشد انقلاب را نابود کند! هیچ اشتباهی وجود نخواهد داشت که بر آن غلبه نکنیم، به این دلیل است که انقلاب ما شکست‌ناپذیر خواهد بود.



راه انقلاب
در آمریکای لاتین
(۲۶ ژوئیه ۱۹۶۳)

این سخنرانی بمناسبت دهمین سالگرد حمله به پادگان
مونکادا در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۶۳ در هاوانا ایراد گردیده است.
ترجمه فارسی از روی متن انگلیسی مندرج در کتاب سخنرانیهای
کاسترو، چاپ پات فایندرپرس، نیویورک، توسط مریم رحیمی
صورت گرفته است.

* * *

اعضای هیئت‌های دوستانه‌ای که به دیدار ما آمده‌اید؛ (ابراز احساسات)
کارگران:

امروز مصادف است با دهمین سالگرد حمله به پادگان مونکادا در سانتیاگوده کوبا
(ابراز احساسات) و مردم ما در میدان انقلاب گرد آمده‌اند تا این روز را به طرزی که
شایسته این ده سال تاریخ کشور ما است، جشن بگیرند.
این که می‌بینیم در دهمین سالگرد این روز مردم بیشتر از هر زمان دیگر حضور دارند،
به ما احساس رضایت عمیقی می‌دهد؛ اینجا در میدان انقلاب، نسبت به هریک از جشنهای
قبلی بیست و ششم ژوئیه تعداد بیشتری از مردم حضور دارند. (ابراز احساسات)
این مواقع فرصتی بدست می‌دهد برای سنجش احساسات مردم، برای تعیین درجه
انقلابی بودن مردم و میزان حمایت مردم از انقلاب. (ابراز احساسات) و از آنچه که در
اینجا مشاهده می‌کنیم معلوم می‌شود که میدان انقلاب دارد برای تجمع مردم محل کوچکی
می‌شود. فرصت‌هایی نظیر این نه تنها برای سنجش درجه انقلابی بودن مردم بکار می‌آید،
بلکه برای مایوس کردن دشمنان انقلاب هم بدرد می‌خورد. (ابراز احساسات) و فریادهای
"ما پیروز خواهیم شد" این فرصت‌ها به نابود کردن توهمات امپریالیست‌ها کمک می‌کند.

و مردمی که امروز در اینجا گرد آمده‌اند چه نوع مردمی هستند؟ آیا این همان مردم نخستین سال انقلاب هستند؟ بله و نه. همان مردان و زنان اینجا هستند؛ و با اینحال این مردم با آن مردمی که در نخستین سال انقلاب بودند تفاوت دارند؛ (ابراز احساسات) آن مردم بعلت اشتیاق، در اثر ایمان به انقلاب به اینجا آمدند. این مردمی که امروز در اینجا جمع شده‌اند در اثر آگاهی انقلابی در اینجا گرد آمده‌اند! (ابراز احساسات) اینها مردان و زنانی هستند که آگاهی انقلابی به انتها درجه والائی دارند که آنرا از انقلاب کسب کرده‌اند.

اینها، همان مردم پراکنده و سازمان‌نیافته نخستین روزهای انقلاب نیستند. این مردم نسبت به آنچه که در ماههای نخست انقلاب بودند، بسیار سازمان‌یافته‌تر هستند، بطرز غیرقابل قیاسی سازمان‌یافته‌تر و منضبط‌تر هستند. اینها مردمی هستند که می‌دانند چکار می‌کنند و می‌دانند که چه می‌خواهند. اینها مردمی هستند که بطرز غیرقابل قیاسی آماده‌ترند تا بجنگند و پیروز شوند. اینها مردمی هستند که بطرز غیرقابل قیاسی آماده‌ترند تا از خودشان در مقابل دشمنانشان دفاع کنند. (ابراز احساسات) آیا اینطور نیست؟ بگذارید آنهایی که آموزش نظامی دیده‌اند، آنهایی که می‌دانند برای دفاع از کشورشان چطور از اسلحه استفاده کنند، دستهایشان را بلند کنند، (فریاد حضار) آنهایی که حاضرند تا آخرین قطره خونشان از کشور خود دفاع کنند! (فریاد حضار) اینها مردمی هستند که ما امروز داریم! (ابراز احساسات) اینها مردمی هستند که امپریالیست‌ها می‌دانند که امروز با آنها مواجهند!

و در حالی که آنجا ما حضور عظیم ارتش شورشی پرافتخارمان را می‌بینیم. (ابراز احساسات) این افراد کسانی هستند که در آماده‌باش دائمی در مقابل دشمنان بسر می‌برند. چرا که ارتش واقعی انقلاب، کل مردم است! (ابراز احساسات)

امروز در اینجا بخش عظیمی از جوانان حضور دارند که به کمک بورس‌های تحصیلی اعطائی انقلاب در مدارس تکنولوژی و مراکز آموزش عالی تحصیل می‌کنند. کمی آنطرف‌تر، کنار میدان، شما می‌توانید صف طویل جوانانی را ببینید که نمی‌توانند وارد میدان شوند. و از رنگ اونیفورم آنها می‌توانیم بفهمیم که آنها ۱۰۰۰۰۰ دختر روستائی از کوهستانهای اورینته هستند. (ابراز احساسات) که برای شرکت در میتینگ به اینجا آمده‌اند.

بعبارت دیگر، خلق انقلابی در حال برخاستن و متشکل کردن خویش است؛ انقلاب در حال گسترش و قوی‌تر شدن است. و این محصول سالهای نخست قدرت انقلابی است. قدرت انقلابی تا چه مدتی دوام خواهد آورد؟ (فریادهای "تا ابد!")

افرادی در جهان وجود دارند که به خیالات خامی دچارند. همه ما این را می‌دانیم.

بعضی‌ها دوست دارند خود را گول بزنند، و بسیاری از شخصیت‌های بزرگ امپریالیسم یانکی، در صف مقدم این افرادی قرار دارند که در خواب و خیال بسر می‌برند و خود را فریب می‌دهند.

آقای کندی (فریاد و سوت زدن حضار) یکی از روزها در شهر میامی به مزدوران گفت که آنها پرچم کوچکشان را روزی در شهر هاوانا دوباره بازپس خواهند گرفت. (فریاد و سوت زدن حضار) اخیراً یکی از فرزندان خوانده‌های امپریالیسم، یعنی رئیس‌جمهور سابق نیکاراگوا گفت که او بزودی در خیابان‌های هاوانا قدم خواهد زد. (فریاد و سوت زدن حضار) و برای خنداندن شما کمبودی نیست، مانند مورد یک حضرت آقائی که او هم به عنوان "رئیس‌جمهور" مشهور است ولی عموماً به نام "پاخاریتو مورالس" خوانده می‌شود - و فکر نکنید که این صفت را من اختراع کرده‌ام، چون این نام حضرت آقا است، و از قراری که می‌گویند او رئیس‌جمهور هندوراس است. این حضرت آقا سال گذشته به فکر این عقیده مشعشع افتاد که با مارشال مونتگمری** شرط ببندد که حکومت انقلابی کوبا سال ۱۹۶۳ را بسر نخواهد آورد. (فریاد و سوت زدن حضار) و مارشال مونتگمری که خیلی مهربان و طرفدار صلح است (ابراز احساسات) طبیعتاً شرط بندی را برد.

ولی بنظر می‌رسد که این حضرت آقا از این کار درس نگرفت، او دوباره شرط بندی کرد که انقلاب سال ۱۹۶۴ را بسر نخواهد آورد. (خنده حضار) حیف که او نمی‌خواهد با ما شرط ببندد! حیف که از این شرط بندها زیاد نیست، چون ما می‌توانستیم این شرط بندی‌ها را به یک منبع مهم ارز، مبدل کنیم! (ابراز احساسات) و اگر این حضرات به شرط بندی با مارشال مونتگمری ادامه دهند، مارشال مونتگمری نباید راجع به آینده اقتصادیش نگران باشد.

حقیقت این است که افرادی وجود دارند که دوست دارند خود را فریب دهند و از فهم واقعیت خودداری می‌کنند، افرادی که نمی‌خواهند بفهمند که انقلاب یک واقعیت تاریخی تغییرناپذیر است.

اهمیت تاریخی امروز در چیست؟ کشور ما ده سال پیش خود را در شرایطی یافت که با شرایط بسیاری از کشورهای برادر در آمریکای لاتین مشابه بود. حکومت نظامی باتیستا

* Pajarito Morales، کاسترو در اینجا از کلمه پاخاریتو که در اسپانیولی بمعنی پرنده کوچولو است بعنوان کنایه استفاده می‌کند.

** مارشال مونتگمری (Montgomery)، فرمانده نیروهای انگلیسی در حمله به شمال آفریقا طی جنگ جهانی دوم.

بدنبال دولت‌های فاسد گراو و پریو بقدرت رسید.* در ۱۰ مارس ۱۹۵۲، باتیستا و کامارییای** او، یکبار دیگر سرنوشت ملت را بزور در دست گرفتند. و مردم در شرایطی قرار گرفتند که هیچ راهی برای خلاصی از آن وجود نداشت.

در جمهوری کوبا حکومت‌های مختلف یکی پس از دیگری بر سر کار می‌آمدند، و هریک فاسدتر از قبلی، هریک بیشتر از قبلی به آمریکای شمالی وابسته بودند. برای ملت هیچ چشم‌اندازی از امکان پیشرفت وجود نداشت. پلیدی‌های اجتماعی وخامت می‌یافتند، بیکاری، جهل، و فقر افزایش پیدا می‌کردند. در شرایطی که جمعیت دو برابر شده بود، کشور با همان تعداد کارخانجات نیشکر، با همان مقدار شکر، به زندگی ادامه می‌داد - شگری که قیمت واقعی آن بسیار پائین‌تر از دهه ۱۹۲۰ بود. جمعیت افزایش پیدا می‌کرد، ولی این امر در مورد ثروت ملت صادق نبود. قیمت محصول اساسی ما رو به کاهش می‌رفت، در حالیکه قیمت کالاهای وارداتی در نتیجه کنترل که امپریالیست‌ها بر بازار ما اعمال می‌کردند، همچنان افزایش می‌یافت.

جهل بیداد می‌کرد، و شهروندان فقیر برای آموزش، برای یک شغل خوب، برای پذیرش در یک بیمارستان، برای حل هیچیک از مشکلات حیاتی که خود یا خانواده‌شان با آن مواجه بودند، نمی‌توانستند امیدی داشته باشند.

در چنین شرایطی بود که کودتای نظامی بوقوع پیوست، و در چنین شرایطی بود که مردم ما خودشان را واقعا در موقعیتی یافتند که راهی برای خروج از آن قابل تصور نبود. لکن، هرچند که این یک معما بنظر می‌رسد، ولی دقیقا در آن هنگام، یعنی در زمانی که راهها از هر زمان دیگر بیشتر مسدود بودند، مردم کوبا بیش از هر زمان دیگر به یک مفروضه راه خروج از آن شرایط نزدیک می‌شدند. (ابر از احساسات)

احزاب سیاسی منحل شده بودند. مطبوعات، رادیو و تلویزیون در خدمت منافع بورژوازی و امپریالیسم، و بالنتیجه منافع رژیم سیاسی حاکم قرار داشتند. و ملت، که از هرگونه شرکت در زندگی اجتماعی محروم شده بود، با روند تسویه شدن توسط این دیکتاتوری نظامی مواجه بود. همان دیکتاتوری که بمنظور نگهداشتن خود بر سر قدرت با حمایت سیاستمداران دستگاه و طبقات ارتجاعی، به تقلب‌های انتخاباتی نیز متوسل می‌شد. ما این مسئله را

* گراو سن مارتین (Grau San Martin) و کارلوس پریو سوکاراس (Carlos Prio Socarrás) بترتیب روسای جمهور کوبا در سالهای بین ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۸ و ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۲ بودند.

** کامارییا (Camarilla)، در اسپانیولی بمعنی اطرافیان نزدیک پادشاه -

غالباً در سایر جمهوری‌های آمریکای لاتین مشاهده می‌کنیم — "گوریل‌ها" * بر علیه قدرت غیرنظامی بی اعتبار شده بحرکت درمی‌آیند، آن را سرنگون می‌کنند، یک دیکتاتوری نظامی مستقر می‌سازند، حمایت امپریالیسم را کسب می‌کنند و آنوقت شروع به درست کردن فرمول‌های سیاسی کثیف، راه‌حل‌های شبه‌دموکراتیک می‌کنند تا سلطه خود را در آن شرایط حفظ کنند.

این جریان در کشور ما هم اتفاق می‌افتاد. و احزاب بورژوازی همیشه به این حقه‌بازی، به این مانورها دست زده‌اند. در کشور ما، احزاب بورژوازی و استثمارگران با رژیم باتیستا همکاری می‌کردند تا در سنا، در مجلس نمایندگان، کرسی به دست بیاورند و ثمرات استثمار و غارت ملت را بین خودشان تقسیم کنند. در چنین اوضاعی بود که یک تاکتیک و یک استراتژی مبارزه ظهور کرد و مفهومی جدید از مبارزه خلقی کم‌کم ساخته و پرداخته شد. اهمیت این روز تاریخی، در این حقیقت نهفته است که در این روز مردم ما دست بکار شدند و هرچند در مقیاسی کوچک، سر براهی نهادند که به انقلاب منجر شد. (ابراز احساسات) در آن شرایط دست روی دست گذاردن به معنی حاکمیت بی‌چون و چرای باند نظامی بود، به معنی ادامه نامحدود حکومت احزاب ارتجاعی طبقات استثمارگر بود. این کار به معنی تداوم سیاست‌های کثیف، فساد، و غارت نظام یافته کشور ما بود.

اهمیت این روز در این نهفته است که راه جدیدی را برای مردم ما گشود. اهمیت این روز در این حقیقت نهفته است که این روز آغاز یک مفهوم جدید از مبارزه را رقم زد که در عرض زمانی کوتاه، دیکتاتوری نظامی را خرد کرد و شرایط را برای گسترش انقلاب فراهم آورد. (ابراز احساسات)

حمله به پادگان مونکادا پاسخ نیرومند و ارزنده‌ای به دهم مارس بود. (ابراز احساسات) این حمله یک پاسخ مصمم به حکومتی بود که به زور سرنیزه بر کشور تحمیل شده بود. و این پاسخ — وقتی که بر نخستین شکست غالب شد، وقتی که کاملاً بر ضعف و بی‌تجربگی غالب شد، وقتی که کاملاً رشد و تکامل یافت — باری این پاسخ، آنچه را که قبلاً غیرممکن بنظر می‌رسید ممکن ساخت و علیرغم یک سلسله نظریاتی که طبق آنها مردم نمی‌توانند بر علیه یک‌چنان قدرتی بجنگند، نابود کردن یک ارتش مدرن را ممکن ساخت. آن حمله گرچه آنچه را که غیرممکن بنظر می‌رسید ممکن ساخت، ولی با این حال یک معجزه نبود. آنچه که در کوبا بوقوع پیوست یک معجزه نبود.

* گوریل‌ها (Gorillas)، اصطلاح عامیانه آرزانتینی‌ها برای میلیتاریست‌های دست‌راستی است.

** اشاره به کودتای باتیستا در ۱۰ مارس ۱۹۵۲.

و بازدیدکنندگان از کوبا خواهند پرسید ، " در کوبا چه اتفاق افتاد و چطور می‌توانست در کوبا این اتفاق بیافتد ؟ " بازدیدکنندگان کشور ما از سراسر جهان ، بطور اخص بازدیدکنندگانی که از آمریکای لاتین می‌آیند (ابراز احساسات) از خود خواهند پرسید که چطور این امر امکان داشت ؟

امکان دارد که حضور چنین جمعیت عظیمی ، حضور این صدها و صدها هزار نفر در مقابل چشمانشان - و نه فقط حضور بلکه قدرت و شور و اشتیاق این جمعیت (ابراز احساسات) - آنان را به این فکر بیاندازد که آنچه که در کوبا اتفاق افتاد یک معجزه بود . معذک آنچه که در کوبا بوقوع پیوست معجزه نبود ؛ و آنچه که در کوبا بوقوع پیوست می‌تواند دقیقا به همان شکل در بسیاری از دیگر کشورهای آمریکای لاتین بوقوع بپیوندد ! (ابراز احساسات)

هرآنچه که در کوبا روی داده می‌تواند در بسیاری از کشورهای دیگر آمریکای لاتین - حتی بیشتر و بهتر - روی دهد ! (ابراز احساسات)

اگر این روز در نزد ما بعنوان یک درس ، یک درس مفید ، و بسیار مفید برای دهها و دهها میلیون تن از برادرانمان در آمریکای لاتین ارزش نداشت ، برای ما کوبائی‌ها چندان نمی‌توانست جالب توجه باشد که این روز را با اینهمه مسرت ، اینهمه شور و اشتیاق ، اینهمه حرارت انقلابی جشن بگیریم . (ابراز احساسات) اگر این روز و آنچه که سمبل آنست ، به معنی مشوقی نیرومند و امیدی راسخ به این نبود که برای بدبختی‌هائی که استثمارشدگان و گرسنگان این قاره متحمل می‌شوند راه چاره وجود دارد ؛ برای میلیون‌ها کارگر و دهقان و سرخپوست بینوای این قاره راه چاره‌ای وجود دارد ؛ اگر این روز به معنای امید و ایمان به این امر نبود که حل مصائب اجتماعی دردناک این قاره برای یکبار و همیشه ، امکان‌پذیر است ؛ قاره‌ای که رقم مرگ‌ومیر کودکان آن جزو بالاترین ارقام در جهان است ، قاره‌ای که حد متوسط عمر مردم آن فوق‌العاده پائین است ، و قاره‌ای که در آن اقلیت الیگارش - در همدستی با انحصارات یانکی - بیرحمانه خلق‌های آن را غارت می‌کنند .

این دارای اهمیت است - نه از جهت اینکه به گذشته ارتباط دارد بلکه از این جهت که مربوط به آینده است . (ابراز احساسات) اینجا در کشور ما ، یک ارتش حرفه‌ای نیرومند وجود داشت که در خدمت استثمارگران بود ؛ احزاب بورژوائی متعددی وجود داشتند که هریک بخشی از توده‌ها را به راههای غلط می‌کشاندند ؛ و سیستم کاملی از مطبوعات ، رادیو ، و تلویزیون وجود داشت که در خدمت همان منافع بودند . حتی از اینهم بیشتر ، وقتی باتیستا قدرت را در دست گرفت ، وضع مالی کشور چنان بود که الان در هیچیک از کشورهای آمریکای لاتین نظیر آن وجود ندارد ، چرا که بانک ملی کوبا بیش از ۵۰۰ میلیون دلار ارز داشت ، وضع گواتمالا اینطور نیست ، وضع اکوادور اینطور نیست ، وضع پرو اینطور نیست .

وضع آرژانتین اینطور نیست . در کلمبیا وضع اینطور نیست . در ونزوئلا وضع اینطور نیست . (ابرار احساسات) اوضاع نیکاراگوآ ، هندوراس و سایر کشورهای آمریکای مرکزی اینطور نیست .

و علیرغم این ، و تحت این شرایط دشواری که برای انقلاب وجود داشت — همانگونه که همواره در تاریخ اتفاق می افتد که تلاشها و عقاید یک عده معدود ، در صورتی که تلاشها بخوبی صورت گیرند و عقاید صحیح باشند ، کم کم به تلاش و عقاید توده ها مبدل می شوند — باری در آن شرایط دشوار ، خلق ما راهی برای نجات از این شرایط یافت .

پادگان مونکادا سقوط نکرد . عوامل پیش بینی نشده — عوامل غیر قابل ارزیابی — موجب شکست آن تلاش برای تصرف پادگان شدند . این شکست می توانست برای ما ، برای اعتقاد ما و ایمان ما نسبت به صحت آن راه ضربه سختی باشد . این می توانست بویژه موضع آن کسانی را تقویت کند که می گفتند ممکن نیست بر علیه ارتش باتیستا جنگید . این می توانست استدلالات کسانی را تقویت کند که طرفدار زد و بندهای انتخاباتی بودند — زد و بندهائی که مردم هرگز چیزی از آن بدست نمی آوردند . با این وجود ، ایمان ما به اینکه این راه صحیح بود راسخ و خدشه ناپذیر باقی ماند ، و ما کار را از سر گرفتیم — منتهی با تجربه بیشتر ، حزم و احتیاط بیشتر در پیشبرد مبارزه .

لکن وقتی ما از گرانا به ساحل پیاده شدیم — ۸۲ مرد (ابرار احساسات) — هنوز گرفتار بی تجربگی و ناپختگی مان بعنوان رزمنده بودیم ، و یکبار دیگر یک شکست شدید به نیروهای ما ضربه زد . این نیروی اعزامی — که با تلاش و فداکاری های عظیم سازمان یافته و تدارک دیده شده بود — تقریباً پراکنده و منهدم شد .

این می توانست یک ضربه مهیب به ایمان ما و اعتقاد ما نسبت به صحت این راه باشد . معذک ، ایمان ما و اعتقاد ما تزلزل ناپذیر باقی ماند . ما اعتقاد داشتیم که این راه صحیح است و سرانجام تاریخ و حقایق ، واقعیت و زندگی ، ثابت کرد که آن راه صحیح بود ! (ابرار احساسات)

و آنهایی که در آن روز در مزارع نیشکر محاصره شدند ، و تعدادشان آنقدر قليل بود که از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی کرد ؛ کسانی که طی این ده سال انقلاب و مبارزه زیسته اند و کسانی که امروز در مقابل خلقی نظیر این خلق می ایستند — خلقی بزرگ که هم خالق و هم مخلوق انقلاب است (ابرار احساسات) — ما چطور می توانیم در عمق وجودمان این اعتقاد و ایمان را احساس نکنیم که برای خلق ها همیشه یک راه چاره وجود دارد ، که برای خلق های ستمدیده همواره یک راه حل وجود دارد ؟ (ابرار احساسات)

ولی این راه خود بخود گشوده نمی شود ؛ این راه را باید باز کرد ؛ این راه باید توسط مبارزین انقلابی باز شود ، (ابرار احساسات) یک راه برای باز کردن آن وجود دارد و آن

این است که بگوئیم ، "ما باید راه را باز کنیم !" و یک راه برای اینکه این راه هرگز باز نشود وجود دارد و آن این است که بگوئیم ، "ما نمی‌خواهیم راه را باز کنیم !" (ابراز احساسات)

در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین ، شرایط پیش از انقلاب بطور غیرقابل قیاسی بهتر از آن شرایطی هستند که در کشور ما موجود بود . در آمریکای لاتین ، کشورهای غارت‌زده و به‌یغما برده شده‌ای توسط انحصارات و الیگارش‌ها وجود دارند که در آنها توده‌های گرسنه و درمانده در انتظار فرصتی هستند تا وارد صحنه تاریخ شوند .

و این وظیفه انقلابیون است که این راه را باز کنند . وظیفه انقلابیون فقط مطالعه تئوری نیست . (ابراز احساسات) وظیفه انقلابیون عبارت از انباشتن دانش تئوریک ، و فراموش کردن واقعیت عملی انقلاب نیست . وظیفه انقلابیون تنها آموختن ، دانستن ، و احساس رضایت کردن نسبت به یک مفهوم زندگی ، تاریخ ، و جامعه انقلابی نیست . بلکه یقین آوردن به مفهوم یک راه ، مفهوم یک تاکتیک ، مفهوم یک استراتژی نیز هست که به پیروزی آن عقاید می‌انجامد . (ابراز احساسات و فریادهای "فیدل ! فیدل !")

این وظیفه انقلابیون است — که منتظر "تقویم یونانی" * نشوند تا ببینند که راه‌ها خودشان باز خواهند شد یا نه و یا اینکه با یک معجزه ، رژیم‌های استثمارگر ناپدید خواهند شد یا نه .

و وظیفه انقلابیون ، بخصوص در این لحظه ، عبارت از این است که چگونگی تغییر روابط نیروها را که در جهان صورت گرفته بفهمند و دریابند ، و بفهمند که این تغییر در روابط نیروها مبارزه خلق‌ها را تسهیل می‌کند . وظیفه انقلابیون ، وظیفه انقلابیون آمریکای لاتین این است که منتظر نشوند که تغییر در روابط نیروها ، معجزه انقلاب اجتماعی در آمریکای لاتین را بوجود آورد ، (ابراز احساسات) بلکه از هر چیزی که در چارچوب این تغییر رابطه نیروها به نفع انقلاب است استفاده تمام و کمال بکنند و انقلابات را بوجود بیاورند ! (ابراز احساسات) این چیزی است که زیاده از حد روشن و واضح است .

و اگر برخی موقعیت‌ها از دست برود ، اگر از فرصت استفاده نشود ، اگر از شرایط بدرستی استفاده نشود ، تقصیر هیچکس — هیچ حزب یا دولت انقلابی دیگر و یا ما — نخواهد بود ، بلکه تقصیر انقلابیون یک‌یک این کشورها خواهد بود ، تقصیر آنهایی خواهد بود که وظیفه انقلاب کردن به عهده‌شان است . (ابراز احساسات)

این برای ما یک حقیقت واضح و مبرهن است ؛ این یک حقیقت بسیار واضح برای

* کاسترو با اشاره به تقویم یونانی (Greek Calender) که هرگز در تاریخ وجود نداشته است ، به نیروهائی طعنه می‌زند که در کناری به انتظار معجزه هستند تا انقلاب رخ دهد .

آمریکای لاتین است و ما در این باره کاملاً روشن هستیم .

اگر ما انقلاب نکرده بودیم ، آیا کس دیگری این کار را برای ما می‌کرد؟ (فریادهای "خیر!") ما انقلاب کردیم و بعد شرایط مساعد به یاری ما آمد - کمک و مساعدتی که از تغییر فوق‌العاده رابطه نیروها نصیب ما شد؛ حمایت اتحاد شوروی و کل اردوگاه سوسیالیستی . (ابراز احساسات شدید)

ما به حکم تجربه و اعتقاد می‌دانیم که هر خلقی کاری را که خلق کوبا کرد انجام دهد، از حمایت راسخ اتحاد شوروی و کل اردوگاه سوسیالیستی برخوردار خواهد بود . (ابراز احساسات) و چنانچه در کشوری انقلابیون ندانند چگونه وظیفه‌شان را انجام دهند، تنها آنها هستند که در برابر خلقشان مسئول شناخته خواهند شد؛ تنها آنها هستند که در برابر تاریخ گناهکار شناخته خواهند شد - زیرا این وظیفه آنهاست که تصمیم بگیرند و عمل کنند . کاری که ما می‌توانیم بکنیم این است که مجدداً بر این اعتقاد تاکید کنیم ، مجدداً بر این ایمان راسخ تاکید کنیم که انقلاب کوبا چشم‌اندازهای مبارزه در بسیاری از کشورهای این قاره را گشود، و اینکه انقلاب کوبا راهی را باز کرد، تجربه و سرمشقی را عرضه نمود که اگر کاملاً فهمیده شود می‌تواند برای سایر خلق‌های آمریکای لاتین بسیار مفید واقع شود .

اوضاع آمریکای لاتین چگونه است؟ اوضاع یک قاره بحران‌زده، قاره‌ای که انقلاب در آن غیرقابل اجتناب است .

وقتی ما هنگام صحبت درباره انقلاب واژه کلی "آمریکای لاتین" را بکار می‌بریم، منظورمان این نیست که شرایط در تمام کشورها دقیقاً مشابه یکدیگر است . کشورهایی وجود دارند که در آنها تا حدی ثبات سیاسی موجود است؛ نسبت به کشورهای دیگر ثبات سیاسی بیشتری دارند و اوضاع اقتصادی‌شان با اوضاع بقیه کشورها فرق دارد . منظور ما آن کشورهایی است که در آنها الیگارش‌ها یک قدرت آهنین را بر توده‌های استثمارشده تحمیل کرده‌اند، و کشورهایی که در آنها راه به جلو برای مردم بسته است .

لکن، بطور کلی اوضاع آمریکای لاتین اوضاع قاره‌ای است که جمعیتش سریع‌تر از ثروتش افزایش می‌یابد، قاره‌ای است که در نتیجه این امر در آن فقر بطور دائمی در حال فزونی است؛ قاره‌ای است که مواد خام و محصولات کشاورزی‌ای را تولید می‌کند که قیمت آنها در بازار کمتر و کمتر می‌شود، در حالی که قیمت کالاهای وارداتی پیوسته بالاتر می‌رود؛ قاره‌ای است که در آن ملت‌ها هرساله مقدار بیشتری صادر می‌کنند و در مقابل آنچه که صادر می‌کنند کمتر دریافت می‌کنند؛ قاره‌ای است که در آن توده‌ها هر روز آگاهی انقلابی بیشتری کسب می‌کنند، و بالاخره قاره‌ای است که در آن بحران‌های سیاسی با سرعت حیرت‌انگیزی یکی پس از دیگری بروز می‌کنند .

شما فرصت داشته‌اید که اخبار مربوط به وقایع آرژانتین، پرو، اکوادور، کلمبیا، گواتمالا، پاراگوئه، نیکاراگوآ و سایر کشورها را بخوانید. "اتحاد برای پیشرفت" * دستخوش بحران است (فریاد و سوت زدن حضار) و بخاطر یکسری دلایل دستخوش بحران است. امپریالیست‌ها سعی می‌کنند از الیگارش‌ها اخاذی کنند و الیگارش‌ها سعی دارند از امپریالیست‌ها اخاذی کنند.

امپریالیست‌ها به آنها می‌گویند، "اگر شما به انجام برخی اصلاحات دست نزنید، کمونیسم گسترش خواهد یافت." و الیگارش‌ها به امپریالیست‌ها می‌گویند، "اگر شما به ما پول ندهید، کمونیسم گسترش خواهد یافت." و البته الیگارش‌ها قادر نیستند اصلاحات را به مورد اجرا بگذارند و امپریالیست‌ها هم پولی برای هدر دادن ندارند.

الیگارش‌ها قادر به اجرای اصلاحات نیستند و امپریالیست‌ها از تصور هرگونه کمکی که بمعنای کمک به منافع خودشان، به کمپانی‌های خودشان، به انحصارات خودشان نباشد، عاجز هستند. و در نتیجه، برای این دست‌پرورده‌های امپریالیسم و الیگارش‌ها مطلقاً غیرممکن است که کوچکترین کاری به نفع مردم انجام دهند.

امپریالیسم یانکی در وضعیت اقتصادی دشواری قرار دارد. چرا در یک وضع دشوار اقتصادی قرار دارد؟ این نتیجه سیاست ارتجاعی‌اش، نتیجه سیاست جنگ‌افروزش، نتیجه سیاست تجاوزکارانه‌اش است.

ایالات متحده در پایان جنگ جهانی دوم ذخایر طلای عظیمی داشت که پشتوانه ارزش پول رایج آن کشور بود. از آن پس، یک جریان خروج مداوم طلا در ایالات متحده بوقوع پیوسته و ذخایر آن به میزانی بیش از آن حد که مطلقاً برای حفظ ارزش پول رایج آن ضروری است، کاهش یافته است.

و علت این خروج لاینقطع طلا چیست؟ علت آن این است که از پایان جنگ جهانی دوم به بعد، امپریالیست‌ها یک سیاست خصمانه، یک سیاست تجاوزکارانه مداخله و معارضه‌جوئی در سراسر جهان را تعقیب کرده‌اند. آنها هم خود را وقف محاصره اردوگاه سوسیالیستی از طریق پایگاه‌های نظامی کردند، و دهها میلیون دلار از ذخایر ارزی صرف ساختمان این پایگاه‌ها، و حفظ بیش از یک میلیون نفر قوای نظامی و ارتش‌های خارج از ایالات متحده شد.

* اتحاد برای پیشرفت (Alliance for Progress)، طرح‌کندی جهت جلوگیری از گسترش انقلاب کوبا در آمریکای لاتین. این طرح شامل انجام برخی اصلاحات اجتماعی و همچنین دادن وام‌های طویل‌مدت و اعتبارات بانکی به کشورهای بحران‌زده منطقه بود.

و حالا آنها دارند ثمره این سیاست را بصورت کاهش ذخایر طلایشان، بصورت بحران اقتصادی‌شان، عقب‌ماندگی تکنیکی در مقایسه با سایر کشورهای سرمایه‌داری که در بازار جهانی رقیب آنها هستند، برداشت می‌کنند.

حکومت‌های مختلف ایالات متحده ذخایر طلای کشور را به‌در داده‌اند و آن را در موقعیت دشواری که امروز دچار آنست، گذاشته‌اند؛ موقعیتی که آنها را وادار ساخته تا از صندوق بین‌المللی پول تقاضای کمک کنند، و تدابیری اتخاذ کنند که به منافع متحدین خودشان صدمه می‌زند — نظیر افزایش نرخ بهره، افزایش مالیات بر وام‌های خارجی، افزایش مالیات بر سهام خارجی، و اتخاذ یک سلسله تدابیری که به منافع سایر ملل لطمه وارد می‌سازد. آنها مجبور شده‌اند که بودجه بسیاری از چیزها، منجمده بودجه برنامه‌های تهاجمی خود را قطع کنند.

و این اوضاعی است که اقتصاد و ذخایر ایالات متحده با آن مواجه است، آنهم در حالی که کل قاره آمریکای لاتین خواستار عدالت و آزادی است. از آنجا که موسسات خصوصی این کشورها بخاطر ترس از انقلاب، سرمایه‌گذاری (در این کشورها) نمی‌کنند، موسسات خصوصی یانکی نیز از خطر انقلاب در هراس افتاده‌اند، و خزانه آمریکا کمتر و کمتر قادر است برای حمایت از طبقات متحد خود و صاحبان منافع در کشورهای هم‌پیمانش منابع مالی بسیج نماید.

و اکنون ما مثال کنگره ایالات متحده را داریم. نمایندگان کنگره آمریکای شمالی نیمی از پولی را که دولت برای طرح اتحاد برای پیشرفت درخواست کرده بود قطع کردند. البته، آن طرح اتحاد مشهور بر پایه‌ای کاملاً کاذب، و بعنوان ابزار تهاجم علیه انقلاب کوبا طرح شده بود، و از همان آغاز محکوم به شکست بود.

و آنها خودشان دارند در این باره با هم صحبت می‌کنند که شکست واقعی این طرح اتحاد را علناً اعلام کنند. بدون یک انقلاب که بتواند اصلاحات بزرگ و تحولات عظیم بوجود بیاورد، هیچ پیشرفتی برای این کشورها ممکن نخواهد بود.

شما گذشته ما را که هنوز زمانی از آن نمی‌گذرد بخاطر می‌آورید. سیاستمداران با پول چکار می‌کردند؟ آن را می‌دزدیدند. آنها با بودجه وزارت بهداشت عمومی چکار می‌کردند؟ آن را می‌دزدیدند. نمایندگان مجلس، سناتورها، شهرداران، اعضای انجمن‌های شهر و کل آن آفت سیاستمداران کثیف چکار می‌کردند؟ آنها دزدی می‌کردند و پول‌ها را در بانک‌های خارجی ذخیره می‌کردند!

همین جریان در پرو، کلمبیا، آرژانتین، پاراگوئه، ونزوئلا، اکوادور، گواتمالا، نیکارگوآ، هندوراس، السالوادور، و سایر کشورهایی که شاید فراموش کرده باشیم نامشان را ببریم، دارد اتفاق می‌افتد.

و اوضاع سیاسی این کشورها چگونه است؟ اگر هم اوضاع سیاسی آنها نقداً از کنترل طبقات حاکمه خارج نشده، و نظیر آرژانتین گرفتار انواع و اقسام رقابت‌ها نباشد، دچار بی‌ثباتی کامل هستند. هر روز خبرهای تازه‌ای در مورد یک کودتای نظامی، یک شورش نظامی، یک طغیان در یک پایگاه نظامی، کودتا پشت کودتا، و باز هم کودتا و باز هم ضدکودتا، می‌رسد.

و آنها برای خلاصی از این وضع چکار کردند؟ انتخابات قلابی برگزار کردند، نیروهای چپ منجمله جنبش پرونیست را - که در آن اکثریت دارد - از انتخابات حذف کردند، حزب کمونیست را حذف کردند، و سایر سازمانهای چپ (ابراز احساسات) را حذف کردند. این دموکراسی مبتنی بر انتخابات است که یانکی‌ها آن را جار می‌زنند؛ انتخاباتی از این نوع که در آن اکثریت مردم نمی‌توانند رای بدهند، نمی‌توانند خودشان را کاندید کنند. و بدین ترتیب بود که یک "آقای گمنام" بدون اینکه هیچ امکانی برای اقدامی وجود داشته باشد، در کنف حمایت پادگان‌ها و امپریالیسم یانکی، از سوی یک اقلیت به ریاست جمهوری انتخاب شد.

انتخابات دیگری در سال گذشته در پرو برگزار شد، و از آنجا که "گوریل‌ها" از نتایج آن خوششان نیامد، یک کودتا سازمان دادند. اخیراً، یعنی یکسال پس از آن انتخابات، آنها انتخابات دیگری برگزار کردند، و کاندیدائی که مورد تائید "گوریل‌ها" و امپریالیسم بود پیروز شد. در نتیجه، آنها به وی اجازه دادند که ریاست جمهوری را بعهده بگیرد. اگر او جرئت کند که حتی دست به یک اصلاح بزند، در عرض ۳ روز ساقط خواهد شد. بگذار آنها تنها یک قانون اصلاحات ارضی شبیه به قانون ما در کوبا تصویب کنند، و آنوقت خواهیم دید که این حکومت‌های دست‌نشانده چقدر دوام خواهند آورد!

در میان کشورهای آمریکای لاتین کدامیک از نظر سیاسی از همه بی‌ثبات‌تر هستند؟ دقیقاً آن کشورهایی که از امپریالیسم در حملاتش علیه کوبا بدون قید و شرط حمایت کردند. آن کشورهایی که نمایندگان‌شان در سازمان کشورهای آمریکائی در حمله علیه کشور ما مثل سگ بولداگ ددمنش و بیرحم بودند.

کیست که تنفر پرادو* پروئی، تنفر فروندیزی**، تنفر یدیگوراس† را بخاطر نمی‌آورد؟ بر سر تمام این حکومت‌هایی که بدون قید و شرط به امپریالیسم خدمت می‌کردند، از اوامر او اطاعت می‌کردند، و همواره بر علیه انقلاب کوبا بودند، چه آمد؟ حقایق نشان

* Prado

** Frondizi

† Ydigoras

می دهند که آنها ضعیف ترین و ارتجاعی ترین حکومت ها بودند و مردم هیچ حمایینی از آنها نمی کردند و هیچ ثباتی نداشتند. فروندیزی توسط "گوریل ها" سرنگون شد. پرادو توسط "گوریل ها" سرنگون شد. یدیگوراس توسط "گوریل ها" سرنگون شد. آروسه مونا* توسط "گوریل ها" سرنگون شد.

تمام این روسای جمهور دوستان بزرگ امپریالیسم، متحدین بزرگ امپریالیسم بودند. و وقتی که "گوریل ها" یعنی مرتجع ترین بخش های نیروهای مسلح، آنها را از قدرت خلع کردند، چه اتفاقی افتاد؟ آنوقت امپریالیسم تاکتیک های همیشگی خود را دنبال کرد؛ چرا که امپریالیسم یانکی یک روباه مکار است. امپریالیسم یانکی سیاست های ریاکارانه تمام عیار خلاف اصول، فرصت طلبانه، سفسطه آمیز را دنبال می کند.

امپریالیسم با برخی از دست نشاندهانش تا حدودی تضاد دارد. آقای بتانکورت**؛ دست نشانده و نزوئلای آمریکا، را در نظر بگیرید. (فریاد و سوت زدن حضار) این حضرت آقا سعی می کند نوع دموکراسی مبتنی بر انتخابات "ساخت آمریکا"† را بعنوان مدل معرفی کند. (ابراز احساسات) ولی این حضرت آقا یک عمر در ترس از اینکه "گوریل ها" بیایند و یک "کودتا" کف دست او بگذارند زندگی کرده است. و هر وقت که یک "کودتا" می شود او قهر می کند. در آرژانتین یک "کودتا" رخ می دهد و او می گوید، "من این حکومت را برسمیت نمی شناسم!" یک "کودتا" در پرو اتفاق می افتد و او می گوید، "من این حکومت را برسمیت نمی شناسم!" چرا؟ چون وقتی او می بیند بام خانه همسایه اش آتش گرفته، می خواهد آب را به روی بام خانه خودش بپاشد.

آنوقت امپریالیست ها خود را در یک موقعیت مبهم و نامعلوم می یابند. "گوریل ها" یک "کودتا" را کارگردانی کرده اند؟ آنها فوراً اعلام می کنند که ضد کمونیست هستند. آنها فوراً اعلام می کنند که برای نجات کشور از کمونیسم "کودتا" لازم بوده است. آنها فوراً برای حمایت بی قید و شرط از سیاست امپریالیستی علیه کوبا سوگند یاد می کنند. و امپریالیست ها می دانند که این "گوریل ها" متحدینشان هستند، لکن آنها نمی خواهند متحد دیگرشان یعنی بتانکورت را برنجانند. از اینرو آنها ده روز، پانزده روز صبر می کنند. بالاخره، در وزارت امور خارجه می گویند که نمی دانند چکار باید بکنند، و اینکه هنوز هیچ تصمیمی گرفته نشده است. پس از بیست و پنج روز، وقتی بتانکورت کمی نرم شده و آنها سیلش را کمی

Arosemena *

Betancourt **

† کاسترو در اینجا عبارت "ساخت آمریکا" را به زبان انگلیسی Made in U.S.A، بکار می برد.

چرب کرده‌اند تا او را راضی کنند، این صحبت‌ها را شروع می‌کنند که چون گفته‌اند که انتخابات را برگزار خواهند کرد، و غیره و غیره، آنوقت حکومت "گوریل‌ها" را به رسمیت می‌شناسند.

ولی تاریخچه اتفاقاتی که از زمان پلایاژ بیرون در آمریکای لاتین بوقوع پیوسته دو چیز را نشان می‌دهد: سیاستمداران و حکامی که یک طرز برخورد مستقل، یک طرز برخورد احترام‌آمیز نسبت به حق حاکمیت کوبا داشته‌اند، و از اینکه آلت دست امپریالیسم یانکی در حمله‌اش به کوبا باشند خودداری کرده‌اند، باثبات‌ترین حکومت‌های آمریکای لاتین هستند.

و از اینرو ما می‌بینیم که حکومت مکزیک یک حکومت با ثبات است. (ابراز احساسات) و از اینرو ما می‌بینیم که ارتجاع برزیل نتوانسته حکومت گولارت* را سرنگون کند. (ابراز احساسات) و در شیلی هیچ کودتائی نبوده، هیچ کودتا یا براندازی‌ای در بولیوی، هیچ کودتا یا براندازی‌ای در اوروگوئه نبوده است.

این به چه معنی است؟ به این معنی است که کشورهای که مواضع بین‌المللی صحیح اتخاذ می‌کنند، کشورهای که مقامات حکومتی آنها برای خودشان احترام قائلند، از مقامات حکومت‌های ارتجاعی یعنی ابزار کور امپریالیسم یانکی که فاقد پایه و قدرت لازم برای حفظ خود در راس قدرت هستند، مستحکم‌تر و با ثبات‌تر می‌باشند.

و از اینرو، دست‌نشانده‌های مخلوع یکی پس از دیگری از صحنه کنار رفته‌اند، بعضی از اینها بطرز اسفباری مفتضاحانه کنار رفته‌اند، مثل آن یک که در اکوادور از روی جبن و بزدلی روابط کشور خود با کوبا را قطع کرد، و میلیتاریست‌هایی که آنجا در خدمت پنناگون** بودند از او اخاذی کردند. طبیعتاً، وقتی او روابط کشورش با کوبا را قطع کرد، امپریالیست‌ها برایش کف زدند! هیچوقت در اخبار خبرگزاری یونایتدپرس اینترنشنال، یا اسوشیتدپرس گفته نشد که او دائم‌الخمر بود. ولی از روزی که او سرنگون شد، در همه گزارش‌های یونایتدپرس اینترنشنال و اسوشیتدپرس گفته می‌شد که او یک دائم‌الخمر بود و بخاطر اینکه دائم‌الخمر بود سرنگون شد.

این مرد، وقتی یک روز صبح در خارج از کشورش بیدار می‌شود، وقتی بیدار می‌شود و می‌تواند یک دقیقه فکر کند، چه احساسی بایست داشته باشد؟ موقعیت او چقدر باید غم‌انگیز باشد: خلع شده از قدرت، بدون افتخار، بدون جاه و جلال، بدون مقام و بدون دوست. زیرا امپریالیست‌ها او را با لگد اخراج کردند و هیچ انسان مرفقی، هیچ انسان

Goulart *

**وزارت دفاع آمریکا.

شایسته‌ای نمی‌خواهد او را به دوستی با خودش مفتخر کند. و از اینرو این جور آدم‌ها دوست هیچکس نیستند، نه دوست امپریالیست‌ها و نه دوست انقلابیون.

مذلك، انقلاب مستحکم است، بی‌نهایت مستحکم، خدشه‌ناپذیر، و راسخ است. مثل یک صخره؛ (ابراز احساسات) و انقلاب شاهد خواهد بود که نوکران، کسانی که کشورشان را تسلیم می‌کنند و می‌فروشند، به چه سرنوشتی دچار خواهند شد. زیرا آگاهی انقلابی در آمریکای لاتین در حال رشد است و امپریالیست‌های یانکی دارند بیشتر و بیشتر در آن درگیر می‌شوند.

از اینرو، آنها اخیرا با گروهی از سران نظامی آمریکای لاتین ملاقات کردند و فرامین خود را به آنها ابلاغ نمودند.

مداخله امپریالیست‌های یانکی و میلیتاریست‌ها در ونزوئلا هر لحظه افزایش می‌یابد. و هیئت‌های نظامی یانکی در آنجا دارند آدمکش‌هایی تربیت می‌کنند که میهن‌پرستان را به قتل می‌رسانند. و هیئت‌های نظامی یانکی و تکنیسین‌های نظامی در آنجا دارند با میهن‌پرستانی مبارزه می‌کنند که قهرمانانه، در شهرها و مزارع ونزوئلا با امپریالیسم مقابله می‌کنند. (ابراز احساسات)

و در گواتمالا نیز مداخله یانکی حضور دارد، و میلیتاریست‌ها تحت عنوان مشاور و تکنیسین در مبارزه علیه میهن‌پرستان گواتمالا دخالت دارند و از استبداد ارتجاعی‌ای که بر آن کشور حاکم است حمایت می‌کنند.

این راهی است که امپریالیسم یانکی دنبال می‌کند، راه اتحاد با بدترین "گوریل‌ها" علیه جنبش انقلابی و میهن‌پرستانه‌ای که در کشورهای مختلف آمریکای لاتین در حال اوج‌گیری است.

ما از اینجا، از این تریبون سخنرانی، در مقابل خلق کوبا پیامی مبنی بر همبستگی و برادری (ابراز احساسات) برای انقلابیون قهرمان ونزوئلایی (ابراز احساسات) می‌فرستیم؛ انقلابیونی که با شجاعتی چشمگیر و قدرتی روزافزون، در مبارزه متهورانه‌ای که دارد هرچه بیشتر تحسین خلق‌های آمریکای لاتین را بخود جلب می‌کند، و بدون سستی در مبارزه با نیروهای ارتجاع و نیروهای امپریالیسم در آنجا رویارویی می‌کنند، و برای این خلق شجاع و از خود گذشته که یک روز راه استقلال را در آمریکای لاتین هموار کرد، نوید روز پیروزی را می‌دهند.

و واقعا طریقی که این مردم، این جوانان، جنگ و مبارزه می‌کنند تحسین‌برانگیز و چشمگیر است، و ایامی را بخاطر ما می‌آورد که مردم ما بهمین طریق قهرمانانه علیه استبداد نبرد می‌کردند.

و برای امپریالیست‌ها هیچ راهی برای مهار کردن این مبارزه موجود نیست. آنها هر

قدر تکنیسین بفرستند قادر نخواهند بود که این مبارزه مردم ونزوئلا را متوقف کنند. (ابراز احساسات) چرا که مطمئنا - همانطور که در کوبا اتفاق افتاد - انقلابیون بیشتر و بیشتر حمایت مردم را کسب خواهند کرد. وقتی جوانان ببینند که جوانان دیگر دارند می‌جنگند و می‌میرند، آنها به یک چنان سرمشقی از قهرمانی و یک چنان سرمشقی از شجاعت، جلب می‌شوند. آنها از این سرمشق‌ها الهام می‌گیرند. مردم این چنین عکس‌العمل نشان می‌دهند؛ کارگران این چنین عکس‌العمل نشان می‌دهند؛ کشاورزان این چنین عکس‌العمل نشان می‌دهند.

و پیروزی، دیر یا زود، فرا خواهد رسید؛ همانگونه که در الجزایر فرا رسید (ابراز احساسات) - هیئت نمایندگی این کشور به ریاست سرهنگ بومدین ۴۳ امروز اینجا با ماست - و مردم آن صفحاتی محونا شدنی و جاودانی از قهرمانی در مبارزه برای استقلال‌شان را رقم زدند. (ابراز احساسات) از اینرو پیروزی در انتظار آنهایی است که می‌جنگند، در انتظار آنهایی است که مبارزه می‌کنند، در انتظار آنهایی است که به یک عقیده و یک شیوه از مبارزه ایمان دارند.

ما همچنین دروهای گرم و برادرانه خود را به چریک‌های قهرمانی که در گواتمالا با استبداد می‌جنگند، می‌فرستیم. (ابراز احساسات)

ما این راه‌ها را می‌شناسیم. چرا که برای مدت زمانی دراز ما در آن مسیر راه می‌پیمودیم، برای ماههای طولانی که هیچکس هیچ خبری از ما نداشت، و تمام اخباری که به جهانیان می‌رسید اخبار منتشره از سوی تعقیب‌کنندگان ما بود، اخباری بود که نیروهای سرکوبگر منتشر می‌کردند. و ما به ارزش واقعی آن مبارزه بی‌سروصدا و فداکارانه‌ای که پیشگامان انقلابات در بعضی مراحل باید متحمل شوند، واقفیم.

و امپریالیست‌های یانکی در مواجهه با این امر چکار می‌توانند بکنند؟ هیچ‌کار، مطلقا هیچ کار! و انقلابیون نباید راه را برای امپریالیست‌ها هموار کنند بلکه باید با تمام قدرت مانع آنها شوند. آنها نباید به زدوبندهای انتخاباتی امپریالیسم یانکی کمک کنند، بلکه باید به هر وسیله که شده مانع آنها شوند و با آنها مبارزه کنند. (ابراز احساسات)

امپریالیست‌ها چکار می‌توانند بکنند؟ آنها در ویتنام جنوبی چکار توانستند بکنند؟ هیچ کار! (ابراز احساسات) زیرا آنها در آنجا به جنگ استعماری‌ای ادامه دادند که یک کشور دیگر آن را رها کرده بود. آنها در آنجا یک جنگ استعماری را تحویل گرفتند، آن را به جنگ خودشان مبدل کردند و افسران‌شان، هواپیماهایشان، هلیکوپترهایشان و سربازانشان را به ۱۰۵۰۰۰ مایل دورتر از خاک خود فرستادند تا ویتنامی‌ها را بکشند، دهکده‌ها را نابود کنند، جنگل‌های ویتنامی‌ها و مزارع کشاورزی آنها را از بین ببرند. و آنها، علیرغم براه انداختن یک جنگ بیرحمانه علیه این مردم، شکست خورده‌اند.

دست‌نشانده‌ای که بعنوان رئیس ارتجاع به آنها خدمت می‌کند بقدری منفور است که نقداً این وضع غیرقابل دفاع است، حتی توده‌های مذهبی علیه آنها بلند شده‌اند. و آنها آنجا هستند، آنها در مبارزه‌ای فعال علیه دست‌نشانده امپریالیسم با دسته‌های میهن‌پرست و انقلابیونی متحد شده‌اند که برای سالها به مبارزه‌ای فوق‌العاده قهرمانانه علیه امپریالیسم یانکی در ویتنام دست زده‌اند! (ابراز احساسات)

درودهای ما و پیام برادرانه ما در این بیست و ششم ژوئیه بر جنگجویان قهرمان ویتنام باد، که بر علیه امپریالیسم یانکی مبارزه می‌کنند، (ابراز احساسات) و نمایندگانشان نیز امروز اینجا در میان ما هستند. (ابراز احساسات)

امپریالیست‌ها، در مقابل انقلاب در آمریکای لاتین چه راهی می‌خواهند در پیش بگیرند؟ همان راهی که در ویتنام در پیش گرفتند. و چه چیزی در انتظار آنهاست؟ قاطع‌ترین شکست. وقتی امپریالیست‌ها تدابیری را تحت این بهانه اتخاذ می‌کنند که می‌خواهند مانع از این شوند که ما به جنبش انقلابی آمریکای لاتین کمک اقتصادی کنیم، ما نمی‌توانیم جلوی خنده خود را بگیریم. این بهانه‌ای بیش نیست تا به اقتصاد کشور ما صدمه بزند، مردم ما را از وسیله دستیابی به غذا، دارو، و چیزهایی محروم کند که برای رفع اساسی‌ترین احتیاجات مردم ضروری هستند. ما نمی‌توانیم لب‌خند زنیم، چرا که ما می‌دانیم وقتی انقلابیون نبرد می‌کنند، به پول و تسلیحاتی که از خارج فرستاده شود نیازی ندارند.

زیرا من بخاطر می‌آورم که قبل از اینکه یک نیروی انقلابی داشته باشیم، چقدر برایمان مشکل بود که یک پزو جمع کنیم. ولی وقتی آن نیرو خودش را نشان داد، ما - با مالیات بستن بر زمینداران و صاحبان کارخانجات شکر - میلیونها پزو جمع‌آوری کردیم. (ابراز احساسات) و بخوبی بخاطر می‌آورم که ما چطور تنها در عرض چند هفته صدها اسلحه از دشمن به غنیمت گرفتیم.

در ابتدا، این کار مشکل بود. مثل هر کار بشری دیگر، آغاز کار دشوارترین قسمت کار است. در سال اول ما تنها توانستیم حدود ۱۳۰ اسلحه جمع کنیم. هفده ماه پس از آغاز مبارزه، ما فقط حدود ۳۰۰ اسلحه داشتیم. و وقتی ارتش باتیستا تهاجم نهائی خود را علیه ما آغاز کرد، ما در عرض ۷ روز ۵۰۰ اسلحه به غنیمت گرفتیم، (ابراز احساسات) که با آنها تعداد رزمندگان ما از ۳۰۰ نفر به ۸۰۰ نفر افزایش یافت. ما با این نیرو به کل جزیره حمله بردیم، با اسلحه‌های غنیمتی، با مجرب‌ترین رهبران - رفقا کامیلو و گوارا (ابراز احساسات) - و با افراد مجرب کهنه‌کار که می‌دانستند چگونه بجنگند و پیروز شوند. و با این مردان، جنگ به پیروزی رسید.

در نبردهای تعیین‌کننده‌ای که مسیر جنگ را عوض کرد، نیروی ما کمتر از ۵۰۰ مرد مسلح بود. عملاً، ما با کمتر از ۵۰۰ مرد به نبردهای تعیین‌کننده‌ای دست زدیم که مسیر

جنگ را تغییر دادند .

بنظر می‌رسد که می‌خواهد باران بیاید و ما را سرحال بیاورد ، ولی این چیز بدی نخواهد بود . شاید بعضی از شما بتوانید آنجا سرپناهی پیدا کنید ، ولی بنظر من بهترین کار همین خیس شدن در اینجاست . (ابراز احساسات) بالاتر از همه ، حالا که ما دو سال خیلی خشک را پشت سر گذاشته‌ایم ، بیائید به این باران خوشآمد بگوئیم . بیائید از بارش زیاد باران استقبال کنیم ، چرا که در اینصورت مقدار بیشتری شیر ، مقدار بیشتری مالانگا* ، مقدار بیشتری گوشت ، و غذای بیشتری برای همهٔ مردم وجود خواهد داشت . (ابراز احساسات)

ما داشتیم از تجربیات خودمان صحبت می‌کردیم ، چرا که انقلابیون ونزوئلایی ، هر وقت که به پول احتیاج پیدا کنند ، آن را از بورژوازی و امپریالیست‌ها می‌گیرند . (ابراز احساسات) و هر وقت که به اسلحه احتیاج پیدا کنند ، آن را از سربازان بورژوازی و امپریالیست‌ها می‌گیرند . به این دلیل است که وقتی امپریالیست‌ها می‌گویند که ما انقلاب را صادر می‌کنیم ، ما لبخند می‌زنیم . خیر ، خیر . ما احیانا عقایدمان را صادر می‌کنیم ، و عقایدمان را با انقلابیون تمام نقاط در میان می‌گذاریم .

عقاید را نمی‌توان محاصره کرد . هیچ محاصره‌ای علیه عقاید ممکن نیست . عقاید در مدت زمانی بسیار کوتاه ، فواصل عظیمی را طی می‌کنند . می‌گویند که امواج نوری سریع حرکت می‌کنند ، می‌گویند که امواج رادیویی سریع حرکت می‌کنند ، ولی عقاید از خود نور هم سریع‌تر حرکت می‌کنند . (ابراز احساسات)

و ما چشمه‌ای از عقاید هستیم ، منبعی از نور برای کارگران و دهقانان آمریکای لاتین ، برای سرخپوستان فقیر آمریکای لاتین هستیم . از همین روست که قلب الهام‌گرفتهٔ رفیقمان کارتایا** که "سرود بیست‌وششم ژوئیه" را تصنیف کرد ، (ابراز احساسات) سرودی که زمانی سرود توده‌ها نبود بلکه سرودی بود که در سلولهای انفرادی زندانهای استبداد خوانده می‌شد ، و سرودی که یک روز سرانجام به سرود همهٔ مبارزین ، به مارش کل ملت مبدل شد ؛ از اینرو ، رفیق کارتایا بهمان ترتیب با بهره‌گیری از الهام و ابتکار خودش "مارش آمریکای لاتین" را آفریده است . (ابراز احساسات) و این مارش از اینقرار است :

بیا خیز ، آمریکای لاتین !

به پیش ، به پیش ، به پیش ،

بیا باهم به سوی سوسیالیسم پیش برویم ،

* Malanga ، نوعی سبزی خوراکی نشاسته‌دار شبیه موز در آمریکای لاتین .

** Cartaya

به سوی صلح، پیشرفت، و رهایی.

بپا خیز، آمریکای لاتین!
در مبارزهٔ غول آسا،
خلقها همچون برادر یکدیگر،
در یک ستون شکست‌ناپذیر باهم متحد خواهند شد.

کوبا، فانوسی فرا راه همهٔ آمریکا
مغرور و سرفراز در انتظار شماست.
و در غریو جنگ
اسلحه آزادی را بلند خواهد کرد (ابراز احساسات)

دهقانان، کارگران و سرخپوستان،
در مبارزه علیه یوغ ستمگر!
مرگ بر همهٔ امپریالیست‌ها.
آمریکا، انقلاب! (ابراز احساسات)

حالا احتمالا امپریالیست‌ها ما را متهم به صدور سرود می‌کنند. و ممکن است بگویند که کوبا خطری برای ثبات حکومت‌های ماوراء دموکراتیک آمریکای لاتین است، زیرا سرود صادر می‌کند، موسیقی صادر می‌کند. و البته موسیقی را نمی‌توان محاصره کرد. شاید یک روز، میلیون‌ها و میلیون‌ها مرد و زن آمریکای لاتین این سرود. این مارش را بخوانند. (ابراز احساسات) آنچه که امپریالیست‌ها نمی‌توانند جلویش را بگیرند. پیخروی عقاید است، پیروزی عقاید است. و اوضاع امپریالیسم یانکی چطور است؟ اوضاع آن خیلی دشوار است، چرا که آنها نه می‌توانند وارد جنگ بشوند و نه می‌توانند جلوی انقلاب خلقها را بگیرند.

آنها احتمالا مایل می‌بودند که حتی از سلاحهای اتمی بر علیه خلقهای انقلابی استفاده کنند، ولی چرا این کار را نمی‌کنند؟ چرا؟ زیرا در برابر آنها یک قدرت بزرگ هست که مانع از این می‌شود که آنها ارادهٔ خود را بر جهان تحمیل کنند، زیرا در برابر آنها قدرت نظامی خردکنندهٔ اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی قرار دارد. (ابراز احساسات و فریادهای "فیدل، خروشچف، ما با هر دو شما همراه هستیم!")
بدون وجود این شرایط، امپریالیست‌ها در استفاده از تمام وسایل جنگی خود برای

درهم شکستن جنبش‌های آزادیبخش تردیدی به خود راه نمی‌دادند، و آنها در اینکه از این تسلیحات در درجه اول بر علیه کشور ما استفاده کنند، تاکنون تردیدی به خود راه نداده بودند. این واقعیت موجود، این تغییر در رابطه نیروها چیزی است که مانع از آن می‌شود که آنها همان کاری را که بدان عادت دارند، نکنند، این چیزی است که آنها را در موقعیتی قرار می‌دهد که دیگر نمی‌توانند اراده خود را بر جهان تحمیل کنند، موقعیتی که آنها نمی‌توانند جنگ را آغاز کنند، نمی‌توانند جنگ را تحمیل کنند، چرا که می‌دانند پیامد این کار انهدام خود آنها خواهد بود.

و از همین روست که آنها نمی‌توانند جنبش انقلابی خلقها، جنبش آزادیبخش خلقها را متوقف کنند، زیرا این حکم قانون لایتغیر تاریخ است. از همین روست که آنها نتوانسته‌اند انقلاب کوبا را خرد کنند، و از همین روست که هرگز نخواهند توانست انقلاب آمریکای لاتین را خرد کنند. (ابراز احساسات)

امپریالیست‌های یانکی همین تازگی موافقت‌نامه‌ای را امضاء کرده‌اند که بموجب آن آزمایش سلاحهای هسته‌ای در هوا، دریا، و فضا ممنوع می‌باشد. این یک پیروزی برای وجدان جهانی به نفع صلح، و یک پیروزی برای سیاست صلح اتحاد شوروی محسوب می‌شود. (ابراز احساسات)

زمانی که امپریالیست‌ها تنها کسانی بودند که سلاحهای هسته‌ای، انحصار سلاحهای هسته‌ای را در اختیار داشتند، هرگز یک‌چنین موافقت‌نامه‌ای را امضاء نمی‌کردند. آنچه که امپریالیست‌ها را وادار ساخته تا در تصمیم خود تجدید نظر کنند و یک‌چنین اقدامی را اتخاذ کنند، گسترش آگاهی برای صلح و بر علیه جنگ در سراسر جهان، و ظهور یک قدرت برتر در قلمرو نظامی بوده است.

طبیعتاً، همه جهانیان این خبر را با احساس رضایت خاطر پذیرا شدند. این به ما نشان می‌دهد که امپریالیست‌ها از چه قماش هستند، و وقتی با واقعیاتی مواجه می‌شوند که نمی‌توانند اراده خود را بر آن تحمیل کنند، چگونه در برابر یک قدرت واقعی واکنش نشان می‌دهند - و اینکه چگونه هر وقت که فرصت بدست بیاورند مناقشه می‌آفرینند و برای کاهش تشنج مطلقاً کاری انجام نمی‌دهند.

این تجربه را ما در طول هفته‌های گذشته داشته‌ایم. امپریالیست‌ها در کارائیب چه کرده‌اند؟ آیا آنها برای کاهش تشنج هیچ قدمی برداشته‌اند؟ خیر.

آنها به پیشنهاداتی که توسط حکومت کوبا ارائه شد و اعلام می‌کرد - همان کاری که کوبا از آغاز انقلاب کرده - که کوبا مایل است با هرکسی به بحث بنشیند، و مایل است برای بهبود روابط خود با تمام کشورها منجمله ایالات متحده تلاش کند، با حملات جدید به کشور ما، با اقدامات جدیدی از نوع اقتصادی پاسخ داده‌اند. واکنش آنها آغاز یک مانور

تهاجمی جدید، آغاز یک سری اقدامات برای استقرار پایگاههای عملیاتی در آمریکای مرکزی برای اعمال تهاجمی علیه کوبا بوده است. از اینرو، آنها نه تنها دارند مزدورانی را در ایالات متحده برای این منظور تربیت می‌کنند، بلکه دوباره دارند مزدورانی به نیکاراگوآ می‌فرستند و در آنجا بطور علنی و گستاخانه، با فرومایگی و بیشرمانه - یعنی به شیوه معمولی‌شان - پایگاههای عملیاتی بر علیه کوبا می‌سازند.

و لذا، در حالی که در ظاهر کوبا را به تشویق خرابکاری متهم می‌کنند، در عین حال پایگاههایی برای تهاجم علیه کشور ما می‌سازند، و از نو شروع به پیش گرفتن راههایی می‌کنند که در آن بارها با شکست مواجه شده‌اند، و راههایی که اگر از آنها درس نگیرند با شکست‌های بیشتری مواجه خواهند شد. (ابراز احساسات)

این ما را نگران نمی‌کند، چرا که ما همیشه چندین ماه از آنها جلوتر هستیم. چندین ماه! و ما بخاطر می‌آوریم که در پایان سال ۱۹۶۰ وقتی که خبر از وجود اردوگاههای آموزشی در نیکاراگوآ و گواتمالا به دستمان رسید خدمه آتشبار یا تانک نداشتیم، ولی فوراً شروع به سازمان دادن و تربیت آنها کردیم. و وقتی که سرانجام آنها در اینجا پیاده شدند، بیشتر از هفتاد و دو ساعت در عرصه نبرد دوام نیاوردند. (ابراز احساسات)

آنها چگونه می‌توانند ما را بترسانند وقتی که همان راهی را که به شکست‌شان انجامید دنبال می‌کنند؟ آنها چه نقشه‌هایی می‌توانند طرح کنند که ما نتوانیم برایش تدارک ببینیم؟ آنها چطور می‌توانند ما را آزار بدهند - وقتی که ما یک نیروی هوایی قدرتمند داریم (ابراز احساسات)؛ وقتی که ما یک نیروی دریایی قابل توجه داریم (ابراز احساسات)؛ وقتی که ما تجهیزات ضد - فرود قدرتمندی داریم که قادر است از فاصله خیلی دور شلیک کند (ابراز احساسات)؛ وقتی که ما یک ارتش منضبط و رزمنده داریم که با بهترین و مدرن‌ترین تسلیحات مجهز شده و کادر رهبری آن حتی یک لحظه از مطالعه کردن و آماده ساختن خودش باز نایستاده است. (ابراز احساسات) با تهاجم مزدوران؟ خوابش را هم نبینید! با تهاجم مستقیم؟ تصورش را هم نکنید، چونکه آنها وقتش را نخواهند داشت که حتی تصور آن را بکنند! (ابراز احساسات) با جنگ راهزنان؟ ما با آنها مثل راهزنان معامله خواهیم کرد، و قانون راهزنی را در مورد آنها بکار خواهیم بست! (ابراز احساسات)

آیا آنها می‌خواهند دستجات دزدان را تشویق کنند؟ و باز هم نمی‌دانند که ما چگونه دستجات دزدان ضدانقلابی را نابود کردیم؟ (ابراز احساسات) آنها وانمود می‌کنند که از این حقیقت خبر ندارند که حتی یکی از جانیان از اینجا جان سالم بدر نبرده است. حتی یک نفر! آنها طوری وانمود می‌کنند که انگار ما می‌خواهیم دست روی دست بگذاریم. حالا، وقتی ما واحدهایی داریم که کاملاً تربیت شده و در آن نوع مبارزه آبدیده شده‌اند، آنها طوری وانمود می‌کنند که انگار ما می‌خواهیم دست روی دست بگذاریم. حالا، یعنی در

پایان سال ۱۹۶۳، آنها می‌خواهند ما را بترسانند؟ آنها با چیزهایی که ما الان در اختیار داریم؟! (ابراز احساسات)

برای اینکه بفهمید امپریالیست‌های یانکی از چه قماش هستند، تنها کافی است نمونه آنچه را که در مورد پرداخت غرامت‌ها رخ داد ذکر کنیم. آنها می‌بایست ۵۳ میلیون دلار می‌پرداختند، ولی فقط ۴۳ میلیون دلار پرداختند. آنها یک کلاهبردار ناب هستند. (فریاد حضار) آنها حتی وکیل آمریکائی‌ای را که با ما مذاکره می‌کرد در موقعیت بدی قرار دادند. آنها مانع از این شدند که وی توافقات را صددرصد به اجرا بگذارد. صلیب سرخ ایالات متحده ۱۰ میلیون دلار به ما بدهکار است و حکومت امپریالیستی آمریکا سعی می‌کند که بطور بیش‌رمانه‌ای سر مردم کوبا کلاه بگذارد — پس از اینکه مردم کوبا همه زندانیان را آزاد کردند، برخی از آنها نقداً برای ارتکاب جرائم جدید دوباره بسیج شده‌اند، در حالی که آنها هنوز تمام غرامت را نپرداخته‌اند.

و ما صلیب سرخ ایالات متحده و حکومت ایالات متحده را مسئول عدم اجرای شرایط موافقت‌نامه می‌دانیم، و ما بخوبی می‌دانیم که ترتیب همه چیز را برای این کار داده بودند. آنها ۱۰ میلیون دلار به ما بدهکارند. آنها کلاهبردارند!

خوب، ما یکبار اینجا گفتیم که اگر آنها نمی‌خواستند هزینه پیشرفت اقتصادی کوبا را تأمین کنند، نمی‌بایست هیچ "تهاجم کوچک" دیگری را تدارک ببینند. لکن، من معتقدم که کاسه صبر مردم ما دارد لبریز می‌شود. (فریاد حضار) و وقتی که آنها تجاوزات و نقشه‌هایشان را برای راهزنان و عبور دادن چریک‌ها و تسلیحات شروع کنند — خوب، من نمی‌دانم از چه طریق این کار را می‌کنند، زیرا سابقاً آنها در کمال امنیت می‌آمدند و آنها را از هواپیما به پائین می‌انداختند، در حالی که الان نیروهای ما خیلی پیشرفته‌اند، در زمینه دانش و طرز استفاده از راکت‌های زمین به هوا علیه هواپیماها خیلی پیشرفته‌اند. (ابراز احساسات) وقتی که آنها شروع کنند — یعنی این افرادی که همیشه حداقل نیم قرن از مسائل اجتماعی عقب هستند و در امور مربوط به ما خیلی خیلی عقب هستند — چرا که ما همیشه می‌دانیم که آنها چه کاری می‌خواهند بکنند، (ما همیشه این را می‌دانیم و همیشه از قبل اقداماتی را اتخاذ می‌کنیم) بدین جهت من معتقدم که ما راه غرامت گرفتن را در پیش نخواهیم گرفت. من معتقدم که مردم دارند از آن خسته می‌شوند.

اجازه دهید آنهایی که موافق غرامت گرفتن هستند دستشان را بلند کنند. (هیچکس دستش را بلند نمی‌کند) آنهایی که موافقند که قانون انقلابی را بکار بندیم، دستشان را بلند کنند. (مردم حاضر در میدان انقلاب دستشان را بالا می‌برند.)

ما می‌خواهیم میهمانانی که در اینجا حضور دارند بتوانند این را بوضوح ببینند. (فریادهای "راهزنان را کنار دیوار بگذارید! آنها را کنار دیوار بگذارید!") ما می‌خواهیم

میهمانان ما بتوانند این را مشاهده کنند، تا ببینند که مردم ما چطور فکر می‌کند؛ زیرا از وقتی که دستجات مزدور و خائنی که اینجا آمدند، بمب‌گذاری کردند و حتی خانواده‌های بی‌دفاع را به قتل رساندند، امپریالیست‌ها در حالی که از یک طرف راهزنان را روانه اینجا می‌کردند، از طرف دیگر تبلیغاتی را برای عفو و بخشیدن راهزنانشان سازمان دادند. و آنها این کار را بعد از ژیرون کردند. برخی از حاکمان آمریکای لاتین پیام‌هایی برای ما فرستادند مبنی بر اینکه از خون این افراد بگذریم. الان برای آنها بهتر است که از امپریالیست‌های اجنبی درخواست کنند که راهزنان را برای حمله به کوبا نفرستند. بهتر است حکومت‌ها یا اشخاص انسان‌دوستی که به حال این راهزنان تاسف می‌خورند - البته آنها می‌توانند احساس تاسف کنند، ولی مردم ما نمی‌توانند. چون ما چنگال آنها را احساس کرده‌ایم - بگذار آنها الان دست به اقدام بزنند و برای پرزیدنت کندی نامه بنویسند و بموقع مانع از آمدن راهزنان به اینجا بشوند، چرا که شما دیده‌اید که مردم ما چطور فکر می‌کنند. (ابراز احساسات) و صرفاً، همانطور که مردم فکر می‌کنند - و وقتی مردم اینطور فکر می‌کنند، دلایلی برای این امر وجود دارد. (فریادهای "آنها را کنار دیوار بگذارید! آنها را کنار دیوار بگذارید!")

مشاهده مسائل از دور با دیدن آنها از اینجا فرق دارد. آموختن از دور در مورد وقایع کوبا با تحمل کردن این چیزها فرق دارد. عوامل بیگانه فروشگاه‌هایی را سوزانده‌اند که در آنها تعدادی از کارگران هلاک شدند، و در آتش سوختند. انواع عملیات تخریبی و همه‌گونه جنایت که به قیمت جان دهها نفر تمام شده صورت گرفته است.

به این دلیل است که مردم ما اینطور فکر می‌کنند، به این دلیل است که اینگونه واکنش نشان می‌دهند، و آنها حق دارند - زیرا آنها، نه یکبار بلکه بارها - بلندنظری خود را نشان داده‌اند. آنها ترجیح می‌دهند که بجای اینکه از امپریالیست‌ها غرامت بگیرند، عدالت کامل را بعنوان نمونه‌ای برای درس گرفتن اعمال کنند. (ابراز احساسات) ما یکبار این کار را کردیم، ما یکبار این کار را کردیم و این ممکن است بعنوان نمونه بکار بیاید، نمونه‌ای که جهانیان ببینند کوبا چگونه عمل می‌کند، حکومت ایالات متحده چگونه عمل می‌کند، و این پرزیدنت کندی آدمکش چگونه عمل می‌کند. (فریاد حضار) بگذارید دنیا بداند: ما مزدوران را آزاد کردیم، آنها غرامت را تا به آخر نپرداختند و آنها نقدا دارند به منظور حملات جدید، مزدوران را بسیج می‌کنند.

کشور ما یکسری اقدامات را اتخاذ کرد، و آمادگی خود را برای بحث اعلام کرد. و چه اتفاقی افتاد؟ حملات جدید از طرف امپریالیست‌ها، نقشه‌های تجاوزکارانه جدید علیه کوبا. اینها مشخصات حکومت ایالات متحده است.

وقتی این حکومت به قدرت رسید، از یک سیاست جدید، یک سیاست متفاوت سخن

می‌گفت. و بعد چکار کرد؟ حمله به کوبا را تشویق کرد و انجام داد. او (کندی) اخیرا در یک دانشگاه آمریکای شمالی با لحن صلح‌آمیزی صحبت کرد، و چند روز بعد در برلین از اینکه زبان جنگجویانه و جنگ‌طلبانه بکار برد، خودداری کرد. حالا، او از یک طرف موافقت‌نامه‌ای را امضاء می‌کند که در آن تمایل به کاهش تشنجات وجود دارد، و از طرف دیگر جنایات جدید و تهاجمات جدید علیه کوبا را ترغیب می‌کند. و همه می‌دانند که این یک بازی نیست، همه می‌دانند که این سیاست چه عواقبی ببار آورده است؛ همه می‌دانند که این سیاست جهان را در لبه جنگ قرار داد؛ همه می‌دانند که این سیاست تهاجمات، ما را به دفاع از خودمان وادار ساخت؛ ما را به اتخاذ تدابیری برای دفاع از خودمان واداشت، و اینکه این یک بازی نیست، و اینکه این سیاست تقریبا جهان را در یک جنگ هسته‌ای آتشین درگیر ساخت، و ایالات متحده بدون اینکه با متحدینش چندان مشورتی بکند، در امتداد این مسیر تقریبا آنها را بسوی یک جنگ هسته‌ای آتشین کشاند.

آنها می‌بایست از پیش گرفتن این راههای تهاجمی دست می‌کشیدند، آنها می‌بایست از دست زدن به آن اعمال غلط دست می‌کشیدند و دوباره آتش تشنج، آتش خطر در اینجا را دامن نمی‌زدند و دنبال تحریکات جدید در اینجا نمی‌گشتند.

همانطور که می‌دانید آنها پولهای کوبا را توقیف کردند تا جلوی تجارت ما را بگیرند و ما هم تنها چیزی را که آنها در اینجا باقی گذاشته بودند، یعنی ساختمان سفارت را ملی کردیم. (ابراز احساسات) حالا آنها ادعا می‌کنند که این کار غیرقانونی است و با توافقات مطابقت ندارد. حکومت ایالات متحده چقدر بی‌چشم ورو است!

آنها به هیچ توافقی، به هیچ قانون بین‌المللی احترام نگذاشته‌اند. آنها مدام به فضای هوایی ما تجاوز می‌کنند. آنها خرابکاران، عاملین، و جاسوسان خود را به خاک ما وارد می‌کنند. آنها برای تهاجمات خود پایگاه‌هایی تدارک می‌بینند. آنها صدها بار قوانین و توافقات را نقض کرده‌اند و حالا می‌گویند که حکومت کوبا، بعنوان یک عمل‌دفاعی عادلانه و قانونی، نمی‌تواند سفارت را ملی کند. خوب، ما آن را ملی کرده‌ایم و این توافق بایست رعایت شود! (ابراز احساسات)

این ساختمان در اختیار هیئت نمایندگی دیپلماتیک سوئیس است و کشور ما مایل است که تمام تسهیلات را در اختیار هیئت دیپلماتیک سوئیس بگذارد تا همه پرونده‌ها به هر جایی که دوست دارند منتقل بشود و ساختمان به حکومت کوبا واگذار شود. ما امیدواریم که هیئت دیپلماتیک سوئیس این اقدام قانونی و برحق مردم کوبا را برسمیت بشناسد. ما امیدواریم، (ابراز احساسات) زیرا این مسئله سوئیس را دربر نمی‌گیرد. این اقدامی مبنی بر دفاع قانونی است. و ما هر وقت که آنها بخواهند می‌توانیم بحث کنیم که نقض‌کنندگان

قوانین چه کسانی هستند، متجاوزین چه کسانی هستند، و آنهایی که در واقع از یک حق قانونی، از حقی که متعلق به ماست، دفاع می‌کنند چه کسانی هستند. ما می‌توانیم در این مورد با هرکسی که لازم باشد بحث کنیم، چرا که می‌دانیم حق با ماست. (ابراز احساسات) به این دلیل است که امیدواریم هیچ درگیری با مقامات سوئیسی صورت نگیرد، و اینکه مقامات سوئیسی - با وفاداری به سیاست بیطرفی‌شان که بطور سنتی حفظ کرده‌اند - به این اقدام قانونی و برحق مردم کوبا احترام خواهند گذاشت. (ابراز احساسات)

بله، ما گفتیم که مایلیم با امپریالیست‌های یانکی بحث کنیم. آنها به ما حمله می‌کنند؟ آیا آنها فکر می‌کنند که تقاضای ما برای مذاکره مسئله‌ای گذراست؟ آیا آنها نمی‌فهمند که این موضعی اصولی برای حکومت کوبا است، این موضعی است که حکومت کوبا از همان آغاز داشته است؟ شاید آنها فکر می‌کنند که ما "جانمان به لب رسیده" و می‌خواهیم آنها در برقراری روابط دیپلماتیک با ما عجله کنند؟ ما معتقدیم که آنها هستند که "جانمان به لب رسیده". (ابراز احساسات)

امپریالیست‌ها چه می‌گویند؟ آنها می‌گویند که با یکی از "اقمار شوروی در کارائیب" از نو روابط دیپلماتیک برقرار خواهند کرد. تنها کشور (قاره) آمریکا - تنها کشوری - که در آن هیچگونه مالکیت خارجی وجود ندارد، تنها کشور (قاره) آمریکا که صاحب همه ثروتش، معادنش، نفتش، سرزمینش، کارخانجاتش (ابراز احساسات) است - کشوری که مجبور نیست یک سنتاوو* به انحصارات یانکی بهره بدهد، تنها کشور آمریکا که می‌تواند بگوید، "این ثروتها مال من هستند! ما حالا می‌خواهیم آنها را گسترش بدهیم؛ ما می‌خواهیم به نحوی که به بهترین وجه با منافع ما سازگار باشد از آنها استفاده کنیم." - این کشور کوبا است. و آنها می‌گویند کوبا یکی از اقمار شوروی است. این مردمی که صاحب جزیره کوچکشان، زمینهایش، کوههایش، سواحلش، بناهایش، کارخانجاتش، مدارسش هستند؛ مردمی که تمام این ثروت را در خدمت آینده دارند بکار می‌گیرند، در خدمت نسل رو به رشد، در خدمت جوانانی بکار می‌گیرند که صدها هزار تکنیسینی را تشکیل می‌دهند که کشور ما را به سوی افق‌هایی پیش خواهند برد که شاید امروز غیرقابل تصور باشد! (ابراز احساسات)

بطور کلی، درست به همان نحو که این یک "خلق دربند" است - مطابق با نظر این حضرات - "خلق دربند کوبا"، در عین حال "یک قمر" (شوروی در) قاره آمریکا است. یعنی تنها کشوری است که در این موقعیت قرار دارد که کاملاً از ثروت خود سود جوید. و کوبا چه چیزی از اتحاد شوروی دریافت کرده است؟ کمک‌های چنان فوق‌العاده‌ای

* سنتاوو (Centavo)، یک‌صدم پزو واحد پول کوبا ...

که احتمالا می‌توان گفت آنچه که در عرض یکسال، شوروی به ما داده، بیش از تمام آن چیزهایی است که امپریالیسم جمعا به کل کشورهای زیر سلطه^{*} الیگارش‌ها داده است. (ابراز احساسات) و اتحاد شوروی، مردم شوروی، برای کمک به ما فداکاری‌های بسیار کرده‌اند و در زمینه ساختن کارخانجات کمک فوق‌العاده‌ای به ما رسانده‌اند. آیا اینها اموال اتحاد شوروی هستند؟ خیر، اینها اموال کوبا هستند. آنها پانزده کشتی مدرن ماهیگیری برای ما فرستاده‌اند که ما را قادر ساخته که ماهی مصرفی مردمان را تامین کنیم. (ابراز احساسات) و آنها دارند برای ما ملوان تربیت می‌کنند تا این کشتی‌ها را به ما تحویل بدهند. آنها برای حفظ ارتباطاتمان هواپیماهایی به ما تحویل داده‌اند و علیرغم موانعی که امپریالیسم ایجاد کرده یک خط مستقیم با کوبا برقرار کرده‌اند، که بشکرانه آن ما ارتباطمان با جهان را حفظ می‌کنیم. آنها دارند یک کارخانه ترموالکتریک ۵۰۰۰۰۰ کیلوواتی را در ماریل* می‌سازند. برای چه کسی؟ برای کمپانی الکتریک باند اند شر**؟ خیر! برای مردم کوبا! آنها دارند یک کارخانه ۲۰۰۰۰۰ کیلوواتی ترموالکتریک در رنته† می‌سازند. برای کی؟ برای الکتریک کمپانی تا مردم را بچاپد؟ خیر! برای مردم کوبا؛ برای رفع نیازهای ما؛ برای صنایع ما! (ابراز احساسات) آنها می‌خواهند مسئله مکانیزه کردن دروی نیشکر در کشور ما را حل کنند. و اتحاد شوروی با تلاش و فداکاری دارد این مسئله را برای ما حل می‌کند.

و این چیزی است که آقای کندی یکی از "اقمار" (شوروی) می‌نامد. ما برای اینکه یکی از "اقمار" (شوروی) نباشیم بایست استثمار می‌شدیم. تمام کارخانجات شکر اینجا می‌بایست به امپریالیست یانکی متعلق می‌بود؛ تمام معادن، برق، خدمات عمومی — نظیر بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین — و اینها "کشورهای آزاد" هستند! ولی این "کشورهای آزاد" حتی "چهار گربه" را در یک میتینگ عمومی نمی‌توانند دور هم جمع کنند. بگذار آنها از بتانکورت بخواهند تا برگزاری یک میتینگ در پلازا دل سیلنسیو†† را اعلام کند و ببیند چند نفر به آنجا می‌آیند. اینها "کشورهای آزاد" هستند. دربند نیستند. خیر!

آنها وقتی می‌گویند نمی‌توانند با یکی از "اقمار" (شوروی) همزیستی کنند منظورشان چیست؟ ما می‌توانیم بدون همزیستی با آنها زندگی کنیم؛ البته در درجه اول به این دلیل که ما از قبل آنها زندگی نمی‌کنیم؛ ما علیرغم آنها زندگی می‌کنیم — و این دو

* Mariel

** Electric Bond and Share

† Rénte

†† Plaza del Silencio

یکی نیستند. معذک آنها نمی‌توانند با ما همزیستی کنند؟ آنها چه چیزی می‌خواهند؟ آیا آنها می‌خواهند که ما امتیازات ایدئولوژیکی بدهیم؟ ما یک ذره امتیاز ایدئولوژیکی به امپریالیست‌ها نمی‌دهیم. (ابراز احساسات) و اگر آنها می‌خواهند بحث کنند، اگر آنها می‌خواهند مذاکره کنند، باید با انقلاب مارکسیست - لنینیستی کوبا مذاکره کنند. (ابراز احساسات شدید) و بدون اینکه کوچکترین تغییری در موضع ما مبنی بر دوستی برادرانه، گرم، و نابودناشدنی با اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی بوجود بیاید! (ابراز احساسات) ما هیچ نوع امتیاز ایدئولوژیکی نخواهیم داد. در حوزه ایدئولوژیکی ما یک امتیاز هم نخواهیم داد. ما یک خلق راسخ، یک خلق انقلابی هستیم، خلقی که تنها یک سیاست دارد. و خلق وفاداری است که می‌داند چگونه بدون اینکه ذره‌ای فرصت‌طلبی در سیاستمان وجود داشته باشد، دوستی را حفظ کند.

ما از سیاست "باج‌خواهی" که مشخصه امپریالیسم یانکی است، بیزاریم. اگر آنها نخواهند همزیستی کنند، چه راهی برای آنها باقی می‌ماند؟ آنها نمی‌خواهند همزیستی کنند، لکن ما اینجا هستیم و اینجا خواهیم بود. در نتیجه، آنها در حرف نمی‌خواهند همزیستی کنند ولی در حقیقت باید این کار را بکنند، چرا که کار دیگری نمی‌توانند بکنند. و حقایق، چیزهای لجوجی هستند.

در وهله نخست، ما برای زندگی کردن به آنها نیازی نداریم. حتی تجارت با آنها می‌تواند به معنی بعضی امتیازات باشد، ولی نه امتیازات بزرگ و یا هرچیزی که برای اقتصاد ما حیاتی باشد. آیا شما می‌دانید که ما مایحتاج زندگی‌مان را از کجا باید بدست بیاوریم؟ از کار خودمان، با سازمان دادن بهتر کارمان؛ از ظرفیت تولیدی خودمان. (ابراز احساسات)

آیا شما می‌دانید که در کجا صدها میلیون یزو نهفته است؟ در استفاده بهتر از منابع‌مان، در سازماندهی بهتر کارمان. آنجا جایی است که منابع ما نهفته هستند. و آنجا جایی است که ما همواره باید به آن نگاه کنیم. این نسبت به آن چیزهایی که از این راه می‌تواند به دستمان بیاید که امپریالیست‌ها شاید بخواهند با ما تجارت کنند، بیست بار بیشتر به نفع ماست. ما باید این را تشخیص بدهیم؛ ما باید این را تشخیص بدهیم.

ما گفتیم، "ما حاضرم بحث کنیم." بله ما حاضرم در مورد فرمول‌های پرداخت غرامت بحث کنیم، همانطور که با کانادایی‌ها اینکار را کردیم - که می‌توانیم به روابطمان با آنها بعنوان الگوئی از روابط بین یک کشور سوسیالیست و یک کشور سرمایه‌داری اشاره کنیم، و آنها خوب هستند، زیرا آنها در امور داخلی ما مداخله نمی‌کنند. (ابراز احساسات) وقتی قوانین ملی کردن به اجرا گذارده شد، ما به صاحبان سرمایه کانادایی غرامت دادیم؛ و ما همیشه هر اختلافی را به شیوه‌ای دوستانه حل و فصل کرده‌ایم.

به همین طریق، ما ضمن صحبت با سفیر انگلیس به او گفتیم که ما حاضریم در مورد امور مربوط به غرامت بحث کنیم، حاضریم در مورد نوعی از توافق اقتصادی بحث کنیم که شامل غرامت برای منافع ملی شده، می‌شود. و به همان نحو با سوئیسی‌ها صحبت کردیم. عبارت دیگر، ما این سیاست را بکار گرفته‌ایم.

ما برای بحث آماده‌ایم. آنها نمی‌خواهند بحث کنند؟ به ضرر خودشان هست، ما بحث هم نمی‌کنیم! آنها نمی‌خواهند با ما روابط برقرار کنند؟ ما خیلی متأسفیم، منتظر خواهیم شد! ما حتی تا زمانی که یک حکومت سوسیالیستی در ایالات متحده روی کار بیاید صبر خواهیم کرد. ما کاملاً می‌توانیم صبر کنیم! (براز احساسات)

مردم سیاهپوست آمریکا سالیان دراز صبر کردند و حالا نتیجه‌اش را شما می‌بینید. آنها سرگرم مبارزه‌ای فعال برای دفاع از حقوقشان هستند. و بنابراین پیام دیگری از همبستگی و برادری‌مان را به مردم سیاهپوست آمریکا می‌فرستیم، که از همدردی کامل ما برخوردارند و قربانیان سرکوبی بیرحمانه در آنجا هستند. ما این عکسها را دیده‌ایم که چطور آنها، بعنوان سمبلی از "دموکراسی نمونه"، سگ‌های درنده را به جان شهروندان سیاه می‌اندازند.

و طبیعتاً، چه چیزی این را بوجود می‌آورد؟ برده‌داری این نفرت علیه مردم سیاه را بوجود آورد. چه کسی آن را زنده نگه داشته؟ سرمایه‌داری. تا زمانی که استثمار انسان از انسان در ایالات متحده وجود دارد، تبعیض نیز وجود خواهد داشت. این یک حقیقت بزرگ است.

و آیا در اینجا هم تبعیض وجود نداشت؟ و چه کسی تبعیض را وارد اینجا کرد؟ آنها به اینجا واردش کردند. تمام آن خانواده‌های اشرافی، آنها چه سبک زندگی‌ای داشتند و چه سبک زندگی‌ای ایده‌آل آنها بود؟ زندگی به سبک آمریکائی. و چه وقت تبعیض در اینجا خاتمه یافت؟ وقتی که استثمار انسان از انسان خاتمه یافت. واقعاً خاتمه یافت! از همین روست که آنها نمی‌خواهند سیاهان به کوبا بیایند. به همین دلیل است که آنها نمی‌خواهند سیاهان بیایند و ببینند که در کوبا چه می‌گذرد.

ما حاضریم که روی تمام اشتباهات خود انگشت بگذاریم — اشتباهاتمان، نقایص‌مان، مشکلاتمان، ما می‌توانیم به آنها اشاره کنیم، چرا که ما مجبور به مخفی کردن آنها نیستیم. این مشکلات وجود دارند، نه به این دلیل که ما آنها را می‌خواهیم — آنها علیرغم عدم خواست ما وجود دارند. آنها مشکلاتی هستند که از بی‌تجربگی انقلابیون ناشی می‌شوند، و از مبارزه‌ای که می‌بایست علیه امپریالیسم می‌کردیم، و از خصومت مداومی که می‌بایست با آن سر کنیم، خصومتی که ما را وادار ساخت تا ۳۰۰ میلیون پزو برای امور دفاعی خرج کنیم. آنها ما را مجبور کردند ۳۰۰ میلیون پزو برای امور دفاعی خرج کنیم! و با اینحال

هیچ گوشه‌ای در کشور نیست که ما در آنجا یک مدرسه نداشته باشیم، هیچ دهقانی نیست که کمک پزشکی دریافت نکند، و ۱۰۰۰۰۰ جوان وجود دارند که با بورس‌های دولتی تحصیل می‌کنند. (ابراز احساسات) و این علیرغم بی‌تجربگی سالهای نخست است. بی‌تجربگی‌ای که علیرغم موانعی که امپریالیسم یانکی بطور مداوم بر سر راه ما قرار داده است، بر آنها فائق شده‌ایم.

کشور در حال پیشرفت است، انقلاب در حال پیشرفت است و نقایص دارند برطرف می‌شوند. و با اینحال ما آنها را مخفی نمی‌کنیم و درهای کشور ما به روی بازدیدکنندگان باز هستند. شاهد این مدعا، ۶۰۰ بازدیدکننده‌ای هستند که از مناطق مختلف به کشور ما آمده‌اند - ۶۰۰ نفر، که برای ما به اندازه ۶۰۰ میلیون نفر ارزش دارند! (ابراز احساسات) از اینهم بیشتر، شخصیت‌های مشهور و برجسته‌ای از تقریباً تمام کشورها به اینجا آمده‌اند تا یک ارزیابی دست‌اول از انقلاب کوبا داشته باشند. و درهای کشور ما باز هستند.

این چه کشوری است که به شهروندانش اجازه مسافرت نمی‌دهد؟ و بعد آنها همیشه راجع به اقداماتی که آلمان شرقی برای مبارزه با جاسوسی و تخریب در برلین اتخاذ کرد با جهانیان صحبت می‌کنند، و با اینحال آنها سعی می‌کنند درهای بین ایالات متحده و کوبا ایجاد کنند تا جلوی اتباعشان را از آمدن به اینجا بگیرند. بگذارید آنها از کوبا دیدن کنند تا بتوانند نمونه یک جامعه عاری از تبعیض را ببینند! (ابراز احساسات) و بتوانند بفهمند که از چه راهی می‌توان به تبعیض خاتمه داد - که همانا راه الغای استثمار انسان از انسان است!

البته، آنها نمی‌خواهند این اجازه را بدهند؛ آنها نمی‌خواهند که این مردم انقلاب را بطور دست‌اول ببینند.

و از اینرو، وقتی از روابط صحبت می‌کنیم - که بحث را به اینجا بکشانند - ما چه انتظاری داریم؟ ما ابدًا عجز نیستیم. لکن، آیا آنها شرایطی در مقابل ما می‌گذارند؟ این مثل داستانی است که راجع به مردی می‌گویند که گفت، "مرا از این چاه بیرون بکش آنوقت زندگی تو را نجات خواهم داد." ما در هیچ چاهی نیستیم، زیرا ما با انقلاب و با آینده و با جهان فردا هستیم. و آنها در چاه هستند، زیرا آنها با ارتجاع، با امپریالیسم، و با جهان گذشته هستند. با جهان گذشته! (ابراز احساسات) و آنها قربانیان این سیاستی هستند که صدمه فاحشی بر مردم ایالات متحده وارد آورده است.

اکنون شما می‌توانید مشکلات اقتصادی‌ای را که آنها کم‌کم دارند دچار آن می‌شوند ببینید، یعنی مشکلات ارزی. و آنها دارند خودشان را منزوی می‌کنند. آنها دارند خودشان را از مابقی جهان منزوی می‌کنند، چرا که ایالات متحده تنها کشور جهان نیست. منافع امپریالیسم یانکی تنها منافع جهان نیستند.

و از اینرو آنها دارند این سیاست احمقانه؛ انزوا را با کوبا دنبال می‌کنند. امروز ما هستیم که منزوی شده‌ایم؛ فردا آنها منزوی خواهند بود. آنها در آمریکای لاتین همان راهی را دنبال می‌کنند که در ویتنام دنبال کردند و خودشان را بیشتر و بیشتر منزوی خواهند کرد. سیاست بصیرانه، سیاست آن کشورهایی است که علیرغم نظام اجتماعی‌شان، روابط دیپلماتیک و تجاری با یک کشور انقلابی را حفظ می‌کنند. سیاست بصیرانه، سیاست آن کشورهای سرمایه‌داری است که روابط دیپلماتیک و تجاری با کوبا دارند، زیرا آنها راه نشان می‌دهند و یک نمونه بجای می‌گذارند. و به این دلیل است که یک روز آمریکای لاتین نظیر کوبا خواهد بود - اگر نه همه آن، حداقل بخش بزرگی از آن. (ابراز احساسات) و یک روز، دیر یا زود، در مسیر اجتناب‌ناپذیر تاریخ، همه آمریکای لاتین نظیر کوبا خواهد بود!

و در آنوقت امپریالیست‌های یانکی، در جهانی منزوی خواهند بود که دیگر تحت سلطه خصوصی کسی نیست، چرا که تمام کشورها در این دنیا دارای منافع هستند - تمام کشورها در این دنیا دارای نیازهایی هستند.

امپریالیست‌ها با سیاست احمقانه‌شان علیه کوبا چه چیزی بدست آورده‌اند؟ نتایج آن روشن است. آنها سازمان کشورهای آمریکائی را نابود کردند. امروز هیچکس به آن توجهی نمی‌کند. حکومت‌هایی که یک ذره برای خودشان احترام قائلند و دارای سیاست خودشان هستند، بیشتر و بیشتر نشانه و اثباتی از حس استقلال واقعی بدست می‌دهند. حکومت‌های دست‌نشانده توسط دیکتاتورهای نظامی "گوریل‌ها" سرنگون شده‌اند. و می‌توان گفت که اینها پیش‌درآمد انقلاب هستند، همانطور که در اینجا "گوریل‌ها" پیش‌درآمد انقلاب کوبا بودند.

و با احترام به تمام جهان، (حقیقت این است که) ایالات متحده دارد مشکلات بیشماری برای کشورهای متعدد غربی، که از راه تجارت دریائی و حمل‌ونقل دریائی زندگی می‌کنند، بوجود می‌آورد.

یک‌سری از کشورهای غیرسوسیالیست اروپائی، یا - می‌توانیم بگوئیم - کشورهای اروپائی غیرمارکسیست - لنینیست، ناوگان‌های تجاری عظیمی دارند و قسمت اعظم ارز خارجی آنها از حمل‌ونقل دریائی حاصل می‌شود.

از اینرو، بسیاری از این کشتی‌ها در کار تجارت مابین کوبا و اتحاد شوروی فعالیت می‌کردند. اقداماتی که ایالات متحده علیه این کشتی‌ها اتخاذ کرده به منافع اقتصادی این کشورها لطمات جدی وارد می‌آورد، و به آزادی تجارت لطمه وارد می‌کند. لکن، چیز دیگری هم هست - بعنوان نتیجه این اقدامات و این سیاست، اتحاد شوروی لازم دید که برنامه‌ای برای ساختن یک ناوگان تجاری عظیم با ظرفیت بین ۲۰ تا ۳۰ میلیون تن طرح کند.

چرا؟ زیرا بعنوان نتیجه‌ای از این تجربیات، نتیجه‌ای از این عملیات امپریالیست‌های یانکی، آنها لازم دیدند که اقدامات پیشگیرانه‌ای برای جلوگیری از مسدود شدن تجارتشان، اتخاذ کنند.

ممکن بود آنها بتوانند این پول‌ها را در صنایع دیگر یا شاخه‌های دیگر اقتصاد سرمایه‌گذاری کنند یا کرده باشند. نتیجه این چه خواهد بود؟ پیدایش یک ناوگان عظیم متعلق به شوروی که بطور اجتناب‌ناپذیری جای ناوگان‌های سایر کشورهای اروپائی را که کشتی‌هایشان در حال حاضر غالباً بیکار هستند، در ترافیک دریائی خواهد گرفت.

سیاست حکومت ایالات متحده با منافع بسیاری از کشورهای اروپائی تصادم پیدا می‌کند. این جدا از پرداختن به عمق مسئله است، مثل این حقیقت که سرمایه‌امپریالیستی یانکی سعی دارد سرمایه سایر کشورهای اروپائی در بخش‌های مختلف جهان را از میدان بدر کند. این سوای این حقیقت است که کشورهایی نظیر ژاپن، فرانسه، انگلستان، ایتالیا و سایرین، در خاتمه جنگ جهانی به ویرانه مبدل شده بودند و امپریالیست‌های یانکی قادر بودند بدلخواه خود قراردادها، و موافقت‌نامه‌های تجارتی را که به نفع خودشان بود به آنها تحمیل کنند. امروزه در نتیجه رشد این کشورها، یک دگرگونی در تناسب منابع تکنیکی، در تولید هریک از این کشورها و در نیاز به بازارها، ایجاد شده است.

و طبیعتاً، امپریالیست‌های یانکی سعی می‌کنند در بازارها کارشکنی کنند، سعی می‌کنند بازارها را کنترل کنند. و سایر کشورهای جهان به تجارت با ما و با سایر خلق‌های انقلابی در آینده، نیاز دارند. نتیجه چه خواهد بود؟ اینکه امپریالیست‌های یانکی بیشتر و بیشتر منزوی خواهند شد. امروز، ما منزوی هستیم. لکن، در آینده‌ای نه چندان دور آنها منزوی خواهند بود. آنها منزوی خواهند بود! (ابر از احساسات)

و این باعث تأسف است - باعث تأسف است - که مردم ایالات متحده بایست عواقب این سیاست احمقانه، کثیف، و زیانبار را متحمل شوند. زیرا این حضرت‌آقا - و بطور کلی تمام روسای جمهوری که ایالات متحده در این اواخر داشته است - ولی این یکی مثل سوارکاری است که چهارنعل از یک اشتباه به اشتباه دیگر می‌تازد، از یک حماقت به حماقت دیگر. و این کشور کوچک، کوبا، عقب‌نشینی‌های بیشمار و شکست‌های سیاسی و اخلاقی زیادی به این حضرت‌آقا تحمیل کرده است. چرا؟ بخاطر عدم احترام به اراده مردم ما، بخاطر عدم احترام به حق حاکمیت مردم ما! و در نتیجه، آنها به خاطر اتخاذ این سیاست مبتنی بر خصومت و آزار بیرحمانه، چیزی جز شکست، عقب‌نشینی، ناکامی مفتضحانه نصیب‌شان نشد. و این باعث تأسف است که مردم ایالات متحده بایست عواقب این سیاست را تحمل کنند!

زیرا مردم ایالات متحده - و اینها کلمات عوام‌فریبانه نیستند بلکه حقایق آنها را به

اثبات رسانده‌اند - باری مردم ایالات متحده مردمی زحمتکش هستند که اغلب توسط تبلیغات مداوم انحصارات سرگشته و حیران شده‌اند. آنها خلقی نظیر سایر خلق‌ها هستند، که قربانی نظامی می‌باشند که تحت آن زندگی می‌کنند، ولی فضایل‌شان می‌تواند همانگونه که مردم ما با تغییر نظام نشان داده‌اند، ظهور پیدا کند.

و من می‌گویم که در قلوب ما نسبت به مردم ایالات متحده هیچ رنجش یا نفرتی وجود ندارد. و اثباتش در همین‌جا حضور دارد. در همه‌جا مردم ما چگونه از دانشجویان جوان آمریکائی استقبال کردند؟ (ابراز احساسات) با دوستی، با مهربانی، بعنوان برادر، بدون نفرت و بدون رنجش! زیرا یک خلق انقلابی که همگام با حقیقت پیش می‌رود، و تعالیم سیاسی دارد، می‌داند چگونه بین نظام خوب و بد تمایز قائل بشود، می‌داند چگونه بین مردم و نظامی که آنها را استثمار و قربانی می‌کند فرق بگذارد. و از اینرو، ما در هر شهروند آمریکائی، در هر زن و مرد این مردم، همواره یک قربانی نظام را می‌بینیم. و این محصول آگاهی و تعالیم سیاسی مردم ماست. به این دلیل است که ما به این دانشجویان با آغوش باز خوشآمد گفتیم. ما آنها را بخاطر جسارتشان تحسین می‌کنیم، زیرا جوانانی که در مقابل جو بی‌تفاوتی محیطشان راسخانه می‌ایستند، در برابر خفقانی که توسط تبلیغات ایجاد می‌شود، و در برابر دروغ راسخانه می‌ایستند، جوانان شجاعی هستند. (ابراز احساسات) و ما در اینجا صرفنظر از عقاید سیاسی یا مذهبی‌شان به آنها خوشآمد گفتیم، زیرا آنها آمدند تا ببینند، تا کشف کنند، ما آنها را پذیرفتیم تا از کوبا دیدار کنند، با هرکس که بخواهند صحبت کنند، و خودشان اشتباهات و موفقیت‌های ما را ارزیابی کنند. ما برای آنها هرگونه تسهیلاتی را فراهم کرده‌ایم.

و ما فکر می‌کنیم که آنها حرکت درستی کرده‌اند، واقعا حرکت شجاعانه‌ای کرده‌اند که درخور بهترین سنن ایالات متحده است. زیرا وقتی آنها از حق آمدن به کوبا دفاع کردند، از چه چیزی داشتند دفاع می‌کردند؟ از حق قانونی هر شهروند آمریکائی برای اینکه آزادانه مسافرت کند، اطلاعات کسب کند، و حقیقت را فرا بگیرد. آنها برای این نیامدند تا از عقاید سیاسی انقلاب کوبا دفاع کنند؛ آنها آمدند تا از حق‌شان برای مسافرت، حق‌شان برای دانستن حقیقت، حق‌شان برای کسب اطلاعات واقعی دفاع کنند. و هیچکس را نمی‌توان بخاطر این کار نکوهش یا مجازات کرد.

ما امیدواریم که این یک سرمشق شود، و من مطمئنم که این بعنوان یک سرمشق بکار خواهد رفت. چرا که یک فرد شجاع همواره تحسین‌کنندگانی خواهد یافت، همواره یک سرمشق محسوب خواهد شد. باشد که این سرمشقی باشد برای جوانان آمریکای شمالی! (ابراز احساسات) این به ما این الهام را می‌بخشد که فکر کنیم جوانانی اینگونه وجود دارند، و اینکه شاید هزاران جوان نظیر آنها وجود داشته باشند، که مستقل فکر می‌کنند،

آنقدر شجاع هستند که از حقوق‌شان دفاع می‌کنند، و خود را از دام دروغ‌هایی رها می‌کنند که تبلیغات متعصبانه منافع موجود بدنبال این است که آنها را از طریق سینماها، فیلم‌ها، کم‌دی‌ها و تمام اشکال ممکن که ما نقداً بر آنها فائق شده‌ایم، در اذهان جوانان رسوخ دهد. این به نظر ما قابلیت عظیمی است. در نتیجه، آنها همواره دوستان ما و مورد قدردانی ما خواهند بود. و ما اعلام می‌کنیم که درهای کشور ما به روی تمام جوانانی که می‌خواهند از ما دیدار کنند، می‌خواهند بعنوان دوستان ما به اینجا بیایند، باز است. زیرا آنهایی که بر پایه مناسبات دوستانه می‌آیند، (براز احساسات) آنهایی که بعنوان دوستان ما می‌آیند، مطمئناً می‌توانند در خیابان‌های هاوانا گردش کنند و با آغوش باز به آنها خیرمقدم گفته خواهد شد.

در حقیقت، دوستان ما همانقدر صاحب این کشور هستند که ما خودمان هستیم، و درست همانقدر برادر هریک از ما هستند که هر کوبائی برادر دیگری است. (براز احساسات) و از اینرو، پس از اظهار این عقاید، ما می‌توانیم اوضاعی را که در این دهمین سالگرد وجود دارد جمع‌بندی کنیم. ما بزودی پنجمین سالگرد را — پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب را جشن خواهیم گرفت. (براز احساسات)

آه! و ما چگونه باید از پنج سال آینده سود جوئیم؟ در هریک از این پنج سال باید همانقدر در سازماندهی ما و تولید ما و کار ما پیشرفت وجود داشته باشد که در کل پنج سال قبل جمعا پیشرفت وجود داشته؛ زیرا این پنج سال ما را موظف می‌سازد که بهتر کار کنیم؛ از تجربه‌ای که طی سالهای گذشته کسب شده استفاده کنیم، تا اینکه هر سال به اندازه پنج سال ارزش داشته باشد؛ زیرا ما به این کارمان ادامه خواهیم داد که هر ساله موفقیت خود را ارزیابی کنیم، و اگر به پیشرفت ادامه دهیم — و باید تا آنجا که آگاهی افزایش می‌یابد، انقلاب بر دشواری‌ها غلبه می‌کند و کار انقلابی بهتر می‌رود. به پیشرفت ادامه دهیم — باری در این صورت، در هر بیست و ششم ژوئیه، تعداد بیشتری از مردم برای جشن گرفتن با ما به میدان انقلاب خواهند آمد. (براز احساسات)

این باید مشوقی برای همه ما باشد تا کار کنیم و حداکثر تلاش و انرژی‌مان را بکار ببریم، کارمان را تجزیه و تحلیل کنیم، بر نقایص خویش فائق شویم، سازماندهی‌مان را بهبود بخشیم، از منابع‌مان بخوبی استفاده کنیم، نشان دهیم که خلق ما بعنوان خلقی زحمتکش، بعنوان خلقی خلاق قادر به چه کارهایی است — نه تنها بعنوان خلقی قهرمان، بعنوان مردمی شجاع که قادرند در سنگرها بمیرند، بلکه بعنوان مردمی که در عین حال قادرند زندگی‌شان را فدای کار کنند، (براز احساسات) قادرند زندگی‌شان را فدای کار خلاق کنند، و با شجاعتی همسان، با عزمی همسان، با وظایف مواجه شوند. ما اگر بخواهیم پیشرفت‌های عظیم کنیم باید این کار را انجام دهیم.

ما باید بفهمیم که نیاز به دفاع از خودمان چه هزینه‌هایی را بر ما تحمیل می‌کند. زیرا ما باید از خودمان دفاع کنیم، ما باید خودمان را در حالت آمادگی رزمی کامل نگه داریم؛ جلوی هر حمله ناگهانی را بگیریم، همیشه علیه هر تهاجمی گوش‌بزنیم. و تازه، چگونه تعداد کودکان مدرسه‌رو افزایش می‌یابد، چطور نیازهای ما افزایش می‌یابد، چطور نیاز ما به تکنیسین افزایش می‌یابد، چطور نیاز ما به سرمایه‌گذاری‌های بزرگ - در کارخانجات، در کشاورزی، در مسکن، در سیستم آبیاری، در یک‌سری کامل از چیزهایی که مردم نیاز دارند و تنها با کار کردن بدست می‌آیند - افزایش می‌یابد. آنها از آسمان به زمین نخواهند افتاد؛ آنها تنها با عرق جبین ما، با تلاش‌های خود ما بدست خواهند آمد. این سالها، باید سالهای کار باشند. سالهای نخست انقلاب هرگز سالهای وفور نیستند. (ابراز احساسات) بیائید این را هم تشخیص دهیم. بیائید این را بفهمیم. این سالها، سالهای کار بیشتر، سالهای تلاش بیشتر، سالهای کمبود هستند. خیلی چیزها نایابند، و این تاوانی است که باید برای آینده پرداخت شود.

اگر امپریالیست‌ها برای ۵۰ سال ما را استثمار نکرده بودند، وضع‌مان اینطور نمی‌بود. ۳۰ سال بعد از این، ۴۰ سال بعد از این، ۵۰ سال بعد از این، مردم ما از چه وفور نعمت عظیمی بهره‌مند خواهند بود - یعنی طی سالهایی که ما در گذشته از دست دادیم و امروز داریم سعی می‌کنیم که با پیشروی‌های اجباری دوباره بدست بیاوریم! و با تمام پیشروی‌هایی که طی این پنج سال انقلاب توانسته‌ایم انجام دهیم، تنها توانسته‌ایم شرایط را مهیا سازیم. ماطی سالهای آتی باید بهتر و سریعتر پیشروی کنیم. ما باید این را بفهمیم - ثروت تنها از کار می‌تواند بدست آید، ولی از کار هوشیارانه، از کاری که خوب سازمان یافته باشد، با استفاده عقلانی‌تر از منابع‌مان، با کاربرد دانش فنی می‌تواند بدست آید. این روحیه برای کار، در آگاهی مردم حک شده و باید به تمام گوشه و کنار کشور، به روستاها، کوهستانها، کارخانجات، و به همه جا برده شود. ما باید مبارزه کنیم - نه برای افزایش دستمزدها، بلکه برای افزایش تولید. اضافه کردن دستمزدها، در شرایطی که افزایش معادلی در تولید محصولات وجود نداشته باشد، تخیلی است. بیائید اول تولید را بالا ببریم، بیائید از کار غیرضروری بپرهیزیم، بیائید از انباشتن موسسات با کارکنان زائد، با بوروکرات‌ها، اجتناب کنیم. اگر فقط هر موسسه‌ای همان کاری را کند که در صنعت شکر انجام گرفته - هزاران شغل صرفه‌جوئی و حذف شده است. در کارخانه نیشکری که امروز تمام سال در گردش است، سابقا کارگران تنها برای سه ماه از سال استخدام می‌شدند. مشاغل سابق آنها صرفه‌جوئی و حذف شده است.

بخش‌های متعددی از تولید وجود دارند که با مازاد پرسنل مواجهند. و وقتی در یک محل مازاد پرسنل وجود دارد، یعنی آنجا پرسنلی هست که تولید نمی‌کند. هرکسی باید

در جایی باشد که حداکثر تولید را بکند. اگر ما در بخش توزیع ۱۳۰۰۰۰۰ یا ۱۴۰۰۰۰۰ نفر داریم و آن کار را ۱۰۰۰۰۰۰ نفر هم می‌توانند انجام بدهند، ما می‌توانیم از ۳۰۰۰۰۰ یا ۴۰۰۰۰۰ نفر باقیمانده در کارهای مولدتر استفاده کنیم. بیایید از متراکم کردن کارکنان بوروکراتیک، افرادی که در ادارات کار می‌کنند، اجتناب کنیم. (ابراز احساسات)

ما باید سطوح مختلف دستمزد را تعیین کنیم. ما باید کار را اقتصادی کنیم و باید قواعدی معین کنیم. ما باید برای غلبه کردن بر کمبود، ابزار لازم را ایجاد کنیم. بخاطر بیاورید که وقتی سر میز غذا می‌نشینیم همه ما محصولات مادی مصرف می‌کنیم - همه ما. و همه ما سهم‌مان را از تولیدات مادی طلب می‌کنیم. و اگر تنها تعداد معدودی محصولات مادی تولید کنند و بسیاری از افراد هیچگونه محصول مادی تولید نکنند، آنوقت وقتی که ما سر میز غذا می‌نشینیم محصولات کمی روی میز وجود خواهد داشت.

امروز مردم ما نقدا دارند این چیزها را یاد می‌گیرند. نقدا مردم ما یک آدم ولگرد را بعنوان یک انگل، و یک دشمن نگاه می‌کنند. (سوت زدن حضار و ابراز احساسات) آنها یک کارگر غایب را بصورت دشمنی تلقی می‌کنند که نمی‌خواهد تولید کند. آنها کارمند غیرضروری، بوروکراسی بی‌مصرف - یعنی بوروکراسی‌ای که هیچ هدفی ندارد، هیچ خدمتی انجام نمی‌دهد - را بصورت یک دشمن نگاه می‌کنند. زیرا واضح است که یک معلم، محصولات مادی تولید نمی‌کند، ولی تدارک می‌بیند، تعلیم می‌دهد؛ یک پزشک درمان می‌کند؛ یک آهنگساز مردم را سرگرم می‌کند، - می‌توان گفت - هنرمند است. خلاصه اینکه مشاغل بسیاری وجود دارد که محصولات مادی تولید نمی‌کنند. یک فرد اداری هم، وقتی برخی حسابها را نگه می‌دارد، برخی کارها را می‌کند، تا حدودی کار مفید انجام می‌دهد؛ یعنی در اداره هم افراد به یک طریق مفیدی کار می‌کنند. آنچه که بد است، تزاید کارمندان در ادارات، تزاید کارکنان غیرتولیدی است.

این چیزی است که ما باید تشخیص بدهیم. راه رسیدن به وفور برای همه، در افزایش تولید است، در تعداد بیشتر مردان و زنانی است که کار تولیدی می‌کنند. و اینکه ما می‌خواهیم کارخانجات داشته باشیم، کشاورزی‌مان را مکانیزه کنیم و کشتی‌های بزرگ ماهیگیری داشته باشیم بخاطر این است که می‌خواهیم بارآوری کار را افزایش بدهیم، ظرفیت تولیدی هر شهروندی را تا آنجا بالا ببریم که هرکس بتواند چیزهای بیشتری داشته باشد.

ما می‌دانیم که امتیازات هنوز وجود دارند. ما می‌دانیم که لایه‌ای از انگل‌های بورژوا هنوز در کشور ما وجود دارد و آنها امتیازات بسیاری دارند - امتیازات بسیار. (ابراز احساسات) ما همچنین می‌دانیم که در یک بازار سیاه، اسکناس‌ها از دست یک نفر به دست یک نفر دیگر در گردش است، می‌دانیم که این طبقه اجتماعی، این لایه بورژوا، از هر

چیزی به مقدار فراوانی دارد - از چیزهایی که کارگران، مزدبگیران، نمی‌توانند بدست بیاورند. ما این را هم می‌دانیم که این لایه بورژوا سعی می‌کند کارکنان زیردست خودش را فاسد کند. ما از بورژواهایی خبر داریم که قبل از ترک کردن کشور، حقوق افراد موسساتشان را دو برابر کردند تا برای انقلاب مشکل ایجاد کنند، و انقلاب را مجبور کنند تا وضع را عوض کند، ما می‌دانیم که عناصر بورژوائی وجود دارند که پول آنها را فاسد کرده، و آنها مردم را فاسد می‌کنند، یا سعی می‌کنند فاسد کنند، و پایگاهشان را وسعت بخشند. ما این چیزها را می‌دانیم.

اینها مسائلی هستند که انقلاب هنوز باید حل و فصل کند. ولی اینها را نمی‌شود یک روزه یا دو روزه، در عرض یک صبح تا عصر حل کرد. این مشکلات را باید سرانجام، دیر یا زود حل کرد زیرا اینجا باید بیشتر و بیشتر به کشور کارگران مبدل بشود و کمتر و کمتر کشور انگل‌ها باشد. و از اینرو خیلی چیزها وجود دارد که ما باید ایجاد کنیم، منظم کنیم، سازمان بدهیم.

ما داشتیم با وزیر آموزش صحبت می‌کردیم و به او گفتیم: "ببین، از هر سی یا چهل پسر، چهار یا پنج نفر دوره دبیرستان را نگذرانده‌اند، و این بد است. بسیاری از آنها متعلق به خانواده‌های بورژوا و خرده‌بورژوا هستند که علاقه‌ای به تحصیل ندارند. این بد است، چون که ما داریم انگل بوجود می‌آوریم، و آنوقت تحت سوسیالیسم، ما جوانان بی‌فرهنگ، جاهل و طفیلی را پرورش داده‌ایم. ما باید قدمهایی برداریم"، من به وزیر آموزش گفتم: "مثلا از طریق تنبیه کردن کسانی که از دبیرستان غیبت می‌کنند. ما بایست ادامه تحصیل دبیرستان را اجباری کنیم. (ابراز احساسات) و جوانان بی‌انضباط، تنبل، و غایب، بایست به مدارس خاصی در کوهستان‌ها فرستاده شوند. (ابراز احساسات) بطوریکه یک چنین جوانانی نتوانند از این فیلتر فرار کنند. زیرا جامعه سوسیالیستی نمی‌تواند و نباید اجازه بدهد که در قلب آن یک عنصر طفیلی، یک لومین* بالقوه فردا رشد کند. و برای این منظور ما دو نهاد خواهیم داشت: مدرسه و خدمت نظام اجباری." (ابراز احساسات ممتد و فریادهای "فیدل، فیدل، با تنبل‌ها سخت‌گیری کن!")

بعضی وقت‌ها شما یک نفر را می‌بینید که دارد پرسه می‌زند.

"تو کار می‌کنی؟"

"نه."

* معمولا به آن قشرهای تحتانی از جامعه سرمایه‌داری اطلاق می‌شود که به واسطه نقش طفیلی و انگلی‌شان در اقتصاد و جامعه، به آلت‌دست نیروهای ارتجاعی و دست‌راستی تبدیل می‌شوند - م

"تو عضو میلیشا هستی؟"

"نه."

"تو چکار می‌کنی؟ چه مشغولیتی داری؟ چطور زندگی خود را تامین می‌کنی؟" (ابراز

احساسات)

بعضی وقت‌ها ما بایست یک کارگر خوب را بفرستیم تا از کشور دفاع کند، غالباً تولیدکنندگان عالی، کارگران عالی، کارگران واقعی را بایست به واحدهای رزمی بفرستیم تا از کشور دفاع کنند، یعنی به تولیدی فداکارانه دست بزنند، در حالیکه این حضرات جوان مطلقاً هیچ کاری نمی‌کنند. (ابراز احساسات) و ما بایست از کارگران، از کارگران خوب بخواهیم که فداکاری کنند، به واحدها بپیوندند، در فلان و فلان واحد خدمت کنند تا توانائی نیروهای ما را حفظ کنند - همیشه بایست از کارگران بخواهیم فداکاری کنند.

آیا درست نیست که دفاع از کشور را بعنوان یک وظیفه، نه تنها برای یک عده معدود بلکه برای همه، تعیین کنیم؟ (پاسخ حضار "بله!")

طبیعتاً، وقتی این قانون مطالعه شده و به اجرا گذاشته شود، ما باید موارد متفاوت را در نظر بگیریم، و یک سیستمی از حق تقدم قائل شویم که معین کند چه کسی باید اول فراخوانده شود، و چه کسی باید بعداً فراخوانده شود، تا بتوانیم بدون اینکه به آموزش لطمه بزنیم، بدون اینکه به پرورش تکنیسین‌ها لطمه بزنیم، بدون اینکه به تولید لطمه بزنیم، به طریقی منطقی آنها را به خدمت فرا بخوانیم. زیرا در آنصورت قادر خواهیم بود که مطابق با نقش اجتماعی هر یک از شهروندان، مطابق با وظیفه‌ای که هر یک از آنها انجام می‌دهد، مطابق با نیازها، وی را به خدمت فراخوانیم یا نخوانیم.

خوشبختانه، ارتش ما نقداً سازماندهی خوبی دارد، و از سازماندهی صحیح، گادرهای شایسته‌ای از افسران و کلاس‌های آموزشی که در حال تشکیل است برخوردار است، و کشور ما در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند یک ارتش را نه تنها بر پایه میلیشا، بلکه بر اساس خدمت نظام اجباری سازمان بدهد. میلیشا ادامه خواهد داشت؛ افراد میلیشا به کارشان ادامه خواهند داد. (ابراز احساسات) هر کسی یک سرباز این کشور خواهد بود، ولی در ارتش دائمی نخواهد بود. اینکار که چندین بار کارگرانی را به خدمت فرا بخوانیم که خانواده دارند - اگرچه آنها سربازانی عالی هستند - کار صحیحی نیست و بهترین راه برای کشور ما نیست. اکنون، هر جوانی یا باید مدرسه برود یا خدمت نظام را بگذراند. (ابراز احساسات)، و این نهادها دشمن ولگردی، دشمن بی‌انضباطی، دشمن لومپن‌ها هستند. روزی خواهد رسید که حتی یک محل قمار در اینجا باقی نخواهد بود؛ حتی یک اطاق بلیارد، الا در باشگاه کارگران، موجود نخواهد بود. (ابراز احساسات) و حتی گودال‌های جنگ خروس باقی نخواهند ماند - با نهایت احترام و عشق ما به دهقانان - حتی گودال‌های

جنگ خروس نیز یک روز ناپدید خواهند شد. (فریاد حضار)

البته به این دلیل که در برخی مناطق از قبل گودال‌هایی وجود داشته، ولی از همه بدتر اینکه محل‌هایی هست که در آنها گودال‌های جدید درست کرده‌اند. هیچ مقام انقلابی، چه متعلق به شهرداری، چه محلی، یا در هر سطح دیگر، نباید اجازه بدهد که حتی یک محل قمار یا گودال جنگ خروس بوجود بیاید. ما باید به هر نحوی که شده، و بطور پیگیر با فساد بجنگیم، زیرا ما درها را بروی آنها می‌بندیم و آنها از پنجره وارد می‌شوند. (ابراز احساسات)

خلاصه، زمان آن رسیده که تصمیم بگیریم چه نوع کشوری می‌خواهیم داشته باشیم، چه نوع شهروندی می‌خواهیم باشیم؛ چه نوع شهروندی می‌خواهیم بوجود بیاوریم. و شما نمونه آن را — دور و بر خودتان — می‌بینید؛ مجاهدت، آگاهی، انضباط سربازان ما، محصلین ما، دختران روستائی ما، تمام مردم را در دید روشن سیاسی آنها، در فهم روشن آنها نسبت به مسائل می‌بینید. این نتیجه کار ماست؛ این نتیجه سازماندهی است.

ما طی پنج، ده، بیست سال آینده چگونه می‌خواهیم باشیم؟ ما باید از خودمان بپرسیم، "شهروند فردا چه نوع شهروندی خواهد بود؟ فردا کشور ما چه نوع کشوری خواهد بود؟" ما باید این مسائل را مطرح کنیم و در راه آنها مبارزه کنیم.

این چیزی است که آنهمه افراد جانشان را در راه آن فدا کردند، و این چیزی است که مردم ما از زمان استقلال بخاطرش جنگیده‌اند، از زمان آن مأمی‌هایی که ده سال بدون اینکه شاهد پیروزی باشند جنگیدند، (ابراز احساسات) از زمان آن رزمندگان قهرمان راه استقلال کوبا که آنچنان سرسختانه جنگیدند، تنها برای اینکه ببینند کوبا بدست آمریکائی‌ها افتاده است. بخاطر این، آنهمه مردان پرافتخار و غول‌آسا، پیشگامان استقلال ما، مارتی، ماستو، گومز، (ابراز احساسات) جان باختند، همان کسانی که ما بطور روزافزون و با تمام عظمت‌شان باید به آنها احترام بگذاریم — بخاطر کاری که آنها انجام دادند تا ما بتوانیم آنچه را که داریم، داشته باشیم.

دیروز من داشتم به عده‌ای از رفقا در جلسه‌ای می‌گفتم که بدون آن تلاش‌ها، کشور ما مثل پورتوریکو مستعمره، یانکی‌ها شده بود. بدون آن تلاش‌ها ما آن "وضع" را که داشتیم نمی‌داشتیم، اگرچه "وضع" یک کشور سرمایه‌داری و وابسته به امپریالیسم بود، لکن مثل یک کشور مستعمره نبود. و این "وضع" با خون مأمی‌های ما، با خون ناجیان ما بدست آمد که نخستین فصول را نوشتند، نخستین سنگ‌بنا را گذاشتند، (ابراز احساسات) نخستین پله‌های این حماسه را ساختند، و از طریق تلاش همه ما، همه آنهایی که در مبارزه برای جمهوری جان باختند، این فرصت امروزی را امکان‌پذیر ساختند.

زیرا تنها بخشی از این کار سهم ماست، و بخش عمده آن متعلق به کسانی است که

قبل از ما بودماند و راه را هموار ساختند. ما از مزیت این فرصت برخورداریم که قدرت خودمان را ببینیم، انقلاب خودمان، پیروزی خودمان را ببینیم. (ابراز احساسات)

و ما باید بدانیم که از این فرصت چگونه سود ببریم، باید بدانیم که چگونه از آن استفاده کنیم، بیهوده وقت نگذاریم، شکایت نکنیم، بلکه برای تولید کردن، برای ایجاد آنچه که بدان نیازمندیم، برای بالا بردن سطح آگاهی، مبارزه در راه سازماندهی، و حل کردن مشکلاتمان کار کنیم، (ابراز احساسات) زیرا ما نسلی هستیم که از امتیاز فرصت داشتن برخورداریم. و چرا ما اینجا چیزی جز فرصت نمی بینیم؟

آنهايي که مانند ما قادرند از این تریبون، توده عظیم جوانان را ببینند که بخوبی تا نخل‌های موزون ادامه دارد، می‌توانند نظر مشخص نسبت به این امر بدست بیاورند، که آینده چگونه خواهد بود. و اینکه جوانان ما چگونه دارند پرورش می‌یابند، (ابراز احساسات) کودکان شما کجا هستند؟ آنها آموزش دیده‌اند، و تمام امکاناتمان بنحوی در اختیار آنان قرار گرفته که هیچ چیز خارج از دسترس آنها نباشد. هیچ تبعیضی وجود ندارد، زیرا در اینجا هیچکس فقیر نیست، زیرا در اینجا همه کاملاً از چیزهایی که بدان نیاز دارند، برخوردار هستند. و این به معنی حرکت به جلوست، این پیشرفت است، این نمونه‌ای است از آنچه که آینده شبیه آن خواهد بود.

به این دلیل است که امروز تنها شور و اشتیاق نیست که ما را دور هم گرد می‌آورد. آنچه که ما را بدور هم جمع می‌کند شور و اشتیاق بعلاوه آگاهی، بعلاوه احساس وظیفه، بعلاوه ندای کشورمان است. بیائید تامل کنیم. (ابراز احساسات) حالا که ما داریم به پختگی می‌رسیم، حالا که ما سالهائی از انقلاب را پشت سر گذاشته‌ایم، بیائید کارمان را آزمایش کنیم؛ بیائید وظایفمان را بررسی کنیم؛ بیائید آنها را به انجام برسانیم؛ بیائید کار کنیم؛ بیائید حداکثر تلاشمان را بکنیم. بیائید این شعار را اتخاذ کنیم: "وقت اسلحه برداشتن نیست، وقت کار کردن است، وقت کار کردن است، و اسلحه در کنار داشتن". (ابراز احساسات)

و بیائید هر یک از ما در برابر وجدان خویش سوگند یاد کنیم، در برابر رفقای بخون خفته‌مان، در برابر آنهايي که بخاک افتادند بدون اینکه بتوانند این روز را ببینند، آنهايي که در ساعات ظلمانی مبارزه زیرزمینی زندگیشان را فدا کردند، بدون اینکه انبوه جمعیتی که در پشت انقلاب ایستاده به آنان الهام ببخشد، آنهايي که بدون اینکه این امتیاز را داشته باشند در نبردهائی درون جنگل‌های انبوه - جان باختند - بیائید در برابر آنها سوگند یاد کنیم که وظیفه‌مان، یعنی کار کردن را به انجام می‌رسانیم. بیائید از خودمان بپرسیم که چکار کرده‌ایم؛ آیا به اندازه کافی کار کرده‌ایم. بیائید از خودمان

بپرسیم که آیا به آنچه که انجام داده‌ایم راضی هستیم، یا اینکه شرمنده هستیم که بیشتر کار نکرده‌ایم. و باشد که این آگاهی، این احساس وظیفه به سازمان مبدل شود، و باشد که این سازمان از درون به یک حزب، حزب متحد انقلاب سوسیالیستی مبدل شود! (ابراز احساسات)

ما کارهای زیادی در پیش داریم: نخست، تکمیل ساختن جامع و تمام عیار حزبمان. و سپس مسائل بسیار دیگری وجود دارد که باید حل شوند، مسائل مربوط به زندگی محلی، فعالیت نهادهای محلی؛ مسائل مربوط به فعالیت نهادهای دولتی که باید طی سالیان آتی حل کنیم، و مسائلی که اگرچه کارمان را خوب انجام داده‌ایم، طی سالیان نخست حل نکرده‌ایم. چرا که ساختن در واقعیت، با ساختن در تخیل یکی نیست. ما نهادهای محلی‌مان، نهادهای منطقه‌ای‌مان، نهادهای دولتی و سراسری‌مان را در دنیای واقع خواهیم ساخت. ما باید مسائلی را که با آن مواجهیم حل کنیم زیرا ما باید همچنان یک نمونه باشیم؛ ما باید همچنان به خلقهای برادرمان در آمریکای لاتین راه را نشان بدهیم؛ و ما باید برای هریک از نگرانی‌های آنها، برای هریک از مسائل آنها پاسخی سنجیده پیدا کنیم. این وظیفه ماست!

یا میهن یا مرگ!

ما پیروز خواهیم شد!

(ابراز احساسات پرشور حضار)



آن کسانی را که
جنگجوی انقلابی نیستند
نمی توان کمونیست نامید
(۱۳ مارس ۱۹۶۷)

این سخنرانی، که در تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۶۷ ایراد گردید، واکنش بین‌المللی قابل توجهی را باعث گشت. مطبوعات امپریالیستی و نشریات تحت نفوذ آمریکا در آمریکای لاتین سعی کردند این سخنرانی را نشانه وجود یک شکاف در روابط مابین کوبا و اتحاد شوروی جلوه دهند و آن را علامت اتخاذ سیاست "دخالت" در امور داخلی کشورهای آمریکای لاتین از جانب کوبا قلمداد کنند.

از سوی دیگر، این سخنرانی در نهضت جهانی کمونیستی بی‌درنگ به موضوع مباحثه‌ها و مناظره‌های مختلف بدل گشت. بخشی از این جنبش که پیرو خط سازش طبقاتی و "همزیستی مسالمت‌آمیز" است علناً آنرا تقبیح و محکوم نموده و یا اینکه عدم خشنودی خود را به طرق دیگری نشان داد. ولی بالعکس، در میان نیروهای مبارز چریکی، این سخنرانی با استقبال فراوان و شدیدی مواجه گشت.

از آنجا که موضعی که گاسترو در مورد مسائل مختلف اتخاذ می‌کند از اهمیت زیادی برخوردار است، این سخنرانی بغوریت به یک سند مهم در رشد و تکامل مبارزه انقلابی در نیمکره غربی بدل گشت.

اهمیت دیگر این سخنرانی در این نکته نهفته است که تعمیق بی‌وقفه انقلاب کوبا را به ثبوت رساند. این نطق نشانگر توجه تازه‌ای بود که رهبران انقلاب کوبا به خطرات و مضرات بوروکراتیسم معطوف می‌داشتند. این امر نه تنها در حمله گاسترو به رهبران دست‌راستی حزب کمونیست ونزوئلا روشن گردید، بلکه در نظراتی که او پیرامون صفات یک کمونیست اصیل ابراز داشت بطور چشمگیری واضح گشت.

بعلاوه، گاسترو در این سخنرانی، اطلاعات جدیدی در مورد مبارزه داخلی حزب کمونیست ونزوئلا، که بمدت زیادی بر سر سمت‌گیری این حزب جریان داشت، بدست می‌دهد. او این اطلاعات را به‌مراه دفاع نیرومندی که از حکومت انقلابی کوبا در مقابل افتراها و برچسب‌ها می‌کند ارائه می‌دهد.

این سخنرانی در تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۶۷ در دانشگاه هاوانا ،
 بمناسبت دهمین سالگرد حمله به کاخ ریاست جمهوری در زمان
 باتیستا ایراد گردیده است . ترجمه فارسی از روی متن
 انگلیسی آن منتشره در گرانا ، ارگان رسمی کمیته مرکزی حزب
 کمونیست کوبا ، مورخ ۱۹ مارس ۱۹۶۷ ، توسط سیاوش نواب صورت
 گرفته است .

* * *

رفقای استاد و دانشجوی دانشگاه ؛

حضار محترم :

این مراسم در تجلیل از حمله باشکوه ۱۳ مارس ۱۹۵۷ برگزار می‌شود که ده سال قبل
 درست در چنین روزی صورت گرفت . این دیگر یک سنت شده که برخی از جوانب ضروری
 مسائلی که مورد علاقه مردم و انقلاب است در این مراسم مطرح شود . این مسائل ممکن
 است بسیار متنوع باشند ، ولی در این فرصت ، ما بضرورت زمان ، عموماً مسائل جهانی را
 مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دادیم . و امروز نیز شرایط موجود ایجاب می‌کند که چنین
 مسائلی را مطرح کنیم . (ابراز احساسات) ما به بررسی مسائلی که در ونزوئلا می‌گذرد
 خواهیم پرداخت ، مسائل جنبش انقلابی ونزوئلا ، اتهاماتی که حکومت دست‌نشانده ونزوئلا
 و رهبری رسمی دست‌راستی حزب کمونیست ونزوئلا علیه انقلاب ما مطرح ساخته‌اند .

چند روزی است که ، بدنبال مرگ یکی از کارمندان سابق حکومت ونزوئلا ، یک رشته
 تبلیغات عظیم از جانب حکومت آن کشور و خبرگزاری‌های یانکی علیه کشور ما صورت می‌گیرد .
 چند ماهی است که در مطبوعات مخفی و نیمه‌مخفی و حتی در مطبوعات قانونی آن کشور ، و
 در گردهمایی‌های مختلف جهانی ، رهبری دست‌راستی حزب کمونیست ونزوئلا اتهامات
 مشابهی علیه حزب ما مطرح می‌کند . الیگارش‌های طرفدار امپریالیسم اعلام می‌کنند که ما
 در امور ونزوئلا دخالت می‌کنیم ، و رهبری دست‌راستی حزب کمونیست بر آنست که ما در
 امور داخلی حزب در ونزوئلا مداخله می‌کنیم . این ابداء یک همصدائی شگفت‌آور مابین
 ارتجاعیون و دست‌راستی‌ها نیست !

ما ، بناچار ، تعداد قابل ملاحظه‌ای از نشریات مختلف ، منجمله گزارشات بیشمار از
 خبرگزاری‌های مختلف را به‌مراه آورده‌ایم ، و با رعایت تاریخ وقایع تا حد ممکن ، در نظر
 داریم مهمترین نکات این گزارشات را که اطلاع بهتری از توالی وقایع بدست می‌دهند ،
 در اینجا قرائت کنیم .

اولین گزارش خبری به این شرح است : " کاراکاس ۱ مارس ، خبرگزاری فرانسه : دکتر

حولیو ایریبارن بورخس*، رئیس اسبق اداره خدمات و تامین اجتماعی و برادر ایگناسیو ایریبارن بورخس**، وزیر امور خارجه، امروز صبح ربوده شد. مرتکبین این عمل به عصر افراطی مسلح به طیانچه بودند و او را بزور سوار یک اتومبیل کردند. سپس اتومبیل با سرعت تمام دور شد.

گزارش خبری ادامه می دهد: "مقامات پلیس بر آنند که این افراطیون اعضاء جوان ارتش باصطلاح جبهه آزادیبخش ملی (اف.ا.ا.ل.ان) ۴۴ می باشند. مقامات دولتی اقدامات امنیتی را تشدید کرده اند تا حلقه محاصره را بدور آدم ربایان تنگتر کنند. چرا که ممکن است آنها هنوز در محلی در داخل شهر مخفی باشند."

بدیهی است که من متن کامل این گزارش خبری را قرائت نخواهم کرد، ولی بخشی از خبر که حاوی نکات مهم است را برای شما می خوانم. بسیاری از گزارشات خبری دیگر نیز، کمابیش، صرفا همین خبر را به اشکال مختلف مخابره کرده اند.

"کاراکاس، ۱ مارس، اسوشیتدپرس: یک شخصیت بسیار معروف ونزوئلا، حولیو ایریبارن بورخس، برادر وزیر خارجه، امروز بطور اسرارآمیزی ناپدید شد.

"حولیو ایریبارن بورخس یکی از بحث انگیزترین شخصیت های ونزوئلا است. به این خاطر که اخیرا حق بیمه دریافتی برای امور خدمات و تامین اجتماعی را افزایش داده است. کارگران و کارکنان کشور از اول ژانویه حق بیمه بسیار بیشتری بابت این امر می پردازند، در حالی که توسعه و گسترش خدمات عمومی و تامین اجتماعی که دولت وعده داده بود، به اجرا گذارده نشده است.

"یک مفسر تلویزیونی اظهار داشت که چنانچه افراطیون بدین کار دست زده باشند، بسادگی می توان تصور کرد که چرا آنها ایریبارن بورخس را ربوده اند. زیرا که شاید بتوان گفت او در حال حاضر منفورترین شخص در ونزوئلاست. آنها ترجیح می دهند او را برابند تا یک شخصیت محبوب تر را." این توسط اسوشیتدپرس گزارش شده است.

حال به این خبر گوش کنید: "کاراکاس، ۳ مارس، اسوشیتدپرس: یکی از منابع پلیس امشب اطلاع داد که جسد حولیو ایریبارن بورخس، که صبح چهارشنبه ناپدید شده بود، در حدود ۲۴ کیلومتری کاراکاس پیدا شده است.

"منابع پلیس اظهار داشتند که جسد ایریبارن بورخس در کنار انستیتو علمی ونزوئلا یافت شده و اثر سه زخم گلوله در پشت جسد دیده می شود. اعلامیه های بسیاری به امضاء سازمان باصطلاح ارتش آزادیبخش ملی در کنار جسد یافت شده اند. این اعلامیه ها حاوی

*Julio Iribarren Borges

**Ignacio

این جمله بودند: سه رهبر سیاسی دیگر در لیست ما هست. کاراکاس، ۴ مارس، یونایتد پرسی اینترنشنال. این گزارش خبری، با اشاره به دفن جسد ایری‌بارن بورحس، حاوی بیانیهای از جانب وزیر کشور اسبق دولت ونزوئلاست که بشرح زیر است:

"کارلوس آندرس پریز*، وزیر کشور اسبق و رهبر فراکسیون پارلمانی حزب حاکم اکسیون دموکراتیکا^{۴۵} به یونایتد پرسی اینترنشنال اظهار داشت که 'این (علامت حضور) فیدل کاسترو نخست‌وزیر کوبا و شیوه‌هایش در ونزوئلاست.' او اضافه کرد که 'زمان آن فرا رسیده که ونزوئلا و تمام کشورهای آمریکای لاتین تصمیم بگیرند کاری درباره کوبا نکنند.'"

"کاراکاس، ۴ مارس، اسوشیتد پرس: چهل‌وهشت ساعت پس از برقراری مجدد آزادیها و حقوق مندرج در قانون اساسی، حکومت این کشور بدنبال قتل حولیو ایری‌بارن بورحس تصمیم گرفت این حقوق و آزادیها را مجددا بحالت تعلیق درآورد. حولیو ایری‌بارن بورحس یک شخصیت دولتی برجسته و برادر وزیر خارجه بود که شب گذشته جسدش در حوالی کاراکاس پیدا شد.

"این تصمیم، که در جلسه کابینه دولت در بعدازظهر امروز اتخاذ شد، امروز عصر توسط رینالدو مورا**، وزیر کشور، اعلام شد. این اقدام برای جلوگیری از اعمال افراطی است که بد تحریک عقاید بیگانه و با تشویق دیکتاتوری مستقر در کوبا صورت می‌گیرد."

"کاراکاس، ۴ مارس، خبرگزاری فرانسه: هکتور موچیکا†، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ونزوئلا، امروز قتل دکتر حولیو ایری‌بارن را که در فاصله چهارشنبه و جمعه گذشته صورت گرفت، بشدت محکوم نمود.

"موچیکا، حقوقدان و استاد دانشگاه سانترال کاراکاس، با اشاره به این جنایت، اعلام داشت که حزب او با صراحت و قاطعیت تمام این شیوه مبارزه را محکوم می‌کند، چرا که این شیوه مبارزه نه رابطه‌ای با انقلاب دارد و نه با دفاع از جنبش مردم. او اضافه نمود که امروز تلگرام تسلیتی از جانب خود و خانواده‌اش برای وزیر خارجه ایگناسیو ایری‌بارن بورحس، برادر مقتول، فرستاده است."

"کاراکاس، ۵ مارس، خبرگزاری فرانسه: پومپیو مارکز، گی‌یرمو گارسیا پونسه، و

*Carlos Andrés Pérez

**Reinaldo Mora

†Héctor Mujica

تئودورو پتکوف* که در تاریخ ۶ فوریه گذشته از راه یک تونل، از پادگان سان کارلوس** در کاراکاس فرار کردند، قتل دکتر حولیو ایری بارن بورخس را محکوم نمودند.

"در سندی که بعنوان اعلامیه رسمی حزب کمونیست ونزوئلا به مطبوعات این کشور فرستاده شد، این رهبران فراری اعلام کردند که حملات مشخص و این شیوه مبارزه را شیوه‌ای آنارشستی و تروریستی تلقی می‌کنند و بر آنند که این شیوه نه تنها غیرانقلابی است بلکه از آنجا که به جنبش صدمه می‌زند مردود است."

"در روز دوشنبه ۶ مارس ۱۹۶۷، روزنامه گرانما بیانیه سرگرد الیاس مانویت† را در مورد اعدام ایری بارن در کاراکاس بچاپ رساند. عنوان این خبر دقیقاً چنین است: 'بیانیه سرگرد الیاس مانویت درباره اعدام ایری بارن در کاراکاس'."

"متن بیانیه بدین شرح است: حکومت رائل لئون†† که در اثر ضربات بیشماری که از جانب نیروهای انقلابی دریافت داشته ضعف و زبونی روزافزونی از خود بروز می‌دهد، اخیراً دست به تعلیق مجدد آزادیها و حقوق مصرحه در قانون اساسی کشور زده و برای این کار اعدام اخیر حولیو ایری بارن بورخس را بهانه قرار داده است."

"اخیراً بمناسبت ناپدید شدن دو تن از رهبران انقلابی بنامهای آندرس پاسکیرΦ و فلیپه مالاورΦΦ توسط حکومت حزب اکسیون دموکراتیکا، فرماندهی کل اف.ال.ان - اف.ا.ال.ان ونزوئلا با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد که به ازاء هر جنگجوی انقلابی این نهضت که توسط دولت بقتل برسد، نیروهای میهنی عدالت انقلابی را در مورد سه تن از شخصیت‌های دولتی باجرا خواهند گذارد، شخصیت‌هایی که در حکومت خائنان و دست‌نشاندهان یانکی‌ها و هم‌چنین در فقر و اختناق مملط بر کشور دست دارند."

"در موارد متعدد ناپدید شدن اعضاء جنبش انقلابی، بعداً ثابت شده که آنها توسط دولت بقتل رسیده‌اند، و بعلاوه، به از توصل و دادخواهی به دادگاههای کشور منجمای حاصل شده، نه از جستجو برای پیدا کردن محل زندان آنها، و نه از گشکوی مادران و

* Teodoro Petcoff, Guillermo Garcia Ponce, Pompeyo Márquez

هرسه از رهبران حزب کمونیست ونزوئلا.

San Carlos**

† الیاس مانویت (Elías Manuitt)، رهبر جبهه آزادیبخش ملی و جزو هیئت‌نماینده‌ی دائمی این سازمان در هاوانا.

Raúl Leoni††

Andrés PasquierΦ

Felipe MalaverΦΦ

همسران اشخاص ناپدید شده با مطبوعات .

"از اینرو، همانگونه که آتشبارهای تبلیغاتی در کاراکاس اعلام می‌کنند، نهضت ما تصمیم گرفت عدالت انقلابی را در مورد حولیو ایری‌بارن بورخس بمورد اجرا بگذارد. او یک شخصیت مهم دولتی بود و در اجحافات مفرط علیه کارگران ونزوئلا از طریق قانون اجباری خدمات و تامین اجتماعی که تا همین چند روز پیش اجرای آن به عهده‌اش بود شرکت داشت. و علاوه بر این، او برای پلیس امنیتی جاسوسی و خبرچینی می‌کرد. بسیاری از کارمندان و کارکنان بی‌گناه اداره خدمات اجتماعی در نتیجه جاسوسی و خبرچینی ایری‌بارن بورخس به زندان افتادند و این اداره در واقع اداره‌ای بود در خدمت پلیس امنیتی.

"با به اجرا درآمدن هریک از موارد عدالتهای انقلابی، قاتلان حکومت استبداد نوحه رقت‌باری سر می‌دهند و بازتاب نوحه‌خوانی آنها در میان پیروانشان و حتی در میان کسانی که تظاهر به بیطرفی و یا وابستگی به اردوی اپوزیسیون می‌کنند ظاهر می‌شود. ولی مردم از این عملیات انقلابی حمایت کرده و آنها را گرامی می‌دارند.

"ما به جنگ علیه دشمنان مردم تا سرحد مرگ ادامه خواهیم داد - چه دشمنانی که مستقیماً در بوجود آوردن این شرایط در ونزوئلا موثر بوده‌اند و چه آنهایی که بطور غیرمستقیم در آن شرکت داشته‌اند.

"هیچ یک از اقدامات سرکوب‌گرانه لئون، نه تعلیق حقوق و آزادی‌های مصرحه در قانون اساسی و نه بازداشت‌ها، شکنجه‌ها و قتل‌ها، دیگر ثمری نخواهد داشت. مردم ونزوئلا دیگر بی‌پناه نمی‌باشند. آنها یک پیشتاز مسلح دارند که بشدت قاطع و موثر است، و در تمام مواقع از آنها مراقبت خواهد کرد. انتقام مقتولین را می‌ستانند و ملت ونزوئلا را بسوی پیروزی نهائی، که چیزی جز استقلال کامل و نهائی نیست، رهبری می‌کند.

"یا مرگ یا پیروزی!"

"سرگرد الیاس مانوئین کامرو، رئیس ستاد سرفرماندهی اف.ال.ان - اف.ال.ان، ونزوئلا، هاوانا، ۴ مارس ۱۹۶۷."

"کاراکاس، ۶ مارس، اسوشیتدپرس: امروز تحقیقات برای روشن شدن چگونگی قتل حولیو ایری‌بارن بورخس ادامه داشت و اعلام شد که یک دانشجو و یکی از مرتکبین اصلی این حادثه بازداشت شده‌اند. یکی از داستانهای که در اینجا شایع است اینست که ایری‌بارن با شخصی دوست بوده که با رهبران یک کودتای دست‌راستی، که در پادگان راموس‌وارده* در اکتبر گذشته طرح شده بوده، تماس داشته است. بنا بر این داستان، این

شخص ایری بارن بورحس را در جریان این توطئه می‌گذارد و ایری بارن نیز توطئه را فاش می‌سازد. یکی از منابع پلیس اظهار داشت که می‌توان منطقاً فرض نمود که اعضاء این گروه در صدد انتقام بوده‌اند."

"واشنگتن، ۷ مارس، اسوشیتدپرس: منابع خبری کاراکاس امشب اعلام کردند که دولت پرزیدنت راثول لئونی، به این نتیجه رسیده است که طرحهای ترور و سایر اعمال تروریستی علیه مردم ونزوئلا، با حمایت کامل حکومت کوبا در این کشور به اجرا درمی‌آید و این یک تجاوز آشکار به موازین اخلاقی و نظم بین‌المللی است."

"کاراکاس، ۷ مارس، اسوشیتدپرس: رینالدو لئاندرو مورا*، وزیر کشور، امروز مستقیماً کوبا را متهم به آدم‌ربائی و قتل شخصیت‌های دولتی ونزوئلا نمود. او اضافه نمود که دولت ممکن است دست به اقدامات دیپلماتیک در سازمان کشورهای آمریکائی بزند.

"لئاندرو مورا گفت، 'این اعمال جنایتکارانه تروریسم سیاسی، در کوبای فیدل کاسترو رهبری و تدارک می‌شود و بودجه آن نیز از آنجا تامین می‌گردد'."

"دیروز، در هاوانا، الیاس مانوئیت کامرو، رهبر ونزوئلائی سازمان به اصطلاح ارتش آزادیبخش ملی، طی یک بیانیه علنی اعلام کرد که اف. ا. ال. ان مسئولیت کامل ربودن و قتل ایری بارن بورحس را بعهده می‌گیرد.

"لئاندرو مورا امروز اعلام کرد که 'این نشان می‌دهد که کسانی که در این عمل دست داشته‌اند نه تنها خطا کارند، بلکه از جانب یک حکومت خطا کار نیز حمایت می‌شوند'."

"وزیر کشور این اظهارات را لحظاتی قبل از آنکه وارد جلسه عادی کابینه کاخ ریاست جمهوری میرافلورس** شود، ایراد نمود.

"از وزیر کشور سؤال شد که آیا ونزوئلا در نظر دارد که احیاناً اتهامات جدیدی علیه رژیم کاسترو در هاوانا، در سازمان کشورهای آمریکائی مطرح کند یا خیر. لئاندرو مورا پاسخ داد که 'ممکن است که کابینه فعلی یک چنین احتمالی را در نظر بگیرد'."

"کاراکاس، ۷ مارس، اسوشیتدپرس: پرزیدنت راثول لئونی و کابینه او امروز تصمیم گرفتند دست به اقدامات دیپلماتیک علیه کوبا و کمک این کشور به اعمال تحریک‌آمیز و خشونت علیه ونزوئلا بزنند و احیاناً این موضوع را به سازمان ملل ارجاع کنند.

"مانوئل مانتیلا†، منشی ریاست‌جمهور، تصمیمات دولت پیرامون مسئله ربودن و قتل حولیو ایری بارن بورحس، برادر وزیر امور خارجه، را اعلام کرد.

* Reinaldo Leandro Mora

** Miraflores

† Manuel Mantilla

"پریه‌تو فیگه‌روآ* اظهار داشت که 'چون کوبا به سازمان کشورهای آمریکائی تعلق ندارد، باید مسئله را به سازمان ملل ارجاع نمود. اتهامات وارده بر (کوبا) بر این حقیقت استوارند که خبرگزاری رسمی کوبا بیانیه منتشره از جانب سازمان به اصطلاح ارتش آزادیبخش ملی را بچاپ رسانده. این سازمان، در این بیانیه، مسئولیت ربودن و قتل ایری‌بارن بورخس را بعهده گرفته است."

"قبل از تشکیل جلسه، رینالدو لئاندرو مورا، وزیر کشور، مستقیماً کوبا را متهم به خیانت نمود و اظهار داشت که ونزوئلا احتمالاً در مورد اقدام دیپلماتیک علیه کوبا تصمیم خواهد گرفت."

"کاراکاس، ۸ مارس، خبرگزاری ا.ا.ا.س: در حالیکه دولت، از راه اتخاذ اقدامات امنیتی در داخل کشور و همچنین اقدامات خارجی در برابر سازمان‌های بین‌المللی، به یک نبرد شدید برای ریشه‌کن کردن تروریسم در کشور دست زده است، مطابق اظهارات دیروز مقامات دولتی ونزوئلا، تروریست‌ها نیز فعالیت‌های خود را تشدید کرده‌اند. بدنبال ربوده شدن و قتل بی‌سابقه برادر وزیر امور خارجه در هفته گذشته، که اعضاء سازمان افراطی ارتش آزادیبخش ملی مسئولیت آنرا بعهده گرفتند، امروز حادثه جدیدی رخ داد."

این گزارش سپس به ارتباط دادن چند حادثه به یکدیگر می‌پردازد. این گزارش در اشاره به چند تا از این رویدادها می‌گوید:

"بنا به گزارشات محلف پلیس کشور، شش مرد مسلح به مسلسل در مقابل منزل یک راهنمای محلی که در کوه‌های بوکونو** برای ارتش کار می‌کرد و از جانب گروه‌های مسلح به مرگ محکوم شده بود، ظاهر شدند. نیروهای ضدچریک و دستجات پلیس این منطقه برای پیدا کردن گروه‌های مسلح به تپه‌های دامنه کوه‌های بوکونو فرستاده شده بودند.

"در پایان، مسئله ناپدید شدن یکی از مقامات وزارت دفاع و فرماندهی مرکز هماهنگی، یکی از همکاران دکتر آلفردو سیحاس†، و همچنین یک مشاور پلیس که سه هفته پیش توسط تروریست‌ها در کاراکاس به قتل رسیدند، نیز همچنان مطرح است."

"کاراکاس، ۸ مارس، اسوشیتدپرس: از ظاهر امر چنین برمی‌آید که ونزوئلا دست به یک تهاجم دیپلماتیک در سازمان ملل خواهد زد و فیدل کاسترو را در این سازمان متهم به تجاوز خواهد نمود. از قرار معلوم، این اقدام دیپلماتیک ابتدا در سازمان کشورهای آمریکائی مطرح می‌شود و سپس با کشورهای دیگر در میان گذاشته خواهد شد.

* Prieto Figueroa

** Boconó

† Alfredo Seijas

"یک مقام عالیرتبه دولتی امروز به اسوشیتدپرس اظهار داشت که 'می‌توان منطقاً فرض کرد که ما این موضوع را به سازمان ملل ارجاع خواهیم داد، ولی باید بخاطر داشت که سیاست خارجی ونزوئلا بر این پایه استوار است که سازمان منطقه‌ای باید تقویت شود.'"

"این تهاجم دیپلماتیک سه جانبه خواهد بود: مطرح نمودن مسئله در سازمان کشورهای آمریکائی، تماس‌های دوجانبه، و بالاخره راه سوم که اهمیت آن از دوتای اولی کمتر نخواهد بود اینست که ونزوئلا موضوع را به سازمان ملل ارجاع خواهد داد."

"این مقام رسمی دولتی چنین ادامه داد: 'واضح است که از سازمان کشورهای آمریکائی انتظاری جز محکوم نمودن رسمی این عمل نداریم. و این فقط ارزش و وزنه‌ای اخلاقی دارد. اما باید بخاطر داشته باشید که اسلحه اخلاق اسلحه‌ای است که توسط ملل ضعیف ابداع شده است.'

"همین مقام اظهار داشت که سازمان کشورهای آمریکائی تاکنون هرچه در توان داشته در مورد کوبا انجام داده است. یک منبع وزارت خارجه گفت که 'پرونده کوبا در سازمان کشورهای آمریکائی بسته شده است. بخاطر داشته باشید که کوبا دیگر عضو این سازمان نیست. بعلاوه، هاوانا به ریش سازمان کشورهای آمریکائی می‌خندد.'

"گفته می‌شود که برخی از این تماس‌های دوجانبه با ملل دوست است و برخی با ملل غیردوست.

"ونزوئلا عمدتاً فشار خود را بر روی جمهوری متحد عربی (مصر-م) خواهد گذارد تا این کشور هرگونه ارتباط خود را با کنفرانس سه‌قاره ۴۶، که احتمالاً در سال آینده در قاهره تشکیل خواهد شد، قطع کند."

"بنا به گفته یک منبع عالیرتبه دولتی، 'ونزوئلا کوشش خواهد نمود تا حکومت مصر را مجبور سازد که موضع خود را در این مورد روشن کند: آیا خواهان حفظ روابط خودبانتظام آمریکای لاتین است و یا فقط درصدد حفظ روابط خود با کوبا است.'

"سازمان سه‌قاره مرکب است از یک دبیر کل و هشت دبیر که یکی از دبیران یک مقام رسمی از جمهوری متحد عربی است. ونزوئلا معتقد است که این غیرقابل اغماض است و از جمهوری متحد عربی خواهد خواست که ارتباط خود را با سازمان سه‌قاره قطع کند. زیرا، این سازمان در سال گذشته در کوبا تعهد نمود که به شورشیان ونزوئلا کمک کند. ونزوئلا، بنا به گفته یک سخنگوی عالیرتبه این کشور، هم‌چنین از جمهوری متحد عربی خواهد خواست تا درخواست خود مبنی بر تشکیل اجلاس بعدی کنفرانس سه‌قاره در قاهره را پس بگیرد. 'بر پایه تماس‌های دوجانبه، اقدامات دیپلماتیک در مورد مکزیک، ایالات متحده، بریتانیای کبیر، اتحاد شوروی و چهار کشور دیگر که در اوت گذشته در بوگوتا با یکدیگر ملاقات کردند - یعنی کلمبیا، شیلی، اکوادور و پرو - بعمل خواهد آمد.'

"ونزوئلا از مکزیک خواهد خواست تا همبستگی خود را با این کشور به نمایش بگذارد . دولت ونزوئلا از اینکه مکزیک روابط دیپلماتیک خود را با هاوانا قطع نکرده و حتی پس از آنکه سازمان کشورهای آمریکائی کوبا را محکوم نمود و از تمام اعضا خود خواست تا روابط خود را با رژیم فیدل کاسترو قطع کنند ، به روابط خود با این کشور ادامه می‌دهد ، ناراضی است .

"ونزوئلا احتمالاً از واشنگتن خواهد خواست تا در ایراد فشار بر کشورهای موردنظر ونزوئلا ، به این کشور کمک کند . بعنوان مثال ، می‌تواند از وزارت خارجه (آمریکا) بخواهد که موضع ونزوئلا را به اطلاع اتحاد شوروی برساند . بعلاوه ، ونزوئلا می‌تواند از واشنگتن بخواهد تا از طریق تدابیر اعتباری بر بریتانیای کبیر فشار وارد کند و از آن کشور بخواهد که از کمک به کوبا در زمینه ساختن یک مجموعه پتروشیمی در آن کشور خودداری کند .

"اسوشیتدپرس اطلاع یافت که ونزوئلا انتظار دارد اتحاد شوروی یک سفارتخانه در کاراکاس افتتاح نماید و به این امید است که مسکو برای ورود به صحنه سیاسی آمریکای لاتین ارزش بیشتری برای یک دروازه بزرگ مانند ونزوئلا قائل خواهد شد تا یک کوچه بن‌بست مانند کوبا . تماس با نمایندگان اتحاد شوروی نیز می‌تواند در سازمان ملل و یا در واشنگتن برقرار شود ."

از قرار معلوم تنها چیزی که این حضرات فراموش کرده‌اند اینست که از مردم ویتنام جنوبی و ویتنام شمالی بخواهند مبارزه خود را علیه امپریالیسم یانکی تعطیل کنند . (براز احساسات)

"کاراکاس ، ۹ مارس ، خبرگزاری فرانسه : حزب کمونیست ونزوئلا بیانیه الیاس مانوئیت کامرو را که بنام سازمان به اصطلاح ارتش جبهه آزادیبخش ملی صادر شد ، و امتیاز قتل دکتر حولیو ایری بارن بورخس را به این سازمان می‌دهد ، رد کرد .

"سندی که به امضاء دکتر هکتور موحیکا ، عضو کمیته سیاسی حزب کمونیست ونزوئلا منتشر شده و این عمل را محکوم می‌کند ، چنین می‌گوید : 'اظهارات مانوئیت کامرو به اندازه خود این جنایت شنیع تکان دهنده بود . این سند می‌افزاید که باعث تاسف است که گرنا ، ارگان یک حزب برادر ، یک چنین گزافه‌گوئی‌هایی را انتشار می‌دهد . '

"این سند می‌افزاید که احساسات ضدکوبائی هرگز در میان مردم ونزوئلا وجود نداشته و اکنون دشمنان انقلاب کوبا دارند از این فرصت استفاده می‌کنند تا یک چنین احساساتی را در میان مردم ونزوئلا برانگیزند .

"این سند ، قتل برادر وزیر امورخارجه ونزوئلا و یاهوه‌گوئی‌های یک مبارز اسبق را که بخاطر فعالیت‌های انحرافی و سست شدن موضع سیاسی‌اش از صفوف حزب کمونیست اخراج

شده، بطور قاطع و موكد رد می‌کند. تصمیم مشابهی در مورد دوگلاس براوو* (ابراز احساسات)، گرگوریو لونارمارکز**، فردی کارکس†، فرانسیسکو پرادا†† و سایر کسانی که تحت نام جبهه آزادیبخش ملی فعالیت می‌کنند بمورد اجرا گذارده شده است.

"سند مذکور به جنبش دموکراتیک اندرز می‌دهد که مبادا دچار سرگشتگی گردد و یا اینکه تحت تاثیر موج جدید تهاجمی که منحرفین و ماجراجویان اخراجی از حزب کمونیست علیه کوبا براه انداخته‌اند قرار گیرد و در دام تحریکات امپریالیستی علیه کوبا گرفتار آید."

"میامی، ۹ مارس، خبرگزاری فرانسه: روزنامه دیاریو ده لاس آمریکا^Φ امروز طی مقاله‌ای پیرامون مرگ برادر وزیر امور خارجه ونزوئلا نوشت: 'صبر دولت‌های آمریکا در مورد سوء رفتار کاسترو کی لبریز می‌شود؟'

"این روزنامه، که مهمترین روزنامه اسپانیولی زبان در آمریکاست، سرمقاله امروز خود را به مرگ حولیو ایریبارن بورخس اختصاص داد و تیتیر سرمقاله چنین بود: 'هر بار شرارتی بزرگتر و جدیدتر.'

"سرمقاله مذکور بر این امر تاکید می‌کند که مادامی که دیکتاتوری کمونیستی کاسترو در ازاء جنایاتی که در حق مردم کوبا و شهروندان سایر کشورهای آمریکائی مرتکب می‌شود یک مجازات مناسب جهانی متحمل نشود، می‌توان گفت که این زنجیره جنایات از لحاظ تعداد و شدت بطور قابل‌ملاحظه‌ای افزایش خواهد یافت."

"کاراکاس، ۹ مارس، یونایتدپرس اینترنشنال: ایگناسیو ایریبارن بورخس، وزیر خارجه، در مورد شکایتی که حکومت ونزوئلا در نظر دارد رسماً علیه کوبای کمونیست در مقابل سازمان کشورهای آمریکائی و احتمالاً سازمان ملل مطرح سازد، با دیپلمات‌های خارجی مشورت نمود.

"حکومت ونزوئلا، کوبا را متهم نمود که تروریسم را در این کشور مداوماً ترویج می‌کند.

"پرزیدنت راثول لئونونی دیروز به‌مراه کابینه‌اش اعلام نمود که مشغول مطالعه و بررسی‌های لازم برای امکان ارائه شکایت‌نامه به مراجع و سازمان‌های بین‌المللی است.

* Douglas Bravo

** Gregorio Lunar Márquez

† Fredy Corqués

†† Francisco Prada

Φ Diario de las Américas

"ایری‌بارن بورحس دیروز با موریس ام. برنباوم*، سفیر آمریکا، ملاقات داشت و اعلام نمود که این موضوع را با سایر هیئت نمایندگی‌های معتبر نیز بحث خواهد کرد.

"تصمیم دولت نسبت به اعلام اتهام رسمی علیه کوبا از ربودن و قتل حولیو ایری‌بارن بورحس، رئیس سابق اداره خدمات اجتماعی و برادر وزیر خارجه سرچشمه گرفت.

"مطابق اطلاعاتی که اوایل هفته جاری از هاوانا رسید، ارتش آزادیبخش ملی (اف. ا. ال. ان) لاف زده که مبتکر این قتل بوده است.

"برنباوم، پس از سی دقیقه مذاکره با وزیر خارجه، تایید نمود که یکی از مسایل مورد بحث، دعوی ونزوئلا علیه کوبا بوده است.

"سفیر آمریکا اعلام کرد که ما با تجاوز، بدون توجه به اینکه چه منشائی دارد، مخالفیم."

"بوگوتا، ۹ مارس، یونایتدپرس اینترنشنال: خوان اُروپسا**، سفیر جدید ونزوئلا، دیشب بمحض ورود اعلام داشت که کشورش کوبا را در یک سازمان بین‌المللی رسماً متهم به شرکت در قتل حولیو ایری‌بارن بورحس، برادر وزیر خارجه ونزوئلا، خواهد نمود.

"کاراکاس، ۱۰ مارس، خبرگزاری فرانسه: پرزیدنت راثول لئونونی امروز اعلام کرد که شرکت کوبا در قتل حولیو ایری‌بارن بورحس را در سازمان‌های بین‌المللی محکوم خواهد نمود.

"این بیانات که در بطن پیامی که برای کنگره فرستاده شد اعلام گردید، در پاسخ به بیانات چریک ونزوئلایی، کاپیتان الیاس مانوئیت کامرو است که در گرانما، ارگان رسمی حکومت کوبا پچاپ رسیده است.

"رئیس دولت اضافه نمود که او، به خونخواهی برادر وزیر خارجه، تقاضای مجازاتهای مشخص را نخواهد نمود. چرا که بنظر نمی‌رسد در اوضاع کنونی جهانی این نوع تقاضاها به تصویب برسد. ولی، وجدان عمومی آمریکا با اضافه شدن یک اتهام دیگر به پرونده استبداد حاکم در سرزمین مارتی، از نظر اخلاقی ارضاء خواهد شد.

"لئونونی با یک ژست و موضع سازش‌ناپذیر در مقابل کمونیسم جهانی - موضعی که نه در پیام خود به کنگره و نه در نطق خود در مقابل ملت حرفی از آن بمیان نیاورد - تشدید خشونت در ونزوئلا را که هفته گذشته با ربوده شدن و قتل حولیو ایری‌بارن بورحس، رئیس سابق اداره خدمات اجتماعی و برادر وزیر امور خارجه ایگناسیو ایری‌بارن بورحس به اوج خود رسید، به ماموران کمونیسم مائو - شوروی - کاسترو نسبت داد.

* Maurice M. Bernbaum

** Juan Oropesa

"پرزیدنت لئونی علیرغم حملاتی که به کمونیست‌های چین سرخ، اتحاد شوروی و کوبای کاسترو نمود، در نطق خود در کنگره ملی هیچ پیشنهاد مشخصی برای وارد نمودن اتهام در سازمان‌های بین‌المللی به آنها مطرح ننمود - سازمان‌هایی مانند سازمان کشورهای آمریکائی در سطح قاره، و سازمان ملل در مقیاس جهانی. در این سازمان‌هاست که ونزوئلا سعی خواهد کرد برای اعمال مجازات‌های جدید علیه کوبا قطعنامه‌هایی به تصویب آنها برساند.

"لکن، او اظهار داشت که ونزوئلا یک کشور با انضباط است و در مقابل سازمان‌های جهانی ظاهر خواهد شد تا حقایق یک امر بی‌سابقه، یعنی شرکت حکومت کوبا در قتل یک شهروند ونزوئلائی را محکوم کند. اشاره او به مرگ حولیو ایری‌بارن و فاش شدن آن در بیانیه منتشره در روزنامه رسمی حکومت کوبا - یعنی *گرانما* - است.

"ونزوئلا تقاضای مجازات‌های مشخص خواهد کرد، زیرا در اوضاع حاضر جهانی با این نوع مجازات‌ها موافقت نخواهد شد. ولی، وجدان عمومی آمریکا با اضافه شدن یک اتهام دیگر به پرونده استبداد حاکم در سرزمین مارتی، از نظر اخلاقی ارضاء خواهد شد." این گزارش خبری چنین ادامه می‌دهد: "محافل سیاسی از اشاره مستقیمی که رئیس جمهور ونزوئلا به چین سرخ و اتحاد شوروی نمود و آنها را در کنار کوبای کمونیست مسئول تشدید فعالیت‌های تروریستی در ونزوئلا شناخت شدیداً تحت تاثیر قرار گرفتند. این فعالیت‌های تروریستی در ۱۴ دسامبر بار دیگر منجر به تعلیق آزادی‌ها و حقوق مصرحه در قانون اساسی کشور، حمله به دانشگاه سانترال و تعلیق حقوق شهروندان این کشور گشت." شگفت‌آور اینست که در روز چهارم ماه، مدتها پیش از آنکه هیچ بیانیه‌ای در *گرانما* چاپ شود، آنها داشتند ما را متهم می‌ساختند، و بالاخره دست به متهم ساختن مستقیم چین و شوروی نیز زدند.

شگفت‌آورتر اینکه در روز اول ژانویه، یعنی روز اول سال نو، با وجودی که هیچ گونه رابطه دیپلماتیک مابین اتحاد شوروی و ونزوئلا وجود نداشت، خبرگزاری‌ها گزارش دادند که سفیر شوروی با احترام فراوان در جشن سال نو سفارت ونزوئلا در واشنگتن شرکت کرد. گزارش خبری بالا با ذکر این نکته خاتمه می‌یابد که "حکومت ونزوئلا از طریق گرایشات بسیار وفادار در حزب کمونیست و یک سازمان مارکسیستی دیگر، گزارشات لازم در مورد وضع و حال مخالفین داخلی حزب کمونیست را دریافت می‌دارد." لئونی خاطرنشان ساخت که "این بر عهده حزب کمونیست است که صداقت خود در تصحیح اشتباهات گذشته و تصمیم صادقانه خود به از سر گرفتن فعالیت در چارچوب قانونی و دموکراتیک را بطور قاطع به نمایش بگذارد."

جالب توجه است که حضرت لئونی با چه نفرتی مزد بیانیه‌ای را که بنام حزب کمونیست

انتشار یافته می‌پردازد!

و بالاخره توجه کنید به یکی از آخرین گزارشات خبری: "کاراکاس، ۱۱ مارس، خبرگزاری فرانسه: کاپیتان اسبق نیروی دریائی پدرو مدینا سیلوا*، رهبر قیام نظامی پوئرتو کابی‌یو** در سال ۱۹۶۲، که مدتها تصور می‌شد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی را در دست دارد، طی سندی که بطور سری پخش می‌شود، اعلام کرد که عدالت خلق در مورد قاتلان دکتر ایری‌بارن بورخس به اجرا درخواهد آمد. در سند مدینا سیلوا که هم‌چنین از جانب رهبران چریکی، گرمان لایرت†، تیرسو پینتو†† و پدرو وگا کاستئون Φ امضاء شده چنین آمده است که 'کسانی که نام سازمان مبارزی را که تحت فرماندهی ما قرار داشت غصب می‌کنند به محرکین و همدستان دشمن مردم بدل می‌شوند.' "

از میان تمام اتفاقاتی که در این قاره آشوب‌زده روی می‌دهد، حتی یک اتفاق نیست که بی‌درنگ به طرح اتهاماتی خاص علیه کوبا منجر نشود.

چند هفته پیش، در زمان انتخابات نیکاراگوا، باند سوموزا دست به قتل‌عام حزب مخالف زد، به یکباره، علیرغم اینکه پای حزبی در میان بود که نام "حزب محافظه‌کار" را بر خود داشت – و لابد از روی منطق – کوبا متهم شد به اینکه این تصادم و خونریزی را تشویق کرده است.

هرگونه اتفاقی در هرجا بیافتد پای کوبا به میان کشیده می‌شود: در کلمبیا، فورا کوبا سرزنش می‌شود؛ در گواتمالا، کوبا مقصر است. اگر یک قیام نظامی در سانتودومینگو روی دهد که به دخالت سربازان یانکی بیانجامد، همان سربازانی که حتی هم‌الان در این کشور برادر خانه کرده‌اند، کوبا را مقصر معرفی می‌کنند. ۴۷. بسختی می‌توان روی مسئله‌ای در این قاره انگشت گذارد که کوبا را بخاطرش مقصر ندانند. ولی، با وجود این، کوبا را می‌توان در یک مورد سرزنش کرد: بخاطر اینکه انقلاب کرده و حاضر است آنرا به سرانجام نهائی و پایانش برساند. (ابراز احساسات)

این تنها تقصیر کوبا است. ما این تقصیر را بگردن می‌گیریم! (ابراز احساسات)
پس، در این صورت، منظور از این اتهامات چیست؟ چگونه می‌توان اتهامات

* Pedro Medina Silva

** Puerto Cabello

† Germán Lairet

†† Triso Pinto

Φ Pedro Vega Castejón

الیگارش‌ها، و بخصوص اتهامات الیگارش‌ی ونزوئلا را که تقصیر اعمال انقلابی در این کشورها را بدوش کوبا می‌اندازد توضیح داد؟ و اتهامات رهبری دست‌راستی حزب کمونیست ونزوئلا را در این مورد چگونه می‌توان تعبیر کرد؟ سابقه این امر چیست و علت این کار چه می‌باشد؟ چگونه می‌توان آنرا توضیح داد؟ برای روشن شدن مطلب لازم است ابتدا به توضیح تاریخچه مختصر مبارزات انقلابی در ونزوئلا بپردازیم.

اولاً: چند ماه پیش از پیروزی انقلاب کوبا، جنبش ملی بزرگی در ونزوئلا بوقوع پیوست که در اثر آن رژیم پرز هیمنز* سرنگون شد. نیروهای خلقی بسیاری از جمله حزب کمونیست آن کشور، در این جنبش شرکت داشتند. در این میان، شرکت یک روزنامه‌نگار جوان در این جنبش بویژه چشمگیر بود، او فابریسیو اوچدا** (براز احساسات) رئیس شورای میهن‌پرستان بود که رژیم پرز هیمنز را ساقط کرد. لکن، پیروزی مردم در ونزوئلا عقیم گذارده شد. حزب اکسیون دموکراتیکا که قبلاً نقشی انقلابی، نقشی خاص در مبارزه ضدامپریالیستی ایفا کرده بود و از حمایت مردم - نه در پایتخت که طبیعتاً در آن پیشروترین بخش‌های جنبش از حمایت اکثریت مردم آن برخوردار بودند - بلکه در مناطق دوردست کشور برخوردار بود، باری این حزب از لحظه‌ای که پیروزی بدست آمد بلافاصله، بصورت یک عامل اساسی، شروع به جلوگیری از بلوغ و گسترش جنبش انقلابی ونزوئلا نمود.

و به این ترتیب بود که بتانکورت با اقلیت مسخره‌ای در پایتخت و اکثریت آراء در سایر نقاط کشور در انتخابات پیروز شد. یک‌چنین حالتی قبلاً در کشور ما هم روی می‌داد. باری، حکومت بتانکورت از همان لحظه‌ای که سوگند یاد کرد تمام هم خود را وقف اجرای سیاست کاملاً روشنی برای آشتی و عقب‌نشینی در مقابل امپریالیسم و دفاع از منافع آنان در ونزوئلا نمود. بدین ترتیب، این دولت تبدیل به عامل اجرای سیاست آمریکا در این کشور شد.

بدین ترتیب، سرکوب جنبش انقلابی، سرکوب کارگران، دانشجویان و انقلابیون آغاز شد. این سرکوبی روز بروز شکل بیرحمانه‌تری بخود گرفت و بالاخره اولین کشتار دانشجویان و مردم عادی کشور در شهر کاراکاس اتفاق افتاد. بتانکورت نفرت عمیقی نسبت به مردم پایتخت داشت. او نمی‌توانست اهالی کاراکاس را بخاطر عدم حمایت از او و توهینی که نسبت به او روا داشته بودند عفو کند.

ما در اوایل انقلاب از این کشور برادر دیدن کردیم و آن دوره را بخاطر می‌آوریم.

* Pérez Jiménez

** Fabricio Ojeda

در آنجا در گردهم‌آئی عظیم مردم در میدان سیلنسیو* برای ۳۰۰ه۰۰۰ نفر سخنرانی کردیم. وقتی که نام بتانکورت را بر زبان رانیدیم - و این احترامی بود که باید بالاجبار نسبت به رئیس‌جمهور منتخب ادا می‌کردیم - صدای اعتراض عظیمی از آن توده عظیم برخاست. از آنجائی که ما میهمان آن کشور بودیم، این ما را در موقعیت دشواری قرار می‌داد و من حتی مجبور شدم اعتراض کرده بگویم که من نام این شخص را برای این بر زبان نراندم که مردم او را هو کنند. بلکه وظیفه من بسادگی این بود که رسماً اشاره به او بکنم. چرا که او قرار بود، در نتیجه پیروزی در انتخابات، ریاست‌جمهوری ونزوئلا را بر عهده گیرد. در هر حال، مردم کاراکاس بدین نحو ضدیت خود را با بتانکورتیسم بشکل بارزی به نمایش گذاردند. و این احساس نفرت در پایتخت ونزوئلا که پیش‌تاز مبارزه برای سرنگونی پرز حیمنز بود، بدین شکل ابراز شد. این حادثه، طبیعتاً، نفرت بتانکورت نسبت به توده‌های مردم پایتخت ونزوئلا را بطور فوق‌العاده‌ای افزایش داد.

و بزودی، درست بمحض اینکه سرکوبی مردم بشکل بیرحمانه‌ای درآمد، طرفداران مبارزه مسلحانه بپا خاستند. یکی از اولین نهضت‌های مسلحانه، جنبش انقلابیون چپ بود که بوسیله گروهی از رهبران مترقی که از حزب اکسیون دموکراتیکا انشعب کرده بودند تاسیس شده بود. آنها شروع به تدارک برای مبارزه مسلحانه کردند. حزب کمونیست نیز دست به تدارک برای مبارزه مسلحانه زد.

ابتدا همه تصور می‌کردند که عناصر دست‌راستی ارتش سعی خواهند کرد بتانکورت را سرنگون کنند. در نتیجه، این سازمانها، در ابتدا، برای مقابله با آن تدارک می‌دیدند و پیش‌بینی می‌کردند که مجبور خواهند شد علیه یک حکومت ارتجاعی نظامی به مبارزه پردازند. اما شدت گرفتن سرکوب دولتی، که روز بروز خصلت اساسی دولت را نمایان‌تر می‌کرد، باعث شد که این گروه‌ها تلاش خود را مستقیماً متوجه حکومت بتانکورت که روز بروز در مقابله با مردم بیرحم‌تر می‌شد، بنمایند.

بدین ترتیب اولین حرکتها آغاز شد. سومین کنگره حزب کمونیست ونزوئلا شیوه جنگ مسلحانه برای کسب پیروزی در ونزوئلا را تصویب کرد. اپوزیسیون سایر احزاب نیز تدارک برای جنگ مسلحانه را آغاز کردند. در بین این نیروها، اعضاء حزب فابریسیو اوحدا نیز وجود داشتند. فابریسیو اوحدا که مانند بسیاری از مردم ونزوئلا دوست کوبا و دوست انقلاب ما بود، در یکی از روزها از کرسی وکالت در مجلس استعفا داد و به کوه زد تا یک جنبش چریکی را سازمان دهد.

از آن وقت چند سالی سپری شده است. بدیهی است که انقلابیون ونزوئلا نیز مانند

همه انقلابیون در تمام نقاط جهان اشتباهاتی مرتکب شده‌اند: اسباب در مفهوم کلی از مبارزه، اشتباهات استراتژیکی و تاکتیکی. این اشتباهات در اثر عوامل محلی صورت گرفته است. یکی از این اشتباهات در این حقیقت نهفته بود که هرچند جنبش انقلابی در پایتخت بسیار قوی بود ولی در دهات ضعیف بود - و این وضع در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین وجود دارد و گناه آن متوجه احزاب کمونیست این کشورهاست. چرا؟ برای آنکه احزاب کمونیست عمدتاً توجه خود را متوجه شهرها و جنبش کارگری کرده بودند. و این بدون شک کار صحیحی بود، اما در هر قاعده‌استثنائی هم وجود دارد. آنها اهمیت دهقانان را بعنوان یک نیروی انقلابی در بیشتر موارد به چیزی نمی‌گرفتند.

از آنجائی که حزب حاکم ونزوئلا در روستا قوی بود و احزاب چپ در پایتخت قوی ولی در روستا ضعیف بودند، لذا رهبری نهضت انقلابی ونزوئلا مدتها پایتخت و مبارزه در آنرا مهم می‌شمرد و جنگ چریکی در روستا را به چیزی نمی‌گرفت.

علاوه بر این، ونزوئلا یکی از کشورهایی است - و یا اینکه تنها کشور در دوران اخیر است - که جنبش انقلابی آن از نفوذ عظیمی در داخل صفوف حرفه‌ای ارتش برخوردار بود. بسیاری از افسران جوان ارتش ونزوئلا همدلی خود را با جنبش انقلابی - حتی با رادیکال‌ترین اشکالش - علناً نمایان ساخته و از مفاهیم مارکسیستی الهام گرفته بودند. بنابراین، نیروی جنبش انقلابی بشدت در صفوف ارتش حس می‌شد و این خود به اشتباه نظری دیگری انجامید: ناچیز شمردن جنبش چریکی از یکسو و امید بیهوده بستن به قیام نظامیان از سوی دیگر.

آنها ما را متهم به تشویق سرنگونی حکومت ونزوئلا می‌کنند؛ آنها کوبا را متهم به رهبری مبارزه مسلحانه انقلابی در این کشور می‌کنند، ولی اگر ما کوبا را با رباطهای رهبری آن نهضت انقلابی داشتیم، هرگز نه ما و نه آن جنبش انقلابی در دام این دو اشتباه نظری مهم نمی‌افتادیم. (ابراز احساسات) چرا؟

برای آنکه، این تنها انقلابیون و تنها خود آنان هستند که می‌توانند تصمیم بگیرند و استراتژی کلی و تاکتیک‌های خاص خود را تعیین کنند. و انقلابیون هم همواره همین کار را می‌کنند، همواره! در ونزوئلا و در همه کشورها تصمیمات انقلابیون، اگر اشتباه هم باشد، تنها در بوته انقلاب و تجربه و در اثر ضرباتی که جنبش در روند انقلاب دریافت می‌کند حک و اصلاح می‌شود. این ما انقلابیون و یا رهبران کوبا نیستیم که به آنها اندرز می‌دهیم چه سیاستی اتخاذ کنند، بلکه تجربه خود آنها سیاست صحیح را به آنها آموزش می‌دهد. و بهترین آموزگار انقلابیون در کشورهای آمریکای لاتین، بهترین آموزگار، بزرگترین آموزگار انقلابیون، شکست‌هایی است که متحمل می‌شوند. این قانون در مورد کوبا هم صادق بود. و طبیعتاً، نهضت انقلابی ونزوئلا شکست‌های بسیاری را متحمل شد - درست بهمان

گونه که نهضت‌های انقلابی سایر نقاط جهان نیز شکست‌هایی متحمل شده‌اند، و جنبش انقلابی آمریکای لاتین نیز منطقاً باید یک دوران طولانی آموزشی را طی می‌کرد. امروز می‌توان اعلام کرد جنبش انقلابی این کشور، نه از کوبا، بلکه از تجربیات خود و ضرباتی که تحمل کرده، دروس فراوانی فرا گرفته است. در نتیجه، این جنبش انقلابی آبدیده‌تر شده و دارد رشد می‌کند و خود را تقویت می‌کند. حاکمان این کشور نیز دارند ناتوانی خود را در خرد کردن آن، به نمایش می‌گذارند. آنها از خرد کردن آن در گواتمالا و ونزوئلا ناتوانند. اما، شکست‌ها همیشه متضمن تلفات هم می‌باشند و این تلفات اغلب به اشکال زیر ظاهر می‌شود: ترک صفوف انقلاب از جانب افراد ضعیف، سست‌عنصر، سست‌قدم، و در یک کلام افرادی که کمتر انقلابی هستند.

این اشتباهات استراتژیکی، صرفنظر از اینکه فی‌نفسه بسیار وخیم هستند، خود باعث اشتباهات وخیم دیگری در قلمرو عمل گردیدند و در اثر آن، جنگجویان چریک منزوی و تنها شده و از ابتدائی‌ترین منابع خود محروم شدند. رهبری انقلابی حزب سعی داشت جنگجویان چریک را از داخل شهر، از پایتخت، رهبری کند. در صورتی که، در مورد ضروری‌ترین کار، یعنی آنچه که یک رهبری جسور و واقعا انقلابی باید انجام دهد، یعنی آنچه که رهبری نهضت‌های تاریخی و عظیم معاصر انجام داده‌اند و باعث پیروزی آنها شده، غفلت شد. و این کار عبارت از این بود که رهبری به‌مراه جنگجویان چریک به کوه برود و جنگ را از میدان جنگ - یعنی از کوهستان - رهبری کند. (ابراز احساسات) این کاری بیهوده و تقریباً جنایت‌بار است - نمی‌گوئیم صد درصد جنایتکارانه، زیرا معتقدیم که این کار بیشتر از روی نادانی صورت گرفته تا حيله عمدی - در هر حال، این تقریباً جنایتکارانه است که انسان سعی کند جنگجویان چریک را از داخل شهرها رهبری کند. زیرا در این دو کانون مبارزه تجربه و رهبری کاملاً متفاوتی لازم است. این دو کانون مبارزه چنان از یکدیگر متمایزند، و در دو موقعیت چنان بکلی مجزائی از یکدیگر قرار دارند که اگر انسان بخواهد جنگ‌های چریکی را از داخل شهرها رهبری کند، مرتکب بزرگترین جنایت - جنایتی خونین و دردناک - شده است. بعلاوه، آنها جنگجویان چریک را نیروئی بحساب نمی‌آوردند که توسط آن بتوان در کشورهایی مانند کشور ما قدرت انقلابی را تسخیر کرد. بلکه بلعکس، آنها این نیرو را ابزار و وسیله‌ای می‌پنداشتند برای تهییج مردم و وجه‌المصالحه قرار دادن در مانورها و مذاکرات سیاسی. در نتیجه، ناچیز شمردن جنگجویان چریک به اشتباهاتی که بعداً مرتکب شدند منجر شد.

و در ونزوئلا، به جنگجویان چریک مدام فرمان آتش‌بس داده می‌شد. و این کاری جنون‌آمیز بود! یک گروه چریکی که با آتش‌بس موافقت می‌کند، محکوم به شکست است. (ابراز احساسات)

یک گروه چریکی می‌تواند با یک آتش‌بس دوازده و یا سده‌روزه موافقت کند. ما هم در برخی از قسمت‌ها و جبهه‌ها برای پس دادن اسرا به صلیب سرخ با یک‌چنین آتش‌بسی‌هایی موافقت می‌کردیم. یک گروه چریکی، بعنوان یک اصل، هرگز نباید با هیچ نوع آتش‌بس دیگری موافقت کند. چرا که در صورت توافق با آتش‌بس، افراد گروه به رکود فعالیت در اردو خو می‌کنند و آنوقت سستی و ضعف روحیه در نیروها لانه خواهد کرد. اما فرماندهان نیروهای چریکی، که از داخل شهر فرمان دریافت می‌کردند، مدام فرمان آتش‌بس و آتش‌بسی‌های بیشتر دریافت می‌کردند. این چیزی بود که در ونزوئلا می‌گذشت.

و طبیعتاً، شکست‌ها و خسارات بیشماری در اثر رهبری بی‌کفایت ببار آمد. ولی علیرغم وجود این اشتباهات، دولت موفق نشد چریک‌ها را از میان بردارد. اما چیزی که نیروهای سرکوب‌گر و طرفدار امپریالیسم بتانکورت و لئونونی نتوانستند خود بدان دست یابند، بی‌کفایتی رهبران انقلابی دستیابی به آن را برای آنها ممکن ساخت.

رهبران حزب کمونیست ونزوئلا شروع به صحبت از صلح دموکراتیک کردند. بسیاری از مردم سؤال می‌کردند که "این صلح دموکراتیک چگونه چیزی است؟" ما رهبران انقلاب کوبا نیز این سؤال را از خود می‌کردیم که "این صلح دموکراتیک چگونه چیزی است؟" ما مفهوم آن را درک نکردیم. ما مفهوم آن را درک نکردیم ولی مایل بودیم معنی آن را بدانیم. از برخی از رهبران ونزوئلایی پرسیدیم: "معنی آن چیست؟" پاسخی که دریافت کردیم عبارت بود از همان تئوری پوسیده و پیچیده درباره تاکتیک و مانور: نه، نه! این بهیچ وجه بمعنی پشت کردن به جنگ نیست. این تنها یک مانور است برای بسط و گسترش پایه‌های جنبش و از میان برداشتن رژیم، تضعیف و سپس سرنگون کردن آن. واضح است که ما این نظریه را بهیچ وجه یک نظریه صحیح نمی‌دانستیم. ولی امید و اطمینان خود را به آنها از دست ندادیم، گرچه، بنظر ما تئوری صلح دموکراتیک یک تئوری بیهوده و مسخره بود. زیرا، یک جنبش انقلابی تنها موقعی می‌تواند دم از صلح دموکراتیک بزند که مبارزه‌اش را با موفقیت به پایان رسانیده باشد. چرا که فقط در این صورت است که می‌تواند دست به بسیج اذهان عمومی برای حمایت از صلحی بزند که تنها می‌توان آن را بکمک پیروزی انقلاب بدست آورد. در این حالت است که انسان می‌تواند ایمان و عقیده ملت را بسیج کند و احساس صلح‌خواهی را تنها بر اساس خواست برچیدن بساط استبداد و استثمار در آنها برانگیزد. اما بهنگامی که انسان دارد جنگ را می‌بازد، سخن راندن از صلح مساوی با اینست که انسان صلح را بعلت شکست بپذیرد.

در تاریخ جنبش‌های انقلابی، صحبت از صلح دموکراتیک برای نخستین بار پس از پیروزی انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۱۷ بمیان آمد. این انقلاب دست به یک رشته تبلیغات برای صلح دموکراتیک زد - یعنی، صلح در وسط جنگ جهانی اول، صلح بدون هیچ قید و

شرط، و یا بدون هیچ گونه فتوحات و اشغال خاک کشور دیگر. قدرت جدید شوروی این رشته تبلیغات و مبارزه برای استقرار صلح بدون فتوحات و اشغال خاک کشور دیگر را آغاز کرد. این یک قدرت انقلابی و پیروز بود که نمی‌خواست در قصابی‌های امپریالیستی شرکت داشته باشد.

باری، پرچم صلح دموکراتیک را در ونزوئلا برافراشتند. و ما از خود پرسیدیم که "بین آن موقعیت تاریخی، یعنی بین آن پرولتاریای پیروز در اولین انقلاب سوسیالیستی و موقعیت یک رهبری انقلابی که قادر نبوده جنگ مسلحانه را به پیروزی رهبری کند، چه شباهتی می‌تواند وجود داشته باشد؟"

اما واقعیت اینست که در ورای همه این توضیحات چیزی جز فریب پنهان نبود. فریب! آنها به ما گفته بودند که صلح دموکراتیک یک مانور است و مبارزه گسترش خواهد یافت و جنگ چریکی تقویت خواهد شد. اما، این یک دروغ بود. در واقع تصمیم آنها بر این بود که با جنگ مسلحانه وداع کنند و این کارها فقط تدارکی برای آن بود.

ما چگونه به این موضوع و حقایق پی بردیم؟ چگونه توانستیم این ادعا را ثابت کنیم؟ ما ترجیح می‌دادیم که این موضوع را بطور علنی مورد بحث قرار ندهیم. ولی واقعیت اینست که هفته‌ها و ماه‌هاست که رهبری دست‌راستی حزب کمونیست ونزوئلا دست به یک جنگ تبلیغاتی برای بدنام کردن ما زده و در بسیاری از کنگره‌های احزاب کمونیست ما را مورد اتهام قرار داده و نامه‌هایی برای احزاب کمونیست آمریکای لاتین فرستاده و در این نامه‌ها کوبا را متهم به دخالت در امور داخلی خود و تشویق و حمایت از مبارزات جناحی در داخل حزب کمونیست ونزوئلا نموده است.

ما قبلاً ترجیح می‌دادیم که این موضوع را مورد بحث قرار ندهیم، اما متأسفانه راه دیگری برای ما باقی نمانده است. برای آنکه پاسخی به تهمت‌های الیگارش‌های طرفدار امپریالیسم و کمونیست‌های مرتد بدهیم — چرا که این دو بشدت با هم پیوند دارند — ناچاریم که موارد اتهام را روشن کنیم و بدانها پاسخ گوئیم. و این حق را برای خود محفوظ داریم که در موقع مناسب و با تفصیل بیشتر، طی سندی که حزب ما در موقعی که مناسب بداند تنظیم خواهد کرد، پاسخ آنها را بدهیم. وقایع اخیر در ونزوئلا این کار را ضروری نموده است.

قبلاً از فابریسیو اوخدا نام بردم و از سابقه خوب او و شرکتش در سرنگونی پرزحیمنز سخن گفتم و از استعفایش از کرسی نمایندگی مجلس و ترک امتیازات آن کرسی و پناه بردن به کوه که پدیده‌ای بی‌سابقه است. این نمونه‌ای نادر در میان سیاستمداران آمریکاست. فابریسیو را بطرز موهنی در ۲۱ ژوئن ۱۹۶۶ ترور کردند. شانزده روز پیش از مرگش، یعنی

در تاریخ ۴ ژوئن ۱۹۶۶، فابریسیو نامه‌ای برای من نوشت که احتمالاً یکی از آخرین حیرهائی است که نوشته است. این نامه را که من نگه داشتم و نمی‌دانستم که روزی علی‌اس‌حواهم ساخت، اکنون برایتان می‌خوانم.

"دوست عزیز من:

"در اینجا ما همواره و همیشه سعی داریم برای آنکه بر اساسی دقیق‌تر و جدی‌تر به جنگ ادامه دهیم، بر مشکلات موجود فائق آئیم؛ و در این راه به پیشرفت‌هائی نائل آمده‌ایم. اقدام اساسی این بوده که مستقیماً برای حل مسئله رهبری، تشکیل سازمان سراسری مانند کمیته اجرائیه جبهه آزادیبخش ملی (اف.ا.ا.ان) و فرماندهی ارتش جبهه آزادیبخش ملی (اف.ا.ا.ان) اقدام شود - این اقدامات نقطه شروعی برای تجدید سازمان کل نهضت بشمار می‌رود. برای رسیدن به این هدف بشدت دست بکار شده‌ایم. ما در نظر داریم، هرچه زودتر، کنفرانس سراسری اف.ا.ا.ان و اف.ا.ا.ان را تشکیل دهیم. این کنفرانس بعنوان یک قدرت موسس، چگونگی اوضاع را مطالعه و تحلیل خواهد کرد و استراتژی و تاکتیک‌ها، خطوط سیاسی و نظامی و اساسنامه سازمان رهبری ما را در تمام سطوح تعیین خواهد نمود. بدین ترتیب، جنبش آزادیبخش ما از حالت رکود فعلی بیرون آمده، بر اختلافات فائق شده و نیروی بالقوه تاریخی خود را عیان خواهد ساخت. همچنین، وحدت انقلابی نیروهای انقلابی را که برای پیشروی‌مان اجتناب‌ناپذیر است، تقویت خواهد کرد.

"پروژه ما برای تجدید سازمان جنگ بر اساس مبانی جدید، ما را مجبور ساخته تا تعدادی از مسائل مهم را روشن کنیم. اولین مسئله تجدید سازمان موقت ارگانی رهبری‌کنونی اف.ا.ا.ان - اف.ا.ا.ان است. در این مورد، ما تصمیم گرفتیم تعداد هسته‌های موجود در رهبری فعلی را افزایش دهیم. و این باعث بروز یک وضع وحید در داخل حزب کمونیست ونزوئلا گشته است. از جمله اینکه، بموجب رای اکثریت کسب سانی حزب کمونیست، رفیق دوگلاس براوو از این کمیته برکنار گردیده و متهم بد فرقه‌گرایی صدحری شده است.

"دومین مسئله مهم اتخاذ تصمیم در مورد این امر بود که، با توجه به شرایط عینی موجود در کشور و ویژگی‌های روند انقلابی در ونزوئلا، حاضریم با هر شرایطی دست‌وپنجه نرم کنیم تا تمام نیروها را برای تشدید و گسترش جنگ آزادیبخش ملی بعنوان تنها راه پیشروی بسوی تسخیر قدرت و کسب استقلال ملی متحد سازیم.

"در هر دو مورد به پیشروی‌هائی نائل آمده‌ایم؛ داریم قدم‌هائی برای استقرار یک فرماندهی واحد برای اف.ا.ا.ان - اف.ا.ا.ان برمی‌داریم. این مهم به رهبری خود من بعنوان رئیس اف.ا.ا.ان و دوگلاس براوو، بعنوان فرمانده کل اف.ا.ا.ان صورت خواهد

گرفت. یکی از رهبران ام.آی.آر* نیز ظرف این هفته، بعنوان دبیرکل، به ما خواهد پیوست.

"فرماندهی کل اف.ا.ا.ال.ان اکنون افسران فرمانده جبهه‌های چریکی را دربر می‌گیرد. ما پس از تحلیل موقعیت کنونی این ارگان‌ها به این شکل سازماندهی رسیدیم. زیرا، هسته‌ای از سه عضو سرفرماندهی اف.ا.ا.ال.ان که هنوز فعال بودند برای رهبری کلی نظامی ناکافی بنظر می‌رسید؛ چرا که سایر اعضا سرفرماندهی یا بازداشت شده بودند و یا در خارج از کشور بسر می‌بردند. در مورد متحد ساختن نیروهای انقلابی برای پیشبرد جنگ آزادیبخش، کمیسیون متحدی تشکیل خواهد شد تا مطالب تئوریک در مورد استراتژی، تاکتیک‌ها، خطوط سیاسی و نظامی جنبش را مطالعه و تدوین کرده و برای بحث به کنگره سراسری آتی اف.ا.ا.ال.ان - اف.ا.ا.ال.ان عرضه کند.

"ادغام ام.آی.آر در سازمان رهبری و فعالیت‌های تدارکاتی برای تشکیل کنفرانس از جمله اقداماتی است که از اهمیت زیادی برخوردار است. زیرا بدین ترتیب دوره‌ای از بحث داخلی پیرامون موارد اختلاف‌نظر کنونی جای جدل‌های تند و تلخ را خواهد گرفت و یک کانال واقعا دموکراتیک برای وحدت ایدئولوژیکی و سیاسی جنبش انقلابی فراهم خواهد شد.

"با اینحال، آن مجازات انضباطی که اکثریت کمیته سیاسی حزب کمونیست ونزوئلا تصویب کرده باعث بروز شکاف در صفوف ما شده است.

"در مورد این مسئله جدید، اطلاع یافته‌ام که بخش‌های تحتانی و میانی حزب کمونیست، از جمله در خود کمیته مرکزی، برعلیه این اقدام انضباطی در مورد رفیق دوگلاس براوو از خود واکنش نشان داده‌اند.

"تاکنون تعدادی سند انتشار یافته که این واکنش در آنها صراحتاً منعکس شده است. بنظر من، اقدام انضباطی که اکثریت کمیته سیاسی اتخاذ کرده با مسائل واقعا ایدئولوژیک، سیاسی و بسیار عمیق ارتباط دارد - مسائلی که آنها سعی کرده‌اند با پیش کشیدن باصطلاح شیوه‌ها و اشتباهات رفیق دوگلاس و سایر رفقای که نظریاتی مشابه رفیق دوگلاس در مورد استراتژی و تاکتیک‌های روند انقلابی ما دارند، مستور بدارند. واقعیت اینست که در داخل حزب کمونیست ونزوئلا دو دیدگاه عمده مورد بحث قرار دارد.

"یکی از این دیدگاه‌ها متعلق به گروهی است که در میان اعضا حزب از حمایت اقلیت و در میان اعضا کمیته سیاسی و کمیته مرکزی از حمایت اکثریت آراء برخوردار است. جوهر این دیدگاه بدین شرح است: اوضاع کنونی شرایطی برای نهضت انقلابی فراهم

* ام.آی.آر، مخفف سازمانی بنام "جنبش انقلابی چپ" در ونزوئلا.

ساخته تا ابتکار عمل را در جبهه سیاسی بدست گیرد. در هر حال، اف.ا.ال.ان باید به چریک‌ها و یو.تی.سی* فرمان آتش‌بس بدهد. این بمعنی یک آتش‌بس موقتی نیست، بلکه چیزی بیشتر از آنست. این بمعنی تغییر شکل مبارزه است؛ عبارت دیگر، دوران تاکتیکی جدیدی آغاز شده که بجای استفاده از ترکیبی از تمام اشکال مبارزه باید عملیات چریکی و یو.تی.سی را ملغی نمود. چریک‌ها و یو.تی.سی باید دست به یک عقب‌نشینی منظم بزنند و جنبش انقلابی نیز باید تاکتیک‌های خود را تغییر دهد. رعایت چند شرط ضروری است تا وحدت و انسجام داخلی و دیسپلین آهنین حفظ شود، و پشتیبانی از هسته رهبری و کمک به آن فراهم آید. برای رسیدن به این اهداف، حزب کمونیست و سازمان جوانان کمونیست باید دو نکته را رعایت کنند: اولاً، با ترغیب و تشویق و استفاده از هر استدلال سیاسی در تایید تغییرات جدید تاکتیکی، مسائل را به آرامی با تمام کسانی که باید متقاعدشان ساخت بحث کنند. ثانیاً، تبلیغات و فعالیت شدید علیه گرایش‌های ماجراجویانه و تحریکات بعمل آید. (این جوهر دو سندی است که از جانب اعضاء برجسته کمیته سیاسی به این سازمان عرضه شده است.)

"دیدگاه دوم متعلق به اکثریت حزب است ولی از پشتیبانی ناچیزی در میان اعضاء ارگان‌های عالی حزب برخوردار است. در راس این گروه رفیق دوگلاس براوو قرار دارد که نه تنها مخالف تغییر برنامه‌ها و تغییر تاکتیک‌هاست، بلکه انتقاد شدیدی هم از شیوه هدایت جنگ انقلابی عرضه می‌کند.

"بخوبی روشن است که جوهر این اختلافات مسئله جنگ مسلحانه است که گروهی از رهبران حزب کمونیست ونزوئلا از همان ابتدا با آن مخالف بوده‌اند.

"شکی نیست که اقدام انضباطی علیه رفیق دوگلاس براوو سرآغاز این معیبات است و آنها در نظر دارند، با دست زدن به اقدام انضباطی، هرآنکس را که طرفدار ترکیب نعام شیوه‌های مبارزه و مخالف تاکتیک‌های جدید باشد - ناکتیک‌هایی که کلبه فعالیت‌های چریک‌ها و یو.تی.سی را تعطیل می‌کند - از سر راه بردارند.

"در چنین شرایطی، تصمیم ما مبنی بر بسط و گسترش ارگان‌های رهبری سازمان‌های متحده و ادغام مسئول‌ترین و ثابت‌قدم‌ترین کادرها در آن، گام عظیمی به جلوست.

"اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست با این اقدام مخالفت کرده و مخالفت خود را هم علناً اعلام نموده و اعتبار و مشروعیت گروه سازمان‌یافته را انکار کرده است.

"لکن، ما محکم بر موضع خود ایستاده‌ایم، و خوشحالیم که افراد زیادی از جبهه چریکی و در سازمان‌های بینابینی و در میان اعضاء عادی حزب کمونیست ونزوئلا از جنبش ما

* یو.تی.سی، حروف اختصاری اسپانیولی واحدهای رزمی تاکتیکی است.

پشتیبانی می‌کنند. بعلاوه، برخی از اعضاء کمیته مرکزی این حزب، و هم‌چنین احزاب مختلف در داخل اف.ال.ان و واحدهای شهری اف.ال.ال.ان از ما پشتیبانی بعمل آورده‌اند. "دورانی از روشن نمودن مسائل ایدئولوژیک و تعریف مجدد راه انقلابی آغاز شده است. یک مشکل گذرا در این شرایط بروز کرده که ما را در موقعیت دشواری قرار می‌دهد. این همان مسئله منابع اقتصادی است، زیرا کمیته سیاسی حزب کمونیست بر این بخش از سازمان کنترل داشته است.

"تمام وجوه متعلق به جنبش انقلابی، تاکنون، در این حزب متمرکز بوده و در راه اجرای سیاست آنها - یعنی، خاموش ساختن مراکز چریکی توسط تدابیر اقتصادی - بکار گرفته شده است."

نامه به ترتیب زیر خاتمه می‌یابد:

"جنگجویان چریک ما روحیه عالی خود را حفظ کرده و اراده عظیمی در جنبش ما ذخیره شده است. ما بر این امر واقفیم که چشم‌انداز کنونی پر است از مشکلات و مسائل. ولی اطمینان داریم که در عرض مدت کوتاهی بر آنها غلبه خواهیم کرد. حقیقت برای شکاکان روشن خواهد شد و آنوقت آینده‌ای روشن در افق پدیدار خواهد گشت. حتی یک قدم هم به عقب بر نمی‌داریم، حتی برای اینکه دورخیز کنیم!

"حامل نامه می‌تواند جزئیات بیشتر و توضیحات بهتری در مورد برخی از نکات در اختیار شما بگذارد.

"ما بسوی پیروزی به پیش می‌تازیم. جنگ تا پیروزی. شما را گرم در آغوش می‌کشم. فابریسیو اوحدا. "(ابراز احساسات)

شانزده روز پس از نوشتن این نامه، فابریسیو بازداشت شد و بطور بیشمارانه‌ای بدست ماموران حکومت سرکوبگر ونزوئلا بقتل رسید. او دقیقا در موقعی بقتل رسید که داشت قدمهائی برای سازماندهی و تجدید سازمان - که در نامه خود درباره‌اش سخن می‌راند - برمی‌داشت.

می‌توان گفت که، خوب، این نظریات یک رفیق محترم، با ارزش و فعال بود. ولی آیا این دلیلی هم بر صحت این نکات است؟ آیا همین نامه دلیلی بر صحت نظریاتش است؟ البته، در نزد ما که فابریسیو را بخوبی می‌شناختیم، در مورد صحت این نظریات شکی وجود نداشت: صداقتی که در نوشتن این نامه بکار رفته و صفا و روشنی آن دلیلی است بر صداقت نویسنده نامه. ولی، علاوه بر این، اسناد دیگری که بدست ما رسید گفته‌های فابریسیو را صددرد تایید کرد. این اسناد بمنظور بحث در میان مبارزین حزب کمونیست ونزوئلا پخش شده بود و بی‌شک و در عین حال سیاستی را که از جانب حکومت ونزوئلا با اجرا گذارده شده بود بیان می‌کرد و توضیح می‌داد.

یکی از این اسناد توسط یومپیو مارکز، تئودور پتکوف و فردی مونیز* نوشته شده و خط اساسی آن بشرح زیر است:

"اولا، اخیرا دگرگونی‌هایی روی داده که بموجب آن نهضت انقلابی ناچار است در وجوه خاصی از تاکتیک‌های خود در مورد جنگ مسلحانه بصورتی اساسی تجدید نظر کند. "در یک چارچوب کلی، اوضاع سیاسی بشرح زیر است: جنگ مسلحانه ضرباتی چند متحمل شده و تضعیف گشته است. در حال حاضر، نهضت انقلابی در شرایطی نیست که بتواند به حملات رویاروی و علنی به دشمن ادامه دهد. تشکیلات نظامی حزب بشدت صدمه دیده، یک سرکوب بیرحمانه و خونین توانائی نهضت انقلابی را در مورد سازمان دادن، وحدت و بسیج توده‌های وسیع و دادن یک پاسخ تند و سریع به سیاست‌های دولت تضعیف کرده است.

"جنگ مسلحانه، بعلت ضعف خود که مانع عملیات پیروزمندانه می‌شود، شکست‌ها و ضربات مداومی که متحمل شد؛ و با عدم اتخاذ اقدامات مناسب در دفاع و حراست از تجهیزات خود، می‌تواند نقشی را که در گذشته اخیر بازی کرده و در طی آن چشم‌اندازی از دگرگونی انقلابی به توده‌ها عرضه کرده، از دست بدهد. در واقع، این نهضت، در حال حاضر، دیگر چنین نقشی ایفا نمی‌کند و آینده آن بستگی به تصمیماتی دارد که امروز اتخاذ می‌کنیم.

"عملیات مسلحانه، ضعیفی که کاری جز تکرار عملیات مشابه گذشته نمی‌کند به پیشرفت مهمی دست نمی‌یابد، و در نتیجه:

"(الف) اقدامات سیاسی را مشکل کرده و جلوی تجدید گروه‌بندی نیروها را علیه 'گوریل‌های' بتانکورت می‌گیرد؛

"(ب) اجازه می‌دهد باند 'گوریل‌های' بتانکورت اتحاد خود را حفظ کند؛

"(ج) بسان یک ترمز عمل کرده جلوی تلاشی پایمهای وسیع حکومت را می‌گیرد؛

"(د) ایمان و اعتقاد به استراتژی کلی صحیح جنبش انقلابی را از بین می‌برد.

استراتژی‌ای که اساس آن در کنگره سوم حزب کمونیست ونزوئلا پی‌ریزی شد و بعدا در پلنوم‌های پی‌درپی کمیته مرکزی تحکیم و تقویت گردید.

"ثانیا، در نتیجه حزب باید جبهه‌های نظامی را آرام و ساکت کند و پیشنهاد نماید که عملیات مسلحانه به نفع تجدید گروه‌بندی نیروهایش و آماده ساختن آنها برای مرحله انقلابی جدید تعطیل گردد. این آمادگی باید از نظر کیفیت در سطحی بمراتب عالی‌تر از آنچه تاکنون وجود داشته صورت گیرد.

"کلیه عملیات اف.ا.ا.ل.ان باید تا اصلاح کامل بمعنی اساسی و تا وقتی که نیروهای جدید و گروه‌بندی جدید نیروهای میهنی به پیشرفت‌هایی نائل نیامده‌اند، متوقف شود. این توقف در عملیات نظامی باید به‌مراه یک تهاجم سیاسی صورت گیرد. این تهاجم سیاسی به ما فرصت خواهد داد تا توقف در عملیات نظامی را جبران کنیم، فشار خفقان را خنثی کرده و ابتکار عمل سیاسی را مجدداً در دست بگیریم.

"در یک کلام، این یک آتش‌بس جدید نیست، بلکه چیزی عمیق‌تر از آنست" - این همانست که فابریسیو توضیح داد - "این یک تغییر در شکل مبارزه است، این بمعنی لغو عملیات چریک‌ها و یو.تی.سی و مقدم شمردن عملیات سیاسی است."

این اساساً موضعی است که پومپیو مارکز، تئودور پتکوف، و فردی مونیوز در این سند اتخاذ کرده‌اند. در عین حال، سایر رهبران نیز سند مشابهی به حزب عرضه کردند، که این بار توسط گی‌یرمو گارسیا پونسه و سایر رهبران حزب امضاء شده بود. موضع آنها نیز، با کمی تفاوت، اساساً موضع همان سند قبلی است. خود آنها این تفاوت را در مقدمه سند توضیح داده‌اند.

در مقدمه چنین می‌خوانیم: "سند ضمیمه است. رفقا، ما این سند را به شما عرضه می‌کنیم تا بطور دسته‌جمعی به عقاید یکسان برسیم. ولی، شما نه یک سند بلکه دو سند دریافت خواهید کرد. این سند و سندی دیگر.

"توجه خواهید کرد که قطعنامه‌ها و جمع‌بندی‌ها در هر دو سند یکسانند: توقف عملیات چریک‌ها و یو.تی.سی، هم‌چنین تغییر تاکتیک‌ها در جهت تأکید بر عملیات سیاسی. بنابراین، در مورد تصمیمات اساسی اختلاف نظری موجود نیست؛ وحدت نظر کامل در مورد جوهر مسئله موجود است. انگیزه‌ها و دلایل هر دو سند برای تغییر در شکل مبارزه برای یک مدت معین، نیز یکسان است. معهذا، یک اختلاف نظر ثانویه وجود دارد: سند ما اهمیت درجه اول را برای انگیزه‌های سیاسی قائل است و اهمیت درجه دوم را به شکست‌ها، بعنوان دلیلی برای تغییر در تاکتیک، می‌دهد.

"این ترتیب درجات اهمیت در نزد رفقای نویسنده سند دیگر معکوس است. بنظر رفقا، اولاً، گرچه ضرباتی که جنبش دریافت کرده یک عامل بسیار مهم است، ولی ما نباید بدین علت تاکتیک‌های خود را تغییر دهیم. شکست‌ها ما را نسبت به تغییراتی که باید ایجاد کنیم آگاه می‌کنند، ولی این شکست‌ها جزئی از واقعیت مشخص و اساساً سیاسی است که ما را مجبور نموده تا تغییراتی در مسیر خود بدهیم. واقعیت اینست که ما باید پیش از دریافت ضربات، فعالیت چریکی را متوقف می‌کردیم."

بعبارت دیگر، و اساساً، پومپیو، تئودورو، و فردی مونیوز بدلیل دریافت ضربات از متوقف ساختن فعالیت چریکی صحبت می‌کنند. و طرف مقابل می‌گوید: بله، بله، خیلی

خوب، ما موافقیم. تنها یک اختلاف نظر اساسی وجود دارد: ما قبل از متحمل شدن ضربات باید فعالیت چریکی را متوقف می‌کردیم.

"ثانیا، با دادن اهمیت اساسی به عوامل سیاسی، ما بر یکی از ویژگی‌های اوضاع کنونی تاکید می‌کنیم. و آن اینست که، در حالیکه چریک‌ها و یو.تی.سی فعالیت‌های خود را متوقف می‌کنند، نهضت انقلابی می‌تواند دست به تهاجم در جبهه سیاسی بزند. و تمام جنگجویان، سازمان‌ها، و غیره، حزب و یو.تی.سی می‌توانند وزنه سیاسی خود را، با یک روحیه بالای جنگجویی و رها از هرگونه فعالیت‌های منفعلانه و تروریستی، در این جبهه متمرکز کنند."

کمی پائین‌تر، در این سند چنین می‌خوانیم:

"نیاز به تعطیل اف.ا.ا.ال.ان و تحول سیر حوادث به نهضت انقلابی اجازه می‌دهد که ابتکار عمل را در جبهه سیاسی بدست گیرد؛ معهذا، لازم است که اف.ا.ا.ال.ان فرمان توقف فعالیت‌های چریکی و یو.تی.سی را صادر کند. این یک آتش‌بس موقت نیست، بلکه چیزی عمیق‌تر از آن است: کوششی است برای تغییر اشکال مبارزه، یعنی آغاز یک دوران جدید تاکتیکی که بجای استفاده از ترکیبی از کلیه اشکال مبارزه، فعالیت‌های چریکی و یو.تی.سی متوقف خواهد شد. وقایع سیاسی اهمیت درجه اول را کسب خواهند کرد؛ یکی نمودن سازمان‌های چپ، کشاندن نیروهای جدید به مبارزه علیه 'بتانکورتیسم'؛ وحدت، سازماندهی و بسیج توده‌های مردمی؛ اتحاد با بخش میهن‌پرست نیروهای مسلح؛ وارد عمل شدن کارگران در پشتیبانی از خواست‌های خود؛ مبارزه علیه خفقان و غیره."

تنها چیزی که آنها در این لیست ذکر نکرده‌اند، محاوره و یا مبارزه انتخاباتی است که بدین دلیل در این لیست نگنجانده‌اند که در نظر دارند بعدا به آن اضافه کنند.

"تا وقتی که اوضاع سیاسی جدیدی ظهور نکرده و تا وقتی که اوضاع مادی بهبود می‌یابد، فعالیت چریک‌ها و واحدهای یو.تی.سی باید منوقف شود. مسطوران از توقف فعالیت چریک‌ها محو و منحل ساختن آنها بود. چرا که، آنها را در مواضع خود دائما بی‌حرکت نگهداشته بودند.

سند چنین ادامه می‌دهد: "بدین مفهوم، باید پیشنهاد شود که اف.ا.ا.ال.ان، طی انتشار بیانیه‌ای، علل سیاسی متوقف نمودن فعالیت چریک‌ها و واحدهای یو.تی.سی را اعلام کند."

و در پایان، آیات فرسوده، کلیشه‌وار کلاسیک و چرب و نرم و هتاکی‌ها تکرار می‌شود. "بویژه لازم است مواظب گروه‌های غیرقابل کنترل - گروه‌های ناجنس، پرخاش‌گرو شورشی - باشیم. و بطور فعال از خط‌مشی، تاکتیک‌ها، و رهبری حزب کمونیست و سازمان جوانان کمونیست در مقابل حملات گروه ماجراجو و آنارشیست ام.آی.آر دفاع کنیم."

کاش قدرت تفکرشان درباره عمل انقلابی به اندازه هتاکي و بدزبانی‌شان بود! (ابرار احساسات) "برای جلوگیری از اینکه تغییر در تاکتیک‌ها از سوی آمریکا و 'بتانکورتیست‌ها' تحریف شود، و برای اینکه دشمن نتواند از فرمول‌های ناقص و ناکافی درباره پیشنهادات و یا از اطلاعات زیاده از حد سوء استفاده کند، لازم است توجه ویژه‌ای به تبلیغات و بطور کلی تمام انتشارات حزبی مبذول شود."

حزب کمونیست تنها سازمانی نبود که اف.ا.ا.ل.ان را بنیان‌گذاری کرده بود؛ لاقلاً دو یا سه سازمان دیگر در آن عضویت داشتند. یکی از این سازمان‌ها، جنبش انقلابی چپ (ام.آی.آر) بود. این سازمان از اولین سازمان‌هایی بود که مبارزه را آغاز کرد. اف.ا.ا.ل.ان همچنین شامل نیروهایی بود برهبری فابریسیو اوحدا که - اگر نامش را بدرستی بخاطر بیاورم - از حزب اونیون ریپوبلیکانا* آمده بودند و هم‌چنین حزب کمونیست، و چند سازمان دیگر از مردان جنگجو.

توجه کنید به این نکته که در این دو سند حتی نامی از این متحدین برده نمی‌شود. مواردی هم که از آنها نام برده می‌شود، تنها برای متهم ساختن آنها به ماجراجویی و ماجراجویی آنارشستی است. حتی یک کلمه هم راجع به سازمانی که فابریسیو اوحدا نمایندگی آن را دارد گفته نمی‌شود. خیر! آنها حق سایر سازمان‌ها را برای شرکت در تعیین سیاست جنبش برسمیت نمی‌شناسند. آنها خود سیاست جنبش را تعیین می‌کنند و بعنوان یک دستور انتشارش می‌دهند. آنها نه تنها توافقی را که در کنگره حزب صورت گرفته نقض می‌کنند - توافقی که باید غیرقابل نقض باشد - بلکه از برسمیت شناختن نیروهایی که با وفاداری کامل شانه به شانه حزب می‌جنگیده‌اند نیز سر باز می‌زنند.

آنها نه تنها به توافقی که توسط کنگره تصویب شده اعتنائی نمی‌کنند، بلکه بدون اعتناء به متحدین خود - مبارزین، جنگجویان، و چریک‌های جنگجو - صحبت از انضباط و تحمیل آن به آنها می‌کنند.

و آنوقت چه اتفاقی افتاد؟ رهبر اصلی چریک‌ها که در میان چریک‌ها از احترام زیادی برخوردار بود؛ و از همان ابتدای کار، از سال ۱۹۵۹، در داخل حزب کمونیست مسئول سازمان نظامی حزب و سازمان دادن به کادرها برای جنگ مسلحانه بود؛ یعنی کسی که سالها در کوهستان بسر برده و در نبردهایی موفق، نه جنگ‌های بزرگ بلکه با توجه به تعداد نیروهایش در جنگ‌های سختی شرکت داشته بود، و تازه آنهم در حالیکه با فرامین مداوم و پشت‌سرهم آتش‌پس مزاحمش می‌شدند - باری او و به‌مراهش تعداد زیادی از فرماندهان چریک‌ها علیه این خط‌واکنش نشان دادند. ما می‌فهمیم که چرا فابریسیو اوحدا

* Unión Republicana

و پیروانش این نظریه را رد کردند.

سازمان ام.آی.آر و به همراه آن جنگجویان جبهه ال باچیلر*، این نظریه شکست طلب را رد کردند. و بهترین مردان حزب، یعنی جسورترین و باتجربه‌ترین‌شان، همان کسانی که سنگین‌ترین بار مسئولیت را در طول جنگ بر شانه‌های خود حمل کرده بودند، از قبول این نظریه شکست طلب سر باز زدند.

وضع بدین منوال بود. از میان سه سازمان، دو سازمان در مبارزه باقی ماندند. برخی از رهبران اولیه ام.آی.آر جنگ را کنار گذاردند، ولی اکثریت آن سازمان بر رهبری سائز مریدا** که پس از بازداشت شدن آمریکو مارتین† جایش را گرفت - که اکنون رهبری جنگجویان ام.آی.آر را در جبهه ال باچیلر در دست دارد - موضع خود را در حمایت از جنگ مسلحانه حفظ کردند و تا موقع مرگ وی به خط ایدئولوژیکی خود وفادار ماندند. و دوگلاس براوو، و محترم‌ترین فرماندهان در نزد چریک‌ها، نیز خط ایدئولوژیکی خود را حفظ کردند.

بر چه اساسی می‌توان ما را متهم به تشویق انشعاب در درون حزب کمونیست ونزوئلا نمود؟ بر چه اساسی می‌توان کوبا را در مورد مسائلی سرزنش کرد که تنها و انحصارا از بی‌کفایتی رهبری سیاسی حزب ناشی شده است؟

آیا اصول، تئوری انقلابی، شرف انقلابی، و تجربیات انقلابی هرگز به ما اجازه می‌دهد که تزه‌های رهبری رسمی را که در این اسناد بیان شده قبول کنیم؟ خیر! هرگز! زیرا اگر خود ما ایمان زیادی به انقلاب نداشتیم، پس از همان اولین شکست در پادگان مونکادا (ابراز احساسات) و یا وقتی که ارتش کوچک ما از گرانما پیاده شد و سه روز بعد متلاشی شد و تنها هفت نفر از ما توانستند بار دیگر دور هم جمع شوند، مبارزه را رها کرده بودیم. ما می‌توانستیم نه تنها هزاران، بلکه میلیون‌ها بهانه پیدا کنیم و بگوئیم که در اشتباه بوده‌ایم و آنهایی که می‌گفتند جنگیدن با آن ارتش و با آن نیروی عظیم غیرممکن است، برحق بوده‌اند.

ولی، سه هفته بعد در تاریخ ۱۷ ژانویه، در حالیکه توانسته بودیم در اواخر دسامبر نیروهای خود را بسختی از نو گردآوری کنیم، اولین یورش موفق خود را علیه یک پاسگاه ارتشی به اجرا گذاشتیم و تمام افراد پاسگاه را کشتیم. پنج روز بعد دوباره به جنگ پرداختیم، و این بار علیه چترbazان.

*El Bachiller

**Sáez Mérida

†Américo Martin

بدنبال این دو عملیات موفقیت‌آمیز، پیگرد و تعقیب ما از جانب دولت آغاز شد و چند مورد خیانت ما را تا سرحد انهدام کامل پیش برد. بیست مرد که عملاً از مابقی کشور منزوی بودند، تحت تعقیب هزاران سرباز قرار داشتند. حتی تحت این شرایط سخت هم ما ایمان خود را نسبت به ادامه مبارزه تا کسب پیروزی حفظ کردیم. و همانگونه که بسیاری از شما ممکن است بخاطر بیاورید، هنگامی که در جریان اعتصابات آوریل جنبش ما ضربه سختی خورد، دلایل بسیار زیاد، دلایل مشابه همین دلایلی که اقامه می‌شود، برای کنار گذاردن مبارزه وجود داشت.

ناممهای بسیاری به ما نوشته شد، از جمله نامه‌ای تحت عنوان "نامه‌ای به یک میهن‌پرست" که طی آن از ما درخواست شده بود مبارزه را کنار بگذاریم. لکن، در عرض کمتر از چهار ماه بر آن بحران در نهضت انقلابی فائق آمدیم. و این هنگامی بود که ۱۵۰۰۰۰ سرباز مجهز به توپخانه به جنگ ۳۰۰ جنگجوی چریک فرستاده شدند و بدست آنها شکست فاحشی خوردند. آنها بدین جهت از ما شکست خوردند که ما از همان آغاز در کوران یک جنگ انقلابی زندگی کرده بودیم و تجربه اندوخته بودیم. چگونه می‌توانستیم مطیعانه پیشنهادات شکست‌طلبانه کسانی را قبول کنیم که گناه تحولات غلط در جنبش انقلابی را بدوش داشتند و فاقد کفایت لازم برای رهبری جنگ مسلحانه بودند؟

برای کسانی که ناتوانی خود را نشان داده بودند، برای کسانی که کفایت لازم را برای رهبری نداشتند، تنها کار درست این‌بود که کسانی را که کفایت لازم برای شکست دادن دشمن در میدان جنگ را از خود بروز داده بودند محاکمه نظامی نموده و از حزب اخراج کنند، بلکه تنها کار درست برای آنها این بود که استعفا دهند. تنها کار شرافتمندانه و صحیحی که می‌توانستند انجام دهند این بود که مسئولیت شکست را بعهده می‌گرفتند و عنان رهبری حزب را به کسانی می‌دادند که کفایت خود را در پیشبرد جنگ ثابت کرده‌اند. چرا ما باید مجبور به قبول چنین تزی بشویم؟ این وظیفه ما نیست که در مورد مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیک در جنبش انقلابی ونزوئلا تصمیم بگیریم. نه کسی تاکنون از ما خواسته است که در مورد چنین مسائلی تصمیم بگیریم و نه ما در این مورد تلاشی کرده‌ایم. ولی ما از یک حق خلل‌ناپذیر برخورداریم و آن حق فکر کردن، حق عقیده خاص خود را داشتن و حق ابراز همدردی و همبستگی با جنگجویان است.

این ابداء غیرممکن بود که ما انقلابیون - در انتخاب مابین تسلیم‌طلبان و شکست‌طلبان و افرادی که مصمم‌اند شعار "آزادی ونزوئلا یا مرگ" (ابراز احساسات) را جامه عمل بپوشانند، افرادی که نه تئوریسین شارلاتان بلکه جنگجو هستند - باری برای ما غیرممکن بود که بعنوان یک مسئله اساسی در اصول انقلابی و اخلاقی، کاری جز ابراز همبستگی با جنگجویان نکنیم.

تاریخ ما، تاریخ کشور ما، تاریخی مملو از مثال‌های زیباست، و از یک حادثه^{*} فراموش‌ناشدنی در جریان جنگ‌های استقلال کشورمان برای ما سخن می‌گوید. در سال ۱۸۷۸، پس از ده سال جنگ، بسیاری از رهبران جنبش انقلابی - حتی اکثریت آنها - تصمیم گرفتند تقاضای صلح کنند و قرارداد صلح زانچون^{*} پس از ده سال جنگ حماسی امضاء شد. برجسته‌ترین ژنرال ما از قبول پیمان صلح سر باز زد و اعتراض‌نامه معروف باراجوآ^{**} (ابراز احساسات) را انتشار داد.

چه بسیاریند چیزهایی که تاریخ‌مان به ما آموخته است! آیا از این صفحات تاریخ کوبا و از این موضع نجیبانه و شورش‌ی و سرشار از شرف و عظمت صفحاتی درخشان‌تر می‌توان یافت که به شهادت این صفحات آنتونیو ماسئو از مارتینز کامپوس[†] تقاضای ملاقات کرد و اعلام نمود که تن به صلح با اسپانیایی‌ها نخواهد داد؟ (ابراز احساسات) این موضعی است که باعث فناپذیری او در انظار نسل‌های گذشته، حاضر و آینده شد و پس از ده سال جنگ باعث فناپذیری او در اذهان عمومی جهانیان گشت!

ما چگونه می‌توانیم دوگلاس براوو را یک انشعاب‌گر، یک ماجراجو و یک جاه‌طلب بنامیم - آنهم بخاطر اینکه دوگلاس براوو در بخشی از جنبش انقلابی که از حزب کمونیست برخاسته بوده اعتراضی شبیه اعتراض باراجوآ علیه پیمان صلح زانچون نموده است، همان پیمان صلحی که رهبری شکست‌طلب می‌خواهد بر حزب تحمیل کند؟ (ابراز احساسات)

از همین روست که او از پشتیبانی و همبستگی ما برخوردار است و ما نیز از این حق خلل‌ناپذیر برخورداریم که افکار و احساس خود را با کمال صداقت بیان کنیم. او جانب تسلیم‌طلبان را نگرفت؛ او جانب جنگجویان را گرفت. اگر ما نیز به نظریات رهبری حزب تن می‌دادیم، باید همبستگی خود را از آمریکو مارتین و جنگجویان ام.آی.آر - کم‌مغول جنگ در کوه‌های ال باچیلر هستند (ابراز احساسات) دریغ می‌نمودیم. این حسی دروغ نمودن همبستگی خود از فابریسیو اوخدا و هم‌زمانش بود.

اثبات اینکه تسلیم‌طلبان در اشتباه بودند و تئوری آنها چیزی جز پیشکش کردن مبارزه انقلابی ونزوئلا در یک سینی نقره به حکومت طرفدار امپریالیسم لئونی نبود اینست که علیرغم این خیانت نهانی، حکومت طرفدار امپریالیسم لئونی، بکمک مقامات یانکی و پشتیبانی و تسلیح از جانب یانکی‌ها، توانسته است چریک‌های قهرمان و شکست‌ناپذیری را که در کوهستان‌های غربی ونزوئلا و کوه‌های ال باچیلر می‌جنگند، از میان بردارد. (ابراز

* Zanjón

** Baraguá

† Martínez Campos

(احساسات ممتد)

در تاریخ ۷ نوامبر ۱۹۶۵ بود که شکست‌طلبان سندی را که برایتان قرائت کردم امضاء کردند. ما الان در اواسط مارس ۱۹۶۷ هستیم. اگر حق به جانب شکست‌طلبان بود، حکومت ونزوئلا خود را در موقعیتی نمی‌یافت که مجبور شود دست به اقدامات مذبحخانه سرکوب‌گرانه در مقابل طغیان جنبش چریکی بزند، و مدتها بود که آخرین جنگنده چریک را از میان برداشته بود.

پس، در این صورت، لازم نیست منتظر شویم تا زمان، صحت نظریات جنگجویان را ثابت کند؛ زمان تاکنون صحت اعمال آنان را ثابت کرده است. هریک از آن جبهه‌ها، کوهستان‌های غربی و یا ال‌باچیلر، دستکم همان تعداد یا بیشتر مرد جنگجو و اسلحه دارد که ستون‌های نظامی ما هنگامی که در سیرامائسترا شکست‌ناپذیر تلقی می‌شدند، در اختیار داشتند.

و الیگارش‌ی خائن و خودفروخته‌ای که بر ونزوئلا حکومت می‌کند قادر نخواهد بود این جنگجویان را نابود کند. از همین روست که اینقدر متوحشانه دست بدامان احزاب بزه‌کار شده و خواهان تهاجم به کوبا، یعنی تهاجم به سرمشق انقلابی است که این کشور مظهر آنست.

بنام کدام اصل، کدام دلیل و کدام اساس انقلابی ما باید می‌گفتیم که حق بجانب شکست‌طلبان است و حق بجانب گرایش دست‌راستی و تسلیم‌طلب است؟ بنام مارکسیسم - لنینیسم؟ خیر! ما هرگز نمی‌توانستیم بنام مارکسیسم - لنینیسم بگوئیم که حق با آنها بوده است. بنام جنبش بین‌المللی کمونیستی؟ یا شاید به این خاطر ناچار به این کار بودیم که پای رهبری حزب کمونیست در میان بود؟ آیا این ادراک و مفهومی است که باید از جنبش بین‌المللی کمونیستی داشته باشیم؟ به نظر ما، جنبش بین‌المللی کمونیستی، قبل از هرچیز، همانست که از نامش پیداست: جنبش کمونیست‌ها و مبارزان انقلابی. و کسانی را که جنگجوی انقلابی نیستند نمی‌توان کمونیست نامید! (ابراز احساسات)

ما مارکسیسم را یک فکر و عمل انقلابی می‌دانیم. آن کسانی را که روحیه اصیل انقلابی ندارند نمی‌توان کمونیست خواند.

هرکسی می‌تواند خود را عقاب بنامد بی‌آنکه حتی یک پر بر پشتش وجود داشته باشد. (خنده حضار) کسانی هم هستند که خود را کمونیست می‌نامند در حالی که حتی یک موی کمونیستی بر سر خود ندارند. جنبش بین‌المللی کمونیستی، به گونه‌ای که ما آن را درک می‌کنیم، یک دین و فرقه مذهبی و یا یک لژ فراماسونری نیست که ما را موظف کند تا هر سستی و هر خطائی را نادیده بگیریم، و در جمع انواع اصلاح‌طلبان و انقلابیون کاذب به تحسین یکدیگر بپردازیم.

رفتار ما در مقابل احزاب کمونیست همیشه و منحصرا متکی بر اصول انقلابی خواهد بود. احزابی که دارای خطی عاری از ضعف، سستی و تسلیم‌طلبی هستند، احزابی که به نظر ما دارای یک خط انقلابی پیگیر هستند، از پشتیبانی ما در هر شرایطی برخوردار خواهند بود. ولی احزابی را که خود را در پشت نقاب کمونیسم و مارکسیسم پنهان می‌کنند و تصور می‌نمایند که همدردی و همدلی انقلابی در انحصار آنهاست — ولی در واقع تنها اصلاح‌طلبی است که در انحصار خود درآورده‌اند — بعنوان احزاب انقلابی نمی‌شناسیم.

و وقتی که در کشوری کسانی که خود را کمونیست می‌نامند نمی‌دانند چگونه به وظایف خود عمل کنند، ما از کسانی حمایت می‌کنیم که بی‌آنکه خود را کمونیست بنامند، در عمل و در مبارزه مانند کمونیست‌ها رفتار می‌کنند. (ابراز/حساسات) زیرا، هر انقلابی واقعی که روحیه انقلابی و حرفه و استعداد انقلابی دارد، بالاخره به مارکسیسم روی خواهد آورد! کسی که در جاده انقلاب سفر می‌کند، غیرممکن است به مارکسیسم نرسد! و هر فرد انقلابی در این قاره، که مستحق نام انقلابی است، نسبت به مفهوم مارکسیستی جامعه متقاعد خواهد شد! آنچه که مهم است انقلابیونی هستند که قادرند انقلاب کنند و خود را در مکتب تئوری انقلابی پرورش دهند.

در بسیاری از موارد عمل مقدم بر تئوری می‌باشد و ملت ما نیز بهترین مصداق این امر است. اکثریت عظیم و بسیاری از کسانی که امروزه خود را با افتخار تمام مارکسیست — لنینیست می‌خوانند، در نتیجه شرکت در مبارزه انقلابی به مارکسیسم — لنینیسم رسیده‌اند. طرد، انکار و دست رد زدن بر سینه کسانی که خود را از ابتدا کمونیست نمی‌خواندند، عملی جزئی و بطور قطع فرقه‌گرایانه است. هرکس این واقعیت را انکار کند که این راه انقلاب است که ملت را بسوی مارکسیسم — لنینیسم هدایت می‌کند — حتی اگر خود را یک کمونیست معرفی کند — مارکسیست نیست.

این راه و روش ماست. این راه و روشی است که رابطه ما را با حشرهای انقلابی مشخص کرده و می‌کند.

در کنفرانس سه‌قاره در هاوانا، نمایندگان سازمان‌های انقلابی هر سه قاره شرکت داشتند. برخی از آنها خود را کمونیست و مابقی خود را غیرکمونیست می‌خواندند. معرف یک کمونیست طرز برخورد اوست نسبت به الیگارش‌ها؛ طرز برخورد اوست نسبت به استثمار؛ عکس‌العمل اوست در مقابل امپریالیسم؛ و در این قاره، عکس‌العمل اوست نسبت به جنبش جنگ مسلحانه. معرف کمونیست‌ها در این قاره، طرز برخوردشان نسبت به جنبش چریکی، نسبت به جنبش چریکی در گواتمالا، کلمبیا و در ونزوئلاست. هرکس که خود را کمونیست می‌نامد هرگز نمی‌تواند از رفتار جناح راست رهبری حزب در مقابل دوگلاس براوو حمایت کند. احزاب کمونیست باید مابین جنگجویان چریک در ونزوئلا و شکست‌طلبانی که

می‌خواهند مبارزه را تقبیح کنند و می‌خواهند عملاً جنبش چریکی را رها کنند، تفاوت قائل شود.

و این مرز تفاوت مابین دو خط است. زیرا، اکنون موقع تبیین و تعیین موضع است. و این از روی تفنن نیست، بلکه روند تاریخی و وقایع تاریخی ما را بدانجا کشانیده است. کسانی که چریک‌ها را بدلیل فرقه‌ای و یا جزمی و بر اساس روحیه فراماسونری محکوم می‌کنند، نمی‌توانند خود را انقلابی بنامند.

انسان باید از جنگجویان انقلابی در گواتمالا، کلمبیا و یا هر کشور دیگر سؤال کند که به عقیده آنها چه کسانی انقلابی هستند؛ و به نظر آنها چه کسانی با آنها همبستگی ابراز می‌کنند؛ چه کسانی پشتیبان واقعی آنها هستند؛ جنگجویان چریک ونزوئلا و یا شکست‌طلبان؟ زیرا، در واقع کسانی به جنگجویان گواتمالا و یا کلمبیا کمک می‌کنند که در ونزوئلا می‌جنگند و امپریالیست‌ها را مجبور می‌کنند که بخشی از منابع خود را علیه آنها صرف کنند، همان‌کسی که سهم خود را از بمباران‌های امپریالیستی دریافت می‌کنند. آنهایی که در کوه‌های ونزوئلا می‌جنگند تنها هم‌پیمانان واقعی و بالقوه کسانی هستند که در کوه‌های کلمبیا و گواتمالا مبارزه می‌کنند.

عکس‌العمل رهبری حزب کمونیست در مقابل مرگ ایری‌بارن بورخس چه بوده است؟ قبل از هر چیز، نظر ما در مورد مرگ او چیست؟ این رویداد را چگونه مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم؟ این حادثه باید هم در پرتو موضع دولت و هم در پرتو رهبری ارتجاعی و دست‌راستی حزب کمونیست مورد بررسی قرار گیرد.

قبل از هر چیز، ما اطلاعات قبلی از ایری‌بارن بورخس نداریم. اطلاعات ما منحصر است به گزارشات منتشره از جانب اسوشیتدپرس و سایر آژانس‌های خبری امپریالیستی. ما هم چنین نمی‌دانیم که قاتل او کیست.

هیئت نمایندگی اف.ا.ا.ان در کوبا اعلامیه‌ای صادر کرد. از این اعلامیه - که اعلام می‌کرد، "از اینرو، همانگونه که آتشبارهای تبلیغاتی در کاراکاس اعلام می‌کنند..." - می‌شد استنباط کرد که اطلاعات هیئت نمایندگی اف.ا.ا.ان در هاوانا بیشتر از اطلاعات خبرگزاری‌ها که اعلام می‌کردند اعلامیه‌های این سازمان در کنار جنازه ایری‌بارن بورخس پیدا شده، نبود. بعبارت دیگر، هنگامی که در تاریخ ۶ مارس هیئت نمایندگی این سازمان این اعلامیه را صادر کرد، هیچ وسیله دیگری جز گزارش خبرگزاری‌ها در دست نداشتند تا مطلع شوند که چه اتفاقی روی داده است.

ما انقلابیون چه عکس‌العملی باید در مقابل یک عمل انقلابی از خود نشان بدهیم؟ ممکن است با یک شیوه مشخص، با یک عمل مشخص مخالف باشیم؛ ممکن است با شیوه از بین بردن این مقام سابق دولتی مخالف باشیم. همانگونه که گفتم، ما چیزی در باره او

نمی‌دانیم - از اینکه او، به گونه‌ای که اسوشیتدپرس ادعا کرده، مورد نفرت مردم بوده و یا اینکه مسئول اقداماتی بوده که علیه انقلابیون صورت گرفته، چیزی نمی‌دانیم.

نظر ما اینست که انقلابیون باید از دست زدن به شیوه‌هایی که دشمن آنها را دس‌او‌یز قرار می‌دهد اجتناب کنند - مثلاً کشتن یک مرد پس از دستگیری. ما هرچه قدر هم که از ستمگری دشمن خشمگین بودیم، هرگز به چنین اعمالی دست نزدیم. و به هنگام نبرد نیز می‌دانستیم چگونه با اسرا به ملایمت رفتار کنیم.

انقلابیون باید از دست زدن به شیوه‌هایی که مشابه شیوه پلیس سرکوبگراست اجتناب کنند. ما نمی‌دانیم که این قتل چگونه صورت گرفته و چه کسی او را به قتل رسانده؛ ما حتی نمی‌دانیم که آیا تصادف در این قتل نقشی داشته یا اینکه انقلابیون مسئول آن بوده‌اند. عقیده صادقانه ما - که ابراز کردنش حق مسلم هر فرد انقلابی است - اینست که اگر این قتل بدست انقلابیون صورت گرفته ما آنرا یک اشتباه می‌دانیم. استفاده از این روش که دشمن می‌تواند در مقابل اذهان عمومی از آن سوءاستفاده زیادی بکند و مردم را بیاد روشهای دشمنان ما می‌اندازد، اشتباه بوده است.

تمام دنیا از طرز رفتار انقلاب خبر دارد، و می‌داند که ما قوانین انقلابی داریم - قوانین سفت و سخت. دنیا می‌داند که ما هرگز با یک اسیر به خشونت رفتار نکرده‌ایم. ما مقررات سفت و سختی وضع کرده‌ایم، و دادگاه‌های انقلاب کسانی را که مرتکب خطائی علیه انقلاب و ملت می‌شوند به کیفر شدیدی می‌رسانند، و هرگز در این کشور جسد کسی را در کنار جاده و یا گودال و یا یک پارک پیدا نکرده‌اند.

انقلاب در چارچوب اشکال انقلابی عمل می‌کند و همواره این اشکال را رعایت می‌کند. ما، حتی در مقابل افرادی که جنایات نفرت‌انگیزی مرتکب شده‌اند. همیشه بر رعایت روش‌های شایسته اصرار و تاکید داشته‌ایم. این ضوابط است.

این حق کاملاً مشروع یک فرد انقلابی است که مخالف یک عمل، یک روز و یک وجه مشخص یک کار باشد. آنچه غیراخلاقی و غیرانقلابی است اینست که برای همصدائی با عریده‌های دیوانه‌وار ارتجاعیون و امپریالیست‌ها در محکوم ساختن انقلابیون، این اعمال را دس‌او‌یز قرار دهیم. (ابراز احساسات) اگر معلوم شود که انقلابیون مسئول این قتل بوده‌اند، آنوقت ما عقیده خود را ابراز خواهیم کرد، اما هرگز با جانیانی که بر ونزوئلا حکومت می‌کنند، در محکوم ساختن انقلابیون همصدا نخواهیم شد.

عکس‌العمل رهبری رسمی حزب کمونیست ونزوئلا در این مورد چه بوده است؟ آنها رسماً چه چیزی گفتند؟ مطلبی که هم‌اکنون برایتان می‌خوانم:

"حزب کمونیست ونزوئلا الیاس مانوئیت را، که بنام ارتش به اصطلاح جبهه آزادیبخش

ملی، مسئولیت قتل دکتر حولیو ایری بارن بورخس را بعهدہ گرفت از خود طرد می‌کند. . . .
 الیاس مانوئیت مبارز سابق است که بخاطر فعالیت‌های تفرقه‌افکنانه و ضعف نشان دادن در
 موضع سیاسی‌اش، علنا از حزب کمونیست اخراج گردید. همین اقدام در مورد دوگلاس
 براوو، گرگوریو لونار مارکز، فردی کارکس و سایر کسانی که از نام جنبش آزادیبخش ملی
 استفاده می‌کنند نیز به اجرا درآمد.

این بیانیه، در پایان، رهبران جنگجویان چریک را عملاً متهم به انجام این قتل
 می‌سازد. این بیانیه دوگلاس براوو، گرگوریو لونار مارکز، فردی کارکس، فرانسیسکو پرادا و
 سایر قهرمانان جنگ‌های چریکی را که در کوه‌های ونزوئلا در مقابل لژیون‌های متعدد
 سربازانی قرار دارند - که سعی دارند آنها را نابود کنند و از بدترین منابع دفاع می‌کنند -
 در این قتل شریک می‌شمارد.

و رهبری رسمی حزب کمونیست در این مورد چه کاری انجام می‌دهد؟ آنها از روی
 نفرت‌انگیزترین نوع فرصت‌طلبی، جنگجویان چریک را متهم می‌سازند و بدین ترتیب،
 دست حکومت طرفدار امپریالیسم لئونی بازی می‌خورند و چیزی نمانده است که تقاضای
 سر دوگلاس براوو را بکنند و بعلاوه، به اشاره می‌فهمانند که او را مسئول مرگ ایری بارن
 می‌دانند.

و این موضع، در مورد مردانی که درگیر یک جنگ حماسی هستند تا پرچم انقلاب
 ونزوئلا را برافراشته نگهدارند، فرقی با تقاضا کردن سر آنها بجرم اینکار ندارد. آنها از
 این نقطه تا طلب کردن اسلحه از لئونی برای از میان برداشتن دوگلاس براوو تنها یک قدم
 فاصله دارند.

در اینجا به اعلامیه دیگری اشاره شده که گویا پدرو مدینا سیلوا صادر نموده است.
 اکنون از زمانی که جنگجویان انقلابی رهبری پدرو مدینا سیلوا را قبول داشتند مدت‌ها
 می‌گذرد. گفته می‌شود که چریک دیگری مانند گرمان لایرت این اعلامیه را امضاء کرده
 است. ما گرمان لایرت را می‌شناسیم و می‌دانیم که او حتی یک دیدار ساده هم از یک اردوی
 چریکی نکرده است.

سیلی از اعلامیه‌ها! این چه نوع طرز برخوردی است؟ طرز برخوردی بزدلانه،
 فرصت‌طلبانه و نفرت‌انگیز - همصدائی با ضدانقلابیون و تبلیغات دیوانه‌وار ضدکوبائی.
 این گفته این فرد که "هرگز هیچ‌گونه احساسات ضدکوبائی در میان مردم ونزوئلا وجود
 نداشته، و اکنون دشمنان انقلاب کوبا این فرصت را دستاویز قرار داده‌اند تا چنین
 احساساتی را در مردم برانگیزند،" دیگر به چه درد می‌خورد!
 اگر اینها نیستند، پس چه کسانی هستند که در این برنامه دست دارند؟ اگر اینها که

ما را متهم به دخالت در امور داخلی حزب ونزوئلا می‌کنند نیستند، پس چه کسانی هستند که در این تبلیغات امپریالیستی شرکت دارند؟ این اتهامات با اتهاماتی که سازمان سیا، وزارت خارجه آمریکا و ضدانقلابیون بما می‌زنند چه فرقی دارند؟ تنها فرق آن اینست که یک دسته ما را متهم به دخالت در امور داخلی ونزوئلا می‌کند و دسته دیگر ما را متهم به دخالت در امور داخلی حزب کمونیست می‌سازد.

و چرا چنین اتهاماتی به ما می‌زنند؟ زیرا ما یک موضع اصولی اتخاذ کرده‌ایم، و بدین دلیل که همدردی و همبستگی خود را از جنگجویان انقلابی دریغ نکرده‌ایم. و این بیانیه‌ها فقط بیانیه‌های بزدلان و فرصت‌طلبان است نه انقلابیون. چرا که یک انقلابی می‌تواند انتقاد کند. می‌تواند مخالفت خود را نسبت به عملی ابراز دارد، اما هرگز نمی‌تواند به سطح دست زدن به چنین رفتار شرم‌آوری سقوط کند. از گفته‌های آنان انسان تصور می‌کند که انقلابیون در حقیقت جانبان واقعی‌اند و رژیم لئونونی، یعنی آن باند ستمگر و خونخوار که صدها جنگجو را به قتل رسانده، برعکس "فرشته صلح" است و یا گله‌ی بی‌آزاری از گوسفندان. این جبن و بزدلی است که انسان گناهکار واقعی را متهم نسازد! این جبن بزدلی است که انسان از موقعیت موجود برای درخواست مجازات برای اوباشانی که اینهمه از مردم ونزوئلا را به قتل رسانده‌اند، استفاده نکند.

این کار بجائی است که انسان انتقادی را که بنظرش لازم می‌آید برزبان بیاورد. اما این انتقادات باید با روحیه‌ای انقلابی همراه باشد. این انتقادات باید بصورت مقابله با دشمن نه در کنار او صورت بگیرد؛ این انتقادات باید علیه دشمن و نه له او انجام بگیرد؛ آنهم دشمنی که صدها جنگجو و عده زیادی از مبارزین کمونیست را به قتل رسانده است. اگر در آمریکای لاتین یک حکومت وجود داشته که در این اواخر کمونیست را به قتل می‌رسانده است، این حکومت ونزوئلا بوده است؛ ابتدا در زمان حکومت رومولو* سائکورت و اکنون در زمان حکومت لئونونی. و با وجود این، حتی یک کلمه در محکوم نمودن این جلادان نمی‌گویند، حتی یک کلمه در محکوم نمودن رژیمی که خفقان و خشونت را برونزوئلا حاکم کرده و دانشجویان و انقلابیون را واداشته، تا بعنوان تنها راه، اسلحه بدست بگیرند و برای رهائی ملت و مرزبوم خود از چنگال الیگارشی امپریالیسم بجنگند، برزبان نمی‌رانند.

برای آنها منطقی است که با امپریالیست‌ها همصدا شوند و انقلاب کوبا را متهم سازند — ولی ما به این همصدائی‌ها اعتنائی نداریم. انقلاب ما از زمان پیروزی و حتی قبل از آنکه پا به عرصه وجود بگذارد، مجبور بوده خود را از گزند انبوه دروغ‌ها و افتراها مصون

نگهدارد. فردای روزی که ما به پادگان مونکادا حمله کردیم، روزنامه‌ها نوشتند که انقلابیون بیماران بستری در بیمارستان را به قتل رسانده‌اند. ما با این دسیسه‌ها، که مورد علاقه فراوان امپریالیسم و ارتجاع است، بخوبی آشنائی داریم.

ارتجاعیون و امپریالیست‌ها پست‌ترین فجایع را به انقلاب نسبت می‌دهند. آنها از این دسیسه‌ها و تبلیغات دروغ دست برنخواهند داشت. و بدین جهت، افتراها و برجسب‌های گوریل‌ها، امپریالیست‌ها و نوکرانشان را به هیچ می‌شماریم. این اتهامات هرگز ما را از ابراز همدردی و همبستگی نسبت به جنگجویان انقلابی باز نخواهد داشت.

در بحبوحه این حملات سرسام‌آور و تهدیدها، محکومیت‌ها و زدوبندها و در بحبوحه این حملات آتشین که خیانت به کشور با خیانت به انقلاب دست اتفاق بهم داده‌اند، در لحظه‌ای که شکست‌طلبانی که خود را کمونیست می‌خوانند و الیگارش‌های طرفدار امپریالیسم دست به تبلیغات علیه کوبا و انقلابیون ونزوئلا زده‌اند — باری در بحبوحه چنین عملیاتی، ما بار دیگر همدردی و همبستگی خلل‌ناپذیر خود را با جنگجویان چریکی که در کوه‌های عربی و کوه‌های ال‌باچیلر می‌جنگند و با تمام جنگجویانی که در شهرها علیه خفقان و ستم رژیم جبار می‌جنگند اعلام می‌کنیم. (ابرز احساسات)

سیاست ما روشن است. ما فقط انقلابیون را بعنوان نمایندگان ملت برسمیت می‌شناسیم. ما هیچ‌یک از آن الیگارش‌ها و حکومت‌های خائنی را که بفرمان سفارتخانه یانکی با کوبا قطع رابطه کرده‌اند، نماینده ملت‌هایشان نمی‌دانیم. فقط یکی از این حکومت‌ها — که با اینکه حکومتی سوسیالیستی نیست — موقعیت بین‌المللی‌اش مورد احترام است، تنها یکی از این حکومت‌ها مورد احترام ماست، و آن حکومت مکزیک است. (ابرز احساسات)

موضع دیپلماتیک ما نسبت به کشورهای دیگر چگونه است؟ ما با هیچ یک از دولتهائی که از فرمان امپریالیست‌ها (در مورد قطع رابطه با کوبا) اطاعت کرده‌اند، مجدداً رابطه سیاسی برقرار نخواهیم کرد. ما علاقه‌ای به اینکار نداریم. ما هیچ نوع تمایلی به این کار نداریم. (ابرز احساسات) ما در این کشورها تنها با حکومت‌های انقلابی و در نتیجه، با حکومت‌هایی که استقلال خود را نشان داده باشند رابطه دیپلماتیک برقرار خواهیم کرد. آیا لازم است با حکومت‌هایی رابطه برقرار کنیم که پس از گذشت یک روز با یک اشاره ساده از جانب وزارت خارجه آمریکا دوباره با ما قطع رابطه کنند؟ خیر. ما نمی‌خواهیم با اینگونه کارهای احمقانه وقت خود را تلف کنیم. آیا باید با کشورهایی که با ما قطع رابطه کرده‌اند، از نو رابطه برقرار کنیم؟ تا زمانی که حکومت‌های انقلابی زمام امور این کشورها را بدست نگرفته‌اند، علاقه‌ای به برقراری رابطه مجدد با آنها نداریم.

ما به هیچ یک از الیگارش‌ها کمک مالی نمی‌دهیم تا جنبش‌های انقلابی را در خون

غوطه‌ور سازند. (ابراز احساسات) و هرکس، هرکه می‌خواهد باشد، به الیگارتی‌هایی کمک کند که گروه‌های چریکی مشغول مبارزه با آنها هستند، در حقیقت به سرکوبی انقلاب کمک کرده است. زیرا، در جنگ‌هایی که بخاطر سرکوبی انقلاب صورت می‌گیرند، تنها از اسلحه کمک نمی‌گیرند بلکه میلیون‌ها دلاری که به مصرف خرید اسلحه و پرداخت حقوق مزدوران می‌رسانند نیز در این راه یاریشان می‌کند.

نمونه بارز این گونه حکومت‌های فاقد استقلال، حکومت کلمبیاست. حکومت کلمبیا چند روز قبل در حدود ساعت شش صبح، دبیرکل و تمام اعضاء رهبری حزب کمونیست کلمبیا را که در محل همیشگی خود بودند، بخاطر حمله یک دسته از جنگجویان چریک به قطار راه‌آهن، توقیف کرد. و از اینکه درست در همان زمان یک هیئت بلندپایه از مقامات اتحاد شوروی به کلمبیا آمده بود تا با حکومت لراس رستریو* یک توافقنامه تجاری، فرهنگی و مالی امضاء کنند، و از اینکه درست در همان روز گفته شد که قرار بود ملاقاتی مابین لراس رستریو و مقامات بلندپایه شوروی صورت بگیرد، تردیدی بخود راه ندادند. و در همان روز نه تنها حکومت کلمبیا رهبری حزب کمونیست را بازداشت کرد، بلکه برطبق گزارش خبرگزاری‌ها، به مرکز خبرگزاری تاس نیز حمله کرد. عجب روحیه دوستی و تفاهمی این دست‌نشانندگان دارند! چه تفاهم متقابلی! این دلیل محکمی است بر فقدان استقلال و همچنین دوروئی سیاست جهانی این حکومت‌های دست‌نشانده.

شما می‌دانید که این دست‌نشانندگان ونزوئلایی چگونه صحبت می‌کنند: آنها از اتحاد شوروی می‌خواهند که از سازمان سه‌قاره کناره‌گیری کند؛ از کوبا، این "کوچه بن‌بست" ببرد و قدم به شاهراه وسیع، بزرگ و دوستانه‌ای که حکومت ونزوئلا - که بیشتر از هر حکومت دیگری کمونیست‌های این قاره را بقتل رسانده - برایش گشوده، بگذارد!

ما، مارکسیست - لنینیست‌ها، هرگز با این حکومت‌ها محدداً رابطه برقرار نخواهیم کرد. بگذار دیگران هر کاری که مایلند انجام دهند.

این ما نبودیم که رابطه خود را با آنها قطع کردیم. آنها بودند که دست به اینکار زدند. حکومت فدرال آلمان غربی نیز رابطه‌اش را با ما قطع کرد. زیرا ما جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی را برسمیت شناختیم. با وجودیکه از نظر اقتصادی خساراتی متوجه ما شد، ولی از موضع خود عقب‌نشینی نکردیم و بدلائیل اصولی، جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی را برسمیت شناختیم.

در دنیای انقلاب همه چیز زیبا و دلچسب نیست. عکس‌العمل‌های متناقض نتیجه‌ای جز اعتراض و شکایت‌های مکرر ببار نمی‌آورد. در حالی که کشوری را که مجدداً با آلمان

* Lleras Restrepo

غربی رابطه سیاسی برقرار کرده محکوم می‌کنند، در عین حال خود می‌کوشند تا با الیگارشی‌هایی نظیر لئون و شرکا، رابطه برقرار نمایند. یک موضع اصولی در مورد همه چیز، یک موضع اصولی در آسیا (ابراز احساسات)، بسیار خوب، در مورد آمریکای لاتین هم یک موضع اصولی اتخاذ کنید!

بیائید تجاوز امپریالیسم به ویتنام را محکوم کنیم. بیائید جنایاتی را که امپریالیستهای یانکی در ویتنام مرتکب می‌شوند محکوم کنیم. بیائید با تمام قدرت و از ته قلب این تجاوز و جنایات را محکوم کنیم! اما بیائید از همین‌جا شروع کنیم و تجاوز به ویتنام‌های آتی در آمریکای لاتین را محکوم کنیم. بیائید از هم‌اکنون تجاوز آتی امپریالیسم به آمریکای لاتین را محکوم کنیم! (ابراز احساسات)

انقلابیون ویتنام چه خواهند گفت اگر ما امروز هیئتی به ویتنام جنوبی بفرستیم و با این حکومت مترسک امپریالیسم رابطه برقرار کنیم؟ جنگجویانی که دارند در کوه‌های (قاره) آمریکا می‌جنگند چه خواهند گفت اگر ما در پی برقرار کردن رابطه با مترسک‌های امپریالیسم در این منطقه از آمریکای لاتین، مترسک‌های تجاوزات آتی یانکی و دخالت‌هایش در این قاره، برآئیم؟

لئون امروز، لراس رستروی امروز، نگودین دیم و کائوکی* فردا هستند. اینها در ردیف همان حکومت‌هایی هستند که کاری جز محق جلوه دادن تهاجم امپریالیسم و قانونی‌سازی دادن دخالت‌های نفنگداران دریائی آمریکا ندارند.

و همه آنها، امپریالیست‌ها و دست‌نشاندهانشان، در توطئه عینی علیه انقلاب ما، یعنی یک کشور سوسیالیستی، هم‌قسم شده‌اند. و این بخاطر این نیست که ما انقلاب را از کشوری وارد کرده‌ایم، بلکه بخاطر اینست که ما انقلاب را در خاک کشور خود و زیر آسمان خود بپا کرده‌ایم.

بعضی‌ها از تقدیر صحبت می‌کنند. اما هیچ تقدیری، نه تقدیری که در ۹۰ مایلی** ما قرار دارد و نه هیچ نوع تقدیر دیگری وجود ندارد که قادر باشد این انقلاب را از پیشروی باز دارد! این انقلابی که فقط از اینجا سرچشمه گرفت، این انقلابی که توسط گروه قلیلی از مردان آغاز شد که سالهای طولانی را در محاصره کامل دشمن بسر آوردند، - باری این انقلابی است که حق حیات و ویژه‌ای برای خود قائل است. بهتر است که همه مترسک‌ها، الیگارشی‌ها، دست‌نشاندها، افراد سست و بی‌تصمیم و انواع و اقسام شبه‌انقلابی‌ها این

* نگودین دیم (Ngo Dinh-Diem) و کائوکی (Cao Ky)، هر دو از رهبران حکومت دست‌نشانده آمریکا در ویتنام جنوبی قبل از پیروزی انقلاب در آن کشور بودند.

** منظور آمریکا است که با کوبا ۹۰ مایل فاصله دارد.

موضوع را بخوبی درک کرده و بخاطر داشته باشند که این انقلابی است که هیچ‌کس و هیچ چیز قادر نخواهد بود آنرا از بین ببرد و یا از پیشروی باز دارد! (ابراز احساسات ممتد) و این انقلاب استقلال مطلق خود را حفظ خواهد کرد، استقلالی که حق کسانی است که در راه آن مبارزه می‌کنند، مبارزه که حق تمام مردم با شرف است.

ما در مقابل همه جهانیان اعلام می‌داریم: این انقلاب براه خود وفادار خواهد ماند، این انقلاب براه خود ادامه خواهد داد، این انقلاب هرگز به یکی از اقمار و یا بله‌قربان‌گوی هیچ کشوری تبدیل نخواهد شد، این انقلاب هرگز برای اتخاذ مواضع خود در مسائل ایدئولوژیک و امور داخلی و خارجی از کسی اجازه نخواهد گرفت. ملت ما با جسارت و سری برافراشته به استقبال آینده خواهد رفت - هر آینده‌ای که می‌خواهد باشد. (ابراز احساسات)

امروز با حرارت و علاقه‌ای بیش از گذشته کار می‌کنیم؛ در توسعه و رشد سرزمین خود و در توسعه اقتصادی سریعتر از هشت سال گذشته پیشروی می‌کنیم. ما در نبردهای عظیم در جبهه ایدئولوژی، در تمام جبهه‌ها و از تمام جهات داریم پیروز می‌شویم. از همین رو، با اطمینان کامل یک انقلابی واقعی، با اطمینان به ملت و توده‌هایمان به راه ایدئولوژیکی خود ادامه خواهیم داد.

شاید اگر لازم نمی‌بود درباره مطلبی که امشب مورد بحث قرار گرفت صحبت کنیم، بطور قطع می‌بایستی در مورد این انقلاب عمیق و باورنکردنی که در اذهان افراد ملت ما صورت تحقق بخود گرفته صحبت می‌کردیم. ما با اطمینان و بدون دغدغه خاطر به استقبال آینده و هرگونه حادثه‌ای می‌رویم. ما می‌دانیم که این مبارزه‌ای آسان نخواهد بود و نمی‌تواند باشد. ما می‌دانیم که در قاره‌ای بسر می‌بریم که در حال جوش و خروش کامل انقلابی است. ما در میان دهها ملتی قرار داریم که دارند از خواب برمی‌خیزند و واقعیت را می‌شناسند - ملتهایی که یا مبارزه را آغاز نموده‌اند و یا خود را برای مبارزه آماده می‌کنند. ما بر این امر واقفیم که تهدیدات بیشماری نسبت به ما صورت خواهد گرفت، دسیسه‌های بسیاری علیه ما چیده خواهد شد، و حتی ممکن است تجاوزی چندجانبه نسبت به ما صورت بگیرد. با وجود این، از هم‌اکنون اعلام می‌داریم که شکست‌ناپذیریم. (ابراز احساسات)

چیزی که آقای لئونین عملاً پیشنهاد آنرا دارد، حمله به این کشور است. او به علت اوضاع خاص جهانی فعلاً تقاضای تنبیه کوبا را ندارد، اما برای این کار تدارک می‌بیند. خلاصه کلام، این بخوبی روشن است که پس از پایان جنگ ویتنام، وقت آن خواهد رسید که جنگ دیگری در کوبا براه بیاندازد. شگفتی‌آور نیست که او در این باره، اول از همه با "عالیجناب" سفیر یانکی در کاراکاس مذاکره کرد. بسیار خوب، نظر ما اینست: چنانچه آنها هم‌الان و یا در هر زمان دیگری، در اثنائی که به ویتنام حمله می‌کنند و یا پس از اینکه در ویتنام شکست

خوردند - چرا که آنها شکست خواهند خورد، حمله آنها به مردم قهرمان ویتنام شمالی شکست خواهد خورد، حمله آنها علیه مردم قهرمان ویتنام جنوبی، به رهبری جبهه آزادیبخش ملی (ویتنام) که حزب کوبا از موضع و سیاستش بدون هیچگونه تزلزلی دفاع می‌کند (ابراز احساسات)، شکست خواهد خورد، هیچ شک و تردیدی در این امر وجود ندارد که آنها امپریالیست‌ها را شکست خواهند داد - باری، اگر امپریالیست‌ها در این خیال‌اند که می‌توانند در اینجا جنگ را به آسانی ببرند، باید بدانند که در اینجا یک استالینگراد باضافه ۳ تا ۶ ویتنام بازخواهند یافت. (ابراز احساسات) و بعلاوه، در مابقی نقاط این قاره نیز، به ویتنام‌های بسیاری برخوانند خورد. آنها بهتر است از هم‌اکنون این را بدانند! و تا آنجائی که به ما مربوط می‌شود، ما بر محاسبات ریاضی، تعداد افراد، و حجم آتش متکی هستیم، بخصوص آتشی که از هر سلاحی قوی‌تر است - و آن آتشی است که در قلب ما برپاست و آتش شور و هیجان تمامی ملت ماست! (ابراز احساسات)

ما نه از دسیسه و تهدید می‌ترسیم و نه باکی از تهمت‌هایی که سعی دارند به ما بزنند داریم. ما به این کارها اعتنائی نداریم. این مسخره است که می‌خواهند ما را مسئول فعالیت‌های انقلابیون و استراتژی و تاکتیک‌های آنها بدانند. ما می‌دانیم که انقلابیون و سازمان‌های انقلابی چگونه عمل می‌کنند. ما می‌دانیم که در تمام فرآیندهای انقلابی نیروهای بسیاری موثرند و در هر جنبش انقلابی مراکز متعدد فرماندهی وجود دارد. در تجربه خود ما در کوبا، بعنوان مثال، هنگامی که به مونکادا حمله بردیم هیچ سازمان انقلابی دیگری از این واقعه باخبر نبود؛ و هنگامی که یک گروه از میهن‌پرستان به پادگان نظامی گوی‌کوری* یورش بردند، باز هم هیچ سازمانی از آن مطلع نبود؛ هنگامی که رفقای ما در سرفرماندهی انقلابی، در روز سیزدهم مارس به کاخ ریاست‌جمهوری حمله‌ور شدند، ما که در کوهستان بودیم خبر آن را از رادیو شنیدیم. در سازمان ما، مردانی که در دشت‌ها می‌جنگیدند هرگز از کارهایی که ما در کوهها انجام می‌دادیم خبری نداشتند. و مردانی که در کوهها بودند از کار افرادی که در شهرها بودند خبر نداشتند. بدیهی است که انقلابیون نمی‌توانند با تلفن و بی‌سیم باهم ارتباط داشته باشند. در هر انقلاب سازمان‌های مختلفی وجود دارد و هر سازمان، بنوبه خود دارای سطوح مختلف رهبری است و سازمان‌هایی که بطور سری فعالیت می‌کنند در هر شهر مستقل می‌باشند.

طبیعی است که انسان نمی‌تواند مسئولیت عمل معینی را بر عهده سازمان‌های انقلابی - نه همه آنها و نه حتی یکی از آنها - بگذارد، و پوچ‌تر و مسخره‌تر و احمقانه‌تر اینست که حکومت انقلابی کوبا را مسئول آن بدانند.

اما، این حملات از جانب چه کسانی آغاز شده است؟ از طرف کدام دولت صورت گرفته؟ از جانب یکی از خشن‌ترین و وحشی‌ترین حکومت‌هایی که این قاره تاکنون بخود دیده است. حکومتی که با اعمال خونین و سرکوبی بیرحمانه مردم مسئول منحصر بفرد خونریزی‌هایی است که در ونزوئلا صورت گرفته است. این باند لئوننی است که با دست زدن به خشونت و سرکوب در این کشور مسئول اصلی قتل ایری‌بارن بورخس است.

این باند لئوننی است که سر بخدمت اربابان یانکی خود نهاده و ثروت ونزوئلا را، در ازاء خرده‌نانی، در خدمت آنها گذارده و صدها هزار تن از میهن‌پرستان این کشور را بقتل رسانده تا به اربابان امپریالیست خود خدمت کند - همین باند است که مسئول این قتل می‌باشد.

لیست مبارزین ونزوئلایی که قربانی خفقان و سرکوب از جانب رژیم بتانکورت و لئوننی شده‌اند بسیار دراز است. بعنوان مثال، آنها در تبانی با جلادان باتیستا، لیویا گوررنور* جوان را بقتل رساندند. درست در قلب کاراکاس، در آل‌سیلنسیو، آلبرتو روداس مزونس**، که تنها گناهش این بود که فریاد "زنده‌باد کوبا" سر داده بود، بضرب گلوله پلیس کشته شد. روز بعد، پلیس بتانکورت جنازه او را مخفیانه از خانماش بیرون برد تا از عزای عمومی و برگزاری تظاهرات در مراسم تشییع جنازه‌اش جلوگیری کند.

از اوت ۱۹۵۹ تا مارس ۱۹۶۳، صدها میهن‌پرست ونزوئلایی بدست جلادان بتانکورت و لئوننی بقتل رسیدند. در یک عملیات تروریستی علیه مردم، دولت تظاهرات بیکاران را به مسلسل بست و موجب مرگ جوان فرانسیسکو ویه‌گاس†، رافائل سیمون مونتمرو†† و رافائل بالتازار گونزالسΦ گردید.

بعد از این واقعه، بتانکورت با بی‌حیائی کامل در یکی از نطق‌هایش با اشاره به این کشتار اعلام داشت که خیابان‌ها جای مردم نیست، بلکه محل استقرار پلیس است. پس از اینکه ریکاردو ناواروΦΦ، رهبران اتحادیه کارگری دست‌نشانده بتانکورت را در یک انتخابات شکست داد، دستجات مسلح دولتی این رهبر کارگران نفت را در یک جلسه اتحادیه بقتل رساندند. در این حادثه هفت کارگر دیگر مجروح شدند.

* Livia Gouverneur

** Alberto Rudas Mezones

† Juan Francisco Villegas

†† Rafael Simón Montero

Φ Rafael Baltazar González

ΦΦ Ricardo Navarro

حولیان تورز، در بارکی‌سی‌مه‌تو، بازداشت شده و سپس شکنجه شد و با شلیک یک گلوله در شکمش بقتل رسید. پلیس ونزوئلا برای توجیه قتل او به این بهانه قدیمی متوسل شد و اعلام نمود که "زندانی در حال فرار کشته شده است." *

حوزه گرگوریو رودریگز** بطور وحشیانه‌ای توسط ماموران پلیس امنیتی شکنجه شد و سپس او را از یک ساختمان چهارطبقه بزمیر انداختند تا وانمود سازند که خودکشی کرده است. کمیسیونی از مجلس نمایندگان ونزوئلا، طی یک گزارش محرمانه، وقوع این جنایت را تایید کرد.

با به ریاست جمهوری رسیدن لئون هیج گونه تغییری در سیاست سرکوبگرانه حکومت ونزوئلا حاصل نشد. رافائل اوردانeta، یک محصل جوان دبیرستانی، بدست ماموران پلیس امنیتی حاروا شکنجه شد و بطور وحشیانه‌ای کتک و چاقو خورد و سپس بدنش گلوله‌باران شد. †

پنیا پنیا، افسر گارد ملی، چند تن از دهقانان را در ایالت میراندا دستگیر و شکنجه کرد. سه تن از زندانیان، منجمله ترینو باریوس رهبر دهقانان، ویکتور رامون سوتو روحاس رهبر جوانان، و حسوس ماریا هرئاندز در حضور ده نفر از رفقاییشان که بعدا بخاطر سرپیچی از جواب به سئوالات با گلوله بقتل رسیدند، از یک هلیکوپتر روی کوههای میراندا به پائین پرتاب شدند. ††

محصلی از هنرستان فنی ماراکایبو، به سن چهارده سال، بهنگام تیراندازی پلیس بر روی تظاهراتی که بطور مشخص در اعتراض به خفقان و سرکوب پلیس صورت می‌گرفت، بقتل رسید.

پدرو روحاس، پس از دستگیری توسط پلیس امنیتی، در یک اردوگاه کار اجباری در کاجیپو حلق‌آویز شد. Φ

آلبرتو لووه‌راΦΦ توسط پلیس امنیتی دستگیر شد و در زیر شکنجه وحشیانه بقتل رسید. جسد او را با زنجیر سنگین به گردنش پیدا کردند و در کالبدشکافی معلوم شد که ستون

* Julián Torres, Barquisimeto

** José Gregorio Rodríguez

† Rafael Urdaneta, Jaroa

†† Peña Peña, Mirando, Trino Barrios,

Victor Ramón Soto Rojas, Jesús María Hernández, Maracaibo

Φ Pedro Rojas, Cachipo

ΦΦ Alberto Lovera

فقراتش خرد شده است .

قتل فابریسیو اوحدا ، سرفرماندهی اف.ال.ان - اف.ا.ال.ان در زندان ، اذهان عمومی جهانیان را به اعتراض واداشت .

ناپدید شدن اجساد قربانیان ، کار منظم ماموران سرکوبگر بتانکورت و لئون است . آنها اخیرا همین کار را در مورد اجساد جنگجویان شهری ارتش آزادیبخش ملی بنامهای آندرس پاسکییر ، فلیپه مالاور ، دوناتو کارمونا* ، آنجل گهرا** ، دومینگو سانچز† و بسیاری دیگر از میهن پرستان ونزوئلا انجام داده اند .

کنگره ونزوئلا تاکنون مجبور گشته سه بار دست به تحقیق درباره اعمال پلیس امنیتی بزند و در هریک از این موارد ثابت شده که این سازمان زندانیان خود را شکنجه کرده و بقتل می‌رساند .

لیست قربانیان پلیس بتانکورت بسیار طولانی است . بین ملت ونزوئلا و نوکران امپریالیسم که بر این کشور حکومت می‌کنند ، رود وسیعی از خون جاری است .

لیست کوتاهی از قربانیان رژیم بشرح زیر است :

ساموئل سانچز آلوارز ، آندرس کوبا کاساس ، لوئیس ماریا کازولا ، ایسابل آکوستا ، آلکسیس ریوهرو ، حوزه دل کارمن چاوز ، ناتالیا گینالیا ، سانتوس چائورون ، روساریو موحیکا ، آنتونیو موگویون ، پدرو آنیان ، حوزه مونته‌سینوس ، لوئیس آدریان گونزالز ، فرانسیسکو لوسادا ، ادگارد گونزالز ، فرانسیسکو ولازکز ، آلخاندرو مونتیل ، ایسیدورو اسپینوسا ، لیویا گوتیهرز ، ویکتور سساری ، آمه‌دئو سیفونی ، حوزه رودریگز ، آلیریو مندرز ، خوان گومز ، هکتور تروچیو ، لئونیداس روحاس ، آلفردو تیرادو ، پدرو راموس ، خوان اوسیریو ماگابانسی ، میگورل آرویاکا ، ارنستو آلوارز ، کونسپسیون اورتا ، آلفردو کارمونا ، ایساک ولازکز ، آنا لوردس پاچهکو ، آنیبال هیمنز ، هوستو کاماچو ، کارلوتا ده اوجوا ، سیمون جاکوآلحا ، استر فلورس ، اولگا ده هرناندز ، رامون گهوارا ، رودولفو گارسیا ، رافائل هورتادو ، بیلار پونسه ، سانتیاگو فیگهراس ، امیلیو دوس سانتوس ، آرماندو سانچز ، الیاس لا روسا ، مارتین پالاسیوس ، ارنستو آلویو ، آنتونیو دیاز ، حوزه زوریتا ، آلبرتو مانزانارس ، لوئیس ساآودرا ، فرانسیسکو روسالس ، والنترین آرائه‌مو ، دانیل ماتوته ، آکیلس بهیورین ، آلوارو روئیز ، مانوئل اینفانته ، رافائل گهرا ، انریکه پرز ، ادویمیس کولورادو ، ائولالیا فوئتمایور ، آنجل

* Donato Carmona

** Angel Guerra

† Domingo Sánchez

لینارس، حولیو مانزانو، حوزه وازکز، استهبان پادییا، کارلوس نووا، انریکه لئال، رافائل ویهگاس، مانوئل کاجوت ساهودالا، آلفونسو رودریگز، حسوس اوسونا، اومار رامونس پریه‌تو، حسوس روحاس فیگه‌روا، لوئیس مارتینز آن‌یز، ویویان هرناندز، ال‌وینا ده مورالس، رافائل کله‌منته آکوستا، ح. پفی‌فر، ایگناسیو دیاز نینیو، کارلوس مارتینز، آله‌جو سه‌لیس، آلحاندرو ساندووال، ادوآردو میرابال ماچادو، ایوان آلفردو کورده‌رو، حسوس آلبرتو تروچیو رامون حیمنز، هومبرتو مندر فیگه‌رده‌و، آنته‌رو مندوزا آنکاریتا، فرانسیسکو باره‌تو، مانوئل آنتونیو موخیکا، افرائین کورده‌رو، کارمelo ماندوزا، لوئیس ویسنته گارسیا، هکتور بلتران دیاز، نانسی آل‌وارادو پالما، لوئیس رافائل تینثو کامبوا، رافائل آنتونیو بریسه‌نیو، ایوان دازا، آلیجو س. پاره‌دس، که در حضور مادرش به قتل رسید، و یک لیست بی‌پایان از میهن‌پرستان و رزمندگانی که همگی را با بی‌شرمی بقتل رسانیدند.

این بهیچوجه اسامی کسانی نیست که در جنگ علیه جلادان و سربازان رژیم ستمگر، قهرمانانه بخاک افتاده‌اند. بلکه اسامی بسیاری از اهالی ونزوئلاست که قربانی گلوله‌ها، شکنجه و جنایت این رژیم شده‌اند.

این چیزی نیست جز تاریخ ونزوئلا در چند سال اخیر! این تاریخ جنایات بتانکورت است! این تاریخ جنایات لئونو است، جنایاتی که لئونو و بتانکورت باید بخاطر ارتکاب به آنها در مقابل تاریخ جوابگو باشند! این جنایاتی است که آنها سعی دارند از انظار مردم مخفی نگهدارند! اینست علت اصلی پاپوش‌دوزی‌ها و مانورهای آنان برای گذاردن مسئولیت قتل ایری‌بارن بر دوش کوبا.

و آنها باید در جایی، و در واقع در همه جا، در مقابل این جنایات پاسخگو باشند. و اگر می‌خواهند در سازمان ملل در مقابل این جنایات خود پاسخگو باشند، چه بهتر! اگر می‌خواهند مسئله را به سازمان ملل ارجاع کنند، بسیار کار خوبی می‌کنند! ولی بهتر است به آنها بروند و درباره جنایات خود، خشونت‌های خود، خیانت‌های خود به ونزوئلا، و درباره هزاران میلیون پزوئی که به دامن امپریالیسم یانکی ریخته‌اند و روده‌های خونی که جاری کرده‌اند، توضیح بدهند. (ابراز احساسات)

این آنها هستند که باید بر مسند اتهام بنشینند. تازه در اتهامات فوق‌الذکر خفقان و سرکوب بیرحمانه، استثمار خلق ونزوئلا، الغاء حقوق مصرحه در قانون اساسی و تجاوز به حریم دانشگاه را اصلاً بحساب نیاورده‌ایم. اگر آنها این سیستم کثیف و غرقه در خون را دموکراسی می‌نامند، از آنها سؤال می‌کنم: پس چرا هرگز نمی‌توانند حتی یک جلسه با دانشجویان دانشگاه‌هایشان داشته باشند؟ ما امروز دقیقاً بدین منظور در اینجا گرد آمده‌ایم تا آن روز افتخارآمیز و آن روز حماسی را گرامی داریم که در طی آن دانشجویان

ما، مانند دانشجویان ونزوئلایی، برخی قهرمانانه جنگیدند و برخی دیگر - که ماموریت دیگری بر عهده داشتند - مانند حوزه آنتونیو اچهواریا یا در جنگ با پلیس کشته شدند و یا مجروح و بازداشت گردیدند و سپس به قتل رسیدند.

ما امشب در حالی گرد هم جمع شده‌ایم که روزهای مشابه آنچه که اکنون مردم ونزوئلا دارند تجربه می‌کنند را پشت سر گذاشته‌ایم. ما در اینجا جمع شده‌ایم تا از دانشجویان با افتخار خود تجلیل کنیم، همانگونه که روزی از روزهای آینده، ملت ونزوئلا از قهرمانان و شهدای خود تجلیل بعمل خواهند آورد.

بالاخره روزی فرا خواهد رسید که در ونزوئلا نیز بسیاری از میادین و خیابان‌ها، بسیاری از کارخانه‌ها و تاسیسات را با نام قهرمانانی که بدست جلادان این رژیم ستمگر بقتل رسیده‌اند، مزین خواهند کرد. (ابراز احساسات)

لکن، ما اطمینان داریم که این لئونونی "دموکرات"، این خائن به ملت و کشورش، این جلاد امپریالیسم، و مامور سرکوبگر امپریالیسم یانکی، هرگز جرات نخواهد کرد قدم به دانشگاه ونزوئلا بگذارد. زیرا، امروزه چنین شهرت دارد و در تمام دنیا پذیرفته شده است که اصیل‌ترین و ایده‌آلیستی‌ترین احساسات و بهترین عناصر و گل سرسبد ملت‌ها در میان جوانان یافت می‌شود. و گل سرسبد ونزوئلا - یعنی جوانانش - همانند سایر کشورها در میان دانشجویانش جای دارد.

اما، لئونونی با این نیروی شورش، قهرمان، با ارزش و جنگجوی ملت ونزوئلا چگونه رفتار می‌کند؟ هرکس وارد دانشگاه شود با تفنگ طرف است! تانک‌ها، جلادان و پلیس‌ها. خیانتکاران، جلادان و قاتلین هرگز نمی‌توانند با جوانان ونزوئلا درآمیزند. ما اطمینان داریم که آقای لئونونی نمی‌تواند قدم به دانشگاه بگذارد و با ملت حویثی درباره سیاستش سخن براند. زیرا، فقط در کشوری که بین ملت و حکومتی اختلافی نیست، فقط در کشوری که روند انقلابی در حال تکوین است و ملت در اتحاد کامل سر می‌برد. و توده‌های کارگر و دهقان آن، توده‌های جوان و روشنفکر آن با یکدیگر متحد شده‌اند، امکان چنین کاری وجود دارد - البته نه در میان هیاهوی آژیرهای آن روز افتخارآمیز ۱۳ مارس یا در انبوه آتش تفنگ‌ها، بلکه در آینده، آینده‌ای سرشار از آگاهی انقلابی و میهن‌پرستی است که ما، بعنوان رهبران این ملت، می‌توانیم در اینجا، همانگونه که با دهقانان در کوه‌ها و کارگران در کارخانجات ملاقات می‌کنیم، با دانشجویان هم دیدار کنیم.

چرا که این ماهیت انقلاب است. ما نیز، گذشته ننگینی داشته‌ایم که پراز تجاوز، گلوله، اخراج، قتل و جنایت بوده است؛ دانشگاه ما نیز با اینگونه تظاهرات قهرمانانه و رودرروئی با ماشین‌های آب‌پاش، باتون و گلوله آشناست. اما پشتکار و استقامت و مبارزه مردم هم وجود داشت. و بالاخره پیروزی بدست آمد. دانشگاه ما حق این را بدست آورد

که آینده خود را بسازد، جایگاه مناسبی برای خود در جهان بیابد و کاملاً آزاد و مستقل باشد.

ما اطمینان داریم که ونزوئلا روزی به این چیزها دست خواهد یافت و شعار قهرمانانه آنها: "کشور خود را آزاد کنید و یا بخاطر ونزوئلا بمیرید!" به حقیقت خواهد پیوست. و این شعار مانند شعار خود ماست،

یا میهن یا مرگ!

ما پیروز خواهیم شد!

(ابراز احساسات پرشور حضار)



کوبا را نمی توان خرید

یا ترساند

(۳ سپتامبر ۱۹۷۹)

این سخنرانی در جلسه افتتاحیه ششمین کنفرانس سران
کشورهای غیرمتعهد در ۳ سپتامبر ۱۹۷۹ در هاوانا ایراد گردیده
است. ترجمه فارسی از روی متن انگلیسی که توسط خبرگزاری
پرنسا لاتینا* انتشار یافت، توسط سیاوش نواب صورت گرفته است.

* * *

عالیجنابان؛

میهمانان؛

رفقا؛

می‌خواهم تقاضا کنم که نخستین لحظات این گردهمایی مهم به یاد دوست عزیز،
رئیس‌جمهور فقید الجزایر، هواری بومدین، اختصاص یابد که مورد تحسین همه ما بود. او
یکی از قهرمانان جنبش آزادیبخش و انقلاب کشورش بود که کنفرانس سران را در سال ۱۹۷۳
بنحوی عالی هدایت کرد و برای تحکیم و تعالی حیثیت و اعتبار جنبش غیرمتعهدها بسیار
فعالیت کرد و مایه بسی تأسف است که او اکنون در کوبا در میان ما نیست و در این لحظه
از تاریخ جنبش ما شرکت ندارد. من از این کنفرانس شایسته تقاضا می‌کنم که برای گرامیدانت
خاطره وی یک دقیقه سکوت نماید.

آقای رئیس، جونیوس جایاواردنه**، من در اینجا می‌خواهم از توجه دائمی شما نسبت
به آینده جنبش ما و از احترام دموکراتیکی که شما نسبت به اجزای مختلف و متفاوت این
مجمع قدرتمند از کشورهای مختلف ادا کرده‌اید و نیز از دوراندیشی خردمندانه‌ای که شما
در کلیه مواقع دشواری که کشورهای غیرمتعهد در طول سه سال گذشته با آن روبرو بوده‌اند
نشان داده‌اید - که کار آسانی هم نبوده - صمیمانه قدردانی نمایم. کشور کوچک شما،

* Prensa Latina

** Junius Jayawardene

علیرغم دورافتادگی و مشکلات اقتصادی‌ای که دارد، کوشش اصیل و ارزنده‌ای بعمل آورده است تا از عهده مسئولیت‌های پرافتخاری که به آن واگذار شده برآید.

من از کلیه حاضرین بخاطر افتخار بزرگی که با حضور خود در اینجا به ما داده‌اند تشکر می‌کنم. من دروودهای گرم خود را به شما می‌فرستم و از جانب مردم کوبا به شما خیرمقدم می‌گویم.

همچنین می‌خواهم دروودهای برادرانه خود را به کشورهای جدیدی که در این کنفرانس بد جنبش نیرومند ما پیوسته‌اند ابراز نمایم: ایران و پاکستان پس از سرنگونی سلطنت شاه و ارهم پاشیدگی پیمان نظامی تجاوزگرانه و ارتجاعی سنتو^{۴۸} به عضویت این جنبش درآمده‌اند، و دیگران عبارتند از سورینام، بولیوی، گرانادای کوچک و خلق شکست‌ناپذیر نیکاراگوآ که رزمندگان قهرمان و ازجان‌گذشته آن اخیراً نمونه‌هایی از حرکت تاریخی خود که به سرزمین ساندینو آزادی بخشید و برای قاره ما اعتبار به ارمغان آورد را به نمایش گذاشتند.

کشورهای اتیوپی و افغانستان اینک با یک خصلت انقلابی نوین در جرگه ما هستند، و جبهه میهن‌پرستان زیمبابوه بعنوان یک عضو اصلی در اینجا حضور دارد. خانواده ما در حال گسترش است و به کیفیت آن نیز افزوده می‌شود، و باید که چنین باشد.

فیلیپین، سنت‌لوسیا، دومینیک، و کاستاریکا ناظرین جدیدی هستند که در اینجا حضور دارند، و نیز تعدادی میهمان منجمله از اسپانیا حضور دارند، که حضور یک هیئت نمایندگی از جانب این کشور برای نخستین بار به این کنفرانس را مایه امیدواری جهت استقرار روابط دوستانه و ثمربخش با تمام مردم جهان می‌دانیم. اسپانیا سرانجام بخود این اجازه را نداد که به پیمان نظامی تجاوزگرانه ناتو^{۴۹} کشیده شود، کاری که اگر انجام می‌گرفت تنها نتیجه آن خدشه‌دار کردن آینده درخشان این مردم از خودگذشته بود، مردمی که پیوندهای تاریخی، فرهنگی و خونی آنان با ملت‌های قاره ما بسیار مستحکم است.^{۵۰} همچنین در اروپای غربی صنعتی، ما به دوستانی نیازمندیم که به ازابه امپریالیستی بسته نشده باشند.

جمعاً ۹۴ کشور و جنبش آزادیبخش بعنوان اعضای اصلی در این ششمین کنفرانس سران شرکت دارند. بدین ترتیب این کنفرانس بزرگترین و پرنمایندترین کنفرانس کشورهای غیرمتعهد و جنبش‌های آزادیبخش ملی است که تاکنون برگزار شده است. و این چیزی نیست که کشور متواضع ما بخواهد اعتبارش را بخود اختصاص دهد، بلکه این نشانه غیرقابل انکاری از توان، قدرت، و اعتبار جنبش کشورهای غیرمتعهد است.

کلیه تلاشهایی که بمنظور سابوتاژ و تخریب کنفرانس سران هاوانا صورت گرفت به عث بوده است. تمام فشارها، تلاشهای مذبوحانه دیپلماتیک و تحریکات برای جلوگیری

از برگزاری کنفرانس در کشور ما بیهوده از آب درآمد .
امپریالیست‌های یانکی و متحدین قدیمی و جدید آن - در این مورد مسطور من حکومت چین است - نمی‌خواستند که این کنفرانس در کوبا برگزار شود .
آنها دست به اقدامات کثیفی هم زدند ، و گفتند که کوبا می‌خواهد جنبش کشورهای غیرمتعهد را به آلت دست سیاست شوروی بدل کند . ما بخوبی می‌دانیم که حکومت آمریکا حتی به نسخه‌ای از طرح بیانیه نهائی کنفرانس که توسط کوبا تدوین شده بود دست یافت و تماس‌های دیپلماتیک فراوانی بعمل آورد تا آن را تغییر دهد . در این زمینه مدارک انکارناپذیری در اختیار ماست .

ما معتقدیم که طرح بیانیه - که زودتر از هر کنفرانس دیگری از قبل در اختیار کلیه کشورهای عضو قرار گرفته بود و حتی با انضمام برخی از پیشنهادات رسیده تغییراتی هم در آن داده شده - طرح خوبی است که می‌تواند بهتر هم بشود ، بدین معنی که آن را تقویت کنیم ، نه اینکه تضعیفش کنیم . از کی تابحال ایالات متحده این حق را پیدا کرده که در جنبش غیرمتعهدها دخالت کند و درباره چگونگی تدوین اسناد ما تصمیم بگیرد ؟
دلیل این مخالفت ارتجاعی با کوبا چیست ؟

کوبا دقیقاً آن کشوری نیست که نسبت به امپریالیست‌ها از خود تزلزل نشان بدهد . کوبا هرگز در کاربرد سیاست همبستگی نزدیکی با جنبش‌های آزادیبخش ملی و کلیه اهداف حق طلبانه عصر ما از پا نایستاده است . (براز احساسات) کوبا هرگز در مورد دفاع از اصول سیاسی خود بطرزی راسخ ، پرانرژی ، با سربلندی ، صداقت و شهامت ، تردیدی بخود راه نداده است . و نیز در طول بیش از بیست سال گذشته ، کوبا هرگز از مبارزه برعلیه تهاجم و تحریم اقتصادی تحمیلی از سوی قدرتمندترین کشور امپریالیستی چهار دست برداشته است - تهاجم و تحریمی که علت آن فقط این است که کوبا درست در ۹۰ مایلی سواحل آمریکا ، به یک انقلاب سیاسی و اجتماعی واقعی جامه عمل پوشانده است .

همه این را بخوبی می‌دانند - و در خود ایالات متحده هم بطور رسمی بدیرمدت ده و اسناد آن منتشر شده است - که زمامداران آن کشور سالها وقت خویش را صرف سازماندهی و توطئه‌چینی برای ترور رهبران انقلاب کوبا کردند . و برای این کار از پیچیده‌ترین ابزار توطئه و جنایت استفاده کردند .

با این وجود ، علیرغم این حقیقت که اعمال فوق بوسیله سنای آمریکا مورد تحقیق قرار گرفته و در سطح وسیعی پخش شده است ، حکومت ایالات متحده هنوز حاضر نشده است که برای آن اعمال ننگین و وحشیانه هیچگونه عذرخواهی بکند .

معیار واقعی برای سنجش یک خلق انقلابی و افتخار بی‌شائبه کشوری که نمی‌توان آن را تطمیع کرد ، خرید و یا ترساند ، فقط از روی میزان نفرت امپریالیست‌ها نسبت به آن

کشور تعیین می‌شود. (ابراز احساسات)

در زمینه روابط بین‌المللی، ما همبستگی خود را در عمل نشان می‌دهیم، نه با سخنان زیبا. هم‌اکنون تکنیسین‌های کوبا در بیست‌وسه کشوری که عضو جنبش ما هستند مشغول کارند. در غالب این کشورها، بخاطر محدودیت‌های اقتصادی آنان، همکاری ما علیرغم مشکلاتی که خودمان داریم بطور بلاعوض انجام می‌گیرد. در حال حاضر تعداد پزشکان کوبائی که در خارج از کشور به خدمت مشغولند دو برابر تعداد پزشکان سازمان بهداشت جهانی وابسته به سازمان ملل متحد است.

کوبائی‌های اصیل و ازجان‌گذشته هزاران کیلومتر دور از خانه و کاشانه خود، بخاطر حمایت از جنبش‌های آزادیبخش و دفاع از اهداف حق‌طلبانه مردمان دیگر، و بخاطر مبارزه علیه توسعه نژادپرستان آمریکای شمالی و دیگر اشکال تعرض امپریالیستی به حیثیت انسانی و تمامیت ارضی و استقلال ملل دیگر، جان خود را از دست داده‌اند. آنها تجلی آن پاکی، فداکاری، همبستگی و آگاهی انترناسیونالیستی هستند که انقلاب در اذهان مردم کوبا حک کرده است.

کوبا را به چه چیز می‌توان متهم ساخت؟ اینکه کوبا یک کشور سوسیالیستی است؟ بله، کوبا یک کشور سوسیالیستی است، (ابراز احساسات) ولی ما قصد نداریم ایدئولوژی با نظام خودمان را بر کسی تحمیل کنیم، چه در داخل این جنبش و چه در خارج از آن. علاوه سوسیالیست بودن چیزی نیست که ما از آن شرمند باشیم. یا اینکه انقلاب کوبا یک انقلاب رادیکال است؟ بله، ما انقلابیون رادیکال هستیم، ولی ما نمی‌خواهیم رادیکالیسم خود را بر کسی تحمیل کنیم، بالاخص بر جنبش غیرمتعهدها.

اینکه ما روابط دوستانه‌ای با اتحاد شوروی و مابقی جامعه سوسیالیستی داریم؟ بله، ما دوستان اتحاد شوروی هستیم. (ابراز احساسات) ما از مردم شوروی بسیار متشکریم، زیرا همکاری سخاوتمندانه آنها بود که به بقاء ما کمک کرد و به ما امکان داد که بر مشکلات دوران‌های بسیار دشوار و حساس در زندگی مردمان فائق آئیم — مانند زمانی که ما حتی با خطر نابودی کامل مواجه بودیم. هیچ کس حق ندارد ناسپاس باشد. ما نسبت به انقلاب شکوهمند اکتبر سپاسگزاریم، چرا که این انقلاب عصر جدیدی را در تاریخ بشریت گشود، امکان شکست فاشیسم را فراهم کرد و یک موقعیت جهانی ایجاد کرد که در آن مبارزات فداکارانه خلق‌ها منجر به سقوط نظام منفرود استعماری شد. نادیده گرفتن این واقعیت به معنای نادیده گرفتن خود تاریخ است.

نه تنها کوبا، بلکه همچنین ویتنام، کشورهای مورد تعرض قرارگرفته عرب، خلق‌های مستعمرات پیشین پرتغال، روندهای انقلابی در بسیاری از کشورها در سراسر جهان، و جنبش‌های آزادیبخشی که علیه ستم، نژادپرستی، صهیونیسم و فاشیسم در آفریقای جنوبی،

نامیبیا، زیمبابوه، فلسطین و نقاط دیگر مبارزه می‌کنند، باری همه اینها به میزان عظیمی مدیون همبستگی سوسیالیستی هستند. من فکر نمی‌کنم که ایالات متحده یا هیچیک از دیگر کشورهای عضو ناتو هرگز حتی به یک جنبش آزادبخش در هیچ کجای دنیا کمک کرده باشند. (ابراز احساسات)

در حقیقت من معتقدم — و من این را در فرصت‌های دیگر هم گفته‌ام — که در صورت غیاب قدرت و نفوذی که امروزه جامعه سوسیالیستی اعمال می‌کند، امپریالیسم در نتیجه بستن آمدن از بحران اقتصادی و کمبود مواد خام اولیه، در تقسیم مجدد جهان تردیدی بخود راه نمی‌داد. امپریالیسم نقداً چندین بار اینکار را انجام داده است، و حتی هم‌اکنون نیز تهدید به انجام مجدد چنین کاری می‌کند، و در واقع اقدام به ایجاد قوای نظامی ویژه‌ای کرده که بطرز تهدیدکننده‌ای کشورهای صادرکننده نفت را هدف قرار می‌دهد. در تایید این گفته همین بس که ایالات متحده بطور یکجانبه اعلام کرده است که حاکمیت مرزهای آبی کشورهای دیگر را از شعاع ۵ کیلومتری به بعد نخواهد پذیرفت.

اگر عضویت در جنبش غیرمتعهدها مستلزم خیانت به عالی‌ترین آمال و تعهدات ما بود، تعلق به آن نه برای من افتخارآمیز بود و نه برای هیچیک از شما. هیچ فرد انقلابی حق ندارد بزدل باشد. (ابراز احساسات)

هستند کسانی که فرصت‌طلبی را بصورت نوعی هنر درآورده‌اند. ما انقلابیون کوبائی فرصت‌طلب نیستیم و در آینده هم هرگز نخواهیم بود. ما آماده‌ایم که هر موقع که لازم باشد منافع اقتصادی ملی خویش را قربانی دفاع از یک اصل حق‌طلبانه یا یک موضع سیاسی شرافتمندانه کنیم. ما کوبائی‌ها هرگز به آنچه که دیروز گفتیم خیانت نمی‌کنیم، و اینطور نیستیم که امروز یک چیز را بگوئیم و فردا خلاف آن را بکنیم.

ما قاطعانه ضدامپریالیست هستیم، (ابراز احساسات) ضداستعمارگرایی. ضد استعمارگرایی نو، (ابراز احساسات) ضد نژادپرستی، (ابراز احساسات) ضد صهیونیست، (ابراز احساسات) و ضدفاشیست هستیم، (ابراز احساسات) چرا که این اصول بحنی از طرز تفکر ما هستند، جوهر و منشاء جنبش غیرمتعهدها از این اصول تشکیل یافته و حیات و تاریخچه این جنبش از همان آغاز پیدایش آن از این اصول شکل گرفته است. این اصول در زندگی مردمی که ما در اینجا نماینده آنها هستیم بسیار زنده و ملموس است.

آیا هیچیک از کشورهایی که اینک متعلق به جنبش ما هستند، در بیش از سی و پنج سال پیش واقعا مستقل بودند؟ آیا هیچ کشور عضوی در جنبش ما هست که استعمار، استعمارنو، فاشیسم، تبعیض نژادی، یا تهاجم امپریالیستی، وابستگی اقتصادی، فقر، آشفتگی، بیسوادی و وحشیانه‌ترین شکل استثمار منابع طبیعی و انسانی خود را تجربه نکرده باشد؟ کدام کشور است که داغ عقب‌افتادگی تکنولوژیکی، سطح زندگی بمراتب نازل‌تر از متروپل‌های

پیشین، شرایط نابرابر تجاری، بحران اقتصادی، تورم و عقب‌افتادگی تحمیل شده بر خلق‌های ما از طریق قرن‌ها استثمار استعماری و سلطه امپریالیستی را بر پیشانی نداشته باشد؟

کوبا در صف مقدم دفاع از این اصول، دفاع از استقلال، دفاع از نقش منحصر بفرد، پراعتبار، دوستانه و هرچه سازنده‌تر و پرنفوذتر جنبش غیرمتعهد‌ها در صحنه زندگی بین‌المللی قرار خواهد داشت، تا صدای رسا و بحق خلق‌های ما شنیده شود. (ابرار/احساسات)

بعلاوه، من معتقدم که اگر شما فکر می‌کردید که کوبا استقلال کامل ندارد، اگر فکر می‌کردید که کوبا از وفاداری و صداقت متناسب با عقاید و اهداف جنبش برخوردار نیست، در آن صورت این چنین همکاری بی‌دریغ، اعتماد، علاقه و شور و اشتیاق خود را در اختیار این ششمین کنفرانس سران جنبش غیرمتعهد‌ها نمی‌گذاشتید. (ابرار/احساسات)

در سراسر عمر انقلابی ما، هرگز کسی سعی نکرده به ما بگوید که چه باید بکنیم. هرگز کسی به ما نگفته که باید نقشمان در جنبش کشورهای غیرمتعهد چگونه باشد. هیچکس به ما نگفت که انقلاب را چه موقع و به چه طریق در کشورمان انجام دهیم، و هیچکس هم نمی‌توانست چنین چیزی بگوید. بطریق اولی، هیچکس مگر خود این جنبش نمی‌تواند تصمیم بگیرد که چه کاری را، چه موقع و چگونه انجام دهد.

ما بطور خستگی‌ناپذیر کوشیده‌ایم تا شرایط مادی و سیاسی لازم برای موفقیت‌آمیز بودن این کنفرانس را فراهم کنیم. ما برای حقوق کلیه اعضای جنبش احترام کامل قائل بوده‌ایم و در آینده نیز خواهیم بود. ما نعام و ظایف خود را بعنوان کشور میزبان بطور کامل و با دقت فراوان انجام داده و خواهیم داد. نظرات ما همیشه با نظرات یک‌یک شما منطبق نخواهد بود. در این کنفرانس ما بسیاری دوستان نزدیک بخود داریم، لکن با بهترین آنها نیز همیشه موافق نیستیم. ما امیدواریم که در اینجا همه با آزادی و صداقت کامل و با این احساس که سخنان آنان با علاقه، احترام و توجه شنیده خواهد شد صحبت کنند. مجموع تجارب همه ما که در اینجا گرد آمده‌ایم می‌تواند نتایج شگرفی ببار آورد. اگر بعضی مباحث برای کسی خوشایند نبود، لطفاً توجه داشته باشید که قصد ما ناراحت کردن کسی نیست. ما با کلیه کشورهای عضو، بدون استثناء، کار می‌کنیم تا به هدف‌هایمان دست یابیم و به توافقات حاصل شده جامه عمل بپوشانیم. ما صبور، دوراندیش، انعطاف‌پذیر و آرام خواهیم بود. کوبا این موازین را در تمام سالهائی که ریاست جنبش را بعهده دارد رعایت خواهد کرد. من این را قاطعانه اعلام می‌کنم. (ابرار/احساسات)

جنبش ما رشد و پیشرفت کرده است. خوشبختانه موزامبیک، آنگولا، سائوتومه و پرنسیپه، گینه بیسائو، و جزایر کاپه ورده* پس از یک سلسله مبارزات قهرمانانه و نابرابر

اینک به صورت کشورهای کاملاً مستقل درآمده‌اند. امروز اینها بعنوان کشورهای مستقل، اعضای معتبر و با نفوذ جنبش ما هستند. درست شش سال پیش در کنفرانس سران در الجزایر بود که اینها صرفاً جنبش‌های آزادیبخش بشمار می‌آمدند.

وینتام پس از سی سال مبارزه فوق‌العاده و تحسین‌انگیز، امروز متحد و آزاد است. شاه دیگر شاه نیست، (ابراز احساسات) سنتو دیگر وجود ندارد، سوموزا دیگر بر سر قدرت نیست، (ابراز احساسات) و گری فاشیست دیگر بر گرانادای کوچک و قهرمان حکمرانی نمی‌کند. (ابراز احساسات) اینها پیروزیهای انکارناپذیری برای استقلال، ترقی و آزادی هستند. اهداف ما پیروز می‌شوند، چرا که برحق هستند.

شمار روزافزونی از خلق‌ها با بریدن از بندهای اسارت استعمار، استعمارنو، فاشیسم و اشکال دیگر ستم و وابستگی، به صفوف ما می‌پیوندند. کلیه این مبارزات بنحوی از انحاء از جانب جنبش کشورهای غیرمتعهد حمایت شده‌اند، و از اینرو ما نیز در پیروزی‌های بدست‌آمده سهمیم هستیم. (ابراز احساسات)

با این وجود، امپریالیسم هنوز از تلاش سرسختانه‌اش برای حفظ سلطه‌جوئی و ستمگری خود بر خلق‌ها و اشغال کشورهای دیگر، که اهدافشان درخور پشتیبانی قاطعانه ماست، دست برنداشته است. در اینجا اشاره من بیش از همه به خلق رنج‌دیده و شجاع فلسطین است. در قرن حاضر هیچ غارت و چپاولی وحشیانه‌تر از آنچه که نسبت به حق خلق فلسطین به داشتن صلح و عدالت صورت گرفته وجود نداشته است. لطفاً بخاطر داشته باشید که ما فنانیک نیستیم. جنبش انقلابی همیشه این را آموخته است که به هر گونه تبعیض نژادی و کشتار با دیده تنفر بنگرد. ما آزار و قتل‌عام بیرحمانه‌ای را که زمانی نازی‌ها بر علیه یهودیان بکار بردند از صمیم قلب محکوم می‌کنیم. ولی در تاریخ معاصر، اعمالی ماسد سلب مالکیت، ظلم و جور و جنایاتی که اکنون از جانب امپریالیسم و صهیونیسم در حق خلق فلسطین اعمال می‌شود، از هر عملی به اعمال نازی‌ها نزدیک‌تر است. خلق فه‌رمان فلسطین که از سرزمین خود بیرون رانده شده، از کشور خود تبعید گردیده، در سراسر جهان پراکنده شده و تحت تعقیب و کشتار قرار گرفته، مثال زنده‌ایست از فداکاری، وطن‌پرستی، و سمبل زنده‌ایست از وحشتناک‌ترین جنایت عصر ما.

سرزمین فلسطین و نیز خاک کشورهای همسایه عرب - سوریه، اردن و مصر - قطعه به قطعه توسط متجاوزین غصب شده است، متجاوزینی که تا بن دندان با پیچیده‌ترین سلاحهای زرادخانه جنگی ایالات متحده مسلح شده‌اند.

افکار عمومی متمدنی در سطح جهانی و نیز جنبش ما به مدتی قریب بیست سال از آرمان بحق فلسطینی‌ها و اعراب حمایت کرده است. (ابراز احساسات) ناصر یکی از بانیان پراعتبار این جنبش بود. با وجود این، کلیه قطعنامه‌های سازمان ملل از جانب متجاوزین

و متحدین امپریالیست آنان با اهانت و تحقیر مردود اعلام شده است .
امپریالیسم کوشیده است تا با استفاده از فریب و نفاق افکنی ، صلح نوع خودش را
تحمیل کند . یک صلح مسلحانه ، کشیف ، غیرعادلانه و خونین هرگز یک صلح واقعی نخواهد
بود .

توافق کمپ دیوید چیزی جز یک خیانت آشکار به آرمان اعراب - فلسطینی‌ها ،
سوری‌ها ، اردنی‌ها - و کلیه خلق‌های عرب منجمله مصری‌ها نیست . (ابراز احساسات) این
توافق خیانتی است نسبت به تمام خلق‌های مترقی جهان ، که در سازمان ملل و سایر مجامع
بین‌المللی همواره از یک راه حل عادلانه برای مسئله خاورمیانه حمایت کرده‌اند ، راه‌حلی
که برای همه قابل قبول و شرافتمندانه باشد و از سوی همه تضمین گردد .

صلح واقعی در خاورمیانه هرگز بر مبنای یک چنان بیعدالتی ، یک چنان سیاست
ماکیاولی ۵۱ ، یک چنان خیانت و یک چنان بنیادهای لرزانی برقرار نخواهد شد .

امپریالیسم بجای یک ژاندارم در خاورمیانه ، در جهان عرب و در آفریقا ، اکنون
خواهان داشتن دو ژاندارم است : اسرائیل و مصر . اگر بین مصر و اسرائیل واقعا صلح برقرار
است ، چرا دیگر مصر نیازی به اینهمه سلاح‌هایی که دریافت می‌کند دارد - اگرچه این
سلاح‌ها به پیچیدگی و مدرنی سلاح‌هایی که به اسرائیل ارسال می‌شود نیستند؟ آیا از این
سلاح‌ها بجز علیه خلق‌های منطقه ، منجمله خود مصر ، استفاده دیگری هم خواهد شد ؟

سیاست بین‌المللی باید منطبق بر اصول اخلاقی باشد . جنبش کشورهای غیرمتعهد
باید صریحا توافق کمپ دیوید را محکوم کند . دستکم یک سرزنش اخلاقی ضروری است .
(ابراز احساسات)

در زیمبابوه ما شاهد ده سال مانور ، فریب و جنایت امپریالیستی بوده‌ایم . در آنجا
شش میلیون آفریقائی بوسیله یک اقلیت بسیار کوچک فاشیست ، متکبر ، نژادپرست و جنایتکار
ستم می‌بینند . ما باید این باصطلاح توافق داخلی ۵۲ در زیمبابوه و رژیم دست‌نشانده
موزوروا را ، که چیزی جز تمسخر وجدان آفریقا نیست قاطعانه محکوم و مردود اعلام کنیم ،
و حمایت و همبستگی همه‌جانبه جنبش غیرمتعهدها را از جبهه میهن‌پرستان زیمبابوه -
یعنی نماینده مشروع مردم آن کشور - اعلام کنیم . (ابراز احساسات)

همچنین خلق نامیبیا از اهانت ، تمسخر و بی‌احترامی آفریقای جنوبی نسبت به احکام
و قطعنامه‌های سازمان ملل رنج می‌برد - و آفریقای جنوبی از پشتیبانی کامل قدرت‌های عضو
ناتو منجمله ایالات متحده برخوردار است . قوای نظامی نژادپرست آفریقای جنوبی ، که
هیچگونه حقی برای حضور در نامیبیا ندارند ، برای محروم ساختن خلق آن کشور از استقلال ،
و تحمیل یک نظام بانتوستانی ۵۲ بر آن کشور رنج‌دیده ، و با بی‌اعتنائی کامل به جامعه
بین‌المللی و افکار عمومی جهان ، تلاش می‌کنند .

خود آفریقای جنوبی شرم‌آورترین لکهء ننگ برای خلق‌های آفریقا و جهان است. شرف انسانی نمی‌تواند از وجود این پایگاه نازی - فاشیستی در دماغهء جنوبی آفریقا، جایی که ۲۰ میلیون آفریقائی توسط یک مشت نژادپرست مورد ستم، استثمار، تبعیض و سرکوبی قرار می‌گیرند، جریحه‌دار نگردد. (ابراز احساسات) چه کسی این نظام را پی‌ریزی کرد؟ چه کسی از آن حمایت می‌کند؟ گفته می‌شود که نژادپرستان آفریقای جنوبی حتی طریقهء ساختن بمب اتمی را هم می‌دانند. من سؤال می‌کنم: این بمب‌ها احتمالا علیه چه کسانی بکار خواهند رفت؟ علیه سیاهان گودنشین پرتوریا؟ آیا این امکان هست که از این بمب‌ها برای جلوگیری از رهائی برحق و اجتناب‌ناپذیر مردم این کشور استفاده شود؟

چرا به نژادپرستان رودزیا و آفریقای جنوبی اجازه داده می‌شود که موزامبیک، زامبیا، آنگولا و بوتسوانا را تقریبا بطور روزانه بمباران کنند و هزاران هزار تن از آوارگان و نیز شهروندان این کشورها را بدون هیچ کیفری بقتل برسانند؟ چرا به متجاوزین صهیونیست اجازه داده می‌شود که اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی و شهرهای لبنان را بطور روزانه بمباران کنند؟ چه کسی این حق را به آنها داده؟ چه کسی قدرت این کار را به آنها داده؟ چرا اینان مجاز هستند که از پیچیده‌ترین سلاح‌های مخرب و مرگبار استفاده کنند؟ چه کسی این سلاح‌ها را در اختیار آنها می‌گذارد؟ آیا این سندی انکارناپذیر از نقش تجاوزکارانهء امپریالیسم و آن نوع صلح و نظم نیست که برای خلق‌های ما می‌خواهد؟ آیا قتل یک کودک، یک پیرمرد، یک زن، یک جوان سیاهپوست، یک فلسطینی، و یک لبنانی جنایت محسوب نمی‌شود؟ آیا می‌توان این روش‌ها و مفاهیم را از روش‌ها و مفاهیمی که زمانی توسط فاشیستهای آلمان بکار گرفته می‌شد تفکیک کرد؟ گزارش‌های مربوط به اینگونه اعمال جنایت‌بار هر روز مخابره می‌شود، حتی بوسیلهء آژانس‌های خبری امپریالیستی - گوئی می‌خواهند بدینوسیله ما را به پذیرفتن ضعف و تسلیم در مقابل این اعمال عادت بدهند.

مسئلهء دیگری که مورد توجه آفریقا و افکار عمومی جهان قرار گرفته، مسئلهء صحرای غربی است. کوبا هیچگونه مشاجرهء خاصی با مراکش، که حتی در بحرانی‌ترین دوران محاصرهء اقتصادی کشور ما، روابط دیپلماتیک و تجاری خود را با کوبا حفظ کرد، ندارد. اما از یک دیدگاه اصولی نسبت به این مسئله، کوبا حمایت کامل خویش را از استقلال خلق صحرا اعلام می‌کند، (ابراز احساسات) و اشغال سرزمین آنان را کاملا بی‌اساس، و خواست آنان را برای کسب حق تعیین سرنوشت بطور آزادانه، بدون کوچکترین تردیدی برحق و عادلانه می‌داند. کوبا یکی از اعضای کمیسیون از سازمان ملل متحد بود که پیش از آغاز مخاصمهء کنونی به تحقیق در مورد خواست مردم صحرا پرداخت و از اینرومی‌تواند شهادت بدهد که ۹۹ درصد از ساکنین این منطقه خواهان استقلال هستند. ما به موریتانی بخاطر تصمیم شجاعانه‌اش مبنی بر دست‌کشیدن از هرگونه ادعا نسبت به خاک صحرا تبریک

می‌گوئیم، (ابراز احساسات) و امیدواریم مراکش نیز در سیاست خود پیرامون صحرای غربی تجدیدنظر نماید، سیاستی که در حال حاضر فقط باعث انزوا و تضعیف موقعیت بین‌المللی مراکش می‌شود و از نظر اقتصادی هم آن را تحلیل می‌برد و تضعیف می‌کند. حق استقلال خلق دلیر صحرای و نماینده مشروع این خلق، یعنی جبهه پولیساریو^{۵۴}، باید از سوی همگان برسمیت شناخته شود.

ما از مردم قبرس در مبارزه‌ای که علیه اشغال بخشی از سرزمین‌شان و برای اشاعه صلح و همزیستی دوستانه بین کلیه اجزاء تشکیل‌دهنده جمعیت این کشور برادر می‌کنند، پشتیبانی می‌کنیم.

موضع کوبا در مورد مسائل آسیای جنوب شرقی کاملاً روشن است. برای مردم ما ویتنام مقدس است. (ابراز احساسات) ما زمانی سوگند خوردیم که حاضریم برای ویتنام کشته شویم.

در دوران اخیر هیچ خلق دیگری وجود نداشته که یک چنین بهای گزافی از فداکاری، رنج و مرگ را برای کسب آزادی خویش پرداخته باشد. هیچ خلق دیگری سهمی بزرگتر از خلق ویتنام به مبارزات آزادیبخش ملی ادا نکرده است. هیچ خلق دیگری در دوران اخیر به اندازه ویتنامی‌ها به ایجاد یک وجدان ضدامپریالیستی جهان‌شمول کمک نکرده است. چهار برابر مقدار بمب‌هائی که در طول جنگ جهانی دوم به مصرف رسید، روی ویتنام فرو ریخته شد. پنجه‌های نیرومندترین کشور امپریالیستی در ویتنام قطع شد. (ابراز احساسات) ویتنام به تمام ملل ستمدیده آموخت که هیچ قدرتی قادر نیست خلقی را که مصمم است برای کسب آزادی خود بجنگد، شکست دهد. مبارزه ویتنام اتحاد کلیه خلق‌های ما را تحکیم بخشید و تقویت کرد. (ابراز احساسات)

اینک، هنگامی که ویتنام قربانی دسیسه، افترا و محاصره امپریالیست‌های یانکی از یکسو، و خیانت، توطئه و تجاوز حکومت چین از سوی دیگر قرار گرفته است، کوبا قاطعانه‌ترین حمایت خود را به ویتنام عرضه می‌کند.

با تمام داد سخنی که آمریکا و متحدین آن درباره آوارگان ویتنام سر می‌دهند — آوارگانی که محصول مستقیم استعمار، عقب‌افتادگی و سی سال جنگ تجاوزکارانه هستند — چرا از میلیون‌ها فلسطینی که در سراسر دنیا آواره شده‌اند و صدها هزار تن آوارگان زیمبابوه، نامیبیا و آفریقای جنوبی که در آفریقا پراکنده‌اند و مورد آزار و قتل واقع می‌شوند، حتی نامی هم نمی‌برند؟ (ابراز احساسات)

چین چه حقی دارد که به ویتنام درس بدهد، سرزمین این کشور را اشغال کند، ثروت اندکشی را نابود سازد و هزاران تن از مردم آن را بقتل برساند؟ باند حاکم بر چین، که از

پینوشه در مقابل آلوده حمایت کرد، از تجاوز آفریقای جنوبی به آنگولا حمایت کرد، از شاه حمایت کرد، از سوموزا حمایت کرد، باندی که از سادات حمایت می‌کند و اسلحه در اختیارش می‌گذارد، باندی که محاصره اقتصادی کوبا توسط یانکی‌ها و ادامه حضور پایگاه دریائی آمریکائی در گوانتانامو را توجیه می‌کند، از ناتودفاع می‌کند، با ایالات متحده و ارتجاعی‌ترین نیروهای اروپا و مابقی جهان هم‌پیمان می‌شود، باری این باند نه از حیثیت لازم برخوردار است و نه صلاحیت اخلاقی آن را دارد که به کسی درس بدهد. (ابراز احساسات)

ما همچنین از جمهوری خلق لائوس در مقابل تهدیدات تجاوزگرانه و توسعه‌طلبانه حکومت چین حمایت می‌کنیم.

موضع کوبا در مورد مسئله کامپوچیه (کامبوج سابق - م) نیز معلوم و مشهود است. ما تنها حکومت واقعی و مشروع کامپوچیه یعنی شورای انقلابی خلق جمهوری خلق کامپوچیه را برسمیت می‌شناسیم و از ابراز همبستگی ویتنام با آن کشور دوست پشتیبانی می‌کنیم. (ابراز احساسات) مرتباً گفته می‌شود که ویتنام رزمندگان را برای حمایت از انقلابیون کامپوچیه به آنجا فرستاد. چرا نمی‌گویند باند خون‌آشامی که کنترل آن کشور را بدست گرفته بود، با همکاری چین و امپریالیسم، نخست حمله را به ویتنام شروع کرد و اسناد و مدارک انکارناپذیری وجود دارد دال بر اینکه زنان، پیران و کودکان ویتنامی مورد قتل‌عام قرار می‌گرفتند؟

ما با تمام نیرو حکومت جنایتکار پل‌پوت^{۵۵} و ینگ ساری را محکوم می‌کنیم. (ابراز احساسات) سه میلیون کشته آنها را متهم می‌کنند. حتی سیهانوک هم مدعی شده است که تعدادی از بستگانش بقتل رسیده‌اند. اینکه چنین جنایاتی بنام انقلاب و سوسیالیسم صورت گرفته، برای نیروهای مترقی جهان باعث سرافکندگی است.

با وجود این، با در نظر گرفتن مسئولیت‌های یک کشور میزبان، کوبا از هر دو طرف دعوت نمود که در هاوانا حضور بهم رسانند تا جنبش غیرمتعهدها بتواند در این مورد به تصمیم برسد. این امر غیرقابل توضیح است که در حالیکه برخی با اخراج مصر، یعنی کشوری که با ایالات متحده و اسرائیل متحد شد و بطور آشکار به آرمان اصیل اعراب و خلق فلسطین خیانت کرد، مخالفت می‌کنند، در عین حال تلاش‌هایی صورت می‌گیرد برای محکوم کردن اعمال تدافعی و مشروع ویتنام در مقابل تجاوز، و این افسانه رواج داده می‌شود که حکومت خونین پل‌پوت، این مایه توهین به تمام بشریت، هنوز موجودیت دارد.

این جنبش باید وحدتش را حفظ کند و همیشه در پی یافتن راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز برای حل اختلافات بین اعضایش باشد. لکن به همان اندازه لازم است که جنبش در تصمیم‌گیری‌هایش، از بیطرفی، واقع‌بینی و منطق سیاسی عدول نکند. (ابراز احساسات)

نانزانیا هم مجبور بود در مقابل تجاوزات اوگاندا از خود دفاع کند و از میهن‌پرستانی که

در آن کشور علیه حکومت سرکوبگر مبارزه می‌کردند حمایت کند. * اکنون حکومت مشروع و انقلابی اوگاندا در این کنفرانس نماینده دارد. (ابراز احساسات) چرا ما باید این حق را در مورد حکومت مردمی کامپوچیه انکار کنیم؟ (ابراز احساسات)

ما از مبارزهٔ خلق کره برای وحدت کشورشان سرسختانه حمایت می‌کنیم. ما تقسیم غیرعادلانهٔ کره را که عملاً به معنی اشغال بخشی از این سرزمین توسط قوای آمریکاست، محکوم می‌کنیم. (ابراز احساسات) ما وعده‌های متناقض و توخالی حکومت آمریکا را محکوم می‌کنیم، چرا که بجای تقلیل دادن قوای نظامی خود، آمریکا دارد آنها را تقویت می‌کند و به توان تهاجمی‌شان می‌افزاید.

در قارهٔ آمریکای خودمان، ما همبستگی سرسختانه و مصرانهٔ خویش را نسبت به خلق دوست خود پورتوریکو مجدداً تاکید می‌کنیم. (ابراز احساسات) خلقی که حق تعیین سرنوشت و استقلالش وقیحانه از جانب آن قدرت استعماری (آمریکا - م) انکار می‌شود. پورتوریکو - درست مانند زیمبابوه، آفریقای جنوبی، فلسطین و کشورهای دیگر - نیازمند کمک و یاری ماست. و ما باید این کمک و یاری را، علیرغم فشارهای شدیدی که ایالات متحده دائماً در این رابطه به تمام کشورها وارد می‌کند، بدون تردید و بدون طفره روی در اختیار پورتوریکو قرار بدهیم.

ما از حق خودمختاری کامل یاناما در مورد کنترل کانال پاناما حمایت می‌کنیم، (ابراز احساسات) و ما مانورهای ارجاعی را که برای جلوگیری از اجرای مواد پیمان جدید صورت می‌گیرد محکوم می‌کنیم.

ما از حق استقلال بلیز** حمایت می‌کنیم، (ابراز احساسات) که امروز عمدتاً از طریق مخالفت و تهدیدهای حکومت ظالم و هواخواه یانکی در گواتمالا خنثی می‌شود. خلق بلیز از نقطه نظرهای قومی، فرهنگی و تاریخی کاملاً با مردم خلق گواتمالا تفاوت دارد، و هر دوی اینان محتاج آزادی می‌باشند.

نیکاراگوآی نوین محتاج بیشترین همکاری‌ها از سوی جامعهٔ بین‌المللی برای بازسازی آن کشور است. کشوری که در نتیجهٔ تقریباً نیم قرن سلطهٔ خاندان سوموزا و تحت قیمومیت تفنگداران دریائی آمریکا به ویرانی کشانده شد. عادلانه است که ما همبستگی خود را با آنان ابراز کنیم. (ابراز احساسات)

* تحت حکومت ایدی امین، نیروهای نظامی اوگاندا در اکتبر ۱۹۷۸ به تانزانیا تجاوز کردند و سپس عقب نشستند. در فوریه ۱۹۷۹ نیروهای نظامی تانزانیا به اوگاندا حمله کردند و بدنبال آن ایدی امین در ماه آوریل فرار کرد.

Belize **

خواست بولیوی برای یافتن راهی به دریا، کشوری که خاک آن یک قرن پیش بخاطر یک جنگ ناشی از منافع امپریالیستی تکه‌پاره شد، خواستی است کاملاً قابل فهم و حیاتی. بدین جهت ما حمایت از این خواست را وظیفه خود می‌دانیم. (ایرازا احساسات) ما با ادامه هرگونه سلطه استعماری در این نیمکره، هر جا که هست، مخالفیم. خود گوبا نیز به همبستگی نیاز دارد. کشور ما قربانی محاصره اقتصادی جنایت‌بار و ظالمانه‌ای است که از جانب ایالات متحده بر ما تحمیل شده است و این محاصره حتی شامل دارو نیز می‌شود؛ و بخشی از خاک ملی ما در اشغال قوای بیگانه است. آیا ایالات متحده حق این را دارد که به هر قیمتی که شده جلوی پیشرفت ما را بگیرد؟ آیا این حق را دارد که برغم خواست مردم یک کشور، در آن کشور پایگاه نظامی داشته باشد؟

در کلیه این مسائل و مبارزات که مورد توجه ماست و نیاز به همبستگی ما دارد، یک عنصر مستمر و همیشگی وجود دارد: اعمال امپریالیسم. آیا جنبش ما می‌تواند این را نادیده بگیرد؟ آیا این فقط نشانه افراطی بودن ماست که بخواهیم پرده از روی این اعمال برداریم؟

اگرچه کشورهای توسعه‌نیافته، با آن فقر عظیم، سطح زندگی نازل و مرگ زودرس مردمان آنها، چیز زیادی ندارند که در جنگ از دست بدهند، لکن ما نمی‌توانیم نسبت به ضرورت صلح در کره زمین بی‌تفاوت بمانیم. چرا که این بی‌تفاوتی بمعنی پایمال کردن امید به آینده بهتر خلق‌هایمان خواهد بود. ما با این نظریه که یک جنگ هسته‌ای اجتناب‌ناپذیر است موافق نیستیم. اینگونه برخورد تقدیری و غیرمسئول بهترین طریقی است که می‌تواند نابودی بشریت در یک آتش‌افروزی جهانی را تضمین کند. در تاریخ حیات بشریت هرگز مانند امروز این چنین امکانات واقعی تکنولوژیکی وجود نداشته است. برای ما غیرممکن است که آنقدر بی‌تفاوت باشیم که این واقعیت را نادیده بگیریم. برای حسیں بار در تاریخ، این وظیفه به نسل ما محول شده که با این قبیل خطرات رویارویی کنیم.

در جهان امروز، تل سلاح‌های مهلک در کنار تلی از مشکلات عقب‌افتادگی روز بروز بیشتر روی هم انباشته می‌شود — مشکلاتی نظیر فقر، کمبود غذا، آشفتگی و هرج و مرج، آلودگی محیط زیست، کمبود مدرسه و مسکن، بیکاری و رشد انفجاری جمعیت. در نقاط مختلف دنیا، منابع طبیعی از قبیل زمین، آب، انرژی و مواد خام کمیاب‌تر و کمیاب‌تر می‌شوند.

جوامع پیشرفته سرمایه‌داری نه تنها الگوهای افراط‌آمیز و غیرقابل حصولی از سطح زندگی و میزان مصرف بوجود آورده‌اند، بلکه کشورهایی هم در منطقه ما هستند که پیشرفت و توسعه را فقط در این می‌دانند که باید مثل نیویورک، لندن و پاریس بود و مثل

آنها زندگی کرد.

بحران اقتصادی جهان، بحران انرژی، تورم، رکود و بیکاری — اینها همه بنحوی از انحاء بر خلق‌ها و حکومت‌های بخش بزرگی از کرهء زمین ستم روا می‌دارند. اگرهم برخی از اعضای جنبش ما از این مشکلات رنج نبرند تعدادشان بسیار اندک است، چرا که لطامت ناشی از این مصیبت‌ها بر دوش ما سنگینی می‌کند.

بنظر ما مسئلهء مبارزه برای دستیابی به صلح و یک نظام عادلانهء اقتصادی و نیز یافتن راه‌حل‌های عملی برای رفع مشکلات مبرمی که بر دوش خلق‌های ما سنگینی می‌کند، دارد هرچه بیشتر تبدیل به مسئلهء اساسی در مقابل جنبش کشورهای غیرمتعهد می‌شود.

مسئلهء صلح و خطرات عظیمی که آنرا تهدید می‌کند، چیزی نیست که بتوان سرنوشت آن را بکلی در دست قدرت‌های نظامی بزرگ قرار داد. دسترسی به صلح امکان‌پذیر است، اما صلح جهانی فقط تا میزانی که همهء کشورها بطور آگاهانه و مصمم برای آن مبارزه کنند قابل تضمین خواهد بود — آنهم نه فقط صلح برای قسمتی از جهان، بلکه صلح برای تمام خلق‌ها. همچنین صلح برای ویتنام، برای فلسطینی‌ها، میهن‌پرستان زیمبابوه و نامیبیا، اکثریت ستم‌دیدهء آفریقای جنوبی، آنگولا، زامبیا، موزامبیک، بوتسوانا، اتیوپی، سوریه، لبنان، و خلق صحرا. (ابراز احساسات) صلح توام با عدالت. صلح همراه با استقلال. صلح و آزادی باهم. صلح برای کشورهای قدرتمند و کشورهای کوچک. صلح برای تمام قاره‌ها و تمام خلق‌ها. ما این را می‌فهمیم که این صلح بدون یک مبارزهء مستمر و قاطعانه بدست نخواهد آمد. لکن علیرغم امپریالیسم، استعمارنو، نژادپرستی، صهیونیسم، توسعه‌طلبی و دیگر عوامل واپس‌گرایی که هنوز در جهان وجود دارند، ما باید به امکان دست یافتن به صلح ایمان داشته باشیم. قدرت ناشی از وحدت کشورهای ما بسیار عظیم است. هرگز تاکنون نیروهای مترقی و شعور سیاسی پیشرفتهء خلق‌ها در چنین سطح بالائی نبوده است. حتی در خود کشورهای ارتجاعی امپریالیستی نیز بخش‌های مترقی مهمی مصمم به مبارزه برای همین اهداف هستند. نقش مهمی که مردم آمریکا و افکار عمومی جهان در پایان بخشیدن به جنگ جنایتکارانهء امپریالیست‌ها در ویتنام ایفاء کردند را نباید فراموش نمود.

ما باید خواهان صلح، دتانت^{۵۶}، همزیستی مسالمت‌آمیز و خلع سلاح عمومی باشیم. ما باید اینها را بخواهیم و بدست بیاوریم، چرا که اینها بطور تدریجی و خودبخود بدست نمی‌آیند. و در جهان امروز، اگر بخواهیم موجودیت بشر را حفظ کنیم، هیچ راه دیگری وجود ندارد.

به طریق اولی، ما باید هرگونه پیشرفتی در این زمینه را تشویق کنیم. از اینروست که باید با رضایت به استقبال قراردادهای سالت — ۵۷۲ که بین آمریکا و شوروی منعقد شده، و

قدم‌های دیگری که در این جهت برداشته می‌شود برویم . همچنین باید نیروهای ارتجاعی‌ای را که سیاست جنگ سرد را تبلیغ می‌کنند و در تجارت کثیف اسلحه ، یعنی تجارت انهدام و مرگ دست دارند محکوم کنیم . اینها همچنین مخالف تصویب قرارداد سالت - ۲ بوسیله سنای آمریکا هستند .

لکن ما تشخیص می‌دهیم که این قدم‌ها ، هرچند هم که مثبت و مهم باشند ، هنوز از آن وضع ایده‌آل یعنی از بین بردن تدریجی سلاح‌های هسته‌ای تا جایی که منجر به محو کامل این سلاح‌ها گردد راه درازی در پیش دارد . و این در تحلیل نهائی تنها راه‌حل منصفانه و عادلانه برای تمام ملت‌ها و تنها طریق جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی است . آن روز باید فرا رسد که بشریت با قاطعیت تمام ساختن و تجارت اسلحه را محکوم کند .

آمار منتشرشده حاکی از آنست که جهان سالانه ۳۰۰ میلیارد دلار صرف تولید اسلحه و مخارج نظامی می‌کند ، و این احتمالا یک آمار محافظه‌کارانه است .

برای مثال ، نیروهای نظامی آمریکا به تنهایی ۳۰ میلیون تن نفت مصرف می‌کنند که از مصرف انرژی مجموع تمام کشورهای آمریکای مرکزی و کارائیب بیشتر است .

با ۳۰۰ میلیارد دلار می‌توان در سال ۶۰۰۰۰۰ مدرسه به گنجایش ۴۰۰ میلیون کودک ساخت ؛ یا ۶۰ میلیون واحد مسکونی راحت برای ۳۰۰ میلیون انسان ؛ یا ۵۰۰۰۰ بیمارستان با جمعا ۱۸ میلیون تخت ؛ یا ۲۰۰۰۰ کارخانه که بیش از ۲۰ میلیون کارگر بتوانند در آنها کار کنند ؛ و یا می‌توان امکان آبیاری ۱۵۰ میلیون هکتار زمین را فراهم کرد که با استفاده از تکنیک مناسب قادر به تامین غذای یک میلیارد انسان باشد . این چیزی است که هر سال بشریت برای مخارج نظامی به هدر می‌دهد . و نیز باید از بین رفتن یک نیروی عظیم انسانی را ، بصورت خون جوانان ، بصورت انهدام منابع علمی و فنی ، مواد خام و چیزهای دیگر را بخاطر بیاوریم . این بهائی است که بشریت برای عدم وجود یک فضای حاکی از اعتماد و صلح در جهان می‌پردازد .

از نقطه نظر ما مارکسیست‌ها ، در سراسر سیر تاریخ ، جنگ و تسلیحات بطرزی ناگستنی با نظام استثمار انسان از انسان و حرص و طمع عظیمی که این نظام برای غصب منابع طبیعی خلق‌های دیگر دارد ، بهم پیوسته بوده است . همانطور که ما زمانی در سازمان ملل گفتیم ، "جلوی فلسفه چپاول را بگیرد ، فلسفه جنگ متوقف خواهد شد ."

سوسیالیسم بمثابة یک نظام نیازی به تولید اسلحه برای حفظ اقتصادش ندارد . این نظام نیازی به ارتش‌هایی که منابع دیگران را غصب کنند ندارد . اگر وحدت و برادری بین خلق‌ها و انسان‌ها واقعیت می‌داشت ، هیچ نیازی به اسلحه برای تهاجم و ستمگری بر دیگران ، و یا برای دفاع از آزادی در کار نمی‌بود .

صرفنظر از اینکه این راه تا چه حد طولانی و ناکجا آبادی بنظر آید، و صرفنظر از شکست‌های موقتی و حتی خیانت‌هایی که در نهضت ترقیخواه بوقوع پیوند، ما نباید هرگز از تلاش خود دست برداریم و از رسیدن به این اهداف نومید شویم. ما باید در تمام سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی خواهان این باشیم که لفاظی تبدیل به عمل شود.

این مسائل ما را مستقیماً به مبحث اقتصاد می‌کشاند. تعداد روزافزونی از رهبران و زمامداران عضو جنبش کشورهای غیرمتعهد سخن از لزوم قرار دادن این مسئله در مرکز توجه ما می‌کنند. (ابراز احساسات) شما زمامدارانی هستید که هر روز با مسائل اقتصادی بفرنج کشور خودتان دست‌وپنجه نرم می‌کنید. شما به خوبی واقفید که مشکلات عظیم کدامند: افزایش دائمی دیون خارجی، کمبود ارز خارجی، قیمت‌های فزاینده نفت و سایر کالاهای وارداتی، شرایط نابرابر تجاری، قیمت‌های نازل در بازارهای خارجی که بطور دائم و فزاینده‌ای محصولات را که دسترنج خلق‌های ماست به غارت می‌برد، تورم، افزایش قیمت‌های داخلی، و همه کشمکش‌های اجتماعی که از این اوضاع ناشی می‌شود.

حکومت‌های متمدنی که در راه توسعه و تامین رفاه کشورهای خود به کوشش‌های شایانی دست می‌زنند، در زیر بار مشکلات اقتصادی چنان فرو رفته‌اند که ممکن است بخاطر مشکلات اقتصادی و شرایط تحمیلی غیرمنصفانه و ننگین آژانس‌های وام‌دهنده بین‌المللی از بین بروند. چه بهای سیاسی که بسیاری از شما مجبور بوده‌اید در مقابل قوانین دیکته‌شده بوسیله صندوق بین‌المللی پول بپردازید؟ ما کوبائی‌ها که بدستور امپریالیسم از دریافت وام از این موسسه محروم شده‌ایم، کاملاً مطمئن نیستیم که آیا این برای ما نوعی تنبیه بود و یا نوعی امتیاز. (ابراز احساسات)

بعضی حکومت‌ها که از طریق مبارزات انقلابی مردم بقدرت می‌رسند، ناگهان خود را با شرایط هولناک فقر، قرض و عقب‌افتادگی‌ای روبرو می‌بینند که مانع از پاسخگوئی آنها به حتی ناچیزترین آمال خلق‌هایشان می‌گردد.

من خیال ندارم به شما نیمی از حقیقت را بگویم، و این حقیقت را هم از شما پنهان نمی‌کنم که در بسیاری از کشورهای ما، هنگامی که یک اقلیت کوچک، ثروت اساسی مملکت را تحت کنترل خود دارد و اکثریت مردم کاملاً بی‌چیز هستند، مشکلات اجتماعی بمراتب عظیم‌ترند. خلاصه اینکه، اگر یک نظام از لحاظ اجتماعی عادلانه باشد در آن صورت امکانات بقاء و پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی بطور غیرقابل قیاسی بیشتر خواهد بود. در برخی از کشورها، پدیده رشد اقتصادی توأم با رشد فقر، بیسوادی، افزایش تعداد کودکانی که مدرسه‌ای برای رفتن ندارند، سوء تغذیه، بیماری، تکدی و بیکاری - که تمام این عوامل با صراحت تمام نشانه‌ای است از اینکه یک جای کار خراب است.

کشورهای توسعه‌نیافته - بعضی‌ها با خوشبینی آنها را کشورهای در حال توسعه می‌نامند،

در حالی که واقعا شکاف بین درآمد سرانه و سطح زندگی این کشورها و کشورهای پیشرفته دائما وسیع‌تر می‌شود - دربرگیرنده ۶۵ درصد از جمعیت دنیا هستند ، اما فقط ۱۵ درصد از کل تولیدات جهان و فقط ۳ درصد از تولیدات صنعتی را عرضه می‌کنند . میزان قرضه خارجی مجموع کشورهایی که در این گروه جای می‌گیرند و هیچ منبع انرژی طبیعی در اختیار ندارند ، بالغ بر ۳۰۰ میلیارد دلار است . چنین برآورد می‌شود که سالانه قریب ۴۰ میلیارد دلار - یعنی بیش از ۲۰ درصد از صادرات این کشورها - صرف پرداخت بهره این دیون خارجی می‌شود . حد متوسط درآمد سرانه در کشورهای توسعه‌یافته اینک ۱۴ برابر بیشتر از کشورهای توسعه‌نیافته است . بعلاوه ، بیش از ۹۰۰ میلیون بیسواد در کشورهای توسعه‌نیافته وجود دارد . اوضاع نمی‌تواند اینطور باقی بماند .

یکی از حادترین مشکلاتی که در مقابل کشورهای توسعه‌نیافته و غیرصادرکننده نفت - یعنی اکثریت اعضای جنبش ما - قرار دارد مشکل بحران انرژی است . کشورهای صادرکننده نفت - که تماما متعلق به جهان توسعه‌نیافته و تقریبا تمامی آنها عضو جنبش کشورهای غیرمتعهد هستند - همواره از جانب مابقی کشورهای جنبش ما ، در مبارزه برحقشان برای افزایش ارزش تولیدشان و پایان دادن به شرایط نابرابر تجاری و ائتلاف انرژی مورد حمایت قرار گرفته‌اند . از نقطه نظر توانائی اقتصادی و قدرت مذاکره با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری جهان ، کشورهای صادرکننده نفت هم‌اکنون از موقعیت بمراتب‌بهتری برخوردار هستند .

این نکته در مورد کشورهای توسعه‌نیافته غیرصادرکننده نفت صدق نمی‌کند . محصولات مانند شکر ، بوکسیت ، مس و سایر فلزات معدنی ، بادام زمینی ، دانه‌های نارگیل ، کنف ، چای ، بادام هندی و بطور کلی محصولات کشاورزی قیمت‌های بسیار نازلی در بازار جهانی دارند . کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بطرزی خودخواهانه تعرفه گمرکی مربوط به محصولات معدودی را که در کشورهای ما تولید می‌شود بالا می‌برند ، و حتی در هر کجا که برایشان ممکن باشد برای رقابت با ما تولید بعضی محصولات را مورد حمایت مالی خود قرار می‌دهند . برای مثال ، بازار مشترک اروپا و همچنین ایالات متحده این کار را در مورد شکر انجام می‌دهند .

قیمت تجهیزات ، ماشین‌آلات ، قطعات صنعتی و محصولات نیمه‌تمامی که ما وارد می‌کنیم دائما بالا می‌رود . صادرکنندگان صاحب امتیاز این کالاها همیشه بهائی بیشتر در مقابل آنها دریافت می‌کنند . پرداخت پول نفت ، برای آنها آسانتر از کشورهای توسعه‌نیافته است . آنها حتی دهها میلیارد دلار اسلحه در سال صادر می‌کنند و غالبا پول نفت را از این طریق می‌پردازند . شاه ایران ، قبل از آنکه چندی پیش بحق سرنگون شود ، یکی از مشتریان چندین میلیونی و محبوب اینها بود . بیشتر پول مازاد از فروش نفت در بزرگترین

و ثروتمندترین کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته ذخیره و سرمایه‌گذاری می‌شود. این پول‌ها همچنین برای تهیه و عرضه سوخت مورد نیاز این کشورها به مصرف می‌رسد. اما کشورهای توسعه‌نیافته غیرصادرکننده نفت به کجا باید متوسل شوند؟

مطلقاً ضروری است که از این واقعیت آگاه باشیم، چرا که وضع بسیاری از کشورها که تعداد کثیری از آنها عضو این جنبش هستند، حقیقتاً اسفناک است. ما باید به این مسئله توجه کنیم و آن را به بحث بگذاریم. باید برای آنها یک راه‌حل پیدا کرد. امپریالیسم نقداً تلاش می‌کند بین ما تفرقه بیندازد. امپریالیسم می‌کوشد تا کشورهای صادرکننده نفت را از مابقی جهان توسعه‌نیافته منزوی کند، و می‌خواهد بحران اقتصادی را که علت واقعی آن نظم غیرعادلانه‌ای است که نظام امپریالیستی در جهان مستقر کرده، به گردن این کشورها بیندازد. و خطرناک‌تر اینکه، امپریالیسم در پی بهانه است تا بر نقشه‌های تجاوزکارانه‌اش علیه کشورهای صادرکننده نفت سرپوش بگذارد.

علت اینکه کوبا این مسئله را طرح می‌کند دفاع از منافع نیست که مستقیماً بر ما اثر می‌گذارد. البته ما بطور غیرمستقیم از اثرات بحران اقتصادی بین‌المللی و همچنین از قیمت‌های نازل محصولاتمان در بازارهای غربی رنج می‌بریم. لکن خرید نفت در مقابل شکر برای ما تضمین شده است و قیمت شکر نیز مستقیماً متناسب با قیمت نفت و سایر موادی که ما از مناطق سوسیالیستی وارد می‌کنیم، تنظیم می‌شود.

با اینهمه باید به این مطلب اشاره کنیم که اگر کلیه محصول شکر کوبا - تقریباً ۸ میلیون تن در سال ۱۹۷۹ که بزرگترین تولید نیشکر در دنیا است - به قیمت بااصطلاح بازار جهانی، یعنی پوندی ۸ سنت، به دنیای غرب فروخته می‌شد، پول نفت مصرف کنونی کوبا را تامین نمی‌کرد.

ما باید در پی یافتن راه‌حل‌هایی برای بحران انرژی باشیم، ولی نه فقط برای کشورهای پیشرفته که نقداً بیشتر انرژی تولیدشده در جهان را مصرف می‌کنند، بلکه این راه‌حل‌ها را اساساً باید برای کشورهای توسعه‌نیافته نیز پیدا کنیم.

ما به حس مسئولیت کشورهای عمده صادرکننده نفت در داخل جنبش‌مان متوسل می‌شویم، و از این کشورها تقاضا می‌کنیم که با شهادت، قاطعیت و شجاعت به اجرای یک سیاست عقلانی و دوراندیشانه در زمینه همکاری اقتصادی، عرضه کالا و سرمایه‌گذاری در جهان توسعه‌نیافته اقدام کنند، زیرا سرنوشت آنها بسته به سرنوشت ماست. (اِبراز احساسات) من از شما نمی‌خواهم که منافع مشروعتان را قربانی کنید. من از شما نمی‌خواهم که از تلاش همه‌جانبه خود برای بهبود وضع خلق‌هایتان دست بردارید. من از شما نمی‌خواهم که دیگر به فکر آینده خود نباشید. من از شما دعوت می‌کنم که به ما ملحق شوید و در صفوف بهم فشرده ما جای بگیرید تا باهم به مبارزه‌ای مشترک برای ایجاد یک نظام واقعی

بین‌المللی نوین اقتصادی پردازیم که منافع آن شامل حال همه خواهد شد. (ابراز احساسات)
 آینده را با هیچ پولی نمی‌توان خرید، چرا که آینده در عدالت، در وجدان‌های ما
 و در همبستگی صادقانه و برادرانه همه خلق‌های ما نهفته است. (ابراز احساسات)
 یافتن راه‌حلی برای مشکلات اقتصادی کشورهای ما منوط به تلاشی است عظیم،
 مسئولانه، آگاهانه و خطیر که در عین حال خصلتی جهانی داشته باشد.

ما که در اینجا گرد آمده‌ایم نماینده اکثریت عظیم خلق‌های جهان هستیم. بیائید
 صفوف خود را فشرده‌تر کنیم و نیروی جنبش قدرتمند خود را در سازمان ملل متحد و در
 کلیه مجامع بین‌المللی متحد سازیم و خواهان عدالت اقتصادی برای خلق‌هایمان و خاتمه
 یافتن کنترل خارجی بر منابع مان و غارت دسترنج‌مان شویم. (ابراز احساسات) بیائید با
 فشرده‌تر کردن صفوف خود، خواهان احترام به حق پیشرفت، حق زندگی و آینده‌مان شویم.
 ساختن آن اقتصاد جهانی که مبنای آن فقر و عقب‌افتادگی اقتصادی و اجتماعی اکثریت
 عظیم بشریت و توانگری کسانی است که در گذشته و امروز ما را استثمار و فقیر کرده و می‌کنند،
 دیگر بس است. باشد که از این ششمین کنفرانس سران، عزمی راسخ برای مبارزه و برنامه‌های
 مشخص عملی حاصل شود: عمل، نه فقط حرف. (ابراز احساسات)

شاید این سخنرانی افتتاحی تا حدودی غیردیپلماتیک بوده و کاملاً با شی پروتکل
 وفق نمی‌داده است، ولی هیچکس نباید در صداقت کامل سخنان من تردیدی به خود راه
 دهد.

متشکرم.

(ابراز احساسات پرشور و ممتد)



من از جانب
کودکانی در جهان
صحبت می کنم که حتی
یک قرص نان ندارند
(۱۲ اکتبر ۱۹۷۹)

این سخنرانی در سی و چهارمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد
که در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۷۹ برگزار شد، ایراد گردیده است. ترجمه
فارسی از روی متن انگلیسی در ادیتوریاال ده سینسیاس سوسیالس*،
چاپ کوبا، ۱۹۷۹ توسط سیاوش نواب صورت گرفته است.

* * *

رئیس بسیار محترم؛

نمایندگان برجسته جامعه جهانی:

من نه به اینجا آمده‌ام تا در باره کوبا صحبت کنم، و نه به اینجا آمده‌ام تا در مقابل
این مجمع تجاوزی را محکوم کنم که به مدت بیست سال در حق کشور کوچک و بزرگوار ما روا
شده، و نه آمده‌ام تا با اطلاق صفات بی‌مورد همسایه نیرومند خود را در خانه خود
ناراحت کنم.

ششمین کنگره سران دول یا حکومت‌های جنبش کشورهای غیرمتعهد ما را مامور کرده تا
نتایج شور و بحث کنگره و مواضع مشتق از آن را به سازمان ملل تقدیم کنیم.
جنبش ما مرکب از نود و پنج کشور از تمام قاره‌ها و نماینده اکثریت عظیم بشریت
می‌باشد. عزم ما در دفاع از همکاری بین کشورهای خویش، دفاع از توسعه آزاد ملی و
اجتماعی، دفاع از حاکمیت، امنیت، مساوات و حق تعیین سرنوشت خویش ما را با یکدیگر
متحد گردانیده است.

ما متحدان برآنیم که نظام مناسبات کنونی بین‌المللی را، که بر پایه بی‌عدالتی،
نابرابری و ستم قرار دارد، تغییر دهیم. در صحنه سیاست جهانی، ما بصورت یک عامل
مستقل جهانی عمل می‌کنیم.

این جنبش، در اجلاس اخیر خود در هاوانا، اصول و اهداف خود را بار دیگر مورد تایید قرار داد.

کشورهای غیرمتعهد بر این امر تاکید دارند که نابرابری عظیمی که کشورهای پیشرفته را از کشورهای در حال رشد جدا می‌سازد، باید از بین برود. ما برای ریشه‌کن کردن فقر، گرسنگی، بیماری، و بیسوادی مبارزه می‌کنیم که هنوز صدها میلیون انسان از آنها رنج می‌برند.

آرزوی ما استقرار نظم جدیدی در جهان است که برپایه عدالت، مساوات و صلح اسوار باشد. نظمی که جای نظام غیرعادلانه و نابرابر کنونی را خواهد گرفت - همان نظام غیرعادلانهای که در تحت آن، مطابق بیانیه نهائی هاوانا، "ثروت هنوز در دست قدرت‌های معدودی متمرکز گشته. قدرت‌هایی که اقتصاد مصرف‌شان با استثمار کارگران و غارت و انتقال منابع طبیعی و دیگر منابع مردم آفریقا، آمریکای لاتین، آسیا، و سایر مناطق جهان برپا نگهداشته نده است."

از میان مسائلی که قرار است در اجلاس کنونی مجمع عمومی مورد بحث قرار گیرد، صلح در درجه اول اهمیت قرار دارد. آرزوی جنبش کشورهای غیرمتعهد نیز رسیدن به صلح است و موضوع مورد توجه آن در ششمین کنفرانس این جنبش بوده است. لکن، صلح در نزد کشورهای ما تفکیک‌ناپذیر است. ما خواهان صلحی هستیم که به تساوی به نفع بزرگ و کوچک، قوی و ضعیف باشد. تمام نقاط دنیا را دربر بگیرد و تمام اهالی دنیا را مشمول خود سازد. جنبش کشورهای غیرمتعهد، از همان بدو پیدایش خود، برآن بوده که اصول همزیستی مسالمت‌آمیز باید بنیاد اساسی مناسبات بین‌المللی باشد و پایه اساسی برای تقویت و تحکیم صلح و امنیت جهان، کاهش تشنجات و همچنین گسترش این روند به کلیه نقاط جهان و کلیه مناسبات بین‌المللی را تشکیل داده و باید بطور جهان‌شمول در مناسبات بین کلیه دول رعایت گردد.

لکن، در عین حال، ششمین کنفرانس سران برآن شد که این اصول همزیستی مسالمت‌آمیز شامل این حقوق نیز می‌شود: حق مردم زیر سلطه خارجی و استعمار نسبت به تعیین سرنوشت، استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی خویش، و حق کلیه کشورها نسبت به خاتمه دادن به اشغال خارجی، پایان دادن به اشغال مناطق بزور، و حق انتخاب نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برای خود.

تنها بدین طریق است که همزیستی مسالمت‌آمیز می‌تواند پایه اساسی کلیه مناسبات جهانی را تشکیل دهد.

و این را نمی‌توان انکار کرد. هنگامی که ساخت جهان امروز را تحلیل می‌کنیم، مشاهده می‌نمائیم که این حقوق مردم هنوز تضمین نشده است. ما، کشورهای غیرمتعهد

بخوبی می‌دانیم که دشمنان تاریخی ما کیستند، منبع تهدید از کجاست و چگونه باید با آن به نبرد برخاست.

از همین رو در هاوانا تصویب کردیم که بر این نکته بار دیگر تاکید کنیم که جوهر سیاست عدم تعهد، بنا بر حصلت اصول اساسی و ضروری آن، عبارتست از: مبارزه علیه امپریالیسم، استعمار، استعمار نو، آپارتاید^{۵۸}، نژادپرستی، منجمله صهیونیسم، و کلیه اشکال تجاوز خارجی، اشغال اراضی، سلطه، دخالت، برتری و تفوق و مبارزه علیه قدرتهای بزرگ و سیاست بلوک‌بازی.

بنابراین، قابل فهم است که چرا اعلامیه نهائی هاوانا مبارزه برای رسیدن به صلح را با "پشتیبانی سیاسی، اخلاقی و مادی از نهضت‌های آزادیبخش ملی و تشریک مساعی برای از بین بردن سلطه استعماری و تبعیضات نژادی" پیوند داد.

کشورهای غیرمتعهد همواره اهمیت وافری برای امکان و ضرورت برقراری دتانت مابین قدرت‌های بزرگ قائل بوده‌اند. لذا، ششمین کنفرانس سران با نگرانی بسیار این حقیقت را خاطرنشان ساخت که در دوران بلافصل کنفرانس سران در کلمبو نوعی رکود در روند دتانت وجود داشته که "هم از لحاظ دامنه و هم از لحاظ جغرافیائی" همچنان باقی مانده است.

براساس همین نگرانی، کشورهای غیرمتعهد - که خلع سلاح عمومی و اتمی را به مداوم‌ترین و مهمترین هدف مبارزه خود بدل کرده، و در تشکیل جلسه دهم فوق‌العاده مجمع عمومی برای خلع سلاح عمومی پیشقدم گردیدند - نتایج مذاکرات پیرامون سلاح‌های استراتژیک و موافقت‌نامه معروف به سالت-۲ را مورد مطالعه قرار دادند. این کشورها احساس می‌کنند که این مذاکرات گام مهمی در راه مذاکره مابین دو قدرت اصلی اتمی را تشکیل می‌دهد و می‌تواند چشم‌انداز مذاکرات جامع‌تری را که به خلع سلاح عمومی و کاهش تشنجات بین‌المللی بیانجامد، بگشاید.

لکن، تا آنجائی که به کشورهای غیرمتعهد مربوط می‌شود، این معاهدات تنها بخشی از پیشرفت به جانب صلح را تشکیل می‌دهد. با وجودی که مذاکره مابین قدرت‌های بزرگ یک عامل تعیین‌کننده در این روند است، ولی کشورهای غیرمتعهد یکبار دیگر تاکید می‌کنند که تلاش برای تحکیم دتانت، بسط آن به کلیه نقاط دنیا، و دفع خطر جنگ هسته‌ای و انباشت اسلحه و احتراز از جنگ وظیفه‌ای است که تمام مردم جهان در آن سهیم هستند و باید مسئولیت‌های خود را در قبال آن به انجام برسانند.

آقای رئیس، با انکاء بر مفهوم جهان‌شمول صلح و با تکیه بر ضرورت پیوند دادن تلاش برای صلح - صلحی که به تمام کشورها تعمیم یافته باشد - به مبارزه برای استقلال ملی، حاکمیت کامل، و برابری کامل میان دول، ما سران دول یا حکومت‌هائی که در ششمین کنفرانس سران جنبش در هاوانا با یکدیگر ملاقات کردیم توجه خود را به مبرم‌ترین مسائل

آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین، و سایر نقاط معطوف نمودیم.

مهم است تاکید کنیم که ما از موضع مستقلی آغاز نمودیم که رابطه‌ای با سیاست‌هایی که احیاناً از تضاد بین قدرت‌های بزرگ سرچشمه می‌گیرند نداشت. اگر علیرغم این شیوه برخورد به مسائل، شیوه‌ای که عینی و بی‌طرفانه بود، بررسی ما از رویدادهای جهانی به صدور حکم محکومیت حامیان امپریالیسم و استعمار منجر گشت، این صرفاً بازتاب واقعیت اساسی جهان امروز است.

بنابراین، با حرکت از تحلیل اوضاع در آفریقا و با تشخیص پیشرفت مبارزه مردم آفریقا در راه آزادی خویش، سران این دول یا حکومت‌ها تاکید کردند که مسئله اساسی این منطقه ضرورت محو استعمار، نژادپرستی و آپارتاید از صحنه این قاره، بخصوص از آفریقای جنوبی است.

چاره‌ای جز تاکید بر این حقیقت نبود که قدرت‌های استعماری و امپریالیستی به سیاست‌های تجاوزکارانه خود برای تسلط مجدد و گسترش و ابدی ساختن سلطه خود بر ملل آفریقا و استعمار آنها ادامه می‌دهند.

و این دقیقاً وضع تکان‌دهنده قاره آفریقا است. کشورهای غیرمتعهد نتوانستند از محکوم ساختن حمله به موزامبیک، زامبیا، آنگولا، بوتسوانا*، تهدید علیه لسوتو**، تلاش‌هایی که مداوماً برای بی‌ثبات ساختن این منطقه بکار می‌رود، و نقشی که توسط رژیم‌های نژادپرست رودزیا و آفریقای جنوبی بازی می‌شود خودداری ورزند. نیاز مبرم زیمبابوه به رهائی کامل و فوری تنها مورد علاقه کشورهای غیرمتعهد و یا مترقی‌ترین نیروهای منطقه نیست، بلکه این امر از طریق سازمان ملل در مصوبات و موافقت‌نامه‌های جامعه بین‌المللی گنجانده شده و متضمن تکالیفی است که باید نسبت به آنها اقدام شود و نقض آنها باید در سطح بین‌المللی محکوم گردد.

بنابراین، هنگامی که اعلامیه نهائی سران دول یا حکومت‌ها محکومیت تعدادی از کشورهای اروپائی را به رهبری آمریکا بعلت همکاری مستقیم و یا غیرمستقیم‌شان در ابقای ستم نژادپرستانه و سیاست خیانتکارانه آفریقای جنوبی با ذکر نام آنان تایید کرد، و هنگامی که، از سوی دیگر، نقش کشورهای غیرمتعهد، سازمان ملل، سازمان وحدت آفریقا ۵۹، کشورهای سوسیالیستی، کشورهای اسکاندیناوی، و سایر نیروهای دموکراتیک و مترقی را در حمایت از مبارزه مردم آفریقا تشخیص داد، باری، این به هیچ‌وجه نشانه کوچکترین تمایلات ایدئولوژیکی نبود. این تنها تجلی صادقانه واقعیت عینی بود. محکوم نمودن آفریقای جنوبی،

* Botswana

** Lesotho

بدون ذکر نام کشورهای که این سیاستهای جنایتکارانه را ممکن ساختند، قابل فهم نبود. ششمین کنفرانس سران با تاکید و شدت هرچه تمامتر این ضرورت را مطرح ساخت که نه تنها باید وضعی که تحت آن حق خلقهای زیмбаوه و نامیبیا نسبت به استقلالشان و نیز نیاز مبرم مردان و زنان سیاه آفریقای جنوبی برای رسیدن به منزلتی که بموجب آن با آنها بعنوان انسانهای برابر و محترم رفتار گردد، نفی می شود، خاتمه یابد، بلکه شرایط رعایت احترام و صلح برای کلیه کشورهای این منطقه باید تضمین گردد.

ادامه دادن به حمایت از جنبشهای رهایی بخش ملی، جبهه میهن پرستان زیмбаوه و سازمان سواپو^۶، تصمیمی بود که، بهمانگونه که انتظار می رفت، بالاتفاق بود. و بگذارید اکنون بروشنی گفته شود که این بمعنی ترجیح یکجانبه حل مسئله از طریق مبارزه مسلحانه نیست. این درست است که کنفرانس سران از مردم نامیبیا و سازمان سواپو - تنها نماینده و نماینده بحق آنان - بخاطر تشدید و گسترش مبارزه مسلحانه تجلیل بعمل آورد و همه را به حمایت کامل و موثر از آن فراخواند، لکن این بدین سبب است که نژادپرستان آفریقای جنوبی باب هرگونه مذاکره واقعی را مسدود نموده اند و تلاش برای حل این مسئله از طریق مذاکره از حد مانورهای صرف فراتر نمی رود.

نظر ما نسبت به تصمیم کشورهای مشترک المنافع در جلسه این کشورها در لوساکا، در اوت گذشته، مبنی بر دعوت از حکومت بریتانیا، بعنوان یک قدرت در رودزیای جنوبی، و اینکه بریتانیا کنفرانسی برای بحث پیرامون مسئله زیмбаوه فراخواند، در تایید این حقیقت است که کشورهای غیرمتعهد مخالف راهلهائی نیستند که احیاناً می توان بدون مبارزه مسلحانه به آنها دست یافت - و البته تا آنجائی که این راه حل به ایجاد حکومت واقعی و اکثریت بیانجامد، و تا آنجائی که استقلال آنان بنحوی که مورد رضایت این مردم مبارز باشد تامین گردد و اینکه این امر مطابق با مصوبات سازمانی مانند سازمان وحدت آفریقا، سازمان ملل، و سازمان خود ما، یعنی سازمان کشورهای غیرمتعهد، صورت بگیرد. آقای رئیس، ششمین کنفرانس سران بار دیگر ناچار شد مراتب ناسف خود را نسبت به این موضوع ابراز دارد که تصویب نامه شماره ۱۵۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل، در مورد اعطاء استقلال به کشورها و خلقهای مستعمره، در مورد صحرای غربی اجرا نگردیده است. ما باید تصمیمات کشورهای غیرمتعهد و مصوبات سازمان ملل، و بالاتر از همه تصویب نامه شماره ۳۳۳۱ مجمع عمومی را بخاطر بیاوریم که حقوق لاینفک مردم صحرای غربی را نسبت به حق تعیین سرنوشت و استقلالشان از نو تاکید نموده است.

در مورد این مسئله، کوبا مسئولیت بسیار ویژه ای احساس می کند. زیرا، کوبا در کمیسیون سازمان ملل که اوضاع صحرای غربی را مطالعه نمود عضویت داشت و بدینوسیله نمایندگان ما توانستند صحت تمایلات مردم صحرای غربی را نسبت به حق تعیین سرنوشت

و استقلال خویش معلوم نمایند .

ما در اینجا تکرار می‌کنیم که موضع کشورهای غیرمتعهد موضع دشمنی با هیچ کشوری نیست . استقبالی که ما از توافق مابین جمهوری موریتانی و جبهه پولیساریو بعمل آوردیم و نیز استقبالی که از تصمیم جمهوری موریتانی مبنی بر عقب‌نشینی نیروهای آن از صحرای غربی نمودیم ، به همان نسبت که مطابق با رعایت اصول و توافقاتی ما و سازمان ملل می‌باشد ، نشان‌دهنده انزجار ما نسبت به گسترش اشغال نظامی صحرای غربی به بخش‌های جنوبی این کشور - که قبلاً تحت اداره موریتانی بود - از جانب مراکش می‌باشد .

بنابراین ، کنفرانس سران اظهار امیدواری نمود که کمیته موقتی که در شانزدهمین کنفرانس سازمان وحدت آفریقا تاسیس یافت بتواند تضمین کند که مردم صحرای غربی حق اعمال تعیین سرنوشت و استقلال خود را هرچه زودتر بدست آورند .

همین اصل و همین موضع موجب پذیرفتن تصویب‌نامه مربوط به مایوته و جزایر مالاگاسی و نیاز آنان به ادغام دوباره ، به ترتیب ، در کوموروس و ماداگاسکار گشت .

آقای رئیس ، هیچ‌گونه شکی نیست که مسئله خاورمیانه به مسئله‌ای بدل شده که موجب نگرانی عظیمی در دنیای امروز گردیده است . ششمین کنفرانس سران این مسئله را در بعد دوگانه‌اش مورد بررسی قرار داد .

از یکسو ، کنفرانس بار دیگر تاکید کرد که تصمیم اسرائیل مبنی بر ادامه دادن به سیاست تجاوزگرانه ، توسعه‌طلبانه ، ایجاد شهرک‌های استعماری در اراضی اشغالی ، با برخورداری از حمایت ایالات متحده ، تهدیدی جدی برای صلح و امنیت جهان بشمار می‌رود . همچنین ، کنفرانس این مسئله را از دیدگاه حقوق کشورهای عرب و فلسطینی‌ها نیز مورد بررسی قرار داد .

بنظر کشورهای غیرمتعهد مسئله فلسطین جوهر اصلی مسئله خاورمیانه است . مسئله فلسطین و خاورمیانه ، هر دو ، اجزاء یک کل را تشکیل می‌دهند و هیچ‌کدام را نمی‌توان جدا از دیگری حل نمود .

هیچ صلح عادلانه‌ای نمی‌توان در منطقه ایجاد کرد جز آنکه این صلح استوار باشد بر عقب‌نشینی کامل و بدون قید و شرط اسرائیل از کلیه اراضی اشغالی اعراب ، بازگشت مردم فلسطین به کلیه اراضی اشغال‌شده خویش و استقرار حقوق لاینفک آنان ، منجمله حق آنان نسبت به بازگشت به موطن و نسبت به حق تعیین سرنوشت خویش ، و نیز حق تاسیس یک دولت مستقل در فلسطین ، مطابق با تصویب‌نامه شماره ۳۲۳۶ مجمع عمومی سازمان ملل .

این بدین معنی است که کلیه اقداماتی که در فلسطین و سایر اراضی اشغالی اعراب توسط اسرائیل صورت گرفته ، منجمله تاسیس کلنی‌ها و یا شهرک‌ها در اراضی فلسطین و سایر اراضی اعراب - که برچیدن آنها پیش شرطی است برای حل مسئله - اقداماتی است

غیرقانونی، باطل و عاری از اعتبار.

همانگونه که در سخنرانی خود در شصیر کنفرانس سران اظهار داشتیم، "... ما فنانیک نیستیم. نهضت انقلابی همواره باد گرفته که از هر سوخ نسیم برادی و کشتار عام نفرت داشته باشد. ما، از صمیم قلب، ظلم و جور بیرحمانه و قتل عامی را که نازی‌ها بر یهودیان روا داشتند، محکوم می‌کنیم. لکن تاریخ معاصر اعمالی مانند سلب مالکیت، ظلم و جور و قتل عامی که امپریالیسم و صهیونیسم اکنون دارند علیه مردم فلسطین روا می‌دارند، هرگز بیاد ندارد.

"خلق قهرمان فلسطین که از سرزمین خود بیرون رانده شده، از کشور خود تبعید گردیده، در سراسر جهان پراکنده شده و تحت تعقیب و کشتار قرار گرفته، مثال زنده‌ای است از فداکاری، وطن‌پرستی، و سمبل زنده‌ای است از وحشتناک‌ترین جنایت عصر ما." (ابراز احساسات) آیا کسی می‌تواند اظهار تعجب کند که چرا کنفرانس بدلالی که نه از تعصب سیاسی بلکه از تحلیل عینی حقایق سرچشمه گرفته، ناچار گردید خاطر نشان سازد که سیاست ایالات متحده با منطبق ساختن خود با سیاست اسرائیل و حمایت از این کشور، و فعالیت در جهت بدست آوردن راه‌حل‌های نیم‌بند - که به نفع اهداف صهیونیستی است و ثمرات تجاوز اسرائیل را به ضرر مردم فلسطین و ملت عرب یکسره تضمین می‌کند - نقش مهمی در جلوگیری کردن از استقرار یک صلح عادلانه و جامع در منطقه بازی کرده است؟ حقایق، و فقط حقایق بود که کنفرانس را به آنجا رساند که سیاست‌ها و مانورهای ایالات متحده در این منطقه را محکوم کند.

هنگامی که سران دول یا حکومت‌ها به این توافق رسیدند که قرارداد کمپ‌دیوید و قرارداد مارس ۱۹۷۹ مصر و اسرائیل را محکوم کنند، به ضوابطی دست یافته بودند که تنها پس از ساعت‌های طولانی مطالعه و تبادل نظر پرثمر به آنها رسیده بودند. و این ضوابط به کنفرانس اجازه داد این قراردادها را نه تنها بعنوان ترک کامل آرمان کشورهای عرب بشمار آورند، بلکه این قراردادها را بعنوان تبانی بر سر ادامه اشغال اراضی اعراب تلقی نمایند. این کلمات گرچه خشن هستند، لکن بحق و عادلانه می‌باشند. این مردم مصر نیستند که مورد قضاوت جنبش کشورهای غیرمتعهد قرار گرفته‌اند، مردم مصر مورد احترام همه و یک یک کشورهای ما هستند و از همدردی خلق‌های ما برخوردار می‌باشند.

همان ندهائی که برای محکوم ساختن قرارداد کمپ‌دیوید و قرارداد مصر و اسرائیل بلند شد، از جمال عبدالناصر، یکی از بنیانگذاران جنبش و پرچم‌دار سنت مبارزه اعراب، ستایش کرد. هیچکس از نقش تاریخی مصر در فرهنگ عرب و تکامل و لیاقت آن بعنوان یک ملت بنیانگذار و یک نیروی محرک در جنبش کشورهای غیرمتعهد بی‌اطلاع نیست و هرگز نخواهد بود. کنفرانس همچنین توجه خود را به مسائل اساسی جنوب شرقی آسیا معطوف داشت.

مناقشات و تشنجات فزاینده‌ای که در این منطقه ایجاد شده، خطری است برای صلح که باید از این مناقشات اجتناب شود.

نگرانی مشابه‌ای نیز نسبت به اوضاع موجود در اقیانوس هند از جانب ششمین کنفرانس سران جنبش ابراز شد. اعلامیه‌ای که هشت سال پیش توسط مجمع عمومی سازمان ملل تصویب شد مبنی بر اینکه اقیانوس هند باید یک منطقه صلح‌آمیز باشد تحقق نیافته است. حضور نظامی نه تنها در منطقه کاهش نیافته، بلکه افزایش هم یافته است. پایگاه‌های نظامی اکنون تا آفریقای جنوبی گسترش یافته، و بعنوان ابزاری در خدمت جاسوسی علیه جنبش‌های آزادیبخش آفریقا بکار می‌روند. علیرغم توافق اخیر مابین ایالات متحده و اتحاد شوروی برای از سرگرفتن مذاکره، گفتگو مابین دو دولت به تعویق افتاده است.

کلیه این مسائل ششمین کنفرانس سران را به این نتیجه رساند که از کلیه دول ذینفع دعوت کند تا برای به تحقق رساندن اهداف اعلامیه اقیانوس هند، مبنی بر حفظ شرایط صلح‌آمیز این منطقه، بطور موثر فعالیت کنند.

ششمین کنفرانس سران همچنین سایر مسائل منطقه‌ای و همچنین مسائل مورد علاقه جهان، مانند مسائل مربوط به امنیت و همکاری اروپا، مسئله مدیترانه، تشنجاتی که هنوز در آنجا باقی است و امروزه در اثر سیاست تجاوزکارانه اسرائیل و حمایت قدرت‌های امپریالیستی خاصی از اسرائیل افزایش یافته، را مورد تحلیل قرار داد.

کنفرانس همچنین اوضاع قبرس، که بخشی از آن هنوز در اشغال سربازان خارجی است، و کره را، که علیرغم علاقه مردمش به یک موطن متحد، دوپاره می‌باشد، مورد مطالعه قرار داد. این بررسی، دول غیرمتعهد را به آنجا سوق داد که با بسط و گسترش تصویب‌نامه‌های همبستگی نسبت به تحقق یافتن آمال این دولت ابراز همدردی کرده و از نو آنرا مورد تاکید قرار دهد. امکان آن نیست که به کلیه تصمیمات ششمین کنفرانس سران اشاره شود. پرداختن به اینکار ما را از صحبت درباره اساسی‌ترین مسئله باز می‌دارد. مسئله‌ای که اساسی‌ترین جنبه ششمین کنفرانس، یعنی چشم‌اندازهای اقتصادی آن می‌باشد، همان مسئله‌ای که مورد علاقه خلق‌های کشورهای در حال توسعه می‌باشد، نگرانی که از عقب‌ماندگی خود دارند و درد و رنجی که این عقب‌ماندگی موجب می‌شود. کوبا، بعنوان کشور میهماندار کنفرانس، یک نسخه از اعلامیه نهائی و مصوبات ضمیمه کنفرانس را به کلیه کشورهای جامعه جهانی تقدیم می‌دارد. لکن پیش از آنکه به اطلاع برسانم که کشورهای غیرمتعهد چگونه اوضاع اقتصادی جهان را در مد نظر قرار می‌دهند و چه تقاضاهائی دارند و چه امیدهائی در دل می‌پرورانند، شاید بمن اجازه دهید که دقایق بیشتری را صرف مطلع ساختن شما از دیدگاه اعلامیه نهائی کنفرانس نسبت به مسائل کنونی آمریکای لاتین بنمایم.

همین امر که ششمین کنفرانس در آمریکای لاتین تشکیل گردید به اجلاس سران دول

یا حکومت‌ها فرصت داد تا بخاطر بیاورند که مردم این منطقه تلاش خود را برای کسب استقلال از آغاز قرن نوزدهم آغاز کرده‌اند. همچنین بهمانگونه که در اعلامیه گفته شده، فراموش نکردند که، "آمریکای لاتین یکی از مناطق دنیاست که از نظر تاریخی بیشتر از هر منطقه دیگر از تجاوزات امپریالیستی، استعمار و استعمار نو ایالات متحده و اروپا رنج برده است." شرکت‌کنندگان در کنفرانس ناچار گردیدند خاطرنشان سازند که بقایای استعمار، استعمار نو و ستم ملی هنوز در این منطقه باقی است. از همین رو، کنفرانس در پشتیبانی از محو استعمار و کلیه اشکال و مظاهر آن ندای خود را بلند نمود. کنفرانس حضور پایگاه‌های نظامی خارجی در آمریکای لاتین و دریای کارائیب، مانند پایگاه‌های نظامی در کوبا و پورتوریکو را محکوم ساخت و بار دیگر خواهان آن گردید که حکومت ایالات متحده و سایر قدرت‌های استعماری اراضی تحت اشغال این پایگاه‌ها را، که علیرغم خواست مردم این کشورها اشغال کرده‌اند، به آنان مسترد دارد.

تجارب مشابه در سایر مناطق، سران دول یا حکومت‌ها را بر آن داشت تا هرگونه تلاش را برای ایجاد یک باصطلاح نیروی امنیتی در دریای کارائیب، یعنی یک مکانیسم استعماری که در تضاد با حق حاکمیت، صلح و امنیت این کشورهاست، رد و محکوم سازد. کنفرانس با درخواست واگذاری جزایر مالویناس* به جمهوری آرژانتین، با تایید دوباره حمایت خود از حق لاینفک مردم بلیز نسبت به تعیین سرنوشت، استقلال و تمامیت ارضی خویش، بار دیگر مشهود ساخت که منظور از عدم تعهد در اعلامیه‌اش چیست. کنفرانس از این امر استقبال کرد که قراردادهای منعقد شده مابین جمهوری پاناما و ایالات متحده از اول اکتبر (۱۹۷۹) باجرا درخواهند آمد، و پشتیبانی کامل خود را از این قراردادها اعلام کرد و خواهان آن شد که روح و متن این قراردادها کاملاً رعایت شوند و از دول جهان خواست از پروتکل قرارداد مربوط به بیطرفی ابدی کانال پاناما حمایت کنند.

سران دول یا حکومت‌ها همبستگی خود را نسبت به مبارزه مردم پورتوریکو و حق لاینفک آنان نسبت به تعیین سرنوشت، استقلال و تمامیت ارضی خویش، علیرغم کلیه فشارها، تهدیدات، تملق و چاپلوسی از جانب ایالات متحده، و علیرغم اینکه ایالات متحده درخواست کرد مسئله پورتوریکو یک مسئله داخلی ایالات متحده تلقی گردد، بار

* جزایر مالویناس (Malvinas)، واقع در جنوب اقیانوس اطلس برای ۱۴۹ سال تحت استعمار انگلستان قرار داشته. دولت آرژانتین در اوایل سال ۱۹۸۲ جهت اعمال حق حاکمیت خود نیروهای نظامی‌اش را در آن جزایر مستقر کرد لیکن مجدداً امپریالیسم انگلیس، با توافق دولت آمریکا و علیرغم مخالفت سازمان کشورهای آمریکائی، از طریق تجاوز نظامی این جزایر را به اشغال خود درآورد.

دیگر تایید کردند. و از حکومت ایالات متحده آمریکا خواستند تا از دست زدن به هرگونه مانور سیاسی و سرکوبگرانه در جهت تشدید حالت استعماری این کشور خودداری نماید. (ابراز احساسات)

ستایشی بهتر از این نمی‌توان نسبت به سنن آزادیخواهی آمریکای لاتین و نسبت به مردم قهرمان پورتوریکو ابراز داشت. ملتی که در روزهای اخیر، سالگرد جدید "فریاد لارس"،^{۶۱} را که حدود صد سال پیش اراده سرکش آنان را نسبت به کسب آزادی بیان داشت، جشن می‌گیرند.

بهنگام صحبت پیرامون واقعیت آمریکای لاتین، سران دول یا حکومت‌ها، که قبلاً اهمیت روند رهاییبخش در ایران را تحلیل کرده بودند، نتوانستند از اشاره به طغیان انقلابی در گرانادا و بیروزی چشمگیر مردم نیکاراگوآ و پیش‌تاز آنان، جبهه آزادیبخش ساندیست (ابراز احساسات) و تأکید بر اهمیت تاریخی این رویداد برای مردم آمریکای لاتین و جهان، خودداری نمایند. سران دول یا حکومت‌ها، همچنین بر پدیده‌ای نوین در ماسات آمریکای لاتین تأکید کردند. پدیده‌ای که سرمشقی برای سایر مناطق دنیا باقی می‌گذارد: سیوهای که حکومت‌های پاناما، کاستاریکا، و مکزیک و همچنین کشورهای عضو قرارداد منطقه‌ای آند^{۶۲} - بولیوی، کلمبیا، اکوادور، پرو، و ونزوئلا - در توافق و همدردی برای رسیدن به یک راه‌حل عادلانه برای مسئله نیکاراگوآ، همچنین همبستگی دیرینه کوبا با جنبش این ملت، مرعی داشتند.

من اعتراف می‌کنم که ملاحظات فوق‌الذکر در مورد آمریکای لاتین به تنهایی توجیه بسنده‌ای برای تلاش‌های مردم کوبا و کار صدها هزار مرد و زن کشور ماست که مصمم بودند کوبا را قادر سازند استقبال باارزشی از ملل برادر یعنی اعضاء جنبش کشورهای غیرمتعهد در کنفرانس سران در هاوانا بعمل آورد. لکن برای کوبا مسئله‌ای مهم‌تر از این مطرح است. مسئله این است که ما، از جانب مردم خویش، باید از شما در این اجلاس سازمان ملل تشکر کنیم. در هاوانا، حق مردم ما نسبت به انتخاب نظام سیاسی و اجتماعی مورد علاقه خویش، مورد پشتیبانی قرار گرفت، بهمان‌گونه که ادعای آنان نسبت به اراضی اشغالی پایگاه گوانتانامو، و محکوم ساختن محاصره‌ای که ایالات متحده بوسیله آن به تلاش خود برای منزوی ساختن انقلاب کوبا و نابود کردن آن، ادامه می‌دهد، مورد حمایت و تایید قرار گرفت. (ابراز احساسات)

ما از احساس عمیق و طنین عالم‌گیر حکم محکومیت کنفرانس - در کنفرانس هاوانا - علیه اقدامات خصمانه، اعمال انواع فشارها و تهدیدات از جانب ایالات متحده نسبت به کوبا سپاسگزاریم و از اینکه کنفرانس اعلام نمود که این اقدامات نقض صریح منشور سازمان ملل، اصول حقوق بین‌الملل و تهدیدی برای صلح جهان می‌باشد، تشکر می‌کنیم.

ما، بار دیگر، به برادران خود پاسخ داده و جامعه جهانی را مطمئن می‌سازیم که کوبا نسبت به اصول همبستگی جهانی پایبند خواهد ماند.

آقای رئیس، تاریخ تعلیم داده که هنگامی که ملتی خود را از شریک نظام استعماری یا نواستعماری می‌رهاند و استقلال خود را بدست می‌آورد، این، در عین حال، آخرین عمل در یک مبارزه طولانی و اولین کار در یک نبرد سخت می‌باشد. زیرا، استقلال، حاکمیت، و آزادی مردم آزاد ما، همواره توسط کنترل خارجی بر منابع آنها، عملیات مالی سازمان‌های رسمی بین‌المللی، و وضع خطیر اقتصادی‌شان در معرض تهدید می‌باشد و تمام این تهدیدات از تمامیت حاکمیت ما می‌کاهد.

از همین‌رو، سران دول یا حکومت‌ها از همان آغاز تحلیل‌شان از مسائل اقتصاد جهانی، "بار دیگر اهمیت عظیم تحکیم استقلال سیاسی از طریق رهائی اقتصادی را رسماً تأکید کردند... و بدین ترتیب برای چندمین بار تأکید نمودند که نظام اقتصادی موجود جهان مخالف منافع اساسی کشورهای در حال رشد است و نظامی است عمیقاً غیرعادلانه و با توسعه کشورهای غیرمتعهد و سایر کشورهای در حال رشد منافات داشته و کمکی به از بین بردن نابسانانی‌های اقتصادی و اجتماعی که به این کشورها وارد می‌کند نمی‌نماید...."

بعلاوه، سران دول تأکید داشتند بر "رسالت تاریخی‌ای که جنبش کشورهای غیرمتعهد باید در مبارزه برای کسب استقلال اقتصادی و سیاسی کلیه کشورها و مردم در حال توسعه بعهده بگیرد؛ حاکمیت کامل و دائمی و کنترل بر منابع طبیعی و کلیه منابع و فعالیت‌های اقتصادی خود اعمال کند؛ و تجدید ساختمان بنیادی اقتصاد جهانی را، از طریق استقرار یک نظم نوین اقتصادی جهانی، ترویج نماید."

این اعلامیه با کلمات زیر خاتمه می‌یابد: "مبارزه برای محوبی‌عدالتی نظام موجود اقتصاد جهانی و برقراری یک نظم جدید اقتصاد جهانی بخشی لاینفک از مبارزه مردم ما برای آزادی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌باشد."

ضرورتی ندارد در اینجا نشان بدهیم که نظام کنونی اقتصاد جهانی تا چه حد عمیقاً غیرعادلانه است و با رشد کشورهای در حال رشد منافات دارد. ارقام چنان بر همه معلوم‌اند که تکرار آنها ضروری نیست.

بحث‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه آیا فقط ۴۰۰ میلیون نفر در جهان مبتلا به کم‌غذائی هستند و یا اینکه این رقم، بار دیگر، به گونه‌ای که برخی از اسناد جهانی نشان می‌دهد، به ۴۵۰ میلیون نفر افزایش یافته است. وجود چهارصد میلیون نفر مرد و زن گرسنه خود سند محکومیت سنگینی است.

لکن هیچ کس در این امر تردید ندارد که تمام امید کشورهای در حال رشد بنظر می‌رسد در پایان این دومین دهه توسعه بر باد رفته و نابود شده است.

دبیرکل سازمان کشاورزی و خواروبار اعتراف کرده که " در مقایسه با اهداف بلندمدت رشد مندرج در استراتژی توسعه بین‌المللی، و در اعلامیه برنامه عمل در مورد استقرار یک نظام اقتصادی جدید جهانی، و در تصویب‌نامه کنفرانس جهانی مواد غذایی و در چند کنفرانس بعدی، پیشرفت هنوز بطور مایوس‌کننده‌ای کند است. " ما هنوز با هدف متواضع ۴ درصد افزایش متوسط سالانه در میزان تولید محصولات کشاورزی و غذائی کشورهای در حال رشد بسیار فاصله داریم. هدفی که ۱۰ سال پیش برای حل برخی از مبرم‌ترین مسائل گرسنگی جهان - تازه با حفظ سطح پائین مصرف - پیشنهاد شد. در نتیجه، واردات مواد غذایی توسط کشورهای در حال رشد که در حال حاضر کسری موازنه پرداخت‌هایشان را تشدید می‌کند، مطابق آمار سازمان کشاورزی و خواروبار، بزودی به سطح غیرقابل‌تصور صعود خواهد کرد.

در مقابل این مسئله، تعهدات رسمی در مورد کمک‌های خارجی به کشاورزی کشورهای در حال رشد همواره کاهش می‌یابد. این چشم‌انداز را نمی‌توان بزک کرد. گاه‌گاهی، برخی از اسناد رسمی، افزایش گذرا در تولید کشاورزی بعضی از مناطق جهان توسعه‌نیافته را منعکس می‌سازند، و یا بر افزایش ناووسی قیمت بعضی از اقلام کشاورزی تاکید می‌کنند. لکن اینها مواردی از پیشرفت‌های گذرا و زودگذر می‌باشد.

درآمد کشورهای در حال رشد از صادرات محصولات کشاورزی هنوز بی‌ثبات است و برای تامین نیاز واردات مواد غذایی، کود و سایر اقلام مورد نیاز برای افزایش تولیداتشان کافی نیست. تولید سرانه مواد غذایی در آفریقا در سال ۱۹۷۷ بمقدار ۱۱ درصد کمتر از تولید ده سال قبل بود.

با تشدید عقب‌ماندگی در کشاورزی، روند صنعتی شدن نیز نمی‌تواند پیشرفتی بکند. زیرا اغلب کشورهای پیشرفته، صنعتی شدن کشورهای در حال رشد را تهدیدی نسبت به خود می‌دانند.

کنفرانس جهانی لیما در مورد صنعتی شدن در سال ۱۹۷۵، بعنوان یک هدف به کشورهای در حال رشد پیشنهاد کرد که ما مسئولیت تولید ۲۵ درصد از محصولات صنعتی جهان را تا سال ۲۰۰۰ بعهده بگیریم. لکن از کنفرانس لیما تاکنون پیشرفت در این مورد چنان نازل بوده که اگر اقدامات پیشنهادی ششمین کنفرانس سران اجرا نگردد، و اگر یک برنامه برای تعدیل سیاست‌های اقتصادی اغلب کشورهای پیشرفته سریعاً پیاده نشود، هرگز به این هدف نخواهیم رسید. ما اکنون کمتر از ۹ درصد تولیدات صنعتی جهان را تولید می‌کنیم.

وابستگی ما، بار دیگر، در این حقیقت نمایان می‌شود که کشورهای آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین ۲۶/۱ درصد از محصولات صنعتی مورد معامله در تجارت جهانی را وارد

می‌کنند و تنها ۶/۳ درصد آن را صادر می‌نمایند.

ممکن است گفته شود که توسعه صنعتی در حال صورت گرفتن است. لکن این توسعه نه با سرعت لازم صورت می‌گیرد، و نه در صنایع کلیدی اقتصاد صنعتی. در کنفرانس‌ها و با این موضوع اشاره شد. توزیع مجدد صنایع در جهان، با اصطلاح آرایش نوین صنعت، نباید عبارت از تأیید مجدد نابرابری‌های عمیق اقتصادی باشد که در عصر استعماری قرن نوزدهم ظهور کرد. در آن عصر، ما محکوم به تولید مواد خام و محصولات ارزان قیمت کشاورزی بودیم. اکنون، کوشش می‌شود با بکار گرفتن نیروی کار فراوان و با دستمزدهای ناکافی برای سد جوع در کشورهای در حال رشد، صنایعی به آنان انتقال یابد که دارای تکنولوژی سطح پائین، و کارآئی حداقل بوده و بیشتر از همه محیط را آلوده می‌کند. ما این را قاطعانه رد می‌کنیم.

اقتصاد آزاد کشورهای پیشرفته، امروز بیش از ۸۵ درصد اجناس صنعتی جهان، منجمله محصولات که تولیدشان مستلزم بالاترین تکنولوژی می‌باشد، را جذب می‌کند. این کشورها، همچنین، بیش از ۸۳ درصد کلیه صادرات صنعتی را کنترل می‌کنند؛ ۲۶ درصد این صادرات به کشورهای در حال رشد سرازیر می‌شود که بازارش را به انحصار خود درآورده‌اند. بدترین جنبه این ساخت وابسته عبارت از اینست که واردات ما، یعنی اقلام مصرفی و سرمایه‌ای، یکسره مطابق تقاضاها، احتیاجات، و تکنولوژی پیشرفته‌ترین کشورها ساخته می‌شود، و الگوی جوامع مصرفی که از راه تجارت، به ما عرضه می‌شود جوامع ما را آلوده کرده، بدین وسیله عامل جدیدی به این بحران دائمی و ریشه‌ای اضافه می‌کند.

نتیجه تمام اینها، همانگونه که توسط سران دول و حکومت‌ها در هاوانا ملاحظه گردید، عبارت از اینست که شکاف مابین کشورهای پیشرفته و در حال رشد به تنها باقی مانده، بلکه بزرگتر شده است. سهم نسبی کشورهای در حال رشد از تولیدات جهان بطور قابل ملاحظه‌ای در عرض دو دهه گذشته کاهش یافته و اثر فاجعه‌آمیزی بر مسائل ماسد سوء تغذیه، بیسوادی، بدی بهداشت و خدمات درمانی داشته است.

برخی علاقه دارند این مسئله وخیم بشریت را با اقدامات شدید در جهت کاهش جمعیت حل کنند. آنان بخاطر می‌آورند که جنگ و امراض مسری به کاهش جمعیت در سایر اعصار کمک کرده است. آنان آرزو می‌کنند از اینهم پیشتر بروند. آنان می‌خواهند گناه عقب‌ماندگی را بر دوش انفجار جمعیت بگذارند.

لکن، انفجار جمعیت علت نیست، بلکه معلول توسعه‌نیافتگی است. توسعه، خود راه‌حلهائی برای مسئله فقر فراهم خواهد کرد و همچنین از طریق آموزش و فرهنگ، به کشورهای ما کمک خواهد کرد تا به یک میزان معقول و کافی از رشد دست یابیم.

گزارشی که اخیراً توسط بانک جهانی انتشار یافته، تصویر تیره‌تری ترسیم می‌کند. این

گزارش می‌نویسد که ممکن است تا سال ۲۰۵۰، تعداد ۶۰۰ میلیون نفر در روی کره ارض غرق در فقر مطلق باشند.

آقای رئیس، نمایندگان برجسته، وضع عقب‌ماندگی کشاورزی و صنعتی که کشورهای در حال رشد هنوز موفق به نجات از آن نشده‌اند، همانگونه که ششمین کنفرانس سران خاطرنشان ساخت، بدون شک نتیجهٔ مناسبات غیرعادلانه و نابرابر بین‌المللی است. لکن، همانگونه که بیانیهٔ کنفرانس هاوانا اشاره کرد، اکنون باید به این مسئله، بحران طولانی اقتصاد جهانی را نیز اضافه کرد.

من بر سر این جنبه‌از مسئله زیاد تأمل نخواهم کرد. لکن اجازه بدهید بگویم که ما، سران دول یا حکومت‌ها، بر آنیم که بحران نظام اقتصاد جهانی یک نوع پدیدهٔ ادواری است، بلکه نشانهٔ ساخت زیرین نادرست و نامتعادلی است که بخشی از ماهیت آن را تشکیل می‌دهد؛ و اینکه این عدم توازن بعثت سرپیچی کشورهای پیشرفته - دارای اقتصاد آزاد - نسبت به کنترل عدم توازن در مناسبات خارجی و میزان شدید تورم و بیکاری خود آنها تهدید یافته است. این تورم دقیقاً از کشورهای پیشرفته‌ای سرچشمه گرفته که اکنون از اجرای اقدامات محدودی که می‌تواند آن را از بین ببرد سرپیچی می‌کنند. و بگذارید خاطرنشان سازم - و این نکته‌ای است که بعداً بدان بازخواهم گشت و در کنفرانس هاوانا نیز مطرح شد - که این بحران همچنین نتیجهٔ نابرابری دیرپا در مناسبات اقتصادی بین‌المللی است، بنابراین محو این نابرابری، به گونه‌ای که ما پیشنهاد می‌کنیم، به کاهش و محو خود بحران کمک خواهد کرد.

رهنمودهای اصلی که بوسیلهٔ نمایندگان جنبش کشورهای غیرمتعهد در هاوانا، به ضابطه درآمدند کدامند؟

ما سرازیر نمودن مصرانه منابع انسانی و مادی بسوی یک مسابقهٔ تسلیحاتی را که غیرتولیدی، مسرفانه، و برای بشریت خطرناک است محکوم می‌کنیم. (ابراز احساسات) و ما خواهان آنیم که بخش عمده منابعی که اکنون بخصوص توسط قدرت‌های بزرگ به تولید تسلیحات اختصاص یافته، برای توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی بکار رود.

ما نگرانی شدید خود را نسبت به پیشرفت نازلی که در مذاکره برای پیاده کردن اعلامیه و برنامه عمل جهت استقرار یک نظم جدید اقتصاد جهانی صورت می‌گیرد، ابراز داشتیم. ما خاطرنشان می‌سازیم که این به سبب فقدان ارادهٔ سیاسی از جانب اغلب کشورهای پیشرفته است و ما بخصوص تاکتیک‌های تعلیقی، انحرافی، و انشعابی این کشورها را مقصر می‌دانیم. شکست پنجمین کنفرانس اونکتاد^{۶۲} بیانگر این واقعیت است.

ما تصدیق می‌کنیم که مبادلهٔ نابرابر در مناسبات اقتصادی جهان، که بعنوان خصلت

ضروری این نظام توصیف شده - حتی اگر امکان آن قابل تصور باشد - سراسر گریدیده است. در حالیکه قیمت محصولات صنعتی، کالاهای سرمایه‌ای، مواد غذایی و خدماتی که از کشورهای پیشرفته وارد می‌کنیم مداوماً افزایش می‌یابد، قیمت مواد خام صادراتی ما را کم بوده و دائماً نوسان می‌کند. شرایط مبادله بدتر شده، ما تأکید نمودیم که سیاست حمایت از محصولات داخلی، که یکی از عوامل تشدید رکود بزرگ سالهای ۱۹۳۰ بود، دوباره توسط برخی از کشورهای پیشرفته اتخاذ گردیده است.

کنفرانس هاوانا نسبت به این حقیقت ابراز انزجار کرد که در مذاکرات گات*، کشورهای پیشرفته منافع و مسائل مورد علاقه کشورهای در حال رشد، بویژه عقب‌افتاده‌ترین آنها را، بحساب نیاورده‌اند.

کنفرانس، همچنین، شیوه برخی از کشورهای پیشرفته را که با تشدید کمک مالی به تولید برخی از محصولات در کشور خود، به ضرر محصولات کشورهای عقب‌افتاده عمل می‌کنند، محکوم نمود.

بعلاوه، کنفرانس نسبت به محدودیت در دامنه و عملیات سیستم تعمیم یافته اولویت‌ها ابراز انزجار نمود و همچنین، موانع تجاری تبعیضی در قانون تجارت خارجی ایالات متحده و مواضع انعطاف‌ناپذیر برخی از کشورهای پیشرفته را که جلوی رسیدن به توافق در مورد این مسائل را در پنجمین کنفرانس اونکتاد سد کردند، محکوم نمود.

ما نگرانی خود را نسبت به زوال مداوم اوضاع پولی جهان ابراز می‌داریم. بی‌ثباتی نرخ مبادله ارزهای ذخیره‌ای عمده به‌مراه تورم، عدم توازن در شرایط اقتصادی جهان را افزایش داده، مشکلات جدید اقتصادی برای کشورهای در حال رشد فراهم آورده، ارزش واقعی عایدات صادراتی آنان را کاهش داده، و ارزش ذخایر ارزی آنان را تنزل می‌دهد.

ما خاطرنشان می‌سازیم که رشد نامنظم میعان** بین‌المللی که عمدتاً از طریق دلار ایالات متحده و سایر ارزهای ذخیره‌ای که نرخ مبادله‌شان کاهش یافته صورت می‌گیرد، یک عامل منفی است. ما تذکر می‌دهیم که در حالی که نابرابری مناسبات اقتصادی جهانی دارد قروض متراکم خارجی کشورهای در حال رشد را به بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار افزایش می‌دهد، سازمانهای بین‌المللی مالی و بانکهای خصوصی نرخ بهره را افزایش می‌دهند و استهلاک وام‌های کوتاه‌مدت را افزایش می‌دهند و بدین وسیله از لحاظ مالی کشورهای در حال رشد را خفه می‌کنند.

کنفرانس تمام این موارد را بعنوان عوامل تحمیلی در معاملات، که به سازمان‌های

* گات (G.A.T.T)، مخفف انگلیسی توافق‌نامه کلی پیرامون تعرفه و تجارت که توسط کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در پی مذاکرات ژنو در سال ۱۹۴۷ برای تعرفه‌های گمرکی منعقد شد.
** حجم ارزهای بین‌المللی در گردش.

بین‌المللی مالی اجازه می‌دهد امتیازات سیاسی و اقتصادی بیشتری به ضرر کشورهای ما بدست آورند، محکوم ساخت.

کنفرانس، تصمیمات نواستعماری در جهت جلوگیری از اعمال حاکمیت کامل و موثر و دائم کشورهای در حال رشد بر منابع طبیعی خویش را مورد مطالعه قرار داد و حقوق این کشورها را بار دیگر مورد تایید قرار داد. از همین رو، کنفرانس از کشورهای در حال رشد و مولد مواد اولیه برای بدست آوردن قیمت‌های عادلانه و سودمند جهت صدور اقلام صادراتی و بهبود واقعی عایدات صادراتی حمایت می‌کند.

بعلاوه، کنفرانس توجه خود را بیش از پیش به تحکیم مناسبات اقتصادی و انتقال علوم و فنون و تکنولوژی میان کشورهای در حال رشد معطوف داشت. مفهوم آنچه که می‌توان "اتکاء بنفس جمعی" خواند، یعنی، حمایت دوجانبه و همکاری در میان کشورهای در حال رشد. تا اینکه این کشورها نتوانند فل از هر چیز به نیروی جمعی خود اتکاء نمایند، در سایهٔ هاوانا بیشتر از گذشته مورد تاکید قرار گرفت.

کوبا، بعنوان رئیس چنین و کشور هماهنگ‌کننده، قصد دارد به‌مراه گروه ۶۴۷۷ هرآنچه لازم است برای ترویج برنامه عمل، که توسط کنفرانس در مورد همکاری‌های اقتصادی عنوان گردید، انجام دهد.

معهدا، تصور ما از "اتکاء بنفس جمعی" هیچ وجه تشابهی با خودکفائی ندارد. برعکس، ما آن را بعنوان عاملی در مناسبات بین‌المللی بحساب می‌آوریم. بدین معنی که کلیه امکانات و منابع بخش قابل ملاحظه و مهمی از بشریت را، که کشورهای در حال رشد معرف آنند، بسیج خواهیم کرد و این منابع و امکانات را در یک کوران عمومی منابع و اقتصاد که در هر دو اردوی سرمایه‌داری و کشورهای سوسیالیستی قابلیت بسیج داشته باشند ادغام خواهیم کرد.

آقای رئیس، ششمین کنفرانس سران تلاش‌های برخی از کشورهای پیشرفته را که سعی دارند با استفاده از مسئله انرژی در میان ملل در حال رشد شکاف بیاندازند مردود شمرد. مسئله انرژی را تنها می‌توان در چارچوب تاریخی آن مطالعه کرد، آنهم با ملحوظ داشتن این حقیقت که روند مسرفانه مصرفی در برخی از کشورهای پیشرفته و نقشی که شرکت‌های چندملیتی نفت بازی می‌کنند به اتلاف هیدروکربن‌ها منتهی گشته، و با توجه به نقش غارت‌گرانه شرکت‌های چندملیتی، که از محصولات انرژی ارزان تا همین اواخر منفعت برده‌اند - و آن را غیرمسئولانه مصرف کرده‌اند. این شرکت‌های چندملیتی هم تولیدکنندگان و هم مصرف‌کنندگان را استثمار می‌کنند و سودهای غیرموجه بادآورده‌ای به چنگ می‌آورند. در حالی که در همان حال، با گذاشتن گناه شرایط موجود بر دوش کشورهای صادرکننده در حال رشد حقایق را تحریف می‌کنند.

اجازه دهید خاطرنشان سازم که در آغاز سخنرانی خود در کنفرانس هاوانا، به وضع رفت‌بار کشورهای غیرنفتی عقب‌مانده، بخصوص عقب‌مانده‌ترین آنها، اشاره کردم، و در آن موقع اظهار اطمینان نمودم که کشورهای نفتی غیرمتعهد فرمولی برای بهبود وضع نامساعد این کشورها فراهم نمایند. کشورهایی که از تورم جهانی و نابرابری مناسبات نحاری، کسری موازنه پرداخت‌ها و افزایش سریع در دیون خارجی‌شان به شدت صدمه دیده‌اند. لکن این امر از مسئولیت اصلی کشورهای پیشرفته، انحصارات و شرکت‌های چندملیتی آنان نمی‌گاهد.

سران دول و حکومت‌ها، به‌هنگام بررسی مسئله انرژی از این دیدگاه، تاکید کردند که این موضوع باید محور اصلی مذاکرات جهانی در چارچوب سازمان ملل و با شرکت کلیه کشورها قرار گیرد و مسئله انرژی را به کلیه مسائل توسعه و رشد، اصلاحات مالی و پولی، تجارت خارجی و مواد خام پیوند دهند، تا بدین وسیله یک تحلیل جامع و جهانی از کلیه جنبه‌هایی که مربوط به استقرار یک نظم جدید اقتصاد جهانی می‌باشد، صورت گیرد.

با بررسی مسائل مهمی که در چارچوب اقتصاد جهانی در مقابل کشورهای در حال رشد قرار دارد، ما نتوانستیم از بررسی طرز کار شرکت‌های چندملیتی خودداری ورزیم. یکبار دیگر سیاست‌ها و اعمال آنان غیرقابل قبول اعلام گردید. این شرکت‌ها متهم گردیدند که، در جستجوی خود برای سود، منابع را مستهلک می‌کنند، اقتصاد را منحرف می‌سازند، و حاکمیت کشورهای در حال رشد را نقض می‌کنند. این شرکت‌ها حق تعیین سرنوشت مردم را زیر پا می‌گذارند. اصول عدم دخالت در امور کشورها را نقض می‌کنند، و متناوبا به رشوه، فساد، و سایر اعمال ناپسند دست می‌زنند. و از طریق این اعمال درصددند تا کشورهای در حال رشد را به تابعیت کشورهای پیشرفته درآورند - و درمی‌آورند.

نظر به پیشرفت ناکافی در فعالیت در چارچوب سازمان ملل جهت تنظیم مقرراتی برای فعالیت شرکت‌های چندملیتی، کنفرانس بار دیگر فوریت اتمام این کار را تأکید کرد، تا برای جامعه بین‌المللی تدبیری قانونی تهیه شود و بدین وسیله دستکم فعالیت‌های شرکت‌های چندملیتی مطابق اهداف و آمال کشورهای در حال رشد تنظیم و کنترل گردد.

ششمین کنفرانس سران، با طرح کلیه جنبه‌های شرایط اقتصادی کشورهای در حال رشد، خواهان آن شد که به مسائل غول‌آسای عقب‌افتاده‌ترین کشورها، محروم‌ترین آنها، کشورهای محاط در خشکی، و منزوی در مناطق دوردست، توجه خاصی بشود و خواهان آن شد که اقدامات اضطراری برای بهبود این مسائل اتخاذ گردد.

آقای رئیس، نمایندگان برجسته، تصویری که در اذهان اعضای جنبش کشورهای غیرمتعهد به‌هنگام ملاقات در هاوانا وجود داشت نه تنها خوشبینانه نبود بلکه بسیار تیره و دلسردکننده بود. لکن، کشورهای غیرمتعهد بخود اجازه ندادند به موضع سستی، ضعف و

عصبانیت کشانده شوند. در حالیکه اگر چنین می‌کردند هم قابل فهم بود. سران دول یا حکومت‌ها، در حالیکه مفاهیم استراتژیک برای پیشرفت و ادامهٔ مبارزهٔ خود را مطرح می‌کردند، تقاضاهای خود را تکرار کرده مواضع خود را مشخص نمودند.

هدف نخستین و اساسی ما در مبارزه عبارت از تحدید و بالاخره محو مبادلهٔ نابرابر است که امروز متداول بوده و تجارت بین‌المللی را به وسیلهٔ بسیار مفیدی برای غارت ثروت ما بدل کرده است. امروزه، یکساعت کار در کشورهای پیشرفته با ۱۰ ساعت کار در کشورهای در حال رشد مبادله می‌شود.

کشورهای غیرمتعهد، خواهان آن هستند که توجه جدی به برنامه‌ای جامع برای کالاها، که ناکور با نیادی در مذاکرات باصطلاح شمال و جنوب^{۶۵} مطرح شده، معطوف گردد. به همین طریق، ما خواهان آن هستیم که صندوق عمومی که قرار بود تدبیری باشد برای ثبات و بدویسینه یک رابطهٔ دائمی بین قیمت‌های دریافتی و پرداختی ما برقرار کند، و تابحال هیچگونه انری ندانند، نفویت دهند و حرک حدی بدان داده شود.

ما آتحاتی که در کشورهای غیرمتعهد مربوط می‌شود، این رابطه — که برای همیشه، قیمت‌های اقلام صادراتی ما را با قیمت‌های لوازم اساسی، محصولات صنعتی، مواد خام و تکنولوژی وارداتی از کشورهای پیشرفته پیوند می‌دهد — یک محور ضروری برای کلیه معاملات اقتصادی آینده محسوب می‌شود.

کشورهای در حال رشد خواهان آن هستند که کشورهای که تورم را ایجاد کرده‌اند و از طریق سیاست‌های خود آن را برانگیخته‌اند، اقدامات لازم برای کنترل آن را اتخاذ نمایند و بدین وسیله به نابرابری شدید در مبادله مابین کشورهای ما خاتمه دهند.

کشورهای در حال رشد خواهان آنند — و به مبارزهٔ خود برای رسیدن به آن ادامه می‌دهند — که به بازار کشورهای پیشرفته برای عرضه محصولات صنعتی نوپای خود دسترسی داشته باشند؛ حمایت شیطانی از محصولات خودی که بار دیگر در اقتصاد جهانی معمول شده، و بار دیگر ما را به یک جنگ اقتصادی مهلک می‌کشانند، متوقف شود؛ و اینکه تعرفه‌های ترجیحی یکجانبه بدون تقلب در مورد همهٔ کشورها بکار برده شود تا اینکه صنایع جوان کشورهای در حال رشد بدون اینکه در بازار جهانی بوسیله تکنولوژی عالیتز کشورهای پیشرفته خرد شوند، توسعه یابد.

کشورهای غیرمتعهد بر آنند که مذاکراتی که بهمین زودی در مورد قانون دریائی به نتیجه خواهد رسید نباید بگونه‌ای که بعضی از کشورها در نظر دارند — یعنی تایید و تصویب عدم تعادل موجود نسبت به استفاده از منابع دریائی — مورد استفاده قرار گیرد، بلکه باید تدبیری باشد برای رفع نابرابری‌ها. کنفرانس پیرامون قانون دریائی بار دیگر نخوت و ارادهٔ امپریالیستی برخی از کشورها را نشان داد که، امکانات تکنولوژی خود را

موفق روح تفاهم و سازش قرار می‌دهند که مورد نظر کشورهای در حال رشد است، و بدین وسیله تهدید می‌کنند که به اقدام یکجانبه برای بهره‌برداری از معادن دریائی دست خواهند زد.

دیون خارجی کشورهای در حال رشد اکنون به ۳۳۵ میلیارد دلار افزایش یافته است. بهره سالانه این دیون خارجی در حدود ۴۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود و این خود معرف بیش از ۲۰ درصد صادرات این کشورهاست. از سوی دیگر، درآمد سرانه در کشورهای پیشرفته اکنون ۱۴ برابر کشورهای در حال رشد است. این شرایط تحمل‌ناپذیر است.

کشورهای در حال رشد به استقرار یک نظام جدید مالی نیاز دارند، تا آنان را قادر سازد تا منابع مالی لازم جهت تضمین و تداوم توسعه مستقل اقتصاد خود را بدست آورند. این شیوه‌های مالی باید بلندمدت و با بهره نازل باشد. استفاده از این منابع مالی باید کاملاً در اختیار کشورهای در حال رشد قرار گیرد. این امر آنان را قادر خواهد ساخت تا یک سیستم اولویت مطابق برنامه صنعتی کردن خویش، برای اقتصاد خود تنظیم نمایند. این به آنان کمک خواهد کرد تا از جذب این منابع توسط شرکت‌های چندملیتی، به گونه‌ای که اکنون این منابع را جذب می‌کنند، جلوگیری نمایند. همان شرکت‌هایی که با ادعای کمک به توسعه و رشد، انحراف در اقتصاد کشورهای در حال رشد را تشدید می‌کنند و حداکثر منفعت را از استثمار منابع این کشورها می‌برند.

کشورهای در حال رشد، و از جانب آنان جنبش کشورهای غیرمتعهد، خواهان آنند که بخش عمده‌ای از منابع عظیمی که اکنون توسط بشریت بر سر مسابقه تسلیحاتی تلف می‌شود به توسعه اختصاص یابد که بنوبه خود به کاهش جنگ و بهبود اوضاع جهانی کمک می‌کند.

کشورهای غیرمتعهد، با طرح موضع کلید کشورهای در حال رشد، خواهان استقرار نظام جهانی پولی نوینی می‌باشد، که به نوان فاجعه‌آمیز کلید ارزها در اقتصاد جهانی، بخصوص دلار آمریکا، که گرفتار آنند، خاتمه دهد. این بی‌نظمی مالی همجین به کشورهای در حال رشد ضربه می‌زند. کشورهایی که امیدوارند وقتی رئوس اصلی این نظام جدید پولی جهانی مطرح می‌شود، آنان، بعنوان اکثریت کشورهای که جامعه جهانی را تشکیل می‌دهند و نماینده بیش از ۱/۵ میلیارد مرد و زن هستند، در روند تصمیم‌گیری شرکت داشته باشند.

آقای رئیس، نمایندگان برجسته، جمع‌بندی می‌کنیم:

• مبادله نابرابر دارد مردمان ما را به فقر و تنگدستی می‌کشد؛ باید متوقف شود!

• تورم، که به کشورهای ما صادر می‌شود، دارد مردمان ما را به فقر و تنگدستی

می‌کشاند، باید متوقف شود!

• حمایت از محصولات داخلی دارد مردمان ما را به فقر می‌کشاند، باید متوقف شود!

• عدم تعادل موجود در بهره‌برداری از منابع دریا تجاوزکارانه است. باید منسوخ شود!

• منابع مالی دریافتی کشورهای در حال رشد ناکافی است. باید افزایش یابد!
• مخارج تسلیحاتی نامعقول است. باید متوقف شوند و منابع مالی آن که بدین طریق آزاد می‌گردد باید برای تامین مالی پیشرفت و توسعه بکار رود!

• نظام یولی جهان که اکنون منداول است ورشکسته است. باید تعویض شود!
• دیون عظیم‌اندوزی کشورهای دیون‌کشورهائی که در وضع بسیار بدی قرار دارند. بار غیرقابل‌حملی است که هیچ راه‌حلی ندارد. باید لغو شوند!
(براز احاسات)

• بدهکاری ستمی است اقتصادی به مابقی کشورهای در حال رشد، این ستم باید از میان برداشته شود!

• شکاف اقتصادی مابین کشورهای پیشرفته و کشورهائی که خواهان توسعه هستند، بجای آنکه کم شود در حال گسترش است. این شکاف باید از میان برداشته شود!

این تقاضاهای کشورهای در حال رشد است.

آقای رئیس، نمایندگان برجسته:

پاسخ مقتضی به این تقاضاها، که برخی از آنها بطور منظم در جلسات بین‌المللی توسط گروه ۷۷ و نهضت کشورهای غیرمتعهد مطرح شده‌اند، مسیر اوضاع جهانی را طوری تغییر خواهد داد که برای کشورهای در حال رشد شرایطی بنیادین فراهم آید تا بتوانند برنامه‌های که بطور حتم آنان را در راه توسعه می‌اندازد، طرح‌ریزی نمایند.

لکن اگر تمام این اقدامات صورت گیرد، حتی اگر کلیه اشتباهات و ضررهای نظام موجود مناسبات بین‌المللی از بین برود، کشورهای در حال رشد هنوز با کمبود یک عامل تعیین‌کننده مواجه خواهند بود: سرمایه بین‌المللی.

کلیه تلاش‌های محلی و داخلی، کلیه فداکاری‌هائی که مردم کشورهای در حال رشد بعهده گرفته‌اند و مایلند بعهده بگیرند، و کلیه فرصت‌ها برای افزایش پتانسیل اقتصادی که می‌توان با محو نابرابری مابین قیمت‌های صادراتی و وارداتی این کشورها و بهبود شرایطی که تحت آن تجارت خارجی آنها صورت می‌گیرد بدست آورد، کافی نخواهد بود. آنها، در تحت شرایط کنونی مالی، محتاج منابع بیشتری هستند تا بتوانند هم

دیون خود را بپردازند و هم دست به مخارج عظیمی بزنند که در مقیاس جهانی برای جهش بسوی توسعه لازم است. در اینجا نیز، ارقام چنان بر همد معلوم است که نیازی به تکرار ندارد.

ششمین کنفرانس سران نسبت به این امر نگران بود، نه تنها بخاطر اینکه دیون کشورهای عقب افتاده غیرقابل تحمل است بلکه همچنین بخاطر اینکه این دیون بطور سالانه با سرعتی که می توان آن را چهارنعل و هشداردهنده نامید، رشد می یابد. آمار مندرج در گزارش اخیر بانک جهانی، که همزمان با اجلاس کنفرانس هاوانا انتشار یافت، تایید می کند که این شرایط روز بروز بدتر می شود. تنها در سال ۱۹۷۸، دیون خارجی دولتی ۹۶ کشور در حال رشد ۵۱ میلیارد دلار افزایش یافت. این میزان رشد، رقم دیون خارجی را به ارقام نجومی ای که متذکر شدم افزایش داد.

آقای رئیس، ما نمی توانیم در مقابل این چشم انداز تیره ساکت بنشینیم! مشهورترین اقتصاددانان، هم اقتصاددانان غربی و هم اقتصاددانان معتقد به مفاهیم مارکسیستی، اعتراف می کنند که سیستم بدهکاری بین المللی کشورهای در حال رشد، کاملاً غیرعقلانی است و اینکه تداوم آن می تواند به یک تشنج ناگهانی منتهی گردد و این تشنج ممکن است توازن خطیر و بی ثبات کل اقتصاد جهانی را به مخاطره بیندازد. برخی سعی دارند این حقیقت شگفت آور اقتصادی را با این استدلال توضیح دهند که مراکز بانکی بین المللی بدین دلیل به عرضه سرمایه به کشورهای از لحاظ تکنولوژی ورشکسته ادامه می دهند که این کمک های سخاوتمندانه ای است تا این کشورها بتوانند بر مشکلات اقتصادی خویش فایق آیند. لکن این واقعیت امر نیست. در واقع، این عملیاتی است برای حفظ نظام سرمایه داری جهانی. در اکتبر ۱۹۷۸، کمیسیون جوامع اروپائی با ارائه این توضیح چنین اعتراف کرد:

"توازن کنونی اقتصاد جهانی بمقدار معتدلی به تداوم ارائه وام های خصوصی به کشورهای غیرنفتی در حال رشد... به مقیاسی که تا قبل از سال ۱۹۷۴ بی سابقه بوده متکی می باشد، و هرگونه مانعی که در راه این جریان ایجاد شود این توازن را به خطر می اندازد."

ورشکستگی مالی جهان بسیار مشقت بار خواهد بود، آنهم بیشتر از همه برای کشورهای عقب افتاده و کارگران کشورهای سرمایه داری پیشرفته. این امر حتی بر باثبات ترین اقتصادهای سوسیالیستی اثر خواهد گذارد. لکن معلوم نیست که نظام سرمایه داری بتواند از چنین فاجعه ای جان سالم بدر ببرد. و چه بسا که عواقب مخوف اقتصادی آن بطور ناگزیر آتش بزرگی در جهان برپا کند. هم اکنون گفتگوهای پیرامون نیروهای نظامی ویژه برای اشغال مناطق نفتی و منابع سایر مواد خام، جریان دارد.

لکن اگر وظیفه همه ابراز نگرانی نسبت به این چشم‌انداز تیره باشد، این ابراز نگرانی، بالاتر از همه، وظیفه آنهایی است که عظیم‌ترین ثروت را در دست دارند و در وفور نعمت بسر می‌برند.

در هر حال، چشم‌انداز جهانی عاری از سرمایه‌داری برای ما انقلابیون زیاد هم وحشت‌آور نیست. (خنده و ابراز احساسات)

پیشنهاد شده که بجای روحیه رویارویی، روحیه وابستگی متقابل اقتصادی را بکار گیریم تا بتوانیم از کلیه منابع اقتصادی خود مشترکا سود ببریم. لکن، مفهوم وابستگی متقابل تنها موقعی قابل قبول است که ابتدا شما به بی‌عدالتی بیرحمانه و ذاتی وابستگی متقابل کنونی معترف باشید.

کنورهای در حال رشد این تقسیم کار جهانی ناعادلانه و مستبدانه را که استعمار مدرن توسط انقلاب صنعتی انگلیس بر آنها تحمیل کرد و توسط امپریالیسم بنام "وابستگی متقابل" تعمیق و گسترش یافت، نخواهد بدرفت.

اگر می‌خواهیم از رویارویی و سازش اجتناب ورزیم، و این ظاهرا تنها راه باقیمانده برای کنورهای در حال رشد است - راهی که معرف یک نبرد طولانی و سخت است که هیچکس امروز نمی‌تواند ابعاد آن را پیش‌بینی کند - پس باید در جستجو برای یافتن فرمولی برای همکاری در جهت حل این مسائل عظیم برآئیم. همان مسائلی که بر مردم ما اثر می‌گذارد و نمی‌توان آن را بدون اثر گذاردن بر پیشرفته‌ترین کشورها حل نمود.

همین چند سال پیش گفتیم که اتلاف غیرعقلانی محصولات مادی و در نتیجه اتلاف منابع اقتصادی توسط جامعه سرمایه‌داری پیشرفته اکنون غیرقابل تحمل گشته است. آیا این علت بحران تکان‌دهنده انرژی که اکنون با آن مواجهیم نیست؟ اگر کشورهای غیرنفتی در حال رشد مجبور به تحمل سختی آن نیستند، پس چه کشوری مجبور به تحمل آنست؟

احساس موجود مبنی بر لزوم پایان دادن به اتلاف منابع در جوامع مصرفی عمومیت دارد. سندی که اخیرا از جانب سازمان توسعه صنعتی سازمان ملل انتشار یافت می‌نویسد، "شیوه زندگی کنونی، بخصوص در کشورهای صنعتی، احيانا باید دستخوش یک تغییر ریشم‌ای و دردآور گردد."

طبیعتا، کشورهای در حال رشد نمی‌توانند امیدوار باشند که تغییرات مورد نظر آنان و سرمایه مورد احتیاجشان، بدنبال یک تحلیل از مسائل اقتصاد جهانی، به آنان تقدیم شود و امیدی هم به آن ندارند. در این جریان، که بیانگر تناقضات، مبارزات و معاملات است، کشورهای غیرمتعهد باید قبل از هر چیز به تصمیمات و کوشش‌های خود اتکاء کنند.

این اعتقادی بود که ششمین کنفرانس سران بروشنی بدان دست یافت. در بخش اقتصادی اعلامیه نهائی، سران دول یا حکومت‌ها، لزوم انجام تغییرات اقتصادی و اجتماعی

ریشه‌ای در کشورهايشان را تصدیق کردند. با توجه به این امر که این تنها راه موجود برای محو آسیب‌پذیری اقتصاد آنها و تبدیل رشد صرفاً آماری به یک توسعه اصیل می‌باشد. سران دول یا حکومت‌ها تشخیص می‌دهند که این تنها راهی است که مردم آنها حاضرند قیمت لازم برای اجرای نقش اصلی در این روند را بپردازند. همانگونه که در آن هنگام گفتم، "اگر نظامی از لحاظ اجتماعی عادلانه باشد، امکانات لازم برای ادامه حیات و توسعه اقتصادی و اجتماعی بطور غیرقابل مقایسه‌ای عظیم‌تر است." تاریخ کشور خود من اثبات غیرقابل انکاری بر این مدعا است.

آقای رئیس، نیاز مبرم و شدید برای حل مسئله عقب‌ماندگی ما را به مسئله‌ای برمی‌گرداند که چند لحظه پیش متذکر شدم. و این آخرین مسئله‌ای است که میل دارم به این سی و چهارمین اجلاس مجمع عمومی عرضه کنم. من مشخصاً به مسئله مالی بین‌المللی اشاره می‌کنم.

یکی از جدی‌ترین پدیده‌هایی که به‌مراه مقروض بودن کشورهای در حال رشد وجود دارد، همانگونه که قبلاً گفتم، عبارتست از اینکه بیشتر پولی که کشورهای در حال رشد از خارج دریافت می‌کنند باید صرف تامین توازن تجارت و کسری حسابهای جاری، تجدید قروض، و پرداخت بهره و وام‌ها شود.

اگر کشورهای غیرنفتی در حال رشد را، که در کنفرانس هاوانا به وضعشان اشاره کردیم، بعنوان مثال در نظر بگیریم، مشاهده خواهیم کرد که در عرض شش سال گذشته، کسری موازنه پرداخت‌های آنان بالغ بر ۲۰۰ میلیارد دلار می‌شود.

در نتیجه، سرمایه مورد نیاز کشورهای در حال رشد غول‌آست و این سرمایه را عمدتاً و عملاً، بدون استثناء، در رشته‌هایی از صنعت نیاز دارند که سودآور نیست و در نتیجه سرمایه‌گذاری در این رشته‌ها کشتی برای وام‌دهندگان و با سرمایه‌گذاران خصوصی ندارد.

برای افزایش تولید مواد غذایی، بطوری که سوء تغذیه ۴۵۰ میلیون نفری که قبلاً تذکر دادم رفع گردد، ما باید دست به تهیه اراضی کشاورزی جدید و منابع آب بزنیم. مطابق برآوردهای متخصصین، ۷۶ میلیون هکتار زمین بیشتر باید در کشورهای در حال رشد زیر کشت برود، و بیش از ۱۰ میلیون هکتار زمین باید طی ۱۰ سال بعد آبیاری گردد تا این احتیاجات برآورده شود.

سیستم‌های آبیاری برای ۴۵ میلیون هکتار زمین باید تعمیر شوند. و بدین ترتیب، حتی محافظه‌کارترین برآوردها اعتراف دارند — اشاره من به کمک مالی است نه کل جریان منابع — که رقمی مابین ۸ تا ۹ میلیارد دلار در سال برای رسیدن به میزان ۳/۵ تا ۴ درصد رشد در بخش کشاورزی کشورهای در حال رشد لازم است.

در مورد صنعتی شدن، ارقام برآوردها بمراتب بزرگتر است. کنفرانس سازمان ملل پیرامون توسعه صنعتی، بهنگام تعیین هدف برای اجلاس لیما، مطرح ساخت که در قلب سیاست توسعه بین‌المللی باید این هدف برای رسیدن به آن در سال ۲۰۰۰ گنجانده شود که بطور سالانه بین ۴۵۰ تا ۵۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شود، و از این مقدار، یک سوم، یعنی ۱۵۰ تا ۱۶۰ میلیارد آن باید از منابع خارجی تامین گردد.

لکن، آقای رئیس، و نمایندگان برجسته، توسعه چیزی بیش از کشاورزی و صنعتی شدن است. توسعه عمدتاً توجه به افراد بشر است که باید هم هدف کلیه کوششهای توسعه واقع شوند و هم نقش اصلی را در آن بازی کنند.

تنها با مطرح ساختن مثال کوبا، خاطرنشان می‌سازم که در عرض ۵ سال گذشته، کشور ما سالانه بطور متوسط نزدیک به ۲۰۰ میلیون دلار در ساختن مدارس، سرمایه‌گذاری کرده است. سرمایه‌گذاری در وسایل درمانی و ساختمان تجهیزات درمانی عمومی بطور متوسط بالغ بر ۴۰ میلیون دلار در سال می‌شود. و کوبا تنها یکی از تقریباً ۱۰۰ کشور در حال توسعه است، و از لحاظ جغرافیائی و جمعیت، یکی از کوچک‌ترین آنهاست.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که کشورهای در حال رشد به دهها میلیارد دلار سرمایه بیشتر در سال نیاز دارند تا بتوانند بر عواقب عقب‌ماندگی در خدمات آموزشی و درمانی فایز آید.

این مسئله بزرگی است که در مقابل ما قرار دارد.

و آقایان این تنها مربوط به کشورهایی نیست که قربانی عقب‌ماندگی و توسعه ناکافی می‌باشند. این مسئله مربوط به کل جامعه بین‌المللی است.

بیش از یکبار گفته شده که ما را به زور استعمار و استعمار نوامپریالیستی عقب‌مانده کرده‌اند. بنابراین، وظیفه کمک به ما برای برخاستن از عقب‌ماندگی، اول و قبل از همه تعهد اخلاقی و تاریخی کسانی است که از غارت ثروت ما و استثمار مردان و زنان ما برای دهها سال، و برای قرن‌ها، منفعت برده‌اند. (ابراز احساسات) لکن، در عین حال، همانگونه که در ششمین کنفرانس سران گفته شد، این وظیفه تمام بشریت بطور کلی است.

کشورهای سوسیالیستی در غارت جهان شرکت نداشته و مسئول پدیده عقب‌ماندگی نیستند. لکن، با این حال، بخاطر ماهیت نظام اجتماعی‌شان، که همدردی و همبستگی بین‌المللی از خصوصیات آنست، این مسئله را درک می‌کنند و مسئولیت کمک برای غلبه بر آن را می‌پذیرند.

به همین ترتیب، هنگامی که جهان از کشورهای نفتی در حال رشد انتظار دارد که به جریان عمومی سرمایه خارجی برای توسعه کمک کنند، این انتظار بعنوان یک مسئولیت تاریخی و تکلیفی نیست که بتوان بر آنها تحمیل کرد، بلکه بخاطر توقع و وظیفه همدردی

در میان کشورهای در حال رشد است. کشورهای بزرگ صادرکننده نفت باید از مسئولیت خود آگاه باشند.

حتی کشورهای در حال رشدی که نسبتاً پیشرفته‌ترند باید سهم خود را بپردازند. کوبا که در اینجا برای منافع خود صحبت نمی‌کند و از یک هدف ملی دفاع نمی‌کند، حاضر است در حد وسعش هزاران و یا دهها هزار تکنیسین، پزشک، معلم، متخصص کشاورزی، مهندس آبیاری، مهندس مکانیک، اقتصاددان، تکنیسین‌های سطح متوسط، کارگران ماهر، و غیره کمک نماید.

بنابراین، زمان آن فرا رسیده که همه دست به دست هم دهیم، و کلیه مردم، صدها میلیون انسان را، از درون عقب‌ماندگی، فقر، سوء تغذیه، بیماری و بیسوادی که آنها را از برخورداری از احترام و غرور کامل انسانی باز می‌دارد، بیرون نکشیم. (ابراز احساسات)

بنابراین، ما باید منابع خود را برای توسعه بسیج کنیم. و این مسئولیت مشترک همه ماست.

آقای رئیس، صندوق‌های چندجانبه دولتی و خصوصی بسیار زیادی وجود دارد که هدف آنها کمک رسانیدن به این یا آن جنبه از توسعه، کشاورزی و صنعتی و یا جبران کسری موازنه پرداخت‌هاست. بنابراین برای من آسان نیست که با عرضه گزارشی از مسائل اقتصادی مورد بحث ششمین اجلاس کنفرانس کشورهای غیرمتعهد به سی و چهارمین جلسه مجمع عمومی، یک پیشنهاد مشخص برای ایجاد یک صندوق جدید مطرح سازم.

ولی جای شک نیست که مسئله مالی باید تمام و کمال بحث شود تا راهی برای حل آن پیدا گردد. علاوه بر منابعی که تاکنون از طریق مجاری بانکی گوناگون، سازمان‌های اعطاء وام، سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های مالی خصوصی، بسیج شده، ما باید پیرامین استراتژی توسعه دهه آتی بحث کنیم. تا اینکه در این استراتژی سرمایه‌اقتصادی که کمتر از ۳۰۰ میلیارد - به قیمت واقعی سال ۱۹۷۷ - نباشد در نظر گرفته شود و در کشورهای عقب‌مانده به اقساط سالانه ۲۵ میلیارد دلار از همان آغاز، سرمایه‌گذاری شود، (ابراز احساسات) و این کمک باید به شکل اعانه و اعتبارات متوسط و بلندمدت با بهره نازل باشد.

ضرورت دارد که این سرمایه اضافی بعنوان کمک دنیای پیشرفته و سایر کشورها برای دنیای عقب‌مانده جهت ده سال آتی جمع‌آوری شود.

اگر ما خواهان صلح هستیم به این منابع احتیاج داریم. اگر منبعی برای توسعه موجود نباشد صلحی هم در کار نخواهد بود. برخی ممکن است فکر کنند که تقاضای ما بسیار زیاد است، لکن من فکر می‌کنم که هنوز این رقم نسبتاً خیلی است. مطابق اطلاعات آماری، همانگونه که در نطق افتتاحیه خود در ششمین کنفرانس کشورهای غیرمتعهد گفتم، جهان سالانه بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار در هزینه‌های نظامی سرمایه‌گذاری می‌کند.

با ۳۰۰ میلیارد دلار می‌توان در عرض یک سال ۶۰۰۰۰۰ مدرسه با ظرفیت ۴۰۰ میلیون بچه ساخت؛ ۶۰ میلیون مسکن راحت برای ۳۰۰ میلیون نفر بنا کرد؛ ۳۰۰۰۰۰ بیمارستان با ۱۸ میلیون تختخواب ساخت؛ ۲۰۰۰۰۰ کارخانه با ایجاد کار برای بیش از ۲۰ میلیون نفر کارگر تاسیس کرد؛ یا می‌توان سیستم آبرسانی برای آبیاری ۱۵۰ میلیون هکتار زمین فراهم کرد، که با تکنولوژی مناسب می‌تواند یک میلیارد نفر را تغذیه کند. بشریت هر ساله این مقدار را با هزینه‌های نظامی تلف می‌کند.

علاوه، از این بیشتر باید به اتلاف عظیم منابع انسانی در وجود جوانان، تکسیرها، دانشمندان، سوخت، مواد خام، و سایر اقلام توجه کنید. این قیمتی است افساد برای جلوگیری از ایجاد یک محیط واقعی حاکی از اعتماد و صلح در این جهان. ابالات منحه به تنهایی در دهه ۱۹۸۰ شش برابر این مبلغ صرف فعالیت‌های نظامی خواهد کرد.

آجد ما برای ده سال آتی می‌خواهیم کمتر از مقداری است که وزرای جنگ در کمتر از یک سال خرج می‌کنند، و بسیار کمتر از یک‌دهم آن مقداری است که در عرض ده سال برای مدد نظامی خرج می‌شود.

برخی ممکن است تصور کنند بقضای ما نامعقول است، لکن نامعقولی واقعی در دیوانگی جهان در عصر ما، و در حضری سهفه است که بشریت را تهدید می‌کند. مسئولیت سنگین بررسی، سازمان دادن، و سورع اس مقدار منابع باید بکلی در اختیار سازمان ملل قرار گیرد. این سرمایه‌ها باید تحت اداره جامعه بین‌المللی، و بطور متساوی در اختیار کلیه کشورهای — چه کمک‌کننده و چه کمک‌گیرنده — قرار گیرد، بدون هیچ شرط سیاسی، و بدون اینکه مقدار اعانه به قدرت رای و تصمیم‌گیری برای زمان اعطاء وام و کشور وام‌گیرنده بستگی داشته باشد.

با وجودی که جریان منابع باید با معیار مالی سنجیده شود، معهذا نباید فقط عبارت از کمک پولی باشد. این کمک‌ها می‌تواند به شکل وسائل، کود، مواد خام، سوخت، و کارخانه‌های کامل با ارزش متداول در تجارت بین‌المللی باشد. کمک به شکل پرسنل فنی و تربیت کادر نیز باید در نظر گرفته شود.

آقای رئیس، نمایندگان برجسته، ما اعتقاد داریم که چنانچه دبیرکل سازمان ملل، به کمک رئیس مجمع عمومی، که از پرستیژ و اعتبار این سازمان و از پشتیبانی تمام کشورهای در حال رشد و بخصوص گروه ۷۷ برخوردار است، بتواند از همان آغاز کار ابتکار را بدست گیرد — آنوقت ما اعتقاد داریم که می‌توانیم کلیه عوامل گوناگونی که تذکر دادیم فراهم نموده بحثی را آغاز نمائیم که در آن جائی برای باصطلاح تضادهای شمال — جنوب، شرق و غرب نباشد و در عوض تمام نیروها در یک تشریک مساعی مشترک، یک وظیفه مشترک، و

یک امید مشترک دست بدست هم بدهند. این همان شیوه‌ای است که می‌تواند پیشنهاد ما را به مجمع عمومی قرین موفقیت سازد.

این پروژه تنها به نفع کشورهای در حال رشد نیست، بلکه به نفع کلیه کشورهاست. ما، انقلابیون، از رویارویی نمی‌ترسیم. ما به تاریخ و مردم توکل می‌کنیم. لکن من، بعنوان سخنگو و بازگوکننده احساسات نود و پنج کشور، وظیفه دارم تا برای ایجاد همکاری در میان مردم، مبارزه کنم. همکاری‌ای که اگر بر اساس یک پایه جدید و عادلانه بدست آید، به نفع کلیه کشورهای جامعه جهانی بوده و بخصوص چشم‌انداز برای صلح را بهبود خواهد بخشید.

توسعه، از لحاظ کوتاه‌مدت، وظیفه‌ای است که مستلزم فداکاری و کمک مالی بلاعوض می‌باشد. لکن دنیای وسیعی که اکنون عاری از قدرت خرید است، و ظرفیت مصرفی بسیار محدودی دارد و در عقب‌ماندگی غوطه می‌خورد، با توسعه خود، سیلی از صدها میلیون مصرف‌کننده و تولیدکننده به قلمرو اقتصاد جهانی سرازیر خواهد کرد. تنها بدین طریق است که اقتصاد بین‌المللی می‌تواند احیاء گردیده و به کشورهای در حال رشد کمک کند تا از بحرانی که در آن غوطه می‌خورند نجات یابند.

تاریخ تجارت بین‌المللی نشان داده است که توسعه دینامیک‌ترین عامل در تجارت جهان است. بخش مهمی از تجارت کنونی در میان صنعتی‌ترین کشورها صورت می‌گیرد. ما به شما اطمینان می‌دهیم که چنانچه صنعتی شدن و توسعه گسترش یابد، تجارت نیز به نفع کلیه کشورها توسعه خواهد یافت.

و به همین سبب است که ما، از جانب کشورهای در حال توسعه، از منافع خود دفاع کرده تقاضا داریم شما نیز از آن حمایت کنید. لکن ما در صدد گرفتن هدیه از شما نیستیم. اگر همه ما به یک راه حل نرسیم، همه به یکسان قربانی فاجعه خواهیم شد.

آقای رئیس، نمایندگان برجسته، از حقوق بشر زیاد صحبت می‌نمود. ولی باید از حقوق بشریت هم صحبت کرد.

چرا برخی از مردم باید پابره‌نه باشند، تا دیگران در ماشین‌های گران‌قیمت مسافرت کنند؟

چرا بعضی باید سی و پنج سال عمر کنند، تا دیگران هفتاد سال عمر کنند؟

چرا بعضی باید بطرز رقت‌باری فقیر باشند، تا دیگران بیش از حد ثروتمند باشند؟

من از جانب کودکانی در جهان صحبت می‌کنم که حتی یک قرص نان ندارند. (ا/براز احساسات) من از جانب بیمارانی صحبت می‌کنم که دارو ندارند. من از جانب کسانی صحبت می‌کنم که از حق حیات و شرف انسانی محروم گردیده‌اند.

برخی از کشورها به دریا راه دارند و برخی دیگر به دریا راهی ندارند. (ا/براز

احساسات) برخی دارای منابع انرژی هستند، و دیگران فاقد آنند. بعضی دارای اراضی فراوان برای تولید مواد غذایی هستند، و دیگران فاقد آنند. برخی از کشورها چنان در ماشین‌آلات و کارخانه غرق‌اند که حتی هوای آنجا بخاطر مسمومیت، قابل استنشاق نیست. (ابراز احساسات) و دیگران تنها بازوان بی‌قوتی در اختیار دارند تا نان روزانه خود را دربیاورند.

سخن کوتاه، برخی از کشورها منافع فراوانی در اختیار دارند و دیگران هیچ چیز ندارند. اینان چه سرنوشتی خواهند داشت؟ باید گرسنگی بکشند؟ باید تا ابد فقیر باشند؟ پس علت وجودی تمدن چیست؟ پس وجدان بشری برای چیست؟ سازمان ملل به چه درد می‌خورد؟ (ابراز احساسات) پس علت وجودی دنیا چیست؟

تأمل می‌توانید از جانب دهها میلیون انسان در سراسر دنیا که دارند یا از گرسنگی و با از بیماری‌های شفاپذیر می‌میرند، از صلح صحبت کنید. شما نمی‌توانید از جانب ۹۰۰ میلیون بیواد از صلح صحبت کنید.

انصار ملل فقیر دست ملل غنی باید متوقف شود. پس علاج دارد که در سری از کشورهای فقیر استثمارگر و استثمارشونده وجود دارد.

من روی سخنم با ملل غنی است و از آنها می‌خواهم کمک کنند. و خطاب به ملل فقیر، از آنها می‌خواهم ثروت را تقسیم کنند.

حرف بس است! عمل کنید. (ابراز احساسات)

تجربید بس است. ما خواهان عمل مشخص هستیم. صحبت درباره نظم احتمالی جدید، که هیچکس از آن سر در نمی‌آورد بس است. (خنده و ابراز احساسات) اکنون باید از یک نظم واقعی و مشخص صحبت کرد که همه از آن سر در می‌آورند!

من، بعنوان پیامبر انقلاب، به اینجا نیامده‌ام. من به اینجا نیامده‌ام تا از جهان بخواهم و یا آرزو کنم که در یک تشنج قهرآمیز فرو رود. من آمده‌ام تا از صلح و همکاری در میان مردمان صحبت کنم. و من آمده‌ام تا هشدار بدهم که اگر ما بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های کنونی را بطور صلح‌آمیز و عاقلانه حل نکنیم، آینده تیره و تار خواهد بود. (ابراز احساسات) غرش سلاح‌ها، زبان تهدید، و رفتار غیرقابل تحمل در صحنه بین‌المللی باید متوقف شود. (ابراز احساسات)

به این خیال خام که مسائل جهان را می‌توان با سلاح اتمی حل کرد، پایان دهید. بمب‌ها ممکن است گرسنه، بیمار و ناآگاه را بکشد ولی نه می‌تواند گرسنگی، بیماری، و نادانی را از بین ببرد، و نه می‌تواند شورش بحق ملت‌ها را سرکوب کند. و در صورت بروز یک‌چنین جنگ خونین عالمگیر، اغنیاء، که بیشتر از همه در اثر آن متضرر می‌شوند، نیز

خواهند مرد. (ابراز احساسات)

بگذارید با اسلحه وداع کنیم، و بگذارید به شیوه انسان ممدن خود را وقف میرم ترین مسائل زمان خویش بگردانیم. اینست مسئولیت، اینست مقدس ترین وظیفه سیاستمداران جهان. این تنها شرط زنده ماندن بشریت است. متشکرم. (ابراز احساسات پرشور و ممتد)



زنان کوبا
نقش تعیین‌کننده‌ای
در انقلاب ایفاء می‌کنند
(۸ مارس ۱۹۸۰)

این سخنرانی در جلسه اختتامیه سومین کنگره فدراسیون زنان گوبا^{۶۶} در تاریخ ۸ مارس ۱۹۸۵ در هاوانا ایراد شده است. ترجمه فارسی از روی متن انگلیسی تلخیص شده در کتاب "زن و انقلاب گوبا" چاپ پات فایندرپرس، نیویورک، (۱۹۸۱ توسط مریم رحیمی و بهمن ارمغان صورت گرفته است.

* * *

میهمانان برجسته؛

رفقای رهبری حزب و حکومت؛

رفقای عزیز:

قبل از هرچیز می‌خواهم مراتب قدردانی عمیق‌مان را به حضور هیئت‌های نمایندگی متعددی که از کلیه قاره‌ها با شرکت‌شان در این کنگره ما را سرافراز کرده‌اند، ابراز کنم. من همچنین می‌خواهم روز جهانی زن را به آنان و شما صمیمانه تبریک بگویم. (ابراز احساسات) من فکر می‌کنم که برای بزرگداشت این روز راهی بهتر از مراسم اختتام این کنگره بزرگ نمی‌توانست وجود داشته باشد. این کنگره بررسی درخشانی از تجلی نقش زنان کوبائی در انقلاب بوده، هست و خواهد بود.

ممکن نیست بتوان تاریخ ۲۰ سال گذشته انقلاب کوبا را، بدون نام بردن از فدراسیون زنان کوبا نوشت. در واقع هیچ فعالیتی نیست که این فدراسیون به نحوی از انحاء در آن شرکت نکرده باشد؛ هیچ فعالیتی، حتی فعالیت‌هایی نظیر شرکت در جنگ و دفاع ملی که تقریباً قلمرو انحصاری مردان بشمار می‌آیند. در کوبا، همانند نیکاراگوا، نامیبیا، السالوادور و یا گرانادا، زنان نقشی فعال ایفاء می‌کنند. کافی است که به بعضی از این فعالیت‌ها، که بسیاری از آنها قبلاً در اینجا ذکر شده و اهمیت فراوان دارد، اشاره کنیم. بعنوان مثال، ارتقاء سطح آموزشی زنان، حرکت سوادآموزی در سال ۱۹۶۱ که زنان

کوبا نقش برجسته‌ای در آن ایفاء کردند، و نخستین مدارس زنان روستائی که توسط این فدراسیون سازمان داده شد و صدها هزار زن دوره آموزشی این مدارس را به پایان رساندند. دگرگونی در زنان روستائی آشکار بود - در روحیه‌شان، در طرز تفکر و شیوه زندگی‌شان، حتی در دورافتاده‌ترین مناطق کشور دگرگونی بوجود آمد. بطوری که حتی نحوه لباس پوشیدن آنها با شناختی که در مدارس از خیاطی بدست آورده بودند - برنامه‌ای که برای مدت ۲۰ سال ادامه یافته است - تغییر کرد. پس از آن، مبارزات، تلاش‌ها و دستاوردهای نبرد برای گرفتن تصدیق ششم و بعد از آن تحصیلات متوسطه و دانشگاهی را داریم. در این رابطه، جالب است اضافه کنیم که هم‌اکنون ۳۱ درصد از زنان شاغل، به تحصیل اشتغال دارند، در حالی که این رقم در مورد مردان فقط ۲۵ درصد می‌باشد. (ابراز احساسات)

اینطور نیست که مردان کارهائی دارند که تحصیل را برایشان دشوارتر می‌کند. بلکه، این تفاوت درصد زنان محصل با مردان، در جاهائی است که شیف‌ت کار، عادی و معمولی است. بنابراین می‌بینیم که تعداد زنانی که تحصیل می‌کنند از مردان بیشتر است. از این گذشته، از طریق این برنامه‌ها، صدها هزار تن از زنان مهارت‌هائی را کسب کرده‌اند که امکان انجام کارهای مفید را برایشان فراهم می‌کند، کارهائی که هم برای خودشان مفید است و هم برای کشور؛ کارهائی که از نظر اقتصادی نویدبخش هستند. بعنوان نمونه، این امر در رشد میزان تولید صنایع دستی در کارگاههای ارگان‌های قدرت مردم مشاهده می‌شود.

به موازات تلاش برای ارتقاء سطح دانش فرهنگی و فنی زنان، اقداماتی نیز برای پرورش ایدئولوژیکی آنان صورت گرفته است. بدون تلاش فدراسیون زنان کوبا، چگونه ممکن بود بتوانیم زنان کوبائی را به سطح کنونی آگاهی سیاسی و انقلابی‌شان برسانیم؟ بدون کار پیگیر و سرسختانه فدراسیون زنان کوبا، چگونه می‌توانستیم مجموعه عقاید انقلابی و اصول مارکسیسم - لنینیسم را به توده زنان کارگر و خانه‌دار بشناسانیم؟ چگونه می‌توانستیم هزاران کادری را که بر کار سازماندهی در سطوح مختلف نظارت می‌کنند، تربیت کنیم؟ چگونه چنین تعداد وسیعی از زنان می‌توانستند در جامعه ما ابراز وجود کنند؟ چگونه چنین تعداد وسیعی از کادرها، نه فقط برای فعالیت خود سازمان بلکه نیز برای شرکت در جبهه‌های گوناگون انقلاب، می‌توانستند تربیت شوند؟ نتایج این تلاش‌ها، شکرانه اقداماتی که مدارس فدراسیون انجام داده‌اند، بطور کلی در کادرهای رهبری نیز مشاهده می‌شود. از جمله این مدارس، مدرسه سراسری فدراسیون است که دوسوم شاگردان آن از اتباع کشورهای دیگر هستند (ابراز احساسات) - عمدتاً از اتباع کشورهای قاره آفریقا، اگرچه از تمام قاره‌ها در آن حضور دارند. (ابراز احساسات)

ما سخت کار کرده‌ایم؛ و تنها از طریق کار خستگی‌ناپذیر بوده است که توانسته‌ایم

آگاهی سیاسی و انقلابی زنان کوبائی را به سطح کنونی آن ارتقاء دهیم .

تکرار می‌کنم ، این دست‌آورد بدون تلاش فدراسیون زنان کوبا میسر نبود .

فعالیت فدراسیون در زمینه‌های دیگر نیز مشهود است . یکی از مواردی که اینجا اغلب ذکرش رفته عبارت است از : پیشگیری و ریشه‌کن کردن بزه‌کاری ، کار با کودکان ، و تلاش‌های ۱۲۷۵۴ کادر زن مددکار اجتماعی که برای به انجام رساندن این مهم تربیت شده بودند . مسئله‌ای که رهبری حزب اخیرا مورد توجه قرار داده است اینست که علاوه بر مراکز بازآموزی ، چه نوع نهادهائی را باید برای این منظور ایجاد کنیم . در مدارس معمولی ، چه مواردی را باید وزارت فرهنگ مورد رسیدگی قرار دهد . و در مدارس که به همین منظور ایجاد شده‌اند ، رسیدگی به کدام موارد باید به عهده وزارت فرهنگ باشد . و سرانجام اینکه ، سایر کشورهای سوسیالیستی در این زمینه ، به چه تجاربی دست یافته‌اند . این مسئله بسیار مهمی است و مسئولیت عظیمی را بر دوش حزب و حکومت می‌گذارد . ما همچنان باید به کارمان ادامه بدهیم و آنچه را که بدست آورده‌ایم ، افزایش دهیم . ما باید نهادهای لازم را برای این منظور تاسیس کنیم ، زیرا این چیزی است که جامعه ما به آن نیاز دارد ، به همان اندازه که برای موارد دیگر نیازمند مدارس ویژه است . بطور خلاصه ، ما باید با این مشکل به شیوه‌ای تعلیمی و علمی برخورد کنیم .

ولی در انقلاب دو جبهه وجود دارد ، همان جبهه‌هائی که در آنها انقلاب ما به عظیم‌ترین دست‌آوردها نائل شده است ؛ دست‌آوردهائی که در سراسر جهان ، حتی از طرف دشمنان ما به رسمیت شناخته شده‌اند : یکی جبهه آموزش و دیگری جبهه بهداشت عمومی ، (براز احساسات) که در آن ، فدراسیون و جمیع زنان کوبائی نقش کلیدی ایفاء کرده‌اند . در وهله اول ، فدراسیون تلاش کرده است تا بین مدرسه و خانواده پیوند نزدیکی ایجاد کند : جنبش پویای مادران مبارز در راه تعلیم و تربیت^{۶۷} ، با بیش از یک میلیون و حتی ۱/۴ میلیون نفر عضو ، وظایفی مهم و حیاتی در زمینه آموزش به انجام می‌رساند . فدراسیون ، همچنین در نهادهای بسیار مهم دیگری ، یعنی در ثوراهای مدارس مشغول فعالیت است . از سوی دیگر زنان در امر آموزش نیز شرکت می‌کنند ؛ هم در تدریس و هم در سایر فعالیت‌های آموزشی و همچنین در انجام خدمات مورد نیاز مدارس نیز که حدود ۳۰۰هزار زن در آن به استخدام درآمده‌اند ، درگیر هستند . از میان قریب به ۳۰۰هزار نفری که در مراکز آموزشی مشغول بکار هستند ، حدود دوسوم آنها را زنان تشکیل می‌دهند . در جهان سوم و آمریکای لاتین کدام کشور را سراغ دارید که از حیث تعداد محصلین مدارس ابتدائی و متوسطه به سطح ما رسیده باشد ؟ کدام یک از این کشورها به آن سطح آموزش عمومی که مردم ما از آن برخوردارند ، دست یافته است ؟ این دست‌آوردها ، بطور عمده مدیون تلاش ایثارگرانه زنان کوبا است .

وقتی که در اینجا صحبت از انترناسیونالیسم و روحیه انترناسیونالیستی زنان کوبا در میان بود، دو نمونه به ذهنم خطور کرد: یکی گروهان انترناسیونالیست چه‌گوارا در آنگولا (ابراز احساسات) که عمدتاً از زنان تشکیل یافته بود، و نمونه دیگری که به وطن ما نزدیکتر است، یعنی وجود ۱۲۰۰ معلم کوبائی در نیکاراگوآ (ابراز احساسات) که به گشایش صدها کلاس درس در آن کشور کمک کرده‌اند. بعلاوه، این معلمان در شهرها شروع به کار کردند، بلکه در دورافتاده‌ترین مناطق آن کشور، که مسافت به آنها با اسب سه روز طول می‌کشید، یعنی مناطقی که حتی از سیپرامائسترا یا باراکوآ* هم دورتر است، به کار پرداختند. در کشور برادر ما، نیکاراگوآ، وسایل ارتباطی از کوبا کمتر است. این معلمان در آن مناطق، درست مانند خانواده‌های روستائی میزبان‌شان زندگی می‌کنند. و به بچه‌ها و بزرگسالان درس می‌دهند. بعضی از آنها ۵۰ شاگرد، و بعضی ۱۰۰ شاگرد یا بیشتر دارند؛ شاگردانی که در رتبه‌های مختلف قرار دارند. اخباری که در مورد فعالیت‌های آنان می‌رسد، و در مورد اعتبار و احترامی که آنها در نیکاراگوآ کسب کرده‌اند، گیرا و تحسین‌برانگیز است. بله، نزدیک به نیمی از این معلمان زن هستند، نزدیک به نیمی از آنان! (ابراز احساسات) و بسیاری از آنها مادر هستند. (ابراز احساسات)

در میان این معلمان، تعداد بسیار کمی وجود داشتند که بخاطر عدم توانائی انجام این کار، باید به کشور بازمی‌گشتند؛ تعدادی بسیار کم. و من بیاد می‌آورم که در مورد زن یا مرد بودن این عده پرس‌وجو کردم. تا جائی که بخاطرم هست، در نخستین موارد، حتی یک زن هم وجود نداشت. (ابراز احساسات) ممکن است که چند زن هم بخاطر نیاز پزشکی به میهن بازگشته باشند، ولی هیچکدام بخاطر دشواری کار برنگشتند.

البته، وقتی که ما به برادران و خواهران ساندنیست‌مان و به مردم نیکاراگوآ قول دادیم که برای آنها پزشک، کارکنان خدمات بهداشتی و معلم می‌فرستیم، برای این بود که می‌دانستیم که به تعداد کافی و حتی بیشتر از تعدادی که در نیکاراگوآ احتیاج داشتند — یعنی ۱۲۰۰ معلم — معلم داریم. ما، فقط در مدارس تربیت معلم، بیش از ۳۰۰۰۰ دانشجو داریم و امسال تمام معلمان ما فارغ‌التحصیل می‌شوند. (ابراز احساسات)

فراموش نکنید که در زمانی نه چندان دور، ۷۰ درصد از معلمان ما فارغ‌التحصیل دانشگاه نبودند. وقتی که ما همه مدارسمان را باز کردیم تا بتوانیم پاسخگوی افزایش ناگهانی جمعیت کشور باشیم، به تعداد کافی، معلم فارغ‌التحصیل نداشتیم. اما، اکنون تمامی معلمینی که به نیکاراگوآ فرستاده‌ایم، فارغ‌التحصیل‌هائی هستند که چندین سال تجربه دارند.

* Baracoa

آیا شما می‌دانید که چند معلم داوطلب رفتن به نیکاراگوآ شدند؟ بیست‌ونه هزار معلم داوطلب شدند: ۲۹۰۰۰! (ابراز احساسات) و نزدیک به نیمی از آنها زن بودند. (ابراز احساسات) همین به تنهایی در مورد زنان کوبا گویاست. زیرا آنها در عین حال مادر و همسر هستند. شما واقعا باید یک لحظه تعمق کنید که این حقیقت چه معنایی را دربر دارد، چه حدی از شایستگی و لیاقت را نشان می‌دهد، و چه سطحی از آگاهی را در مورد زنان ما به نمایش می‌گذارد.

ما نمی‌توانیم در مورد آگاهی بطور فی‌نفسه صحبت کنیم و بگوئیم که ما آگاهی عظیمی داریم. گاهی اوقات، ما حتی از فقدان آگاهی در بعضی زمینه‌ها، گله می‌کنیم. ولی وقتی که ما از مردم کوبا و سطح آگاهی آنها صحبت می‌کنیم، این نمونه‌ای است که ما باید عنوان کنیم. این یک حقیقت غیر قابل انکار است.

برای من باورنکردنی است که در هیچیک از نقاط دیگر این نیمکره، یک‌چنین چیزی وجود داشته باشد. در کجا می‌توان آن ۲۹۰۰۰ زن و مرد داوطلب را یافت؟ و تازه این تعداد، به دلیل استانداردهای تعیین‌شده در مورد میزان سن و تجربه، محدود شده بود. بله، من مطمئنم که نیکاراگوآ بنوبه خود قادر خواهد بود در آینده روی یک‌چنین نیروئی حساب کند - در این مورد شکی ندارم - نیکاراگوآ می‌تواند یک‌چنین نیروئی را بدست بیاورد و بنوبه خود به مردم کشورهای دیگر کمک کند، (ابراز احساسات) زیرا نیکاراگوآئی‌ها، مردمی هستند با محسنات و روحیه قهرمانانه استثنائی؛ مردمی که هم‌اکنون در راه دستیابی به سواد، در همان مسیری گام گذاشته‌اند که ما بیست سال پیش آن را در پیش گرفتیم. میزان بیسوادی در نیکاراگوآ، دو و نیم برابر میزانی است که ما داشتیم. من فکر می‌کنم که میزان بیسوادی در آنجا ۷۰ درصد است. اما آنها در نظر دارند که ظرف یکسال، بیسوادی را ریشه‌کن کنند. آنها مبارزه با بیسوادی را در ۲۴ مارس آغاز خواهند کرد و بیض از ۱۵۰۰۰۰ نفر را برای این منظور بسیج خواهند کرد. من مطمئنم که در پایان سال جاری، بیسوادی در نیکاراگوآ ریشه‌کن شده و این کشور، در آمریکای لاتین دومین کتوری خواهد بود که به این هدف نائل می‌شود. (ابراز احساسات) می‌بینید که هیچ مشکلی را نمی‌توان بدون انقلاب - انقلاب دوم - حل کرد!

در آنجا رقم مرگ‌ومیر اطفال نیز بالا است: از هر ۱۰۰۰ کودک نزدیک به ۱۰۰ نفرشان در یک‌سالگی می‌میرند، نزدیک به ۱۰۰ نفر. آنها در طی چند سال آینده این رقم را هم به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش خواهند داد. ما اطمینان داریم که سایر ملت‌های برادر نیز سرانجام به آنچه که ما امروز در زمینه ارزشهای انسانی و اخلاقی به آن دست یافته‌ایم، نائل خواهند آمد.

این دستاوردها، در زمینه‌های دیگر نیز وجود دارد. و اگرچه ما امروز روز جهانی زن

را جشن گرفته‌ایم و در نقطه پایانی کنگره زنان قرار داریم، با اینحال نمی‌توانیم سایر نمونه‌هایی را که در مورد دستاوردهای انقلاب کوبا وجود دارد، از یاد ببریم. بعنوان مثال، به هنگام اعزام نیروهای داوطلب انترناسیونالیست به آنگولا و اتیوپی، بر اساس تحقیقاتی که صورت گرفت، بیش از ۳۰۰۰۰۰ کوبائی آماده شرکت در این نیروها شدند. آن آگاهی که ما از آن صحبت می‌کنیم، یک آگاهی فی‌نفسه و اثبات‌شده است؛ ولی البته ما در رابطه با بسیاری از مسائل هنوز فاقد آگاهی لازم هستیم و می‌خواهیم که آگاهی‌مان را بالا ببریم.

ولی، حتی در آن زمینه‌هایی که ذکر کردیم، ما نه می‌خواهیم که صرفاً نشان افتخار به سینه‌مان بزنیم، و نه می‌توانیم در رویای پیروزی‌ها و دستاوردهایی که کسب کرده‌ایم، فرو برویم و به آنچه که الان داریم اکتفا کنیم. نه. ما هنوز راضی نیستیم، ابتدا راضی نیستیم. ما کارهای عظیمی باید انجام بدهیم. ما موفق شده‌ایم که برنامه‌های آموزشی خود را تکمیل کنیم، ولی هنوز باید کادرهایی را تربیت کنیم که در زمینه کار همه‌جانبه با بچه‌ها و سازماندهی و کارآئی، تجربه اندوخته باشند. ما هنوز باید بر نقائص نظام خود فائق آئیم. انقلابیون نمی‌توانند موضع دیگری اتخاذ کنند. موضع راحت‌طلبانه و یا خودخواهانه با موضع یک انقلابی سازگار نیست. من در مورد تلاش مردمان صحبت می‌کنم. همانطور که می‌گفتم، جبهه دیگری وجود دارد که همان بهداشت عمومی است؛ یعنی خدماتی بسیار مهم و اساسی که بطرز شایانی از سوی مردم ما مورد تقدیر قرار گرفته است. خدماتی که اغلب کارکنان آن زن هستند، و شامل بسیاری از پزشکان زن می‌باشد. شرکت زنان در این جبهه، بسیار عظیم است.

بدین ترتیب، تعداد زنان شاغل در امور آموزشی و بهداشت عمومی بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفر می‌باشد؛ و اینها مشاغل دشواری هستند. کار یک پرستار دشوار است، و این وظیفه پرمسئولیت و مهمی است. فدراسیون زنان کوبا، بطور مستقیم در زمینه بهداشت نیز فعالیت می‌کند. ۶۱۰۰۰ نفر اعضای بریگاد بهداشتی، در پروژه‌هایی کار می‌کنند که برای خانواده‌ها و همه مردم اهمیت دارند. پروژه‌هایی نظیر پیشگیری از بیماری؛ مثلاً، برنامه‌های واکسیناسیون ضد دیفتری، ضد سیاه‌سرفه، ضد کزاز و بیماری‌های دیگر. در پروژه نست سرطان رحم پیشرفت‌های فراوانی شده و پیشرفت‌های بیشتری نیز در پیش است. آیا کسی می‌داند که زندگی چند هزار و شاید دهها هزار نفر با اجرای این پروژه نجات داده شده است؟ این کار توده‌ای در زمینه بهداشت، بازهم معجزات بیشتری ببار خواهد آورد. در زمینه بهداشت، علاوه بر فدراسیون زنان کوبا، زنان دیگری نیز نظیر زنان کارگر فعالیت کرده‌اند. کار آنها هم نتایج ثمربخشی ببار آورده — اگرچه، تکرار می‌کنم، ما هنوز راضی نیستیم و باید بر بسیاری از نقائص فائق آئیم — این نتایج را در این حقیقت می‌توان

مشاهده کرد که در سالی که بتازگی خاتمه یافت، میزان مرگ و میر کودکان به زیر ۲۰ در هزار کاهش یافت - دقیقا ۱۹/۴ در هزار. (ابراز احساسات)

کدام کشور جهان سوم می تواند ارقام مرگ و میر کودکان را با کشور ما و عمر متوسط مردم ما، که رو به افزایش است، مقایسه کند؟ من فکر می کنم که هم اکنون عمر متوسط در کشور ما ۶۹ سال باشد - و فکر می کنم که عمر زنان بیشتر از مردان است. (خنده حضار) زنان بیشتر از مردان عمر می کنند. ولی با در نظر گرفتن کوشش ها و فداکاری های زنان، هیچکس نمی تواند علت این امر را توضیح بدهد؛ بهر حال بنظر می آید که طبیعت عاقل است. اینطور نیست؟ آیا زنان بیشتر عمر نمی کنند؟ - این مژده خوبی است؛ (خنده و ابراز احساسات) بنظر می آید که طبیعت زیاد هم ظالم نیست.

بهر حال، کوشش های عظیمی بکار رفته بود تا در مورد مرگ و میر کودکان به رقم ۱۹/۴ برسیم! گفتنش آسان است، ولی رسیدن به این هدف به تلاش های عظیمی از سوی پزشکان، پرستاران و کارکنان خدمات بهداشتی نیاز داشت؛ به برنامه های پزشکی پیشگیرانه و مراقبت های دوران بارداری نیاز داشت - همانطور که شما در گزارش خود متذکر شدید، زنان در دوران قبل از زایمان، بطور متوسط هشت بار به پزشک مراجعه می کنند. یک چنین کوششی از سوی زایشگاهها و پزشکان لازم بود تا مرگ و میر کودکان بطور مستمر کاهش یابد - مبارزه ای که بعضی اوقات نومیدانه و بی نتیجه از آب درآمده - و در تمام این مدت ارقام دقیقی از مرگ و میرها ثبت شده است.

البته، این به تنهایی دست آورد مهمی در زمینه بهداشت بشمار می رود. من مطمئنم که برادران و خواهران نیکاراگوآئی ما هم روزی به یک چنین تلاشی دست خواهند زد و رقم فعلی مرگ و میر کودکان خود را که ۱۰۰ در هزار است، کاهش خواهند داد. این امر در نخستین سالهای انقلاب صورت خواهد گرفت. زیرا این وظیفه ابتدائی مردم است. و اگر مردم تاکنون این کار را انجام نداده اند، گناهش به گردن حکومت های ارتجاعی است. آبا سوموزا و حکومت او و امپریالیست ها هیچ توجهی به اینگونه مسائل داشتند؟

حالا که در مورد جنایات امپریالیست ها صحبت می کنیم، باید از دهها هزار کودکی نیز نام برد که از نخستین مداخله امپریالیست ها در نیکاراگوآ که برای جلوگیری از پیروزی انقلاب ساندینو صورت می گرفت، جان خود را از دست داده اند.

اگر بخواهیم تخمین بزنیم که در طی پنجاه سال گذشته، چند نفر کودک و بزرگسال در اثر فقدان مراقبت پزشکی از بین رفته اند، در زمانی که از هر ۱۰۰۰ نفر ۱۰۰ نفر می میرند، در حالیکه امکان نجات ۸۰ نفر از آن ۱۰۰ نفر وجود دارد، حقیقتا کار قابل ملاحظه ای خواهد بود. اینگونه ارقام را امپریالیسم منتشر نمی کند؛ ارقامی که میزان قربانیان سلطه امپریالیسم بر نیمکره ما را فاش می کند؛ و وقتی که ما از نیمکره صحبت می کنیم،

باید رقم میلیون‌ها و میلیون‌ها نفر را در نظر داشته باشیم. زیرا در بسیاری از کشورها، رقم مرگ‌ومیر کودکان ۱۰۰ یا ۸۰ در هزار است و در بعضی کشورها، حتی از این هم بالاتر است. من نمی‌دانم که این رقم فعلاً در هائیتی چقدر است، ولی معتقدم که بسیار بالا است. کشورهای وجود دارند که رقم مرگ‌ومیر کودکان آنها از نیکاراگوآ هم بالاتر است. مثلاً در برزیل با آنهمه لاف و گزافش در مورد پیشرفت‌های صنعتی، مناطقی وجود دارد که در نتیجه استثمار مفرط، این رقم به ۲۰۰ در هزار می‌رسد و نیز مناطق دیگری که این رقم در حدود ۱۰۰ در هزار یا در این حدود می‌باشد.

این، میراث سرمایه‌داری، استعمار، استعمارنو، و امپریالیسم است. این نتیجه شرایطی است که در آن مردم حاکم بر کشور و سرنوشت خود نیستند و تحت سلطه تن‌پرورترین، فاسدنرین و سوکرمات‌ترین حکومت‌ها قرار دارند. حکومت‌هایی که ضایعات عظیمی در ارزش‌های انسانی و اخلاقی سار می‌آورند. و آنوقت، امپریالیست‌ها از حقوق بشر دم می‌زدند، در حالی که خود آنها با نظامی که ایجاد کرده‌اند، باعث می‌شوند که میلیون‌ها نفر از مفرط‌گرستی هلاک شوند: اینجا، خیلی ساده، جنایات نظام امپریالیستی هستند! در دو جهه‌ای که نام بردم، زبان نقشی تعیین‌کننده ایفاء کرده‌اند.

یکی از مسائلی که حین طرح گزارش اصلی، بیش از همه مورد بحث قرار گرفت - و در بحثانی‌ترین اقبال جامعه نیز بحث شد - همانا مسئله شرکت زنان در اقتصاد کشور است که بسیار مورد توجه ما است. من می‌خواهم بیشتر به بحث این موضوع و مسائلی که در این رابطه بوجود آمده، بپردازم.

شکی نیست که ما در طی سالهای گذشته، پیشرفت‌های فراوانی در این زمینه کرده‌ایم. این امر را، بعنوان مثال، در این حقیقت می‌توان دید که قبل از انقلاب ۲۶۲۰۰۰ زن شاغل وجود داشت - فکر می‌کنم این رقم مربوط به سال ۱۹۵۳ است - در حالیکه هم‌اکنون تعداد زنان شاغل ما ۸۰۰۶۰۰ نفر می‌باشد. همانطور که ویلما^{۶۸} در گزارش خود گفت، تغییری که صورت گرفته فقط از حیث ارقام نبوده بلکه در ترکیب مشاغل نیز تغییراتی صورت گرفته است. چون که قبلاً بسیاری از کارهایی که زنان بدان اشتغال داشتند از نوع مستخدمی، کار در مشروب‌فروشی و کلاً مشاغلی بود که تحت نظام سرمایه‌داری، زنان را به کارهای پست‌تر وامی‌داشت. حالا این را مقایسه کنید با بسیاری از زنان ماهری که هم‌اکنون مشغول بکارند: معلمان، پزشکان، معماران، پرستاران و تکنیسین‌ها در سطح متوسط فنی. در طی چند سال گذشته ۷۸۰۰۰۰ زن ماهر به نیروی کار پیوسته‌اند. این نکته به تنهایی ماهیت آن تحول و دگرگونی که در وضع زنان ایجاد شده را به خوبی نشان می‌دهد.

در طی ۵ سال گذشته، ۲۰۰۰۰۰ زن شروع به کار کرده‌اند، یعنی زنان به میزان سریعتری از مردان به نیروی کار پیوسته‌اند. و این منطقی است، زیرا قبلاً میزان استخدام

مردان بالاتر بود. و حالا زنان ۳۰ درصد نیروی کار را تشکیل می‌دهند. برای کشور ما، برای انقلاب ما ساده نیست که طی سالهای آینده این میزان رشد را ادامه بدهد؛ برای یک کشور توسعه‌نیافته رقم ۳۰ درصد میزان بالائی است، یعنی از هر ۱۰۰ نفر، ۳۰ زن.

این در شرایطی است که جوانانی که به هنگام تولد، افزایش ناگهانی جمعیت را موجب شدند، هم‌اکنون به سن اشتغال رسیده‌اند. این افزایش جمعیت به نحوی بارز اثراتش را در مدارس به معرض نمایش گذاشت؛ و در تلاشهایی که لازم بود تا با ساختن مدارس ابتدائی و سپس مدارس متوسطه از عهده این افزایش جمعیت برآئیم. هم‌اکنون ثبت‌نام در مدارس متوسطه به رقم ۱۱۰۰۰۰۰ نفر رسیده است. وقتی که فرناندز* در اینجا صحبت می‌کرد، گفت که تعداد شاگردان مدارس متوسطه افزایش یافته است - فکر می‌کنم که او رقم پانزده برابر را ذکر کرد (وزیر فرهنگ: "دوازده برابر") دوازده برابر؛ ولی اگر شما گفتید دوازده برابر، اشتباه می‌کنید. (خنده حضار) چون که رقم افزایش دانش‌آموزان متوسطه فقط ۷۰۰۰۰ نفر است و این به دوازده برابر نمی‌رسد.

فرناندز می‌گوید که این رقم به میزان ۸۸۰۰۰۰ نفر افزایش یافته است. بسیار خوب، گیریم دوازده برابر. این، کار کوچکی نیست. یک میلیون و یکصد هزار نفر محصل متوسطه! فکر کنید که برای رسیدن به تمام دانش‌آموزانی که داریم، چه تلاش غول‌آسایی لازم است! ولی، ما نمی‌توانیم همانگونه که ایجاد مدارس و مراکز بهداشتی را تضمین کرده‌ایم، بگوئیم که در موقعیتی هستیم که می‌توانیم افزایش شغل را تضمین کنیم. زیرا این امر به سرمایه‌گذاری و ایجاد امکانات جدید شغلی نیاز دارد. بنابراین، وقتی که این تعداد عظیم جوانان به سن اشتغال برسند، ما مشکلاتی در این زمینه خواهیم داشت.

ما احساس می‌کنیم که انقلاب موظف است، حزب و دولت موظفند که آنچه در قدرت دارند انجام بدهند تا بتوانند پاسخگوی مشکلات مربوط به تامین کار باشند.

این امر ممکن است با نیاز برای کارآئی اقتصادی و بارآوری کار نیز منطبق بشود. و این به معنی حفظ منابع انسانی کشور است. زیرا کارآئی، به معنی صرفه‌جویی در منابع انسانی نیز هست. ما خواهان صرفه‌جویی در منابع انسانی هستیم. ولی اینطور نیست که این مشکل را بتوان صرفاً با ایجاد شغل حل کرد؛ مثل ایجاد مشاغلی که خدمات یا فایده‌ای دربر ندارند. فرض کنید در یک اداره‌ای پناه نفر را به کاری بگمارند که توسط ۲۵ یا ۳۰ نفر هم قابل انجام است. شما مقصود مرا می‌فهمید. این راه صحیحی برای حل مسئله نیست. زیرا ایجاد اشتغال بر مبنای عدم کارآئی، یک عمل ضداقتصادی است.

* حوزه ر. فرناندز (José R. Fernández)، وزیر آموزش و پرورش کوبا.

ما تلاش کرده‌ایم تا بارآوری کار را بالا ببریم و به این هدف دست یافته‌ایم؛ ما تلاش کرده‌ایم تا کارآئی را بالا ببریم و به این نیز دست یافته‌ایم. ولی ما هنوز در این زمینه، کار زیادی داریم که باید انجام بدهیم. من زمانی را بیاد می‌آورم که در بندر هاوانا، تعداد کافی کارگر مرد برای تخلیه کشتی‌ها وجود نداشت؛ زمانی که نرخ دستمزد ثابت بود و برای تخلیه ۵ تن بار به همان اندازه ۱۰ تن بار مزد می‌دادند. در بعضی مشاغل، تناسب دستمزد با میزان کار، تا حد قابل ملاحظه‌ای به بالا بردن بارآوری کار کمک کرده است. در آن موقع کارگر مرد به اندازه کافی وجود نداشت و بندر هاوانا به چاه بی‌انتهائی تبدیل شده بود که همینطور نیروی انسانی بیشتری را می‌بلعید و تازه باید ببینید که در زمینه بارآوری کار در بنادر و بسیاری از فعالیت‌های دیگر چه دستاوردهائی حاصل شده است.

بدین ترتیب، ما هم‌اکنون از کارآئی بیشتر، بارآوری بیشتر، و انفجار جمعیتی که در آستانه سن اشتغال هستند، برخورداریم.

از عقل و صداقت بدور است که ما در اینجا وعده و وعید بی‌خود بدهیم. زیرا ما بخوبی آگاهیم که چه مقدار سرمایه‌گذاری لازم است تا به توده‌ای از مردان و زنان جوان که آماده کار هستند، بتوان پاسخ فوری و سریع داد. ما بخوبی واقفیم که چه مقدار منابع انضادی برای ایجاد شغل لازم است؛ منابعی که فاقد آن هستیم. به همین جهت، ما نمی‌توانیم بگوئیم که در ۵ سال آینده میزان سرمایه‌گذاری ما سه برابر خواهد شد. زیرا ما فقط تا آن مقدار که می‌توانیم، سرمایه‌گذاری می‌کنیم. الان، ما باید به فکر یافتن راهها و وسایلی نیز باشیم تا مشاغل مفید و سودمند ایجاد کنیم. این وظیفه ماست. این مسئولیت ماست. ما باید این راهها و وسایل را بیابیم، و خواهیم یافت.

اخیرا در مجلس ملی، پیشنهادی مبنی بر وصول پول برق بطور ماهیانه مورد بحث قرار گرفت و نتیجه بحث‌ها هم به آنجا کشید که از این پس، وصول پول برق بطور ماهیانه صورت بگیرد. قبلا میزان مصرف برق هر سه ماه یکبار محاسبه می‌شد، اما مبلغ آن بر مبنای میانگین مصرف ماهانه وصول می‌شد. مسئله‌ای که مطرح شد، این بود که بجای اینکه میانگین مصرف را مبداء حرکت قرار دهیم، ماهی یکبار برویم و کنتور برق را بخوانیم و ببینیم که هر ماه دقیقا چه مقدار برق مصرف شده است. و این کار به افرادی احتیاج داشت که بعنوان مثال کار تعیین مقدار برق مصرفی و وصول پول آن را انجام بدهند. کاری که دیگر هر سه ماه یکبار صورت نمی‌گیرد، آنچه که هر سه ماه یکبار است، پرداخت حق عضویت‌های شما در فدراسیون زنان کوبا است. (خنده حضار) وصول پول برق باید بطور ماهانه انجام بگیرد. و شما می‌دانید که برای اینکار چقدر پیاده‌روی لازم است. (خنده حضار) و کارگران برق ما چقدر باید راه بروند. ولی این کار لازم است. چون مردم خواهان آن هستند و در عین

حال این کار، مناسب‌تر تشخیص داده شده است. ماهیانه کردن وصول پول برق، تعداد زیادی شغل ایجاد می‌کند. شغل‌هایی که، نباید فراموش کنیم، که بطور عمده می‌تواند توسط زنان انجام بگیرد. (ابراز احساسات) من این را بعنوان نمونه ذکر کردم.

و من می‌توانم نمونه‌های دیگری هم برای شما بیاورم. مثلاً، صنعت نساجی سالیانه بطور متوسط ۲۸۰ روز در حال کار است. ولی این صنعت می‌تواند ۳۳۵ روز سال را کار کند و با ایجاد یک شیفต์ جدید، پارچه بیشتری تولید کند. ایجاد شیفต์ اضافی به معنی این است که کارخانه در عرض هفته از کار بازنمی‌ایستد و در عرض سال، فقط مدت معینی، به منظور تعمیر ماشین‌آلات، متوقف می‌شود. این کار هم مشاغل بیشتری ایجاد خواهد کرد. مشاغلی که توسط زنان اشغال می‌شود. این را هم فقط برای مثال گفتم.

من می‌توانم یک مثال دیگر هم بیاورم. شما می‌دانید که وضع کارخانه‌های تصفیه نیشکر، جایی که کار زیاد است و تا ۱۵۰ روز ادامه دارد، چگونه است. ما باید یک روزی، راه‌هایی پیدا کنیم که کارگر نیشکر، در ماه‌های برداشت محصول بتواند استراحت کند. زیرا این کار خیلی دشوار و شاقی است. زمانی خواهد رسید - وقتی که به کارآئی بیشتری دست یابیم - که این کار ممکن است ضرورت پیدا کند. ما تابحال این کار را نکرده‌ایم زیرا با کمبود نیروی کار مواجه بوده‌ایم. ولی کارهای دیگری بسود کارگر نیشکر انجام شده. بعنوان نمونه یک قدم اساسی در این زمینه، تامین ثبات شغلی بود. این خواسته‌ای بود که به سالهای نخستین انقلاب برمی‌گردد، ولی ما قادر نبوده‌ایم آنرا برآورده کنیم. وقتی که یک مقدار مشکلات حل بشوند، ما یک‌چنین کارهایی را می‌توانیم انجام دهیم. یعنی، ایجاد شغل‌های بیشتر در کارخانه‌هایی که الان داریم امکان‌پذیر است. چه کسی می‌داند که در کارگاه‌های کوچک صنایع دستی، در زمینه ساختن وسایل مصرفی برای خانه و برای صادرات، چقدر کار می‌تواند صورت بگیرد؟ شاید ساندنیت‌ها بتوانند در این زمینه به ما کمک کنند، زیرا آنها کارگران صنعتکار بی‌نظیری دارند. کافی است به هدیه‌ای که امروز برای فدراسیون آورده‌اند، نگاه کنید.

البته، این سوای کارخانه‌های جدیدی است که به تازگی براد افتاده‌اند. اخیراً، کارخانه نساجی سانتا کلارا مورد بهره‌برداری قرار گرفت و این، برای هزاران نفر از مردم سانتا کلارا شغل ایجاد کرده است. در همانجا، یک کارخانه ماشین‌سازی ساخته شده است. کارخانه مهمی که ماشین‌آلات لازم را برای کارخانجات نیشکر تولید خواهد کرد، بطوری‌که، قسمت اعظم اجزاء کارخانه جدید نیشکر می‌تواند در خود گوبا تولید بشود. هم‌اکنون ما نزدیک به ۵۰ درصد این وسایل را خودمان می‌سازیم، و با اینکار به رقم ۷۰ درصد خواهیم رسید. ما خط‌های تولید کامل بیرون خواهیم داد. همچنین امسال دو کارخانه بزرگ سیمان تولید خود را آغاز می‌کنند. و کارخانه‌های جدید دیگری هم در دست احداث

داشته‌ایم که در آینده تولید خود را آغاز خواهند کرد. طرح‌هایی برای سرمایه‌گذاری‌های جدید صنعتی وجود دارد که گسترش خواهند یافت.

طبیعتاً، مشکلی که گاهی اوقات با آن مواجه می‌شویم، این است که تقسیم مشاغل بطور موزون صورت نگرفته است. مناطقی هست که در آنها به کارگر احتیاج داریم، مناطقی هست که تعداد کارگر آنها کافی نیست، و نیز مناطقی که با مازاد کارگر مواجهیم. در شرق کوبا، ما با مشکل بالاترین رقم مازاد کارگر روبرو هستیم، زیرا اگر به زمان انفجار جمعیت برگردیم، این انفجار در ایالات شرقی بالاترین حد را دارا بود. بعنوان مثال، میزان نولد در آنجا خیلی بیشتر از ایالات غربی بود. ایالات غربی از لحاظ میزان جمعیت، می‌توانند و نباید در صدد رقابت با ایالات شرقی برآیند. (خنده حضار) در بعضی راحی، ما این مشکل مواجه هستیم که تعداد کارگران بیش از تعداد مشاغل است که در اختیار داریم. ولی وقتی که زمان گسترش و توسعه مناطقی نظیر موآ فرا برسد، باید از راسر کشور پرسنل لازم به آنجا فرستاده شود. هم‌اکنون، هزاران هزار کارگر ساختمانی از راسر کشور در موآ هستند. هم‌بطور، وقتی که زمان کارهای ساختمانی بیشتر در سین فونگوس فرا برسد - مطلقاً که الان باید بخسین بیروگاه انی را در آنجا بسازیم - هزاران نفر برای کار کردن به آنجا خواهند رفت. وقتی که کار احداث کارخانه فولاد را در ساحل شمالی کوبای نرفی آغاز کنیم، برای آنجا هم باید هزاران هزار کارگر ساختمانی بسیج کنیم.

در نتیجه، مشکلی که ظاهر شده، مشکلی واقعی و عینی است؛ ولی این بهیچوجه به معنای آن نیست که ما از وظیفه مقدس و ابتدائی جستجو برای یافتن راه‌هایی بمنظور حل مشکل کار، شانه خالی کنیم، و در این زمینه، از نظر مسئله زنان، ما پیشرفت خوبی داشته‌ایم.

ولی، بخاطر داشته باشید، که در تمام زمینه‌هایی که ما پیشرفت کرده‌ایم - هرکدام که باشد فرقی نمی‌کند - از یک چیز باید اجتناب کنیم و آن اینکه بهیچوجه عقب‌نشینی نکنیم. این مسئله خیلی مهم است! (ابراز احساسات) که از آن رقم ۳۰ درصد پس‌نرویم، و در صورت امکان باز هم جلوتر برویم. ما تا آنجا که واقعیت به ما اجازه بدهد، پیش خواهیم رفت.

نیازی به گفتن نیست که در کشورهای پیشرفته سوسیالیستی این نسبت بالاتر است، یعنی حدود ۴۰ درصد یا بیشتر. ولی ما هنوز به آن نقطه نرسیده‌ایم.

ما باید با احتیاط پیش برویم و این مشکل را بخوبی تجزیه و تحلیل کنیم.

البته، ما بطور قطع خواهان تعیین اولویت‌های شغلی برای زنان هستیم. ما بطور قطع خواهان این هستیم. من فکر می‌کنم که ما باید روی این نکته پافشاری کنیم. می‌دانم که مسائل دیگری در اینجا بحث شده. بعنوان مثال، راجع به مشاغل که

برای زنان مجاز شناخته نشده است. این مشکل دیگری است. زیرا اجازه بدهید بگویم که این یک مشکل پزشکی است. این یک مشکل سلامتی است. شما، سادگی نمی‌توانید تصمیمی در مورد مشکلی از این نوع، بگیرید. اما این مسئله می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد، زیرا به همان نسبت که تکنولوژی گسترش پیدا کرده و وسایل بیشتری مورد استفاده قرار می‌گیرد، و به همان نسبت که شرایط کار بهتر می‌شود، تعداد مشاغلی که زنان قادر به اشتغال در آنها نیستند، کمتر و کمتر می‌شود. مثلاً نگاه کنید که چگونه در بسیاری از کارها، نظیر کارهای ساختمانی، زنان نقش رو به تزایدی را بعهده گرفته‌اند؛ در کارخانجات تصفیه نیشکر روز بروز تعداد بیشتری از زنان مشغول بکار می‌شوند.

بدین ترتیب، مشاغلی که زنان به آن دسترسی ندارند بموازات دگرگونی شرایط تولید رو به نقصان گذاشته‌اند.

به عقیده من، این حقیقت که هم‌اکنون مدیریت می‌تواند آزادانه کارگران مورد نیازش را استخدام کند،* مانع از این نمی‌شود که مدیریت در طی جریان استخدام مستقیم کارگران، با سازمان‌ها، اتحادیه‌های کارگری و فدراسیون زنان (ابراز احساسات) مشورت کند. زیرا این دیگر قضیه آگهی دادن به روزنامه‌ها و استخدام محرمانه افراد نیست. برای استخدام یک کارگر، شما باید بدانید که چه کسی را دارید انتخاب می‌کنید.

مثلاً ممکن است این مورد پیش بیاید که دو زن خواهان استخدام باشند و هر دوی آنان بتوانند کار متساوی انجام دهند، ولی یکی از آنها خانواده‌اش با مشکل درآمد مواجه باشد، در حالیکه دیگری این مشکل را نداشته باشد. این مسئله ممکن است پیش بیاید. این را باید بیاد داشت. (ابراز احساسات) ما نمی‌توانیم صرفاً معیار اقتصادی را در نظر داشته باشیم و هیچوقت مسئله عدالت اجتماعی را در نظر بگیریم. ما سرمایه‌دار هستیم؛ ما سوسیالیست هستیم، و می‌خواهیم کمونیست باشیم. (ابراز احساسات) و من فکر می‌کنم که امر استخدام مستقیم به ما کمک می‌کند؛ این امر نمی‌تواند مانع باشد.

استخدام مستقیم کارگران به این معنی است که دیگر مرکز واحد استخدام نیروی کار وجود نخواهد داشت. ولی این به معنی آن نیست که به مدیر احیاء نام داده شده است. من فکر می‌کنم که کار عملی و مفید برای مدیر، مشورت کردن با اتحادیه‌های کارگری و فدراسیون (زنان) است. من فکر می‌کنم که اینکار کمک می‌کند که بهترین طریق گزینش افراد برای استخدام بعمل بیاید — در این مورد کوچکترین شکی ندارم — بدون اینکه اصول

* قبل از سال ۱۹۸۵، تمام امور استخدامی کارگران در کوبا بطور مرکزی انجام می‌شد. هم‌اکنون سیستم جدیدی بکار گرفته شده که به موسسات مختلف دولتی اجازه می‌دهد که مستقیماً کارگران مورد نیاز خود را استخدام کنند.

استخدام مستقیم نقض بشود .

من فکر می‌کنم ما باید خیلی مراقب باشیم تا بعضی شرایط باعث نشود که ما در زمینه دستاوردهائی که در مورد زنان کسب کرده‌ایم - که خیلی زیاد است - عقب‌نشینی کنیم . ما باید این دستاوردها را تحکیم کرده و به پیشرفت دست یابیم .

اگر ما تعداد زنانی را که در حال تحصیل هستند ، بررسی کنیم ، بخصوص آنهایی که در بسیاری فعالیت‌ها نظیر تدریس ، پرستاری ، تکنیسین متوسط در بخش بهداشت ، وبطور کلی آنهایی که در دانشگاه یعنی در محلی که درصد بالائی از زنان وجود دارند ، تحصیل می‌کنند ، شکی نیست که مهارت‌های زنان و دستیابی آنان به بسیاری از مشاغل فنی ، امزایش قابل ملاحظه‌ای خواهد یافت . بسیاری از رفقای زن از این لحاظ خود را متمایز ساختند .

فکر می‌کنم امروز بود که یکی از رفقای برجسته زن را به شورای مرکزی منصوب کردید ؛ رفیقی که در راس یک مرکز تحقیقاتی قرار دارد و در گذشته و حال ، کار مبارزه با تب خوک آفریقائی را هدایت کرده و می‌کند . و می‌بینیم که تعداد هرچه بیشتری از زنان به مشاغل فنی راه می‌یابند . در این زمینه ، چشم‌انداز ما مثبت است .

دانستم می‌گویم که ما باید مراقب باشیم که در زمینه دستاوردهائی که تاکنون کسب کرده‌ایم ، به قهقرا نرویم . و برای اینکه جوی حاکی از مساوات و برابری ایجاد کنیم ، برای اینکه بر تعصبات و طرز فکرهای عقب‌افتاده چیره شویم ، مجبور بوده‌ایم به سختی کار کنیم و برعلیه نفهمی و تعصب ، دست به مبارزه‌ای بسیار سخت بزنیم . و البته اگر ما در زمینه مشاغل عقب‌نشینی کنیم ، اگر در حوزه اقتصاد به عقب برگردیم ، آنوقت در زمینه کلیه دستاوردهایمان شروع به عقب‌نشینی خواهیم کرد .

و من صادقانه فکر می‌کنم که وظیفه ما ، وظیفه حزب و دولت ، و وظیفه اتحادیه‌های کارگری است که در این مورد گوش‌بزننگ باشیم . این وظیفه زنان نیز هست . این یکی از وظایف ، کارها و اهداف فدراسیون است . زیرا تلاش فدراسیون در انقلاب ، تنها در زمینه امور بهداشتی ، آموزش ، مبارزه علیه بزه‌کاری و کلا وظایفی که زنان درگیر آن هستند ، نیست . فدراسیون نه تنها در انجام وظایف اقتصادی و خدمات نقشی بسیار مهم ایفا می‌کند ، بلکه همچنین موظف است به تمام مسائلی که مربوط به زنان می‌باشد ، و زنان در آن ذینفع هستند ، بدقت توجه کند و نیز موظف است که از این منافع در حزب و در دولت دفاع کند .

ببینید چطور خود شما برای مسائل‌تان راه‌حل‌هایی پیدا کرده‌اید . چندی‌پیش ، هرگاه جلسه‌ای در بخش صنایع سبک برگزار می‌شد ، کارگران آنجا که بسیاری از آنها زن هستند ، بلااستثناء مسئله مدارس را مطرح می‌کردند و شکایت داشتند که چرا مدارس در ساعت ۴/۳۰

بعد از ظهر تعطیل می‌شوند و اینکه مهدکودک‌ها در فلان ساعت بسته می‌شوند و صبح‌های شنبه که دیگر مکافات دارند؛ و شما خودتان شروع به یافتن راه‌حل برای این مسائل کردید و پیشنهاد استفاده از کمک‌آموزگارها را مطرح ساختید.

امروز صحبت از این است - اگرچه طبق آنچه در اینجا گفته شده هنوز در برخی از ایالات مشکلاتی اساسی وجود دارد - که گزینش کمک‌آموزگارها به نحو بهتری صورت بگیرد. ولی شما خودتان سعی کردید راه‌حل‌هایی برای این مشکل پیدا کنید. زیرا واقعا تناقضی بین ساعت تعطیل مدارس و زمان پایان کار شما وجود داشت. شما بدنبال راه‌هایی برای حل این مسئله گشتید. و حالا دیگر نه راجع به خود مشکل، بلکه راجع به این مسئله بحث می‌کنید که راه‌حل‌های پیشنهادی در عمل چگونه از آب درآمده‌اند.

بهمین ترتیب، فدراسیون باید در صدد یافتن راه‌حل‌هایی برآید که به بهبود وضعیت اشتغال و حل کلیه مسائلی که در اینجا مطرح کرده‌اید، کمک کند. و این خیلی مهم است؛ این یکی از وظایف فدراسیون زنان کوبا است که باید خیلی به آن توجه کند. من در مورد مشکل شغل و شرکت در زندگی اقتصادی صحبت می‌کنم. البته اگر واقع بین باشیم، به دلائلی که توضیح دادم، نمی‌توانیم همان میزان رشد سالهای گذشته را ادامه دهیم.

منابع جدید کار دارند ایجاد می‌شوند. بعنوان مثال، ما هم‌اکنون هزاران رفیق مرد و زن داریم که در کشورهای دیگر مشغول فرا گرفتن تخصص هستند. ما چندین هزار نفر در جمهوری دموکراتیک آلمان (آلمان شرقی) و چکسلواکی داریم؛ هزاران رفیق داریم که در خارج بعنوان تکنیسین یا کارگر ساختمانی کار می‌کنند - هزاران نفر! البته در فعالیت‌هایی از این نوع - اگر مرا به اعمال تبعیض متهم نکنید - وقتی که می‌بایست ده هزار کارگر ساختمانی به خارج بفرستیم، بطور منطقی و بخاطر نوع کاری که مطرح است. اکثر آنها از میان مردان خواهند بود. بنابراین ما می‌توانیم در درجه اول مردان را برای این نوع فعالیت‌ها بفرستیم. زیرا گاهی اوقات زنان مورد تبعیض قرار می‌گیرند. در کشورهای دیگر گاهی زنان را برای جنگ قبول نمی‌کنند. خیلی ساده زنان را قبول نمی‌کنند؛ علیرغم این حقیقت که زنان توانائی خود را برای شرکت در جنگ نشان داده‌اند. (ابراز احساسات)

اگر امکاناتی برای شرکت مردم ما در کارهای اقتصادی در کشورهای ماوراء بحار فراهم بشود، ما می‌توانیم از ذخیره مردان خود استفاده کنیم؛ البته بدون اینکه زنان را مستثنی کنیم - بدون مستثنی کردن آنها. ولی از این نکته نیز آگاهیم که وقتی زنان مجبور به ترک خانواده خود می‌شوند، ضایعات انسانی ناشی از آن بیشتر از موقعی است که یک مرد خانواده خود را ترک می‌گوید. ما به این امر واقفیم.

همه ما موظفیم که برای این مشکلات راه‌حل‌های عادلانه و عادلانه پیدا کنیم. و شما می‌توانید به حزب اعتماد کنید، زیرا این خط‌مشی‌ای است که حزب بدنبال می‌کند.

در اینجا صحبت‌های زیادی در مورد ارتقاء زنان به مقام‌های سیاسی و اجرایی به میان آمده است. من فکر می‌کنم که این موضع هنوز از بالاترین اهمیت برخوردار است. در بعضی زمینه‌ها، ما عقب افتاده‌ایم. بعنوان مثال، در دور دوم انتخابات ارگان‌های قدرت مردمی تعداد زنانی که انتخاب شدند نسبت به دور اول کمتر بود. در دور دوم تعداد زنان کمتر بود. در مجلس ملی تناسب خوبی وجود داشت. ولی در انتخابات هیئت‌های پائین‌تر، در نقاط دورافتاده‌تر تعداد زنان نسبت به انتخابات قبلی کمتر بود. این امر طبیعتاً باید باعث تعمق و نگرانی ما در مورد چگونگی پیروی‌مان بشود. بخصوص وقتی که راجع به نتایج نخستین دور انتخابات گله می‌کردیم. چرا که امید به پیروی داشتیم و در عوض عقب رفتیم.

السته می‌توان توضیحاتی در قبال این امر داد. و توضیحاتی در اینجا ارائه شد؛ از جمله اینکه زنان هنوز مسئولیت‌های فراوانی بر عهده دارند، و اینکه اوضاع چقدر مشکل‌تده است. ولی آیا نوعی تعصب نیز در میان نیست؟ آیا حتی در میان زنانی که به پای صندوق رای می‌روند تعصباتی وجود ندارد؟ من نمی‌گویم که به زنان صرفاً بخاطر اینکه زن هستند، باید رای داد. وقتی کسی به پای صندوق رای می‌رود، باید به کسی رای بدهد که به عقیده او آماجگی و صلاحیت بیشتری دارد. ولی هیچکس نباید به صرف اینکه نامزد انتخاباتی زن است یا از روی تعصب، به یک زن رای ندهد. با همه این اوصاف، من فکر می‌کنم که در صد زنانی که در انتخابات ارگان‌های قدرت مردمی یا در انتخابات هیئت‌های پائین‌تر برگزیده شدند، واقعاً کم است.

در زمینه‌های دیگر، ما پیشرفت کرده‌ایم. بعنوان مثال در اینجا گفته شد که زنان بیش از ۴۰ درصد رهبری اتحادیه‌های کارگری را تشکیل می‌دهند، من فکر می‌کنم که بهنگام برگزاری کنگره قبلی، این رقم کمتر بود یعنی چیزی حدود ۳۰ درصد و این فوق‌العاده است که درصد زنان در رهبری اتحادیه‌های کارگری از ۳۰ درصد به بیش از ۴۰ درصد رسیده است. این امر حاکی از اعتمادی است که کارگران ما به زنان دارند.

من شخصاً موفق نشدم که سخنرانی رفیق لاندی* را بشنوم. ولی بعداً به من گفته شد که وی ارقامی را در مورد موقعیت زنان در انجمن جوانان کمونیست^{۶۹} ذکر کرد، دال بر اینکه زنان هم‌اکنون ۴۰ درصد اعضاء را تشکیل می‌دهند. این رقم از ۲۹ درصد به ۴۰ درصد جهش کرده است. من فکر می‌کنم که این یک جهش پرمعناست. ما در حزب پیشرفت کرده‌ایم و به رقم ۱۸/۹ درصد رسیده‌ایم. آنطور که من فهمیده‌ام بعنوان مثال در فدراسیون دانش‌آموزان تحصیلات متوسطه، ۶۵ درصد رهبران از زنان جوان هستند. در سازمان

* Landy

پیشگامان ۷۰- و این شاید نویدبخش‌ترین آنهاست - دختران ۷۵ درصد مسئولیت‌ها را بعهده دارند، ۷۵ درصد! (ابراز احساسات) این فوق‌العاده است! می‌بینید که بچه‌ها متعصب نیستند. (خنده حضار) وقتی که این بچه‌ها می‌خواهند انتخاب کنند، دختران را انتخاب می‌کنند. من فکر می‌کنم که این واقعا نویدبخش و جالب است.

ولی نه حزب و نه حکومت نمی‌توانند از مبارزه برای پیشرفت زنان دست بکشند - حتی برای یک لحظه هم نمی‌توانند از این مبارزه دست بکشند. من کاملاً معتقدم که این بنفع جامعه است که تا جایی که امکان‌پذیر باشد، قابلیت‌ها و توانایی‌های اخلاقی، انسانی و فکری زنان را توسعه داده و از آن سود جوید. من کاملاً به این امر اعتقاد دارم. و این دقیقاً آن چیزی است که یک جامعه عادلانه، یک جامعه سوسیالیستی را از یک جامعه سرمایه‌داری متمایز می‌کند.

ولی من به هیچ عنوان معتقد نیستم که حتی عقیده برابری زن و مرد، در سطح جهانی به پیروزی رسیده باشد. نمونه‌های زیادی از کشورهایی که توانسته باشند به این هدف دست یابند، وجود ندارد. و من در این مورد کشورهای سوسیالیستی را هم در مد نظر دارم. من فکر می‌کنم که زنان باید بیشتر به سطح دولتی و حزبی ارتقاء داده شوند، من صادقانه به این امر اعتقاد دارم. (ابراز احساسات)

این وظیفه ماست که شرایط را برای پرورش این آگاهی فراهم کنیم. این وظیفه ماست. وظیفه اخلاقی ماست. و از این هم بیشتر، من فکر می‌کنم که حزب ما هنوز تا حد زیادی حزب مردان است و دولت ما تا حد زیادی دولت مردان است. شاید اینجا در پشت این تریبون اکثریتی در دست نداشته باشیم که حامی این تز باشد. (خنده حضار) من به بعضی از رفقای مرد نگاه می‌کنم و نمی‌دانم که آنها چه فکر می‌کنند. ولی من واقعا به این امر اعتقاد دارم. و می‌پرسم که ما، هرچقدر هم که به تعصبات اعلان جنگ داده باشیم، آیا هنوز متعصب نیستیم؟

این یک موضوع مهم دیگری است که در این کنگره، در گزارش اصلی و در نرها مطرح شده است. همانطور که گفتم، ما پیشرفت کرده‌ایم، ولی هنوز راه زیادی در پیش داریم و باید از هرگونه عقب‌نشینی در این مبارزه تاریخی - و این مبارزه تاریخی است - جلوگیری کنیم.

در این کنگره موانع متعددی که بر سر راه زنان قرار داشت، بخصوص مسائل مربوط به خدمات، مورد بحث قرار گرفت. ما در زمینه اشاعه برابری و مساوات از نظر قانونی به روشنی پیشرفت‌های زیادی کسب کرده‌ایم. این پیشرفت‌ها در قانون حمایت خانواده، قانون حمایت از (کودکان و) جوانان و قانون اساسی متجلی شده است. ما از نظر قانونی پیشرفت کرده‌ایم، ولی در عمل هم باید پیشرفت کنیم. برای زنان ما چه چیزی بار

طاقت‌فرسا بشمار می‌رود؟ چه چیزی می‌تواند سنگینی این بار را تخفیف بدهد؟ و به این دلیل است که وجود مشکلات در خدمات، همیشه خود را بخصوص در میان زنان کارگر منعکس می‌کند. و باز به این دلیل است که این مسائل عنوان شده‌اند. من واقعا در این مورد شک دارم که آیا ما کارهایمان را در مسیر صحیحی انجام می‌دهیم یا نه. مثلا وقتی آرایشگرها در فلان ساعت کارشان را تعطیل می‌کنند، یکی از همین موارد است. و آنوقت در اثر آن زنان کارگر نمی‌توانند به آرایشگاه بروند. (ابراز احساسات) من نمونه آرایشگاهها را عنوان کردم، که تازه به هیچ وجه اساسی‌ترین مسئله نیست. غیر از این، مسئله رختشویخانه‌ها هم در اینجا عنوان شده بود.

به این ترتیب این مسئله در اینجا مطرح شد، مصرا هم مطرح شد. بعد مسئله فرونگاهها عنوان شد. من می‌دانم، حداقل گزارش اینطور می‌گوید، که وقتی (ساعات ویژه و اضافی کار فرونگاهها را) متوقف کردند (ابراز احساسات) - در گزارش اصلی گفته شده که این یک قدم به عقب بود. و وقتی که یک سری برنامه‌های آزمایشی را متوقف می‌کردند، در این مورد ابتدا با فدراسیون مشورت نکردند؛ از فدراسیون زنان نظرخواهی نکردند. (ابراز احساسات) این مسئله در گزارش اصلی این کنگره عنوان شده است.

من فکر می‌کنم که ما باید بروی این مسئله تامل کنیم که آیا قادر به حل اینگونه مشکلات هستیم یا نه؟ مثلا بمنظور حل مسئله مدارس، کمک‌آموزگاران را وارد عمل کردیم. حال چرا آرایشگاهها نتوانند پس از ساعات عادی کار روزانه باز بمانند؟ (ابراز احساسات) مگر کارکنان اتوبوسرانی شب‌ها کار نمی‌کنند؟ مگر پزشکان و پرستاران و سایر کارکنان بیمارستان شب‌ها کار نمی‌کنند؟ (ابراز احساسات) مگر کارکنان برق شب‌ها تا دیروقت کار نمی‌کنند تا در ساعاتی که مصرف برق به حداکثر می‌رسد میزان تولید را بالا نگهدارند؟ (ابراز احساسات) برای اینکه اگر واقعا - چون اگر حتی تعداد خیلی کمی از مردم هم به آرایشگاه بروند، بهر حال وقت بیشتری در اختیارشان قرار دارد، حتی برای آنها که کار نمی‌کنند؛ آنچه ظاهرا مطرح است نیاز به این خدمات است.

البته من هم آنچه را که ویلما در گزارشش گفت شنیده‌ام؛ اینکه غیبت در ساعات کار، و اجازه دریافت این نوع خدمات در خلال ساعات کار عملا برسمیت شناخته شده است. این عمل قانونی شده است. (ابراز احساسات) زیرا هیچ راه دیگری برای حل این مشکلات در ساعات دیگر روز وجود ندارد؛ این مسائل فقط در ساعات کار می‌توانند حل شوند. و بوجه داشته باشید که در کوبا ۸۰۰۰۰ زن شاغل وجود دارد، برطبق آمار رسمی ۸۰۰۰۰ زن شاغل.

اگر زنان ما یکچنین مشکلاتی دارند، چرا به فکر راه‌حل‌های عاقلانه‌تر نباشیم؟ مثل فراهم کردن خدماتی که در ساعات دیگری - غیر از ساعات عادی کار - ارائه می‌شوند. و

آیا ما قبلاً نگفتیم که در آینده مشکلاتی در زمینه کار خواهیم داشت؟ این رامحل به معنی ایجاد شغل‌های بیشتر در آرایشگاه‌ها و سایر مراکز خدماتی می‌باشد. (ابراز احساسات)

فرمول‌ها می‌تواند تغییر کند: ساعات کار می‌تواند عوض شود، می‌توان شیفت‌ها را بیشتر کرد؛ همه اینها بستگی به این دارد که چه مشکلی در بین است و چه راه‌حلی از همه بیشتر به صلاح است. زیرا مسئله اینجاست که زنانی که به آرایشگاه نمی‌روند، موهایشان را در خانه درست خواهند کرد، و آنها که به آرایشگاه می‌روند در قبال خدماتی که دریافت می‌کنند، پول خواهند پرداخت. و همانطور که قبلاً گفته شد تمام کارکنان نباید مثلاً در خلال شلوغ‌ترین ساعات فعالیت روزانه به آرایشگاه بروند. تمام کارکنان آرایشگاه‌ها هم لازم نیست در حوالی ساعات ۸ یا ۹ شب سرکار باشند. کافی است یک یا دو نفر آنها سرکار حاضر باشند. و این مسئله‌ای است که باید مورد مطالعه قرار بگیرد. همینطور، چرا رختشویخانه‌ها نتوانند شب‌ها کار کنند؟ مگر این جزو خدماتی نیست که در ازای آن پول پرداخت می‌شود؟ (ابراز احساسات) مردم برای این خدمات پول می‌دهند؛ آنها در ازای این خدمات پول می‌پردازند!

ما باید راه‌حل‌های عملی پیدا کنیم. در این مورد ما نباید خشک و انعطاف‌ناپذیر باشیم. ما این را می‌فهمیم که باید برای مردم کارهایی را انجام بدهیم که به حل مسائل آنها کمک کند.

اجازه بدهید به شما بگویم که تاکنون نشنیده‌ام که حتی یک مرد هم به این مطلب اعتراض کرده باشد. (خنده حضار) حتی یک نفر! (ابراز احساسات) و باید دلیلی برای این امر وجود داشته باشد! دلیلی به غیر از قانون (حمایت خانواده)! (خنده حضار)

بحث‌هایی هست که اساساً از طرف زنان کارگر مطرح می‌شود و به یک واقعیتی ربط دارد. این بحث‌ها همه‌جا بر سر زبان‌ها است. چرا نباید برای یافتن راه‌حل‌های دیگر و فراهم کردن خدمات مفید انعطاف‌پذیر باشیم؟ من درباره خدماتی صحبت می‌کنم که برای مردم مفید هستند و در ازای آنها پول پرداخت می‌شود. و این یک واقعیت است.

من معتقدم که رفقائی که این وظایف به آنها محول شده، باید این مشکلات را با دقت بیشتری بررسی کنند و راه‌حل‌های معقول و عادلانه را پیش بگذارند؛ آنان باید به ایجاد شرایطی کمک کنند که زنان کارگر کلافه نشوند.

گزارش، کنگره، و تظاهراتی آشکارا روحیه انترناسیونالیستی زنان کوبا را نشان داده‌اند. فدراسیون ما، در فدراسیون جهانی دموکراتیک زنان و نیز در رابطه با فعالیت‌های سال جهانی زن و سال جهانی کودک در سازمان ملل، وظایف بسیار مهمی را بعهده گرفته است. باید گفت، و ما این را با رضایت خاطر می‌گوئیم، که فدراسیون زنان کوبا، اعتبار بسیار زیادی در سطح جهانی کسب کرده است، (ابراز احساسات) در سازمان‌های بین‌المللی، در

سازمان‌های زنان سایر کشورها - هم کشورهای اردوگاه سوسیالیستی و هم اردوگاه سرمایه‌داری - سازمان‌های آزادیبخش و سازمان‌های کشورهای توسعه‌نیافته، فدراسیون زنان کوبا بحق اعتبار فراوانی کسب کرده است. من فکر می‌کنم که فدراسیون زنان ما به میزان وسیعی به پیشبرد سیاست خارجی انقلاب ما مدد رسانده است. (ابراز احساسات)

همان مدرسه‌ای که قبلاً ذکر کردم که به همت فدراسیون ایجاد شده، سنگ محک اعتماد به انقلاب ما است. فکر می‌کنم که رفقای زن از نامیبیا، آفریقای جنوبی، جنبش‌های آزادیبخش و رفقای زن صحرا هرکدام شاگردانی در مدرسه سراسری فدراسیون زنان کوبا دارند؛ دهها و دهها شاگرد از سراسر جهان. این یک خدمت جهانی مهم است که ما در حال انجام آن هستیم: یعنی کمک به تربیت کادر برای سازمان‌های زنان در کشورهایی که جنبش‌های آزادیبخش در آنها وجود دارند و کشورهایی از جهان سوم که به این کادرها نیاز دارند. و من فکر می‌کنم که این نکته بسیار مهمی است که دوسوم شاگردان این مدرسه از اتباع کشورهای دیگر هستند: که دوسوم آنها خارجی هستند - من می‌گویم خارجی، ولی در حقیقت هیچیک از هیئت‌های نمایندگی که در اینجا حضور دارند، هیچیک از شاگردان نامیبیائی یا آفریقای جنوبی، در نظر ما خارجی نیستند. آنها خواهران و برادران ما هستند. (ابراز احساسات)

ولی فدراسیون زنان کوبا، نقش فعالی در جنبش جهانی زنان، و همچنین نهضت انقلابی بین‌المللی و در تحقق یافتن همبستگی بین‌المللی ایفا می‌کند، و علم به اینکه وقتی حزب و کشور ما انجام خدمتی را تعهد می‌کند، می‌تواند به قولش وفا کند، به ما اعتماد بنفس می‌بخشد. کشور ما می‌تواند این کار را بکند، زیرا مردم ما مردمی هستند که به تعهداتشان پایبند می‌باشند، مردمی که می‌شود به آنها اعتماد کرد. (ابراز احساسات)

اجازه بدهید چند کلمه‌ای راجع به اوضاع جهانی بگویم.

در طی چند هفته اخیر، اوضاع بین‌المللی وخیم‌تر شده است. در زمینه کنترل مسابقه تسلیحاتی، پیشبرد دتانت در سطح بین‌المللی و یافتن راهی برای صلح، عقب‌گرد بزرگی صورت گرفته است، و این بخاطر خط‌مشی ارتجاعی امپریالیسم و اقدامات مرتجع‌ترین عناصر امپریالیستی است. این امر اوضاع را نسبت به چند ماه پیش بدتر کرده است.

بخاطر دارید که در زمان ششمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد، چه جار و جنجالی در مورد حضور پرسنل نظامی شوروی در کوبا برافراشته شد؟^{۷۱} این پرسنل برای مدت ۱۷ سال در کوبا بوده‌اند. کلیه کابینه‌های مختلف آمریکا در طول این مدت از آن باخبر بودند، همه مردم از آن باخبر بودند. ولی علیرغم این، آنها دست به تبلیغات وسیعی زدند و کوس رسوائی را بدور این مسئله به صدا درآوردند تا بتوانند سیاست خصمانه خود

را نسبت به کوبا توجیه کنند، با نفوذ کوبا مقابله کنند، مداخلات خود را در این منطقه توجیه کنند، و عقد قرارداد سالت - ۲ را به تعویق بیاندازند.

پس از آن، آنها پروازهای جاسوسی را بر فراز کشور ما از سر گرفتند؛ در منطقه کی وست* یک نیروی ضربتی سازمان دادند، یک نیروی ضربتی نظامی؛ و نیروهائی در خلیج گوانتانامو پیاده کردند. این اعمالی بود که در مورد کشور ما انجام شد.

در سطح بین‌المللی، آنها در اقیانوس هند پایگاههای نظامی تاسیس کردند؛ و به بهانه وقایع ایران (تسخیر لانه جاسوسی - م)، واحدهای دریائی خود را به اقیانوس هند و خلیج فارس اعزام کردند. آنها در پیمان ناتو به توافق رسیدند که ۵۷۲ موشک اتمی با برد متوسط را در اروپا مستقر کنند، تا از این طریق بتوانند موازنه قوا را تغییر داده و برتری نظامی کسب کنند. بعلاوه، آنها از وقایع افغانستان که ناشی از تحریکات خود آنها از خارج از این کشور بود، استفاده کردند تا به تشنجات بین‌المللی تا سرحد ممکن دامن بزنند و از این طریق بودجه و مخارج هنگفت نظامی خود را تصویب کنند؛ به خط مشی خود برای ایجاد پایگاههای نظامی بمنظور تغییر موازنه قوا ادامه دهند؛ جهان را یکبار دیگر به دوران جنگ سرد بکشانند؛ و سیاست‌های تجاوزکارانه امپریالیسم را در سراسر جهان توجیه کنند. طبیعتاً تمام این وقایع موجب نگرانی می‌شود، زیرا یک‌چنین اوضاع بین‌المللی بر همه مردم تاثیر می‌گذارد. اکنون جهان با یک سلسله بحران مواجه است: بحران اقتصادی، بحران انرژی، بحران تورم و بحران رکود اقتصادی. اگر ما به دوران جنگ سرد بازگردیم و همراه با آن مسابقه تسلیحاتی شدت بگیرد، آنگاه، نتایج یک‌چنین اوضاعی برای مردم جهان، یعنی همه مردم جهان بدون استثناء چه خواهد بود؟ این مشکلات بی‌نهایت خطر هستند، بخصوص برای کشورهای توسعه‌نیافته. درست هنگامی که باید شدیدترین مبارزه را برای صلح و همکاری بین‌المللی انجام دهیم، و در زمانی که می‌باید منابع اقتصادی را برای پیشرفت بسیاری از کشورها بسیج کنیم - همان چیزی که ما در سازمان ملل متحد پیشنهاد کردیم - اوضاعی بوجود آمده که برای همه مردم جهان بسیار خطر و نگران‌کننده است.

ما شک داریم که جهان بتواند با توجه به مسائل اقتصادی موجود، یک مسابقه تسلیحاتی جدید و یک جنگ سرد نوین را نیز تحمل کند.

مخارج نظامی که ویلما در قطعنامه نهائی، بدان اشاره کرد هم‌اکنون به بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار در سال بالغ شده است. ۴۰۰ میلیارد دلار! این مبلغ در شرایط مشکلات اقتصادی موجود و فقری که گریبانگیر میلیون‌ها میلیون انسان شده است مبلغی باورنکردنی

است. این، دیوانگی است.

اوضاع کنونی بر ما هم اثر می‌گذارد.

اخیرا مشاور اصلی کارتر گفت که در صورت بروز بحران در هر یک از دیگر نقاط دنیا، خود آمریکا در مورد انتخاب منطقه‌ای که برای مانور از همه مناسب‌تر باشد، تصمیم خواهد گرفت. ناظرین واشنگتن معتقدند که منظور وی از این حرف کوبا بوده، که کوبا را در مدنظر داشته است. ضمنا هیچ مقام حکومتی آمریکا این نکته را تکذیب نکرد. سخنان مشاور کارتر به روشنی تهدیدی بر علیه کشور ما بود و این منظور را می‌رساند که در صورت بروز هر مسئله‌ای در خلیج فارس، واکنش آنها این خواهد بود که به ما حمله کنند.

الته، آنها برای حمله به ما، باید ما را هم در نظر بگیرند و مقابله ما را هم مورد محاسبه قرار دهند! (براز احساسات و فریادهای "حتما، فیدل، بزنی دخیل یانگی‌ها را یار!") این نشان می‌دهد که امپریالیست‌ها از تاریخ درس نمی‌گیرند. من فکر می‌کنم که این نوع تهدیدات علیه ما، گرم‌آور است. آنها متکلانی را که قبلا با آن مواجه شدند فراموش کرده‌اند. متکلانی که بحران مونیکی سال ۱۹۶۲ را بوجود آورد و ریشه‌های این بحران را تشکیل می‌داد. آنها اقداماتی را هم که کوبا علیه تهدید تهاجم نظامی اتخاذ کرد فراموش کرده‌اند.

البته ما دست و پای خودمان را گم نمی‌کنیم. (فریادهای "هرگز!") در طی بیست و یک سالی که از انقلاب ما می‌گذرد، هنوز تهدیدات امپریالیست‌ها آنقدر در ما ایجاد هول و هراس نکرده که شب‌ها را به بیخوابی بگذرانیم. خطر؟ ما می‌دانیم که با خطر زندگی کرده‌ایم، ما بخوبی به ارزش انقلاب خود واقفیم. ما برای بیست و یک سال مجبور بوده‌ایم که با خطر زندگی کنیم. بله با خطر! گاهی اوقات خطر بیشتر بوده و گاهی کمتر. این بستگی داشته به رئیس‌جمهور آمریکا، مشاورانش و عوامل دیگر - بله، سخنان اخیر مشاوران کارتر اشاره آشکاری به کوبا بود.

بعلاوه، امپریالیست‌ها مهاجرت‌های غیرقانونی از کشور ما و تصرف قایق‌ها را تشویق می‌کنند. فقط کم‌مانده از کسانی که قایق‌ها را تصرف کرده‌اند، مثل قهرمان استقبال کنند. موارد متعددی از اینگونه اعمال وجود داشته و ما به آنها اعتراض کرده‌ایم و هشدار داده‌ایم. آخرین باری که عده‌ای از کوبائی‌ها بطور غیرقانونی کشور را ترک می‌کردند، هنگام سفر غرق شدند. ولی ما گفتیم، "این تقصیر ما نیست، چون ما حاضر نیستیم جلوی این افراد را بگیریم." ما از آنها تقاضا کردیم که اقداماتی را برای بازداشتن افراد از اینگونه اعمال اتخاذ کنند، زیرا عواقب این کار کاملا آشکار است.

باز به همین دلیل بود که هواپیماربائی آغاز شد. هیچ راهی برای جلوگیری از سیل هواپیماهایی که رپوده شده و از آمریکا به اینجا آورده می‌شدند، وجود نداشت؛ در صورتی

که این یک حقیقت است که در همه جا آدمهای دیوانه وجود دارد، و در آمریکا خیلی بیشتر از اینجا دیوانه هست. (ابراز احساسات) گاهی اتفاق می افتاد که سه تا هواپیمای آمریکائی در کوبا بزمین می نشست. بعد من فکر کردم که آنها جرئت این را ندارند که از ما بخواهند اقداماتی بر علیه هواپیماربائی اتخاذ کنیم — همان کاری که الان می کنیم. آنها در شرایطی که خودشان بر علیه قایقربایان به هیچ اقدامی دست نمی زدند، نمی توانستند یک چنین تقاضائی را از ما داشته باشند. (ابراز احساسات)

ما همچنین مطمئنیم که آنها اقداماتی برای جلوگیری از مهاجرت های غیرقانونی اتخاذ خواهند کرد؛ در غیراینصورت ما هم بنوبه خود به اقداماتی دست خواهیم زد. ما یکبار این کار را کردیم. ولی ما نمی خواهیم در شرایطی که امپریالیست ها این افراد را تشویق می کنند، به اقداماتی علیه آنها دست بزنیم. با اینحال یکبار مجبور شدیم این کار را بکنیم. ما در عین حال به آنها هشدار دادیم؛ زیرا می بایست بندر کاماریوکا را باز می کردیم.^{۷۲} ما فکر می کنیم که تکرار این عمل توسط ایالات متحده، تنها عدم بلوغ آنها را نشان می دهد. زیرا، ما معتقدیم که اتحاد انقلابی مردم ما، یک عمل داوطلبانه است، داوطلبانه! (ابراز احساسات) مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم، مبارزه ای داوطلبانه است؛ این اعتقاد ما بود، هست، و خواهد بود. بدین ترتیب من مطمئنم که ما دوباره ناچار به اتخاذ چنان اقداماتی نخواهیم شد. آنها نباید فکر کنند که ما برای سیاستهایشان، جوابی نداریم.

برنامه ایالات متحده اینست که در همه جا مداخله کند؛ اما این برنامه خصوصا در این منطقه، یعنی دریای کارائیب و آمریکای مرکزی آشکار است. امپریالیست ها در نظر دارند که در گرانادا، نیکاراگوآ و السالوادور، یعنی منطقه کارائیب و آمریکای مرکزی مداخله کنند. برنامه آنها برای مداخله و سرکوب جنبش انقلابی این منطقه بسیار رونی است.

آنها برنامه خود را در نیکاراگوآ آزمایش کردند و با مقاومت نیرومند کتورهای آمریکای لاتین مواجه شدند. اکنون آنها در حال مانور دادن در السالوادور هستند تا جریان انقلاب را در این کشور خنثی کنند. اهداف آنها روشن و آشکار است، اما اقدامات آنها مبارزه و حرکت مردم را برای کسب استقلال در این نیمکره متوقف نخواهد کرد. این مردم هر یک بنحوی از انحاء و به طرق مختلف باید برای کسب استقلال خود حرکت کنند و از این فرصت برخوردارند که همان کاری را انجام دهند که ما به انجام رساندیم و مردم نیکاراگوآ انجام داده و می دهند.

در اینجا، زنان کانادا، ایالات متحده، فرانسه و اسپانیا صحبت کردند و در مورد مشکلات خود، یعنی مشکلات اجتماعی زنان، اوضاع آنها در این کشورها و چگونگی تبعیضها و بیعدالتی هایی که در حق آنها روا می شود، توضیح دادند. من به سخنان آنها که از پشت

همین تریبون ایراد گردید، گوش دادم.

چرا؟ چرا مردم قاره ما نباید حق آزادی و استقلال داشته باشند؟ این مردم برای قرن‌های متمادی تحت سرکوب نیروهای استعماری و امپریالیستی قرار داشته‌اند و این وضع بسادگی نمی‌توانست تا ابد ادامه پیدا کند. این وضع نمی‌تواند تا ابد ادامه یابد. امپریالیست‌ها مجبورند از سیاست‌های خود، از سیاست مداخله در این نیمکره دست بکشند. آنها مجبورند از این سیاست‌ها دست بکشند و در مقابل این واقعیت سر فرود آورند که مردم آمریکای لاتین و حوزه کارائیب حق دارند آزاد باشند، حاکم بر سرنوشت خویش باشند و هر نوع تغییر و تحولی که لازم می‌بینند بوجود آورند. و امپریالیست‌ها هرگز موفق نخواهند شد جلوی آن را بگیرند.

آنها مکرر است ویتنامی بزرگ در این نیمکره بوجود بیاورند. اگر آنها بخواهند برای عقب نگهداشتن مردم تلاش کنند، آنگاه ممکن است ویتنامی بزرگ در آمریکای مرکزی و یا حتی بزرگتر از آن در این نیمکره بوجود بیاورند. زیرا آنها قادر نخواهند بود که مبارزات خلق‌ها را درهم شکند. خلق‌ها را نمی‌توان مرعوب کرد، هیچ خلقی مرعوب نمی‌شود. اکنون مدت زمان درازی است که انقلابیون ترسی به خود راه نمی‌دهند. و ساندنیست‌ها این را اثبات کردند؛ (ابراز احساسات) ساندنیست‌ها این را به طرزی قهرمانانه و چشمگیر به اثبات رساندند؛ و اکنون مردم السالوادور هم دارند به روش قهرمانانه و چشمگیر خودشان این را اثبات می‌کنند. (ابراز احساسات)

و هیچ چیز نمی‌تواند این روحیه را نابود کند. آنها می‌توانند این مبارزه را پرخرج‌تر کنند، آنها می‌توانند این مبارزه را خونین‌تر و دردآلودتر کنند، ولی بهیچوجه نمی‌توانند جلوی آن را بگیرند. آنها هنوز می‌توانند از این شم تاریخی برخوردار شوند که پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر را بپذیرند و در مقابل این واقعیت سر تسلیم فرود آورند که خلق‌های ما در صددند که مطلقاً مستقل و آزاد باشند، که حاکم بر سرنوشت خویش بشوند، و تا زمانی که به این هدف نایل نیامده‌اند از پا نخواهند ایستاد.

بله، آدمی باید شم تاریخی داشته باشد تا معنی این حقیقت را بفهمد. تا بفهمد که انقلاب در اینجا، در جوار این هیولای امپریالیستی چه مفهومی دارد؛ بله، تا بفهمد انقلاب کوبا و خط‌مشی راسخ و پیگیر آن از چه مفهومی برخوردار است. آدمی به شم تاریخی و درک واقعیات نیازمند است تا بتواند به ارزش انقلاب ساندنیستی و انقلاب گرانادا پی ببرد. گرانادا، نیکاراگوآ و کوبا سه غولی هستند که درست در جوار امپریالیسم آمریکا، برای دفاع از حق استقلال، حاکمیت، و عدالت قد علم کرده‌اند. (ابراز احساسات)

فقط مردمی را که قادر به انجام این مهم هستند، می‌توان غول خواند. و تعداد این غول‌ها بطرزی اجتناب‌ناپذیر زیاد خواهد شد؛ تا روزی که آمریکا نیز به یک‌چنین غولی

تبدیل بشود. (ابراز احساسات) و آنگاه، با اجازه شما، دو غول وجود خواهد داشت: مردمان ممالک ما و مردم آنها. (ابراز احساسات) ولی ما حق زندگی داریم. ما حق داریم که رشد کنیم. ما حق داریم که از عدالت بهره‌مند باشیم و حق داریم که پیشرفت بکنیم! و نه به طریقی که تاکنون بوده است، چرا که تاکنون با ما به پست‌ترین و رقت‌انگیزترین شیوه قابل تصور رفتار شده است. این همان طریقی است که در قرن گذشته با مردم مکزیک و آمریکای مرکزی و حوزه کارائیب و کل آمریکای لاتین رفتار می‌شد. و ما می‌دانیم که خطراتی وجود دارد. واکنش ما در مقابل تهدیدات و گوشه و کنایه‌هایی که در مورد حمله به ما صورت می‌گیرد اینست که دفاع از خود را تقویت کنیم (ابراز احساسات) و آگاهی خود را افزایش دهیم. (ابراز احساسات) واکنش ما در مقابل این تهدیدات، همان واکنشی است که همیشه نشان داده‌ایم. (ابراز احساسات)

ما متأسفیم که یک چنین وضعی پیش آمده. زیرا مدت درازی طول خواهد کشید تا آنها این واقعیات را درک کنند و در مقابل واقعیت کوبا و واقعیات جهان امروز سر تسلیم فرود آورند، ما مجبوریم در این مورد مدت زمان درازی صبر کنیم.

ولی یک چیز برای ما مسلم است. ما بیست و یک سال در این شرایط صبر کرده‌ایم. بیست و یک سال. بیست و یک سال مدت زمان درازی است: بیست و یک سالی که طی آن کوبا تحت محاصره اقتصادی بوده؛ بیست و یک سالی که سیل تهدیدات علیه کوبا ادامه داشته؛ بیست و یک سالی که آنها در برابر واقعیت کوبا تسلیم نشده‌اند. و اکنون من نمی‌دانم که آیا آنها دست و پای خود را گم کرده‌اند یا نه، وقتی که به چشم خود می‌بینند که مردم سایر نقاط نیز در راه استقلال و انقلاب گام می‌گذارند، آنهم نه انقلاب کوبا بلکه انقلاب خودشان. مردم به طریق خودشان انقلاب می‌کنند. ما به طریق خودمان انقلاب کردیم، مردم نیکاراگوآ به طریق خودشان و مردم گرانادا هم به همین ترتیب. و هر انقلاب جدیدی سهم خود را در پیشبرد تجارب انقلابی ادا می‌کند. ساندیست‌ها هم اکنون سهم خود را دارند ادا می‌کنند و مردم گرانادا هم به همین ترتیب. آنچه که وجه مشخصه ما را تشکیل می‌دهد، دقیقاً همین روحیه استقلال‌طلبی ماست. آنچه که وجه مشخصه ما را تشکیل می‌دهد اینست که به دفاع از اصول حاکمیت کشورهایمان برخاسته‌ایم، تمایلی است که خلق‌هایمان نسبت به مبارزه، برای ریشه‌کن کردن بیسوادی، فقر، بیکاری، فقدان بهداشت، و بی‌حرمتی دارند. و در کشور ما اینگونه مسائل بقدر کافی موجود بود. مسائلی چون روسپیگری، قمار، و خرید و فروش مواد مخدر. مردم ما تمام این مفاصل را از بین بردند؛ همانگونه که اکنون خلق‌های دیگر مشغول انجام این مهم هستند. و من تکرار می‌کنم که تحقق این اهداف مدت زمان درازی طول خواهد کشید، و ما باید انتظار این را داشته باشیم. من در این مورد کاملاً متقاعد هستم.

اما این به معنای آن نیست که ما باید از مبارزه‌مان در راه صلح صرف‌نظر کنیم. ما سیاستی تحریک‌آمیز اتخاذ نمی‌کنیم؛ ما علاقه‌ای به ایجاد برخوردهای خصومت‌آمیز نداریم. ما می‌دانیم که این وظیفه کشورمان است که برای صلح مبارزه کند و برای ممانعت از وخیم‌تر شدن اوضاع بین‌المللی و ممانعت از تجدید حیات جنگ سرد، سهم خود را ادا کند. ما می‌دانیم که این یکی از وظایف ما را تشکیل می‌دهد؛ نه فقط بعنوان کشوری مستقل، نه فقط بعنوان کشوری آگاه و انقلابی، و نه فقط بعنوان کشوری سوسیالیست بلکه فقط بعنوان کشوری که در مقابل دیگر کشورهای عضو جنبش غیرمتعهدها مسئولیت دارد. ما از مسائل جهان آگاه هستیم؛ ما از ضرورت تاکید بر لزوم ایجاد صلح، همکاری بین‌المللی، حل مشکلات اقتصادی و عمرانی جهان آگاه هستیم. ما می‌دانیم که این وظیفه و تعهد ماست، و هرگز از مبارزه سر باز نخواهیم زد. ما از مبارزه در این راه دست نخواهیم کشید. ما از کمک‌های سرانحلی خود در مبارزه برای صلح و دتانت سر باز نخواهیم زد. ما از کوشش برای حواشیه‌ایستادن این وضعه دست که در این راه تلاش کنیم. ولی در عین حال ما باید واقع‌بینانه و برادرانه رضی که سیاست بین‌المللی دیگری علیه ما اعمال می‌شود، سیاست بین‌المللی ما برای رسیدن به اهداف کافی نخواهد بود. ما نمی‌توانیم از این سبک‌رویه. و حتی اگر همه می‌توانستیم، باز بخاطر شرافت و حیثیت خود از اینجا حیرت‌زیم. (براز احساسات ممتد) ما واقعا از موقعیت جغرافیائی خود راضی هستیم.

ما از سیاست ایجاد درگیری عمدی با ایالات متحده پیروی نمی‌کنیم. ما حتی از گفتگو با ایالات متحده نیز اکراهی نداریم. ما مخالف بهبود مناسبات خود با ایالات متحده و کوشش در این راه نیستیم. بشرطی که اینگونه کوشش‌ها بنحوی از انحاء به ایجاد محیطی صلح‌آمیز در این نیمکره و یا در سطح جهانی کمک کند. بعبارت دیگر خوب است که ما سیاست‌مان را به طریقی بنا کنیم که کسی در مورد منظورمان دچار اشتباه نشود؛ تا هیچ جایی برای اشتباه باقی نماند. اما بهر حال، در واقعیت امر ما می‌توانیم به همه و بخصوص دشمنانمان اطمینان بدهیم که این کشور را هیچگاه نمی‌توان تهدید کرد، مرعوب ساخت، به تسلیم واداشت و یا مجبور کرد که حتی یکی از اصولش را زیر پا بگذارد. (براز احساسات ممتد و فریادهای "نه فیدل، نه کوبا هیچ‌یک نظیر ندارند!")

امسال حزب ما دومین کنگره‌اش را برگزار می‌کند. * امسال ما دومین برنامه پنج‌ساله‌مان را طرح‌ریزی می‌کنیم، آنهم در شرایطی که از سازماندهی و تجربه به مراتب بیشتری برخوردار هستیم و از مشکلات و محدودیت‌ها آگاهیم. ولی ما نه دلسرد می‌شویم و نه از دست زدن به حداکثر تلاش باز می‌ایستیم. ما بر منابع خودمان، بر همبستگی و روابط اقتصادی با

* کنگره دوم حزب کمونیست کوبا در تاریخ ۲۰-۱۷ دسامبر ۱۹۸۰ در هاوانا برگزار شد.

اردوگاه سوسیالیستی اتکاء می‌کنیم. چه محاصره اقتصادی باشد و چه نباشد، ما با تمام مشکلات مبارزه خواهیم کرد. (ابراز احساسات) ما با تمام مشکلات، چه طبیعی و چه از هر نوع دیگر، می‌جنگیم! امپریالیست‌ها هرگز موفق نخواهند شد کسی را در صفوف انقلاب دلسرد کنند. (ابراز احساسات)

امسال، سال دشواری‌هاست. ولی در عین حال، سال پیشرفت نیز هست؛ پیشرفت در زمینه بهبود همه آن چیزهایی که بدست آورده‌ایم و همه آن چیزهایی که هنوز از نظر عینی می‌تواند بهتر بشود. نظیر اتوبوس‌ها و بسیاری چیزهای دیگر. و باز نظیر تلاش‌هایی که هم‌اکنون برای آماده کردن زمین برای کشت محصول در حال انجام است. تلاشی فوق‌العاده که همه ما از آن آگاهیم. (ابراز احساسات) و نیز تلاش‌هایی که مطمئنم مردم ما در این دو ماه و نیز دو ماه آینده انجام می‌دهند که تا آنجائی که می‌توانند، و با انرژی لازم و شهامت و قاطعیت لازم با مشکلات مقابله کنند. امسال، سال مشکلات خواهد بود. ولی در عین حال، سال پیشروی در بسیاری از زمینه‌ها نیز هست. سالی که انقلاب ما از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی، از آن قدرتمندتر بیرون خواهد آمد.

چشم‌انداز دومین کنگره حزب، عالی و موجب مسرت فراوان است. اعضای حزب آبدیده‌تر، مهیاتر، و از نظر تعداد بیشتر هستند - هم اعضای حزب و هم اعضای انجمن جوانان کمونیست. آنچه را هم که در این کنگره (زنان) شاهد بودیم، بسیار دلگرم‌کننده است. بسیار دلگرم‌کننده. (ابراز احساسات) این کنگره، برای حزب ما و برای همه ما دلگرم‌کننده است. کیفیت این کنگره، عمق آن و روحیای که در آن موج می‌زند، برای ما دلگرم‌کننده است؛ زیرا ما می‌دانیم که شما از تحتانی‌ترین اقشار مردم هستید و از چهار گوشه کشور به اینجا آمده‌اید. (ابراز احساسات) شما با خودتان، انرژی، خوراک‌های، و آگاهی انقلابی را از سراسر کشور به اینجا آورده‌اید؛ (ابراز احساسات) شما انواع انقلابیان را با خود به اینجا آورده‌اید، شما تجربه انقلاب ما را با خود به اینجا آورده‌اید. (ابراز احساسات)

و ما سازمان‌های توده‌ای دیگری نیز به همان قدرتمندی فدراسیون زنان داریم؛ نظیر جنبش کارگری شکوهمندان؛ (ابراز احساسات) کمیته‌های دفاع از انقلاب ما که امسال بیستمین سالگرد خود را جشن گرفتند؛ (ابراز احساسات) جنبش دهقانی ما؛ (ابراز احساسات) سازمان‌های دانش‌آموزان ما؛ (ابراز احساسات) سازمان پیشگامان ما؛ (ابراز احساسات) انجمن جوانان کمونیست ما؛ (ابراز احساسات) و حزب ما. (ابراز احساسات) این سرمایه‌ای است که ما برای مواجه شدن با آینده روی آن حساب می‌کنیم! این چیزی است که ما برای ادامه پیشروی‌مان به جلو، برای ادامه تعمیق و تحکیم انقلاب‌مان

و عملی کردن اصول انترناسیونالیستی‌مان بنحوی شایسته، بر روی آن حساب می‌کنیم!
(ابراز احساسات)

رفقا، متشکرم! از شما متشکرم، بخاطر این پشتگرمی که کنگره شما به ما داده، و
بخاطر پشتگرمی‌ای که ما از شما کسب کرده‌ایم!

یا میهن یا مرگ!

ما پیروز خواهیم شد! (ابراز احساسات پرشور و ممتد)



ساختن جامعه
سوسیالیستی وظیفه
مردان و زنان آزاده است
(اول ماه مه ۱۹۸۰)

این سخنرانی بمناسبت اول ماه مه، روز جهانی کارگر، در برابر جمعیتی بالغ بر ۱/۵ میلیون نفر در هاوانا، در تاریخ ۱ مه ۱۹۸۰ ایراد گردیده است.

سخنرانی فیدل کاسترو پس از سخنرانی‌های دانیل اورتگا، یکی از رهبران مرکزی حکومت انقلابی ساندنیست‌ها در نیکاراگوا و موریس بیشاپ^{۷۲}، نخست‌وزیر فقید حکومت انقلابی گرانادا، ایراد شد. سخنرانی مهم کاسترو در زمینه تهاجمات گسترده تبلیغاتی و تشدید اقدامات تجاوزکارانه نظامی امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب کوبا و انقلابات منطقه کارائیب صورت گرفت. قسمت‌های عمده‌ای از این سخنرانی پاسخی است به دروغ‌های مطبوعات امپریالیستی در مورد "فرار کوبائی‌ها از حکومت دیکتاتوری کاسترو"، که بدنبال پناهنده شدن عده‌ای از عناصر انگل جامعه کوبا به سفارتخانه پرو در آن کشور، افکار عمومی مردم جهان را هدف تبلیغات مسموم خود قرار دادند. کاسترو این انگل‌های راحت‌طلب را "لومپن‌های" جامعه کوبا خواند.

کاسترو همچنین در این سخنرانی ضمن تجلیل از مبارزات مردم ایران در سرنگونی سلطنت پهلوی و اعلام همبستگی انقلاب کوبا با انقلاب اسلامی ایران، محاصره اقتصادی و نیز تجاوز نظامی آمریکا به طبع پس از تسخیر لانه جاسوسی را محکوم کرد. وی همچنین برای مقابله با تحریم اقتصادی ایران توسط امپریالیسم آمریکا خواهان اقدامات مشخص از جانب سازمان کشورهای صادرکننده نفت، اوپک، شد.

ترجمه فارسی از روی متن انگلیسی مندرج در نشریه گرانما مورخ ۱۱ مه ۱۹۸۰ توسط سیاوش نواب به فارسی برگردانده شده است.

* * *

هم‌میهنان:

ما می‌دانیم که چند ساعت است شما در این میدان ایستاده‌اید. ما از شما می‌خواهیم

که این زحمت را یکبار دیگر هم بپذیرید. (ابراز احساسات جمعیت: "فیدل، دوست ما، مردم تا آخر با تو هستند!")

بسیار خوب، ما اکنون انضباط خود را یکبار دیگر ثابت خواهیم کرد. ما سکوت را حفظ خواهیم کرد.

داشتم می‌گفتم. و یا داشتم سعی می‌کردم بگویم وقتی امروز بعد از ظهر به این گردهمایی می‌آمدیم، یکبار دیگر توانستیم منظره فوق‌العاده خلوت خیابانها را ببینیم. خیابانهای که مطلقاً خلوت بودند. آیا وسعت این گردهمایی قابل تصور بود؟ ما فکر می‌کردیم که این گردهمایی بزرگ خواهد بود. اینطور بنظر می‌رسید که این بزرگترین گردهمایی مردم در عرصه ۲۱ سال پس از انقلاب خواهد بود. اما تصور این جمعیت واقعا غیرممکن بود. شاید فقط از بالای یک برج. از بالا. و یا شاید از طریق فیلمبرداری، تلویزیون و یا عکسهای این گردهمایی خود میران وسعت این جمعیت را دریافت. (فریادهای "مردم تور" دوست دارند! و ابراز احساسات!)

من این را از نقطه نظر مفهومی که این گردهمایی در حمایت از ما دارد نمی‌گویم، و نه این علت نیست که از آن قدردانی می‌کنم. من این را از نقطه نظر مفهومی که این گردهمایی در حمایت از عقاید اصیل و انقلابی ما دارد می‌گویم و از آن قدردانی می‌کنم. (ابراز احساسات)

آنچه که برای ما مطرح بود، نمایش قدرت بود. ولی نه فقط نمایش. در روزهای اخیر نبردی توده‌ای در جریان بوده است. نبردی که شبیه آن، از نقطه نظر وسعت و عمق، هیچگاه در تاریخ انقلاب بوقوع نپیوسته است. اینکه چه وقایعی باعث این جریان شد معلوم است. لازم بود که این گردهمایی تشکیل شود. (ابراز احساسات و فریادهای "بگذار بروند، بگذار بروند!" و "ما می‌گوئیم، انگل‌ها، همین حالا خارج باید گردند.") ما مجبور بودیم به دشمن نشان دهیم و این درس را به او بدهیم که شما نمی‌توانید با انقلاب بازی کنید. (ابراز احساسات و فریادهای جمعیت) ما مجبور بوده‌ایم به دشمن نشان دهیم که شما نمی‌توانید به مردمی توهین کنید، بی‌آنکه مجازات ببینید. (فریادهای "نه شما نمی‌توانید") شما نمی‌توانید مردمی را تهدید کنید بدون آنکه مجازات آنرا ببینید. و این تصویری که امروز ما در مقابلمان می‌بینیم، تصویری است که آنها خواب نابودی‌اش را می‌دیدند، تصویری از آنچه که مردم ما هستند: مردمی واقعا انقلابی، کارگر، زحمتکش، دهقان، جنگنده و دانشجو. (ابراز احساسات و فریادهای "وقتی مردم متحدند، هرگز شکست نمی‌خورند.")

احتمالا آنها باور کرده بودند که انقلاب ضعیف شده است. (فریادهای "ابدا، ابدا") و شما می‌توانید ببینید که آنها چه انقلاب "ضعیفی" را کشف کرده‌اند (فریادهای

"آنها باید بروند، آنها باید بروند" / و ببینید آنها چگونه انقلابی را کشف کرده‌اند. بهمین خاطر لازم بود که ما دست بکار این جنگ بشویم.

همانطور که می‌دانید در ماههای اخیر، حزب ما و مردم ما درگیر مبارزهای سرسختانه و فداکارانه بوده‌اند. مبارزهای برای آنکه سختگیر باشند، بر نقائص موجود فائق شوند و بر مشکلات غلبه کنند. چند ماهی است که ما بدون سرو صدا و بطرزی مصمم در این کار درگیر بوده‌ایم. می‌توان گفت که انقلاب ما، مردم ما و حزب ما خود را وقف این وظیفه و وظایف مربوط به تولید کرده‌اند. اهم این وظایف عبارتند از: کشت و همچنین برداشت محصول شکر، مقابله با کپک تنباکو، زنگ نیشکر و تب خوک که همگی بطرز مرموزی - مرموز! - تقریباً همزمان با یکدیگر در کشور ما ظاهر گشته‌اند.^{۷۴} سایر وظایف عبارتند از: مقابله با مسائل مختلف جریان انقلاب ما، مبارزه برای پیشرفت، تلاش برای بهبود کلیه مسائل در چارچوب امکانات موجود و نیز تدارک دیدن کنگره حزب ما. ما درگیر این وظایف بوده‌ایم.

ولی چطور شد که چنین اوضاعی پیش آمد؟ این تصادفی نیست، ولی حقیقت آن است که همانند تمام رویدادهای گذشته، هر وقت که آنها سر به سرمان گذاشته‌اند، نهایتاً اوضاع خودشان بدتر شده است. هر وقت که سعی کرده‌اند ما را تحریک کنند، نهایتاً خودشان بازنده بوده‌اند.

شما حقایق را می‌دانید، و اگر بخاطر حضور خبرنگاران خارجی در اینجا نبود، احتیاج نبود که راجع به وقایع گذشته زیاد صحبت کنیم. ولی مسئله متعاقب تحریکاتی که در سفارتخانه‌های پرو و ونزوئلا رخ داد عالمگیر شد.

امروز تمام دنیا می‌داند که امپریالیسم مدتهاست با اجرای طرحهای گوناگون در صدد بوده است روابط مابین کوبا و ونزوئلا و همچنین روابط کوبا و پرو را تخریب کند.

ما نمی‌توانیم فراموش کنیم که جنایت وحشتناک باربادوس دقیقاً در ونزوئلا و حرکت عناصر ونزوئلایی بود که طرح‌ریزی شد، سازمان یافت و در آخر در آمد - حائلی که توصیف‌ناپذیرترین واقعه سراسر جریان انقلاب ما را تشکیل می‌دهد.^{۷۵} همه می‌دانند که افراد مقصر در این جریان حتی محاکمه هم نشده‌اند و غالباً صاحب از آزادیشان می‌شود. بدلیل آنکه بعضی از این احزاب از دیرباز با حزب حاکم در ونزوئلا مرتبط بوده‌اند.

ما نمی‌توانیم فراموش کنیم که در پرو، نیروی دریائی آن کشور - ما این را می‌دانیم و فکر نمی‌کنیم کسی جرئت اعتراض به این نکته را داشته باشد - بله نیروی دریائی آن کشور (!) و مامورین آن بودند، که دو کشتی ماهیگیری ما را بنام‌های ریو حوبابو* و ریو داموچی**

* Río Jobabo

** Río Damují

غرق کردند. یک تحریک باورنکردنی. ولی، علاوه بر آن، ما همچنین نمی‌توانیم فراموش کنیم که قرارداد صید ماهی که بین کوبا و پرو وجود داشت، قراردادی که خیلی خوب کار می‌کرد و برای مدتی طولانی وجود داشت، یکطرفه لغو شد. این قرارداد هم برای ما سودمند بود و هم برای پرو. چرا که هم به مردم پرو و هم به ما در امر تولید غذا کمک می‌کرد. لغو یکطرفه این قرارداد نیز به دستور نیروی دریائی پرو صورت گرفت. آنها این قرارداد را لغو کردند تا بتوانند قراردادهای خصوصی امضاء کنند. قراردادهائی که باعث می‌شود یک نفر بتواند بدون انجام هیچگونه کاری، صرفاً با امضای نام خویش به یک میلیونر تبدیل شود. ما نمی‌توانیم فراموش کنیم که چگونه حکومت پرو از اجرای قرارداد ساختن بیست کشتی مخصوص صید ماهی تون برای ما خودداری کرد. آنها این قرارداد را با ما امضاء کرده بودند. و در همین رابطه کشور ما دهها میلیون دلار صرف ایجاد یک کارخانه تولید مواد غذائی دریائی کرد. با ایسهمه مفاد قرارداد اجرا نشد. کشتی‌های مخصوص صید ماهی تون ساخته شد. و حالا ما کارخانه تولید مواد غذائی را در اختیار داریم بدون آنکه کشتی‌های مخصوص صید ماهی تون را داشته باشیم.

کل این جریان تاریخچه و سوابقی برای خود دارد. نتیجه این مسائل این بود که روابط ما، که در زمان حکومت انقلابی ولاسکو آلوارادو* (ابراز احساسات) گرم و نزدیک بود، سردی گرائید. روابط ما در آن روزهائی که پرو در شرایطی سخت بسر می‌برد، ایجاد گردید. در آن زمان پرو دچار زلزله شده بود و علیرغم اینکه ما با یکدیگر روابط دیپلماتیک نداشتیم، مردم ما به درخواست انقلاب پاسخ گفتند. در ظرف ۱۰ روز، صد هزار نفر از مردم ما خون خود را اهدا کردند. پزشکان و پرستارها، کارگران ساختمانی و مردم ما داوطلب شدند که به خواهران و برادران خود در پرو کمک کنند. (ابراز احساسات) بله خواهران و برادران ما در پرو. چرا که ما همیشه مردم پرو و ونزوئلا را خواهران و برادران خود خوانده‌ایم و خواهیم خواند. (ابراز احساسات)

ما با کمال میل خون خود را اهدا کردیم، بدلیل آنکه بطور کلی در هنگام وقوع اینگونه فجایع ناگهانی، این مردم هستند که کشته می‌شوند و خانه‌هایشان ویران می‌شود. منازل ثروتمندان و سرمایه‌داران در مقابل زلزله مقاوم هستند. و اگر دوباره لازم باشد که ما به مردم پرو کمک کنیم، این کار را خواهیم کرد. به همان ترتیبی که اگر دوباره لازم باشد، ما به مردم شیلی کمک خواهیم کرد. همانطور که دیروز لورا آلنده** در نامه زیبایش یادآوری نمود، در گذشته نیز شرایطی پیش آمده بود که باعث شد ما جیره شکر خود را به

Velasco Alvarado *

** لورا آلنده (Laura Allende)، دختر سالوادور آلنده، رئیس‌جمهور فقید شیلی.

مردم شیلی اهدا کنیم .

اینها مردم ما هستند! مردمی که در اینجا می بینید . مردم زحمتکش و سرباز ، (ابراز احساسات) مردم انترناسیونالیست ، مردم مبارز و شکوهمند ما در آنگولا و اتیوپی ، مردمی که بیش از صد هزار نفر از سربازان و افراد ذخیره نیروهای نظامی آن تا بحال ماموریت های بین المللی خود را انجام داده اند . مردمی که هنگام درخواست از آنها برای اعزام معلم به نیکاراگوا ، ۲۹۵۰۰ نفر داوطلب عرضه می کنند . بله اینها هستند مردم ما ! نه آن لومپن هائی که می خواهند آنها را بعنوان نمونه مردم ما جا بزنند . نه آن هرزه هائی که به سفارت پرو رفتند . (ابراز احساسات و فریادهای " آنها باید بروند " ، " مرگ بر هرزه ها " ، " هرگسی که نمی خواهد کار بکند ، باید از کوبا برود " ، " ما می گوئیم انگل ها ، همین حالا خارج باید گردند . ") این چیزی بود که بیشتر از همه به رگ غیرت مردم ما برخورد .

کمی گرد و غبار ، اینجا و آنجا ، به یک تل کثافت تبدیل شد ؛ چند نسیم سبک به توفان مبدل شد . و بعد چیزی رخ داد ، چیزی که هرگز در هیچ سفارت دیگری رخ نداده بود . وقتی که عناصر فاسد ، مجرمین و لومپن ها برای گرفتن ویزا به سفارت پرو می رفتند ، آنها به این عناصر ویزا نمی دادند . بله آنها به این عناصر ویزا نمی دادند . اما وقتی آنها به طرق خشونت آمیز متوسل می شدند ، وقتی با کامیون یا اتوبوس دیوار سفارتخانه را خراب می کردند و وارد آن می شدند ، آنوقت مقامات سفارت این عناصر را با افتخار تمام می پذیرفتند . آنها را تحت محافظت خود قرار می دادند ، به آنها پناهندگی اعطا می کردند ، مخارج خروجشان از کشور را متقبل می شدند و آنها را بعنوان قهرمان در کشور خود سکتی می دادند . این سیاست هیچ نتیجه دیگری نمی توانست داشته باشد ، جز آنکه لومپن ها را تشویق به ادامه اینگونه اعمال کند .

صبر و حوصله ای که ما عملا برای سالها نشان دادیم ، هیچ فایده ای نکرد . ما به مقامات آن کشور توضیح دادیم که این سیاست اشتباه است ، این سیاست نتایج بدی خواهد داشت ، این سیاست باعث تحریک و تشویق اقدامات خشونت آمیز علیه هیئت های نمایندگی خواهد شد و آنها نباید این سیاست را ادامه دهند . موارد متعددی پیش آمد که ما این مشکل را برای آنها حل کردیم . چرا که آنها می گفتند نمی خواهند این عناصر در کشور آنها سکونت کنند . البته ما می توانستیم به آنها بگوئیم ، بگذار این عناصر تا آخر عمر در آنجا اقامت کنند . ولی آنها به ما می گفتند " خواهش می کنیم . ما نمی خواهیم با این عناصر سر و کاری داشته باشیم . " در نتیجه ما با بازگشت این عناصر موافقت می کردیم . بارها ما این عمل را انجام دادیم و همیشه آنچه را که گوشزد کرده بودیم اتفاق می افتاد . بهمان زودی که گروهی از این عناصر برمی گشتند ، گروهی دیگر عزیمت می کردند . اوضاع و احوال چنین بود .

ولی چرا این ماجرا فقط در سفارتخانه‌های پرو و ونزوئلا اتفاق می‌افتاد؟ مثلاً چرا این جریان در سفارت مکزیک رخ نداد؟ چرا این ماجرا در سفارت گویان*، پاناما و یا جامائیکا اتفاق نیفتاد؟ و بگذریم از سفارتخانه‌های نیکاراگوآ و گرانادا. چون حتی به فکر یک انسان دیوانه هم خطور نخواهد کرد که با تانک یا کامیون به آنجا برود. به فکر آنها خطور کرد، چرا که لومپن‌ها نیز حکومت‌ها را تقریباً بخوبی می‌شناسند. آنها می‌دانند که مکزیک روابطی دوستانه با کوبا دارد. آنها می‌دانند که نه تنها مکزیک، بلکه پاناما، گویان و جامائیکا نیز اجازه انجام این کارهای پست و غیرعادی را نخواهند داد. چرا این اتفاقات در سفارتخانه‌های ونزوئلا و پرو رخ داد؟

واضح است که در پشت تمام این وقایع، پشت جنایت فجیع باربادوس، در پشت کنی‌هایی که در پرو عرق شدند، در پشت لغو قرارداد صید ماهی، در پشت عدم اجرای قرارداد - حتی - کنی صید ماهی نور، آری در پشت تمام این وقایع و تحریکات - زمان بسیار وجود ندارد.

صبر و حوصله ما در برابر - آنکه وزیر گابریل - (براز احساسات) بقتل رسید. ^{۷۶} صبر و حوصله ما - بی‌اتفاق و - بی‌مغصه ادامه یافت. اما دیگر از این صبر نمی‌توانیم سخن گفت. به نکتته که بی‌حرکت به هر قیمتی که شده - مفهوم این خطه را خوب درک کرد - به هر قیمتی که نداد باید خاتمه یابد. تمام جهان می‌تواند مطمئن باشد که انقلاب این مسئله را به هر قیمتی که نداد خاتمه خواهد داد. (براز احساسات و فریادهای "مطمئن"، مطمئناً).

کار ما این بود که بسادگی محافظین خود را از سفارت پرو فرا بخوانیم و ما می‌دانستیم که با این اقدام چه اتفاقی خواهد افتاد. بدلیل آنکه شما می‌توانید مطمئن باشید امپریالیست‌ها و نوکران آنها نمی‌توانند برای مدتی دراز به این سو و آن سو بروند و به لومپن‌ها از یک‌طرف در مورد داشتن ویلا، قصر، بهشت و همه چیزهای دیگر وعده بدهند و از طرف دیگر مرزهای خود را بروی آنها ببندند. و چیز عجیبی است: آنها این عناصر را تشویق می‌کنند که بطرزی غیرقانونی با توسل به اقداماتی خشونت‌آمیز وارد شوند، آنها این عناصر را تشویق می‌کنند که بطور غیرقانونی خاک کشور ما را ترک کنند اما اجازه نمی‌دهند که این عناصر بطور عادی و صلح‌آمیز وارد ممالک آنها بشوند.

ما می‌دانستیم هنگامی که محافظین از سفارت خارج شوند، یعنی به مجرد اینکه لومپن‌ها پی ببرند محافظی در آنجا وجود ندارد، سفارت از عناصر لومپن پر خواهد شد. و این دقیقاً آن چیزی است که اتفاق افتاد. می‌شود گفت که لومپن‌ها دقیقاً عملی را انجام

دادند که انتظارش می‌رفت .

خوب ، لازم بود که ما دوباره گارد موقت در آنجا مستقر کنیم . چرا که محافظت از آن سفارتخانه موقتی است . من می‌خواهم که آنها به این نکته توجه کنند . زیرا مسئله اشخاصی که بزور وارد سفارتخانه می‌شوند هنوز حل نشده است . (فریادهای : " گاردها را بیرون بکشید ! ") بیرون کشیدن گاردها دیگر اهمیتی ندارد زیرا ما گاردهای خود را از سواحل مرزی فلوریدا بیرون کشیده‌ایم که بمراتب بزرگتر است . (ابراز احساسات) ما مجبور بودیم که گاردهای خود را از سواحل مرزی فلوریدا بیرون بکشیم . آخر از اینجا راحت‌تر می‌شود به آمریکا رفت . (ابراز احساسات)

بلافاصله امپریالیست‌ها از این مسئله استفاده کردند . کلیه مطبوعات سرمایه‌داری و دست‌راستی در این نیمکره و نیز در سراسر جهان با استفاده از این مسئله ، موجی از تبلیغات افتراآمیز علیه کوبا براه انداختند . ما انتظار این را داشتیم . ولی ما در این مبارزه پیروز می‌شویم . ما در حال پیروز شدن هستیم و پیروزی ما کامل خواهد بود . زیرا ما نه تنها در مقابل تهدیدات نظامی آمریکا ، بلکه در مقابل انحصارات خبری امپریالیست‌ها و لجن‌پراکنی و تبلیغات آنها نیز با خونسردی تمام ایستادگی کردیم .

اگر یک شخص آمادگی مقابله با هر نوع خطر از جانب آنها ، چه خطر حمله نظامی و چه خطر حمله تبلیغاتی را نداشته باشد ، آنوقت نمی‌تواند آنطور که باید و شاید در مقابل دشمن بایستد . ترس از تبلیغات دشمن هیچ فرقی با ترس از تفنگ‌های آنها ندارد . برای ما دلیلی وجود ندارد که از چیزی بترسیم . ما این واقعیت را در طول ۲۱ سال گذشته بخوبی یاد گرفته‌ایم .

با این‌همه آنها تبلیغاتی بین‌المللی براه انداختند مبنی بر اینکه مردم کوبا می‌خواهند کشورشان را ترک کنند و تعداد مخالفین سیاسی در این کشور بسیار است . تبلیغات آنها بخصوص بر روی این مخالفین سیاسی تاکید می‌کرد . ولی همانطور که شما در آن فیلم مستند دیدید ، کسانی که در آن سفارتخانه جمع شده‌اند ، لومین هستند . آنها حتی معنی مخالفت سیاسی را هم نمی‌دانند . (خنده حضار)

سپس آنها تبلیغات خود را پیرامون این نکته براه انداخته و هماهنگ کردند . و البته همانطور که می‌توانید مجسم کنید در صف مقدم این حمله تبلیغاتی ، مطبوعات امپریالیستی و مطبوعات دست‌راستی و ارتجاعی این نیمکره و سراسر جهان قرار داشتند . لبه تیز حمله تبلیغاتی آنها نیز متوجه سوسیالیسم ، کمونیسم و انقلاب کوبا بود .

توأم با این حمله تبلیغاتی ، آمریکائی‌ها دقیقاً دست به همان کاری زدند که در سفارتخانه‌های ونزوئلا و پرو اتفاق افتاده بود . در طی ماههای اخیر ، خروج غیرقانونی از کشور افزایش یافته بود . آنها قایق‌ها را می‌زدیدند ، و غالباً کارکنان این قایق‌ها را به

گروگان می‌گرفتند و آنگاه در فلوریدا همچون قهرمانان، مخالفین سیاسی، میهن‌پرستان و غیره از آنها استقبال می‌کردند. ما به آنها در این مورد اخطار کردیم. ما بارها و بارها از طریق کانال‌های دیپلماتیک به آنها هشدار دادیم. اخطارهای ما جنبه علنی نیز پیدا کرد. چرا که ما مشخصا در این مورد در آخرین جلسه کنگره (فدراسیون زنان کوبا - م) که در روز هشتم مارس بمناسبت روز بین‌المللی زن برگزار شد، صحبت کردیم. ما از هر طریقی که ممکن بود به آنها در مورد نتایج این گونه اقدامات هشدار دادیم و اعلام داشتیم که ممکن است ما دوباره کاماریوکا را باز کنیم.

در هشتم مارس، روز بین‌المللی زن، ما درباره این موضوع صحبت کردیم که خط‌مشی انقلاب، یعنی یکی از عقاید اساسی ما، چیست و چه خواهد بود. ما گفتیم که انجام یک انقلاب و ساختن جامعه سوسیالیستی، عملی است مطلقا داوطلبانه که وظیفه مردان و زنانی مطلقا آزاده است. (ابراز احساسات) آنهايي که زن انقلابی ندارند، آنهايي که خون انقلابی در رگ‌هايشان جاری نیست، آنهايي که افکارشان با انقلاب وفق نمی‌دهد، و آنهايي که فکشان با تلاش‌ها و فهرمانی‌های یک انقلاب همراه نیست، بلکه این‌گونه افراد در کشور ما حاشی دارند. (فریادهای: "آنها باید بروند!") و خلاصه کنم، آنها بخش ناچیزی از مردم را تشکیل می‌دهد. امپریالیست‌ها می‌خواهند واقعیات را کتمان کنند. قبول بعضی از حقایق باعث ناراحتی آنها می‌شود. برای مثال هیچ انقلاب دیگری مثل انقلاب کوبا از این چنین نیروی مبارز توده‌ای برخوردار نیست. (ابراز احساسات)

این کار خوبی نیست که خودمان را با دیگران مقایسه کنیم، این کار هیچوقت کار خوشایندی نیست. ولی این مسلم است که نیروی توده‌ای، اخلاقی، سیاسی و ایدئولوژیک انقلاب ما عظیم است. و هر وقت که این نیرو به آزمایش گذاشته می‌شود، به نتایج آن نگاه کنید. راهپیمائی ۱۹ آوریل را بخاطر آورید. به گردهمائی امروز نگاه کنید. آنها نه فقط از نظر تعداد شرکت‌کنندگان در آن، بلکه اساسا از نقطه نظر کیفیت تظاهرات و روحیه مردم. (ابراز احساسات و فریادهای: "فیدل، انگل‌ها باید بروند.")

این تصویری است که امپریالیسم می‌خواهد مخفی بدارد. بدلیل آنکه این تصویر مطابق میلش نیست. امپریالیسم می‌خواهد ایمان مردم را نسبت به کوبا از بین ببرد. امپریالیسم می‌خواهد مردم را نسبت به نمونه کوبا مایوس کند. بعلاوه در تمام این نیمکره - ما نیکاراگوآ و گرانادا را به کناری می‌گذاریم - ولی شاید آنها نیز با ما موافق باشند که علیرغم همه چیز، علیرغم اینکه متأسفانه در اینجا هنوز لومپن وجود دارد، اینکه هنوز کسانی هستند که همبستگی طبقاتی سرشان نمی‌شود، و اینکه هنوز اشخاصی بر ضد اجتماع عمل می‌کنند، آری علیرغم همه اینها، باز هم در سراسر این نیمکره ما کمترین تعداد لومپن‌ها و اینگونه عناصر ضد اجتماعی را داریم. ما کشوری هستیم که در اینجا - اگرچه هنوز

دزدی می‌شود — مع الوصف میزان این دزدی‌ها و جنایات و پخش مواد مخدر نسبت به سراسر قاره آمریکا در حداقل است، در اینجا فحشاء از بین رفته و قمار کاملاً ممنوع شده و بهیچوجه تحمل نمی‌شود. مردم گرانا‌دا و نیکاراگوآ هنوز نتوانست‌اند بر این اوضاع غالب شوند و برای این کار به زمان احتیاج دارند. زیرا ما نیز در طی سالهای اول و یا دوم انقلاب قادر به حل این مشکل نبودیم.

ولی در سراسر این نیمکره، هیچ جامعه‌ای وجود ندارد که محیط اخلاقیش سالم‌تر از جامعه ما باشد. (ابراز احساسات) هیچ جامعه‌ای وجود ندارد که ارزش‌های اخلاقیش بهمان نسبتی باشد که جامعه ما پس از ۲۱ سال از گذشت انقلاب بدان رسیده است. یعنی جامعه‌ای که در آن احساس عدالت‌خواهی، افتخار، و شرافت وجود دارد و شایستگی افراد و نیز فعالیت و فداکاری آنها مورد تحسین و قدردانی قرار می‌گیرد. و این واقعیتی است که خود را در هر آزمایشی نشان می‌دهد. ما این مطلب را در مواقع دیگر هم گفته‌ایم که پس از وقوع جنگ در اتیوپی و آنگولا، صدها هزار نفر از مردم کوبا برای شرکت در آن مبارزات داوطلب شدند. وجود ۵۰ هزار نفر هم‌میهنان نظامی و شخصی ما که در خارج فعالیت می‌کنند، و نیز وجود تکنیسین‌های کوبائی که در ۳۵ کشور مختلف مشغول کار هستند، این واقعیت را نشان می‌دهد. (ابراز احساسات)

و امپریالیسم دیگر متحدی در اینجا ندارد. در ابتدا عناصر سرمایه‌دار و زمیندار و نیز عناصر غیرقانونی از طبقه متوسط، از جمله خرده‌بورژوازی وجود داشتند که متحد او بودند. ولی حالا کجا می‌خواهد یار و یابری پیدا کند؟ در میان کارگران؟ (فریادهای: "خیر!") در میان دهقانان؟ (فریادهای: "خیر!") در میان دانشجویان؟ (فریادهای: "خیر!") آیا امپریالیسم می‌تواند در میان کارگران شریف یدی و فکری ما یار و یابری پیدا کند؟ (فریادهای: "خیر!") خیر! در ابتدا امپریالیسم به دنبال طبقاتی بود که در کشور ما استثمارگر بودند و متحد امپریالیسم بشمار می‌رفتند. حالا تنها کسانی که رای امپریالیسم باقی مانده لومپن‌ها هستند، آنها تنها متحد بالقوه امپریالیسم بشمار می‌روند. لومپن‌ها، و کسانی که طرز تفکرشان مثل لومپن‌ها است و یا با لومپن‌ها قاطی شده‌اند، فقط همین، ولی همین‌ها بعنوان متحدین بالقوه امپریالیسم باقی مانده‌اند. امپریالیسم مجبور است از آنها شروع کند و در میان آنها، آوارگان، پناهندگان و مخالفین سیاسی خود را اختراع کند.

همانطور که گفتم ایالات متحده همزمان با وقوع اتفاقات آن سفارتخانه، دست به تشویق خروج غیرقانونی از کشور ما زد، و این اصولاً اقدامی بود که منجر به گشوده شدن بندر ماریل شد. بله بندر ماریل! که از هم‌اکنون، از بندر کاماریوکا هم پیشی گرفته است. در مقایسه با ماریل، کاماریوکا بچه‌بازی بود. (بعضی‌ها) از میان جمعیت فریاد می‌زنند:

"ماریل، فلوریدا، ما حالا یک زخم بسته را گشوده‌ایم" (شعاری که به زبان اسپانیولی قافیه دارد - م). آنها می‌گویند، ماریل، فلوریدا، ما حالا یک زخم بسته را گشوده‌ایم. (خنده حضار) ولی توجه کنید که آنها این زخم را خودشان به خودشان زدند. حالا در این مورد توضیح می‌دهم.

نکته جالب اینجاست که ما این بار برای باز کردن بندر ماریل پیشقدم نشدیم. نه! آنها خودشان پیشقدم شدند. در بحبوحه وقایع سفارت پرو و تبلیغات امپریالیست‌ها در این مورد، این فکر خود بخود در فلوریدا بوجود آمد که باید لومپین‌ها را با کشتی از کوبا برد. آنگاه کار ما بسادگی این بود که بگوئیم چون این کشتی‌ها بخاطر مقاصد جنگی به کوبا نمی‌آیند. آتش توپخانه ما به سمت آنها شلیک نخواهد شد و ما با احترامات کامل رفتار خواهیم کرد و بدین ترتیب جریان باز شد. من نمی‌دانم که این زخمی بود که خودشان زدند. یا عطی بود مثل خودکشی سنتی ژاپنی‌ها و یا چیز دیگری نظیر آن. ولی هرچه بود. بالاخره بندر ماریل گشوده شد. حالا باید دید که چطور بسته خواهد شد، چطور می‌تواند آن را ببندد. (خنده حضار) بله حالا باید صبر کرد و دید. آنها دارند بطرز ثابت‌نمایی کار پاکسازی را برای ما احیاء می‌دهند. (خنده حضار) و این بسیار عالی است. ولی حالا شروع کرده‌اند به سکات کردن.

آنها می‌گویند که در میان مهاجرین، جنایتکار پیدا شده است، انگار که کشف بزرگی کرده‌اند. انگار که این باعث تعجب آنها شده است. براستی آنها انتظار داشتند که چه کسانی وارد سفارت پرو شوند و در آنجا اقامت کنند؟ آیا آنها فکر می‌کردند که اینها روشنفکر، هنرمند، تکنیسین و یا مهندس هستند؟ آنها چه انتظار داشتند؟ آنها تصور می‌کردند که این مبارزه تبلیغاتی ماست، ما بی‌انصافی می‌کنیم و بی‌جهت این "مخالفین سیاسی بی‌آزار و کوچولو" را لومپین می‌خوانیم. ولی اکثریت عظیم کسانی که به سفارت پرو رفتند، از همین نوع افراد تشکیل شده بود. البته بعضی از آنها اعضاء خانواده خود را نیز به‌همراه داشتند و ما نمی‌گوئیم که یک بچه لومپین است. این خیلی تاسف‌آور است که یک بچه فرزند یک لومپین باشد، بله این خیلی تاسف‌آور است. ولی اکثریت عظیم کسانی که به آنجا رفتند، لومپین بودند.

بقول یک نفر، عناصر بی‌استخوان. (خنده حضار) عناصر بی‌شرم که احساساتشان را پنهان کرده بودند. شما آنها را می‌شناسید. کمیته‌ها این را خوب می‌دانند، آنها بهتر از هرکس دیگری می‌دانند که بعضی از این جور افراد هم دزدکی وارد سفارت شدند. افراد متظاهری که در ضمن بیش از همه محیط را متشنج می‌کردند.

بسیار خوب، ما بندر ماریل را باز کردیم و اکنون در مورد اجرای شعار خود بشدت سختگیری می‌کنیم، یعنی این شعار که: هرکس بخواهد به هر کشوری که او را می‌پذیرد

برود، باید برود، (فریادهای: "آنها باید بروند.") و نیز ساختن سوسیالیسم و کار انقلابی، وظیفهٔ مردان و زنان آزاده است. این اصل را فراموش نکنید زیرا ارزش اخلاقی عظیمی دارد. (ابراز احساسات)

البته ما فقط به آنهایی که در سفارت بودند، اجازهٔ عبور و گذرنامه ندادیم. نه، ما به همهٔ لومپنها و اشخاصی که می‌خواستند بروند اجازهٔ عبور و گذرنامه دادیم، و آنگاه لومپنها گفتند: "این روز بین‌المللی لومپنهاست!" (خندهٔ حضار) و وقتی ما این را گفتیم تعداد بسیاری از لومپنها خواستار گذرنامه و اجازهٔ عبور شدند. و ما چه باید بکنیم؟ چرا آنها را از این خواستشان محروم کنیم! همانطور که روزنامه گرانما گفته است: "این کار بی‌انصافی است و خلاف قانون اساسی".

ولی راستی آنها فکر می‌کنند که چه کسانی به آنجا خواهند رفت؟ در ابتدا، بله، حضرات بورژوا و زمیندار شیک‌پوش و اطوکشیده و نیز پزشکان و صاحبان حرف به آنجا رفتند... صحبت از پزشکان شد. فراموش نکنید که آنها نیمی از پزشکان این مملکت را با خود بردند. ما ۶۰۰۰ پزشک داشتیم و آنها ۳۰۰۰ نفر از آنها را با خود بردند. ولی حالا بردن یک پزشک برایشان خیلی سخت است. خیلی سخت. چرا که حالا پزشکان ما از نوع دیگری هستند. پیش از همه ما پزشکی را داریم که در اینجا ماندند. یعنی آنهایی که بهترین پزشکان بودند. و بعد پزشکی که با روحیه‌ای دیگر، یعنی با روحیه‌ای از همبستگی و انسانیت آموزش دیده‌اند. پزشکی که تاجر نیستند. و ما از این نوع پزشکان بسیار داریم. اثبات این مدعا در این هفته است که ۱۵۰۰ نفر از پزشکان ما مشغول انجام وظیفه در ماموریت‌های بین‌المللی هستند. اکنون دیگر مهندسين، معماران و اساتید ما مثل روزهای اول انقلاب نیستند. آنها فرق می‌کنند. (ابراز احساسات)

باید گفته شود که این نبرد واقعیات بسیار جالبی را آشکار کرد. ما باید به نقش فوق‌العادهٔ جوانان و روحیهٔ مبارزه‌جویانه و اشتیاق آنها اشاره کنیم. آخرین ولی نبرد عظیم نسل جوان کشور ما بوده است. (ابراز احساسات) شرکت وسیع ران یک نکهٔ بسیار قابل توجه است. ولی، بعلاوه، طرز برخورد روشنفکران، کارگران روشنفکر، خبرنگاران، نویسندگان، هنرمندان، تکنیسین‌ها، آری طرز برخورد کلیه آنان درخور تجلیل بوده است! باید گفته شود که کارگران روشنفکر نیز همانند دانشجویان در صف مقدم جبهه بوده‌اند!

سابقا امپریالیسم عادت داشت که دوستانش را با دقت انتخاب کند. ولی حالا چطور؟ بقول نوئس* حالا امپریالیسم تنها کاری که می‌تواند بکند اینست که شمشیر را تا دسته ببلعد. (ابراز احساسات) بله حالا وضعیت چنین است.

* رنه ده لانوئس (René de la Nuez)، یک کاریکاتوریست سیاسی مشهور کوبایی است.

ولی کل مسئله در این خلاصه نمی‌شد. این فقط قسمتی از مسئله بود. موقعی که این جریان همراه با تبلیغات وسیع آنها ادامه داشت، آنها اعلام کردند که با پیاده کردن نیرو از طریق هوا و دریا در گوانتانامو، یک مانور نظامی در منطقه کارائیب انجام خواهند داد. و این مسئله‌ای بسیار بسیار جدی بود. بخصوص با توجه به شرایط جهانی، و نیز سیاست تهاجمی روزافزون امپریالیسم نسبت به ما، این مسئله بسیار جدی بود.

چرا که اگر در روزهای اول حکومت فعلی علائم و اشاراتی را می‌شد دید که تا حدی مثبت بنظر می‌رسیدند، بعدها، مرتجع‌ترین عناصر حکومت آمریکا، یعنی آنهایی که بنام عقاب‌ها معروف هستند، سیاست خود را بطرز روزافزونی تحمیل کردند، سیاستی که خط‌مشی تهاجمی روزافزونی را نسبت به کوبا دنبال می‌کرد.

این جبری است که تازه شروع شده باشد. این جریان در خلال ششمین جلسه سران کنفرانس غیرمتعهد شروع شد. آنها از قدرت، برتری، مواضع، و پیروزی‌های کوبا در جنگی کنفرانس غیرمتعهد حتم آمده بودند. آنها در وسط کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد، تبلیغات غصه و مرور به خود را پیرامون حضور پرسنل نظامی اتحاد شوروی در کوبا برپا دادند. از ۱۷ سال پیش تاکنون، یعنی از زمان بحران ماه اکتبر ۷۷ این پرسنل نظامی در کوبا بوده است بدون آنکه تعدادش تغییری بکند. حضور آنها نیز هیچ ربطی به قرارداد بحران ماه اکتبر ندارد. آمریکایی‌ها این را می‌دانستند. تمام روسای جمهور آنها از همان زمان تاکنون از این واقعیت مطلع بودند. ولی آنها غفلتا یک واحد نظامی شوروی را در کوبا "کشف کردند". آنها گفتند که این یک گردان است. ما هیچوقت احساس نکردیم که آنها را یک گردان بخوانیم. ما آن را چیز دیگری خواندیم. فکر می‌کنم که اسمش مرکز آموزشی شماره ۱۲ بود. البته این در ماهیت امر تغییری نمی‌دهد. اسم چندان مهم نیست. ولی البته ما انکار نمی‌کنیم که این پرسنل در اینجا بوده و هنوز هم هست. ما خیلی خوشحال هستیم که این پرسنل مدت ۱۷ سال در کوبا اقامت داشته. تاسف ما فقط در این است که چرا تعداد بیشتری از این مراکز آموزشی نداریم. تاسف ما از این است که این مرکز آموزشی شماره ۱۳، ۱۴ و یا ۱۵ نبوده است. (ابراز احساسات) چرا که اگر ما چندین مرکز آموزشی دیگر داشتیم، از این‌هم خوشحال‌تر می‌شدیم. و دلیلش را هم بگذارید به شما بگویم. دلیلش این است که این مراکز آموزشی فوق‌العاده عالی هستند.

ولی آنها از همه چیز آن مطلع بودند. این دورویی و تزویر امپریالیسم را نشان می‌دهد. در بحبوحه کنفرانس غیرمتعدها آنها جار و جنجال تبلیغاتی افتضاح آمیز بزرگی را بدور این موضوع برپا انداختند که بعداً بر اعتبار ایالات متحده نیز لطمه وارد کرد. بدلیل آنکه چرا آمریکا در آن موقع وجود این پرسنل نظامی را کشف کرد... و در نتیجه (کارتر) مجبور شد دست به اقدامات مشخصی بزند.

آنها این جریان را بهانه قرار دادند و همزمان با اقدامات تبلیغاتی‌شان، دست به تشکیل یک نیروی ضربتی مخصوص منطقه کارائیب زدند. این نیرو در منطقه کی‌وست واقع در فلوریدا مستقر گردید و یک ستاد مشترک فرماندهی نیز در این رابطه ایجاد شد. نگرانی اصلی آنها بخاطر پیروزی انقلاب در نیکاراگوآ و گسترش طغیان روزافزون جنبش انقلابی در آمریکای مرکزی بود. آنها تدارکات نظامی خود را آغاز کردند تا توانائی خود را برای مداخله نظامی تثبیت کرده باشند. و البته بهانه آنها حضور پرسنل نظامی شوروی در کوبا بود. آنها از این بهانه استفاده کردند تا ما را تحت فشار قرار دهند و کوبا را تهدید کنند. در اواخر سال گذشته نیز مانور کوچکی در گوانتانامو انجام دادند. ولی این بار قرار بود که این مانور بمراتب بزرگتر باشد، بمراتب وسیع‌تر باشد، منابع و سربازان بیشتری در آن درگیر باشند. و ما چندین بار تکرار کردیم که نه، این نمی‌تواند صورت گیرد. ما در مقابل این عقیده که آنها می‌خواهند بهمین سادگی این مانور را انجام دهند، ساکت نخواهیم نشست.

همانطور که در گذشته هم گفته شد، واضح است که این مانور تمرینی است برای حمله به کشور ما. تمرینی که تحت لوای مانور قرار است در خاک خود ما صورت گیرد. و این چیزی است که ما بهیچوجه نخواهیم پذیرفت و تحمل نخواهیم کرد: یعنی مانوری که در خاک خود ما صورت گیرد و هدفش این باشد که بفهمد چگونه به کوبا حمله کنند. این مانورها به مسئله‌ای جدی تبدیل شد، و ما هم که قصد این را نداشتیم که در گوشه‌ای دست به سینه بایستیم. بلافاصله اقداماتی برای بسیج ارتش ایالت اورینته بعمل آمد، و با استفاده از نیروهای کمکی استان‌های دیگر، مانور نیروهای نظامی کوبا نیز در مقابل مانور آمریکائی‌ها متشکل گردید. (ابراز احساسات)

(ابراز احساسات و فریادهای: "فیدل، حتما، یانکی‌ها را محکم بین...")

طبیعی بود که این گردباد بسمت آمریکا برگردد، و چیزی هم ند. بالاخره گردباد بسمت آمریکا، برگشت.

بیش از بیست سال است که ایالات متحده محاصره اقتصادی خود را بر کوبا تحمیل کرده است، آنهم چه محاصره سختی! آمریکا حتی فروش مواد غذایی و داروئی، بله حتی فروش دارو را نیز به کوبا ممنوع کرده است. این اقدامی است وحشیانه که از ۲۱ سال پیش تاکنون برقرار بوده است.

ایالات متحده بخشی از خاک ما را علیرغم خواست مردمان بزور تصرف کرده است. بر اساس کدام نظریه، کدام اصول، کدام قانون و کدام مجوزی می‌توان قسمتی از خاک یک کشور دیگر را برخلاف خواست مردم آن کشور، اشغال کرد؟ این اقدام بر اساس هیچ

قانونی، هیچ مجوزی، هیچ اخلاقی و هیچ اصولی صورت نگرفته است. این اقدام صرفاً اقدامی است بر اساس زورگوئی.

ایالات متحده هواپیماهای مافوق مدرن اس. آر. ۷۱ را بر فراز حریم فضائی کوبا به پرواز درمی‌آورد. این هواپیماها با سرعتی فوق‌العاده زیاد و در ارتفاع بین ۲۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ متری زمین پرواز می‌کنند. و ما هرچند وقت یکبار غرش وحشتناک آنان را در سراسر کشور می‌شنویم. زیرا هربار که این هواپیماهای اس. آر. ۷۱ از فضای کشور ما می‌گذرند، دیوار صوتی شکسته می‌شود و غرش وحشتناکی ایجاد می‌شود که در سراسر جزیره شنیده می‌شود. آنگاه دیوارها تکان می‌خورند و شیشه‌ها و پنجره‌ها می‌لرزند. (یک نفر فریاد می‌زند: سرگونی‌شان کنید!) سرگون کردنشان کار آسانی نیست. این کار از نقطه نظر فنی آسان نیست.

ولی آیا این‌گونه اقدامات قانونی است؟ آیا محاصره اقتصادی کشور ما قانونی است؟ آیا حفظ یک پایگاه دریائی در خاک کشور ما قانونی است؟ آیا تجاوز به حریم فضائی کشور ما قانونی است؟ فریادهای حیرت‌انگیز آنها همیشه دست به اینگونه اقدامات می‌زنند و جریان مایور همه اقدامات آنها تصادف است.

ولی این تمام اقدامات آمریکایی‌ها در طی این سالیان دراز نیست. بسیاری از رفقائی که اینجا صحبت کردند در حرمات لاکویره، ژنرو و اسکامبری ۷۸ اشاره کردند. آنها انواع و اقسام خرابکاری‌ها، توطئه‌ها و دسیه‌های آمریکا را یادآوری کردند و به ماجرای پخش آفات کشاورزی، نقشه‌های سازمان سیا برای سوء قصد به جان رهبران انقلاب، جنایت فجیع باربادوس و بسیاری از وقایع دیگر اشاره کردند. آری این‌گونه اقدامات ایالات متحده بسیار بوده است و همه آنها را نیز می‌توان یادآوری کرد.

بنابراین گردبادی که از سفارت پرو آغاز شد، صرفاً بخاطر امیال ما بسوی ایالات متحده روانه نشد، بلکه مسیر طبیعی این گردباد بسمت آمریکا بود. همان‌طور که مسیر طبیعی مبارزات ما علیه باج‌گیری و سایر اقدامات غیرقانونی آمریکا اقتضاء می‌کرد که ما محدودیت‌های موجود در مورد مسافرت‌های دریائی را لغو کنیم و گارد محافظ خود را از سواحل مرزی فلوریدا فرا خوانیم. مسیر طبیعی مبارزات ما چنین بود و در نتیجه آنها نباید متعجب می‌شدند. آنها باید می‌دانستند که چه اتفاقی رخ خواهد داد. و همان‌طور که گفتم، این ما نبودیم که رسماً بندر ماریل را باز کردیم. ماریل از آن طرف باز شد، و ما هم در آنجا پلیس نداریم. و حالا مسئله‌ای که بوجود آمده، مسئله آنهاست. آنها باید

این مسئله را حل کنند و اگر کسی به دستورات آنها گوش نمی‌کند، به ما ربطی ندارد. ولی کاری که ما در کشور خودمان می‌کنیم کاملاً قانونی است، ما حق داریم به عناصر مخل اجتماع که می‌خواهند اینجا را ترک کنند، اجازه خروج بدهیم. ما هیچکس را مجبور نمی‌کنیم که از کشور خارج شود. این نکته باید کاملاً روشن باشد. ما هیچوقت حتی یک نفر را هم اخراج نکرده‌ایم! ولی این حق ماست که به عناصر مخل اجتماع اجازه خروج بدهیم. و این کاری است که ما می‌کنیم. خوب، این دعوا دارد جالب می‌شود.

امروز صبح زود، اخباری بدست ما رسید که اعلام می‌داشت پیاده کردن سربازان در گوانتانامو از طریق دریا ملغی شده است. به این گوش کنید. حتی یک ایستگاه رادیویی ایالات متحده در اولین ساعات صبح اعلام داشت که صرفاً تمرین دریائی معوق شده است و نه تمرین هوائی. ولی بعد از ظهر ما رسماً اطلاعاتی دریافت کردیم که توانستیم آن را از طریق تماس با "دایره حفظ منافع ایالات متحده در هاوانا" و "دایره حفظ منافع کوبا در واشنگتن" تایید کنیم. دایره کوبا این تلگراف را برای ما فرستاد. این تلگراف چنین می‌گوید: "هم‌اکنون با آقای مایلز فرشت* رئیس دفتر امور کوبا در وزارت خارجه آمریکا صحبت کردیم. او این نکته را تایید کرد که مانور نظامی طرح‌ریزی شده برای گوانتانامو کاملاً لغو شده است. (ابراز احساسات و فریادهای: "فیدل سرسخت باش، احترام کوبا باید حفظ گردد!") فرشت گفت که در طی تماسی با صدای آمریکا گوشزد شده است که خبر این ایستگاه رادیویی مبنی بر شرکت چتربازان در مانور اشتباه بوده است."

اکنون بنظر می‌رسد که آنها می‌گویند مانورشان، در ساحل فلوریدا و در ساحل شرقی ایالات متحده صورت خواهد گرفت. ما می‌دانیم که این مانورها همچنان بطور قطع علیه ما و آمریکای مرکزی نشانه‌گیری شده است. مع‌الوصف ما نسبت به حق آنها مسی بر داشتن مانوری در خاک آمریکا اعتراض نخواهیم کرد. جبری که ما بدان اعتراض داریم حق برگزاری مانور در خاک کوبا بود.

اگر جریان اینطور باشد و مانور لغو شده باشد، جای کی نیست که این دعوائی یک موفقیت بزرگ برای مبارزات مردم ما و نیز برای همبستگی بین‌المللی است. (ابراز احساسات) در نتیجه حکومت کوبا، مانور ویژه‌ای را که قرار بود در روز ۷ ماه مه توسط ارتش ایالت اورینته آغاز شود لغو می‌کند. (ابراز احساسات)

ولی راهپیمائی مردم جنگنده کمافی السابق برگزار خواهد شد، آری این راهپیمائی حتماً برگزار خواهد شد! (ابراز احساسات) هدف از برگزاری این راهپیمائی، نه فقط مخالفت با مانور نظامی آمریکا، بلکه مخالفت با محاصره اقتصادی کوبا، پایگاه نظامی آمریکا

در گوانتانامو و نیز پروازهای هواپیماهای جاسوسی اس.آر. ۷۱ است. (ابراز احساسات) و ما نمی‌خواهیم که در بحبوحه مبارزه از بسیج مردم سر باز زنیم و بگذاریم امپریالیسم از این موضوع استفاده کند. (فریادهای: "هرگز!") آری راهپیمائی مردم جنگنده باید صورت بگیرد و نیروی شرکت‌کننده در آن نیز باید بیشتر از راهپیمائی ۱۹ آوریل باشد. (ابراز احساسات) این راهپیمائی بسیج توده‌ای مردم ما علیه محاصره اقتصادی، پایگاه گوانتانامو، و نیز تجاوز به حریم فضائی کشور ما خواهد بود. ما نباید آرام بگیریم، و باید به افکار عمومی جهان نشان دهیم که این‌گونه اقدامات را تحمل نخواهیم کرد و به مبارزه دست خواهیم زد.

الته اگر حکومت ایالات متحده اعلام کند که محاصره اقتصادی کوبا را معوق کرده است. پایگاه گوانتانامو را به ما پس خواهد داد، و پروازهای اس.آر. ۷۱ را لغو خواهد کرد. آری در آن صورت ما با کمال میل راهپیمائی مردم جنگنده را لغو خواهیم کرد. (ابراز احساسات) البته آنها این کار را خواهند کرد. ولی احترام آنها نسبت ما کمی بیشتر خواهد شد. ما را بیشتر خواهد ساخت و یاد خواهند گرفت که کمی بیشتر به کوبا احترام بگذارند. (ابراز احساسات و فریادهای: "فیدل، سرسخت باش، احترام کوبا باید حفظ شود.") آنها مانور خود را لغو کردند و لیکن هنوز این حق را برای خود محفوظ داشته‌اند که به یا چهار ماه دیگر، پنج ماه دیگر و یا هر زمان دیگری که فکر کنند اوضاع جهانی و شرایط دیگر مطلوب‌تر است، بیایند و دوباره مانور خود را برگزار کنند. در نتیجه، کاری که باید آنها بکنند این است که برای همیشه از حضورشان در خاک ما چشم‌پوشی کنند.

بدین جهت ما همچنان این سه هدف خود را نگاه خواهیم داشت و راهپیمائی مردم جنگنده را متشکل خواهیم کرد. آنها می‌گویند که این راهپیمائی توسط من سازمان یافته است. آنها می‌گویند: "گاسترو این را سازمان داده است." واضح است که سازمان‌های توده‌ای مردم، راهپیمائی را متشکل می‌کنند. البته توده‌ها، حزب و رهبران سیاسی خود را دارند. ما از هیچ نوع دوز و کلکی خوشمان نمی‌آید و به همین جهت همگی اینجا هستیم و جمع‌مان جمع است. (ابراز احساسات) ما راه نمی‌افتیم که قصه درست کنیم! ما متحد هستیم، حزب داریم و رهبری داریم. ولی البته حزب نمی‌تواند راهپیمائی را متشکل کند. فقط سازمان‌های توده‌ای می‌توانند راهپیمائی را متشکل کنند. این میتینگ فقط از طریق سازمان‌های توده‌ای مردم می‌توانست متشکل شود، و فقط از طریق معجزه یک انقلاب می‌توان شور و شوق یک چنین میتینگی را بوجود آورد. اینها حقایق است.

و حالا تمام مردم در این گردهمائی شرکت دارند، و ما هم در این گردهمائی شرکت داریم.

بهمین ترتیب راهپیمائی مردم جنگنده نه در روز ۸ ماه مه بلکه در روز ۱۷ ماه مه

صورت خواهد گرفت. البته قرار بود مانور نظامی آنها روز ۸ ماه مه شروع شود، ولی این تاریخ دقیق فرود آمدن مردان قورباغهای آمریکا نبود. در نتیجه راهبمائی مردم جنگنده در روز شنبه ۱۷ ماه مه در سراسر کشور صورت خواهد گرفت. و این بار، در این تظاهرات یک میلیون نفر شرکت خواهند کرد، تخمین من این است که این بار حدود ۵ میلیون نفر در سراسر کشورمان رژه خواهند رفت. (ابراز احساسات)

البته ما نباید بگذاریم موفقیت‌هایمان باعث شود ما به خودمان غره شویم. اکنون زمان غره شدن نیست. دشمن هنوز وجود دارد، دشمن هنوز نیرومند است، هنوز مزاحم ما می‌شود، ما را محاصره اقتصادی می‌کند، ما را تهدید می‌کند، و بیش از هر وقت دیگری این کار را در شرایط جدید بین‌المللی انجام می‌دهد، هنگامی که ما در آستانه و یا حتی در وسط مسابقه تسلیحاتی یک جنگ سرد قرار داریم. بهمین جهت ما نمی‌توانیم گوش بزرگ نباشیم و از آمادگی خود دست برداریم.

بهمین جهت حزب به نیروهای مسلح رهنمود داده است که میلیشاهای سربازان منطقه‌ای را به عنوان یک نیروی نظامی دیگر متشکل سازد. (ابراز احساسات) این میلیشاها از زنان، کارگران، دهقانان، دانشجویان و کلیه کسانی که قادر به جنگ باشند تشکیل خواهند شد و به طریقی سازمان خواهند یافت که بتوانند از هر وجب خاک میهن ما دفاع کنند. (ابراز احساسات) هر کسی که قادر است بجنگد ولیکن در زمره سربازان ذخیره ارتش عادی نیست می‌تواند به میلیشاهای سربازان منطقه‌ای بپیوندد.

ما باید کاملاً آگاه باشیم که در کوبا نیز مانند نیکاراگوآ — با وجود اینکه ارتش کوبا قوی‌تر است، بدلیل آنکه کوبا هم فرصت بیشتری داشته و هم جمعیتش بیشتر است — هرگونه تهاجم نظامی نه تنها با جنگ مرسوم نظامی بلکه جنگ مردمی مواحه خواهد شد. ما از هر دو شیوه استفاده خواهیم کرد، یعنی مقاومت از طریق واحدهای نظامی ارتش و نیز از طریق تمامی مردم.

آیا می‌دانید که چه چیزی پایه قدرت ما، قدرت نیکاراگوآ و گرانادا را تشکیل می‌دهد؟ این واقعیت که انقلاب‌های ما، انقلاب‌هایی مردمی است. انقلاب‌هایی که ریشه‌هایی عمیق دارند و از حمایت وسیع توده‌ای برخوردارند. و هر دشمنی بناچار فکر خواهد کرد که حمله به یک‌چنین کشوری، دیوانگی است. بله دیوانگی است زیرا همان چیزی ممکن است اتفاق بیافتد که برای ارتش ناپلئون در اسپانیا اتفاق افتاد. ارتش ناپلئون به اسپانیا وارد شد ولیکن نتوانست راهی برای خروج از کشور پیدا کند، و یا ارتش ناپلئون در روسیه قدیم، که وارد آنجا هم شد اما نتوانست بیرون بیاید. بله آنها می‌توانند به سرزمین ما وارد شوند، اما اگر قرار باشد که آنها با چنین مردمی طرف شوند، اگر آنها با چنین مردمی درگیر شوند، آنگاه خروج از کشور بمراتب از ورود به آن مشکل‌تر خواهد بود. (ابراز احساسات)

یعنی، ما باید خودمان را برای هر دو نوع جنگ آماده کنیم: هم جنگ سنتی و هم جنگ مردمی. برای دو نوع جنگ. این کار باعث خواهد شد تا امپریالیست‌ها، قبل از اینکه مرتکب این اشتباه بشوند که دست به تجاوز به کشور ما بزنند، چندین بار در مورد آن فکر کنند.

ولی ما با خطراتی هم مواجه هستیم. زیرا بعضی از آنها به‌همین زودی لحن صحبتشان را جسورانه‌تر کرده‌اند. بعضی از آنها خواستار این شده‌اند که قرارداد سال ۱۹۶۲ نادیده گرفته شود. یعنی، آنها دوباره دارند این نظریه را مطرح می‌کنند که تجاوز به کشور ما، حق آنهاست. بعضی دیگر با لحنی دوپهلو و بدبینانه گفته‌اند که اگر برخوردی در نقطه‌ای رخ دهد، آنها این آزادی را برای خود قائل خواهند شد که در هر نقطه‌ای از جهان که بهترین شرایط را بنظر آنها دارا باشد، واکنش نشان دهند. منظور آنها از این حرف کوبا است. توجه کنیم به این واقعیت که فاصله کوبا از اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر بسیار زیاد است.

— بر ما باید واقع‌بین باشیم. چرا که این خطرات از افزایش سیاست‌های تجاوزگرانه امپریالیست و بر ریزشها و حرف‌هایی که مطرح می‌کنند، ناشی می‌شود، ولی آنها باید بدانند که جبری در بحث وجود نیست. و درست به‌همین دلیل بود که ما گفتیم این گردهمایی بوده‌ی — — — زیرا که این گردهمایی به امپریالیست‌ها نشان خواهد داد که در اینجا مردمی هم وجود دارد — — — آنهم چه مردمی!

بنظر من از امروز نبردی برای دفاع از تمامیت ارضی سرزمین‌مان آغاز گشته است. (ابراز احساسات) همین حضور ما در اینجا، همین حضور شما در میدان، نبردی است، نبردی است مهم در دفاع از امنیت و تمامیت ارضی کوبا. زیرا بدترین خطر این است که دشمن واقعیت را غلط ببیند و خود را اغفال کند.

ولی علاوه بر این، ما دست به یک کار دیگر هم خواهیم زد. ما از هم‌اکنون طرح‌هایی را شروع کرده‌ایم برای آنکه کشورمان بتواند در یک شرایط محاصره اقتصادی کامل مقاومت کند و به حیات خویش ادامه دهد. طرح‌هایی که نشان دهد تحت یک چنین شرایطی وظیفه هریک از ما چیست. ما با این فرض شروع کرده‌ایم که هیچ‌گونه مواد غذایی و سوختی وارد کشورمان نشود و آنگاه با یک چنین فرضی، طرح‌هایی ریخته‌ایم برای آنکه بتوانیم مقاومت کنیم و به حیات خویش ادامه دهیم.

زیرا آنها دارند در این مورد نیز صحبت می‌کنند. آنها می‌گویند: بسیار خوب، ما از عملیات نظامی در خاک کوبا صرف‌نظر می‌کنیم و در عوض بنادر را مین‌گذاری خواهیم کرد. یکی از اهداف مانور برنامه‌ریزی شده آنها این بود که در مورد چگونگی اجرای این کار تحقیق کنند. آنها از محاصره دریائی سخن می‌گویند و محاسبات‌شان بر این اساس

است. برای یک کشور بدون نفت، جان سالم بدر بردن از یک محاصره دریائی بسیار مشکل است. در نتیجه ما باید طرحهائی بریزیم که نشان دهد در تحت یک چنین شرایطی چه باید بکنیم. ضمناً رگان، یا رایگان، یا ریگان، من نمی دانم اسمش چطور تلفظ می شود، بهر حال همان کسی که بطور قطع نامزد حزب جمهوریخواه آمریکا در انتخابات خواهد بود، از عقیده اجرای محاصره دریائی کوبا پشتیبانی کرده است. البته هیچیک از این اعمال آسان نخواهد بود و ما این نکته را به آنان خواهیم فهماند. لیکن وظیفه ما بعنوان انقلابیون و مردمی واقع بین این است که برای هریک از مسائل جوابی حاضر داشته باشیم. بهر حال آنها بر روی تسلیم شدن کوبا نمی توانند حساب کنند. چرا که ما هرگز تسلیم نخواهیم شد. نه، ما هرگز تسلیم نخواهیم شد. (ابراز احساسات ممتد)

اگر محیطی صلح آمیز در منطقه کارائیب وجود ندارد، آنها مستحق سرزنش هستند، نه ما. آنها باید به محاصره اقتصادی خود خاتمه دهند، آنها باید از پایگاه خود در گوانتانامو صرف نظر کنند، آنها باید به پروازهایشان بر فراز خاک کوبا خاتمه دهند. آنها باید به نیکاراگوآ احترام بگذارند، آنها باید به گرانادا احترام بگذارند، و اگر به این نکات، عدم دخالت در امور داخلی مردمان دیگر آمریکای لاتین را هم اضافه کنیم، آنگاه محیطی صلح آمیز، محیطی خالی از تشنج می تواند بوجود آید. ما وظیفه داریم که برای گسترش صلح و همکاری مردم ملل مختلف مبارزه کنیم. ولی ما برای رسیدن به این مقصود، هرگز در مقابل امپریالیسم زانو نخواهیم زد و از این طریق تقاضای صلح نخواهیم کرد. (فریادهای "نه، نه" و "گارترو سازمان سیا هر دو یک گثافتند!")

شرایط بین المللی پیچیده تر می شود. من می خواهم از این فرصت استفاده کنم و با صحبت درباره اوضاع ایران توجه شما را به این واقعیت جلب کنم.

همه ما نسبت به این مسائل توجه نشان می دهیم زیرا برخوردی که آنها و با هر حای دیگر رخ دهد، بگفته بدبینانه خود آنها، می تواند به واکنش قاطعانه آنها در حای دیگر منجر شود. بهمین جهت ما نسبت به آنچه که در سراسر جهان اتفاق می افتد، توجه نشان می دهیم. زیرا که ما بعنوان مردمی آگاه و انقلابی و همچنین بخاطر خودمان در اتفاقات جهان ذینفع هستیم. آری ما به آنچه که در جهان اتفاق می افتد، علاقمندیم.

همه شما می دانید که خاندان شاه در ایران برای مدتی بیش از سی سال دوام آورد. مردم ایران برای دهه های متمادی تحت سلطه استبدادی خشونت آمیز قرار داشتند. آنها یکبار شاه را سرنگون کرده بودند و سازمان "سیا" او را دوباره به قدرت نشاند. درست مانند کاری که در گواتمالا هم انجام داد، درست مانند آن. این را همه می دانند. این بخشی از تاریخ است. تمام مدارک و اسناد آن وجود دارد. شاه صدها هزار نفر از مردم ایران را بقتل رساند، او مردم را زندانی کرد، شکنجه داد و مرتکب انواع و اقسام جنایات

گردید. مردم ایران با شجاعتی بسیار، با وطن‌دوستی بسیار، تقریباً بدون سلاح و علیرغم این واقعیت که شاه قوی‌ترین ارتش منطقه را در اختیار داشت، او را سرنگون کردند. و طبیعتاً این امر باعث شد که مردم نسبت به سیاست‌های آمریکا خشمی شدید نشان دهند و این سیاست‌ها را با قدرت تمام طرد کنند. هنگامی که آمریکا مرتکب اشتباه شد و شاه را به کشور خود راه داد، این عمل به انفجاری توده‌ای، و خشم‌آگین در میان مردم ایران منجر شد که به وقایع سفارت آمریکا در ایران، یعنی اشغال سفارت و بازداشت کارمندان آن انجامید.

واکنش آمریکای متکبر در مقابل اینگونه وقایع، استفاده از زور است. این عملیات سازمان سیا در سرگرداندن شاه به قدرت بود که باعث شد احساس تنفر در میان توده‌های مردم ایجاد شود. این حمایت آمریکا از شاه بود که باعث ایجاد احساس تنفر گردید و این ورود شاه به آمریکا بود که باعث ایجاد توده‌های مردم شد. موضع ما همیشه این بوده که مسئله سفارت و مسئله این باصطلاح گروگان‌ها باید از طریق مجاری سیاسی و دیپلماتیک حل شود. نه از طریق زور.

ولی ایالات متحده مرتکب یک سلسله اشتباهات شده است. اولین اشتباه این بود که آنها عملاً میلیاردها دلار از دولت ایران را در بانک‌های آمریکائی ضبط کردند، یعنی عملاً این پول را غصب کردند. این عمل قهرآمیز و خودپسندانه، و این عمل غیرقانونی نتیجه دیگری نمی‌توانست داشته باشد جز آنکه خشم مردم ایران را بیشتر کند. و هر عملی که آمریکا انجام داده، خشم مردم ایران را بیشتر کرده است. آنها نیروهای عظیم، ناوهای هواپیمابر و دهها واحد نیروی دریائی را بسیج کردند و به نزدیکی ایران فرستادند. بعلاوه آنها صحبت از این می‌کردند که عملیات نظامی را پیش از ماه ژوئیه آغاز کنند. و در حقیقت آنها اقداماتی نیز انجام دادند. مانند عملیات حمله کماندوهای آمریکائی به ایران که هدف آن حل مسئله از طریق زور و غافلگیری بوده است.

آنها اوضاع را غامض‌تر کرده‌اند. دانشجویان اکنون این باصطلاح گروگان‌ها را در سراسر کشور پخش کرده‌اند، و خلاصه کنیم: هرگونه عمل نظامی علیه مردم ایران بسیار خطرناک خواهد بود.

بعلاوه، اکنون ایالات متحده تجارت با ایران را ممنوع کرده و نوعی از محاصره اقتصادی را علیه ایران بوجود آورده است. اکنون آمریکا تهدید می‌کند که اقدامات جدیدتری را انجام خواهد داد و تلاش می‌کند که اروپای غربی و ژاپن را در محاصره اقتصادی علیه ایران درگیر سازد. و این تلاشی است برای آنکه ایران از گرسنگی بزانو درآید. یعنی تقریباً همان چیزی که در مورد ما بکار بردند. جای شکی نیست که در ایران یک انقلاب مردمی صورت گرفته است، انقلابی که از نیروئی فوق‌العاده برخوردار است. و این وظیفه

ماست که از ایران حمایت کنیم و همبستگی خود را با ایران اعلام نمائیم . زیرا ، وقایعی که در ایران دارد اتفاق می افتد ، یادآور تمام وقایعی است که در مورد ما اتفاق افتاده است . (ابراز احساسات)

در عین حال ما باید سعی کنیم که اختلافات میان برادران عراقی و ایرانی حل شود . ما باید سعی کنیم که آنها مسائل خود را از طریق مجاری دیپلماتیک حل کنند . زیرا از این اختلافات فقط امپریالیست ها سود خواهند برد .

و اگر امپریالیست ها در اجرای محاصره اقتصادی خود علیه ایران موفق شوند ، آنگاه چه اتفاقی خواهد افتاد ؟ آیا آنها سعی خواهند کرد از طریق ایجاد گرسنگی ، آن کشور را تسخیر کنند ؟ ولی ایران متعلق به کشورهای جهان سوم است ، ایران عضو جنبش کشورهای غیرمتعهد است و ایران عضو اوپک ، یعنی عضو سازمان کشورهای صادرکننده نفت است .

اوپک می تواند محاصره اقتصادی علیه ایران را متوقف سازد ، در صورتی که به کشورهای تحریم کننده ایران هشدار دهد که صدور نفت را به آنها متوقف خواهد کرد . (ابراز احساسات) اوپک این قدرت را دارد . زیرا اگر اوپک با محاصره اقتصادی مخالفت کند ، در مقابل آن مقاومت بخرج دهد ، و به درستی و بطور کامل نتایج این اقدام را گوشزد کند ، در آن صورت کشورهای غربی قادر به اجرای محاصره اقتصادی خویش علیه ایران نخواهند بود . اوپک می تواند بگوید : بسیار خوب اگر شما می خواهید ۳۵ میلیون نفر انسان از گرسنگی بمیرند ، ما به کشورهای شما نفت صادر نخواهیم کرد تا شما دیگر نتوانید در اتومبیل هایتان به اینطرف و آنطرف بروید . این زمانی است که اوپک باید خود را نشان دهد . این برای اوپک لحظه آزمایش است ، اکنون اوپک می تواند نشان دهد که جز بالا بردن قیمت و انباشتن ثروت فایده دیگری هم دارد . این زمانی است که اوپک باید خود را نشان دهد . این برای اوپک لحظه آزمایش است . این برای جستر کشورهای غیرمتعهد لحظه آزمایش است ، و این برای کشورهای جهان سوم لحظه آزمایش است .

بدین جهت خیلی جالب است که ببینیم اوپک چه خواهد کرد . ما امیدواریم که اوپک همچون سازمان کشورهای آمریکائی عمل نکند ، یعنی آن کاری را نکند که سازمان کشورهای آمریکائی هنگام اجرای محاصره اقتصادی و سایر اقدامات تجاوزکارانه امپریالیسم علیه کوبا انجام داد . این مسئله ای است که ما باید از نزدیک دنبال کنیم . ما باید از مناسبات خود استفاده کنیم و دوستان بین المللی خود را برای حمایت از ایران بسیج کنیم .

البته ایران بسیار دور است ، اما در همین جا ، در همین نزدیکی ، ما با جریان السالوادور مواجه هستیم ، جایی که آنها کشتاری واقعی براه انداخته اند و جایی که آنها دارند هزاران نفر از مردم را قتل عام می کنند .

برای آنکه بفهمیم چطور بعضی از دول در سیاست های خود پیگیر نیستند ، باید به

آنچه پیمان "آند" در مورد این مسئله و مسائل دیگر انجام داده است، اشاره کنیم. ما مخالف ادغام کشورهای آمریکای لاتین و منطقه کارائیب نیستیم. برعکس ما موافق چنین ادغامی هستیم. ما و مکزیکی بنیان‌گذار سیستم اقتصادی آمریکای لاتین، یعنی "سلا" * بوده‌ایم. ولی ما مخالف مافیای سیاسی در این نیمکره هستیم. چرا که با آنها به هیچ جا نخواهیم رسید. ما از یک پیمان "آند" متری و یا حتی بهتر از آن از یک پیمان انقلابی استقبال می‌کنیم. همانطور که بر روی یکی از پرچم‌های راهپیمایی مردم جنگنده نوشته شده بود، پیمان "آند" باید به پیمان واقعی بولیوار و ساندینو تبدیل شود.

ولی این پیمان چه کرده است؟ برای مثال اقدام این پیمان در مورد مانور تهدیدآمیز و تحرک‌آمیزی که آمریکائی‌ها داشتند متشکل می‌کردند چه بود؟ کشورهای عضو این پیمان حتی اعلامی‌های هم در این مورد منتشر نکردند. اقدام آنها در مورد محاصره اقتصادی کوبا که عملی حساب‌گزارانه محسوب می‌شود، چه بوده است؟ هیچ، آنها حتی توسط یک اعلامیه هم این اقدام را محکوم نکردند. در مورد بایگاه گوانتانامو چطور؟ آنها حتی یک اعلامیه حنک و خالی هم نمی‌راندند بلکه این منطقه باید به ما پس داده شود منتشر نکردند. در مورد یروازهای حاسوسی آمریکا بر فراز خاک کوبا که نقض بی‌شرمانه حاکمیت ملی ماست چطور؟ هیچ. آنها حتی یک اعلامیه حنک و خالی هم در محکوم کردن این اقدام نداده‌اند. اقدام آنها در مورد یورتوریکو یعنی ملت برادر ما که امپریالیسم می‌خواهد آن را کاملاً ببلعد و ضمیمه آمریکا کند چه بوده است؟ آنها حتی یک کلمه هم در این مورد نگفته‌اند. در مورد ایران و محاصره اقتصادی علیه این کشور چطور؟ تا آنجا که می‌دانیم، آنها حتی یک کلمه هم در این مورد نگفته‌اند. نظر آنها در مورد قتل‌عامی که هم‌اکنون در السالوادور جریان دارد چه بوده است؟ هیچ. و در طی ماه‌های اخیر هزاران نفر از مردم السالوادور کشته شده‌اند و هنوز هم دارند کشته می‌شوند.

ولی آنها پیرامون واقعه پرو، موجی از تبلیغات را علیه ما برافراشته‌اند و در آنجا حتی یک نفر هم زخمی نشده بود.

ما فقط به گفتن این نکته اکتفا می‌کنیم که در جایی که هزاران نفر از میهن‌پرستان بقتل می‌رسند، پیمان "آند" حتی یک کلمه هم نمی‌گوید، و این بدون دلیل نیست. حزب حاکم ونزوئلا که عضو پیمان "آند" است مشخصاً از حکومت جنایتکار السالوادور حمایت می‌کند و به همین ترتیب نیز این حزب حامی حزب باصطلاح دموکرات مسیحی در کشور پاناما می‌باشد که در واقع گروهی دست‌راستی است و علیه رژیم متری این کشور توطئه می‌کند. اینها حقایق هستند. آنها در این رابطه دست به یک سیاست عوام‌فریبانه علیه کوبا

* سلا (S.E.L.A)، حروف اختصاری اسپانیولی سیستم اقتصادی آمریکای لاتین است.

زدند و مثل مافیا عمل کردند. من نمی‌گویم که رفتار همه آنها مثل هم بوده است. بین آنها اختلافاتی هم وجود داشت. اما خاصیت پیمان "آند" همان بود که گفتم. من تکرار می‌کنم که لازم است بخاطر شرایط موجود در السالوادور، حمایت بین‌المللی وسیعی را متشکل کنیم تا اقدامات امپریالیست‌ها را در این منطقه متوقف سازد. این تظاهرات، نه تنها بخشی از مبارزه ما را در دفاع از تمامیت ارضی مان تشکیل می‌دهد، بلکه در عین حال مبارزه‌ای است برای دفاع از تمامیت ارضی گرانادا و نیکاراگوا. و نیز دفاع از حاکمیت ملی کشورهای منطقه کارائیب و آمریکای مرکزی. این بخشی از مبارزه ما را تشکیل می‌دهد.

بدین جهت این گردهمایی خصوصیت منحصر بفردی داشته است. این در واقع یک گردهمایی بین‌المللی کارگران بوده است. این گردهمایی برای ما موقعیتی سرشار از افتخار و رضایت کامل بوده است. حضور رفیق بیشاپ در اینجا باعث دلگرمی و تقویت نیروی ما شده است. او امروز صبح در گردهمایی گرانادا شرکت کرد و بعد از ظهر به گردهمایی ما در هاوانا آمد. (ابراز احساسات) و همچنین حضور رفیق اورتگا. (ابراز احساسات) شما با این دو رهبر در ششمین جلسه سران کشورهای غیرمتعهد آشنا شده‌اید. و حضور رفیق چاندرا* رئیس شورای جهانی صلح (ابراز احساسات) که در میان ما هستند. و حضور رفیق پاستورینو**، رهبر فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری. (ابراز احساسات) ما از حضور با ارزش نمایندگان که می‌توانیم آنها را نمایندگان بهترین روشنفکران آمریکای لاتین بخوانیم، یعنی رفیق خوان بوش† (ابراز احساسات) و رفیق گابریل گارسیا مارکز‡ (ابراز احساسات) مفتخر هستیم.

همه اینها برای ما بسیار پرمعنا بوده است و به این گردهمایی که بزرگترین گردهمایی انقلاب ما بوده، خصوصیتی واقعا تاریخی بخشیده است.

ما باید علاوه بر حفظ بسیج توده‌ای و آماده ساختن خود برای راهپیمایی روز ۱۷ ماه مه، این انرژی را نه تنها به نیروئی سیاسی و نظامی، بلکه همچنین به نیروئی تولیدی تبدیل کنیم. همانطور که روبرتو ویگا†† توضیح داد، هفته‌های آینده، هم برای اتمام برداشت محصول شکر و هم برای کشت و وجین کردن کمیت عظیمی از نیشکر تعیین‌کننده خواهد بود. در نتیجه ما باید این انرژی را به نیروئی تولیدی تبدیل کنیم. بعلاوه ما

Chandra*

Pastorino**

Juan Bosch†

†† روبرتو ویگا (Roberto Veiga)، رهبر کنفدراسیون کارگران کوبا.

باید این نیروی فوق‌العاده را که از این نبرد توده‌ای، از این تعهد مجدد مردم به انقلاب و از این خشم و عصبانیت موجود نسبت به ولگردها، انگل‌ها، لومپن‌ها و عناصر ضد اجتماعی حاصل شده، آری این نیروی فوق‌العاده را به نیروی آگاه و سلاهی برای مبارزه تبدیل کنیم. مبارزه‌ای برای اینکه سختگیر باشیم، بر کمبودها فائق شویم و بر مشکلات غلبه کنیم. این موضوع بسیار مهم است. ما باید بتوانیم این نیروی فوق‌العاده و عول‌آسا را به سلاهی برای مبارزه علیه کمبودها و ضعف‌هایمان تبدیل کنیم.

امروز وقایع هیجان‌انگیز و پرشور بسیاری اتفاق افتاده است، وقایعی چشمگیر. اساسی‌ترین و مهمترین آنها وجود خود مردم بوده است. من معتقدم که امروز بعدازظهر برای همگی ما تحریکات فراموش‌شدنی خواهد بود.

بدون آنکه قصد عوام‌فریبی و با چاپلوسی داشته باشم، برای آنکه عمیق‌ترین و صمیمی‌ترین احساس قلبی خود را در مورد انصاف و عدالت بیان کرده باشم، باید بگویم که مردمی ماسد مردم ما لایق این هستند که حاشی پرافتخار در تاریخ داشته باشند. مردمی ماسد مردم ما نایسته پیروزی هستند.

با میهن با مرگ!

پیروزی از آن ماست!

(فریادهای: پیروزی از آن ماست) (ابراز احساسات پرشور و ممتد حضار)

۱۱

انقلاب ساندنیست
چیزهای زیادی به ما
خواهد آموخت
(۱۹ ژوئیه ۱۹۸۰)

این سخنرانی در ۱۹ ژوئیه ۱۹۸۰ در مراسم اولین سالگرد انقلاب نیکاراگوآ، که در حضور مردم در شهر ماناگوآ برگزار شد، ایراد گردیده است.

ترجمه فارسی از روی متن انگلیسی آن، در هفته نامه اینترکانتیننتال پرس/اینپرکور*، مورخ ۱۰ نوامبر ۱۹۸۰ توسط مریم رحیمی صورت گرفته است.

* * *

رفقای رهبری جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست و حکومت بازسازی ملی؛
نمایندگان و میهمانان عالی مقام؛
سربازان و میلیشاهای دلیر ساندنیست؛
خواهران و برادران عزیز نیکاراگوآئی؛

بعضی ممکن است فکر کنند که یک سخنرانی طولانی ایراد خواهم کرد. برخی دیگر شاید فکر کنند که سخنانم جدلی خواهد بود. چه بسا عده ای تصور کنند که قرار است من در اینجا یک رجزخوانی آتشین و انقلابی بکنم. (ابراز احساسات)

اما سخنرانی من طولانی نخواهد بود، در این گردهمایی درگیر جدل نخواهم شد و رجزخوانی آتشین هم نخواهم کرد.

جایز نیست به نکته ای که رئیس جمهور سابق ونزوئلا کارلوس آندرس پرز هم اکنون به آن اشاره کرد توجه نکنم، و آن حضور نمایندگان و افرادی است که از نظام ها و دیدگاه های مختلف و از یک طیف سیاسی گسترده به اینجا آمده اند. معذک چیزی وجود دارد که امروز

همه ما را متحد می‌کند و حتی مردم آمریکای شمالی و ما را متحد می‌کند. (ابراز احساسات) و آن این گردهمایی است، این تجلیل از مردم قهرمان نیکاراگوآ و برسمیت شناختن پیروزی تاریخی آنان در ۱۹ ژوئیه ۱۹۷۹ است.

می‌خواهم بگویم که امیدوارم همه ما از این واقعیت آگاه باشیم که حضورمان در اینجا نمائنده تعهدی است برای همبستگی با نیکاراگوآ و حمایت کردن و کمک دادن به آن. (ابراز احساسات)

باید اذعان کنم که دیروز ظهر هنگامی که پا بخاک این کشور نهادم از احساس عمیقی کده خندم. شور و گرمی خردسالان و زیبایی طبیعت کشور شما مرا تحت تاثیر قرار داد. و امروز، عظمت این گردهمایی، کنش رزمی نظامیان، سازماندهی، انضباط، و آرامش‌گیریای مسئولی بر این میدان، جایی که حتی پرواز یک مگس را هم می‌توان شنید، توجه و دقت حاصرین به سخنرانی‌هایی که در آفتاب سوزان نیمروز صورت می‌گیرد، همگی حیرت‌انگیز است.

یک چیز دیگر را هم فراموش نخواهم کرد. ما درست در منطقه پوئرتو کابزاس* وارد نیکاراگوآ شدیم. این همان نقطه‌ای است که سالها پیش تهاجم مزدوران به ژیرون از آن صورت گرفت. شنیده‌ام که وقتی سوموزای مستبد داشت با سربازانش خداحافظی می‌کرد، به آنها سفارش کرد که موقع بازگشت حداقل یک موز از ریش فیدل کاسترو را کنده و به همراه بیاورند. من امروز با ریش کامل خود آمده‌ام تا اگر بعنوان سمبل هم که شده آن را به مردم ظفرمند نیکاراگوآ تقدیم کنم. (ابراز احساسات)

روبوسی دیروز هیئت نمایندگی ما با رهبران جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست و مسئولین حکومتی کاملاً بیانگر موقعیت دوران کنونی و دگرگونی‌هایی است که اکنون تحقق یافته است.

باید اعتراف کنم که در این لحظه که به شما می‌نگرم، مردم سرزمینم، گردهمایی‌هایمان، و توده‌هایمان در جلوی چشمانم ظاهر می‌شوند. چرا که شما مردمی عمیقاً انقلابی هستید و ما کوبائی‌ها که پا به اینجا می‌گذاریم احساس می‌کنیم که در سرزمین خودمان هستیم.

ولی این معجزه تاریخی از سر شانس و تصادف صورت نگرفت. چرا که از ایام مبارزه بیش از چندی نگذشته است. همین یک سال پیش بود که آخرین گلوله‌های آن مبارزه طولانی، آن کشمکش دیرپا همچنان شلیک می‌شد. غیرممکن است فراموش کنیم که با چه احساس تحسینی ما به اخبار مبارزات مردم شما گوش فرا می‌دادیم. مردمی که تقریباً بدون

سلاح بودند، مردمی که در ماناگوا، لئون*، استلی**، ماسایا†، و دیگر شهرها با در دست داشتن اسلحه ناچیز قیام کرده و شهرها را فتح کردند. (ابراز احساسات)

همچنین، ما با تحسین و احترام، مبارزین و قهرمانان جبهه جنوب را بیاد می‌آوریم. و بیاد می‌آوریم که دوستان و هواداران جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست چگونه نگران سرنوشت انقلابیونی بودند که در ماناگوا قیام کرده بودند. خوشحالی خود را بیاد می‌آوریم هنگامی که خبر رسید بعد از روزها مبارزه قهرمانانه، توده مردم رزمنده ماناگوا بطور متمرکز و تشکل‌یافته موفق شدند به طرف ماسایا عقب‌نشینی کنند - چیزی که از نقطه نظر نظامی یک عقب‌نشینی محسوب می‌شود، ولی در حقیقت یکی از عظیم‌ترین کارها و یکی از بزرگترین پیروزی‌های مردم نیکاراگوا بشمار می‌آید.

صفحات قهرمانی‌هایی که شما رقم زدید در تاریخ حک خواهد شد. ولی آن روحیه و آن قهرمانی‌ها زاده قضا و قدر نبود. برای سالهای متمادی، ساندینو در دفاع از استقلال سرزمین اجدادی‌اش جنگید، و پیشگام راهی شد که شما در آن قدم گذاشته‌اید.

ساندنیست‌ها، برای بیست سال جنگیدند تا استبداد را سرنگون کنند و مردمشان را آزاد سازند. بیست سال! از این رو در روزی نظیر امروز این قهرمانان را نمی‌توان فراموش کرد. (ابراز احساسات) لیاقت شگفت‌آور آن جنگجوی خستگی‌ناپذیر یعنی (بنیانگذار جبهه ساندنیست) فونسکا آمادور^{۸۰} (ابراز احساسات) را هرگز نمی‌توان فراموش کرد. اینها مردانی بودند که از دوراندیشی برخوردار بودند و راه را هموار نمودند.

قریب به پنجاه سال خاندان سوموزا بر این کشور مستبدانه حکومت کردند. ولی وقتی که آزادی هنوز در آینده‌ای دور قرار داشت، مردانی وجود داشتند که اندیشیدند، سازماندهی کردند، و استراتژی مبارزه را طرح کردند. آنها ساندنیست‌ها بودند. جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست.

آنها استراتژی و تاکتیک مبارزه را طرح‌ریزی نموده و به تکمیل آن همت گماردند. آنها موفق شدند تمام مردم را در حمایت از خود بحرکت درآورند. اگر ما به آنها پیشتاز می‌گوئیم به این دلیل نیست که آنها می‌خواهند خود را چنین بنامند. آنها پیشتازند چرا که آنان یاد گرفتند که چگونه در تاریخ و مبارزات مردمشان نقش پیشتاز را ایفا کنند. (ابراز احساسات)

و آنها عاقل بودند - همین رفقای که اینجا حاضر هستند - خیلی هم عاقل بودند.

* León

** Estelí

† Masaya

آنها در مبارزه هوشیار بودند، و آنها در آن لحظه تعیین‌کننده این فهم را داشتند که متحد شوند. اتحادی بوجود آمد که امروز بیش از پیش مستحکم است. (ابراز احساسات) آنها هم در مبارزه خردمندانه عمل کردند هم در پیروزی. و در این اولین سال همچنان هشیارانه عمل کرده‌اند. این هوش و ذکاوت را ما در برنامه جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست برای دوره بازسازی ملی مشاهده می‌کنیم. آنها از تمامی مردم درخواست کردند تا در بازسازی کشور شرکت کنند. و از این طریق اجازه دادند تا نظام چندحزبی به‌مراه نیروهای مخالف وجود داشته باشند. این خردمندانه‌ترین کاری است که یک جنبش سیاسی در این شرایط می‌توانسته است بکند. (ابراز احساسات)

و این را ما فقط امروز و اینجا نمی‌گوئیم. این را قریب به یک سال پیش هم گفتیم. در سالگرد انقلاب خودمان، در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۷۹ - چند روز بعد از پیروزی شما - یک هیئت نمایندگی بزرگ و با اعتبار ساندنیست را پذیرفتیم و این را به آنها گفتیم. ما برای آنها کمال موفقیت را آرزو کرده، و حمایت کامل خود را از آن برنامه و بینش سیاسی اعلام نمودیم.

بسیاری هستند که از انقلاب ساندنیست می‌ترسیدند و هنوز هم می‌ترسند. هستند کسانی که می‌خواهند به ساندنیست‌ها بیاموزند که چه باید بکنند. ما هرگز به ساندنیست‌ها نخواهیم گفت که چه باید بکنند و به آنها پند و اندرز هم نخواهیم داد.

ما آماده‌ایم تا حمایت کامل خود را، همبستگی کامل مردم خود را بدون قید و شرط و بدون پند و اندرز به شما تقدیم کنیم. ما به اینجا نیامده‌ایم تا چیزی به کسی یاد بدهیم و یا کسی را تحت تاثیر قرار دهیم. ما در کمال تواضع به اینجا آمده‌ایم تا یاد بگیریم و خود تحت تاثیر قرار بگیریم (ابراز احساسات) ما مطمئن هستیم که انقلاب ساندنیست به ما چیزهای زیادی خواهد آموخت و ما را عمیقاً تحت تاثیر قرار خواهد داد. همانطور که مطمئن هستیم شما بعنوان کشوری نمونه بقیه آمریکای لاتین را به گونه‌ای خارق‌العاده تحت تاثیر قرار خواهید داد. (ابراز احساسات)

من عمداً از مطرح کردن نکات مورد اختلاف خودداری کرده‌ام. من از اسم بردن نامهایی که شما و ما کوبائی‌ها دلبستگی شدیدی به آنها داریم خودداری کرده‌ام. به دلایلی که در ابتدا توضیح دادم، ما نمی‌خواهیم نکات مورد اختلاف را مطرح کنیم - تا کسی نتواند به ما این نسبت را بدهد که ما به نیکاراگوآ آمده‌ایم تا آمریکای مرکزی را به آتش بکشیم و یا بر خرمن آمریکای لاتین مشعل بگذاریم.

علاوه بر این، غیرممکن است که مردم ما آتش بگیرند. غیرممکن است که مشعلی به همراه آورده شود. همانطوری که اخیراً برخی از شما عنوان کرده‌اید، بهترین، اساسی‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین کمکی که به یک جنبش انقلابی می‌توان کرد، همانا ارائه سرمشق انقلابی

شما است. چرا که توده‌ها همانند کوه آتشفشان هستند؛ کسی آنها را مشتعل نمی‌کند؛ آنها خود بخود منفجر می‌شوند. (ابراز احساسات)

و منطقه آمریکای مرکزی و سلسله جبال آند منطقه‌ای است آتشفشانی.

خواهران و برادران نیکاراگوآئی، کاری که شما در طی یکسال کرده‌اید براستی انسان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. کارهایی که در تمام زمینه‌ها، منجمله زمینه دسواراقتصادی، صورت گرفته است. دیروز ما دیدیم که چگونه در کیلومترها و کیلومترها مزارع به طرزی عالی کشت و زراعت می‌شود.

کارخانه‌هایی را دیدیم که دومرتبه دارند شروع بکار می‌کنند. ما می‌دانیم که چگونه نهضت سوادآموزی با موفقیت به پیش می‌رود و همین امروز ۱۰۸۰۰۰ نفری که اخیراً موفق به خواندن و نوشتن شده‌اند به انقلاب درود فرستادند. (ابراز احساسات) و می‌دانیم که نیم میلیون نیکاراگوآئی دیگر در ظرف چند هفته آینده مدرک باسوادی خود را دریافت خواهند کرد. (ابراز احساسات)

کدام کشور دیگر توانسته است ارتشی این‌چنین منضبط و رزمنده را فقط در عرض سال اول سازمان بدهد؟ ما همچنین می‌دانیم که انقلاب نیکاراگوآ چه تلاشی در جهت تامین بهداشت و مراقبت برای هر خانواده کرده است.

چنین دستاوردها و معجزاتی فقط می‌تواند در اثر انقلابات پدید آید. فقط انقلابات مردمی می‌توانند از عهده چنین کارهای عظیمی برآیند.

کشور شما از منابع طبیعی سرشاری برخوردار است. تقریباً غیرممکن است تصور کنیم که شما در این راه تا کجا پیشرفت خواهید کرد و این کار را علیرغم موانع عظیم بین‌المللی، و مشکلات اقتصاد جهانی چگونه انجام خواهید داد. ولی البته، هیچ‌کس باید از صحبت من چنین استنباط نکند که ثمرات انقلاب همینجا و دم دست است. وقتی مردم زیر همه فقر، عقب‌افتادگی و استثمار بسته می‌آیند، از عهده این کاری یعنی کار انقلابی نمی‌آیند. و خوشه‌چینی از کار انقلابی مستلزم راهی طولانی است. هر کس به تا بگوید که روز بعد ثمرات مادی انقلاب را خواهید دید به شما دروغ می‌گوید. او یک عوام‌فریب است. ولی آن کس که به شما بگوید راهی که باید طی شود طولانی است، رهبری درستکار است. (ابراز احساسات)

علیرغم تمام این چیزهای شایان توجه، چیزی که پیش از هر چیز و بطور زنده جلب توجه می‌کند، نحوه وحشیانه‌ای است که آنها شهرهای نیکاراگوآ را ویران کردند — بهای ایثار بیش از حدی است که مردم نیکاراگوآ برای آزادی پرداختند. روزهای آخر جنگ و روزهای اول پیروزی را که بخاطر می‌آورم، آن احساس همدردی که انقلاب نیکاراگوآ در همه جا برانگیخت زایدالوصف بود.

صحبت‌های زیادی می‌شود مبنی بر اینکه مردم نیکاراگوآ چقدر به کمک نیاز دارند. صحبت از هزاران میلیون دلار بود تا نه تنها کشور بازسازی شود، بلکه بدهی عظیمی که سوموزائیسیم بجا گذاشته بود مرتفع گردد. مقابله با تمام اینها مستلزم کمک عظیم بین‌المللی بود. امروز، بعد از گذشت یکسال، دردناک است تاکید کنیم کمکی که واقعا نیکاراگوآ تا بحال دریافت کرده است از بیست سی میلیون دلار تجاوز نمی‌کند.

قریب به یکسال پیش ما نیاز به یک نهضت جهانی مبنی بر رقابت کشورها در رساندن بیشترین کمک به نیکاراگوآ را پیشنهاد کردیم. بیائید تا با استفاده از این مراسم سالگرد این امر مهم را تکرار کنیم - از کشورها بخواهیم تا در کمک به نیکاراگوآ با یکدیگر رقابت کنند. (ابراز احساسات)

این مردم شریف احتیاج به چنین کمکی دارند. آنها مستحق یاری هستند. ما از همکاری با نیکاراگوآ، از هر کجا که بیاید، استقبال می‌کنیم. ما حتی بر کمکی که قرار است از جانب حکومت ایالات متحده بیاید درود می‌فرستیم. (ابراز احساسات) ولی با در نظر گرفتن ثروت عظیم ایالات متحده، از صمیم قلب تاسف می‌خوریم که چرا مقدار آن اینقدر کم است. برای ثروتمندترین کشور دنیا، برای کشوری که (سالانه) ۱۷۰ میلیارد دلار صرف مخارج نظامی می‌کند. برای کشوری که مطابق با برخی پیش‌بینی‌ها قرار است در پنج سال آینده یک هزار میلیارد دلار صرف مخارج نظامی کند، این مقدار بسیار کم است. (ابراز احساسات)

چقدر پرثمرتر و سودمندتر می‌بود اگر این و دیگر مخارج بجای آنکه صرف مسابقه تسلیحاتی شود، وقف کشورهای توسعه‌نیافته دنیا - نظیر نیکاراگوآ که اینقدر بدان محتاج است - می‌شد. (ابراز احساسات)

متخصصین، دولتمردان، اقتصاددانان و تحلیل‌گران همگی می‌دانند که در این لحظه مسئله واقعی دنیا چیست - خطراتی که همه را تهدید می‌کند، خطر مسابقه تسلیحاتی بیشتر، خطر جنگ‌های سرد و حتی جنگ مسلحانه. در سراسر جهان مردم جدی و معقول عمیقاً نگران هستند. و بالاتر از همه بعد از شنیدن برنامه حزب جمهوریخواه ایالات متحده این نگرانی بیشتر هم شده است. یک برنامه حزبی وحشتناک که صلح را به مخاطره می‌اندازد، آمریکای لاتین را یکبار دیگر با چماق تهدید می‌کند و سخن از تجدیدنظر بر سر قرارداد کانال پاناما می‌راند. این برنامه دعوی ضمیمه ساختن مردم برادر پورتوریکو را به آمریکا دارد، از تمام حکومت‌های جنایتکار این نیمکره حمایت می‌کند و از قطع تمام کمک‌ها به نیکاراگوآ سخن می‌گوید.

مردم دنیا نگران هستند، و در نتیجه وظیفه ماست تا آنچه در ید قدرتمان داریم انجام دهیم تا با این سیاست‌ها مقابله کنیم و برای حفاظت از صلح بجنگیم. مادرشرایطی

هستیم که برای حفاظت از صلح واقعا باید بجنگیم .

اینست شرایط امروز جهانی . ولی ما انقلابیون نمی‌توانیم بدین باشیم ؛ انقلابیون همیشه خوش‌بین بوده و هستند . و در ضمن ما هرگز اربعاب نخواهیم شد . مردمان ما در طول تاریخ توانائی مبارزه‌شان را به نمایش گذاشته‌اند . مردم ما را نباید دستکم گرفت . مردم ما را نمی‌توان ناچیز شمرد .

و اگر برای اینها مثالی احتیاج است ، نمونه‌اش در مقابل ماست ؛ مردم نیکاراگوآ . (ابراز احساسات) ما اعقاب سرخ‌پوستان و سیاه‌پوستان هستیم ؛ مقداری هم خون اسپانیولی داریم . از این سه نژاد ما بهترین چیز را به ارث برده‌ایم - دلاوری . وظیفه من است که سخن را به اتمام رسانم . خواهران و برادران عزیز نیکاراگوآئی اگر سخن به درازا کشید ، پوزش می‌طلبم . (ابراز احساسات)

زنده‌باد ساندینو!

زنده‌باد انقلاب ساندنیستی!

زنده‌باد مردم قهرمان نیکاراگوآ!

یا میهن یا مرگ!

ما پیروز خواهیم شد! (ابراز احساسات)

۱۲

آنچه در شیلی رخ داد
هرگز در نیکاراگوا
رخ نخواهد داد
(۲۶ ژوئیه ۱۹۸۰)

این سخنرانی بمناسبت بیست و هفتمین سالگرد حمله به پادگان
مونکادا در یک میتینگ عمومی در شهر سیگو ده آویلا * در ۲۶ ژوئیه
۱۹۸۰ ایراد گردیده است. ترجمه فارسی از روی متن انگلیسی مندرج
در نشریه گرانما مورخ ۳ اوت ۱۹۸۰ توسط مجید نامور صورت گرفته
است.

* * *

میهمانان ارجمند؛

مردم سیگو ده آویلا؛

رفقا: (ابراز احساسات)

ما با چیزهای تازه‌ای روبرو هستیم. سال گذشته، ما سالگرد ۲۶ ژوئیه را یک هفتاد و
از پیروزی بزرگ ساندنیست‌ها جشن گرفتیم و تعداد زیادی از فرماندهان جریکی بکاراگوآ
در آن مراسم شرکت کردند. در نتیجه، جشن ۲۶ ژوئیه ما در سال ۱۹۷۹ شدید به یک
جشن ساندنیستی شد. (ابراز احساسات)

و دوباره امسال، رابطه نزدیکی بین مردم نیکاراگوآ و مردم کوبا بوجود آمد، (ابراز
احساسات) زیرا هم بخاطر سرنوشت و هم در نتیجه مبارزه مردم، هر دو تاریخ مربوط به
یک ماه است. اما یک چیز دیگر. چون بین این دو تاریخ یک فاصله هفت روزه وجود دارد،
در نتیجه ما نه تنها در ماه ژوئیه یک نوزدهم و یک بیست و ششم داریم، بلکه اگر روز نوزدهم
مصادف با شنبه باشد، بیست و ششم هم مصادف با شنبه است، (ابراز احساسات) و اگر
نوزدهم مصادف با دوشنبه باشد، بیست و ششم هم همینطور است، (ابراز احساسات) و

این را هم بگویم که ما تازه از نیکاراگوآ برگشته‌ایم .

ما نمی‌توانیم در مورد نیکاراگوآ چیزی نگوئیم . این موضوع مورد علاقهٔ ماست ، همهٔ ما . نه فقط مورد علاقهٔ ما کوبائی‌ها ، بلکه مورد علاقهٔ تمام مردم آمریکای لاتین است .

من مطمئن هستم که شما معنی این احساسات ، این شادی ، این شور و شوق و خوشبینی و این هیجان را که در رسیدن دومین کشور آمریکای لاتین به آزادی از چنگال امپریالیسم نهفته است ، درک می‌کنید . (ابرار احساسات) اکنون در این نیمکره ما دو تا نیستیم ، سه تا هستیم . گرانادا را هم باید اضافه کنیم . (ابرار احساسات)

این طبیعی است که نیکاراگوآ ، کوبا و گرانادا تنها کشورهای مترقی نیستند . کشورهای مرفی دیگری هم هستند که روابطشان با کوبا دوستانه است . مثلاً ما می‌توانیم در این مورد ر حکومت مکزیک نام ببریم ، (ابرار احساسات) و بزودی افتخار بزرگ پذیرائی از رئیس‌جمهور کنیز برادرمان مکزیک نصیب ما خواهد شد . (ابرار احساسات) حکومت‌هایی هم هستند مانند حکومت دوست عزیز ما مانلی* در جامائیکا . (ابرار احساسات) حکومت‌هایی مانند پاناما هم هستند . (ابرار احساسات) ولی ما سه تا در ۲۰ سال گذشته توانسته‌ایم یوغ امپریالیسم را بطور اساسی ، بکار و برای همیشه بگسلیم ، (ابرار احساسات) و این یک حکم تاریخی است که همهٔ ما روزی آزاد خواهیم شد . (ابرار احساسات) یا آزاد خواهیم شد و با دیگر خواهیم بود . (ابرار احساسات) زیرا روزی خواهد رسید که فریادهای "میهنی آزاد یا مرگ" و "آزادی یا مرگ" در میان تمام مردم آمریکای لاتین و کارائیب طنین‌انداز خواهد شد . (ابرار احساسات)

آنچه که ما در نیکاراگوآ دیدیم واقعا شورانگیز و امیدبخش بود . ما عملاً تمام نقاط کشور را در عرض چند روز و در سفرهایی که روزانه شانزده ساعت ونیم بدون توقف طول می‌کشید بازدید کردیم . ما به استلی ، لئون ، ماتاگالپا** ، ماسایا ، گرانادا ، ریواس† ، و نواحی جنوبی رفتیم — پیش از همه به ماناگوآ و بلوفیلدز†† که در ساحل آتلانتیک واقع شده‌اند . شما احتمالاً تعجب می‌کنید که چرا نام اینجا را بلوفیلدز گذاشته‌اند . علتش این است که در آن زمان انگلیسی‌ها آنجا بودند و بر سر یافتن سرزمین‌ها و کنترل بر مناطقی که می‌خواستند در آنجا کانال بسازند ، با یانکی‌ها رقابت می‌کردند . از اینرو بود که انگلیسی‌ها در میان قبایل سرخپوست آنجا نوعی امپراطوری بپا کردند و تا مدتی سراسر ساحل آتلانتیک نیکاراگوآ

* Manley

** Matagalpa

† Rivas

†† Bluefields

را عملاً تحت کنترل خود گرفتند.

مساحت ارضی نیکاراگوآ بزرگتر از کوبا است. توسعه‌یافته‌ترین منطقه آن قسمت‌های مرکزی و غربی است، یعنی قسمتی که نزدیک اقیانوس آرام است. قسمت کنارهای آتلانتیک، با اینکه نیم بیشتر کشور را تشکیل می‌دهد، عملاً توسعه‌نیافته باقی مانده است.

می‌توانیم بگوئیم نیکاراگوآ کشوری است که منابع طبیعی بیشتری از کوبا دارد. منابع بزرگی از آب در اختیار دارد که معنی آن امکانات وسیع برای تامین نیروی برق مورد نیازش است. بعلاوه نیکاراگوآ از انرژی ژئوترمال* (حرارت زمینی) هم برخوردار است که از آتشفشانها بدست می‌آید. در آنجا جنگل‌های بزرگ و پهنه‌های وسیعی از اراضی قابل کشت وجود دارد. دریاچه‌های بزرگی در آنجا هست که از آنها می‌توان غذای مردم را تامین کرد. همچنین در سراسر سواحل نیکاراگوآ منابع بزرگی از محصولات دریائی وجود دارد، منابعی شامل همه نوع غذای دریائی و ماهی‌هایی که برای انسان قابل‌مصرف است. بنابراین، جمعیتی که بسیار کم است - تقریباً یک‌چهارم جمعیت کوبا - منابع طبیعی کافی برای پیشرفت عظیم آینده در اختیار دارد.

لازم به گفتن نیست که سوموزا نیکاراگوآ را مانند یک مزرعه خصوصی اداره می‌کرد. او صاحب بزرگترین زمین‌ها و بیشتر صنایع و تولیدات بود، بنابراین وقتی که ساندنیست‌ها دارائی سوموزا و اطرافیانش را مصادره کردند، در واقع کنترل درصد بزرگی از صنعت و کشاورزی مملکت به دستشان افتاد.

نیکاراگوآ یک سیستم سوسیالیستی ندارد. در آنجا یک اقتصاد مختلط وجود دارد. در آنجا حتی سیستم چندحزبی وجود دارد. هم جبهه ساندنیست و هم گروه‌های چپ، و چرا که نه؟ چند حزب دست‌راستی هم در آنجا هستند. بنابراین، اوضاع نیکاراگوآ دقیقاً مثل اوضاع کوبا نیست.

در نیکاراگوآ پروژه انقلابی جدیدی مطرح هست، بدین معنی که آنچه فکر آن‌ها را در مرحله فعلی مشغول کرده، بازسازی ملی با همکاری همگان است. بطوری‌که آن‌ها در ۱۹ ژوئیه اعلام کردند، هدف دیگری که در سر دارند اجرای اصلاحات ارضی در مورد اراضی بایر است، اما آن‌ها همچنین سعی دارند صاحبان صنایع خصوصی را که در کشور مانده‌اند و کشاورزان متوسط‌الحال را - که کشاورزان سرمایه‌دار هستند - تا آخرین حد به شرکت در امر بازسازی ملی تشویق کنند. این بخودی‌خود تجربه جدیدی در آمریکای لاتین است. از نقطه نظر ما و با توجه به اوضاع بین‌المللی و موقعیت واقعی نیکاراگوآ، این پروژه آن‌ها در حال حاضر بهترین و عقلانی‌ترین پروژه است.

* Geothermal

ما در بسیاری جاها با مردم ملاقات کردیم. دیدیم که آنها مردمی هستند بسیار رادیکال، مردمی بسیار انقلابی، مردمی که علیرغم میزان بیسوادی در آنجا، بسیار مودب و باتربیت هستند. آنها خیلی مهمان‌نوازند، خیلی گرم، خیلی امیدوار، خیلی منضبط، خیلی باهوش، خیلی آگاه و خلاصه مردمی بسیار انقلابی هستند. (ابراز احساسات) مایه خوشحالی است که مردم نیکاراگوآ یک سال پس از پیروزی این چنین هستند.

البته شما به هرکجا که بروید نشانه‌های مبارزه‌ای را که در آنجا صورت گرفت می‌بینید، مخصوصاً آثاری که از آخرین نبردهای آزادکننده شهرها بجا مانده‌اند. همه آن خرابی‌ها، ویرانی‌هایی که از گلوله توپ، و بمب بجا مانده و علائم تیراندازی‌ها، همه را باید دید تا تصویر روشنی از شدت مبارزه در آنجا را بدست آورد.

منظره ویرانی ماناگوآ نیز بسیار چشمگیر است. قسمت مرکز شهر کاملاً بوسیله زمین‌لرزه منهدم شده است. بهمین جهت بازسازی ماناگوآ در اطراف قسمتی که در اثر زمین‌لرزه منهدم شده است صورت می‌گیرد.

ولی در نیکاراگوآ دو زمین‌لرزه رخ داده است: یکی آنکه ماناگوآ را منهدم کرد، و دیگری سوموزائیس بود که باعث انهدام کشور شد. زمین‌لرزه‌ای که ماناگوآ را ویران کرد ۱۰۵۰۰ نفر تلفات داشت، در حالی که زمین‌لرزه سوموزائیس ۵۰۰۰ کشته بجای گذاشت. مشکل می‌توان در نیکاراگوآ خانواده‌ای را پیدا کرد که یک پسر، یک برادر و یا یک عضو نزدیک فامیل را از دست نداده باشد.

آنچه که ساندنیست‌ها توانسته‌اند در طول یک سال اول انقلاب برای بازسازی کشورشان انجام دهند واقعا قابل تحسین است. آنها حتی چیزهایی دارند که ما در سال اول انقلابمان نداشتیم. مثلاً باید گفت که آنها از هم‌اکنون توده‌ها را سازمان داده‌اند: اتحادیه‌های کارگری، کمیته‌های دفاع ساندنیست، زنان، جوانان، انجمن‌های کودکان ساندنیست که چیزی شبیه نوباوگان ماست. آنها همچنین جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست را دارند که در سراسر کشور متشکل است و چیزی است شبیه حزب انقلابی و پیشتاز نیکاراگوآ. (ابراز احساسات) آنها یک رهبری جمعی دارند که اعضای آن را رزمندگان چریک تشکیل می‌دهند، کسانی با سوابق طولانی، با احترام و اعتبار زیاد و تجربه فراوان، کسانی که با وجود گذراندن سالهای زیادی از مبارزه هنوز گروهی هستند جوان، اما با این امتیاز که هم از تجربه برخوردارند و هم از عقل و پختگی.

در آنجا حکومت بازسازی ملی هم هست که از اشخاص باتجربه و توانا تشکیل شده است. بین جبهه ساندنیست و حکومت بازسازی ملی رابطه نزدیکی وجود دارد؛ در درون ساندنیست‌ها، در میان صفوف و رهبری آنها، اتحاد محکمی برقرار است. بنابراین تمام شرایط برای تداوم موفقیت‌آمیز روند انقلاب وجود دارد.

مبارزه ساندنیست‌ها، نه تنها در آمریکای لاتین بلکه در سراسر دنیا، باعث برانگیختن همدردی و همبستگی بین‌المللی شد. ترکیب وسیعی که حکومت آنها از آن برخوردار است، بدون شک برای تداوم یافتن گسترده‌ترین حمایت بین‌المللی بسیار مناسب است.

سال گذشته ما از دنیای غرب خواستیم نشان بدهد که چه کسی بیشترین کمک‌ها را به مردم نیکاراگوآ خواهد کرد، که این در واقع نوعی مسابقه کمک‌رسانی بود. ما اعلام کردیم که حاضریم تا آخرین حد امکان در این راه همکاری کنیم، و از تمام کشورها - چه کشورهای سرمایه‌داری، چه کشورهای تولیدکننده نفت، و چه کشورهای سوسیالیستی - خواستیم که آخرین درجه از حمایت خود را به انقلاب نیکاراگوآ بدهند، زیرا این کشور واقعا محتاج آن بود.

حالا بگوئید، آیا در نیکاراگوآ انقلاب شده است یا نه؟ (فریادهای "بله!") انقلاب نیکاراگوآ واقعی است. (ابراز احساسات) و آیا وجود بورژوازی، وجود مالکیت خصوصی در نیکاراگوآ به این معنی است که انقلاب آنجا بورژوائی است؟ (فریادهای "نه!") نه! چیزی بنام انقلاب بورژوائی در نیکاراگوآ وجود ندارد. در نیکاراگوآ، قبل از هرچیز، یک انقلاب مردمی صورت گرفته که قدرت اصلی آن را باید در میان کارگران، دهقانان، دانشجویان و اقشار متوسط مردم جستجو کرد. انقلاب مردمی این جریان را بجلو می‌برد، نقشه کارها را می‌کشد، تا بشود کار مناسب را در زمان مناسب انجام داد.

اساسی‌ترین چیز در یک انقلاب، اساسی‌ترین چیزی که می‌شود بر پایه آن سخن از انقلاب گفت، سخن از یک انقلاب مردمی، داشتن مردم و اسلحه است.

آنچه که در شیلی رخ داد هرگز در نیکاراگوآ رخ نخواهد داد، تحت هیچ شرایطی رخ نخواهد داد زیرا مردم قدرت دارند، (ابراز احساسات) زیرا مردم اسلحه دارند. (ابراز احساسات) بنابراین انقلاب تضمین شده است. و انقلاب هفته بی‌نروی خود را مطابق شرایط واقعی و عینی کشور طرح می‌کند.

ملاقات‌های من محدود به مردم نبود. من تقریباً با ۴۰۰ رهبر اتحادیه‌های کارگری هم صحبت کردم و تجربه‌های خودمان را در تمام زمینه‌ها در اختیار آنها گذاشتم. من همچنین با تعداد زیادی از کشیش‌ها و رهبران مذهبی مترقی ملاقات کردم که طرفدار انقلاب هستند و از آن حمایت کامل می‌کنند. (ابراز احساسات)

نیکاراگوآ کشوری است که احساسات مذهبی در آنجا بمراتب عمیق‌تر از کوبا است، به همین علت حمایتی که دوائر مذهبی از انقلاب می‌کنند بسیار مهم است.

ما زمانی در شیلی، و همینطور در جامائیکا، صحبت از یک اتحاد استراتژیکی بین مسیحیان و مارکسیست - لنینیست‌ها کردیم. (ابراز احساسات) اگر بنا باشد انقلاب آمریکای لاتین ماهیتی ضد مذهبی بخود بگیرد، در میان مردم تفرقه ایجاد خواهد شد. در

کشور ما، کلیسا بطور کلی کلیسای بورژوازی، ثروتمندان و زمینداران بود. اما در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین اینطور نیست، و در آنجا کلیسا ریشه‌های عمیقی در میان مردم دارد. طبقات ارتجاعی سعی کرده‌اند از مذهب برعلیه پیشرفت و برعلیه انقلاب استفاده کنند، و در واقع مدت‌های مدیدی است که به این قصد خود جامه عمل پوشانده‌اند. لکن اوضاع تغییر می‌کند، و امپریالیسم، الیگارش و ارتجاع به این مسئله پی می‌برند که استفاده از کلیسا برعلیه انقلاب دارد مشکل‌تر و مشکل‌تر می‌شود.

بسیاری از رهبران مذهبی دیگر منحصرًا راجع به پاداش‌ها و شادمانی‌های دنیای دیگر صحبت نمی‌کنند، بلکه صحبت‌هایشان درباره نیازها و شادمانی در همین دنیا است. (براز احساسات) زیرا آنها گرسنگی، فقر، شرایط ناسالم، و درد و رنج مردم را می‌بینند.

اگر ما این را فراموش نکنیم که مسیحیت در ابتدا مذهب فقرا بود، که در دوران امپراطوری روم مذهب بردگان بود، چرا که پایدهایش را بینش‌های عمیق انسانی تشکیل می‌داد. در آن صورت شکی نیست که جنبش انقلابی، جنبش سوسیالیستی، جنبش کمونیستی، جنبش مارکسیست - لنینیستی، از رهبران صادق کلیسای کاتولیک و مذاهب دیگر که روحیه مسیحیت دوران بردگان رومی را بازیابند بسیار بهره خواهد برد. بعلاوه، خود مسیحیت نیز همراه با سوسیالیسم و کمونیسم از این جریان بهره‌مند خواهد شد. (براز احساسات) و بعضی از رهبران مذهبی در نیکاراگوآ از ما پرسیدند که چرا یک اتحاد استراتژیکی، چرا فقط یک اتحاد استراتژیکی؛ چرا صحبت از وحدت بین مارکسیست - لنینیست‌ها و مسیحی‌ها نکنیم. (براز احساسات)

من نمی‌دانم که امپریالیست‌ها در این مورد چه فکر می‌کنند. اما اعتقاد کامل دارم که این یک طرح فوق‌العاده انفجارآمیز است. (براز احساسات) این چیزی است که نه تنها در نیکاراگوآ وجود دارد، بلکه در السالوادور هم که نیروهای انقلابی و نیروهای مسیحی از نزدیک با یکدیگر متحدند وضع همینطور است.

ببینید که چطور ارتجاع و فاشیسم دائما کشیش‌ها را بقتل می‌رسانند، ببینید چطور اسقف اعظم السالوادور را با آن وضع فجیع ترور کردند. علت این امر آن است که ارتجاعیون و فاشیست‌ها - که بسیاری از آنها هر یکشنبه به کلیسا هم می‌روند - وقتی که منافع‌شان مطرح می‌شود و به خطر می‌افتد، در بمب‌گذاری کلیساها و قتل کشیش‌ها و اسقف‌ها تردیدی بخود راه نمی‌دهند. آنها اگر بتوانند خود پاپ را هم می‌کشند. (براز احساسات) اما این وضع تنها در السالوادور نیست، در گواتمالا هم اختناق و قتل دائمی، از جمله قتل کشیش‌ها رایج است. تعداد کثیری از کشیش‌ها هستند که از انقلاب طرفداری می‌کنند. من این را می‌گویم تا شما عقیده‌ای در این مورد داشته باشید که اوضاع چطور تغییر می‌کند، چطور اوضاع کشورهای مختلف با هم تفاوت دارد و در نتیجه ما نمی‌توانیم فقط

راجع به یک فرمول اکید کوبائی فکر کنیم، چون آن فرمول فقط مختص ذات. البته بسیاری از فرمول‌های دیگر هم چیزهای شید ما دارند. (ابراز احساسات) اما این شاعت هرگز کامل نخواهد بود.

ما همچنین با رهبران جبهه ساندنیست هم ملاقات کردیم، تقریباً با صد نفر از آنها. تقاضای این ملاقات از طرف آنها بود، و ما هم تجربه‌های خودمان را برایشان شرح دادیم. و این را هم باید به شما بگویم که در این ملاقات‌ها من نسبت به انقلاب خودمان انتقادهای بسیار کردم، چون معتقدم که صداقت بیش از هر چیز دیگری در این دنیا ارزش دارد و ما نمی‌توانیم گستاخ و باافاده باشیم و خودمان را عقل‌کل بدانیم. البته من اعتقاد دارم که ما عاقل هستیم؛ اما عاقل هستیم چون می‌دانیم که چطور باید کمبودهای خودمان را تشخیص بدهیم، (ابراز احساسات) چون می‌دانیم که چطور باید از اشتباهات خودمان یاد بگیریم، (ابراز احساسات) و ما عاقلیم چون از خودمان انتقاد می‌کنیم، (ابراز احساسات) چون تواضع و فروتنی داریم. (ابراز احساسات) و ما صمیمانه معتقدیم که تجربه‌های فوق‌العاده‌ای را می‌شود از انقلاب ما کسب کرد.

اگر شما از ما بپرسید که در صورتی که قرار باشد همه چیز را از اول شروع کنیم چه خواهیم کرد، من به شما خواهم گفت که دقیقاً همان کارهای قبلی را خواهیم کرد و درست به همین طریق به همین‌جا که امروز هستیم خواهیم رسید. (ابراز احساسات) با این تفاوت که بدون شک کار ما خیلی بهتر خواهد بود! (ابراز احساسات)

وقتی که من در میدان انقلاب ماناگوآ صحبت می‌کردم، قصد من نصیحت کردن نبود. من گفتم که نیامده‌ام چیز یاد بدهم، آمده‌ام چیز یاد بگیرم. گفتم که نیامده‌ام کسی را تحت تاثیر قرار بدهم، آمده‌ام تحت تاثیر قرار بگیرم. هر شاگرد مکتب تاریخ که واقعا به جریان‌های سیاسی - انقلابی علاقمند باشد، چیزهای زیادی از تمام انقلاب‌های جدید یاد می‌گیرد. (ابراز احساسات)

بودند کسانی که از رفتن فیدل به نیکاراگوآ احساس نگرانی می‌کردند. می‌گفتند مبادا این دیدار به ضرر نیکاراگوآ تمام شود. نیکاراگوآئی‌ها خوب می‌دانستند که من هرگز اسم دیدار از نیکاراگوآ را به زبان نیاوردم و هیچوقت خودم را به آنجا دعوت نکردم. آنها خوب می‌دانستند که من آمده‌ام هر روز و هر زمانی که خود آنها مناسب بدانند از نیکاراگوآ دیدن کنم، (ابراز احساسات) حالا می‌خواهد سال اول باشد، سال دوم، سال سوم، یا سال دهم و بیستم، و یا هیچوقت. چون ما اصلاً بدنبال افاده‌فروشی، (ابراز احساسات) بدنبال هر نوع شوونیسم، (ابراز احساسات) یا برتری‌طلبی نیستیم. (ابراز احساسات) انقلاب ما در پی آن است که یک نمونه باشد، در پی این نیست که برتری بجوید. (ابراز احساسات) انقلاب ما علاقه‌ای ندارد که بنظر رهبر بیاید و یا مردم دیگر را رهبری کند.

ما خیلی خوشحال خواهیم شد که صفوف عقب‌مانده - صفوف بسیار عقب‌مانده - تمامی آمریکای لاتین و کارائیب انقلابی را بجلو برانیم. (ابراز احساسات) آنچه ما به آن علاقمندیم انقلاب است، آزادی مردمان خودمان است. و بهمین دلیل است که وقتی ما به نیکاراگوآ رفتیم به این خاطر نبود که ساندنیست‌ها از ما دعوت کرده بودند، بلکه به این خاطر بود که آنها دیدار از نیکاراگوآ را به ما حکم کرده بودند. (ابراز احساسات)

من این مطلب را بعنوان هشدار به کسانی می‌گویم که فکر می‌کنند ما از خودراضی هستیم و قصد خودنحاشی داریم. دوستی ما با ساندنیست‌ها چیزی نیست که از دیروز یا از یک سال قبل شروع شده باشد، این یک دوستی بیست‌ساله است. (ابراز احساسات) روابطی که ما داریم بسیار نزدیک است، اما بنای آن را احترام و اعتماد متقابل تشکیل می‌دهد.

امپریالیست‌ها و ارتجاعیون از این مسئله نگرانند که چه چیزی ممکن است در گواتمالا و السالوادور و جاهای دیگر پیش بیاید. ما از این بابت نگران نیستیم. امپریالیست‌ها از وجود مارکسیست - لنینیست‌ها نگرانند؛ از آن وحشت دارند. برای آنها دیدن یک مارکسیست بمنزله دیدن یک شبح است، مثل دیدن خود شیطان است. آنها از این بابت حوابتان نمی‌برد. اما وقتی که ما بورژوازی را می‌بینیم نگران نمی‌شویم، (ابراز احساسات) به آن می‌خندیم. وقتی که ارتجاعیون چشمان به یک سوسیالیست، یک کمونیست، یک مارکسیست - لنینیست می‌افند، فکر می‌کنند که کار بورژوازی تمام شد؛ اما وقتی که ما یک عضو بورژوازی را می‌بینیم هرگز چنین فکر نمی‌کنیم که کار سوسیالیسم و کمونیسم دارد به پایان می‌رسد. (ابراز احساسات) دلیلش هم این است که جامعه بورژوائی متعلق به گذشته است، همانطور که جوامع برده‌داری و فئودالیسم هم به گذشته تعلق دارند. زمانی خواهد رسید که مردم خواهند پرسید: "آن نظام جنون‌آسایی که سرمایه‌داری‌اش می‌خواندند، چه نظامی بود؟" آنوقت دیگر سرمایه‌داری مرحله‌ای است که پشت سر گذاشته شده، هم در اینجا و هم در جاهای دیگر.

من همه این مطالب را می‌گویم تا کسی گیج نشود و در ضمن اعتماد خودمان را نسبت به انقلاب ساندنیست‌ها ابراز کرده باشم، و این عقیده‌ام را گفته باشم که کاری را که آنها دارند انجام می‌دهند عالی است و راهشان بسیار صحیح است. (ابراز احساسات) قدرت در دست آنهاست و آنها می‌توانند برای آینده خود نقشه بریزند. هیچ کودتای بی‌ارزشی نمی‌تواند انقلاب ساندنیست‌ها را سرکوب کند. در آنجا کودتائی صورت نخواهد گرفت، زیرا که قدرت و اسلحه در دست مردم است. (ابراز احساسات) آنچه که در شیلی رخ داد، در آنجا رخ نخواهد داد. آنچه که در بولیوی رخ داد، در آنجا رخ نخواهد داد.

این نشان می‌دهد که ارتجاعیون، سرمایه‌داران و امپریالیست‌ها چه کارهائی از دستشان برمی‌آید. آنها صحبت از پارلمان، قانون اساسی و دموکراسی می‌کنند، این چه دموکراسی

بیخودی است (ابراز احساسات) که در آن مردم بحساب نمی‌آیند، و وقتی که انتخابات می‌شود و مردم رای می‌دهند و یک حکومت مرفقی انتخاب می‌کنند، یک کودتای فاشیستی خفقان را از نو شروع می‌کند؟ همین جریان در السالوادور هم اتفاق افتاد. تا جنبش انقلابی قدرت بیشتری پیدا کرد، در آنجا یک کودتا صورت گرفت. در السالوادور، ارتش فاشیستی در اتحاد با حزب دموکرات مسیحی - که نه از دموکراسی در آن خبری هست و مسلماً نه از مسیحیت - دست به ایجاد یک رژیم خونین زده‌اند. در السالوادور روزانه بطور متوسط ۵۰ نفر بقتل می‌رسند.

من می‌خواهم از حکومت‌هایی که اینهمه قیل و قال درباره‌ی ارادل و اوباش* راه انداختند سؤال کنم که چرا درباره‌ی دهها جنایتی که هر روز علیه مردم السالوادور صورت می‌گیرد یک کلمه هم حرف نمی‌زنند. (ابراز احساسات) آنها یکباره نگران وضع چند لومپن در اینجا شدند، (فریادهای "درست است فیدل، بزن دخل یانکی‌ها را بیار" و ابراز احساسات) یکباره نگران وضع چند جانی تن‌لش و انگل شدند که هیچوقت آسیبی به آنها نرسیده بود و حتی به یک موی سرشان هم دست‌درازی نشده بود. حقیقت را بخواهید، ما مجبور بودیم مواظب باشیم که موهای سر اینها را نکنند (خنده‌ی حضار) و چندین بار از مردم بخواهیم که جلوی خودشان را بگیرند و شر آنها را کم نکنند؛ اما مهم این است که آنها آسیبی ندیدند. همه‌ی آنها می‌خواستند به بهشت یانکی‌ها بروند، بهشت فحشاء، مواد مخدر، قمار و غیره. خلاصه اینکه، ارادل و اوباش بودند! آن حکومت‌ها در مورد این مسئله خیلی ناراحت شدند و انواع و اقسام تبلیغات براه انداختند، و حالا ما در برابر یک قتل‌عام وحشتناک هستیم - وحشتناک! برنامه‌ی فاشیست‌ها این است که ۲۰۰۰۰۰ السالوادوری را ترور کنند تا انقلاب سرکوب شود؛ و برای ایجاد رعب و وحشت، مرد و زن و کودک و آدم‌های بی‌گناه را از دم تیغ می‌گذرانند.

چرا صداهای دموکراتیک برای دفاع از ابتدائی‌ترین حوای مردم فهران که حق زندگی است بلند نمی‌شود؟ و چیست آنچه که درباره‌ی صحبت می‌کنند؟ آهان، امکان مداخله!

من نمی‌خواهم اسمی از حکومت‌ها ببرم، اگرچه بخوبی می‌دانم کدام یک از آنها هستند. نمی‌خواهم اشاره‌ای به آنها بکنم برای آنکه گاهی بهتر است امور را متشنج نکنیم، مخصوصاً با در نظر گرفتن اوضاع خاص قاره در حال حاضر؛ و با توجه به کودتای اخیر بولیوی که در

* منظور کاسترو کسانی است که با پناهندگی خشونت‌آمیز به برخی سفارتخانه‌های خارجی قصد مهاجرت از کوبا را داشتند.

سطح گسترده‌ای محکوم شده است. اما بعضی از همان کسانی که کودتای بولیوی و اختناق شدید علیه کارگران، دهقانان و دانشجویان را در آنجا محکوم می‌کنند، در عوض حکومت خونین فاشیست دموکرات مسیحی را در السالوادور مورد پشتیبانی قرار می‌دهند. (ابراز احساسات) و ایالات متحده برای حونتای فاشیست دموکرات مسیحی مستشار و اسلحه می‌فرستند و به آن کمک‌های اقتصادی می‌کند. و تازه صحبت از مداخله هم می‌کنند؛ بگذارید ببینیم در صورت مداخله آنها در السالوادور چه خواهد شد. مردم السالوادور را نباید دستکم گرفت. امپریالیست‌ها نه مردم السالوادور را باید دستکم بگیرند، و نه احساسات احترام‌آمیزی را که در سراسر آمریکای لاتین نسبت به السالوادور وجود دارد. (ابراز احساسات)

ما شاهد همبستگی یکپارچه و کامل مردم نیکاراگوآ با السالوادور بودیم. من اطمینان دارم که اگر امپریالیست‌ها دست به چنین حماقتی بزنند که بخواهند در السالوادور مداخله کنند. و بنده دیگری در آمریکای لاتین بوجود خواهد آمد. (ابراز احساسات)

معاذ الله. بکی‌های امپریالیست پشتیبان سوموزا بودند چون او دست‌نشانده خود آنها بود. وقتی که من در اجتماع اصلی آنجا صحبت کردم نمی‌خواستم درباره این مطالب حرفی بزنم. چون یک مثبت مدیونگی آمریکائی هم حضور داشت و من که یک بازدیدکننده بودم فکر کردم صحبت کردن در این باره حق من نیست، اما حالا فکر می‌کنم که در اینجا حق دارم که این مسئله را عنوان کنم. (ابراز احساسات) امپریالیست‌ها سوموزا را سرکار آوردند؛ و سالها بطور مستقیم در نیکاراگوآ مداخله کردند. گارد ملی سوموزا را آنها درست کردند که بوسیله آن سوموزا به قدرت رسید. او اولین فرد سلسله سوموزا بود، چون در آنجا حداقل سه پادشاه وجود داشته است. آنها کسانی هستند که ساندینو را کشته‌اند. آنها مسئولین ۵۰ سال استبداد هستند که سبب مرگ بیش از ۱۰۰۰۰۰ نیکاراگوآئی بوده است. و هم آنها بودند که تا آخرین لحظه از آن استبداد حمایت کردند. آنها بودند که عقیده تشکیل یک نیروی حافظ صلح در منطقه را مطرح کردند، با این هدف که از طریق مداخله پیروزی را از دست ساندنیست‌ها درآورند. آنها موفق نشدند، چرا که حتی سازمان کشورهای آمریکائی، همان سازمان معروف، وقتی که سعی شد این برنامه اجرا شود در مقابل آن ایستاد. اگر غیر از این بود، آنها دست به همان کاری می‌زدند که در سانتودومینگو کرده بودند.

خوب، ساندنیست‌ها پیروز شدند و آمریکا اعلام کرد که آماده همکاری است و می‌خواهد دوست باشد. ما از این بابت خوشحال شدیم، زیرا بنظر می‌رسد که سیاست همکاری بسیار عاقلانه‌تر از سیاست خصومت است. سیاست همکاری، نه سیاست تجاوز.

البته حالا دیگر امپریالیست‌ها از انقلاب کوبا، و از نفعهای حائزگرا، محاصره اقتصادی و خصومت‌شان علیه کوبا خبرهایی یاد گرفته‌اند و ظاهراً نمی‌خواهند دوبار از یک آتش داغ بخورند.

خوب، ما خوشحالیم که آنها اقدام به محاصره نیکاراگوآ نکرده‌اند، خوشحالیم که هیچ نوع تجاوز اقتصادی یا تجاوز دیگری علیه نیکاراگوآ صورت نگرفته، خوشحالیم که هیچ نقشه و طرحی برای خرابکاری در نیکاراگوآ مشاهده نشده - و اینها چیزی است که ما از امپریالیسم می‌خواهیم. و همچنین این وظیفه اخلاقی امپریالیست‌هاست که به خاطر استثماری که بر مردم نیکاراگوآ روا داشته و برای جبران مسئولیت ۵۰ سال استبدادی که بر آنها تحمیل کرده‌اند، با نیکاراگوآ همکاری اقتصادی داشته باشند. ما نه تنها اصلاً مخالفتی نداریم، بلکه از دیدن همکاری امپریالیست‌ها با نیکاراگوآ از لحاظ اقتصادی، خوشحالیم. اما یک سال تمام است که آنها درباره دادن یک اعتبار ۷۵ میلیون دلاری به نیکاراگوآ جر و بحث کرده‌اند. و بالاخره، پس از بحث‌های زیاد که بعضی اوقات برای کشور گیرنده وام تحقیرآمیز هم بود، این اعتبار تصویب شد. البته قسمتی از این اعتبار به بخش خصوصی داده می‌شود و آزادانه در اختیار حکومت بازسازی ملی قرار نخواهد گرفت.

و این بدان معنی است که پس از پیروزی ساندنیست‌ها، امپریالیست‌ها در پی بازسازی، تقویت و راه انداختن سرمایه‌داری در نیکاراگوآ هستند. مقاصد آنها روشن است، ولی ما خوشحالیم، خیلی خوشحالیم از اینکه آنها به نیکاراگوآ اعتبار داده‌اند و با آن همکاری اقتصادی می‌کنند.

ما مدارک بسیار روشنی از پیوندهای موجود بین سوموزائسم و امپریالیسم داریم. اینها عبارتند از: حمله مزدوران به خلیج خوکها، ریزش مزدورانی که در گوانتلا توریج دیده بودند به پوئرتو کابزاس در نیکاراگوآ فرستاده شدند و از آنجا - درست مثل اسکندرمالکیت سیاه شد - به کوبا اعزام گردیدند. بمبارانهای - ۲۶ - که به پایگاههای هوایی ما حمله کردند، که به مردم ما حمله کردند. بمباران حرکتان پوئرتو کابزاس بود، تمام کشتی‌ها و همه قوای مزدور از پوئرتو کابزاس حرکت کردند. اینها نمونه‌هایی از پیوند بین سوموزا و امپریالیسم بود.

قتل‌عام نه تنها در السالوادور بلکه در گواتمالا هم صورت می‌گیرد. هر روز اجساد از کارگران، دانشجویان، پیشه‌وران و حتی کشیش‌ها پیدا می‌شود. در آنجا یک رژیم خفقان‌آور و خونین وجود دارد. در اینجا دوستان توریلیو*، که در دوران حکومت آربنزا^۸

وزیر خارجه (گواتمالا) بود در کنارمان ایستاده است. (ابراز احساسات) او شاهد مداخله یانکی‌ها بود، مداخله‌ای از نوع خلیج خوکها که حکومت دموکراتیک گواتمالا را بیش از بیست سال پیش سرنگون کرد و بجای آن یک حکومت مزدور نشانده که در طول این بیست سال سبب مرگ ۶۰۰۰۰ نفر شده است. و من از خودم می‌پرسم که آیا مردم می‌توانند به تحمل این وضع ادامه دهند؟

تجربه گواتمالا، تجربه السالوادور، تجربه شیلی، تجربه بولیوی، اینها همه چه چیزی به ما یاد داده است؟ اینکه فقط یک راه وجود دارد: انقلاب! (ابراز احساسات) که فقط یک راه وجود دارد: مبارزه مسلحانه انقلابی! (ابراز احساسات) این همان تزی است که وقتی کوبا به مردم گفت دارند شما را فریب می‌دهند، از آن دفاع می‌کرد.

ابگاری. ارتجاع و امپریالیسم از تمام این مکانیسم‌های باصطلاح قانونی، از این دموکراسی باصطلاح پارلمانی. برای فریب دادن خلق‌ها استفاده می‌کنند. حتی زمانی که اکثریت قاطع مردم از طرق مکانیسم‌های دموکراتیک یا باصطلاح دموکراتیک بر علیه یک حکومت ارتجاعی و بنفع یک حکومت مترقی یا حتی دموکراتیک رای می‌دهند، یک کودتا صورت می‌گیرد. مثل آنچه که در شیلی و بولیوی اتفاق افتاد. مردم از این چیزها درس گرفتند و دیدند که بدست آوردن آزادی تنها یک راه دارد: راه کوبا، راه گرانادا، راه نیکاراگوا. هیچ راه دیگری موجود نیست.

و حالا امپریالیست‌ها دارند ما را تهدید به مداخله می‌کنند. آیا ما باید از این بابت خوابمان نبرد؟ آیا در طول این ۲۱ سال گذشته ما را دائما تهدید نکرده‌اند؟ مردم دست از مبارزه نخواهند کشید. مثال نیکاراگوا اثبات روشنی است بر اینکه مردم چه کارهایی قادرند انجام دهند، چرا که آنها ارتش سوموزا را تقریباً با دست خالی نابود کردند. مردم از همین حالا می‌دانند که امکانات برای جنگ نه فقط در کوهها، نه فقط در مناطق روستائی، بلکه در شهرها هم وجود دارد. (ابراز احساسات) مردم می‌دانند چطور باید تونل کند، دیوارها را فرو ریخت، خانه‌های یک محله را بهم مرتبط کرد، و شهرهای طغیان‌زده را تبدیل به قلعه‌های جنگی نمود. و وقتی که می‌بینیم این جریان چگونه در نیکاراگوا اتفاق افتاد، می‌فهمیم که هیچ ارتشی نمی‌توانست جلوی آن را بگیرد. حالا دیگر مردم می‌دانند که آن افسانه قدیمی دوران موسولینی که می‌گفت انقلاب را می‌شود با ارتش یا بی‌ارتش انجام داد، اما علیه ارتش هرگز، چیزی جز یک دروغ نیست. زیرا ما در نیمکره خودمان تابحال سه انقلاب علیه سه ارتش داشته‌ایم! (ابراز احساسات)

ما در لحظات واقعا خطرناکی از اوضاع بین‌المللی زندگی می‌کنیم که بر منطقه ما و بر سراسر جهان تاثیر می‌گذارد. تحلیل‌گران، دولتمردان، آدم‌های متفکر، این را درک می‌کنند که چشم‌انداز دنیا در چند سال آینده چقدر تیره است: مشکلات انرژی که دنیا،

بخصوص دنیای عقب مانده با آن روبروست، مشکل مواد غذایی و رعد غیر قابل کنترل جمعیت، مشکلات آموزش و بهداشت و مشکلات محیط زیست - یعنی نه تنها نابودی دشت ها و جنگل ها، بلکه همچنین مسموم شدن تدریجی آب و هوا. حتی اگر شود جلوی جنگ را هم گرفت، تلاشی که باید برای دست و پنجه نرم کردن با این مشکلات صورت بگیرد، حقیقتاً چشمگیر خواهد بود. و این مشکلات را بدون همکاری بین المللی نمی توان حل کرد - ما نه تنها به یک جو مسالمت آمیز، بلکه به یک جو همکاری احتیاج داریم.

اکنون جهان یکبار دیگر در آستانه جنگ سرد قرار گرفته است، در آستانه مسابقه تسلیحاتی، آنهم در زمانی که کشورهای عقب مانده دنیا بار قرض ۳۰۰ میلیارد دلار را بر دوش می کشند، و چنین تخمین زده می شود که این مبلغ تا سال ۱۹۸۵ به ۷۰۰ میلیارد دلار خواهد رسید. معنی این آنست که دنیا در آستانه یک فاجعه اقتصادی و مالی بی سابقه قرار گرفته است. و درست در چنین شرایطی که بدون شک مستلزم کوشش برای صلح، همزیستی و همکاری در میان همه ملل دنیاست، ما خود را در برابر اوضاع کنونی ایالات متحده آمریکا می یابیم - در برابر سیاست جنگ طلبانه آن، در برابر نقشه هاییش برای استقرار ۵۰۰ موشک هسته ای با برد متوسط در اروپا، در برابر نقشه هایی که برای تجدید سلاح ناتو دارد، نقشه هاییش برای ایجاد پایگاه های نظامی در خلیج فارس و اقیانوس هند، پایگاه های دیگری که در خاورمیانه می خواهد ایجاد کند، و غیره و غیره. مسئولیت همه اینها با حکومت فعلی آمریکاست.

اخیراً کنگره حزب جمهوریخواه در ایالات متحده برگزار شد، و کاندیدای آن حزب برنامه ای را تدوین و تصویب کرده است که ماهیتی فوق العاده خطرناک و ارتجاعی دارد. بعضی مواقع آدم فکر می کند ما داریم در روزهای شید روزهای قبل از انتخاب ندر هیتلر به مقام صدر اعظم آلمان زندگی می کنیم.

منظور من این نیست که هر دوی این اوضاع دفعاً به یکدیگر منتهی دارند. در آن روزها دیوانه های مثل هیتلر می توانست جنگی را شروع کند. به این امید که جنگ را برود و ریسکی هم برای نابودی بشریت وجود نداشته باشد. این روزها من فکر می کنم به خاطر تغییراتی که در دنیا اتفاق افتاده و به خاطر توازن کنونی نیروهای جهانی، دست و بال دیوانه ها بسته باشد. ولی امید ما هنوز این است که دیوانه ها هم کمی عقل شان را بکار بیندازند.

اما در حال حاضر این امکان واقعی هست که حزبی که چنین برنامه ای تصویب کرده در انتخابات آمریکا پیروز شود. و البته چشم انداز این حزب در مورد آمریکای لاتین از این تیره تر نمی شود. این حزب خواهان قطع هرگونه کمکی به نیکاراگوآ و خلاص شدن از شر انقلاب آنجاست - همانطور که آدم دلش می خواهد از شریک غده خلاص شود. این حزب

خواهان جلوگیری از هرگونه تغییر و تحول متری در آمریکای مرکزی است، عملاً به حکومت‌های فاشیستی کمک می‌کند، قراردادهای کانال پاناما را زیر پا می‌گذارد، و می‌خواهد پورتوریکو بصورت ضمیمه و مستعمره آمریکا باقی بماند. حتی اشاره‌ای هم به این مطلب کرده است که می‌خواهد دست به محاصره دریائی کوبا بزند، ارتجاعی‌ترین صحبت‌ها را در مورد اتخاذ یک سیاست تجاوزگرانه در آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه می‌کند، و همچنین از سیاست تجدید سلاح و رسیدن به برتری نظامی نسبت به اردوگاه سوسیالیستی سخن می‌گوید. من می‌دانم در ایالات متحده هستند کسانی که ترجیح می‌دهند ما کوبائی‌ها به این برنامه حزب (جمهوریخواه) حمله نکنیم. استدلال آنها اینست که بخاطر گرایش قسمتی از افکار عمومی آمریکا بطرف راست، هر نوع انتقادی که از این برنامه بشود بنفع تدوین‌کنندگان آن تمام می‌شود، و از آنجا که ما بعنوان دشمن قلمداد می‌شویم بهتر است کوبا به این برنامه حمله نکند. بسیار خوب، من این طرز فکر را می‌فهمم. اما آنچه که در اینجا مطرح است انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا نیست، سرنوشت بشریت، سرنوشت دنیا و مسئله صلح یا جنگ است. (ابراز احساسات)

این برنامه باید محکوم شود و افکار عمومی جهان باید نسبت به این مسئله آگاه باشد. این یک مسئله اساسی است که افکار جهانیان به این برنامه سیاسی عکس‌العمل نشان دهد. اسامی برای ما مهم نیستند؛ برای ما فرق نمی‌کند چه کسی رئیس‌جمهور آمریکا بشود. ما خیال نداریم خودمان را در این جریان درگیر کنیم. آنچه برای ما مهم است وضعی است که بخاطر وجود برنامه سیاسی یک حزب آمریکائی، جهان را تهدید به جنگ می‌کند. (ابراز احساسات) آنچه در اینجا مطرح است نه صرفاً یک مسئله ملی، بلکه یک مسئله بین‌المللی است. ما صرفاً نگران کشور خود نیستیم، بلکه نگران سرنوشت بشریتیم.

ما بعنوان یک کشور انقلابی، از ریسک‌هایی که از زمان تصمیم‌مان برای انجام یک انقلاب با آن روبرو بوده‌ایم آگاهیم. ۲۱ سال است که ما با این ریسک‌ها زندگی کرده‌ایم، و مجبور بوده‌ایم همه‌چیز را تحمل کنیم: محاصره اقتصادی، خرابکاری، سابوتاژ، وجود گروه‌های ضدانقلابی، نقشه‌هایی که برای قتل همه ما کشیده شده. این حقیقت که ما هنوز زنده‌ایم گواهی است بر عدم کارآئی امپریالیسم، زیرا همه از نقشه‌هایی که آنها کشیدند مطلعند. و در ضمن، اگر بخواهیم منصفانه صحبت کنیم، این امر گواهی بر کارآئی نهادهای امنیتی دولت ما نیز هست. (ابراز احساسات) تهاجمات مزدوران، حملات راهزنانه، نقشه‌هایی که برای تجاوز مستقیم طرح شده، آیا همه اینها نبود که به استقرار موشک‌های هسته‌ای در کوبا انجامید؟ چرا ما با این کار موافقت کردیم؟ صرفاً بخاطر اینکه با نقشه‌های تجاوز مستقیم آمریکا علیه کوبا مقابله کنیم.

بسیاری از ما، بسیاری از کسانی که اینجا هستند - شاید بجز پسران و دختران کم‌سن و

سالی که در میان دبیرستان‌ها مقام اول را کسب کرده‌اند - این تجربه را گذرانده‌ایم . زمانی بود که ما اینجا موشک‌های هسته‌ای داشتیم ، تعداد زیادی سلاح‌های هسته‌ای هم به طرف ما نشانه رفته بود . و همه بیاد دارند که در آن روزهای حساس ماه اکتبر در اینجا کسی نه مرعوب شد ، نه وحشت کرد ، و نه خوابش را از دست داد . حتی زمانی فرا رسید که ما ترجیح می‌دادیم از روی نقشه زمین محو شویم ولی در عوض یک ذره هم به خواست امپریالیست‌ها تن در ندهیم . (ابراز احساسات)

بعدا من در اولین کنگره حزب‌مان ارزیابی فعلی خودمان را از راه‌حل بحرانی که پدید آمد تشریح کردم و با صراحت و صداقت تمام گفتم که با توجه به تاریخ و با در نظر گرفتن قریب ۲۰ سالی که از آن موقع گذشته است ، بنظر می‌رسد که آن راه‌حل صحیح بوده است . اما اینکه من امروز ، یعنی زمانی که تهدیدات جدیدی دارد علیه ما صورت می‌گیرد ، این مطلب را عنوان می‌کنم ، به این علت است که خاطر باند جمهوریخواهان و آقای ریگان یا رگان - یا هرطور که باید آنرا تلفظ کرد - و همچنین خاطر مشاوران او را از این بابت جمع کنیم که تهدیدات علیه کوبا بی‌فایده است . (فریادهای "درست است فیدل ، یانگی‌ها را بفرست جهنم ، فیدل ، بفرستشون جهنم ، مجبورشون کن احترام ما را نگه‌دارند !") من می‌خواهم به امپریالیست‌ها هشدار بدهم که این تهدیدات نمی‌تواند خواب را از ما بگیرد . مردم آبدیده و کهنه‌کارند و بقدر کافی شجاع هستند که کسی نتواند آنها را مرعوب کند . ما نمی‌دانیم چه اتفاقی خواهد افتاد . گاهی هم ممکن است برنامه انتخاباتی ربطی به کاری که یک دیوانه بر سریر قدرت می‌کند نداشته باشد . شاید همه آن صحبت‌ها فقط یک‌سری مزخرفات عوام‌فریبانه باشد ، اما به عقیده ما این جریان خطرناک است زیرا آنها همان چیزی را به زبان می‌آورند که احساس می‌کنند ، همان چیزی را می‌گویند که در فکرشان هست .

ما باید این مسائل را تجزیه و تحلیل کنیم و به مردم خودمان هشدار بدهیم . بنظر من این موضوع دلیل دیگری است برای اینکه ما کارمان را بهتر کنیم ، و به قدرت ، نیروی دفاعی و بیش از همه به آگاهی خودمان بیفزائیم .

اگر یک برنامه انتخاباتی با چنین ماهیتی با اجرا درآید ، بین ایالات متحده و مردمان آمریکای لاتین جنگ خواهد شد ، زیرا ممکن نیست بشود این قاره را به دوران چماقداری بازگرداند . و مردم ما - مردمی که آموزش و آگاهی سیاسی عالی دارند - باید از این واقعیت‌ها مطلع و آگاه باشند .

ما آدم‌های بدبین نیستیم و هرگز نبوده‌ایم ؛ برعکس ، همیشه خوشبین بوده‌ایم و هنوز هم هستیم . بهمین دلیل است که ما اینقدر به افکار عمومی بین‌المللی و افکار عمومی مردم وابسته‌ایم ، زیرا بهیچوجه نمی‌شود دنیا را زیر یوغ فاشیسم ، استعمار ، استعمار نو ، و یا زیر

یوغ ستم کشاند، بدون آنکه ابتدا بشریت کاملاً از صحنه روزگار برچیده شود. بعبارت دیگر، ما فکر نمی‌کنیم در این دنیا چیزی یا کسی وجود داشته باشد که بتواند ساعت تاریخ را به عقب برگرداند. اما این کمال ساده‌لوحی و عدم واقع‌بینی خواهد بود اگر از خطرات آگاه نباشیم.

من فکر می‌کنم در دنیا مردم زیادی هستند - نه تنها سوسیالیست‌ها و مارکسیست - لنینیست‌ها، بلکه دموکرات‌ها، لیبرال‌ها، بورژواها، روشنفکران بورژوا، بخش‌هایی از روحانیون، مقامات دولتی، حتی کسانی از دنیای سرمایه‌داری و حتی دنیای سرمایه‌داری صنعتی - که همگی از این خطرات آگاهند و باید هم آگاه باشند. ما می‌دانیم عده زیادی هستند که در این باره هشدار می‌دهند، و باید این طرز فکرهای عقلانی حتماً رایج شود.

همین دلیل وظیفه‌ی ماست که ضمن داشتن آمادگی برای هر اتفاقی، دست به مبارزه برای صلح بزنیم. (ابراز احساسات) موضع ما باید این باشد: مبارزه برای صلح، فعالیت برای صلح، دفاع از صلح، و در عین حال داشتن آمادگی برای هر اتفاقی. (ابراز احساسات) امسال تصمیم گرفته شد که مراسم جشن ۲۶ ژوئیه در استان جدید سییگوده‌آویلا برگزار شود. این تصمیم بخاطر قدردانی حزب ما از فعالیت‌های برجسته، موثر و شورانگیز این استان گرفته شد. (ابراز احساسات) من می‌دانم که شما چقدر از این تصمیم خوشحال شدید. اتخاذ این تصمیم ۵۴ روز قبل اعلام شد و من می‌دانم که شما در طی این مدت چقدر زحمت کشیدید: این میدان، این خیابان‌ها، این گذرگاه، تمام کارهایی که شما کرده‌اید - همه اینها را شما فقط در طول چند هفته کوتاه انجام داده‌اید. حتی ساختمان سالن سینمایی که قرار بود در ماه دسامبر تمام بشود، تقریباً در طی ۴۵ روز تمام شد. (ابراز احساسات) من می‌دانم که چطور شما شهر را مرمت کرده‌اید و همه چیز را رنگ زده‌اید، همه کارها را شما انجام داده‌اید تا سییگوده‌آویلا بتواند میزبان مراسم جشن ۲۶ ژوئیه باشد، میزبان تمام هیئت‌های نمایندگی که به اینجا آمده‌اند. (ابراز احساسات) و چنین است که ما اکنون جشن یادبود ۲۶ ژوئیه را دقیقاً در کوچکترین مرکز استانی کشورمان برگزار می‌کنیم. (ابراز احساسات)

طرز سازماندهی و عظمت این اجتماع بسیار چشمگیر است. این را همه ما می‌دانیم که شما برای این مراسم چقدر تلاش کرده‌اید. چقدر طول کشید تا شما به اینجا برسید و چه ساعتی را در این میدان به انتظار ایستاده‌اید. و از این مسئله نیز واقفیم که چه کوشش عظیمی در زمینه کشاورزی جهت کشت نیشکر و وجین کردن صورت گرفته است. (ابراز احساسات)

استان سییگوده‌آویلا از نقطه نظر محصول نیشکر یکی از مهمترین استان‌های کشور بشمار می‌رود. در طی سالهای گذشته این استان برای درو نیشکر به دهها هزار کارگر از

استان هاوانا و استان‌های شرقی - یعنی به نیروی کار انسانی از سایر استان‌ها - نیازمند بود. منظور من استان سییگوده‌آویلا نیست، چرا که در آن زمان اینجا بصورت استان نبود. منظورم منطقه سییگوده‌آویلا است. در این استان که جمعیتش ۳۱۵۰۰ نفر است - یعنی احتمالا کوچکترین استان کوبا است - و دارای مناطق وسیع نیشکر می‌باشد، بزرگترین امتیاز شما این بود که توانستید تقریبا با اتکاء کامل بر نیروهای خود وظایف تولیدی استان را بپایان برسانید، کشت و برداشت محصول نیشکر و سایر امور زراعی را انجام دهید، طرح‌های ساختمانی را به اتمام برسانید و در عین حال خدمات اجتماعی را نیز همچنان تامین کنید. (ابراز احساسات)

این استانی است که شاخص میزان تولید آن بالا است. ما می‌توانیم با ذکر بعضی آمار و ارقام نشان دهیم که چگونه در طول انقلاب تولیدات کشاورزی و صنایع شکر افزایش یافته است. مثلا در سال ۱۹۵۲ یک دروگر نیشکر بطور متوسط ۱/۷۴ تن نیشکر را درو می‌کرد. در حالیکه در سال ۱۹۷۹ این مقدار به ۳/۶۸ تن نیشکر رسید. در سال ۱۹۵۲، ۳۰۸۳۶ عدد داس مخصوص لازم بود تا محصول نیشکر برداشت شود. در سال ۱۹۷۹، ۶۹۴۹ عدد داس برای این کار کفایت می‌کرد. این ارقام ایده‌ای بدست می‌دهد از اینکه ما در مکانیزه کردن کشاورزی چقدر پیشرفت کرده‌ایم. ما اکنون نسبت به سال ۱۹۵۲، به ۲۳۸۸۷ عدد داس مخصوص نیشکر کمتر احتیاج داریم - و سال ۱۹۵۲ سالی بود که بزرگترین برداشت نیشکر تحت نظام سرمایه‌داری صورت گرفت.

در سال ۱۹۵۲، ما برای درو، بارگیری و حمل محصول نیشکر به ۳۵۳۱۵ کارگر احتیاج داشتیم. اما امروز همین کار توسط ۱۱۳۴۱ کارگر انجام می‌شود.

در سال ۱۹۵۲ میزان تولید شکر به نسبت هر کارگر زراعی، ۲۶/۵ تن بود. در حالیکه در سال ۱۹۷۹ این رقم به ۷۷/۴ تن رسید، یعنی تقریبا سه برابر شد. در سال ۱۹۷۹ میزان تولید شکر به نسبت هر فرد از جمعیت کشور، به ۲/۷۴ تن یعنی بالاترین رقم در کوبا رسید. (ابراز احساسات) بدین معنی تولید شکر به نسبت هریک از ساکنان سییگوده‌آویلا به ۲/۷۴ تن رسید، و کل میزان تولید شکر در این استان تقریبا بالغ بر ۹۰۰۰۰۰ تن گردید. بدین ترتیب ما می‌توانیم بگوئیم که با توجه به قیمت رایج شکر - یعنی حد متوسط قیمت شکر در بازار غرب و بازار سوسیالیستی - هریک از ساکنان سییگوده‌آویلا نزدیک به هزار پزو شکر تولید کرده است. (ابراز احساسات)

ولی سایر شاخص‌ها تا این اندازه مطلوب نیستند. اگرچه اکنون محصول نیشکر به نسبت هر هکتار زمین بیشتر شده است، اما با توجه به مناطق آبیاری شده و با توجه به میزان کودی که مصرف می‌کنیم، این مقدار باید از این هم بیشتر شود. هنوز جا برای افزایش محصول نیشکر وجود دارد. بازده شکر کمتر از میزان تعیین شده بود و این شاخص مطلوبی نیست.

علیرغم دستاوردهایتان، شما هنوز راه درازی در پیش دارید. کوشش برای مکانیزه کردن دروی نیشکر ادامه خواهد یافت. بارگیری محصول نیشکر اکنون صد درصد مکانیزه شده است. ۵۶ درصد از برداشت محصول قبلی بصورت مکانیزه انجام شد. در آینده ماشین‌های بیشتری خواهیم داشت و از تعداد داس‌های مخصوص نیشکر کاسته خواهد شد. در آینده شما خواهید توانست شاخص بازده نیشکر را بالا ببرید. کشور ما دهها مهندس و تکنیسین را انتخاب کرد و به کارخانه‌های نیشکر این استان اعزام نمود - در بعضی از کارخانه‌ها تعداد تکنیسین‌ها بسیار کم بودند و یا اصلا تکنیسین وجود نداشت. ما باید آنقدر که برای تولید شکرمان لازم است تکنیسین و افراد باکفایت داشته باشیم.

من معتقدم که شما می‌توانید تولید را بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش دهید. همانطور که در تولید موز این کار را کرده‌اید. در بعضی از نواحی این استان تخمین زده می‌شود که به نسبت هر هکتار ۳۴ تن موز تولید شده و در نواحی دیگر نیز افزایش قابل ملاحظه‌ای در کشت و پرورش سیب‌زمینی صورت گرفته است. ولی این روحیه‌ای که اخیرا در سیگوده‌آویلا ظاهر شده، یعنی روحیه کوشش برای بالا بردن تولید با استفاده از تمام وسایل ممکن، اساسی است. زیرا استانی کم‌جمعیت که دارای مناطق وسیع کشاورزی، مناطق مهم صنعتی و همچنین مناطق مهم تامین خدمات است باید سخت تلاش کند تا بتواند تمام عوامل لازم برای افزایش بارآوری کار را مورد استفاده قرار دهد.

در بهار امسال کوشش فوق‌العاده‌ای در سراسر کشور برای کشت نیشکر انجام گرفت. و همانطور که همه شما می‌دانید ما دچار آفات شدیم، سه نوع آفت که صدمات فراوانی به ما وارد ساخت.

کپک آبی مزارع تنباکو را تقریبا از بین برد. با وجود این، ما فکر می‌کنیم بتوانیم با استفاده از مواد شیمیائی که تاثیر فراوان آنها بر کپک آبی اثبات شده، تولید تنباکو را تا زمان برداشت بعدی به همان سطح قبلی برسانیم.

ما همچنین گرفتار تب خوک آفریقائی شدیم و برای دومین بار توانستیم این آفت را ریشه‌کن کنیم.

در حال حاضر نیز ما مشغول مقابله با زنگ ساقه‌های نیشکر هستیم که اساسا بر نوع ۴۳۶۲ یعنی باربادوس ۴۳۶۲ اثر گذاشت و اکنون ما داریم این آفت را ریشه‌کن می‌کنیم. امسال نیمی از این نوع نیشکر عملا ریشه‌کن شد و در مزارع مربوطه ما انواع دیگر نیشکر را کشت کردیم. ما فکر می‌کنیم که تا سال آینده این آفت در ۲۰۰ هزار هکتار باقیمانده نیز ریشه‌کن خواهد شد. لیکن در برداشت سال آینده ۲۰۰ هزار هکتار زمین مبتلا به آفات خواهد بود. تخمین ما این است که بجای مقدار تقریبی ۵۱ تا ۶۰ تن شکر، محصول ما فقط ۱۷ تن شکر به نسبت هر هکتار خواهد بود. و این مقدار در کل مزارع زیر کشت بالغ

بر صدها و صدها هزار تن شکر می‌شود و در نتیجه کشت و وجین مزارع نیشکر اهمیت خاصی خواهد داشت. در این مورد ما به مردم متوسل شدیم و مردم هم مثل همیشه از عهده این کار برآمدند. و اکنون می‌توان گفت که کشور ما شاهد یک راهپیمایی واقعی مردم مبارز در زمینه تولید بوده است. (ابراز احساسات)

در بهار امسال ۲۷۴۱۰۰ هکتار زمین زیر کشت نیشکر رفت و این وسیع‌ترین کشت نیشکر در دوره ۵ ساله بوده است. ۱۰۳۳۹۷۰ هکتار زمین زیر کشت جوانه نیشکر - یعنی بالاترین رقم دوره ۵ ساله - با کود مناسب تقویت گردید. (ابراز احساسات) ۲۰۴۰۲۴ هکتار از اراضی نیشکر جدید - یعنی باز هم بالاترین رقم دوره ۵ ساله - با کود مناسب تقویت گردید، (ابراز احساسات) در ۱۳۰۶۱۱۸ هکتار زمین - بالاترین رقم در دوره ۵ ساله - کود ازته بکار برده شد، (ابراز احساسات) جوانه نیشکر در ۱۷۸۱۳۹۸ هکتار - بالاترین رقم در دوره ۵ ساله - پرورش داده شد؛ (ابراز احساسات) ۱۸۵۹۰۷ هکتار زمین - یعنی بالاترین رقم در دوره ۵ ساله - مجدداً زیر کشت قرار گرفت، (ابراز احساسات) و این دو برابر میزانی بود که در سال گذشته تا این تاریخ وجین شده بود. در ۲۰ ژوئیه سال ۱۹۷۹ این رقم بالغ بر ۶۹۸۲۵۶ هکتار زمین شد. به این ترتیب، در مقایسه با سال گذشته در همین زمان، امسال میزان زمین وجین شده با دست به بیش از دو برابر افزایش یافته است. (ابراز احساسات) در بعضی از روزها بیش از ۴۰۰ هزار کارگر برای وجین کردن بسیج می‌شدند.

آنچه که اکنون باقی می‌ماند عامل غیرقابل پیش‌بینی، یعنی وضع هوا است: اینکه در روزهای باقیمانده از ماه ژوئیه و یا در ماه اوت چقدر باران خواهیم داشت. ولی از نقطه نظر انسانی، هرچه ممکن بود انجام شده و انجام خواهد شد.

آنچه که اکنون در مقابل ما قرار دارد، اجرای برنامه کشت آحر است که ۱۷۴۰۴۶۰ هکتار زمین را دربر می‌گیرد. و این بسیار مهم است زیرا نیشکر آخر بیشکری خواهد بود که در برداشت ۱۹۸۲ بالاترین میزان محصول را عرضه خواهد کرد.

برنامه‌ریزی برای ایجاد کارخانه‌های جدید شکر و افزایش میزان تولید شکر همچنان توسعه خواهد یافت. از هم‌اکنون کار برای آماده ساختن برداشت بعدی شروع شده و پیش می‌رود. در زمینه فراهم ساختن تمام وسایل موجود و تعمیر کارخانجات، نسبت به سال گذشته بطرز قابل ملاحظه‌ای جلوتر هستیم. ماشین‌آلات و کمباین‌ها در دست تعمیرند. پس از انجام یک تجزیه و تحلیل کامل از تمام جزئیاتی که بر برداشت قبلی اثر گذاشت، اقداماتی صورت گرفته تا برداشت بعدی محصول‌مان واقعاً بدون نقص باشد.

گذشته از کوشش‌های وسیع مربوط به پرورش نیشکر، کوشش‌های عظیمی نیز در امور ساختمانی و همچنین در امر حمل و نقل و تخلیه بار از بنادر - که رکورد آن در ماه گذشته

بی‌سابقه بوده - صورت گرفته است . در این زمینه لازم بود کوشش فراوانی انجام شود زیرا تعداد زیادی کشتی همزمان با یکدیگر وارد بنادر شدند . و الحق که کارگران حمل و نقل از عهده کاری که به آنها محول شده بود برآمدند . در ماه ژوئیه ، آنها علیرغم مشکلاتی که در بعضی نقاط با آن روبرو بودند - مثلاً در شهر هاوانا ، این امر همزمان با فصل کارناوال بود - از برنامه تعیین شده قبلی نیز فراتر رفتند .

کارگران سرویس مسافربری ما در پایتخت نیز کوشش عظیمی بکار بردند و بطرز قابل ملاحظه‌ای وضع حمل و نقل عمومی را بهبود دادند . آنها قصد دارند روزانه ۲۹۰۰۰ بار رفت و آمد در شهر انجام دهند و بنظر می‌رسد که این تعداد رفت و آمد برای فراهم ساختن خدمات لازم اتوبوس‌رانی در پایتخت کافی باشد .

من همچنین از کوشش پزشکان و دیگر پرسنل بهداشتی برای بهبود کیفیت خدمات بهداشتی و همچنین از کوشش معلمان برای بهبود کیفیت آموزش آگاه هستم .

نقضای این انقلاب از ما در جهت داشتن انضباط و تحمل بیشتر ، اکنون می‌رود که نمراتی را نشان دهد . وظیفه ما ، وظیفه‌ای که برای انجام آن سوگند خوردیم ، و تعهد ما در این سالروز ۲۶ ژوئیه این است که با قاطعیت تمام علیه هرچه که بد انجام می‌شود ، علیه ضعفها و نقائص موجود ، همچنان مبارزه کنیم ، (ابراز احساسات) و تاکید کنیم که می‌خواهیم منضبط‌تر و جدی‌تر باشیم ! (ابراز احساسات)

وقتی که ما در باره کوششهای کارگرانمان در ماههای اخیر صحبت می‌کنیم ، مهم است که در چنین روزی دهها هزار تن از هموطنانمان را که هم‌اکنون بعنوان کارگر ، تکنیسین ، معلم ، پزشک و رزمنده در اقصی نقاط دنیا فعالیت می‌کنند بخاطر بیاوریم و تحسینشان کنیم . (ابراز احساسات)

در حال حاضر پزشکان و پرسنل فنی کوبا در بیش از ۳۰ کشور سرگرم کار هستند . به همین دلیل است که ما از بابت داشتن تعداد ناچیزی اراذل و اوباش که مطمئناً جارو خواهند شد و به بهترین زیالهدان فرستاده خواهند شد ، شرمنده نیستیم . (ابراز احساسات) شرمنده نیستیم از اینکه ۵۰۰۰۰ کوبائی از خود گذشته و ارزنده نام کشور ما را سرافراز کرده‌اند و در دهها کشور برادر بطرز نمونه‌ای مشغول خدمت هستند . (ابراز احساسات) این نمونه و نمونه‌های دیگر نشان می‌دهند که کشور ما چیست و انقلاب ما چه چیزی ساخته است !

وقتی که نیکاراگوآ از ما معلم خواست ، معلمانی که سالها دارای تجربه هستند ، ۲۹۵۰۰ نفر داوطلب شدند ؛ (ابراز احساسات) برای انجام ماموریت‌های انترناسیونالیستی در آنگولا و اتیوپی ، صدها هزار تن از افراد نیروهای مسلح و ذخیره ما داوطلب خدمت شدند . (ابراز احساسات) وقتی که ما می‌خواهیم گروهی کارگر ساختمانی را به جایی بفرستیم ، صرفنظر از اینکه کدام نقطه از دنیا باشد ، همیشه تعداد بیشتری از آنچه لازم داریم داوطلب

می شوند. (ابراز احساسات)

در نیکاراگوآ من توانستم کاری را که پزشکان، پرستارها و پرسنل خدمات بهداشتی کوبا انجام می دهند مشاهده کنم. اینها توانستند در عرض کمتر از یکسال هزاران هزار عمل جراحی انجام دهند و بیش از یک میلیون بیمار را معاینه کنند. بیش از یک میلیون! (ابراز احساسات) این عقیدهای بما می دهد از اینکه یک مشت هم میهنان ما، یک مشت تکنیسین انقلابی، چه کارهایی از دستشان برمی آید. من می توانم با تمام اطلاعاتی که جمع آوری کردم، کار معلمان خودمان را ارزیابی کنم و بگویم که چطور آنها به دهها و دهها هزار نفر از کودکان و بزرگسالان نیکاراگوآ سواد خواندن و نوشتن آموخته اند. (ابراز احساسات) البته فراموش کردم بگویم که نهضت سوادآموزی موفقیت بزرگی بوده است و آنها در عرض یکسال - فقط یکسال! - بیسوادی را که قبلا حدود ۶۰ درصد از مردم را شامل می شد، تقریبا ریشه کن خواهند ساخت. (ابراز احساسات)

در مناطق بسیار دورافتاده نیکاراگوآ من با بسیاری از جوانان عضو سپاه سوادآموزی برخورد کردم که روحیه آنها مرا بیاد اعضای سپاه سوادآموزی خودمان در سال ۱۹۶۱ انداخت. (ابراز احساسات) معلمان ما به بعضی از دورافتاده ترین مناطق جنگلی و کوهستانی رفتند. این گروه در ماه سپتامبر به نیکاراگوآ بازخواهند گشت، اما این بار بجای ۱۲۰۰ معلم، ما ۲۰۰۰ معلم کوبائی در نیکاراگوآ خواهیم داشت. (ابراز احساسات) وتازه خودمان هم معلم کم نخواهیم آورد.

امروز بعدازظهر وقتی که وارد اینجا شدم، ساختمان خیره کننده تربیت معلم سیگوده اوپلا را دیدیم. اکنون ما در تمام ایالات کشور مراکز تربیت معلم مدارس ابتدائی دائر کرده ایم که در آنها بیش از ۳۰۰۰۰ دانشجو آموزش می بینند. دانشجویان ما برای معلم شدن در مراحل مختلفی هستند، و تعداد زیادی هم به مطالعه برای احد درجه آموزش ابتدائی مشغولند. رویهمرفته ما ۱۵۲۰۰۰ پرسنل آموزشی داریم که سطوح مختلف آموزش را می گذرانند. ما کمبود معلم نخواهیم داشت، کمبود معلم نخواهیم داشت! (ابراز احساسات) به یاد دارید زمانی را که ۷۰ درصد از معلمان مدارس ابتدائی مادپلم تخصصی نداشتند؟ حالا ۱۰۰ درصد از معلمان ما دیپلم دارند. (ابراز احساسات)

ما از رفقای رهبری ساندنیست خودمان پرسیدیم، "آیا هنوز کودکانی دارید که به مدرسه نمی روند؟" و آنها جواب دادند، "فکر می کنیم که در حدود ۲۵ درصد." من می گویم، "ما حاضرم حتی معلمان بیشتری برای آنها بفرستیم." (ابراز احساسات)

در مورد پزشک چطور؟ یادتان هست زمانی را که از ۶۰۰۰ پزشک ما ۳۰۰۰ نفرشان کشور را ترک کردند؟ حالا ما بیشتر از ۱۵۰۰۰ پزشک داریم، و آنهم پزشک های عالی! (ابراز احساسات) هر سال بیش از ۴۰۰۰ دانشجو برای آموزش پزشکی وارد دانشگاهها

می‌شوند و ما داریم در تمام ایالات کوبا دانشکده‌های پزشکی می‌سازیم . ما علاوه بر داشتن عالیت‌ترین سطح بهداشت در میان تمام کشورهای توسعه‌نیافته دنیا یا کشورهایی که به نام جهان سوم شناخته شده‌اند ، عالیت‌ترین سطح آموزشی را هم داریم .

و اکنون ما داریم حاصل تمام تلاش‌های چندین ساله خودمان را بدست می‌آوریم . این برای ما غرورآفرین است که در ازای هر ۷۵۰ شهروند کوبائی یک پزشک وجود دارد و ما فقط به تامین نیازهای پزشکی خودمان هم قانع نیستیم . در دنیا کشورهایی هستند که در ازای هر ۳۰۰۰۰۰ نفر فقط یک پزشک دارند ، مثلاً کشور اتیوپی برای ۳۴ میلیون جمعیت ۱۲۵ پزشک بیشتر ندارد ؛ ولی ما در حدود ۱۵۰ پزشک به اتیوپی اعزام کرده‌ایم ، (/براز احساسات) و بیش از ۱۵۰۰ پزشک و دندانپزشک کوبائی در کشورهای دیگر خدمت می‌کنند . سابر این ما نه تنها قادر به تامین بهداشت خود و حفظ عالیت‌ترین سطح بهداشت در جهان سوم هستیم ، بلکه می‌توانیم به کشورهای دیگر هم کمک برسانیم .

در عین حال ما باید به فکر زمانی هم باشیم که انقلاب‌های السالوادور ، گواتمالا و مالدک دیگر هم بیروز می‌توند - زیرا این پیروزی سرانجام خواهد رسید و هیچکس و هیچ چیز نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد . (/براز احساسات) و آنموقع است که آنها به تعداد بیشتری پزشک انترناسیونالیست ، معلم انترناسیونالیست و تکنیسین‌های انترناسیونالیست احتیاج خواهند داشت . (/براز احساسات)

من معتقدم وقتی می‌گویم که ما باید چنین وجدان و چنین رفتاری داشته باشیم و آنهم بدون هرگونه شوونیسم یا خودخواهی ملی ، با این سخنان دارم احساسات مردم کوبا را بازگو می‌کنم . (/براز احساسات)

این درست است که ما باید به کار و کوشش برای رفاه خودمان ادامه بدهیم ، این درست است که ما باید برای دست یافتن به یک سطح زندگی بهتر و حل بسیاری از مشکلاتی که هنوز داریم به فعالیت ادامه بدهیم ، ولی در عین حال می‌توانیم مقداری از حاصل تلاش‌ها و انقلاب خودمان را هم با دیگران شریک شویم .

همانطور که قبلاً هم گفته‌ام ، انترناسیونالیست بودن یعنی اینکه ما دین خود را به بشریت ادا کنیم ، (/براز احساسات) زیرا کشورها و مردمان دیگر ، هم در گذشته و هم حالا ، کمک‌های فراوانی به ما کرده‌اند . (/براز احساسات) آن کارگر شوروی که در اوکراین گندم می‌کارد یا در سیبری نفت استخراج می‌کند و این محصولات را به بندرها و از بندرها به کوبا می‌فرستد ، کمک‌های عظیمی به ما کرده است . (/براز احساسات) همینطور در مورد تکنیسین‌های اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ، و همینطور در مورد سلاح‌هایی که ما برای دفاع از خودمان دریافت کرده‌ایم تا امروز بتوانیم احساس امنیت کنیم و از هیچکس

نترسیم — منجمله از ریگان یا کینگ کنگه اگر قرار باشد که او رئیس جمهور آمریکا بشود. (خنده حضار و ابراز احساسات)

بخاطر همین انترناسیونالیسم است که کشور ما امن است، تامین نیازهای انرژی و بسیاری از مواد خام برایمان تضمین شده است، و ما می‌توانیم در مورد داشتن وضع تجارتي مستمر و منصفانه مطمئن باشیم. (ابراز احساسات)

ما منابع مادی زیادی نداریم، ولی منابع انسانی ما فراوان است — پزشکان ما، معلمان ما، (ابراز احساسات) و تکنیسین‌ها و کارگران ساختمانی ما، اینها منابع انسانی ما هستند. ما اینها را داریم و کیفیت این منابع هم فوق‌العاده است! (ابراز احساسات)

دانشگاه‌هایی که بیش از ۱۵۰۰۰۰ دانشجو دارند، ده‌ها هزار کارگر که دوره آموزش عالی را می‌گذرانند، ده‌ها هزار کارگر که تا بحال کلاس نهم دبیرستان را تمام کرده‌اند، و تقریباً تمام کارگران ما که حداقل از شش کلاس سواد برخوردارند — این پیشرفت‌ها واقعا قابل تحسین است. و من فکر می‌کنم که از اینهم جلوتر خواهیم رفت، چون سازمان‌های کارگری از هم‌اکنون اعلام کرده‌اند که حداقل تحصیل برای همه کارگران باید کلاس نهم باشد. (ابراز احساسات) مردم دو کشور آمریکای لاتین، اول کوبا و حالا نیکاراگوآ، توانسته‌اند بیسوادی را ریشه‌کن کنند (ابراز احساسات) — این است معنی انقلاب، این است آنچه که انقلاب می‌تواند انجام دهد.

بنابراین ما باید به آمادگی خودمان، به کار برای پیشرفت و ترقی کشورمان، و کوشش هرچه بیشتر برای کمک به پیشرفت و ترقی مردمان دیگر ادامه دهیم.

از این تاریخ صحبت کنم، از مردانی که در چنین روزی جانشان را باختند. از شهدای انقلاب، از کسانی که جانشان را در روزی مانند امروز که سبیل تاریخ‌های منابھی است فدا کردند، سبیل کسانی که بعداً در درگیری‌های مختلف جان باختند. در بزرگ محفی. در هنگام به ساحل نشستن کشتی گرانا، یا در کوه‌های شرقی یا اسکامری. یا در جنگ با خرابکاران و ضدانقلابیون در تمام جبهه‌ها، و یا در حین انجام ماموریت‌های انترناسیونالیستی کشته شدند، من فکر می‌کنم همه این مردان و زنان از اوضاع کنونی کوبا، همین‌طور که امروز هست، با این سرفرازی و با این مردم، خوشحال می‌شدند. هیچ چیز نمی‌توانست بیش از این باعث افتخار آنها شود که مردمی که ۲۷ سال پیش در تیره‌ترین روزگار و تحت شنیع‌ترین ستم‌ها زندگی می‌کردند، امروز به اینجا رسیده‌اند؛ (ابراز احساسات) که این انقلاب امروز چنین است. (ابراز احساسات) به این دلیل است که من در شروع صحبت‌هایم گفتم که ما عاقل‌تر شده‌ایم، چون در این ۲۷ سال ما چیزهای زیادی یاد گرفته‌ایم. ما از تجاربمان یاد گرفته‌ایم، از اشتباهاتمان یاد گرفته‌ایم، همیشه بی‌پرده و صادق بوده‌ایم و هر وقت که لازم بوده آمادگی تصحیح اشتباه خود را داشته‌ایم. هر کس که می‌گوید عاقل به دنیا

آمده است دروغ‌گوست؛ هر کس که می‌گوید همه چیز را می‌داند، خودگنده‌بینی است که هیچ چیز نمی‌داند. هیچ معلمی بهتر از انقلاب وجود ندارد، (ابراز احساسات) و ما هم اشتباهاتمان را تا متوجه شدیم تصحیح کرده‌ایم. (ابراز احساسات)

من صمیمانه معتقدم که امروز روند انقلاب ما بسیار قوی است، قوی تر از همیشه است! (ابراز احساسات ممتد و فریادهای "درست است، فیدل، بزن دخل یانگی‌ها را بیار!")

در مقایسه با ۲۶ ژوئیه بیست و هفت سال پیش، ما چه دستاوردهائی داشتیم؟ بیش از هر چیز یک حزب بزرگ، (ابراز احساسات) حزبی که صدها هزار عضو کمونیست آن از نظر مردم ما برخاسته‌اند. (ابراز احساسات) اکنون ما سازمانهای توده‌ای نیرومندی داریم که اکثریت عظیم مردم ما را دربر می‌گیرند (ابراز احساسات) - اتحادیه‌های کارگری، کمیته‌های دفاع از انقلاب، فدراسیون زنان کوبا، انجمن‌های روستائی، انجمن‌های دانشجویان و بینگامان. (ابراز احساسات) ما سازمان نیرومند انجمن جوانان کمونیست را داریم که اعضای جدید حزب را آبدیده می‌کند. (ابراز احساسات) ما دولت سوسیالیستی و ارگان‌های قدرت مردم را داریم. (ابراز احساسات) ما نیروهای مسلح انقلابی و شکوهمندان را داریم (ابراز احساسات) و همچنین افراد وزارت کشورمان را. (ابراز احساسات) ما دهها هزار کادر فنی و فنی‌کار داریم که هم‌جا هستند - در حزب، در سازمان‌های توده‌ای و در دولت. (ابراز احساسات)

ما نباید از روبرو شدن با آینده، صرف‌نظر از اینکه چشم‌اندازش چه باشد، وحشتی بخود راه دهیم. ما امید خود را برای یک دنیای صلح‌آمیز، دنیائی که مردمانش صرف‌نظر از نظام‌های سیاسی با یکدیگر تعاون و همکاری دارند، حفظ خواهیم کرد. ما برای انجام وظیفه توسعه و پیشرفت، برای کار و کوشش روی طرح‌های درازمدت، و برای فکر کردن در باره سال ۱۹۸۵، ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ آماده‌ایم. (ابراز احساسات) ما از هم‌اکنون روی برنامه پنج‌ساله آینده بعدی و برنامه‌های سال ۲۰۰۰ مشغول کار هستیم. امید ما این است که کفایت اقتصادی خودمان را بطور قابل‌ملاحظه‌ای بهتر کنیم و این کار را از طریق مدیریت اقتصادی و سیستم برنامه‌ریزی انجام دهیم؛ (ابراز احساسات) یعنی اینکه ما داریم تجربه‌های بدست آمده از انقلاب‌های سوسیالیستی را بکار می‌بریم و علم را در خدمت برنامه‌ریزی و مدیریت اقتصادی قرار می‌دهیم.

ولی ما پیروزی و موفقیت را فقط با بکار بردن یک سیستم یا یک تجربه و یا فقط با استفاده از علم در برنامه‌ریزی و مدیریت بدست نخواهیم آورد. در پشت همه اینها مردم باید قرار بگیرند. (ابراز احساسات) ما علم و تجربه و وجدان را با یکدیگر ادغام خواهیم کرد. (ابراز احساسات) ما کار داوطلبانه را رها نخواهیم کرد، (ابراز احساسات) زیرا

باوجودی که در حال ساختمان سوسیالیسم هستیم و لازم است که به اصل توزیع مطابق با میزان کار عمل کنیم، لکن ما کمونیستیم و آرزو داریم که کمونیست باشیم. (ابراز احساسات) نسل‌های آینده در کمونیسم زندگی خواهند کرد، ولی ما نیز از همین حالا باید نه تنها مردان و زنان سوسیالیست، بلکه مردان و زنان کمونیست را هم بسازیم. (ابراز احساسات) وقتی من از خودم سؤال می‌کنم یک کمونیست چیست، پزشکی در بلوفیلدز بخاطر من می‌آید، یا زنی که هم همسر است و هم مادر و درعین حال توانائی این را هم دارد که برای نجات جان انسان‌ها، هزاران کیلومتر از خانه و خانواده‌اش دور شود. (ابراز احساسات) معلمی در نظرم مجسم می‌شود که در نقطه دورافتاده‌ای از دنیا کار می‌کند؛ و بیاد آن کوبائی رزمنده می‌افتم که حاضر است برای دفاع از یک هدف حق‌طلبانه در کشوری دیگر، هزاران کیلومتر دور از وطن، کشته شود. (ابراز احساسات) و بخودم می‌گویم اینها هستند مردان و زنان کمونیست. آنوقت بیاد یکی از این قهرمانان کارگر می‌افتم؛ (ابراز احساسات) بیاد یکی از این دروگران نیشکر می‌افتم که گاهی چند ماه پشت سر هم روزی ۱۲، ۱۵ یا ۱۴ ساعت کار می‌کند تا برداشت محصول ما کامل شود؛ (ابراز احساسات) به یاد صدها رفیق از خود گذشته می‌افتم — چه آنها که با دستشان و چه آنها که با فکرشان کار می‌کنند — آنها که زندگی خود را وقف کار و وظیفه‌شان کرده‌اند و بخاطر همانهاست که ما اکنون این وطن و این انقلاب را داریم. (ابراز احساسات) نه تنها حزب ما صدها هزار عضو دارد، بلکه در قلوب مردم ما نیز میلیون‌ها کمونیست جای دارند. (ابراز احساسات) من فکر می‌کنم که دلایل زیادی برای خوشبینی ما وجود دارد، دلایل زیادی داریم که این ۲۶ ژوئیه (ابراز احساسات) را با افتخار جشن بگیریم و این جشن را تأییدی برای این حقیقت بدانیم که آن خون ریخته شده در ۲۷ سال پیش، و خونهایی که در سراسر این ۲۷ سال ریخته شده، هرگز بهدر نرفته است! (ابراز احساسات)

یا میهن یا مرگ!

ما پیروز خواهیم شد! (فریادهای "ما پیروز خواهیم شد!")

(ابراز احساسات پرشور و ممتد حضار)

۱۳

کوبا هرگز بر سر اصول
معامله نخواهد کرد
(۲۰ دسامبر ۱۹۸۰)

این سخنرانی بمناسبت اختتام دومین کنگره حزب کمونیست
کوبا در تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۸۰، طی یک گردهمایی توده‌ای در
هاوانا ایراد گردیده است. ترجمه فارسی از روی متن انگلیسی
مندرج در نشریه گرانما مورخ ۲۸ دسامبر ۱۹۸۰، توسط بهمن
ارمغان صورت گرفته است.

* * *

میهمانان برجسته؛

هم میهمان عزیز:

امروز سخنانم کوتاه‌تر از مواقع دیگر خواهد بود. (فریادهای "خیر!") عقاید اصلی
در طی کنگره ابراز شده است و من مایل نیستم به تکرار مکررات بپردازم. بهمن رودی این
به صورت یک سنت درآمده که مراسم اختتام کنگره‌ها، یعنی مراسم اختتام کنگره حزب
کمونیست‌مان را اینجا در میدان انقلاب در جمع مردم کمونیست‌مان برگزار کند. (فریاد
احساسات)

امسال این سومین بار است که در این میدان حضور به هم می‌رسانیم. تا جایی که به
بسیج توده‌ای در پایتخت‌مان مربوط می‌شود، من بر این عقیده‌ام که تاکنون سالی نظیر سال
۱۹۸۰ وجود نداشته است.

ممکن نیست بتوان روزهای باشکوه راهپیمایی مردم رزمنده را فراموش کرد. ممکن
نیست بتوان زحماتی را که امسال مردم پایتخت و استان هاوانا در راه انقلاب بر خود
هموار ساختن به فراموشی سپرد: ۱۹ آوریل، روز اول ماه مه، ۱۷ ماه مه، ۲۷ سپتامبر و
امروز.

چنانکه بخاطر می‌آورم، در هریک از این موارد در این فکر بودم که تکرار چنین

بسیج‌هایی غیرممکن است. به نظر غیرممکن می‌رسید که آن جمعیت کثیری که در ۱۹ آوریل در خیابان پنجم اجتماع کرده بود دیگر هرگز گردهم بیاید، ولی بعد از آن دیری نپائید که جمعیتی همانند آن را اینجا در همین میدان دیدیم. و آنوقت دیگر مطمئن بودم که اجتماعی نظیر اجتماع روز اول ماه مه هرگز تکرار نخواهد شد. معذک، بار دیگر فرصتی دست داد تا همان جمعیت کثیر را در ۱۷ ماه مه، و بار دیگر در ۲۷ سپتامبر، و باز امروز در میدان انقلاب ببینیم. (ابراز احساسات)

لازم است از مردم دو استان هاوانا بخاطر حمایت وسیع و بی‌نظیرشان از انقلاب و حرب قدردای و سیاگزاری کرد. (ابراز احساسات)

هرآنچه ما در کنگره درباره پیوندهای مستحکم، عمیق و نازدودنی میان حزب و توده‌ها گفتیم. نما امروز در عمل به معرض نمایش گذاشتید. (ابراز احساسات و فریادهای جمعیت و به این ترتیب حقیقتی بارز به اثبات می‌رسد و آن اینکه حزب، حزب مردم ما است و این حرب واسطه مردم و برای مردم موجودیت پیدا کرده است. (ابراز احساسات) مائسترانی ما بطور دقیق و جامع توسط کنگره مورد تحلیل قرار گرفت. بهر حال باید بگویم که حدیثی که امروز بعد از ظهر نیز گفتیم، خصوصیت اساسی کنگره ما خصوصیت اسرا-یووالیسی آن بود. (ابراز احساسات)

ما می‌توانیم ادعا کنیم که نیروهای انقلابی، پیشرو و دموکراتیک دنیا در کنگره‌مان حضور داشتند. ما می‌توانیم ادعا کنیم که سالم‌ترین و صدیق‌ترین نیروهای جهان، اینجا در کنگره ما جمع شدند. (ابراز احساسات) در واقع، اوقاتی بود که بسختی می‌شد تشخیص داد که آیا این یک کنگره کوبائی‌ها است یا کنگره نیروهای انقلابی جهان. (ابراز احساسات) تعداد میهمانانی که در کنگره سخنرانی کردند از تعداد سخنرانان هیئت نمایندگی کوبا بیشتر بود. (ابراز احساسات) و، البته، تمام میهمانان سخنرانی نکردند چرا که این غیرممکن بود. ولی آنهایی که صحبت کردند پیام نیروهای عمده‌ای که سرگرم دگرگون ساختن دنیای امروزند را به مردم و حزب ما رساندند. (ابراز احساسات) آنهایی که صحبت کردند تحولاتی را تشریح کردند که در شرف تحقق است، بویژه در نیمکره ما، چون آنجا بود که از زبان رفیق هومبرتو اورتگا^{۲۸}، که در نزد مردم ما بعنوان یکی از مغزهای متفکر و استراتژیست‌های اصلی مبارزه ظفرمند مردم نیکاراگوآ شهرت دارد و مورد تحسین و احترام است، (ابراز احساسات) پیام نیکاراگوآ، صدای گرم، برادرانه و حاکی از همبستگی نیکاراگوآ را شنیدیم. ما در کنگره سخنان کایتانو کارپیو* را شنیدیم، همان قهرمانی که تمام زندگی‌اش را وقف آزادی مردم خویش، یعنی مردم السالوادور کرده، (ابراز احساسات) و

* Cayetano Carpio

همان کسی که پیام تمام سازمان‌های انقلابی متحد در السالوادور را برایمان آورد. (ابراز احساسات) ما سخنان دوست و برادر بصیر، ثابت‌قدم و والامقام مان موریس بیشاپ (نخست‌وزیر گرانادا - م) را شنیدیم. (ابراز احساسات) ما پیام انقلابیون شیلی را از زبان آن مبارز با سابقه که در کشورمان از چنین اعتبار والائی برخوردار است، یعنی از زبان لوئیس کوروآلان* (ابراز احساسات) دبیر حزب کمونیست شیلی شنیدیم، از زبان کسی که سرکوب فاشیستی را با گوشت و پوست خود لمس کرد و کسی که ارادهٔ مردمش برای مبارزه را با کلماتی بیان نمود که یادآور سرود ملی کشورش است، یعنی، "قدرت نیز باید طرفدار حق باشد." (ابراز احساسات) ما با احساسی عمیق به سخنان رودنی آریسمندی** (رهبر حزب کمونیست اوروگوئه - م) (ابراز احساسات) گوش فرا داده و حتی می‌توانیم بگوئیم که به‌مراه او اشک هم ریختیم، همان دوست کشورمان که اینچنین مورد تحسین و احترام است، آن مرد خارق‌العاده‌ای که طی سالهای مدید، دوشادوش مردمش، پرچمدار همبستگی با انقلاب ما بود.

ما پیام‌های برادران و خواهران آنگولائی‌مان، برادران و خواهران موزامبیک‌مان، برادران و خواهران اتیوپیائی‌مان، برادران و خواهران گینه‌ای‌مان، برادران و خواهران آفریقائی‌مان را شنیدیم. (ابراز احساسات) ما پیام‌های برادران و خواهران ویتنامی، کامپوچئی و لائوس‌مان، پیام‌های برادران و خواهران افغانی‌مان، برادران و خواهران عرب‌مان، (ابراز احساسات) پیام برادران و خواهران‌مان، کمونیست‌های فرانسوی و پرتغالی، که معرف پیگیرترین مواضع و عقاید جنبش کارگری و انقلابی در کشورهای سرمایه‌داری هستند، را شنیدیم. (ابراز احساسات) ما پیام برادران و خواهران عزیزمان از اردوگاه سوسیالیستی (ابراز احساسات) و، علی‌الخصوص، از اتحاد شوروی عزیز و حادثی‌ناپذیرمان را شنیدیم. (ابراز احساسات) پرشور حزار و نیز افتخار دانستیم که پیام خالص‌ترین و صدیق‌ترین مردم ایالات متحده (ابراز احساسات) را از زبان آن مبارز جنگی‌ناپذیر، آن قهرمان راه کمونیسم، هنری وینستون، بشنویم. (ابراز احساسات)

آنهایی که در اینجا جمع شدند نمایندهٔ سالم‌ترین، خالص‌ترین، و پیگیرترین مبارزان راه آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و صلح هستند. (ابراز احساسات) به این علت است که در کنگره اینقدر تهییج شده بودیم، و نیز به این علت است که این امر وسعت اعتبار کشورمان و انقلاب‌مان و نیز اعتمادی را که نیروهای انقلابی و مترقی جهان نسبت به آن دارند، عیان می‌سازد. این امر همچنین نشانگر تلاش‌های قهرمانانه و سرسختانه‌ای

* Luis Corvalán

**Rodney Arismendi

است که کشور ما در راه خدمت به نهضت انقلابی جهانی و نیز همبستگی بین‌المللی در پیش گرفته است. (ابراز احساسات) کشور ما طی این سالها اعتبار بسزائی کسب کرده است. ولی ما برای کسب اعتبار مبارزه نمی‌کنیم. (ابراز احساسات) اعتبار انقلاب ما از پایبندی‌مان به اصول سرچشمه می‌گیرد. (ابراز احساسات) و مهمتر از این اعتبار و اطمینانی است که باید تمام انقلابیون جهان از این بابت داشته باشند که می‌توان همواره روی کوبا حساب کرد، (ابراز احساسات) از این بابت که پایبندی این انقلاب به اصول فنا ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم نه تنها خطی است که توسط نسل حاضر دنبال می‌شود بلکه خطی است که توسط پیشگامان (سارمان دانش‌آموزان کوبا - م)، که نماینده‌شان امروز بعد از ظهر در اینجا صحبت کرد، دنبال خواهد شد، (ابراز احساسات) و نیز خطی است که توسط نسل‌های انقلابی آینده دنبال خواهد گردید. (ابراز احساسات)

کنگره ما تنها در خصوص امور بین‌المللی بحث نکرد. این کنگره امور داخلی را نیز مورد بررسی قرار داد. این کنگره نقطه اوج یک دوره کار و فعالیت بود که ماهها بطول انجامید و طی آن مسائل‌مان، به تفصیل از نقطه نظر انتقاد و انتقاد از خود، از پائین به بالا، از هسته‌های حزبی گرفته تا کنگره حزب تجزیه و تحلیل شد. (ابراز احساسات) مسائل اساسی تحلیل شد، یک ارزیابی از کارمان در پنج سال اخیر به عمل آمد و بیلان کار بدون شک مثبت بود. کاری که مردم ما در چنین مدت زمان کوتاهی در کلیه زمینه‌ها انجام داده‌اند براستی باور نکردنی است؛ (ابراز احساسات) پیشرفتی که در ساختن سوسیالیسم و رشد اقتصادمان حاصل شده؛ تعداد کارخانه‌هایی که در بحبوحه بحران اقتصادی جهانی احداث گردیده؛ پیشرفت فوق‌العاده‌ای که در زمینه آموزش، بهداشت عمومی، فرهنگ، توسعه اجتماعی و سازماندهی کشور حاصل شده؛ در استقرار ارگان‌های قدرت مردمی، و بالاتر از همه، پیشرفتی که در سازمان‌های توده‌ای‌مان، اتحادیه جوانان کمونیست، و حزب حاصل شده است. (ابراز احساسات)

باید بخاطر داشته باشیم که تعداد کارگران در حزب ما تقریباً سه برابر شده است، و این بدان معنی است که حزب ما کارگری‌تر، و در نتیجه، مارکسیست - لنینیست‌تر و انقلابی‌تر شده است. (ابراز احساسات)

حزب ما برنامه‌های آینده را تهیه و تنظیم کرد و کنگره خط‌مشی‌های اقتصادی و برنامه پنج‌ساله ۸۵-۱۹۸۱ را تصویب نمود. (ابراز احساسات) این برنامه با دقت و احتیاط بر مبنای بسیار واقع‌بینانه تنظیم شده. در نتیجه، امیدواریم که نه تنها اهداف این برنامه را برآورده سازیم بلکه از این اهداف هم فراتر برویم. (ابراز احساسات)

حزب ما برخی پیشنهاد‌های اساسی راجع به توسعه آتی کشور تا سال ۲۰۰۰ را تجزیه و تحلیل و تصویب کرد. اکنون ما می‌توانیم این اجازه را به خود بدهیم که نه تنها برحسب

برنامه‌های یکساله و پنجساله فکر کنیم، بلکه برحسب برنامه‌های بیست‌ساله فکر کنیم، (ابراز احساسات) آنهم با اتکا بر عوامل واقعی و عناصر مطمئنی که حاصل روابط اقتصادی نزدیک‌مان و نیز طرح‌های هماهنگی توسعه کشورمان با اتحاد شوروی و مابقی کشورهای سوسیالیستی است. (ابراز احساسات)

بدین ترتیب، تا جایی که به توسعه اقتصادی کشورمان مربوط می‌شود، ما می‌توانیم با اطمینان و خاطر جمعی هرچه بیشتر به آینده نگاه کنیم. (ابراز احساسات)

ولی، مهمترین و انقلابی‌ترین جنبه این کنگره ترکیب اعضاء کمیته مرکزی ما بود. (ابراز احساسات) اکنون رهبری حزب ما از وزنه بزرگتری از کادرهای کارگری، (ابراز احساسات) وزنه بزرگتری از زنان (ابراز احساسات) و وزنه بزرگتری از رزمندگان انترناسیونالیست برخوردار است. (ابراز احساسات)

بنابراین، توده‌های ما در کمیته مرکزی نماینده دارند آنهم نه تنها بطور غیرمستقیم از طریق حزب بلکه همچنین از طریق آن دسته از اعضای حزب که در راس سازمان‌های توده‌ای هستند، عمدتاً سازمان کارگری ما و سازمان زنان ما. این شامل نمایندگان سازمان دهقانی ما و بزرگترین سازمان ما، یعنی کمیته‌های دفاع از انقلاب نیز می‌شود. (ابراز احساسات)

بنابراین، در این کنگره پیوندی مستقیم مابین حزب و توده‌ها برقرار شده است. علاوه بر این، این اصل نیز تثبیت شد که یک عضو حزب، چه مرد و چه زن، هرکجا که باشد، چه داخل کوبا و چه خارج کوبا، در حال کار در قسمت تولید یا خدمات، مشغول به یک کار اداری و یا یک کار علمی، و یا درگیر در هر کار دیگر، در هر صورت حزب او را فراموش نخواهد کرد. (ابراز احساسات) این بدان معنی است که افتخار فوق‌العاده و مسئولیت بسیار عظیم تعلق داشتن به رهبری بالای حزبمان را تنها می‌توان از طریق برداشت نیشکر، (ابراز احساسات) کار کردن در یک معدن، کار کردن در یک آزمایشگاه، اداره کردن یک کارخانه و یا یک مزرعه، رهبری کردن یک اتحادیه کارگری، رهبری کردن یک سازمان توده‌ای در سطح سراسری و یا در سطح ملی، کسب کرد.

ما براین عقیده هستیم که کمیته مرکزی ما به سبب حضور اعضای جدیدی که پیوندهای نزدیکی با توده‌ها دارند تعالی یافته است. (ابراز احساسات)

حزب ما رشد بسیار خوبی کرده است و هم‌اکنون ۴۵۰ه۰۰۰ عضو و نامزد عضویت دارد. حزب ما دیگر ملغمه‌ای از سازمان‌ها نیست، و دیگر کسی بخاطر نمی‌آورد که از کدام سازمان آمده است. هم‌اکنون حزب ما از بدنه‌ای یکپارچه و قوی تشکیل شده است. هم‌اکنون حزب ما چیز جدیدی است، حزبی است که طی این ۲۲ سال گذشته رشد کرده است. دیگر مسئله تاریخچه جنگ و یا دوران قبل از جنگ و یا مبارزات مخفی مطرح نیست. آنچه در واقع مطرح است، تاریخی است که به دست نسل‌های جدید نوشته شده، تاریخ قهرمانانه

مردم ما طی این ۲۲ سال مبارزه. (ابراز احساسات) این نقدا در رهبری حزب ما منعکس گردیده است - اگرچه این رهبری شامل مردانی است که در سیرا جنگیده‌اند، که در مبارزه علیه یاغیان و در بحران اکتبر شرکت داشتند و در آنگولا و اتیوپی جنگیدند. (ابراز احساسات) این حقیقت که از طریق نیروهای مسلح انقلابی ما بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ رزمنده موفق به انجام ماموریت‌های انترناسیونالیستی شده‌اند براستی شگفت‌آور است. (ابراز احساسات)

بدین خاطر است که اکنون کمیته مرکزی می‌تواند سپاهی از قهرمانان را عرضه دارد: قهرمانان مبارزه انقلابی در کشور ما، قهرمانان انترناسیونالیست، قهرمانان کارگری، قهرمانان فعالیت‌های یس‌دی و فکری، قهرمانان کار حزبی، گروهی از مردان و زنان که تابستکی فوق‌العاده کسب کرده‌اند. و همان اصولی که در گزینش ترکیب کمیته مرکزی رعایت شد در گزینش اعضای دفتر سیاسی نیز رعایت گردید. (ابراز احساسات) و در نتیجه. رفیق ویلما اسپین، (ابراز احساسات) رفیق روبرتو ویگا، (ابراز احساسات) رفیق حوزه رامیرز کروز*، (ابراز احساسات) و رفیق آرماندو آکوستا**، (ابراز احساسات) به عنوان اعضاء علی‌البدل دفتر سیاسی انتخاب شدند. بنابراین، زنان، کارگران، دهقانان و کسب‌های دفاع از انقلاب دارای نمایندگان مستقیم خود در دفتر سیاسی حزب ما می‌باشند. (ابراز احساسات) به عقیده ما، این یک قدم فوق‌العاده بجلو است که کارآئی و کیفیت کار رهبری حزب و همه کشور را بالا خواهد برد.

خوب حالا، بنظر ما یکی از وظایف اساسی که کنگره از عهده انجام آن برآمد این بود که حزب و مردم ما را برای رویاروئی با اوضاع دشوار بین‌المللی کنونی آماده کرد. یعنی حزب و مردم ما را برای رویاروئی نهائی با امپریالیسم آماده ساخت. (ابراز احساسات و فریادهای "فیدل، حتما، یانگی‌ها را محکم بزن!")

احتیاجی به گفتن ندارد که، ما این را برای آقای ریگان روشن کرده‌ایم که از تهدیدهایش ترسی نداریم. (ابراز احساسات) اگر چیزی باشد که ما خیلی از آن بدمان بیاید، این است که کسی تهدیدمان کند. ما خوشمان نمی‌آید کسی در صدد ارعاب‌مان برآید. اصلا خوشمان نمی‌آید. علاوه بر این، مدتهاست که مردم ما معنی ترس را از یاد برده‌اند. (ابراز احساسات و فریادهای "فیدل، وادارشان کن احترام ما را بخوبی نگه دار!") مردم ما خیلی وقت است که طعم ترس را از یاد برده‌اند.

ما به این امر واقفیم که اوضاع بین‌المللی اوضاعی است دشوار و پیچیده. ما بر این

* José Ramírez Cruz

** Armando Acosta

امر واقفیم که خطر جنگ خطری واقعی است. ما به این نیز واقفیم که متوقف کردن مسابقه تسلیحاتی، متوقف کردن تشنجات بین‌المللی و ریشه‌کن کردن خطر جنگ به مبارزه و بسیج افکار عمومی جهان نیاز دارد. ما می‌توانیم در محدوده نیروهای نسبتاً کم خود به این اهداف کمک کنیم. ما خیلی خوب می‌دانیم که در چه جور دنیائی زندگی می‌کنیم.

چنانکه در گزارش اصلی گفتیم، بشریت هیچگاه چنین دورانی را بیاد نداشته است. دورانی که در آن زرادخانه‌های عظیم هسته‌ای موجود است و دهها هزار جنگ‌افزار هسته‌ای به همه طرف نشانه‌گیری شده است. ما می‌دانیم که خطر عظیمی وجود دارد که روزی یک کشمکش جهانی بروز کند، و ما معتقدیم که بشریت، بخصوص مردم ما، باید از این خطرات آگاه باشند و خودشان را برای مبارزه با این خطرات بسیج کنند، و در این مبارزه هر فردی باید با حداکثر نیرویش بجنگد. این حقیقت همچنان به قوت خود باقی است که در پرتو این واقعیت طرز برخوردی خاص باید اتخاذ شود.

چندین خطر ما را تهدید می‌کند. البته، اگر یک کشمکش جهانی بروز کند، بدون استثناء تمام ممالک جهان را تحت تاثیر قرار خواهد داد. معهذا، چون کشور ما در این نقطه از دنیا و نزدیک به ایالات متحده قرار گرفته است، گذشته از خطری که هر درگیری جهانی ممکن است برایمان بوجود آورد، ما همواره در معرض تهدید حملات امپریالیستی نیز هستیم، و در پرتو این واقعیات لازم است طرز برخوردی خاص اتخاذ شود.

هر از چندگاهی، امپریالیست‌ها با لحنی ارفاق‌آمیز صحبت از این می‌کنند که حاضرند محاصره اقتصادی را لغو کنند، که حاضرند از خون ما بگذرند، بشرط اینکه از انترناسیونالیست بودن خود دست برداریم، بشرط اینکه رزمندگان خود را از آنگولا و اتیوپی فرا بخوانیم. (فریادهای "خیر!" و "کوبا بله، یانگی‌ها نه!") و (براز احساسات) و بشرط اینکه روابط خود را با اتحاد شوروی قطع کنیم. (فریادهای "خیر!") احتیاجی به گفتن ندارد که برای ما نه مایه لذت است و نه بوالهوسی که هزاران نفر از رزمندگان مان را در سرزمین‌های دیگر نگه داریم. لکن، آن روزی که حتی یک نفر از آنها را فراخوانیم - حتی یک نفر را - به این خاطر خواهد بود که دیگر به او احتیاجی نیست و یا به این خاطر است که توافقی میان حکومت‌های آن کشورها و ما حاصل شده است، (براز احساسات) اما این هرگز در حکم امتیازی به امپریالیسم نخواهد بود! و پیوندهای مان با اتحاد شوروی هرگز شکسته نخواهد شد. هرگز! مادامی که اتحاد شوروی و کوبا وجود دارند این پیوندها هم وجود خواهند داشت، (براز احساسات) چون ما مردمی انقلابی هستیم، چون ما مردمی ثابت‌قدم هستیم، چون ما مردمی سرسخت، وفادار و سپاسگزار هستیم، چون ما از فرصت‌طلبی بیزاریم! (براز احساسات) و اگر قرار باشد میان خیانت و مرگ یکی را انتخاب کنیم ما هزار بار مرگ را ترجیح خواهیم داد! (براز احساسات ممتد)

اصول اصلا معامله‌کردنی نیست. در این دنیا هستند کسانی که اصولشان را در معرض معامله قرار می‌دهند، ولی کوبا هرگز بر سر اصول معامله نخواهد کرد! (ابراز احساسات) و ما اطمینان داریم که نه نسل حاضر و نه نسل‌های آتی هرگز بر سر اصولشان معامله نخواهند کرد! (ابراز احساسات)

ایالات متحده چه حقی دارد به ما بگوید که دوستان ما چه کسانی باید باشند؟ پس حالا تهدیدمان می‌کنند که به محاصره اقتصادی ادامه خواهند داد؟ بگذارید اگر دلشان می‌خواهد صد سال دیگر هم آنها را ادامه بدهند. (ابراز احساسات) ما آماده‌ایم تا صد سال دیگر هم مقاومت کنیم - البته، اگر امپریالیسم تا آنوقت دوام بیاورد. (ابراز احساسات و فریادها) آنها ما را تهدید به محاصره دریائی می‌کنند؟ بگذارید چنین محاصرهای را بر ما تحمیل کند و آنوقت خواهند دید که مردم کوبا تا چه حد مقاومت خواهند کرد! (ابراز احساسات و فریادهای "فیدل، حتما، یانکی‌ها را محکم بزن!")

اگر ناچار باشیم در سراسر کشور متفرق شویم و زمین را شخم بزنیم تا زنده بمانیم، و اگر لازم باشد این کار را با گاواهن، کج‌بیل و کلنگ انجام بدهیم، این جوری انجامش خواهیم داد، (ابراز احساسات) اما به مقاومت‌مان ادامه خواهیم داد. اگر خیال می‌کنند که ما در اثر تمام شدن نیروی برق یا اتوبوس یا مواد سوختی و یا هر چیز دیگر تسلیم خواهیم شد، (ابراز احساسات) خواهند دید که هرگز نخواهند توانست ما را به زانو در بیاورند، خواهند دید که ما برای یک، ده و یا هر چند سالی که لازم باشد مقاومت خواهیم کرد، حتی اگر لازم باشد مثل سرخپوست‌هایی زندگی خواهیم کرد که کریستف کلمب پانصد سال پیش بهنگام پیاده شدن در خاک آمریکا پیدا کرد. (ابراز احساسات ممتد) البته، یک چیز هست، و آنهم اینکه ما از نیزه و تیر و کمان استفاده نخواهیم کرد. ما یک تفنگ، نارنجک و یا یک مین در دست خواهیم داشت. (ابراز احساسات) شاید هم یک تانک داشته باشیم، یا شاید یک توپ یا یک بازوگا، یا یک تیربار ضد‌هوائی، و یا هر چیزی که دشمنان به آن برسند! (ابراز احساسات) بهتر است امپریالیست‌ها قطع امید کنند. بهتر است به امپریالیست‌ها بگوئیم که قطع امید کنند و دست از تهدید کردن ما بردارند! اگر در پی آنند که تصمیم بگیرند به ما حمله کنند، آنوقت بهتر است که آماده‌ایم این باشند که مردان، زنان، پیرمردان و پیرزنان و حتی کودکان ما را - حتی پیشگام خردسالی را که امروز در اینجا صحبت کرد - در صحنه عمل ببینند. (ابراز احساسات ممتد) اگر آنها جرئت حمله کردن به کشور ما را به خود بدهند، یانکی‌هایی که اینجا می‌میرند از کشته‌شدگان جنگ جهانی دوم هم بیشتر خواهد بود، (ابراز احساسات) چون ما تحت هیچ شرایطی از جنگیدن دست نخواهیم کشید: چه در صفوف مقدم جبهه، چه در پشت جبهه، و چه در مخفی‌گاه‌ها. تا وقتی که حتی یک قطره خون در رگ‌هایمان جاری است دست از

جنگیدن برنخواهیم داشت. (ابراز احساسات)

این چیزی است که باید آماده باشیم انجام دهیم و چیزی است که آمادمایم انجام دهیم! البته، خواهیم دید چه اتفاقی رخ خواهد داد، خواهیم دید چه اتفاقی رخ خواهد داد، چون نه از نظر نفرات کمبود داریم و نه اینکه بی سلاح هستیم. اگر بخواهند زحمت زیادی بخود ندهند و تصمیم بگیرند ۲۰ بمب اتمی روی سر ما بیاندازند، بگذارید دست بکار بشوند و این کار را انجام بدهند. ما تاکنون تجربه تهدید شدن با بمب‌های اتمی را پشت سر گذاشته‌ایم، و من بخاطر ندارم که حتی یک نفر از شهروندان این کشور - حتی یک شهروند! - دچار بی‌خوابی شده باشد. (ابراز احساسات) بدون هیچگونه تظاهر، ما هزار بار مردن را به تسلیم شدن ترجیح می‌دهیم! (ابراز احساسات) ما کوچکترین امتیازی به امپریالیسم نخواهیم داد. ما از هیچیک از اصولمان چشم‌پوشی نخواهیم کرد!

خلق‌های جهان دیگر آن قدر ضعیف نیستند، و من معتقدم که آن روزی که تمام خلق‌های آمریکای لاتین همانقدر آماده دفاع از کشورشان باشند که کوبا هست، همانقدر که نیکاراگوا هست، (ابراز احساسات) همانقدر که گرانا‌دا هست، (ابراز احساسات) آن روز سلطه امپریالیستی در نیمکره ما محو خواهد شد. و می‌توانستیم آمادگی انقلابیون السالوادور (ابراز احساسات) و انقلابیون گواتمالا را نیز (ابراز احساسات) به اینها اضافه کنیم. امپریالیست‌ها تهدید می‌کنند که در آمریکای مرکزی مداخله خواهند کرد، گوئی که این امر انقلابیون آمریکای مرکزی را مرعوب خواهد ساخت. انقلابیون السالوادور و گواتمالا ۲۰ سال است که بطور علنی و مخفی جنگیدمانند، و چنانکه خواهند دید جنگیدن با مهاجمین بمراتب آسان‌تر است از جنگیدن با نوکرانی که در خدمت یانکی‌ها هستند و هنوز هم اونیفورم، پرچم و سرود ملی خودشان را دارند. (ابراز احساسات)

هومبرتو (اورتگا) در اینجا از ساندینو صحبت کرد. آن وقت‌ها فرق می‌کرد. توازن نیروها در آن زمان همانند امروز نبود و نه از جنبش انقلابی بر قدرت‌های و نه از همبستگی‌ای که امروزه وجود دارد در آن زمان خبری نبود. این حقیقت دارد که ساندینو به کمک یک مشت افرادی که سلاح چندانی هم در اختیار نداشتند یانکی‌ها را شکست داد، و مهاجمین مجبور شدند از آن کشور خارج شوند، در حالی که سوموزا و گارد ملی را در آنجا پشت سر گذاشتند - تا اینکه پایان کار سوموزا و گارد ملی نیز فرا رسید، بهمان نحو که عاقبت پایان کار تمام سوموزاها و نوکرانشان در این نیمکره فرا خواهد رسید. (ابراز احساسات)

بنابراین، دو نتیجه اساسی هست که می‌توانیم از این کنگره بگیریم. اول، کار و تلاش در جهت افزایش تولید و خدمات. گفتم که دو نتیجه اساسی هست و باید از عهده هر دو آنها برآئیم. اولین کاری که باید انجام دهیم این است که با کلیه مشکلاتمان

رودررو گلاویز شویم و خودمان را وقف کار و خدمات کنیم. (ابراز احساسات) ما باید تلاش‌هایمان را چند برابر کنیم، و در مزارع، در مدارس، در بیمارستان‌ها، در همه جا با کفایت بیشتر کار کنیم و سخت‌گیری بیشتری نشان دهیم. بطور خلاصه، باید بگویم که باید بیشتر و بهتر از همیشه کار کنیم. (ابراز احساسات)

دوم، ما باید خودمان را برای دفاع از کشور آماده کنیم. به عبارت دیگر، دو وظیفه اساسی ما اینها است: تولید و دفاع. (ابراز احساسات) ما باید قوای میلیشای منطقهای را سازمان بدهیم (ابراز احساسات) و حزب و مردم را آماده کنیم تا تحت هر شرایطی بجنگند. (ابراز احساسات) ما باید از پیشنهاد آن عضو میلیشا که از جانب قوای هنگ منطقه بیمار دلربو (ابراز احساسات) صحت کرد حمایت کنیم. پیشنهادی که مربوط به جمع‌آوری پول برای خرید سلاح است. (ابراز احساسات) راجع به اینکه باید اوقات فراغت‌مان را و حتی حتی از وقت تعطیلاتمان را وقف آموزش نظامی کنیم، تا آنکه به اقتصادمان لطمه‌ای نخورد. (ابراز احساسات)

بیر دو نباید با هم تعارضی داشته باشند. کار در تولید و خدمات باید بموازات آموزش رزمی پیش برود. ما باید خودمان را آماده کنیم، در این مورد هیچ شکی وجود ندارد. ما باید عمدتاً بر روی آموزش خودمان تکیه کنیم و نه روی سلامت عقل دشمن. ما باید روی نیروهای خودمان تکیه کنیم و نه روی عقل سلیم دشمن. بدین خاطر است که اکنون بیش از هر زمان دیگر، باید به مردمی مرکب از کارگران و سربازان مبدل شویم. (ابراز احساسات)

ما هم‌اکنون در وسط فصل درو نیشکر هستیم، و این کار به خوبی پیش می‌رود. میانگین کل تولید بالقوه ۸۸ درصد است، رقمی که حتی در ماه دسامبر گذشته نیز بدان دست نیافتیم، نه حتی در یک روز. کارگران در کارخانه‌های شکر و در مزارع نیشکر با اشتیاقی بی‌نظیر کار می‌کنند، و من معتقدم که آنها به روحیه مبارزه و کاری که در سراسر کشور حکمفرماست، تجسم می‌بخشند.

وقتی فعالیت‌هایمان را از سر می‌گیریم، وقتی که تمام هیئت‌های نمایندگی به محل‌هایشان بازگشتند، این عقیده و این تعهد باید راهنمای آنان باشد: حمایت کامل از تولید، خدمات و درو نیشکر و وظایف دفاع. قصد نداریم خودمان را به این فکر مشغول کنیم که آیا یانکی‌ها از خون ما خواهند گذشت یا نه. کاری که باید به آن مشغول شویم این است که خودمان را برای مبارزه آماده کنیم و بگذاریم آنها بدانند که — همانطور که در کنگره گفتیم — "با بد نخاله‌ای طرف هستند و مثل خار مهلکی هستیم که در چشمتان فرو رفته باشد." (ابراز احساسات) این دو عقیده اساسی است که از کنگره با خود به ارمغان خواهیم برد.

رفقای نماینده در کنگره و هم‌میهنان، ما باید بگوئیم که کاملاً حق داریم که از نتایج این کنگره احساس خرسندی کنیم، که در واقع به این نتایج افتخار کنیم، حق داریم که به وضعیت کنونی حزب‌مان افتخار کنیم، به کیفیت حزب، به صلاحیت مردان و زنانی که در کنگره نمایندگی این حزب را می‌کردند، افتخار کنیم. ما از این دلیل پیوند حزب و توده‌ها، و همچنین حمایت مردم از انقلاب مفتخریم. از بابت حمایت مردم از حزب، حمایتی که شما امروز اینجا در مقابل نمایندگان بیش از ۱۴۰ سازمان انقلابی، مترقی و دموکراتیک از سرتاسر جهان نشان دادید به خود می‌بالیم. (ابراز احساسات)

من معتقدم که اگر بگویم ما همیشه اطمینان زیادی به مردم‌مان داشته‌ایم و امروز این اطمینان بیش از همیشه است، احساس یکایک اعضاء کمیته مرکزی و دفتر سیاسی را دقیقاً رسانده‌ام! (ابراز احساسات) و ما، که همیشه خوش‌بین بوده‌ایم، بیش از همیشه خوش‌بین هستیم! (ابراز احساسات) و ما که همیشه به انقلاب متعهد بوده‌ایم، امروز بیش از پیش متعهد هستیم! (ابراز احساسات)

زنده‌باد حزب کمونیست شکوهمندمان! (فریادهای "زنده‌باد!")

زنده‌باد انترناسیونالیسم پرولتری! (فریادهای "زنده‌باد!")

زنده‌باد مردم! (فریادهای "زنده‌باد!")

یا میهن یا مرگ!

ما پیروز خواهیم شد.

(ابراز احساسات پرشور و ممتد حضار)

۱۲

مبارزه علیه فقر جهانی

(۲۶ آوریل ۱۹۸۱)

دومین کنگره "انجمن اقتصاددانان جهان سوم" با حضور
بیش از هزار تن از اقتصاددانان که اغلبشان از کشورهای توسعه نیافته
آفریقا، آسیا، و آمریکای لاتین بودند، از ۲۶ تا ۳۰ آوریل ۱۹۸۱
در هاوانا برگزار شد.
این سخنرانی در جلسه افتتاحیه این کنگره ایراد گردیده
است، و ترجمه فارسی آن از روی متن انگلیسی مندرج در نشریه
گرانما مورخ ۱۰ مه ۱۹۸۱، توسط سیاوش نواب صورت گرفته است.

* * *

میهمانان برجسته و اعضاء انجمن اقتصاددانان جهان سوم :

ما برای این امر ارزش بسیاری قائلیم که دومین کنگره اقتصاددانان جهان سوم در
هاوانا تشکیل شده است. این کنگره شخصیت های بسیار برجستهای در رشته های اقتصاد،
علوم اجتماعی بطور کلی و مدیریت اقتصادی را تقریباً از مراکز آفریقا و آسیا و آمریکای
لاتین گرد هم آورده است. بسیاری از میهمانان برجسته از اروپا و آمریکای شمالی نیز حضور
دارند. این گروه برجسته از متخصصین از فرصت بی نظیری برخوردارند تا مینویسند مسائل
اقتصادی را در یک جو علمی و حاکی از احترام متقابل مورد بحث قرار دهند.

عقیده گردآوری اقتصاددانان و جامعه شناسان کشورهایمان در واقع ابتکار برجستهای
بود از جانب دوست فراموش نشدنی ما پرزیدنت هواری بومدین که همواره به شدت نگران
سرنوشت مشترکمان بود. (ابراز احساسات) اولین کنگره، با انتخاب الجزایر بعنوان اولین
کشور میزبان، اهمیت این مسئله را اذعان کرد و به مردم پرافتخار الجزایر که تحت رهبری
جبهه آزادیبخش ملی سرمشق خوبی از مبارزه برای آزادی موطن خود بجای گذاردند،
درود فرستاد.

مردمان ما ناچارند بهای سنگینی برای بدست آوردن فرصت جهت بحث پیرامون

سقلال و حق‌مان نسبت به رشد و توسعه بپردازند. سی سال پیش تشکیل چنین کنگره‌ای در تصور نمی‌گنجید! هیچ‌کس این حق را به ما نداد، ما خود این حق را بچنگ آوردیم! فرهنگ ما شکوفا شده، شیوه برخوردمان با مسائل غنی‌تر شده و شخصیت‌های ملی ما قابلیت خود را به ثبوت رسانیده‌اند. ما آمادیم تا برای خود فکر و اندیشه کنیم.

ایالات متحده برخی از اوقات میل دارد این حق را با کمال نخوت و خودبینی به خود محدود سازد که تعیین کند چه کسی می‌تواند در این جلسات بین‌المللی شرکت کند و چه کسی می‌تواند، و حتی اینکه در کجا می‌توان یک مذاکره مشخص را انجام داد و در کجا می‌توان. درست چند هفته پیش، ایالات متحده الیگارش‌های متفق و گروه‌های وابسته به خود را تحت فشار قرار داد تا با تشکیل ششمین اجلاس اونکتاد در سال ۱۹۸۳ در هاوانا مخالفت نکنند. تشکیل این کنفرانس در هاوانا از جانب گروه ۷۷ پیشنهاد شده و ششمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد نیز آنرا تایید کرده است.

این اعمال فشار غیرقابل قبول و بی‌نهایت غیرعقلانی، با مخالفت پیگیر ایالات متحده نسبت به هرگونه پیشنهادی که بیانگر تسلیم در برابر اهداف خودخواهانه انحصارات آمریکا نباشد برابری می‌کند. ما نمی‌توانیم به ایالات متحده اجازه دهیم شرایط تحقیرآمیز خود را به ما تحمیل کرده و خود را در مورد آنچه که ما خواهان انجامش هستیم حکم و دیکتاتور قلمداد کند!

پذیرفتن چنین سیاستی منجر به سازش و اعطای امتیاز در مسائل اصولی گشته و به آداب و سنن و حقوق ملی ملل ما آسیب می‌رساند. بدون احترام به تمامیت کشورهای توسعه‌یافته، هیچ راه نجات شرافتمندانه و موثری وجود نخواهد داشت!

با توجه به تجربه تمام خلق‌هایی که خود را از زیر سلطه امپریالیستی و ستم استعماری آزاد کرده‌اند، ما باید افکار خود را بیان داشته و خود را از شر تعالیم علمی کاذب نمایندگان مستقیم و یا غیرمستقیم انحصارات چندملیتی خلاص کنیم.

تئوری به اصطلاح دیالوگ شمال و جنوب در دهه گذشته به منصفه ظهور رسید. و مطابق آن، قرار است شمال ثروتمند مسائل جنوب فقرزده، بینوا و عقب‌مانده را حل کند. تشخیص این امر مشکل نیست که سمبل‌های جغرافیائی پدیده مشهور و شناخته‌شده صنایع مابین کشورهای ثروتمند و کشورهای ازهستی‌ساقط‌شده را از انظار مخفی نگه می‌دارد. این فرمول مجمل و مودبانه‌ای است برای فراموش کردن گذشته، از خاطر بردن حال و تمرین جلوه دادن آینده.

مرحی تلاش کرده‌اند مفهوم شمال را به کشورهای توسعه‌یافته سوسیالیستی — که هیچ وجه مشترکی با عملکرد استعماری و نواستعماری کشورهای امپریالیستی نداشته و ندارند —

بسط دهند. از نظر ما "شمال" کاملاً مترادف است با کشورهای استعماری پیشین که، بطور کلی، اکنون کشورهای نواستعماری و امپریالیستی می‌باشند و هنوز بر اقتصاد بسیاری از دول آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین - که البته سمبل جنوب می‌باشند - استیلا دارند. (احساسات)

کشورهای سوسیالیستی نه شرکت‌های چندملیتی دارند، نه صاحب معادن، ذخایر نفت، و یا کارخانه در ماوراء مرزهای خود می‌باشند. حتی یک کشور سوسیالیستی یافت نمی‌شود که یک کارگر و یا یک دهقان را در کشور دیگر استثمار کند. حقیقت دیالوگ بین شمال و جنوب این است که شمال از قدرت اقتصادی‌ای برخوردار است که خود را در صنایع قدرتمند، ذخایر مالی وسیع، و کنترل تکنولوژی پیشرفته متجلی و ظاهر می‌سازد. در حالی که جنوب، بطور کلی، بیشترین مواد خام و نیروی انسانی ارزان را در اختیار دارد و به شدت به موسسات مالی شمال مقروض است.

بحران اقتصادی سرمایه‌داری وارد یک مرحله خاص گشته است. از ۱۹۷۳ تاکنون وضع از بد بدتر شده است. هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که مشکلات کاهش یابد چه رسد به اینکه بکلی ناپدید شود.

اقتصاد کشورهای توسعه‌یافته سرمایه‌داری تصویری از رکود عرضه می‌دارند - نرخ رشد کلی آنها در سال ۱۹۸۰ در مقایسه با سال ۱۹۷۹ مقدار نازل یک درصد بوده است. در نتیجه آنها به سیر نزولی خود ادامه می‌دهند.

تورم، پدیده دیگر ملازم با این بحران، در سال ۱۹۸۰ در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی با نرخ ۱۳/۹ درصد - مطابق با آمار خود این کشورها - ظاهر گردید. این علائم در حال حاضر نیز وجود دارند. بیکاری، که هم یک حقیقت اقتصادی و هم یک بیماری اجتماعی است، به یک پدیده فراگیر و گسترده بدل شده است. در نتیجه، بیش از ۵ درصد نیروی کار موجود در این کشورها کاملاً بیکار است و درصد بزرگی از نیروی کار، که رسماً ثبت نمی‌شود، نیمه‌وقت یا فصلی کار می‌کند.

گذشته از ملاحظات خشک آماری، تعداد بیکاران در این کشورها شاید از ۲۰ میلیون هم بیشتر باشد. در ایالات متحده به تنهایی بیش از هشت میلیون زن و مرد آماده به کار نمی‌توانند به طور شرافتمندانه معاش خود را تأمین کنند. این وضع بر جوانان سیاه و جمعیت آمریکای لاتینی این کشور اثر به مراتب بیشتری دارد.

این چشم‌انداز تیره و تاریک بحران سیاسی و اخلاقی را در این کشورها تشدید کرده و افزایش جنایت و سایر مسائل اجتماعی را باعث می‌شود.

ما چشم‌انداز موجود در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را تیره و تاریک توصیف کردیم، لکن هنگامی که به مسائل عظیم کشورهای توسعه‌یافته می‌پردازیم، واژه فاجعه‌آمیز

ممکن است مناسب‌ترین کلمه برای توصیف آن باشد.

عواقب تمام بیماری‌های اقتصادی جوامع سرمایه‌داری پیشرفته اغلب در کشورهای آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین ابعاد به شدت عظیمی می‌یابد. هیچ نوع رابطه‌ی منطقی مابین رکود و نزول اقتصادی، تورم و بیکاری خارج از کنترل و آنچه که در جانب دیگر رخ می‌دهد موجود نیست. بحران سرمایه‌داری وجوه دائمی توسعه‌نیافتگی که همه ما با آن آشنا می‌شویم را تشدید کرده است.

برعکس، انحصارات چندملیتی دائما سود پرداختی سهام خود را افزایش داده و به انباشت مالی تکان‌دهنده‌ای دست می‌یابند. بگذارید چند رقم از انتشارات رسمی جبرالمللی - در این مورد از اونکتاد - را نقل کنیم. بعنوان مثال، از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۸، کل مبلغ سرمایه‌گذاری مستقیم این انحصارات در کشورهای توسعه‌نیافته بالغ بر ۶۲ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار گردید. در همین مدت، شرکت‌های چندملیتی ۱۰۰ میلیارد و ۲۱۸ میلیون دلار سود به کشورهای خود انتقال دادمانند. این بدین معنی است که در همین دوره در ازاء هر دلاری که در کشورهای توسعه‌نیافته سرمایه‌گذاری شده، بطور متوسط ۲/۴ دلار بصورت سود از این کشورها خارج شده است.

در طول همین مدت، سرمایه‌گذاری آمریکا در جهان سوم به ۸ میلیارد و ۱۰۷ میلیون دلار رسید و ۳۹ میلیارد و ۶۸۵ میلیون دلار بعنوان سود به مبداء خود بازگشته است. این معرف بطور متوسط ۴/۵ دلار درآمد در مقابل هر یک دلار سرمایه‌گذاری در کشورهای توسعه‌نیافته می‌باشد که به موازنه پرداخت‌های آمریکا اضافه شده است.

همانطور که ملاحظه می‌کنید، سهم اصلی شرکت‌های چندملیتی آمریکا تقریبا برابر با ۴۰ درصد کل سود شرکت‌های انحصاری می‌باشد. مضافا اینکه سودآوری سرمایه آمریکائی تقریبا دو برابر سود سرمایه‌گذاری شرکت‌های مشابه در کشورهای دیگر است.

انحصارات چندملیتی کنترل عظیمی بر تجارت کالاها اعمال می‌کنند. آنها ۵۰ تا ۶۰ درصد شکر و فسفات، ۷۰ تا ۷۵ درصد موز، برنج، لاستیک و نفت خام، ۷۵ تا ۸۰ درصد قلع، ۸۵ تا ۹۰ درصد کاکائو، چای، قهوه، توتون، گندم، پنبه، کف، چوب و صر. ۹۰ تا ۹۵ درصد سنگ آهن و بوکسیت را به بازار عرضه می‌کنند.

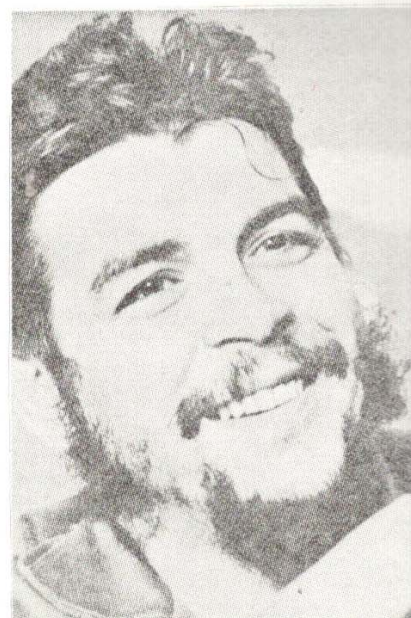
عرضه کردن این اجناس به بازار سود سرسام‌آوری تولید می‌کند، دهها میلیارد دلار که به حیط انحصارات چندملیتی ریخته می‌شود، کشورهای توسعه‌نیافته را هرچه بیشتر از همنی و سرمایه ماقط می‌کند.

تشدید تمرکز و تراکم و بین‌المللی شدن سرمایه چندملیتی در عرض ۲۰ سال گذشته باعث تحکیم موازنه‌های سرمایه‌داری انحصاری دولتی شده، یعنی، انحصارات غول‌آسا با دستگاه دولتی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری ادغام گشته‌اند. سیاست کلی این دولت‌ها،



برخی از رهبران انقلاب کوبا،
(بترتیب از راست بچپ و از
بالا بیائین):

حوزه مارتی، فیدل کاسترو،
ارنستو چه گوارا، رائول کاسترو،
گابریل گونزالز رودریگز، خوان
آلمیدا، سلیا سانچز، آرماندو
هارت.





فیدل کاسترو پس از حمله به پادگان مونگادا و دستگیر شدن توسط نیروهای امنیتی باتیستا.



برخی از رهبران انقلاب کوبا در دوران جنگ علیه دیکتاتوری باتیستا؛ بترتیب از چپ به راست: فیدل کاسترو، آرماندو هارت، سلیا سانچز، رائول کاسترو و حاویر پاسوس.



ارنستو چهگوارا (نفر وسط) در حال گفتگو در مورد مسائل نظامی در ایالت لاس ویاس -
پائیز ۱۹۵۸.

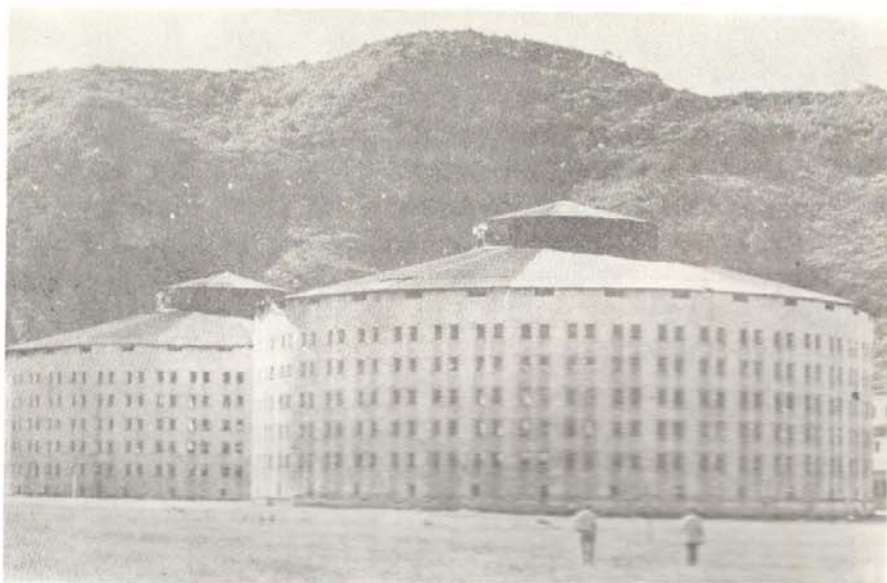
برخی از رهبران انقلاب کوبا در کوههای سیرامائسترا در سال ۱۹۵۷؛ ایستاده از راست به
چپ: گامیلو سین فوئگوس، مارسلو فرناندز (رهبر فعالیتهای مخفی)، پالمرو (راهنما)؛
نشسته: قیدل کاسترو، سیرو ردوندو.





فیدل کاسترو در راس ارتش شورشی بهنگام ورود به هاوانا - ۸ ژانویه ۱۹۵۹.

"زندان نمونه" باتیستا در
جزیره جوانان که فیدل کاسترو
و یارانش پس از شکست حمله
به مونگادا مدت بیست ماه در
آن بسر بردند. پس از پیروزی
انقلاب این زندان به موزه‌ای
جهت یادآوری ستمهای گذشته
تبدیل شد.



یکسال پس از پیروزی انقلاب کوبا: پادگان سابق آگرا مونته در حال بازسازی و تبدیل شدن
به یک مرکز آموزشی.



یکی از کشاورزان
کوبائی در حال
دریافت سند زمین
پس از اجرای قانون
اصلاحات ارضی.



خوان آلمیدا (نشسته سمت چپ) و آنتونیو هیمنز (سمت راست)، دو تن از اعضای هیئت
نماینده گویا که همراه فیدل کاسترو جهت شرکت در اجلاس سازمان ملل در سپتامبر ۱۹۶۰
به نیویورک رفته بودند، در یکی از قهوه‌خانه‌های محله سیاهپوست نشین هارلم در حال
گفتگو با مردم.

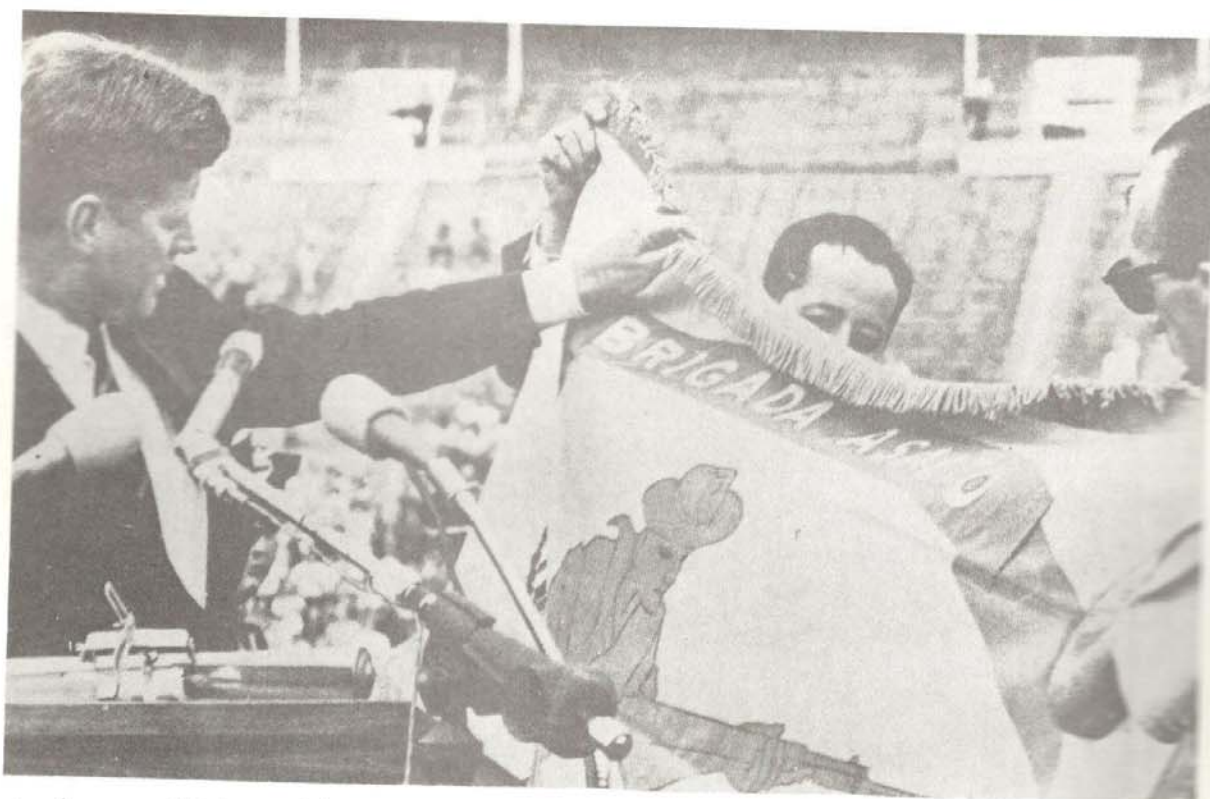
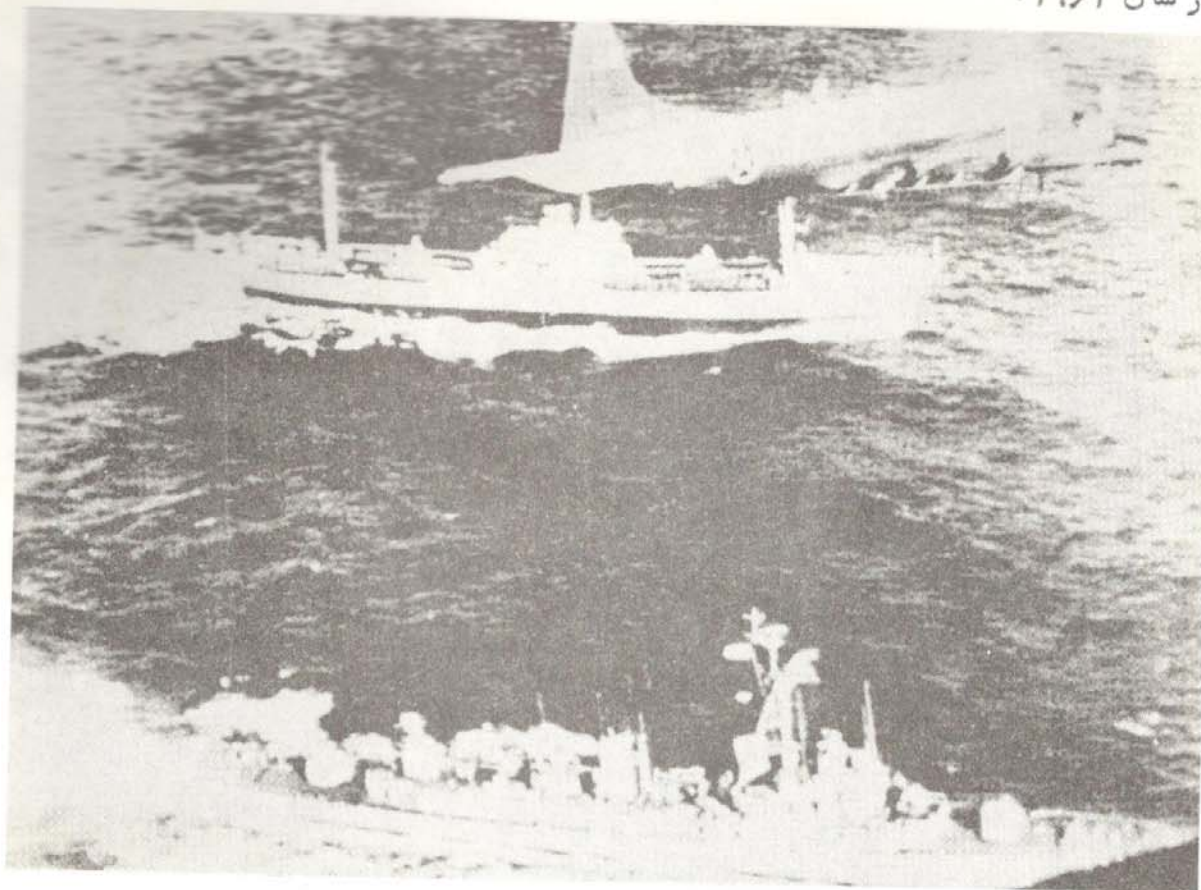


فیدل کاسترو همراه با
خدمه تانک در حین
عملیات ژيرون (خليج
خوگها) در آوريل
۱۹۶۱.

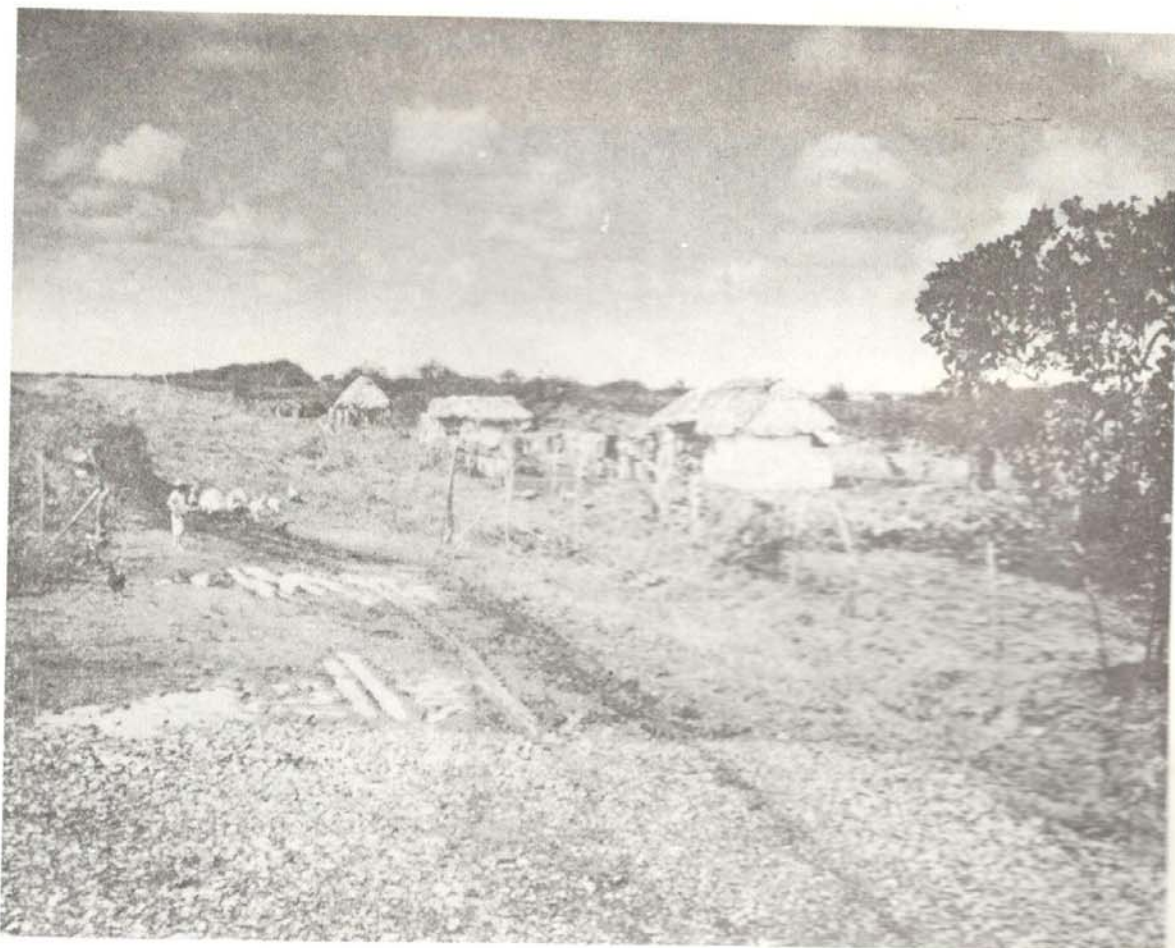


تسليم مزدوران پس از شگست حملهء ضدانقلابيون به ژيرون .

محاصره کوبا بوسیله کشتی‌ها و هواپیماهای نظامی آمریکا طی بحران اکتبر (بحران موشکی)
در سال ۱۹۶۲.



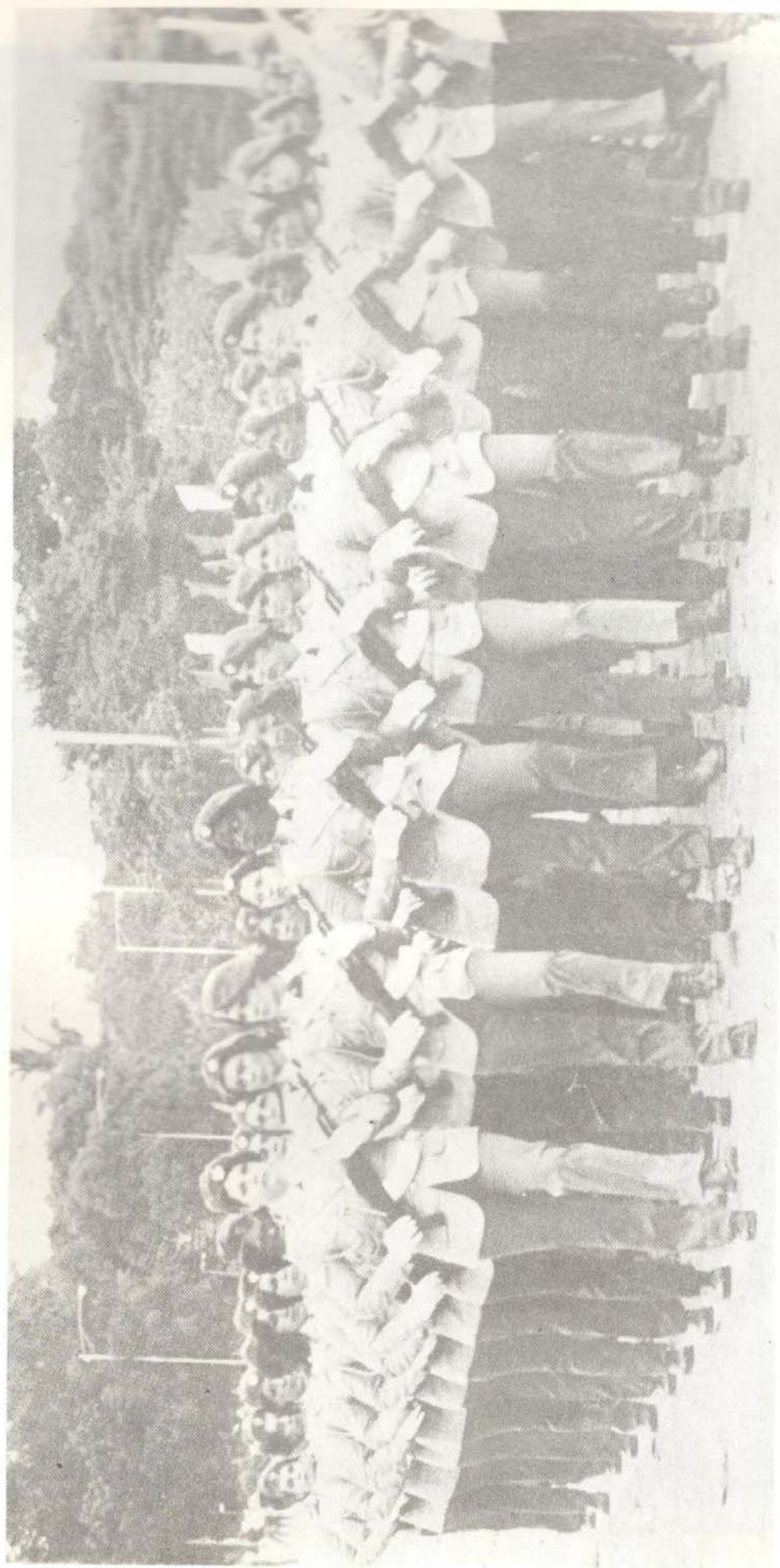
جان کندی، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در حال دریافت پرچم کوبا از ضدانقلابیون بتاریخ
۲۹ دسامبر ۱۹۶۲ در میامی. وی به ضدانقلابیون قول داد که این پرچم را در گوبای
"آزاد" به آنها بازخواهد گرداند.



نمونه‌ای از کلبه‌های روستائیان گوبا در دوران باتیستا .

یکی از پروژه‌های خانه‌سازی برای روستائیان گوبا پس از پیروزی انقلاب .





بخشی از ۸۰۰۰ نفر زنان داوطلب عضویت در نیروی ملیشای منطقه‌ای گوبا.

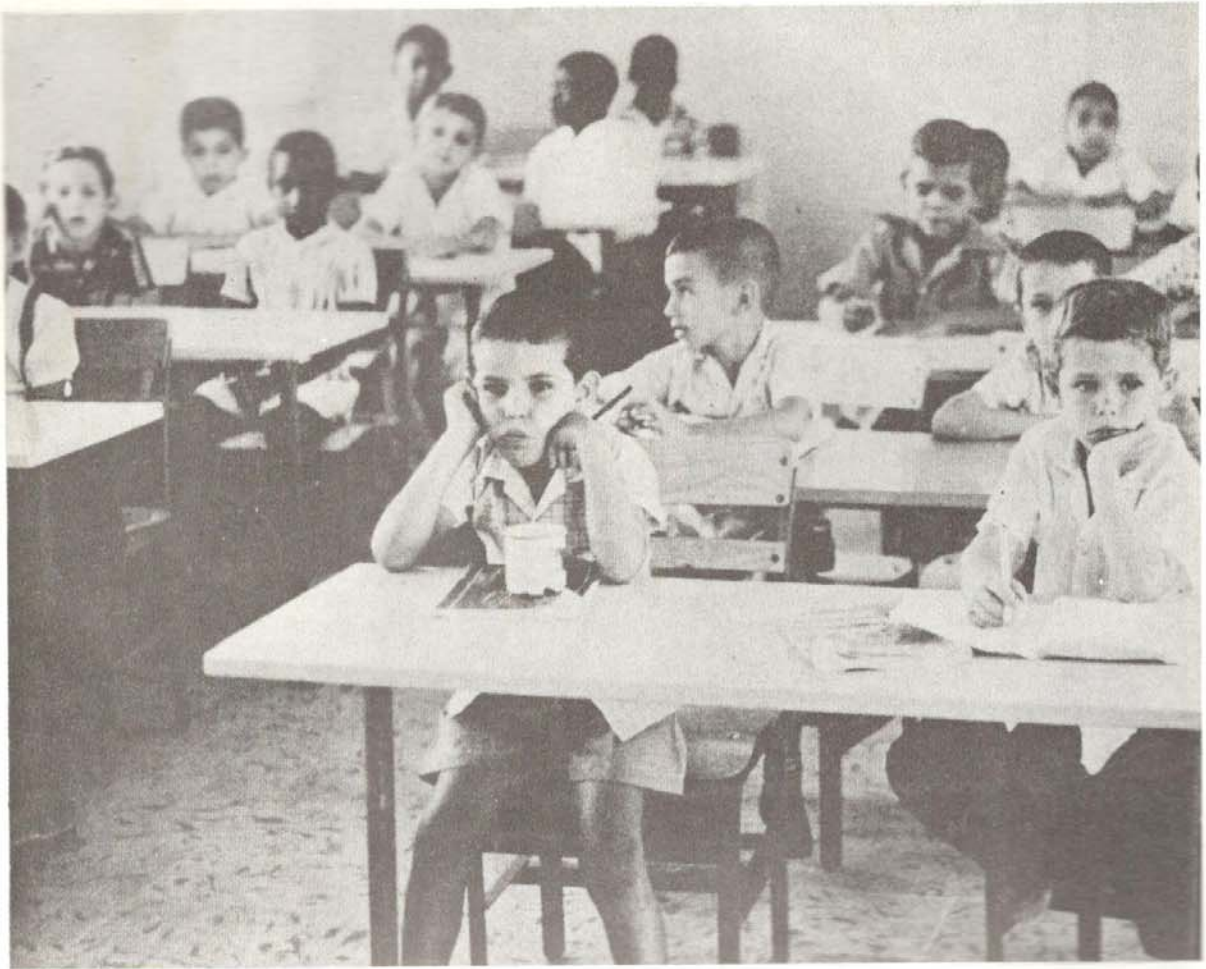


↑ زایشگاهی در دامنه کوههای سیرامائسترا
که زنان روستائی ساکن منطقه از تسهیلات
بهداشتی آن استفاده می کنند .



← یکی از مهد کودکهای ارزان قیمت که زنان
کارگر گوبائی از امکانات آن جهت نگهداری
کودگان خود استفاده می کنند .

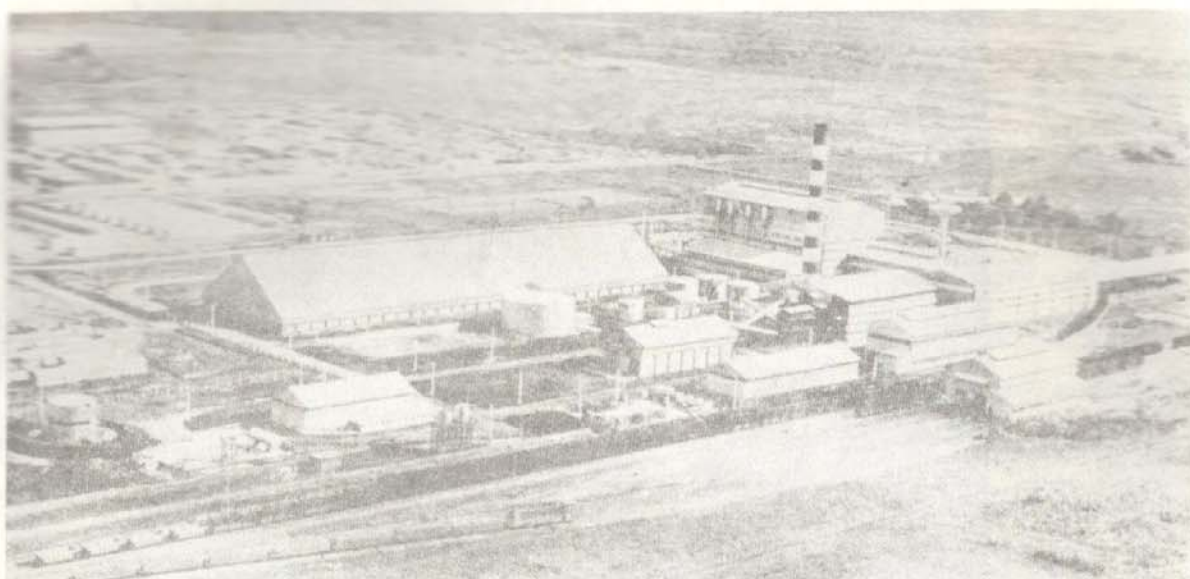
یکی از مدارس ابتدائی که حکومت کوبا سالانه مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار صرف ساختن آنها می‌کند.



رژه محصلین دبیرستانی
در هاوانا بمناسبت اول ماه
مه. بر روی تابلوی کنار
میدان نوشته شده است:
"زنده باد همبستگی با
مردم آفریقا".

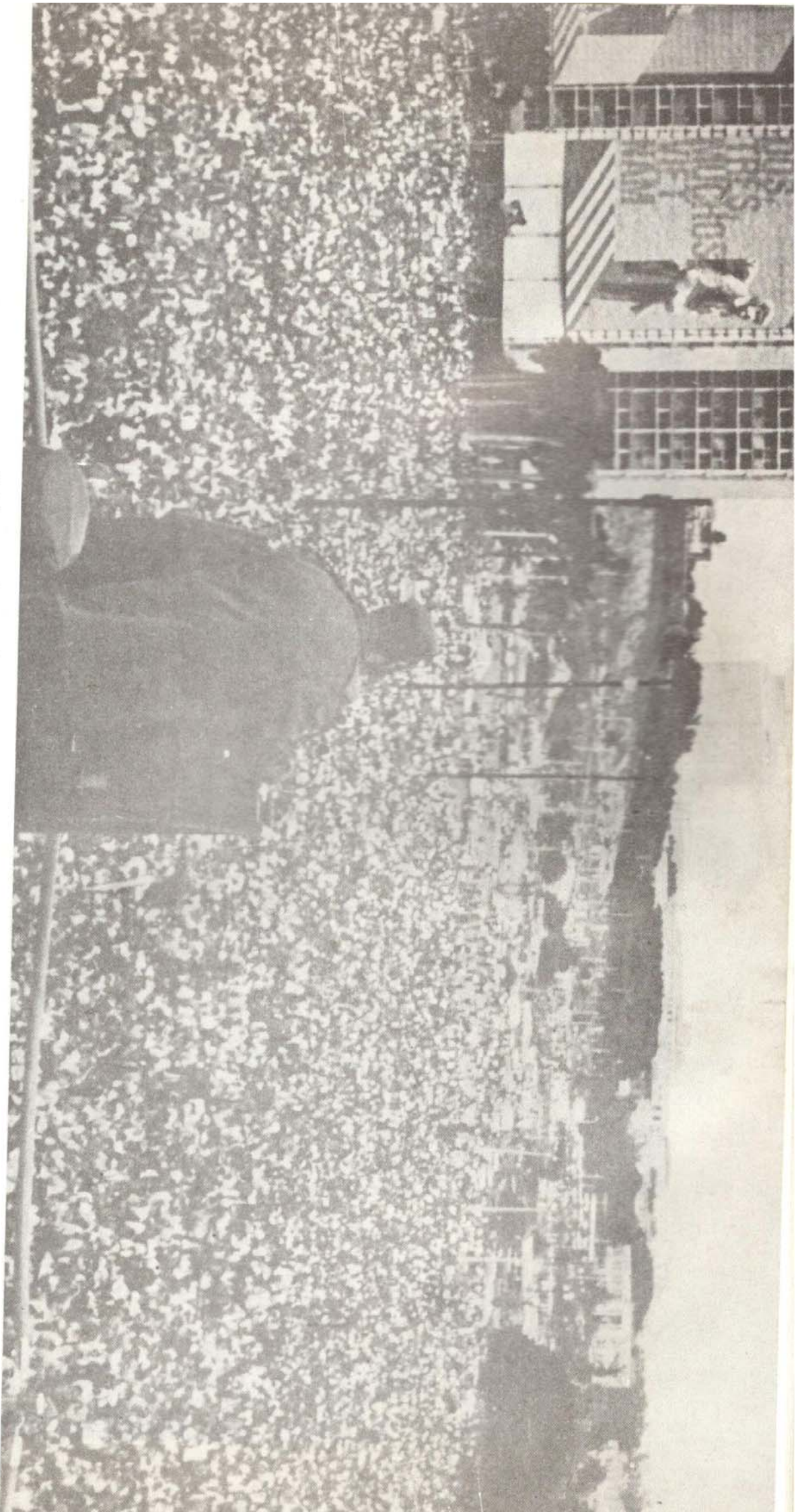


ملاقات هیئت ایرانی شرکت‌کننده در شصت و هشتمین کنفرانس اتحادیه بین‌المللی در هاوانا با فیدل کاسترو (عکس از "اطلاعات")



نمونه‌هایی از پیشرفت گویا در زمینه‌های صنعتی، کشاورزی و دامداری پس از پیروزی انقلاب:
 یکی از کارخانجات شکر که در دهه ۱۹۷۰ ساخته شده (عکس بالا)؛ یکی از مراکز اصلاح
 نژاد دام در سان حوزه (عکس پایین).

فیدل کاسترو در حال سخنرانی در یکی از گردهمایی‌های تودم‌ای در هاوانا .



و بویژه سیاست اقتصادی آنها، بر اساس تامین منافع این انحصارات تدوین می‌گردد. یک نمونه برجسته آن قیمت‌هایی است که این انحصارات برای کالاهای اساسی در کشورهای توسعه‌نیافته تعیین کرده‌اند و در نتیجه، تجارت بازرار، که علت اصلی مقروض بودن این کشورهاست، تعمیق گشته است. کشورهای توسعه‌نیافته علت این تجارت غیرعادلانه بیشتر غارت می‌شوند. از سوی دیگر، محصولات صنعتی که توسط کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در جهان سوم فروخته می‌شود، علاوه بر افزودن به تورم، هم‌چنین هزینه رشدیابنده تولید انرژی را هم به جهان سوم انتقال می‌دهد. این رابطه تجاری معرف یک دایره شیطانی است که تحت شرایط موجود راه فراری از آن موجود نیست.

سیاست اعتباری وجه دیگری است که دست شرکت‌های چندملیتی را رو می‌کند. زیرا حکومت‌های معرف این شرکتها و شرکتهایی که وابسته به آنها می‌باشند، از این سیاست پیروی می‌کنند که اعطاء اعتبارات را مشروط به سرمایه‌گذاری متقابل در کشورهای امپریالیستی کرده و بدین وسیله جلوی هرگونه توسعه مشروع را سد می‌کنند. اعطاء اعتبارات تقریباً همیشه مشروط به منافع سیاسی متروپل می‌باشد. این سیاست منجر به عدم دسترسی به تکنولوژی لازم برای توسعه می‌شود، یعنی، تکنولوژی‌ای که مورد نیاز کشورهای آزاد شده است و آنها تقاضای دریافت آن را دارند.

از سوی دیگر، از طریق محدود کردن واردات و تحمیل تعرفه‌های گمرکی گزاف، نسبت به محصولات صنعتی کشورهای توسعه‌نیافته تبعیض قائل شده و از فروش آنها در بازار کشورهای پیشرفته جلوگیری می‌شود.

گوئی که این کفایت نمی‌کند. لذا، مزید بر آن یک سیاست حساب‌شده و پیگیر وجود دارد که هدفش جلب دانشمندان، تکنیسین‌ها و کارگران ماهر از کشورهای عقب‌مانده است. هدف ویژه این سیاست کسانی هستند که دارای بالاترین درجات علمی می‌باشند. این پدیده بنام "فرار مغزها" معروف است.

کمبود مزمن متخصص و تکنیسین در کشورهای توسعه‌نیافته حادث شده است. مطابق آمار سازمان ملل، تنها در یکسال - بعنوان مثال در سال ۱۹۶۷ - ایالات متحده ۵۱۸۹ دانشمند، مهندس و پزشک از کشورهای خارج، و اغلب از کشورهای توسعه‌نیافته، به کشور خود پذیرفته است. در همان سال، از ۱۰۰هزار ۲۶۲ دانشجوی خارجی در ایالات متحده، ۷۰ درصد از کشورهای توسعه‌نیافته بوده‌اند. از این ۷۰ درصد، ۴۲/۶ درصد پس از خاتمه تحصیلات در آمریکا باقی مانده‌اند. دردآورترین اثر "فرار مغزها" در رشته پزشکی مشاهده شده است. در همین مدت، نقداً ۲۰هزار ۵۰۰ پزشک خارجی در ایالات متحده وجود داشته‌اند. علت تقاضای روزافزون برای پزشک در جهان سوم، و بخصوص در آمریکای لاتین، اینست که تقریباً ۱۰ درصد فارغ‌التحصیلان کلیه دانشکده‌های پزشکی آمریکای لاتین (و معمولا

بهترین‌شان) به آمریکا می‌روند.

این، جهان سوم را از امکان اداره، توسعه، اقتصاد خود و تجدید تولید نیروی انسانی ماهر محروم می‌سازد.

در همین چارچوب فشار و غارت است که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول فعالیت می‌کنند. این سازمان‌ها که تحت سلطه متروپل‌ها می‌باشند، بی‌شرمانه از بحران‌های مالی و پولی که بویژه بر جهان سوم تاثیر می‌گذارد، بنفع خود استفاده می‌کنند. شیوه عمل صندوق بین‌المللی پول حتی توسط شخصیت‌ها و موسسات رسمی افشاء و محکوم شده است. این موسسات و شخصیت‌ها اگرچه قرابتی با جهان سوم ندارند ولی در شرایط سخت سیاسی که صندوق بین‌المللی پول تحمیل می‌کند خطر شورش توده‌ای و ورشکستگی کامل سیستم را مشاهده کرده‌اند. صندوق بین‌المللی پول خود را ژاندارم شرکت‌های چندملیتی و حکومت‌هایشان کرده تا بحران جهانی و توسعه‌نیافتگی را تعمیق بخشد.

با وجودی که آمار دقیق در دست نیست، معهذا، قروض خارجی کشورهای توسعه‌نیافته چیری در حدود رقم باورنکردنی و افسانه‌ای ۵۰۰ میلیارد دلار و یا بیشتر می‌باشد. بعلاوه صنایع آنان معدود و سطح بارآوری تولیدی‌شان عمدتاً پائین است. آنها عمدتاً تولیدکننده فرآورده‌های نیمه‌تمام، محصولات غذایی و صنایع سبک می‌باشند که عموماً به دسته کالاهای کاربر* تعلق دارند. کشورهای که نفت تولید نمی‌کنند وضعیتشان از همه بدتر است. زیرا آنها که فاقد سوخت مورد احتیاجشان می‌باشند، بخش قابل ملاحظه‌ای از منابع ناچیز خود را صرف وارد کردن آن می‌کنند و در نتیجه، نمی‌توانند از دست رفتن این منابع را با فروش محصولات خود جبران کنند.

دیون دولتی کشورهای توسعه‌نیافته در دهه ۱۹۷۰ بطور متوسط با نرخ سالانه‌ای معادل ۲۱ درصد افزایش یافت. تنها برای پرداخت بهره این قروض، کشورهای ما ۴۲ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۹ پرداخته‌اند.

به آسانی می‌توان دید که این یک ورشکستگی است. غیرقابل تحمل بودن این دیون و بهره آن حیات ملل جهان سوم را متزلزل کرده و آنها را بیشتر و بیشتر به صاحبان سرمایه مالی وابسته می‌سازد. بخش بزرگتری از بشریت گرسنه است و محتاج پوشاک، مسکن، مدرسه، بیمارستان، کارخانه برای ایجاد کار و تولید و ابزار تولید کشاورزی می‌باشد.

این درست است که گروه کوچکی از کشورهای توسعه‌نیافته به موهبت ذخایر غنی نفتی شان فعلاً دارای منبع مالی عظیمی می‌باشند، و کشورهای مولد نفت از محل این منابع

* کالاهای کاربر (Labor-Intensive)، به آن دسته از کالاهایی گفته می‌شود که برای تولیدشان نیروی کار نسبت به ماشین‌آلات بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

خود بیشتر به کشورهای توسعه‌نیافته کمک کرده‌اند تا کشورهای توسعه‌یافته، معه‌ذا این کمک‌ها شدیداً ناکافی می‌باشند. از سوی دیگر درآمدهای مازاد بر احتیاج عظیم مالی که از نفت حاصل می‌شود یا به خرید سهام از شرکت‌های چندملیتی اختصاص یافته یا در بانکهای چندملیتی سپرده شده و بدین وسیله اهداف نواستعماری این بانکها تقویت می‌شود. همکاری جنوب با جنوب هنوز به حد کفایت نیست، و درآمد اضافی از صادرات نفت می‌تواند و باید نقشی فعال‌تر و مهم‌تر بازی کند.

یکی از عوامل عمده این بحران که در عین حال آنرا تشدید هم می‌کند مسابقه تسلیحاتی بی‌حد و حساب است که لطمه بسیار سختی بر تمام جهان وارد می‌سازد. متخصصین این رشته برآورد کرده‌اند که امسال هزینه‌های جنگی از مبلغ ۵۰۰ میلیارد دلار بیشتر خواهد بود - البته با احتساب بودجه مستقیم تسلیحات و سایر مخارج مربوطه. این رقم تنها با دیون خارجی تمام کشورهای توسعه‌نیافته در مجموع قابل مقایسه است. چنانچه بخش قابل ملاحظه‌ای از آنچه که برای تسلیحات تلف می‌شود در راه توسعه خرج شود، تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر اقتصاد تمام دول خواهد داشت. تشنجات را کاهش داده و چشم‌انداز تفاهم عقلانی بر پایه‌های جدید را خواهد گشود.

یکی از خطرناک‌ترین پدیده‌های سرمایه‌داری انحصاری دولتی، مجتمع‌های به اصطلاح مختلط نظامی-صنعتی است. تولید برای جنگ، سودهای هنگفتی را برای موسسین آنها دربر دارد. این مجتمع‌ها صدها هزار از بهترین استعدادها و میلیون‌ها تکنیسین و کارگر ماهر را در استخدام خود دارند.

مسابقه تسلیحاتی یک سیاست انتحارآمیز است. چنانچه ادامه یابد، وزنه آن بطور غیرقابل محاسبه‌ای بحران اقتصادی جهانی را وخیم‌تر می‌کند. مسابقه تسلیحاتی بطور اجتناب‌ناپذیر به جنگ ختم می‌شود و جنگ نیز تحت شرایط کنونی یک فاجعه خواهد بود. در شرایطی که توضیح دادم، ما نمی‌توانیم حتی فکر یک دیالوگ بر اساس برابری طرفین را هم بخود راه دهیم جز آنکه کشورهای توسعه‌نیافته صفوف خود را متحد کرده و یک سیاست پیگیر همبستگی مابین خود اتخاذ کنند.

در سالهای اخیر نیاز به استقرار یک نظم اقتصادی جهانی جدید بیش از پیش مطرح شده، گرچه نظریات نسبت به تمام جوانب آن یکسان نیست. لکن، جوهر این نظام جدید باید بر این اساس باشد که کشورهای ما را قادر سازد به استقلال اقتصادی واقعی دست یابیم و چنان شرایط مادی و روحی‌ای بوجود آوریم که سطح زندگی مردم را مطابق دستاوردهای علمی و تکنیکی زمان حاضر بالا ببرد. از آنجائی که ما مدل جوامع ناقص‌العضو، معروف به جوامع مصرفی را - که ذاتاً سطحی، اتلاف‌گر و مطلقاً غیرقابل انطباق با شرایط جهان سوم است - رد می‌کنیم، نتیجه می‌گیریم که باید جامعه خود را بر پایه کار و مساوات اجتماعی

با سازیم .

بنظر من ما همه موافقیم که ، در درجه اول ، منابع طبیعی کشورهای ما باید به ملتهای ما تعلق داشته و در خدمت مردم ما باشد .

ثانیا ، در تجارت با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری ، فروش یا مبادله این منابع و تولیدات صنعتی حاصل از آن باید به قیمت‌های عادلانه انجام شود که از روابط و تجارت برابر جلوگیری کند ، یعنی وخیم‌تر شدن شرایط تجارتي کنونی را متوقف سازد .

من در موقعیتی دیگر گفتم که بدون توسعه ، از صلح خبری نخواهد بود . این بدین معنی است که مبارزه برای صلح مبارزه برای توسعه است . و اینکه بدون وجود عصری از همکاری وسیع در میان ملل ، بر اساس احترام متقابل به حق تعیین سرنوشت برای تمام مردم در انتخاب رژیم اجتماعی دلخواه خود ، صلح و یا توسعه‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد . بگفته معروف بنیتو حوارز^{۸۲} ، مکزیک کبیری که بحق لقب فرزند باارزش قاره آمریکا را بخود اختصاص داد ، " صلح ، احترام به حقوق دیگران است . " (ابراز احساسات) ما ، به سهم خود ، به قوانین تاریخ اعتماد داریم و اعتقاد داریم که هرچه زودتر - نه دیرتر - مردم بطور فزاینده‌ای یک سازمان اجتماعی دموکراتیک انتخاب خواهند کرد و بالاخره نظامهای عاری از استثمارگران و استثمارشدگان را برخواهند گزید .

چنانچه مردمان کشورهای توسعه‌نیافته ، برای توسعه کار نکنند توسعه‌ای در کار نخواهد بود . توسعه نه تنها اقتصادی است بلکه اجتماعی هم هست . رشد وابسته و یا منحرف می‌تواند صورت بگیرد ، ولی نه در خدمت این هدف خواهد بود و نه به اهداف مطلوب منتهی خواهد شد . سیاست‌های صحیح اقتصادی و اجتماعی باید روی منافع بشریت متمرکز شده ، و مربوط به آن باشد . اگر اتخاذ سیاست تابع این اصول نباشد نه توسعه‌ای در کار خواهد بود نه صلحی .

در بسیاری از کشورهای ما ضرورت دارد که مناسبات روستائی تغییر کند . در بسیاری از نقاط ، غل و زنجیر نظام کهن فئودالی و سلطه امپریالیستی ، بزرگ‌مالکی را در دست انحصارات ملی و خارجی باقی گذارده است . زمین باید به کسانی تعلق داشته باشد که روی آن کار می‌کنند ، گذشته از اینکه کارگران کشاورزی در مزارع دولتی و شرکت‌های تعاونی باغند و یا زارعینی باشند که در روستا دیگران را استثمار نمی‌کنند . در بسیاری از کشورهای ما ، که اکثریت جمعیت در روستا زندگی می‌کند ، اصلاحات یا انقلاب ارضی بمعنی اعطاء حیات جدید به میلیون‌ها نفر از مردم ، تولید غذای ضروری و مواد خام ، و بسط بازار داخلی است که مشوق پیشرفت صنعتی است . بدون آزادی توده‌های روستائی و انهدام مناسبات سنتی تولید در روستا ، توسعه اقتصادی و اجتماعی نمی‌تواند وجود داشته باشد . توسعه همچنین بمعنی صنعتی شدن نیز می‌باشد . ما می‌توانیم از خودمان سؤال کنیم

که چه نوع صنعتی‌شدنی؟ نیازی نیست بگوئیم که برپا کردن صنایع، بخصوص موقعی که نوع صنعتی صورت می‌گیرد، به زمانی طولانی نیاز دارد. هر کشوری سیاست صنعتی کردن خود را دارد و خواهد داشت. این بستگی به عوامل اقتصادی، اجتماعی و آموزشی دارد. وقتی صحبت از صنعتی شدن در کشورهای در حال رشد در میان است، فوراً "نقل و انتقال صنایع" مطرح می‌شود. این وسیله‌ای زیرکانه است که شرکت‌های چندملیتی اختراع کرده‌اند تا صنعتی شدن ظاهری را ترویج نمایند و در عین حال که پیوندهای نواستعماری را در کشورهایی که این طرح به مورد اجرا درمی‌آید محکم‌تر می‌سازند، "ابتکار خصوصی" را نیز تقویت نمایند.

نقل و انتقال صنایع، نوع معینی از تقسیم کار جدید بین‌المللی را برقرار می‌سازد که جنوب عقب‌افتاده را مبدل می‌کند به انبار صنایعی که سطح تکنولوژیکی نسبتاً پائین و نیروی انسانی فراوان دارند، و نیز از آنها انبار صنایعی می‌سازد که اثرات آلوده‌کننده آنها برای مردمان متروپل‌هایشان قابل تحمل نیست. بدین ترتیب نیروی انسانی ارزان و فراوان نیز مورد استثمار قرار می‌گیرد. هنگ‌کنگ، سنگاپور، کره جنوبی، تایوان و الی آخر نمونه‌های مشخص این صنعتی شدن کاذب و ناهنجار هستند. البته این آن صنعتی‌شدنی نیست که ما آرزوی دست یافتن بدان را داریم.

بمنظور دسترسی پیدا کردن به شیوه‌های تولیدی مدرن و چیره شدن به تکنولوژی‌های پیشرفته، ضرورت دارد که مردان و زنانی را که قرار است آنها را هدایت کنند تعلیم دهیم، دانش آنان را در زمینه‌های خودشان ارتقاء داده و آگاهی اجتماعی، میهن‌پرستانه و انترناسیونالیستی در اختیارشان بگذاریم، و به این ترتیب آنها را قادر سازیم تا هم طرح‌های اقتصادی و اجتماعی ملی را به مورد اجرا بگذارند و هم به بی‌شرفی محرومین که عواقب گذشته استعماری را تحمل می‌کنند، کمک برسانند.

در مورد ما، از همان روزی که انقلاب پیروز شد، ما به آموزش مردم اولویت دادیم. سال ۱۹۶۱ یکی از سخت‌ترین سالها برای کوبا بود، چون ایالات متحده وحشیانه‌ترین تجاوزاتش را در آن زمان براه انداخت. رسمیت یافتن محاصره اقتصادی، سازمان دادن به دار و دسته‌های ضدانقلابی مسلح توسط سازمان سیا، اقدامات کارشکنانه و جنایات دیگر، مثل حمله به پلایا ژیرون که شکست خورد و نیز محاصره دیپلماتیک بین‌المللی که در اثر فشار و باج‌خواهی حکومت ایالات متحده آغاز گردید، همه نشانه این تجاوز بودند. علیرغم همه اینها، دقیقاً در خلال همان سال بود که ما نبرد عظیم‌مان را علیه بیسوادی براه انداختیم، آنهم با شرکت بیش از ۱۰۰۰۰۰ نوجوان و افراد جوان و نیز حمایت کل مردم انقلابی. این نقطه آغاز بزرگی بود. در آن زمان اعتقاد داشتیم، همانطور که امروز هم اعتقاد داریم، که آموزش اساس پیشرفت اجتماعی و اقتصادی است. چطور می‌توانستیم

موفق به داشتن هزاران یا حتی میلیون‌ها متخصص، تکنیسین، و کارگر ماهر بشویم؟ این، تنها زمانی ممکن بود که وظیفه آموزش دادن به کل جمعیت را بعهده می‌گرفتیم. ریشه‌های ملی عمیق انقلاب ما و وفاداری‌مان به عقاید حوزه مارتی به ما کمک کرد تا این حکم مبنی بر اینکه "آموزش دیدن تنها راه آزاد بودن است" را به یک واقعیت بدل سازیم.

نبرد آموزشی هم ضروری است و هم دشوار. در این نبرد نمی‌توان ظرف یک دهه و یا یک نسل پیروز شد. مثلاً ما که منابع اقتصادی عمده و مقدار عظیمی از انرژی‌مان را به این هدف اختصاص داده‌ایم، پس از بیش از ۲۲ سال انقلاب، هنوز تلاش می‌کنیم تا سطح آموزش کلیه کارگران را از کلاس ششم که به آن رسیده‌اند به کلاس نهم ارتقاء دهیم. با نسل‌های جدیدی که پس از ۱۹۵۹ به دنیا آمده‌اند این کار دیگر ضرورت ندارد، چرا که تمامی فرزندان، نوجوانان و جوانان ما یا تحصیل کرده‌اند یا هنوز سرگرم تحصیل هستند. بیتی از ۲۰۰۰۰۰ نفر در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی ما ثبت‌نام کرده‌اند. طی پنج سال گذشته تعداد دانشجویانی که از دانشگاه‌ها فارغ‌التحصیل شده‌اند بیشتر از تعدادی بوده که در تمامی سالهای پیش در تاریخ کشورمان فارغ‌التحصیل شده‌اند. در دوره پنج‌ساله حاضر تعداد دانشجویانی که فارغ‌التحصیل خواهند شد بیشتر از مجموع فارغ‌التحصیلان تمامی سالهای قبل خواهد بود. (ابراز احساسات)

توجه ما به بهداشت مردمان، تلاش‌هایمان برای جلوگیری از رنج و عذاب و علاج بیماری، اساساً ماهیتی اجتماعی و اخلاقی دارند؛ اما جنبه‌ای اقتصادی نیز در آنها نهفته است، زیرا این مردان و زنان ملت هستند که تولید می‌کنند، و وجود یک جمعیت کارگر سالم و قوی برای پیشرفت واجب و ضروری است.

یکی از عقب‌افتاده‌ترین جنبه‌های جوامع جهان سوم خدمات بهداشتی آنها است. بیماری‌های بومی و مسری بلای جان جمعیت می‌شوند. مرگ و میر نوزادان تقریباً همیشه وحشتناک است. فقدان بهداشت و تدابیر پیشگیری‌کننده توأم با سوء تغذیه مزمن بسادگی مردم را طعمه انواع بیماری‌ها می‌کند. بیمارستان، پلی‌کلینیک و یا حتی مراکز کمک‌های اولیه به‌عنوان کافی در دست نیست. دارو یا نادر است و یا بسیار گران، و بنابراین خارج از دسترس کسانی است که بدان نیاز دارند. بطور خلاصه، زیربنای درمانی و بهداشتی وجود ندارد.

طبق ارقام سازمان بهداشت جهانی، بیش از ۱ میلیارد نفر - ۲۵ درصد جمعیت جهان - در شرایط فقرزده، پرجمعیت و خطرناک زندگی می‌کنند. از ۱۲۲ میلیون نوزادی که هر ساله بدنیا می‌آید، ۱۰ درصدشان پیش از رسیدن به سن یک سالگی جان خود را از دست می‌دهند؛ علاوه بر این، ۴ درصد نیز پیش از رسیدن به سن پنج سالگی می‌میرند. در حالی که در کشورهای پیشرفته از هر چهل طفل فقط یکی با خطر مرگ پیش از سن

نوجوانی روبرو می‌شود، در کشورهای آفریقائی این نسبت چهار به یک و در برخی مناطق جهان سوم حتی دو به یک است.

هر ساله، در سراسر جهان، ۱۸ میلیون کودک زیر سن پنج سالگی جان خود را از دست می‌دهند، که ۹۵ درصد این مرگ و میر در کشورهای عقب‌افتاده صورت می‌گیرد. شکی نیست که مشکل‌ترین مسئله‌ای که باید حل شود نیاز به پزشک، پرستار و دیگر انواع کارشناسان بهداشتی است که بدون آنها این مشکل را نمی‌توان حل کرد - حتی اگر تسهیلات لازم موجود باشد. تعلیم پزشک روندی طولانی است که از مدارس ابتدائی آغاز می‌شود و به مدت دستکم ۱۸ سال ادامه می‌یابد، و یک متخصص می‌بایست چند سال دیگر نیز پس از تعلیمات اولیه تحصیل کند.

اگر تعلیم پزشک و دیگر کارشناسان بهداشتی وقت و پول فراوان لازم دارد، در برخی جوامع حتی از این هم دشوارتر اینست که تضمین کند که این افراد حرفه‌ای در جایی که بیش از همه بدانها نیاز هست زندگی و کار خواهند کرد، و این نیاز معمولاً در محل‌هایی وجود دارد که از شهرها دور هستند و یا در نواحی دوردست و بد آب‌وهوا قرار دارند. علاوه بر این، در بسیاری از بیمارستان‌ها، مراکز تعلیماتی، و موسسات تحقیقاتی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته هزاران پزشک و دانشمند دیگر یافت می‌شوند که تطبیع شده و از مردم کشور توسعه‌نیافته خودشان جدا گردیده‌اند. این امر برای ما نیز اتفاق افتاد آنهم بلافاصله پس از پیروزی انقلاب. بیش از ۳۰۰۰ پزشک به آمریکا مهاجرت کردند و مشوق این مهاجرت هم عمل جنایتکارانه حکومت آمریکا بود. تنها ۳۰۰۰ پزشک برایمان باقی ماند. ما از این مهاجرت چیزهای زیادی یاد گرفتیم. با پزشکان باوجدان، میهن‌پرست و انسان‌دوستی که برایمان باقی مانده بود شروع به تعلیم پزشک‌های انقلابی و انترناسیونالیست جدید کردیم. امروز بیش از ۱۵۰۰۰ پزشک داریم و در ۱۹۸۵ تعداد آنها ۲۴۰۰۰ نفر خواهد بود. (ابراز احساسات) یعنی برای هر ۴۳۵ نفر یک پزشک. هزاران تن از پزشکان، دندانپزشکان، پرستاران و دیگر مددکاران بهداشتی، سرگرم انجام وظیفه در بسیاری از کشورهای جهان سوم هستند. و آنها را می‌توان در دورترین، بدوی‌ترین و ناسالم‌ترین مکان‌ها پیدا کرد. (ابراز احساسات)

اگر قدرت تصمیم‌گیری دولت و جامعه در دست اکثریت عظیم کارگران نباشد، هیچ‌یک از پیش‌شرط‌های توسعه و پیشرفت جامعه عمل بخود نخواهد پوشید. آن‌نوع سیاست اجتماعی و اقتصادی که ما به آن نیاز داریم تنها می‌تواند نتیجه رهبری‌ای باشد که بیانگر اصیل‌ترین منافع مردم کارگر است. این یک توهم است که باور داشته باشیم که ابزارهای سیاسی اقلیت ثروتمندان، شرکت‌های چندملیتی و فئودال‌های استثمارگر، این گام‌ها را در جهت دگرگونی و تحول خواهند داشت. بنابراین، دموکراتیک کردن جامعه پیش‌شرط اساسی

کلیه تحولات است و تجلی اراده برای پیشرفت. قدرت سیاسی باید از دست یک عده قلیل به دست اکثریت خلاق انتقال یابد. و بدیهی است که این به معنای خاتمه دادن به تبعیض علیه زنان و نیز آفت تحمل‌ناپذیر تبعیض نژادی است. (ابراز احساسات)

ایالات متحده، یعنی کشوری که بیش از ۲۶ میلیون سیاهپوست در آن مورد تبعیض کامل قرار دارند و با چهارده میلیون آمریکای لاتینی عملاً بهمان صورت رفتار می‌شود، مثال برجسته‌ای از این رفتار اجتماعی ننگین است.

مردمان آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین با بسیاری از اشکال تبعیضات نژادی که از دوران استعمار به ارث برده‌اند و هنوز وجود دارد بحد زیادی آشنا هستند. رسواترین و شنیع‌ترین مورد آن، همانگونه که بسیار معروف است، آفریقای جنوبی است که سلطه خفه‌کننده خود را بر نامیبیا هم حفظ کرده است.

ما، برای دهها سال، و حتی در ماههای اخیر بمراتب بیشتر، از سخنگویان ارتجاع جهانی این تئوری را شنیده‌ایم که انقلابات در نتیجه مانور زیرکانه ماموران بین‌المللی صورت می‌گیرند. مطابق گفته این سخنگویان، این ماموران چنان ماهر هستند که معجزه کرده و میلیون‌ها نفر را به شورش واداشته و تمام مردم را متقاعد می‌سازند که علیه ستم، علیه انکار ابتدائی‌ترین آمال ملی و اجتماعی خود، علیه گرسنگی، بیکاری، فقر، بیماری و جهل شورش کنند. این اظهارات مسخره بطور پایان‌ناپذیری تکرار می‌شوند.

و چه کسی در میان شما، اقتصاددانان و جامعه‌شناسان جهان سوم که بخوبی درباره کشور و ناحیه خود مطلع هستید، می‌تواند این افسانه امپریالیستی درباره جنگ‌های آزادیبخش و انقلابات را قبول کند، و آنها را تنها بعنوان واکنش مردم در مقابل تجاوز دائمی به ابتدائی‌ترین و مقدس‌ترین حقوق جامعه بشری نپندارد؟ (ابراز احساسات)

چنانچه ما خواهان تصویر روشنی از واقعیات خیره‌کننده موجود در کشورهای به اصطلاح جهان سوم باشیم، کافی است بگوئیم که جمعیت جهان اکنون بالغ بر ۴ میلیارد و ۴۰۰ میلیون نفر است، و ۷۵ درصد آنها در کشورهای توسعه‌نیافته زندگی می‌کنند. لکن، کشورهای پیشرفته - ۲۵ درصد جمعیت جهان - از ۸۳ درصد کل تولید ناخالص ملی بهره‌مند هستند؛ ۷۵ درصد انرژی و ۷۰ درصد غلات دنیا را مصرف می‌کنند؛ مالک ۹۲ درصد صنایع جهان و ۹۵ درصد تمام منابع تکنولوژی می‌باشند؛ و ۸۹ درصد کل بودجه‌ای را که برای آموزش و بهداشت خرج می‌شود مصرف می‌کنند.

صرف سرانه پروتئین حیوانی در کشورهای پیشرفته شش برابر بیش از مصرف سرانه آن در کشورهای توسعه‌نیافته است. در حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیون نفر در کشورهای توسعه‌نیافته از گرسنگی رنج می‌برند. و نباید فراموش کنیم که در عرض ۲۰ سال - بعبارت دیگر، در پایان این قرن - جمعیت جهان از مرز ۶ میلیارد و ۵۰۰ میلیون نفر تجاوز خواهد

کرد، که جمعیت کشورهای توسعه‌نیافته کنونی ۸۰ درصد آن خواهد بود و شکاف بین آنها نه تنها تنگ‌تر نشده بلکه وسیع‌تر خواهد شد.

این نتیجه قرن‌ها استثمار استعماری، امپریالیستی و نواستعماری است.

در اکتبر ۱۹۷۹، وقتی که در سی و چهارمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی می‌کردم تا در مورد موافقت‌های ششمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد گزارش بدهم، پیشنهادی را مطرح ساختم و تقاضا کردم که در استراتژی دهه ۱۹۸۰ گنجانده شود. من این نیاز مبرم را بیان کردم که اعطای کمک‌ها باید حداقل ۳۰۰ میلیارد دلار (به ارزش واقعی سال ۱۹۷۷) افزایش یابد، که از همان ابتدا بصورت اقساط سالانه‌ای معادل حداقل ۲۵ میلیارد دلار برای سرمایه‌گذاری در کشورهای توسعه‌نیافته توزیع شود. این کمک باید به شکل کمک بلاعوض، و یا وام‌های بلندمدت با بهره کم باشد. این رقم احتمالا امروزه معادل ۴۰۰ میلیارد دلار خواهد شد. آنچه که ما در سال ۱۹۷۹ تقاضا کردیم معادل مخارج نظامی بود؛ ولی این مخارج اکنون در حدود ۱۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته است.

در آن مجمع گفتیم و امروز نیز تاکید می‌کنیم، که:

• "مبادله نابرابر دارد مردمان ما را به فقر و تنگدستی می‌کشاند، باید متوقف شود!

• "تورم، که به کشورهای ما صادر می‌شود، دارد مردمان ما را به فقر و تنگدستی می‌کشاند، باید متوقف شود!

• "حمایت از محصولات داخلی دارد مردمان ما را به فقر می‌کشاند، باید متوقف شود!

• "عدم تعادل موجود در بهره‌برداری از منابع دریا تجاوزکارانه است، باید منسوخ شود!

• "منابع مالی دریافتی کشورهای در حال رشد ناکافی است. باید افزایش یابد!

• "مخارج تسلیحاتی نامعقول است. باید متوقف شوند و منابع مالی آن که بدین طریق آزاد می‌گردد باید برای تامین مالی پیشرفت و توسعه بکار رود!

• "نظام پولی جهان که اکنون متداول است ورنگسند است. باید تعویض شود!

• "دیون عقب‌افتاده‌ترین کشورها، دیون کشورهایی که در وضع بسیار بدی قرار دارند، بار غیرقابل تحملی است که هیچ راه‌حلی ندارد. باید لغو شوند!

• "بدهکاری ستمی است اقتصادی به مابقی کشورهای در حال رشد، این ستم باید از میان برداشته شود!

• "شکاف اقتصادی مابین کشورهای پیشرفته و کشورهایی که خواهان توسعه هستند، بجای آنکه کم شود در حال گسترش است. این شکاف باید از میان

برداشته شود!

"این تقاضاهای کشورهای در حال رشد است." (ابراز احساسات طولانی)
لکن، هیچ تصمیم سازنده‌ای در دیالوگ بین شمال و جنوب و در هیچ تریبون دیگری گرفته نشد؛ و هم‌اکنون ما در سال دوم این دهه قرار داریم.
البته، تمام این مسائل اکنون جدی‌تر هستند و یک راه‌حل واقعی برای این اوضاع نامطمئن در افق دیده نمی‌شود. بعلاوه، مناسبات سیاسی و اقتصادی در سطح جهانی بشدت وخیم شده‌اند. جو جنگ سرد دارد ظاهر می‌شود. دتانت دارد از میان می‌رود. و تهدید آمریکا نسبت به کشورهای که در خط آن حرکت نمی‌کنند خبر از تشنجات شدید و خطر جنگ می‌دهد.

دو دهه بعد از سیاهی از مردم مرحله‌ای می‌دانند که برای آینده، بشریت اهمیت حیاتی دارد. حتی آنکه خواهیم آنرا نراژیک و یا فاجعه‌آمیز نشان بدهیم، ما می‌توانیم نتیجه بگیریم که موجب حقایق و آمار موجود، چنانچه مسیر کنونی ادامه یابد، آینده تاریک است و بطور نراغ‌های فاجعه‌آمیز. این مصائب مطمئناً برای فقرای کره زمین بدتر خواهد بود. ولی کشورهای ثروتمند شمال نیز از عواقب وحشتناک آن در امان نخواهند ماند.
شکل جهان امروز تغییر کرده است. پیوندهای ملی و بین‌المللی ناگستنی گشته‌اند. هیچ کشوری از این مناسبات مستثنی نیست. در این شرایط، هیچ مسئله‌ای را نمی‌توان از دریچه صرفاً ملی بررسی کرد. اقتصاد، بین‌المللی گشته و با سرعت زیاد به این روند خود ادامه می‌دهد. در آینده نزدیک، و حتی پس از آن، چنانچه این حقیقت انکار شود، راه‌حلی بدست نخواهد آمد. این حقیقت است، و بتدریج از جانب کسانی که با مسائل سیاسی و اقتصادی - اجتماعی سر و کار دارند پذیرفته می‌شود.

عصر ما عصر مبارزه دموکراتیک در چارچوب همکاری همه‌جانبه در میان ملل می‌باشد. هیچ راه معتبر و عقلانی دیگری وجود ندارد. هر سیاستی که با آن در تضاد باشد به جنگ جهانی ختم خواهد شد. جنگی که عواقب قابل پیش‌بینی آن انهدام میلیاردها سکنه کره زمین و انهدام اغلب مراکز تمدن و نیروهای موجود تولیدی است. شاید نویسندگان داستانهای تخیلی احیاناً بتوانند تصویر کنند که پس از این وقایع بشر چگونه خواهد زیست. از همین روست که ما معتقدیم راه حل شرهای موجود که بر جهان سوم تاثیر می‌گذارد نمی‌تواند نیم‌بند باشد. اقدامات مناسب و جامع باید انجام شوند. مسائل، صرفاً مالی و پولی، تجارتی و یا فقط مربوط به انرژی، مربوط به ازدیاد جمعیت و یا عوامل محیط زیست و غیره نیستند. تنها تغییرات سیاسی و اقتصادی - اجتماعی نیز منشاء این مسائل نیستند. این مسائل یک کل لاینفک را تشکیل می‌دهند که باید به همان صورت نیز مورد بررسی قرار گیرند. این کل لاینفک را همچنین باید در چارچوب مناسبات سیاسی و اقتصادی

با بقیه جهان تحت نظر قرار داد .

این معمای دوران ماست که همه باید با کمک هم آنرا حل کنیم . روشن نمودن مفاهیم ، بحث در مورد عقاید ، تدوین ترها و نظریه‌های جامع معرف روش بسیار موثری برای هموار ساختن راه بسوی ترقی است .

همانگونه که در سایر مواقع گفتیم ، تشخیص مسائلی که با آنها مواجهیم ، هرگز خوش‌بینی عمیق و ژرف ما را تضعیف نخواهد کرد . مسائل ممکن است عظیم باشند ، ولی اراده ما برای جستجو و یافتن راه حل عظیم تر است . چنانچه همه باهم متحد شویم ، چنانچه در ترویج همکاری بین‌المللی که بدین حد مورد نیاز است ، موفق شویم ، مطمئن هستیم که بر هر مشکلی فائق آمده و جلو خواهیم رفت .

تشکیل این کنگره یک رویداد جهانی است . مجمع عمومی یونسکو که در نوامبر گذشته در بلگراد برگزار شد موافقت نمود که از این کنگره کاملاً حمایت کند .

اخیراً ، در فوریه امسال ، اجلاس وزرای خارجه کشورهای غیرمتعهد در دهلی نو ، در هندوستان ، به اتفاق آراء حمایت کامل خود را از این کنگره اعلام داشت .

اعتمادی که نسبت به شما ابراز شده انگیزه‌ای می‌دهد برای تامل ، تفکر و مطالعه و عمل . من کاملاً معتقدم که انجمن اقتصاددانان جهان سوم از عقایدی که در اینجا شکل می‌گیرد الهام گرفته و تقویت خواهد شد .

آینده حاکی از مشکلات زیاد ولی پیکارهای هیجان‌انگیز برای کشورهای ما و بشریت در مجموع است . در این تلاش ، نقش اقتصاددانان بطور فزاینده‌ای حائز اهمیت است . می‌توانم بگویم که هیچ وقت در گذشته اقتصاددانان در این موقعیت قرار نداشته‌اند که چنین تأثیر زیاد و مثبتی بر مسیر توسعه جهان بگذارند . شما ، شرکت‌کنندگان برجسته در این کنگره ، نماینده بخش قابل ملاحظه‌ای از استعداد ، تجربه و ارزشهای والایی هستید که مردمان آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین و دریای کارائیب توانستند بروزش دهند . حای هیچ‌گونه شکی نیست که این گردهم‌آئی مسیر گسترده و سودمندی برای خود شما فراهم خواهد دید . هیچ شکی نیست که این کنگره یکبار دیگر وحدت و هماهنگی ضروری برای کشورهای ما را در بسیاری از مسائل حیاتی اثبات خواهد کرد . هیچ شکی نیست که مباحثات شما نه تنها برای اقتصاد بلکه برای استقلال ، توسعه و همکاری در میان مردمان مختلف سودمند خواهد بود . دوستان محترم و ارجمند ، ما برای شما و کنگره‌تان آرزوی موفقیت می‌کنیم . امید است که مباحثات و توافقات شما در انتخاب راهی که باید باهم انتخاب کنیم به ما کمک کند . امید است ترقی و صلح ثمره استعداد ، روحیه و خواست نجیبانه نژاد بشری باشد .

یا میهن یا مرگ !

ما پیروز خواهیم شد ! (ابراز احساسات)

۱۵

ما آماده‌ایم
برای صلح بمیریم ولی
در مقابل باجگیری
و ترس تسلیم نشویم!
(۱۵ سپتامبر ۱۹۸۱)

این سخنرانی در جلسه افتتاحیه شصت و هشتمین کنفرانس بین‌المجالس در ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۱ در هاوانا ایراد گردیده است. ترجمه فارسی از روی متن انگلیسی مندرج در نشریه گرانما، مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۸۱، توسط مریم رحیمی صورت گرفته است.

* * *

اعضای هیئت رئیسه؛

نمایندگان برجسته مجالس؛

اجلاس ما در دورانی بی‌ثبات برگزار می‌شود. من گوناگونی ضوابط و ایدئولوژی‌هایی را که در این سالن گرد هم آمده‌اند، نادیده نمی‌گیرم. ولی فرض من بر این است که همه ما مشترکا برای سرنوشت جهان نگرانیم، همان جهانی که میهن هریک از ما در آن جای دارد و مردمانی که در میهن هریک از ما زندگی می‌کنند، جایی مقدس در قلوب ما دارند. من بخاطر ورود به کشورمان گرمترین خوشآمدها را به شما ابراز می‌دارم.

برخی ممکن است از سخنان من خوششان نیاید، ولی من قصد آزریدن کسی را ندارم. من فقط نظریاتم را بطور صریح و بر اساس واقعیاتی که به نظر من عیبی می‌بازد، شرح خواهم داد. و من نمی‌توانم بر نظریاتی که راجع به بعضی حکومت‌ها و سیاست‌ها دارم سرپوش بگذارم. با بیان این عقاید، من نه از ملت‌ها، بلکه از حکومت‌ها انتقاد می‌کنم، و آنهایی که مخالف سخنان من هستند فرصت کافی خواهند داشت تا از همین تریبون به سخنان من پاسخ گویند و با نهایت احترام به پاسخ آنها گوش فرا داده خواهد شد. بالاخره، در هر کنفرانسی، آنهایی که در آخر صحبت می‌کنند همیشه این امتیاز را دارند که اظهار عقیده‌های جدیدی بکنند، و این در زمانی است که افراد بسیاری، دیگر کلمات سخنرانان قبلی را بخاطر نمی‌آورند.

من سخنانم را با بررسی مسائل اقتصادی جهان آغاز می‌کنم .
در فرصت‌های بیشماری ما تاکید کرده‌ایم که آنچه در مورد مسئله صلح - یعنی اساسی‌ترین مسئله مورد علاقه تمام مردم جهان - اساسی است ، بیعدالتی اقتصادی و اجتماعی حاکم بر کره ما می‌باشد . تا زمانی که یک نظام اقتصادی نوین برای پیشبرد توسعه همه‌جانبه مردم و کاهش نابرابری بین ملل در دنیا مستقر نشده است ، هیچ راه‌حلی برای رفع تشنجات ، تضادها و کشمکش‌های سیاسی که روابط بین‌المللی را تهدید می‌کند و برهم می‌زند وجود نخواهد داشت .

مهمترین وجه مشخصه اوضاع اقتصادی جهان در حال حاضر ، نابرابری آشکار موجود بین کشورهای پیشرفته و کشورهای توسعه‌نیافته می‌باشد . صدها میلیون انسان ، در کشورهایی که بی‌ساز و گداز چهارم جمعیت جهان را دربر دارند ، در فقر و گرسنگی بسر می‌برند و قربانی بطاری و جهالت می‌باشند . مادام که این اوضاع تلخ ، که اکثریت بشریت از آن رنج می‌برد ، با پیاده کردن روابط نوین اقتصاد جهانی بر اساس مساوات و عدالت حل نشود ، بی‌سرفت چندی در جهت برقراری صلح موثر و پایدار بدست نخواهد آمد .

شتاب گرفتن وخامت اوضاع اقتصادی جهان در سالهای اخیر و پیامدهای ناگوار آن در کشورهای جهان سوم به تلاشهای مضطربانه‌ای منجر شد تا تدابیری برای متوقف ساختن و پس برگرداندن این روند یافته شود ، روندی که اکثریت عظیم کشورهای جهان را بسوی یک بحران اقتصادی لاینحل سوق می‌دهد ، و یک چنین اوضاعی هم از نظر اجتماعی و هم از نظر سیاسی عواقب جدی و خطرناکی برای همه جهان دربر خواهد داشت .

بدین‌ترتیب بود که در سال ۱۹۷۴ ، عقیده یک برنامه‌ریزی برای ایجاد یک نظام نوین اقتصادی بین‌المللی ظاهر شد ، و این با بدترین بحران اقتصادی سرمایه‌داری پس از جنگ ، در طی سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ توأم شد . بحرانی که - پس از یک بهبود زودگذر در سال ۱۹۷۶ - در همان مسیر ادامه یافت و مشخصات آن از قرار زیر بود : روندهای ضعیف و بی‌ثبات برای بهبود وضعیت ، گرایش به سمت ایجاد رکودهای اقتصادی جدید ، تشدید رقابت‌های اقتصادی - مالی ، تورم غیرقابل کنترل و بیکاری فزاینده . این بحران بواسطه ویژگی‌ها ، تداوم و خطیر بودنش ، انعکاسی بود از بحران عمومی نظام سرمایه‌داری ، که روشنی در عدم توانائی آن برای غلبه بر ناهماهنگی‌های خود ، تضادهای روزافزون مابین قدرت‌های امپریالیستی و سقوط نظام نواستعماری قبل از جنگ تجلی یافت . این امر سبب خود ، منجر به نیاز سرمایه‌داری برای افزایش بیشتر سهم سود خود شد ، چیزی که هم‌اکنون نسبت به هر زمان دیگری در دوران قبل از جنگ دشوارتر شده است . چرا که این امر به میزان زیادی به استثمار روزافزون امپریالیستی از جهان توسعه نیافته بستگی داشت . هیچ راه‌حلی برای این اوضاع نگران‌کننده و شدیداً خطرناک موجود نیست ، و هیچگونه

پیشرفتی در استقرار یک نظام نوین اقتصادی جهانی، که برای کشورهای جهان سوم مسئله مرگ و زندگی می باشد، حاصل نشده است.

حکومت ایالات متحده با افزایش میزان بهره به سطحی که تاکنون نظیر آن دیده نشده، بحران جهانی را وخیم تر کرده است. از یکسو، آمریکا به منظور کاهش نرخ تورم، هزینه پول (بهره پول) در اقتصاد داخلی یانکی را افزایش می دهد، به این خیال که با این کار می تواند تورم را محدود و حتی محو کند. و از سوی دیگر، آمریکا قصد دارد که با تعیین یک نرخ بهره پرمفعت تر، نه تنها دلارهای اروپائی را که در زمان جنگ ویتنام برای تامین بودجه جنگی بطور غیرمسئولانه به بازارهای اروپا سرازیر شده بود جذب کند، بلکه همچنین در نظر دارد منابع مالی جمهوری فدرال آلمان، فرانسه، انگلستان، ایتالیا و سایر کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا را جذب نماید و در نتیجه باز هم تاثیر بیشتری بر اقتصاد متحدین غربی خود بگذارد، و در واقع اینکار را هم اکنون کرده است.

با این اقدام، دولت آمریکا رقبای خود را تضعیف کرده، عملاً باعث کاهش ارزش پول آنها شده، تکنولوژی آمریکائی را که آنها وارد می کنند و نیز نفت جهان سوم را، به قیمت گرانتری به آنها می فروشد. و در عین حال بهائی را که خریداران آمریکائی برای دریافت تولیدات اروپائی می پردازند تقلیل داده است. جامعه اقتصادی اروپا (بازار مشترک) مجبور به اتخاذ اقدامات اضطراری شده است. اعتراض روشن و پرانرژی پرزیدنت میتران احساس مشترک دول عضو این جامعه را بیان می کند. بسیاری از کشورهای جهان سوم نیز از بین رفتن ذخایر ارزی قابل تبدیل خود را احساس کرده اند، ذخایری که بعطت نرخ های بهره بالای بانک های یانکی جذب آنها می شوند. و این بنویه خود مبالغی را که کشورهای توسعه نیافته برای بهره تجدید وام ها و دیون فزاینده و عول آتای خود باید بپردازند، بطور سرسام آوری افزایش می دهد.

بحران اقتصادی سرمایه داری با آن چشم اندازهای رکود اقتصادی، نورم، سیکاری، اتلاف و ناهنجاری خاص خودش خطرناک است، ولی حتی خطرتر و طاقت فرساتر از آن، اوضاع اقتصادی جهان توسعه نیافته است که تا حدی رونوشت همان بحران سرمایه داری منتها با شدت بیشتر می باشد.

کشورهای پیشرفته سرمایه داری عناصر اساسی بحران اقتصادی شان را به کشورهای توسعه نیافته انتقال داده و حتی در آنجا آنها را تشدید هم کرده اند. وابستگی روزافزون کشورهای به اصطلاح جهان سوم به کشورهای صنعتی، اثرات منفی نرخ مبادله کنونی تجاری را بر آنها تا حد زیادی تشدید کرده است. بانک های خصوصی و موسسات مالی و پولی بین المللی نقش عمده ای در این روند شتاب گیرنده و خامت نرخ مبادله ایفا می کنند؛ این امر، همراه با بسط بیشتر نفوذ اقتصادی، مالی و تکنولوژیکی موسسات چند ملیتی در کشورهای

جهان سوم آنها را به چنان خفگی اقتصادی و فلج مالی کاملی کشانده است که راه نجاتی از آن وجود ندارد. در نتیجه، روابط قیمت‌های تجاری توأم با انجماد یا تنزل واقعی بهای مواد خام و محصولات کشورهای توسعه‌نیافته، و از سوی دیگر قیمت‌های فزاینده کالاهای تولیدی و خدمات کشورهای صنعتی و نرخ بالای بهره منابع خارجی که دائماً محدودتر می‌شوند، و تورم غیرقابل کنترل، برخی از عناصر اصلی این بحران هستند. همه اینها، که با افزایش فوق‌العاده قیمت نفت، رشد سریع جمعیت این کشورها، رکود یا پسروی تولید کشاورزی، فقدان تقریباً کامل رشد اقتصادی و تکنولوژیکی تشدید شد، جهان توسعه‌نیافته را به درجه بی‌انفعالی از بدهکاری، فقر، وابستگی و خفگی اقتصادی سوق داده است.

برضو آثار رسمی بانک پرداخت‌های بین‌المللی، بدهی خارجی کشورهای باصطلاح جهان سوم در سال ۱۹۸۱ به معنی بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار بالغ گردید، که این مبلغ هم تطابق دائمی با افزایش دارد. عنوان مثال، بدهی خارجی آمریکای لاتین که در سال ۱۹۶۵ بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار می‌شد، در اوایل سال ۱۹۸۰ به رقم ۱۵۰ میلیارد دلار رسید.

برای اینکه از فشار خردکننده افزایش قیمت‌های واردات که عمدتاً توسط تورم کشورهای صنعتی و افزایش قیمت نفت تعیین می‌شود، احساس بهتری داشته باشیم کافیهست بگویم که معیار قیمت‌ها برای کل آن منطقه (آمریکای لاتین) در سال ۱۹۷۸ - در مقایسه با قیمت‌های سال ۱۹۷۰ - به معنی افزایشی در قیمت‌های واقعی واردات به میزان ۱۴ میلیارد و ۴۴۲ میلیون دلار برای مواد سوختی و ۲۵ میلیارد و ۳۰۴ میلیون دلار برای واردات محصولات صنعتی بوده است. به همین ترتیب، در حالی که در سال ۱۹۷۳ ارزش واردات سوختی خالص ۸/۴ درصد کل واردات را تشکیل می‌داد، در سال ۱۹۷۹ این رقم به ۲۳/۸ درصد افزایش یافت.

نتیجه اجتماعی این واقعیات، در حجم عظیم فقر و فلاکت مفرط، فقدان فرهنگ، و بیکاری توده‌های عظیم مردم این قاره نمایان است.

در سالهای ۱۹۸۰ - ۱۹۷۰ کل بدهی ملی کشورهای توسعه‌نیافته سالیانه بطور متوسط در حدود ۲۱ درصد افزایش داشت. در سال ۱۹۷۹، کشورهای ما فقط جهت بهره‌وام مبلغ ۴۴ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار پرداخت کردند. تنها چیزی که هم‌اکنون با این رقم بدهی خارجی برابری می‌کند، هزینه‌های نظامی جهان است که به رقم نگران‌کننده ۵۰۰ میلیارد دلار بالغ می‌شود.

از سوی دیگر، طی سالهای ۷۸ - ۱۹۷۰ روند نفوذ امپریالیستی از طریق سرمایه‌گذاری در کشورهای جهان سوم به ۴۲ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار بالغ شد، که برای حتی یک رشد وابسته ناچیز هم کفایت نمی‌کند. طی این دوران، سرمایه‌گذاری آمریکا در جهان

توسعه‌نیافته بالغ بر ۸ میلیارد و ۷۰۱ میلیون دلار شد. در همین دوره، سرمایه‌گذاری اروپای سرمایه‌داری در آفریقا به ۸ میلیارد دلار بالغ بود، در حالی که کل سرمایه‌گذاری خارجی در آن قاره ۱۱ میلیارد دلار است.

در مقابل، سود شرکت‌های چندملیتی از کشورهای توسعه‌نیافته در همان دوره بالغ بر رقم سرسام‌آور ۱۰۰ میلیارد و ۲۱۸ میلیون دلار می‌باشد، که به این معنی است که در ازای هر یک دلاری که در آن دوره سرمایه‌گذاری شده، $\frac{2}{4}$ دلار بعنوان سود دریافتی استخراج و به کشور مادر بازگشت داده شده است. سود حاصل ایالات متحده، از سرمایه‌گذاری‌های فوق، بالغ بر ۳۸ میلیارد و ۶۸۵ میلیون دلار می‌باشد، که معادل $\frac{4}{5}$ دلار درآمد در ازای هر دلار سرمایه‌گذاری است.

یک رقم ساده، که از منبعی غیر از بانک جهانی - یکی از موسساتی که متروپل‌های نواستعمارگر برای تضمین برتری مالی خود بوجود آورده‌اند - ارائه نشده، شرایط نابرابری را که ما به آن اشاره کردیم با فصاحت تمام نشان می‌دهد. بر طبق این منبع، در سال ۱۹۷۸ تولید سرانه ناخالص ملی در یک گروه منتخب از ۱۸ کشور پیشرفته، سرمایه‌داری بالغ بر ۸۰۷۰ دلار بوده، در حالی که تعداد ۳۸ کشور از باصطلاح کشورهای کم درآمد تولید سرانه ناخالص ملی‌شان ۲۰۰ دلار، برای گروه کشورهای باصطلاح با درآمد متوسط ۱۲۵۰ دلار بوده است. بعبارت دیگر، در سال ۱۹۷۸ تولید سرانه ناخالص ملی کشورهای پیشرفته، سرمایه‌داری $\frac{6}{5}$ برابر کشورهای با درآمد متوسط و ۴۰ برابر فقیرترین کشورهای عقب‌افتاده بوده است.

امروزه، ده سال پس از ارائه برنامه برای یک نظام اقتصادی نوین بین‌المللی، اختلاف عظیم و فزاینده مابین کشورهای پیشرفته و عقب‌افتاده، و فقر مفرط کشورهای عقب‌افتاده به شدت فوق‌العاده‌ای رسیده است. در سراسر تاریخ گذشته شرق هرگز جهان عقب‌افتاده تا به این درجه محکوم به استعمار، جنگ اقتصادی و فقر نبوده است. در هیچ زمانی در گذشته مردم محروم روی زمین این چنین فقیر و این چنین استعمارنده نبودند؛ مردمی که اکثریت عظیم آنها حتی از امید به دستیابی یک اقتصاد در حد رفع نیازهای زندگی و ابتدائی‌ترین شرایط زیست منع شده‌اند. می‌توانیم این واقعیات تلخ را بصورت زیر خلاصه کنیم: کشورهای توسعه‌نیافته با فقط ۲۵ درصد از جمعیت جهان مالک ۸۳ درصد تولید ناخالص ملی جهانی هستند؛ آنها ۷۵ درصد انرژی و ۷۰ درصد غلات را مصرف می‌کنند؛ آنها مالک ۹۲ درصد صنایع جهان و ۹۵ درصد منابع تکنولوژیکی هستند؛ و نیز تا ۸۹ درصد مخارج آموزشی جهان توسط آنها مصرف می‌شود.

زمان حال ممکن است مصیبت‌بار باشد، ولی آینده از این هم تاریک‌تر بنظر می‌رسد. جمعیت جهان نقداً بالغ بر ۴ میلیارد و ۴۰۰ میلیون نفر است که ۷۵ درصد آنها در

کشورهای توسعه‌نیافته زندگی می‌کنند.

بر طبق پیش‌بینی‌های متعددی که در سالهای اخیر توسط موسسات تخصصی مختلف بعمل آمده، جمعیت جهان در سال ۲۰۰۰ به ۶ میلیارد و ۴۰۰ میلیون نفر خواهد رسید. این بمعنی افزایش بمیزان ۵۵ درصد در عرض ۲۵ سال آخر قرن حاضر می‌باشد. نفوس بشر در عرض آن ۲۵ سال بهمان اندازه افزایش خواهد یافت که در ۱۹۵۰ سال نخست عصر تاریخی ما افزایش یافته است.

بیش از ۹۰ درصد رشد جمعیت در کشورهای توسعه‌نیافته صورت خواهد گرفت. این بدان معناست که در سال ۲۰۰۰، ۸۰ درصد جمعیت جهان - حدود ۵ میلیارد و ۱۲۰ میلیون انسان - در کشورهای توسعه‌نیافته زندگی خواهند کرد. در آن زمان، چهار نفر از هر ده انسان ساکن کره ما، در این جهان (جهان سوم) بسر خواهند برد.

طبق برآوردها، تولید سرانه ناخالص ملی در سال ۲۰۰۰، بطور متوسط به رقم ۲۳۱۱ دلار است و فی‌نهایت سال ۱۹۷۵ خواهد رسید. این بمعنی یک افزایش ۵۳ درصدی است به سال ۱۹۷۵ می‌باشد. اما در کشورهای توسعه‌نیافته، تولید سرانه ناخالص ملی تقریباً به رقم ۸۵۰ دلار افزایش خواهد یافت، در حالی که برای کشورهای توسعه‌نیافته کمتر از ۵۹۰ دلار خواهد بود. برای هر یک دلار افزایش تولید سرانه ناخالص ملی در کشورهای توسعه‌نیافته، ۲۰ دلار افزایش برای کل کشورهای توسعه‌نیافته پیش‌بینی شده است. در سال ۲۰۰۰ درآمد هر شخص در کشورهای توسعه‌نیافته بطور متوسط ۱۴ برابر بیشتر خواهد بود. اگر مبداء محاسبه تولید سرانه ناخالص ملی را گروهی از قدرتمندترین کشورهای توسعه‌نیافته قرار دهیم، این نسبت ۲۰ برابر خواهد بود.

این بدان معنی است که در سال ۲۰۰۰ شکاف عظیم کنونی مابین کشورهای توسعه‌نیافته و کشورهای توسعه‌یافته دو برابر خواهد شد. اگر در سال ۱۹۷۵ تفاوت تولید سرانه ناخالص ملی بین این دو گروه ۴۰۰۰ دلار بوده است، تا سال ۲۰۰۰ تقریباً به ۸۰۰۰ دلار بالغ خواهد شد.

اگر نابرابری کنونی نقداً زشت و کریه است و حتی می‌توان آن را ظالمانه توصیف کرد، می‌توانیم تصور کنیم که ۲۰ سال دیگر چه شکاف عظیمی ثروتمندترین کشورها را از فقیرترین آنها جدا خواهد ساخت.

اوضاع غذا در جهان سوم نقداً وخیم است. در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته، یک فرد معمولی در یک کشور توسعه‌نیافته ۳۳ درصد کالری کمتری از رژیم غذایی لازم دریافت می‌کند. مطابق تخمین‌های محافظه‌کارانه "سازمان خواروبار و کشاورزی" (اف.ا.او. وابسته به سازمان ملل متحد) نزدیک به ۴۵۰ میلیون انسان در جهان توسعه‌نیافته تا درجه‌ای از سوء تغذیه رنج می‌برند که می‌توان آن را وخیم نامید، یعنی آنها گرسنه هستند.

چند صد ميليون نفر دچار كمبود تغذيه هستند. مقدار مصرف سرانه پروتئين حيواني در كشورهاي توسعه يافته ۶ برابر ميزان مصرف آن در كشورهاي توسعه نيافته است؛ مصرف مواد چربي ۴/۵ برابر؛ غلات ۲/۳ برابر؛ و شير ۶ برابر بيشتر است.

تمام اين شاخص ها و بسياري شاخص هاي ديگري كه مي توان دكر كرد را مي شود در يك كلمه بيان كرد: گرسنگي. در حال حاضر، گرسنگي دردناك ترين تراژدي مردم جهان توسعه نيافته است. هر سال ميليون ها نفر جان خود را در اثر گرسنگي از دست مي دهند و رقم بيشترى از ميليون ها انسان ديگر مي بينند كه چگونه آمال و آرزوهايشان براي رشد كامل توانائي هايشان در نتيجه گرسنگي بر باد مي رود.

بشكرانه، مركز سرمايه گذاري و تكنولوژي لازم در كشورهاي توسعه يافته، در سال هاي اخير محصول غلات آنها به دو برابر كشورهاي توسعه نيافته رسيده، و بارآوري كار در كشاورزي ۹ برابر بيشتر بوده است. ميزان توليد سرانه فرآورده هاي غذايي در كشورهاي توسعه يافته به ميزان ۳/۲ برابر نسبت به كشورهاي توسعه نيافته افزايش يافت.

ظرف ۲۰ سال آينده، مناطق وسيعي از جهان توسعه نيافته با فقدان مواد غذايي لازم براي رشد متعارف جسمي و فكري کودکان و بهره مند شدن جوانان از توانائي كامل و سلامتي مناسب مواجه خواهد بود. بعنوان مثال، رقم پيش بيني شده براي مصرف غذايي ملل آفريقاي مركزي به ميزان ۲۰ درصد پائين تر از حداقل مقدار پيشنهاد شده از سوي سازمان خواروبار و كشاورزي است. مطابق با آمار بانك جهاني، در طي آن مدت کوتاه تعداد افراد مبتلا به سوء تغذيه در بين ملل توسعه نيافته به رقم وحشتناك ۱ ميليارد و ۳۰۰ ميليون نفر خواهد رسيد، كه تقريباً سه برابر برآوردهاي كنوني است. از هر چهار نفر ساكنين جهان توسعه نيافته يك نفر گرسنه خواهد بود. جمعيتي برابر با كل جمعيت كنوني كشورهاي توسعه يافته از تغذيه كافي بهره مند نخواهد بود.

از سوي ديگر، مطابق با تحقيقات مختلفي كه از سوي سازمان خواروبار و كشاورزي و موسسات ديگر بعمل آمده، پيش بيني مي شود كه در دو دهه آينده نسبت جمعيت بشر به مقدار زمين در كشورهاي توسعه نيافته از ۰/۹ هكتار در اواسط سال ۱۹۷۰ به ۰/۵ هكتار زمين قابل كشت تقليل خواهد يافت. اگر فرضاً اكنون كمتر از يك هكتار زمين براي تغذيه هر نفر در كشورهاي توسعه نيافته كافي باشد، در ظرف ۲۰ سال آينده همان يك هكتار زمين بايد دو نفر را تغذيه كند.

طبيعتاً، از نقطه نظر توليد تنها راه جلوگيري از وخامت بيشتر توليد كنوني غذاي سرانه اين است كه توليد مواد غذايي سريعتر از تعداد شكم هائي كه بايد سير بشوند افزايش يابد. اما يك بررسي اجمالي از روند كنوني توليد نشان مي دهد كه سرعت رشد توليد مواد غذايي در جهان توسعه نيافته بقدري كاهش يافته است كه بسختي بر رشد جمعيت انساني

پیشی می‌گیرد. اگر ما شرایط شناخته‌شده، مربوط به توزیع نابرابر درآمد در بین اکثر ملل توسعه‌نیافته را به آن اضافه کنیم، دامنه مسئله‌ای که توده‌های عظیم مردم جهان توسعه‌نیافته بواسطه گرسنگی و سوء تغذیه در آینده نزدیک با آن مواجه می‌شوند می‌تواند بسادگی درک شود.

یک موقعیت بسیار پراهمیت دیگر، نه تنها از نقطه نظر اقتصادی بلکه همچنین از نظر تعادل و حفاظت از محیط‌زیست، مسئله انهدام جنگل‌ها است. حدوداً ۱۸ الی ۲۰ میلیون هکتار جنگل، اکثراً در مناطق گرمسیر آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، هرساله از بین می‌رود. کل سطح جنگل‌های جهان، به وسعت کمی بیش از ۲ میلیارد و ۵۰۰ میلیون هکتار در سال ۱۹۷۸، به حدود ۴۵۰ میلیون هکتار - یعنی تقریباً به میزان یک‌پنجم - در سال ۲۰۰۰ کاهش خواهد یافت. در آن صورت، تقریباً صد درصد از این کاهش در مناطق توسعه‌نیافته موقوع خواهد بیست، و آنها تقریباً ۴۰ درصد سطح جنگل‌های خود را از دست خواهند داد.

این فقدان، توده‌های عظیم ملل توسعه‌نیافته را وادار خواهد ساخت تا برای هیزم و دعال - یعنی وسیله اصلی آنها برای آشپزی و تولید گرما - بهای هرچه سنگین‌تری را بپردازند، تا اینکه آن زمان فرا برسد که دیگر این منابع حیاتی اصلی بسادگی خارج از دسترس آنها قرار خواهد داشت.

آموزش و فرهنگ، نظیر بهداشت، جزو اساسی‌ترین حقوق بشر هستند. اما، این حقی نیست که توده‌های عظیم ملل توسعه‌نیافته از آن برخوردار باشند. این واقعیت توسط فقدان مدرسه و معلم، کمبود منابع و فقر مفرط تعیین می‌شود. در عرض ۱۵ سال گذشته، تعداد بیسوادان جهان دائماً افزایش یافته است. مطابق با آمار رسمی یونسکو، در سال ۱۹۶۵، ۷۰۰ میلیون نفر در جهان بیسواد بودند. در سال ۱۹۷۵، این رقم به ۸۰۰ میلیون نفر افزایش یافت و در سال ۱۹۸۰، ۸۲۰ میلیون نفر برآورد شد، یعنی تقریباً از هر ده نفر جوان در جهان سه نفر در بیسوادی بسر می‌برند. برآورد شده است که در سال ۱۹۹۰ این رقم به ۸۸۴ میلیون نفر خواهد رسید، و بشریت با حدود ۱ میلیارد بیسواد به آستانه قرن بیست‌ویکم قدم خواهد گذاشت. بعبارت دیگر، در عصر خارق‌العاده‌ترین جهش علمی و تکنولوژیکی بشر، تعداد بیسوادان جهان توسعه‌نیافته سه برابر جمعیت کنونی آمریکای لاتین و کارائیب خواهد بود.

این ارقام یاس‌آور، شامل توده عظیم کودکان جهان توسعه‌نیافته که کاملاً از آموزش بی‌بهره هستند و نیز شامل کودکانی که پس از دوره ابتدائی ترک تحصیل می‌کنند نمی‌شود. در بین نیمی از ملل روی زمین، ۵۰ درصد کودکان هرگز دوره ابتدائی را تمام نمی‌کنند. در ۱۹۸۰، در جهان ۲۵۰ میلیون کودک بین سنین ۵ تا ۱۴ سال هیچ آموزشی

را فرا نگرفتند. یک‌پنجم از ثروتمندترین نقاط جهان، یعنی ۲۰ کشور با ۲۱ درصد از جمعیت جهان، ۵۰ برابر بیشتر از یک‌پنجم دیگر فقیرترین کشورهای جهان (۲۶ کشور با ۲۲ درصد جمعیت جهان) صرف مخارج آموزشی به ازاء هر یک نفر اتباع خود می‌کنند؛ یعنی نسبتی که از نابرابری اقتصادی بین آنها که بمیزان چهل به یک می‌باشد بزرگتر است.

کشورهای پیشرفته غربی در عوض تشویق تعلیمات، استثمار جنسی کودکان را به ملل توسعه‌نیافته صادر کرده‌اند.

در کنگره‌ای که اخیراً در فرانسه برگزار شد، گزارش داده شد که استثمار جنسی کودکان — چیزی که تقریباً تا این اواخر ناشناس بود — در بسیاری از کشورهای جهان سوم بسرعت افزایش یافته است، و اینکه گسترش توریسم در برخی از این کشورها یکی از علل اساسی این امر بوده است؛ لفظاً گفته شد که این امر "صنعتی کردن سکس برای توریسم" را ببار آورده است.

طبق تحقیقات دفتر بین‌المللی کار، تنها در شهر بانکوک حدود ۲۰۰۰۰۰ دختر به روسپیگری اشتغال دارند، که نیمی از آنها کمتر از ۲۰ سال دارند و آنها را در سن ۱۲ سالگی به قوادان فروخته‌اند.

در زمینه بهداشت در جهان توسعه‌نیافته نیز اختلاف عظیمی نسبت به ملل صنعتی موجود است. مطابق با آمار سازمان بهداشت جهانی بیش از ۱ میلیارد نفر — ۲۵ درصد جمعیت کره زمین — در شرایط فقر، ازدحام محل زندگی، و خطر زندگی می‌کنند. هفتاد درصد از کودکان در ملل توسعه‌نیافته از امراض عفونی و انگلی رنج می‌برند.

مرگ‌ومیر اطفال در کشورهای توسعه‌نیافته بین ۱۵ تا ۲۰ نوزاد از هر ۱۰۰۰ نوزاد می‌باشد. در فقیرترین کشورها، این رقم برحسب مناطق مختلف تعبیر می‌کند. در آفریقا این رقم ۱۵۰ تا ۲۰۰ نوزاد از هر ۱۰۰۰ نوزاد می‌باشد. در آسیا این رقم بی ۱۰۰ تا ۱۵۰ نوزاد است. در آمریکای لاتین بین ۳۰ تا ۱۷۰ نوزاد نمان می‌کند، بحر کوبا که نقداً رقم مرگ‌ومیر کودکان کمتر از ۲۰ نوزاد می‌باشد. با توجه به میزان بالای تولد در کشورهای جهان سوم، این ارقام بدین معنی است که از بیش از ۱۲۲ میلیون کودکی که هر ساله متولد می‌شوند ۱۰ درصد قبل از یکسالگی و ۴ درصد قبل از پنج سالگی تلف می‌شوند. در نتیجه، ۱۸ میلیون کودک پائین‌تر از سن پنج سالگی هر ساله در جهان تلف می‌شوند، که ۹۵ درصد آنها به کشورهای توسعه‌نیافته تعلق دارند. اگر کودکانی را که در اثر امراض مختلف نیمه‌فلج و یا کاملاً فلج می‌شوند در نظر بگیریم، این رقم تقریباً دو برابر می‌شود. احتمال خطر مرگ قبل از بلوغ در کشورهای توسعه‌نیافته به نسبت یک به ۴۰ است، در حالی که در بین ملل آفریقائی این نسبت یک به چهار است و در بعضی از کشورها به

نسبت یک به دو می‌رسد .

سن متوسط عمر در کشورهای توسعه‌یافته بین ۷۲ الی ۷۴ سال است . در کشورهای توسعه‌نیافته عمر متوسط ۵۰ سال ، و در برخی از نقاط جهان تا کمتر از ۴۰ سال نیز نزول پیدا می‌کند .

تعداد پزشکان موجود در بین گروه‌های کشورها بشدت متفاوت است ؛ در حالی که در کشورهای توسعه‌یافته حد متوسط تعداد پزشکان برای هر ۵۰۰ تا ۶۰۰ سکنه یک پزشک می‌باشد . در گروه وسیعی از کشورهایی که کمترین درآمد را دارند این رقم به یک پزشک برای هر ۶۰۰۰ نفر سکنه می‌رسد . بدین ترتیب ، حد متوسط دسترسی به پزشک برای کشورهای گروه اول ۲۰ پزشک برای هر ۱۰۰۰۰ نفر است ، در حالی که در کل ملل توسعه‌نیافته این رقم به میزان یک پزشک برای هر ۱۰۰۰۰ نفر می‌باشد .

بطور خلاصه . می‌توانیم بگوئیم که اوضاع کنونی جهان توسعه‌نیافته بقرار زیر است :

مستلایان به سؤالات

زیر سطوح لازم کالری و پروتئین . یعنی گرسنگی) ۵۷۰ میلیون نفر

مرگ‌آلایان بیمواد ۸۰۰ میلیون نفر

کسانی که کاملاً از مراقبت پزشکی بی‌بهره هستند ۱ میلیارد و ۵۰۰ میلیون نفر

کسانی که درآمد سالانه‌شان زیر ۹۰ دلار است ۱ میلیارد و ۳۰۰ میلیون نفر

کسانی که سن متوسط عمرشان کمتر از ۶۰ سال است ۱ میلیارد و ۷۰۰ میلیون نفر

کسانی که در شرایط مسکن نامناسب بسر می‌برند ۱ میلیارد و ۳۰۰ میلیون نفر

کودک‌انی که به مدرسه نمی‌روند ۲۵۰ میلیون نفر

بیکاران ۱ میلیارد و ۱۰۳ میلیون نفر

در سازمان ملل ، در اکتبر ۱۹۷۹ ، از جانب جنبش کشورهای غیرمتعهد که ششمین اجلاس سران آن بتازگی در کشور ما برگزار شده بود ، کوبا راه‌حلهائی جهت حل اوضاع وخیم اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان سوم ارائه داد . قبل از هر چیز ، ما پیشنهاد کردیم که سرمایه‌گذاری‌های اضافی به میزان حداقل ۳۰۰ میلیارد دلار (بر مبنای ارزش‌های حقیقی سال ۱۹۷۷) در کشورهای توسعه‌نیافته صورت گیرد ، و از همان آغاز ، بصورت سالانه به میزان حداقل ۲۵ میلیارد دلار باشد . این سرمایه‌گذاری‌ها باید به صورت بلاعوض ، اعتبارات طویل‌المدت ، و با نرخ بهره پائین باشد .

در آنجا ما خلاصه‌ای از اقدامات ضروری دیگر را در ده ماده ارائه کردیم تا برای شروع در جهت به عقب راندن بحران اتخاذ شود . از آنجا که این نکات امروزه بیش از هر زمان دیگر مناسب‌ت دارند ، آنها را تکرار می‌کنم :

• "مبادله" نابرابر دارد مردمان ما را به فقر و تنگدستی می‌کشاند ؛ باید متوقف

شود !

° "تورم ، که به کشورهای ما صادر می شود ، دارد مردمان ما را به فقر و تنگدستی می کشاند ، باید متوقف شود !

° "حمایت از محصولات داخلی دارد مردمان ما را به فقر می کشاند ، باید موقوف شود !

° "عدم تعادل موجود در بهره برداری از منابع دریا تجاوزکارانه است . باید منسوخ شود !

° "منابع مالی دریافتی کشورهای در حال رشد ناکافی است . باید افزایش یابد !

° "مخارج تسلیحاتی نامعقول است . باید متوقف شوند و منابع مالی آن که بدین طریق آزاد می گردد باید برای تامین مالی پیشرفت و توسعه بکار رود !

° "نظام پولی جهان که اکنون متداول است ورشکسته است ، باید تعویض شود !

° "دیون عقب افتاده ترین کشورها ، دیون کشورهایی که در وضع بسیار بدی قرار دارند ، بار غیرقابل تحملی است که هیچ راه حلی ندارد . باید لغو شوند !

° "بدهکاری ستمی است اقتصادی به مابقی کشورهای در حال رشد ، این ستم باید از میان برداشته شود !

° "شکاف اقتصادی مابین کشورهای پیشرفته و کشورهایی که خواهان توسعه هستند ، بجای آنکه کم شود در حال گسترش است این شکاف باید از میان برداشته شود !"

این تقاضاهای کشورهای در حال رشد است .

آیا حالا زمان یک مسابقه تسلیحاتی است ؟ آیا حالا زمان تولید بمب هسته ای است ؟

آیا حالا زمان سیاست های جنگ افروزان است ؟ آیا حالا زمان استقرار ۲۷۲ مونک انی مرد

متوسط در اروپا ، و یا زمان ساختن سیسم های مونکی ام - ایکس است که دهها میلیارد دلار

خرج برمی دارد ؟ آیا حالا زمان ساختن بمب افکن های استراتژیک جدید و ناوهای هواپیمابر

هستهای ، یا زیردریائی های ترایدنت ، و یا بازاری ناوهای جنگی حجج چنانی دوم است ؟

آیا حالا زمان اینست که - بنا به قصد ایالات متحده - طی پنج سال آینده ۱۵۰۰ میلیارد

دلار صرف هزینه های نظامی گردد ، و بدین طریق به عظیم ترین مسابقه تسلیحاتی در

تاریخ دست زده شود ؟ مردم کشورها ، بخصوص مردم گرسنه جهان سوم ، زحمتکشان و

کارگران کره زمین ، هم کارگران یدی و هم کارگران فکری ، می دانند که این حماقت عظیمی

است که آنها باید بار آن را بر گردهای نحیف شان بکشند - حماقتی که بحران اقتصادی

جهان ، بیکاری و هرآنچه که نقدا برای میلیاردها نفر از مردم به اوضاعی ناامیدکننده و

غیرقابل تحمل مبدل شده است را وخیم تر خواهد ساخت - صرفا برای اینکه به نابودی

همگانی در یک جهنم آتش ختم شود.

بعلاوه، کابینه جدید ایالات متحده نقدا اعلام کرده است که کمک‌هایش را به موسسات اعتباری بین‌المللی قطع خواهد کرد و سیاست جلوگیری از اعطاء اعتبارات را در پیش خواهد گرفت. بر طبق روزنامه^۱ وال استریت جورنال، حکومت ریگان قصد دارد فلسفه اقتصادی‌اش را به درون صندوق جهانی پول، بانک جهانی و بانک توسعه^۲ انتر-آمریکن بکشد. این فلسفه بیانگر اعمال فشار بر کشورهای در حال توسعه است تا آنها را وادار کند که فقط آن سیاست‌هایی را اتخاذ کنند که هدفش تقویت اقتصادهای بازار آزاد، یعنی فعالیت سرمایه خصوصی و شرکت‌های چندملیتی است. در ضمن این فلسفه بدنبال اینست که سازمانهای مالی بین‌المللی از حکومت‌هایی که از آنها درخواست اعتبار می‌کنند بخواهند که کمکهای مالی خود برای کاهش قیمت کالاهای ضروری را حذف کرده، محدودیتهای وارداتی را لغو نموده و هزینه‌های خدمات عمومی را قطع کنند.

بر اساس این عقاید، از همکاری و کمک اقتصادی ایالات متحده برای ایجاد یک نظام اقتصادی نوین بین‌المللی چه انتظاری می‌توان داشت؟

سیاست‌های جنگ‌افروزان با سیاست‌های تعاون و همکاری نمی‌توانند در جهان همزیستی کنند.

این واقعیات باید در کنفرانس کانکون* (در مکزیک) که بزودی برگزار خواهد شد، به روشنی برای آقای ریگان مطرح گردد. ناگفته نماند که در تدارک این کنفرانس، این حضرت آقای قدر قدرت و لازم‌الوجود با تهدید به عدم شرکت خود، با گستاخی تمام مانع از این شد که صدای کوبا در آن کنفرانس شنیده شود.

در همان اجلاس سازمان ملل که ذکرش رفت ما اعلام کردیم که، "صدای جنگ‌افزارها، زبان تهدیدآمیز، و تکبر و گردنفرازی در صحنه بین‌المللی باید متوقف شود."

با اینحال، ما هم‌اکنون شاهد واقعیت کاملاً متفاوتی هستیم. کابینه جدید ایالات متحده تمام تئوری‌های مبتنی بر نیاز به موازنه نظامی را بدور انداخته است. تئوری‌هایی که اساس امکان همزیستی مسالمت‌آمیز بین دولی را تشکیل می‌داد که دارای نظام‌های اقتصادی و اجتماعی مختلفی که در حال حاضر بشریت بدان تقسیم شده، هستند.

حکومت ایالات متحده، بعنوان شرط مذاکره، خواهان اینست که برتری نظامی‌اش پذیرفته شود. این حکومت بر اساس یک برتری اقتصادی متکبرانه و یک امتیاز تکنولوژیکی ادعائی، چنین توقعی را دارد. قراردادهای محدودیت سلاح‌های استراتژیک، سالت - ۲، که در گذشته از سوی متخصصین آمریکائی بعنوان بخشی از یک روند در جهت از بین بردن

*Cancún Conference

تهدید هسته‌ای از طریق مذاکرات جدید برای محدودیت این سلاح‌ها، رضایت‌بخش به حساب می‌آمد، هم‌اکنون توسط ایالات متحده به این دلیل که دیگر برای احتیاجات نظامی آن کشور - که تنها از نقطه نظر برتری نظامی قابل تصور است - قابل قبول نیست، کنار گذاشته شده است.

از اینرو راه برای مذاکره قطع شده است. از روزهای قبل از "معاهده مونیخ"^{۸۴} تا بحال هیچوقت مجامع بین‌المللی با چنین کلمات بیجا و تهدیدآمیزی روبرو نشده است، و این نه فقط در مورد پرزیدنت ریگان، بلکه همچنین در مورد وزیر دفاعش، آقای واین‌برگر*، و وزیر خارجه‌اش، آقای هیگ** صادق است. بازی آنها جنگ است و با جنگ بازی می‌کنند. اینطور بنظر می‌رسد که کابینه جدید ایالات متحده نمی‌تواند به عقاید آنهایی که بخشی از سیستم پیمان‌های نظامی هستند - همان پیمان‌هایی که استراتژی ایالات متحده بر آن استوار است - اهمیت کمتری بدهد. قبل از استقرار ۵۷۲ موشک بالیستیک در اروپا، که پنتاگون در نظر دارد در آن میدان (اروپا) مستقر کند و در نتیجه خطر یک جنگ هسته‌ای را که قبل از همه بر اروپا تاثیر خواهد گذارد افزایش دهد، حکومت‌های عضو ناتو درخواست کردند که ایالات متحده با اتحاد شوروی بر سر میز مذاکره بنشینند. مردم اروپا حتی از رهبران‌شان هم فراتر می‌روند و با قدرتی روزافزون استقرار این سلاح‌های هسته‌ای جدید در خاکشان را رد می‌کنند. ولی پاسخ توهین‌آمیز ایالات متحده در جهت باز کردن باب مذاکرات نیست. حکومت ریگان بجای اینکه قصد مذاکره داشته باشد، با صدور دستور برای تولید بمب نوترونی وجدان بین‌المللی را نیز به مبارزه می‌طلبید.

استهزائی شیطانی‌تر از این قابل تصور نیست.

از سوی دیگر چه کسی می‌تواند فراموش کند که مخالفت ایالات متحده با حضور ۴۲ موشک برد متوسط در کوبا در سال ۱۹۶۲ منجر به بحرانی شد که دنیا را به لبه جنگ هسته‌ای کشاند. چرا فکر نکنیم که اتحاد شوروی معکوس است حاضر حضور ۵۷۲ موشک آمریکائی در نزدیکی مرزهایش احساس کند که بطور جدی مورد تهدید و تحریک می‌شود؟ این تلاش ایالات متحده برای برتری‌طلبی که حتی هیچگونه محدودیت اخلاقی هم جلودارش نیست، جهت‌گیری اساسی سیاست جهانی آن را در تمام دنیا نشان می‌دهد و طرز برخورد این کشور را نسبت به مهمترین مسائل روز تشکیل می‌دهد.

سازمان ملل متحد بر این نیاز مبرم تاکید گذارده است که سرزمین‌هایی که اسرائیل در نتیجه جنگ بر علیه کشورهای عرب به اشغال خود درآورده بازگردانیده شود و دولتی

* Weinberger

** Haig

در خاورمیانه مستقر شود که میلیون‌ها نفر فلسطینی که از سرزمین‌هایشان آواره شده‌اند بتوانند ملت پراکنده خود را مجدداً در آنجا یکپارچه و متحد کنند. حکومت صهیونیستی نه تنها این تصمیمات را به ریشخند می‌گیرد بلکه همچنین با عملیات تهاجمی روزافزونش جامعه جهانی را به مبارزه می‌طلبد، و این عملیات با اغماض و تحت حمایت واشنگتن صورت می‌گیرد، در حالیکه واشنگتن وانمود می‌کند که طالب صلح است و تهدید می‌کند که دادن تسلیحات به اسرائیل را قطع خواهد کرد. ولی عمر این ژست ریاکارانه کوتاه است، و حکومت ریگان هواپیماهای جنگنده اف - ۱۵ و اف - ۱۶ به اسرائیل ارسال می‌کند و بگین را در کاح عهد می‌پذیرد تا در مورد مفاد توافق استراتژیکی که اخیراً میان اسرائیل و ایالات متحده طرح‌بری شده است به بحث بپردازند.

در مورد باقی یک راحل صلح‌آمیز برای استقلال نامیبیا، بنظر می‌رسید که ایالات متحده به صاحب بهمدی که از سوی چهار کشور دیگر - فرانسه، انگلیس، کانادا، و جمهوری فدرال آلمان - طرح‌بری شده بود بایسد است. با اینحال، این یک واقعیت غیرقابل انکار است که پس از دسار آقای کراکر*، معاون وزیر امور خارجه آمریکا از آفریقای جنوبی و پس از ملاقات ریگان و بونا**، آفریقای جنوبی احساس خاطر جمعی می‌کند که در اتحاد نحاویرگرای که ایالات متحده سعی دارد بر تمام جهان تحمیل کند، آفریقای جنوبی عنوان یک عامل استراتژیک به حساب می‌آید.

برای سالیان دراز کشورهای ساحلی اقیانوس هند تلاش کرده‌اند تا آن منطقه بعنوان یک منطقه صلح اعلام شود و از ناوگان‌های نظامی مختلف خواسته‌اند تا متعهد بشوند که نیروهایشان را از آنجا بیرون بکشند. اتحاد شوروی تمایل خود را برای چنین کاری نشان داده است. با این حال، حکومت ریگان در آنجا یک نیروی عظیم دریائی متمرکز کرده است که با نقشه‌های نظامی‌اش در منطقه و توافق ضمنی با آفریقای جنوبی منطبق است. ایالات متحده سعی می‌کند این نقشه‌ها را به کشورهای آمریکای لاتین گسترش دهد و آنها را وادار کند تا به یک پیمان آتلانتیک جنوبی بمثابة مکملی بر ناتو بپیوندند. مخالفت برزیل نمودار دوران جدیدی است که امپریالیست‌ها با آن مواجهند.

رژیم جدید ایالات متحده بعنوان بخشی از سیاست تجاوزکارانه‌اش در سراسر کره ارض، سادات را به مقام ژاندارم خاورمیانه ترفیع داده است و از طریق روابط و به گسترش خود با اسرائیل یک سیاست ضدعرب و ضدفلسطینی را اشاعه می‌دهد؛ ایالات متحده با قرار دادن ارتجاعی‌ترین یارانش در منطقه در مقابل کشورهای مترقی، در دنیای عرب نفاق

Crocker *

** پیتر بوتا (Peter Botha)، رئیس‌جمهور رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی.

افکنده و آن را تضعیف می‌کند؛ در افغانستان از ضدانقلاب حمایت و آن را تغذیه می‌کند و راه را بر تمام تلاش‌هایی که بمنظور مذاکره و توافق میان حکومت‌های پاکستان و افغانستان بعمل می‌آید مسدود می‌کند؛ جمهوری دموکراتیک کره را تحریک می‌کند؛ بعنوان بخشی از یک استراتژی پرهیاهو که علیه اتحاد شوروی هدف‌گیری شده، با جیر در زمین‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی پیوندهای نزدیک‌تر و وسیع‌تری برقرار می‌کند. ایالات متحده همچنین در جوامع سوسیالیستی فعالیت‌های توطئه‌گرانه خود را افزایش داده است.

حکومت ایالات متحده، بعنوان قدمی دیگر در مسابقه تسلیحاتی دیوانه‌وار
لجام‌گسیخته خود، چهار روز قبل اعلام کرد که در نظر دارد احتمالاً فصولات اتمی‌کشورش
را برای استفاده در جهت برنامه‌های تسلیحات هسته‌ای خود به پلوتونیوم تبدیل کند.

سیاست جنگ افروزی و فلسفهٔ حکومت جدید آمریکا فدا کشور بح حرکت جنگی
خونین بوده است که تقریباً تماماً اعمالی خطرناک و غیر سودمند:

دوم، بمباران مرکز تحقیقات هستدای عراق توسط حکومت صهیونیستی اسرائیل؛
واقعدای بی‌سابقه در زمان صلح، که می‌توانست فاجعدای ببار آورد و در صحنهء جهانی
نمونه‌ای شنیع و بدون مجازات بر جای گذاشته است.

نفر از مردم گشته است .

چهارم ، تحریک علیه لیبی در خلیج صیدرا و سرنگون کردن دو هواپیمای لیبیائی که از سواحل میهن خود پاسداری می‌کردند .

پنجم ، تجاوز و بمباران‌های جنایتکارانه‌ای که آفریقای جنوبی نسبت به آنگولا مرتکب شده ، و صدها نفر را بقتل رسانده و خرابی‌های قابل ملاحظه‌ای ببار آورده است .

این اعمال را یا ایالات متحده مرتکب شده ، یا در آنها شریک جرم بوده ، و یا بر آنها سربوش گذاشته است ، همانطور که ایالات متحده در سازمان ملل با تمام اقدامات مقتضی و محکوم نمودن جدید متجاوزین مخالفت ورزیده است . در نتیجه ، حکومت ریگان نقدا دست‌هایش را نه تنها به خون هزاران المالوادوری مقتول آلوده است ، بلکه به خون صدها آنگولائی سرخسده و صدها لسانی و فلسطینی قتل‌عام شده نیز آغشته می‌باشد ؛ خون مردم به قاره محبت .

تجاوز به آنگولا ، که توسط رادیرستان و فانیست‌های آفریقای جنوبی و در توافق کامل با حکومت ایالات متحده صورت گرفت ، و حکومت آمریکا از این تجاوز حمایت کرد و در عین حال بر آن سربوش گذاشت و با وتوی تحقیرآمیزش در سازمان ملل مانع از تنبیه و محکومیت تجاوزگران گردید . بازی بی‌تجاوز اخیرا منع ختم خاصی شده است .

معنای این اتحاد نزدیک میان امپریالیسم و رژیم منفور آپارتاید چیست ؟ عقاید سیاسی مشترک و منافع اقتصادی مشترک .

آفریقای جنوبی ، با کمتر از ۷ درصد کل جمعیت آفریقا ، صاحب یک‌سوم تولید ناخالص ملی این قاره می‌باشد . در قلمرو این کشور ، به انضمام نامیبیا ، ۵۵ نوع مواد معدنی مختلف وجود دارد ، که ۶۰ درصد تولید طلا ، ۳۰ درصد تولید کروم ، ۲۵ درصد تولید منگنز ، ۱۶ درصد تولید اورانیوم و ۱۴ درصد تولید الماس جهان را شامل می‌شود . رویهم‌رفته ، این کشور ۴۵ درصد معادن آفریقا را تحت‌کنترل دارد . مهمترین روابط اقتصادی میان اروپای سرمایه‌داری و یک کشور آفریقائی ، با آفریقای جنوبی است . سرمایه‌داران بزرگ نژادپرست آفریقای جنوبی در منافع شرکت‌های چندملیتی مستقر در آن کشور ، شامل ۶۳۰ شرکت انگلیسی ، ۴۹۴ شرکت آمریکائی ، ۱۳۲ شرکت آلمان‌غربی ، و ۸۵ شرکت فرانسوی ، سهم هستند . پنجاه درصد سرمایه‌گذاری‌های آفریقای جنوبی متعلق به سرمایه خارجی است که ۸۷ درصد ظرفیت تولیدی را در بخش خصوصی کنترل می‌کند . همین شرکت‌های چندملیتی ، دستیابی آفریقای جنوبی به تکنولوژی هسته‌ای را ممکن ساختند .

همانطور که آقای چستر کراکر ، معاون وزیر امور خارجه آمریکا اخیرا اعلام کرد ، سرمایه‌گذاری‌های ایالات‌متحده در آفریقای جنوبی بالغ بر ۳ میلیارد دلار ، تجارت سالانه‌اش ۶ میلیارد دلار و اعتبارات بانکی که به این کشور اعطاء کرده ۳ میلیارد دلار می‌شود .

در آن ثروتی که شرکت‌های چندملیتی غربی در آن سهم هستند، چه نوع استثماری نهفته است؟

در آفریقای جنوبی، جمعیت سفید بالغ بر ۴/۵ میلیون نفر است، جمعیت سیاه بالغ بر ۱۹ میلیون نفر.

توزیع زمین: سفیدپوستان ۸۷ درصد، سیاهان ۱۳ درصد.

توزیع درآمد ملی: سفیدپوستان ۷۵ درصد، سیاهان کمتر از ۲۰ درصد.

میانگین نسبت درآمد: سفیدپوستان ۱۴، سیاهان ۱.

تعداد سرانه پزشک: سفیدپوستان، یک پزشک برای هر ۴۰۰ نفر، سیاهان، یک پزشک برای هر ۴۴۰۰۰ نفر.

میزان مرگ و میر نوزادان: سفیدپوستان، ۲۷ در هر ۱۰۰۰ نوزاد، سیاهان ۴۰۰-۲۰۰ در هر ۱۰۰۰ نوزاد.

مخارج سالانه آموزش و پرورش به ازاء هر یک کودک: سفیدپوستان ۶۹۶ دلار، سیاهان ۵ دلار.

در بحث سیاست جهانی، ما نمی‌توانیم در مورد آنچه که هم‌اکنون در ایرلند شمالی در جریان است سکوت اختیار کنیم.* من احساس می‌کنم که این وظیفه من است که به این مسئله اشاره کنم. بعقیده من، میهن پرستان ایرلندی هم‌اکنون دارند یکی از قهرمانانه‌ترین فصول تاریخ بشریت را می‌نویسند. آنها احترام و تحسین جهانیان را نسبت به خود برانگیختند، و بهمین خاطر سزاوار نهایت پشتیبانی هستند. ده تن از آنان با تکان‌دهنده‌ترین نشان از خودگذشتگی، فروتنی و شجاعتی که هرگز قابل تصور نیست تابحال جان داده‌اند. بشریت باید احساس شرم کند که چنین جنایت وحشتناکی درست در برابر جنایات وقوع می‌یابد. این رزمندگان جوان برای پایان دادن به اعتصاب غذا بانی نه طالب استقلال هستند و نه خواسته‌های غیرممکنی را عنوان کرده‌اند، خواسته آنها صرفاً برسمت تاجران معوان آن چیزی است که واقعا هستند: زندانیان سیاسی. مردانی که ما خواهان حمایتی این کنفرانس با آنها هستیم نه مارکسیست - لنینیست هستند و نه کمونیست. آنها مبارزین کاتولیک هستند. چطور یک چنین کشتار خونسردانه و فجیعی می‌تواند در قلب دنیای غرب تحمل گردد؟

ما نمی‌توانیم به جنایت خوبگیریم، چه در ایرلند باشد، چه در السالوادور، چه در آنگولا، نامیبیا، آفریقای جنوبی، لبنان، و یا در هر جای دیگر.

یکدندگی، سرسختی، بیرحمی و بی‌عاطفگی حکومت بریتانیا در برابر جامعه جهانی در

* اشاره به اعتصاب غذا و مرگ بابی ساندز و سایر زندانیان سیاسی ارتش جمهوریخواه ایرلند.

رابطه با مسئله میهن پرستان ایرلندی و اعتصاب غذایشان تا سرحد مرگ، ما را به یاد تورک‌ها (و قساوتی که انگیزیسیون (تفتیش عقاید) طی قرون وسطی مرتکب می‌شد، می‌اندازد. ۸۵ طبق افسانه‌ها، روم باستان یکبار تحت محاصره قرار گرفته بود، و دو سرباز جوان رومی به اسارت گرفته شدند. وقتی محاصره‌کنندگان برای شکستن اراده آن دو اسیر تهدید کردند که آنها را زنده زنده خواهند سوزاند، آنها بی‌درنگ و بعنوان بی‌ارزش شمردن این تهدید دست‌های خود را در آتش گذاردند. گفته شده که این شجاعت بقدری دشمن را تحت تاثیر قرار داد که دست از محاصره رم کشید.

بگذارید مسندان در مقابل مردانی که می‌توانند برای آرمان خود پس از ۶۰ روز اعتصاب غذا جان سازد بر خود بفرزند! در مقایسه با این نمونه، آن سه روزی که مسیح در کالواری* به صلیب آویخته شده بود، و سمبلی کهن از فداکاری انسانی است، چه به شمار می‌آید؟

دیگر وقت آن رسیده است که جامعه جهانی از طریق محکوم کردن و اعمال فشار خود به این قساوت تنفرانگیز خاتمه دهد.

محترم‌ترین رهبران آمریکای لاتین، احزاب سوسیال‌دموکرات اروپا و معقول‌ترین تحلیل‌گران ایالات متحده همگی موافقند که منشاء خیزش سیاسی انقلابی در آمریکای مرکزی - که با پیروزی دموکراتیک در نیکاراگوآ به اوج خود رسید و اکنون هم در حال تبدیل السالوادور به کانون طغیان‌های قهرمانانه است - باری این را نمی‌توان از هیچ نفوذ خارجی ناشی دانست، بلکه منشاء آن را باید در سببیت کینه‌توزانه آن رژیم‌های اجتماعی و سیاسی جست که در اکثر کشورهای آمریکای مرکزی در مسند قدرت هستند.

ولی حکومت واشنگتن کوبا را متهم به داشتن مسئولیت در ناآرامی آمریکای مرکزی می‌کند. پنجاه سال قبل، وقتی که انقلاب کوبا حتی قابل تصور هم نبود، مردم السالوادور سعی کرده بودند که رژیم فاسد خود را ریشه‌کن کنند؛ تلاشی که به قتل‌عام تقریباً ۳۰۰۰۰ میهن‌پرست السالوادوری توسط دیکتاتور ماکسیمیلیانو مارتینز** انجامید. ساندینو برای دفاع از سرزمین اجدادش با تفنگداران دریائی یانکی جنگید؛ سالها بعد، حکومت دیکتاتوری سوموزا هزاران نفر از مردم نیکاراگوآ را بقتل رساند، ولی این مردم بی‌نظیر تسلیم نشدند - و در آن زمان هنوز انقلاب ما در قاره آمریکا به ظهور نرسیده بود.

آنچه آمریکای مرکزی را بی‌ثبات می‌سازد اقدامات توطئه‌گرانه‌ای که به کوبا نسبت داده می‌شود، نیست. این امپریالیسم یانکی است که در گذشته حکومت‌های ستمگر و نظام‌های

* Calvary

** Maximiliano Martínez

استثماري وحشیانه را بر منطقه تحمیل کرده است، و هم‌اکنون تمام امکانات رسیدن به توافق سیاسی در السالوادور را رد می‌کند و هر روزه به نیروهای سرکوبگر آن کشور تسلیحات جدید می‌رساند، و با ریاکاری می‌خواهد توحش و قتل عام همدستانش را پرده‌پوشی کند؛ این امپریالیسم یانکی است که بصورت مستقیم و یا بوسیله واسطه‌های خود، از طریق رژیم‌های مشابه ارتجاعی و آدمکش منطقه که در خدمتش هستند، تهدید به مداخله نظامی می‌کند و باید آن را بخاطر فقدان صلح در آمریکای مرکزی مسئول دانست.

امپریالیسم دائما می‌خواهد که هریک از قدم‌های اخیرش در السالوادور را با مقداری دروغ و اتهام علیه کوبا توجیه کند، که منظمًا توسط سخنگویان بی‌پروایش تکرار می‌شوند، سخنگویانی که مودی‌گریشان حتی باعث رشک شخص گوبلز* می‌شود. همچنانکه قبلاً اعلام کرده‌ایم، و من اینجا با اعتبار اخلاقی کامل تکرار می‌کنم، که این دروغ است که مشاوران نظامی کوبا در السالوادور حضور دارند. این دروغ است که قسمتی از تسلیحاتی که ما از اتحاد شوروی برای دفاع از خودمان دریافت کرده‌ایم در آمریکای مرکزی مجدداً توزیع می‌شود. این دروغ است که کوبا اسلحه و مهمات به میهن‌پرستان السالوادور می‌رساند؛ راهی برای این‌کار موجود نیست، و میهن‌پرستان السالوادوری ماههای متمادی است که با منابع خودشان و با تسلیحاتی که از چنگ دشمن درآورده‌اند جنگیده‌اند. دروغ، دروغ، و هیچ چیز جز دروغ! ما گفته‌ایم که حکومت ایالات متحده برای اثبات ادعاهایش حتی اگر کوچکترین مدرکی دارد ارائه دهد، ولی این حکومت قادر نبوده است که حتی یک کلمه بر زبان آورد!

تکذیب این اکاذیب تعهدی برای ما ایجاد نمی‌کند. و متضمن قضاوت اخلاقی در مورد اتهاماتی که علیه ما اقامه می‌کنند نیست. و باز به معنی انکار وظیفه مقدس کم‌رسانی، به هر وسیله ممکن، به یک ملت برادر که دارد قتل عام و نابود می‌شود نیست! اگر در حد توانائی‌مان بود، تدارک اسلحه برای کمک به مردمی که پسران و دخترانشان - محضه بی‌رای، زنان و بچه‌هایشان - به گونه‌ای وحشیانه در حال نابودی هستند غیر اخلاقی و قابل سرزنش نمی‌بود. در شرایط فقدان عملی امکانات مذکور این سؤال مطرح می‌شود که چرا حکومت آدمکش ایالات متحده این دروغ‌ها را می‌گوید؟ برای فریب دادن افکار عمومی ایالات متحده؛ برای فریب دادن کنگره و سنای آمریکا، که در آنجا کم نیستند افرادی که در مورد سیاست این کشور در السالوادور ابراز نگرانی می‌کنند؛ و نیز برای اینکه با تزویر، اذهان عمومی جهان را فریب دهند و مقادیر عظیمی تسلیحات پیشرفته و مستشاران نظامی برای جانیان السالوادور بفرستند. حکومت مکزیک و فرانسه دست به ابتکار بشردوستانه و شجاعانه‌ای زدند: آنها نمایندگی میهن‌پرستانی را که برای بقای فیزیکی مردمشان و میهنشان مبارزه می‌کنند برسمیت

* گوبلز (Goebbels)، وزیر تبلیغات رژیم فاشیست هیتلر که در دروغ‌گوئی مشهور بود.

شناختند تا یک راه‌حل سیاسی، از طریق مذاکره، برای این فاجعه خونین بیابند. این مداخله‌جویی نیست، این فریاد عدالتخواهی است و با خالص‌ترین اصول حقوق بین‌المللی، و با منافع کشورها و مردم جهان که در جستجوی راه‌حل‌های صلح‌آمیز برای کانون‌های مناقشاتی هستند که صحنه جهانی را مسموم می‌سازند، منطبق است. مداخله‌جویی بمعنی تسلیح یک دار و دسته آدمکش است تا بن دندان. دسته‌ای که فقط در عرض ۱۸ ماه بیش از ۵۰۰ هزار نفر را بقتل رسانده. و همچنین بمعنی اعزام مشاورین نظامی برای آنها است تا طغیانی را که منحصرًا نتیجه دهها سال استثمار وحشیانه، سوء استفاده و جنایات است خرد کنند. **اسلحه‌ها ممکن است بتوانند مردم گرسنه و استثمارشده السالوادور را بکشند، ولی نمی‌توانند گرسنگی، سیموادی، فساد و بیعدالتی غالب در این کشور را نابود کنند. و همچنین نمی‌توانند حق عادلانه و هزاران ساله مردم برای طغیان برعلیه ستم را بکشند. اقدام نخبه‌ای مکرک و فراسه به حتم مداخله‌گران امپریالیسم دامن زد. در آرکنتری از یک هیاهوی عجب و عریب که تحت فرامین ایالات متحده رهبری و هماهنگ شده بود تا این دو کشور را اعتبار را منهم به مداخله‌جویی کند، مثنی از حکومت‌های این سیمکره که قیامه دموکرات‌ها را خود می‌گیرد. بی‌ترمانه به جرگه حکومت‌های سرکوبگر و خودکامه فاشیستی پیوستند که نازدترین اعتبارنامه آنها لیست بی‌انتهائی از کودتاها، شکنجه‌ها، قتل‌ها و مفقودالاثَر کردن‌ها می‌باشد. این طرز برخورد از سر تا تک انگشتان پای برخی از آن ریاکاران را آشکار می‌کند - گورکن‌های مبراشده واقعی - کسانی که با اشاره به "دموکراسی" و حتی به نام خود مسیح، از یکی از هیولائی‌ترین جنایاتی که در طول قرن حاضر در قاره ما بدان مبادرت شده حمایت می‌کنند.**

تلاشی که از سوی مکزیک و فرانسه برای حصول یک راه‌حل سیاسی از طریق مذاکره برای فاجعه خونین السالوادور بعمل آمده است، نمونه پیشنهادی است که توسط حکومت‌های با اعتباری نظیر کانادا، نیکاراگوآ، پاناما، کشورهای اسکاندیناوی، تعداد زیادی از حکومت‌های عضو جنبش کشورهای غیرمتعهد، بین‌الملل سوسیالیست، و تمام کشورهای پیشرو جهان بعمل آمده است. و بگذارید هیچکس دچار این توهم نشود که انقلاب السالوادور ضعیف است. جنبش میهن‌پرستانه آن کشور بطور روزافزونی قوی‌تر و شکست‌ناپذیرتر می‌شود، و این انقلاب با تسلیحات خرد نخواهد شد. این کنفرانس بین‌المجالس باید نسبت به این مسئله آگاه شود و در مورد آن موضع اتخاذ کند. بگذارید حق حاکمیت السالوادور و حق مردم قهرمانش برای زندگی و عدالت محترم شمرده شود!

تهدیدهای مشابه یانکی و خطرات تهاجم نظامی، در مقابل مردم برادر و قهرمان نیکاراگوآ و گرانادا پدیدار شده است. آنها نیازمند حداکثر حمایت و همبستگی جهانی هستند.

مردم برادر کشور پاناما نیز در مبارزه‌شان برای اجرای "معاهدات کانال" نیازمند همبستگی، حمایت و دلگرمی ما می‌باشند. و همینطور در مورد مردم پورتوریکو، که تحت سلطه استعمار ننگین یانکی قرار دارند، و مردم گواتمالا، که در حال مبارزه بر علیه دیکتاتوری وحشیانه‌ای هستند که با مداخله ایالات متحده علیه آرینز در سال ۱۹۵۴ بر آنها تحمیل شده است، و ثمره تلخ آن تاکنون به هلاکت رسیدن ۷۰۰۰۰ میهن‌پرست بوده است.

من مسائل مربوط به میهن خودمان را در این قسمت آخر مطرح می‌کنم. امپریالیست‌های یانکی محاصره اقتصادی جنایت‌بارشان را بر علیه کشور ما تشدید کرده‌اند؛ آنها فعالیت‌های جاسوسی و خرابکاری‌شان را تشدید کرده‌اند؛ آنها بیش‌ترانه از پخش برنامه‌های رادیویی رسمی حکومت ایالات متحده برای ایجاد بی‌ثباتی و تشویق ضدانقلاب در کوبا سخن می‌گویند. سازمان سیا از شر تمام محدودیت‌ها خلاص شده است. در مقابل درخواست‌های متعدد علنی ما برای روشن شدن اینکه آیا این سازمان شیطانی باز هم دستش باز خواهد بود تا سوء قصد به جان رهبران انقلاب ما را سازمان دهد و از آفات علیه گیاهان ما، حیوانات ما، و مردم ما استفاده کند، حکومت آمریکا هیچ پاسخی نداده است. ما به محاصره دریائی و تجاوز مستقیم تهدید می‌شویم.

اخیرا، ما اظهار داشتیم که مطمئن هستیم امپریالیسم از سلاح‌های بیولوژیکی بر علیه سرزمین ما استفاده می‌کند. این یک اتهام بی‌پایه نیست. در کمتر از سه سال پنج بیماری مسری جدی، حیوانات ما، گیاهان ما، و حتی بدتر از آن، یعنی مردم ما را مبتلا ساخته است: "تب خوک آفریقائی"، "کپک آبی توتون"، "زنگ نیشکر"، "تب دنگ"، و بالاخره "تب ورم ملتحمه"، که موجب صدمات مادی و انسانی قابل ملاحظه‌ای گشته است. و این امراض در تمام موارد بدون هیچ توضیح منطقی یا طبیعی ظاهر ندما شد.

همانطور که همه می‌دانند، ایالات متحده یک زرادخانه تمام و کمال از یکجسین سلاح‌های پیچیده، و متدهائی برای استفاده از آنها ساخته است. مطابق با مفاهیم امپریالیستی، این تسلیحات می‌تواند در ادوار صلح نیز مورد استفاده قرار گیرد.

"تب دنگ" برای ما به بهای مرگ ۱۵۶ نفر، منجمد ۹۹ کودک تمام شده است. این بیماری مسری، در حالیکه قبلا شیوع آن در هیچ کشور دیگری گزارش نشده بود، در کشور ما بطور ناگهانی بروز کرد و از نوع "تب دنگ ویروس نوع ۲" می‌باشد.

یک تحقیق جدی و کاملاً مستند که توسط گروهی از تکنیسین‌ها و دانشمندان کوبائی تحت سرپرستی متخصصین خارجی بسیار کارآزموده صورت گرفت بدین نتیجه رسید که این ویروس بطور عمدی وارد کوبا شده است.

بنا بر تحلیل‌هایی که صورت گرفت و مطابق با بررسی تمام اطلاعات موجود، وقتی

این بیماری مسری در کوبا بروز کرد، در هیچ کشور آفریقائی یا آسیای جنوب شرقی که ما با آنها ارتباط داشتیم هیچگونه شیوعی از "تب دنگ ویروس نوع ۲" وجود نداشته است. ثابت شده است که هیچ فرد کوبائی یا غیرکوبائی که از این کشورها یا نقاط دیگر وارد کوبا شده‌اند، به این بیماری مبتلا نبوده‌اند.

در آن زمان بر طبق اطلاعات مربوط به بیماریهای مسری، اوضاع آمریکای مرکزی و کارائیب بقرار زیر بود:

در گواتمالا، السالوادور، هندوراس و کلمبیا، و نیز در جزایر منطقه کارائیب (هائیتی، یورتوریکو، گوادالوب، جامائیکا، ترینیداد*، و توباگو** و آنگویا†) "تب دنگ ویروس نوع ۱" شایع بود.

در جزایر دومینیک††، کوراسائو‡، سن بارتلمی در مجمع‌الجزایر آنتیل کوچک ΦΦ، و سیر در السالوادور، هندوراس و یورتوریکو "تب دنگ ویروس نوع ۴" شیوع داشت.

در نتیجه، روشی شد که عدد از سال ۱۹۷۸ هیچ موردی از شیوع "تب دنگ ویروس نوع ۲" در هیچ کشور آمریکای لاتین با هیچ جزیرهای از منطقه کارائیب گزارش نشده بود. "تب دنگ" که در جزایر همایه کوبا و تقریباً همزمان با شروع این بیماری مسری در کشور ما ظاهر شد توسط ویروس‌های نوع ۱ و ۴ شایع گردید. و "تب دنگ ویروس نوع ۲" دقیقاً یکی از ویروس‌هایی بود که با جدیت بسیار در مرکز ایالات متحده که به توسعه تسلیحات بیولوژیکی اختصاص دارد مورد مطالعه قرار داشته است.

این تجاوز ممکن است بنظر بی‌معنی برسد، ولی اگر زمینه قبلی فعالیت‌های جنایتکارانه حکومت‌های ایالات متحده علیه کوبا را در نظر بگیریم، چنین نخواهد بود. بسیاری از این فعالیت‌های جنایتکارانه هم‌اکنون فاش شده است و دیگر مورد سؤال قرار نمی‌گیرد، چرا که توسط خود سنای آمریکا بررسی و افشاء گردیده است.

من ناچارم که در اظهاراتم، برخی از مطالبی را که در ۲۶ ژوئیه گذشته به آنها اشاره کردم، متذکر شوم.

در ۱۸ و ۲۰ نوامبر و در ۲، ۹، ۱۸ و ۱۹ دسامبر ۱۹۶۹، نود و یکمین کنگره ایالات

* Trinidad

** Tobago

† Anguilla

†† Dominique

Φ Curaçao

ΦΦ Saint Barthélemy, Lesser Antilles

متحدہ جلسہ‌ای برای تحلیل برنامه‌هایی که در مورد استفاده از سلاح‌های بیولوژیکی در نظر گرفته شده بود، ترتیب داد. مکالمه گویای زیر در آن جلسه صورت گرفت:

"آقای فریزر*: گفته شده است که ایالات متحدہ در نظر دارد تا از مواد بیولوژیکی در رابطه با تهاجم به کوبا استفاده کند. آیا می‌توانید بگوئید که چنین چیزی حقیقت دارد؟

"آقای پیکرینگ**: من هیچ اطلاعی ندارم.

"آقای فریزر: آیا کسی در اینجا راجع به این مطلب اطلاعی دارد؟ (جوابی شنیده

نشد)

"آقای پیکرینگ: من در جراید بحث مربوط به این موضوع را دیده‌ام.

"آقای مک‌کارتی: من می‌توانم بگویم که کمیته روابط خارجی سنا به مواردی که بدان

اشاره می‌شود آشناست و افرادی در حکومت هستند که می‌دانند سابقه این امر، هم در حال و هم در گذشته چیست. من می‌دانم که این اطلاعات در پرونده‌های شما موجود است."

در گزارش سال ۱۹۷۵ کمیته منتخب سنای آمریکا که در مورد فعالیت‌های سازمان سیا

تحقیقات کرده بود، چنین آمده است:

"در نوامبر ۱۹۶۲ پیشنهادی جهت یک برنامه عمده جدید و مخفی برای سرنگون

کردن کاسترو طرح‌ریزی شد. ریچارد گودوین†، مشاور رئیس‌جمهور و ژنرال ادوارد

لانسديل††، که در عملیات ضدشورش کارآزموده بود، نقش اساسی در طراحی این برنامه

که نام عملیات مونگوسΦ بر آن نهاده شد، ایفاء کردند.

"در اواخر سال ۱۹۶۱ یا اوایل سال ۱۹۶۲ ویلیام هاروی‡ عنوان مسئول نیروی

ویژه دبلیو، واحدی در سازمان سیا برای عملیات مونگوس، تعبیر شد. نیروی ویژه

دبلیو تحت رهنمود گروه ویژه (کمکی) سازمان سیا عمل می‌کرد و تقریباً ۴۰۰ نفر را در

مراکز سازمان سیا و پایگاه آن در میامی استخدام کرد. مکان و هاروی شرکت‌کنندگان

اصلی سازمان سیا در عملیات مونگوس بودند....

* Fraser

** Pickering

† Richard Goodwin

†† Edward Lansdale

Φ Operation MONGOOSE

ΦΦ Harvey

"در ۱۹ ژانویه ۱۹۶۲، جلسهای از شرکت‌کنندگان اصلی مونگوس در دفتر (رابرت) کندی، دادستان کل ایالات متحده تشکیل گردید. یادداشت‌هایی که در این جلسه توسط جرج مک‌مانوس*، دستیار اجرائی آقای هلمز** (رئیس سازمان سیا) نوشته شده بود، حاوی عبارات زیر است:

"انجام سرنگونی کاسترو ممکن است.

"... راه‌حلی برای مسئله کوبا امروز حائز بیشترین اهمیت برای حکومت ایالات متحده می‌باشد. بهیچوجه نباید از صرف وقت، پول، تلاش - یا نیروی انسانی مضایقه نمود.

گزارش در ادامه می‌نویسد: "در ۱۸ ژانویه ۱۹۶۲، لانسدیل ۳۲ وظیفه را پیرامون برنامه‌ریزی این عملیات به آژانس‌های شرکت‌کننده در مونگوس محول کرد. لانسدیل در یادداشتی به اعطای گروهی که روی این امر کار می‌کردند تاکید کرد، 'وظیفه' ما این است که در این پروژه، به سرعت و بطور موثر، نمود آمریکائی را بکار گیریم. این مستلزم تغییری در روال عادی کار است و بطور حدی باید با این واقعیت روبرو شد که ما در وضعیت جنگ هستیم - و در این وضعیت به ما فرماندهی کامل داده شده است.

"این ۳۲ وظیفه شامل فعالیت‌های گوناگون بود؛ از جمع‌آوری اطلاعات گرفته تا برنامه‌ریزی برای 'استفاده از نیروی نظامی ایالات متحده برای حمایت از جنبش مردم کوبا' و طرح‌ریزی یک 'برنامه برای عملیات تخریبی در داخل کوبا'.

"در ۱۹ ژانویه ۱۹۶۲، لانسدیل، یک وظیفه دیگر به آن وظایفی که در تاریخ ۱۸ ژانویه تعیین نموده بود، اضافه کرد. 'وظیفه' شماره ۳۳ مبنی بر طرحی بود که کارگران نیشکر را در فصل درو با استفاده از وسایل جنگ شیمیائی 'از کار بیندازد'. لانسدیل شهادت داد که این نقشه مبتنی بود بر استفاده از مواد شیمیائی غیرمهلک برای مریض کردن موقتی کوبائی‌ها و دور نگهداشتن آنان از مزارع برای یک دوره ۴۸ - ۲۴ ساعته 'بدون اثرات سوء بیماری'. این وظیفه در ابتدا برای طرح‌ریزی تصویب شد، با این اعتقاد که قبل از تصویب نهائی مستلزم 'تعیین خط‌مشی' است.

"در تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۶۲، گروه ویژه، ۳۳ وظیفه پیشنهادی لانسدیل را بمنظور طرح‌ریزی تصویب کرد....

"در جزوه 'مروری بر برنامه ژنرال لانسدیل' برای پروژه کوبا، مورخ ۲۰ فوریه ۱۹۶۲، 'طرح اساسی عملیاتی' توضیح داده شده است. یکی از اجزاء بخش چهارم این

* George Mc Manus

** Helms

طرح به قرار زیر است :

"حمله به کادرهای رژیم ، از جمله رهبران اصلی ... این حمله باید بصورت یک عملیات 'هدف مخصوص' صورت گیرد . عملیات پناهندگی سازمان سیا در اینجا حیاتی است . عناصر گانگستر ممکن است بهترین نیروهای بالقوه برای اقدام علیه اقدامات امنیتی جی - ۲ باشند . تکنیسین ها را باید به لیست هدف ها اضافه کرد . مواد جنگ شیمیائی باید کاملاً در نظر گرفته شود ."

سپس گزارش اضافه می کند : "با اینحال ، طبق این برنامه گروه هایی از مامورین به داخل کوبا فرستاده شدند . لانسدیل طبق یادداشتی به تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۶۲ به گروه ویژه کمکی پیشنهاد می کند که :

"۱ - دو تیم از ماموران بین ۱ تا ۱۵ آوریل ۱۹۶۲ روانه شوند ، ۲ - دو تیم از مامورین بین ۱۶ تا ۳۰ آوریل ۱۹۶۲ روانه شوند ، ۳ - دو تیم از مامورین بین ۱ تا ۱۵ مه ۱۹۶۲ به کوبا روانه شوند ، ۴ - چهار تیم از مامورین بین ۱۶ تا ۳۱ مه به کوبا روانه شوند ، ۵ - ده تا پانزده تیم از مامورین بین ۱ تا ۳۰ ژوئن ۱۹۶۲ به کوبا روانه شوند .

"علاوه بر نفوذ مامورین ، عملیات مونگوس پیشنهاداتی را نیز برای تشدید خرابکاری دربر می گرفت . تلاش نافرجام برای منفجر کردن معدن ماتا آمبره* در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۶۲ ، تصویب شده بود . در یک یادداشت از سوی لانسدیل به گروه ویژه مورخ ۳۱ اوت ۱۹۶۲ تخریب 'معدن ماتا آمبره و پالایشگاههای مختلف ، کارخانجات نیکل ...' هدف قرار گرفت . در همان یادداشت پیشنهادات زیر بعمل آمده است :

"تشویق به تخریب محصولات کشاورزی توسط آتش ، مواد شیمیائی ، و علف های هرزه ، مختل کردن درو از طریق کم کاری ، انهدام کیسها ، جمعها ، و سایر وسایل حمل و نقل ."

این واقعیات که ذکر کردم و مورا برتن انسان راست می کند احتراعات می بینند ، اینها افشاگری هایی است که توسط اعضای برجسته سنای آمریکا صورت گرفتند است . در روز اول همین ماه سپتامبر ۱۹۸۱ ، یک روزنامه آمریکائی بنام میامی هرالد ، مقاله ای منتشر کرد که ضمن مطالب دیگر می نویسد :

"واشنگتن - اظهارات پرطمطراق فیدل کاسترو دال بر اینکه 'آفات زیان آور' که محصولات و حیوانات را در کوبا از میان می برد و شیوع بیماری 'تب دنگ' که موجب مرگ بیش از ۱۰۰ نفر در این جزیره شده است کار سازمان سیا است ، از نظر نویسندگان کتاب جدیدی که در پائیز آینده منتشر خواهد شد غیرقابل تصور نمی رسد .

"ویلیام دبلیو. ترنر*، مامور سابق اف.بی.آی. و وارن هینکل**، خبرنگار، اعلام می‌دارند که ایالات متحده در زمان حکومت نیکسون علیه کوبا دست به جنگ شیمیائی زده است.

"طبق نوشته آنان، یکی از 'حقه'های نیکسون این بود که تب خوک آفریقائی را جهت انهدام خوک‌ها در کوبا شیوع داد و دیگر اینکه تغییرات جوی جهت ایجاد سیل‌های آبی برای از بین بردن محصولات کشاورزی در کوبا بوجود آورد."

"نویسندگان این کتاب می‌نویسند که سازمان سیا بیش از ۲۰ سال است که ایالات متحده را در یک جنگ مخفی، اعلام نشده و غیرقانونی علیه کوبا درگیر کرده است. آنها اظهار می‌دارند که آنچه باصطلاح 'پروژه کوبا' نامیده شده بزرگترین پروژهای است که توسط سازمان سیا خارج از حدود قانونی اساناماش صورت گرفته، و در عین حال افراد کمی از آن مطلع می‌باشند.

"طبق نوشته ترنر و هینکل جنگ‌های بیولوژیکی، آدم‌کشی و جعل اسناد، اقداماتی هستند که سازمان سیا با درجات متفاوتی از موفقیت بدانها مبادرت ورزیده است.

"تاریخچه 'پروژه کوبا' تاریخچه یک جنگ مهم ایالات متحده است که نه توسط کنگره اعلام شده، نه توسط واشنگتن تصدیق شده، و نه در جراید گزارش شده است."

در رابطه با همین موضوع که چگونه "تب خوک آفریقائی" برای اولین بار در سال ۱۹۷۱ در کوبا شیوع داده شد، یک گزارش خبری بسیار افشاگرانه از سوی خبرگزاری یونایتد پرس / اینترنشنال، مورخ ۹ ژانویه ۱۹۷۷ از واشنگتن، اینطور می‌نویسد:

"امروز سازمان سیا از اظهار نظر پیرامون این اطلاعات خودداری کرد که طبق آن این سازمان ممکن است در بروز عمدی تب خوک آفریقائی در کوبا در سال ۱۹۷۱، که موجب هلاکت ۵۰۰۰۰۰ خوک شد، درگیر بوده است.

"نیوزدی† روزنامه‌ای که در لانگ‌آیلند†† (نیویورک) منتشر می‌شود امروز نوشت که، 'حداقل با موافقت ضمنی سازمان سیا، مامورین وابسته به تروریست‌های ضدکاسترو، ویروس تب خوک آفریقائی را در سال ۱۹۷۱ وارد کوبا کردند.'

"شش هفته پس از ظهور این بیماری، مقامات بهداشتی کوبا مجبور شدند تا ۵۰۰۰۰۰ خوک را بمنظور جلوگیری از شیوع این بیماری در سطح کشور قربانی کنند.

* William W. Turner

** Warren Hinckle

† Newsday

†† Long Island

"تب خوک آفریقائی، برخلاف آنفلوآنزای خوک، بر انسانها اثر نمی‌کند، ولی در مورد خوک‌ها فوق‌العاده مسری و مهلک است.

"یک منبع ناشناس از سازمان سیا، برای روزنامه نیوزدی فاش ساخت که در اوایل سال ۱۹۷۱ در یک پایگاه نظامی آمریکائی واقع در منطقه کانال پاناما بنام فورت گالیک* که سازمان سیا نیز از آن استفاده می‌کند، یک ظرف پر از ویروس این بیماری به او داده شد، و بعد این ظرف توسط یک قایق ماهیگیری به مامورین مخفی در کوبا تحویل داده شد.

"این نخستین باری بود که این بیماری در نیمکره غربی ظاهر می‌شد.

"یک سخنگوی سازمان سیا گفت که پیرامون اطلاعات منتشره در روزنامه نیوزدی هیچ اظهار نظری ارائه نخواهد شد.

"اکنون طبق اعتراف خود آنان روشن شده است که وقتی تب خوک آفریقائی در کوبا شیوع پیدا کرد، سازمان سیا و ارتش ایالات متحده سرگرم انجام آزمایشاتی بر روی سموم، ترکیبات سمی مهلک، موادی برای انهدام محصولات کشاورزی و دیگر تکنیک‌های جنگ‌های شیمیائی بودند."

این بیماری مسری که این گزارش بدان اشاره می‌کند، دقیقا در همان تاریخ مذکور و در دوران حکومت ریچارد نیکسون در کشور ما شیوع یافت.

حال، در زمانی که مبارزه ما علیه بیماری خطرناک "تب دنگ" هنوز پایان نیافته است، یک بیماری مسری دیگر بنام "تب ورم ملتحمه" بطور اسرارآمیز و غیرقابل توضیحی به ناگهان در پایتخت جمهوری ما پدیدار شده است. ما امیدواریم که هیچیک از حاضرین به این بیماری مبتلا نشوند.

اعضای محترم مجالس، ما دلایل محکمی داریم که به ما اجازه می‌دهد تا امپریالیسم و سازمان‌های ترور و جنایتش را شریرترین چیزها بدانیم. بیست سال تحارب تح بیهوده سپری نشده است.

ما از تهدیدات امپریالیسم نمی‌هراسیم. شاید معکوس باشد که آنها بدانند که چه وقت کشمکش علیه ما را آغاز کنند؛ چیزی که هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید اینست که این کشمکش چه وقت و چگونه خاتمه خواهد یافت.

نظام ایالات متحده یک نظام فاشیستی نیست. ولی من عمیقاً متقاعد شده‌ام که گروهی که هسته مرکزی حکومت فعلی ایالات متحده را تشکیل می‌دهد فاشیست هستند؛ تفکرشان فاشیستی است، امتناع متکبران‌شان از اتخاذ هرگونه سیاست مبتنی بر حقوق بشر فاشیستی است؛ سیاست خارجی‌شان فاشیستی است؛ برخورد تحقیرآمیزشان نسبت به صلح

جهانی فاشیستی است؛ خودداری سرسختانه‌شان از جستجو و یافتن فرمول‌هایی برای همزیستی شرافتمندانه مابین دولت‌ها فاشیستی است؛ تکبرشان، خودپسندی‌شان، مسابقه تسلیحاتی‌شان، عطش‌شان برای برتری نظامی به هر قیمت که شده، وابستگی‌شان به خشونت و سلطه‌جویی، شیوه‌های باجگیری و ترورشان؛ اتحادشان با پینوشه و وحشی‌ترین رژیم‌های این نیمکره که شیوه‌های سرکوب، ترور، شکنجه و مفقودالاثر کردن‌های آنها دهها هزار نفر از مردم را قربانی کرده است، بدون اینکه حتی بستگان‌شان بدانند که جسد آنها در کجا خاک سپرده شده؛ پیمان بیشرمانه‌شان با آفریقای جنوبی و آپارتاید - باری همه اینها آشکارا فاشیستی است. زبان تهدیدآمیزشان و دروغ‌هایشان فاشیستی است.

من هرگز نخواهم گفت که مردم ایالات متحده فاشیست هستند، و نیز هرگز نخواهم گفت که اهداف فاشیستی‌شان، مطبوعات‌شان، سازمان‌های متعدد اجتماعی خلاق‌شان فاشیست هستند. و هرگز جبر جبری را در مورد آنچه که از سن اصل دموکراتیک‌شان و بایستی‌شان به آزادی فانی داده است نمی‌توانم گفت. امیدهای ما بر این اطمینان استوار است که فاشیسم هرگز در آمریکا یا در جهان پیروز نخواهد شد، اگرچه این درست است که در حال حاضر یک رهبری فاشیست خود را در ایالات متحده بر پایه ساخت یک دموکراسی سوززوانی آمریکایی مستقر کرده است، و این فوق‌العاده خطرناک است.

ولی در گذشته، فاشیسم با اظهار تاسف‌ها و کلمات شیرین و دادن امتیاز شکست داده نشد. فاشیسم از طریق مبارزه بزانو درآمد. آگاه شدن از وقایع، تشخیص بموقع آنها، محکوم کردن قاطعانه و جنگیدن با آن سیاست دیوانه‌وار یکی از طرقی است که می‌توان توسط آن از انهدام همگانی بشریت ممانعت کرد. به فاشیسم باید نشان داد که دنیای امروز را نمی‌توان با تهدیدات یا ترور ترساند، باید نشان داد که یک‌چنان سیاستی را نمی‌توان بر دنیای امروز تحمیل کرد، دیگر جریانی نظیر مونیخ یا امتیازات ننگین وجود نخواهد داشت؛ اینکه در مقابل اعمال جنایتکارانه‌شان مخالفت راسخ وجود خواهد داشت و مردم - حتی اگر لازم باشد که بمیرند - در مقابل آنها مقاومت خواهند کرد.

اذهان جهانیان نقدا عکس‌العمل نشان داده است، و همچنانکه اقدامات شدید علیه فقیرترین لایه‌های جامعه آمریکا شروع به نشان دادن اثرات خود می‌کند، کسر بودجه افزایش می‌یابد، تورم، رکود، و بیکاری وخیم‌تر می‌شود، خود مردم ایالات متحده نیز در آینده نزدیک عکس‌العمل نشان خواهند داد، و در مقابل یک سیاست غیرمسئولانه و ماجراجویانه که تنها می‌تواند به یک امپراطوری ویران و نابودشده منتهی شود، نفرت جهانیان و مقاومت مردم گسترش خواهد یافت.

ما، انسانها، رهبران، با هر افتخار و ارزشی که فکر می‌کنیم لایقش هستیم، فانی هستیم. تنها یک چیز تا به امروز پایدار مانده است، بشریت و ارزشهایی که طی هزاران

سال خلق کرده است. ما اغراق نمی‌کنیم وقتی که می‌گوئیم هرآنچه برای ما عزیز است، هرآنچه برایش مبارزه کرده‌ایم، هرآنچه نیاکان ما آرزویش را داشتند و ما امروز آرزویش را داریم، گذشته، حال و آینده، همه چیز در خطر است. ما تماشاگران و بازیگران لحظهای حساس در تاریخ هستیم. خیلی‌ها ممکن است از خود بپرسند که آیا دورانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، پایان یکی از صحنه‌های تاریخ است، و یا آخرین صحنه آن می‌باشد. ما همه می‌توانیم از خود بپرسیم که آیا بشریت ادامه حیات خواهد داد یا نه.

برای اولین بار در تاریخ جامعه بشری، بشریت با این مسائل نگران‌کننده مواجه است. ما باید با متانت و شجاعت با این خطرات واقعی مواجه شویم. ما نمی‌توانیم بدبینی به خود راه دهیم، چرا که در آن صورت در نبرد برای صلح از قبل بازنده خواهیم بود. ما نمی‌توانیم بزدلانه برخورد کنیم، چرا که در آن صورت شرافت و صلح، از قبل باخته خواهد شد. ما می‌توانیم و باید بدون آنکه حتی یک سانتیمتر به عقب برویم با تکیه کردن بر بسیج مردم، منجمله مردم ایالات متحده، و نیروی عظیم اذهان و وجدان بین‌المللی، چنانکه طی مبارزه قهرمانانه ویتنام نشان داده شد، و از طریق موازنه فعلی نیروها بین سوسیالیسم و امپریالیسم، موازنه‌ای که امپریالیسم به عبث می‌کوشد تا بنفع خود آن را تغییر دهد، و از طریق قابلیت و اراده مردم برای مبارزه بنحوی که در مقابل هرگونه تجاوز امپریالیستی مقاومت صورت گیرد، و توسط همبستگی جهانی که می‌تواند به هزار طریق مختلف ابراز گردد - باری، از همه این طرق ما می‌توانیم و باید صلح را حفظ کنیم.

ما حتی به روحیه حفاظت از نفس خود امپریالیست‌ها هم اعتماد داریم، آنها می‌دانند که در صورت آغاز یک جنگ هسته‌ای، آنها نیز به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر به خاکستر بدل خواهند شد.

ما در صورتی صلح را حفظ خواهیم کرد که دشمنان صلح آگاه شوند که ما آماده‌ایم برای صلح بمیریم، ولی در مقابل باجگیری و ترس تسلیم نشویم!

ماجرای جوانان، مجنونان، و دیوانگان نمی‌توانند سرنوشت را تعیین کنند!

ما از این امید بهره‌مندیم که جهان به حیات خود ادامه خواهد داد، که انسانهای آگاه، معیارهای عادلانه، تصمیمات فکورانه، هشیارانه و شجاعانه غلبه خواهند یافت، بطوری که تمام ملل و مردم، نسل‌های حال و آینده، در صلح، امنیت و عدالت زندگی خواهند کرد!

بشریت باید باقی بماند، و اگر ما مصمم، آگاه و شجاع باشیم، باقی خواهد ماند.

(ابراز احساسات پرشور و ممتد حضار)

۱۹

مردم کوبا
یا با انقلابشان زندگی
خواهند کرد یا
تا آخرین نفر به‌مراه
این انقلاب خواهند مرد!
(۲۴ اکتبر ۱۹۸۱)

این سخنرانی در مراسم اختتامیه دومین کنگره کمیته‌های دفاع از انقلاب در تئاتر کارل مارکس در هاوانا در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۸۱ ایراد گردیده است. ترجمه فارسی از روی متن انگلیسی در نشریه اینترکانتیننتال پرس/اینپیرکور مورخ ۷ و ۱۴ دسامبر ۱۹۸۱ توسط بهمن ارمغان و فریدون ابراهیمی صورت گرفته است.

* * *

قبل از هر چیز، یک توضیح کوتاه بدهم: اگر می‌بینید که وقت راه رفتن کمی می‌لنگم نگران نشوید، گرچه فکر می‌کنم بخوبی راه رفتم. جریان از این قرار بود که همینطور که داشتم به تلاش علیه زندگی بی‌تحرك و چاقی ادامه می‌دادم (خنده حاضر) ضمن یک تمرین ورزشی یک ترك كوچك در انگشت شست پای راستم ایجاد شد. به این خاطر بود که نتوانستم در مراسم افتتاحیه کنفرانس شرکت کنم. همینطور نتوانستم در مجلس خوشامدگویی به بازماندگان شهدای انترناسیونالیست بهنگام ورودشان به کشورمان شرکت جویم. باید پزشکان را مقصر دانست، چون به من گفتند که باید استراحت کنم و من به آنها گفتم که باید در جلسه اختتامی کنگره کمیته‌های دفاع از انقلاب شرکت کنم، حالا هرچه می‌خواهد بشود. (ابراز احساسات) آنها اصرار کردند که "شما باید استراحت کنید." من هم قبول کردم. تنها به این خاطر که مجبور نباشم با دمپایی بیایم و بتوانم در این کنگره با کفش حاضر شوم. (ابراز احساسات)

غیبت من از جلسه افتتاحیه بهیچ وجه به این معنی نیست که ذره‌ای از احساس، تایید و تحسین من نسبت به کمیته‌های دفاع از انقلاب کم شده است. (ابراز احساسات) میهمانان عالی‌مقام؛

رفقای عزیز حزب و حکومت؛

رفقای هیئت‌های نمایندگی در دومین کنگره کمیته‌های دفاع از انقلاب؛

با اینکه من نتوانستم در جلسه افتتاحیه حضور داشته باشم، گزارش، یا خلاصه

گزارشی را که توسط رفیق آرماندو آکوستا قرائت شده بود، با دقت خواندم. به اعتقاد من آن گزارش خلاصه، بوضوح حجم عظیم کاری را که توسط کمیته‌های دفاع از انقلاب در چهار سال اخیر انجام شده، نشان می‌دهد. این در واقع ادامه کاری است که برای ۲۱ سال انجام داده‌ایم. یعنی از همان روزی که این سازمان‌ها بنیان نهاده شدند. این گزارش همچنین کیفیت کاری را که در کلیه زمینه‌ها صورت گرفته، منعکس می‌سازد، و بنظر من باید حق آنها را ادا کنیم.

نوجه داشتم که کمیته‌ها همچنان مسئله بسیار مهم حراست انقلابی را در صدر فعالیت‌های خود قرار می‌دهند. این اساسی‌ترین وظیفه کمیته‌های دفاع از انقلاب بوده، هست. و همیشه باید باشد! (ابراز احساسات) نه تنها در مبارزه علیه ضدانقلاب - که عبرت‌آموز بود - هر روز صعب‌تر و کم‌رمق‌تر می‌شود - بلکه همچنین علیه اوباش و عناصر ضدانقلابی.

نظر من بر آنست که در دهه‌های درخشان نوحه است. ارقامی که من از خلاصه گزارش برداشتم نشان می‌دهد که در حدود سال ۱۹۷۷، در سال ۱۹۸۰، ۲۴ درصد تنزل وجود داشته و در هفده سال ۱۹۸۱، ۴۰ درصد تنزل وجود داشته است.

این، البته، ایدئای از این امر بدست می‌دهد که هنگامی که کمیته‌ها بر هشیاری خود بیافزایند چه کارهایی می‌توانند انجام دهند. این، از سوی دیگر، نشان می‌دهد که وزارت کشور کارهای خود را موثرتر انجام می‌دهد. (ابراز احساسات) این، در عین حال، بیانگر اینست که "خانه‌تکانی" ماریل نتایج عالی حاصل کرد.

فعالیت‌های کمیته‌ها در زمینه‌های دیگر نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، که همانا فعالیت سیاسی و ایدئولوژیکی آنها بعنوان مراکز آموزشی توده‌های کشورمان است؛ فعالیت‌های میهنی-نظامی‌شان، تلاش‌های عظیم‌شان برای ایجاد پیوندی هرچه نزدیک‌تر میان مردم و نیروهای مسلح و وزارت کشور، که از طریق تقویت سنگرهای دفاعی‌مان، پاسداری از سواحل‌مان و سازمان دادن نیروی میلیشای منطقه‌ای انجام می‌گیرد؛ کمک قابل ملاحظه آنها به آموزش، فرهنگ و ورزش؛ کمک‌هایشان به رشد اقتصادی و اجتماعی از طریق مشارکت در هزاران پروژه ساختمانی، از طریق پشتیبانی دادن به ارگان‌های قدرت مردمی، از طریق کمک کردن به نهضت‌های بهداشت عمومی و سرشماری، و غیره. بعنوان مثال، کمیته‌ها در نبرد علیه بیماری دنگ، در نهضت بهداشتی که پیروزی بر این بیماری وحشتناک را ممکن ساخت، بیماری‌ای که بدون شک توسط امپریالیست‌ها به کشور ما نفوذ داده شده بود، برجستگی خود را نشان دادند. ما از این فرصت استفاده کرده می‌گوئیم که در ده روز گذشته حتی یک مورد تاییدشده از بیماری دنگ توسط بیمارستان‌هایمان گزارش نشده است. ما داریم در این نبرد پیروز می‌شویم و به مبارزه علیه آن تا به آخر ادامه خواهیم داد، و

وقتی که بطور رسمی توانستیم بگوئیم که این اپیدمی خاتمه یافته است، آنگاه مبارزه‌مان علیه (حشره) حامل آنرا ادامه خواهیم داد، چرا که حامل آن امکان دارد حامل بیماری‌های دیگری هم باشد.

کمیته‌های دفاع از انقلاب کار پرارزشی در زمینه بهداشت عمومی، در مبارزه برای پیشگیری از بیماری‌ها، در فعالیت‌های ضدفلج کودکان و در پروژه‌های اهداء خون که توسط آنها هدایت می‌شود، انجام داده‌اند.

توصیف کمک‌های عظیمی که این سازمان امروز، در زمینه‌های گوناگون به جریان انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در کشور ما کرده، در چنین فرصت کوتاهی غیرممکن است. امروز سازمان ما پنج میلیون و نیم عضو دارد، یعنی نزدیک به ۸۰ درصد جمعیت بالغ کوبا.

موجودیت این سازمان که از درون انقلاب و مبارزه علیه دشمنان داخلی و خارجی جوشیده، الهام‌بخش خلق‌های دیگری بوده است که خود را آزاد ساخته‌اند و در پی ایجاد وسایل دفاعی هستند که وجودشان به اندازه نیروهای مسلح اجتناب‌ناپذیر است. ما می‌توانیم مشاهده کنیم که این سازمان چگونه از نظر کمی و کیفی رشد نموده، سازمانی که اکثراً صفوف خود را از جوانان عضوگیری می‌کند، و چگونه عضویت آن در چهار سال اخیر ۴۰۰۰۰۰ نفر افزایش پیدا کرده است. من معتقدم که گزارش یا خلاصه آن همه چیز را دربر می‌گیرد و بنحوی بسیار خوب موفقیت‌های سازمان را در چند سال اخیر منعکس می‌سازد.

این وظیفه من است که بگویم حزب ما، انقلاب ما و مردم ما به وجود کمیته‌های دفاع از انقلاب افتخار می‌کنند و نسبت به آنها مطمئن و خوشبین هستند. (ابراز احساسات) بنظر من امپریالیست‌ها هنوز باید خیلی چیزها درباره این نیروی اجتماعی درک کنند. لنین می‌گوید که یک انقلاب موقعی اعتبار دارد که توانایی دفاع از خودش را داشته باشد. درواقع، انقلاب ما نشان داده است که می‌تواند از خودش دفاع کند. (ابراز احساسات) و ابزار قدرتمندی برای این کار در اختیار دارد.

صرفنظر از آنچه دشمنانمان می‌گویند، صرفنظر از نفرت و تمسخرشان برای سرمشی که کوبا از خود بجای گذاشته، من معتقدم که از نقطه نظر سیاسی، کشور ما، که فقط در فاصله چند مایلی ایالات متحده قرار دارد، یکی از درخشان‌ترین صفحات تاریخ این قرن را نوشته است. (ابراز احساسات) انقلاب ما این کار را در ۹۰ مایلی ایالات متحده، بعد از نزدیک به ۲۳ سال انقلاب، ۲۳ سال آزار و اذواء امپریالیست‌ها و بیش از ۲۰ سال محاصره اقتصادی وحشیانه آنها، انجام داده و با پیروی از اصول لنینیستی از خود دفاع کرده است. و اینکار را، پیش از هرچیز، به کمک حزب پیشتازش، (ابراز احساسات) سازمانهای توده‌ای‌اش،

(ابراز احساسات) یعنی، اتحادیه‌های کارگری‌اش، کمیته‌های دفاع از انقلابش، فدراسیون زنانش، (ابراز احساسات) سازمان‌های دهقانان، دانشجویان و پیشگامانش (سازمان نوجوانان کوبا)، نیروهای مسلح انقلابی با شکوهش، (ابراز احساسات) وزارت کشورش، (ابراز احساسات) ممتد) و ایجاد نزدیک‌ترین رابطه ممکن میان حزب و توده‌ها، انجام داده است. (ابراز احساسات)

بنظر من، ما یک سرمشق انقلابی بجای گذاشتیم. یک سرمشق مفید برای جنبش جهانی. چون، تکرار می‌کنم، کشور ما انقلابش را به پیش برده است و می‌داند که چگونه در فاصله ۹ مایلی ایالات متحده، و در شرایط دشوار از آن دفاع کند. (ابراز احساسات) کشور ما. کنونی بود که امپریالیسم همه چیز را در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و بدنی در آن کنترل می‌کرد. برای نزدیک به ۶۰ سال امپریالیست‌ها سعی کردند روحیه می‌ما را نابود کنند. و آن‌ها نتوانستند نفوذ قابل ملاحظه‌ای در کشور ما پیدا کنند. انقلاب آن نفوذ را از بین برد و به بند آوردن یک آگاهی واقعی نوین به پیش رفت. این انقلاب به نه احداث بهررسی و ملی مردم را بلکه همچنین روحیه انقلابی‌شان و آگاهی سوبانی. همسگی کمونیستی و انترناسیونالیستی‌شان را تعمیق بخشید. (ابراز احساسات) این ارگان، یادبود عظیمی است که انقلاب کوبا در راه آزادی، در راه مبارزه حلق در جهت آزادی از خود بجای گذاشته است. و این چیزی است که در حال حاضر و در آینده، در این سالها و سالهای آتی که بدون شک سالهای دشواری خواهند بود، باید روی آن حساب شود.

دوست دارم چیزی را که اخیرا اتفاق افتاد و همه شما با آن آشنا هستید متذکر شوم. این نشان می‌دهد که چگونه عقاید انقلابی در میان مردم ریشه دوانیده است. من دارم راجع به انتخابات ارگان‌های قدرت مردمی صحبت می‌کنم.

این واقعا درخور توجه است که چگونه، پس از پنج سال تجربه، بیش از ۹۷ درصد آراء انتخاباتی در دومین انتخابات عمومی به تجدید تمام ارگان‌های قدرت مردمی رای دادند. (ابراز احساسات) با توجه به این نکته که هیچ قانونی مبنی بر رای دادن اجباری وجود ندارد و انقلاب کوچکترین قدمی علیه شهروندی که رای نداده، برنداشته است. من معتقدم که شرکت در انتخاب نمایندگان هر منطقه، حقیقتا یک انتخابات مردمی و دموکراتیک است که قدرت حکومتی ما بر آن استوار است. چون این نمایندگان نیز بنوبه خود نمایندگان تمام ارگان‌های قدرت مردمی دیگر را عملا انتخاب می‌کنند. از جمله نمایندگان مجلس ملی، که مطابق موازین انقلاب، ۵۰ درصد اعضاء آن از بطن جامعه انتخاب می‌شوند. همانطور که می‌دانید برای اینکه نفوذ فوق‌العاده حزب بنفع هیچ نماینده‌ای اعمال نشود، این نمایندگان بدون هیچگونه دخالت حزب و یا توصیه آن، توسط رای آزاد مردم کاندید و انتخاب می‌شوند.

لازم به توضیح نیست که در هر منطقه‌ای، شهروندان ما، در وهله اول، اشخاصی را انتخاب می‌کنند که بنظر آنها از بالاترین شایستگی‌ها برای نامزدی برخوردارند. در نتیجه، وقتی منطقه‌ای - مثل منطقه من - شش یا پنج یا چهار کاندیدا دارد، و انسان زندگی‌نامه آنها را که می‌خواند، به آسانی نمی‌تواند تصمیم بگیرد که کدام را انتخاب کند. و هیچ نوع جاه‌طلبی شخصی یا سیاست‌بازی، که در باصطلاح دموکراسی‌های پارلمانی بورژوائی رایج است، نقشی در این جریان ندارد.

در "انتخاباتی" که در بعضی از کشورهای این طرف دنیا انجام می‌گیرد، چه اتفاقی روی می‌دهد؟ در اکثر موارد حتی ۳۰ درصد جمعیت هم رای نمی‌دهند - و آن را دموکراسی هم می‌نامند.

جورج بوش، آن کسی که توماس (بورگه*) به وی اشاره کرد، اخیرا از چندین کشور آمریکای لاتین دیدار کرد. من مطمئن هستم که به تصور وی، سفرش موفقیت‌آمیز بوده است. و او این طرف و آن طرف می‌رفت و می‌گفت که در طی ۲۲ سال اخیر در کوبا هیچ انتخاباتی صورت نگرفته است.

آن حضرت آقا از کل روندی که از طریق آن قانون اساسی در کشور ما حاکم شد، چیزی نمی‌داند. او هیچ چیز راجع به ارگان‌های قدرت مردم که پنج سال پیش از طریق این سیستم دموکراتیک برقرار شد نمی‌داند، و او درباره انتخاباتی که اخیرا برگزار شد چیزی نمی‌داند. یا اینکه بنظر او اینها انتخابات نبود یا اینکه او از این انتخابات خبر نداشت، و این کاملا احتمال دارد که او از وجود آنها خبر نداشت چرا که آنها بقدری نادان هستند که متوجه هیچ چیز یا تقریبا هیچ چیز نمی‌شوند. (ابراز احصاءات) انسان واقعا تعجب می‌کند که آنها چگونه صاف و ساده این چنین دروغی به زبان می‌آورند. با اگر بخواهیم خیلی ارفاق کنیم، چنین اظهار نظر احمقانهای می‌کنند.

در انتخابات ریاست جمهوری که اخیرا در ایالات متحده برگزار شد. فقط ۵۲ درصد رای‌دهندگان در انتخابات شرکت کردند. فقط ۵۲ درصد: ۶۰، ۷۰، ۸۰، ۹۰، ۹۵ یا ۹۷ درصد. و رقم ۹۷ درصد ما قابل بحث است. چون عنوان مثال در حوزه انتخاباتی من چهار رای‌دهنده حاضر نبودند، ولی دو نفر از آنان در خدمت وظیفه بودند و در حوزه انتخاباتی نظامی خودشان رای دادند. یک نفر دیگر خارج از کشور بود. و نفر چهارم نامش جزو لیست بود ولی متعلق به آن حوزه انتخاباتی نبود و در نتیجه در جایی دیگر رای داد. وقتی حسابش را بکنید، از آنجا که چهار نفر در آنجا روی لیست بودند ولی رای ندادند، درصد مربوطه بیش از ۹۰ و اندی می‌شود. در واقع، صد درصد مردمی که حق رای

* توماس بورگه (Tomás Borge)، از رهبران مرکزی انقلاب نیکاراگوآ.

دارند، رای دادند، حتی آن مردمی که در بیمارستان بستری بودند. (ابراز احساسات)
 آقای ریگان توسط ۲۶ درصد آراء جمعیت رای‌دهنده آمریکائی انتخاب شد. بعبارت دیگر، ۲۶ درصد رای‌دهندگان آن کشور بقدرت رسیدن آن دارودسته فاشیستی را در ایالات متحده ممکن کردند. دارودسته‌ای که این اوضاع را در دنیا بوجود آورده‌اند و احتمالا دنیا را به سمت یک فاجعه هسته‌ای سوق می‌دهند. و آنوقت آنرا دموکراسی هم می‌نامند، و در عین حال تمسخر مطلق، متکبرانه، و نامحدود خود را نسبت به اشکال دموکراسی مردمی که مردم ما بنا بر حق‌شان اتخاذ کرده‌اند، ابراز می‌دارند.
 چه کسی حق دارد بگوید که ما باید در کشورمان همان ضابطه ناکافی و دورویانه مورزوائی و امیربالیستی را بکار بندیم؟

سطح بانی. آگاهی مدی. فهم و همکاری‌ای که مردم ما در انتخابات اخیر از خود نشان دادند. راسنی درحوزه سایر و موجب رضایت خاطر است.
 ما از کارهای دیگران نفید نخواهیم کرد - اگرچه به اعتقاد من خوب است همیشه تحارب منت تمام کشورهای افلاسی را به حساب آوریم - و ما قصد نداریم دستورالعمل، صواب یا سبب خودمان را بعنوان آنچه باید در کشورهای دیگر بکار گرفته شود عرضه کنیم. من نمی‌دانم که نیکاراگوآئی‌ها با این مسئله چگونه برخورد خواهند کرد. این به خودشان مربوط است، و آنها بقدر کافی هوش، ابتکار و اصالت دارند که ضابطه صحیح، ضابطه‌ای که بیش از هر فرمول دیگری با کشورشان جور درمی‌آید، پیدا کنند. (ابراز احساسات)

در واقع، این کنگره کمیته‌های دفاع از انقلاب، که در این مرحله از انقلاب برگزار می‌شود، در لحظه‌ای خاص دارد برگزار می‌شود. ما به راحتی می‌توانیم بگوئیم که دنیا دارد از یکی از دشوارترین مراحل (تکاملش) می‌گذرد - نمی‌دانم که باید بگوئیم دشوارترین مرحله دوره اخیر یا دشوارترین مرحله طول تاریخ. این دوره با تمام دوره‌های دیگر در تاریخ بشر تفاوت دارد - قبل از هر چیز بخاطر مسئله مهم و حیاتی صلح.
 در عصر ما، معنی صلح با معنی آن در هر دوره دیگر در تاریخ بشر متفاوت است، چرا که دیگر صلح به گونه‌ای که در جوامع بدوی وجود داشت، مطرح نیست. جوامعی که در آن یک طایفه با طایفه‌ای دیگر یا یک قبیله با قبیله‌ای نبرد می‌کرد، یا در ازمنه تاریخی اولیه، وقتی که حکومت‌های شهرهای باستانی با یکدیگر می‌جنگیدند و بعضی مردمان فقط در سطح محلی با یکدیگر می‌جنگیدند. اکنون مفهوم صلح با مفهوم آن در زمانی که خوانین فئودال یا دول بدوی در قرون وسطی با یکدیگر نبرد می‌کردند خیلی فرق کرده است، یا با مفهوم آن در اعصار اخیرتر، یعنی هنگامی که امپراطوری‌ها و شاهان برای پنج، ده، حتی ۳۰ سال می‌جنگیدند - تاریخی که ما مطالعه کردیم حتی از جنگ‌های صدساله صحبت

می‌کند - یا اوایل این قرن، یا در سال ۱۹۳۹. البته، تا آن زمان عواقب جنگ به نحوی فزاینده وخیم می‌شد و تمام جهان را دربر می‌گرفت، نظیر جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴، یا جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹، که در آن اکثر بشریت شرکت کرد. این جنگ‌ها که در طی آن میلیون‌ها نفر کشته شدند به راستی وحشتناک و خونین بود.

امروزه معنی صلح بسیار متفاوت است، چرا که پیشرفت تکنیکی تسلیحات به حدی است که یک جنگ نه تنها مرگ هزاران یا صدها هزار یا میلیون‌ها یا دهها میلیون یا صدها میلیون نفر را باعث خواهد شد، بلکه بمعنی پایان بشریت خواهد بود.

ما در زمانی از صلح صحبت می‌کنیم که جنگ بمعنی پایان همه چیز، بمعنی آخرین جنگ خواهد بود. البته نه به این خاطر که مردم یاد می‌گیرند چگونه در صلح زندگی کنند، بلکه به این دلیل ساده که دیگر کسی بر روی کرهء ارض باقی نخواهد ماند.

امروز خطر جنگ بمعنی این حقیقت فاجعه‌آمیز است، و مفهوم صلح رابطهای بس نزدیک با بقاء بشریت دارد.

با این حال، خطر جنگ روز به روز افزایش پیدا می‌کند. ذخیره‌های تسلیحات هسته‌ای موجود و آماده برای استفاده، برای دهها بار متلاشی کردن بشریت کفایت می‌کنند. این امر، تلاش برای کنترل تولید تسلیحات هسته‌ای را از اهمیت زیادی برخوردار می‌کند. محدود ساختن تولید این تسلیحات به این امید - به این امید! - که در مرحله‌ای خاص به این امکان دست یابیم که بطرف تقلیل ذخیره‌ها و نهایتاً حرکت در جهت پیاده کردن یک سیاست خلع سلاح پیش برویم.

اخیراً جو همزیستی مسالمت‌آمیز که در ابتدای انقلاب اکتبر توسط لنین ترویج می‌شد، بتدریج از صحنه بین‌المللی ناپدید شده است. در نتیجه یک تصمیم یکحاسه توسط ایالات متحده، توافق سالت - ۲ متوقف شد و در سالهای اخیر امیربالیسم یا یکی یک سیاست تجدیدسلاح را آغاز کرده است. آنها هم پیمانان خود را در مانو نتویق کردند که مخارج نظامی‌شان را افزایش دهند، و این شروع کار بود. بعد آنها مسئله موشک‌های برد متوسط را در اروپا علم کردند، بطور مشخص ۵۷۲ موشک برد متوسط، و این با یک مسابقه تسلیحاتی خارق‌العاده همراه با یک سیاست جنگ‌طلبانه و تجاوزکارانه دنبال شد - و تمام این کارها با تمسک به دلایل ادعائی دفاع و امنیت در مقابل باصطلاح توسعه‌طلبی شوروی، و برقرار کردن تعادل نیروهایشان با نیروهای اتحاد شوروی صورت گرفت.

تاریخ نشان داده است که چگونه اتحاد شوروی از زمان پیدایش‌اش تحت حمله بوده است؛ در ابتدا درست بعد از انقلاب اکتبر، با مداخله در خاکش که برای سالها بطول انجامید و در حمایت از ضدانقلاب، و با هدف منزوی کردن انقلاب صورت گرفت. بعد وقتی است که کشور مورد هجوم نیروهای فاشیست قرار گرفت و این جنگ به قیمت زندگی

۲۰ میلیون نفر و نابودی قسمت اعظم ثروت آن منجر شد. و بعد از آن جنگ، جنگی است که در آن اتحاد شوروی در مبارزه علیه فاشیسم هم‌پیمان دیگر کشورها بود، این کشور از همه طرف توسط پایگاه‌های نظامی استراتژیک و تسلیحات هسته‌ای محاصره شد.

تاریخ، واقعیت تاریخی، نشان می‌دهد که اتحاد شوروی در مقایسه با دشمنانش همواره در موقعیتی مادن قرار داشته است و اینکه سیاست آن کشور همیشه بطور مشروع و بحق در جهت مسلح شدن برای دفاع از خود هدایت شده است. چه کسی می‌تواند بهتر از مردم ما و انقلاب ما بر این واقعیت شهادت دهد - ما که مجبوریم مقادیر عظیمی از منابع انسانی و مادی خود را به دفاع از کشورمان تخصیص دهیم؟

در واقع، آنچه که بتوان آنرا دقیقاً بعنوان یک تعادل هسته‌ای و استراتژیک توصیف کرد، تاکنون در جهان حاصل شده است. و بقیه همه دروغ، اسطوره و افسانه است.

هر بار که با شخص مادم‌لوحی که بر آن بوده که اتحاد شوروی می‌خواهد دنیا را تصاحب کند برخورد کردام، همیشه گفتم: "ببینید، دنیا کوهی از مسائل است، و شما می‌بایست واقعاً دیوانه باشید که بخواهید دنیا را تصاحب کنید." (ابراز احساسات)

این قدرت‌های سرمایه‌داری هستند که خواهان سلطه یافتن بر جهان بوده‌اند، عملاً جهان را تحت سلطه خود داشتند و همچنان سعی دارند آنرا تحت سلطه خود نگاه دارند، کنترل خود را بر مواد خام و منابع طبیعی کشورها حفظ کنند و مردمانش را استثمار نمایند. این غیرقابل تصور است که یک دولت یا نظام سوسیالیستی بخواهد منابع طبیعی کشورهای دیگر را تصاحب کند و نیروی کار مردمان دیگر را استثمار کند. این نامعقول است، این کاملاً برخلاف مفاهیم و آرمان‌های سوسیالیستی است. این امر به همان اندازه نامعقول است که پنداشته شود دول سوسیالیستی توسط همان انگیزه‌هایی هدایت می‌شوند که کشورهای سرمایه‌داری. در دول سوسیالیستی از شرکت‌های چندملیتی خبری نیست و آنها در هیچ کشور دیگر سرمایه‌گذاری ندارند. تمام اینها متعلق به سرمایه‌داری و امپریالیسم است. کشورهای امپریالیستی تنها کشورهایی هستند که می‌خواهند دنیا را بمنظور استثمار اقتصادی، تصاحب کنند. چنانکه در فرصت‌های دیگر اشاره کرده‌ایم، اگر اردوگاه سوسیالیستی وجود نمی‌داشت، امپریالیسم بار دیگر دنیا را تقسیم کرده بود، چاه‌های نفت، معادن آهن، منابع معدنی را تصاحب کرده بود، آنها همه چیز را تحت اشغال خود درآورده بودند، یقیناً، اوپک یا هیچ کشور مستقل دیگر تولیدکننده نفت وجود نمی‌داشت، و قدرت‌های سرمایه‌داری دقیقاً همان کاری را می‌کردند که در قرون گذشته انجام داده‌اند.

تحت عنوان مقابله با باصطلاح توسعه‌طلبی شوروی، ایالات متحده درگیر وحشیانه‌ترین مسابقه تسلیحاتی در تاریخ شده است. امپریالیسم یانکی که دچار یک‌سری تضادها و مشکلات شده است، موضع تهاجمی خود را هرچه بیشتر تشدید می‌کند. موضعی که بر پایه

تهدیدات و قهر استوار است؛ بیش از هر وقت در گذشته، امپریالیسم آمریکا نقش ژاندارم دنیا را بر عهده گرفته است. در حالیکه دیگر حکومت‌های امپریالیستی سعی کرده‌اند حسن ظاهر خود را حفظ کنند، این یکی نقاب از چهره برداشته و بطور آشکار عهده‌دار نقش ژاندارمی جهان شده است.

اخیرا حکومت ایالات متحده با خونسردی اعلام کرد که عربستان سعودی یک کشور تحت‌الحمايه يانکی است. طی بحث‌های کنگره آمریکا مبنی بر اینکه آیا هواپیماهای جاسوسی به عربستان فروخته شود یا نه، حکومت ایالات متحده بطور آشکار گفت که آنچه در ایران اتفاق افتاد نمی‌تواند در عربستان سعودی اتفاق بیافتد، و اینکه ایالات متحده در مقابل هر تغییر و تحول داخلی در عربستان سعودی بیکار نخواهد نشست. آنها بسادگی این کشور را تحت‌الحمايه خود اعلام کردند.

آمریکا هر تغییر اجتماعی انقلابی در هر کشور را بحساب توسعه‌طلبی شوروی می‌گذارد و اعلام می‌کند که حاضر به تحمل آن نیست. هیچ‌گاه در گذشته، امپریالیسم خود را با چنین وقاحت آشکاری بعنوان ژاندارم جهان معرفی نکرده است. امپریالیسم جار می‌زند که آماده است تا هر جا انقلابی رخ دهد، از آن جلوگیری کند، آنرا منع کند و حتی در آن مداخله کند. و همه اینها با سیاست آن مبنی بر نزدیکی با خفقان‌زاترین حکومت‌های آمریکای لاتین و حکومت‌های اختناق‌ی در بقیه کشورهای دنیا مطابقت دارد. امپریالیسم آمریکا می‌گوید که بهیچ وجه اجازه نخواهد داد هیچ‌گونه تغییر و تحول انقلابی در آمریکای مرکزی، کارائیب، آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و یا هر جای دیگر صورت بگیرد.

امپریالیسم آمریکا اخیرا تمام محدودیت‌ها را برای کمک نظامی به شیلی لغو کرد، و کمک نظامی به رژیم فاشیست آن کشور و تمام رژیم‌های سرکوبگر در این نیمکره از سر گرفته خواهد شد. امپریالیسم آمریکا روابطش را با آفریقای جنوبی نفیست کرده است و در واقع دارد از نزدیک با آن رژیم آپارتاید کار می‌کند. امپریالیسم آمریکا رسیدن به یک توافق هسته‌ای با اسرائیل را اعلام کرده است. امپریالیسم آمریکا بعد از مرگ سادات مانورهای نظامی دامنه‌داری را در خاور نزدیک با شتاب تمام تدارک دیده است. امپریالیسم آمریکا در مسابقه‌ای دیوانه‌وار برای ساختن پایگاه‌های نظامی در نقاط مختلف دنیا درگیر است. این جوهر سیاستی است که توسط کابینه جدید (آمریکا) دنبال می‌گردد. تفاوت این سیاست با سیاست کابینه‌های قبلی در اینست که این یکی آشکارتر و تجاوزکارتر، گستاخ‌تر و جنگ‌طلب‌تر است.

از نقطه نظر ما، امپریالیسم می‌داند که یک اوضاع بحرانی بسیار جدی در دنیا وجود دارد و دارد خود را آماده می‌کند تا مسائل جهان را تنها از طریق زور و بعنوان دولت ژاندارم دنیا حل کند. در نتیجه، مسابقه تسلیحاتی بالا گرفته است. البته، سیاست

انباشت تسلیحات به ضرر مردم، و اصولاً به ضرر فقیرترین اقشار مردم آمریکا تمام می‌شود. در نتیجه، بعنوان مثال، مطابق با اطلاعاتی که در مطبوعات ایالات متحده منتشر شده است، بیش از ۴۰۰۰۰۰ خانواده عیالوار بی‌بضاعت کاملاً از مزایایی که از حکومت فدرال دریافت می‌کردند محروم خواهند شد، و ۲۵۰۰۰۰ خانواده دیگر باید کاهش آن مزایا را تحمل کنند؛ ۸۷۵۰۰۰ خانواده کمک‌های مالی برای خرید خواروبار را که توسط حکومت فدرال به آنان عرضه می‌شد از دست خواهند داد؛ برای ۱/۴ میلیون خانواده دیگر، این کمک‌های مالی تقلیل خواهد یافت؛ ۲۲/۵ میلیون نفر مردم فقیر، دیگر واجد شرایط خدمات درمانی کیاب و گرانی که از طریق برنامه‌های فدرال دریافت می‌کردند، نخواهند بود؛ یک میلیون کارگر بیکار غیرنظامی حق خود بر مزایای بیکاری را از دست خواهند داد؛ ۱۷/۷ میلیون شاگرد مدرسه، دیگر واجد شرایط برای نهار مدرسه نخواهند بود. در عین حال ۲۷۰۰۰۰ کارمند دولتی نقداً بخاطر الغاء برنامه‌های نهار مدرسه کارشان را از دست دادند.

در همین زمان، بودجه نظامی ایالات متحده که توسط حکومت فعلی برای سال ۱۹۸۲ تدارک دیده شده است بالغ بر ۲۲۵ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار خواهد شد. این بدان معنی است که ۲۹ درصد کل بودجه فدرال به مصارف نظامی تخصیص داده می‌شود. بودجه پروژه‌های تسلیحاتی جدید به تنهایی دهها میلیارد دلار افزایش خواهد یافت. برای آنکه تصویر دقیق‌تری به شما بدهم، باید اشاره کنم که هزینه یک موشک ام. ایکس تقریباً ۲۵ میلیون دلار است و مطابق با اطلاعات موجود هزینه کل این سیستم ۳۴ میلیارد دلار است. هزینه یک بمب افکن ب-۱، ۲۰۰ میلیون دلار و هزینه هر زیردریایی ترایدنت یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار است. هم‌اکنون یک میلیارد دلار خرج آزمایشهای تکنولوژی ضد رادار ستلث* می‌شود. هزینه تسلیحات کمتر پیچیده نظیر تانک اکس.ام بالغ بر یک میلیون دلار برای هر تانک است. و قیمت هر فروند هواپیمای اف-۱۵، ۱۸ میلیون دلار است.

در سال ۱۹۸۶ مخارج نظامی به ۳۷۲ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار خواهد رسید و در آن سال این رقم ۳۵/۲ درصد کل بودجه ایالات متحده را تشکیل خواهد داد. هرگز در طول تاریخ، در زمان صلح، چنین مسابقه تسلیحاتی به راه نیفتاده است! و اگر این سیاست نظامی‌گری، فاشیسم نیست، پس سیاست فاشیستی چیست؟ این واقعیات باید موجب نگرانی جدی برای تمام بشریت باشد، چرا که این واقعیات نشان می‌دهد که امپریالیسم در مسیر خطرناک قهر، خشونت، تهدیدات و تجاوز قدم

برمی‌دارد - آنهم نه تنها علیه جامعهٔ سوسیالیستی بلکه علیه تمام مردم جهان سوم . حتی طی دوران آلمان هیتلری - تکرار می‌کنم ، حتی طی دوران آلمان هیتلری - این چنین انباشت تسلیحاتی‌ای صورت نگرفته بود .

و چرا آنها این تسلیحات را می‌خواهند - نه فقط تسلیحات هسته‌ای بلکه همچنین تسلیحات عادی را؟ هزینه عظیم مسابقه تسلیحاتی نه تنها ناشی از تسلیحات هسته‌ای استراتژیک ، بلکه همچنین بخاطر افزایش قابل ملاحظه در تسلیحات عادی است : فعال کردن مجدد رزم‌ناوها در خدمات نظامی ، ساختن ناوهای هواپیمابر بیشتر ، کشتی‌های بیشتر برای نقل و انتقال نیروهای مسلح . بطور خلاصه ، ایالات متحده دارد یک سیاست مداخله‌جویانه را در سراسر جهان تدارک می‌بیند . امپریالیسم آمریکا دارد سعی می‌کند هم پیمانانش را به این سیاست جلب کند ، در حالیکه آنان مقاومت بیشتری از خود نشان می‌دهند . این مقاومت عمدتاً میان مردمان اروپا ، که در آن جنبش برای خلع سلاح و صلح دارد رشد می‌کند ابراز می‌گردد . چنانکه این امر در تظاهرات و اعتراضات هرچه بزرگتر و پرانرژی‌تر منعکس شده است . این تظاهرات نه تنها علیه مسابقه تسلیحاتی بلکه همچنین علیه استقرار ۵۷۲ موشک هسته‌ای در اروپا انجام گرفته است . و مسئلهٔ استقرار موشکهای هسته‌ای مسئلهٔ واقعاً ظریفی است چون خیلی ساده ، در پی برهم زدن تعادل استراتژیک است .

و ما نمی‌توانیم فراموش کنیم که حضور ۴۲ موشک برد متوسط در کوبا در سال ۱۹۶۲ ، نزدیک بود باعث یک جنگ هسته‌ای بشود .

مسابقهٔ تسلیحاتی ، کشورهای سوسیالیستی را مجبور می‌کند که تلاش‌هایشان را برای همزیستی و صلح دوچندان کنند ؛ ولی در عین حال آنها را مجبور می‌کند که برای ختم کردن تلاش‌های امپریالیسم جهت کسب برتری نظامی ، مبالغ هنگفتی سرمایه‌گذاری کنند . اینها عواقب اجتناب‌ناپذیر چنین سیاستی هستند .

در نتیجه ما باید آگاه باشیم که صلح هر روز بیشتر تهدید می‌شود و خطرات جنگ بطور قابل ملاحظه‌ای دارد افزایش پیدا می‌کند ؛ نه تنها خطرات محلی مداخله‌یانی بلکه در واقع خطرات جنگ هسته‌ای . ما باید همواره این را به خاطر داشته باشیم .

اما بموازات این امر ، دنیا یکی از بزرگترین بحران‌های اقتصادی خود را دارد می‌گذراند ، چون اقتصاد نیز دچار همان بلائی شده است که صلح دچار آنست . امروز ، مفهوم اقتصاد جهانی با مفهوم آن در قرون و اعصار گذشته کاملاً متفاوت است ، حتی با مفهوم آن در نیمهٔ اول این قرن متفاوت است . مسائل اقتصاد جهانی کاملاً جدید و بسیار جدی هستند .

قبل از هر چیز ، یک بحران اقتصادی در کشورهای توسعه‌یافته وجود دارد که سال به سال حادتر می‌گردد . و این یک امر اساسی است که همهٔ ما ، از جمله کمیته‌های دفاع از

انقلاب، هر شهروند این کشور، هر کارگر، هر دهقان، هر دانشجو، هر زن خانه‌دار، درک خود را از این جنبه‌های اقتصاد جهانی تعمیق بخشیم.

با اینکه وسوسه شده بودم، اما نمی‌خواستم آمار و ارقام معتنا بهی در اینجا ارائه دهم. با خود گفتم: خوب، این کنگره، کمیته‌های دفاع از انقلاب، کنگره اقتصاددانان جهان سوم، یا کنفرانس بین‌المجالس، یا کنگره جهانی اتحادیه‌های کارگری نیست. و با اینکه این یک موضوع روز و بسیار مهم است، من نمی‌خواستم برای توصیف اوضاع با مقدار زیادی آمار به اینجا بیایم. من در این باره مفصلاً در کنفرانس بین‌المجالس صحبت کردم و در روزنامه‌ها منتشر شد. من متوجه شدم که این مطالب دارد در محافل مطالعاتی حزب بررسی می‌گردد و بعقیده من این مطالب باید توسط همه مردم مطالعه شود. (ابراز احسان)

اقتصاد سرمایه‌داری قوانین خود را دارد، این قوانین عمیقاً توسط مارکس، انگلس و لنین مطالعه شد. لنین در موقعتی بود که سرمایه‌داری را در مرحله امپریالیستی‌اش ببیند و آنرا مورد مطالعه قرار دهد. بحران‌های ادواری سرمایه‌داری را نیز همه بخوبی می‌شناسند و سرمایه‌داری بعضی اوقات با مشکلات تورم و در دیگر اوقات با مشکلات رکود مواجه بوده است. بسیاری از شما راجع به رکود بزرگی که در ایالات متحده در سال ۱۹۲۹ شروع شد و تقریباً ده سال طول کشید شنیده‌اید. این یک بحران جهانی بود که در آن بسیاری از بانکداران، صاحبان صنایع، صاحبان سهام، سفته‌بازان، و غیره حتی خودکشی کردند. موجی از خودکشی برخاست، چرا که هستی بسیاری از آنان ناگهان به نابودی کشیده شد. رکود بزرگ در ایالات متحده باعث افزایش بیکاری شد. این بیکاری در نقطه اوجش به ۱۲ میلیون نفر رسید. بحران اقتصادی سالهای ۱۹۳۰ تمام دنیا را تحت تاثیر قرار داد.

سرمایه‌داران از این بحرانها هراسان شده بودند، چون در نقطه‌ای از اوجش می‌توانست به حیات این نظام خاتمه دهد. و آنها برای حفظ ابدی نظام خود، مکانیسم‌هایی ابداع کردند که می‌توانست با بحرانها مقابله کند. ولی آنها همچنین استثمار استعماری را تشدید کردند، استثمار کشورهای جهان سوم را تشدید کردند، و بعد از جنگ جهانی دوم اقتصاد سرمایه‌داری شاهد یک دوره طولانی از رشد تولیدی بود. ولی این رشد تولیدی اساساً بر پایه انرژی ارزان، یعنی، نفت به قیمت ۱۴ یا ۱۵ دلار برای هر تن استوار بود. بسیاری از کشورهای اروپائی حتی معادن ذغال سنگ خود را تعطیل کردند و فقط این محصول اصیل و ارزان بنام نفت را می‌خریدند. این را من به زمان گذشته گفتم چرا که امروز نفت کمیاب‌تر و خریدش مشکل‌تر و گرانتر است.

شرکت‌های چندملیتی صاحب تمام ذخایر نفتی در دنیا بودند و البته شرایط خود را تحمیل می‌کردند، یعنی در وهله اول منافع خارق‌العاده‌شان، و قیمت‌هایی که به نفع رشد

سریع اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری غربی بود. در نتیجه مصرف نفت دو برابر، سه برابر، چهار برابر و بعد از جنگ جهانی دوم پنج برابر شد. عامل دیگری که از طریق آن ثروت کشورهای سرمایه‌داری غربی افزایش پیدا کرد، گذشته از انباشت سرمایه عظیمی که در اختیار داشتند، گذشته از اینکه آنها تمام طلای دنیا را احتکار کرده بودند، گذشته از منابع عظیم مادی و تکنولوژیکی که داشتند، یک رکن دیگر رشد اقتصادی‌شان مبادله نابرابر بود. یعنی، آنها بر کشورهای جهان سوم، تولیدکنندگان مواد خام، نرخ مبادله خود را تحمیل کردند. بعنوان مثال، در نتیجه این شرایط تحمیلی، اگر سی سال قبل برای خرید یک کامیون یک نفر محتاج به فلان مقدار تن قهوه، یا کاکائو، یا آهن، یا الیاف گیاه صبار، یا بادام هندی، یا پنبه، یا هر چیز دیگر که توسط جهان سوم تولید می‌شود بود، امروز برای خرید همان کامیون شخص محتاج به سه برابر آن کمیت است. یعنی، کشورهای جهان سوم برای ابزار، ماشین‌آلات و کالاهای نیمه‌تمامی که وارد می‌کنند باید سه‌چندان بپردازند، سه برابر مقداری که ۳۰ سال پیش برای همان کالا می‌پرداختند. این چیزی است که بنام وخیم شدن روابط تجاری و مبادله نابرابر شناخته شده است. بطور خلاصه، کشورهای سرمایه‌داری صنعتی کالاهای خود را به قیمت‌های بالاتر و بالاتر می‌فروشدند و محصولات جهان سوم را به قیمت ارزان‌تر و ارزان‌تر می‌خرند.

کشورهای سرمایه‌داری توسعه‌یافته عملاً تمام سرمایه مالی جهان را بعد از جنگ جهانی دوم در انحصار خود درآوردند، سازمان‌های اعتباری بین‌المللی را کنترل کردند، و در رابطه با سیاست مالی‌شان در قبال جهان سوم شرایط خود را وضع کردند. بیشتر و بیشتر، آنها منبع اعتباری جهان سوم شدند و جهان سوم چارهای نداشت جز آنکه بطور فزاینده‌ای بدهکار شود.

اقتصاد جهانی سرمایه‌داری بر پایه این سلطه برای چندین دهه رونق یافت. تا اینکه در سالهای اخیر برای اولین بار در تاریخ سرمایه‌داری یک نوع بحران بی‌سابقه ظهور کرد، یعنی تورم توأم با رکود؛ یعنی افزایش غیرقابل کنترل قیمت‌ها همراه با تنزل در سرعت رشد تولید و حتی تقلیل تولید. این اولین باری است که جهان سرمایه‌داری باید با این مسئله مقابله کند و هیچ نظریه‌پرداز سرمایه‌داری و در واقع هیچکس ایدئال نمی‌داند که این مسئله را چگونه می‌توان حل کرد. و نیز این اولین بار است که اقتصاد سرمایه‌داری که به قیمت منابع طبیعی جهان سوم — می‌گویم نه تنها منابع طبیعی خودش، بلکه منابع طبیعی جهان سوم — با آهنگ جهش و پرش رشد کرد، اکنون با محدودیت‌هایی در این منابع طبیعی و مواد خام مواجه گردیده است. برای اولین بار آنها قادر نیستند که روی یک منبع انرژی ارزان نظیر نفت حساب کنند، کشورهای تولیدکننده نفت متحد

شده‌اند و از آنجا که نفت ماده خام مهمی است، نیروی آنها به آن اندازه بود که بدانها اجازه بدهد تا با کشورهای سرمایه‌داری صنعتی مقابله کرده و شرایط قیمت‌گذاری را تعیین نمایند.

در نتیجه قیمت نفت ۱۵ برابر شد. امروز قیمت یک تن نفت بیش از ۱۵ برابر قیمت آن در سال ۱۹۷۰ است. و در نتیجه آن، انرژی ارزان برای کشورهای سرمایه‌داری صنعتی تمام شد؛ ولی بدبختانه نفت ارزان برای کشورهای توسعه‌نیافته هم تمام شد، و هم‌اکنون باید ۱۵ برابر بیشتر بابت قیمت نفت بپردازند - و این روی دیگر سکه است. در نتیجه کشورهای توسعه‌نیافته‌ای که نفت تولید نمی‌کنند، اگر برای خرید یک کامیون باید سه برابر بیشتر قهوه یا کاکائو بپردازند، برای نفت هم باید لااقل ۱۰ یا ۱۲ برابر بیشتر قهوه یا کاکائو بپردازند، تا نیازهایشان برای توسعه برطرف گردد.

اینها دو خصیت کاملاً جدید هستند و تکرار می‌کنم که هیچ نظریه‌پرداز سرمایه‌داری نمی‌داند چگونه می‌توان بر آنها غلبه نمود.

تلاش‌های گوناگونی صورت گرفته است. بعنوان مثال، تلاش پینوشه در شیلی؛ او سعی کرد که برخی از تئوری‌های مکتب ماصطلاح (اقتصاد) تیکاگورا بکار گیرد - فرمولی که عبارتست از بیکار کردن صدها هزار مردم شیلی، افزایش قیمت‌ها به یک سطح خارق‌العاده جهت مبارزه با تورم و گشودن دروازه‌های کشور بروی شرکت‌های چندملیتی. این اقدامات بقدری تضییقاتی بود که فقط می‌توانست از طریق یک سیستم فاشیستی اعمال گردد و شیلی که به میزان ۱۰۰ میلیون دلار گوشت از آرژانتین وارد می‌کرد با شیوه ساده فاشیستی بیرون آوردن گوشت از دهان مردم شیلی، بعد از شش یا هفت ماه شروع به صادرات گوشت کرد. دیون خارجی شیلی به ۱۵ میلیارد دلار رسیده است، میزان بیکاری عظیم است، و مسائل کشور لاینحل باقی مانده است - البته بجز در مورد ثروتمندان و بخش‌های صاحب‌امتیاز.

یک کشور دیگر که سعی کرده است فرمولی جهت حل این مسائل بیابد بریتانیا است. نتیجه تلاش آنها برای مقابله با تورم و رکود این است که تورم هنوز باقی است و هم‌اکنون که نزدیک به سه سال از بقدرت رسیدن حکومت متشخص خانم تاچر می‌گذرد، اقتصاد هنوز احیاء نشده و بیکاری از ۱/۳ میلیون به سه میلیون نفر رسیده است.

این بحران بقیه جهان سرمایه‌داری را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد و بعضی کشورها را بیش از دیگران. تنها در کشورهای ناتو در حال حاضر ۲۰ میلیون نفر بیکار وجود دارد. وقتی آقای ریگان بعنوان رئیس‌جمهور بقدرت رسید، کشورش گرفتار نرخ سالانه تورمی حدود ۱۱ درصد بود و اقتصاد در حالت رکود بود. او، همانند یک شاگرد جادوگر واقعی، سعی می‌کند که بنحوی با این پدیده‌ها مقابله کند: تورم از یک سو و رکود از سوی دیگر.

در سال ۱۹۳۲، روزولت با اقتصادی مواجه بود که در حال رکود بود ولی تورم نداشت. و او یک سری اقداماتی اتخاذ کرد که توسط بعضی از نظریه‌پردازان سرمایه‌داری پرداخته شده بود و کشور را از رکود بیرون آورد. پس از حدود ده سال کشور از گرداب رکود بیرون آمد. ولی این شرایطی بود که با اوضاع کنونی تفاوت داشت. چرا که عرضه نفت و مواد خام نامحدود بود و در نتیجه آنها توانستند بر بحران غلبه کنند.

دیگر کشورها نظریه‌هایی کم و بیش نظیر آن را بکار گرفتند، بخصوص دیگر کشورهای غربی، و از بااصطلاح عقاید کینز^{۸۶} استفاده نمودند - ولی من نمی‌خواهم اصطلاحات فنی بکار ببرم، چون من معلم اقتصاد نیستم و اینجا کلاس اقتصاد نیست، ولی تلاش می‌کنم بعضی از مسائل امروزی را توضیح بدهم.

حکومت فعلی ایالات متحده نظریه‌های روزولت را که بر پایه آن عقاید استوار بود کنار گذاشت، و اظهار داشت که آنها بیمورد است و از مد افتاده و بی‌معنی است. هم‌اکنون آنها به سمت دو مکتب فکری متمایل هستند: یک مکتب طرفدار مبارزه علیه تورم توسط تقلیل بودجه و تقلیل خدمات اجتماعی و محدود ساختن حجم پول است، و مکتب دیگر که برای نبرد علیه رکود است بر اساس پائین آوردن مالیات‌ها، تشویق سرمایه‌گذاری و غیره استوار می‌باشد. آقای ریگان این دو نظریه را، این دو مکتب اقتصادی سرمایه‌داری را به این امید - که به نظر من یک خیال است - با هم ترکیب کرده، و شاگرد جادوگر ما به این خیال است که می‌تواند تورم را متوقف کند و در عین حال موجب تحرک در رشد اقتصادی در ایالات متحده گردد. او این وضعیت را با مخارج تسلیحاتی عظیم ترکیب می‌کند - با اینکه بسیاری از اقتصاددانان فکر می‌کنند که مخارج تسلیحاتی موجب تورم می‌شود. چرا که شما نمی‌توانید بمب‌ها را بخورید یا اینکه آنها را بپوشید و نیز می‌توانید ناوهای هواپیمابر را یا تانک‌ها را یا توپخانه سنگین را بخورید. در حالی که آن میلیون‌ها نفر کارگری که در خدمت تسلیحات هستند خارج از حوزه تولید می‌باشد ولی باید مصرف کنند. من تکرار می‌کنم، به نظر نظریه‌پردازان اقتصاد، مسابقه تسلیحاتی تورم‌زا است.

بنابراین آنچه آقای ریگان سعی می‌کند انجام دهد این است که با تورم مقابله کند و موجب تحرک در رشد اقتصادی در ایالات متحده گردد، یعنی هم با رکود مقابله کند و هم یک مسابقه تسلیحاتی عظیم براه اندازد.

برخی از سازمان‌های علمی آمار موجود را مورد تحلیل قرار داده‌اند و نشان داده‌اند که هر یک میلیارد دلاری که برای مخارج نظامی سرمایه‌گذاری می‌شود باعث بیکاری ۱۰۰۰۰۰ نفر می‌گردد، یعنی این سیاست انباشت تسلیحات بطور اجتناب‌ناپذیر هم به افزایش تورم و هم به افزایش بیکاری منجر می‌شود. در حال حاضر ایالات متحده تقریباً هشت میلیون نفر بیکار دارد. این حکومت برای آنکه این سیاست را به پیش راند، بطور بیرحمانه‌ای

بودجه را کاهش داده، بطور بیرحمانه‌ای بودجه خدمات اجتماعی را تقلیل داده است. عواقب آن را قبلاً گفتم. تمام این مسائل را اضافه کنید به بحران اقتصادی جهانی و دیون خارجی کشورهای توسعه‌نیافته که هم‌اکنون به ۵۰۰ میلیارد دلار رسیده است - ۵۰۰ میلیارد دلار! - و قدرت خرید این کشورها نیز دائماً کاهش پیدا می‌کند.

سیاست محدودیت‌های پولی ایالات متحده، افزایش عظیمی در نرخ بهره اعتبار بانکی را به‌مراه داشته است و به نقطه‌ای رسیده است که این نرخ بالغ بر ۲۰ درصد در سال شده است.

این برای کشورهای جهان سوم به چه معنی است؟ این بدان معنی است که هربار که اعتباری می‌گیرند، بهره پرداختی، یا بهره مجدد پرداختی درازاء دیون خارجی خود را باید با نرخ‌های بهره فوق‌العاده بالا تامین نمایند. و این بدان معنی است که این سیاست امپریالیستی، بحران اقتصادی کشورهای جهان سوم را شدیداً وخیم کرده است. در محافل بین‌المللی پیرامون این اوضاع بحث صورت گرفته است: در جنبش غیرمستعده‌ها، در سازمان ملل، در انواع و اقسام جلسات. شما با تلاش‌هایی که کوبا بعمل آورده است، با پیشنهادهایی که کوبا در جلسات بین‌المللی مختلف، خصوصاً در سازمان ملل مطرح کرده است آشنا هستید. این پیشنهادات در جهت آغاز جستجو برای دست یافتن به یک راه‌حل عقلانی و عادلانه بوده و در کنفرانس بین‌المجالس در اینجا بار دیگر تکرار شد.

اوضاع اقتصاد جهانی خیلی وخیم است، هم در جهان سرمایه‌داری پیشرفته و هم در جهان سوم. تنها کشورهایی از شر این بحران می‌توانند فرار کنند که صادرکننده نفت هستند و می‌توانند نفتشان را به قیمت ۱۵ برابر قیمت ده سال پیش بفروشند. این بحران بطور غیرمستقیم کشورهای سوسیالیستی را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد: یعنی بحران سرمایه‌داری که بر اقتصاد تمام جهان سوم اثر می‌گذارد، اثرات غیرمستقیمی نیز بر کشورهای سوسیالیستی دارد و موجب بروز مشکلاتی برای آنان می‌گردد. اوضاع اسفناکی که در لهستان موجود است باید به این وضع اضافه شود. این اوضاع باعث شده که برخی از کشورهای سوسیالیستی، بخصوص اتحاد شوروی، مجبور شوند که تلاش‌های قابل ملاحظه‌ای برای کمک به آن کشور بنمایند. بعلاوه، امسال اوضاع آب و هوا در اتحاد شوروی بطور آشکار برای محصول گندم مطلوب نبوده است. ولی ماهیتاً، این بحران عواقب بسیار جدی برای کشورهای سرمایه‌داری توسعه‌یافته، حتی عواقب جدی‌تری برای جهان سوم، برای کشورهای توسعه‌نیافته دارد و اثرات غیرمستقیم بر اقتصادهای کشورهای سوسیالیستی می‌گذارد.

اینها و مسائل دیگر دارد بحث می‌شود، چرا که یک تحلیل آماری و ریاضی منابع طبیعی جهان، در مقام مقایسه با رشد جمعیت و مسائل عقب‌ماندگی که قسمت اعظم نژاد

بشر دچار آن است، چشم‌انداز دودمه‌آینده را بسیار تاریک می‌کند، چشم‌انداز وخیمی که تابحال پاسخ مکفی بدان داده نشده است.

مسائل دیگری در رابطه با این سیاست کشورهای سرمایه‌داری توسعه‌یافته وجود دارد. سیاستی که طبق آن رشد صنعتی همانند رویش قارچ صورت می‌گیرد و در مطابقت با منطق سرمایه‌داری، انگیزه‌های غیر از سود ندارد. این سیاست‌ها مسائل بسیار جدی را موجب می‌گردد، بعنوان مثال، مسائل محیط زیست، آلودگی فزاینده آب و هوا همراه با مسائل نابود شدن جنگل‌ها، گسترش صحراها، آلودگی آب آشامیدنی و رشد غیرقابل کنترل جمعیت. این چیزها تصویری غم‌افزا و واقعا دشوار برای نژاد بشریت ترسیم می‌کنند، و این مسئله‌ای است که تابحال پاسخ مکفی برایش پیدا نشده است.

قبلا اعلام شده و خود ما نیز اعلام کرده‌ایم که حل این مسائل فقط در صورتی امکان‌پذیر است که بر همکاری بین‌المللی قوی استوار باشد. کشورهای سوسیالیستی به تنهایی نمی‌توانند راه‌حلی برای این مسائل بیابند. این کار از عهده کشورهای سرمایه‌داری نیز برنمی‌آید. بدین خاطر است که ما در سازمان ملل گفتیم که تنها یک‌تلاش خارق‌العاده برای همکاری بین‌المللی، با مشارکت تمام کشورها و تمام ملت‌ها می‌تواند یک پاسخ عقلانی، یک پاسخ عملی برای مسائل ضروری که در مقابل بشریت است بیابد.

ولی چگونه می‌توانیم راجع به همکاری بین‌المللی صحبت کنیم یا آرزومند یک راه‌حل برای این مسائل باشیم، اگر بار دیگر با جنگ سرد، سابقه تسلیحاتی و افزایش شگرف در مخارج نظامی که هم‌اکنون بالغ بر ۵۰۰ میلیارد دلار در سال می‌گردد، مواجه باشیم؟ قسمت بزرگی از تمام این منابع که وقف تسلیحات می‌شود بدون شک بایست برای حل مسائل توسعه که بر قسمت بزرگی از دنیا اثر می‌گذارد، مورد استفاده قرار گیرد. اینها مسائلی هستند که باید حل شوند تا آنکه کشورهای سرمایه‌داری صغنی بنواستد مسائل خودشان را حل کنند. اگر قرار است دنیا واقعا با این مسائل مقابله کند و آنها را حل کند، بایستی که یک جو همزیستی، یک جو حاکی از صلح و تلاش برای همکاری عظیم وجود داشته باشد.

ولی هیچ کجا علائم این روحیه همکاری وجود ندارد. برعکس، بنظر می‌رسد که آینده وعده خشونت بیشتر، جنگ سرد، افزایش تسلیحات و غیره را می‌دهد.

جلسه‌ای اخیرا در شهر کانکون (در مکزیک) برگزار شد تا این مسائل در آن بحث شود. در این جلسه حکومت مکزیک و رئیس‌جمهورش لوپز پورتیو* تلاشی اصیل و قابل ستایش کرد (ابراز احساسات) تا نمایندگان کشورهای صنعتی، کشورهای تولیدکننده نفت

و کشورهای توسعه‌نیافته را گرد هم آورد.

همانطوری که خواست و قصد حکومت مکزیک بود، کوبا قرار بود در این جلسه شرکت کند. معهذا، چنانکه می‌دانید کوبا در مورد حضور ما در آن جلسه بهیچ وجه مکزیک را مقید نساخت.

حضرت ریگان قدر قدرت و بی‌همتا - بهر دلیلی که بود - چه تکبر یا غرور، خشم یا حتی ترس - گفت که اگر کوبا حضور داشته باشد، در جلسه حاضر نخواهد شد. همه می‌توانستند حضور داشته باشند. او با دعوت از اتحاد شوروی مخالفت نکرد، اتحاد شوروی می‌توانست حضور داشته باشد؛ او با حضور چین مخالفت نکرد، چین می‌توانست حضور داشته باشد. ولی بخاطر یک دلیل عجیب و غریب تنها کشوری که بهیچ وجه نمی‌توانست آنجا حضور داشته باشد کوبا بود، کشوری که بطور پیگیر، در تمام کنفرانس‌های بین‌المللی، این مسائل را عنوان کرده است و سیاست دفاع محکم از منافع کشورهای توسعه‌نیافته را بطور کلی حفظ کرده است. این ارباب امپریالیست گفت که اگر کوبا شرکت کند، او به جلسه نخواهد رفت. و اگر این ارباب امپریالیست به آنجا نمی‌رفت، اگر ثروتمندترین کشور دنیا - کشوری که دارای بیشترین شرکت‌های چندملیتی و بیشترین منابع مالی و تکنولوژیکی است - حضور نمی‌یافت، کنفرانس خراب می‌شد. او تهدید کرد که کنفرانس را خراب می‌کند.

منطقاً، ما کاری کردیم که می‌بایست بکنیم: ما به رئیس‌جمهور مکزیک گفتیم که ما کشورش را مقید به هیچ اجباری نمی‌کنیم، گفتیم که ما نمی‌خواهیم حضور کوبا بهانه‌ای گردد که ایالات متحده از مسئولیت‌هایش شانه خالی کند و ما از شرکت خود در آن جلسه چشم‌پوشی کردیم. بگذارید بگوئیم که ما حکومت مکزیک را از هرگونه قیدی آزاد ساختیم، چرا که دوش دیگر این بود که جلسه بدون ایالات متحده برگزار گردد یا اینکه اصلاً برگزار نگردد. و ما می‌خواستیم که کنفرانس برگزار گردد و مسائل بحث شود. مهم این نبود که کوبا در آن جلسه شرکت کند یا نه، بلکه مهم این بود که مسائل بحث شود و حل گردد.

ما در مورد اجلاس اونکتاد که قرار است در آینده برگزار شود موضعی مشابه اتخاذ کرده‌ایم. این اجلاس قرار است در سال ۱۹۸۳ مطابق با خواستها و توافق اکثریت کشورهای توسعه‌نیافته در هاوانا برگزار گردد. ولی بار دیگر حضرت ریگان قدر قدرت گفت که اگر این اجلاس در کوبا برگزار گردد، هیئت نمایندگی یانکی در آن حضور نخواهد یافت. این می‌توانست باعث یک بحث طولانی کشدار گردد، ولی ما به توافق بخصوصی با کشورهای شرکت‌کننده در اونکتاد علی‌الخصوص با کشورهای توسعه‌نیافته رسیدیم. ایالات متحده که مصمم بود اجلاس اونکتاد در کوبا برگزار نگردد، موضعی اتخاذ نمود که مشابه موضعی بود که طی انتخابات شورای امنیت (سازمان ملل) اتخاذ کرد. ایالات متحده به هر کار ممکن دست زد تا بتواند یک کشور دیگر از آمریکای لاتین را کاندید کند ولی شکست خورد.

ما موضعی نظیر موضع خود در کانکون اتخاذ کردیم. ما نمی‌خواستیم که در انتظار مردم بعنوان مانعی در راه برگزاری اجلاس اونکتاد ظاهر شویم؛ ما نمی‌خواستیم مسئول عدم شرکت ایالات متحده باشیم، چرا که برگزاری این جلسه در کوبا بهانه‌ای به دست ایالات متحده می‌داد که شرکت در آن را رد کند. در نتیجه ما با تعویق آن موافقت کردیم، ما قبول کردیم که اجلاس بعدی اونکتاد که در سال ۱۹۸۶ برگزار می‌شود، در آمریکای لاتین صورت گیرد و کوبا امیدوار است که در آن زمان این جلسه اینجا برگزار گردد.

بخاطر احترام و ملاحظه برای کشورهای شرکت‌کننده در این کنفرانس‌ها و بحث‌ها ما نمی‌خواستیم به هیچ‌گونه مانعی در راه برگزاری این جلسات مبدل بشویم. ما نمی‌توانستیم منافع و امور مربوط به حیثیت ملی خود را مطرح کنیم و در هردو مورد، برگزاری این کنفرانس‌ها را تسهیل کردیم.

اما چند هفته قبل از کنفرانس کانکون، آقای ریگان در نطق‌هایش در اجلاس صندوق جهانی پول و جلسه بانک جهانی و در یک سخنرانی در فیلادلفیا در تاریخ ۱۵ اکتبر، یعنی هفت روز قبل از کنفرانس ضربهای مهلک بر این کنفرانس وارد آورد. و پیشنهاداتش کاملاً مخالف پیشنهاداتی بود که کشورهای جهان سوم خواستار آن بودند. حتی تعداد زیادی از کشورهای سرمایه‌داری توسعه‌یافته نظیر فرانسه، ژاپن و کشورهای دیگر آگاهند که این بحران‌ها و مسائل باید حل شوند. آنها نگرشی اتخاذ کردند که بیشتر تفاهم‌آمیز بود، و تمایل بیشتری دارند که بحث کنند و به راه‌حلی دست یابند. اما آنها در مقابل سرسختی آقای ریگان قرار می‌گیرند، که اعلام داشته است بهترین کمکی که به کشورهای جهان سوم می‌توان کرد رونق در ایالات متحده است — رونقی بر اساس تجارت نابرابر، استثمار بیرحمانه منابع طبیعی و نیروی کار جهان سوم، تورم مالی صادراتی، نرخ‌های بهره بالا و غیره. او ادعا می‌کند که مسائل توسعه باید توسط بخش خصوصی و شرکت‌های چندملیتی حل شود، و این زمانی است که بخش خصوصی، سرمایه‌داری، استثمار، استثمار نو و امپریالیسم بطور تاریخی مسئول تراژدی‌ای هستند که بر کشورهای توسعه‌نیافته چیره است. و در این دو سخنرانی و دیگر اطلاعی‌های سخنگویان یانکی، حکومت ریگان کلام آخر را بر زبان راند. در نتیجه ما نمی‌توانیم نتایج کنفرانس اخیر کانکون را ارزیابی کنیم. آقای ریگان — چنانکه توماس (بورگه) با ظرافت به ما یادآور شد — این اجازه را بخود داد که ۱۳ دقیقه بعد از شروع جلسه (کنفرانس کانکون) وارد شود؛ حضرت ریگان قدر قدرت در حالیکه همه را مجبور به انتظار کرده بود، وارد شد.

مکزیکی‌ها دست به تلاش‌های عظیمی زدند و حداقل آرزو داشتند تا یک آگاهی نسبت به مسائلی که مقابل جهان وجود دارد ایجاد کنند. اما در مورد نتایج مشخص کانکون، گزارش‌های خبری که خوانده‌ایم موجب شک و تردید بسیار می‌گردد. بنظر می‌آید که نتایجی

که تا امروز بدست آمده محدود می‌شود به وعده‌های مبهم ایالات متحده که زمانی در آینده در گفتگوهای جهانی بر سر این مسائل شرکت خواهد جست. انسان باید واقعا خوشبین باشد که به این وعده‌های ایالات متحده امیدی نبندد. واقعیت این است که وقتی که جستجو برای راه‌حل‌های ضروری هم‌اکنون دیر شده است، این راه‌حل‌های فرضی به گونه‌ای بی‌پایان به تعویق می‌افتد و جهان به گونه‌ای بی‌وقفه به سمت مسائل بسیار دشوار و خطرناک حرکت می‌کند. البته خیلی بعید بنظر می‌رسد که حکومت ایالات متحده که بزرگترین هواخواه سابقه‌ی تسلیم‌های عظیمی است که در سرتاسر دنیا براه انداخته شده، بتواند کوچکترین تشریک مساعی در مورد چنین کنفرانس بین‌المللی بعمل آورد. بهمین خاطر تکرار می‌کنم که یانکی‌ها، امپریالیست‌های یانکی بنظر می‌رسد که از مسائل آگاه هستند، اما برای حل آن، نمی‌توانند به هیچ راهی جز زور، دخالت و بمب‌های اتمی فکر کنند.

مسائل جاری، که ما را بر اندام راست می‌کند، دائما بدتر می‌شود. اینها ارقامی هستند که من در کنفرانس اتحاد بین‌المجالس ذکر کردم: کسانی که دچار سوء تغذیه، زیر سطوح لازم مصرف کالری و پروتئین هستند ۵۷۰ میلیون نفر، افراد بی‌سواد بالغ ۸۰۰ میلیون، افرادی که کاملاً از خدمات درمانی محروم‌اند یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون، افرادی با درآمد سالانه زیر ۹۰ دلار، یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون، افرادی که طول عمر آنها کمتر از ۶۰ سال است ۱ میلیارد و ۷۰۰ میلیون، افرادی که در مسکن نامناسب زندگی می‌کنند یک میلیارد و ۵۳۵ میلیون، بچه‌هایی که به مدرسه نمی‌روند ۲۵۰ میلیون و الی آخر. تعداد بیکاران دنیا بیش از یک میلیارد نفر است - چون با اینکه آمار بیکاری فقط در کشورهای سرمایه‌داری توسعه‌یافته ثبت می‌شود، ولی وضعیت بیکاری در کشورهای جهان سوم خیلی وخیم‌تر است. این یک وضعیت خیلی وخیم است و ما باید از آن مطلع باشیم و به آن توجه کنیم.

در مورد وضعیت داخلی، باید بگوئیم که ما هم مسائلی خواهیم داشت چرا که ما روی سیاره دیگری زندگی نمی‌کنیم و در واقع همسایه بدترین حکومت روی این کره هستیم، یعنی سرزمین مادری امپریالیست یانکی. (خنده و ابراز احساسات)

ما باید با خطرات و تهدید به حمله مقابله کنیم و در نتیجه بر سر مسئله صلح، ما نه تنها مواجه با خطراتی هستیم که صلح دنیا را به مخاطره می‌اندازد، بلکه خطراتی که از طرز برخورد تجاوزکارانه و تهدیدآمیز امپریالیسم نسبت به ما ناشی می‌شود، چرا که آنها از ما بنحوی که نمی‌دانم چگونه توصیف کنم نفرت دارند. (خنده حضار) می‌توانیم بگوئیم که نظیر کینه شتری است، (خنده حضار) یک کینه شتری، (ابراز احساسات) نفرت از کوبا برای آنها مثل یک عقده روحی شده است. ما بدان نفرت افتخار می‌کنیم.

آن حضرت آقائی که توماس (بورگه) به او اشاره کرد، آقای بوش - این حضرت آقا که

اخیرا در ملاء عام ظاهر شده و فکر می‌کند که شخصیتی است، و در این مورد شکی هم نیست - در سانتودومینگو، یا شاید جای دیگری گفت که شنیده است که بخاطر حملاتش به من، من خیلی نگران و خشمگین شده‌ام. (خنده حضار) اگر او می‌خواهد به این نتیجه برسد که بخاطر حملاتش به من، خیلی آدم مهمی است، این مسئله‌ای است که به خودش مربوط است، شاید او فکر می‌کند چون به من حمله می‌کند خیلی آدم مهمی است. من هرگز خود را آنقدر مهم احساس نکردم که فکر کنم که آنهایی که به من حمله می‌کنند آدم‌های مهمی هستند. ولی بنظر می‌رسد که این آقا این‌طور فکر می‌کند. (خنده حضار) او می‌گوید من خیلی خشمگین شده‌ام.

تنها چیزی که راجع به این حضرت آقا می‌دانم، یعنی همان کسی که یک دیدار نه‌چندان باشکوه از آمریکای لاتین بعمل آورد، و بلافاصله در برزیل، کلمبیا و جمهوری دومینیکن با مخالفت عمومی علیه تعرفه جدید گمرکی شکر که توسط ایالات متحده تحمیل شده مواجه شد، باری تنها چیزی که راجع به او می‌دانم این است که زمانی او رئیس سازمان سیا بود. وقتی شما فقدان وجدان، معیارهای اخلاقی و هم‌چنین خفت آن سازمان را به تصور می‌آورید، آنوقت می‌فهمید که آقای بوش چه نوع آدمی است. این واقعا مرا نگران نمی‌کند. (خنده حضار) من نمی‌دانم چه کسی این عقیده را در کلامش کرده است که من از خواب و خوراک افتادم و یا چیزی از این دست (خنده حضار) چون که این مرد درباره کوبا و درباره من سه چهار بار اظهار نظرهای دیوانه‌واری کرده است، من واقعا دشمنان مهمتری داشتم، (خنده حضار) دشمنانی که بیشتر لایق توجه بودند. ولی اولینطور فکر می‌کند و کسی این عقیده را در کلامش کرده است. (فریادهای "از ترس است!") نه، این از ترس نیست، ایشان کمبود دارند، (خنده حضار) کمبود و دیوانگی. او این اظهار نظر را کرده است، و اگر بدین خاطر نبود، ارزش را نداشت که راجع به او صحبتی بکنیم. آنچه لازم است بگوئیم این است که او رئیس سازمان سیا، سازمان حمایت‌ها، سابوتازها، خرابکاری، ایجاد بی‌ثباتی و بقیه چیزهاست. این تمام چیزهایی است که باید راجع به آقای بوش بگوئیم.

ولی ما داشتیم راجع به نفرت امپریالیست‌ها نسبت به خودمان صحبت می‌کردیم. ما خیلی خوب می‌دانیم که این امر بخاطر چیست، ما می‌دانیم که این بخاطر موضع قاطع کوبا، موضع اصولی انقلاب ماست، قاطعیت مردم و شهامت‌شان، آنها می‌دانند که ما از آنها نمی‌ترسیم. (ابراز احساسات) بقول معروف آنها خونسردی خودشان را از دست داده‌اند، آنها خیلی عصبانی هستند، آنها می‌دانند که ما نمی‌ترسیم، آنها هر تهدیدی که دلشان می‌خواهد یا هر کاری که دلشان می‌خواهد می‌توانند بکنند. ولی قبل از هرچیز ما می‌دانیم و دنیا می‌داند که ما کوچکترین احترامی برای آنها قائل نیستیم و از آنها

نمی‌ترسیم. (ابراز احساسات) آنها می‌دانند و دنیا می‌داند که این امری است جدی. آنها عادت دارند که بترسانند و تهدید کنند چونکه واقعا کشورهای خیلی معدودی هستند که جرئت می‌کنند به امپریالیسم همه آن چیزهایی را بگویند که باید گفته شود، چون این کشوری بسیار قوی است. این کشور منابع زیادی دارد، صندوق جهانی پول و بانک جهانی را کنترل می‌کند، این کشور بازار تعداد بسیاری از ملل جهان است. یک کشور در انتظار وامی از بانک جهانی است، یک کشور دیگر منتظر وامی از صندوق جهانی پول است، یک کشور دیگر منتظر کمک غذایی یا کمکی از نوع دیگر است، یک کشور دیگر می‌خواهد تجارت کند و می‌ترسد که تجارتش را از دست بدهد. ولی ما در بانک جهانی یا صندوق جهانی پول نیستیم، ما توسط امپریالیسم یانکی در محاصره اقتصادی قرار گرفتیم و تجارتی با آنها نداریم. بنابراین این حضرات آقایان امپریالیست باید بدانند که ما تنها کشوری در دنیا هستیم که بیش از همه از این آزادی برخورداریم که به امپریالیسم آنچه لایق شنیدنش است بگوئیم. (ابراز احساسات و فریادهای: "فیدل، حتما، یانکی‌ها را محکم بزن!") هیچ کشوری در دنیا در موقعیت بهتری نیست که حقیقت را به امپریالیسم بگوید و این برای آنها دردآور است، قاطعیت انقلاب آنها را رنج می‌دهد، و آنها می‌دانند که ما عقب نخواهیم نشست و تسلیم نخواهیم شد. (ابراز احساسات)

آنها اقدامات اقتصادی علیه ما را تشدید کرده‌اند، آنها محاصره اقتصادی علیه ما را افزایش داده‌اند تا بهر قیمتی مانع فعالیت‌هایمان بشوند؛ از تجارتمان با دیگر کشورها گرفته تا اخذ اعتبارات مالی. بطور خلاصه، آنها محاصره اقتصادی‌شان را تشدید کرده‌اند و اقدامات اقتصادی شدیدتری علیه ما بکار گرفته‌اند.

همانگونه که داشتم می‌گفتم، ما نیز مسائلی خواهیم داشت. بخش مهمی از تجارت، بیشتر تجارتمان با اردوگاه سوسیالیستی است و شرایط مبادله ما رضایت‌بخش است. ما می‌توانیم بگوئیم طی سالهای انقلاب به روابط تجاری مطلوبی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی رسیده‌ایم، (ابراز احساسات) و این دقیقا چیزی است که بعنوان یک راه‌حل برای تمام کشورهای توسعه‌نیافته بطور کلی خواستار آن هستیم.

قیمت شکر که ما به اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی می‌فروشیم به نوسانات بازار جهانی وابستگی ندارد. این قیمت برای دوره‌های پنج‌ساله تعیین می‌شود. اگر قیمت کالاهای کشورهای سوسیالیستی افزایش پیدا کند، اگر بعنوان مثال قیمت کالاهای اتحاد شوروی افزایش یابد، قیمت شکر، نیکل و دیگر محصولات ما نیز افزایش پیدا می‌کند.

با دیگر کشورهای سوسیالیستی - شرایط با همه کشورهای دقیقا یکسان نیست، این شرایط با اتحاد شوروی بهتر است، ولی با تمام کشورهای سوسیالیستی خوب است - قیمت‌ها ثابت نگه‌داشته شده است، قیمت شکر ما ثابت است و کالاهای آنان قیمت ثابت دارد.

روابط تجاری ما با آنها خوب است و اگر واردات ما گرانتر شود قیمت محصولات ما نیز بالا می‌رود. ما به روابط تجاری خوبی دست پیدا کرده‌ایم و این خیلی سودمند است، مخصوصاً چون ما برخی مواد خام، ماشین‌آلات، وسائل و دیگر محصولات اساسی و برخی مواد غذایی اساسی را از آن کشورها دریافت می‌کنیم.

بخش مهمی از اقتصاد ما هنوز وابسته به تجارت با دنیای سرمایه‌داری، با دنیای غرب است، یعنی با بقیه منطقه غیرسوسیالیست که تابع اصول باصطلاح بازار جهانی است. و با اینکه تجارت ما با دنیای غرب زیاد نیست ولی هنوز حائز اهمیت است. چرا که دنیای غرب غالباً موادی را که برای مصرف مواد خام خریداری شده از کشورهای سوسیالیستی مورد نیاز است، در اختیارمان قرار می‌دهد. ما حدوداً ۸۰ درصد مواد خام را از کشورهای سوسیالیستی دریافت می‌کنیم، این بدان معنی است که ما باید ۲۰ درصد مواد خام را که در کشورهای سوسیالیستی موجود نیست، از دنیای غرب بخریم تا بتوانیم به تولیدمان ادامه دهیم.

بطور مثال، انواع خاصی از غلات، همچنین بعضی مواد خام، سموم دفع آفات و حشره‌کش‌ها، ماشین‌آلات، مواد داروئی و غیره هستند که ما باید از کشورهای غربی خریداری کنیم و توانائی ما برای خرید این مواد بستگی به قیمت محصولات ما دارد. بنابراین ما باید منابعی بصورت ارز قابل تبدیل داشته باشیم و این بطور عمده بستگی به صادرات شکر ما دارد. همچنین ما توتون، خرچنگ دریائی، میگو، نیکل و چیزهای دیگر را صادر می‌کنیم و تلاش می‌کنیم میزان صادراتمان و تنوع آنها افزایش دهیم. اما این کار ساده‌ای نیست. چونکه وقتی شما سعی می‌کنید که محصولات تولیدشده خود را صادر کنید آنوقت با مسائلی مثل رقابت، اعتبار و غیره از جانب کشورهای بسیار صنعتی مواجه می‌گردید. به عبارت دیگر، راه ایجاد تنوع در صادرات راه همواری نیست، چونکه اگر ما تصمیم بگیریم که انواع یخچال، رادیو، تلویزیون و غیره را صادر کنیم باید با رقابت شدید کشورهایی که از رشد صنعتی بسیار بیشتری در مقایسه با ما برخوردارند، کشورهایی که در بهترین موقعیت از نقطه نظر تجارت قرار دارند، با کشورهایی که بازار و منابع مالی و غیره را کنترل می‌کنند، مقابله کنیم. بنابراین ایجاد تنوع در صادرات کاری مشکل است و بعلاوه، کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری سیاست‌های گمرکی برای حمایت از محصولات داخلی اعمال می‌کنند و در کشورهای جهان سوم هم مسئله رقابت است که به آن اشاره کردم.

کاهش هر سنت (هر دلار صد سنت است - م) در قیمت یک پوند (۴۵۳ گرم - م) شکر، به معنی از دست دادن ۷۰ میلیون دلار بصورت ارز قابل تبدیل برای اقتصاد ماست - به ازاء هر سنت!

سال قبل قیمت شکر بمیزان ۳۰ سنت در هر پوند افزایش یافت و ما ضمن آخرین درو

نیشکر تلاش عظیمی بعمل آوردیم تا از این امتیاز قیمت بالا استفاده ببریم. برخلاف تمام پیش‌بینی‌ها، تخمین‌ها و تحلیل‌هایی که در سراسر جهان صورت گرفت شکر بشدت سقوط کرد و دیروز برابر با ۱۱ دلار و ۳۹ سنت بود - عبارت دیگر یک‌سوم قیمتی که یک سال پیش بود.

به این امر همانطوری که قبلا اشاره کردم، باید افزایش بی‌وقفه قیمت کالاهای وارداتی را اضافه کنیم. و این حقیقت که برای ۲۲ سال گذشته کشور ما، مثل هر کشور در حال رشد، ناگزیر بوده است قروضی بصورت ارز قابل تبدیل برای جبران این کاهش‌های وحشیانه قیمت شکر داشته باشد. حالا ما باید به حساب این قروض و اعتبارها برسیم، اما از آنجائی که سرخ‌های بهره‌بشدت افزایش پیدا کرده است و تقریبا دو برابر شده است بهره‌های که باید بخاطر قروض خارجی‌مان بپردازیم بسیار بیشتر است.

چیزی که بشما می‌گویم بسیار مهم است، چونکه یانکی‌ها از مشکلاتی که ما داریم آگاه هستند. پشت جنبی کاهش بیرحمانه قیمت شکر، که برخلاف تمام پیش‌بینی‌ها اتفاق افتاد، چه چیزی نهفته است؟ یکی از علل آن سیاست بازار مشترک اروپا بود که از مزایای قرارداد شکر استقبال کرد ولی به مسئولیت‌هایی که در برابر آن داشت تن درنداد. چندین سال قبل کشورهای تولیدکننده شکر قراردادی برای حفاظت از قیمت شکر به امضاء رساندند. آنها نسبت‌هایی را برای میزان صادرات و قیمت‌های صادراتی تعیین کردند و در واقع حتی آن را بهبود بخشیدند. اما بازار مشترک از شرکت در این قرارداد خودداری ورزید. تولید شکر آنها از کمک‌های مالی دولت برخوردار بوده - بنابراین می‌توانید ببینید که سیاست‌شان تا چه حد خودپسندانه و غیرمسئولانه است - و بعد آمدند و صادرات شکرشان را از یک میلیون تن به ۴ میلیون تن افزایش دادند. به عبارت دیگر، از شرکت در آن قرارداد خودداری کردند، از منفعت‌های آن سود بردند و هیچگونه مسئولیتی در قبالش بر عهده نگرفتند. تولید را از یک میلیون به چهار میلیون بالا بردند، و بیرحمانه قیمت‌ها را پائین آوردند و دهها کشور توسعه‌نیافته و تولیدکننده شکر را از میلیاردها و میلیاردها دلار محروم کردند. ما تنها کسانی نبودیم که از آن اقدام لطمه دیدیم. دهها کشور تولیدکننده شکر دیگر نیز از این کار صدمه دیدند.

بعلاوه، ایالات متحده اخیرا مالیاتی بیش از دو سنت بر هر پوند شکر وارداتی وضع کرد، و این اقدام به چندین کشور که به ایالات متحده شکر صادر می‌کردند خساراتی جدی وارد آورد. این یکی از بزرگترین شکایت‌هایی بود که آن آقائی که قبلا ذکر کردیم در خلال دیدارش از آمریکای لاتین می‌بایست به آن گوش می‌داد. ایالات متحده با همین سیاست خودپسندانه، کشورهای توسعه‌نیافته‌ای را که به آن کشور شکر صادر می‌کنند از میلیاردها دلار محروم کرد.

و تازه یک عامل دیگر هم هست: بحران اقتصاد جهانی. بسیاری از خلق‌ها، بسیاری از کشورها محتاج شکر هستند ولی صرفاً پولی ندارند که درازای آن بپردازند. بنابراین، بحران اقتصادی هم بر بازار شکر و هم بر قیمت‌های شکر تأثیری سوء بجای می‌گذارد. یانکی‌ها از کلیه جزئیات این امر باخبرند و به کلیه این دشواری‌ها نیز واقفند. در حقیقت، خودشان را فریب می‌دهند و امیدشان را به دشواری‌هایی می‌بندند که ما اکنون داریم و در آینده خواهیم داشت.

نیازی به گفتن این مطلب نیست، که کلیه این عوامل ما را وادار می‌کند که از خودگذشتگی بخرج دهیم و محدودیت‌هایی را تحمل کنیم. اگر از من بپرسند که تا چه مدت کشورهای جهان سوم، کشورهای در حال توسعه - حتی کشوری سوسیالیستی مثل کوبا - باید با این دشواری‌ها دست به گریبان باشند، به خود اجازه نخواهم داد که حدس بزنم. زیرا این مسائل خصلتی عینی دارند و هیچکس نمی‌داند که دنیا از بحران کنونی کی و چطور خارج خواهد شد. هیچکس نمی‌داند، و همانطور که قبلاً هم گفتم - هیچکس جواب مسائلی را که در عرض ده یا بیست سال آینده در برابر دنیا قرار خواهند گرفت، در اختیار ندارد.

ما به مبارزه ادامه خواهیم داد، ما به کار ادامه خواهیم داد و همچنان پیشرفت خواهیم کرد - ما همچنان پیشرفت خواهیم کرد حتی اگر بمیزانی نسبتاً کم - ولی اشتباه است اگر فکر کنیم که راهی که پیش رویمان قرار دارد، راه ساده‌ای است. و، همانطور که همگی شما می‌دانید، من همواره به کمیته‌های دفاع از انقلاب و به مردم صراحتاً حقیقت را گفتم، (ابراز احساسات ممتد حضار)

اصلی در سیاست ما نهفته است که امید دارم همه مردم با ما در آن - همب شوند، و این اصل اولیه این است که قیمت شکر هرچه که باشد، هر اندازه از خودگذشتگی در این راه لازم باشد، باید در درجه اول به تعهدات بین‌المللی‌مان عمل کنیم. زیرا اعتبار کشورمان از هر موضوع دیگری با ارزش‌تر است. (ابراز احساسات) و این کاری است که قصد داریم انجام بدهیم.

پس حالا، با این دو مسئله روبرو هستیم: تهدیدات بالقوه و رو به افزایش، خطرانی که صلح را تهدید می‌کند، و خطرانی که متوجه اقتصاد هستند. صلح از دو طریق در معرض تهدید قرار دارد: بواسطه خطر یک کشمکش جهانی و بواسطه تهدیدات ایالات متحده مبنی بر حمله به کوبا به شیوه مرسوم.

بعضی‌ها از خود می‌پرسند که در دنیا چه اتفاقی رخ خواهد داد. من نیز از خود می‌پرسم اگر آنها تصمیم بگیرند که دست به حملات مستقیم به کوبا بزنند در دنیا چه اتفاقی رخ خواهد داد. من این را از آن جهت می‌گویم که، مقدم بر همه چیز، آنچه باید

بعنوان فلسفه‌مان بیاموزیم و در مد نظر داشته باشیم این نیست که صبر کنیم تا کسی از ما دفاع کند. باید آماده باشیم تا از خودمان دفاع کنیم. (ابراز احساسات ممتد) چه نوع انقلابیونی خواهیم بود اگر اصول خود را به امید اینکه دیگران از ما دفاع کنند، حفظ کنیم؟ ما از اصولمان دفاع می‌کنیم، آنهم در درجه اول، با سیر خودمان و آماده‌ایم جوابگوی اصولمان باشیم و به قیمت جانمان پاسخگوی مواضع‌مان باشیم! (ابراز احساسات ممتد) امپریالیست‌ها از خود می‌پرسند که نتیجه یک‌چنین رودروئی چه خواهد بود. من می‌توانم به آنها بگویم که دقیقا چه اتفاقی رخ خواهد داد: هزاران و هزاران امپریالیست در این کشور خواهند مرد! من این را تضمین می‌کنم! (ابراز احساسات و فریادهای "پیروزی از آن ماست!")

اگر نتوانیم از خودمان دفاع کنیم آنوقت از هیچکس انتظار همبستگی نمی‌توانیم داشته باشیم. اگر بتوانیم از خودمان دفاع کنیم، آنوقت خواهیم دید چه اتفاقی رخ می‌دهد. چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ ما این را به عهده تاریخ می‌گذاریم و اینکه هریک از ما چگونه از عهده وظیفه خود در مقابل انقلاب کوبا برخواید آمد. (ابراز احساسات)

امپریالیست‌ها از محاصره کامل بعنوان بخشی از زرادخانه اقداماتشان علیه کوبا نام می‌برند. بسیار خوب، تجربه جدیدی را پشت سر خواهیم گذاشت و آنها هم همینطور، (ابراز احساسات) زیرا یک چیزی که به آن اطمینان داریم این است که کشور ما تا زمانی که مجبور باشیم، در برابر یک محاصره کامل مقاومت می‌کند. ما دقیقا می‌دانیم که در صورت یک محاصره کامل چه کار باید انجام بدهیم و ما دقیقا می‌دانیم که در صورت تجاوز مستقیم چه کاری باید انجام بدهیم. ولی در درجه اول، ما می‌خواهیم به امپریالیست‌های از خودراضی بگوئیم که نخستین شعار و تکیه‌کلام ما این است "ما ذره‌ای از شما واهمه نداریم!" (ابراز احساسات و فریادهای "فیدل، یانگی‌ها را واقعا محکم بزن!")

چنانکه همه شما می‌دانید، وقتی آن حکومت فاشیست در ایالات متحده قدرت را در دست گرفت ما اولین کسی نبودیم که کلمات خشن بکار بردیم. در واقع، در ۱۶ آوریل و ۱۹ آوریل - آنطور که برخی خبرگزاری‌ها توصیف کردند - ما مواظب بودیم، ما لحنی ملایم داشتیم. گذاشتیم هرچه دلشان می‌خواهد بگویند. گذاشتیم خودشان تصمیم بگیرند که با ما چگونه رفتار کنند، می‌خواهند با ما گفتگو کنند، یا می‌خواهند حرف بزنند یا تهدید کنند. بنظر می‌آید که آنها مرتکب اشتباه شدند. و ما چاره‌ای نداشتیم جز اینکه هرچه را که مستحقش بودند به آنها بگوئیم. آنها همه این تهدیدها را انجام دادماند و نیز تهدید کرده‌اند که در نیکاراگوآ، و السالوادور، در آمریکای مرکزی مداخله خواهند کرد.

وجه مشخصه گروه فاشیست همانا بکار بردن شیوه‌های فاشیستی است - مقدم بر همه

دروغ‌گوئی، دروغ‌گوئی به سبک گوبلز. آنها شیوه‌هایی دارند که اگر از کسی تقلید کرده باشند، اگر از کتابی اقتباس کرده باشند بنظر من باید از کتاب نبرد من* گرفته باشند، و بدون شک برخی نظریه‌ها و شیوه‌ها را از آن کتاب اقتباس کرده‌اند: تکبر، خودبینی، تهدید و دروغ.

تحریفات و دروغ‌های فراوانی در مورد رویدادهای السالوادور ساخته و پرداخته شده است. هربار که چیزی گفتند جوابشان را ندادیم، با احساس تنفر نسبت به آنها سکوت اختیار کردیم چون موظف نیستیم در مقابل هر چیزی به آنها پاسخ بدهیم. در یک لحظه معین تصمیم گرفتیم که حالا وقت آنست که حسابها را روشن کنیم زیرا داشتند یکه‌تازی می‌کردند، یک دروغ امروز می‌گفتند یک دروغ فردا و یک دروغ پس‌فردا و ما می‌بایست جلوی جارچی‌های امپریالیسم را می‌گرفتیم.

آنها ادعا کردند که سلاح‌هایی که کوبا برای دفاع از خودش دریافت می‌کند دارد در آمریکای مرکزی پخش می‌شود. ما چیزی نگفتیم چون پخش چیزی که به ما تعلق دارد مسئله‌ای است که بستگی به این دارد که ما چه کار می‌خواهیم بکنیم، ما مجبور نیستیم بخاطرش به امپریالیسم جوابگو باشیم. (ابراز احساسات) نمی‌خواستیم که انکار ما بعنوان یک انکار اخلاقی قلمداد بشود، این‌را برساند که ما فکر می‌کنیم آنچه ما را به آن متهم ساختماند غیر اخلاقی بوده است. البته برحسب توافق، ما نمی‌توانیم سلاح‌هایی را که از شوروی دریافت کرده‌ایم در جای دیگر توزیع کنیم و ما به توافقاتمان عمل می‌کنیم.

روی همین اصل آن دروغ از دهنشان بیرون آمد، چون می‌دانند که بعضی کشتی‌ها حامل سلاح‌هایی برای نیروهای میلیشای منطقه‌ای بودند (ابراز احساسات) که اکوی کاملاً مجهز شده است. بعد این نظریه را پرورش دادند که داریم چندین سلاح دریافت می‌کنیم والی آخر، نخواهیم گفت چند تن، ولی بسیار زیاد است رخنه‌خوار و نظریه‌شان هم این بود که ما این سلاح‌ها را در آمریکای مرکزی توزیع می‌کردیم. این یک دروغ کاملاً آشکار است چون این سلاح‌ها در کشور ما فقط برای دفاع خودمان دریافت می‌شوند. ولی آنها این را گفتند تا فرستادن سلاح‌ها و مشاوران خودشان به السالوادور، و مداخله‌شان در آمریکای مرکزی را توجیه کنند، تا این مسئله را برای کنگره آمریکا توجیه کنند، و آنها می‌دانستند که این یک دروغ است.

چند روز بعد دوباره عقل از کف دادند و مدعی شدند که ما در السالوادور مشاور

* کتاب نبرد من، بقلم هیتلر که عقاید فاشیستی او در آن عنوان شده بود.

نظامی داریم، یک دروغ بزرگ دیگر. البته، این بعد از اعلامیه فرانسه و مکزیک بود و تلاشی بود جهت مغشوش کردن قضایا و خجل کردن آن کشورها و کشورهای دیگر. بنابراین گفتند که ما داریم به السالوادور مشاور نظامی اعزام می‌کنیم.

بعد شروع کردند به گفتن اینکه ما داریم سلاح در اختیار چریک‌های السالوادور می‌گذاریم. ما جواب همه این دروغ‌ها را در کنفرانس بین‌المجالس دادیم - وقتی که گفتیم که ماههای زیادی است که وطن پرستان السالوادور با سلاح‌ها و مهماتی که از دشمن به غنیمت گرفتند، می‌جنگند، گفتیم که مسئله اخلاقی نیست، چون فرستادن سلاح برای آنها بحق است و اگر ما اینکار را نکردیم بخاطر این بود که امکاناتش را در اختیار نداشتیم. از لحاظ اخلاقی فکر می‌کنم که عادلانه است اسلحه بفرستیم، ولی، حقیقت را گفتیم: این دروغ بود که ما برای وطن پرستان السالوادور اسلحه و مهمات می‌فرستادیم.

ما هر سه موضوع را در کنفرانس بین‌المجالس انکار کردیم: ما سلاح‌هایی را که از اتحاد شوروی دریافت می‌کنیم به آمریکای مرکزی نمی‌فرستیم، ما در آنجا مشاور نداریم و به السالوادور هم اسلحه نمی‌فرستیم. ما به آنها علنا گفتیم که دروغ گو هستید، به سخنگویان امپریالیسم اینطور گفتیم. آنها مجبور شدند خفقا بگیرند.

آنها تا مدتی ساکت بودند. یک روز وزیر امور خارجه بود، روز دیگر مشاور آن حضرت قدر قدرت بود که انواع و اقسام بیانییه‌ها را صادر می‌کرد. چون دو چیز وجه مشخصه آنها است: بیانییه‌های بسیار صادر کردن و دروغ‌های بسیار گفتن. آنها یا عمدا دروغ می‌گویند یا جاهل هستند، ولی در هر صورت کینه توزند. (ابراز احساسات)

حالا تاکتیک‌هایشان را تغییر داده‌اند. حالا بعوض استفاده از سخنگو، خبرهای منتشره در مطبوعات را دستکاری می‌کنند. فقط یک چاخان بزرگ دیگر (خنده)، این یک پیام خبری مورخ نوزدهم ماه است، سه یا چهار روز پیش، که می‌گوید:

"دو خبرنگار آمریکائی امروز گزارش دادند که کوبا به منظور برقراری کنترل خود بر السالوادور و استقرار یک حکومت مارکسیستی انقلابی در آن کشور ۵۰۰ تا ۶۰۰ سرباز زنده به نیکاراگوآ اعزام داشته است.

"رولند اونس* و رابرت نواک**، که مقالاتشان روزانه توسط صدها روزنامه منتشر می‌شوند...."

می‌توانید ببینید که دروغ‌های این آقایان در سراسر جهان منتشر می‌شوند، تکذیب‌ها چاپ نمی‌شوند، خیر، تکذیب‌ها چاپ نمی‌شوند. به سبک گوبلز و هیتلر به این سبک

* Rowland Evans

** Robert Novak

فاشیستی آنها در صدها روزنامه دروغ جعل می‌کنند و این دروغها را به مردم آمریکا می‌قبولانند، آنها این دروغها را به مردم آمریکا می‌قبولانند! آن وقت میلیون‌ها نفر اخبار را می‌خوانند ولی تکذیب خبر را نمی‌خوانند، درک می‌کنید؟ تکذیب‌ها توسط برخی حکومت‌ها، برخی محافل برجسته، برخی خواننده‌ها، خوانده می‌شوند. صدور تکذیب‌نامه مهم است، ولی آنچه می‌خواهند این است که دروغ جعل کنند.

پیام خبری مذکور ادامه می‌دهد: "... که مقالاتشان روزانه توسط صدها روزنامه منتشر می‌شوند، 'جزئیات کامل تهاجم علنی' ارتش کوبا به السالوادور را ارائه دادند، آنهم با استناد به 'منابع غیرقابل تردید آمریکای لاتین'، این چیزی است که آنها 'منابع غیرقابل تردید' می‌نامند.

"این دو خبرنگار مدعی هستند که فیدل کاسترو برای دست زدن به حمله‌ای پنهانی به السالوادور علیه حکومتی که ریاستش را پرزیدنت حوزه ناپلئون دوآرته* بر عهده دارد قوای ضربتی وارد نیکاراگوآ کرده است. "انگار که این آدم واقعا ناپلئون است و واقعا یک حمله پنهانی در میان بوده و همه این حرف‌ها (خنده) هم جنگ واترلو.

"بنا به گزارش این روزنامه‌نگاران و تحلیل‌شان 'نقشه بطور کلاسیکی ساده است. نقشه با این هدف طرح‌ریزی شده تا در امتداد مسیر رودخانه لمپا** السالوادور را به دو نیم تقسیم کند و در بخش شرقی کشور یک حکومت موقت انقلابی تشکیل دهد و بتدریج برای جبهه انقلابی دموکراتیک پشتیبانی بین‌المللی کسب کند.

"این طرح، که ممکن است با تخریب پل دی اورو† (پل طلائی) در هفته گذشته شروع شده باشد، یک مداخله دیگر کوبا در خارج خواهد بود.

"رولند اونز و رابرت نواک گفته‌اند که برای جلوگیری از این طرح آمریکا باید اقدامات اساسی دیگری اتخاذ کند. "این فراخوانی است برای اقداماتی علیه ما. نظیر حمله و محاصره علیه ما.

"مقاله تلویحا افزایش کمکهای نظامی، از جمله اعزام قوا برای ترویج نظامی السالوادور را پیشنهاد می‌کند.

"آنها گفتند که 'اقدامات متقابل' آمریکا باید از حد 'صرفا اعزام ۵۰ مشاور بمراتب فراتر برود.

همین‌طور ادامه دارد. این یک گزارش خبری طولانی است.

* José Napoleón Duarte

** Lempa

† De Oro

در اینجا می‌گوید :

"سربازان اعضای نیروهای ویژه مداخله سریع هستند" - آنها حتی یک نیروی مداخله سریع برایمان اختراع کرده‌اند - بقول این خبرنگاران "تحت فرماندهی وزارت کشور کوبا می‌باشند. آنها لباس غیرنظامی به تن کرده بودند، گوئی که توریست هستند." "سلاح‌های آنها، که توسط افراد متخصص بکار برده می‌شود، در چمدان‌هایی شبیه به چمدان‌های سفری و چمدان‌های عادی دیگر پنهان شده بود.

"پروازها در شانزدهم، هفدهم، هجدهم و نوزدهم سپتامبر صورت گرفتند. بنا به گفته نواک و اونز یکی از کسانی که در آخرین پرواز بود، حولیان لویز* سفیر کوبا به نیکاراگوا بوده است.

"این ستون خبری همچنین گزارش داده است که سربازان به محض پا گذاشتن در خاک نیکاراگوا سوار هلیکوپترهایی که از پیش در آنجا منتظر آنها بودند شدند و در اعماق جنگل از نظر محو شدند.

"دقیقا ۲۶ روز بعد، در صبح ۱۵ اکتبر، مهمترین پل رودخانه لمپا، که السالوادور را به دو نیم تقسیم می‌کند، منفجر شد.

سربازان با سلاح‌های پنهان شده در چمدان‌های سفری اعزام شدند، آنها سوار هلیکوپتر شده و در اعماق جنگل از نظر ناپدید گردیدند و دقیقا ۲۶ روز بعد پل منفجر شد. تصادفی نیست که در همان روز یک روزنامه دیگر، وال استریت جورنال، سرمقاله‌ای منتشر کرد.

"وال استریت جورنال امروز گفت که 'بشکرانه' یک سلسله تبلیغات چپ‌گرایانه که بطریقی هراس‌انگیز موثر افتاده است، حکومت ریگان شاهد آن بوده است که تلاش‌هایش برای کسب حمایت عمومی جهت مقابله با فتوحات شوروی و کوبا در آمریکای مرکزی به میزان زیادی بی‌اثر شده است." "این روزنامه مالی طی یک سرمقاله اضافه کرد که، 'معهدا، هنوز خیلی زود است که بخواهیم از این جنگ دست بکشیم'."

سپس می‌گوید، "شوروی و کوبا، اگر در این نبرد پیروز بشوند، جایزه بزرگ آنها پاناما خواهد بود."

این نحوه‌ای است که آنها دروغ جعل می‌کنند و در صدها روزنامه از طریق خبرگزاری‌های بین‌المللی پخش می‌کنند.

همانطور که بهنگام اجلاس روشنفکران و هنرمندان توضیح داده شد، انحصارات پخش اطلاعات یانکی‌ها ۷۰ درصد شبکه پخش اطلاعات جهان را کنترل می‌کنند. بدیهی است که

پخش این نوع افتراها بدون هدف نیست .

سخنگویان احتیاج ندارند خودشان صحبت کنند ، آنها چند تن از روزنامه‌نگاران را زیر نفوذ خودشان قرار می‌دهند تا مقاله‌هایشان را بنویسند . بدیهی است که این کار را برای یک هدف مشخص انجام می‌دهند : مداخله در السالوادور را توجیه کنند ، تهدیداتشان و اقدامات تجاوزکارانه‌شان علیه کوبا را توجیه کنند .

ولی بار دیگر می‌توانیم از این خرسندی برخوردار باشیم که به آنها بگوئیم : حضرات امپریالیست ، دروغ می‌گوئید . دروغ . (ابراز احساسات)

تنها کاری که باید انجام داد افشاء دروغ است ، چون کوبا از هیچ نیروی ویژه و از هیچ نوع نیروی دیگری حتی یک سرباز هم به نیکاراگوآ نفرستاده است . کوبا هیچگاه هیچ قوایی به نیکاراگوآ اعزام نکرده است ! این یک دروغ آشکار است ، و ما هم حق داریم و هم وظیفه داریم که این دروغ را تکذیب کنیم ، از بالا تا پائین ، از سر تا پایش دروغ است . خوب ، این دروغ‌ها به چه دردی می‌خورد ؟

آقای بوش معروف را هم داریم . توماس (بورگه) برایتان گفت که او طی سفرش به آمریکای لاتین در مورد ۵۰۰۰ مشاور کوبائی در نیکاراگوآ چه گفت . آنها درباره ۵۰۰۰ مشاور کوبائی حرف می‌زدند . خوب ، مسئله مشاور چیست ؟ یک دروغ دیگر . اگر ما حتی ۵۰۰۰ کوبائی در نیکاراگوآ داشتیم باز یک حرفی — آنهم نه مشاور بلکه پزشک ، معلم . ولی در حقیقت حتی ۳۰۰۰ نفر هم نداریم . و اکثریت عظیم کسانی که در آنجا داریم ۲۱۰۰ معلم بعلاوه بیش از ۲۰۰ پزشک ، چندین تکنیسین بهداشتی ، کارگران ساختمانی و متخصصین کشاورزی هستند . اینها هستند اکثریت عظیم پرسنل کوبائی که بعنوان مبارزین انترناسیونالیست در نیکاراگوآ سرگرم کارند . (ابراز احساسات) اما جناب بوش با خونسردی صحبت از وجود ۵۰۰۰ مشاور کوبائی در نیکاراگوآ می‌کند .

در مورد خانمی بنام کرک پاتریک* یا اسمی شبیه به این هم این موضوع صدق می‌کند . فکر می‌کنم ایشان نماینده آمریکا در سازمان ملل است . بنظر می‌آید سبک کارش این است که اظهارات جنجال‌برانگیز عنوان کند — در بین این فاشیست‌ها جنجال و هیجان‌آفرینی امری بسیار عادی است — و او گفت که ما در افغانستان هر تعدادی که فکر کنید سرباز داریم . بعد چه ؟ آنها حتی می‌گویند که ما در افغانستان سرباز داریم .

خوب ، این حرف‌هایی است که آنها می‌زنند ، و گاهی اوقات از خود می‌پرسم که آیا اینها جاهل‌اند ، ابله‌اند ، احمق‌اند ، کینه‌توزند ، یا کی می‌داند شاید هر چهار تا باشند ؟

* منظور خانم جین کرک پاتریک (Jean Kirkpatrick) است که در کابینه ریگان مدتی نماینده آمریکا در سازمان ملل بود .

(خنده) این دروغ‌ها را به زبان می‌آورند بدون اینکه حتی خم به ابرو بیاورند و این زن می‌گوید که ما در افغانستان قوا داریم.

بوش دربارهٔ ۵۰۰۰ مشاور در نیکاراگوآ حرف می‌زد، والی آخر، ولی، بدیهی است که از این کارها هدفی دارند. و هدف آنها این است که در نیکاراگوآ ضدانقلاب را تشویق کنند، آنها همان هدفی را دارند که سیا دارد، و آن این است که اقدامات ضدانقلابی علیه کارگران انترناسیونالیست کوبائی را تشویق کنند. هدف این سیاست این است که کشت و کشتارهایی را تشویق کند که به همان اندازه وحشتناک و بزدلانه هستند که قتل دو معلم کوبائی در همین چند روز پیش در نیکاراگوآ بود.

صادقانه عقیده دارم که یکی از زیباترین فصول تاریخ همبستگی بین‌المللی دارد توسط معلمان و پرشکان ما در نیکاراگوآ نوشته می‌شود. (ابراز احساسات) و بخود می‌بالیم که مردان و زنانی داریم که چنین ابراز همبستگی‌ای از آنها برمی‌آید.

من شخصا بسیاری از رفقای را که اکنون در نیکاراگوآ تدریس می‌کنند بدرقه کردم و خیلی خوب می‌دانم چه نوع کاری انجام می‌دهند و در چه شرایطی آن را انجام می‌دهند. همانطور که رفیق بورگه توضیح داد، آنها در دوردست‌ترین نقاط، در دشوارترین شرایط، در نقاطی زندگی می‌کنند که ممکن است با قاطر دو روز و پای پیاده سه روز طول بکشد تا به آنجا برسند. ارزش این رفقا، این معلمین که در دورترین نقاط نیکاراگوآ کار می‌کنند بی‌حساب است! و آنچه خارق‌العاده است این است که غالب آنها، یا دستکم ۵۰ درصد آنها، زن هستند. (ابراز احساسات) بسیاری از آنها مادرانی هستند که فرزندان‌شان، شوهران‌شان و بقیه اقوام‌شان را برای مدتی طولانی ترک کرده‌اند تا در نیکاراگوآ تدریس کنند. من فکر می‌کنم که ارزش آنها حقیقتاً فوق‌العاده است. (ابراز احساسات)

طبیعی است که امپریالیست‌ها نه هیچگاه این جنایات را ذکر خواهند کرد، و نه محکومان می‌کنند. وقتی که کشور ما با انجام آنچه که وظیفه همهٔ کشورها است - یعنی، کمک به همدیگر در مبارزه علیه بیماری، علیه بیسوادی و برای تندرستی و کامیابی بشریت - سرمشق شده است، وقتی که همکاری کاملاً متواضعانه‌مان را تقدیم می‌کنیم، آنوقت است که این مردان و زنان آماج تهمت‌های امپریالیسم می‌شوند. این معلمین به آنجا نمی‌روند که مارکسیسم - لنینیسم تدریس کنند، و مردم نیکاراگوآ این را بخوبی می‌دانند. آنها منحصرأ برای این در آنجا هستند تا برنامه‌ها را عملی کنند و دروسی را تدریس کنند که توسط وزارت آموزش نیکاراگوآ تعیین شده‌اند. این تنها تکلیف آنها است، و بندرت اتفاق افتاده است که چنین صفحه شرافتمندانه‌ای در تاریخ بشریت نوشته شده باشد.

خیر، امپریالیست‌ها برای محکوم کردن این جنایات ظالمانه نه سرمقاله خواهند نوشت و نه هیچگونه اعتراضی خواهند کرد. امپریالیست‌ها در مورد چه چیزی اعتراض

می‌کنند؟ خوب، امپریالیست‌ها اعتراض می‌کنند چون ساندنیست‌ها تعدادی عناصر بورژوا را بخاطر نقض قوانین نیکاراگوآ دستگیر کردند. آه! بله، این باعث بروز توفانی از اعتراضات و ارسال تعداد بیشماری پیام‌های خبری می‌شود. هرگاه قضیه به یک ریاکار امپریالیست و یا خائنی به آرمان انقلاب که دستگیر شده مربوط گردد، توفانی از اعتراضات از جانب امپریالیست‌ها درمی‌گیرد. اما وقتی که دو معلم آبرومند مشغول تکلیف خارق‌العاده و پراج تدریس به فرزندان نیکاراگوآ کشته می‌شوند، یک کلمه هم در اعتراض یا محکومیت آن ادا نمی‌شود. این است طرز تلقی و برخورد امپریالیست‌ها! و در اینجا می‌توانیم بگوئیم که از آن معلمین کوبائی ۱۰۰۰۰۰ کودک نیکاراگوآئی دارند سواد می‌آموزند، معلمین کوبائی دارند در نیکاراگوآ به ۱۰۰۰۰۰ کودک درس می‌دهند! (ابراز احساسات)

(صدای یکی از نمایندگان شنیده می‌شود: "فرمانده کل قوا، نمایندگان این کنگره آماده‌اند تا به نیکاراگوآ بروند و جای رفقای شهیدمان را بگیرند!") (ابراز احساسات)

کشتن یک معلم یکی از وحشتناک‌ترین و فجیع‌ترین جنایاتی است که می‌توان در دنیای امروز مرتکب شد. ولی این موضوع برای ما نازگی ندارد. ما کنرادو بنیتس*، دلفین سن** و مانوئل آسکونسه† را بخاطر می‌آوریم. ما زمانی را بخاطر می‌آوریم که ضدانقلابیون، دهقانان و معلمین را هنگام مبارزه با بیسوادی دار می‌زدند. ما با تمامی این‌چیزها از طریق تجربه خودمان آشنا هستیم، و ما از میزان نفرت امپریالیست‌ها، از بی‌پروائی مطلق سیا و ماهیت جنایتکارانه ضدانقلابیون و مرتجعین باخبر هستیم. روی همین اصل است که آماده‌ایم این تجارب تلخ را هضم کنیم.

ما به انقلاب ساندنیست و توانائی آن اعتماد داریم و می‌دانیم که، مانند کوبا، کسانی که مرتکب این جنایات شدند مجازات خواهند شد. ما همچنین می‌دانیم که ساندنیست‌ها همه نوع احتیاطی بعمل می‌آورند تا از معلمین ما حفاظت کنند. (ابراز احساسات)

ولی امپریالیست‌ها هرگز موفق نخواهند شد با این قبیل جنایات مردم نیکاراگوآ و با مردم کوبا را مرعوب سازند. همان روزی که از قتل آن معلم‌ها باخبر شدیم، شمار محصلینی که در دسته معلمان ثبت‌نام کردند سه برابر شد و هزاران معلم داوطلب شده‌اند تا جای دو تنی را که به قتل رسیدند بگیرند. (ابراز احساسات) اسامی این دو تن اکنون در فهرست شهدای مان قرار دارد، زیرا مرگ آنها مرگ سربازی بود که در حین انجام وظیفه کشته شده، در مبارزه علیه بیسوادی، در مبارزه علیه جهل، در نبردی که با سلاح مداد، دفترچه

* Conrado Benítez

** Delfín Sen

† Manuel Ascunce

و کتاب درسی در آن جنگیدند. تنها افراد بزدل و عاری از هرنوع احساس بشری می‌توانند مرتکب چنین جنایاتی بشوند! (ابراز احساسات)

تبلیغات امپریالیست‌ها فقط به درد این کار می‌خورد. حالا تنها چیزی که کم است این است که روزنامه‌های آمریکائی گزارش کنند که دو عضو نیروهای ویژه کشته شده‌اند، که این دو رفیق معلم نبودند بلکه سربازان عضو نیروهای ویژه بودند، اعضای قوایی که بقول آنها اخیرا در آنجا پیاده شدند.

این چیزها بی‌وجدانی مطلق دشمنی را که با آن مواجه هستیم نشان می‌دهند، و نیز مبارزهای را که باید توسط مردم ما، مردم کوبا، مردم نیکاراگوآ انجام گیرد و نیز توسط دیگر خلق‌هایی که آزادی‌شان را بدست آورده‌اند، مثل مردم آنگولا، که مجبور شدند پس از سالها مبارزه برای کسب استقلال، در برابر نژادپرستان آفریقای جنوبی و همدستان امپریالیسم آمریکا از خود دفاع کنند. اینها دشواری‌هایی هستند که در راه آزادی - راهی حقیقتا طولانی - و در راه شرف، عدالت و انقلاب قرار دارند.

ما آماده‌ایم تا با این تهدیدات، با این خطرات نظامی روبرو شویم. تلاش‌های غول‌آسایی جهت متوقف کردن نیروهای میلیشای منطقهای و نیز جهت تقویت نیروهای مسلح انقلابی ما صورت گرفته‌اند، و هیچگاه از کار کردن باز نخواهیم ایستاد، حتی برای یک دقیقه، حتی برای یک ثانیه، تا استحکاماتمان را بیشتر تقویت کرده، بیشتر بهبود بخشیم. این یک تلاش بزرگ است و تاوان آن نیز بسیار زیاد است، ولی مطمئن هستیم که ما در صورت حمله امپریالیسم، هرگز خودمان را بخاطر بی‌توجهی به دفاعمان نخواهیم بخشید. در نتیجه، دفاع کشورمان در همه حال از اولویت خاصی برخوردار است. ولی همچنین باید خودمان را برای دست‌وپنجه نرم کردن با مشکلات اقتصادی‌مان آماده کنیم - و این دقیقا کاری است که سرگرم انجام آن هستیم.

در درجه اول، باید سیستم موجود قیمت‌های خرده‌فروشی را اصلاح کنیم. این مسئله از اوضاع اقتصادی کلی که قبلا به آن اشاره کردم جدا است، زیرا از نزدیک با مسئله تغییر دستمزدها ارتباط دارد. در نتیجه تغییر دستمزدها، بالغ بر ۲۴۰۰۰۰۰۰ کارگر موفق به دریافت افزایش دستمزد شده‌اند. کل افزایش دستمزد در سال جاری بالغ بر ۴۴۰ میلیون پزو بود. این رقم در سال ۱۹۸۲ به ۵۴۰ میلیون و ظرف پنج سال آینده به ۲ میلیارد و ۷۰۰ میلیون پزو افزایش خواهد یافت. این رقم شامل درآمدهای پس از تغییر دستمزدها و نیز پاداش‌ها می‌شود.

زمانی که مسئله اصلاح سیستم دستمزدها مورد بحث بود توضیح داده شد که اصلاحاتی در سیستم قیمت‌ها نیز لازم است. علت این امر این است که ظرف پنج سال آینده در اثر افزایش دستمزدها به تنهایی مقدار پول در گردش به ۲ میلیارد و ۷۰۰ میلیون پزو سر خواهد

زد. اصلاح سیستم قیمت‌های خرده‌فروشی به دو دلیل لازم بود. اول، جهت جبران تأثیرات ناشی از اصلاح سیستم دستمزدها، و دوم، جهت هماهنگ کردن قیمت‌ها. همانطور که همگی شما بخاطر دارید، وقتی که اصلاح سیستم دستمزدها اعلام شد همچنین توضیح داده شد که برخی قیمت‌های خرده‌فروشی نیز دستخوش اصلاحات خواهد شد، توضیحی که در گرانما مورخ ۲۵ مارس ۱۹۸۰ منتشر شد، چنین بود:

"علیرغم تورم جهانی طی سالهای اخیر، و علیرغم آنکه این تورم بر یک اقتصاد باز مثل اقتصاد کوبا اثرات بویژه منفی بر جای گذاشته، قیمت‌های خرده‌فروشی اقلام اساسی در سطح سالهای اول انقلاب تثبیت شده است. هدف این بود که اقتصاد خانگی لطمه نخورد، ولی این بمعنای کمک‌هزینه‌های دولتی وسیع بوده است که بنوبه خود بر موازنه امور مالی داخلی تأثیری سوء دارند.

"همزمان با اجرای اصلاحات نظام دستمزدها این اوضاع نیز بمنظور افزایش برخی از قیمت‌های خرده‌فروشی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. البته این افزایش در سطح قیمت‌های خرده‌فروشی در کلیه موارد کمتر از افزایش دستمزدها خواهد بود."

ما این مطالب را در گزارشمان به دومین کنگره حزب نیز ذکر کردیم که بقرار زیر است:

"اگرچه، بطور کلی، اصلاح قیمت‌ها معرف افزایشی در مخارج جمعیت کشور خواهد بود، معهذا این افزایش اساسا کمتر از افزایش درآمدی خواهد بود که از تغییر دستمزدها و پرداخت پاداش به کارگران حاصل می‌شود و به‌نقد در دست اجرا است."

مسئله اینست که ما در اجرای اصلاح قیمت‌ها تاخیر کرده‌ایم. تغییر دستمزدها پیش از آنکه جرح و تعدیل لازم در قیمت‌های خرده‌فروشی صورت بگیرد به مورد اجرا گذاشته شد. ما چندین ماه از این کار عقب هستیم و نمی‌توان اجازه داد این وضع همچنان ادامه یابد. در غیر این صورت، با خطر غرق شدن در بانلاق تورم پولی مواجه خواهیم شد و این بنوبه خود عواقب وخیمی برای انضباط کار و اقتصاد به‌مراه خواهد داشت. ما باید بکوشیم تا آنچه را که موازنه مالی خوانده می‌شود حفظ کنیم. اگر از آن غافل شویم، عواقبش منفی خواهد بود.

با در نظر داشتن وضع اقتصادی‌مان نباید بیش از این در برداشتن این قدم تاخیر کنیم، و باید این اصلاح سیستم قیمت‌های خرده‌فروشی را اجرا کنیم - قیمت‌هایی که چنانکه قبلا در اینجا توضیح داده شد، اساسا کمتر از درآمدی خواهد بود که از راه اصلاح سیستم دستمزدها حاصل می‌شود - آنهم قبل از پایان سال جاری. البته، افراد بازنشسته، کسانی که حقوق بازنشستگی دریافت می‌کنند و کسانی که کمک‌های بیمه اجتماعی به آنها داده می‌شود و هیچ منفعتی از اصلاح سیستم دستمزدها نمی‌برند نیز در محاسبات منظور خواهند

شد تا موقعیت مالی آنها در اثر اوضاع جدید لطمه نخورد. اصلاح قیمت‌ها مبلغ زیادی را دربر نمی‌گیرد ولی باید آنها را به مورد اجرا بگذاریم، و بهر جهت این مسئله در تغییر دستمزدها مستتر است. در نتیجه، برخی قیمت‌ها دستخوش تغییر خواهند شد، ولی ما امیدواریم پس از تغییر در حدود امکاناتمان باقی بمانند. (ابراز احساسات)

بخشی از ۲ میلیارد و ۷۰۰ میلیون پزوئی که صرف پرداخت هزینه تغییر دستمزدها خواهد شد بواسطه اصلاح قیمت‌ها جبران می‌گردد، و بخش دیگر با کالاها و خدماتی که جمعیت کشور دریافت خواهند کرد. ما امیدواریم که پس‌اندازها نیز تا حدودی جبران این هزینه‌ها را بکند.

همانطور که برایمان گفتم، این کار با اقدامات محدودکننده‌ای ملازم است که باید اتخاذ کنیم و ما باید برخی برنامه‌ها و طرح‌ها را فدا کنیم، و نیز برخی سرمایه‌گذاری‌ها و احتمالا استعاردهای زندگی را، ولی بهر حال باید با این اوضاع کنار بیاییم، اوضاعی که از عوامل گوناگونی که بسفد توضیح دادام ناشی می‌شوند، اساسا از کاهش قیمت شکر. باید برای این کار آماده باشیم، ما باید آماده هرگونه فداکاری باشیم و به اصل تخطی‌ناپذیر، اصل مقدس‌مان وفادار بمانیم، و آن اینست که در درجه اول به تعهدات بین‌المللی‌مان عمل کنیم.

خوب، حالا این به آن معنی است که باید دست به تلاش ویژه‌ای بزنیم. همانطور که می‌گفتیم، سال گذشته تلاش عظیمی در زمینه برداشت محصول شکر بخرج دادیم و بدون شک این برداشت یکی از بارآورترین برداشت‌های محصول در تاریخ کشور بود. تمامی کشور در این تلاش شرکت داشت. این مشکلات زمانی ظاهر شده‌اند که ما در کشورمان سرگرم انجام بهترین کار در تاریخ انقلاب هستیم، زمانی که کارگران ما کارآمدتر، پرشوق‌تر، منضبط‌تر هستند، زمانی که موسسات تولیدی، بخش‌های مختلف اقتصاد، صنعت، کشاورزی، پروژه‌های برداشت محصول و ساختمان از هر زمان دیگری کارآمدتر هستند، زمانی که سرگرم جمع‌آوری نخستین ثمرات اقداماتی هستیم که در این زمینه اتخاذ شده‌اند، زمانی که مردم ما واقعا بهترین کار را انجام می‌دهند، کاری را که از هر زمان دیگری موثرتر است، درست در این زمان است که با این مشکلات خارجی مواجه هستیم.

ما مجبور بوده‌ایم به سازمان‌های برنامه‌ریزی بگوئیم: این‌ها منابع موجود هستند، آنهم بر طبق برآوردها و این برآوردها می‌بایست بسیار محافظه‌کارانه باشند، زیرا قیمت کنونی شکر ۱۱/۳۹ سنت است ولی هیچکس نمی‌تواند بطور قطع بگوید که سه ماه دیگر هشت سنت نخواهد بود، قیمت شکر می‌تواند از این هم پائین‌تر برود و اوضاع بازهم بدتر بشود. ما از سازمان‌های برنامه‌ریزی و اقتصادی مصرا خواسته‌ایم تا برنامه‌ها و فعالیت‌هایشان را با این اوضاع تطبیق دهند.

ما در آینده با کمبود برخی مواد خام و منابع دیگر مواجه خواهیم شد. این موضوع نباید ما را غافلگیر کند، این امر بر انواع مختلف کالا و محصولات اثر خواهد گذاشت، ولی باید با این وضع مدارا کنیم.

این ما را موظف می‌کند که برای کارآئی بیشتر تلاش کنیم و بدون در نظر گرفتن اینکه شرایط تا چه حد دشوار است، اجرای مدیریت اقتصادی و سیستم برنامه‌ریزی را ادامه دهیم. ما باید کارآمدتر و مقتصدتر از هر زمان دیگری باشیم: باید یک قطره نفت، یک گرم کود، فولاد یا پارچه و کلیه مواد خام را با کارآئی هرچه بیشتری مصرف کنیم. باید کشاورزی‌مان را کارآمدتر کنیم یا تا حد ممکن کارآمد کنیم. موفقیت‌ها و دستاوردهائی را که در زمینه کشت نیشکر و دامداری، و در کشاورزی بطور کل داشته‌ایم همچنان ادامه دهیم، و، خلاصه کلام، در رودرروئی با یک‌چنین وضعی، باید منتهای کوشش‌مان را در زمینه خدمات، آموزش، مراقبت بهداشتی، در کلیه زمینه‌ها بکار بگیریم، تا نشان دهیم که مردم ما با هر وضعی، هرچقدر هم که دشوار باشد، مدارا خواهند کرد.

همانطور که می‌گفتم، امپریالیست‌ها می‌دانند که ما این مشکلات را خواهیم داشت و مطمئن و امیدوارند و در این فکرند که: بالاخره محاصره اقتصادی ۲۲ ساله نتایجی ببار خواهد آورد. گرچه محاصره اقتصادی بمدت ۲۲ سال به ما خسارات وارد کرده است. اما نه، راه دستاوردهایمان را مسدود نکرده، مانع از آن نشده است که دستاوردهای بی‌سابقه کسب کنیم. دستاوردهائی مثل ایجاد اشتغال برای عملا تمام مردم‌مان، مثل خاتمه دادن به فصل بیکاری، محو فساد، قمار، مواد مخدر، فحشاء، خاتمه دادن به بیسوادی، در حالی که همه دستکم دارای آموزش شش‌کلاسه هستند و برای آموزش نه‌کلاسه تلاش می‌کنند. و اینکه در واقع بهترین سطح بهداشت عمومی در کل جهان توسعه‌یافته را داریم - کلیه این دستاوردهائی که حاصل کرده‌ایم و همچنان بدست خواهیم آورد و تشویق خواهیم کرد، در اثر محاصره اقتصادی متوقف نشده‌اند. مشکلات نمی‌توانند مانع پیشرفت ما شوند. ولی موضوع مهم این است که از تفاهم و حمایت کامل مردم برخوردار باشیم. (ابرار احساسات) این مهمترین چیز است.

امپریالیست‌ها حیل‌هائی در سر دارند و بر فشار محاصره اقتصادی علیه کوبا افزوده‌اند، و مانع فعالیت اقتصادی و اعتبارات ما شده‌اند. آنها بر فعالیت‌های جاسوسی‌شان در کشور ما و نقاط دیگر، بر تماس‌هایشان و تلاش‌هایشان جهت دامن زدن به موج ترک خدمت کادر دیپلماتیک و تکنیسین‌ها افزوده‌اند، خلاصه کلام، فعالیت‌شان را، فعالیت خرابکارانه‌شان را تشدید کرده‌اند.

ما مطلقا اطمینان داریم که آنها بار دیگر به شیوه‌های توطئه‌آمیزشان متوسل خواهند شد، به طرح‌هایشان برای سابوتاژ اقتصادی و قتل رهبران انقلاب.

در اختیار مردم ما بود با اطلاعات و درکی که امروز داریم، مقایسه کنید. حالا مردم ما بمراتب بیشتر از مردم آمریکا کتاب می‌خوانند.

البته واکنشی در برابر آن اقدام صورت خواهد گرفت. (ابراز احساسات) برای آنکه سنگ تمام بگذارند، ایستگاه رادیویی را رادیوی حوزه‌مارتی نامگذاری کرده‌اند، که توهین و بی‌احترامی‌ای است نسبت به مردم ما. ظاهراً آنها نمی‌دانند، و اگر این بیچاره‌ها نمی‌دانند، ما چطور می‌توانیم آنها را نکوهش کنیم؟ چطور می‌توانیم از آنها انتظار داشته باشیم که آثار مارتی را خوانده باشند وقتی که حتی قانون اساسی کشورشان را یا آثار واشنگتن، لینکلن یا جفرسون یا هرکس دیگری را هم نخوانده‌اند؟ چطور می‌توانیم از ریگان، بوش، هیل و یا هریک از مشاوران ریگان انتظار داشته باشیم که آثار مارتی را بخوانند؟ چطور آنها می‌توانند بدانند که مارتی گفت هیولا را می‌شناسد بخاطر اینکه در درون آن زندگی کرده است؟ (ابراز احساسات) چطور می‌توانند بدانند که درست چند روز قبل از مرگش مارتی گفت که هرچه انجام داده بود و می‌داد برای آن بود که مانع از آن شود که ایالات متحده آمریکا بر سرزمین‌های "آمریکای ما" چنگ بیاندازد؟ (ابراز احساسات) این افراد بی‌شرم چطور می‌توانند به این طرز کینه‌توزانه و وقیحانه از نام مارتی استفاده کنند؟ خوب، این مشکل خود آنهاست.

ما نام وطن‌پرستان اصیل ایالات متحده را احیاء خواهیم کرد. (ابراز احساسات) زیرا نه تنها مارتی از آن ماست، که مارتی از آن ماست، که مارتی به انقلابیون کوبا تعلق دارد، بلکه واشنگتن، آبراهام لینکلن و کلیه دیگر مردان بزرگ ایالات متحده نیز از آن ما هستند. (ابراز احساسات) ما به لحاظ اخلاقی حق داریم نه تنها از مارتی بلکه همچنین از لیتکلن و واشنگتن صحبت کنیم، چون آنها منجیان خلق‌ها بودند و رهبران کنونی آمریکا ستعمران خلق‌ها، جنگ‌افروز و مرتجع هستند.

نام مارتی بی‌لکه باقی خواهد ماند، این نام بقدری عظمت دارد که نمی‌تواند حتی در دهان فاشیست‌های یانکی لکه‌دار شود. (ابراز احساسات) ما همچنان به مارتی احترام خواهیم گذاشت و پیروان لایق او خواهیم بود، پیروان لایق مارتی، (ابراز احساسات) پیروان انقلابیونی چون او که حاضرند در راه وطنشان بمیرند. (ابراز احساسات)

این یکی از اشتباهات دیگر یانکی‌هاست که بمرو زان بدان پی خواهند برد. بعلاوه، آدم‌هایی که در خانه‌های شیشمای زندگی می‌کنند نباید سنگ‌پرانی کنند، بخصوص وقتی که شیشه نسبتاً شکننده باشد. ما مشکلاتی داشته‌ایم و همچنان هم خواهیم داشت ولی مردم ایالات متحده نیز، بویژه فقیرترین بخش‌های آن، دارند با مشکلاتی روزافزون مواجه می‌شوند و مشکلات اجتماعی و اقتصادی وخیمی خواهند داشت. تصادفی نیست که جمعیت سیاهان ایالات متحده بطرز ویژه‌ای از بیکاری صدمه دیده است، بالاخص جوانان. آمریکا

کشوری امپریالیستی است که هیچیک از مسائل اجتماعی را حل نخواهد کرد زیرا بعد از نه ماه که حکومت حضرت ریگان در انتظار یک رونق اقتصادی شگفت‌انگیز بود به یک رکود برخورد کرده است و شاخص‌های اقتصادی تنزل یافته‌اند و آنها مجبور شده‌اند این حقایق را اقرار کنند. آنها تورم را مهار نکرده‌اند، بیکاری همچنان رو به افزایش است، و حالا خودشان را در یک رکود اقتصادی می‌یابند. آنها تصمیم گرفته‌اند این مبارزه را علیه ما براه بیاندازند، ولی باید این را در نظر داشته باشند که ما در اروپا و یا آسیا نیستیم، ما به سواحل ایالات متحده بسیار نزدیک هستیم و امواج رادیوئی ما نیز به آنجا می‌رسند.

(ابراز احساسات)

خواهیم دید که کی از همه بیشتر مقاومت می‌کند، خواهیم دید که کی از لحاظ اخلاقی و سیاسی قوی‌تر است، آنها یا ما. (فریادهای "ما قوی‌تریم!")

امپریالیست‌ها نباید مردم ما را با تفاله‌هایی که با کمال خوشوقتی اجازه دادیم کشورمان را ترک کنند عوضی بگیرند! ما نه تنها افراد بالغ کارکشته و مبارز داریم، بلکه نسل جدیدی وجود دارد که عزم انقلابی‌اش در راهپیمایی‌های پیروزمندانه خلق به نمایش گذاشته شد. نسل جدیدی از کوبائی‌ها وجود دارد که آن دو معلمی که کشته شدند نمونه‌های عالی آن بودند، و همچنین بیش از دو هزار معلم و بیش از ۲۰۰ پزشک که در نیکاراگوآ سرگرم کارند، هزاران کارگر انترناسیونالیست که در بیش از ۳۰ کشور خدمت می‌کنند و بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ رزمنده که ماموریت‌های انترناسیونالیستی انجام داده‌اند. (ابراز احساسات)

مردم ما اینها هستند! (ابراز احساسات ممتد) یکبار دیگر امپریالیست‌ها اشتباه کرده‌اند و در مورد مردم ما هم اشتباه خواهند کرد! البته ما به وظایف انترناسیونالیستی‌مان عمل خواهیم کرد، ما به آنها عمل خواهیم کرد! (ابراز احساسات) ما به مسئولیت‌هایمان در قبال جامعه سوسیالیستی و کشورهای توسعه‌نیافته، در قبال کشورهای جهان سوم عمل خواهیم کرد! ما همچنان به مبارزه و گفتن حقیقت ادامه خواهیم داد، رنج و استثمار خلق‌هایمان را محکوم خواهیم کرد، تهدیدات نسبت به صلح جهانی را که از مسابقه تسلیحاتی جدید و از فقر و توسعه‌نیافتگی ناشی می‌شود محکوم خواهیم کرد! ما از عقایدمان مبنی بر همکاری بین‌المللی دست برنخواهیم داشت! ما از نظراتمان در مورد نیاز کلیه کشورها به همکاری، علیه سیستم‌های اجتماعی متفاوت دست برنخواهیم داشت! ما به وظایفی که بعنوان یک کشور متمدن، بعنوان یک خلق متمدن داریم عمل خواهیم کرد، و مایلیم این کار را انجام بدهیم.

ما بخاطر خود کشمکش، دنبال کشمکش نیستیم، ما مبارزه را بخاطر خود مبارزه نمی‌خواهیم، یا رودرروئی را بخاطر خود رودرروئی، اما طرف دیگر سکه رفتار انقلابی و مارکسیست - لنینیستی ما است، استحکام انقلاب، عزم دفاع از عقایدمان، انقلابمان،

نظام سوسیالیستی‌مان، حق‌مان به حمایت از اصول شرافتمندانه و عادلانه صرفنظر از بهائی که باید پرداخت و شرایطی که باید تحمل کرد. (ابراز احساسات)

امپریالیست‌ها اگر فکر می‌کنند که مردم ما عزم خود را از دست خواهند داد خودشان را گول می‌زنند! (ابراز احساسات) اگر لازم باشد از خودگذشتگی‌ها و فداکاری‌های سالهای اول انقلاب را تکرار کنیم همان کار و بیشتر از آنها را هم بخرج خواهیم داد! (ابراز احساسات)

تاریخ ما، استقلال ما، انقلاب ما، سوسیالیسم ما و پیشرفت ما، همه و همه در اثر قهرمانی و مبارزه بدست آمده است! (ابراز احساسات) و ما آماده‌ایم که تا زمانی که لازم باشد به این راه ادامه بدهیم، حتی اگر برای این کار به تلاش‌های یک، دو، سه و یا چهار نسل از مردم کوبا نیاز باشد. (ابراز احساسات)

ما به امپریالیست‌ها رسماً اخطار می‌کنیم که مردم کوبا یا با انقلابشان زندگی خواهند کرد یا تا آخرین نفر مرد و زن‌شان به‌مراه این انقلاب خواهند مرد!

یا میهن یا مرگ!

پیروزی از آن ماست!

(ابراز احساسات)

حضرات امپریالیست،
نسل جدید کوبا
از نسل پیشین
راسخ تر، انقلابی تر
و انترناسیونالیست تر است
(۶ دسامبر ۱۹۸۱)

این سخنرانی در پنجمین کنگره فدراسیون دانش‌آموزان
دبیرستانی گویا در تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۸۱ ایراد گردیده است.
ترجمه فارسی از متن انگلیسی در نشریه گرانما، مورخ ۲۵ دسامبر
۱۹۸۱ توسط بهمن ارمغان صورت گرفته است.

* * *

رفقای عزیز:

خوب، شما از من خواستهای چند کلمه‌ای صحبت کنم. من متنی برای سخنرانی
همراه ندارم، زیرا وقت نوشتن آنرا نداشتم. وقتی در خلال یک مراسم رسمی در ۲ دسامبر
ایوت* به من گفت که "کنگره را فراموش مکن" عهد کردم در آن شرکت کنم. البته این
تنها دلیل آمدنم به این کنگره نیست. من واقعا مشتاق بودم دیدار کوتاهی از این کنگره
داشته باشم و به نمایندگان خوشآمد بگویم. (ابراز احساسات ممتد)

من همواره فعالیت‌های محصلین، بویژه کنگره‌هایشان را با علاقه دنبال کرده‌ام. باید
اعتراف کنم که ما این اواخر فعالیت‌ها و تعهدات فراوانی داشتیم، از جمله جلسه پلنوم
کمیته مرکزی و فعالیت‌های دیگر روز گذشته. اما بهر حال، مصمم بودم به دیدارتان بیایم.
و همانطور که گفتم، برای ایراد سخنرانی نیامده‌ام، زیرا فکر می‌کنم رفیق ماچادیتو** نقدا
یک سخنرانی تهیه کرده و سخت هم روی آن کار کرده است. (ابراز احساسات) او نقش را
همراهش دارد و بعنوان کنگره آنرا ایراد خواهد کرد.

از طرف دیگر، به خودم گفتم: "امروز در چه حالی هستیم؟" و متوجه شدم گلویم

* خانم ایوت وگا (Ivette Vega)، رئیس سابق سازمان دانش‌آموزان.

Machadito **

وضع چندان خوبی ندارد. شاید در جلسه دیروز کمیته مرکزی از کسی سرماخوردگی گرفتم، (خنده حضار) ولی حقیقت اینست که وقتی جلسه را ترک می‌کردم گلویم کمی خارش داشت؛ درجه نگذاشتم ببینم حرارت بدنم چقدر است ولی، بهر حال اینها همه بخشی از کار یک انقلابی است، سرماخوردگی، گلودرد و این قبیل چیزها. (خنده حضار و ابراز احساسات)

شاید اشتباه بزرگ من اینست که هنوز خودم را یک محصل می‌دانم. (خنده حضار و ابراز احساسات) برایم دشوار است زمانی را که محصلی به سن و سال شما بودم، و ایام تحصیل دانشگاهی‌ام را بیاد نیاورم و یا در نظر مجسم نکنم. اما وقتی که نگاهی به زندگی خودم می‌اندازم، آنچه بیش از همه برایم دردآور است این نیست که بسختی می‌توانم ثابت کنم که هنوز هم مثل همه شما یک محصل هستم، بلکه آنچه برایم دشوار است مقایسه بین زندگی آموغ ما و زندگی امروزه شما است. چون امروزه، پس از گذشت سالهای انقلاب، جوانان ما از آموزشی چون آموزش شما برخوردارند، جوانان ما از امکانات و فرهنگ سیاسی و انقلابی که شما دارید برخوردارند.

تفاوت عظیمی بین زندگی دانشجویی آن زمان و امروز وجود دارد. اولاً، در آن زمان تعداد محصلین قلیل بود، و عموماً از بخش‌های صاحب امتیاز جامعه بودند. پسران و دختران دهقانان ما در دشت‌ها و کوهستان‌ها، پسران و دختران کارگران ما که در پایتخت یا دیگر نواحی کشور زندگی می‌کردند، امکان آنرا نداشتند که به دبیرستان و یا انستیتوهای فنی بروند. آن موقع چند دبیرستان وجود داشت؟ تعدادی انگشت شمار، یکی در سانتیاگو، یکی در ودادو*، الی آخر. از میان مردم فقیر تعداد قلیلی فرصت آنرا بدست می‌آوردند که به دنبال تحصیل بروند. تعدادی بسیار قلیل، آنهایی که به قدر کافی شانس داشتند که در شهری زندگی می‌کردند که دبیرستان داشت و والدینشان زحمات زیادی را بر خود هموار می‌کردند تا مخارج تحصیلشان را بپردازند. در آن زمان عملاً هیچ مدرسه فنی در کوبا وجود نداشت. و چند تائی هم که وجود داشت در دسترس اقلیتی کوچک بود. امروز ما حتی نمی‌دانیم چند تا دبیرستان داریم، چون مشکل بتوان رد آنها را گرفت؛ در شهرها، در روستاها، در همه جا، مدارس روزانه، مدارس شبانه‌روزی وجود دارد. مشکل بتوان حساب تعداد مدارس فنی، مدارس حرفه‌ای، مدارس تربیت معلم، مدارس نظامی، مدارس پرورش معلمین تربیت بدنی و غیره را نگه داشت.

همه ما عمیقاً احساس رضایت می‌کنیم از اینکه می‌بینیم جوانان ممتاز ما امروزه از امکان تحصیل برخوردارند، از این امکان برخوردارند که دانش و آموزش بیشتری کسب

کنند. اینها همه مهیج و تکان‌دهنده است، اما مهم‌تر از این دست‌اوردها، ثمرات این تلاش است، و ما می‌توانیم این ثمرات را در وجود شما، در آموزش شما، در شور و اشتیاق‌تان و در آگاهی استثنائی‌تان ببینیم.

احتمالا برای‌تان دشوار است تصور کنید که وقتی ما انقلاب را آغاز می‌کردیم، یعنی در زمان حمله به پادگان مونکادا (در سال ۱۹۵۳) و به هنگام پیاده شدن از کشتی گرانما (در سال ۱۹۵۶) این شما بودید که در مد نظر داشتیم. آن زمان شما حتی به دنیا هم نیامده بودید، و با اینحال ما برای شما می‌جنگیدیم. فکر می‌کنم این بهتر از هر چیز دیگری قدرت عقاید را متجلی می‌سازد، زیرا که ما برای عدالت، شرف، رفاه و آینده مردم‌مان مبارزه می‌کردیم. و نیز برای آینده نسل‌های جدید. و شما واقعا آن نسل جدید هستید، یا بهتر است بگویم نخستین طلایه نسل جدیدی که ما بخاطرش می‌جنگیدیم؛ شما ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ و یا ۲۰ سال دارید و مدت‌ها پس از حمله به مونکادا و یا پیاده شدن نیروهای رزمنده از کشتی گرانما به دنیا آمدید. ما پاداش زحمات‌مان را در وجود شما می‌بینیم. ما آن را در رفتار شما، در طرز برخورد شما و در روحیه رزمجوئی شما مشاهده می‌کنیم، و احساس می‌کنیم که پاداش تلاش‌ها و مبارزات‌مان را دریافت کرده‌ایم.

شاید بعضی‌ها تا حدی در این مورد تردید داشتند که نسل جدید ما چطور از آب درخواهد آمد، که شاید از نسل قدیم کمتر انقلابی باشد، شاید آگاهی این نسل کمتر باشد. و حالا چه در برابر چشمان‌مان مشاهده می‌کنیم؟ با لذتی بی‌حد و حصر نسل جدیدی را می‌بینیم که از روحیه رزمجوئی و آگاهی انقلابی عظیم‌تری برخوردار است. نسل جدید ما این را اثبات کرده است، و این جوانان احتیاجی نداشتند که تجربه خلیج خوکها (در سال ۱۹۶۱) و یا بحران موشکی اکتبر (سال ۱۹۶۲) یا تجربه سالهای سرد ما باشد. مسلح ضدانقلابی را پشت سر بگذارند. یا اگر از این هم عقب‌تر برویم. محبور بودند تجربه مونکادا و یا پیاده شدن از کشتی گرانما را پشت سر بگذارند. و بعد. پس از یک دوره نسبتا آرام، وقتی که باز مجبور شدیم دست به نبردهای مهم دیگر بزنیم. مثل سرد با عناصر لومپن که داشتند سر بلند می‌کردند و وقتی لازم آمد مردم‌مان را بسیج کنیم، تمام جوانان ما و تمام محصلین ما در پیشاپیش صفوف راهپیمائی‌ها، در خط مقدم نبرد روزانه قرار داشتند. (براز احساسات)

این مطلب بار دیگر همین اواخر ثابت شد، که با در نظر گرفتن تهدیداتی که علیه کشورمان صورت می‌گرفت، و نیز با توجه به خطر یک حمله قریب‌الوقوع، وقتی که ناگزیر شدیم برای دست‌وپنجه نرم کردن با مشکلات مربوط به دفاع و تولید مردم‌مان را بسیج کنیم تا بر دشواریهایی که اوضاع اقتصاد جهانی بر ما تحمیل کرده بود فائق آئیم - باری در تظاهرات عظیمی که صورت گرفت محصلین ما در صفوف پیش‌تازان و در پیشاپیش صفوف

قرار داشته‌اند. (ابراز احساسات) وقتی که در سوگ مرگ بیرحمانه، بی‌دلیل و تنفرانگیز دو تن از معلمین کوبائی بودیم (که چند ماه پیش هنگام انجام ماموریت در نیکاراگوا توسط نیروهای ضدانقلاب کشته شدند - م) و دهها هزار نفر از هموطنان ما می‌گفتند آماده‌اند جای آنها را بگیرند، محصلین ما اولین کسانی بودند که به‌مراه معلمین‌شان داوطلب شدند. (ابراز احساسات)

بگذارید حکایتی را برایتان تعریف کنم که نشانگر روحیه محصلین ما است. همانطور که می‌دانید، امسال مجبور شدیم "نیروی میلیشای منطقه‌ای" را تشکیل بدهیم، نیروهای دفاعی‌مان را تقویت کنیم و برنامه‌های سازماندهی و آموزش نیروهای مسلح‌مان را تسریع نمائیم و به کار دریافت تجهیزات نظامی بپردازیم. در نتیجه، به تعدادی تکنیسین برای واحدهای رزمی احتیاج داشتیم، تعدادی محصل سال آخر دبیرستان - رویهمرفته، به بیش از ۱۰۰ متخصر در زمینه‌های مختلف احتیاج داشتیم - و ناچار بودیم بفوریت این تکنیسین‌ها را پیدا کرده، انتخاب نموده و به عضویت واحدهای رزمی درآوریم. ما با ۳۰۰ محصل سال آخر این رشته‌های تخصصی صحبت کردیم با این هدف که نظر بیش از ۱۰۰ تن از آنها را به این کار جلب کنیم. و نتیجه این کار واقعا ستودنی، استثنائی، و در حقیقت شگفت‌انگیز بود. تمام ۳۰۰ نفر بلااستثناء، داوطلب به عهده گرفتن آن پست‌ها شدند، تمام ۳۰۰ نفرشان. (ابراز احساسات)

سال‌های اول انقلاب را بخاطر می‌آورم، وقتی که محصلینی که در آن شرکت داشتند از طرز برخورد سیاسی ممتازی برخوردار بودند. آن زمان لازم شد که محصلین را برای یک‌سری وظایف انتخاب کنیم؛ و بخاطر می‌آورم که عکس‌العمل آنها تا چه اندازه پرشور و مشتاقانه بود. ولی هیچ موردی را بخاطر ندارم که صددرصد محصلین به این نحو مثبت، با وجدان، مسئولانه و مشتاقانه واکنش نشان داده باشند. و فکر می‌کنم که این نمونه حتی به بدبین‌ترین آدم‌ها هم نشان می‌دهد که محصلین، و کل نسل جوان انقلابی ما از چه کیفیت عالی‌ای برخوردار است. (ابراز احساسات)

این مطلب بطور کلی در عکس‌العمل جوانان ما نسبت به تکالیف داخلی و بویژه نسبت به تکالیف انترناسیونالیستی به اثبات رسیده است.

من واقعا احساس می‌کنم که این عکس‌العمل عالی است و علاوه بر این، باعث می‌شود که همگی ما نسبت به آینده کشورمان و نسبت به نقش کشورمان در امور جهان احساس اطمینان کنیم. کشور ما کشور کوچکی است، ولی من بر این عقیده هستم که در خلال انقلاب، کشور کوچک ما محاسن بزرگی را پرورش داده است.

وقتی که به جوانان‌مان فکر می‌کنم، وقتی که در مورد شما فکر می‌کنم، حتی یک لحظه هم نمی‌توانم مشکلات و تکالیف عظیم آینده را از یاد ببرم. شما کسانی هستید که در سال

۲۰۰۰ زنده خواهید بود. در واقع، در سال ۲۰۰۰ شما هنوز جوان خواهید بود. (فریادهای حضار: "تو هم همینطور!") بسیار خوب، همزمان. (خنده حضار و ابراز احساسات) بیست سال خیلی سریع می‌گذرد و ما به طیف وسیع مشکلاتی که در دهه‌های آینده در انتظار جهان خواهد بود واقف هستیم: جمعیت رو به تزاید، که به ۶ میلیارد بالغ خواهد شد، مشکل غذا، آب، منابع طبیعی، آلودگی هوا و محیط و عقب‌نگه‌داشته‌شدگی - مسائلی که بخش عظیمی از بشریت در آینده باید با آن روبرو بشود. من برآستی معتقدم که این مشکلات آزمایش سختی را در برابر بشریت قرار خواهد داد و اعتقاد راسخ دارم که جوانان ما باید آماده باشند تا از عهده این آزمایش برآیند.

به هیچکس نباید این فکر نادرست را القاء کرد که نسل‌هایی که مجبور بودند با مشکلات و تکالیف دشوار دست‌وپنجه نرم کنند - مثلاً آنهایی که مجبور بودند در دهه بین ۱۸۶۸ و ۱۸۷۸ علیه استعمار اسپانیا مبارزه کنند، یا آنهایی که در ۱۸۹۵، ۱۹۳۳، ۱۹۵۳، ۱۹۵۹ و طی سالهای اخیر مبارزه کردند - تنها نسل‌هایی بودند که ناگزیر از انجام چنین کاری بودند. من فکر می‌کنم که نسل جدید اگر نه با آزمایش عظیم‌تر، دستکم با آزمایشی مشابه با آنچه نسل‌های پیشین با آن روبرو بودند مواجه است. و این نسل ناچار خواهد بود با مشکلاتی بس عظیم‌تر و دشوارتر دست‌وپنجه نرم کند. تنها راه پیروز شدن در چنین آزمایشی اینست که برایش آماده باشیم، وقتی در مورد تحصیل، انضباط و تلاش از جانب محصلین صحبت می‌کنیم، منظورمان همین است؛ چیزی که رفیق فرناندز در اینجا درباره آن صحبت کرد. و این بسادگی یعنی اینکه جوانان ما باید از دانش‌تکنیکی و علمی برخوردار باشند تا بتوانند از عهده این آزمایش برآیند. آنها باید از سازماندهی، انضباط و آگاهی انقلابی لازم برخوردار باشند. اطمینان دارم هرچه بیشتر به عظمت تکالیفی که آینده برایتان در چنته دارد پی ببرید، این گفته مرا بیشتر به خاطر خواهد آورد.

گاهی اوقات مقداری تلاش لازم است تا جوانان متقاعد شوند که باید درس بخوانند. گرچه وقتی که من محصل بودم درست نمی‌فهمیدم که محصل بودن واقعا یعنی چه و حالا آنرا بمراتب بهتر درک می‌کنم. و می‌توانیم بگوئیم که، به احتمال زیاد، هیچ نوع ورزشی لذت‌بخش‌تر از مطالعه نیست. این بدان معنی نیست که باید اشکال دیگر ورزش را از نظر دور بداریم، چون از اینکه محصل ممتازی باشیم ولی نتوانیم حتی یک کیلومتر هم راه برویم نفع چندانی حاصل‌مان نخواهد شد. هر دو نوع ورزش ضروری هستند؛ هم ورزش فیزیکی و هم ورزش فکری مطالعه. لذت بزرگی است که آدم چیزی را کشف کند، چیزی جدیدی را فرا بگیرد، بتواند هرچه بیشتر دنیای پیرامون خودش را درک کند، اینکه آدم کلیه چیزهایی را که به ما کمک می‌کنند تا قوه دماغی‌مان را پرورش داده و تا سرحد امکان زندگی‌مان را ثمربخش‌تر کنیم، درک کند. واقعا لذتی بالاتر از فرا گرفتن دانش

نیست. هیچ چیز به اندازه دانش شآن و حیثیت انسان را بالا نمی‌برد. و با این وجود، تکرار می‌کنم، گاهی اوقات هست که ما ناچاریم جوانانمان را متقاعد کنیم که باید درس بخوانند.

از قرار معلوم خود شما در اینجا این مسئله را مطرح کرده‌اید که در دادن نمره و ترتیب دادن امتحانات سختگیری بیشتری نشان داده شود. فرناندز آنرا توضیح داد و من نمی‌خواهم وارد این جزئیات بشوم. تنها می‌خواهم از شما درخواست کنم که اهمیت فراوان و بی‌حد و حصر درس خواندن و لذت فراوان و بی‌حد و حصری را که از مطالعه و فرا گرفتن علم حاصل می‌شود درک کنید.

در زمینه فعالیت انقلابی، اگر بخواهم از ته قلبم صحبت کنم، باید بار دیگر بگویم که به شما به دیده پاداش تلاش‌هایمان می‌نگریم. می‌خواهم بگویم که اعتماد ما به شما بی‌حد و حصر است، و اینکه به این حقیقت معتقدیم که این نسل جدید، یک نسل بزرگ انقلابی خواهد بود. (ایراز احساسات) در حال حاضر ما باید آماده مبارزه در کلیه زمین‌ها باشیم، آماده باشیم از کشورمان دفاع کنیم و با مشکلات و دشواریهای اقتصادی‌مان روبرو شویم.

در جلسه پلنوم دیروز ما این مسائل و نیز تدابیری را که باید جهت دست‌وپنجه نرم کردن با این دشواری‌ها اتخاذ کرد مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم. در شرایط حاضر ما به تلاش‌های شما، به مبارزه شما نیاز داریم. ما به حمایت محصلین از اقداماتی که انقلاب باید اتخاذ کند تا با امپریالیسم و دشواری‌های اقتصادی‌مان مواجه شود، نیاز داریم. (ایراز احساسات)

می‌خواهم چیزی را به شما بگویم که فکر می‌کنم از اهمیت فراوانی برخوردار است. دشمنان امپریالیست ما فکر می‌کنند که خیلی دشوار است بتوانند حریف این نسل انقلابی بشوند - منظور نسل ما است. آنها می‌گویند که این نسل خیلی رادیکال است، خیلی قاطع است، خیلی خشن است؛ و اینکه خیلی دشوار است که این نسل را رام کرد، خنثی کرد، مرعوب کرد، فاسد کرد. امیدی که در دل می‌پروراندند اینست که نسل جدید با این نسل فرق کند، کمتر انقلابی باشد، آنقدر قاطع نباشد، آنقدر خشن نباشد، آسان‌تر بشود آنرا تحت تاثیر ایدئولوژی امپریالیستی قرار داد، آسان‌تر بشود آنرا رام کرد، تضعیف و فاسد کرد. اینها رویاها و آمال دشمنان امپریالیست ما هستند. اما من کاملاً اطمینان دارم که پاسخ ما بحد اعلا روشن است. (فریادهای "نه!") واضح است که پاسخ ما در اعمال ما نهفته است. و ما اعتقاد راسخ داریم که شما محصلین، شما جوانان ما، شما نمایندگان جوانان کشور ما - زیرا تمام جوانان کشورمان تحصیل می‌کنند - می‌توانید به امپریالیست‌ها اینطور پاسخ بدهید: حضرات امپریالیست، نسل جدید کوبائی‌ها از نسل پیش از خود

راسخ‌تر، خشن‌تر، انقلابی‌تر، انترناسیونالیست‌تر و سرسخت‌تر است. (ابراز احساسات و فریادهای "فیدل، حتما، یانگی‌ها را محکم بزن!" و "اگر امپریالیست‌ها فکر می‌کنند می‌توانند ما را مرعوب کنند در اشتباهند، چون مادامی‌که نسل جوان مصمم است، انقلاب برای همیشه پایدار خواهد ماند!") تکرار می‌کنم: راسخ‌تر، خشن‌تر، سخت‌گیرتر، انقلابی‌تر، انترناسیونالیست‌تر و حتی سرسخت‌تر از نسلی که ما را الهام بخشید و آموزش داد.

یا میهن یا مرگ!

پیروزی از آن ماست!

(ابراز احساسات ممتد و پرشور حضار)

۱۸

تأمین بهداشت عمومی
وظیفهٔ انقلاب است
(۹ دسامبر ۱۹۸۱)

این سخنرانی در مراسم اختتامیه پنجمین کنگره اتحادیه کارگران خدمات بهداشتی، در تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۸۱ در شهر کاماگوئه* ایراد گردیده است. ترجمه فارسی از متن انگلیسی در نشریه گرانا، مورخ ۲۵ دسامبر ۱۹۸۱، توسط سیاوش نواب صورت گرفته است.

* * *

رفقا:

همانطور که همگی می دانید، یا دستکم نمایندگان کنگره می دانند، نامهای که فرستادم اوایل این کنگره قرائت شد. چیزی که اتفاق افتاد این بود که اوضاع چنانکه برنامه ریزی شده بود رخ نداد. نامه را از آن جهت برای شما فرستادم که فکر می کردم امکانش برایم وجود نخواهد داشت که در کنگره شما شرکت کنم، اگرچه امید خود را از دست نداده بودم که به طریقی وقت آنرا بدست آورم که در اینجادر کنار تان حضور پیدا کنم - حتی اگر شده برای چند دقیقه. من به رفیق لزکانو** پیغام فرستادم که تا آخرین لحظه قرائت نامه را به تعویق بیندازد. (خنده و ابراز احساسات) اما پیغام بدست او رسید و اولین کاری که او کرد این بود که نامه را خواند (ابراز احساسات) که ضمن آن من از بابت عدم حضور در کنگره پوزش خواسته بودم. فکر کردم باید این مطلب را توضیح بدهم.

بهر حال، می خواستم منتهای سعی و کوشش خودم را بعمل آورم تا دستکم در آخرین جلسه کنگره حاضر باشم، تا تحسین و قدردانی مردم و حزب مان را نسبت به کار عالی ای که توسط پزشکان و کارگران خدمات بهداشتی ما بطور کلی در زمینه مبارزه علیه بیماری

* Camagüey

** Lezcano

مسری "دنگ" (که ویروس آن توسط سازمان جاسوسی سیا وارد کوبا شد) انجام گرفته ابراز نمایم، و همچنین از تلاش‌هایی که در زمینه بهداشت از جانب شهرستان گاماگوئه انجام گرفته قدردانی کنم و از شخصیت خارق‌العاده دنیای علم یعنی کارلوس فینلای* ستایش بعمل آورم.

برای آنکه بتوانیم تصویری از پیشرفت‌هایی که در زمینه بهداشت در کوبا پس از پیروزی انقلاب انجام گرفته بدست آوریم می‌بایست چند مورد را مقایسه کنیم - عمدتاً در رابطه با وضعیت موجود در کشورهای باصطلاح جهان سوم، یعنی در کشورهای توسعه‌نیافته. از نقطه نظر توسعه اقتصادی و تعلق‌مان به گروهی از کشورهایی که قربانی استعمار، استعمارنو و امپریالیسم بودند، هنوز می‌توان کشور ما را بعنوان یک کشور توسعه‌نیافته و یا رو به توسعه تعریف کرد. مع هذا، باز هم می‌توانیم مقایسه‌ای بین پیشرفت بهداشت عمومی در این جهان توسعه نیافته و بهداشت عمومی کشورهای پیشرفته بعمل آوریم و بدین ترتیب تصویری از پیشرفتی که توسط کشور ما پس از انقلاب صورت گرفته بدست آوریم. البته، این ابداً به آن معنی نیست که می‌بایست احساس رضایت کرده و به پیشرفت‌ها و افتخارات‌مان اکتفا کنیم.

بعنوان مثال، ضمن آنکه طول عمر متوسط افراد در کشورهای پیشرفته بیش از ۷۲ سال است، در آفریقا و آسیا این رقم بسختی به ۵۰ سال می‌رسد و در بسیاری از این کشورها از این میزان نیز بمراتب پائین‌تر است. میزان مرگ و میر نوزادان در کشورهای توسعه‌نیافته بین ۱۰ تا ۲۰ مورد در هر ۱۰۰۰ تولد است. در حال حاضر، این میزان در بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته بین ۱۰۰ و ۲۰۰ و خرده‌ای در هر ۱۰۰۰ نوزاد زنده است. بنا بر ارقام رسمی سازمان "یونیسف"*** از ۱۲۲ میلیون کودکی که در سال ۱۹۸۰، سال جهانی کودکان، بدنیا آمدند، از هر ده تای آنها یکی - یعنی ۱۲ میلیون آنها - از دنیا رفته‌اند، آنهم عمدتاً در کشورهای کمتر توسعه‌نیافته. به بیان کلی، از هر ۱۰ کودک سه تایشان پیش از رسیدن به سن پنج سالگی از دنیا می‌روند. در فقیرترین کشورها، از هر ده کودک نه تایشان هیچگاه به خدمات بهداشتی دسترسی پیدا نمی‌کنند، آنها در سال اول حیاتشان در مقابل هیچکدام از معمول‌ترین بیماری‌هایی که عمدتاً باعث مرگ و میر نوزادان می‌گردند واکسینه نمی‌شوند، کمتر از نیمی از آنها خواندن و نوشتن را فرا خواهند گرفت، یک‌پنجم در فقر مفرط زندگی خواهند کرد، و بطور کلی ۷۵ درصد از آنهایی که به حیاتشان ادامه می‌دهند در فقر،

Carlos Finlay *

*** یونیسف (UNICEF)، مخفف انگلیسی صندوق بین‌المللی اضطراری ملل متحد برای کودکان.

شرایط غیربهداشتی، بیسوادی و جهل که وجه مشخصه اکثریت کشورهای توسعه‌نیافته است غوطه خواهند خورد.

بطور خلاصه: از هر ۱۰۰۰ نوزادی که در فقیرترین کشورهای جهان دنیا می‌آیند ۲۰۰ تن آنها پیش از رسیدن به سن یک سالگی از دنیا می‌روند، ۱۰۰ تن دیگر پیش از رسیدن به سن پنج سالگی می‌میرند، و تنها ۵۰۰ تن تا سن ۴۰ سالگی به حیاتشان ادامه می‌دهند. پانزده میلیون کودک زیر پنج سال هرساله از دنیا می‌روند که این رقم معادل بیش از یک‌سوم کل میزان مرگ‌ومیر در جهان است.

وضعیت مادران نیز به همان اندازه تکان‌دهنده است. هرساله بیست و پنج میلیون نفر از زنان از ناخوشی‌های ناشی از بارداری و زایمان رنج می‌برند. برطبق ارقام سازمان بهداشت جهانی، میزان مرگ‌ومیر مادران در برخی مناطق توسعه‌نیافته گاه ۲۰ برابر میزان همین مرگ‌ومیر در کشورهای توسعه‌یافته است. در بعضی کشورها این میزان حتی بحد بالای ۵۰۰ در هر ۱۰۰۰۰۰ زایمان می‌رسد، و در برخی نواحی آفریقا این میزان حتی به حد بالای بیش از ۱۰۰۰ در هر ۱۰۰۰۰۰ زایمان بالغ می‌شود.

در آفریقا و آسیا هرساله ۵۰۰۰۰۰ نفر از زنان به علت مشکلات ناشی از بارداری جان خود را از دست می‌دهند، و به این ترتیب یک میلیون کودک یتیم از خود به جای می‌گذارند.

سوء تغذیه و کم‌خونی علت دوسوم میزان مرگ‌ومیر در میان مادران در کشورهای توسعه‌نیافته می‌باشد.

هرساله، ۲۱ میلیون کودک با کمتر از وزن طبیعی در کشورهای توسعه‌نیافته بعنیا می‌آیند که علت آن سوء تغذیه و دیگر بیماری‌هایی است که مادران باردار بحال دچارند. برطبق مطالعات سازمان بهداشت جهانی، در برخی از فقیرترین کشورها، تعداد زایمانهای زودرس بین ۴ و ۱۱ درصد و تعداد مرگ‌ومیرهای ناشی از زایمان بین ۴۳ و ۷۴ درصد است. بالاترین تعداد مرگ‌ومیر در کشورهای توسعه‌نیافته بعلت بیماری‌های عفونی و انگلی است. می‌توان گفت که در این کشورها یک‌دهم طول عمر شخص در ابتلاء شدید به این بیماری‌ها تلف می‌شود. علیرغم گسترش عظیم انواع واکسن‌ها و نتایج شگفت‌انگیز واکسیناسیون جهت پیشگیری از بیماری‌های متعدد، تنها تعدادی کمتر از ده درصد از ۸۰ میلیون کودکی که در کشورهای توسعه‌نیافته متولد می‌شوند عملاً هرساله واکسینه می‌گردند. بیماری‌های ناشی از اسهال یکی از علل عمده مرگ‌ومیر نوزادان است. و مالاریا، علیرغم این حقیقت که می‌توان آنرا ریشه‌کن نمود، همچنان یکی از شایع‌ترین انواع بیماری است. نزدیک به ۸۵۰ میلیون نفر در مناطقی زندگی می‌کنند که تنها تلاش‌های نیم‌بند و جزئی جهت مبارزه با مالاریا انجام گرفته است، ۲۵۰ میلیون نفر دیگر در مناطقی بسر

می‌برند که مطلقاً هیچ کاری جهت جلوگیری از شیوع این بیماری صورت نگرفته است. در آفریقا به تنهایی هرساله بیش از یک میلیون کودک در نتیجه ابتلاء به مالاریا از دنیا می‌روند.

بیماری "شیستوسومیاسیس" * در ۷۰ کشور وجود دارد و بین ۱۸۰ تا ۲۵۰ میلیون نفر در آفریقا و آسیا بدان دچارند.

بیش از ۲۰ درصد بزرگسالان در برخی مناطق آفریقا از کوری ناشی از بیماری اونکوسرکوسیسیس ** یا کوری آبی رنج می‌برند، و بیش از ۶۵۰ میلیون نفر در جهان سوم گرفتار (بیماری انگلی) اسکاریس † هستند.

یک عامل اساسی دیگر که تاثیر تعیین‌کننده‌ای بر بهداشت اکثریت عظیم ساکنان جهان توسعه‌نیافته دارد مشکل سوء تغذیه است، که خود نتیجه فقر مفرط و گرسنگی و نیز باعث ناخوشی‌ها و بیماری‌های متعدد است. طبق برآوردهای سازمان‌های بین‌المللی، نزدیک به ۵۰۰ میلیون نفر قربانی سوء تغذیه هستند، و این رقم به همان نسبت که به سال ۲۰۰۰ نزدیک‌تر می‌شویم همچنان افزایش بیشتری خواهد داشت. میزان مصرف کالری و پروتئین تعداد عظیمی از ساکنان کشورهای توسعه‌نیافته پائین‌تر از سطح نیازهای اساسی آنها است. در حالیکه کشورهای پیشرفته میزان مصرف کالری سرانه‌شان ۳۴۰۰ است - رقمی که بمراتب بالاتر از میزان مورد نیاز است - کشورهای توسعه‌نیافته بسختی و بندرت حتی ۲۰۰۰ کالری بطور سرانه مصرف می‌کنند.

یکی از تکان‌دهنده‌ترین مسائل در زمینه بهداشت عمومی در جهان توسعه‌نیافته مسئله پرسنل متخصص است. بخش عظیمی از جمعیت این کشورها هیچگونه دسترسی به خدمات بهداشتی ندارد، تا چه رسد به درمان تخصصی. بر طبق مطالعات و تحقیقات تطبیقی که توسط سازمان بهداشت جهانی انجام گرفته است، چنین تخمین زده می‌شود که در کشورهایی که از همه کمتر توسعه‌یافته‌اند برای هر ۲۴۰۰ سکنه و یا بیشتر تنها یک کارگر خدمات بهداشتی وجود دارد - و این رقم شامل پزشکان "تجربی" و نیز افرادی است که از طریق سنتی مداوا و درمان می‌کنند. در آن دسته از کشورهای توسعه‌نیافته که رفاه بیشتری موجود است، این نسبت ۱ در ۵۰۰ است، و در کشورهای پیشرفته یک نفر برای هر

* شیتوسومیاسیس (Schistosomiasis)، نوعی بیماری است که موجب ناراحتی‌هایی در کبد، مثانه، شش‌ها و سیستم مرکزی اعصاب می‌شود.

** اونکوسرکوسیسیس (Oncocercosis)، مرضی که سبب ایجاد برآمدگی‌های بافتی زیر پوست شده و وقتی به چشم سرایت می‌کند سبب ناراحتی و غالباً کوری می‌شود.

† Ascariasis

۱۳۰ نفر. علاوه کارگر خدمات بهداشتی در کشورهای پیشرفته از آموزش بمراتب عالی‌تری برخوردار است.

میانگین تعداد پزشک به نسبت سکنه در کشورهای عقب‌افتاده‌تر معادل یک پزشک برای هر ۱۷۰۰۰ نفر است، در کشورهای مرفه‌تر جهان توسعه‌نیافته این نسبت یک نفر برای هر ۲۷۰۰ نفر است، و در کشورهای پیشرفته برای هر ۵۲۰ نفر یک پزشک وجود دارد. بهمین ترتیب، در حالیکه در کشورهای فقیرتر جهان توسعه‌نیافته برای هر ۶۵۰۰ سکنه یک پرستار وجود دارد، این نسبت در کشورهای پیشرفته معادل یک پرستار برای هر ۲۲۰ نفر است.

حالا، با توجه به موقعیت کشور ما بعنوان یک کشور جهان سوم، وضعیت کنونی آن در زمینه بهداشت عمومی چیست؟ بگذارید ارقامی در اختیارتان بگذارم که می‌توانیم آنها را با ارقامی که ذکر شد مقایسه کنیم.

"تعداد تولد نوزادان در کوبا در سال ۱۹۸۰ به نسبت ۱۴/۱ نوزاد در هر ۱۰۰۰ سکنه بود. همانطور که می‌دانید، نسبت تولد نوزادان رو به تنزل است. این میزان از سال ۱۹۷۹ پائین‌تر بود - ۱۴/۷ - و به میزان قابل ملاحظه‌ای پائین‌تر از سال ۱۹۷۵ - که ۲۰/۷ در هر هزار نفر بود. بنابر ارقام اولیه، نسبت تولد نوزادان برای سال ۱۹۸۱، ۱۳/۵ در هر هزار خواهد بود.

"میزان مرگ‌ومیر نوزادان هرساله پائین آمده است و به سطحی رسیده است که قابل مقایسه است با سطح مرگ‌ومیر نوزادان در کشورهای پیشرفته. بنابراین، ضمن آنکه این نسبت در سال ۱۹۷۵ به میزان ۲۷/۵ مرگ‌ومیر در هر هزار نوزاد جدید بود، تا سال ۱۹۸۰ به ۱۹/۶ در هر هزار نوزاد رسید، یعنی به میزان ۳۰ درصد کاهش یافته بود. این نسبت در سال ۱۹۸۱ به ۱۹/۴ تقلیل یافت. " فکر می‌کنم که سرحیو* در سخنرانی‌اش یک برآورد اولیه معادل ۱۹/۲ در هزار را ذکر کرد، اما من رقم دیگری را بکار بردم که برآوردی محافظه‌کارانه‌تر است.

"میزان مرگ‌ومیر در میان اطفال مابین سنین یک و چهار سالگی - که میزان آن بطور استثنائی پائین است - از ۱/۱ به ۱ در هر هزار تن بین سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ کاهش پیدا کرد.

"مرگ‌ومیر مادران، که در سال ۱۹۷۵، ۱۳۲ مورد بود، با نسبت ۶۸/۴ در هر ۱۰۰۰۰۰ نوزاد زنده، به ۷۲ مورد در سال ۱۹۸۰، یعنی به نسبت ۵۲/۶ مرگ‌ومیر در هر صد هزار نوزاد زنده تقلیل یافت.

"توجه خاصی می‌بایست به میزان مرگ‌ومیر به سبب امراض ناشی از اسهال و سل

* سرحیو دل‌وایه وزیر بهداشت عمومی کوبا.

مبذول گردد. این امراض در سال ۱۹۵۸، یعنی درست پیش از پیروزی انقلاب در شمار ده عامل طراز اول مرگ‌ومیر در میان کلیه سنین در کوبا بود. بعنوان مثال، در حالیکه در سال ۱۹۶۲، ۴۱۵۷ مرگ ناشی از امراض حاد اسهالی وجود داشت، با نسبتی معادل ۵۷/۳ در هر ۱۰۰۰۰۰ سکنه، در سال ۱۹۸۰ تعداد موارد مرگ‌ومیر ۳۰۷ نفر بود، با نسبت ۳/۱. مرگ‌ومیر ناشی از ابتلاء به بیماری سل از ۱۹/۳ در سال ۱۹۶۲ به ۱/۴ در سال ۱۹۸۰ کاهش پیدا کرد. مرگ‌ومیر ناشی از بیماری‌های اسهالی در اطفال زیر سن یک‌سالگی - که یکی از وحشتناک‌ترین بلایا و یکی از علل عمده مرگ‌ومیر در کشورهای توسعه‌نیافته است - و در سال ۱۹۶۲ به نسبت ۱۳/۵ در هر هزار نوزاد سالم بود، در سال ۱۹۸۰ به ۱/۱ در هزار کاهش یافت.

"میزان ابتلاء به بیماری‌های مسری عفونی به همراه بهبود برنامه‌های کنترل و پرورش و توسعه عمومی خدمات بهداشتی به میزان قابل ملاحظه‌ای در سرتاسر کشور کاهش یافته است. میزان ابتلاء به تب تیفوئید، که یک بیماری مسری بومی بوده است، بین سال ۱۹۷۵ و ۱۹۸۰، از نسبت چهار مرگ‌ومیر در هر ۱۰۰۰۰۰ نفر سکنه به نسبت ۱ مرگ‌ومیر، یعنی به میزان ۷۵ درصد کاهش یافت. میزان ابتلاء به بیماری سل به نسبت ۱۸/۳ درصد بین سال ۱۹۷۵ و ۱۹۸۰ کاهش یافت، یعنی از ۱۴/۲ مورد در هر ۱۰۰۰۰۰ سکنه به ۱۱/۶ مورد.

"تعداد موارد گزارش‌شده برخی بیماری‌های عمده از این گروه از بیماری‌ها عبارتند از: سل: سال ۱۹۶۵، ۴۹۵۸، سال ۱۹۸۰، ۱۱۳۰. دیفتری: سال ۱۹۶۵، ۶۲۵، سال ۱۹۸۰، صفر. کزاز: سال ۱۹۶۵، ۵۰۹، سال ۱۹۸۰، ۲۶. کزاز اطفال: سال ۱۹۶۵، ۹۹، سال ۱۹۸۰، صفر. بین سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۸۰ هیچ موردی از مالاریای محلی گزارش نشده است.

"افزایش شایان توجهی در تعداد معاینات پزشکی صورت گرفته است. این افزایش پیگیر با بهبود قابل ملاحظه‌ای در خدمات بهداشتی و پزشکی همراه بوده است، آنهم به سبب خدمات بهتر در پلی‌کلینیک‌ها، بیمارستان‌ها و غیره، توسعه بیشتر خدمات سیار، برنامه‌های پیشگیری و درمان که در سراسر کشور به اجرا گذاشته شده، افتتاح مراکز بهداشتی جدید در مناطق متفاوت و بسط و توسعه خدمات تخصصی در بیمارستان‌ها و پلی‌کلینیک‌های نقاط مختلف کشور.

"تعداد معاینات پزشکی در سال ۱۹۷۰ به ۱۹۳۰۰۰۰ و در سال ۱۹۸۰ به ۴۵۱۶۶۰۰۰ بالغ شد، یعنی ۴/۶ ویزیت برای هر نفر از سکنه کشور.

"تعداد تخت بیمارستان‌ها نیز در چند سال گذشته افزایش یافته است. تجزیه ارقام آن برای تعداد معمولی تخت بیمارستان در ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱ بقرار زیر است: برای مراقبت

بهداشتی ۴۸۹۵۴ تخت، برای مددکاری اجتماعی ۱۱۰۵۲ تخت، جمع کل ۶۰۵۰۶ تخت.

"تعداد کل کارگران خدمات بهداشتی در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۰، ۱۵۷۹۳۳ نفر، زنان ۱۰۹۴۲۷ نفر یعنی ۶۹/۳ درصد، مردان ۴۸۵۰۶ نفر، یعنی ۳۰/۵ درصد.

"تعداد کل پرستار در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۰: ۱۴۱۵۶ نفر. کمک پرستار، ۱۳۰۳۷ نفر، یعنی برای هر ۳۵۷ سکنه یک پرستار و یا کمک پرستار.

"تعداد پزشکان، در ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۱، ۱۶۱۹۳ نفر بود، یعنی یک پزشک برای هر ۶۰۰ سکنه."

ماچادیتو به یادم آورد که وقتی در وزارت بهداشت بود، در زمان مهاجرت پزشکان (بلافاصله پس از پیروزی انقلاب)، کل پزشکی که وجود داشتند به نسبت یک پزشک برای ۲۵۰۰ سکنه بود. حالا برای ۶۰۰ نفر یک پزشک داریم. این رقم طبق آخرین اطلاعات بدست آمده است زیرا من رقمی را که در آخرین سرشماری بدست آمده بود بر تعداد رسمی پزشکان تقسیم کردم و به رقم ۴۹۹/۱ رسیدم. بنابراین، رقم آن زیر ۶۰۰ است. اگر در نظر داشته باشیم که امسال بیش از ۱۰۰۰ پزشک فارغ التحصیل خواهند شد - یک هزار و چندصد تا اگر اشتباه نکرده باشم - ما این نسبت را به مراتب پائین تر از یک پزشک به ازاء هر ۶۰۰ نفر خواهیم رساند و همچنان از آن خواهیم کاست. من به این امر اطمینان دارم.

"تعداد کل پزشکان زن، ۶۰۹۵ نفر یعنی ۳۷/۶ درصد کل پزشکان، پزشکان مرد، ۱۰۵۰۹۸ نفر یعنی ۶۲/۴ درصد. به من گفته اند که تعداد پزشکان زن رو به افزایش است. "تعداد دندانپزشکها در ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۱، ۴۰۸۷ نفر، زنان، ۲۳۷۴ نفر، یعنی ۵۸/۳ درصد، مردان، ۱۷۰۳، یعنی ۴۱/۷ درصد.

"طول عمر متوسط ۷۲ سال است."

فکر می کنم بد نباشد این ارقام را مورد مطالعه قرار دهم زیرا که سطح بهداشتی را که کوبا بدان دست یافته است منعکس می سازند، و این سطح بهداشت بنقد قابل مقایسه با سطح بهداشت کشورهای پیشرفته است. و شکی نیست که این یک دستاورد دیگر است، دستاورد عظیم انقلاب و کارگران بهداشتی ما.

بهداشت عمومی یک اولویت طراز اول و یک وظیفه مقدس انقلاب است. ما صمیمانه اعتقاد داریم که این یکی از تکالیف عمده انقلاب است. و دشمن سعی کرد دقیقاً در همین زمینه به ما ضربه بزند، و عملاً هم با ربودن بیش از نیمی از پزشکانمان - یعنی ۳۰۰۰ پزشک از ۶۰۰۰ پزشکی که بهنگام پیروزی انقلاب در کوبا وجود داشت - این کار را کرد. آن زمان روزهای دشواری را سپری می کردیم. این ضربه باعث شد تا فوراً عکس العمل نشان

دهیم، توجه خاصی نسبت به آموزش پزشکان جدید و توسعه دانشکده‌های پزشکی مبدول داریم تا بتوانیم از عهده این آزمایش سخت برآئیم. و باعث رضایت وافر ماست که اکنون می‌توانیم بگوئیم که ۱۹۳۱۶ پزشک داریم و اینکه تا سال آینده ۱۷۲۰۰۰ پزشک خواهیم داشت و ظرف پنج سال بعد ۲۰۰۰۰ پزشک، و این ارقام همچنان افزایش پیدا خواهند کرد.

نحوه توزیع پزشکان در سطح کشور اکنون بمراتب بهتر از زمان پیش از انقلاب است. پیش از انقلاب غالب آنها در پایتخت متمرکز شده بودند و یا در مراکز استان و برخی از آنها البته بیکار بودند. زیرا ارقام را نه تنها از نقطه نظر کمیت بلکه همچنین باید از نقطه نظر کیفیت مورد بررسی قرار داد: از نظر نحوه توزیع پزشکان در سطح کشور، طرز برخوردشان، آمادگی‌شان جهت خدمت، مدارج‌شان. بسیاری از کشورها می‌گویند که پزشکان زیادی دارند، و بعد جمع کل پزشکان را به تعداد سکنه کشور تقسیم می‌کنند و می‌گویند که مثلا برای هر ۵۰۰۰ سکنه یک پزشک داریم. ولی این شبیه به مورد سیرامائسترا در کوبا است (پیش از انقلاب) که در آنجا ۳۰۰۰۰۰ نفر از مردم بدون آنکه حتی یک پزشک در کل منطقه وجود داشته باشد زندگی می‌کردند. امروز وقتی که ما می‌گوئیم که برای هر فلان قدر جمعیت فلان تعداد پزشک داریم باید در نظر داشته باشیم که نحوه توزیع آنها بمراتب بهتر است.

من متقاعد شده‌ام که اپیدمی "دنگ" برای کارگران بهداشتی و برای تمامی کشور یک آزمایش بزرگ بود. همانطور که همگی شما می‌دانید روزی بود که جمعا ۱۱۷۰۰ مورد از این بیماری گزارش شد. این اپیدمی بطرز بسیار غریبی در حوالی رانچو بویروس* در اواخر ماه مه ظاهر شده بود و تا اواسط ماه ژوئن عملا به سراسر کشور سرایت کرده بود. نقطه اوج شیوع این اپیدمی ۶ ژوئیه بود، که تعداد مواردی که الان برایتان ذکر کردم گزارش شد. این اپیدمی دامنه بسیار وسیعی داشت، و همانطور که همه شما می‌دانید باعث مرگ ۱۰۱ کودک و ۵۷ بزرگسال شد. غیرممکن است بشود تصور کرد که تحت شرایط متفاوتی جز آنچه که اکنون وجود دارد تعداد تلفات تا چه حد می‌توانست باشد. اگر بخاطر تلاشهای کارگران بهداشتی و منابع پزشکی که اکنون در اختیار داریم نبود، تعداد تلفات مطمئنا به هزاران نفر بالغ می‌شد. باید گفت که پزشکان، پرستارها، تکنیسین‌ها و پرسنل خدماتی ما امسال جان هزاران کودک را نجات دادند. (ابراز احساسات) فقط به تعهد، و ایثار کاملی که نسبت به این مبارزه در هر بیمارستان، بخصوص در بیمارستانهای اطفال نشان داده شد فکر کنید. بخش‌هایی در بیمارستان‌ها بود که مملو از اطفال فوق‌العاده بیمار و ناخوشی بود

که به آنها از طریق سرم غذا می دادند. این نبردی غول آسا بود، که اعتقاد دارم واکنش واقعا انقلابی از سوی کارگران ما، جان هزاران نفر را نجات داد.

علاوه بر این، تحت شرایط متفاوت، چطور ممکن بود بشود جلوی سرایت این اپیدمی به میلیون ها نفر دیگر را گرفت؟ تحت شرایط متفاوت هیچ چیز نمی توانست جلوی گسترش این اپیدمی را بگیرد. لازم بود تلاش عظیمی صورت بگیرد، دست به مخارج سنگینی زده شود تا بطور موثر مبارزه علیه اپیدمی سازمان یابد، تا کادرهای لازم مهیا شوند - ترجیح می دهم بگویم که فی البداهه ساخته شوند - و هزاران نفر برای سم پاشی بسیج شوند تا عبارت دیگر پشه های بالغ و تخم های این حشره نیز ریشه کن شوند. و همه اینها در زمانی لازم بود که ما حتی کلیه تجهیزاتی که برای این کار نیاز داشتیم را در اختیار نداشتیم.

وقتی به عقب نگاه کرده و نظری به نبردمان علیه این اپیدمی می اندازیم، فکر اینکه این نبرد تنها سه ماه طول کشید حقیقتا شگفت انگیز است - از ۶ ژوئیه تا مورد آخر در ۱۰ اکتبر - تنها سه ماه برای ریشه کن کردن این اپیدمی. فکر می کنم که این یکی از بزرگترین پیروزیهای است که کوبا در زمینه بهداشت عمومی به ثبت رسانده است و من هیچ مورد یا کشور دیگری سراغ ندارم که در آن یک اپیدمی با این وسعت و ابعاد در مدتی به این کوتاهی ریشه کن شده باشد. ویروس شماره ۲ و نیز ویروس شماره ۱ (این اپیدمی) هر دو ریشه کن شده اند. همانگونه که در ۱۹ نوامبر در مطبوعات اعلام شد ۴۰ روز گذشته است بدون آنکه حتی یک مورد دیگر گزارش شده باشد.

معهدا نباید به افتخارات خودمان اکتفا کنیم. پشه ناقل این بیماری ریشه کن نشده است. تعداد آن بطور قابل ملاحظه ای تقلیل داده شده اما هنوز ریشه کن نشده است. من در مورد پشه بطور کلی صحبت نمی کنم چون اینها می آیند و می روند. من از پشای صحبت می کنم که فینلای آنرا کشف کرد، در مورد پشه حامل تب زرد، دنگ و بیماریهای دیگر صحبت می کنم. من در مورد پشای صحبت می کنم که این اواخر بسیار از آن صحبت شده است، پشای که ریشه کن کردن آن بسیار سخت و دشوار است. چون در طرفی که در آن آب باشد تخم گذاری می کند و اگر هم آب آن دور ریخته شود تخم ها برجا می مانند و آبشان را از دست می دهند، و اگر حتی چهار، پنج، شش ماه دیگر هم آب به آنها برسد دوباره آب به خود جذب می کنند. و پشه ها از تخم سردر می آورند. بسادگی نمی شود تخم این نوع پشه را نابود ساخت. انسان ابتدا فکر می کند که در ظرف چیزی وجود ندارد و بعد تنها کافی است کمی آب باران به تخم ها برسد تا دوباره پشه ها شروع به بیرون آمدن از تخم کنند. در ۲۶ ژوئیه گفتم که باید برای ریشه کن کردن پشه ایدیس ایجیپتی* مبارزه کنیم،

گفتم که اگر حتی یک کشور در دنیا وجود داشته باشد که بتواند این کار را انجام دهد، آن کشور کوبا است، و اینکه اگر ریشه‌کن کردن پشه‌ها کاری غیرممکن باشد باید تعدادشان را به حداقل ممکن تقلیل دهیم تا عملاً آنها را بی‌آزار سازیم و تحت کنترل درآوریم. نمی‌دانم که آیا پس از این تلاش عظیم هنوز ۱۰۰ جفت از این پشه در این اطراف وجود داشته باشد یا نه (خنده حضار) اما آنوقت می‌بایست این تلاش عظیم صورت می‌گرفت و اگر پشه‌ها بطور کامل ریشه‌کن نشدند، دستکم تحت کنترل درآورده شدند و تعدادشان به حداقل تقلیل داده شد.

من این را از آن جهت می‌گویم که حالا که تمام اضطراب و رنج ناشی از اپیدمی را پشت سر گذاشتیم، ممکن است با کنار نهادن حالت دفاعی‌مان خودمان را به مخاطره بیندازیم و مبارزه یا همکاری‌ای را که در جریان مبارزه نشان داده شد از یاد ببریم و به این ترتیب بی‌توجه شویم و دوباره به آن حالت بازگردیم که جانورهای کوچکی در ظروف پر از آب و غیره رشد کنند و محیط زاد و ولد آنها همه‌جا پیدا شود. ما هزاران زن و مرد - هزاران نفر! - در سراسر کشور داریم که خودشان را وقف مبارزه علیه این حشره کرده‌اند و نیز مواد لازم برای مبارزه با این آفت را در اختیار داریم. می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم تا کارگران بهداشتی‌مان، بخصوص کارگران فعال در بخش اپیدمی‌شناسی را ترغیب نمایم که قرص سر جایشان بمانند و مردم را تشویق کنم که وسیع‌ترین همکاری ممکن را در مبارزه علیه این حشره، علیه موش‌ها و هر نوع آفت دیگر بنمایند.

چنانچه از وضع کنونی برمی‌آید، فکر می‌کنم در این مبارزه تعیین‌کننده علیه یک اپیدمی که برحسب تمامی ظواهر بدست دشمنان ما وارد کشور شد با برخورداری از مشارکت همه مردم کار درخشانی انجام داده‌ایم.

در سر راهم به کاماگوئه فرصت پیدا کردم متن سخنرانی رفیق سرحیو دل‌وایه را بخوانم. به من گفته شد که او چند موضوع دیگر را به نسخه اصلی سخنرانی اضافه کرده بوده، ولی فکر می‌کنم که نطق او بسیار آموزنده و مفید بود، زیرا که او از برخی کمبودهایی که هنوز داریم و باید بر آنها فائق شویم صحبت کرد، برخی از این کمبودها را او بصورت کاملاً مشخص عنوان کرد. بعنوان مثال، او هرآنچه را که مربوط به مراقبت از عموم مردم می‌شود، و موضوعات مربوط به سازماندهی در بیمارستانها، و نواقص و کمبودهایی که می‌بایست بر آنها غلبه کرد را بصورت مشخص عنوان کرد.

فکر می‌کنم نطق بسیار خوبی بود زیرا می‌توان از آن یک برنامه برای اتحادیه‌های کارگری، برای عموم کارگران بهداشتی، در مبارزه برای غلبه بر این کمبودها، ترتیب داد. بنابراین قصد ندارم در مورد این مسائل حرفی بزنم. بیشتر ترجیح می‌دهم درباره پیشنهادهایی در رابطه با آتی بهداشت در کشورمان صحبت کنم و نظراتم را در باب

این موضوعات ابراز دارم .

فکر می‌کنم باید به هر تلاش ممکن دست بزنیم تا وضع خدمات پزشکی را بهبود بخشیم و به پیشرفت علوم پزشکی و تکنولوژی پزشکی مان کمک نمائیم . تکلیفی انسانی‌تر از این برای انقلاب ، و یا حتی چیزی که از این برای مردم ما مهمتر باشد به فکر نمی‌رسد ، و این علیرغم موفقیت‌های تردیدناپذیری است که تاکنون به ثبت رسیده‌اند . پائین آوردن نسبت مرگ‌ومیر نوزادان از ۱۹ و خرده‌ای به ۱۸ ، ۱۷ ، ۱۶ ، و ۱۵ کار بسیار دشواری است . پائین آمدن از ۱۰۰ به ۵۰ ، از ۵۰ به ۳۰ ، یا از ۳۰ به ۲۰ مثل پائین آمدن از ۲۰ نیست ، چون تقریباً محدودیت‌های غیرقابل عبوری وجود دارد . ولی باید همچنان مبارزه کنیم ، باید در جهت هدف کاهش میزان مرگ‌ومیر نوزادان به ۱۹ ، ۱۸ ، ۱۷ ، ۱۶ و ۱۵ و هراندازه پائین‌تر که میسر است پشتکار بخرج دهیم . بالطبع این مبارزه پیوند تنگاتنگی با منابع اقتصادی کشور و شرایط زندگی عمومی کشور دارد - و ما می‌دانیم که ، بعنوان مثال ، چه نیاز مبرمی به مسکن داریم ، هنوز مساکن بسیار ناسالم در کوبا موجودند و در رابطه با فاضلاب و آب آشامیدنی نیز مشکلاتی داریم . بعبارت دیگر ، منابع مادی‌ای که در دسترس جمعیت قرار می‌گیرند به تقلیل میزان مرگ‌ومیر نوزادان کمک می‌کند . اما ، حتی با در نظر گرفتن این محدودیت‌ها ، باید همچنان مبارزه کنیم تا میزان مرگ‌ومیر را تا جایی که برایمان امکان دارد بیشتر تقلیل دهیم .

البته شاخص‌های دیگر نیز موجودند . من هیچ تصویری از اینکه طول عمر متوسط را در کوبا تا چه اندازه می‌توان افزایش داد ندارم . می‌دانم که منطقه‌ای در اتحاد شوروی هست که ساکنان آن شامل افرادی می‌شود که ۱۲۰ ، ۱۳۰ و حتی ۱۴۰ سال دارند . در آنجا ، برنامه افزایش طول عمر می‌بایست واقعا مشرثمر بوده باشد . (خنده حاضر) آنها در منطقه‌ای کوهستانی زندگی می‌کنند و مردم بسیار سالمی هم هستند . ولی ما با طول عمر متوسط حدود ۷۲ سال بنقد به سطح کشورهای پیشرفته دست یافتیم . فکر می‌کنم باید در آن زمینه نیز به مبارزه ادامه دهیم . و در صورت امکان ، آنرا به ۷۳ ، ۷۴ و شاید حتی ۸۰ سال برسانیم . ما از این کار دست برنخواهیم داشت .

آنچه مطرح است صرفا مسئله میزان مرگ‌ومیر نوزادان و طول عمر متوسط نیست ، آنچه مطرح است این است که خدمات پزشکی برای مردم ما چه معنایی دربر دارد ؛ اینکه از لحاظ کاهش درد و رنج انسانی ، در زمینه خلق یک مردم سالم چه معنایی دارد ، بالاتر از همه در زمینه خلق مردمی که احساس می‌کنند باید به آنها توجه شود و به خدمات پزشکی‌شان اطمینان دارند - مردمی که می‌دانند اگر چیزی را در اینجا بدست نمی‌آورند در جای دیگری هم ، در هیچ کشور دیگری هم پیدا نخواهند کرد . این باید هدفمان باشد ، و البته هرچه در قدرت داشته باشیم برای دست یافتن به آن انجام خواهیم داد .

می‌توانم چند مثال ارائه دهم، آنهم سوای شاخص‌ها، که نشان می‌دهد برای ایمنی مردم‌مان چه کاری می‌توان انجام داد. وقتی اپیدمی دنگ بروز کرد، در هاوانا تنها یک بخش مراقبت ویژه در یک بیمارستان اطفال وجود داشت. در هاوانا تنها یک بخش از این نوع وجود داشت و در سطح کل کشور هم هیچ بخش دیگری وجود نداشت. اطفالی که از شوک، خونریزی یا مشکلات دیگر رنج می‌بردند از دیگر بیمارستانها به این بخش ویژه فرستاده شدند. مراقبت ویژه به تجهیزات ویژه جهت درمان شوک نیاز دارد، تجهیزاتی که قادرند جان یک فرد را در صورت وقوع یک حادثه یا بیماری از مرگ نجات دهند. و ما تنها یک بخش مراقبت ویژه داشتیم. وقتی متوجه شدیم که این بخش تا چه اندازه مفید بوده است، آنرا جزو وظایفمان قرار دادیم که سایر بیمارستانها را نیز به بخشهای مراقبت ویژه مجهز کنیم. معینا بخشهای مراقبت ویژه بدین سبب بیمارانی را که وضع وخیم‌تری دارند از بیمارانی که حالت بیماری‌شان خفیف‌تر است جدا می‌سازند تا مراقبت دائم تضمین شود. اطفالی که بطرز وخیمی بیمار هستند در بخشهای مختلف بیمارستان پراکنده نمی‌شوند. آنها را در یک بخش واحد متمرکز می‌کنند و بطور شبانه‌روزی از آنها نگهداری و مراقبت می‌کنند و این کار توسط ورزیده‌ترین پرسنل، متبحرترین، مطلع‌ترین و مسئول‌ترین آنها انجام می‌پذیرد. این امر بخودی خود، حتی بدون تجهیزات ویژه، این انزوا و مراقبت ویژه می‌تواند تاثیری تعیین‌کننده دربر داشته باشد. البته، بیمارستانها همیشه بخشهای مخصوص بیماریهای عفونی داشته‌اند اما بخشهای مراقبت ویژه برای قرنطینه کردن بیماران نیز قسمت مخصوصی دارند. از آنجائی که ما گفتیم که این شکست باید به یک پیروزی تبدیل شود، در جریان شیوع اپیدمی "دنگ" شروع بکار کردیم و ظرف چند ماه بخشهای جدید مراقبت ویژه در سرتاسر کشور ساخته شدند، و اکنون ۲۷ واحد از این بخشها تکمیل شده‌اند یا در شرف تکمیل هستند. عملاً تمامی بیمارستانهای اطفال کشور اکنون بخشهای مراقبت ویژه خودشان را دارند یا خواهند داشت و یا هم‌اکنون از آخرین تجهیزات برای این کار برخوردارند و یا برخوردار خواهند شد. (ابراز احساسات) این به چه معنی است؟ به این معنی است که مانزانینو* بخش مراقبت ویژه خودش را دارد، و نیز بایامو، گوانتامو، سانتیاگو، کاماگوئه، توناس**، خلاصه تمامی شهرستانها و کلیه بیمارستانهای اطفال در هاوانا - قبلاً یک‌چنین بخش مجهزی فقط در بیمارستان اطفال در هاوانا وجود داشت. این بدین معنی است که خانواده‌ها، هرکسی در هر شهری، دلیلی برای نگرانی و تشویش ندارد، زیرا می‌توان مطمئن بود که وقتی با مشکلی روبرو شوند، وقتی این واقعه اسفناک بر سرشان می‌آید که

* Manzanillo

** Tunas

پسر یا دختری از میان فرزندان‌شان بطرز وخیمی بیمار می‌شود، بهترین خدمات درمانی که بشود حتی در بهترین بیمارستانهای جهان هم پیدا کرد در دسترس‌شان خواهد بود، و اینکه اگر واقعا شانس برای نجات جان آن طفل موجود باشد حتما جان او را نجات خواهند داد. حتی اگر بسیاری از مردم هرگز احتیاج به استفاده از این خدمات برای اطفالشان پیدا نکنند، همواره احساس اطمینان و خاطرجمعی خواهند کرد که این خدمات در دسترس هستند. جای شکی نیست که خاطرجمعی و صلح و آرامش برای یک انسان بسیار باارزش است. (ابراز احساسات)

منابع ما محدود بودند و لازم بود تلاش بزرگی بعمل آید. اپیدمی به ما کمک کرد درک کنیم که می‌توانیم این پیشرفت‌ها را بدست آوریم. قبلا، نظر عمومی این بود که بیمارستان مجهز به یک بخش مراقبت ویژه کافی است چون بیماران دیگر بیمارستانها را نیز می‌توان به آنجا انتقال داد. اما مراقبت ویژه مستلزم پرسنلی متخصص است، مستلزم وجود افرادی است که می‌دانند چگونه موارد اورژانس را درمان کنند و چگونه با تجهیزات ویژه کار کنند. اما اگر مثلا در کاماگوئه هیچ بخشی از این نوع وجود نمی‌داشت، آنوقت هرگز نمی‌توانستیم برای کاماگوئه متخصص ویژه - مثل پزشک، پرستار، تکنیسین - داشته باشیم. چون جایی برای یادگیری آنها وجود نمی‌داشت. همین مطلب را می‌توان در مورد سانتیاگو کوبا و گرانما و هر استان دیگری نیز گفت. اگر این بخشها را نمی‌داشتیم هرگز نمی‌توانستیم پرسنل لازم را آموزش بدهیم. بنابراین تصمیم گرفتیم این مسئله را حل و فصل کنیم و به تمام بیمارستانهای اطفال گفته شد تا دست بکار آموزش پرسنل شوند، زیرا بزودی آنها هم بخشهای مراقبت ویژه و تجهیزات ویژه خودشان را خواهند داشت. حال می‌توانیم بگوئیم که صدها نفر در سرتاسر کشور در این زمینه تخصصی آموزش خواهند دید. این مسئله بسیار مهم است، زیرا با مسائل مشابه این مورد در هر شاخه دیگر طب می‌توان برخورد کرد. حالا بیمارستانهای اطفال به میزان قابل ملاحظه‌ای بواسطه این ۲۷ بخش مراقبت ویژه تقویت خواهند شد.

همچنین در صدد هستیم انواع دیگر تکنولوژی را نیز بکار ببندیم. آزمایشات بسیاری با اشعه ایکس انجام می‌گیرند و اشعه ایکس به معنی تشعشع است. تکنیک‌های جدیدی هم وجود دارند برای معاینه بدن انسان که بر اساس اشعه ایکس انجام نمی‌گیرند بلکه با امواج مافوق صوت صورت می‌گیرند - اگرچه تجهیزات اشعه ایکس همچنان مفید فایده و ضروری خواهند بود. فکر نکنید که... خوب، من اینها را بخاطر مردم مان می‌گویم، چون پزشکان ما این امور را بسیار خوب درک می‌کنند. من در مورد استفاده از امواج اولترا سوند* برای

* اولترا سوند (Ultra-Sound)، روش استفاده از امواج ماوراء صوتی در امور پزشکی.

ماساژ ماهیچه‌های دردناک و یا مصدوم صحبت نمی‌کنم. من در مورد تجهیزات اولترا سوند جهت معاینه و مطالعه ارگان‌های اندام انسان صحبت می‌کنم. این تجهیزات بسیار مفید، بسیار موثر هستند و در ضمن مقرون به صرفه نیز هستند و می‌توانند کار اشعه ایکس را نیز تکمیل کنند.

ما نقداً تعدادی تجهیزات اولترا سوند در کشورمان داریم. این تجهیزات چندان گران نیستند، قیمت آنها به صدها هزار پزو نمی‌رسد. تجهیزات اشعه ایکس گرانتر است. و طرح‌هایی در دست است تا حدود ۳۰ دستگاه اولترا سوند مجهز به اسیلوسکوپ خریداری کنیم تا اینکه، مثل بخش‌های مراقبت ویژه، ما بتوانیم در بیمارستان‌های اصلی هر ناحیه، در گرانا، بایامو، توناس، کاماگوئه، سیگوده‌آویلا، ویلا کلارا*، سانکتی اسپیریتوس**، و الی آخر یک دستگاه اولترا سوند داشته باشیم. گاهی اوقات اظهارنظرهایی می‌شنویم مبنی بر اینکه اگر این تجهیزات را وارد کنیم کسی نخواهد بود که آنها را بکار بیاندازد. ولی می‌نود عکس این نیز دلیل آورد، یعنی، اگر تجهیزات را هیچگاه بدست نیاوریم هرگز نیاز آن وجود نخواهد داشت که کسی را برای بکار انداختن آنها آموزش دهیم. (براز احصاات) مثلاً نواحی توسعه‌نیافته‌ای مثل سیگوده‌آویلا و سانکتی اسپیریتوس داریم. مانعی برای ما موجود نیست که از آنها بخواهیم تا یک میلیون تن شکر تولید کنند، اما وقتی که نوبت به توزیع تجهیزات می‌رسد این تجهیزات به فلان یا بهمان بیمارستان در هاوانا می‌رود. ممکن است به سانتیاگو ارسال شود، یا اگر کمی شانس یاری کند، به کاماگوئه ارسال گردد، با این ملاحظه که شهری نسبتاً بزرگ است و مقداری توسعه‌یافته است، یا شاید به هولگوئین† برود. اما توناس نادیده گرفته می‌شود، و دلیلش هم اینست که در آنجا یا در سانکتی اسپیریتوس یا در سیگوده‌آویلا کسی نیست که بتواند با این نوع تجهیزات کار کند. این موضوع همیشه، یا دستکم اغلب اوقات اتفاق می‌افتد، یا ممکن است رخ بدهد.

چند ماه پیش به وزارت بهداشت عمومی پیشنهاد کردیم که شروع به آموزش پرسنل لازم جهت راه‌اندازی تجهیزات اولترا سوند بکنند، تا شروع به تشکیل کلاس بکنند و برای بکارگیری تجهیزات در مهمترین بیمارستان‌های کلیه شهرستانها برنامه‌ریزی نمایند. می‌توان افراد را آموزش داد تا از این تجهیزات استفاده کنند و این کار بسیار مفیدی است. ما می‌خواهیم هر شهرستانی از این نوع تجهیزات داشته باشد تا به این ترتیب

* Villa Clara

** Sancti Spiritus

† Holguín

وضعیت مراقبت پزشکی و تکنولوژی پزشکی همه شهرستانها را بهبود بخشیم - البته نه در همه زمینهها. و می‌توانم بعدا چند مثال عنوان کنم درباره اینکه چرا دشوارتر است که این اصل را در برخی زمینههای معین به مورد اجرا بگذاریم. ولی من مطمئن هستم هیچکس مخالف این نیست که هر بیمارستان اطفال یک بخش مراقبت ویژه و همه بیمارستانها یک دستگاه اولترا سوند داشته باشند، آنهم جایی که مورد نیاز است، جایی که می‌تواند مفید باشد. تجهیزات ظرف چند هفته آینده اینجا خواهد بود، و ما امیدواریم وزارت بهداشت عمومی در این زمینه با موفقیت روبرو گردد. توسعه نیافتگی هم یعنی همین: هیچکس در شهرستانها نمی‌داند که چطور باید با این نوع تجهیزات کار کند. نوع جدیدی از تجهیزات وارد می‌شود و یک احساس بدبینی بوجود می‌آید، احساس اینکه ما شکست می‌خوریم، احساس اینکه ما قادر نیستیم با این قبیل تجهیزات کار کنیم، که هیچگاه بطور صحیح قادر به استفاده از آن نخواهیم بود، احساس اینکه آنطور که باید کار نخواهد کرد. و این یعنی توسعه نیافتگی. و این همان عقب افتادگی است. منطق چنین حکم می‌کند، اگر شهرستانها توسعه پیدا کنند و پرسنل تعلیم دیده در اختیار داشته باشند، سرانجام بر تمامی تکنیک‌های جدید چیره خواهند شد. اما اگر هیچگاه فرصت کار کردن با این تجهیزات را بدست نیاورند هرگز هم بر آنها چیره نخواهند شد.

یک عرصه دیگر هم هست که در صدد هستیم در آتیۀ نزدیک در آن پیشروی کنیم و آن توسعه جراحی قلب و عروق است. ما به بعضی منابع نیاز داریم و بایست برخی سرمایه‌گذاری‌ها انجام گیرد، بسیاری از شهروندان ما هنوز می‌بایست برای جراحی قلب و عروق به کشورهای دیگر بروند. ما همچنین در صددیم جراحی قلب و عروق برای اطفال را توسعه دهیم. حالا، نمی‌خواهم بگویم که این کار را در همه شهرستانها انجام خواهیم داد. چون این مطلب دیگری است، این مشکل دیگری است که باید از عهده آن برآئیم، این ربطی به توسعه نیافتگی شهرستانها ندارد. اگر همه شهرستانها به آن نیاز داشتند و اگر امکان داشتن آن در همه شهرستانها وجود داشت، آنوقت من شکی نخواهم داشت که اینکار را انجام خواهیم داد. اما واضح است که در این زمینه تعداد بیمارانی که باید مورد مراقبت قرار گیرند و درمان گردند بالنسبه کم است، محدود است. شاید مجبور باشیم در هاوانا، در سانتیاگو، در چهار پنج جای دیگر آنها تامین کنیم؛ چون اگر بخواهیم این خدمت پزشکی را در سانکتی اسپیریتوس یا سیگو ده آویلا داشته باشیم، با مشکل قلت آن مواجه خواهیم بود. و بی‌معنی است که در آنجا مرکزی برپا سازیم که در آن تعداد اشخاصی که می‌بایست مورد درمان قرار گیرند بقدری کم باشد که عملا از قابلیت‌های پرسنل درگیر در این نوع کار بکاهد. پرسنلی که در این زمینه اشتغال دارند ممکن است لازم باشد فلان تعداد عمل در هر سال انجام بدهند، چیزی مثل ۱۰۰، ۸۰، ۷۰، ۶۰ عمل، اما

مسلمان نه ۱۰ یا ۱۲ عمل، چون چنین وضعی منجر به تنزل قابلیت‌ها در این خدمت پزشکی خواهد شد. بگذارید اینطور عنوان کنم: در واقع برخی خدمات هست که برای اینکه آن را تا حد محدودی در برخی نواحی تامین کنیم باید تعداد کافی از بیمار برای درمان وجود داشته باشد. این مسئله مثل مسئله استفاده از تجهیزات نیست. یک واحد تجهیزات را می‌توان بیشتر یا کمتر مورد استفاده قرار داد، مثلاً برای ۶۰ مورد درمان، یا ۳۰ مورد درمان - گرچه این تعداد معادل است با استفاده کم از ظرفیت تجهیزات - بدون آنکه ریسک تنزل قابلیت‌ها و صلاحیت و کیفیت خدمت پزشکی مورد نظر را دربر داشته باشد. خوب، این دقیقاً یک قلمرو دیگری است که پیشنهاد توسعه آن را داریم.

ما نقداً در کوبا نخستین نمونه دستگاهی موسوم به سوماتون* را داریم. احتمالاً بسیاری از پزشکان با آن آشنائی دارند. این (دستگاهی) فوق‌العاده پیشرفته و پیچیده است که با اشعه ایکس بر روی یک نوار عکسبرداری می‌کند، که برای برخی کارهای تحقیقاتی بی‌نهایت مفید است. بعد نوار اشعه ایکس را با کامپیوتر تجزیه و تحلیل می‌کند. این یک دستگاه پیچیده است و آدم باید بداند که چطور با آن کار بکند. واحد دوم در بیمارستان سنترها‌بانا نصب خواهد شد و فکر می‌کنم باید در این مورد کاوش کنیم که چه محل‌های دیگری برای نصب آنها مناسب هستند. نمی‌توانیم مثل دستگاه‌های معمولی اشعه ایکس در کلیه بیمارستانها از آنها استفاده کنیم. چون در آن صورت واقعاً در حد کمتر از ظرفیت آن استفاده خواهد شد. این تجهیزات بسیار گران است، این دستگاه دستکم یک میلیون دلار خرج برمی‌دارد. باید بدانیم که در چه محل‌های دیگری می‌شود آن را نصب کرد، یا اینکه در چه مرحله‌ای از زمان منابع لازم را برای دستگاه سوم، چهارم و یا پنجم در دسترس خواهیم داشت. ما نباید خود را در موقعیتی بیابیم که بیماران را از سانتیاگو، گوانتانامو یا باراکوآ برای این نوع درمان به هاوانا بفرستیم. خوب، بیمار ممکن است مجبور باشد به سانتیاگو و یا هولگوئین برود، اما باید حالا شروع کنیم به فکر کردن در مورد اینکه، در آینده وقتی منابع لازم برای بدست آوردن این نوع تجهیزات را در اختیار داریم، کجا باید آن را نصب کنیم.

شما همچنین واقفید که کارهایی دارد صورت می‌گیرد تا آموزش پزشکی را توسعه دهیم و یک دانشکده پزشکی در هر شهرستان برقرار سازیم - و در برخی شهرستانها مانند سانتیاگو و هولگوئین دو دانشکده و در جاهای دیگری مثل هاوانا بیش از دو دانشکده. همچنین امکان دارد که ویلا کلارا نیز دارای یک دانشکده گسترده پزشکی شود. این نیز کاملاً مهم است، بسیار مهم برای جمعیت. چون توسعه یک دانشکده پزشکی با آموزش افراد

زیادی همراه است و مستلزم پرسنل بسیار باصلاحیت و کاردان می‌باشد، که تمامی اینها بنوبه خود به توسعه طب در هر شهرستان یاری می‌رساند. و این یک مزیت است، زیرا معنایش این است که پزشکان قابل‌تر و کاردان‌تر به استاد تبدیل می‌گردند و این منجر به توسعه بیشتر پزشکی در هریک از شهرستانها می‌شود. به این علت است که ما همواره این سیاست را دنبال کرده‌ایم که در هر شهرستان، در جوار بیمارستانها، یک دانشکده پزشکی و در کنار آن یک انستیتو تکنولوژی بهداشتی داشته باشیم.

بعضی افراد ممکن است فکر کنند که پزشک اضافی وجود خواهد داشت. می‌خواهید نظر مرا بدانید؟ خوب، من فکر می‌کنم که هیچوقت پزشک یا کارگر بهداشتی اضافی وجود نخواهد داشت. از آنجائی که ما هزاران مدرسه داریم، ممکن است روزی برسد که فکر کنیم صلاح در این است که در هر مدرسه یک پزشک داشته باشیم. اگر مدرسه‌ای با ۵۰۰ دانش‌آموز داشته باشید، بهترین چیز این است که یک پزشک هم آنجا باشد. نهایتاً می‌توانیم یک پزشک در هر کارخانه، در هر کشتی داشته باشیم. یا اجازه بدهید بگویم که مثل "کمیته‌های دفاع از انقلاب" در هر محله یک پزشک داشته باشیم! (خنده و ابراز احساسات) چرا این را می‌گویم؟ چون حضور یک پزشک در کشتی باعث می‌شود که خدمه آن احساس ایمنی بیشتر بکنند، حتی اگر تعداد آنها فقط ۳۰ نفر یا ۴۰ نفر باشد و اگر از نظر بهداشتی مسئله‌ای نداشته باشند و پایشان میخچه هم نداشته باشد، با حضور یک پزشک در کشتی، آنها موقع آغاز سفر طولانی‌شان می‌دانند که برای دیدن یک پزشک نباید صبر کنند تا به ژاپن یا اسپانیا برسند، و خوب، اگر در یک کشتی ماهیگیری در دریای آزاد یا یک کشتی تجاری امر فوق‌العاده و غیرمنتظره‌ای رخ دهد، و در وقت نیاز پزشکی حضور نداشته باشد، وضع بسیار بد خواهد بود. برای دانش‌آموزان و دانشجویان خارجی در این کشور و بمنظور ایمنی بیشتر آنها، ما در بعضی از مدارسمان پزشک داریم. من مطمئن هستم که روزی فرا می‌رسد - البته نه به این زودی‌ها، گرچه باید امکان چنین امری مورد بررسی قرار بگیرد - باری روزی فرا می‌رسد که پزشک اضافی داشته باشیم، و بعد ما می‌توانیم در هر مدرسه، در هر کارخانه و بله، در هر محله یک پزشک داشته باشیم و اگر واقعا مازادی وجود داشت، اگر واقعا هنوز پزشک اضافی داشتیم، آن وقت این شانس را داریم که در بین آنها دست به انتخاب بزنیم و اگر دیدیم که بعضی از آنها انگیزه و استعداد برای این حرفه را ندارند، اگر ما واقعا پزشکان اضافه داشته باشیم، آنها می‌توانند برای حرفه دیگری تعلیم ببینند. (ابراز احساسات) اما من معتقدم که ما هرگز پزشک اضافی نخواهیم داشت، از آنجائی که من مدت درازی است که طرفدار گسترش پرسنل پزشکی هستم بدین جهت این حرف را می‌زنم. چرا که طبابت حرفه‌ای برای تامین زندگی بهتر و ایمنی برای مردم است و گسترش آن دارای حد و حصری نمی‌باشد. به این دلیل زمانی می‌رسد که ما ۲۵ یا ۳۰ هزار

دانشجوی پزشکی خواهیم داشت و موقعی می‌رسد که هر سال ، ۳۰۰۰ دانشجوی فارغ‌التحصیل خواهند شد و این تعداد برابر جمع تعداد پزشکی است که درست پس از پیروزی انقلاب داشتیم .

ما از نظر خودمان ، از نقطه نظر نیازهایمان به این مسئله نگاه می‌کنیم . اگر ما تعمق بیشتری بکنیم و بر این پایه قضاوت کنیم ، می‌توانیم از زاویه دیگری به این مسئله نگاه کنیم : در همه جای دنیا نیاز بسیاری به پزشک وجود دارد . هرگاه ما به نیازهای آمریکای لاتین ، آسیا ، آفریقا و نیازهای جهان توسعه‌نیافته فکر کنیم ، متوجه می‌شویم که میلیون‌ها پزشک مورد نیاز است و واقعیت اینست که در هیچ کجا برای رفع این نیاز آموزش داده نمی‌شود . ما ضمن همکاری پزشکی با کشورهای دیگر به آنها کمک کرده‌ایم تا دانشکده‌های پزشکی تأسیس کنند . پزشکان ما ضمن مأموریت‌های انترناسیونالیستی‌شان در یمن کمک کردند تا در این کشور یک دانشکده پزشکی ایجاد شود و این امر بسیار تحسین‌انگیز است . وقتی ما از یمن دیدار کردیم دانشجویان پزشکی آنها سرگرم آموزش در سالهای دوم و سوم بودند ، در هر سه سال تحصیلی آنها دانشجو داشتند . این دانشگاه که از چندین ساختمان کوچک چوبی با وسائل سعی و صری ، یک کتابخانه کوچک و تمام تسهیلات در مقیاسی کوچک و ساده تشکیل می‌شد ، فوق‌العاده جالب توجه بود . این دانشگاهی بود که در ساختمان‌های کوچک چوبی برپا شده بود و دانشجویان یمنی با جدیت تلاش می‌کردند تا زمانی یمن پزشکان خودش را داشته باشد ، حتی اگر در آغاز کار یک پزشک به ازاء هر ۵۰۰۰ سکنه باشد ، و بعد یک پزشک به ازاء هر ۴۰۰۰ سکنه و الی آخر .

پزشکان ما با اقدامی تحسین‌انگیز که تاکنون نمونه‌اش را ندیده‌ام برای ایجاد یک دانشکده پزشکی در یمن کمک کردند و تا حالا می‌باید اولین دانشجویان آن دانشکده فارغ‌التحصیل شده باشند . ما دیدیم که استادان دانشگاه‌های ما به‌مراه پزشکانمان در کلاس‌های آنجا تدریس می‌کردند . آنها از هیچ ، یک دانشکده پزشکی بوجود آوردند .

کشور ما به گسترش پزشکی در اتیوپی هم کمک می‌کند . مطابق با آماری که زمانی بمن داده شد ، در اتیوپی ، یعنی کشوری با جمعیتی بین ۲۵ تا ۳۷ میلیون نفر ، فقط ۱۲۵ پزشک وجود داشت . در آنجا مسئله این نبود که یک پزشک به ازاء هر ۳۰۰۰ یا ۱۷۰۰۰ نفر سکنه وجود داشته باشد . بلکه یک پزشک به ازاء ۲۵۰۰۰ یا ۲۸۰۰۰۰ نفر – باید آنرا حساب کنم ، اگر کسی ماشین حساب داشته باشد – و این روزها خیلی‌ها از این ماشین‌حساب‌ها دارند – می‌تواند این رقم را حساب کند . تصورش را بکنید . فقط ۱۲۵ پزشک برای بیش از ۳۵ میلیون نفر جمعیت ! ما بیش از ۱۵۰ پزشک به آن کشور اعزام کردیم . شما می‌توانید تصور کنید که آنها چقدر محتاج به پزشک بودند .

در آنجا میلیون‌ها نفر بیمار وجود دارد . آنها مبتلا به مالاریا ، عفونت چشم ، جذام

و بسیاری بیماری‌های دیگر هستند، چون این چیزی است که امپریالیسم و استعمار نو در این کشور برجای گذاشت. شاید من دارم به یکی از وخیم‌ترین موارد اشاره می‌کنم، ولی اگر شما به کامپوچیه بروید، آنجا نیز اوضاع را وحشتناک خواهید یافت. حتی ما به نیکاراگوآ که در آنجا تسهیلات پزشکی به نسبت توسعه‌یافته‌تر است، پزشک اعزام کردیم، و اوضاع نیکاراگوآ با اتیوپی قابل مقایسه نیست. ولی این واقعیت پابرجاست که جهان شدیداً به پزشک نیازمند است.

بسیار بعید بنظر می‌رسد که بین حال و سال ۲۰۰۰ یا ۲۰۲۵ یا ۲۰۵۰ پزشک مازاد بوجود آید. چونکه برای نیازمندی‌هایی که وجود دارد، در هیچ کجا پزشک پرورش داده نمی‌شود. اتیوپی محتاج ۶۰۰۰۰ پزشک است تا به میزان فعلی نسبت پزشک به مریض در کوبا برسد. اوضاع جهان سوم بدین گونه است که در همه‌جا نیازمندی شدیدی به پزشک وجود دارد. در نتیجه از تمام کسانی که به علم پزشکی علاقه دارند دعوت می‌کنم که در این رشته تحصیل کنند. (ابراز احساسات) و این امر برای تمام کسانی که به پرستاری علاقمندند نیز صادق است، همینطور در مورد آنهایی که دوست دارند تکنیسین بهداشتی بشوند، برای تمام آنهایی که به حرفه‌های بهداشتی علاقمندند نیز صادق است، چونکه تنها کشور ما نیست که نیازمند آنهاست، جهانی پهناور نیز به آنها احتیاج دارد.

این امر مرا به فکر دیگری می‌اندازد. باید بگویم که این فکری بلندپروازانه است، چون باید اقرار کنم که عقاید من راجع به پزشکی بسیار بلندپروازانه است. چه زمانی بود که انترناسیونالیسم کوبا در زمینه پزشکی، یا خدمت پزشکی انترناسیونالیستی کوبا آغاز شد؟ دیروز داشتم با رفیق هکتور رودریگز لومپارت*، که رئیس کمیته دولتی همکاری اقتصادی است، صحبت می‌کردم. آنها سرگرم برگزاری مراسم جشن پنجمین یا ششمین سالگرد تاسیس اداره‌شان بودند، و او نقل‌قول‌هایی از یک سخنرانی را به من نشان داد، که من در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۹۶۲ در جلسه افتتاحیه انستیتوی علوم پایمای و پیش‌پزشکی ویکتوریا در ژیرون ایراد کرده بودم. این نقل‌قول چنین است: "ما برای کمک به کشورهای دیگر می‌توانیم اقدام کنیم، حتی اگر این کمک بصورت سمبلیک باشد.

"نمونه الجزایر را در نظر بگیرید. اکثر پزشکان الجزایر فرانسوی بودند و بسیاری از آنان کشور را ترک گفتند. اوضاع بهداشت عمومی در آنجا واقعاً وخیم است.

"بدین خاطر است که امروز در گفتگویمان با دانشجویان به آنها گفتیم که ما به ۵۰ پزشک احتیاج داریم که داوطلب شوند برای کمک به الجزایر بروند. امروز ما می‌توانیم ۵۰ پزشک اعزام کنیم. چه کسی می‌داند که در هشت یا ده سال آینده ما برای کمک به کشورهای

برادرمان، توانائی اعزام چند پزشک را داریم. چرا که هر سال ما تعداد بیشتری پزشک خواهیم داشت و هر سال تعداد بیشتری دانشجو در دانشکده پزشکی ثبت‌نام خواهند کرد و انقلاب این حق را دارد که آنچه را می‌گارد درو کند و ثمرات تلاش‌هایش را بجیند.

زمانی که من این مطلب را در سال ۱۹۶۲ گفتم ما فقط ۳۰۰۰ پزشک داشتیم، و در آن‌موقع بنظر ناکجاآبادی می‌آمد، یا می‌توانست ناکجاآبادی بنظر بیاید که ما از روزی صحبت کنیم که بتوانیم به کشورهای دیگر کمک کنیم. معذک امروز بیش از ۲۰۰۰ کارگر بهداشتی کوبائی در ۲۶ کشور به خدمت اشتغال دارند (براز/حساسات) و آنها از اعتباری عظیم برخوردارند، اعتباری بسیار زیاد. همکاری ما در زمینه پزشکی با دیگر کشورها می‌تواند یکی از زیباترین فصول تاریخ انقلاب ما باشد، یکی از سازنده‌ترین کارهایی که انقلاب کرده است و یکی از چیزهایی که در همه جا به میزان بسیار زیادی مورد قدردانی واقع شده است.

البته این تلاش‌ها بی‌نتیجه نخواهد بود. و این نکته مهمی است، و من افکار بلندپروازانه دیگری درباره پزشکی دارم، من فکر می‌کنم که پزشکی می‌تواند یکی از مهمترین شاخه‌های اقتصاد ما بشود. تکرار می‌کنم، یک شاخه مهم اقتصاد کشور ما. ولی این، بعنوان مثال مثل نیکل نیست. ذخائر نیکل تمام می‌شود و هرچه سریعتر استخراج کنید، سریعتر تمام می‌شود و همین مسئله در مورد نفت نیز صادق است. اما چیزی هست که تمام‌شدنی نیست، مغز انسان، اراده انسان، وجدان انسان، توانائی‌اش در آموختن، در پیشرفت دانش و در رشدش - اینها چیزهایی است که تمام‌شدنی نیست.

در اینجا شما نمونه‌ای از کشوری را دارید که این شانس را نداشت که معدن طلا یا ذخائر نفتی عظیم داشته باشد. و باید مبارزه برای ادامه حیات را با نیشکر، با کشاورزی و کم‌کم با صنعت جلو ببرد. ولی این کشور چیزی دارد که هم بعنوان منبعی برای همکاری و اعتبار بین‌المللی و هم بعنوان شاخه مهم اقتصادی، می‌تواند دارای مفهومی بزرگ باشد. اکنون تعداد روزافزونی از کشورها که از منابع اقتصادی بهره‌مندند از ما درخواست می‌کنند تا بر اساس توافق و مبادله اقتصادی برایشان پزشک اعزام کنیم. عبارت دیگر آنها از ما می‌خواهند که به آن کشورها خدمات پزشکی صادر کنیم. ما اکنون در چندین کشور که دارای منابع اقتصادی هستند، چند صد پزشک داریم. و آنها به پزشکان ما، یا بهتر بگوئیم، به کشور ما پول خیلی خوبی پرداخت می‌کنند. این پول مستقیماً به پزشکان داده نمی‌شود، بلکه حقوق آنها با پول کوبائی پرداخت می‌گردد، ولی کارشان بمنزله یک منبع ارز خارجی برای کشور ما است و نیاز به پزشک افزایش می‌یابد.

تاکنون از ما تقاضای هزاران پزشک کرده‌اند که در ازاء آن پول پرداخت می‌کنند، و ما نتوانستیم به این درخواست‌ها پاسخ مثبت بدهیم، چون ما هنوز به اندازه کافی پزشک

نداریم و باید مراقب خدمات پزشکی خودمان باشیم .

اما فقط این نیست . بخاطر اعتبار روزافزون پزشکی ما ، تعداد هرچه بیشتری از مردم می‌خواهند برای درمان به کوبا بیایند . من بطور قطع معتقد هستم که کوبا می‌تواند به یک مرکز جهانی پزشکی مبدل شود - و این منحصر به اقداماتی بستگی دارد که ما در این زمینه انجام می‌دهیم - مرکزی که خدمات پزشکی صادر می‌کند و در عین حال در ازاء دریافت پول خدمات پزشکی ارائه خواهد داد . نیازی به گفتن نیست که کشورهای هستند - کشورهای بسیار فقیر و در شرایطی بسیار سخت - که ما کمک‌های پزشکی‌مان را بطور رایگان در اختیار آنها قرار خواهیم داد .

این نیز یک واقعیت است که بسیاری از رهبران مهم کشورهای جهان برای مداوای خود و خانواده‌شان از ما درخواست پزشک می‌کنند . البته همانطوری که مثلاً در مورد اتیوپی ، نیکاراگوآ و گرانادا عمل کرده‌ایم ، بخشی از کمک پزشکی ما بصورت هدیه ادامه خواهد داشت . معذک خدمات پزشکی که هم صادر می‌شود و هم ارائه می‌گردد ، می‌تواند به یک شاخه اصلی اقتصاد ما تبدیل گردد .

بعضی‌ها ممکن است فکر کنند شاید بخاطر اینهاست که من پیشنهاد می‌کنم در این جهت تلاش بعمل آورده شود . خیر ، این دلیل اصلی نیست ، ولی ما باید بعنوان یک عامل اقتصادی در این مورد فکر کنیم ، و تکرار می‌کنم که از نقطه نظر اقتصادی ، خدمات پزشکی می‌تواند شاخه‌ای مهم برای کشور ما باشد . در واقع می‌بینیم که ما به تعدادی بیش از سازمان بهداشت جهانی سازمان ملل ، پزشکانی داریم که در خارج از کشور خدمت می‌کنند . تعداد پزشکان این سازمان چند صد نفر است و ما بیش از ۱۰۰۰ نفر داریم . بعبارت دیگر کشور ما - این کشور کوچک که یانکی‌ها می‌خواستند بدون پزشک باقی بماند تا همه از اسهال یا بیماری سل یا بعضی از بیماری‌هایی که قبلاً بدان اشاره کردم یا کسی چه می‌داند از چه امراض دیگری بمیرند - باری این کشور کوچک بیش از دو برابر تعداد پزشکانی که برای سازمان بهداشت جهانی سازمان ملل در سراسر جهان کار می‌کنند . در خارج کوبا پزشک دارد . (ابراز احساسات)

می‌خواهم چیزی را بگویم که بسیار مهم است فهمیده شود . وقتی که ما خدمات پزشکی انترناسیونالیستی ارائه می‌کنیم ، نه تنها به مردم دیگر ، بلکه به خودمان نیز کمک زیادی می‌کنیم . قبل از هرچیز این امر بخاطر کیفیت انسانی پزشکانمان ، نسل جدید پزشکانمان می‌باشد . پزشکان ما در نقاط بسیاری بوده‌اند ، در تانزانیا ، آنگولا ، موزامبیک ، یمن جنوبی ، در ویتنام و رفیق سرحیو دل وایه آنها را در کامپوچیه و لائوس ملاقات کرده است . و صرفنظر از اینکه آنها در کجا هستند روحیه این نسل جدید پزشکان ، اشتیاقشان ، وجدانشان ، آگاهی سیاسی‌شان و کیفیت انسانی‌شان مشهود است . ولی این امر در عین

حال تجربه منحصر بفردی می‌باشد ، چونکه احتمالا هیچ کشور دیگری به اندازه کوبا پزشک ندارد که در کشورهای مختلف به کار اشتغال داشته باشند .

سرانجام ممکن است ما مبدل به دائرةالمعارف پزشکی جهان ، خصوصا دائرةالمعارف پزشکی جهان سوم شویم . با اینحال وقتی که من از یک مرکز پزشکی درجه یک جهانی صحبت می‌کنم ، نه تنها جهان سوم ، بلکه کشورهای توسعه‌یافته را نیز منظور می‌کنم . فقط سعی کنید در یکی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری یک پزشک پیدا کنید که حاضر باشد به کامپوچیه ، اتیوپی یا یک منطقه جنگلی برود . شما چنین فردی را پیدا نخواهید کرد . و اگر پیدا کنید ، این شخص از کشوری که عازم آن خواهد بود ، ماهانه ۳۰۰۰ یا ۴۰۰۰ دلار دس‌مرد خواهد خواست . یک پزشک اروپائی در اتیوپی ۴۰۰۰۰ دلار در سال خرج دارد ، چون او با تمام خانواده‌اش مسافرت می‌کند و آن کشور باید مخارج هواپیما و سفر و تعطیلات و غیره را بپردازد . در مقابل ، پزشکان ما بدون خانواده‌شان سوار یک هواپیما می‌شوند و می‌روند و هفت نفری در یک آپارتمان زندگی می‌کنند . باید در نظر گرفت که چنین کمکی ، صرف‌نظر از اوضاع و احوال ، برای یک کشور دیگر دارای چه مفهومی می‌باشد . چون من این را مسلم فرض می‌کنم که مردم ما از آنجانب روحیه الهام‌بخشی برخوردارند که آنها را قادر می‌سازد کارحائی را انجام دهند که مردم نقاط دیگر نمی‌توانند و قادر نیستند انجام بدهند .

اخیرا ما انستیتو پزشکی حاره‌ای را بوجود آورده‌ایم ، این یک انستیتوی جدید است که در حال پیشرفت می‌باشد و چشم‌انداز بزرگی برای ارائه خدمات پزشکی به کشور ما و بطور کلی به تمام جهان سوم دارد . در همین انستیتو پزشکی حاره‌ای بود که ویروس شماره ۲ "دنگ" ، شناسائی و درمان شد .

من یکبار دیگر در اینجا تاکید می‌ورزم که ما در موقعیتی هستیم که می‌توانیم میزان خارق‌العاده‌ای از اطلاعات مربوط به وضع بهداشت جهانی ، خصوصا بهداشت جهان سوم را گردآوری کنیم و تجربه عظیمی را کسب نماییم .

وقتی محصلینی از اتیوپی ، موزامبیک ، آنگولا ، از سراسر جهان ، محصلین جوان کلاس‌های متوسطه به اینجا آمدند ، انستیتو پزشکی حاره‌ای در واقع با مسئله مقابله با انواع بیماری‌هائی مواجه شد که ممکن بود این محصلین با خودشان وارد کوبا کنند و از عهده این کار نیز برآمد . این محصلین همیشه هنگام ورود تحت معاینه عمومی پزشکی قرار می‌گیرند ، ولی هنوز ممکن است نوعی انگل یا بیماری باشد که به آن توجه نشده است ، و هر وقت ما یک‌چیزی را پیدا کردیم بلافاصله آن را مورد مطالعه قرار داده‌ایم که ببینیم آیا در اینجا شیوع پیدا می‌کند ، یا آیا موجودی وجود دارد که ناقل آن باشد و چه مداوایی باید بکار برده شود . و این انستیتو در مراقبت از بهداشت دانش‌آموزان و دانشجویان

آفریقائی که در جزیره جوانان* اقامت دارند، و بطور کلی در مراقبت از دانشجویان آفریقائی، کمک‌های فوق‌العاده موثری نموده است.

ما خصوصا برای دو منظور انستیتو پزشکی حاره‌ای را تاسیس کردیم: یکی اینکه از خودمان محافظت کنیم چون عده‌ای از کوبائی‌ها در کشورهای مختلف حاره‌ای کار می‌کنند، و دوم، بخاطر عده‌ای از محصلین و دانشجویان که از کشورهای مختلف به اینجا می‌آیند، چون مسافرت به منظور تحصیل در یک منطقه حاره‌ای مثل مسافرت تحصیلی به لندن و پاریس نیست، چون در چنین نقاطی موجودات ناقل بعضی از بیماری‌ها وجود ندارند. ما می‌بایست همه‌چیز را درباره انواع بیماری‌های موجود در دیگر کشورها و انواع موجودات ناقل آنها که ممکن است در اینجا موجود باشد یا نباشد پیدا کنیم. به این دلیل بود که انستیتو پزشکی حاره‌ای ایجاد شد. این موسسه می‌تواند نقشی عظیم و نقشی فوق‌العاده مهم در کشورهای جهان سوم بازی کند.

و در نتیجه اگر ما مردمی با کیفیت انسانی عظیم، با کیفیت انقلابی عظیم داریم، اگر ما موفق شویم به سطح تکنولوژیکی لازم برسیم، اگر ما از اوضاع کنونی استفاده کنیم، که به ما امکان می‌دهد که باصطلاح پزشکان جهان سوم بشویم، من فکر می‌کنم که آنوقت باید چنین اهدافی را دنبال کنیم. اینها فقط اهداف انقلاب نیستند - خیلی بیشتر از آن، کارهای بیشتری هست که در بسیاری از زمینه‌های دیگر، در زمینه تحقیقات عملی باید انجام شود و ما تا بحال دستاوردهائی در این زمینه داشته‌ایم.

از آنجائی که موضوع صحبت امروز من موضوع پزشکی است، باید بگویم که من معتقدم که کشور ما می‌تواند مبدل به یک مرکز پزشکی بشود و می‌تواند این خدمات را به بسیاری کشورهای دیگر صادر کند و بسیاری از افراد را برای درمان از خارج بپذیرد. این امر یک عنصر جدید در اقتصادمان پدید خواهد آورد، و در عین حال این یکی از بزرگترین کمک‌هائی است که کشور کوچک ما می‌تواند به دیگر کشورها بکند. پزشکی یکی از اساسی‌ترین، ارزشمندترین و سازنده‌ترین زمینه‌هائی است که کشور ما می‌تواند در آن با کشورهای دیگر همکاری کند. باید اشاره کنم که اکنون با صدور خدمات پزشکی دارای درآمد مختصری می‌باشیم که این درآمد بی‌اهمیت نیز نمی‌باشد.

* جزیره جوانان (Isle of Youth)، که نام سابق آن جزیره پاینز بود، جزیره‌ای است که جوانان کوبائی و همچنین هزاران نفر محصل از کشورهای آفریقائی مشغول تحصیل همراه با کار تولیدی کشاورزی در آن هستند. این جزیره قبل از انقلاب دارای سیاهچال مخوفی بود که بسیاری از رهبران جنبش ۲۶ ژوئیه و از جمله فیدل کاسترو پس از حمله به پادگان مونکادا در آنجا زندانی و تحت شکنجه قرار گرفتند.

البته با چشم‌اندازی که انقلاب بروی ما گشوده است، این تنها زمینه‌ای نیست که ما می‌توانیم حداکثر استفاده را از آن ببریم. ما دیگر کشور بیسوادان، کشوری با ۳۰ درصد بیسواد و ۶۰ الی ۷۰ درصد نیمه‌بیسواد نیستیم. امروز در کوبا حداقل آموزش در سطح ششم ابتدائی است و ما درگیر نبردی هستیم تا تمام مردم به سطح آموزش سال نهم متوسطه برسند. بیش از یک میلیون پسر و دختر در آموزش متوسطه ثبت‌نام کرده‌اند. ما داریم به یک سطح خیلی بالا از آموزش فرهنگی می‌رسیم. و بگذارید در اینجا با رضایت و اطمینان زیاد اشاره کنم که مردم از یک آگاهی عظیم انقلابی برخوردار هستند و قادرند با هر وظیفه‌ای دست و پنجه نرم کنند. (ابراز احساسات)

آنچه اکنون می‌گویم، به آنچه که قبلاً گفتم ربط دارد: اگر ما در شهرستان‌ها مهارت پزشکی و علم پزشکی را توسعه ندهیم، چگونه می‌توانیم پاسخگوی درخواست‌هایی شویم که در زمینه پزشکی و تکنیسین از ما می‌شود؟ برای مثال، بعضی اوقات از ما می‌خواهند که برایشان دهها اورتوپدیت (پزشک متخصص امراض استخوان) اعزام کنیم. من می‌گویم که خوب، اگر ما در این زمینه تا حد کامل پیشرفت نکنیم چگونه می‌توانیم از عهده این تقاضا برآئیم. اگر کشوری از ما درخواست اعزام متخصص در زمینه مراقبت ویژه پزشکی بنماید و برای اینکار پول خوبی نیز پرداخت کند، یا کشوری باشد که به این متخصصین نیاز داشته باشد ولی قادر نباشد پولی بابت آن پرداخت کند، و ما نیز مراقبت‌های ویژه پزشکی را در سراسر کشورمان مورد استفاده قرار ندهیم، در نتیجه ما نمی‌توانیم متخصص، پرستار و پزشک در زمینه مراقبت ویژه بیابیم. به عبارت دیگر برای اینکه بتوانیم از عهده هرکدام از تقاضاهایی که از ما می‌شود و الان به آن اشاره کردم، برآئیم باید به تلاش‌هایمان برای گسترش پزشکی در کشورمان، گسترش تکنیک‌ها و علوم پزشکی در کشورمان و در همه زمینه‌های تخصصی ادامه دهیم. نمی‌خواهم بگویم که ما باید در بیماری‌های فضای خارج از کره زمین تخصص پیدا کنیم، چونکه ما در فضای خارج تجربه‌ای نداریم. اما در مورد تخصص در بیماری‌های زمینی، بخصوص بیماری‌های جهان سوم، ما باید بتوانیم بهتر از هر کشور دیگر در دنیا در این زمینه متبحر شویم (ابراز احساسات) و در تمامی این زمینه‌ها مهمترین چیز، انسان و توانایی‌های علمی و انسانی‌اش می‌باشد.

داشتم می‌گفتم که اکنون داریم در هر استان یک دانشکده پزشکی ایجاد می‌کنیم. باید این واقعیت را نیز اضافه کرد که اکنون داریم بررسی می‌کنیم، از گروهی از رفقای مسئول و باکفایت خواسته‌ایم که بررسی کنند و ببینیم که پزشکانمان چگونه آموزش می‌بینند. ما این ماموریت را به وزارت بهداشت عمومی محول نکردیم چون نمی‌خواستیم که آنها قاضی کار خودشان باشند. در عوض ما از بخش آموزشی، از معاون کمیته اجرایی که مسئول هر چیزی در زمینه آموزش، فرهنگ و علوم است، و از گروهی از استادان خواستیم تا

تمام اطلاعات مورد نیاز را گردآوری کنند: نحوای که پزشکانمان آموزش می‌بینند، اینکه آموزش پزشکانمان از چه کیفیتی برخوردار است، و اینکه برای رفع کمبودهای کنونی و آتی چه اقداماتی باید بعمل آورد مسائل فوق‌العاده مهم و تعیین‌کننده‌ای می‌باشند، مسائلی هستند که باید به آن توجه بسیار مبذول داریم، در غیر این صورت آنچه که الان راجع به آن صحبت می‌کنیم به هیچ تبدیل خواهد شد. ما برای دقتی که در زمینه آموزش پرسنل پزشکی مان بکار می‌بندیم بالاترین اهمیت را قائل می‌شویم، و ظرف چند هفته نتیجه‌گیریهایی لازم را بعمل خواهیم آورد. برای پیدا کردن علل مشکلات، و عواملی که می‌توانند کمک کنند تا آموزش پزشکی بهتری داشته باشیم، با صدها نفر، با بیش از ۱۰۰۰ نفر استاد و پزشک مصاحبه بعمل آمده است. ما باید ببینیم که پزشکانمان از چه پایه‌های علمی، و پایه کلی برخوردار خواهند بود و آنها علاوه بر پایه کلی‌شان، چه آمادگی در پزشکی خواهند داشت. ما باید خیلی چیزها را مطالعه کنیم، مثلاً آیا سیستم چرخشی خوب است یا باید کاملاً از آن صرف‌نظر شود، آیا این چیزی که من فکر می‌کنم اسمش انترنی عمودی* است، چیز خوبی است یا اینکه فقط پاسخگوی نیازهای کوتاه‌مدت است، آیا پزشکان باید تا به آن درجه از تخصص برسند که مثلاً فقط بتوانند از عهده معالجه انگشت کوچک دست چپ برآیند (خنده حضار) و هیچ چیز دیگر، نه زانو، نه آرنج، و نه هیچ چیز دیگر را نتوانند معالجه کنند؟ تا چه حد باید دنبال تخصص باشیم، و تا چه حد باید در طب عمومی متبحر شویم – چون هر پزشکی که می‌خواهد در خارج از کشور کار بکند باید بعنوان مثال درباره وضع حمل بچه بداند، چونکه در هر کدام از کشورهایی که ذکر کردم، اگر زنی در حال وضع حمل باشد، این پزشک حتی اگر در زمینه دیگری متخصص باشد، باید بداند که چگونه بچه را دنیا بیاورد، اگرچه ممکن است که او متخصص خوبی در گوش و حلق و بینی باشد (خنده حضار) خوب، می‌دانید که وضع اینچنین است.

من معتقدم که همه این مسائل را باید تجزیه و تحلیل کرد – همایش را. ما باید این مسائل را بخوبی، اما بدون عجله تجزیه و تحلیل کنیم. پایه‌های عمومی آموزش یک پزشک باید چگونه باشد، او درباره زمینه‌های مختلف مهم چقدر باید بداند، و نیز چگونه باید رشته تخصصی و اینکه به چه تخصص‌هایی نیاز داریم را تعیین کنیم، و در عین حال همیشه بطور طبیعی مفهوم تخصص را که اجتناب‌ناپذیر و فوق‌العاده مهم است نیز قبول کنیم. همچنین باید مشخص کنیم که به چند تخصص احتیاج داریم. در رابطه با تخصص – مثلاً در انگشت کوچک – ممکن است ما به ۳۰۰ تخصص مختلف احتیاج داشته باشیم. و من معتقد هستم که ما باید تمام تخصص‌های مورد نیاز را داشته باشیم و یاد بگیریم چگونه اولویت‌ها

را در میان آنان در نظر بگیریم و ببینیم کدامیک از این تخصص‌ها در کشور ما پیشرفت کمتری داشته است، کدامشان کیفیت پائین‌تری دارد، کدامشان کیفیت بالاتری دارد، و در مورد آنهایی که از کیفیت پائین‌تری برخوردارند تلاش ویژه‌ای بعمل آوریم. و باید مطمئن باشیم که ما به پیشرفت کدام زمینه تخصصی نیازمندیم و آنچه را که در جهت این پیشرفت لازم است انجام بدهیم. اما باید مواظب باشیم که در تلاش برای رفع نیازهای تخصصی، در تعلیم و آموزش عمومی پزشکانمان غفلت نشود.

اینها مسائلی هستند که تلاش می‌کنیم برای آنها پاسخی بیابیم. خواهیم دید که چگونه می‌توانیم از عهده نیازهای دانشکده‌های پزشکی برآئیم، نیازهایی نظیر مسائل سازماندهی و اینکه بفهمیم این مسائل چیست؛ منابع محدود و اینکه محدودیت آنها در چیست. اینکه آیا کتاب‌های درسی آماده است یا خیر؟ آیا در مورد وسائل آموزشی نیازمندی‌هایی وجود دارد؟ آیا بیمارستان‌های آموزشی بدون کلاس درس هستند یا به اندازه کافی کلاس درس ندارند؟ من معتقدم که این کشور می‌تواند تمام این مسائل را حل کند، اما اول باید ببینیم که این مسائل چیست، چه کمکی مورد نیاز است، برای تعلیم پزشکانمان به چه اقداماتی نیازمندیم، می‌خواهیم چه نوع پزشکی تربیت کنیم. ما باید واقع‌بین باشیم، ما باید شعور متعارف خود و عقل خود را بکار بندیم، و تمام نیازهایمان را به حساب آوریم و همینطور نیازهای جهان، علی‌الخصوص نیازهای جهان سوم را در نظر داشته باشیم.

من فکر می‌کنم که تا وقتی داریم در جهت ایجاد دانشگاه‌ها و تمام وسائل لازم برای آن، تلاشی بزرگ بعمل می‌آوریم، باید توجهی خاص به کیفیت روش‌های آموزشی بنمائیم. من معتقدم که ما باید با ذهنی باز با این مسائل برخورد کنیم و باید اطلاعات جدید در زمینه پزشکی را از هر جا که باشد بدست آوریم و با تمام کشورهایی که در رشته‌های گوناگون پزشکی پیشرفت زیادی کرده‌اند، تماس حاصل کنیم. ما نمی‌خواهیم چیزی را که قبلاً اختراع شده، مجدداً اختراع کنیم. ما باید با آنچه که اختراع شده است و در دسترس هر کشوری در دنیا هست آشنا شویم و از آن استفاده کنیم و در ضمن باید در زمینه‌های کشف‌نشده تحقیق نمائیم. اگر می‌خواهیم به آنچه که در نظر داریم برسیم باید ذهنمان باز باشد. اطلاعات جدید داشته باشیم و با تمام جاهایی که در هر زمینه علم و تکنیک‌های پزشکی پیشگام هستند، صرف‌نظر از آنکه کجا باشند، در تماس باشیم.

همچنانکه قبلاً گفتم، دلیل اصلی برای تلاش در اینجهت منافع اقتصادی نیست. دلیل اصلی اینست که چنانچه ما مبدل به یک قدرت پزشکی شویم، اولین کسی که از آن بهره خواهد جست، مردم خود ما خواهند بود (براز احساسات) و مردم ما می‌توانند بگویند که کوبائی‌ها در زمره بهترین متخصصین این یا آن رشته پزشکی هستند، اینکه

کوبائی‌ها در پزشکی پیشتاز هستند، اینکه کوبا در علوم پزشکی پیشتاز است. و مردمی که از بهترین مراقبت‌های پزشکی بهره‌مندند، نه تنها از نقطه نظر علمی و فنی، بلکه همچنین از نقطه نظر انسانی - و این جنبه‌ای است که در این کنگره در مورد آن تاکید شده است - چنین مردمی، می‌تواند مردم کوبا باشد (براز/حساسات) زمانی که ما صادرکنندگان معتبر خدمات پزشکی باشیم و در ارائه این خدمات به اتباع کشورهای دیگر از اعتبار برخوردار باشیم، این مردم کوبا هستند که بهره اصلی را خواهند برد، و جالب‌ترین چیز در این مورد اینست که تمام دانش فنی و علمی و تمام تبحری که از این تجربه ناشی می‌شود، اول و قبل از هر چیز در خدمت مردم ما قرار خواهد داشت.

کشور ما حتی در زمانی که تسهیلاتی مانند آزمایشگاه برای تحقیقات پزشکی نداشت، پیشرفت‌های درخشانی کسب کرد. اتفاقی نیست که ما داریم صدمین سالگرد کشف فینلای، فرزند شهر کاماگوئه، را در سال ۱۹۸۱ جشن می‌گیریم، چرا که او فرزند خارق‌العاده کشور ما بود. (براز/حساسات) فینلای خدمتی استثنائی به جهان کرد. این کشف فینلای بود که باعث شد تب زرد در این نیمکره و در بسیاری نقاط جهان ریشه‌کن شود. چه کشف باارزش خارق‌العاده‌ای که توسط یک کوبائی صورت گرفت! من معتقدم که این نمونه خوبی است از اینکه چگونه یک کشور کوچک و فقیر می‌تواند کمک‌های عظیم به بقیه جهان بکند.

وقتی داشتیم با اپیدمی "دنگ" مبارزه می‌کردیم به یاد فینلای افتادم، چونکه ناقل این بیماری پشه‌ای است که او کشف کرده بود و دارای همان مشخصاتی است که او کشف کرده بود، و همچنین به این خاطر که بسیاری از اقداماتی که او برای ریشه‌کن کردن این پشه پیشنهاد کرده بود، در دسترس ما قرار داشت. من معتقدم که این نمونه، عقیده خوبی در مورد اهمیت کار انسانی، ثمره تلاش‌های انسانی، و هوش بشریت بدست می‌دهد.

غیر قابل تصور است که چگونه امپریالیست‌های یانکی سعی کردند این انخار فینلای را از او بربایند. این ادعا که یک پزشک یانکی، پشه ناقل تب زرد را کشف کرد مسخره است. آن پزشک یانکی حدود ۲۰ سال پس از آنکه فینلای به کشف خود نایل آمده بود، و آنرا در موسسات علمی معرفی نموده بود، به اینجا آمد. این امر توسط اکثر مورخین پزشکی به رسمیت شناخته شده است و هیچ آدم جدی نمی‌تواند آنرا انکار کند. ولی من در عین حال معتقدم که اشخاصی نظیر فینلای می‌توانند منبع الهام و سرمشقی برای محققین و پزشکان کوبائی باشند.

اگر در نظر بگیریم که حتی در قرن گذشته، زمانی که کوبائی‌ها هیچ منابعی نداشتند، آزمایشگاهی نداشتند، هیچ چیزی نداشتند، آنها توانستند آنچنان خدماتی را ارائه دهند که فینلای ارائه کرد، می‌توانیم به آسانی تصور کنیم که انقلاب ما به چه موفقیت‌هایی دست پیدا خواهد کرد و دانشمندان و پزشکان ما چه اهداف بزرگی را می‌توانند برای خود تعیین

کنند .

و من معتقدم که این سالگرد کشف فینلای ، در زادگاهش و این جلسه اختتامیه ، این کنگره عظیم کارگران بهداشتی که احترام ، توجه و قدردانی همه مردم ما را کسب کرده اند ، بهترین موقعیت است که این عقاید عنوان شود .

یا میهن یا مرگ !

ما پیروز می شویم ! (ابراز احساسات پرشور و ممتد حضار)

ضمائم

تلقى خودتان از اسلام را به کشورهای منطقه صادر کنید

در شهریور ماه ۱۳۶۰ هیئت نمایندگی مجلس شورای اسلامی به سرپرستی حجت الاسلام دعائی برای شرکت در شصت و هشتمین کنفرانس اتحادیه بین‌المجالس، به هاوانا، پایتخت کوبا سفر کرد. ضمن این سفر، هیئت نمایندگی مجلس شورای اسلامی یک ملاقات دوستانه و غیررسمی با فیدل کاسترو رهبر انقلاب کوبا داشت که قریب به دو ساعت طول کشید. در این ملاقات مطالب مهمی پیرامون انقلاب اسلامی ایران و انقلاب کوبا عنوان گردید.

روزنامه اطلاعات در شماره‌های مورخ ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۴ آذر آن نشریه، یادداشتهای آقای سیدعطاءالله مهاجرانی در باره ملاقات هیئت نمایندگی ایران با فیدل کاسترو را بچاپ رساند.

نظر به اهمیت مطالب عنوان شده از جانب کاسترو، متن مصاحبه در این مجموعه چاپ می‌شود. لازم به توضیح است که به علت اختصار، توضیحاتی که آقای مهاجرانی ضمن گزارش خود داد‌اند، حذف و یا در مواردی بصورت خلاصه در پرانتز آورده شده است. همچنین در بعضی موارد نیز صحبت‌های اعضا هیئت نمایندگی ایران خلاصه شده است که با علامت (...) مشخص گردیده. در برخی قسمت‌های دیگر موضوع مورد بحث بین کاسترو و هیئت نمایندگی ایران در پرانتز بطور خلاصه ذکر گردیده است.

* * *

(کاسترو در انتهای راهروئی در مرکز کنفرانس با لباس نظامی به استقبال ما آمده بود، گرم و صمیمانه استقبال کرد. تک تک با او دست دادیم و دیده‌بوسی کردیم. اطاق کوچک بود. کاسترو گفت "چه هیئت بزرگی!" و قرار شد اطاق را تعویض کنیم. در اطاق به نسبت بزرگتری دور تا دور هم نشستیم.)

کاسترو - امروز خیلی خسته شدیم. با هیئت ایتالیا و ژاپن ملاقات کردم. الان دارم با

زبانم می‌جنگم .

دعائی - یک انقلابی وقتی خسته می‌شود که دشمن را از پا درآورده باشد .

کاسترو - از کدام راه آمدید ؟

- تهران ، مادرید .

کاسترو - مستقیم بود ؟

- نه توقف کوتاهی در گاندر داشتیم . خوب بود . . . تا بحال امنیت هواپیمائی ما خوب بوده . راضی بودهایم .

(کاسترو در مورد تاسیس سفارت ایران در کوبا پرسید .)

دعائی - ما مشکلاتی داشتیم ، اما در اولین فرصت این مسئله حل خواهد شد .

کاسترو - موقعیت ایران چگونه است ؟

دعائی - موقعیت خوب است ، مردم در صحنه‌اند و با تمام وجود به پیروی از امام از انقلاب شکوهمندشان دفاع می‌کنند و ما در دورانی زندگی می‌کنیم که شما خود چنین دورانی را گذرانده‌اید . نوطه‌های امپریالیسم انقلاب ما را هدف خود قرار داده است . ما مطمئنیم که انقلاب کوبا موفق بوده ، انقلاب ما نیز موفق بوده است . انقلاب ما از پشتوانه مهم مردمی و ایدئولوژیکی برخوردار بوده و اسلام بعنوان ایدئولوژی موفق می‌تواند انقلاب را هدایت کند . ما امیدواریم در آغاز این مرحله که اسلام بعنوان راهنمای انقلاب مطرح شده ، آغاز شکوفائی جدیدی در جهان باشد .

انقلاب ما با انقلاب شما شباهتهائی دارد ، ما به سختی با امپریالیسم مقابله می‌کنیم . ما اعتقاد داریم امپریالیسم دشمن بشریت است .

کاسترو - پیداست که دو کشور برغم فاصله بسیار ، هر دو علیه آمریکا مقابله می‌کنند . اما شما این شانس را دارید که از آمریکا دورترید .

دعائی - اما آمریکا در کشور ما منافع زیادتری داشته است .

کاسترو - درست است . نفت ثروت گرانبهائی است .

دعائی - مسئله مهمتر این است که اگر ایران موفق شود ، منطقه را آزاد می‌کند . همین مسئله دلیل توطئه‌های گوناگون علیه ماست . مانند توطئه طیس .

کاسترو - آن دیوانگی بود .

(کاسترو یکریز صحبت می‌کند و مترجم ، همزمان با صحبت کاسترو ترجمه می‌کند .)

دعائی - توطئه دوم آمریکا توطئه اقتصادی بود . توطئه سوم توطئه تبلیغاتی بود .

در این سفر ما خوشحالیم که ضمن شرکت در کنفرانس ، توفیق زیارت شما و خلق کوبا را داشته‌ایم . ما برای شخص شما احترام زیادی قائلیم . مردم ما سالهاست که شما را می‌شناسند ، بخصوص که شما رهبری کشورهای غیرمتعهد را نیز بعهدہ دارید . از تلاش‌های شما در رابطه

با جنگ تحمیلی عراق آگاهیم . امیدواریم در اجلاسیه آینده بغداد از حق مظلومین دفاع کنید . آنچه باعث عدم توفیق شما شده ، لجاجت عراق بوده که نیروهایش را از مرزهای ما بیرون نبرده است .

اما ما این مژده را به شما می دهیم . ما پشت سر امام ایستاده ایم و اگر جنگ صد سال هم طول بکشد تا سرکوب متجاوز خواهیم جنگید .

انقلاب ها شباهت های زیادی به یکدیگر دارند . کاسترو (ضمن معرفی معاون وزارت امور خارجه کوبا که با احترام بسیار انجام می دهد .) - ایشان معاون وزارت خارجه هستند من از او کمک خواستم که بیاید . آخر شما خیلی زیاد بودید .

دعائی - ما از صمیمیت شما و شیوه برخوردتان با همکارانتان تشکر می کنیم . وقتی یکی از رفقای شما کشته شده بود ، شما گفتید همه مردم ما رفیق ما هستند . مشابه این جریان برای ما اتفاق افتاد . در توطئه دشمن ، هفتاد و دو تن و اخیراً رئیس جمهور و نخست وزیر ما آقای باهنر شهید شدند . مردم می گفتند : دشمن در چه فکریه ؟ ایران پر از بهشتیه . دشمن در چه فکریه ؟ ایران پر از رجائیه .

انقلاب ما امروزه به فرد متکی نیست . ما از اعلام و برگزاری عزای عمومی کشور شما به مناسبت شهادت رئیس جمهور و نخست وزیرمان تشکر می کنیم .

کاسترو - خیلی دردناک بود ، ما می دانستیم که شما آمادگی تحمل چنین مصائبی را دارید . زمانی در کشور ما صدها سازمان مخفی و مسلح علیه انقلاب وجود داشت ، ولی هنگامی رسید که خود مردم رهبری این سازمان ها را در دست داشتند . امنیت باید کاملاً رعایت شود .

آنها با سیگارهای سمی ، تفنگ های مجهز به تلسکوپ عمل می کردند . عدد از پانزده سال خودشان اقرار کردند ، در سنای آمریکا هم اقرار کردند . ما از خود مردم جهت خنثی سازی توطئه ها کمک گرفتیم .

در مورد حوادث ایران کسی تا بحال مسئولیت را قبول کرده ؟

- یک سازمان زیرزمینی مسلح اعلام کرده ...

شما در ابتدای صحبت گفتید خسته اید ، جسارت نیست ؟

کاسترو - نه ، روزش طولانی بود ، من کار کردم . نگفتم خسته ام . آخرین اجلاس غیرمتعهدها بیست و چهار ساعت طول کشید ، ۵۶ ساعت بدون خواب ... دفعه قبلش شصت ساعت خوابیدم ، سال ۶۸ بود . شاه در ایران بود . حبشه رفته بودم .

به مسکو رفتم . در برگشت از مسکو از آسمان ایران رد شدم . در مسکو به شاه حمله کردم . در کنفرانس هایم به او خیلی حمله می کردم . پرواز معمولی بود . شب بود ، پائین را که نگاه می کردم چراغها را می دیدم ، شاه خیلی مستکبر بود . او مثل یک مجسمه متلاشی

شد و سرانجام شما پیروز شدید . ما هم می‌خواستیم شاه از بین برود .
 شاه ارتش بزرگی داشت . قدرت زیادی داشت . انقلاب اسلامی ایران استثنائی بود .
 شاه را نسبتاً بدون اسلحه برکنار کردید . فداکاری و شهامت شما عجیب بود . عجیب بود که
 مردمی بدون اسلحه قیام کنند . ما حوادث انقلاب را پیگیری می‌کردیم . ما درک می‌کنیم که
 انقلاب چیست . آمریکا می‌خواست هرجوری شده ما را شکست بدهد ، هر روزه می‌خواست
 با تجاوز نظامی کوبا را تهدید کند . آنها نمی‌توانند با مردم بجنگند . یک میلیون نفر از
 مردم ما مسلحند . شما به ما درس خوبی دادید ، شهادت‌طلبی و شجاعت ...
 دعائی - ما از احساس شما متشکریم ... در ۱۷ شهریور ، هزاران نفر شهید شدند . اکثریت
 آنها زنهای مسلمان بودند .
 کاسترو - در عرض یک روز ؟
 دعائی - امام دستور راهپیمائی داد و مردم تبعیت می‌نمودند . شاه فکر می‌کرد با کشتار
 مردم اوضاع آرام می‌شود و مسئله کاملاً بعکس شد .
 کاسترو - (در حالیکه عبای نازک تابستانی موسوی تبریزی را در دست گرفت پرسید :) این
 لباس در کشور شما معموله ؟
 دعائی - این لباس روحانیون ما است .
 کاسترو (در حالیکه تعداد روحانیون را شمارش می‌کرد) - یک ، دو ، سه ، چهار ، به شما چه
 می‌گویند ؟
 دعائی - روحانی ، حجت‌الاسلام .
 کاسترو - کدامیکی آیت‌الله است ؟
 دعائی - آیت‌الله مرتبه‌اش بالاتر است .
 کاسترو - لباس آیت‌الله هم همینطور است ؟
 - بله لباس‌ها با هم فرق ندارد .
 کاسترو - چند نفر در پارلمان ایران هستند ؟
 - ۲۷۰ نفر .
 (کاسترو راجع به انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران ، نحوه انتخابات ، حدود آزادی
 احزاب برای شرکت در آن ، تعداد کاندیداها ، کاندیدای حزب جمهوری اسلامی (حجت‌الاسلام
 خامنه‌ای) سؤال می‌کند که هیئت نمایندگی ایران پاسخ می‌دهند .)
 کاسترو - در آینده باید چند نفر از جوان‌هایمان را بفرستیم ایران فارسی یاد بگیرند . ما
 در مورد همه زبانها مترجم داریم ، چینی ، ژاپنی ، چون با شاه رابطه نداشتیم فارسی هم
 یاد نگرفتیم . امیدوارم بتوانیم مشکلات را حل کنیم .
 باید آگاهی سیاسی داشت . از مسئله اشغال سفارت و ماجرای جاسوس‌ها در آمریکا

آنها که می‌خواستند استفاده کردند. در انتخابات ریاست‌جمهوری، ریگان از همین مسئله بهره‌برداری کرد. گروگان‌گیری در انتخابات تاثیر شدیدی داشت.

بعضی وقت‌ها از خودم سؤال می‌کنم که آیا انقلابیون ایران می‌دانند چه کسی را در آمریکا روی کار آورده‌اند؟ در مورد انتخابات آمریکا شما برای آمریکا تصمیم گرفت‌اید. همه آمریکائی‌ها بدند، اما اینکه انتخاب شده از همه بدتر است. اگر به کوبا حمله کنند؟ خیلی خب، آدم باید خودش را برای هرچیز آماده کند. — اگر آینده سرنگون نشده بود، شما در منطقه یاوری داشتید.

— کاسترو — او دوست ما هم نبود. دنیا دارد به مسیر خطرناکی می‌رود، اینها خیلی تجاوزکارند.

— نطق افتتاحیه شما آموزنده بود.

کاسترو — اینها فاشیست‌اند، دسیسه‌های آنها فاشیستی است. دیگران امپریالیستند و مرتجعند، اینها خرنند. اینها دنیا را بسوی جنگ می‌برند. به همین جهت من صحبت کردم. ما باید مقاومت کنیم، می‌دانید که این کنفرانس‌ها پراز تعارف است. من کنفرانس را منفجر کردم، دنیا دچار مشکلاتی است: جهان سوم، گرسنگی، اسلحه، در واقع الان زمان چنین کنفرانس‌هایی نیست. درباره این کنفرانس زیاد بحث شد. عده‌ای گفتند بهترین کنفرانس بود.

یانکی‌ها عصبانی‌اند، انگلیسی‌ها ناراحتند، استرالیا و نیوزلند دیوانه شده‌اند.

— دعائی — دوستان شما خوشحالند...

کاسترو — کنفرانس بعدی در رم است.

— ما امیدی نداریم که چندان موفق باشد.

کاسترو — در کنفرانس بعدی کشورهای دیگر نیز خواهند بود. الان نیکاراگوآ، کنگو، بنین، اوگاندا، موزامبیک و زیمبابوه عضو شده‌اند.

— السالوادور هم آزاد می‌شود. آنگولا و اتیوپی هم شرکت خواهند نمود.

— سخنان شما روح تازه‌ای به کنفرانس بخشید. در این کنفرانس ما توانستیم درد دل‌های خودمان را بیان کنیم. ما خاطره نطق‌های طولانی شما را داشتیم. شما بعد از پیروزی انقلاب نطق چهار ساعته داشتید. ما از ملاقات با شما تشکر می‌کنیم.

کاسترو — من یک سؤال داشتم، شما در یک انقلاب واقعی زندگی می‌کنید. انقلاب مردم شکست نمی‌خورد. لکن قدرت باید متمرکز باشد. در مقابله با تروریست‌هایی که از سوی آمریکا پشتیبانی می‌شوند و مسائل دیگر آیا شما مردمی که مسلح باشند دارید؟

— ما ۱۰ ارتش ۲۰ میلیونی تشکیل داده‌ایم. مردم به عنوان یک وظیفه موظفند مسلح باشند. بسیج مامور و مسئول سازماندهی مسلحانه مردم است. الان پیرمردان هفتاد ساله و جوانان

۱۲ ساله که مسلح شده‌اند ، دوش بدوش در جبهه علیه عراق می‌جنگند . . .

کاسترو - وقتی قدرت را بدست آوردید چه برنامه‌هایی دارید ؟

- تلاش ما این است که با تحصیل استقلال کامل و اتکاء به خود بتوانیم به محرومان جهان خدمت کنیم . جامعهای بسازیم که در آن فاصله طبقاتی نباشد . ما تلاش می‌نمائیم که اسلام مرفی را تحقق بخشیم

کاسترو - چقدر بیسواد دارید ؟

- کمتر از سه سال از انقلاب می‌گذرد . مشکلات مانع از آن شده که بتوانیم کاملاً برنامه‌ریزی کنیم . . . جهاد سازندگی در روستاها بکار مشغول است ، هزاران مدرسه ساخته

کاسترو - زمین چگونه تقسیم شده ؟

- اصلاحات ارضی شاه باعث کوچ دهقانان به شهر شد . ما باید تلاش کنیم نیرو به روستاها بازگردد

کاسترو - دیگر فتودال ندارید ؟

دعائی - در مراحل بعدی فتودالیسم را ریشه‌کن می‌کنیم . در ظرف ۲ سال ۲۲ هزار مدرسه ساختیم . در جنگ هم هستیم . نیروها را برای جنگ بسیج نموده‌ایم .

کاسترو - پزشکان چی ؟

زرگر - ۱۵ هزار پزشک به خارج رفته‌اند . هشت هزار نفرشان در آمریکا هستند . آمریکای مغزهای ما را دزدیده . ما فعلاً ۱۵ هزار پزشک داریم .

کاسترو - پانزده هزار ؟ از انقلاب پشتیبانی می‌کنند ؟

زرگر - ما برنامه آموزش همگانی پزشکی داریم . فعلاً در این برنامه ۵ هزار پزشک در سال پیش‌بینی شده است .

کاسترو - در کوبا پنج هزار دانشجوی پزشکی می‌گیرند . قبل از انقلاب شش هزار پزشک بودند که سه هزار نفرشان رفتند . ولی حالا ۱۶۵۰۰ نفر پزشک داریم . حدود ۱۵۰۰

پزشک کوبائی در ممالک دیگر کار می‌کنند ، آنها را هدیه کرده‌ایم . پنج هزار دانشجوی هر سال می‌گیریم . در هر استان یک دانشکده طب داریم . در ایران ۱۵ هزار پزشک خب

بد نیست ، اما شما به ۶۰ هزار پزشک نیاز دارید . برای هر ۶۰۰ نفر یک پزشک . دراتیوی ۱۲۵ پزشک وجود دارد . در حال حاضر پزشک‌های کوبائی در آنجا هستند . بهداشت و

آموزش مهم است . البته وقت می‌خواهد . برای بازسازی نظام اقتصادی به فرصت احتیاج است . شاه غریب‌زده بود . جامعه را به سوی مصرف برد . برای بهداشت مردم کاری نکرد .

او چیزهای زیاد و پرخرج را دوست داشت .

خیلی کارها می‌توان کرد . شما از نظر منابع طبیعی غنی هستید . شاه پولها را

می‌دزدید . میلیاردها دلار پول اسلحه می‌داد . ثروت کشور را به هدر می‌داد .

شما برنامه‌های اقتصادی می‌توانید داشته باشید. آینده خوبی دارید. مشکلات، شما را قوی‌تر می‌کند. مردم به فکر فداکاری عادت می‌کنند. باید فکر مصرفی از مغز مردم بیرون بیاید.

شاه می‌خواست جامعه مصرف‌زده باشد. در آینده خوب خواهد شد. همه نباید فکر کنند که باید ماشین داشته باشند. اما خانه، غذا، بهداشت و آموزش لازم است و ما همین کار را کردیم. ما نفت نداریم، کشاورزی و شکر و آگاهی بین‌المللی و روح فداکاری سرمایه‌های ما هستند، هزاران نفر در خارج کار می‌کنند و کمک می‌کنند.

برخی نظامیان در آنگولا و اتیوپی هستند. امپریالیست‌ها می‌گویند چهل هزار نظامی در آنگولا داریم که دروغ است.

بعد از پیروزی انقلاب در نیکاراگوآ ۱۲۰۰۰ معلم از ما خواستند، ۲۵۰۰۰ نفر داوطلب شدند. در اسلام نیروی قدرتمند روحانیت مردم را بسیج می‌کند. ما چنین نیروئی را نداشتیم. بایستی ایدئولوژی جدید به وجود بیاید. اعتقاد و روحانیت بر اساس فداکاری و آگاهی جهانی و برابری قدرتی را ایجاد می‌کند که شما دارید. تمامی این فکرها را، ایدئولوژی را باید توضیح داد: تمامی آرمان‌های انقلابی، ایده‌های اسلام و پیشرفت اسلام را، جامعه بی‌طبقه را، آنچه را که انقلاب است، اینکه انقلاب برای مردم چه کرده، عدالت، برابری، برادری، رنج‌های ناشی از استثمار (را).

اگر انقلاب از اسلام الهام بگیرد، می‌تواند از دین‌های دیگر هم الهام بگیرد. در آمریکای لاتین اسلام نداریم. مردم کاتولیک هستند. کشیش‌ها انقلابی‌اند و با توده‌های مردم پیوند خورده‌اند. ما گفتمایم در اینجا کاتولیک‌ها و مارکسیست - لنینیست‌ها می‌توانند متحد باشند. ما در دنیای دیگری زندگی می‌کنیم. شما چنین مشکلاتی ندارید.

امپریالیست‌ها تصور می‌کنند قاره مال آنها است، اما آمریکای جنوبی - راحام آزاد خواهد شد گرچه جنگی طولانی در پیش خواهد بود، یک انقلاب جهانی.

ما دوگونه بینش و دو فلسفه داریم. اما چیزهای متضاد داریم. اسلام نیروی قوی و مهمی است که می‌تواند نقش مهمی داشته باشد. تلقی خودتان را از اسلام به کشورهای منطقه صادر کنید. انقلاب را به تمام جهان صادر کنید.

دعائی - عراقی‌ها و سعودی‌ها بینشی دارند که با بینش اسلام ما متفاوت است.

کاسترو - می‌خواستیم بگوییم ما از نخستین کشورهای بودیم که به انقلاب شما درود گفتمایم، از سوئی ما با عراق روابط داشته‌ایم از خیلی پیش، من نظر خود را می‌گویم. من علیه جنگ هستم، هدف ما باید صلح باشد. در غیرمتعهدها یکپارچگی بود. جنگ غیرمتعهدها را جدا کرد. موقعیت بدی پیش آمد، ولی امیدمان را از دست ندادیم. ما امیدواریم که موقعیت امیدوارکننده‌ای پیش بیاید و راه‌حلی پیدا شود. من خوب می‌فهمم که شما چه

می‌گوئید، چه احساس می‌کنید. ما هم همین تجربیات را داریم، ما غرور خودمان را داشتیم و با غرور پیروز شدیم.

دعائی - ما با سرکوب متجاوز به غیرمتعهدها کمک کردیم.

کاسترو - بد است که ممالک جهان سوم در جنگ باشند. هیچ کس در صلح نیست.

(ساعت نزدیک یک بامداد بود) کاسترو - دیگر خسته نیستم. احساس شادی می‌کنم.

(برخاستیم، از امام صحبت بمیان آمد. کاسترو حال امام را پرسید و اظهار کرد که علاقمند است روزی امام را ببیند.)

کاسترو - من خوشحالم که این فرصت پیش آمد. شما باید سفارت داشته باشید. دوستان ما به ایران رفتانند و دیده‌اند که روح جدیدی در مردم است. تمام رفقای ما خاطره خوبی از مردم شما دارند. من موفقیت شما را آرزو می‌کنم.

دعائی - ما هم تشکر می‌کنیم از این فرصت طلائی. اینکه شما در جمع ما بودید، گوئی برادر بزرگ ایرانی ما بودید که ما را درک می‌کردید.

کاسترو - خوشحالم و نیروم را دوباره پیدا کردم.

(خداحافظی کردیم. کاسترو به بدرقمان آمد و با تکتک اعضاء هیئت دست داد و خداحافظی کرد. هنگام خداحافظی شانه مرا چنگ زد. "چقدر جوانه!")

بعد از ژيرون تمام ملل قاره آمريکا کمی آزادتر شدند

در ۱۹ آوريل ۱۹۶۱ پس از ۷۲ ساعت جنگ شديد ، مردم کوبا توانستند تهاجم نظامی گسترده امپرياليسم آمريکا عليه انقلاب در خليج خوکها (پلايا ژيرون) را متلاشی کنند . نيروهای مزدور مهاجم که اساسا توسط سازمان جاسوسی سيا و پنتاگون سازمان يافته ، از نظر مالی تامین شده ، و تا بن دندان مسلح گرديده و آموزش يافته بودند به ساحل جنوبی جزيره کوبا در شرق خليج خوکها گسيل شده بودند .

هدف اصلی امپرياليستها از اين تهاجم نظامی اشغال قسمتی از خاک کوبا و مستقر کردن یک حکومت ضدانقلابی در آن بود تا از طريق مجهز کردن آن به نيروهای نظامی ، اسلحه ، گشتی و هواپیما و غيره به یک جنگ فرسایشی عليه حکومت انقلابی دست بزنند . پاسخ قاطع و سريع انقلاب کوبا که در عرض ۷۲ ساعت تهاجم ضدانقلابيون را خرد کرد ، اين توطئه امپرياليستها را نقش بر آب کرد .

ترکیب نيروی مهاجمين ، که توسط امپرياليستها سازمان يافته بود ، از ملقمهای از عناصر اقشار ستمگر اجتماعی تشکيل شده بود : اعضاء طبقات مرفه کوبا ، فئودالها و زمينداران ثروتمند ، سياستمداران فاسد ، جانينان و اعضاء سابق ارتش - در میان آنها تعدادی از جانينان خونخوار رژيم باتيستا که از چنگ عدالت انقلاب فرار کرده بودند وجود داشت . نيروهای مهاجمين ، از جمله ، از افراد زیر تشکيل شده بود : ۱۰۰ فئودال ، ۲۴ مالک بزرگ ، ۶۷ نفر زميندار ، ۱۱۲ تاجر ثروتمند ، ۱۹۴ نفر از اعضاء سابق ارتش ، ۱۷۹ نفر از اشخاص ثروتمند منفرد ، ۳۵ سرمايه دار بزرگ ، ۱۱۲ نفر از اوباش .

هدف آنها اين بود که دارائیهای خود را که شامل اموال زیر می شد پس بگیرند : ۵۰۰۰ هکتار زمين ، ۹۶۶۴ ساختمان آپارتمانی و خانه ، ۷۰ کارخانه ، ۱۰ کارخانه شکر ، ۳ بانک ، ۵ معدن و ۱۲ مشروب فروشی و کاباره .

نيروهای مهاجمين متشکل شده بود از : ۵ گردان پياده نظام و هرکدام به تعداد ۱۶۵ الی ۱۷۱ نفر ، گردان ۱ چتر باز و گردان ۳ موتوريزه ، به اضافه یک گردان توپخانه سنگين مجهز به خمپاره ، بازوگا و تفنگهای ضدتانک ، یک گروهان تانک ، یک گروه تخریب

زیردریائی (غواصان) . نیروی هوائی مهاجمین شامل ۲۴ هواپیمای "ب - ۲۶" و هواپیمای حمل و نقل "سی - ۴۶" و "سی - ۵۴" بود . نیروی دریائی مهاجمین متشکل شده بود از : ۵ گشتی مسلح به نامهای هوستون ، آتلانتیک ، ریواسگونیدو ، گاریب و لیگ چارلز ، دو قایق گشتی "ال . سی . ای" تازه تعمیرشده و مسلح ، سه قایق "ال . سی . یو" قابل استفاده برای پیاده کردن تجهیزات سنگین ، تانک ، زره پوش و چهار قایق پیاده کردن نفرات و سایر وسایل نظامی .

در مقابل ، نیروهای کوبائی اساساً از نیروهای پیاده نظام تشکیل شده بودند : واحدهای ارتش شورشی ، واحدهای میلشای مردم ، گارگران ، دهقانان و دانشجویان . نیروی هوائی انقلابی کوبا فقط سه هواپیمای قابل استفاده داشت و آنهم دو هواپیمای سی - فیوری (ملخی) و یک "ب - ۲۶" .

واضح است که جنگ ژيرون یک جنگ عادی و کلاسیک نبود . در یکسو نیروی ضدانقلابیون مسلح ، تجهیزشده و تعلیم یافته امپریالیسم آمریکا بود که می‌خواست آنچه را که توسط انقلاب از دست داده بود بازپس بگیرد . در سوی دیگر نیروی انقلاب ، نیروی زحمتکشان کوبا بود که باید به هر وسیله ممکن و در کوتاهترین مدت جلو مهاجمین را می‌گرفت و از دستاوردهای انقلاب دفاع می‌کرد .

ولی مبارزین کوبائی توانستند با برخورداری از رهبری قاطع و ضدامپریالیستی کاسترو ، و با توجه به اینکه از نظر تجهیزات نظامی شرایط به نفع انقلابیون نبود ، در مدت زمان فقط ۷۲ ساعت ، نقشه دخالت نظامی آمریکا در ژيرون را در نطفه خفه کنند و شکست فاحشی بر پیگر طراحان ضدانقلاب سیا و پنتاگون وارد کنند .

در تاریخ انقلاب کوبا و مبارزات مردم آمریکای لاتین ، پیروزی ژيرون از اهمیت خاصی برخوردار است . این پیروزی نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی مردم کوبا و سایر زحمتکشان دنیا بود . با پیروزی ژيرون ، مردم کوبا نشان دادند که می‌شود امپریالیسم آمریکا را شکست داد . رهبری انقلابی کوبا نشان داد که با آگاهی از اهداف انقلاب و تکیه بر نیروی متشکل مردم و بسیج میلیونی آنها قادر است تمامی توطئه‌های استثمارگران امپریالیست را شکست دهد .

این سیاست اتکاء به نیروی بسیج شده و مسلح مردم را می‌توان در سخنرانی راتول کاسترو ، فرمانده نیروهای مسلح انقلابی به مناسبت جشن فارغ التحصیلان فرماندهان واحد "نیروی میلشای منطقه‌ای" در دانشگاه هاوانا در ۱۱ آوریل ۱۹۸۱ که بمناسبت بیستمین سالگرد پیروزی ژيرون ایراد نمود بخوبی مشاهده کرد .

راتول کاسترو در سخنرانی خود گفت : "اگر یک حمله ، چه کوچک و چه بزرگ ، به کشور ما آغاز شود ، ما با نیروی تسخیر ناپذیر مردم مسلح و دانشجویان در خط اول جنگ

جواب خواهيم گفت .

"چنانچه تهاجمي صورت گيرد ، تا آنجا كه به ما مربوط مي شود ، ما دستور هميشگي مبارزه را صادر کرده ايم و تنها دستوري كه سربازان مي توانند از آن اطاعت نکنند ، به فرض اينكه چنين دستوري صادر شود ، دستور تسليم شدن خواهد بود ."

* * *

اين مقاله بمناسبت بيستمين سالگرد پيروزي ژيرون در ضميمه گرانما ، مورخ ۱۹ آوريل (۱۹۸۱) ، بچاپ رسيده و توسط حسين درخشان به فارسي ترجمه شده است .

* * *

نقشه اشغال نظامي را سازمان جاسوسي "سيا" ريخته بود و اعضا ستاد مشترک فرماندهي آمريکا آن را تائيد کردند . اجراي اين نقشه نشانگر اوج سياست تهاجمي دولت آمريکا عليه کوبا بود که از سال ۱۹۵۹ آغاز شده بود . سيا کار را با سازمان دادن گروههاي تروريستي و خرابکار آغاز کرد . اين گروهها آموزشهاي لازم را براي استفاده از مواد محترقه و منفجره در خاک آمريکا ديده بودند . سپس با استفاده از آنها برنامه انهدام مزارع نيشکر ، کارخانههاي شکر و هدفهاي ديگر صنعتي و کشاورزي و فروشگاهها به اجرا گذاشته شد . مردم کوبا هنوز پروازهاي هواپيماهاي را که از شمال مي آمدند و مواد آتشزا و منفجره بر مزارع و کارخانهها مي ريختند و سپس به مبداء خود بازمي گشتند را از ياد نبرده اند .

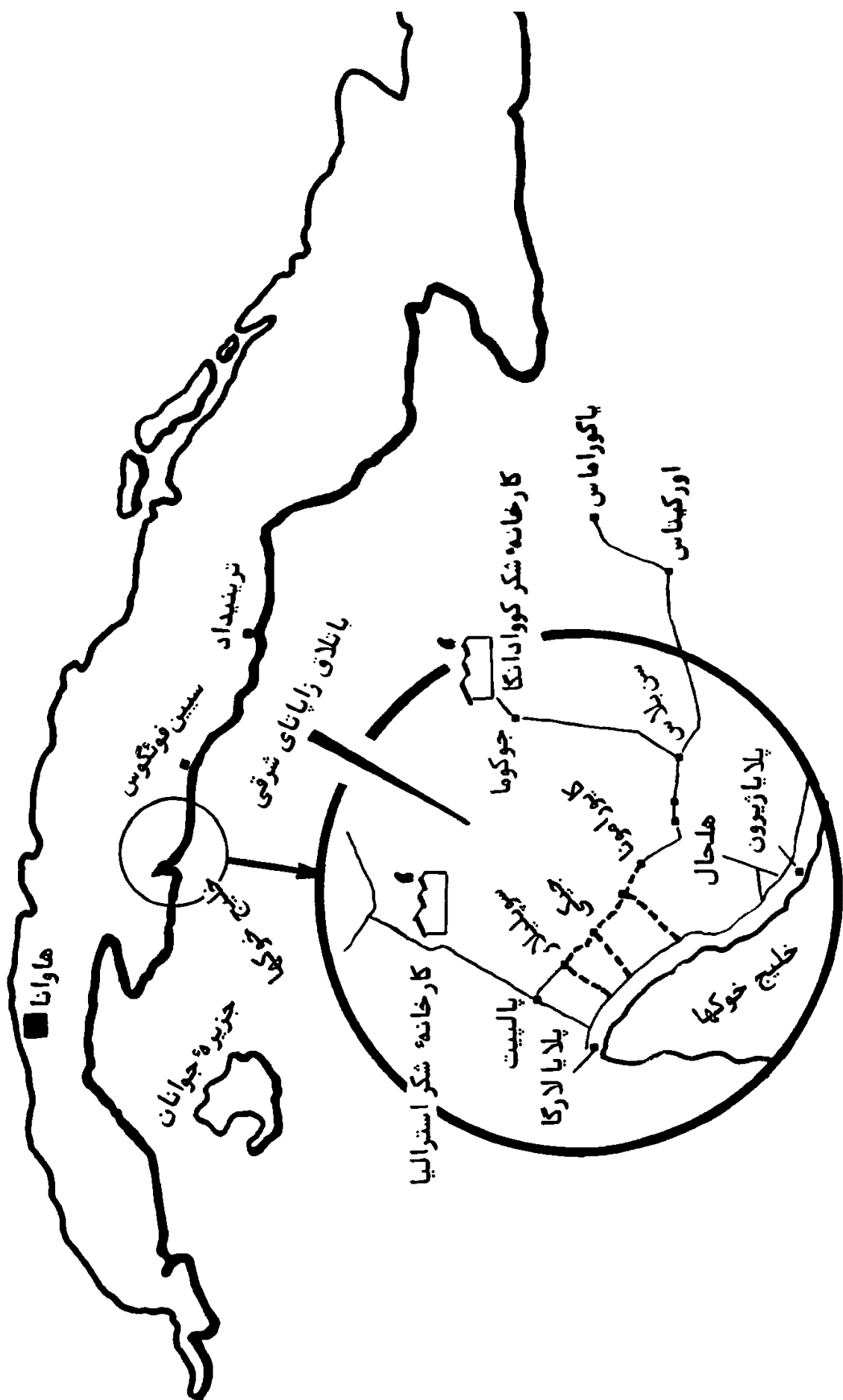
بعدا حاکمين يانکي تصميم گرفتند گروههاي ضدانقلابي را در داخل کوبا و از جرگه اعضا ارتش سابق ، فراريان و اوباش ، متشکل کنند . آنها از طريق هوا ، دريا و هر وسيله ديگر که ممکن بود به اين گروهها اسلحه مي دادند .

آنها در اوایل سال ۱۹۶۰ تصميم گرفتند به عمليات بزرگ و بزرگي دست برند . از ۱۷ مارس ۱۹۶۰ ، ژنرال آيزنهاور ، رئيس جمهور وقت ايالات متحده دستور داد تا "اقداماتي براي کمک به اين مردم (کوبائيهاي ضدانقلابي) از طريق سازمان دادن و تعليم و تجهيز آنها" صورت بگيرد . او ۱۳ ميليون دلار براي اين کار اختصاص داد .

سيا از رئيس جمهور گواتمالا ، ميگوئل يديگوراس فونتس* ، اجازه گرفت تا اردوگاههايي براي آموزش نظامي ضدانقلابيون برپا کند . اردوگاه اصلي پاينگاه تراکس واقع در جنوب گواتمالا بود . تمرينات چتربازي در مزارع نيشکر اليوز** ، متعلق به يکي از سرمايه داران

* Miguel Ydígoras Fontes

** Alejos



نقشه خلیج خوکها

متمول گواتمالا، واقع در نزدیکی گواتمالاسیتی صورت می‌گرفت و تمرینات پیاده کردن نیرو در سواحل اقیانوس آرام انجام می‌شد.

اولین گروه ضدانقلابیون در ماه مه ۱۹۶۰ وارد پایگاه شدند. سیا به آنها اسلحه داده و آنها جنگ‌های چریکی را در اورگلیدوز، در ایالت لوئیزیانا* و حتی در هتل‌های میامی آموزش دیده بودند. برخی دیگر در ویکز** واقع در پورتوریکو آموزش دیده بودند. از آن به بعد، انتقال مزدوران ضدانقلابی که توسط سیا و در آمریکا اجیر شده بودند و نقل و انتقال مقادیر زیادی اسلحه و تجهیزات جنگی مابین پایگاه سابق نیروهای دریائی آمریکا در "اوپا - لوکا"† واقع در فلوریدا و پایگاه تراکس، توسط هواپیماهای باربری آغاز شد.

در اوایل ماه آوریل این هواپیماها نیروهای اجیرشده را که در گواتمالا آموزش دیده و سازمان یافته بودند، به پوئرتو کابزاس واقع در نیکاراگوآ منتقل کردند. و چندی بعد حمله به کوبا از این نقطه آغاز شد. عملیاتی که وایز†† و راسΦ، دوتن از روزنامه‌نگاران، آن را "بزرگترین عملیات سری در تاریخ ایالات متحده" نامیدند.

آخرین نقشه اشغال نظامی که مورد قبول واقع شد به اسم مخفی "پلوتو"ΦΦ نامیده شد. اوایل، نقشه‌های دیگری هم در نظر گرفته شده بود. ابتدا طراحان پنتاگون و سیا فکر می‌کردند که نیروهای اجیرشده و تعلیم یافته در گواتمالا را به گروه‌های کوچک نفوذی با هدف ایجاد گروه‌های مقاومت کوچک تقسیم کنند و آنها را در کنار گروه‌های ضدانقلابی در داخل کشور، در مناطق کوهستانی مرکزی کوبا بکار گیرند. این بنام نقشه "اسکامبری" معروف شد. وقتی که کوشش‌های آنها مبنی بر ارسال اسلحه، وسایل ارتباطی و غیره به گروه‌های مستقر در جزیره کوبا و دیگر عناصر ضدانقلابی عقیم ماند، این نقشه کنار گذاشته شد. نقشه بعدی یعنی اشغال نظامی، نیروهای وسیع‌تری را دربر می‌گرفت (در اکتبر سال ۱۹۶۰ مقدار نیروی لازم ۴۰۰ نفر تخمین زده شده بود) تا شهر نریسباد را که محقر به فرودگاه بود) تسخیر کنند. ولی، وقتی که نیروهای میلیشا و ارتش نورتی، نیروهای ضدانقلابی را در کوهستانها نابود کردند، پنتاگون و سیا نقشه "پلوتو" را طراحی کردند.

* Louisiana

** Vieques

† Opa - Locka

†† Wise

Φ Ross

ΦΦ Pluto

دشمنان انقلاب همچنین در نظر داشتند جزیره پاینز (جزیره جوانان کنونی) را تصرف کنند. ولی فیدل با هوشیاری معمول خودش کاری کرده بود که جزیره به یک دژ غیرقابل نفوذ تبدیل شده بود.

نقشه اشغال نظامی

نقشه اشغال نظامی "پلوتو" با توجه به اهدافی که دنبال می‌کرد و تدارکاتی که برای اجرایش انجام گرفته بود، آنقدرها هم غیرواقعی به نظر نمی‌رسید. همانطور که فیدل بعداً توضیح داد " (این نقشه) بر یک زمینه منطقی استوار بود و امید موفقیت آن بر عواملی استوار بود که تا حدودی واقع‌بینانه بودند. "

هدف از اشغال نظامی این بود که قسمتی از خاک کشور را متصرف شوند و یک حکومت ضدانقلابی ایجاد نمایند تا بتوانند به سرعت آن را با سرباز، اسلحه، کشتی، هواپیما و غیره مجهز کنند، و از طریق حملات دائمی به شهرها، کارخانه‌ها، وسائل حمل و نقل و غیره یک جنگ فرسایشی و ایدائی دائمی علیه بقیه کوبا را آغاز کنند.

چرا که هدف اصلی امپریالیست‌ها در سازمان دادن نیروهای مزدور این نبود که آنها را به یک نیروی نظامی تبدیل کنند که بتواند نیروهای میلیشا و ارتش شورشی را شکست دهد. استراتژی آمریکا بر پایه یک پیروزی تمام و کمال قرار نگرفته بود. عملیات نظامی تنها یک جنبه از نقشه بود. طبق نقشه‌های دشمن قرار بود سرنگونی حکومت انقلابی در نتیجه ادغام یک‌سری اقدامات اقتصادی (از قبیل کاهش مقدار خرید شکر، تحریم واردات و صادرات و غیره) که بعد از پیروزی انقلاب و از اول ژانویه ۱۹۵۹ آغاز شده بود، و هر اقدام دیگری که پس از اشغال نظامی قسمتی از جزیره به اجرا گذارده می‌شد، حاصل شود. طراحان اصلی نقشه "پلوتو" گروههای ضدانقلابیون را قانع کردند که مردم کوبا از آنها حمایت خواهند کرد، و به محض ورود آنها تعداد زیادی از مردم به آنها خواهند پیوست و صدها نفر از نیروهای میلیشا و ارتش شورشی فرار خواهند کرد، در عین حال بخوبی می‌دانستند که وقایع آنگونه هم که تصور می‌کردند پیش نخواهد رفت. استراتژی‌ای که یانکی‌ها بکار گرفتند خود این واقعیت را روشن می‌کند. ضدانقلابیون در ساحل شرقی جزیره خوکها، یعنی نقطه‌ای از خاک کوبا پیاده شدند که تقریباً خالی از سکنه بود. جایی که رسیدن به آن به سختی امکان پذیر بود و فقط از طریق سه جاده که توسط باتلاق‌ها و گل و لای صعب‌العبور احاطه شده بود، به خارج راه داشت. از نظر نظامی، دفاع از جاده‌ها توسط نیروهای متجاوز خیلی آسان بود و تصاحب آنها توسط هر نیروئی که بخواهد آنها را بازپس بگیرد دشوار بود. نیروهائی که در ساحل جنوبی ایالت ماتانزاس پیاده شده بودند

به راحتی می‌توانستند از این جاده‌ها محافظت کنند. در نتیجه موردی نداشت که از یک نیروی عظیم برای این منظور استفاده شود.

بدین ترتیب باید اذعان کنیم که در رابطه با شناسائی منطقه و انتخاب محل پیاده شدن نیروها، رهبران سیا و استراتژیست‌های پنتاگون کار خود را خوب انجام داده بودند.

پیاده شدن نیروها

به گفتهٔ شهود عینی، کشتی‌های تجاوزگر کمی قبل از نیمه شب یکشنبه ۱۶ آوریل ۱۹۶۱ یا کمی بعد از نیمه‌شب هفدهم آوریل در حوالی ژبیرون ظاهر شدند. آنها نیروگاه برق را به توپ بستند و بعد آتش متوقف شد. بعد از تقریباً گذشت نیم ساعت تیراندازی از سر گرفته شد و تفنگ‌های سنگین و مسلسل‌های کالبر ۵۰ در حال آتش کردن بودند که قایق‌های حامل نیروهای اشغالگر به ساحل رسیدند. ۳۰ نفر از افراد میلپشا و سربازان ارتش شورشی، تعدادی از پرسنل منطقهٔ توریستی و چندین دهقان از تعاونی کارگران ذغال در منطقه حضور داشتند.

ناگهان یک نفر فریاد زد، "دارند به خاک ما تجاوز می‌کنند." سربازان و اعضاء میلپشا آتش گشودند، کارگران و دهقانان کلنگ، بیل و قمهٔ خود را برداشتند...

پنج نفر از اعضاء میلپشا که متعلق به گردان ۳۳۹ میلپشا بودند در آن شب مسئول رادیو موج کوتاه بودند. ایستگاه رادیویی کارخانه شکر استرالیا واقع در ۵۰ کیلومتری شمال غربی ژبیرون، این پیغام را دریافت کرد: "یک نیروی عظیم به ما حمله کرده است! ما می‌جنگیم، ولی نمی‌توانیم خیلی دوام بیاوریم. فوراً کمک بفرستید. یا میهن یا مرگ!" در جوار همین منطقه، یعنی در پلایا لارگا*، دشمن ساعت یک صبح پیاده شد و با رگبار گلوله مواجه گردید. در کالتون واقع در غرب، پرسنل نیروی دریائی انقلابی ناوچه اس.وی.۳، حمله را با مسلسل‌های کالبر ۵۰ که از قایق به ساحل آورده بودند، جواب دادند. آنها در عین حال از رادیوی خود عملیات دشمن را گزارش می‌کردند. آنها حدود یک ساعت گزارش کردند و برای دو ساعت دیگر با دشمن به مقابله پرداختند تا آنکه اولین نیروی کمکی - گردان ۳۳۹ میلپشا - سر رسید.

بنابراین، نقشه‌های امپریالیست‌ها از همان آغاز غلط از آب درآمد. شجاعت و شهادت تعداد قلیلی از نیروهای مسلح که اتفاقی در آنجا بودند (و فقط مسلح به تفنگ

* Playa Larga

بودند) و دست به مقاومت زدند، در حالی که همزمان عملیات اشغال نظامی را هم گزارش می‌کردند، مزدوران را مجبور کرد که از سرعت عملیاتشان بکاهند.

وقتی که فرمانده کل فیدل کاسترو، ستاد واکنش نیروهای انقلابی، و فرماندهان ارتش شورشی از پیاده شدن نیروهای نظامی باخبر شدند، به کلیه فرماندهان نظامی آماده‌باش دادند. به نیروی هوایی دستور داده شد که کلیه هواپیماهای قابل استفاده را تا قبل از طلوع آفتاب برای پرواز آماده کنند تا هرگونه حمله احتمالی مانند حمله هوایی که دو روز پیش صورت گرفته بود را دفع کنند و به منطقه اشغال‌شده پرواز کرده و به کشتی‌های حامل نیروهای دشمن ضربه بزنند.

در ضمن، گردان ۳۳۹ که در آن زمان درگیر عملیات در اطراف پلایا ژیرون بود به سرعت جهت مقابله با نیروهای دشمن به حرکت درآمد. کسانی هم که دوره فرماندهی میلیشا را در شهر مائانزاس می‌گذرانیدند و نیز گردان ۲۲۷ به آنجا فرستاده شدند.

گردان ۳۳۹ مستقر در کارخانه شکر استرالیا به صحنه جنگ رفت. این گردان قبلاً در یک مدت کوتاه سازمان یافته بود و سلاح‌هایش از نوع سلاح‌های پیاده‌نظام مانند تفنگ، مسلسل و مسلسل‌های سبک و سنگین بود. این گردان نزدیک‌های ساعت ۳ صبح با گردان ۲ بریگاد مزدوران در کرانه پلایا لارگا درگیر شد. شرایط برعلیه مدافعین بود زیرا مهاجمین جاده را با مسلسل‌های سنگین تحت کنترل داشتند. در طرف راست آنها یک تانک همراه با مردان مسلح به بازوگا دیده می‌شد و قدری دورتر یک گروه خمپارمانداز، خمپاره بعد از خمپاره شلیک می‌کردند.

دشمن قدرت آتش فوق‌العاده‌ای داشت. فیدل بعداً متذکر شد، "هیچ واحد جنگی هرگز با یک‌چنین تجهیزاتی که این بریگاد بدان مجهز بود به جنگ نرفته بود... یعنی از نظر تعداد نفرات و اسلحه‌ای که با خود داشتند... هیچ واحدی از ارتش آمریکا، با یک‌چنین تجهیزاتی که مزدوران داشتند به جنگ نرفته بودند."

معذک گردان ۳۳۹ جلوی دشمن را برای ساعتها سد کرد.

بریگاد مزدوران گرچه مجبور شد عملیات پیاده کردن نیرو را به تأخیر بیندازد، ولی توانست تا صبحگاه نیروها و تجهیزات زیر را در پلایا ژیرون پیاده کند:

• فرماندهی عالی و فرمانده عالی گردان،

• گردان ۳،

• گردان موتوریزه ۴،

• گردان مسلح به سلاح‌های سنگین،

• گروهان تانک.

در ضمن فرماندهی ثانوی و گردان ۲ در پلایا لارگا پیاده شده بود و گردان ۵ برای

پیاده شدن آماده می شد .

حدود ساعت ۶ صبح چتربازان دشمن روی جاده های اطراف باتلاق های شمال پلایا لارگا شروع به فرود آمدن کردند . آنها توسط هواپیما های سی - ۴۶ و سی - ۵۴ از بوئرتوکا بزا س نیکاراگوا پرواز کرده بودند . مأموریت آنها این بود که تمام جاده های را که به منطقه مورد نظرشان برای ایجاد یک دژ نظامی ختم می شد ، تصاحب کنند و بعد به طرف شمال حرکت کنند و مواضع خود را در ماوراء باتلاق ها مستحکم کنند .

قدرت آتش دشمن افراد گردان ۳۳۹ را مجبور به عقب نشینی می کرد ولی آنها خود را در شرایطی دیدند که چتربازان از پشت ، راه را بر آنها بسته بودند . تنها با شجاعت خود توانستند خط دشمن را بشکنند و آهسته عقب نشینی کنند و پیشروی را برای دشمن سخت کنند .

نیروی هوایی انقلابی از بامداد وارد صحنه شد . فقط سه هواپیما موجود بود ، دو جنگنده سی - فیوری و یک ب - ۲۶ که مهمات چندانی هم نداشت ، ولی آنها با هیبت یک اسکادران به دشمن حمله ور شدند . یکی از بزرگترین کشتی ها به نام هوستون شدیداً صدمه دید و در حال غرق شدن بود . گردان ۵ هنوز در عرشه این کشتی بسر می برد و برای جلوگیری از غرق شدن این گردان ، پرسنل کشتی آن را به یک صخره در چند کیلومتری ساحل کوبیدند . مزدوران مجبور شدند که از کشتی به آب بپرند و خود را شناکنان به ساحل برسانند . بسیاری از آنها خفه شدند و آنهایی هم که نجات یافتند روی صخره های ساحلی متفرق شدند . در نتیجه ، گردان ۵ نتوانست در نقطه موعود به گردان ۲ بپیوندد ، لذا هرگز نتوانست دست به عملیات بزند .

حمله غیرمترقبه هواپیما های قدیمی و فرسوده نیروی هوایی انقلابی تأثیر خردکننده ای بر دشمن داشت . آنها از شرایط وخیم هواپیما های ما مطلع بودند و فکر نمی کردند بعد از بمباران های ۱۵ آوریل ، هیچکدام در شرایطی باشند که بتوانند پرواز کنند .

فرود چتربازان فیدل را متقاعد کرد که هدف اصلی دشمن تسخیر سواحل شرقی خلیج خوکها بود . فرماندهی عالی نیروهای نظامی انقلابی برای مدت چند هفته راههایی را که امپریالیست ها برای دخالت در نظر داشتند بررسی کرده بود . برای مثال ، یانکی ها یا بریگادی را که سازمان داده بودند و در گواتمالا تعلیم یافته بود ، به چند گروه تقسیم می کردند و آنها را در نقاط مختلف کوبا پیاده می کردند ، یا اینکه این نیرو را بطور واحد برای حمله به یک هدف مشخص در یک نقطه از سواحل کوبا بکار می گرفتند . اکنون هیچ شک و شبهه ای در برنامه آنها باقی نمی ماند : طراحان تجاوز نظامی تصمیم گرفته بودند که نیروهای تهاجمی خود را به سوی یک هدف واحد متوجه کنند . در عین حال ، هر عملیات

درگیری که انجام می‌شد، تنها برای این بود که توجه را از هدف اصلی تهاجم دور کند. فرمانده کل که به این نقشه دشمن پی برده بود، دستور داد که سربازان، خود را به همان نحو آرایش دهند. تانک‌ها، توپخانه، صفوف ارتش و گردان‌های میلپشا، شروع به حرکت به طرف منطقه‌ای کردند که نیروهای مزدور در آنجا پیاده شده بودند.

در این میان، گردان ۳۳۹ با شجاعتی غیرقابل توصیف در محل باتلاق‌ها در نزدیکی جاده کارخانه شکر استرالیا می‌جنگید و برای دشمن اشکال می‌تراشید. ۸۷۵ نفر مردان مدرسه فرماندهان میلپشا نیز با چند کامیون به طرف پلایا لارگا در حال حرکت بودند و کارخانه شکر استرالیا را پشت سر گذاشته بودند.

صبح آن روز هواپیماهای ب - ۲۶ دشمن در حالی که نشان نیروی هوایی انقلابی را داشتند وارد عملیات شدند. این خود باعث گیجی نیروهای دشمن شد که مورد حمله قرار گرفته بودند. هواپیماهای دشمن یکی پس از دیگری بمب می‌انداختند و هرچه را که حرکت می‌کرد گلوله‌باران می‌کردند: سربازان، دهقانان، حیوانات... آنهم با یک تکبر خاص که از اعتماد به نفسشان ناشی می‌شد. ما در آن زمان توپ‌های ضد هوایی در منطقه نداشتیم و هواپیماهای ما مشغول حمله به کشتی‌های دشمن بودند - اول با مسلسل آتش می‌کردند و بعد حدود ۵۰۰ متری هدف، راکت را رها می‌کردند. بعد از آن دوباره پرواز می‌کردند، بمب‌های ناپالم می‌ریختند و مسلسل‌های عقب هواپیما را بکار می‌انداختند. آنها این عملیات را بارها تکرار کردند. همانطور که فیدل گفت، "روز اول نمایش بزرگی اجرا کردند، و قدرت هوایی خود را به نمایش گذاشتند."

گردان ۲۲۷ و گردانی که از فرماندهان میلپشا تشکیل می‌شد، در اثر این حملات شدیداً صدمه دید. در کیلومتر ۱۲، گردان مدرسه فرماندهان میلپشا گروهان ۱ و ۲ را به طرف سوپلیلار* فرستاد و بقیه دو کیلومتر از پلایا لارگا فاصله داشتند. آنها به عملیات علیه نیروهای دشمن دست زدند و رزمندگان شجاع گردان ۳۳۹ را یاری دادند. مزدوران که خود را تحت حمله مداوم می‌یافتند در مواضعی محکم در ساحل مستقر شدند.

حملات مداوم هواپیماهای دشمن ادامه جنگ را غیرممکن کرده بود. تصمیم گرفته شد که تا شب برای پیشروی صبر کنند. همین‌که تاریک شد و خطر ب - ۲۶ مرتفع شد، یک حمله چندین ساعته علیه دشمن انجام گرفت ولی موفق نبود. رگبار مسلسل‌های کالیبر ۵۰ و رگبارهای پی‌درپی مسلسل‌های کالیبر ۳۰ که در دو طرف جاده کار گذاشته شده بود، پیشروی را غیرممکن می‌کرد. شلیک با تفنگ هم شدید بود.

آن روز حماسی در خط مقدم جبهه پلایا لارگا بدین صورت به پایان رسید.

در شمال پلایا ژیرون نیروهای مزدور کایورامونا*، اورکیتاس و سن‌بلاس** را تصرف کرده و بطور خطرناکی به کارخانه شکر کووادانگا نزدیک شده بودند.

گردان ۱۱۷ میلشای هاوانا، بخش لاس‌ویاس، برای دفاع به آن منطقه وسیع فرستاده شد. گروهان اول، یاگوراماس را به قصد اورکیتاس ترک کرد و مقصد نهائی آن پلایا ژیرون بود. گروهان دوم در شرق ژیرون مستقر شد. گروهان تخریب در اطراف یاگوراماس مستقر شد و بقیه در اطراف کارخانه شکر موضع گرفتند. گروهان سوم و قسمتی از گروهان چهارم با تجهیزات سبک از کارخانه شکر به طرف سن‌بلاس حرکت کردند. در ساعت ۸ شب بعد از طی مسافت ۴ کیلومتر با دشمن، که کمین کرده بود، مواجه شدند. جنگ تا ساعت ۳ صبح ادامه یافت.

بگذارید یک بررسی مختصر از شرایط بعد از عملیات ۱۷ آوریل بعمل آوریم.

باید متذکر بشویم که قبل از هرچیز، نیروهای انقلابی یک هدف حیاتی را بدست آورده بودند: آنها توانسته بودند یک قسمت از منطقه‌ای را که دشمن می‌خواست بگیرد همچنان حفظ کنند: این منطقه مواضع روبروی پلایا لارگا بود که توسط فرماندهان مدرسه میلشای اشغال شده بود. فیدل بعدها گفت که: "در آن زمان، مهمترین مسئله برای ما این بود که آن تکه خاک را نگه داریم."

گروهان‌های ۱ و ۲ مدرسه فرماندهان میلشای، سولیلار را در اختیار داشتند و همه چیز تحت کنترل بود.

اعضای میلشای گردان ۱۱۷ با مهاجمین در راه کارخانه شکر کووادانگا می‌جنگیدند و گروهان ۱ این نیرو در حال پیشروی از جاده یاگوراماس به طرف سن‌بلاس بود.

خلبانان نیروی هوائی انقلابی تمامی تلاشهای خود را جهت از بین بردن کشتی‌های مهاجمین بکار گرفتند. چهار کشتی حامل تدارکات و اسلحه و وسایل ارتباطی را غرق کردند. بقیه کشتی‌ها صحنه را با عجله ترک کردند. خلبانان ما همچنین ۵ هواپیمای دشمن را سرنگون کردند.

در طول شب با استفاده از تاریکی، گروه ضد‌هوائی، توپخانه و تانک‌ها - که به دلیل بمباران‌های مداوم پیشروی محدودی داشتند - به طرف خط جبهه سرازیر شدند.

در نیمه‌شب توپخانه - که شامل هویتزر، تفنگ‌های سنگین و خمپاره‌انداز می‌شد - حمله به مواضع دشمن در پلایا لارگا را شروع کرد. قبل از طلوع آفتاب روز هجدهم، نیروهای انقلاب حمله تانک‌ها را شروع کردند....

* Cayo Ramona

** San Blas

از صبح زود فیدل دستور داده بود که چندین کار انجام شود. گردان ۱۱۱ میلپشا قرار شد از راه پالپیت* و سولیلار وارد منطقه تحت اشغال دشمن بشود و به پیشروی به طرف جیکی**، کایورامونا، هلحال† و سن‌بلاس ادامه دهد. . . . نقشه این بود که افراد در مناطق پرجمعیت مستقر شوند تا یک حلقه محاصره ایجاد شود. بدین ترتیب از عقب‌نشینی و فرار مزدوران جلوگیری شود.

به یک گروهان تانک دستور داده شد که شبانه به یاگوراماس برود و یک گروهان تانک برای ذخیره نگه داشته شد.

توپهای سنگین به کارخانه شکر کووادانگا گسیل شدند تا برای حمله به سن‌بلاس، هلحال و کایورامونا و سپس برای پیشروی به سوی پلایا ژیرون، پوشش ایجاد کنند. گردان‌های میلپشا بیشتر و بیشتر در جاده‌ها متمرکز شدند تا ضربه نهائی را وارد کنند.

ناگهان ساعت ۱۰ صبح نیروهای مزدور علیرغم مواضع خوبی که داشتند از پلایا لارگا بیرون کشیدند. ساحل به تصرف گردان ۱۱۰ میلپشا درآمد.

حدود ساعت ۲ بعدازظهر پیشروی از پلایا لارگا به طرف پلایا ژیرون آغاز شد. گردان ۱۲۳ میلپشا، گردان پلیس انقلابی ملی که توسط گردان ۱۱۶ تقویت شده بود، و گردان ۱۸۰ ارتش شورشی همه به طرف پلایا ژیرون حرکت کردند.

در راه کارخانه شکر کووادانگا به سن‌بلاس، گروهان ۳ و اعضاء گردان ۱۱۷، که شب پیش جنگیده بود و اینک به آنها ملحق شده بود، به پیشروی در زیر حملات توپخانه دشمن ادامه دادند. دشمن سلاحهای سنگین را در آن منطقه ظاهراً به منظور تصرف کارخانه شکر و بعد پیشروی به سوی کوههای اسکامبری در مرکز جزیره کوبا، متمرکز کرده بود. میلپشا که شب پیش آتش سنگینی را تحمل کرده بود، تا ظهر به پیرامون سن‌بلاس رسید.

علیرغم عملیات گروهان ضدهوایی که در چندین نقطه مختلف مستقر شده بود و این حقیقت که هواپیماهای ما پس از منهدم کردن کشتی‌های دشمن توجه خود را به طرف هواپیماهای دشمن معطوف کرده بودند، با این‌همه در آن روز ب-۲۶ها خسارات فراوانی به نیروهای پیاده‌نظام وارد کردند.

صبح روز نوزدهم فرا رسید.

صبح زود آن روز، هواپیماهای دشمن کوششهای نهائی خود را برای کمک به نیروهای

* Pálpite

** Jiquí

† Helechal

متلاشی شده زمین‌شان انجام دادند. پنج هواپیمای ب-۲۶ در صحنه جنگی که در حال خاتمه یافتن بود، ظاهر شدند. هر پنج تا مورد هدف هواپیماها و ضدهوایی‌های ما واقع شدند.

در شمال پلایا ژیرون پایان کار داشت نزدیک می‌شد. سن‌بلاس، کایورامونا و هلحال یکی پس از دیگری به تصرف نیروهای انقلابی که در حال پیشروی بودند درآمد.

بعد پیاده‌نظام، تانک‌ها و توپخانه از جناح چپ در پلایا ژیرون به‌هم پیوستند: در امتداد جاده پلایا لارگا، از طرف شمال (از هلحال)، و از شرق (در امتداد جاده سین فوئگوس). آخرین موضع مزدوران در ساعت ۵/۵ بعدازظهر به تصرف درآمد. حمله امپراطوری قدرتمند در عرض ۷۲ ساعت شکست خورده بود.

جای پای سوسیالیسم در قاره آمریکا قرص شده بود. وفیدل گفت، "بعد از ژیرون، تمام ملل قاره آمریکا کمی آزادتر شدند."

کوبا در آنگولا: عملیات کارلوتا

این مقاله بقلم گابریل گارسیا مارکز، نویسنده معروف آمریکای لاتین، در سال ۱۹۷۷ نوشته شده و جامع‌ترین گزارشی است که تاکنون درباره نقش کوبا در آنگولا برشته تحریر درآمده است. ترجمه فارسی از روی متن انگلیسی مندرج در کتاب سخنرانی‌های فیدل کاسترو، چاپ پات فایندرپرس، نیویورک، (۱۹۸۱)، توسط مجتبی غروی صورت گرفته است.

* * *

ایالات متحده آمریکا در ۲۴ نوامبر ۱۹۷۵ برای نخستین بار و رسماً حضور نیروهای کوبا در آنگولا را اعلام کرد. در ماه فوریه سال بعد هنری کیسینجر، به هنگام دیدار کوتاهی از کاراکاس، بطور خصوصی به کارلوس آندرس پرز رئیس‌جمهور ونزوئلا گفت که: "شبهه اطلاعاتی ما باید رو به زوال گذاشته باشد، چون ما هنگامی دریافتیم کوبائی‌ها به آنگولا می‌روند، که آنها در آنجا مستقر شده بودند." در آن موقع بسیاری از سربازان، متخصصین نظامی، و تکنیسین‌های غیرنظامی کوبا در آنگولا بودند، و تعداد آنها خیلی بیشتر از آن چیزی بود که هنری کیسینجر خبر داشت. تعداد کشتی‌های کوبائی که در خلیج لوآندا* پهلو گرفته بودند آنقدر زیاد بود که رئیس‌جمهور آگوستینو نتو** با شمارش آنها از پنجره دفتر خود و با اندوهی که خاص خود اوست به یکی از مسئولین گفت: "این عادلانه نیست. کوبا، با ارسال کمکی به این میزان به خود لطمه خواهد زد."

شاید، خود کوبائی‌ها هم پیش‌بینی نکرده بودند که کمک‌های برادرانه آنها به مردم آنگولا چنین ابعادی بگیرد. اما آنها از همان آغاز این حقیقت را درک کرده بودند که

* Luanda

** Agostinho Neto

کمک‌هایشان باید قاطعانه و سریع انجام بگیرد و باید پیروز شوند . روابط بین انقلاب کوبا و مپلا^{۸۷} (جنبش خلق برای آزادی آنگولا) برای نخستین بار و بطور خیلی نزدیک در اوت ۱۹۶۵ و در آن زمانی آغاز شد که چه‌گوارا با چریک‌های کنگو همکاری می‌کرد . سال بعد آگوستینو نتو همراه با اندو* – فرمانده کل نیروهای مپلا که بعداً در جنگ کشته شد – از کوبا دیدن کرد . و هر دو آنها در این دیدار با فیدل کاسترو ملاقات کردند . بعداً ، و بخاطر شرایط ویژه جنگ در آنگولا ، این تماسها و روابط حالتی پراکنده بخود گرفت . در ماه مه ۱۹۷۵ ، در زمانی که پرتغالی‌ها برای خروج از مستعمرات آفریقائی خود آماده می‌شدند ، فلاویو براوو** ، یکی از فرماندهان کوبائی ، با آگوستینو نتو در برازاویل ملاقات کرد . نتو برای حمل و نقل یک محمولهٔ اسلحه از براوو کمک طلبید و با او در مورد امکانات گرفتن کمک‌های بیشتر و مشخص‌تر مذاکره کرد . سه ماه بعد و در نتیجهٔ همین جلسه ، فرمانده رائول دیاز آرگوئیس† در راس یک هیئت غیرنظامی کوبائی به لوآندا رفت . ابرار خواست‌های آگوستینو نتو مشخص‌تر و دقیق‌تر بود ولی نه بلندپروازانه‌تر . او خواستار یک گروه از مربیان کوبائی بود تا چهار مرکز تعلیمات نظامی تاسیس و آنها را اداره کنند .

تنها یک اطلاع سطحی از اوضاع آنگولا کافی بود تا انسان را متقاعد سازد که درخواست نتو بسیار متواضعانه است . اگرچه مپلا ، که در سال ۱۹۵۶ تاسیس شده بود ، و قدیمی‌ترین جنبش آزادیبخش در آنگولا و تنها جنبشی بود که از پایگاه وسیع مردمی برخوردار بود و به یک برنامهٔ اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی که با شرایط کلی کشور منطبق باشد ، مسلح بود ، معهداً ، در مقایسه با تمام سازمانهای دیگر از نظر نظامی در وضع بدتری قرار داشت . و اگرچه تسلیحات روسی داشت ولی افراد تعلیم‌دیده برای استفاده از آنها در اختیار نداشت . از طرف دیگر ، نیروهای ارتش منظم ژئیر – که بخوبی تعلیم‌دیده و مجهز بودند – از ۲۵ مارس در خاک آنگولا نفوذ کرده و موجودیت یک حکومت بالفعل در کارمونا†† را اعلام کرده بودند که تحت ریاست هولدن روبرتوΦ ، رهبر فنلا^{۸۸} (جبهه ملی برای آزادی آنگولا) و شوهرخواهر موبوتو ، قرار داشت . تماسهای روبرتو با سازمان سیا در آن زمان یک واقعیت علنی بود . در عین حال ، سازمان اونیتا^{۸۹} (اتحاد ملی برای استقلال کامل آنگولا) تحت

* Endo

** Flavio Bravo

† Raúl Díaz Argüelles

†† Carmona

Φ Holden Roberto

رهبری یوناس ساویمبی* و تحت حمایت زامبیا در منطقه غرب آنگولا فعالیت می‌کرد. ساویمبی فرد ماجراجوئی بود که به هیچ اصولی پایبند نبود و مکرراً با ارتش پرتغال و کمپانی‌های خارجی همکاری کرده بود. و بالاخره، نیروهای ارتش آفریقای جنوبی را باید برشمرد که در ۵ اوت از ورای منطقه نامیبیا که تحت اشغال آنها بود و تحت لوای حفاظت از سدهای مجتمع برق‌رسانی رائوکانا - کالواکوا** از مرز جنوبی آنگولا گذشته بودند.

همه این نیروها با منابع عظیم اقتصادی و نظامی‌شان آماده بودند تا با خروج ارتش پرتغال در یازدهم نوامبر از این منطقه وسیع، غنی و زیبا که برای ۵۰ سال به خوشی در آن زندگی کرده بود، بسوی لوآندا حرکت کنند و از همه طرف محاصره‌اش کنند. بدین ترتیب، وقتی رهبران کوبا درخواست نتو را دریافت کردند، تنها به تعبیر و تفسیر شرایط مختلف آن اکتفا نکردند بلکه فوراً تصمیم گرفتند یک گروه ۴۸۰ نفره از متخصصین را به آن کشور گسیل کنند تا در طی مدت شش ماه چهار مرکز آموزش نظامی برپا کنند و شانزده گردان پیاده‌نظام را تعلیم دهند. آنها همچنین ۲۵ آتشبار خمپاره‌انداز و مسلسل‌های ضد هوایی، یک تیم پزشکی، ۱۱۵ خودرو، و همچنین وسائل ارتباطی به آنگولا ارسال کردند. این اولین گروه با سه کشتی که عجولانه برای این سفر آماده شده بودند به آنگولا انتقال یافتند. هیروئیک ویتنام (ویتنام قهرمان - م)، که یک کشتی مسافربری بود، در سال ۱۹۵۶ توسط دیکتاتور فولگنسیو باتیستا از یک شرکت هلندی خریداری شده بود و به عنوان مدرسه از آن استفاده می‌شد. گورال آیلند† و لاپلاتا†† - دو کشتی دیگر - کشتی‌های تجاری بودند که برای این سفر بطور اضطراری آماده شده بودند. اما باری که با خود حمل می‌کردند نمونه‌ای عالی بود از این واقعیت که کوبائی‌ها با چه دوراندیشی و جسارتی تعهدات خود به آنگولا را جامه عمل پوشاندند.

باور نکردنی است، ولی آنها سوخت خودروهای خود را همراه برده بودند. آنگولا یک کشور تولیدکننده نفت است و کوبا نفت خود را از اتحاد شوروی در آن سر دنیا وارد می‌کند. اما کوبائی‌ها ترجیح دادند که هیچ ریسکی را قبول نکنند و در همان سفر اول ۱۰۰۰ تن بنزین که در میان سه کشتی تقسیم شده بود با خود بردند. هیروئیک ویتنام حامل ۲۰۰ تن بنزین بود که در مخازن ۵۵ گالونی ریخته شده بود و برای دفع گازهای متصاعده، آنها را در انبارهای سرباز نگهداری می‌کردند. لاپلاتا انبار بنزین را بر روی

* Jonas Savimbi

** Raucana-Caluaqua

† Coral Island

†† La Plata

عرشه قرار داده بود. غروب روزی که کوبائی‌ها بارگیری را تمام کرده بودند، مصادف بود با یک جشن محبوب کوبائی. مراسم این جشن با آتش‌بازی در بارانداز هاوانا انجام گرفت، جایی که یک جرعه کوچک می‌توانست این سه زرادخانه شاور را به خاکستر مبدل کند. فیدل کاسترو شخصا برای بدرقه این کشتی‌ها حضور یافت، کاری که در مورد همه گروه‌هایی که به آنگولا می‌رفتند انجام داد. او پس از آنکه شرایط سفر را دید جمله‌ای بر زبان راند که نمونه خوبی است از حضور ذهنی او: "بهر حال، شما در مقایسه با نیروهائی که با گرانما سفر می‌کردند از آسایش بیشتری برخوردار خواهید بود."

هیچ اطمینانی وجود نداشت که ارتش پرتغال به مربیان کوبائی اجازه پیاده شدن در خاک آنگولا را بدهد. فیدل کاسترو در ۲۶ ژوئیه همانسال، یعنی پس از دریافت نخستین درخواست از میلا، از کلنل اوتلو سارایوا ده کاروالهو*، که در آن موقع در هاوانا بود، خواست که برای ورود کمک‌های کوبا به خاک آنگولا از حکومت پرتغال اجازه بگیرد. سارایوا ده کاروالهو قول داده بود که این کار را خواهد کرد، ولی هنوز پاسخی از او دریافت نشده بود. بدین ترتیب، هنگامی که هیروئیک ویتنام در ساعت ۶/۳۰ دقیقه صبح روز چهارم اکتبر وارد بندر آمبوم** شد و همچنین هنگامی که کورال آیلند در روز هفتم و لاپلاتا در روز یازدهم به بندر پونتا نگرا† رسیدند، هیچ نوع اجازه‌ای از هیچ کس نداشتند، ولی با اینحال با مخالفتی هم روبرو نشدند.

مربیان کوبائی، مطابق برنامه، از جانب میلا استقبال شدند و فوراً دست‌بکار تاسیس چهار مرکز آموزشی شدند: یکی در دلاتاندو††، که پرتغالی‌ها آنرا سالازار می‌نامیدند، و در ۳۰۰ کیلومتری شرق لوآندا قرار داشت؛ یکی در بندر بنگوئلا‡ در ساحل اقیانوس اطلس؛ و یکی در ساوریمو‡‡ در ایالت دورافتاده و کویری شرق لوآندا، که قبلاً بنام انریکه ده کاروالهو نامیده می‌شد، و پرتغالی‌ها در آنجا یک پایگاه نظامی داشتند که آنرا پیش از ترک آنگولا ویران کرده بودند؛ و چهارمی در قلب کابیندا×. تا آن زمان، نیروهای هولدن روبرتو آنقدر به لوآندا نزدیک شده بودند که یک مربی توپخانه کوبائی، در نخستین

* Otelô Saraiva de Carvalho

** Amboim

† Ponta Negra

†† Delatando

‡ Benguela

‡‡ Saurimo

× Cabinda

جلسهٔ تدریسش در دلاتاندو، به چشم خود زرهپوشهای مزدوران را در حال پیشروی می‌دید.

در روز ۲۳ اکتبر، نیروهای منظم ارتش آفریقای جنوبی با یک تیپ مکانیزه از نامیبیا به خاک آنگولا نفوذ کردند، و سه روز بعد شهرهای ساده باندیرا* و موکامدس** را بدون هیچ مقاومتی تسخیر کردند. آنها گوئی به یک سفر تفریحی برای گذراندن تعطیلات آمده بودند. نیروهای آفریقای جنوبی در تانک‌های خود نوار موسیقی گوش می‌دادند. در شمال، فرمانده ستون مزدوران، عملیات را از پشت فرمان ماشین کورسی هوندای خود هدایت می‌کرد و در عین حال یک هنرپیشه زن موطلائی هم در کنارش نشسته بود. او چنان به پیش می‌رفت که گوئی در یک سفر تفریحی است و هیچ گروه تجسسی هم بجلو اعزام نکرده بود. از اینرو احتمالاً هرگز نفهمید موشکی که ماشینش را تکه‌تکه کرد از کدام جهت آتش شده بود. یک لباس شب، یک مایو دوتکه و یک کارت دعوت به ضیافت پیروزی که قرار بود هولدن روبرتو در لوآندا ترتیب دهد، تنها متعلقات کیف سفری زن همراه وی را تشکیل می‌داد.

تا آخر هفته، نیروهای آفریقای جنوبی بیش از ۶۰۰ کیلومتر در خاک آنگولا پیش رفته بودند و با سرعت ۷۰ کیلومتر در روز به لوآندا نزدیک می‌شدند. در ۳ نوامبر، آنها به سربازانی که در مرکز تعلیمات بنگوئلا آموزش می‌دیدند حمله‌ور شدند. بدین ترتیب، مربیان کوبائی مجبور شدند کلاس‌ها را رها کنند و همدوش سربازان کارآموز خود علیه متجاوزین بجنگند، و در حین مکث‌هایی که در جریان درگیری پیش می‌آمد، صدای آنها شنیده می‌شد که هنوز داشتند به سربازان دستورالعمل جنگی می‌دادند. حتی پزشکان کوبائی هم مجبور شدند تعلیماتی را که بعنوان میلیشا کسب کرده بودند بکار گیرند و به سنگر بروند. رهبران مپلا که برای فعالیتهای چریکی و نه یک جنگ تمام عیار خود را آماده کرده بودند، پی بردند که بدون توسل به همبستگی بین‌المللی نخواهند توانست بر توطئه همسایگان‌شان که از منابع ددمنش و مخرب امپریالیسم برخوردار بودند، بی‌روز بتوند.

روحیهٔ انترناسیونالیستی کوبائی‌ها یک فضیلت تاریخی است. اگرچه انقلاب در پیروی از اصول مارکسیسم این فضیلت را مشخص‌تر کرده و به آن اهمیت بیشتری داده است، ولی جوهر آن بخوبی در فعالیت‌ها و نوشته‌های حوزه مارتی نقش بسته است. در آمریکای لاتین، در آفریقا و در آسیا این جنبهٔ انقلاب کوبا عیان بوده است و به کشمکش‌هایی هم انجامیده است. در رابطه با الجزایر، کوبا حتی پیش از آنکه ماهیت سوسیالیستی انقلاب

* Sa de Bandeira

** Mocamedes

خود را اعلام کند، کمک‌های شایانی به رزمندگان جبهه آزادیبخش ملی در جنگ علیه استعمار فرانسه ارائه کرد و این کمک‌ها تا به آن حد بود که ژنرال دوگل در تلافی آن، پرواز هواپیماهای کوبائی از فراز فرانسه را ممنوع اعلام کرد. بعداً، در زمانی که طوفان منطقهای داشت کوبا را ویران می‌کرد، یک گردان از رزمندگان انترناسیونالیست برای دفاع از الجزایر در مقابل مراکش سواحل کوبا را ترک کردند. به جرات می‌توان گفت که هیچ جنبش آزادیبخش آفریقائی در دوران معاصر نبوده است که از همبستگی کوبا - چه در شکل کمک‌های مادی و تسلیحاتی و چه بصورت تعلیم تکنیسین‌ها و متخصصین نظامی و غیرنظامی - بی‌بهره مانده باشد: موزامبیک از سال ۱۹۶۳ به بعد و گینه - بیسائو از سال ۱۹۶۵ به بعد چنین کمک‌هایی دریافت کرده‌اند. کامرون و سیرالئون از کوبا درخواست کمک کردند و آنرا دریافت نمودند. سکوئره رئیس‌جمهوری گینه با کمک یک واحد کوبائی یک حمله ساحلی مزدوران به خاک آن کشور را خنثی کرد. فرمانده پدرو رودریگز پیرالتا* که امروز یکی از اعضاء کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا است، توسط پرتغالی‌ها در گینه - بیسائو دستگیر و سالها زندانی شد. وقتی آگوستینو نتو از دانشجویان آنگولائی مقیم پرتغال خواست که در کشورهای سوسیالیستی تحصیل کنند، بسیاری از آنها به کوبا رفتند. در حال حاضر، همه آنها برای ساختن سوسیالیسم در آنگولا فعالیت می‌کنند و برخی از آنها در مقامات عالی‌حکومتی قرار دارند. این حقیقت در مورد مینگا**، اقتصاددان و وزیر دارائی کنونی آنگولا؛ انریکه دوس سانتوس†، زمین‌شناس، فرمانده و عضو کمیته مرکزی مپلا که با یک کوبائی ازدواج کرده؛ مانتوس††، مهندس کشاورزی و رئیس کنونی آکادمی نظامی آنگولا؛ و ندالو‡ که طی دوران دانشجویی‌اش بهترین بازیکن فوتبال در کوبا بود، و امروز معاونت فرماندهی تیپ اول آنگولا را به عهده دارد، صدق می‌کند.

اما قدمت و عمق درگیری کوبا در آفریقا را به بهترین وجه می‌توان از این حقیقت دریافت که خود چه‌گوارا در اوج شهرت و بهار زندگیش، در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۶۵ به چریک‌های مبارز کنگو پیوست - این همان تاریخی است که نامه وداع خود را برای فیدل کاسترو نوشت و در آن مقام فرماندهی و هرآنچه که وی را قانوناً به حکومت کوبا مرتبط می‌ساخت مسترد داشت. او به تنهایی و با یک هواپیمای مسافربری معمولی و با اسم و

* Pedro Rodriguez Peralta

** Minga

† Enrique Dos Santos

†† Mantos

‡ N'Dalo

گذرنامه جعلی در حالیکه چهره ظاهری خود را کمی تغییر داده بود و با یک چمدان پر از کتابهای ادبی و داروهای لازم برای آسم مداومش کوبا را ترک کرد. او ساعات انتظار مابین پرواز را به تنهایی در اطاق هتل به بازی شطرنج می‌گذراند. سه ماه بعد، ۲۰۰ سرباز کوبائی که از هاوانا و توسط یک کشتی با محموله اسلحه آمده بودند، به او پیوستند. وظیفه مشخص چه، تعلیم چریک‌های شورای سراسری انقلاب کنگو بود تا علیه موسی چومبه^{۹۰} یکی از ایادی استعمارگران قدیمی بلژیک و کمپانی‌های چندملیتی معادن، مبارزه کنند. لومومبا تا آن موقع بقتل رسیده بود. گاستون سومالیوت* رهبر شورای سراسری انقلاب کنگو بود ولی کسی که عملیات نظامی را هدایت می‌کرد، لورن کاویلا** بود که از محل مخفی خود در کیگونا⁺، آنطرف ساحل دریاچه تانگانیکا⁺⁺، عملیات را رهبری می‌کرد. البته، این کمک می‌کرد که شخصیت واقعی چه‌گوارا مخفی بماند و برای امنیت هرچه بیشتر بعنوان فرمانده اصلی این عملیات معرفی نشود. و بهمین دلیل بود که او را بنام مستعار تاتو که در زبان سواهیلی بمعنی نفر دوم است، می‌شناختند.

چه‌گوارا از آوریل تا دسامبر ۱۹۶۵ در کنگو باقی ماند. او نه تنها به چریک‌ها تعلیم می‌داد بلکه در جنگ آنها را رهبری می‌کرد و همگام با آنها می‌جنگید. روابط شخصی او با فیدل کاسترو، که حدسیات بسیاری هم در مورد آن زده شد، هرگز تضعیف نشد. تماسهای آنها بطور منظم و دوستانه و از طریق یک سیستم ارتباطی کارآمد، انجام می‌شد.

وقتی موسی چومبه شکست خورد، کنگوئی‌ها برای تسهیل انعقاد یک پیمان صلح موقت از کوبائی‌ها خواستند که نیروهای خود را از کنگو خارج کنند. خروج چه‌گوارا مانند ورودش بود: بی سرو صدا. او از طریق فرودگاه دارالسلام - پایتخت تانزانیا - و با یک خط مسافربری کنگو را ترک گفت. در طی این پرواز ۶ ساعته و برای مخفی کردن چهره خود، او یک کتاب شطرنج را از اول تا آخر خواند، در حالیکه در صندوق کناری او، دسنبار کوبائیش تلاش می‌کرد کمیسر سیاسی ارتش زنگبار را مشغول نگه دارد. او یکی از علاقمندان چه‌گوارا بود و در تمام طول سفر بدون وقفه درباره چه صحبت می‌کرد و سعی می‌کرد از فعالیت‌های او باخبر شود و مکرراً می‌گفت که علاقه دارد مجدداً او را ملاقات کند.

سفر سریع و مخفی چه‌گوارا در آفریقا بذری را کاشت که هیچ‌کس آنرا نتوانست از بین ببرد. بعضی از افراد او به برازاویل رفتند و در آنجا به تعلیم واحدهای چریکی برای "حزب

* Gaston Soumaliot

** Laurent Cavila

+ Kigona

++ Tamganyika

آفریقائی برای استقلال گینه - بیسائو و جزائر کاپه‌ورده"، تحت رهبری آمیلکار کابرال*، و بویژه برای مپلا پرداختند. یکی از ستون‌هایی که آنها تعلیم دادند، از طریق کینشاسا و مخفیانه وارد آنگولا شد و تحت نام "ستون کامیلو سیبین فوئگوس" به مبارزه علیه پرتغال پیوست. گروه دیگری از آن، به کابیندا نفوذ کرد و سپس از رود کنگو گذشت و در منطقه دمبو**، زادگاه آگوستینو نتو و جایی که مبارزه علیه پرتغال برای ۵۰۰ سال ادامه یافته بود، مستقر شد. بنابراین، فعالیت‌های کوبا در همبستگی با آنگولا یک عمل عجولانه و یا موقتی نبود بلکه نتیجه منطقی سیاست انقلاب کوبا در قبال آفریقا بود. تنها فرقی که بود، این بار یک عامل جدید و پرشور در اتخاذ این تصمیم حساس دخیل بود. این بار مسئله فقط ارسال همه کمک‌های ممکن نبود، بلکه مسئله بر سر درگیر شدن در یک جنگ تمام عیار و وسیع بود که ۱۰۰۰ مایل از خاک کشور آنها دور بود و صدمات اقتصادی و انسانی آن بی‌حد و حساب و نتایج سیاسی آن غیرقابل پیش‌بینی بود.

احتمال دخالت مستقیم آمریکا - تا آن زمان آمریکا از طریق نیروهای مزدور آفریقایی جنوبی دخالت می‌کرد - بدون شک یکی از عوامل مضطرب‌کننده بود. اما یک بررسی سریع نشان داد که آمریکا قبل از دست زدن به چنین کاری نیاز به تامل و اندیشه زیادی دارد. چرا که تازه از باتلاق ویتنام و افتضاح و اتراکیت خارج شده بود. رئیس‌جمهوری داشت که با انتخابات به قدرت نرسیده بود. کنگره به سازمان سیا که به سرعت اعتبار خود را در افکار عمومی از دست می‌داد، حمله می‌کرد. نه تنها در انظار اکثریت کشورهای آفریقایی بلکه حتی در انظار سیاهان آمریکا نیز، (آمریکا) نمی‌توانست علنا بعنوان متحد آفریقایی جنوبی نژادپرست، قد علم کند. گذشته از همه اینها آمریکا در وسط یک انتخابات ریاست جمهوری و برگزاری پرزرق و برق دویستمین سالگرد استقلال خود بود. از طرف دیگر، کوبائی‌ها می‌توانستند روی کمک‌های معنوی و مادی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی حساب کنند، اما آنها در عین حال از اثراتی که این عمل آنها بر سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و دتانت بین‌المللی داشت آگاه بودند. این تصمیمی بود که نتایج غیرقابل برگشتی دربر داشت و بزرگتر و پیچیده‌تر از آن بود که در عرض ۲۴ ساعت حل و فصل شود. اما رهبری حزب کمونیست کوبا برای اتخاذ این تصمیم بیش از ۲۴ ساعت وقت نداشت و در پنجم نوامبر، بدون هیچگونه دودلی، در یک جلسه آرام و ساکت تصمیم خود را اتخاذ کرد. برخلاف آنچه که گفته می‌شود، این تصمیم یک عمل مستقل و آزادانه کوبا بود و پس از اتخاذ این تصمیم - و نه قبل از آن - بود که کوبا اتحاد شوروی را از آن باخبر کرد. در

* Amilcar Cabral

** Dembo

تاریخی دیگر در همین روز، یعنی در ۵ نوامبر ۱۸۴۳، یک برده زن بنام کارلوتای سیاه، در کارخانه شکر تریومویرات در ماتانزاس در کوبا، قمه در دست در راس شورش بردگان قرار گرفته بود و در این عملیات کشته شده بود. به یادبود او، عملیات همبستگی با آنگولا بنام او خوانده شد: عملیات کارلوتا.

عملیات کارلوتا با اعزام یک گردان از نیروهای مسلح ویژه که از ۶۵۰ رزمنده تشکیل شده بود، آغاز گردید. آنها طی ۱۳ روز و با پروازهای پی‌درپی هواپیما از قسمت نظامی فرودگاه حوزه مارتی در هاوانا به فرودگاه لوآندا که هنوز در اشغال نیروهای پرتغالی بود، انتقال یافتند. وظیفه مشخص آنها متوقف کردن تهاجم و جلوگیری از سقوط پایتخت آنگولا بدست دشمن پیش از ترک پرتغالی‌ها بود و قرار بود بعداً مقاومت را ادامه دهند تا نیروهای تقویتی از طریق دریا برسند. اما افرادی که با دو پرواز اول اعزام شدند، متقاعد بودند که خیلی دیر شده است و امیدوار بودند بتوانند فقط کابیندا را نجات دهند.

اولین گروه در ساعت ۴ بعدازظهر روز ۷ نوامبر و با یک پرواز ویژه هواپیمائی کوبا، حرکت کردند. هواپیمای آنها از نوع جت ملخی بریستول بریتانیا بی.بی. ۲۱۸ بود که کارخانه سازنده انگلیسی تولید آنرا متوقف کرده و از خطوط هوائی جهان بکلی کنار گذاشته شده بود. مسافری، که بیاد می‌آورند ۸۲ نفر بودند چرا که این عدد نشانگر تعداد نیروی اعزامی در کشتی گرانما بود، ظاهر آراسته توریست‌هائی را داشتند که در اثر آفتاب منطقه کارائیب برنزه شده‌اند. همه لباسهای تابستانی اسپرت بدون هیچ علامت نظامی بتن داشتند و با یک کیف دستی و گذرنامه معمولی و تحت اسم واقعی خود مسافرت می‌کردند. اعضاء گردان نیروهای ویژه که به وزارت کشور تعلق دارند و نه به قوای مسلح انقلابی، رزمندگان ماهر و تعلیم‌دیده‌ای هستند که از نظر ایدئولوژیکی و سیاسی در سطح بالائی قرار دارند و بعضی از آنها حتی مدارک دانشگاهی دارند. آنها عادتاً اهل مطالعه هستند و بطور مداوم در بهبود فکری خود کوشا می‌باشند. بنابراین حفظ ظاهر بصورت توریست‌هائی غیرنظامی که در حال گذراندن تعطیلات هستند، کار دشواری نبود. اما در کیف‌های دستی خود مسلسل حمل می‌کردند و در انبار هواپیما از چمدان خبری نبود بلکه یک محموله بزرگ از توپخانه سبک با اسلحه‌های کمری، سه توپ ۷۵ میلیمتری و سه خمپارمانداز ۸۲ میلیمتری در آن جای داده شده بود. تنها تغییری که در این هواپیما که توسط دو میهماندار اداره می‌شد، داده شده بود، عبارت بود از یک در نامرئی در کف هواپیما که برای تخلیه تسلیحات از طریق کابین مسافران در موقعیت اضطراری تعبیه شده بود.

پرواز از هاوانا به لوآندا شامل یک توقف در باربادوس برای سوخت‌گیری بود که در حین یک توفان استوائی انجام شد. همچنین یک توقف دیگر هم در گینه - بیسائو در انتظار فرا رسیدن شب انجام گرفت که مدت پنج ساعت طول کشید و از آنجا بطور مخفیانه

به برازاویل پرواز کردند. کوبائی‌ها از این پنج ساعت توقف خود برای خوابیدن استفاده کردند و بدترین خواب ممکن را داشتند چون انبار هواپیما مملو از پشه بود بطوری که تمام ملاف‌ها به خون آغشته شده بود.

یکبار موبوتو با آن تکبر معروف خود گفته بود که برازاویل از درخشش کینشاسا پایتخت مدرن و شلوغ زئیر جلوه می‌گیرد. او آنقدرها هم اشتباه نگفته بود. این دو شهر در روبروی یکدیگر قرار دارند و توسط رودخانه کنگواز یکدیگر جدا می‌شوند و فرودگاه‌های آنها آنقدر بهم نزدیکند که خلبان‌های کوبائی مجبور بودند نقشه‌ها را بدقت مطالعه کنند تا مبادا در فرودگاه دشمن فرود آیند. فرود آمدن بدون هیچ مشکلی و با چراغ‌های خاموش انجام گرفت تا از ساحل دیگر رودخانه دیده نشوند. مدت زمان این توقف کوتاه آنقدر بود که اخبار اوضاع در آنگولا را از طریق بی‌سیم کسب کنند. فرمانده آنگولائی حییتو* که رابطه خوبی با فرمانده پرتغالی داشت اجازه او را برای فرود آمدن کوبائی‌ها در لوآندا کسب کرده بود. در ساعت ۱۰ شب هشتم نوامبر، هواپیما بدون هیچگونه کمکی از طرف برج مراقبت و در حالیکه باران استوائی می‌بارید، به زمین نشست. پانزده دقیقه بعد، هواپیمای دوم هم نشست. در همان لحظه، سه کشتی حامل یک هنگ توپخانه، یک گردان نیروهای موتوریزه و خدمه توپخانه کوبا را ترک کردند که در ۲۷ نوامبر به آنگولا می‌رسیدند. در همین حین، ستونهای نظامی هولدن روبرتو آنقدر نزدیک شده بودند که چند ساعت قبل یکی از توپ‌هایشان که قلعه گران فارنی** - جایی که کوبائی‌ها در آن قرار داشتند - را هدف قرار داده بود، یک پیرزن را بقتل رسانده بود. بنابراین کوبائی‌ها ابداً فرصت استراحت نداشتند. آنها بسرعت اونیفورم‌های زیتونی خود را بتن کردند و با سربازان مپلا به صف شدند و به صحنه جنگ روانه شدند.

خبرگزاری کوبا، بدلائل امنیتی، خبر درگیری کوبا در آنگولا را گزارش نکرد. ولی همانطور که معمولاً - حتی در رابطه با مسائل نظامی به این حساسی - در کوبا اتفاق می‌افتد، این عملیات، رازی بود که توسط ۸ میلیون نفر حفاظت می‌شد. در چنین موقعیتی، نخستین کنگره حزب کمونیست کوبا که قرار بود چند هفته بعد برگزار شود و در طی مدت آنسال به یک مشغله فکری عمومی مبدل شده بود، ابعاد جدیدی یافت.

شیوه‌ای که برای تشکیل واحدهای داوطلب بکار رفت عبارت بود از یک ابلاغیه خصوصی که به اعضاء اولین واحدهای نیروی احتیاط داده شد. واحدهای احتیاط شامل همه جوانان بین سنین ۱۷ تا ۲۵ سال و همه کسانی است که در نیروهای مسلح خدمت کرده‌اند.

* Xieto

** Gran Farni

آنها را از طریق ارسال تلگرام به کمیته‌های نظامی‌شان احضار کردند ولی هیچگونه اشارهای به علت این احضاریه نشده بود. اما علت آن آنقدر روشن بود که هرکس که فکر می‌کرد توانائی نظامی دارد حتی اگر تلگرام هم دریافت نکرده بود، خود را به کمیته نظامی مربوطه معرفی کرد. تلاش فراوانی لازم بود تا از مبدل شدن این جنبش توده‌های عظیم داوطلبان به یک شورش سراسری جلوگیری شود.

تا آنجا که موقعیت اضطراری اجازه می‌داد، شیوه گزینش بسیار سخت و اکید بود. معیارهایی که در نظر گرفته می‌شد، توانائی‌های نظامی، شرایط جسمانی و روحی، تاریخچه کار و تعلیمات سیاسی بود. علیرغم این سختگیری‌ها موارد غیرقابل شمارشی وجود داشت که داوطلبان از زیر چشم مسئولین رد شدند. در یک مورد، یک مهندس خود را بعنوان راننده کامیون معرفی کرد. در مورد دیگر، یک مقام بلندپایه خود را مکانیک معرفی نمود. و یک زن تقریباً موفق شد خود را بجای یک سرباز وظیفه جا بزند. و مورد آن جوان را هم باید خاطرنشان کرد که بدون اجازه پدرش داوطلب شد و سپس پدر خود را در آنگولا ملاقات کرد، چون پدرش هم بدون اینکه به خانواده‌اش بگوید، داوطلب شده بود. و مورد آن گروه‌بان ۲۰ ساله هم قابل ذکر است که علیرغم تلاشهای فراوان قبول نشد و با رفتن مادر روزنامه‌نگارش و نامزد دکترش به آنگولا ضربه سختی به غرور مردانگی‌اش وارد شد. بعضی از تبهکاران زندانی نیز درخواست کردند که اعزام شوند ولی درخواست آنها یکسره رد شد. نخستین زنی که در اوائل دسامبر فرستاده شد، بارها با این استدلال که "این کار برای زنان خیلی دشوار است" درخواستش رد شده بود. او همه کارهایش را کرده بود که بطور قاچاقی و با مخفی شدن در کشتی به آنگولا برود و حتی با کمک یک عکاس لباسهای خود را در انبار کشتی مخفی کرده بود که به او خبر دادند که بالاخره برای رفتن انتخاب شده و می‌تواند بطور قانونی و با هواپیما برود. اسم او استر لیلیا دیاز رودریگز* و بیست و سه ساله است؛ قبلاً معلم مدرسه بود، و در سال ۱۹۶۹ به نیروهای مسلح پیوسته، و مهارت فوق‌العاده‌ای در تیراندازی دارد. سزار، روبن و ارینلدو**، سه تن از برادرانش نیز با او اما بطور جداگانه به آنگولا رفتند. هریک از آنها بدون آنکه به دیگری بگوید داستان واحدی را برای مادرش بازگو کرده بود: آنها برای مانورهای نظامی که بمناسبت بزرگداشت کنگره حزب در کاماگوئه برگزار می‌شد به مسافرت می‌رفتند. همه آنها به سلامت بازگشتند و مادر آنها از رفتنشان به آنگولا افتخار می‌کند. اما هنوز آنها را بخاطر دروغی که در مورد مانور نظامی در کاماگوئه به او گفته بودند نبخشیده است.

* Esther Lilia Díaz Rodríguez

** César, Rubén, Erineldo

گفتگو با آنهایی که از آنگولا بازگشتند، نشان می‌دهد که کوبایی‌ها برای رفتن به آنگولا، انگیزه‌های شخصی مختلفی داشته‌اند. حداقل یک نفر با این قصد رفت که فرار کند و پس از آنکه یک هواپیمای پرتغالی را ربود، در لیسبون تقاضای پناهندگی کرد. هیچ یک از آنها بالاجبار فرستاده نشدند، و همه باید قبل از رفتن ورقهای مبنی بر داوطلب بودن خود را امضاء می‌کردند. بعضی پس از آنکه انتخاب شدند، از رفتن سر باز زدند و مورد استهزاء و خواری خاص و عام قرار گرفتند. اما هیچ شکی نیست که اکثریت قریب باتفاق با این اعتقاد راسخ به آنگولا رفتند که می‌روند تا یک عمل همبستگی سیاسی را جامه عمل بپوشانند و با همان آگاهی و شهامتی این کار را می‌کردند که پانزده سال پیش تجاوز خلیج خوکها (زیرین) را شکست داده بودند. بهمین خاطر است که عملیات کارلوتا نه صرفاً یک عطیات نظامی سربازان حرفه‌ای بلکه یک جنگ مردمی بود.

بسیج نه‌ماهه منابع انسانی و مادی، یک حماسه واقعی از شهامت و بی‌پروائی بود. هواپیماهای قدیمی بریتانیا که با لوازم یدکی هواپیماهای روسی ایلوشین ۱۸ تعمیر شده بودند، بطرز باورنکردنی ترافیک را بطور مداوم حفظ کردند. اگرچه وزن مجاز پرواز آنها ۱۸۵۰۰ پوند است، ولی اغلب با تخلف از قوانین پرواز با ۱۹۴۰۰۰ پوند وزن پرواز می‌کردند. خلبانانی که معمولاً ۲۵ ساعت در ماه باید پرواز می‌کردند، بیش از ۲۰۰ ساعت در ماه پرواز داشتند. بطور کلی هریک از بریتانیایها دو تیم کامل خلبانی داشت که در حین پرواز به نوبت هدایت هواپیماها را به‌عهده می‌گرفتند. اما یک خلبان بیاد می‌آورد که در یک پرواز رفت و برگشت مدت ۵۰ ساعت در صندلی خلبانی قرار داشته و مدت ۴۳ ساعت عملاً هواپیما را هدایت می‌کرده است. او بدون آنکه قصد قهرمان‌بازی داشته باشد می‌گوید: "لحظاتی وجود دارد که آنقدر خسته می‌شوی که خسته‌تر شدن دیگر امکان‌پذیر نیست." در آن شرایط و بدلیل اختلاف ساعت (بین کوبا و آنگولا) خلبانان و میهمانداران وقت و ساعت از دستشان دررفته بود و تنها راهنمای آنها نیازهای جسمانی‌شان بود؛ وقتی گرسنه بودند غذا می‌خوردند و وقتی خوابشان می‌گرفت می‌خوابیدند.

خط هوایی هاوانا به لوآندا خلوت و خالی است. بریتانیا در ارتفاع ۱۸۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ پا پرواز می‌کند ولی در عصر جت از اطلاعات جوی هیچ خبری نیست. خلبانان در هر جهتی پرواز می‌کردند بدون آنکه شرایط خط‌هوائی را بدانند و برای آنکه در مصرف بنزین صرفه‌جویی کنند در ارتفاعات غیرصحیح پرواز می‌کردند و هیچ اطلاعی نداشتند که شرایط فرود آمدن چگونه خواهد بود. راه هوایی برازاویل تا لوآندا که خطرناکترین قسمت سفر بود هیچ فرودگاه سومی (برای فرود در مواقع اضطراری) نداشت. علاوه بر همه اینها، برای کاهش دادن وزن بار، سربازان با تفنگ‌های پر، مواد منفجره بسته‌بندی‌نشده، و موشک‌های حفاظت‌نشده مسافرت می‌کردند.

آمریکا نقطه ضعف اصلی بریتانیاها را هدف گرفت: نامناسب بودن آنها برای پروازهای طولانی. هنگامی که آنها (آمریکا - م) موفق شدند حکومت باربادوس را قانع کنند که به توقف‌های سوخت‌گیری خاتمه دهد، کوبائی‌ها یک راه هوائی از فراز اقیانوس اطلس برقرار کردند که از هولگوئین، شرقی‌ترین نقطه کوبا به ایسلاند سال* در کاپه ورده پرواز می‌کرد. این بمنزلهٔ بندبازی بدون تور بود. در پرواز رفت، هواپیماها وقتی به مقصد می‌رسیدند فقط دو ساعت سوخت باقی داشتند، و در برگشت بعلت بادهای مخالف وقتی به مقصد می‌رسیدند فقط یکساعت سوخت اضافی داشتند. بالاخره برای اینکه شرایط نامطلوبی برای کاپه ورده بی‌دفاع ایجاد نشود، به این سیر فرعی پایان داده شد. از آن پس بود که چهار باک سوخت اضافی در کابین هواپیما جاسازی شد تا بتواند از هولگوئین تا برازاویل را بدون توقف پرواز کند، اما سی مسافر کمتر می‌گرفت. راه‌حل دیگر، یعنی توقف در گویان به اجرا گذاشته نشد چون اولاً باند فرودگاه خیلی کوتاه بود و ثانیاً شرکت تکساکو** که نفت گویان را استخراج می‌کند از فروش آن به کوبا سر باز زد. کوبا تلاش کرد این مشکل را با ارسال یک کشتی پر از سوخت به گویان حل کند. اما یک اتفاق عجیب رخ داد. این محموله به خاک و آب آغشته شد. حکومت گویان، در طی تمام این مشکلات، همبستگی محکم خود را با کوبا حفظ کرد. این همبستگی تا به آن حد بود که سفیر آمریکا شخصا تهدید کرد فرودگاه جورج‌تاون† را بمباران و ویران خواهد کرد. سرویس هواپیما در نصف مدت معمول انجام می‌گرفت و یک خلبان بیاد می‌آورد که چندین بار بدون کمک رادار پرواز کرده بود ولی هیچ کس بیاد نمی‌آورد که اختلالی در سیستم‌های هواپیما بوجود آمده باشد. در آن شرایط باورنکردنی و تا پایان جنگ ۱۰۱ پرواز انجام شد.

شرایط حمل و نقل دریائی نیز از همان وخامت برخوردار بود. کوبا تنها دو کشتی مسافربری داشت - هریک به وزن ۴۰۰۰ تن - و در تمام نقاط خالی این دو کشتی تخت‌های سفری زده بودند. در محل کاباره، دکه مشروب‌فروشی و در راهروها دستشویی و توالت کار گذاشته شده بود. در بعضی سفرها ظرفیت معمولی ۲۲۶ مسافر به سه برابر افزایش داده می‌شد. کشتی‌های باربری با ظرفیت ۸۰ نفر خدمه با ۱۰۰۰ مسافر بعلاوه زرهپوش، تسلیحات و مواد منفجره آغاز سفر کردند. لازم بود آشپزخانه‌های صحرائی در انبار و سالن‌ها برپا شود. برای صرفه‌جویی در مصرف آب، از بشقاب کاغذی برای غذا و ظرف ماست برای لیوان استفاده می‌شد. مخازن توازنی کشتی برای حمام و دستشویی بکار گرفته

* Isla de Sal

** Texaco

† Georgetown

شد و عرشه مملو از حدود ۵۰ توالت بود که به دریا سیفون می‌شدند. پس از شش ماه کار دشوار، موتورهای فرسوده این کشتی‌ها به سر و صدا افتادند. اولین گروهی که آماده برگشت بود فقط یک دلیل برای ناراضی‌ت‌ی داشت و آن همین بود که باید برای سفر بازگشت به وطن چندین روز صبر می‌کرد چون صافی‌های کشتی هیروئیک ویتنام کار نمی‌کردند. واحدهای دیگر کاروان مجبور بودند که منتظر بشوند و برخی از مسافران این گفته، چه‌گوارا را درک کردند که سرعت حرکت یک دسته، چریکی توسط کندترین فرد تعیین می‌شود. در آن دوران این موانع بسیار بزرگ بنظر می‌رسید چون در آن زمان کشتی‌های کوبائی مدام توسط ناوهای جنگی آمریکا تحریک می‌شدند و مورد ایذاء آنها قرار می‌گرفتند و همچنین هواپیماهای جنگنده، آمریکائی از آنها عکس می‌گرفتند و در ارتفاع پائین بر فراز آنها پرواز می‌کردند.

علیرغم شرایط سخت این مسافرت‌ها، که تقریباً بیست روز طول می‌کشید، هیچ مسئله، بهداشتی جدی پدید نیامد. در چهل و دو مسافرتی که در طول شش ماه جنگ صورت گرفت، تیم خدمات پزشکی موجود بر روی عرشه کشتی‌ها فقط با یک عمل آپاندیس، یک عمل فتق، مداوای یک شیوع اسهال جمعی که بعطت مصرف کنسرو گوشت بوجود آمده بود، مواجه گشت. ولی یک مرض مسری مشکل‌تر دیگری باید کنترل می‌شد: تعایل ملوانان کشتی‌ها که می‌خواستند در آنگولا بمانند و جنگ کنند. یکی از آنان، یک افسر ذخیره، توانست یک اونیفورم زیتونی دست‌وپا کند و به‌مراه سربازان پیاده شود، و موفق شد در آنگولا بماند. او به یکی از بهترین افسران اطلاعاتی جنگ بدل شد.

از سوی دیگر، کمک‌های مادی شوروی، که از کانال‌های متفاوتی وارد می‌شد، مستلزم وجود یک جریان دائمی از ورود کادر فنی بود تا از این تسلیحات جدید و تجهیزات پیچیده - که در آن‌موقع در نزد آنگولائی‌ها ناشناس بود - استفاده کنند و طرز استفاده از آنها را به آنگولائی‌ها یاد بدهند. سرفرماندهی کل ستاد ارتش کوبا شخصاً در اواخر نوامبر به آنگولا رفت. در آن موقع همه چیز قابل تحمل بنظر می‌رسید جز باختن جنگ.

معهدا، واقعیت تاریخی این است که نزدیک بود جنگ باخته شود. در اولین هفته، دسامبر، اوضاع چنان وخیم بود که کوبائی‌ها و آنگولائی‌ها در فکر این بودند که کابیندا را بعنوان سنگر مقاومت انتخاب کنند. و لاقلاً در اطراف لوآندا یک پایگاه مقاومت ایجاد کنند تا بتوانند شهر را تخلیه نمایند. و از آن بدتر، این چشم‌انداز تیره در بدترین لحظات ممکن برای کوبائی‌ها و آنگولائی‌ها پدید آمده بود. کوبائی‌ها داشتند برای اولین کنگره، حزب که از ۱۷ تا ۲۴ دسامبر برگزار می‌شد تدارک می‌دیدند و رهبران کوبا می‌دانستند که یک شکست نظامی در آنگولا ضربه، سیاسی مهلکی می‌باشد. از سوی دیگر، آنگولائی‌ها نیز خود را برای شرکت در کنفرانس سازمان وحدت آفریقا آماده می‌کردند و خواهان آن

بودند که با یک موضع نظامی به آنجا بروند که به کفایت خوب باشد تا بتوانند نظر اکثریت کشورهای آفریقائی را به جانب خود جلب کنند.

وخامت این اوضاع در ماه دسامبر، در درجه اول، ناشی از قدرت عظیم آتش دشمن بود که تا آن تاریخ بیش از ۵۰ میلیون دلار کمک نظامی از ایالات متحده دریافت کرده بود. در درجه دوم، ناشی از تاخیری بود که آنگولا در تقاضای کمک از کوبا مرتکب شده بود، و همچنین بعلت کندی اجتناب‌ناپذیر حمل این کمک بود. و بالاخره، ناشی از وجود شرایط فقر و عقب‌افتادگی فرهنگی بود که ۵۰۰ سال استعمار بیرحمانه در آنگولا بجای گذارده بود.

مزید بر دو علت اول نکته سوم بود که بزرگترین اشکالات را برای ادغام تعیین‌کننده مبارزان کوبائی با جمعیت مسلح آنگولا بوجود آورده بود.

در واقع، کوبائی‌ها با همان آب و هوائی روبرو شدند که در کشور خود می‌شناختند. همان گیاهان، همان باران‌های غیرمترقبه، و همان بعدازظهرهای معطر از ملاس چغندر و تمساح. برخی از کوبائی‌ها چنان به آنگولائی‌ها شباهت داشتند که بزودی یک شوخی همه‌جاگیر شد به این مضمون که فقط آنها را می‌توان با لمس کردن نوک دماغشان از هم تمیز داد. چرا که کودکان آنگولائی را مادرانشان به پشت خود می‌بستند و در نتیجه صورتشان به پشت مادر فشرده می‌شد، و به همین علت غضروف دماغشان نرم بود.

استعمارگران پرتغالی، که بی‌شک طماع‌ترین و بیرحم‌ترین استعمارگران در تاریخ بودند، شهرهای زیبا و مدرنی برای زندگی خود ساختند، با تهویه مطبوع و ساختمانهای شیشهای و مفازهای مزین به چراغهای نئون عظیم. ولی این شهرها مخصوص سفیدها بودند. درست مانند شهرهایی که گرینگوها (منظور آمریکائی‌هاست - م) در حومه هاوانای قدیم ساخته بودند و دهقانان بهنگامی که برای اولین بار از سیرا با تفنگ بر دوش به آنجا آمدند با شگفتی به آنها نگاه کردند.

در زیر این پوسته تمدن، کشوری وسیع و ثروتمند وجود داشت که غرق در فقر بود. سطح زندگی جمعیت بومی پائین‌ترین سطح زندگی در جهان بود، با میزان بیسوادی معادل بیش از ۹۰ درصد و شرایط فرهنگی بسیار مشابه با عصر حجر. حتی در شهرهای درونی آنگولا، تنها مردان به زبان پرتغالی صحبت می‌کردند، و در بسیاری از موارد هفت زن را در یک خانه نگه می‌داشتند. خرافات بدوی نه تنها در راه زندگی روزمره مشکلاتی ایجاد می‌کرد بلکه جلوی جریان جنگ را هم می‌گرفت. آنگولائی‌ها معتقد بودند که گلوله نمی‌تواند به یک مرد سفیدپوست آسیب برساند. آنها بطور خرافی از هواپیما می‌ترسیدند و از نبرد در سنگر سر باز می‌زدند. چرا که می‌گفتند قبر فقط مخصوص مرده است. در کنگو، چه‌گوارا مشاهده کرده بود که سربازان تسبیح به گردن می‌انداختند تا خود را از آسیب آتش توپ

حفظ کنند، و دستبند به دست می‌کردند تا خود را از آسیب آتش مسلسل حفظ کنند. آنها حتی چهره خود را با خاکستر ذغال می‌پوشاندند تا خطر جنگ را از خود دور کنند. چه‌گوارا آنچنان به این خرافات فرهنگی علاقمند شد که به مطالعه عادات آفریقائی پرداخت و زبان سواهیلی را فرا گرفت تا تلاش کند این عادات را از درون تغییر دهد. او از نیروئی عمیق و زیان‌آور در قلوب مردم آگاه بود، همان نیروئی که گلوله قادر به متوقف کردنش نیست: استثمار مغز.

البته، اوضاع بهداشتی جنایت‌بار بود. در سان پدرو ده کوتا*، کوبائی‌ها، ناچار شدند کودکی را با زور برای درمان پزشکی به (کلینیک) بیاورند: سراسر بدنش با آب جوش سوخته بود و خانوادهاش او را بصورت مرده و برای تشییع جنازه خوابانده و معتقد بودند که هر لحظه خواهد مرد. یزگان کوبائی همچنین امراضی را مداوا کردند که پیش از آن هرگز ندیده بودند. تحت حکومت پرتغالی‌ها، آنگولا برای ۶ میلیون جمعیت کشور فقط ۹۰ پزشک داشت و اغلب آنها نیز در پایتخت متمرکز شده بودند. هنگامی که پرتغالی‌ها کشور را ترک کردند فقط ۳۰ پزشک در کشور باقی ماند. در جلوی چشمان یک پزشک متخصص کودکان کوبائی - در همان روزی که وارد بندر آمبویم شد - پنج کودک بخاطر فقدان منابع پزشکی مردند. این یک تجربه فراموش‌نشدنی برای یک پزشک سی و پنج ساله بود که در کشوری تعلیم دیده بود که دارای کمترین میزان مرگ و میر اطفال در جهان بود.

مپلا در طول سالهای مدید و بی‌سروصدای مبارزه علیه سلطه پرتغال، پیشرفت زیادی علیه بدویت کرده بود، و بدین طریق شرایط لازم برای پیروزی نهائی را بوجود آورده بود. در نواحی آزادشده، سطح سیاسی و فرهنگی مردم ارتقا یافته بود. علیه قبیله‌گرایی و نژادپرستی مبارزه شده بود، و تعلیمات و خدمات پزشکی مجانی فراهم شده بود. این بذر جامعه‌ای نوین بود.

ولی، هنگامی که جنگ چریکی به یک جنگ بزرگ و مدرن بدل شد، و لازم شد نه تنها افرادی که تعلیمات سیاسی و نظامی داشتند، بلکه تمام جمعیت کشور به جنگ فرا خوانده شوند، این تلاشهای قابل تمجید و بلندهمت رنگ باختند. این جنگ بیرحمتهای بود که افراد باید هم مواظب مزدوران می‌بودند و هم مراقب مارها، توپ‌ها و آدمخواران. یک فرمانده کوبائی، در بحبوحه نبرد، در یک تله فیل گرفتار شد. سیاهان آفریقا، که با نفرت دیرینه نسبت به پرتغالی‌ها خو گرفته بودند، در ابتدا نسبت به کوبائی‌های سفیدپوست دشمنی می‌ورزیدند. بارها، حتی در کابیندا، جلوداران کوبائی متوجه شدند که تلگراف بدوی طبل‌ها، که تا فاصله ۳۵ کیلومتری شنیده می‌شد به آنها خیانت کرده است. سربازان

* San Pedro de Cota

سفیدپوست آفریقای جنوبی، که با توپهای ۱۴۰ میلیمتری آمبولانسها را هدف قرار می دادند، برای جمع آوری کشته‌های سفید دود استتار در میدان جنگ رها می کردند ولی جسد سیاهان را برای خوراک لاشخورها باقی می گذاردند. در منزل یک وزیر سازمان اتحاد ملی برای استقلال آنگولا (اونیتا) که در منزل راحتی مناسب مقامش زندگی می کرد، مردان مپلا در یخچالش شیشه‌های محتوی امعاء و احشاء و بطرهای مملو از خون منجمد اسرای جنگی را که قبلا خورده بود پیدا کردند.

در عین حال، کوبا فقط اخبار بد دریافت می کرد، در روز ۱۱ دسامبر در هنگو*، که در آنجا سازمان فاپلا (ارتش خلق برای آزادی آنگولا) مشغول یک حمله نیرومند به متجاوزین آفریقای جنوبی بود، یک خودرو حامل چهار فرمانده کوبائی یک جاده مین گذاری شده را در پیش گرفت. با اینکه چهار خودرو قبلا از آن جاده گذشته بود، معهذا سربازان به آنها هشدار داده بودند که از آن جاده عبور نکنند. چرا که تنها امتیاز عبور از آن صرفه جوئی چند دقیقه غیرلازم در وقت بود. خودرو هنوز کاملا وارد جاده نشده بود که در اثر یک انفجار به هوا پرتاب شد. دو تا از فرماندهان گردانهای نیروهای ویژه بشدت مجروح شدند. راؤل آرگوئیلو**، ژنرال فرمانده عملیات انترناسیونالیستی در آنگولا، قهرمان مبارزه علیه باتیستا، و شخصیتی محبوب در کوبا، در جا کشته شد. این خبر بسیار ناخوشایندی برای کوبائی‌ها بود. ولی این آخرین خبر در یک رشته طولانی از بدشانسی‌ها نبود. روز بعد فاجعه کاتوفه را به همراه آورد. فاجعه‌ای که شاید بزرگترین شکست در تمام طول جنگ بود. یک ستون آفریقای جنوبی پلی را بر روی رودخانه نهیا†، با سرعتی خارق‌العاده تعمیر کرده بود. آنها تحت پوشی مه سپیده دم از آن گذشته و از پشت به کوبائی‌ها شبیخون زده بودند. تحلیل این شکست نشان داد که اشتباه از جانب کوبائی‌ها بوده است. یک نظامی اروپائی، با تجربه فراوان در جنگ جهانی دوم، این تحلیل را بسیار سختگیرانه خواند و بعدها به یک فرمانده عالی کوبائی گفت: "شما نمی دانید اشتباه در جنگ یعنی چه." لکن این شکست برای کوبائی‌ها، تنها پنج روز پیش از کنگره حزب، یک اشتباه بسیار جدی بود.

فیدل کاسترو شخصا کوچک‌ترین جزئیات جنگ را دنبال می کرد. او کلیه کشتی‌ها را بدرقه می کرد، و قبل از عزیمت هریک از آنها، سخنرانی پرحرارتی برای سربازان در تئاتر لاکابانیا†† ایراد می کرد. او شخصا فرماندهان گردان نیروهای ویژه را که در اولین پرواز

* Hengo

** Raúl Argüello

† Nhia

†† La Cabaña

عزیمت کرده بودند، انتخاب نموده و آنها را شخصا با جیب روسی‌اش به پای پلکان هواپیما برده بود. احتمالا در ضمن هریک از این بدرقه‌ها، فیدل کاسترو باید یک احساس عمیق حسادت نسبت به کسانی را در خود خفه می‌کرد که به جنگی می‌رفتند که او خود نمی‌توانست در آن شرکت کند. هیچ نقطه‌ای روی نقشه آنگولا نبود که او نتواند نشان بدهد و یا خصوصیات فیزیکی‌ای نبود که او بخاطر نسپرده باشد. تمرکز او بر روی جنگ چنان عمیق و دقیق بود که می‌توانست هر آماری را، مانند آمار مربوط به خود کوبا، در مورد آنگولا نقل کند. و او از شهرهای آنگولا، رسوم و مردمان آنجا چنان صحبت می‌کرد که گوئی تمام عمر خود را در آنجا بسر برده است.

در ابتدای جنگ، هنگامی که اوضاع بسیار بد بود، فیدل کاسترو تا چهارده ساعت مداوم در اطاق عطیات ستاد فرماندهی می‌ماند—و در برخی مواقع بدون خورد و خواب، چنانکه گوئی خود او در میدان جنگ بود. او جزئیات هر نبرد را با سنجاق‌های رنگی بر روی نقشه‌های تفصیلی که دیوارها را پوشانده بود تعقیب می‌کرد، و با شش ساعت تاخیر در تماس دائم با فرماندهان عالی‌مِلا در میدان جنگ بود. برخی از واکنش‌های او در آن روزهای نامطمئن اعتماد او را به پیروزی هویدا می‌ساخت.

یک واحد رزمی میلا ناچار شد یک پل را برای به تاخیر انداختن پیشروی ستون‌های زرهی آفریقای جنوبی منفجر کند. فیدل کاسترو پیامی برای آنها فرستاده پیشنهاد کرد: "دیگر پلی منفجر نکنید. در آن‌صورت نمی‌توانید بعدا آنها را تعقیب کنید." و حق با او بود. تنها چند هفته بعد، گردان‌های مهندسی کوبائی و آنگولائی مجبور شدند سیزده پل را در عرض بیست روز تعمیر کنند تا به متجاوزین، که در حال فرار بودند، دسترسی پیدا کنند.

در ۲۲ دسامبر، در جلسه پایانی کنگره حزب، کوبا رسماً برای اولین بار اعلام کرد که سربازان کوبائی در حال جنگ در آنگولا می‌باشند. سرنوشت جنگ هنوز غیرقابل اطمینان بود. فیدل کاسترو در نطق نهائیش، آشکار ساخت که متجاوزین به کابیندا در عرض هفتاد و دو ساعت متلاشی شده‌اند و اینکه در جبهه شمالی، سربازان هولدن روبرتو، که در ۱۰ نوامبر فقط ۲۵ کیلومتر با لوآندا فاصله داشتند، مجبور شده‌اند بیش از ۱۰۰ کیلومتر عقب‌نشینی کنند، و اینکه ستون‌های زرهی آفریقای جنوبی که در عرض کمتر از بیست روز ۷۰۰ کیلومتر پیشروی کرده بودند، در بیش از ۲۰۰ کیلومتری لوآندا مجبور به توقف شده و قادر نیستند به پیشروی خود ادامه دهند. با اینکه این خبرها دقیق و تسلی‌دهنده بود، ولی پیروزی هنوز در افق ظاهر نشده بود.

آنگولائی‌ها در روز ۱۴ ژانویه که به کنفرانس سازمان وحدت آفریقا در آدیس‌آبابا رفتند، اقبال بهتری داشتند. چند روز قبل از آن، سربازان تحت فرماندهی فرمانده کوبائی

ویکتور شوئنگ کولاس*، یک سیاهپوست عظیم‌الجثه و باادب، که پیش از انقلاب یک مکانیک اتومبیل بوده، هولدن روبرتو را از پایتخت خیالی‌اش، کارمونا، بیرون رانده و شهر را اشغال کرده، و چند ساعت بعد پایگاه نظامی نگاگه** را به تصرف درآورده بودند. کمک‌های کوبا در آنوقت چنان زیاد بود که در اوایل ژانویه پانزده کشتی کوبائی باهم به سوی لوآندا در حرکت بودند. تهاجم غیرقابل کنترل مپلا در تمام جبهه‌ها بطور قطع روند جنگ را تغییر داد. عملیات تهاجمی که در ابتدا برای ماه آوریل برنامه‌ریزی شده بود در اواسط ژانویه در جبهه جنوبی آغاز شد. آفریقای جنوبی از هواپیماهای نوع کامبرا، و زئیر از هواپیماهای میراژ و فیات استفاده می‌کرد. آنگولا نیروی هوائی نداشت. زیرا پرتغالی‌ها تمام پایگاه‌ها را قبل از ترک آن کشور منهدم کرده بودند. آنگولا فقط معدودی هواپیمای دی‌سی - ۳ کهنه در اختیار داشت که خلبانان کوبائی آنها را دوباره آماده کرده و در برخی از اوقات این هواپیماها که زخمی حمل می‌کردند، ناچار بودند شبها روی باندهائی بنشینند که چراغ‌هایشان فی‌البداهه ساخته شده بودند. و در حالی به مقصد می‌رسیدند که بوته‌های جنگلی به دور چرخ‌هایشان پیچیده شده بود. زمانی رسید که آنگولا یک اسکادران میگ - ۱۷ به خلبانی خلبانان کوبائی در اختیار داشت، ولی فرماندهی عالی، آنها را در ذخیره نگهداشته و فقط در دفاع از لوآندا از آنها استفاده می‌کرد.

در اوایل ماه مارس، جبهه شمالی با شکست دادن مزدوران آمریکائی و انگلیسی که سازمان سیا آنها را در آخرین لحظه در یک تلاش مذبحانه جمع‌آوری کرده بود، آزاد شد. کلیه سربازان، به‌مراه تمامی افسران ستادشان، در جنوب تمرکز داده شدند. رامآهن بنگوئلا آزاد شده بود، و سازمان اونیتا با چنان بی‌نظمی‌ای متلاشی می‌شد که یک موثک مپلا در گاکو کوتینهو† خانهای را که یوناس ساویمبی چند ساعت قبل در آنجا سکونت داشت متلاشی ساخت.

در اواسط ماه مارس، سربازان آفریقای جنوبی عقب‌نشینی خود را آغاز کردند. فرمان این عقب‌نشینی باید از بالا صادر شده بود، چرا که می‌ترسیدند مبادا تعقیب از جانب مپلا به نامیبیای اشغالی گسترش یافته و جنگ را درست به مناطق آفریقای جنوبی بکشاند. چنین رویدادی بدون شک با حمایت آفریقای سیاه همراه می‌شد و اکثریت عظیم کشورهای عضو سازمان ملل که با تبعیضات نژادی مخالفت کرده بودند از آن حمایت می‌کردند. رزم‌آوران کوبائی هنگامی که فرمان آماده‌باش در مرز جنوب را دریافت کردند در این مورد هیچ

* Victor Schueg Colas

** Negage

† Gago Cutinho

تردیدی نداشتند. لکن، در روز ۲۷ مارس، هنگامی که نیروهای آفریقای جنوبی در حال فرار از مرز گذشته و به نامیبیا پناه بردند، تنها فرمانی که میلا دریافت کرد عبارت از این بود که سدهای رهاشده را اشغال کرده و سلامت تمام کارگران از تمام ملیت‌ها را تضمین کند. در روز اول آوریل، در ساعت ۹/۱۵ دقیقه صبح، پیشتاز میلا تحت فرماندهی فرمانده کوبائی لئوپولدو سینتراس فریاس* به سد راوکانا**، درست به لب سیم خاردار مرز رسید، یک ساعت و پانزده دقیقه بعد، فرماندار آفریقای جنوبی نامیبیا، ژنرال اوفپ†، به‌مراه سایر افسران ارتش‌اش، اجازه خواست تا از مرز گذشته و با میلا مذاکره کند. فرمانده سینتراس فریاس، آنها را در یک پاسگاه چوبی که در یک منطقه بیطرف به عرض ۱۰ متر در حداقل دو کشور ساخته شده بود پذیرفت، و هیئت نمایندگی هر دو طرف به‌مراه مترجمین خود در اطراف یک میز دراز غذاخوری به مذاکره نشستند. ژنرال اوفپ، پنجاه ساله، چاق، با سر طاسی، بالاترین سعی را کرد تا از خود تصویر مردی خوش‌مشر و با تجربه فراوان در امور جهان باقی گذارد، و شرایط میلا را بدون قید و شرط پذیرفت. این توافق دو ساعت طول کشید، ولی جلسه طولانی‌تر شد. چرا که ژنرال اوفپ فرمان داد غذای چرب و نرمی از خاک نامیبیا بیاورند. و هنگامی که همه مشغول خوردن و نوشیدن آبجو بودند، او برای دشمنانش تعریف کرد که چگونه انگذت کوچک دست راستش را در یک حادثه رانندگی از دست داده است.

در اواخر ماه مه، هنری کیسینجر از اولاف پالمه، نخست‌وزیر سوئد، در استکهلم دیدار کرد و پس از خارج شدن از محل جلسه، با خوشحالی به مطبوعات جهان اعلام کرد که سربازان کوبائی دارند از آنگولا خارج می‌شوند. او اظهار داشت که، این خبر از نامه‌ای شخصی که فیدل کاسترو برای اولاف پالمه فرستاده، نقل می‌شود. خوشحالی کیسینجر قابل درک است. چرا که خارج شدن نیروهای کوبائی یک مسئله ناراحت‌کننده را از تبلیغات انتخاباتی ایالات متحده حذف می‌کرد.

حقیقت این است که فیدل کاسترو هیچ نامه‌ای برای اولاف پالمه نفرستاده بود. لکن این اطلاعات گرچه صحیح بود ولی ناقص بود. در واقع برنامه خروج در تاریخ ۱۴ مارس هنگامی که پیروزی به واقعیت گرائیده بود در کوننری†† توسط فیدل کاسترو و آگوستینو نتو طراحی شده بود. آنها بر آن شدند که برنامه خروج باید تدریجی باشد، ولی هر تعداد

* Leopoldo Cintras Frías

** Raucana

† Ewefp

†† Konenry

سرباز کوبائی که لازم باشد در آنگولا خواهند ماند - و در طی مدتی که این اقامت طول می‌کشد - ارتش نیرومند و مدرنی سازمان داده خواهد شد که قادر باشد در آینده امنیت داخلی و استقلال کشور را بدون کمک هیچکس تضمین کند.

بنابراین، هنگامی که هنری کیسینجر مرتکب آن بی‌خردی در استکهلم شد، بیش از ۳۰۰۰ سرباز کوبائی از آنگولا بازگشته و بسیاری دیگر در راه خروج بودند. بازگشت سربازان نیز بدلائل امنیتی مخفی نگهداشته شد. ولی استرلیلیا دیاز رودریگز، اولین زنی که به آنگولا رفت و یکی از اولین کسانی که توسط هواپیما بازگشت، فرصت یافته بود نبوغ کوبائی را در کشف اسرار از نو کشف کند. استر را برای معاینات اجباری پزشکی، قبل از اینکه خانواده‌اش از بازگشت او اطلاع یابند، به بیمارستان نیروی دریائی هاوانا برده بودند. پس از چهل و هشت ساعت او اجازه یافت بیمارستان را ترک کند. او در گوشه خیابانی یک تاکسی گرفت و راننده نیز بدون هیچ حرفی او را به منزلش رساند، ولی بعلت اینکه استر تازه از آنگولا بازگشته بود از دریافت کرایه‌اش امتناع کرد. استر، شگفت‌زده از او پرسید "از کجا می‌دانی؟" راننده پاسخ داد: "زیرا من شما را دیروز روی بالکن بیمارستان دیدم، و آن بالکن برای کسانی که از آنگولا بازمی‌گردند رزرو شده است."

من در آن روزها وارد هاوانا شدم و حتی در فرودگاه نیز این احساس قریب به یقین را داشتم که از زمان آخرین اقامتم در کوبا یک اتفاق بسیار عمیق در حیات کوبا روی داده است. یک تغییر غیرقابل توصیف ولی محسوس وجود داشت. نه تنها در روحیه مردم، بلکه همچنین در طبیعت چیزها، حیوانات، دریا، و در ذات حیات کوبا. یک پیراهن جدید مردانه از پارچه نازک با ژاکت آستین‌کوتاه مد شده بود. واژه‌های پرتغالی در زبانی که در خیابانها شنیده می‌شد نفوذ کرده بود. در ریتم‌های موسیقی قدیمی آفریقائی تاکید جدیدی وارد شده بود. بحث‌های پرسروصداتر از حد معمول در صفت مغازه‌ها و در اتوبوس‌های ملو از جمعیت، بین کسانی در جریان بود که طرفداران پروپاقرص اقدام در آنگولا بودند و کسانی که تازه داشتند موضوع را می‌فهمیدند. لکن، جالب‌ترین و عجیب‌ترین تجربه ما این بود که بازگشته‌ها از اینکه در تغییر تاریخ جهان دخالت داشته‌اند، آگاه بودند. ولی چنان طبیعی و ساده رفتار می‌کردند که انگار صرفاً وظیفه خود را انجام داده‌اند.

از سوی دیگر، شاید خودشان از این حقیقت آگاه نبودند که در سطحی دیگر، شاید در سطحی کمتر سخاوتمندانه ولی بیشتر انسانی، حتی کوبائی‌های نه چندان احساساتی احساس می‌کردند که بسیاری شکست‌های غیرعادلانه‌شان جبران شده است. در سال ۱۹۷۰، هنگامی که هدف تولید ۱۰ میلیون تن شکر شکست خورد، فیدل کاسترو از مردم خواست شکست را به پیروزی بدل کنند. در واقع مدت درازی بود که کوبائی‌ها همین عمل را با یک آگاهی سیاسی راسخ و یک روحیه قوی شکست‌ناپذیر ادامه می‌دادند. از زمان پیروزی

خلیج خوکها در بیش از پانزده سال پیش، کوبائی‌ها مجبور بوده‌اند با سگرمه‌های گرفته ترور چه‌گوارا در بولیوی و پرزیدنت سالوادور آلنده در فاجعه شیلی را تحمل کنند. آنها ناچار بوده‌اند نابودی چریک‌ها در آمریکای لاتین و محاصره اقتصادی نامحدود را تحمل کنند و لطمت غیرقابل اجتناب و عمیق ناشی از اشتباهات پیشین داخلی بطور مداوم آنها را در لبه پرتگاه قرار داده بود. تمام اینها، گذشته از پیروزیهای غیرقابل برگشت اما کف و دشوار انقلاب، این احساس را در کوبائی‌ها ایجاد کرده بود که بناحق مجازات می‌شوند. بالاخره، آنگولا آن رضایت ناشی از یک پیروزی بزرگ را که کوبائی‌ها به آن احتیاج داشتند، به آنها ارزانی داشت.

اساس سياست خارجي كوبا

مقالهٔ زیر بقلم کارلوس رافائل رودریگز در نشریهٔ نظری کوبا سوسیالیستا، جلد اول، شماره ۱ (دسامبر ۱۹۸۱) که در هاوانا منتشر می‌شود، چاپ شده است. رودریگز عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست و یکی از معاونین ریاست جمهوری کوبا است. ترجمهٔ فارسی این مقاله از ترجمهٔ انگلیسی آن در نشریهٔ اینترکانتیننتال پرس/اینپرکور مورخ ۷ ژوئن ۱۹۸۲، توسط مجتبی غروی صورت گرفته است. لازم به توضیح است که یادداشت‌های نویسنده در آخر همین مقاله آمده است.

* * *

سياست خارجي دولت كوبا بر اساس اين مفهوم مارکسيستي که تکامل تاريخي را به مبارزهٔ طبقاتي پيوند مي‌دهد، استوار مي‌باشد. اين مبارزهٔ طبقاتي، که بر تئوري‌هائي که بدان پايبند هستيم منطبق است، هم در سطح محلي، يعني جوامع ملي، و هم در حيطهٔ بين‌المللي صورت مي‌گيرد.

از سال ۱۹۱۷ به بعد و تا حد فزاينده‌اي بموازاات گسترش تعداد کشورهای سوسياليستي، مبارزهٔ طبقاتي در سطح جهاني بصورت تضاد اساسي تاريخي که مشخصهٔ عصر ماست و نظام سرمايه‌داري و نظام سوسياليستي را بعنوان دو نظام آشتي‌ناپذير در مقابل يکديگر قرار مي‌دهد، متجلي گشته است.

درک مارکسيستي ما از تاريخ حاوي اصل ديگري نيز مي‌باشد، و آن اينکه پيشروي تاريخي جوامع معاصر - يعني عملکرد سرمايه‌داري در مرحله امپرياليستي‌اش و تخاصم متقابل مابين نظام‌هاي سرمايه‌داري و سوسياليستي - جهان را بسوي سوسياليسم هدايت مي‌کند. هنگامی که ما اين نظريه را مطرح مي‌کنيم، غالبا مردم دچار اين اشتباه مي‌شوند که اين گرايش را با یک پيشروي جبري، مکانیکی، و لازم‌الاجرا عوضی مي‌گیرند. در واقع

اینطور نیست که جهان باید علیرغم هرچه پیش آید، در نتیجه وقوع وقایع قدم بقدم تاریخ و مستقل از اعمال آگاهانه انسانها به سوسیالیسم منتهی گردد. این تعبیر مکانیکی و خطی از تاریخ با مارکسیسم بیگانه است. نظریه ماتریالیستی ما بر این فرض مسلم استوار است که سرمایه‌داری امپریالیستی آن شرایط عینی را که گذار بسوی سوسیالیسم را در اثر بحران عمومی نظام سرمایه‌داری ممکن و لازم می‌سازد، پدید می‌آورد. بعلاوه خود این بحران - که از طریق مبارزه طبقاتی عمل می‌کند - بنوبه خود شرایط ذهنی را برای عمل انسانها (طبقات و گروههای اجتماعی) در جهت سرنگونی سرمایه‌داری در سطح جهانی و استقرار سوسیالیسم بعنوان نظام حاکمی که جایگزین سرمایه‌داری خواهد شد، پدید می‌آورد.

برای آنکه این امر بالقوه مبدل به واقعیت گردد، لازم است که طبقات اجتماعی انقلابی، هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی به عمل آگاهانه دست بزنند.^۱ این نقطه حرکت ما در اتخاذ مواضع بین‌المللی‌مان می‌باشد. برنامه و تلهای مربوط به سیاست جهانی مصوبه اولین کنگره حزب کمونیست کوبا این نکته را روشن ساخت که هدف اساسی انقلاب کوبا در سیاست جهانی‌اش، همانا کمک رساندن به آرمان سوسیالیسم است.

بطور قاطع اعلام شد که ما در تدوین سیاست خارجی‌مان، "منافع کوبا را تابع منافع کلی مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم، رهائی ملی، شکست امپریالیسم، و محو استعمار، استعمارنو، و تمام اشکال استثمار و تبعیض علیه مردم و انسانها" قرار می‌دهیم.^۲ این تعهد مستلزم یک مبارزه همزمان برای رسیدن به صلح است، که تحت شرایط کنونی هدفی است که از مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم تفکیک‌ناپذیر می‌باشد. در نتیجه، اصل اساسی استراتژیک در سیاست خارجی ما - حاکی از اینکه تاریخ بسوی سوسیالیسم حرکت می‌کند، و کسانی که خواهان سوسیالیسم هستند باید برای رسیدن به آن کمک کنند - مبتنی است بر مبارزه‌های رودررو و پیگیر علیه امپریالیسم و اشکال مختلفی که از خود نشان می‌دهد.

این نکته نیز باید گفته شود که این مبارزه‌ای است بازگشت‌ناپذیر. فهم مارکسیستی ما از تاریخ ما را بدین نتیجه می‌رساند که برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم باید یک گسست انقلابی صورت بگیرد.

در سالهای اخیر، متفکرین بورژوا با هیجان بسیار نظریه‌ای را مطرح ساخته‌اند - که توسط برخی از "مارکسیستهای در حال عقب‌نشینی" پذیرفته شده است - مبنی بر اینکه در آینده بسیار نزدیک همچنانکه سرمایه‌داری "بیشتر سوسیالیستی می‌شود" و سوسیالیسم "بیشتر سرمایه‌داری می‌شود" نوعی "همگرایی" بین این دو نظام پدید خواهد آمد.

(اگر ادعا کنیم که وجوه متعددی از جامعه سرمایه‌داری بدرون جامعه سوسیالیستی آینده راه نخواهد یافت، مرتکب ادعائی غیرواقع‌بینانه و ضدتاریخی شده‌ایم. مارکس در اثر خود بنام نقدی بر برنامه گوتا با دوراندیشی اذعان داشت که چنین انتقالی بطور گریزناپذیر صورت خواهد گرفت. او خاطرنشان ساخت که طی دوره انتقالی یعنی هنگامی که سرمایه‌داری نقداً از میان رفته است اما کمونیسم هنوز بشكل کاملش برقرار نشده است - مرحله‌ای که مارکس آن را مرحله سوسیالیستی نامید - نظام حاکم در امر توزیع هنوز آشکارا خصایص بورژوائی خواهد داشت.

(بعلاوه، واضح است که تا آن حد که بحران سرمایه‌داری تشدید می‌گردد و تعداد کشورهای سوسیالیستی و قدرتشان افزایش می‌یابد، انتقال صلح‌آمیز از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، و تحول اولی به دومی هرچه بیشتر امکان‌پذیر می‌گردد.

(اما بر این نکته باید تاکید شود که حتی در آن موارد استثنائی که سوسیالیسم از طریق صلح‌آمیز و حتی از طریق پارلمانی حاصل می‌گردد، گسست انقلابی باید صورت گیرد. این گسست در دگرگونی مالکیت خصوصی بورژوائی - که بطور مداوم اشکال "اشتراکی" تر از قبیل تراست‌ها، انحصارات و شرکتهای چندملیتی بخود می‌گیرد - به مالکیت اجتماعی، مالکیت مردم متجلی می‌شود. این دگرگونی در مالکیت ابتدا پیش‌شرط لازم برای توزیع سوسیالیستی و سپس توزیع کمونیستی است.)

این واقعیت که تضاد بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر است بدین معنی نیست که این تضاد الزاماً باید از طریق مناقشه مسلحانه حل و فصل شود. ما مارکیست - لنینیست همواره نظریه مناقشه جهانی بعنوان راه رسیدن به سوسیالیسم را رد کرده‌ایم. در نتیجه، ما کمونیستهای کوبائی احساس می‌کنیم که هرگونه کمک به پیروزی سوسیالیسم کاملاً با همزیستی مسالمت‌آمیز سازگار است - و حتی می‌توانیم بگوئیم که چنین چیزی با همزیستی مسالمت‌آمیز ضرورتاً سازگار است. از همین روست که همانگونه که خاطرنشان کردیم اشکال گوناگون مبارزه برای صلح یکی از عناصر اصلی اهداف استراتژیک سیاست جهانی ما را تشکیل می‌دهد.

لکن، در عین حال استنباط ما از همزیستی مسالمت‌آمیز یک توافق آشتی‌جویانه که به بی‌حرکتی منجر شود نیست. همزیستی مسالمت‌آمیز میان دو نظام آشتی‌ناپذیر نه تنها مبارزه ایدئولوژیک، بلکه حفظ مبارزه طبقاتی در سطوح محلی و جهانی را دربر گرفته و مستلزم آن می‌باشد.

امپریالیستهای آمریکا ادعا می‌کنند که ما باید مفهوم آنها را از همزیستی مسالمت‌آمیز میان خودشان و اتحاد شوروی بپذیریم. این کاملاً غیرقابل قبول است. در نظر آنها همزیستی مسالمت‌آمیز توافقی است که به تقسیم "مناطق نفوذ" منجر می‌شود و یا اینکه تعهدی است

مبنی بر اینکه مردمانی را که درگیر مبارزه برای استقلال ملی و برای سوسیالیسم هستند وادار کنند تا مبارزه خود را کاهش داده و یا حتی به آن خاتمه دهند. چنین مبارزاتی - که در آن دشمن اصلی امپریالیسم است - نه تنها ادامه خواهد یافت، بلکه باید بطور مداوم تشدید شود.

و این امر ما را به اصل دیگری از سیاست خارجی انقلاب کوبا می‌رساند: اصل انترناسیونالیسم.

کوبا موظف است که اصل انترناسیونالیسم پرولتری و انقلابی را به اجرا بگذارد، و این کار را همواره انجام خواهد داد. این امر یکی از اساسی‌ترین طرقی است که انقلاب ما بدان وسیله به پیروزی تاریخی سوسیالیسم بر سرمایه‌داری یاری می‌رساند. این امر صرفاً عطی برای ابرار همبستگی و همدردی نیست. این نیز وظیفه‌ای است که با کل مفهوم استراتژی کلی ما پیوند دارد.

به این ترتیب "امپریالیسم" دشمن تاریخی ماست. اما منظور ما از "امپریالیسم" چیست؟ البته، اشاره ما به این نظام در کل آن است. ما از این صحبت نمی‌کنیم که فقط امپریالیست‌های آمریکا را شکست بدهیم. و بعد امپریالیسم را در باقی نقاط جهان صحیح و سالم به حال خود رها کنیم.

با این وجود، برای آنکه یک نقطه نظر استراتژیک کامل داشته باشیم، در مورد این دشمن واقعی که باید شکستش بدهیم باید فهم مشخص داشته باشیم.

و نخستین چیزی که لنینیسم به ما می‌آموزد این است که گرچه امپریالیسم یک نظام است ولی این نظام یک کلیت واحد و همگون نیست. برعکس، امپریالیسم کلیتی است که نه تنها ناهمگون می‌باشد، بلکه ذاتاً متضاد است.

از نقطه نظر تئوریک، این مسئله به‌گونه‌ای استادانه توسط لنین در روزهای ماقبل انقلاب اکتبر تعریف شد.

نقدا در سال ۱۹۱۵، لنین در مقدمه‌ای که بر اثر بوخارین به نام "امپریالیسم و اقتصاد جهانی" نوشت عقیده‌ای را که قبلاً توسط کائوتسکی عنوان شده بود و در اثر بوخارین نیز به آن اعتباری داده شده بود، رد کرد. کائوتسکی بر آن بود که در نتیجه تمرکز سرمایه، رشد اقتصاد جهانی می‌تواند به ظهور یک "سوپر امپریالیسم" یا یک "ابر-امپریالیسم" منجر شود که منافع بخشهای مختلف امپریالیسم می‌تواند در آن بصورت یک کلیت واحد، منسجم و نامتضاد متحد گردد.

لنین گفت، "اگر قرار است ادغام جهانی امپریالیسم‌های ملی (یا بهتر بگوئیم امپریالیسم‌هایی که در محدوده ملی‌شان محصور هستند) را ابرامپریالیسمی بنامیم که می‌تواند مناقشاتی از قبیل جنگها، طغیان‌های سیاسی و غیره را که در نظر خرده‌بورژوازی

بویژه نامطبوع، ناراحت‌کننده، و اضطراب‌آفرین است از میان بردارد، چرا سعی نکنیم از این مسائل حاد که عصر امپریالیسم - همان عصری که اکنون بر اروپا نازل شده - مطرح کرده و می‌کند، فرار کنیم؛ آنهم بخصوص با این توهم که این مسائل بزودی پایان خواهند یافت و بدنبال آن عصر نسبتاً 'صلح‌آمیز' 'آبر-امپریالیسم' که نیازی به تاکتیک‌های 'تند و ناگهانی' ندارد، فرا خواهد رسید.^۳

لنین احتمال ظهور یک "آبر-امپریالیسم" را رد کرد. او گفت "چنین مرحله‌ای را می‌توان بصورت انتزاعی مجسم کرد". "اما در عمل این بدان معناست که انسان به یک فرصت‌طلب مبدل شود، از مسائل حاد و امروزی بگریزد و در باب مسائل غیرحاد آینده خیال‌پردازی کند."^۴

و او افزود که "تکامل در چنان شرایطی، با چنان ضرب‌آهنگی، از طریق چنان تضادها، مناقشات و طغیان‌هایی - نه تنها اقتصادی، بلکه سیاسی، مالی، و غیره - صورت می‌گیرد که نهایتاً به انفجار امپریالیسم منجر خواهد شد و سرمایه‌داری به عکس خود مبدل خواهد گردید و این امر خیلی قبل از ظهور یک تراست جهانی واحد، قبل از ظهور 'آبر-امپریالیسم'، و ادغام جهانی سرمایه‌های مالی ملی بوقوع خواهد پیوست."^۵

چند سال بعد، وقتی لنین سرگرم نوشتن مقاله استادانه خود بنام امپریالیسم بمثابه عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری بود به این موضوع بازگشت.

او در اشاره به سؤال کائوتسکی نوشت: "آیا می‌شود بجای سیاست امپریالیستی کنونی، یک سیاست آبرامپریالیستی نوین جایگزین بشود که استثمار مشترک جهان توسط سرمایه مالی متحده جهانی را بجای رقابت‌های متقابل سرمایه‌های مالی ملی بنشاند؟"^۶ لنین گفت "این کل چیزی است که در تئوری 'مارکسیستی' کائوتسکی یافت می‌شود."^۷

لنین به پدیده مشخصی اشاره کرد: استثمار هندوستان، هندوچین، و چین توسط قدرت‌های مختلف امپریالیستی نظیر انگلستان، فرانسه، ژاپن، آمریکا و غیره. لنین گفت "بیائید فرض کنیم که گلیه کشورهای امپریالیستی برای تقسیم 'صلح‌آمیز' این مناطق آسیائی پیمانی امضاء کنند؛ این پیمان یک پیمان سرمایه مالی متحده جهانی خواهد بود."^۸ اما سپس لنین پرسید "با فرض اینکه نظام سرمایه‌داری صحیح و سالم باقی بماند، آیا قابل تصور است... که چنین پیمان‌هایی چیزی بیش از پیمان‌های موقتی باشند، و اینکه این پیمان‌ها بتوانند اصطکاک، مناقشات، و مبارزه را به هر شکل ممکن از میان بردارند؟"^۹ لنین ادامه داده و این واقعیت را بررسی کرد که تقسیم حیطه‌های نفوذ، منافع، مستعمرات، و غیره بر اساس "قدرت شرکت‌کنندگان (در این پیمان)، قدرت کلی اقتصادی، مالی، نظامی و غیره آنها" استوار بود. و افزود که این قدرت بخاطر رشد ناموزون سرمایه‌داری "با یک درجه مساوی تغییر نمی‌کند."^{۱۰}

لنین خاطرنشان ساخت که، "نیم قرن پیش آلمان در مقایسه با بریتانیای آن زمان یک کشور فقیر و بی‌اهمیت بود؛ ژاپن نیز در مقایسه با روسیه چنین احوالی داشت." (۱۱) او چنین نتیجه‌گیری کرد که طی دو دهه رابطه نیروها مابین نیروهای امپریالیستی تغییر خواهد کرد و در نتیجه، "در واقعیات نظام سرمایه‌داری... پیمان‌های 'درون - امپریالیستی' یا 'اَبَر - امپریالیستی'... بگونه‌ای اجتناب‌ناپذیر چیزی بیش از 'صلح موقت' در دوره‌های مابین جنگها نیستند." (۱۲)

واضح است که این امر چیزی بیش از یک روشنگری ساده، تئوریک است. برای کمونیستهای شوروی، تحت رهبری لنین، فهم این نکته یک عنصر اساسی در استراتژی و تاکتیکهای آنها در دفاع از انقلاب نوپایشان بود. لنین در همان روزهایی که مسئله امضای معاهده برست - لیبنوفسک مورد بحث قرار گرفته بود شروع به پیاده کردن این سیاست نمود.

اجازه بدهید جوهر سیاسی موضع لنین را در آن لحظه تاریخی بیاد بیاوریم. لنین معتقد بود که چون در آن زمان امکان قیام پرولتاریای اروپا در کشورهای پیشرفته‌تر نظیر آلمان بعید بنظر می‌رسید - قیامی که لنین احساس می‌کرد سرنوشت انقلاب جوان روسیه تابع آن قرار گرفته بود - مهمترین مسئله آن بود که از انقلاب روسیه بعنوان مرکز تکامل انقلاب جهانی آینده حراست شود.

لنین گفت، "از آنجا که ما یکه و تنها هستیم، وظیفه ما اینست که انقلاب را حفظ کنیم، حداقل برای آن یک دژ سوسیالیستی، هرچقدر هم که کوچک و ضعیف باشد، نگاه بداریم تا آنکه گردان‌های دیگر به ما بپیوندند." (۱۳)

لنین احساس می‌کرد که اساس این دفاع از روند انقلابی ضعیف و صدمه‌دیده، که بلشویک‌ها از آن دفاع می‌کردند، هم در امکان حداقل مقاومت مسلحانه توسط ارتش‌های قهرمان ولی تدارک‌نندیده‌اش، و هم در "مبارزه مداوم" میان امپریالیست‌ها نهفته بود. (۱۴) لنین در پاسخ به کسانی که او را متهم به فرار از صحنه و عقب‌نشینی می‌کردند و یا آنهایی که شعارهای انتزاعی مربوط به "حیثیت" انقلاب را دست‌آویز قرار می‌دادند گفت: "وظیفه مستقیم سوسیالیست‌هایی که در یک کشور (علی‌الخصوص در یک کشور عقب‌افتاده) قدرت را بدست آورده‌اند اینست که جنگ علیه غول‌های امپریالیستی را قبول نکنند. وظیفه آنها این است که از نبرد اجتناب ورزند تا مناقشات مابین امپریالیست‌ها آنها را هرچه بیشتر تضعیف کند، و زمان انقلاب در کشورهای دیگر را هرچه نزدیک‌تر کند." (۱۵)

این عقیده که باید از تضادهای داخلی امپریالیست‌ها سود جست در کلیه آثار لنین در این دوره موجود است.

بهنگام تشریح اوضاع جهانی برای "ششمین کنگره فوق‌العاده" سراسری نمایندگان کارگران، دهقانان، قزاق‌ها، و ارتش سرخ" در نوامبر سال ۱۹۱۸، لنین اعلام داشت:

"اینکه ما قادر بوده‌ایم بمدت یکسال پس از انقلاب اکتبر به حیات خود ادامه دهیم ، مدیون شکاف امپریالیسم جهانی به دو گروه غارتگر بوده : از یک سو انگلستان - فرانسه - آمریکا ، و از سوی دیگر آلمان که در یک نبرد مرگبار باهم درگیر بودند و دیگر فرصتی برای ما نداشتند . " ۱۶

یک سال بعد - در نوامبر ۱۹۱۹ - در "دومین کنگره" سراسری سازمان‌های کمونیستی خلقهای شرق روسیه" ، لنین گفت که معاهده صلح ورسای باعث آغاز مبارزه میان کشورهای که آنها را "غارتگران امپریالیست" می‌نامید گشته است .

وی افزود : "مبارزه" درونی میان این غارتگران با چنان سرعتی به پیش می‌رود که ما می‌توانیم از اطلاع از این واقعیت مسرور باشیم که معاهده ورسای تنها یک پیروزی ظاهری برای امپریالیست‌های ظفرمند است ، و اینکه در حقیقت این نمودار ورشکستگی کل جهان امپریالیستی است . . . " ۱۷

لنین اشاره کرد که بنا بر گزارش مطبوعات "در فرانسه فوران بی‌سابقه‌ای از نفرت نسبت به آمریکائی‌ها مشاهده می‌شود ، چرا که آمریکائی‌ها از تصویب معاهده ورسای امتناع کردند .

"بریتانیا و فرانسه فاتحان هستند ، ولی تا گردن در قرض به آمریکا فرو رفته‌اند . در نظر آمریکا ، فرانسوی‌ها و بریتانیائی‌ها هر قدر که دلشان بخواهد می‌توانند خود را فاتح بدانند ، اما این آمریکاست که سهم عمده را بخود اختصاص خواهد داد و در عوض کمک‌هایی که در عرض جنگ نموده بهره‌های مالی سرسام‌آور به جیب خواهد زد . " ۱۸

در فوریه سال ۱۹۲۰ ، حین مطالعه اوضاع خاور دور ، لنین اشاره کرد که چگونه "رقابت و دشمنی مابین ژاپن و آمریکا ، که اسما هم پیمان هستند ، بیشتر و بیشتر آشکار می‌شود و این امر مانع از این می‌شود که آنها تهاجم خود علیه جمهوری شوروی را بطور تمام عیار به پیش ببرند و گسترش دهند . " ۱۹

کمی پس از آن ، بهنگام سخنرانی در نهمین کنگره حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ، لنین این نتیجه‌گیری ماهرانه را به ضابطه درآورد :

"چنانچه ، آخرالامر ، درباره این مسئله فکر کنیم که علت اینکه توانستیم پیروز شویم و اینکه مسلم بود که پیروز می‌شویم چه بود ، متوجه خواهیم شد که علت این بود که تمام دشمنان ما عملاً متفرق از آب درآمدند . روابط درونی آنها در واقع آنان را از هم متفرق ساخت ، و آنها را به خصومت با یکدیگر واداشت . مالکیت سرمایه‌داری آنها را از هم درید و آنها را از متحدین یکدیگر به حیوانات وحشی مبدل ساخت . " ۲۰

ما می‌توانیم یک لیست بی‌انتهای از مواردی را ذکر کنیم که استراتژی و تاکتیک استادانه لنین متوجه استفاده از تناقضات اجتناب‌ناپذیری بود که در درون نظام امپریالیستی

گسترش می‌یابد، تا از آنها به نفع بقاء دولت جدید سوسیالیستی سود جوید.

از همان بدو امر، انقلاب کوبا تحت رهبری رفیق فیدل کاسترو و گروه انقلابیونی که بدور او گرد آمدند، و بعدها توسط حزب کمونیست که تحت رهبری اصلی فیدل قرار داشت رهبری شدند، پیشبرد سیاست خارجی کوبا را بر همان ارکان استراتژیکی که توسط لنین بنیان گذارده شده بود، استوار ساخت.

انقلاب کوبا، با وفاداری سرسختانه به اصول، و بدون هیچگونه عقب‌نشینی‌ای که با این اصول منافات داشته باشد، همیشه قادر بوده مابین مواضعی که قدرت‌های سرمایه‌داری بزرگ و کشورهای سرمایه‌داری مختلف با رشد متوسط نسبت به آن داشته‌اند تمایز قائل شود.

سرمایه‌داران همان سرمایه‌دار باقی می‌مانند و هرگز عوض نمی‌شوند. ما از این مطلب بخوبی آگاهیم. ولی منافع و مواضع بخشهای مختلف سرمایه‌داری جهانی، همانگونه که لنین شصت سال قبل پیش‌بینی کرد، هنوز هم یکسان نیستند.

توضیحات متعددی می‌توان در مورد این واقعیت مطرح ساخت که (دیکتاتور سابق اسپانیا، فرانسیکو) فرانکو، با اینکه مواضع ایدئولوژیکی‌اش در تضاد شدید با مواضع ایدئولوژیکی فیدل کاسترو و انقلاب کوبا بود، ولی همیشه موضعی حاکی از احترام نسبت به آن داشت - که فاصله ایدئولوژیکی را هرگز از میان نبرد.

فرانکو، علیرغم فشارهای بیشمار، شدید، و علنی امپریالیسم آمریکا، از ادامه همکاری اقتصادی و پیوندهای دیپلماتیک با کوبا دفاع کرد.

سیاست مشابه ژنرال (شارل) دوگل بسیار قابل فهم‌تر بود و این سیاست بخشی از اختلافات سیاسی و اقتصادی او با حاکمین آمریکا بود؛ اختلافاتی که از همان روزهای نخستین مبارزه علیه نازیسم و فاشیسم آغاز گشته بود.

ما با این طرز برخورد از جانب اسپانیا و فرانسه و همچنین طرز برخورد سیاسی مکزیک و شروع روابط سیاسی با کانادا آغاز کردیم که انگیزه آن نه تنها تناقضات اقتصادی بلکه تناقضات سیاسی نیز بود. این طرز برخوردهای سیاسی، این وظیفه مشکل و دشوار کوبا را آسان‌تر ساخت تا دیگران، یعنی کشورهای سرمایه‌داری سرکش‌تر - انگلستان، آلمان غربی و ایتالیا - را متقاعد سازد که با ما رابطه برقرار کنند. برقراری این روابط، در عین اینکه دشوار بود و مکرراً متوقف می‌شد، با اینحال مانع از این شد تا محاصره اقتصادی آمریکا بر علیه کوبا، آنطور که آمریکا امید داشت، به یک محاصره عمومی از سوی کل نظام امپریالیستی مبدل شود.

واضح است که علت عمده‌ای که در پس واقعیت شکاف در اردوگاه امپریالیستی نهفته بود، این حقیقت بود که همکاری اقتصادی اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی بطور قاطع

انزوائی را که آمریکا می‌خواست بر ما تحمیل کند درهم شکست .

متحدین غربی ایالات متحده، با برخورداری از واقع‌بینی سیاسی که برای فهم بیهودگی تهاجم اقتصادی یانکی ضروری است، با وی همراهی نکردند. همین امر در مورد ژاپن نیز صادق بود، که امکان می‌یافت شکر را به یک قیمت عادلانه تحویل بگیرد و درعین حال فروش محصولات خود به کوبا را تا سطحی افزایش دهد که قبل از آن صادرکنندگان ژاپنی حتی خوابش را هم نمی‌دیدند .

تمام اینها به ما آموخته است که در حالیکه ما با "امپریالیسم" در مجموع می‌جنگیم، احتیاجی نیست و دلیلی هم نداریم که با تمام امپریالیست‌ها بطور همزمان رویارویی کنیم، و یا با تمام انواع حکومت‌های سرمایه‌داری به یکسان معامله کنیم .

این اصل اساسی در زرادخانه استراتژیک ما دارای اهمیت بسزائی در اوضاع کنونی جهانی می‌باشد .

بار دیگر امپریالیسم آمریکا، این دشمن اصلی ما، ما را در تمام سطوح نظامی، اقتصادی و سیاسی تهدید می‌کند .

ایالات متحده، برای رسیدن به موفقیت در این تهدیدات سعی دارد متحدین خود را متقاعد سازد که از عملیات آمریکا برای نابودی کوبا حمایت اخلاقی، سیاسی و مشخص بنمایند .

ریگان این نکته را مطرح می‌کند. و هیگ (وزیر خارجه) و سایر شخصیت‌های آمریکائی نظیر (جورج) بوش (معاون رئیس‌جمهور)، (ادوین) میس* (مشاور ریگان)، و (ریچارد) آلن** (مشاور امنیت ملی سابق) هر روز این را تاکید می‌کنند. مقامات رسمی وزارت خارجه آمریکا و هیئت‌های کمکی که به اروپا، ژاپن، آمریکای لاتین، و یا آفریقا سفر می‌کنند ماموریت ویژه‌ای دارند که این نظریه را در همه کشورها مطرح سازند. به آنان مسئولیت ویژه‌ای داده شده تا طرز برخورد تهاجمی و تهدیدآمیز ریگان و کابینه او را نسبت به کوبا "توضیح" دهند و آنان را با اتهامات کذب - که تجزیه و تحلیل آنها از حوصله این مقاله خارج است - توجیه کنند .

چنانچه ما طرز برخوردی مکانیکی نسبت به این امر می‌داشتیم، باید احساس می‌کردیم که چون ده کشور عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (او.ای.سی.دی) و اعضای پیمان نظامی ناتو، و همچنین کشورهای امضاءکننده پیمان ریودوژانیرو با ایالات متحده روابط نزدیکی دارند، بنابراین باید از تمام اقدامات واشنگتن علیه کوبا پیروی نمایند .

* Edwin Meese

** Richard Allen

چنانچه اینطور فکر می‌کردیم، این واقعیت را فراموش می‌کردیم که کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی یعنی بازار مشترک اروپا، و حتی سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، تناقضات دائمی موجود مابین خود را کنار نخواهند گذارد. خیر، هرگز چنین نخواهند کرد. از همین رو، این امر ضروری است و نیز امکان آن وجود دارد که اختلافات در طرز برخورد های آنان را دامن بزنیم، و از این اختلافات بهره‌برداری کنیم. در غیر اینصورت در ورطه افراط‌گرایی خام سیاسی سقوط خواهیم کرد.

ما نباید تنها بر اختلافات مواضع آنها نسبت به کوبا و سیاست کوبا تمرکز کنیم. تناقض موجود در بین آنها بسیار وسیع‌تر و عمیق‌تر است.

سیاست ریگان مبنی بر مسابقه تسلیحاتی و ریسک کردن جنگ هسته‌ای، که دشمنی دیوانه‌وار او نسبت به کوبا فقط بخشی از آنرا تشکیل می‌دهد، متحدین اصلی غربی آمریکا را به او جلب خواهد کرد. تنها مورد استثناء در این زمینه، خانم (مارگارت) تاچر است که از لحاظ ایدئولوژیکی به رئیس‌جمهور جدید یانکی نزدیک است و حتی در برخی از مظاهر محافظه‌کاری دیوانه‌وار نو از او هم فراتر می‌رود.

اگر ما مسائل اساسی دوران خویش را دقیقاً تحلیل کنیم، درخواهیم یافت که تقریباً هیچیک از سیاست‌هایی که ریگان و گروهش بر آن تمرکز می‌کنند بطور کامل با سیاست اکثریت کشورهای عضو ناتو و کشورهای عضو بازار مشترک مطابقت ندارد.

این واقعیت در مورد قصد ریگان در تولید بمب نوترونی و استقرار آن در اروپا صدق می‌کند. همین مسئله در مورد طرح ریگان برای شروع استقرار ۵۷۲ موشک اتمی در اروپا که قرار است بدون مذاکره با اتحاد شوروی در مورد امکان برقراری توازن قوا در صحنه اروپا صورت گیرد نیز صدق می‌کند. تقاضای ریگان از کشورهای عضو پیمان ناتو برای افزایش قابل ملاحظه بودجه جنگی‌شان، از جانب تمام این کشورها پذیرفته نشده است.

ممکن است چنین استنباط شود که بنظر ما موضع معقولانه اروپا و موضع گستاخانه ریگان و گروهش در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. این صحیح است، ولی تحولات عمیق‌تری در زیر این اوضاع نهفته است.

این درست است که از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون، تضادهای متقابل امپریالیستی بدان شدت و حدتی که باعث انشعاب آنها در سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۳۹ و دو جنگ جهانی گردید نرسیده است.

امروز دامنه وسعت شرکتهای چندملیتی بیشتر از آن زمان است. پس از جنگ جهانی دوم فاش گردید که در طول جنگ، نیروهای مسلط اقتصادی در آمریکا، که نقش تعیین‌کننده‌ای در هدایت نظامی حوادث داشتند، از هر وسیله ممکن استفاده می‌کردند تا - در حملات هوایی و زمینی متحدین اروپایی به آلمان - از ویران کردن مراکز تولیدی آلمان که سهم

قابل ملاحظه‌ای از آن متعلق به یانکی‌ها بود اجتناب شود.

همچنین ثابت شده که هم در اروپا و هم در ژاپن، شرکای محلی تراست‌های بزرگ آمریکائی سهم سود حاصله برای شرکتهای یانکی شریک خود را که در نتیجه موفقیت‌های اقتصادی آلمان و ژاپن حاصل شده بود وفادارانہ کنار می‌گذارند. این سودها غالباً از فروش عظیم تجهیزات و تسلیحات نظامی به کشورهای مربوطه حاصل می‌شد، تسلیحاتی که آمریکائی‌ها و متحدینشان با آن کشته می‌شدند.

این نوع فعالیت اقتصادی چندملیتی در عرض ۴۰ سال گذشته افزایش یافته است. ولی همانگونه که لنین پیش‌بینی نمود، این امر مانع از این نمی‌شود که تضادهای بین این دول تداوم و وسعت یابد:

کلود ژولین*، و همچنین نویسندگان بسیار دیگری پس از او در پاسخ خود به سروان شرایبر^{۲۱}، در مورد نفوذ سرمایه‌داری آمریکا در پیشرفته‌ترین بخشهای اقتصاد اروپا توضیح می‌دهند. این امر باعث بروز یک مقاومت اقتصادی در اروپا - و همچنین در کانادا - با خصلتی ضدآمریکائی شده که می‌توان آنرا مقاومتی "ملی" تلقی نمود. هرچند شک داریم که سرمایه انحصاری بتواند احساسات و منافع ملی را متجلی سازد.

مسئله دیگری که در این مجادله مطرح است، سرنوشت مستعمرات سابق و مناطق نواستعماری است. مطالعه سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که ایالات متحده در استفاده از تفوق تکنولوژیکی موقتی و ظرفیت مالی خود برای نفوذ در بازارهای آسیا، آفریقا، و خاورمیانه تا کجا پیش رفت. این همان ظرفیت مالی است که از راه سودهای کلان در زمان جنگ بدست آمد - جنگی که طی آن دیگران نابود شدند، در حالیکه آمریکا بکار دادوستد و جمع‌آوری پول مشغول بود. علاوه بر ایالات متحده، سلطه خود را بر آمریکای لاتین تحکیم کرد و آن را به مناطق حیوی این قاره که پیش از آن اساساً تحت حکمرانی رقبای اروپائی وی قرار داشت، گسترش داد.

پیروزی اقتصادی یانکی تام و تمام نبوده است. قدرت‌های کهن امپریالیستی اروپا، و نیز ژاپن با استفاده از پیوندهای سیاسی خود - اروپائی‌ها در آفریقا و خاورمیانه و یا آسیای جنوب شرقی، و ژاپن در شرق و جنوب شرقی آسیا - با حفظ بسیاری از موقعیت‌های ممتاز خود، از آن مناطق خارج شده‌اند تا مجدداً فتح بازارهای سابق خود را آغاز کنند. تجزیه و تحلیل این تصادمات اقتصادی دائمی در حوصله این مقاله نمی‌گنجد. برعکس، این مقاله این مسائل را شناخته‌شده و اثبات شده فرض می‌کند. این مناقشات در عرصه تجارت خارجی، مالی و در داخل نظام پولی سرمایه‌داری مشاهده می‌شود.

بعنوان مثال، معروف است که ایالات متحده خواست خود برای "تجارت آزاد" را رها کرده است. آمریکا از این شعار در پایان جنگ جهانی دوم پشتیبانی می‌کرد. چرا که سلطه تکنولوژیکی در آن زمان به وی اجازه می‌داد تا کالاهای خود را بهتر و ارزانتر از کالاهای رقبایش صادر کند. ولی اکنون ایالات متحده اشکال مختلف حفاظت از بازارهای خود را مورد استفاده قرار داده است - و تهدید نموده که از این حد هم فراتر خواهد رفت - تا جلوی "دوستان" ژاپنی خود را در اشباع کردن بازارهای آمریکا با محصولات الکترونیکی و صنعتی ژاپنی بگیرد.

بدون اینکه عمیقاً به این مسئله بپردازیم، شیوه‌های پرزیدنت ریگان در مورد اداره بحران اقتصادی آمریکا منجر به رویارویی علنی آمریکا با فرانسه و آلمان گردیده - و تا حدی هم باعث برخورد غیرعلنی، ولی واقعی با ژاپن گشته است.^{۲۲}

سیاست ریگان مبنی بر محدود کردن عرضه پول و حفظ نرخهای بهره بالا، که با پشتیبانی بانک ذخیره فدرال و تأیید "مکتب اقتصاد شیکاگو" * صورت گرفته، صدمه‌آنی عظیمی را بر اقتصاد فرانسه و آلمان غربی باعث می‌گردد.

در همان حال که ما این مقاله را می‌نویسیم، هر دو کشور در حال اتخاذ تصمیماتی برای تلاش در جهت دفاع از خودشان در مقابل سیاست اقتصادی ایالات متحده بودند. در عین حال این تصمیمات بیانگر دو راه متفاوت و متقابل برای مقابله با این بحران هستند. منظور ما کاهش ارزش فرانک فرانسه بمیزان ۳ درصد و ترقی همزمان ارزش مارک آلمان می‌باشد.

هنگامیکه اجلاس عالی سرمایه‌داران در اوتاوا (۲۱ - ۱۹ ژوئیه ۱۹۸۱) اعلام شد، انتظار می‌رفت که مجادله تند و شدیدی بین اروپائی‌ها و ریگان درگیرد. ولی در نتیجه یک تصمیم نابجا مبنی بر چگونگی مقابله با اوضاع، در طی این اجلاس در کانادا سرو صدائی بلند نشد.

اما قصور (رئیس‌جمهور فرانسه) میتران و (صدراعظم آلمان) اشمیت در جلب نظر ریگان به سوی اتخاذ سیاستهای اقتصادی و سیاسی عاقلانه‌تر به آنان نشان داد که تلاش در جهت مخفی ساختن تضادهایشان در برابر انظار عمومی به جایی نمی‌رسد.

سیاست‌های پولی که هم‌اکنون این کشورها اتخاذ کرده‌اند، و بی‌میلی اشمیت به افزایش نامحدود مخارج نظامی، که در عین خطرناک بودن، از آنچه که ریگان خواهان آن است بسیار معتدل‌تر و کمتر است، تجلیات مجادله‌ای هستند که در زیر سطح روابط بین

* "مکتب اقتصاد شیکاگو" برهبری میلتون فریدمن (Milton Friedman)، که سیاستهای اقتصادی ریگان بر پایه نظریات او استوار است.

اروپا و ایالات متحده در حال گسترش و غلیان است. همین نکته در مورد ژاپن نیز صادق است.

در حیطه سیاسی - نظامی، حتی تفاوت‌های عظیم‌تری در موقعیت ایالات متحده و متحدین غربی و آسیائی آن - و بالنتیجه در اهداف و شیوه‌های آنان برای جستجوی راه‌حل - وجود دارد.

مسئله‌ای که در درجه نخست مطرح است، اجتناب از پیدایش "اروشیما" *، یعنی خاکستر شدن اروپا می‌باشد. رهبران اروپائی با نگرانی فزاینده‌ای شاهد این امر هستند که چگونه "چتر هسته‌ای" آمریکا برای حمایت از اروپا در مقابل "تهدیداتی" که برخی از آنها می‌گفتند از اتحاد شوروی ناشی می‌شود و یا ممکن است ناشی بشود، به افسانه مبدل می‌شود. آنچه که بعنوان یک واقعیت تهدیدکننده در حال ظهور است، قصد ایالات متحده برای خاکستر کردن اروپا در یک رویارویی هسته‌ای تحریک‌آمیز بر علیه اتحاد جماهیر شوروی است، در حالیکه ایالات متحده بعنوان یک تماشاچی ویژه و ممتاز در خارج از جهنم آتش رویارویی اتمی باقی می‌ماند.

این تنها هدفی است که تصمیم گسترش موشک‌های اتمی در خاک اروپا، بدون توجه به عواقب آن، و ساختن بمب نوترونی و استقرار آن در تماشاخانه اروپا دربر دارد. و به این دلیل است که اروپا در مقابل اینکه قربانی این بازی شیطانی بشود مقاومت می‌کند و خواهان اینست که قبل از برداشتن قدمهای نهائی بسوی گسترش سلاحهای جدید هسته‌ای، با همسایه خود، شوروی، مذاکره کند.

همین مسئله در مورد ژاپن نیز در حال وقوع است. تجربه جنگ جهانی دوم به مردم ژاپن و نیز به رهبرانشان (منجمله برخی از قدرتمندترین بخشهای اقتصادی کشور) نشان داده که در صورتیکه ژاپن سعی کند تا به یک قدرت میلیتاریست و تهاجمی مبدل شود، چیزی برای بردن نخواهد داشت، و برعکس خیلی چیزها دارد که ممکن است بیازد.

ژاپنی‌ها در طی ۴۰ سال زندگی صلح‌آمیز گذشته قادر بودند که از نظر سازمان صنعتی، بدعت تکنولوژیکی و بارآوری تولیدی در راس دنیای غرب قرار گیرند. بنابراین، آنها برای کسب اهداف اقتصادی‌شان، نیازی به همراه کردن تولیداتشان با ناوهای جنگی و ارتشهای اشغالگر، همانگونه که پس از جنگ جهانی اول ضروری گشت، ندارند. برعکس آنها ترجیح می‌دهند که در امتداد همان مسیر کسب فتوحات اقتصادی به پیشروی ادامه دهند.

از سوی دیگر، امپریالیست‌های آمریکا سعی می‌کنند تا یکبار دیگر آنها را به سوی

* منظور تکرار بمباران هسته‌ای هیروشیما در اروپاست.

میلیتاریسم بکشانند و آنها را تشویق می‌کنند تا نخستین گامها را در این جهت بردارند. ایالات متحده خواهان اینست که ژاپنی‌ها ایفای نقش ژاندارمی دریا‌های اطراف را بپذیرند. نهایتاً ایالات متحده خواهان اینست که ژاپن دوباره به یک قدرت بزرگ متحد تبدیل شود و به صورت مکمل و وزنهٔ متقابلی در برابر چین مائوئیستی درآید که، سیاست بین‌المللی نادرست - و یا دقیق‌تر بگوئیم خائنانه - آن برای واشنگتن آنهمه پرارزش است.

ژاپنی‌ها تمایل چندانی به قبول این تعهد ندارند. این واقعیت، زمان کوتاهی پیش از این در طی دیدار نخست‌وزیر ژاپن (زنکو) سوزوکی * از ایالات متحده آشکار شد. هیئت نمایندگی ژاپن در طی آن دیدار یک بیانیه مطبوعاتی صادر کرد که "اتحاد" با ایالات متحده در آن ذکر شده بود.

معنی تلویحی نظامی کلمه "اتحاد" چنان سروصدای عمومی را در ژاپن برانگیخت که وزیر امور خارجه (ماسایوشی) ایتو ** برای فرو نشاندن آن طوفان مجبور به استعفاء شد. این تدبیر معایب است که کشورهای عمده اروپائی در حال گسستن اتحاد اساسی خود با امپریالیسم آمریکا هستند و یا اینکه آنها دیگر نمایندگان امپریالیسم نیستند. تا زمانیکه نیروهای سرمایه مالی احصاری در این کشورها همچنان نفوذ قاطع خود را دارا هستند ظهور یک جنبش رویدادی عزممکن می‌باشد.

ولی ما در تجزیه و تحلیل خود باید شرایط متضادی را که تحت آن امروزه این اتحاد اساسی عمل می‌کند در نظر بگیریم، و ما باید از این تضادها برای گسترش استراتژی خود سود جوئیم.

ولی مطلب به اینجا ختم نمی‌شود. ما اگر بیندازیم که خصلت سرمایه‌داری یک دولت بخودی خود تمام تحولات و دگرگونی‌های سیاسی آن را توصیف و مشخص می‌کند، در کاربرد صحیح‌مان از تئوری مارکسیستی دولت خیلی مکانیکی خواهیم بود. این خیلی مکانیکی است که بگوئیم مطلقاً هیچ فرقی ندارد که کدام اقشار اجتماعی در یک زمان مشخص حکومت می‌کنند و کدام گرایشات سیاسی قدرت را در دست دارند.

اتحاد یک‌چنان نقطه نظری بطور عملی، و در نتیجه از نظر تئوریک، این امکان را نفی می‌کند که نیروهای مترقی و حتی نمایندگان پرولتاریا می‌توانند حتی در حالتی که مشخصه سرمایه‌داری دولت همچنان تغییر نکرده باشد، بقدرت برسند.

تنها لازم است که نظری به آن شیوه غنی و مشخص کارل مارکس بیافکنیم که دولتهای اروپائی مختلف زمان خود را توصیف کرد - در آثاری نظیر هجدهم برومر لویی بناپارت یا

* Xzenko Suzuki

** Masayoshi Ito

مبارزه طبقاتی در فرانسه، ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ - تا بفهمیم که در مقابل حاکمیت خالص و منحصر بفرد بورژوازی در یک دولت معاصر چه شقوق متعددی می‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین ما نمی‌توانیم وجود حکومت‌های سوسیال‌دموکرات در برخی از کشورهای امپریالیستی و سرمایه‌داری پیشرفته را نادیده بگیریم. این حقیقت دارد که مارکس گفت حکومت‌های یک دولت سرمایه‌داری چیزی بیش از "قدرت اجرائی بورژوازی" نیستند. ولی مارکس در عین حال بسیاری از پدیده‌هایی را تجزیه و تحلیل کرد که لنین در تحلیل خود از دولت به بسط و گسترش آنها پرداخت.

حضور سوسیال‌دموکرات‌ها در یک حکومت بخودی‌خود متضمن سیاستی نیست که اهداف امپریالیستی را که در ساخت جامعه دوام می‌یابد رها کند. ولی بدون شک سوسیال‌دموکرات‌ها پیروزیهای سیاسی خود را در درجه نخست مرهون طبقه کارگر و بخشهایی از جوانان خرده‌بورژوا هستند. وقتی آنها به حکومت می‌رسند، باید با در نظر گرفتن آمال و نظرات این طبقات و این لایه‌های اجتماعی به حکومت ادامه دهند.

این واقعیت در آلمان غربی قابل مشاهده است. حکومت سوسیال‌دموکرات آنجا بطور مداوم تاثیرات مباحثات بین گرایش‌های طرفدار اشمیت و طرفدار ویلی برانت و نیز نتایج مبارزات خیابانی و پارلمانی از سوی جوانان سوسیالیست (جوسوس) را از خود بروز می‌دهد.

ولی در حکومت میتران در فرانسه است که ما به روشن‌ترین وجه می‌توانیم انواع سیاسی ممکن از حکومت در یک دولت را ببینیم که هنوز عمدتاً بورژواست و سرمایه‌انحصاری در آن همچنان نفوذ عظیمی دارد. حکومت میتران کمونیست‌ها را دربر دارد، و اگرچه حضور کمونیست‌ها حکومت را تعریف نمی‌کند ولی حداقل مشخصات آن را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد. برنامه اقتصادی داخلی میتران عناصر روشنی دربر دارد که در تضاد با حاکمیت سرمایه‌انحصاری می‌باشند. اگرچه برنامه ملی کردن وی به کفایت وسیع نیست تا حاکمیت انحصارات بر اقتصاد فرانسه را قاطعانه نابود کند، با اینحال قانون ملی کردن که در حال بحث می‌باشد بدون شک از "ملی‌کردن"هایی که پس از جنگ جهانی دوم توسط حزب کارگر بریتانیا صورت گرفت بسیار متفاوت می‌باشد. حزب کارگر با برداشتن شاخه‌هایی از اقتصاد از دوش (سرمایه‌داری) که سودآور نبودند یا فقط با دشواری فراوان می‌توانستند سودآور باشند - نظیر معادن، حمل و نقل و غیره - شروع به نجات سرمایه‌داری انگلستان کرد. دولت از طریق ملی کردن این صنایع زیان‌های این شاخه‌های اقتصاد را خود بعهده گرفت، و در عین حال تحویل این مواد خام و خدمات را با قیمت‌های کم به بقیه سرمایه‌داران مهمی که باقی مانده بودند تسهیل کرد تا سودآوری آنها را افزایش دهد. از سوی دیگر، ملی کردن‌های فرانسه تلاشی است از سوی دولت تا کنترل اقتصادی بر

کل تولید را بمنظور هدایت آن بسوی تحول اجتماعی در دست بگیرد. اما محدودیت‌های آن، اهمیت این تلاش را از بین نمی‌برد و نیز این مشخصه آن را نفی نمی‌کند که این اقدام نخستین گام در این جهت است که مردم فرانسه بتوانند تصمیم بگیرند تا در آینده با تقویت اتحاد چپ و حرکت در یک مفهوم انقلابی عمیق‌تر، بازهم جلوتر بروند.

تمام این عوامل در سیاست بین‌المللی وجود دارند. فرانسه^{*} میتران موضعی مشابه با موضع فرانسه^{**} ژیسکار نسبت به آفریقا نمی‌تواند اتخاذ کند و نخواهد کرد. فرانسه بدون شک بدنبال یافتن بهترین شرایط برای سرمایه‌گذاری‌های خود و برای صادرات خود، خواهد بود، گذشته از اینکه اینکار از سوی دولت انجام شود و یا توسط کمپانی‌های خصوصی. ما در این مورد شک نداریم.

ولی طریقه^{*} اجرای این سیاست متفاوت خواهد بود و ما نقدا این را در شیوه‌ای که آنها با آفریقای جنوبی و نامیبیا برخورد می‌کنند، در برخوردی که آنها نسبت به مسئله^{*} صحرای غربی دارند، و در بسیاری از جوانب دیگر زندگی بین‌المللی که به آفریقا مربوط می‌شود، می‌بینیم.

وضوح این تفاوت در نظریات فرانسه و ایالات متحده نسبت به آفریقای مرکزی هم کمتر نیست. در حالیکه سکوت فرانسه در بحث مسائل اقتصادی در اوتواوا یک اشتباه تاکتیکی بود، رهبران فرانسه در اعلام عدم توافق‌شان با ایالات متحده بر سر السالوادور بسیار رک و صریح بودند.

بیانیه^{*} مکزیک و فرانسه مبنی بر برسمیت شناختن اف. دی. آر.* (جبهه^{*} دموکراتیک انقلابی) و اف. ام. ال. ان.** (جبهه^{*} آزادیبخش ملی فاراباندومارتی) بعنوان یک نیروی نماینده (مردم السالوادور)، یک عمل مترقی در سیاست بین‌المللی است. حکومتی نظیر حکومت ژیسکار نمی‌توانست به آن طریق عمل کند.

برحسب گسترش سیاست خارجی کوبا، تمام این نکات اهمیت این اصل استراتژیک ما را تأیید می‌کند که ما تمام حکومت‌های سرمایه‌داری را که هنوز بنحوی از انحاء بخشی منضم از کل نظام امپریالیستی هستند نباید دقیقاً یکسان بشماریم. و ما در مبارزه خود با آنها نباید از یک اصل واحد حرکت کنیم.

تجزیه و تحلیل دقیقی که در گزارشات کمیته^{*} مرکزی به کنگره^{*} اول و دوم بعمل آمد نشان می‌دهد که کوبا خود را بر یک ارزیابی متحرک و تفکیک‌پذیر از سیاست‌های مختلف دولت‌های سرمایه‌داری استوار می‌کند. ما از این ملاحظه^{*} انکارناپذیر حرکت می‌کنیم که کوبا

* Revolutionary Democratic Front

** Farabundo Martí National Liberation Front

خواهان روابط عادی با تمام کشورهای جامعه بین‌المللی منجمه خود ایالات متحده می‌باشد. و بر اساس این مفهوم کلی، کوبا همچنین برای گسترش روابطش با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تلاش می‌کند، بمنظور اینکه از تمام امکانات اقتصادی و تکنولوژیکی که این کشورها می‌توانند بطور دوجانبه یا چندجانبه به ما عرضه کنند استفاده کند. از این طریق، ما به تلاش خود برای شکستن محاصره اقتصادی یانکی کمک می‌کنیم.

طبیعتاً، ما سعی می‌کنیم تا تضمین کنیم که این روابط بر پایه‌های متساوی قرار گیرند و متقابلاً سودمند باشند. ولی ما درک می‌کنیم که تا زمانیکه تسلط امپریالیستی در روابط بین‌المللی وجود دارد، برابری کامل و نفع متقابل نمی‌تواند وجود داشته باشد.

نیازی به گفتن نیست که از این مفهوم استراتژیک، ما یک سیاست بین‌المللی استنتاج می‌کنیم که نه تنها مستقل است بلکه همچنین مختص کوبا است. یعنی کوبا اگرچه همواره آماده است تا منافع ملی خود را تابع منافع سوسیالیسم بعنوان یک آرمان جهانی قرار دهد، ولی بدین معنی نیست و نمی‌تواند باشد که ما سیاست بین‌المللی روزمره خود را - به همراه اهداف و منافع خاص خودش - تابع سیاست‌های سایر دولت‌های سوسیالیستی قرار می‌دهیم.

سرگشتگی بر سر این دو مسئله، که مشابهند ولی با این وجود متمایز می‌باشند، همان چیزی است که موجب می‌شود اغلب دشمنان ما با تبلیغ این عقیده که کوبا از برنامه‌های بین‌المللی اتحاد شوروی تقلید و پیروی می‌کند، وقت خود را تلف کنند.

این حقیقت دارد که توافق عظیمی بین سیاست اتحاد شوروی و کوبا وجود دارد و وجود خواهد داشت. همین امر می‌تواند در مورد سیاست خارجی کوبا و ویتنام، یا بلغارستان، یا آلمان شرقی گفته شود. این از موقعیت مشترک ما بعنوان دولت‌های سوسیالیستی و از این واقعیت که ما در نتیجه این موقعیت اهداف تاریخی یکسانی را تعقیب می‌کنیم نشئت می‌گیرد.

ولی عدم تشابه بین اوضاع اتحاد جماهیر شوروی و کوبا ضرورتاً بمعنی اینست که هر دو کشور در مورد روابط با کشورهای که نظام سرمایه‌داری جهانی را تشکیل می‌دهند به طرق مختلفی فکر می‌کنند.

در این رابطه، کاربرد یک سیاست متمایز، نظیر آنچه که لنین خواهانش بود، در مورد اتحاد شوروی کمی با کاربرد آن در مورد کوبا متفاوت است. اگرچه هر دو کشور سوسیالیستی از همان کانون تئوریک و انگیزه‌های مشابه حرکت می‌کنند.

در ساختن و پرداختن و بسط سیاست خارجی کوبا، ما هرگز نباید این مفاهیم استراتژیک حاکم بر آن را فراموش کنیم. ما از مسیر اصلی‌مان بسوی سوسیالیسم، حرکت می‌کنیم. ما خودمان را بر نقشی که مبارزه برای صلح و استقلال ملی در رابطه با این هدف دارد استوار می‌کنیم. ما از تضادهای دائمی و لاینحل مابین مراکز اصلی امپریالیسم جهانی

استفاده می‌کنیم. و ما تکامل تاریخ را درک می‌کنیم، تکاملی که نیروهائی را که ایجاد تغییرات اساسی در جوامع کشورهایشان را پیشنهاد می‌کنند در حکومت دولتهائی قرار می‌دهد که مشخصه امپریالیستی دارند.

بمنظور اجرای یک سیاست خارجی صحیح و منطبق بر خطوطی که دو کنگره حزب کمونیست کوبا برای ما ترسیم کرده‌اند، نقطه حرکت اساسی و غیرقابل تقلیل اینست که بر حوزه عمل بین‌المللی‌ای که در آن فعالیت می‌کنیم، با این درجه از سایه‌روشن‌ها و این دقت تاریخی نظر بیاوریم.

توضیحات:

۱ - واضح است که این "عمل آگاهانه" بنوبه خود تحت تاثیر عوامل اقتصادی و اجتماعی قرار دارد. از دیدگاه این مفهوم، خواست طبقات اجتماعی و اعضایشان برای به اجرا گذاردن این "عمل آگاهانه" چندان ربطی با مقوله "اراده آزاد" که فلاسفه فردگرا بر سر آن راهم جنگ دارند ندارد.

همانگونه که مارکس در همان بحث‌هایش و بخصوص در پیشگفتار خود بر تفصیلی بر انتقاد از اقتصاد سیاسی حاضران صاحب این آگاهی اجتماعی انسان نیست که هستی اجتماعی‌اش را تعیین می‌کند، بلکه برعکس، هستی اجتماعی آگاهی او را معین می‌سازد.

این بدان معنی است که عوامل عینی در هستی اجتماعی معاصر که موافق این روند بسوی سوسیالیسم هستند، دارای تاثیری مثبت در حرکت دادن طبقات اجتماعی انقلابی بسوی عمل در جهت تحقق وظایفی که شکست امپریالیسم و ظهور سوسیالیسم در سطح جهانی را ممکن خواهد ساخت، می‌باشند.

۲ - برنامه حزب کمونیست کوبا، از انتشارات "دایره جهت‌گیری انقلابی" کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا، هاوانا، ۱۹۷۶، صفحه ۱۰۳.

۳ - و.آی. لنین، "مقدمه‌ای بر جزوه بوخارین، امپریالیسم و اقتصاد جهانی"، مجموعه آثار، جلد ۲۲، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۱۰۶.

۴ - همانجا، ص ۱۰۷.

۵ - همانجا.

۶ - دی نیوزایت (Die Neue Zeit)، ۲۰ آوریل، ۱۹۱۵، ص ۱۴۴، به نقل از امپریالیسم بمثابة عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری، مجموعه آثار، جلد ۲۲، ص ۲۹۳.

۷ - و.آی. لنین، امپریالیسم بمثابة عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری، مجموعه آثار، جلد ۲۲، ص ۲۹۴.

- ۸ - همانجا ، ص ۲۹۵ .
- ۹ - همانجا .
- ۱۰ - همانجا .
- ۱۱ - همانجا .
- ۱۲ - همانجا .
- ۱۳ - و.آی.لنین : گزارش در مورد وظایف آنی حکومت شوروی ، مجموعه آثار ، جلد ۲۷ ، ص ۲۹۰ .
- ۱۴ - همانجا ، ص ۲۹۱ .
- ۱۵ - و.آی.لنین ، رفتار کودکانه " جناح چپ " و تفکر خرده بورژوازی ، مجموعه آثار ، جلد ۲۷ ، ص ۳۲۷ .
- ۱۶ - و.آی.لنین ، سخنرانی در مورد اوضاع جهانی ، به تاریخ ۸ نوامبر ، خطاب به "ششمین کنگره فوق العاده" سراسری نمایندگان کارگران ، دهقانان ، قزاقها ، و ارتش سرخ " مجموعه آثار ، جلد ۲۸ ، ص ۱۵۴ .
- ۱۷ - و.آی.لنین ، خطاب به دومین کنگره سراسری سازمانهای کمونیستی خلقهای شرق روسیه ، ۲۲ نوامبر ۱۹۱۹ ، مجموعه آثار ، جلد ۳۰ ، ص ۱۵۶ .
- ۱۸ - همانجا .
- ۱۹ - و.آی.لنین ، گزارش در مورد کار کمیته مرکزی اجرائی سراسری روسیه و شورای کمیسارهای خلق ، خطاب به نخستین نشست از هفتمین اجلاس کمیته مرکزی اجرائی سراسری روسیه ، ۲ فوریه ۱۹۲۰ ، مجموعه آثار ، جلد ۳۰ ، ص ۳۱۵ .
- ۲۰ - و.آی.لنین ، گزارش کمیته مرکزی ، ۲۹ مارس ۱۹۲۰ ، خطاب به همی کنگره حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ، مجموعه آثار ، جلد ۳۰ ، ص ۴۴۸ .
- ۲۱ - ژان ژاک سروان شرایبر (Jean-Jacques Servan-Schreiber) ، مولف کتاب آمریکای یگه تاز ، انتشارات آتنیوم ، نیویورک ، ۱۹۶۷ .
- ۲۲ - خانم تاجر که همان سیاست ریگان را دنبال می کند قیل و قال براه نیانداخته است ، ولی حزب کارگر انگلستان و تولیدکنندگان عمده این کشور صدای اعتراض خود را بلند کرده اند .

قانون اساسی جمهوری کوبا

قانون اساسی کوبا در ۱۵ فوریه ۱۹۷۶ به referendum گذاشته شد و با ۹۷/۷ درصد آراء از ۵/۵ میلیون کل آراء به تصویب مردم رسید. کل آراء مخالف ۱% بود. این سند از جزوه انگلیسی قانون اساسی جمهوری کوبا چاپ مرکز مطالعات کوبا، نیویورک، توسط بهمن ارمغان به فارسی ترجمه شده است.

* * *

مقدمه

ما، شهروندان کوبا،

اخلاف و ادامه دهندگان کار خلاق و سنت‌های رزم جوئی، پایداری، قهرمانی و فداکاری هستیم که اجدادمان عزیز می‌داشتند؛

همان سرخپوستانی که نابودی را به تسلیم ترجیح می‌دادند؛

همان بردگانی که علیه اربابان‌شان شورش می‌کردند؛

همان کسانی که آگاهی ملی و میل مشتاقانه به آزادی و سرزمین مستقل را در کوبا بیدار

کردند؛

همان میهن‌پرستانی که در سال ۱۸۶۸ دست به جنگ‌های استقلال طلبانه علیه استعمار

اسپانیا زدند و همان کسانی که در آخرین تهاجم سال ۱۸۹۵، جنگ را به پیروزی سال ۱۸۹۸

رساندند، همان پیروزی‌ای که با دخالت و اشغال نظامی امپریالیسم یانکی از کوبا غصب

شد؛

همان کارگران، دهقانان، دانشجویان و روشنفکرانی که بمدت پنجاه سال علیه سلطه

امپریالیسم، فساد سیاسی، فقدان حقوق و آزادیها، بیکاری و استثمار سرمایه‌داران و

زمینداران مبارزه کردند؛

همان کسانی که نخستین سازمان‌های کارگران و دهقانان را ترویج کردند، بدانها پیوستند و آنها را توسعه دادند، عقاید سوسیالیستی را گسترش دادند و نخستین نهضت‌های مارکسیستی و مارکسیست-لنینیستی را بنیان نهادند؛

همان اعضای پیشتاز نسل صدمین سالگرد تولد مارتی که، با الهام از تعالیم وی، ما را به پیروزی انقلابی مردم در ژانویه (۱۹۵۹ - م) رهبری کردند؛
همان کسانی که از انقلاب به قیمت جان خود دفاع کردند، و به این ترتیب سهم خود را در تحکیم قطعی آن ادا نمودند؛

تحت هدایت

دکترین پیروزمند مارکسیسم - لنینیسم؛

با استوار کردن خود بر

انترناسیونالیسم پرولتری، بر دوستی برادرانه، کمک و همکاری اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و بر اساس همستگی کارگران و خلق‌های آمریکای لاتین و جهان؛

و با اتخاذ این تصمیم

که انقلاب پیروزمند مونگادا و گرانما، انقلاب سیرامائسترا و ژیرون را تحت رهبری فیدل کاسترو به پیش ببریم. همان انقلابی که، با فشرده‌ترین اتحاد تمام نیروهای انقلابی و مردم استقلال کامل ملی را به دست آورد، قدرت انقلابی را مستقر گرداند، تغییرات دموکراتیک را به اجرا گذاشت، ساختن سوسیالیسم را آغاز کرد و تحت رهبری حزب کمونیست ساختن سوسیالیسم را با هدف ساختن جامعه کمونیستی ادامه می‌دهد؛

آگاه از اینکه

تمام رژیم‌های مبتنی بر استثمار انسان به دست انسان باعث تحقیر استثمارشدگان و انحطاط ماهیت انسانی استثمارکنندگان می‌شود؛

و تنها تحت سوسیالیسم، و کمونیسم و وقتی که انسان از قید تمام اشکال استثمار - بردگی، بندگی و سرمایه‌داری - نجات یافته است می‌توان به حیثیت کامل بشری دست یافت؛ و

اینکه انقلاب ما حیثیت کشور و کوبائی‌ها را بالا برد؛

ما اراده کرده‌ایم که

این خواست عمیق حوزه مارتی، که بالاخره واقعیت یافت، قانون قانونهای جمهوری را رهنمون شود؛

من می‌خواهم که قانون اساسی جمهوری ما احترام کوبائی‌ها به حیثیت کامل انسان باشد؛

و با ابراز رای آزادمان در یک رفراندوم مراتب زیر را تصویب می‌کنیم:

قانون اساسی

فصل اول

اصول سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کوبا

ماده ۱ - جمهوری کوبا دولت سوسیالیستی کارگران و دهقانان و تمام دیگر کارگران پیدی و فکری است.

ماده ۲ - سبیل‌های ملی آنهایی هستند که برای بیش از یکصد سال بر مبارزات مردم برای استقلال، حقوق مردم و پیشرفت اجتماعی ناظر بوده‌اند:

پرچم ستاره واحد؛

سرود بایامو؛

نشان نخل رویال

ماده ۳ - پایتخت جمهوری شهر هاوانا است.

ماده ۴ - در جمهوری کوبا تمام قدرت به مردم زحمتکش تعلق دارد. مردم نیز این قدرت را با مستقیماً و یا از طریق انجمن‌های قدرت مردم و دیگر ارگان‌های دولتی که قدرتش را از این انجمن‌ها می‌گیرند اعمال می‌کنند.

قدرت مردم زحمتکش بواسطه اتحاد راسخ طبقه کارگر با دهقانان و دیگر اقشار کارگران شهری و روستائی، تحت رهبری طبقه کارگر حفظ می‌شود.

ماده ۵ - حزب کمونیست کوبا، پیش‌تاز متشکل و مارکسیست - لنینیست طبقه کارگر، بالاترین نیروی رهبری‌کننده جامعه و دولت است، که تلاش مشترک به سمت اهداف ساختن سوسیالیسم و پیشرفت بسوی یک جامعه کمونیستی را سازمان داده و هدایت می‌کند.

ماده ۶ - انجمن جوانان کمونیست، سازمان جوانان پیش‌تاز، تحت رهبری حزب، در جهت آماده ساختن اعضای خود بعنوان اعضای آتی حزب کار می‌کند و در جهت آموزش نسل‌های جدید در راستای ایده‌آل‌های کمونیسم، از طریق شرکتشان در یک برنامه مطالعاتی و در فعالیتهای میهن‌پرستانه، کارگری، نظامی، علمی و فرهنگی خدمت می‌کند.

ماده ۷ - دولت سوسیالیستی کوبا، سازمان‌های اجتماعی و توده‌ای را برسمیت شناخته، حفظ و تشویق می‌کند؛ سازمان‌هایی مانند سازمان مرکزی سندیکا‌های کوبائی، که از طبقه کلیدی جامعه ما تشکیل شده؛ کمیته‌های دفاع از انقلاب؛ فدراسیون زنان کوبا؛ انجمن

ملی کشاورزان خرده‌پا؛ فدراسیون دانشجویان دانشگاه‌ها؛ فدراسیون محصلین دبیرستانها؛ اتحادیه پیشگامان کوبا؛ و دیگر سازمان‌هایی که، با برخاستن از روند تاریخی مبارزات مردم ما بخش‌های مختلف جمعیت را در صفوف خود گردآورده‌اند، معرف منافع ویژه همین بخش‌ها بوده و آنها را در انجام تکالیف ساختن، تحکیم و دفاع از جامعه سوسیالیستی متحد می‌کنند.

دولت در فعالیت‌هایش بر سازمان‌های اجتماعی و توده‌ای تکیه می‌کند. این سازمانها، علاوه بر این، بطور مستقیم وظایف دولتی را انجام می‌دهند، وظایفی که بموجب قانون اساسی و دیگر قوانین باید توسط همین سازمان‌ها به عهده گرفته شود.

ماده ۸- دولت سوسیالیستی:

الف) خواست مردم زحمتکش را به اجرا می‌گذارد و

— تلاش‌های ملت را در جهت ساختن سوسیالیسم هدایت می‌کند؛

— تعامیت و حاکمیت کشور را حفظ و از آن دفاع می‌کند؛

— آزادی و حیثیت کامل انسان، برخورداری انسان از حقوق خویش، اعمال و

انجام وظایفی و توسعه کامل شخصیتش را تضمین می‌کند؛

— ایدئولوژی و قوانین زندگی دسته‌جمعی و قوانین رفتار مناسب در جامعه‌ای را

که عاری از استثمار انسان از انسان است تحکیم می‌کند؛

— از کار سازنده مردم و اموال و ثروت‌های کشور سوسیالیستی حفاظت می‌کند؛

— اقتصاد ملی را از طریق طرح و اجرای برنامه هدایت می‌کند؛

— پیشرفت آموزشی، علمی، فنی و فرهنگی کشور را تضمین می‌کند؛

ب) بعنوان قدرت مردم و برای مردم، تضمین می‌کند که:

— هر مرد یا زن که قادر به کار کردن باشد این فرصت را داشته باشد که شغلی

به دست آورد که توسط آن به نفع جامعه و ارضاء نیازهای فردی‌اش خدمت

کند؛

— اینکه هیچ فرد معلولی بدون وسائل کافی امرار معاش باقی نماند؛

— که هیچ فرد مریضی بدون مراقبت پزشکی رها نشود؛

— که هیچ کودکی بدون مدرسه، غذا و لباس رها نشود؛

— که هیچ شخص جوانی بدون فرصت برای درس خواندن رها نشود؛

— که هیچکس بدون دسترسی به مطالعه، فرهنگ و آموزش رها نشود؛

ج) در این جهت کار می‌کند که هیچ خانواده‌ای بدون مسکن راحت برای زندگی

کردن رها نشود.

ماده ۹- قانون اساسی و قوانین دولت سوسیالیستی تجلی قضائی روابط تولیدی

سوسیالیستی و منافع و اراده مردم زحمتکش هستند.

تمام ارگان‌های دولتی، رهبران‌شان، مقامات و کارمندان در چارچوب توان و ظرفیت خویش فعالیت کرده و ملزم هستند که بطور اکید موازین قانون سوسیالیستی را رعایت کرده و متوجه احترام به این قوانین در چارچوب کل جامعه باشند.

ماده ۱۰ - دولت سوسیالیستی کوبا حاکمیت خویش را بر مراتب ذیل اعمال می‌کند:
الف) کل قلمرو ملی، که مرکب است از جزیره کوبا، جزیره پاینز و تمام دیگر جزایر مجاور، جزایر کوچک و آبهای داخلی؛ آبهای مرزی در وسعتی که بواسطه قانون تعیین شده؛ و حریم فضائی که با مراتب بالا مطابقت دارد؛

ب) منابع طبیعی، گیاهان و جانداران، هم بر کف اقیانوس و هم زیر آن، و آبنهائی که در آبهای مجاور آبهای مرزی قرار دارند، به گونه‌ای که در قانون قید شده و مطابق با عرف بین‌المللی.

جمهوری کوبا تمام قراردادهای پیمان‌ها و امتیازاتی را که در شرایط نابرابری امضاء شده‌اند و یا حاکمیتش را بر هریک از قلمروهای ملی نادیده گرفته و کاهش می‌دهند رد کرده و غیرقانونی تلقی می‌کند.

ماده ۱۱ - جمهوری کوبا بخشی از جامعه سوسیالیستی جهانی است، و این بنیان اساسی استقلال و توسعه کامل آنرا تشکیل می‌دهد.

ماده ۱۲ - جمهوری کوبا حامی اصول انترناسیونالیسم پرولتری و همبستگی رزمنده خلق‌ها است و

الف) امپریالیسم را محکوم می‌کند، که مروج و حامی تمام تجلیات فاشیستی، استعماری، نواستعماری، و نژادپرستانه است و نیروی عمده تجاوز و جنگ و بدترین دشمن خلق‌ها می‌باشد؛

ب) مداخله امپریالیستی، مستقیم و یا غیرمستقیم، در امور داخلی و خارجی هر دولتی را محکوم می‌کند. و بنابراین تجاوز مسلحانه و محاصره اقتصادی، و نیز هر شکل دیگر از تضییق اقتصادی و مداخله در امور دول و یا تهدید نسبت به تمامیت دولت‌ها و نسبت به عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملل را محکوم می‌کند؛

ج) جنگ‌های تجاوزکارانه و تسخیرطلبانه را جرم بین‌المللی تلقی می‌کند؛ جنگ‌های آزادیبخش ملی، و نیز مقاومت مسلحانه در برابر تجاوز و تسخیر را مشروع می‌شمارد و عقیده دارد که کمک کوبا به کشورهای تحت حمله و به خلق‌هایی که برای آزادی‌شان مبارزه می‌کنند حق و وظیفه انترناسیونالیستی کوبا می‌باشد؛

د) حق خلق‌ها در دفع کردن خشونت امپریالیستی و ارتجاعی با خشونت

انقلابی و هم‌چنین حق خلق‌ها نسبت به مبارزه به هر وسیله ممکن برای حق تعیین سرنوشت آزادانه خویش و انتخاب نظام اقتصادی و اجتماعی برای خویش را برسمیت می‌شناسد؛

ه) برای یک صلح محترمانه و پایدار مبتنی بر احترام به استقلال و حاکمیت خلق‌ها و نیز حق تعیین سرنوشت‌شان، فعالیت می‌کند؛

و) روابط بین‌المللی خویش را بر اصول تساوی حقوق، حاکمیت و استقلال دول و بر اساس منافع متقابل برقرار می‌سازد؛

ز) روابط خود را با اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی بر پایه انترناسیونالیسم سوسیالیستی و اهداف مشترک ساختن جامعه نوین، دوستی برادرانه، همکاری و همیاری استوار می‌سازد؛

ح) آرزو دارد به‌مراه دیگر کشورهای آمریکای لاتین و منطقه کارائیب - که از قید سلطه خارجی و ستم داخلی آزاد شده‌اند - جامعه بزرگی از ملل مختلف تشکیل دهد که به پیوندهای برادرانه سنت تاریخی و مبارزه مشترک علیه استعمار، استعمارنو و امپریالیسم، در جهت پیشرفت ملی و اجتماعی، بهم پیوسته‌اند؛

ط) روابط برادرانه و مناسبات همکاری با دیگر کشورهایی که مواضع ضدامپریالیستی و مترقی دارند برقرار می‌سازد؛

ی) روابط دوستانه با آن کشورهایی را حفظ می‌کند که - هرچند دارای نظام‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متفاوتی هستند - ولی به حاکمیت کشور ما احترام گذاشته، قوانین همزیستی میان دولت‌ها و اصول تسهیلات متقابل را رعایت کرده و با کشور ما مقابله به مثل می‌کنند؛

ک) پیوستگی خود به سازمانهای بین‌المللی و شرکت خود در کنفرانس‌های بین‌المللی و اجلاس‌های بین‌المللی را تعیین می‌کند؛ و در این امر منافع صلح و سوسیالیسم؛ رهائی خلق‌ها؛ پیشرفت علم، تکنولوژی و فرهنگ؛ مبادله بین‌المللی؛ و احترام به حقوق ملی کشورها را مد نظر قرار می‌دهد.

ماده ۱۳ - جمهوری کوبا به کسانی پناهندگی سیاسی می‌دهد که بخاطر مبارزه برای حقوق دموکراتیک اکثریت؛ برای رهائی ملی؛ مبارزه علیه امپریالیسم، فاشیسم، استعمار و استعمارنو؛ مبارزه برای الغاء تبعیض نژادی؛ مبارزه برای کسب حقوق کارگران، دهقانان و دانشجویان و رسیدگی به شکایات آنها؛ برای فعالیت‌های سیاسی، علمی، هنری و ادبی مترقی آنها؛ برای مبارزه در راه موسیالیسم و صلح تحت تعقیب می‌باشند.

ماده ۱۴ - در جمهوری سوسیالیستی کوبا، نظام سوسیالیستی اقتصاد حاکمیت دارد

که مبتنی بر مالکیت سوسیالیستی مردم نسبت به وسائل تولید و الغاء استثمار انسان از انسان است.

ماده ۱۵ - مالکیت دولتی سوسیالیستی، که مالکیت تمام مردم است، بطور برگشتناپذیر بر زمین‌های اعمال می‌شود که به کشاورزان کوچک یا به تعاونی‌هایی که بواسطه این کشاورزان تشکیل شده تعلق ندارد؛ و نیز مشمول خاک تحت‌الارضی، معادن، منابع طبیعی و گیاهان و جانوران در منطقه دریائی که بر آن حاکمیت دارد، جنگل‌ها، آب‌ها، وسائل ارتباطی؛ کارخانجات تولید شکر، کارخانه‌ها، وسائل اصلی حمل و نقل؛ و تمام آن شرکت‌ها، بانک‌ها، موسسات و اموالی است که ملی شده و یا از امپریالیست‌ها، و نیز از زمینداران و بورژوازی مصادره شده‌اند؛ و نیز مشمول مزارع مردم، کارخانجات، شرکت‌ها و تاسیسات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ورزشی که بواسطه دولت ساخته شده، تاسیس یافته و یا خریداری شده‌اند و نیز آنهایی که در آینده توسط دولت ساخته شده، تاسیس شده یا خریداری خواهند شد، می‌شود.

ماده ۱۶ - دولت حیات اقتصادی ملت را بر طبق برنامه مرکزی توسعه اجتماعی و اقتصادی که در تدوین و اجرای آن کارگران تمام شاخه‌های اقتصاد و دیگر قلمروهای حیات اجتماعی شرکت فعال و آگاهانه دارند سازمان داده، هدایت کرده و کنترل می‌کند.

توسعه اقتصاد در خدمت هدف تقویت نظام سوسیالیستی، برآوردن هرچه بیشتر نیازهای مادی و فرهنگی جامعه و شهروندان و ترویج شکوفائی شخصیت انسانی و حیثیت انسانی می‌باشد و به پیشرفت و امنیت کشور و قابلیت ملی جهت انجام وظایف انترناسیونالیستی مردم ما خدمت می‌کند.

ماده ۱۷ - دولت شرکت‌ها و دیگر نهادهای اقتصادی را برای اداره اموال سوسیالیستی تمام مردم تشکیل می‌دهد.

ساخت، اختیارات و وظایف شرکتهای دولتی و نهادهای اقتصادی تولید و خدمات و سیستم روابط آنها توسط قانون تعیین می‌شود.

ماده ۱۸ - تجارت خارجی وظیفه انحصاری دولت است. موسسات دولتی مربوطه و مقامات مسئول جهت تاسیس شرکت‌ها برای تجارت خارجی و استاندارد کردن و تنظیم مقررات معاملات وارداتی و صادراتی و افرادی که دارای قدرت قانونی جهت امضاء توافقات بازرگانی هستند بموجب قانون تعیین می‌شود.

ماده ۱۹ - در جمهوری کوبا اصل سوسیالیستی "از هرکس به اندازه قدرتتش، به هرکس به اندازه کارش" حاکم است.

قانون مقررات لازم برای تضمین انجام موثر این اصل را وضع می‌کند.

ماده ۲۰ - دولت حق کشاورزان کوچک را نسبت به مالکیت زمین‌هایشان و دیگر وسائل

و ابزار تولید، مطابق موازین قانونی رسمیت می‌شناسد.

کشاورزان کوچک حق دارند، به شیوه و به پیروی از الزامات قانونی، هم برای هدف تولید کشاورزی و هم برای گرفتن وام‌ها و خدمات دولتی، خود را متشکل کنند. تاسیس تعاونی‌های کشاورزی در موارد و طرقی که بواسطه قانون تعیین شده مجاز می‌باشد. مالکیت تعاونی‌ها شکلی از مالکیت اشتراکی دهقانان در آن تعاونی‌ها را تشکیل می‌دهند.

دولت از تولید توسط تعاونی کشاورزان کوچک و نیز تولید توسط افراد خصوصی که به رشد اقتصاد ملی کمک می‌کند حمایت بعمل می‌آورد. می‌کند حمایت عمل می‌آورد.

دولت شرکت کشاورزان کوچک را، بطور آزاد و داوطلبانه، در پروژه‌های دولتی و واحدهای تولید کشاورزی تشویق می‌کند.

ماده ۲۱ - کشاورزان کوچک حق دارند با اجازه قبلی ادارات ذیربط دولتی، بطوری که طبق قانون تعیین شده، زمین خود را بفروش برسانند. در تمام موارد، دولت از حق اولویت در خرید زمین با پرداخت قیمت عادلانه برخوردار است.

احاره زمین، حنبدک‌کاری، رهی و تمامی دیگر اشکال اخذ حق مالکانه و یا واگذاری جزئی از حقوق و مالکیت زمین به افراد خصوصی، از اراضی کشاورزان کوچک بکلی ممنوع می‌باشد.

ماده ۲۲ - دولت حق مالکیت شخصی نسبت به عواید و پس‌اندازهایی را که از کار خود شخص نتیجه شده باشند، و حق مالکیت مسکن را که نسبت به آن سند قانونی داشته باشد، و دیگر دارائی‌ها و اشیائی را که نیازهای مادی و فرهنگی را برآورده می‌سازند، تضمین می‌کند.

همچنین، دولت حق شهروندان نسبت به مالکیت ابزار کار شخصی یا خانوادگی را، مادامی که این ابزار برای استثمار کار دیگران بکار برده نشود تضمین می‌کند.

ماده ۲۳ - دولت حق سازمان‌های سیاسی، اجتماعی و توده‌ای را نسبت به مالکیت کالاهائی که بمنظور نیل به اهدافشان دارا می‌باشند برسمیت می‌شناسد.

ماده ۲۴ - قانون حق شهروندان نسبت به ارث بردن حق قانونی نسبت به مکان مسکونی و دیگر اشیاء و اموال شخصی را مقرر می‌کند.

زمینی که در مالکیت یک کشاورز کوچک است تنها می‌تواند از جانب وراثی به ارث برده شود که شخصاً در کشت آن درگیر هستند. موارد استثنائی را قانون تعیین می‌کند. در رابطه با کالاهائی که جزء اموال تعاونی‌ها هستند، قانون شرایطی را تعیین می‌کند که برطبق آن اجناس مذکور می‌توانند به ارث برده شوند.

ماده ۲۵ - مصادره مالکیت به علت منافع عموم یا اجتماع و با پرداخت غرامت مجاز است .

قانون روش مصادره و مبانی مربوطه را ، که بر اساس آن نیاز و مفید بودن این عمل باید تعیین شود و نیز شکل جبران آنرا ، با در نظر گرفتن منافع و نیازهای اقتصادی و اجتماعی شخصی که مالکیت او مصادره می شود ، تعیین می کند .

ماده ۲۶ - هرکس که متحمل صدمات یا خساراتی شود که بطور غیرعادلانه بواسطه یک مقام دولتی یا کارمند دولت در حین انجام وظایف دولتی ببار آمده باشد ، حق دارد ، بصورتی که قانون تعیین می کند ، غرامت مناسب را طلب کرده و اخذ نماید .

ماده ۲۷ - بمنظور تضمین رفاه شهروندان ، دولت و جامعه محافظ طبیعت هستند . این در حیطه اختیار ادارات ذیصلاح قانونی و نیز تک تک شهروندان است که در امر پاکیزگی آبها و هوا نظارت داشته و از خاک ، و گیاهان و جانوران حفاظت کنند .

فصل دوم تابعیت

ماده ۲۸ - شهروندی کوبا بواسطه تولد و یا کسب تابعیت بدست می آید .

ماده ۲۹ - شهروندان کوبا بواسطه تولد عبارتند از :

الف) کسانی که در قلمرو ما متولد شده اند ، به استثنای اطفال اشخاص خارجی که در خدمت حکومت خود و یا سازمان های بین المللی می باشند :

ب) کسانی که در خارج بدنیا آمده اند و حداقل یکی از والدینشان کوبائی و در مأموریت رسمی می باشد ؛

ج) کسانی که در خارج متولد شده اند ، و حداقل یکی از والدینشان کوبائی است و مقررات مندرج در قانون را رعایت کرده اند ؛

د) کسانی که در خارج از قلمرو ما متولد شده اند و حداقل یکی از والدینشان کوبائی است و تابعیتشان را از دست داده اند ، بشرط آنکه به شیوه ای که توسط قانون تعیین شده خواستار تابعیت کوبائی شوند ؛

ه) خارجیانی که بموجب قابلیت های استثنائی که در مبارزه برای آزادی کوبا از خود بروز داده اند ، بطور مادرزاد شهروند کوبا تلقی شدند .

ماده ۳۰ - شهروندان کوبا بواسطه کسب تابعیت عبارتند از :

الف) خارجیانی که طبق مقررات مندرج در قانون ، شهروندی کوبا را کسب می کنند .

ب) کسانی که به مبارزه مسلحانه علیه استبداد که در اول ژانویه ۱۹۵۹ سرنگون

شد کمک کردند ، بشرط آنکه اثبات این امر را بشکلی که قانون تعیین کرده ارائه بدهند ؛ و

ج (کسانی که بطور مستبدانه از حق شهروندی کشور خود محروم شده‌اند ، با توافق صریح شورای دولت شهروندی کوبا را کسب می‌کنند .

ماده ۳۱ - نه ازدواج و نه انحلال آن در موقعیت هیچ یک از همسران یا اطفالشان تأثیری ندارد .

ماده ۳۲ - شهروندی کوبا به علل زیر از دست می‌رود :

الف) کسانی که شهروند کشور دیگری می‌شوند ؛

ب (کسانی که بدون اجازه حکومت ، در وظایف نظامی یا در پست‌هایی که موجب قدرت یا اختیار می‌شود ، به کشور دیگری خدمت می‌کنند ؛

ج (کسانی که در خاک کشورهای خارجی به نحوی از انحاء علیه مردم کوبا و نهادهای سوسیالیستی و انقلابی آنها توطئه کرده و یا فعالیت می‌کنند ؛

د (شهروندان اکتسابی که در کشوری سکونت دارند که در آن کشور متولد شده‌اند ،

شهروندی خود را از دست می‌دهند مگر آنکه هر سه سال یکبار تمایل خود را

به حفظ شهروندی کوبا به مقام کنسول مربوطه ابراز دارند ؛

ه (شهروندان اکتسابی که شهروندی مضاعف را می‌پذیرند .

قانون جرائم و علل رفتار نامناسب را ، که ممکن است منجر به از دست دادن شهروندی

اکتسابی از طریق رای غیرقابل استیناف توسط یک دادگاه می‌شود ، تعیین می‌کند .

از دست دادن شهروندی بواسطه دلایلی که در بندهای (ب) و (ج) عنوان شد ، از

طریق فرمانی که توسط شورای دولت صادر می‌شود ، رسمیت می‌یابد .

ماده ۳۳ - شهروندی کوبا ممکن است در موارد و طرقی که قانون تصریح می‌کند ، از نو

کسب شود .

فصل سوم

خانواده

ماده ۳۴ - دولت حافظ خانواده ، حق مادری و زناشویی است .

ماده ۳۵ - ازدواج اتحاد داوطلبانه بین یک مرد و زن است ، که از لحاظ قانونی برای

ازدواج مناسب هستند ، تا با هم زندگی کنند . این اتحاد بر برابری کامل حقوق و وظایف

طرفین استوار است ، که موظف به تأمین مالی خانواده و آموزش کامل فرزندانشان از طریق

تلاش مشترک مطابق با فعالیت‌های اجتماعی طرفین ، باشند .

قانون مقررات مربوط به رسمیت یافتن، برسمیت شناختن و انحلال ازدواج و حقوق و وظایف ناشی از این عمل را تنظیم می‌کند.

ماده ۳۶ - تمام کودکان حقوق یکسانی دارند، اعم از آنکه ثمره عقد و ازدواج یا غیر آن باشند.

تمایزات مربوط به نسب کودک الغاء می‌شود.

هیچ اشاره‌ای به شرایط گوناگون تولد یا موقعیت اجتماعی والدین در سند ثبت تولد کودک یا در هر سند دیگری که والدین را ذکر می‌کند مجاز نیست.

دولت، از طریق وسائل قانونی کافی، تعیین و شناسائی پدر طفل را تضمین می‌کند. ماده ۳۷ - والدین وظیفه دارند که تغذیه کودکانشان را تأمین کنند؛ به آنها کمک کنند تا از منافع مشروعشان دفاع کنند و در تحقق یافتن آمال عادلانه‌شان به آنها یاری رسانند؛ و فعالانه به آموزش آنها و رشد و تکامل همه‌جانبه‌شان بعنوان شهروندان مفید و کاملاً آماده برای زندگی در یک جامعه سوسیالیستی کمک کنند.

این وظیفه کودکان است که، به نوبه خود، به والدین‌شان احترام گذارده و به آنها کمک کنند.

فصل چهارم آموزش و فرهنگ

ماده ۳۸ - دولت آموزش و پرورش؛ فرهنگ و علم را با تمام تجلیاتشان حمایت کرده، پرورش داده و ترویج می‌کند.

سیاست آموزشی و فرهنگی بر اصول زیر استوار است:

(الف) دولت سیاست آموزشی و فرهنگی خود را بر مبنای جهان‌بینی علمی، که توسط مارکسیسم - لنینیسم بنیان‌گذاری و پرورش داده شده، استوار می‌سازد؛

(ب) تعلیم و تربیت یکی از وظایف دولت است. نتیجتاً نهادهای آموزشی به دولت تعلق دارند. وظیفه آموزش تکلیفی است که تمام جامعه در انجام آن شرکت دارد و بر اساس نتایج و خدمات علم بر رابطه نزدیک میان مطالعه و زندگی، کار و تولید استوار است؛

(ج) دولت باید آموزش کمونیستی نسل‌های جدید و تربیت کودکان، جوانان و بزرگسالان را برای زندگی اجتماعی ترویج کند. به منظور تبدیل این اصل به یک واقعیت، آموزش عمومی و آموزش تخصصی علمی، فنی یا هنری با کار، تحقیقات عمرانی، تربیت بدنی، ورزش، شرکت در فعالیت‌های سیاسی و

- اجتماعی و آموزش نظامی ترکیب می‌شود؛
- د) آموزش بطور رایگان ارائه می‌شود. دولت یک سیستم اعطاء وسیع بورس برای دانشجویان در نظر می‌گیرد و به منظور عمومیت دادن آموزش، فرصت‌های متعدد در اختیار کارگران برای مطالعه و تحصیل می‌گذارد. همگونی و ساخت نظام ملی آموزش و دامنه آموزش اجباری و سطح حداقل آموزش عمومی را که هر شهروندی باید بدست بیاورد قانون معین می‌کند؛
- ه) خلاقیت هنری مادامی که محتوای آن با انقلاب ناسازگار نباشد آزاد است. اشکال ابراز هنر آزاد هستند؛
- و) به منظور ترفیع سطح فرهنگ، دولت آموزش هنری، استعداد خلاقیت هنری و پرورش و درک هنری مردم را ترویج و تشویق می‌کند؛
- ز) خلاقیت و پژوهش در علم آزاد است. دولت پژوهش را تشویق کرده و تسهیل می‌کند و پژوهش در امری را اولویت می‌دهد که هدفش حل مشکلات مربوط به مافع جامعه و رفاه مردم باشد؛
- ح) دولت این امکان را بوجود می‌آورد که کارگران در کار علمی درگیر شوند و به توسعه علم خدمت کنند؛
- ط) دولت کلیه اشکال تربیت بدنی و ورزش را بعنوان وسیله‌ای جهت آموزش و خدمت به رشد و تکامل همه‌جانبه شهروندان ترویج و تشویق کرده، و توسعه می‌دهد؛
- ی) دولت مراقب حفظ میراث فرهنگی ملت و ثروت هنری و تاریخی آن است. دولت از آثار ملی و نیز از مکان‌هایی که بخاطر زیبایی طبیعی یا ارزش هنری یا تاریخی‌شان معروفند حفاظت می‌کند؛
- ک) دولت شرکت شهروندان را، از طریق سازمان‌های اجتماعی و توده‌ای کشور، در امر توسعه سیاست آموزشی و فرهنگی خویش ترویج می‌کند.

ماده ۳۹ - آموزش کودکان و جوانان در راستای روحیه کمونیستی وظیفه تمام جامعه است.

دولت و جامعه از کودکان و جوانان حفاظت خاص بعمل می‌آورند. این وظیفه خانواده، مدارس، نهادهای دولتی و سازمان‌های اجتماعی و توده‌ای است که نسبت به رشد و تکامل همه‌جانبه کودکان و جوانان توجه خاص مبذول دارند.

فصل پنجم مساوات

- ماده ۴۰ - تمام شهروندان دارای حقوق مساوی بوده و تابع وظایف مساوی هستند .
- ماده ۴۱ - تبعیض بخاطر نژاد ، رنگ پوست ، جنسیت یا منشاء ملی ممنوع و مستوجب مجازات است .
- مؤسسات دولت همگان را ، از پائین‌ترین سن ممکن ، مطابق اصل برابری انسانها آموزش می‌دهد .
- ماده ۴۲ - دولت این حق را که بواسطه انقلاب بدست آمده تقدیس می‌کند که بموجب آن تمام شهروندان ، بدون توجه به نژاد ، رنگ پوست یا منشاء ملی :
- برحسب قابلیت‌ها و توانائی‌هایشان به تمام پست‌ها و مشاغل دولتی و اداری و تولید و خدمات دسترسی داشته باشند ؛
 - بتوانند به هر درجه‌ای در نیروهای مسلح انقلابی و امنیت و نظم داخلی مطابق قابلیت‌ها و توانائی‌هایشان برسند ؛
 - در مقابل کار مساوی حقوق مساوی دریافت دارند ؛
 - حق آموزش در تمام مؤسسات آموزش ملی را داشته باشند ، اعم از مدارس ابتدائی تا دانشگاهها ، که برای همگان یکسان هستند ؛
 - در تمام مؤسسات پزشکی از مراقبت پزشکی برخوردار باشند ؛
 - در هر بخش ، منطقه یا ناحیه زندگی کرده و در هر هتلی سکونت گیرند ؛
 - در تمام رستورانها و دیگر مؤسسات خدمات عمومی مورد پذیرائی قرار گیرد ؛
 - بدون هیچگونه جدائی ، از تمام وسائل حمل و نقل از راه دریا ، زمی و هوا استفاده کنند ؛ (اشاره به قبل از انقلاب است که محل سیاهان و سفیدان جدا بود - م)
 - از تفریحگاهها ، سواحل ، پارکها ، مراکز اجتماعی و دیگر مراکز فرهنگ ، ورزش ، تفریح و استراحت واحد و یکسان استفاده کنند .
- ماده ۴۳ - زنان همچون مردان در قلمروهای اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی و نیز خانواده دارای حقوق مساوی هستند .
- بمنظور تضمین رعایت این حقوق و مخصوصا ادغام زنان در کار سازمان‌یافته اجتماعی ، دولت مراقب است که به آنها مشاغل داده شود که با وضع جسمانی آنها مطابقت داشته باشد ؛ به آنها اجازه مرخصی برای بارداری ، با پرداخت حقوق ، چه قبل و چه بعد از زایمان داده می‌شود ؛ دولت موسساتی نظیر مراکز مهد کودک ، مدارس پانسیون و نیمه پانسیون تاسیس می‌کند ؛ و می‌کوشد تمام شرایطی که باعث تحقق اصل مساوات می‌گردد ، ایجاد شود .

فصل ششم حقوق، وظایف و تضمین‌های اساسی

ماده ۴۴ - کار در یک جامعه سوسیالیستی یک حق و وظیفه است و منشاء عزت هر شهروند می‌باشد.

کار بر طبق کیفیت و کمیتش مستحق مزد است؛ وقتی که عرضه می‌شود، نیازهای اقتصاد و جامعه، تمایل کارگر و مهارت او و قابلیتش به حساب آورده می‌شوند؛ این بواسطه نظام اقتصاد سوسیالیستی تضمین می‌شود که، بدون بحران اقتصادی، توسعه اجتماعی و اقتصادی را تسهیل می‌کند، و به این ترتیب بیکاری و بیکاری فصلی را از میان برده است.

کار بدون مرد و داوطلبانه که به نفع تمام جامعه در فعالیت‌های صنعتی، کشاورزی، فنی، هنری و خدمات انجام می‌گیرد نقش مهمی در شکل‌گیری آگاهی کمونیستی مردم ما ایفاء می‌کند.

هر کارگری وظیفه دارد که بطور صادقانه تکالیفی را که به او محول شده به انجام برساند.

ماده ۴۵ - تمام کسانی که کار می‌کنند حق دارند استراحت کنند، و این با هشت ساعت کار در روز، استراحت هفتگی و تعطیلات سالانه با حقوق، تضمین می‌شود. دولت به توسعه طرح‌ها و تسهیلات تعطیلاتی کمک می‌کند.

ماده ۴۶ - دولت بوسیله سیستم تأمین اجتماعی، حمایت کافی از هر کارگر را که بخاطر کبر سن، بیماری یا نقص عضو قادر به کار کردن نیست، تضمین می‌کند. در صورت فوت کارگر، این حمایت به خانواده او بسط داده خواهد شد.

ماده ۴۷ - دولت با ارائه کمک اجتماعی از شهروندان مسنی که فاقد منابع مالی و یا کسی که بتواند از آنها مراقبت کند یا به آنها توجه کند هستند و از شهروندانی که قادر به کار کردن نبوده و هیچ فامیلی که بتوانند به او کمک کنند نداشته باشند حمایت می‌کند.

ماده ۴۸ - دولت حق برخورداری از حفاظت، ایمنی و بهداشت در محل کار را با اتخاذ تدابیر کافی برای جلوگیری از بروز حوادث در محل کار و بیماریهای ناشی از کار تضمین می‌کند.

کسی که در محل کار دچار حادثه شود یا دچار بیماری ناشی از کار شود حق دارد از مراقبت پزشکی برخوردار گردد و در مواردی که به ناتوانی موقت یا دائم منجر می‌شود حق

دارد از غرامت یا بازنشستگی برخوردار شود .

ماده ۴۹ - همه حق برخورداری از مراقبت پزشکی و بهداشتی را دارند . دولت این حق را به طرق زیر تضمین می کند :

- با تامین مراقبت پزشکی و بیمارستانی رایگان از طریق تاسیسات شبکه خدمات پزشکی روستائی ، پلی کلینیک ها ، بیمارستانها و مراکز تخصصی و پیشگیری بیماریها ؛
- با تامین خدمات دندان پزشکی رایگان ؛

- با ترویج برنامه های تبلیغات بهداشتی ، آموزش بهداشت ، معاینات پزشکی منظم ، واکسیناسیون های همگانی و دیگر تدابیر جهت پیشگیری از بروز بیماری .
تمام جمعیت در این فعالیت ها و طرح ها از طریق سازمان های اجتماعی و توده ای همکاری می کنند .

ماده ۵۰ - همگان از حق آموزش برخوردارند . این حق بواسطه نظام گسترده مدارس رایگان ، مدارس نیمه پانسیون و پانسیون و بورس های متنوع و در تمام سطوح آموزش از این طریق تضمین می شود که تمام کتب و نوشت افزار آموزشی بطور رایگان ارائه می شود . و این تدبیر به تمام کودکان و جوانان بدون توجه به موقعیت اقتصادی خانواده شان ، این فرصت را می دهد که مطابق توانائی شان ، نیازهای اجتماعی شان و نیازهای توسعه اجتماعی و اقتصادی درس بخوانند .

بزرگسالان نیز از این حق برخوردارند ، و آموزش برای آنها رایگان است ، با تسهیلات ویژه ای که بواسطه قانون مقرر می شود ، بوسیله برنامه آموزش بزرگسالان ، آموزش فنی و حرفه ای ، دوره های آموزشی در نهادها و شرکتهای دولتی و دروس سطح عالی برای کارگران .
ماده ۵۱ - همگان از حق تربیت بدنی ، ورزش و تفریح برخوردارند .

برخورداری از این حق بواسطه گنجاندن آموزش و تمرینات تربیت بدنی و ورزشی در دروس نظام آموزش ملی و بواسطه ماهیت گسترده آموزش و وسائلی که در خدمت مردم قرار داده می شود تضمین می گردد و امکان تمرین و ورزش و تفریح در سطح توده ای را میسر می سازد .
ماده ۵۲ - مطابق اهداف جامعه سوسیالیستی ، شهروندان از حق آزادی بیان و مطبوعات برخوردارند . شرایط مادی برای اعمال این حق بواسطه این واقعیت تامین میشود که مطبوعات ، رادیو ، تلویزیون ، سینما و دیگر ارگانهای رسانه های گروهی در مالکیت دولت یا اجتماع هستند و هیچگاه نمی توانند به مالکیت خصوصی درآیند . این امر کاربرد انحصاری آنها را در خدمت به مردم زحمتکش و به نفع جامعه تضمین میکند .

قانون مقررات اعمال این آزادی ها را تنظیم میکند .

ماده ۵۳ - حق تجمع ، تظاهرات و تشکیل اجتماع توسط کارگران ، اعم از یدی و فکری ؛ دهقانان ؛ زنان ؛ دانشجویان ؛ و دیگر بخش های مردم زحمتکش اعمال می شود ، و آنها وسائل

لازم را برای این کار در اختیار دارند. سازمان‌های اجتماعی و توده‌ای تمام تسهیلات مورد نیاز را در اختیار دارند تا آن فعالیت‌ها را به انجام برسانند. در این سازمانها و فعالیتها اعضا از حق کامل آزادی بیان و ابراز عقیده مبنی بر حق نامحدود ابتکار عمل و انتقاد برخوردارند.

ماده ۵۴ - دولت سوسیالیستی، که فعالیت‌های خود را بر بینش ماتریالیستی علمی نسبت به جهان استوار ساخته و طبق همین بینش مردم را آموزش می‌دهد، آزادی وجدان را برسمیت شناخته و آنرا تضمین می‌کند و حق همگان را نسبت به ابراز هر عقیده مذهبی و عمل به عقاید خود را، در چارچوب احترام به قانون، تضمین میکند.

قانون مقررات مربوط به فعالیت موسسات مذهبی را تنظیم میکند.

قرار دادن ایمان و یا اعتقاد مذهبی در مقابل انقلاب، در مقابل آموزش و یا انجام وظایف اجرائی، دفاع مسلحانه از مام میهن، عدم احترام نسبت به سمبل‌های آن و انجام دیگر وظایف مصرحه در قانون اساسی غیرقانونی و مستوجب مجازات است.

ماده ۵۵ - حریم خانه مصون از تجاوز است. هیچکس نمیتواند بدون اجازه به خانه دیگری وارد شود. جر در مواردی که بواسطه قانون پیش‌بینی شده است.

ماده ۵۶ - مراسلات پستی مصون از تعرض است. تنها در مواردی می‌توانند ضبط و گشوده و مورد بازرسی قرار گیرند که بواسطه قانون معین شده باشد. حفظ اسرار جز در مورد موضوع مورد بازرسی رعایت خواهد شد.

همین اصل باید در مورد ارتباط با تلگراف و تلفن و مخابرات بطور کلی جاری باشد.

ماده ۵۷ - آزادی و مصونیت اشخاص از تعرض برای تمام کسانی که در کشور زندگی می‌کنند تضمین می‌شود.

هیچکس را نمیتوان بازداشت کرد، مگر به شیوه و با تضمین‌ها و در مواردی که بواسطه قانون مشخص شده است.

شخصی که بازداشت شده است یا زندانی می‌شود حریم شخصی او مصون از تعرض است.

ماده ۵۸ - هیچکس را نمیتوان محاکمه یا محکوم کرد مگر بواسطه محاکم ذیصلاح و بموجب قوانینی که قبل از انجام جرم وجود داشته‌اند و با رعایت تشریفات و تضمین‌هایی که قانون تعیین میکند.

هر شخص متهم حق دارد از خود دفاع کند.

هیچ خشونت یا فشاری از هیچ نوع را نمیتوان علیه کسی برای وادار کردن او به شهادت دادن بکار برد.

تمام اظهاراتی که با نقض اصل بالا کسب شده باشند، باطل و بی‌اثر بوده و مسئولین متخلف بنحو مندرج در قانون مجازات خواهند شد.

ماده ۵۹ - مصادره اموال تنها بعنوان مجازات از جانب مقامات قانونی در موارد و با شیوه‌هایی صورت می‌گیرد که بواسطه قانون تعیین شده است .

ماده ۶۰ - قوانین کیفری وقتی عطف به ماسبق می‌شوند که به نفع متهم یا شخصی باشند که محکوم شده است . سایر قوانین عطف به ماسبق نمی‌شوند مگر آنکه خلاف این امر تصمیم گرفته شود ، آنهم به دلیل نفع اجتماعی یا بدلیل نفع اهداف عمومی .

ماده ۶۱ - هیچیک از آزادی‌هایی که برای شهروندان برسمیت شناخته شده‌اند نمی‌توانند برخلاف آنچه در قانون اساسی و قوانین دیگر تعیین شده اعمال شوند ، یا بر خلاف موجودیت و اهداف دولت سوسیالیستی ، یا برخلاف تصمیم مردم کوبا جهت ساختن سوسیالیسم و کمونیسم اعمال شوند . موارد نقض این اصول می‌تواند به حکم قانون مورد مجازات قرار گیرد .

ماده ۶۲ - هر شهروندی حق دارد به مقامات دولت شکایت کند و یا عرضحال برای آنها بفرستد و پاسخ یا توجه مناسب را ظرف مدت معقولی مطابق با قانون دریافت دارد .

ماده ۶۳ - همه وظیفه دارند از اموال عمومی و اجتماعی مراقبت کنند ، انضباط کار را بپذیرند ، به حقوق دیگران احترام بگذارند ، ضوابط زندگی سوسیالیستی را رعایت کنند و به وظایف مدنی و اجتماعی خود عمل کنند .

ماده ۶۴ - دفاع از میهن سوسیالیستی بزرگترین افتخار و بالاترین وظیفه هر شهروند کوبائی است .

قانون مقررات مربوط به خدمت نظام را که مردم کوبا باید انجام دهند تنظیم می‌کند . خیانت علیه کشور بدترین جرم است و مرتکبین مستوجب شدیدترین مجازات‌ها می‌باشند . ماده ۶۵ - رعایت اکید قانون اساسی و قانون وظیفه مسلم همه است .

فصل هفتم

اصول تشکیلات و طرز کار ارگان‌های دولتی

ماده ۶۶ - ارگان‌های دولتی بر اساس اصول دموکراسی سوسیالیستی ، وحدت قدرت و مرکزیت دموکراتیک ، که به اشکال زیر متجلی می‌شوند ، تاسیس شده ، عمل کرده و فعالیت خود را به اجرا می‌گذارند :

الف) تمام ارگان‌های قدرت دولتی ، ارگان‌های اجرائی و تمام دادگاهها از اعضای تشکیل می‌شوند که منتخب بوده و در ادوار منظم می‌توانند عزل شوند ؛

ب) توده‌ها فعالیت ادارات دولتی ، مدیران ، نمایندگان و مقامات آنها را کنترل می‌کنند ؛

- (ج) آنهایی که انتخاب می‌شوند باید گزارش کار خود را به انتخاب‌کنندگان خود بدهند، و انتخاب‌کنندگان حق دارند نمایندگانشان را چنانچه شایسته اعتمادی که به آنها نشان داده شده نباشند، عزل کنند؛
- (د) هر ارگان دولتی بطریقی وسیع و در چارچوب اختیار خود ابتکارهایی را تدبیر می‌کند که هدف از آنها بهره‌برداری از منابع و امکانات موجود در سطح محلی است و می‌کوشد تا سازمان‌های اجتماعی و توده‌ای را در فعالیت‌های خود دخالت دهد؛
- (هـ) اجرای تصمیمات ارگان‌های بالاتر دولتی برای مراجع پائین‌تر اجباری است؛
- (و) ارگان‌های دولتی رده‌پائین در مقابل مراجع بالاتر مسئول بوده و باید گزارش کار خود را به آنها ارائه دهند؛
- (ز) در فعالیت ارگان‌های اداری و اجرایی محلی یک سیستم تابعیت دوگانه وجود دارد، تابعیت نسبت به ارگان مربوطه قدرت مردم و تابعیت نسبت به اداره بالاتر که به امور اداری که ضمناً تحت حاکمیت ارگان محلی است، رسیدگی می‌کند؛
- (ح) آزادی بحث، انتقاد و انتقاد از خود و تبعیت اقلیت از اکثریت در تمام ارگان‌های دولتی جمعی متداول است.

فصل هشتم

ارگان‌های عالی قدرت مردم

- ماده ۶۷ - مجلس ملی قدرت مردم ارگان عالی قدرت دولتی است و معرف و بیانگر اراده حاکم تمام مردم زحمتکش است.
- ماده ۶۸ - مجلس ملی قدرت مردم تنها ارگان در جمهوری است که از قدرت تغییر و وضع قانون برخوردار است.
- ماده ۶۹ - مجلس ملی قدرت مردم مرکب از نمایندگان است که به وسیله مجلس محلی قدرت مردم به شیوه و نسبتی که توسط قانون تعیین شده انتخاب می‌شوند.
- ماده ۷۰ - مجلس ملی قدرت مردم برای یک دوره پنج ساله انتخاب می‌شود.
- این دوره تنها می‌تواند با تصویب خود مجلس، در صورت وقوع جنگ یا در صورت دیگر شرایط استثنائی که ممکن است جلوی برگزاری عادی انتخابات را بگیرند و تا مادامی که چنین شرایطی وجود دارند، بسط داده شود.
- ماده ۷۱ - سی روز پس از آنکه تمام نمایندگان مجلس ملی قدرت مردم انتخاب

شدند، مجلس بنام خود، تحت ریاست مسن‌ترین نماینده و به کمک دو تن از جوان‌ترین نمایندگان، که حکم منشی را دارند، تشکیل جلسه می‌دهد.

دستور جلسه شامل رسیدگی به اعتبارنامه نمایندگان، یاد کردن سوگند از جانب نمایندگان و انتخاب رئیس توسط نمایندگان، انتخاب معاون رئیس و منشی مجلس ملی قدرت مردم می‌باشد که بلافاصله وظایف خود را به عهده می‌گیرند. سپس مجلس دست‌بکار انتخاب شورای دولت می‌گردد.

ماده ۷۲ - مجلس ملی قدرت مردم، شورای دولت را از میان نمایندگان انتخاب می‌کند، که مرکب از یک رئیس، یک معاون اول رئیس، پنج معاون رئیس، یک منشی و ۲۳ عضو دیگر می‌باشد.

رئیس شورای دولت، در آن واحد، رئیس دولت و رئیس حکومت نیز هست. شورای دولت در قبال عمل خود به مجلس ملی قدرت مردم پاسخگوست و باید گزارش تمام فعالیت‌های خود را به آن ارائه دهد.

ماده ۷۳ - مجلس ملی قدرت مردم دارای اختیارات زیر است:

الف) تصمیم‌گیری در مورد اصلاحات قانون اساسی بر طبق آنچه در ماده ۱۴۱ تعیین شده؛

ب) تصویب، اصلاح و فسخ قوانین و همچنین تسلیم آن به مردم برای شور، بهنگامی که بعلت ماهیت قانون مربوطه این کار لازم می‌باشد؛

ج) تصمیم‌گیری در مورد مطابقت قوانین با قانون اساسی، تصویب‌نامه‌های دولت، فرمان‌ها و کلیه مواد قانونی عمومی دیگر؛

د) لغو کامل یا جزئی از تصویب‌نامه‌های دولت که توسط شورای دولت صادر شده است؛

ه) بحث و تصویب طرح‌های ملی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی؛

و) بحث و تصویب بودجه دولتی؛

ز) تصویب اصول نظام برنامه‌ریزی و مدیریت اقتصاد ملی؛

ح) تصویب نظام پولی و اعتباری؛

ط) تصویب خطوط کلی سیاست خارجی و داخلی؛

ی) اعلام وضعیت جنگی در صورت تجاوز نظامی و تصویب معاهدات صلح؛

ک) وضع و اصلاح تقسیم سیاسی - اداری کشور بر طبق موازین تعیین شده در ماده ۱۰۰؛

ل) انتخاب رئیس، معاون رئیس و منشی مجلس ملی؛

م) انتخاب رئیس، معاون اول رئیس، معاونین رئیس، منشی و دیگر اعضای شورای دولت؛

- (ن) انتصاب معاون اول رئیس، معاون رئیس و دیگر اعضای شورای وزیران با پیشنهاد رئیس شورای دولت؛
- (س) انتخاب رئیس، معاون رئیس و دیگر قضات دادگاه عالی مردم؛
- (ع) انتخاب دادستان کل و معاونین دادستان کل جمهوری؛
- (ف) انتصاب کمیسیون‌های دائم و موقت؛
- (ص) عزل یا نصب اشخاصی که به تصویب مجلس انتخاب یا منصوب شده‌اند؛
- (ق) اعمال عالی‌ترین نظارت بر ارگان‌های دولتی و حکومتی؛
- (ر) اطلاع، ارزیابی و اتخاذ تصمیمات مناسب در مورد گزارشاتی که توسط شورای دولت، شورای وزیران، دادگاه عالی مردم، دفتر دادستان کل جمهوری و مجالس محلی قدرت مردم تسلیم آن می‌شود؛
- (ش) ابطال آن قوانین یا تصویب‌نامه‌های شورای دولت و فرامین یا قطعنامه‌های شورای وزیران که خلاف قانون اساسی یا قانون باشند؛
- (ت) فسخ یا اصلاح قطعنامه‌ها یا قوانین ارگان محلی قدرت مردم که برخلاف قانون اساسی، قوانین، تصویب‌نامه‌های دولتی، احکام و دیگر قوانینی است که بواسطه یک ارگان عالی صادر شده و یا بضرر منافع دیگر نقاط یا منافع عمومی ملت می‌باشند؛
- (ث) اعطای عفو؛
- (خ) فراخوان برای برگزاری رفراندوم در مواردی که بواسطه قانون اساسی تعیین شده و دیگر مواردی که مجلس مناسب می‌داند؛
- (ذ) تعیین آئین‌نامه و نظام‌نامه خود؛ و
- (ض) اعمال تمام قدرت‌هایی که توسط این قانون اساسی در اختیار آن گذاشته شده.
- ماده ۷۴ - کلیه قوانین و قطعنامه‌های مجلس ملی قدرت مردم، به استثنای آنهایی که در رابطه با اصلاح قانون اساسی است، توسط رای ساده اکثریت اتخاذ می‌شوند.
- ماده ۷۵ - کلیه قوانینی که توسط مجلس ملی قدرت مردم تصویب شده‌اند در تاریخی به مورد اجرا درمی‌آیند که در هر مورد بواسطه همان قوانین تعیین شده است.
- قوانین، تصویب‌نامه‌های دولتی، احکام و قطعنامه‌ها، مقررات و دیگر قوانین عمومی ارگان‌های ملی دولت در روزنامه رسمی جمهوری منتشر می‌گردند.
- ماده ۷۶ - مجلس ملی قدرت مردم هر ساله دو جلسه منظم تشکیل می‌دهد و جلسه فوق‌العاده به درخواست یک‌سوم اعضا و یا شورای دولت فرا خوانده می‌شود.
- ماده ۷۷ - جلسه مجلس ملی قدرت مردم با حضور بیش از نیمی از نمایندگان رسمیت می‌یابد.

ماده ۷۸ - تمام جلسات مجلس ملی قدرت مردم علنی است ، به استثنای مواقعی که مجلس تصمیم می‌گیرد به دلیل منافع دولت جلسه غیرعلنی تشکیل دهد .

ماده ۷۹ - رئیس مجلس ملی قدرت مردم از این قدرت برخوردار است که :

الف) بر جلسات مجلس ملی ریاست داشته و مراقب باشد که مقررات آن به مورد اجرا گذاشته شود ؛

ب) جلسات منظم مجلس ملی را فرا بخواند ؛

ج) طرح اولیه صورت جلسه مجلس ملی را پیشنهاد کند ؛

د) قوانین و قطعنامه‌های مصوبه مجلس ملی را امضاء و دستور انتشار آنها را در روزنامه رسمی جمهوری صادر کند ؛

ه) روابط بین‌المللی مجلس ملی را سازمان دهد ؛

و) فعالیت کمیسیون‌های دائم و موقت را که از طرف مجلس ملی منصوب شده‌اند هدایت و سازمان دهد ؛

ز) در جلسات شورای دولت شرکت کند ؛ و

ح) کلیه دیگر قدرت‌هایی را که توسط این قانون اساسی یا مجلس به عهده او واگذار شده اعمال کند .

ماده ۸۰ - مقام نمایندگی متضمن هیچ امتیاز شخصی و منافع اقتصادی نیست .

نمایندگان مجلس ملی قدرت مردم فعالیت‌های خاص نمایندگی خود را با وظایف و تکالیف منظم روزمره خود ترکیب می‌کنند .

به میزانی که کارشان بعنوان نماینده مورد نیاز است ، مرخصی بدون حقوق دریافت می‌کنند و یک مقرری روزمره که برابر حقوقشان باشد باضافه هر مقدار مخارج اضافی که ممکن است در امر اعمال وظایفشان متحمل شوند ، دریافت می‌کنند .

ماده ۸۱ - هیچیک از نمایندگان مجلس ملی قدرت مردم را نمی‌توان بازداشت کرد یا به محاکمه کشاند مگر با اجازه مجلس - یا در صورتی که مجلس در نشست نباشد ، با اجازه شورای دولت - به استثنای موارد قانون شکنی‌های شنیع .

ماده ۸۲ - برعهده نمایندگان مجلس ملی قدرت مردم است که وظایف خود را به نفع مردم انجام دهند ؛ با انتخاب‌کنندگان خود در تماس باشند ؛ به شکایات ، پیشنهادات و انتقادات آنها گوش فرا دهند ؛ سیاست دولت را برای آنها توضیح دهند ؛ و هرچندگاه نتایج فعالیت‌های خود را به آنها گزارش دهند .

بطور مشابه ، این وظیفه نمایندگان است که هرگاه مجلس لازم دانست درباره فعالیت‌های خود به مجلس گزارش بدهند .

ماده ۸۳ - انتخاب‌کنندگان می‌توانند نمایندگان مجلس ملی قدرت مردم را در هر

زمان و به روش و نحوه‌ای که بواسطه قانون تعیین شده عزل نمایند.

ماده ۸۴ - نمایندگان مجلس ملی قدرت مردم این حق را دارند که از شورای دولت، شورای وزیران، و یا اعضای هرکدام سؤال کنند و حق آنهاست که بخواهند به این سئوالات در همان جلسه و یا در جلسه بعد جواب داده شود.

ماده ۸۵ - این وظیفه تمام ارگان‌ها و شرکت‌های دولتی است که برای نمایندگان در انجام وظایفشان، همکاری لازم و کامل را با آنها بنمایند.

ماده ۸۶ - طرح پیشنهاد قوانین مسئولیت مراجع زیر است:

الف) نمایندگان مجلس ملی قدرت مردم:

ب) شورای دولت؛

ج) شورای وزیران؛

د) کمیسیون‌های مجلس ملی قدرت مردم؛

ه) کمیته ملی سازمان مرکزی سندیکاهای کارگری کوبا و دفاتر مرکزی دیگر سازمان‌های اجتماعی و تودم‌ای؛

و) دادگاه عالی مردم، در امور مربوط به اجرای عدالت؛

ز) دفتر دادستار کل جمهوری، در خصوص امور تحت اختیار آن؛ و

ح) شهروندان. در این مورد پیش‌شرط ضروری اینست که پیشنهاد لااقل توسط ۱۰۰ شهروند که حق رای دارند ارائه شود.

ماده ۸۷ - شورای دولت ارگان مجلس ملی قدرت مردم است که نماینده آن در دوران فترت مجلس است، قطعنامه‌های آنرا به مورد اجرا می‌گذارد و کلیه دیگر وظایفی را که قانون اساسی به آن محول نموده انجام می‌دهد.

شورای دولت یک ارگان جمعی است و برای مقاصد ملی و بین‌المللی بالاترین نماینده دولت کوبا است.

ماده ۸۸ - شورای دولت دارای اختیارات زیر است:

الف) جلسات ویژه مجلس ملی قدرت مردم را فرا بخواند؛

ب) تاریخ انتخابات برای دوره بعدی مجلس ملی قدرت مردم را تعیین کند؛

ج) در دوران فترت جلسات مجلس ملی قدرت مردم، تصویب نامه‌های لازم را صادر کند؛

د) بوقت لزوم به قوانین موجود یک تعبیر عمومی و الزامی بدهد؛

ه) ابتکارات قانونی را اعمال کند؛

و) تمام ترتیبات لازم برای برگزاری رفراندوم‌ها را که از جانب مجلس ملی قدرت مردم فرا خوانده می‌شود، فراهم نماید؛

- ز) وقتی که مجلس در دوره فترت بسر می‌برد و با امنیت و فوریت لازم نمی‌تواند به تشکیل جلسه فرا خوانده شود، فرمان بسیج‌های عمومی را هر وقت که دفاع از کشور ضروری می‌سازد صادر کرده و این اختیار را بعهده بگیرد که در صورت تجاوز اعلام جنگ کرده یا معاهدات صلح را تصویب کند - این وظایفی است که قانون اساسی به عهده مجلس ملی قدرت مردم گذارده است؛
- ح) به پیشنهاد رئیس خویش، اعضای شورای وزیران را در دوران فترت مجلس ملی قدرت مردم تعویض کند.
- ط) صدور دستورات کلی به محاکم از طریق شورای عالی اجرائی دادگاه عالی مردم؛
- ی) صدور دستور به دفتر دادستان کل جمهوری؛
- ک) به پیشنهاد رئیس آن، نمایندگان دیپلماتیک کوبا در کشورهای دیگر را منصوب یا عزل نماید؛
- ل) نشان‌ها یا عناوین افتخاری را اعطاء نماید؛
- م) کمیسیون‌ها را تشکیل دهد؛
- ن) عفو اعطاء نماید؛
- س) معاهدات بین‌المللی را تصویب یا تقبیح کند؛
- ع) به نمایندگان دیپلماتیک کشورهای دیگر شناسائی اعطاء یا از آنها دریغ کند؛
- ف) آن قوانین شورای وزیران و قطعنامه‌ها و قوانین مجالس محلی قدرت مردم را که با قانون یا قانون اساسی منافات دارند یا اینکه با منافع دیگر مناطق و یا منافع عمومی کشور منافات دارند، الغاء کند و در مورد این عمل به مجلس ملی قدرت مردم در نخستین جلسهای که پس از الغاء مذکور تشکیل می‌شود گزارش بدهد؛
- ص) آن قطعنامه‌ها و قوانین کمیته‌های اجرائی ارگان‌های محلی قدرت مردم را که منافی با قانون اساسی، قوانین، تصویب‌نامه‌های دولتی، احکام و دیگر قوانین صادره توسط یک ارگان عالی‌تر باشد و یا هنگامی که این قوانین و احکام برای منافع دیگر مناطق یا منافع عمومی ملت مضر باشد، الغاء کند؛
- ق) آئین‌نامه و نظام‌نامه‌های خود را تصویب کند؛ و
- ر) تمام اختیارات دیگری را که بواسطه قانون اساسی به آن تفویض شده و یا بواسطه مجلس ملی قدرت مردم به آن اعطاء شده اعمال نماید.
- ماده ۸۹ - کلیه تصمیمات شورای دولت با رای ساده اکثریت اعضایش اتخاذ می‌شود.
- ماده ۹۰ - اختیاری که از جانب مجلس ملی قدرت مردم به شورای دولت واگذار شده است به هنگام انعقاد مجلس جدید بموجب انتخاب ادواری مجلس بی‌اثر می‌شود.
- ماده ۹۱ - رئیس شورای دولت رئیس حکومت است و این اختیار را دارد که:

- الف) دولت و حکومت را نمایندگی کرده و سیاست کلی آنها را هدایت کند؛
- ب) جلسات شورای دولت و شورای وزیران را سازمان داده، فعالیت‌هایشان را پیش برده، و دعوت به تشکیل آنها کرده و بر آنها ریاست کند؛
- ج) گردش کار وزارتخانه‌ها و دیگر ادارات مرکزی حکومت را کنترل کرده و بر آنها نظارت کند؛
- د) رهبری هر وزارتخانه یا اداره مرکزی حکومت را بر عهده بگیرد؛
- ه) وقتی که از جانب مجلس ملی قدرت مردم انتخاب شد، لیست اعضای شورای وزیران را به این مجلس پیشنهاد کند؛
- و) استعفای اعضای شورای وزیران را بپذیرد و یا تعویض آنها را به مجلس ملی قدرت مردم و یا به شورای دولت پیشنهاد کند و در هر دو صورت جانشین‌های مربوطه را پیشنهاد کند؛
- ز) اعنارامعهای روسای هیئت‌های دیپلماتیک خارجی را دریافت کند. این مسئولیت ممکن است به هریک از معاونین ریاست شورای دولت تفویض شود؛
- ح) فراماده‌ی کل سیره‌های مسلح انقلابی را برعهده بگیرد؛
- ط) منصوب‌نامه‌های دولتی و دیگر قطعنامه‌های شورای دولت را امضاء کرده و ترتیب استعار آنها را در روزنامه رسمی جمهوری بدهد؛ و
- ی) کلیه دیگر وظایفی را که از جانب قانون اساسی یا مجلس به او واگذار شده بر عهده بگیرد.
- ماده ۹۲ - در صورت غیبت، بیماری یا مرگ رئیس شورای دولت، معاون اول رئیس وظایف رئیس را برعهده می‌گیرد.
- ماده ۹۳ - شورای وزیران عالی‌ترین ارگان اجرائی و اداری است و حکومت جمهوری را تشکیل می‌دهد.
- تعداد، اسامی و وظایف وزارتخانه‌ها و ادارات مرکزی که شورای وزیران را تشکیل می‌دهند بواسطه قانون تعیین می‌شود.
- ماده ۹۴ - شورای وزیران مرکب است از رئیس دولت و حکومت، بعنوان ریاست آن؛ معاون اول رئیس؛ معاونین رئیس؛ رئیس هیئت برنامه‌ریزی مرکزی؛ وزراء؛ منشی؛ و دیگر اعضای که قانون تعیین می‌کند.
- ماده ۹۵ - رئیس، معاون اول رئیس و معاونین رئیس شورای وزیران کمیته اجرائی آنرا تشکیل می‌دهند.
- اعضای کمیته اجرائی فعالیت وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مرکزی را بخش به بخش کنترل و هماهنگ می‌کنند.

در موارد اضطراری، کمیته اجرائی ممکن است در مورد موضوعاتی حکم کند که معمولاً در حیطه اختیار شورای وزیران است.

ماده ۹۶ - شورای وزیران این اختیار را دارد که:

(الف) فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، علمی، اجتماعی و دفاعی را که توسط مجلس ملی قدرت مردم تشریح شده، سازمان داده و به مورد اجراء بگذارد؛

(ب) پروژه‌های طرح‌های عمومی برای توسعه اجتماعی و اقتصادی دولت را پیشنهاد کند و پس از آنکه این پروژه‌ها به تصویب مجلس ملی قدرت مردم رسید، اجرای آنها را سازمان داده، هدایت کرده و بر اجرای آنها نظارت کند؛

(ج) سیاست خارجی جمهوری و روابط با دیگر حکومت‌ها را هدایت کند؛

(د) معاهدات بین‌المللی را تصویب کرده و آنها را جهت تصویب به شورای دولت تسلیم کند؛

(ه) تجارت خارجی را هدایت و کنترل کند؛

(و) بودجه دولتی را تدوین و تنظیم کند و، پس از آنکه توسط مجلس ملی قدرت مردم به تصویب رسید، به مورد اجراء بگذارد؛

(ز) تدابیر لازم در جهت تقویت نظام پولی و اعتباری اتخاذ کند؛

(ح) لوایح را تدوین و برحسب مورد جهت بررسی به مجلس ملی قدرت مردم یا به شورای دولت، تسلیم کند؛

(ط) مراقب دفاع ملی، حفظ نظم و امنیت در داخل کشور، حافظ حقوق شهروندان و حافظ جان و مال آنان در صورت وقوع فاجعه‌های طبیعی باشد؛

(ی) اداره دولت را هدایت کند، و فعالیت‌های وزارتخانه‌ها و دیگر ادارات مرکزی حکومت را متحد کرده، هماهنگ ساخته و بر آنها نظارت کند.

(ک) قوانین و قطعنامه‌های مجلس ملی قدرت مردم و تصویب‌نامه‌های دولتی و قوانین صادره از جانب شورای دولت را اجراء کند، و، در صورت لزوم، مقررات مربوطه را وضع کند؛

(ل) تصویب‌نامه‌ها و قوانین را بر اساس و به پیروی از قوانین موجود صادر کرده و بر اجرای آنها نظارت کند؛

(م) پناهندگی اعطاء کند؛

(ن) تشکیلات کلی نیروهای مسلح انقلابی را تعیین کند؛

(س) هدایت و نظارت فنی و متدیک بر عملکرد اداری ارگان‌های محلی قدرت

- مردم را از طریق وزارتخانه‌های مربوطه و دیگر ادارات مرکزی بر عهده بگیرد؛
- ع) آن تصویب‌نامه‌هایی را که از جانب وزراء، روسای ادارات مرکزی و هیئت‌های اداری ارگان‌های محلی قدرت مردم صادر شده و با دستورات صادره از یک سطح عالی‌تر تناقض دارد و اطاعت از آنها اجباری است، فسخ یا ابطال نماید؛
- ف) چنانچه قطعنامه‌ها و قوانین صادره از جانب مجالس ارگان‌های محلی قدرت مردم با قوانین موجود و یا دیگر قوانین منافات داشته و یا مضر بحال منافع دیگر اجتماعات یا منافع عمومی ملت می‌باشند، ابطال آنها را به مجلس ملی قدرت مردم و یا تعلیق آنها را به شورای دولتی پیشنهاد نماید؛
- مر) کمیسیون‌هایی را که برای تسهیل اجرای وظایف محوله لازم می‌بیند، تشکیل دهد؛
- و) مطابق اختیاراتی که قانون به آن واگذار کرده، مقامات را عزل یا نصب کند؛
- و
- ز) کلیه وظایفی را که از جانب مجلس ملی قدرت مردم یا شورای دولت به آن واگذار شده، بر عهده بگیرد.
- ماده ۹۷ - شورای وزیران در قبال مجلس ملی قدرت مردم مسئول بوده و متناوباً پیرامون فعالیت‌های خود به آن گزارش می‌دهد.
- ماده ۹۸ - اعضای شورای وزیران دارای اختیارات زیر هستند:
- الف) امور و تکالیف وزارتخانه‌ها و ادارات تحت اختیار خود را هدایت کرده، و قطعنامه‌ها و فرامین لازم را صادر کنند؛
- ب) مقررات لازم را، در صورتی که وظیفه ارگان دولتی دیگری نیست، وضع کنند تا امکان اجرای قوانین و تصویب‌نامه‌های مربوطه را بوجود بیاورند؛
- ج) در جلسات شورای وزیران، با اجازه صحبت و رای شرکت کنند، و هر لایحه، تصویب‌نامه، فرمان، قطعنامه یا هر پیشنهاد دیگری را که صلاح می‌دانند جهت بررسی به این شورا تسلیم کنند؛
- د) برطبق قانون، مقامات ادارات تابعه خود را منصوب نمایند؛ و
- ه) هر قدرت دیگری را که قانون اساسی و قوانین به آنها واگذار می‌کنند اعمال نمایند.

ماده ۹۹ - دبیرکل سازمان مرکزی سندیکا‌های کارگری کوبا حق دارد در جلسات شورای وزیران و کمیته اجرایی آن شرکت کند.

فصل نهم

ارگان‌های محلی قدرت مردم

ماده ۱۰۰ - برای مقاصد سیاسی - اداری، کشور به استان و شهرستان تقسیم شده؛ تعداد آنها، قلمرو و اسامی‌شان توسط قانون تعیین می‌شود.
قانون همچنین می‌تواند تقسیمات دیگری تعیین کند.

ماده ۱۰۱ - مجالس نمایندگان قدرت مردم، که به تقسیمات سیاسی و اداری برحسب تقسیمات اداری کشور تقسیم می‌شوند، ارگان‌های عالی محلی قدرت دولت هستند.

ماده ۱۰۲ - مجالس محلی نمایندگان قدرت مردم دارای عالی‌ترین قدرت برای اعمال وظایف دولتی خود در نواحی تحت اختیار خود می‌باشند. به این معنا، آنها بر تمام اموری که به آنها مربوط می‌شود حاکم هستند و، بواسطه ارگان‌هایی که تاسیس می‌کنند، واحدهای تولیدی، اقتصادی و خدماتی را که مستقیماً تابع آنها هستند و فعالیت‌های لازم برای رفع نیازهای اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و تفریحی برای کل منطقه تحت اختیار خود را هدایت می‌کنند.

آنها همچنین به توسعه فعالیت‌ها و انجام طرح‌های آن واحدهایی که در قلمرو آنها هستند ولی تابع آنها نمی‌باشند، کمک می‌کنند.

ماده ۱۰۳ - برای اعمال وظایفشان، مجالس محلی قدرت مردم مورد حمایت ابتکار و شرکت وسیع جمعیت می‌باشند، و در هماهنگی نزدیک با سازمان‌های اجتماعی و تودهای عمل می‌کنند.

ماده ۱۰۴ - ارگان‌های محلی قدرت مردم، به میزان مربوطه و در مطابقت با قانون، در تدارک، اجرا و کنترل طرح اقتصادی اجتماعی واحد که از جانب دولت اتخاذ شده شرکت می‌کنند.

ماده ۱۰۵ - در محدوده اختیاراتشان، مجالس استان و شهرستان قدرت مردم:
الف) از قوانین عمومی و مقرراتی که از جانب ارگان‌های عالی دولت سرچشمه می‌گیرند تبعیت کرده و به اجرای آن کمک می‌کنند؛

ب) توافقات را اتخاذ کرده و تدابیر را تصویب می‌کنند؛

ج) قطعنامه‌ها و تدابیر ارگان‌های تابع خود، برحسب مورد را، که برخلاف قانون اساسی یا قوانین، تصویب‌نامه‌های دولتی، فرامین، مقررات یا قطعنامه‌هایی که منصوب ارگان‌های قدرت دولتی عالی‌تر هستند و یا منافعی با آنهاست که بضرر منافع دیگر محلات یا منافع عمومی کشور می‌باشند را فسخ، تعلیق و یا اصلاح می‌کنند؛

- د (کمیته اجرائی خود را انتخاب کرده و سازماندهی، طرز کار و تکالیف آنها را مطابق با قانون تعیین می‌کنند؛
- ه (اختیارات اعضای کمیته‌های اجرائی مربوطه را فسخ می‌کنند؛
- و (سازماندهی، طرز کار و تکالیف رهبری اداری در شاخه‌های مختلف فعالیت اجتماعی، اقتصادی را تعیین می‌کنند؛
- ز (روسای بخش‌های اداری خود را منصوب، تعویض یا عزل می‌کنند؛
- ح (کمیسیون‌های کار را تاسیس یا منحل می‌سازند؛
- ط (مطابق مواد قانون، قضات دادگاه‌های مردم را در نواحی تحت اختیار خود انتخاب و عزل می‌کنند؛
- ی (گزارش‌های ارائه‌شده از سوی کمیته‌های اجرائی خود، ارگان‌های قضائی و مجالس را که تابع بلا فصل آنها هستند مطالعه و ارزیابی کرده و تصمیمات مناسب راجع به این گزارش‌ها اتخاذ می‌کنند؛
- ک (از حقوق شهروندان و مالکیت سوسیالیستی حفاظت و دفاع می‌کنند؛
- ل (در جهت تقویت موازین قانونی سوسیالیستی کار می‌کنند، نظم داخلی را حفظ می‌کنند و قابلیت دفاعی کشور را تقویت می‌نمایند؛ و
- م (دیگر وظایف محوله از جانب قانون اساسی و قانون را به مورد اجراء می‌گذارند.
- ماده ۱۰۶ - در دومین یکشنبه پس از انتخاب تمام نمایندگان مجلس قدرت مردم هر شهرستان این ارگان بنام خود تحت ریاست مسن‌ترین نماینده تشکیل جلسه می‌دهد تا اعتبارنامه نمایندگان را تصویب کند؛ و پس از آنکه این امر به انجام رسید، کمیته اجرائی نمایندگان مجلس استان را انتخاب می‌کند. دو نفر از جوانترین نمایندگان وظیفه منشی را بعده می‌گیرند.
- دیگر مجالس محلی به طریق مشابه و به ترتیبی که توسط قانون قید شده است، تاسیس می‌شوند.
- ماده ۱۰۷ - جلسات منظم و فوق‌العاده مجالس محلی قدرت مردم علنی هستند. تنها وقتی که اسرار دولت یا حیثیت افراد در میان باشد علنی نخواهد بود.
- ماده ۱۰۸ - برای آنکه توافقات مجالس قدرت مردم اعتبار داشته باشد باید بیش از نیمی از تعداد کل اعضاء حضور داشته باشند. توافقات بواسطه رای ساده اکثریت تصویب می‌شوند.
- ماده ۱۰۹ - بخش‌های اداری تابع مجالس مربوطه، کمیته‌های اجرائی و ارگان‌های عالی شاخه‌های اداری مربوط به خود می‌باشند.
- ماده ۱۱۰ - کمیسیون‌های دائمی کار که توسط شاخه‌های تولید و خدمات یا توسط

رشته کار خود سازمان داده شده‌اند، به مجالس و کمیته‌های اجرائی مجلس در فعالیت‌های مربوطه‌شان و در کنترل رهبری اداری و شرکت‌های محلی کمک می‌کنند.

کمیسیون‌های موقت تکالیف ویزهای انجام می‌دهند که در چارچوب زمانی مشخص شده به آنها محول شده‌اند.

ماده ۱۱۱ - مجالس هر دو سال و نیم یکبار از نوانتخاب می‌شوند و این دوره نمایندگی یک نماینده است.

این مدت تنها می‌تواند با تصمیم مجلس ملی قدرت مردم بسط داده شود آنهم در مواردی که در ماده ۷۰ ذکر شده است.

ماده ۱۱۲ - دوره نمایندگی نمایندگان تنها می‌تواند توسط انتخاب‌کنندگان، در هر زمان، و با روشی که توسط قانون تشریح شده است، ابطال گردد. قانون همچنین موارد و روش جایگزین کردن نمایندگان را در زمانی که دیگر قادر به انجام وظایفشان نیستند تعیین می‌کند.

ماده ۱۱۳ - نمایندگان وظایف محوله از جانب انتخاب‌کنندگان را به نفع کل جامعه به انجام می‌رسانند، و باید:

الف) نظریات، نیازها و مسائلی را که توسط انتخاب‌کنندگان ابراز شده به سمع مجلس برسانند؛

ب) در مورد سیاست مجلس و تدابیری که برای حل مسائل مطروحه از سوی مردم اتخاذ شده، یا دلایل عدم حل این مسائل را، به انتخاب‌کنندگان گزارش بدهند؛

ج) در مورد کار خود بطور منظم به انتخاب‌کنندگان و به مجلسی که به آن تعلق دارند گزارش بدهند.

ماده ۱۱۴ - کمیته اجرائی یک ارگان جمعی است که توسط مجالس استان و شهرستان قدرت مردم انتخاب شده تا وظایفی را که بواسطه قانون اساسی تشریح شده و از جانب قانون واگذار شده است و نیز تکالیفی را که مجلس به آن واگذار می‌کند، به انجام برساند.

کمیته اجرائی مرکب از تعدادی اعضاء است که بواسطه قانون تعیین شده، و آنها، با تصویب مجلس یک رئیس، یک معاون رئیس و یک منشی که همین پست‌ها را در مجلس بعهده دارند، انتخاب می‌کنند.

ماده ۱۱۵ - انتخاب اعضاء کمیته‌های اجرائی مجالس استان و شهرستان از میان صفوف نمایندگان مجلس صورت می‌گیرد.

در تمام موارد انتخاب از میان نامزدهائی صورت می‌گیرد که طبق روش تشریح شده بواسطه قانون پیشنهاد می‌شوند.

رئیس هر کمیته اجرائی شهرستان همچنین، حقا، نماینده مجلس استان قدرت مردم است.

ماده ۱۱۶ - کمیته اجرائی این قدرت را دارد که:

الف) جلسات عادی و ویژه مجلس را احضار کند؛

ب) توافقات اتخاذ شده از جانب مجلس را منتشر و اجرا نماید؛

ج) اجرای هر تدبیری که از سوی مجالس محلی تابع بلافصل قدرت مردم تصویب شده به حال تعلیق درآورد، و این در صورتی است که این تدابیر غیرقانونی، مخالف قانون اساسی و یا متضاد با تدابیری باشد که بواسطه ارگان‌های قدرت دولتی عالی‌تر تصویب شده‌اند و یا اینکه به ضرر دیگر محلات یا منافع عمومی کشور تمام شوند؛

د) در مواردی که در بند (ج) ذکر شده، قوانین، توافقات و قطعنامه‌های کمیته‌های اجرائی مجالس قدرت مردم محلی تابع بلافصل را در آن دوره‌ها که در آن مجلس مربوطه در فترت بسر می‌برد، فسخ کند؛

ه) تصمیمات مربوط به گزارش کار ارائه شده از سوی کمیته اجرائی تابع بلافصل را مطالبه، ارزیابی و تصویب نماید؛

و) رهبری اداری و شرکت‌های محلی را هدایت و کنترل کند؛

ز) مقامات رهبری اداری و شرکت‌های محلی را منصوب یا تعویض کند؛

ح) تدابیر مناسب جهت کمک به توسعه فعالیت‌ها و تحقق طرح‌های واحدهائی که در قلمرو مجالس مربوطه استقرار یافته‌اند و تابع آن نیستند، اتخاذ نماید؛

ط) روسای بخش‌های اداری و شرکت‌های محلی را تعلیق و موقتا تعویض کند، و گزارش به مجلس ارائه دهد، که ممکن است آنرا تصویب یا اصلاح کند.

ماده ۱۱۷ - در دوره‌های فترت مجلس، کمیته اجرائی وظایف خود را بعهده می‌گیرد که در بندهای (الف)، (ب)، (ج)، (ک)، (ل) ماده ۱۰۵ تشریح شده‌اند.

توافقات و تدابیر عمومی اتخاذ شده از جانب کمیته اجرائی در امر اعمال آن قدرت، باید توسط مجلس در نخستین نشستی که برگزار می‌کند تصویب، اصلاح یا فسخ شود.

ماده ۱۱۸ - کمیته اجرائی متناوبا گزارش کارش را به مجلس و به کمیته اجرائی عالی بلافصل ارائه می‌دهد.

ماده ۱۱۹ - اختیاری که به کمیته اجرائی داده شده وقتی پایان می‌یابد که یک مجلس جدید از نمایندگان قدرت مردم تاسیس شود.

ماده ۱۲۰ - رئیس کمیته اجرائی این قدرت را دارد که:

الف) جلسات مجلس را فرا خوانده و بر آن ریاست کند؛

- ب) مراقب باشد که مقررات مجلس به مورد اجراء گذارده شوند؛
 - ج) جلسات کمیته اجرائی را فرا خوانده و بر آن ریاست داشته باشد؛ و
 - د) فعالیت کمیته اجرائی را سازمان بدهد.
- رئیس ممکن است برخی از این وظایف را به معاون رئیس واگذار کند.

فصل دهم

دادگاهها و دادستان کل

ماده ۱۲۱ - وظیفه اجرای عدالت از مردم سرچشمه می گیرد و از جانب آنها توسط دادگاه عالی مردم و نیز توسط دیگر محاکمی که قانون معین می کند به اجرا درمی آید.

حیطه اختیار و صلاحیت دادگاهها در سطوح مختلف شان با تقسیم سیاسی - اداری کشور و نیازهای قوه قضائیه تطبیق داده خواهد شد.

سازمان و تشکیلات دادگاهها، قدرت و شکل اعمال آن، ضوابطی را که قضات باید رعایت کنند، نحوه ای که باید انتخاب شوند، مدت زمانی که باید در پست های مربوطه شان خدمت کنند و روش عزل آنها را قانون تنظیم می کند.

ماده ۱۲۲ - دادگاهها سیستمی از ارگانهای دولتی را تشکیل می دهند که با استقلال عمل از تمام سیستمهای دیگر جدا می باشند؛ دادگاهها تنها تابع مجلس ملی قدرت مردم و شورای دولت هستند.

ماده ۱۲۳ - اهداف اصلی فعالیت های دادگاهها عبارتند از:

- الف) حفظ و تقویت موازین قانونی سوسیالیستی؛
- ب) حراست از رژیم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تعیین شده در قانون اساسی؛
- ج) حفاظت از حقوق و منافع مشروع ادارات دولتی و نهادهای اقتصادی و اجتماعی و منافع توده ها؛
- د) حفاظت از زندگی، آزادی، حیثیت، شرف، مالکیت، روابط خانوادگی و دیگر حقوق و منافع مشروع شهروندان؛
- ه) جلوگیری از نقض قانون و رفتار ضدا اجتماعی؛ مهار کردن و تجدید آموزش آنهایی که مرتکب این قبیل نقض ها یا رفتار هستند و برقراری مجدد حاکمیت ضوابط قانونی بهنگامی که در اعتراض علیه نقض آنها درخواست هائی مطرح می شود؛ و

و) افزایش آگاهی نسبت به ضرورت رعایت اکید قانون، صدور بیانیهای بموقع در مورد تصمیمات خود با هدف آموزش دادن شهروندان در اجرای آگاهانه و

داوطلبانه وظیفه‌شان دایر بر وفاداری به میهن، هدف سوسیالیسم و موازین زندگی سوسیالیستی.

ماده ۱۲۴ - دادگاه عالی مردم بالاترین قدرت قضائی است و تصمیماتش در این زمینه حکم نهائی دارد.

دادگاه عالی مردم از طریق شورای حاکمه خود، می‌تواند پیشنهاد قانون کند و مقررات وضع نماید، تصمیم بگیرد و موازینی تصویب کند که اجرای آنها برای تمام دادگاههای مردم اجباری است. این مرجع، بر اساس تجربه خود، دستوراتی صادر می‌کند که اجباری هستند تا عملکرد قضائی همگون در تعبیر و بکار بستن قانون برقرار شود.

ماده ۱۲۵ - قضات، در اجرای وظیفه خود دایر بر اجرای عدالت، مستقل هستند و تنها تابع قانون می‌باشند.

ماده ۱۲۶ - محکومیت‌ها و دیگر تصمیمات دادگاهها، که در چارچوب حدود اختیارشان اعلام یا نصیب ندانند، باید مورد اطاعت قرار گرفته و توسط ادارات دولتی، موسسات اقتصادی و اجتماعی و شهروندان، و توسط کسانی که مستقیماً بر آنها تاثیر می‌گذارد و نیز توسط کسانی که منع مستقیمی در اجرای آنها ندارند ولیکن وظیفه دارند در اجرای آن شرکت کنند، بمورد اجرا گذارده شود.

ماده ۱۲۷ - تمام دادگاهها به شکل جمعی عمل می‌کنند.

قضات حرفه‌ای و عادی (که از میان مردم محل انتخاب می‌شوند - م) در اجرای عدالت با حقوق و وظایف مساوی شرکت می‌کنند.

اولویت باید به آن وظایف قضائی داده شود که به قاضی عادی، با توجه به اهمیت اجتماعی‌شان، محول می‌شود.

ماده ۱۲۸ - دادگاهها هرساله لااقل یکبار به مجلسی که آنها را انتخاب کرده گزارش می‌دهند.

ماده ۱۲۹ - یک قاضی تنها می‌تواند توسط ارگانی عزل شود که او را انتخاب کرده است.

ماده ۱۳۰ - این در حیطه اختیار دفتر دادستان کل جمهوری است که، بعنوان هدف اصلی‌اش، موازین سوسیالیستی را کنترل کند و مراقب باشد که قانون و دیگر مقررات قانونی از جانب ادارات دولتی، موسسات اقتصادی و اجتماعی و شهروندان مورد اطاعت قرار گیرند.

شکل و مدتی که دادستان کل این قدرت‌ها را اعمال می‌کند توسط قانون تعیین می‌شود.

ماده ۱۳۱ - دفتر دادستان کل جمهوری یک دستگاه واحد را تشکیل می‌دهد که تنها

تابع مجلس ملی قدرت مردم و شورای دولت است.

دادستان کل جمهوری مستقیماً از شورای دولت دستور می گیرد .
دادستان کل تمام کارهایی را که این دفتر در سراسر کشور انجام می دهد ، هدایت و کنترل می کند .

دادستان کل جمهوری عضو شورای حاکم دادگاه عالی مردم است .
ارگان های دفتر دادستان کل به نحو عمودی در سراسر کشور سازمان یافته اند . این ارگان ها تنها تابع دادستان کل جمهوری بوده و از تمام ارگان های محلی مستقل هستند .
ماده ۱۳۲ - عزل و نصب دادستان کل جمهوری و معاونین دادستان کل از اختیارات مجلس ملی قدرت مردم است . قانون مدت زمان خدمت آنها را تعیین می کند .
ماده ۱۳۳ - دادستان کل جمهوری لااقل سالی یکبار گزارش کار خود را به مجلس ملی قدرت مردم ارائه می دهد .

فصل یازدهم سیستم انتخاباتی

ماده ۱۳۴ - در تمام انتخابات و در فراندوم ها ، رای دادن آزاد و مخفی است . هر رای دهنده تنها یک رای دارد .
ماده ۱۳۵ - تمام کوبائی های ۱۶ ساله و به بالا ، مرد و زن بطور مشابه ، حق رای دارند ، به استثنای آنهایی که :
الف) از لحاظ ذهنی ناتوان هستند و بواسطه یک دادگاه از لحاظ ذهنی ناتوان اعلام شده اند ؛ یا
ب) مرتکب جرم شده و به همین علت حق رای از آنها سلب شده است .
ماده ۱۳۶ - تمام شهروندان کوبائی ، مرد و زن بطور مشابه ، که دارای حقوق سیاسی کامل هستند ، می توانند انتخاب شوند .
اگر انتخابات برای تعیین نمایندگان مجالس ملی قدرت مردم باشد ، آنها باید ۱۸ سال یا بیشتر داشته باشند .
ماده ۱۳۷ - اعضای نیروهای مسلح انقلابی و دیگر موسسات نظامی کشور حق دارند درست مانند هر شهروند دیگر انتخاب کنند و انتخاب شوند .
ماده ۱۳۸ - قانون تعداد نمایندگان هر مجلس را به نسبت تعداد جمعیت هر منطقه سیاسی - اداری کشور تعیین می کند ، قانون همچنین شکل ویژه انتخابات را مقرر می کند .
نمایندگان مجالس شهرستان از حوزه های انتخاباتی که قبلاً تعیین شده اند انتخاب می شوند .

ماده ۱۳۹ - مجالس شهرستان ، از طریق رای مخفی ، نمایندگان مجالس استان قدرت مردم را انتخاب می‌کنند .

ماده ۱۴۰ - برای اینکه یک نماینده انتخاب شود ، باید بیش از نیمی از تعداد آراء ریخته‌شده در حوزه را بدست بیاورد .

اگر این امر اتفاق نیافتد ، قانون شیوه برگزاری انتخابات جدید برای انتخاب شخصی را که بالاترین رای را دارد ، تعیین می‌کند .

فصل دوازدهم

اصلاحات قانون اساسی

ماده ۱۴۱ - این قانون اساسی تنها می‌تواند بکلی یا جزئی توسط مجلس ملی قدرت مردم ، از طریق نصیب یک لایحه با رای علنی دوسوم آراء تمام نمایندگان اصلاح شود .

اگر اصلاح کلی است و با به تکمیل و قدرت مجلس ملی قدرت مردم و یا شورای دولت و یا به حقوق و وظایف مندرج در قانون اساسی مربوط می‌شود ، تایید اکثریت شهروندان دارای حق رای از طریق یک رفراندوم که به همین منظور از طرف مجلس برگزار می‌شود ، لازم است .

یادداشت‌ها

۱ - فولگنسیو باتیستا (Fulgencio Batista) (۱۹۰۱ - ۱۹۷۳) ، دیکتاتور کوبا بود که از سال ۱۹۳۴ تا زمان سقوطش یعنی ۱۹۵۹ ، دستگاه حکومتی کوبا را تحت کنترل خود داشت . وی در سال‌های ۴۴ - ۱۹۴۰ و ۵۸ - ۱۹۵۴ رئیس‌جمهور کوبا بود . باتیستا پس از اینکه از طریق یک کودتای نظامی در ۱۰ مارس ۱۹۵۲ مجدداً کنترل مستقیم دستگاه حکومتی را عهده‌دار شد ، دیکتاتوری و فساد حکومتش منجر به طغیان عمومی و پیروزی جنبش ۲۶ ژوئیه در اول ژانویه ۱۹۵۹ شد . باتیستا پس از ساقط شدن از قدرت به جمهوری دومینیکن گریخت و بعدها در اسپانیا فوت کرد .

۲ - ارنستو گوارا ملقب به چه (Ernesto Guevara-Che) (۱۹۲۸ - ۱۹۶۷) ، از رهبران اصلی انقلاب کوبا بود که مشهورترین شهید جنگ‌های چریکی در دهه ۱۹۶۰ لقب گرفت . وی در آرژانتین متولد شد و پس از اتمام تحصیلات خود در رشته پزشکی مسافرت‌های زیادی به کشورهای آمریکای لاتین نمود . چه‌گوارا در سال ۱۹۵۲ در اعتراضات علیه دیکتاتوری پرو در آرژانتین شرکت کرد و سپس در سال ۱۹۵۳ به گواتمالا رفت و از اقدامات اصلاحی حکومت لیبرال - حب حاکمو آرنز (Jacobo Arbenz) حمایت کرد . هنگامی که در سال ۱۹۵۴ ، نظامیان به کمک سازمان سیا قدرت را در گواتمالا بدست گرفتند ، چه‌گوارا به مکزیک رفت و در آنجا با فیدل کاسترو ملاقات نمود و از آن پس یکی از رهبران اصلی جنبش ۲۶ ژوئیه گشت . پس از پیروزی انقلاب کوبا ، در پائیز ۱۹۵۹ رئیس بانک مرکزی شد و از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ در پست وزیر صنایع کوبا خدمت کرد . چه‌گوارا در آخر ماه مارس ۱۹۶۵ از انظار عمومی مخفی شد و ابتدا برای بحث و مشورت با رهبران جنبش‌های آزادیبخش به آفریقا رفت و همچنین در جنگ‌های چریکی در زئیر (کنگوی سابق) شرکت کرد و سپس جهت گسترش انقلاب در آمریکای لاتین یک گروه چریکی تشکیل داد و از نوامبر ۱۹۶۶ مبارزه مسلحانه را در بولیوی آغاز و رهبری کرد . در اکتبر ۱۹۶۷ ارتش بولیوی به کمک سازمان سیا و کلاه سبزه‌های آمریکائی گروه چریکی چه‌گوارا را نابود کرد . خود چه‌گوارا در ۸ اکتبر زخمی و دستگیر شد و روز بعد به قتل رسید .

۳ - کامیلو سین فوئگوس (Camilo Cienfuegos) ، از رهبران چریکی در دوران جنگ انقلابی علیه دیکتاتوری باتیستا و از یاران نزدیک فیدل کاسترو بود . وی پس از پیروزی انقلاب در یک حادثه هوایی در اکتبر ۱۹۵۹ کشته شد .

۴ - اتحادیه سازمان‌های انقلابی - او.آر.آی (Organizaciones Revolucionarias Integradas - O.R.I) در اواخر ۱۹۶۱ از ادغام سه سازمان سیاسی اصلی مدافع انقلاب یعنی جنبش ۲۶ ژوئیه، حزب سوسیالیست مردمی و هیئت رهبری انقلابی تشکیل شد. این سازمان در ماه مه ۱۹۶۳ به حزب متحد انقلاب سوسیالیستی و در اکتبر ۱۹۶۵ به حزب کمونیست کوبا تغییر نام یافت.

۵ - حزب سوسیالیست مردمی (Partido Socialista Popular)، که حزب کمونیست قدیمی کوبا و طرفدار مسکو بود در اوایل دهه ۱۹۲۰ بنیان‌گذاری شد. این حزب در دهه ۱۹۳۰ و با غلبه استالینسم بر دولت کارگری شوروی و احزاب کمونیست بین‌الملل سوم، بجای انعکاس اعتراض انقلابی مردم کوبا به ابزاری در جهت پیشبرد سیاست خارجی اتحاد شوروی تبدیل شد. این حزب که در اندام‌های حزب کمونیست کوبا بود، در سال ۱۹۴۴ به حزب سوسیالیست مردمی تغییر نام یافت. حزب سوسیالیست مردمی در دوران دیکتاتوری باتیستا نه فقط از حکومت باتیستا پشتیبانی و حمایت سیاسی خود که تا زمان پیروزی انقلاب کوبا نیز با جنبش انقلابی ۲۶ ژوئیه مخالفت می‌ورزید. این حزب پس از پیروزی انقلاب از آن حمایت خود و در سال ۱۹۶۱ یکی از سازمان‌های تشکیل دهنده اتحادیه سازمان‌های انقلابی بود.

۶ - هیئت رهبری انقلابی (Directorio Revolucionario)، سازمانی دانشجویی بود که در اوایل دهه ۱۹۵۵ در کوبا تشکیل شد و از رهبران اصلی آن حوزه آنتونیو اچهواریا بود. این سازمان که پایه‌ساز در میان دانشجویان بود، در حقیقت بازوی مسلح فدراسیون دانشجویان کوبا بود و تماس‌های مداومی با رهبران جنبش کارگری کوبا داشت و اعتصاب سراسری کارگران نیشکر کوبا علیه دیکتاتوری باتیستا را در اواخر سال ۱۹۵۵ متشکل نمود. این سازمان که از نظر ترکیب و شکل شبیه جنبش ۲۶ ژوئیه بود، در ۱۳ مارس ۱۹۵۷ جهت ترور باتیستا به کاخ ریاست‌جمهوری حمله کرد که این حمله ناموفق بود و سرکوب شد. بسیاری از رهبران هیئت رهبری انقلابی، از جمله اچهواریا، در این حمله کشته شدند. این سازمان پس از پیروزی انقلاب یکی از سه سازمان تشکیل دهنده اتحادیه سازمان‌های انقلابی بود.

۷ - آنیبال اسکالانت (Anibal Escalante)، از رهبران با سابقه و دبیرکل حزب کمونیست قدیمی کوبا بود که بعدها به حزب سوسیالیست مردمی تغییر نام یافت. با تاسیس اتحادیه سازمان‌های انقلابی در اواخر ۱۹۶۱، اسکالانت به عنوان دبیر سراسری آن انتخاب شد. در سال ۱۹۶۲ بخاطر سوءاستفاده از مقام خود در اتحادیه سازمان‌های انقلابی و دستگاه دولتی و تشکیل یک باند مرکب از سایر همفکران قدیمی خود، از مقام خود برکنار شد. وی مدتی بعنوان نماینده دیپلماتیک کوبا در اروپای شرقی بسر برد و در سال ۱۹۶۴ ریاست یک مرعده‌اری آزمایشی را به عهده گرفت. در سال ۱۹۶۸ بدلیل ایجاد یک "جناح کوچک" در مخالفت با مواضع انقلابی رهبری کاسترو در زمینه سیاست خارجی و اصول انترناسیونالیستی، مورد انتقاد قرار گرفت و به اتهام برقراری روابط مخفی با سفارتخانه‌های شوروی و سایر کشورهای اروپایی در جهت توطئه علیه رهبری کاسترو به ۱۵ سال زندان محکوم شد.

اسکالانتی در سال ۱۹۷۷ درگذشت.

۸ - انقلاب گرانادا که در سال ۱۹۷۹ تحت رهبری جنبش نیوجول و رهبر اصلی آن موریس بیشاپ به پیروزی رسید و حکومت کارگران و دهقانان را مستقر کرد. در اکتبر ۱۹۸۳ با دخالت نظامی امپریالیسم آمریکا بخون کشیده شد و شکست خورد. جناحی از جنبش نیوجول تحت رهبری برنارد کورد که مخالف سیاست‌های رهبری انقلابی موریس بیشاپ بود، از موقعیت خود در ارتش، حکومت و حزب استفاده کرد و در ۱۲ اکتبر ۱۹۸۳ توسط یک کودتا قدرت حکومتی را در دست گرفت و موریس بیشاپ را دستگیر نمود. در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۳، حدود ۳۰ هزار نفر از مردم گرانادا، که بیش از یک چهارم جمعیت جزیره کوچک گرانادا را تشکیل می‌دادند، در حمایت از انقلاب دست به راهپیمایی زدند و موریس بیشاپ را آزاد کردند. لیکن جناح کورد از طریق واحدهای نظامی تحت کنترل خود این راهپیمایی را بخون کشید و موریس بیشاپ و سایر رهبران انقلاب را به قتل رساند. جناح کورد از طریق این عملیات جنایتکارانه که منجر به یاس و نومیدی در میان توده‌های گرانادایی و گیچی و ناروشنی در افکار عمومی جهانی گردید، راه را برای دخالت مستقیم ۸ هزار تفنگدار آمریکایی در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۳ و شکست انقلاب گرانادا هموار کرد. گرانادا هنوز هم تحت اشغال نیروهای متجاوز امپریالیسم آمریکاست.

۹ - ارنستو کاردنال (Ernesto Cardenal)، کشیش کاتولیک نیکاراگوآ که در حال حاضر وزیر فرهنگ حکومت انقلابی ساندنیست‌ها می‌باشد، در سال ۱۹۴۵ متولد شد. وی که شاعر و نویسنده‌ای زبردست می‌باشد، در دهه ۱۹۶۰ به فعالیت‌های مذهبی و سیاسی در روستاهای دورافتاده نیکاراگوآ دست زد و با جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست در مبارزه علیه دیکتاتوری سوموزا همکاری نمود. بخاطر حمایت از مبارزات ستمدیدگان در آمریکای لاتین و شرکت در حکومت انقلابی نیکاراگوآ و تأکید بر ضرورت وحدت میان مارکسیسم انقلابی و مسیحیت مبارز از طرف پاپ بل دوم، رهبر کلیسای کاتولیک، خلع لباس شد. کاردنال پس از پیروزی انقلاب اسلامی چندین بار به ایران مسافرت نموده است.

۱۰ - پازیتیویسم (Positivism)، مکتب فلسفی است که توسط آگوست کومته (۱۸۵۷-۱۷۹۸) (Auguste Comte)، پایه‌گذاری شد. این مکتب فقط به حقایق مثبت، قابل رویت، علمی و همچنین رابطه آنها با یکدیگر و با قوانین طبیعی اعتقاد دارد، و تحقیق برای یافتن اصل و منشأ پدیده را رد می‌کند.

۱۱ - سازمان کشورهای آمریکایی (Organization of American States-O.A.S.)، که بیانیه تاسیس آن در آوریل ۱۹۴۸ توسط ۲۱ کشور قاره آمریکا امضاء شد، در حقیقت ادامه دگرترین مونرو بود. امپریالیسم آمریکا در جهت حمایت از منافع خود در آمریکای لاتین از طرق مختلف، منجمله دخالت نظامی مستقیم اقدام به تاسیس آن کرد. سازمان کشورهای آمریکایی، که از همان آغاز پیروزی انقلاب کوبا روش و موضع خصمانه‌ای نسبت به آن اتخاذ کرده بود، در ۱۴ فوریه ۱۹۶۲ رای به اخراج کوبا از این سازمان داد و اندکی بعد در تحریم اقتصادی کوبا شرکت کرد. این سازمان در

تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۴ طی نشست وزرای خارجه آن در واشنگتن تصمیم به قطع روابط دیپلماتیک با کوبا گرفت. تنها کشور مخالف این تصمیم، مکزیک بود که نه فقط در تحریم اقتصادی کوبا شرکت نکرد بلکه هنوز هم روابط تجاری و دیپلماتیک خود با حکومت انقلابی کوبا را حفظ کرده است.

۱۲ - در سال ۱۹۰۱، با پیشنهاد سناتور هیچکاک پلات (Hitchcock Platt)، قانونی در کنگره آمریکا به تصویب رسید که بموجب آن، قانون اساسی کوبا بایستی حاوی تبصره‌ای باشد که در آن حق دولت آمریکا جهت دخالت در امور کوبا، و از جمله استقرار پایگاه‌های نظامی در داخل خاک کوبا - در هر زمانی که آمریکا ضروری تشخیص داد - محفوظ شمرده شود. در سال ۱۹۰۲، یعنی ۲ سال پس از انفعال نظامی کوبا توسط آمریکا، این تبصره که به ماده اصلاحی پلات معروف است در قانون اساسی جدید کوبا گنجانده شد. اگرچه این تبصره در سال ۱۹۳۴ منسوخ و ملغی اعلام شد لیکن تا به امروز هر قسمی از حاکم کوبا در گوانتانامو (Guantanamo)، بعنوان پایگاه دریائی در اشغال آمریکا به نظر می‌رسد.

۱۳ - سوکارنو (۱۹۰۱ - ۱۹۶۰) Sukarno، رهبر حسی ملی رادیکال اندونزی، که در سال ۱۹۴۷ - پس از سه سال تبعید فرستاده شد - توسط آمریکایی‌ها به ریاض اعزام شد و سپس به تبعید فرستاده شد. وی - سرورهای انجمن آزادی در جنگ جهانی دوم همکاری نمود. او، پس از استقلال، به مقام اولین رئیس‌جمهور اندونزی شغل شد. حکومت سوکارنو در سال ۱۹۶۲ به یک قدرت دیکتاتوری در اندونزی تبدیل شد و در سال ۱۹۶۳ خود را رئیس‌جمهور مادام‌العمر اندونزی نامید. در سال ۱۹۶۵ بوسیله یک کودتای نظامی از قدرت خلع شد و در سال ۱۹۶۶ از تمام عناوین دولتی محروم گشت و تا زمان مرگش تحت نظر بود.

۱۴ - آگوستو سزار ساندینو (۱۸۹۵ - ۱۹۳۴) (Augusto César Sandino)، قهرمان ملی نیکاراگوا، ژنرال نظامی در جناح لیبرال‌ها در جنگ سال ۱۹۲۶ علیه حکومت آدولفو دیاز (Adolfo Díaz) بود. در سال ۱۹۲۷ به جناح لیبرال که با امپریالیسم آمریکا سازش نموده و مبارزه را رها کرده بود، دست رد زد و نبرد مسلحانه شش ساله علیه تفنگداران دریائی آمریکا و نیروهای طرفدار امپریالیست را رهبری کرد. وی در ۲۱ فوریه ۱۹۳۴ به دستور سوموزا، دیکتاتور نیکاراگوا، به قتل رسید. از ساندینو غالباً بعنوان ژنرال آزاده یاد می‌شود.

۱۵ - دکترین مونرو (Monroe Doctrine)، در دسامبر ۱۸۲۳ توسط مونرو، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در پیامی به کنگره آن کشور بیان شد. مطابق این دکترین، حکومت ایالات متحده هر تلاشی از جانب هریک از کشورهای اروپائی جهت دخالت در امور کشورهای قاره آمریکا و یا افزایش تسلط خود در این قاره را بعنوان یک عمل غیردوستانه قلمداد می‌نمود.

۱۶ - بیانیه ۴ ژوئن ۱۷۷۶، که به بیانیه استقلال آمریکا مشهور است، در اولین کنگره آن

کشور در فیلادلفیا در سال ۱۷۷۶ به تصویب رسید. مطابق این بیانیه، "مردم هر کشوری که اعمال حکومت خود را مغایر با حقوق لاینفک ملت نسبت به زندگی، آزادی و سعادت می‌بینند از این حق برخوردارند که شکل حکومت خود را تغییر داده و یا آنرا منحل کنند و حکومت جدیدی را بنیان نهند."

۱۷ - در ژوئن ۱۹۶۰ پاتریس لومومبا (۱۹۶۱ - ۱۹۲۵) (Patris Lumumba)، آزادیخواه آفریقائی، از طریق دستپایی به اکثریت آراء، به نخست‌وزیری کنگو (ژئیر کنونی) رسید. نخست‌وزیری لومومبا مصادف با کسب استقلال این کشور از امپریالیسم بلژیک بود. هنگامی که نیروهای بلژیکی به بهانه "نجات جان اروپائیان" به کنگو تجاوز کردند، لومومبا از سازمان ملل استمداد کرد لیکن نیروهای سازمان ملل بجای خلع سلاح نیروهای بلژیکی اقدام به خلع سلاح نیروهای نظامی کنگو نمودند و سپس آنها را در برابر قوای بلژیکی تنها رها کردند! بدنبال این واقعه، حکومت لومومبا بوسیله ارتش و تحت رهبری یکی از مزدوران آمریکا بنام موبوتو (Mobuto) سرنگون شد و متعاقبا، بوسیله مزدوران موسی چومبه دستگیر و در ایالت کاتانگا (Katanga)، در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۱ بقتل رسید.

۱۸ - قوام نکرومه (۱۹۷۲ - ۱۹۰۹) (Kwame Nkrumah)، در طی مبارزات مردم ساحل طلا (غناى فعلی) علیه استعمار بریتانیا برای کسب استقلال، در سال ۱۹۴۹ به تاسیس حزب مردم همت گماشت. با اوج‌گیری مبارزات استقلال‌طلبانه در ساحل طلا، در سال ۱۹۵۱ به نمایندگی مجلس انتخاب و متعاقبا به نخست‌وزیری آن کشور رسید. از سال ۱۹۵۷ تا سال ۱۹۶۶ مقام ریاست جمهوری ساحل طلا را بعهده داشت. وی در سال ۱۹۶۶ هنگام مسافرت به چین توسط یک کودتای نظامی برکنار شد و تا زمان مرگش در گینه بسر برد. احمد سکوتوره (۱۹۸۵ - ۱۹۲۲) (Ahmad Sékou Touré)، رئیس‌جمهور گینه از سال ۱۹۵۸ تا زمان مرگش بود. وی یکی از فعالین اتحادیه‌های کارگری و نماینده مردم آن کشور در مجلس ملی فرانسه، قبل از کسب استقلال گینه، بود. احمد سکوتوره علیرغم ادعای اعتقاد به "مارکسیسم"، تا زمان مرگش از نظام سرمایه‌داری در گینه حراست کرد.

۱۹ - جمال عبدالناصر (۱۹۷۰ - ۱۹۱۸)، افسر ارتش و رهبر سیاسی ناسیونالیسم مصر بود که در سال ۱۹۵۲ طی یک کودتا با همکاری برخی افسران جوان ناسیونالیست حکومت ملک فاروق را در مصر سرنگون کرد. وی که بعنوان مبلغ "وحدت اعراب" مشهور بود، در سالهای بین ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۰ رئیس‌جمهور مصر بود. ناصر اگرچه در مقابله با نیروهای فرانسوی، انگلیسی و اسرائیلی دست به اقدامات مترقیانه از جمله ملی‌کردن کانال سوئز و صنایع بزرگ مصر زد و بارها نیز از ایجاد "سوسیالیسم عربی" سخن گفت لیکن، در طی دوران زمامداریش نظام سرمایه‌داری را حفظ کرد و حتی به اقدامی اساسی در زمینه حل مسئله ارضی در مصر دست نزد.

۲۰ - فرانسیسکو فرانکو (۱۹۷۵ - ۱۸۹۲) (Francisco Franco)، دیکتاتور و ژنرال فاشیست معروف اسپانیا، که در جنگ داخلی در دهه ۱۹۳۰ در اسپانیا اقدام به تشکیل یک ارتش در

مستعمره اسپانیا یعنی مراکش نمود و با کمک نظامی از جانب هیتلر و موسولینی حکومت جبهه مردم را سرنگون کرد و قدرت را در اسپانیا بدست گرفت. وی بیش از سه دهه دیکتاتوری را بر اسپانیا حاکم کرد.

۲۱ - لشکر آبی یا آبی‌پوش به واحدی نظامی متشکل از ۴۷ هزار فالانژیست - فاشیست‌های طرفدار فرانکو - در اسپانیا گفته می‌شود که تحت فرماندهی یک ژنرال اسپانیایی بنام مونیوس گراندرس (Muñoz Grandes)، در سال ۱۹۴۲ یعنی در دوران جنگ جهانی دوم و بهنگام حمله امپریالیسم آلمان به اتحاد شوروی، برای کمک به آلمانی‌ها به جبهه روسیه اعزام شد. این اقدام به تلافی کک‌هائی بود که فلا فرانکو از آلمان در جریان جنگ داخلی اسپانیا دریافت نموده بود.

۲۲ - کارلتون بیلز (۱۸۹۳-۱۹۷۱) (Carleton Beals)، جامعه‌شناس و روزنامه‌نگار معروف آمریکایی و نویسنده کتاب گناه کوبا، از نخستین‌های هروف آمریکائی است که پس از پیروزی انقلاب کوبا از آن حمایت و پشتیبانی خود. والدو فرانک (Waldo Frank)، از لیبرال‌های هروف آمریکائی مدافع انقلاب کوبا و رئیس کمیته مردم عادلانه کوبا (Fair Play for Cuba Committee) بود. این کمیته از نخستین‌های هروف جهانی است که از آن پس سازمان و پیل سوئیزی در سالهای اولیه پیروزی انقلاب کوبا برای دفاع از آن تشکیل شده بود.

۲۳ - اولین بیانیه هاوانا در تاریخ ۲ سپتامبر ۱۹۶۰ در یک گردهمایی عمومی در هاوانا، که بیش از یک میلیون نفر در آن حضور داشتند، توسط کاسترو قرائت و از طرف حاضرین تأیید گشت. این بیانیه، در پاسخ به تهدیدات امپریالیسم آمریکا، اساساً نیاز به انقلاب در آمریکای لاتین را مورد تأکید قرار داد.

۲۴ - میلیتانت (Militant)، نشریه‌ای متعلق به سوسیالیست‌های انقلابی در ایالات متحده آمریکا است که بطور هفتگی منتشر می‌شود و منافع مردم کارگر و زحمتکش در آمریکا و سایر نقاط دنیا، از جمله ایران، را منعکس کرده و از آنها حمایت می‌کند.

۲۵ - کارلوس مانوئل ده‌سپدس (۱۸۷۳-۱۸۱۹) (Carlos Manuel de Céspedes)، رهبر اولین جنگ استقلال کوبا علیه استعمار اسپانیا بود که در سال ۱۸۶۸ شروع شد و به جنگ ده‌ساله معروف گشت. وی در سال ۱۸۶۸ رئیس‌جمهور کوبا شد و در سال ۱۸۷۳ بوسیله نیروهای اسپانیایی غافلگیر و بقتل رسید.

۲۶ - سیمون بولیوار (۱۷۸۳-۱۸۳۰) (Simón Bolívar)، از قهرمانان ملی معروف آمریکای لاتین است که به سبب مبارزات وطن‌پرستانه‌اش علیه امپراطوری اسپانیا قهرمان "آزادیبخش" لقب گرفت. بولیوار طی مبارزاتش علیه استعمار اسپانیا موفق به کسب استقلال برای ممالکی شد که امروزه

اکوادور، کلمبیا و پرو نامیده می‌شوند، و به ریاست‌جمهوری این ممالک انتخاب شد. وی در سال ۱۸۲۵ موفق به آزادی پروی علیا شد و به همین جهت آن کشور را به نام او بولیوی نامیدند.

۲۷ - حوزه مارتی (۱۸۵۳ - ۱۸۹۵) (**José Martí**)، نویسنده، شاعر و قهرمان ملی کوبا که در سن ۱۶ سالگی دستگیر و تبعید شد. وی در سال ۱۸۹۲ برای پیشبرد مبارزه علیه استعمار اسپانیا اقدام به تأسیس حزب انقلابی کوبا نمود. مارتی در جنگهای استقلال کوبا رهبری نیروهای شورشی را برعهده داشت و عاقبت در یکی از این جنگها در سال ۱۸۹۵ کشته شد.

۲۸ - آنتونیو ماسئو (۱۸۴۸ - ۱۸۹۶) (**Antonio Maceo**)، از شخصیت‌های برجسته تاریخ کوبا و یکی از ژنرال‌های نمونه در هر دو جنگ استقلال کوبا علیه استعمار اسپانیا بود. وی در جریان انقلاب سال ۱۸۹۶ کوبا کشته شد.

۲۹ - ماکسیمو گومز (۱۸۲۳ - ۱۹۰۵) (**Máximo Gómez**)، یکی از رهبران اولین جنگ استقلال کوبا در سالهای بین ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۸ بود که به‌مراه مارتی و ماسئو در جریان دومین جنگ استقلال علیه اسپانیا در سالهای بین ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۸ نقش رهبری داشت.

۳۰ - جولینو آنتونیو میلا (**Julio Antonio Mella**)، از رهبران جنبش دانشجویی بود که دانشجویان دانشگاه هاوانا را متشکل کرد. وی که با تأسیس حزب کمونیست کوبا در سال ۱۹۲۵ بعنوان اولین دبیرکل آن انتخاب شد، در ۱۰ ژانویه ۱۹۲۹ در مکزیک بقتل رسید.

۳۱ - دومین بیانیه هاوانا در تاریخ ۴ فوریه ۱۹۶۲ در یک گردهمایی میلیونی در هاوانا قرائت شد و مورد تأیید حاضرین قرار گرفت. این بیانیه همانند اولین بیانیه هاوانا بر سر مبارزه انقلاب در آمریکای لاتین تأکید داشت.

۳۲ - آنتونیو گیتیراس (**Antonio Guiteras**)، از رهبران مبارزه علیه دیکتاتوری ماچادو و یکی از رهبران اصلی حکومت انقلابی بود که در طی انقلاب سال ۱۹۳۳ نود روز بر سر کار بود. وی در هشتم ماه مه ۱۹۳۵ بدلیل داشتن عقاید وطن‌پرستانه بدستور باتیستا اعدام گشت.

۳۳ - سازمان جوانان شورشی، در اکتبر ۱۹۶۰، پس از اینکه سازمان‌های مختلف جوانان خود را بصورت دموکراتیک منحل کردند، بعنوان تنها سازمان واحد جوانان بنیان نهاده شد. این سازمان که در ابتدا به بسیج جوانان جهت سازندگی کشور و دفاع از انقلاب مشغول بود، در اولین کنگره‌اش در آوریل ۱۹۶۲ تحت شعار "سرزمین سوسیالیستی خود را بسازیم و از آن دفاع کنیم" به انجمن جوانان کمونیست (**Unión de Jóvenes Comunistas**)، تغییر نام یافت و خود را یک سازمان مارکسیست - لنینیست نامید و در نتیجه، خصوصیات سازمانی وایدئولوژیکی آن نیز بر مبنای جدیدی استوار گشت.

۳۴ - کنفدراسیون کارگران کوبا (Central de Trabajadores de Cuba - CTC)، سازمانی سراسری است که تمام کارگران متشکل کوبا را در بر می‌گیرد. این سازمان که سابقه مبارزه در دوران استعمار اسپانیا و سلطه امپریالیسم آمریکا بر کوبا را به همراه دارد، در دوم ژانویه ۱۹۵۹ یعنی یک روز پس از پیروزی انقلاب کوبا، در پاسخ به دعوت فیدل کاسترو و از طریق یک اعتصاب عمومی به کلیه مانورهای نیروهای ارتجاعی و دست‌راستی برای استقرار یک حکومت موقت علیه انقلاب خاتمه داد. این سازمان، که اصول اولیه آنرا دفاع از دستاوردهای انقلاب و نیز حقوق مشروع کارگران تشکیل می‌دهد، در سیزدهمین کنگره خود در نوامبر ۱۹۷۳ راهبهای مشخصی را جهت چگونگی دخالت اتحادیه‌های کارگری کوبا در امر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، دولتی و سیاسی پیشنهاد نمود. این سازمان اکنون ۱۸ اتحادیه کارگری را، که در شاخه‌های مختلف اقتصادی فعال هستند، در بر می‌گیرد.

۳۵ - لاکوبه (La Coubre)، نام کشتی تجارتی فرانسوی حامل مهمات از بلژیک به کوبا بود که در ۴ مارس ۱۹۶۰ در سدر هاوانا منفجر شد. بیش از ۱۰۰ نفر در اثر این حادثه کشته شدند. هدا دولت کوبا سازمان حاسوی را به دخالت در این واقعه حنایت‌بار متهم نمود.

۳۶ - کارلوس راماتل رودریگز (Carlos Rafael Rodríguez)، از رهبران با سابقه حزب کمونیست قدیمی کوبا بود که از زمان تشکیل حزب کمونیست جدید کوبا در سال ۱۹۶۵ به بعد، عضو دفتر سیاسی آن بوده است. وی همچنین برای مدتی وزیر خارجه کوبا بود و اکنون از معاونین رئیس‌جمهور در شورای وزیران و شورای دولتی کوبا است.

۳۷ - بلاس روکا (Blas Roca)، از رهبران مرکزی حزب کمونیست قدیمی (و بعد حزب سوسیالیست مردمی) کوبا از سال ۱۹۳۴ تا سال ۱۹۵۹ بود. از زمان ادغام حزب کمونیست قدیمی کوبا و جنبش ۲۶ ژوئیه در سال ۱۹۶۱، یکی از مقامات رسمی حکومت کوبا بوده است. وی مدتی رئیس مجلس ملی کوبا بود و اکنون یکی از معاونین رئیس‌جمهور در شورای دولتی کوبا است.

۳۸ - ایگناسیو آگرامونته (Ignacio Agramonte)، از رهبران اولین جنگ استقلال کوبا علیه استعمار اسپانیا در سالهای بین ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۸ بود.

۳۹ - بیانیه مونته‌کریستی (Manifiesto of Monte Cristi)، اثر حوزه مارتی و ماکسیمو گومز بود که قبل از سفر دریائی مارتی در سال ۱۸۹۵ به کوبا در جمهوری دومینیکن منتشر شد.

۴۰ - اعلامیه حقوق بشر (Declaration of the Rights of Man)، که در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ توسط مجلس موسسان فرانسه تصویب شد، بعنوان مقدمه قانون اساسی سال ۱۷۹۱ فرانسه معروف گشت. این اعلامیه از آن زمان تاکنون بعنوان یکی از منشورهای بنیادین توسط جنبش‌ها و رژیم‌های بورژوا-دموکراتیک مورد استفاده قرار گرفته است. این بیانیه حق "آزادی، مالکیت،

امنیت و مقاومت علیه ستم " و حق آزادی بیان، مطبوعات و نیایش را تضمین نمود. این اعلامیه به‌همراه بیانیه استقلال آمریکا اسناد بنیادین دوران دموکراسی انقلابی بورژوازی بشمار می‌روند.

۴۱ - سرمایه (Capital)، اثر معروف کارل مارکس، بنیانگذار جنبش کمونیستی است که جلد اول آن در سال ۱۸۶۷ به اتمام رسید و طی آن استخوان‌بندی نظام سرمایه‌داری بعنوان مرحله‌ای خاص در رشد اقتصادی اجتماع با شیوه‌ای علمی تشریح شده است.

۴۲ - کیش شخصیت (Cult of Personality)، یا احترام و تحسین فوق‌العاده نسبت به یک شخص خاص، از خصوصیات احزاب کمونیست پیرو مسکو (استالینیست) است که در دوران سلطه استالین بر دستگاه بوروکراسی دولتی و حزب کمونیست شوروی نیز رواج داشت. پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳، نزدیک‌ترین دستیاران شخصی او، تحت فشار توده‌های شوروی و نارضایتی عمومی و همچنین ترس از دست دادن امتیازات ویژه خود، به انتقادی محدود از استالین دست زدند. جانشینان استالین، برای مخفی نمودن نقش خود در جنایات استالین و در رژیمی که او نماینده آن بود، تمام پلیدی‌های زمان استبداد استالین را به خود او و تئوری "کیش شخصیت استالین" نسبت دادند.

۴۳ - هواری بومدین (Houari Boumediene)، پس از کسب استقلال الجزایر از امپریالیسم فرانسه در سال ۱۹۶۲ عضو شورای انقلاب الجزایر بود. وی در ۱۹ ژوئن سال ۱۹۶۵ بعنوان رهبر شورای انقلاب حکومت احمد بن‌بلا را ساقط کرد و به این ترتیب، چرخشی جدید در سیاست‌های انقلابی الجزایر در دوران زمامداری بن‌بلا بوجود آورد. وی پس از کسب قدرت، همزمان رئیس‌جمهور، وزیر دفاع و رئیس تنها حزب قانونی الجزایر یعنی جبهه ملی آزادیبخش بود. بومدین در اواخر دسامبر ۱۹۷۸ درگذشت.

۴۴ - جبهه آزادیبخش ملی - اف. ال. ان. (Frente de Liberación Nacional - F.L.N.)، و شاخه نظامی این جبهه یعنی ارتش جبهه آزادیبخش ملی - اف. ال. ان. (Fuerzas Armadas de Liberación - F.A.L.N.)، تحت رهبری دوگلاس براوو (Douglas Bravo)، که خود یکی از اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست ونزوئلا بود، معتقد به خط مشی مبارزه مسلحانه چریکی بود. لیکن در سال ۱۹۶۶ حزب کمونیست ونزوئلا با این خط مشی مخالفت نمود و سعی کرد تا با استفاده از نفوذ خود در این جبهه، این جنبش چریکی را خفه کند. دوگلاس براوو که با سیاست جدید سازشکارانه حزب کمونیست مخالف بود در سال ۱۹۶۷ از حزب اخراج شد. جبهه آزادیبخش ملی ونزوئلا در دهه ۱۹۷۰ رو به افول نهاد و در سال ۱۹۷۴ با اقامه دلایل سیاسی خود تصمیم به متوقف نمودن خط مشی عملیات مسلحانه اقلیت چریکی نمود.

۴۵ - حزب عمل دموکراتیک (Acción Democrática - A.D.)، از احزاب بورژوازی ونزوئلا

است که در دهه ۱۹۶۰ رهبری جنبش ملی در این کشور را در دست داشت و طی سالهای بین ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۹ قدرت حکومتی را بدست گرفت. این حزب در دوران زمامداری راول لئونی، سیاست‌های حکومت قبلی یعنی سیاست‌های اصلاحی و همچنین تبلیغات ضدچریکی جهت خفه کردن نیروهای چپ مخالف را ادامه داد. این حزب همچنین امکان فعالیت نیروهای سیاسی نظیر حزب کمونیست ونزوئلا و میرا مشکل نمود و بالاخره حزب کمونیست ونزوئلا را غیرقانونی و رهبری آنرا مجبور به تبعید کرد.

۴۶ - کنفرانس سه‌قاره (Tricontinental Conference)، از ۳ تا ۱۵ ژانویه ۱۹۶۶ با شرکت نمایندگان بسیاری از جنبش‌های آزادیبخش سه‌قاره آفریقا، آسیا و آمریکا در هاوانا برگزار شد. این کنفرانس که به همت رهبری کوبا برگزار شد سازمان همبستگی مردم آفریقا، آسیای و آمریکای لاتین (OSPALL) را بنیان نهاد.

۴۷ - در آوریل ۱۹۶۵ یک طغیان نظامی تحت رهبری افسران جوان در جمهوری دومینیکن رخ داد که حوثای نظامی را سرکون کرد. این طغیان که هدف استقرار مجدد قانون اساسی دومینیکن و تعیین قدرت به حوالی حوثی (Juan Bosch)، رئیس‌جمهور سرکون‌شده در سال ۱۹۶۳ را دنبال می‌کرد. به یک فیام نوده‌ای در سانتو دومینگو (Santo Domingo) پایتخت دومینیکن، منجر شد. در ۲۸ آوریل ۱۹۶۵، حکومت آمریکا یک نیروی مداخله‌گر بالغ بر ۱۹ هزار چتر باز و تفنگدار دریائی را در جمهوری دومینیکی پیاده کرد و فیام نوده‌ای را بخون کشید و در سال ۱۹۶۶ از طریق انتخابات تقلبی دیکتاتوری هواکس بالاکوئر (Joaquín Balaguer)، را در آن کشور بر سر کار آورد.

۴۸ - پیمان سنتو (Central Treaty Organization - CENTO)، در ۲۱ اوت ۱۹۵۹ بعنوان جانشین پیمان بغداد بین کشورهای انگلستان، پاکستان، ترکیه و ایران منعقد شد. اگرچه دولت آمریکا عضو این پیمان نبود لیکن بعنوان ناظر در آن شرکت داشت و علاوه بر شرکت در مانورهای نظامی آن، به کشورهای عضو پیمان نیز کمک نظامی می‌کرد. این پیمان با سرنگونی استبداد پهلوی در ایران عملاً از هم پاشیده شد.

۴۹ - پیمان ناتو (North Atlantic Treaty Organization - NATO)، در آوریل ۱۹۴۸ از طرف کشورهای امپریالیستی آمریکای شمالی و اروپائی برای مقابله با اتحاد شوروی و جلوگیری از گسترش انقلابات در اروپای غربی تشکیل شد. مطابق یکی از مواد این پیمان، حمله به هریک از کشورهای عضو پیمان حمله به تمام اعضا تلقی می‌شود. این پیمان در دهه‌های اخیر از ابزار سرکوب جنبش‌ها و انقلابات رهاشیخس در کشورهای عقب‌افتاده توسط نیروهای امپریالیستی بوده است.

۵۰ - دولت اسپانیا در سال ۱۹۸۲ تحت حکومت آدولفو سوارز (Adolfo Suárez)، به عضویت پیمان ناتو درآمد. لیکن، این کشور هنوز وابستگی خود به معاهدات نظامی این پیمان را اعلام نکرده است. با توجه به جنبش وسیع ضدجنگ در میان مردم اسپانیا علیه عضویت این کشور در ناتو و همچنین حضور پایگاه‌های آمریکائی و ناتو در خاک اسپانیا، قرار است که مسئله خارج شدن

کامل اسپانیا از پیمان ناتو به فراندوم عمومی گذاشته شود.

۵۱ - سیاست ماکیاولی، که از مکتب ماکیاولیسم ناشی می‌شود، استفاده از هر وسیله‌ای از جمله شیوه‌های زور و نیرنگ جهت کسب قدرت سیاسی و همچنین حفظ قدرت سیاسی را مجاز می‌شمارد.

۵۲ - توافق داخلی (The Internal Settlement)، نقشه‌ای بود که حکومت اقلیت سفیدی‌پوست در رودزیا (زیمبابوه) برای استقرار حاکمیت منتخب سیاهان طرح‌ریزی کرده بود که در عین حال، ساخت اقتصادی و سیاسی سلطه سفیدی‌پوستان را حفظ می‌کرد. طبق این نقشه، آبل موزوروا (Abel Muzorewa)، یک کشیش سیاهی‌پوست، در ژوئن سال ۱۹۷۷ به مقام نخست‌وزیری منصوب شد. این توافق داخلی بدلیل عدم حمایت از سوی اکثریت سیاهی‌پوست شکست خورد، و پس از انتخاباتی که در ماه مارس ۱۹۸۰ تحت نظارت بریتانیایی‌ها برگزار شد، روبرت موگابه (Robert Mugabe)، از جبهه میهن‌پرستان به نخست‌وزیری رسید.

۵۳ - نظام بانتوستانی (Bantustan System)، مناطق دهگانه سیاهی‌پوست‌نشین آفریقای جنوبی است. در اکتبر سال ۱۹۷۷ حکومت آفریقای جنوبی اعلام کرد که جمعیت ۱۸ میلیونی سیاهان این کشور، یعنی ۷۲ درصد کل جمعیت کشور، رسماً تابع بانتوستان‌های دهگانه می‌باشند. رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی با این طرح در صدد بود تا سیاهان را از کلیه حقوق سیاسی، مدنی و انسانی در آفریقای جنوبی محروم کند. هدف اصلی سیاست بانتوستان در اصل متوجه ایجاد تفرقه بین سیاهان و سفیدان نبود، بلکه بیشتر در جهت ایجاد تفرقه بین آفریقایی‌ها (سیاهان، هندی‌ها و نژادهای مختلط) بود. این سیاست در اصل استراتژی تفرقه بینداز و حکومت کن را دنبال می‌کرد. دولت آفریقای جنوبی با اجرای استراتژی بانتوستان در صدد ایجاد موانعی بر سر راه وحدت آفریقایی‌ها بود.

۵۴ - جبهه پولیساریو یا جبهه خلق برای آزادی ساقیه الحمراء و ریو دے اورو (Front pour Libération de Seguiet el Hamra et Rio de Oro-Polisario)، در ماه مه ۱۹۷۳ پایه‌گذاری شد و مبارزه مسلحانه علیه استعمار اسپانیا در صحرای غربی را آغاز کرد. هنگامی که صحرای غربی در سال ۱۹۷۵ بوسیله دولت‌های مراکش و موریتانی اشغال و تقسیم شد، جبهه پولیساریو مبارزه برای کسب استقلال کامل را علیه مراکش و موریتانی شدت بخشید و اکنون نیروی رهبری‌کننده دولت جمهوری عربی دموکراتیک صحرا را، که در ۱۳ اکتبر ۱۹۸۲ تأسیس شد، تشکیل می‌دهد. در عین حال هنوز قسمتی از خاک صحرا تحت اشغال نیروهای نظامی شاه‌حسن مراکشی می‌باشد.

۵۵ - رژیم پل‌پوت (Pol Pot) - در آوریل ۱۹۷۵ نیروهای خمر سرخ (Khmer Rouge) موفق به تسخیر پنوم‌پن در کامپوچیه (کامبوج سابق) و نیروهای ارتش آزادیبخش ویتنام نیز موفق به تسخیر سایگون شدند. لیکن پس از این پیروزی، مسیر پیشرفت در دو کشور کامپوچیه و ویتنام کاملاً از

هم جدا شد. پلپوت که جناح برتر خم‌سرخ را تشکیل می‌داد، چند ساعت پس از کسب قدرت در کامپوچیه فرمان تخلیه اجباری کلیه شهرها را صادر کرد. این رژیم همچنین اردوگاه‌های کار اجباری در مناطق روستایی را ایجاد کرد و هفت روز کار در هفته و کار کودکان را به مردم تحمیل کرد و عملاً کلیه مراکز بهداشتی و آموزشی کامپوچیه را از بین برد. مطابق آمارهای تخمینی، ۲ تا ۳ میلیون نفر در دوران حکومت پلپوت در کامپوچیه از بین رفتند. رژیم پلپوت وحشتزده از گسترش انقلاب سوسیالیستی ویتنام، در سال ۱۹۷۸ اقدام به حمله نظامی به ویتنام کرد و روابط خود را با امپریالیسم و متحدین آن محکم کرد. با توجه به حملات نیروهای نظامی پلپوت و تهدیدات از جانب رژیم بوروکراتیک چین، نیروهای ویتنامی همراه با شورشیان کامپوچیه در ۱۹ دسامبر ۱۹۷۸ وارد کامپوچیه شدند و از طرف مردم بعنوان نیروهای رهایی‌بخش مورد استقبال قرار گرفتند. این اقدام منجر به مرگویی حکومت پلپوت در ۷ ژانویه ۱۹۷۹ و استقرار حکومت جدید هنگ سامرین (Heng Samrin)، در کامپوچیه شد.

۵۶ - **دétente** (دتانته). عنوان دوره جدیدی از روابط صلح‌آمیز بین واشنگتن از یکسو و مسکو و پکن از سوی دیگر است. اتحاد این سیاست که با مذاکرات سران آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۷۲ اعلام گردید صحنه تعبیر سیاست دوران جنگ سرد، دورانی که امپریالیسم آمریکا از طریق قدرت هسته‌ای سعی به نابودی دستوردهای انقلاب سوسیالیستی در شوروی داشت، از جانب امپریالیسم آمریکا گردید. برای توضیح بیشتر در مورد مفهوم و برخورد رهبری کوبا نسبت به مسئله دتانته به مقاله اساس سیاست خارجی کوبا، نوشته کارلوس رافائل رودریگز، در بخش ضامم رجوع شود.

۵۷ - قرارداد سالت - ۲ یا قرارداد محدود ساختن سلاح‌های استراتژیک (Strategic Arms Limitation Treaty - SALT II)، در ۸ ژوئن ۱۹۷۹ در وین بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی منعقد شد. این قرارداد که ادامه قرارداد سالت - ۱ که در سال ۱۹۷۲ به امضاء رسید، می‌باشد، هدف آن تنظیم افزایش تعداد موشک‌اندازهای دوربرد و هواپیماهای بمبافکن که هر طرف قرارداد ممکن است داشته باشد، است. اگرچه آمریکا این قراردادها را امضاء کرده است لیکن این قراردادها نتوانسته مانع از افزایش روزافزون زرادخانه اتمی آمریکا گردد.

۵۸ - آپارتاید (Apartheid)، بمعنی نژادپرستی و تبعیض و تفکیک نژادی در تمام سطوح سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است. مظهر این سیاست، حکومت نژادپرست آفریقای جنوبی است و معمولاً مترادف با آن می‌باشد.

۵۹ - سازمان وحدت آفریقا (Organization of African Unity - O.A.U.)، در زمینه مبارزات مردم آفریقا برای کسب استقلال، در سال ۱۹۶۳ تاسیس گشت و هدف از ایجاد آن تلاش جهت وحدت کشورهای آفریقایی، هماهنگی و تشدید همکاری میان این کشورها و فعالیت برای برانداختن هرگونه استعمار و همکاری با مجامع بین‌المللی، از جمله سازمان ملل متحد، جهت دستیابی

به این اهداف می‌باشد. بیش از ۴۰ کشور آفریقایی عضو این سازمان می‌باشند.

۶۰ - سازمان خلق جنوب غربی آفریقا - سوآپو (South West Africa People's Organization - SWAPO)، از اواسط دهه ۱۹۶۰ مبارزه مسلحانه علیه رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی را برای کسب استقلال نامیبیا آغاز کرد. رهبری این سازمان را سام نجوما (Sam Nujoma)، به عهده دارد و پایگاه توده‌ای آن در شمال نامیبیا و در مرز با آنگولا یعنی مردم اوامبو (Ovambo)، که بیش از ۵۰ درصد جمعیت نامیبیا را تشکیل می‌دهند، قرار دارد. سازمان سوآپو در اکثر مناطق نامیبیا پشتیبان و حامی دارد.

۶۱ - فریاد لارس (Cry of Lares)، اشاره به یک شورش استقلال طلبانه پورتوریکو است که در سال ۱۸۶۸ توسط دکتر رامون امتریوتانسس (Ramón Emeterio Betances)، در شهر لارس رهبری شد. این شورش بوسیله قوای اسپانیولی سرکوب شد.

۶۲ - پیمان آند (Andean Pact) یک پیمان منطقه‌ای است که در سال ۱۹۶۹ مابین کشورهای پرو، بولیوی، اکوادور، کلمبیا و ونزوئلا منعقد گشت. پیمان آند، که مقر آن در لیما، پایتخت پرو است، همکاری‌های اقتصادی در زمینه‌های مختلف از جمله فنی و صنعتی و نیز روابط تجاری و بازرگانی بین کشورهای عضو را برنامه‌ریزی و پیشنهاد می‌کند.

۶۳ - کنفرانس سازمان ملل برای تجارت و توسعه - وونکتاد (United Nations Conference on Trade and Development - UNCTAD) در سال ۱۹۶۴ با شرکت ۱۲۲ کشور جهان در زنجو تشکیل گردید و هدف آن افزایش مبادلات بازرگانی و اقتصادی بین کشورها، بخصوص کشورهای در حال توسعه، بود. این سازمان که بعداً بعنوان یکی از سازمان‌های وابسته به سازمان ملل متحد به فعالیت‌های خود ادامه داد، هر دو سال یکبار تشکیل جلسه داده و مسائل و مشکلات اقتصادی کشورهای عقب‌افتاده را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

۶۴ - گروه ۷۷ (Group of 77)، یک بلوک از کشورهای در حال توسعه است که پیشنهادات و قطعنامه‌هایی در مورد مسائل مربوط به اقتصاد و توسعه را برای سازمانهای مختلف وابسته به سازمان ملل تهیه می‌نماید. این سازمان که در دهه ۱۹۶۰ با ۷۷ عضو تشکیل شد در سال ۱۹۸۱ بیش از ۱۲۲ عضو داشته است.

۶۵ - مذاکرات شمال - جنوب (Norht - South Negotiations)، به گفتگوهای بین سران کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری (اصطلاحاً شمال) و کشورهای در حال توسعه (اصطلاحاً جنوب) برای بحث و بررسی و نیز یافتن راه‌حل‌هایی جهت مسائل و مشکلات اقتصادی کشورهای در حال توسعه اطلاق می‌شود. نمونه‌ای از این گفتگوها، مذاکرات اجلاس سران در اواخر سال ۱۹۸۱ در کانکون

(Cancun)، واقع در مکزیک بود.

۶۶ - فدراسیون زنان کوبا (Federación de Mujeres Cubanas)، در ۲۳ اوت ۱۹۶۰ تشکیل شد. هدف از تشکیل این سازمان پرورش قابلیت‌های زنان و نیز درگیر کردن آنان در ساختن فعالانه جامعه سوسیالیستی است. این سازمان در ژانویه ۱۹۶۱، ۱۷ هزار عضو داشت و در سال بعد ۲۳۹۴۳۲ نفر و در حال حاضر حدود ۲/۵ میلیون نفر عضو و بیش از ۳۴ هزار شعبه دارد. برگزاری دوره‌های فنی برای تربیت زنان در رشته‌های مختلف، همکاری با شورای مدارس، همکاری با انستیتو ملی ورزش و تربیت بدنی جهت تشکیل کلوپ‌های ژیمناستیک مقدماتی، و نیز تشکیل کلاسهای کمکهای اولیه برای دفاع غیرظامی از دیگر فعالیتهای فدراسیون زنان کوبا است.

۶۷ - مادران مبارز برای تعلیم و تربیت (Militant Mothers for Education)، سازمانی است که عمدتاً زنان حامدار را در بر می‌گیرد و وظایف آن عبارتست از: رسیدگی به حضور و غیاب شاگردان، کمک به جمعها در مطالعه، مردی و حقی، کمک به امر نگهداری از مدارس، نظارت بر مصائبهای پیتاهنگار، و در صورت امکان حضور در کلاس درس بحای معلمین غایب. در این پروژه بیش از یک میلیون زن شرکت دارد.

۶۸ - ویلما اسپین (Vilma Espín)، زن مبارزی که علیه دیکتاتوری باتیستا، نقش مهمی در جنبش زیرزمینی در شهر سانتیاگوده کوبا ایفاء کرد. وی هماهنگ‌کننده فعالیتهای مخفی جنبش ۲۶ ژوئیه در ایالت اورینته بود. بعداً به سیرا ماسترارفت و در ارتش شورشی مسئولیتهای متعددی بعهده گرفت. اسپین از زنان بنیانگذار فدراسیون زنان کوبا در سال ۱۹۶۰ بوده و ریاست این سازمان را بعهده داشته است. او اکنون عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا است.

۶۹ - انجمن جوانان کمونیست (Unión de Jóvenes Comunistas)، در آوریل ۱۹۶۲ تشکیل شد. این انجمن از سال ۱۹۶۴ نقش مهمی در برخورد با مشکلات اقتصادی انقلاب داشته است. این انجمن بیش از ۴۰ هزار نفر از جوانان کوبا را بطور دائمی درگیر فعالیتهای داوطلبانه کشاورزی و ساختمانی نموده است. انجمن جوانان کمونیست با فعالیتهای خود در این جهت کار می‌کند که احساسات وطن‌پرستانه و همچنین انترناسیونالیستی را در میان جوانان کوبایی پرورش و توسعه دهد. این احساسات در علاقه آنها به کار و مطالعه و همبستگی با مبارزات انقلابی، ضدامپریالیستی و مترقیانه جوانان و مردم سراسر دنیا منعکس است.

۷۰ - سازمان پیشگامان (Pioneers' Organization)، ادامه‌دهنده سنن مبارزاتی انجمن پیشگامان است که در دهه ۱۹۳۰ در دوران دیکتاتوری ماچادو تشکیل شد. این سازمان که در آوریل ۱۹۶۱ با نام انجمن پیشگامان شورشی تشکیل شد، در سومین کنگره انجمن جوانان کمونیست در سال ۱۹۷۷ نام خود را به سازمان پیشگامان حوزه مارتی تغییر داد. این سازمان که از نونهالان و نوجوانان

کوبایی تشکیل شده با راهنمایی حزب کمونیست و انجمن جوانان کمونیست کوبا تربیت نسل جوان در اصول کمونیستی را بعهدہ دارد. عضویت در این سازمان داوطلبانه است و محدود به کلاس اول دبستان تا کلاس نهم دبیرستان تا سن ۱۴ سالگی می‌باشد. فعالیت‌های این سازمان بیشتر در حوزه تعلیم و تربیت است و اعضاء خود را علاوه بر داشتن روحیه وطن‌پرستی و انترناسیونالیستی، به مطالعه جدی و انجام تکالیف آموزشی خود به بهترین نحو، تشویق می‌کند. این سازمان تنها در سال ۱۹۷۸ بیش از ۳۳۹۱۲۰ عضو جدید را پذیرفته است و در حال حاضر تعداد کل اعضاء آن حدود ۲ میلیون نفر است.

۷۱ - ششمین کنفرانس سران جنبش کشورهای غیرمتعهده در سپتامبر ۱۹۷۹ در هاوانا برگزار شد که نمایندگان ۱۳۸ کشور در آن شرکت کردند. در همان زمان، ایالات متحده یک رشته تبلیغات وسیع جهانی علیه کوبا بعنوان "دست‌نشانده شوروی" براه انداخت و اعلام کرد که یک "بریکاد رزمی" شوروی را در کوبا کشف کرده است. بریکاد شوروی در حقیقت مربیان نظامی شوروی بودند که از اوایل دهه ۱۹۶۰ در کوبا بسر می‌برده‌اند.

۷۲ - بدنبال نخستین موج مهاجرت کوبایی‌ها به آمریکا در اوایل دهه ۱۹۶۰، واشنگتن ابتدا به امید اینکه در داخل کوبا نارضایتی را دامن بزند، مرزهای کشور خود را بروی این افراد بست. در پاسخ به این عمل، حکومت انقلابی کوبا بندر کاماریوکا (Camarioca) را به روی کشتی‌های آمریکایی باز کرد تا افرادی که می‌خواستند کوبا را ترک کنند، بتوانند به آمریکا بروند. در پاسخ به یک موقعیت مشابه، که حکومت آمریکا مهاجرت قانونی از کوبا به آمریکا را ممنوع اعلام کرده و در عین حال مهاجرت غیرقانونی از کوبا را، یعنی با توسل به خشونت، تشویق می‌کرد، حکومت کوبا بندر ماریل (Mariel) را در آوریل ۱۹۸۰ گشود. در نتیجه، ۱۰۰ هزار کوبایی، که از تشدید تخاصم بین انقلاب کوبا و امپریالیسم آمریکا بوحشت افتاده بودند، و نیز به امید دستیابی به رفاه بیشتر در ایالات متحده کشور را ترک کردند.

۷۳ - موریس بیشاپ (Maurice Bishop)، نخست‌وزیر جزیره کوچک گرانادا واقع در کارائیب از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ بود که در سال ۱۹۸۳ به قتل رسید. وی از بنیانگذاران جنبش نیوجسول (New Jewel Movement) در سال ۱۹۷۳ بود که مبارزه برای کسب استقلال گرانادا را علیه دیکتاتوری اریک گری (Eric Gairy)، رهبری کرد. و در ۱۳ مارس ۱۹۷۹ انقلاب گرانادا را به پیروزی رساند. وی در ۱۲ اکتبر ۱۹۸۳ بوسیله باندی در ارتش و حکومت و حزب تحت رهبری برنارد کورد (Bernard Coard) دستگیر و در ۱۹ اکتبر به‌مراه ۵ نفر دیگر از رهبران اصلی انقلاب گرانادا بقتل رسید. قتل موریس بیشاپ و دیگر رهبران انقلاب گرانادا راه را برای اشغال نظامی گرانادا در ۲۵ اکتبر همانسال بوسیله هزاران تفنگدار دریایی و رنجر آمریکایی هموار کرد و بدینوسیله انقلاب نابود شد.

۷۴ - در سالهای ۷۹ - ۱۹۷۸، کپک آبی مزارع تنباکوی کوبا را ویران کرد و وخسارات ناشی از آن هنوز در کوبا جبران نشده است. زنگ و یا لکه نیشکر در سال ۱۹۸۰ به تولید شکر کوبا لطمه شدیدی زد. در اواخر سال ۱۹۷۹ تب خوک آفریقایی در استان گوانتانامو کشف شد که منجر به کشتار وسیع خوک‌ها برای پیشگیری از این بیماری شد. سازمان جاسوسی سیا تاریخچه‌ای طولانی از پخش آفات و امراض کشاورزی در کوبا دارد. در سال ۱۹۶۸ یک متخصص که برای سازمان غذا و کشاورزی سازمان ملل متحد کار می‌کرد بجرم پخش آفت قهوه در کوبا دستگیر شد. در اثر این آفت قسمت اعظم محصول قهوه نابود شد. در سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ حکومت آمریکا از طریق مسموم کردن ابرها بوسله مواد شیمیایی، سعی بر آن داشت تا محصول شکر کوبا را از بین ببرد. و در سال ۱۹۷۱ سازمان سیا موفق شد تا مرض تب خوک را در کوبا پخش کند که منجر به شیوع این بیماری گشت.

۷۵ - در تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۷۶، یک هواپیمای مسافربری کوبایی که ورزشکاران جوان این کشور را از وروغلا به کوبا می‌گرداند، بر فراز منطقه باربادوس منفجر گردید. در این حادثه همه ۷۳ نفر مرخص این هواپیما کشته شدند. در ماه اکتبر ۱۹۷۶، فیدل کاسترو طی نطقی اعلام کرد که، سازمان سیا در اقدام این هواپیمای کوبایی دست داشته است و در این اقدام از تروریست‌های ضد انقلابی کوبایی استفاده کرده است.

۷۶ - پدرو اورنیر کابرا (Pedro Ortiz Cabrera)، یک سرباز ۲۷ ساله کوبایی بود که در اول آوریل ۱۹۸۰، هنگام محافظت از سفارت پرو توسط برخی عناصر لومین که می‌خواستند بطور خشونت‌آمیز وارد سفارت پرو شوند بقتل رسید.

۷۷ - بحران اکتبر یا بحران کارائیب اشاره به بحرانی است که در ماه اکتبر ۱۹۶۲ بدنبال موافقت کوبا در مورد استقرار موشک‌های اتمی دفاعی شوروی در خاک کوبا ایجاد شد. این موشک‌ها برای جلوگیری از حمله‌ای نظیر حمله خلیج خوک‌ها از جانب امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب کوبا، در این کشور استقرار یافته بودند. حکومت کندی، که در نظر داشت حتی به قیمت یک جنگ هسته‌ای و نابودی دنیا انقلاب کوبا را بخون بکشد، در نتیجه تصمیم شوروی مبنی بر خارج کردن این موشک‌ها از خاک کوبا و فشار افکار عمومی دنیا مجبور به تحمل کوبا گشت. بعدها رهبری فیدل کاسترو از این اقدام خروشچف، نخست‌وزیر شوروی، که بدون مشورت با حکومت کوبا اقدام به خارج کردن موشک‌ها از خاک کوبا نموده بود، انتقاد کرد.

۷۸ - در اوایل سال ۱۹۶۰، سازمان جاسوسی سیا از فعالیت دارودسته‌های مسلح ضدانقلابی در کوهستانهای اسکامبری (Escambray)، واقع در مرکز کوبا، در جهت براندازی حکومت کوبا پشتیبانی می‌کرد.

۷۹ - گابریل گارسیا مارکز (Gabriel García Márquez) (۱۹۲۸ -)، نویسنده و روزنامه‌نگار

معروف آمریکای لاتین و اهل کلمبیا، مولف رمان معروف صد سال تنهایی است که بخاطر آن جایزه ادبی نوبل را در سال ۱۹۸۲ دریافت داشت. وی که سالها در هاوانا، نیویورک و پایتخت‌های اروپایی خبرنگار بوده، در مبارزه برای حقوق بشر در آمریکای لاتین، در همکاری با دیگر روشنفکران و چهره‌های سیاسی، نقشی برجسته ایفاء کرده است. وی یکی از مدافعین برجسته انقلاب کوبا بشمار می‌رود. از دیگر آثار وی می‌توان پائیز رئیس قبیله یا پائیز پدرسالاری، وقایع‌نگاری یک مرگ از پیش اعلام شده و ساعت نحس را نام برد.

۸۰ - کارلوس فونسکا آمادور (Carlos Fonseca Amador)، تحت تاثیر پیروزی انقلاب کوبا و برپایه سنن مبارزاتی ساندینو جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست را در سال ۱۹۶۱ در نیکاراگوا پایه‌گذاری کرد. وی در سال ۱۹۷۶ در جریان یک عملیات علیه دیکتاتوری سوموزا به قتل رسید.

۸۱ - حکومت جاکوبو آربنز (Jacobo Arbenz)، طی سالهای ۱۹۵۱ الی ۱۹۵۴ دست به اصلاحاتی در زمینه ارضی و کارگری در گواتمالا زد و برخی از منافع آمریکا در آن کشور، از جمله شرکت یونایتدفروت، را مصادره کرد. این حکومت در سال ۱۹۵۴ بوسیله کودتایی که توسط سازمان جاسوسی سیا سازمان داده شده بود، سرنگون شد.

۸۲ - هومبرتو اورتگا (Humberto Ortega)، در سال ۱۹۶۵ به جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست پیوست و از سال ۱۹۷۱ تاکنون یکی از رهبران اصلی این جبهه بوده است. وی در حال حاضر عضو هیئت رهبری سراسری جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست و کمیته سیاسی آن، وزیر دفاع نیکاراگوا و فرمانده کل ارتش مردمی ساندنیست و میلیشای مردمی ساندنیست می‌باشد.

۸۳ - بنیتو حواریز (Benito Juárez) (۱۸۷۲ - ۱۸۰۶)، سیاستمدار مکزیک حدید بود. وی که در جوانی در حرفه وکالت از حقوق سرخپوستان محروم دفاع می‌کرد، مبارزات فراوانی را برای کسب استقلال علیه استعمار اسپانیا رهبری کرد. وی در سالهای ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۳ و ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۲ رئیس‌جمهور مکزیک بود.

۸۴ - معاهده مونیخ (Munich Pact)، از برگزاری کنفرانس مونیخ در ۲۹ الی ۳۱ سپتامبر سال ۱۹۳۸، ناشی شد. در این کنفرانس هیتلر، موسولینی، دالادیه (Daladier)، و چمبرلین (Chamberlain)، روسای کشورهای آلمان، ایتالیا، فرانسه و انگلستان شرکت داشتند. انگلستان و فرانسه در این کنفرانس با واگذاری قسمتی از خاک چکسلواکی به آلمان، هیتلر را خشنود ساختند، به این امید که با وی به توافق بر سر عدم درگیری دست یابند. اگرچه حتی چمبرلین از معاهده مونیخ بعنوان "دوران جدید صلح" نام برد لیکن، پیروزی سیاسی و روانی که هیتلر از این قرارداد بدست آورد، تنها راه را برای آغاز وحشتناکترین جنگ جهانی امپریالیستی در چند ماه بعد از انعقاد این معاهده هموار کرد.

۸۵ - انکیزاسیون (تفتیش عقاید) به دادگاههای سابق کلیسای کاتولیک برای سرکوب رافضیت گفته می‌شود. این نوع دادگاهها که در اواخر قرن پانزدهم تشکیل گردیدند، در اواخر قرن نوزدهم برجیده شدند. توماس تورکمدادا (۱۴۹۸ - ۱۴۲۰) (Tomás Torquemada)، اهل اسپانیا، دادستان کل این دادگاهها بود.

۸۶ - عقاید کینز (Keynesian Notions) منسوب به جان کینز، اقتصاددان معروف انگلیسی، است. مطابق این عقاید، برای درمان بحران‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری، حکومت میتواند برای احتیاج از بیکاری و ایجاد اشتغال، بیشتر از درآمدش خرج کند. بعلاوه، حکومت میتواند این اضافه مخارج را بصورت وام‌های کلان از بانکها تامین کند و در دوران رونق اقتصادی قرض‌هایش را به اتمام رسد، پرداخت کند. اما خود کینز در مشهورترین اثرش در بحبوحه رکود اقتصادی سال ۱۹۳۵ نوشت: "مخارج حکمی تنها شکلی بوده است که سیاستمداران وام‌های بسیار عمده را برای آن قابل توجه دانستند." از آنجایی که بحران‌های تناوبی اقتصاد سرمایه‌داری از تضادهای ذاتی این سیستم سرچشمه می‌گیرد. تدبیر کینز، هرچقدر هم که حساب شده باشند، نمی‌توانند از وقوع این بحران‌ها جلوگیری کنند. عواقب سیاستهای کینز، در واقع، چیزی جز تورم اقتصاد نیست.

۸۷ - جنبش خلق برای آزادی آنگولا - میلا (Movimento Popular de Libertação de Angola - MPLA) بعد از جنگ جهانی دوم و تحت تاثیر گسترش جنبش‌های ملی در آفریقا، بنیان نهاده شد. این جنبش که در ابتدا در میان افشار پائین روشنفکران از حمایت وسیعی برخوردار بود، در دهه ۱۹۶۰ مبارزه علیه اشغالگران پرتغالی را آغاز کرد. رهبری کوبا از سال ۱۹۶۵ یعنی هنگامیکه چه‌گوارا مبارزه چریکی در کنگو (زئیر کنونی) را آغاز کرد، با این جنبش شروع به همکاری نمود. با آغاز طغیان توده‌ای در پرتغال در سال ۱۹۷۴، این حکومت نیروهای خود را از آنگولا خارج کرد و به مستعمرات آفریقایی خود استقلال بخشید. در ژانویه ۱۹۷۵، میلا به‌همراه فنلا و اونیتا یک حکومت موقت ائتلافی در آنگولا تشکیل دادند. لیکن این ائتلاف در ماه آوریل از هم پاشید و پس از چند ماه، جنگ داخلی در آنگولا، که در یکسوی آن میلا و در سوی دیگری آن فنلا و اونیتا بودند، آغاز شد. با تجاوز آفریقای جنوبی به آنگولا در اکتبر ۱۹۷۵ و حمایت حکومت زئیر از این تهاجم و فنلا و اونیتا، حکومت کوبا به تقاضای میلا که قدرت را در دست داشت اقدام به اعزام نیرو به آنگولا کرد و تهاجم آفریقای جنوبی را شکست داد. آگوستینو نتو (Agostinho Neto)، رهبر میلا و حکومت فعلی آنگولا است.

۸۸ - جبهه آزادیبخش ملی آنگولا - فنلا (Frente Nacional de Libertação de Angola - FNLA) در دهه ۱۹۵۰ و برپایه جنبش ملیت باکونگو (Bakongo)، در شمال آنگولا، بنیان نهاده شد. در دهه ۱۹۶۰، سازمان سیا به آن کمک مالی می‌نمود تا در صورت شکست پرتغال این سازمان از منافع آمریکا در آنگولا دفاع کند. با بیرون رفتن پرتغالی‌ها از آنگولا در سال ۱۹۷۵، آمریکا این حمایت را افزایش داد. این سازمان در اکتبر ۱۹۷۵ و در اتحاد با رژیم نژادپرست آفریقای

جنوبی در مبارزه برای سرنگونی حکومت میلا در آنگولا شرکت نمود.

۸۹ - اتحاد ملی برای استقلال کامل آنگولا - اونیتا (União Nacional para Independência Total de Angola-UNITA) توسط یوناس ساویمبی (Jonas Savimbi)، و از اشعاب از فنلا در سال ۱۹۶۵ پدید آمد. این سازمان گرچه در ابتدا با مارزین در آنگولا و نیز مهاجرین در زئیر تماسی نداشت لیکن پس از مدتی و شرکت کردن در مبارزه برای کسب استقلال آنگولا، در منطقه مرکزی و جنوب آنگولا نفوذ و حمایت فراوانی کسب کرد. این سازمان در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰ ادعا کرد که از هیچ دولت خارجی کمک مالی دریافت نمی‌دارد. اونیتا پس از متلاشی شدن حکومت موقت ائتلافی در سال ۱۹۷۵، در اتحاد با رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی مبارزه برای سرنگونی حکومت میلا را آغاز کرد.

۹۰ - موسی چومبه (۱۹۶۹ - ۱۹۱۹) (Moise Chombe)، هنگامیکه جمهوری کنگو (زئیر کنونی) در سال ۱۹۶۰ به استقلال از بلژیک دست یافت، تلاشی ناکام در جهت جدایی ایالت کاتانگا (Katanga) از کنگو را رهبری کرد. وی، مدتی بعد، از طرف سازمان ملل متهم به همکاری در قتل پاتریس لومومبا در سال ۱۹۶۱ گشت. هنگامیکه تلاشهای جدایی طلبانه موسی چومبه با شکست مواجه شد، در سال ۱۹۶۳ به تبعید فرستاده شد. لیکن در سال ۱۹۶۴ به نخست‌وزیری حکومت آشتی ملی در کنگو رسید. موسی چومبه در سال ۱۹۶۵ از حکومت کنار گذاشته شد و در سال ۱۹۶۶ متهم به خیانت شد و به تبعید در اسپانیا فرستاده شد. وی غیابا محکوم به مرگ شد و در ژوئن سال ۱۹۶۷ هواپیمایی که حامل وی بود به الجزایر ربنده شد و در آنجا زندانی شد و تا زمان مرگش ممنوع‌الملاقات بود.

فهرست اعلام

اشخاص

ت

- آدامز، جان : ص ۲۵
 آربنز، جاکوبو: ص ۳۸۱، ۴۶۷، ۶۶۳، ۶۷۹
 آرگونس: ص ۱۲۴
 آرگوئیس، راثول دیاز: ص ۵۸۶
 آرگوئیو، راثول: ص ۶۰۱
 آروسه مهنا: ص ۱۷۱
 آریسمندی، رودنی: ص ۴۰۱
 آسکونسه، مانوئل: ص ۵۱۱
 آکوستا، آرماندو: ص ۴۰۴، ۴۸۰
 آگرومنته، ایگناسیو: ص ۱۲۷، ۶۷۰
 آلن، ریچارد: ص ۶۱۵
 آلنده، سالوادور: ص ۲۶۱، ۳۳۸، ۶۰۶
 آلوارادو، ولاسکو: ص ۳۳۸
 آمادور، کارلوس فونسکا: ص ۷۶۹، ۳۶۳، ۶۷۹
 آیزنهاور، دوايت: ص ۵۲، ۶۸

ب

- باتیستا، فولگنسیو: ص ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲
 ۳۳، ۳۶، ۶۴، ۷۹، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۶۱
 ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۴۳
 ۵۸۷، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۹، ۶۷۶
 باریوس، ترینو: ص ۲۴۴
 بالاکوئر، هواکین: ص ۶۷۲
 بتانسس، رامون امتریو: ص ۶۷۵
 بتانکورت، حوان آنتونیو: ص ۱۴۵، ۱۴۶
 بتانکورت، رامولو: ص ۱۷۱، ۱۸۴، ۲۱۵، ۲۱۶

الف

- اچمواریا، حوزه آنتونیو: ص ۷۹، ۸۰، ۸۱
 ۸۲، ۸۴، ۱۵۲، ۲۴۷، ۶۶۳
 اچمواریا، لویناس: ص ۱۲۵
 اروپسا، حوان: ص ۲۱۲
 اسپارتاکوس: ص ۸۳
 اسپین، ویلما: ص ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۲۵، ۴۰۴، ۶۷۶

پرادو: ص ۱۷۰، ۱۷۱
 پراتا، پدرو، رودریگز: ص ۵۹۰
 پرز، حوزہ ماریا: ص ۱۲۶
 پرز، کارلوس آندرس: ص ۲۰۴، ۳۶۱، ۵۸۵
 پرون: ص ۱۷۰، ۶۶۳
 پریو: ص ۱۶۲
 پلات، ہیچکاک: ص ۲۶، ۶۶۶
 پنیا، پنیا: ص ۲۴۴
 پورٹیو، لویز: ص ۴۹۵
 پومپا، فیدل: ص ۱۲۳، ۱۲۵
 پونسہ، گی یرموگارسیا: ص ۲۰۴، ۲۲۶
 پیکرینک: ص ۴۶۹
 پینتو، تیرسو: ص ۲۱۴
 پینوشہ، آگوستو: ص ۲۶۱، ۴۷۴، ۴۹۲

ت

تاچر، مارگارت: ص ۶۱۶
 ترنر، ویلیام دبلیو: ص ۴۷۲
 تروچیو، رافائل: ص ۲۸
 تورز، حولیان: ص ۲۴۴
 تورکمادا، توماس: ص ۴۶۴، ۶۸۰
 توریہیو: ص ۳۸۱
 توماس مقدس: ص ۵۰

ج

جایاواردہنہ، جونیوس: ۲۵۱
 جفرسون، توماس: ص ۷۴، ۵۱۷

چ

چاندرا: ص ۳۵۷
 چمبرلین: ص ۶۷۹
 چومبہ، موسی: ص ۵۹۱، ۶۶۷، ۶۸۱
 چہگوارا، ارنستو: ص ۱۷۵، ۳۰۸، ۵۸۶، ۵۹۰
 ۵۹۱، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۶۳

۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶
 برانت، ویلی: ص ۶۲۱
 براوو، دوگلاس: ص ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳
 ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶، ۶۷۱
 براوو، فلاویو: ص ۵۸۶
 برک، آرلی: ص ۵۴
 برنباوم، موریسام: ص ۲۱۲
 بریجر، اسٹابلر: ص ۵۶
 برنلا، احمد: ص ۶۷۱
 بنیئر، کراڈو: ص ۵۱۲
 بوٹ، بینر: ص ۴۶۰
 بورجس، ایگناسیو ابریئان: ص ۲۰۳، ۲۰۴
 ۲۱۱
 بورجس، حولیا ابریئان: ص ۲۰۳، ۲۰۴
 ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲
 ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۳

بوخاریس، ہیکلائی: ص ۶۰۹
 بورگہ، توماس: ص ۴۸۳، ۴۹۷، ۴۹۸
 بوش، جورج: ۴۸۳، ۴۹۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۷
 ۶۱۵
 بوش، حوان: ص ۳۵۷، ۶۷۲
 بولیوار، سیمون: ص ۸۳، ۶۶۸
 بومدین، ہواری: ص ۱۷۴، ۲۵۱، ۴۱۳، ۶۷۱
 بیشاپ، موریس: ص ۳۳۵، ۳۵۷، ۴۰۱، ۶۶۵
 ۶۷۷
 بیلز، کارلتون: ص ۷۴، ۶۶۸

پ

پاپ، پل دوم: ص ۶۶۵
 پاز: ص ۱۳۲
 پاستورینو: ص ۳۵۷
 پاسکیر آندرس: ص ۲۰۵، ۲۴۵
 پالمہ، اولاف: ص ۶۰۴
 پتکوف، تئودورو: ص ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۲۶

ح

حوارز، بنیتو: ص ۴۳۶، ۶۷۹
 حیمنز، پرز: ص ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰
 حییتو: ص ۵۹۴

خ

خروشچف، نیکیتا: ص ۳۷، ۵۵، ۶۲، ۱۷۷، ۶۷۸

د

دالادیه: ص ۶۷۹
 دانتیه: ص ۵۶
 داوینچی، لئونارد: ص ۵۶
 دعائی، حجت الاسلام محمود: ص ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۰
 دوآرته، حوزه ناپلئون: ص ۵۰۷
 دوگل، شارل: ص ۵۹۰، ۶۱۴
 دیاز، آدولفو: ص ۶۶۶
 دین - دیم، نکو: ص ۲۴۰

ر

ردوندو، سیرو: ص ۱۳۲
 رستریو، لراس: ص ۲۳۹، ۲۴۰
 روبرتو، هولدن: ص ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۰۲
 روحاس، پدرو: ص ۲۴۴
 رودریگز، استرلیلیا دیاز: ص ۵۹۵، ۶۰۵
 رودریگز، حوزه گرگوریو: ص ۲۴۲
 رودریگز، کارلوس رافائل: ص ۱۱۸، ۶۷۰، ۶۷۴
 روزولت، فرانکلین: ص ۴۹۳
 روکا، بلاس: ص ۱۱۸، ۶۷۰
 ریگان، رونالد: ص ۳۵۳، ۳۸۵، ۳۹۳، ۴۰۴، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۸۴، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۹، ۵۱۷، ۵۱۸، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۸

ژ

ژولین، کلود: ص ۶۱۷
 زیسگاردستن، والری: ص ۶۲۲

س

سادات، انور: ص ۲۶۱، ۴۸۷
 سارتر، ژان پل: ص ۲۵، ۶۶۸
 سامرین، هنگ: ص ۶۷۴
 سانتاماریا، هایدیه: ص ۱۲۴
 سانتوس، انریکه دوس: ص ۵۹۰
 سانچز، دومینگو: ص ۲۴۵
 ساندز، بابی: ص ۴۶۳
 ساندینو، آگوستوسازار: ص ۴۴، ۳۱۱، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۸۰، ۴۰۷، ۴۶۴، ۴۶۶
 ساویمبی، یوناس: ص ۵۸۷، ۶۸۱
 سروان شرایبر، ژان ژاک: ص ۶۱۷
 سزار: ص ۱۳۰
 سپدس، کارلوس مانوئل ده: ص ۸۲، ۱۲۷، ۶۶۸
 سکوتوره، احمد: ص ۶۷، ۵۹۰، ۶۶۷
 سن، دلفین: ص ۵۱۱
 سوارز، آدولفو: ص ۶۷۲
 سوتو روحاس، ویکتور رامون: ص ۲۴۴
 سوزوکی، زنکو: ص ۶۲۰
 سوکارنو: ص ۴۱، ۶۶۶
 سومالیوت، گاستون: ص ۵۹۱
 سوموزا، آناستازیو: ص ۲۱۴، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۱۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۰۷، ۴۶۴، ۴۶۵، ۶۷۹
 سوئیزی، پل: ص ۲۶۱
 سیحاس، آلفردو: ص ۲۰۸
 سیلوا، پدرو مدینا: ص ۲۱۴، ۲۳۶
 سیهانوک، نوردوم: ص ۲۶۱

سین فونگوس، کامیلو: ص ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۷۵، ۶۶۳

ش

شاه، محمدرضا: ص ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۷، ۳۵۳، ۳۵۴، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۶۹
شاه‌حسن: ص ۶۷۳

ع

عبدالناصر، جمال: ص ۶۷، ۲۷۹، ۶۶۷

ف

فراک، والدو: ص ۷۴، ۶۶۸
فرانکو، فرانسیکو: ص ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۶۱۴، ۶۶۷، ۶۶۸
فرت، مایلز: ص ۲۴۹
فرناندر، حوره: ص ۳۱۳، ۵۲۷، ۵۲۸
فروندیزی: ص ۱۷۰، ۱۷۱
فریاس، سیرو: ص ۱۳۲
فریاس، لئوپولدوسینتراس: ص ۶۰۴
فریدمن، میلتن: ص ۶۱۸
فریزر: ص ۴۶۹
فوسیک، جولیس: ص ۱۲۶
فیگه‌روا، پریه‌تو: ص ۲۰۸
فینلای، کابوس: ص ۵۳۴، ۵۴۱، ۵۵۹

ک

کابرال، آمیلکار: ص ۵۹۲
کابرا، پدرو اورتیز: ص ۳۴۰، ۶۷۸
کاراتالا: ص ۱۴۴
کارپیو، کایتانو: ص ۴۰۰
کارتایا: ص ۱۷۶
کارتز، جیمی: ص ۳۲۶، ۳۵۳
کاردنال، ارنستو: ص ۶۶۵

کارکس، فردی: ص ۲۱۱، ۲۳۶
کارلوتای سیاه: ص ۵۹۳
کارمونا، دوناتو: ص ۲۴۵
کاروالهو، اتلو سارایواده: ص ۵۹۰
کاسترو، راثول: ص ۱۶، ۱۱۹، ۵۷۲
کاستون، پدرووگا: ص ۲۱۴
کامپوس مارتینز: ص ۲۳۱
کاولی: ص ۱۲۵

کاوایلا، لورن: ص ۵۹۱
کائوتسکی، کارل: ص ۶۰۹، ۶۱۰
کائوکی: ص ۲۴۰

کراکر، چستر: ص ۴۶۰، ۴۶۲
کرک باتریک، جین: ص ۵۰۹
کروز، حوزه رامیرز: ص ۴۰۴
کلمب، کریستوف: ص ۴۶
کندی، جان: ص ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۶۷۸
کندی، رابرت: ص ۴۷
کورد، برنارد: ص ۶۶۵، ۶۷۷
کولاس، ویکتور شوگ: ص ۶۰۳
کومته، آگوست: ص ۶۶۵
کیسینجر، هنری: ص ۵۸۵، ۶۰۴
کینز، جان مینارد: ص ۴۹۳، ۶۸۰

گ

گاریا، گییرمو: ص ۱۲۴
گاروچو: ص ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳
گراندس، مونیوس: ص ۶۶۸
گراو: ص ۱۶۲
گری، اریک: ص ۲۵۷، ۶۷۷
گوبلز: ص ۴۶۵، ۵۰۵، ۵۰۶
گودوین، ریچارد: ص ۴۶۹
گولارت: ص ۱۷۲
گومز، ماکسیمو: ص ۸۳، ۱۲۷، ۱۹۶، ۶۶۹، ۶۷۰

گونزالس، رافائل بالتازار: ص ۲۴۳

گوورنور، لیویا: ص ۲۴۳

گهرا، آنکل: ص ۲۴۵

گیتمراس، آنتونیو: ص ۸۷، ۱۲۴، ۶۶۹

ل

لاندی: ص ۳۲۰

لانسديل، ادوارد: ص ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱

لايرت، گرمان: ص ۲۱۴، ۲۳۶

لزکانو: ص ۵۳۳

لنین، ولادیمیر ایلیچ: ص ۸۸، ۹۸، ۱۱۲،

۴۸۵، ۴۹۰، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳،

۶۱۴، ۶۱۷، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵

لوپز، پانچو: ص ۱۴۰

لوپز، حولیان: ص ۵۰۸

لومپارت، هکتور رودریگز: ص ۵۵۱

لومومبا، پاتریس: ص ۶۵، ۵۹۱، ۶۶۶، ۶۸۱

لووهر، آلبرتو: ص ۲۴۴

لوئی چهاردهم: ص ۱۴۳

لینکلن، ابراهام: ص ۷۲، ۷۴، ۵۱۷

لئون، ایتیل: ص ۹۷

لئونی، راثول: ص ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱،

۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱،

۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۶۷۲

م

ماچادو: ص ۶۶۹

ماچادیتو: ص ۵۲۳، ۵۳۹

مارتی، حوزه: ص ۸۳، ۸۷، ۱۲۷، ۱۹۶، ۲۱۲،

۲۱۳، ۴۳۸، ۵۱۷، ۵۸۹، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۶

مارتین، آمریکو: ص ۲۲۹، ۲۳۱

مارتینز، ماکسیمیلیانو: ص ۴۶۴

مارکز، پومپیو: ص ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۲۶

مارکز، گابریل گارسیا: ص ۳۵۷، ۵۸۵، ۶۷۸

مارکز، گرگوریو لونار: ص ۲۱۱، ۲۳۶

مارکس، کارل: ص ۶۲، ۴۷۹، ۴۹۰، ۶۰۹، ۶۲۰

۶۲۱، ۶۲۴، ۶۷۱

ماسئو: ص ۸۳، ۸۷، ۱۲۷، ۱۹۶، ۲۳۱، ۶۶۹

مالاور، فلیپه: ص ۲۰۵، ۲۴۵

مانتوس: ص ۵۹۰

مانتی یا، مانوئل: ص ۲۰۷

مانلی: ص ۳۷۲

مانوئیت، الیاس: ص ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰،

۲۱۲، ۲۳۵، ۲۳۶

مائو: ص ۲۱۲

مريدا، سائز: ص ۲۲۹

مزونس، آلبرتو روداس: ص ۲۴۳

مک کارتی، جوزف: ص ۴۶۹

مک کان: ص ۴۶۹

مک مانوس، جرج: ص ۴۷۰

ملک فاروق: ص ۶۶۷

منندز، حسوس: ص ۱۲۶

موبوتو، سه سه سکو: ص ۶۴، ۶۵، ۵۹۴، ۶۶۷

موحال: ص ۱۴۴، ۱۴۶

موحیکا، هکتور: ص ۲۰۴، ۲۱۰

مورا، رینالدو: ص ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸

مورالس، پاخاریتو: ص ۱۶۱

موزوروا، آبل: ص ۲۵۸، ۶۷۳

موسولینی، بنیتو: ص ۷۲، ۳۸۲، ۶۶۸، ۶۷۹

موگابه، روبرت: ص ۶۷۳

موننگمری: ص ۱۶۱

مونته رو، رافائل سیمون: ص ۲۴۳

مونیز، فردی: ص ۲۲۵، ۲۲۶

میتران، فرانسوا: ص ۴۴۹، ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۲

میس، ادوین: ص ۶۱۵

مینگا: ص ۵۹۰

مییا، هولیو آنتونیو: ص ۸۴، ۸۷، ۱۲۶، ۱۲۷،

۱۳۰، ۶۶۹

ن

- ناوارو، ریکاردو: ص ۲۴۳
 نتو، آگوستینو: ص ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۹۲،
 ۶۰۴، ۶۸۰
 نجوم، سام: ص ۶۷۵
 ندالو: ص ۵۹۰
 نکرویه، قوام: ص ۶۷، ۶۶۷
 نواک، رابرت: ص ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸
 نوش، رنه‌ده‌لا: ص ۳۴۵
 نیکسن، ریچارد: ص ۵۹، ۴۷۲، ۴۷۳

و

- واره‌لا: ص ۱۲۶
 واشنگتن، جورج: ص ۷۴، ۵۱۷
 واین‌برگر، کاسپر: ص ۴۵۹
 وایه، سرحدول: ص ۱۲۴، ۵۳۷، ۵۴۲، ۵۵۳
 ورا ارنستو: ص ۹۷
 وگا، ایوت: ص ۵۲۳
 ونتورا: ص ۱۴۴

- وی‌گا، روبرتو: ص ۳۵۷، ۴۰۴
 وینستون، هنری: ص ۱۱۲
 ویوو، رائل والدس: ص ۹۷
 ویه‌گاس، خوان فرانسیسکو: ص ۲۴۳
 وینا: ص ۱۲۶

ه

- هاروی، ویلیام: ص ۴۶۹
 هرا، ازه‌کییل: ص ۱۴۰
 هرئاندز، حسوس ماریا: ص ۲۴۴
 هلمز، ریچارد: ص ۴۷۰
 هیتلر، آدولف: ص ۷۲، ۳۸۳، ۴۶۵، ۴۸۹،
 ۵۰۵، ۵۰۶، ۶۶۸، ۶۷۹
 هیک، الکساندر: ص ۴۵۹، ۵۱۷، ۶۱۵
 هینکل، وارن: ص ۴۷۲

ی

- یانوسا: ص ۱۳۹، ۱۴۰
 یدیکوراس: ص ۱۷۰، ۱۷۱
 ینگ‌ساری: ص ۲۶۱

- السالوادور: ص ۱۶۹، ۳۵۵، ۳۲۷، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۶۲۲
- الکاتوتو: ص ۱۲۳
- اندونزی: ص ۵۹، ۶۱، ۶۶۶
- انگلستان (بریتانیا): ص ۶۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۹۴، ۳۷۲، ۴۴۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۹۲، ۵۶۷، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۶۷، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۹، ۶۸۰

ب

- بادگان مونگادا: ص ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۲، ۳۷۱، ۵۲۵
- باراکوت: ص ۲۸، ۶۰، ۱۶۵، ۱۶۹
- باریس: ص ۲۶۳، ۵۵۵
- بایکستان: ص ۲۵۲، ۴۶۱، ۶۷۲
- باناما: ص ۷۳، ۲۶۲، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۴۰، ۳۵۶، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۸۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۳، ۵۰۸
- برتغال: ص ۴۰۱، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۸۰
- پرتوریا: ص ۲۵۹
- پرو: ص ۶۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۰۹، ۲۸۲، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۵۶، ۶۶۹، ۶۷۵، ۶۷۸
- پروس: ص ۱۴
- پلازادل سیلنسیو: ص ۱۸۴
- پلایاژیرون: ص ۸۵، ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۷۲، ۱۸۱، ۳۴۸، ۳۶۲، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۳۷، ۵۲۵، ۵۵۱، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۶، ۶۷۸
- پلایالارکا: ص ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۲
- پنوم پن: ص ۶۷۳
- پورتوریکو: ص ۲۶، ۴۴، ۶۰، ۷۳، ۱۹۶، ۲۶۲
- اوتوا: ص ۶۲۲
- اورکیتاس: ص ۵۸۱
- اوروگوئه: ص ۱۷۲
- اوریشته: ص ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۶۰، ۳۲۷، ۶۷۶
- اوکیناوا: ص ۷۱
- اوگاندا: ص ۲۶۱، ۲۶۲
- اوماها: ص ۷۳
- ایتالیا: ص ۷۲، ۱۸۹، ۴۴۹، ۵۶۳
- ایران: ص ۶۱، ۲۵۲، ۲۸۲، ۳۲۵، ۳۵۴، ۳۵۵، ۶۷۲
- ایرلند: ص ۴۶۳، ۴۶۴
- ایریان غربی: ص ۵۹

ب

- باراکوآ: ص ۳۰۸، ۵۴۸
- باربادوس: ص ۳۳۷، ۳۴۰، ۵۹۳، ۶۷۸
- بانکوک: ص ۴۵۵
- بایامو: ص ۱۲۳، ۵۴۴، ۵۴۶
- بازاویل: ص ۵۸۶، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۶
- برزیل: ص ۶۰، ۱۷۲، ۳۱۲، ۴۶۰، ۴۹۹
- برلین شرقی: ص ۱۸۷
- برلین غربی: ص ۱۸۲
- بلژیک: ص ۳۹، ۵۹۱، ۶۶۷

خلیج فارس: ص ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۸۳

۲۸۱، ۲۸۲، ۳۵۶، ۳۶۶، ۳۸۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۶۷۵

د

دارالسلام: ص ۵۹۱

دلالتاندو: ص ۵۸۸، ۵۸۹

دومینیکن: ص ۲۵۲، ۴۹۹، ۶۶۳، ۶۷۰، ۶۷۲

دهلی نو: ص ۴۴۳

پونتاده مایسی: ص ۱۲۰

پونتانگرا: ص ۵۸۸

پوئرتو کابزاس: ص ۳۶۲، ۳۸۱

پینار دل ریو: ص ۱۳۲، ۴۰۸

ت

تانزانیا: ص ۲۶۲، ۵۵۳، ۵۹۱

تایوان: ص ۴۳۷

ترکیه: ص ۶۷۲

ترینیداد: ص ۴۶۸، ۵۷۵

توباگو: ص ۴۶۸

توناس: ص ۵۴۴، ۵۴۶

ج

جامائیکا: ص ۳۴۰، ۳۷۲، ۳۷۵، ۴۶۸

جزائر دومینیک: ص ۴۶۸

جزائر سوان: ص ۵۲

جزائر کاپه ورده: ص ۲۵۶، ۵۹۷

جزائر کوراسائو: ص ۴۶۸

جزیره جوانان (جزیره پابنز): ص ۵۵۵، ۵۷۶

جورج تاون: ص ۵۹۷

جیکی: ص ۵۸۱

ج

چکسلواکی: ص ۳۱۹، ۶۷۹

چین (جمهوری خلق): ص ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۲۱۳،

۲۶۰، ۲۶۱، ۴۶۱، ۴۹۶، ۶۲۰

خ

خاورمیانه: ص ۷۰، ۲۷۸، ۳۸۳، ۴۶۰، ۶۱۷

خلیج خوکها: ر. ک. پلایاژیرون

خلیج صیدا: ص ۴۶۲

ر

رانچوبویروس: ص ۵۴۰

راین: ص ۷۳

رگلا: ص ۱۳۹

رنته: ص ۱۸۴

رودزیا: ص ۲۷۶، ۲۷۷

روهر: ص ۷۳

ریواس: ۳۷۲

ز

زامبیا: ص ۲۷۶، ۵۸۷

زنگبار: ص ۵۹۱

زیمبابوه: ص ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۶،

۲۷۷

ژ

ژاپن: ص ۷۳، ۱۸۹، ۳۵۴، ۴۷۹، ۵۶۳، ۶۱۱،

۶۱۲، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۶۶

ژنو: ص ۶۷۵

س

سااوریمو: ص ۵۸۸

ساحل طلا: ص ۶۶۷

ساده باندیرا: ص ۵۸۹

سانتادومینگو: ص ۴۴، ۲۱۴، ۳۸۰، ۴۹۹، ۶۷۲

سانتا کلارا: ص ۱۰۸، ۳۱۵

ف

فرانسه: ص ۶۱، ۷۳، ۱۸۹، ۳۲۷، ۴۰۱،
 ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۹۷،
 ۵۰۶، ۵۵۱، ۵۹۰، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۸،
 ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۶۷، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۹،
 فلسطین: ص ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱،
 ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۴۶۰، ۴۶۲،
 فلوریدا: ص ۴، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۹،
 فیلادلفیا: ص ۴۹۷، ۶۶۷،
 فیلیپین: ص ۶۱، ۲۵۲

ق

قاهره: ص ۲۰۹
 قبرس: ص ۲۸۰
 قطر: ص ۶۱

ک

کابوده سان آنتونیو: ص ۱۲۰
 کابیندا: ص ۵۸۸، ۵۹۲، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۲
 کاتانگا: ص ۶۶۷، ۶۸۱
 کاتوفه: ص ۶۰۱
 کاراکاس: ص ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶،
 ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵،
 ۲۱۶، ۲۴۳، ۵۸۵
 کارمونا: ص ۵۸۶
 کاستاریکا: ص ۴۵، ۴۶، ۶۰، ۲۵۲، ۲۸۲
 کاماریوکا: ص ۳۲۷، ۳۴۲، ۳۴۳، ۶۷۷
 کاماگوئه: ص ۵۳۳، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶،
 ۵۵۹، ۵۹۵
 کامپوجیه (کامبوج سابق): ص ۲۶۱، ۲۶۲،
 ۴۰۱، ۵۵۱، ۵۵۳، ۶۷۳، ۶۷۴
 کامرون: ص ۵۹۰

سانتیاگوده کوبا: ص ۱۵۹، ۵۲۴، ۵۴۴، ۵۴۵،
 ۵۴۷، ۵۴۸
 سان پدروده کوتا: ص ۶۰۰
 سانکتی اسپیریتوس: ص ۵۴۶، ۵۴۷
 سائوتومه و پرنسیپه: ص ۲۵۶
 سن بارتلمی: ص ۴۶۸
 سن بلاس: ص ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳
 سنت لوسیا: ص ۲۵۲
 سنگاپور: ص ۲۳۷
 سورینام: ص ۲۵۲
 سوریه: ص ۲۵۷، ۲۶۴
 سوئیس: ص ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶
 سیرالئون: ص ۵۹۰
 سیرامائسترا: ص ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۵۳، ۳۳۲،
 ۳۰۸
 سیگوده آویلا: ص ۳۷۱، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸،
 ۵۴۶، ۵۴۷

ش

شیکاگو: ص ۴۹۲
 شیلی: ص ۶۰، ۱۷۲، ۲۰۹، ۳۷۵، ۳۸۲، ۴۰۱،
 ۴۸۷، ۴۹۲

ص

صحرا: ص ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۷، ۳۲۴،
 ۶۷۳

ع

عراق: ص ۶۱، ۳۵۵، ۴۶۱
 عربستان سعودی: ص ۶۱، ۴۸۷

غ

غنا: ص ۶۷، ۶۶۷

گینه-بیسائو: ص ۲۵۶، ۴۰۱، ۵۹۰، ۵۹۳

گویان: ص ۳۴۰، ۵۹۷

گینه: ص ۵۹۰، ۶۶۷

ل

لاسویاس: ص ۱۳۱، ۵۸۱

لاکارتاده مکزیکو: ص ۸۱

لانگ آیلند: ص ۴۷۲

لائوس: ص ۲۶۱، ۴۰۱

لبنان: ص ۲۶۴، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳

لسوتو: ص ۲۷۶

لندن: ص ۲۶۳

لوآندا: ص ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹

۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۸

لورن کاویلا: ص ۵۹۱

لوساکا: ص ۲۷۷

لوئیزیانا: ص ۵۷۵

لیبی: ص ۴۶۲

لئون: ص ۳۶۳، ۳۷۲

م

ماناگالیا: ص ۳۷۲

ماتانزاس: ص ۱۰۸، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۹۳

ماداگاسکار: ص ۲۷۸

ماریل: ص ۱۸۴، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۸، ۴۸۰

۶۷۷

ماسایا: ص ۳۶۳، ۳۷۲

مالاکاسی: ص ۲۷۸

مالویناس: ص ۲۸۱

ماناگوا: ص ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۷

مانزانو: ۵۴۴

مانهاتان: ص ۲۲، ۶۰

مایوته: ص ۲۷۸

مراکش: ص ۲۵۹، ۲۶۰، ۵۹۰، ۶۶۸، ۶۷۳

کانادا: ص ۴۷، ۷۴، ۱۸۵، ۳۲۷، ۴۶۰، ۴۶۶

۶۱۴، ۶۱۷

کانکون: ص ۴۹۵، ۴۹۷، ۶۷۷

کایورامونا: ص ۵۸۱، ۵۸۳

کره: ص ۲۸۰، ۴۶۱

کره جنوبی: ص ۴۳۷

کلمبو: ص ۲۷۵

کلمبیا: ص ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۳۳

۲۳۴، ۲۳۹، ۲۸۲، ۴۶۸، ۴۹۹، ۶۶۹، ۶۷۵

۶۷۹

کنگو (زئیر کنونی): ص ۵۹، ۶۱، ۶۵، ۷۳

۶۶۳، ۶۶۷، ۶۸۰، ۶۸۱

کوموروس: ص ۲۷۸

کونتیری: ص ۶۰۴

کویت: ص ۶۱

کیگونا: ص ۵۹۱

کی وست: ص ۳۲۵، ۳۴۷

گ

گرانادا: ص ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۸۲، ۳۰۵، ۳۲۷

۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۵۷

۳۷۲، ۳۸۲، ۴۰۱، ۴۰۷، ۶۶۵، ۶۷۷

گواتمالا: ص ۳۴، ۴۴، ۶۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۳۴

۲۶۲، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۲، ۴۰۷

۴۶۷، ۴۶۸، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۶، ۶۶۳

۶۷۹

گواتمالاسیتی: ص ۵۷۴

گوادال کانال: ص ۷۱

گوادالوپ: ص ۴۶۸

گوام: ص ۷۱

گوانتانامو: ص ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۲۶۱

۲۸۲، ۳۲۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۵۴۴

۵۴۸، ۶۶۸

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶،
 ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳،
 ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴،
 ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵،
 ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۸۲، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱،
 ۳۶۱، ۵۸۵، ۶۷۱، ۶۷۵، ۶۷۸
 ویتنام: ص ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۱۰، ۲۴۰، ۲۴۲،
 ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۴۰۱، ۵۵۳،
 ۵۹۲، ۶۲۳، ۶۷۳، ۶۷۴

ه

هارلم: ص ۲۴

هالیوود: ص ۵۹، ۶۷

هاوانا: ص ۳۱، ۱۰۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۹۱، ۲۰۷،
 ۲۳۳، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۹، ۳۰۵،
 ۳۱۳، ۳۳۰، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۰۰،
 ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۴۷، ۴۷۹، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۴۸،
 ۵۸۸، ۵۹۳، ۵۹۶، ۵۹۹، ۶۰۷، ۶۶۸، ۶۷۰،
 ۶۷۲، ۶۷۹

هائیتی: ص ۴۴، ۳۱۲، ۴۶۸

هلحال: ص ۵۸۲، ۵۸۳

هلند: ص ۳۵، ۵۹، ۶۱، ۶۶۶

هندوراس: ص ۵۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۴۶۸

هندوستان: ص ۴۴۳

هنگ‌کنگ: ص ۴۳۷

هولگوئین: ص ۵۴۸، ۵۹۷

هیروشیما: ص ۶۱۹

ی

یاگوراماس: ص ۵۸۱، ۵۸۲

یمن: ص ۵۵۰، ۵۵۳

مصر: ص ۵۹، ۶۱، ۲۰۹، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱،
 ۲۷۹، ۶۶۷

مکزیک: ص ۴۴، ۶۰، ۷۴، ۱۷۲، ۲۰۹، ۲۱۰،
 ۲۸۲، ۳۲۹، ۳۴۰، ۳۷۲، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۹۵،
 ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۶، ۶۱۴، ۶۶۳، ۶۷۶، ۶۷۹،
 موریتانی: ص ۲۵۹، ۲۷۸، ۶۷۳

موزامبیک: ص ۲۵۶، ۲۶۴، ۴۰۱، ۵۵۳، ۵۵۴،
 ۵۹۰

موگادیسو: ص ۵۸۹

مونینگ: ص ۶۷۹

میامی: ص ۱۶۱، ۲۱۱، ۴۶۹

ن

نامیبیا: ص ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۸۷، ۶۰۴، ۶۲۲،
 ۶۷۵

نیکاراگوا: ۲۸، ۴۴، ۶۰، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹،
 ۱۷۹، ۲۱۴، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۸۲، ۳۰۵، ۳۰۸،
 ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۵،
 ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۶۱،
 ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۲،
 ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱،
 ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۶۴،
 ۴۶۶، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸،
 ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۸، ۵۲۶، ۵۵۱،
 ۵۶۹، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۷۹

نیوزلند: ص ۵۶۷

نیویورک: ص ۲۱، ۲۶۳، ۴۷۲، ۶۷۸

و

واشنگتن: ص ۲۰۷، ۲۱۰، ۴۶۰، ۴۶۴، ۴۷۱،
 ۴۷۲، ۶۱۵، ۶۶۵، ۶۷۷

ودادو: ص ۵۲۴

ونزوئلا: ص ۲۴، ۶۰، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۱،

احزاب و سازمان‌ها

الف

- اتحاد ملی برای استقلال کامل آنگولا - اونیتا :
ص ۵۸۶، ۶۰۱، ۶۸۱
- اتحادیه سازمان‌های انقلابی (او.آر.آی) : ص
۹۷، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵،
۱۲۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۶۶۴
- اتحادیه کارگران خدمات بهداشتی : ص ۵۳۳
- ارتش جبهه آزادیبخش ملی - اف.ا.ال.ان
(ونزوئلا) : ص ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰،
۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶،
۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۵، ۶۷۱
- ارتش خلق برای آزادی آنگولا (فاپلا) : ص ۶۰۱
- انجمن جوانان کمونیست (کوبا) : ص ۸۹، ۳۲۰،
۴۰۲، ۶۶۹، ۶۷۶، ۶۷۷
- انستیتو ملی اصلاحات ارضی - آی.ان.آر.
(کوبا) : ص ۱۱۸
- اوپک : ص ۳۵۵

ج

- جبهه آزادیبخش ملی (الجزائر) : ص ۵۹۰
- جبهه آزادیبخش ملی - اف.ال.ان (ونزوئلا) :
ص ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۵،
۶۷۱
- جبهه آزادیبخش ملی (ویتنام) : ص ۲۴۲، ۶۷۳
- جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست : ص ۲۸۲،
۳۱۵، ۳۳۵، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۳، ۳۷۷،
۳۸۱، ۳۹۱، ۵۱۱، ۶۶۵، ۶۷۹
- جبهه آزادیبخش ملی فاراباندومارتی - اف.ام.
ال.ان (السالوادور) : ص ۶۲۲
- جبهه انقلابی دموکراتیک - اف.دی.آر
- (السالوادور) : ص ۶۲۲
- جبهه پولیساریو : ص ۲۶۰، ۲۷۷، ۶۷۲
- جبهه ملی برای آزادی آنگولا - فنلا : ص ۵۸۶
- جنبش انقلابیون چپ - ام.آی.آر (ونزوئلا) :
ص ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱،
۶۷۲
- جنبش خلق برای آزادی آنگولا (مپلا) : ص ۵۸۶،
۵۸۸، ۵۸۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۸۰
- جنبش غیرمتعهدها : ص ۲۶۱، ۲۷۳، ۲۷۴،
۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۱،
۲۹۲، ۲۹۷، ۳۴۶، ۴۱۴، ۴۵۶، ۴۶۶، ۵۶۹
- جنبش نیوجول : ص ۶۶۵، ۶۷۷
- جوانان سوسیالیست آلمان غربی : ص ۶۲۱
- ح
- حزب آفریقائی برای استقلال کینه - بیائو و
جزایر کاپه وردیه : ص ۵۹۲
- حزب جمهوریخواه (آمریکا) : ص ۳۸۲، ۳۸۴،
۳۸۵
- حزب دموکرات مسیحی (السالوادور) : ص ۳۷۹،
۳۸۰
- حزب دموکرات مسیحی (پاناما) : ص ۳۵۶
- حزب سوسیالیست مردمی - پی.اس.پی (کوبا) :
ص ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۹
- حزب عمل دمکراتیک (ونزوئلا) : ص ۲۰۴، ۲۰۵،
۲۱۵، ۲۱۶، ۶۷۱
- حزب کارگر (بریتانیا) : ص ۶۲۱
- حزب کمونیست (اوروگوئه) : ص ۴۰۱
- حزب کمونیست (شیلی) : ص ۴۰۱

۲۹۶، ۲۹۸، ۳۲۵، ۴۳۳، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۸،
 ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۹، ۶۷۵
 سازمان وحدت آفریقا: ص ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸،
 ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۷۴
 سازمان یونسکو: ص ۴۴۳، ۴۵۴

ش

شورای جهانی صلح: ص ۳۵۷
 شورای میهن پرستان (ونزوئلا): ص ۲۱۵

ص

صندوق بین‌المللی پول: ص ۱۶۹، ۴۳۴، ۴۵۸،
 ۵۰۰

ف

فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری: ص ۳۵۷
 فدراسیون دانش‌آموزان تحصیلات متوسطه: ص
 ۳۲۰، ۴۰۲، ۵۲۳
 فدراسیون زنان کوبا: ص ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰،
 ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۴۲، ۴۸۲، ۶۲۹، ۶۷۶
 فراماسونری: ص ۲۳۲، ۲۳۴

ک

کمیته برخورد عادلانه نسبت به کوبا: ص ۶۶۸
 کنفدراسیون کارگران کوبا: ص ۹۱، ۳۵۷، ۶۷۰

گ

گروه ۷۷: ص ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۸، ۴۱۴، ۶۷۵

ی

یونیسف: ص ۵۳۴

حزب کمونیست (کلمبیا): ص ۲۳۹

حزب کمونیست (کوبا): ص ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۸۵،
 ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷،
 ۴۰۹، ۵۱۳، ۶۰۲، ۶۱۴، ۶۶۴، ۶۷۰، ۶۷۶،
 ۶۷۷

حزب کمونیست (ونزوئلا): ص ۲۰۱، ۲۰۲،
 ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰،
 ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴،
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۶۷۱، ۶۷۲

حزب متحد انقلاب سوسیالیستی (کوبا): ص
 ۱۰۹، ۱۹۸، ۶۶۴

حزب محاصره‌کار (تیگراکوا): ص ۲۱۴

حزب مردم (عنا): ص ۶۶۷

س

سازمان بهداشت جهانی: ص ۴۳۸

سازمان پیشگامان (کوبا): ص ۳۲۱، ۳۳۱، ۴۸۲،
 ۶۳۰، ۶۷۶

سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (او.ای.سی.
 دی): ص ۶۱۵، ۶۱۶

سازمان جوانان حزب متحد انقلاب سوسیالیستی
 (کوبا): ص ۸۹

سازمان جوانان کمونیست (ونزوئلا): ص ۲۲۳،
 ۲۲۷

سازمان خواربار و کشاورزی: ص ۴۵۲، ۴۵۳
 سازمان سوایو: ص ۲۷۷، ۶۷۵

سازمان سیا: ص ۲۳۷، ۳۵۳، ۴۳۷، ۴۶۹، ۴۷۰،
 ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۹۹، ۵۷۱، ۶۶۳، ۶۷۰، ۶۷۸،
 ۶۷۹

سازمان کشورهای آمریکائی: ص ۱۲، ۴۳، ۴۶،
 ۱۸۸، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۸۱، ۶۶۵

سازمان ملل متحد: ص ۲۴، ۲۶، ۴۳، ۴۶، ۶۰،
 ۷۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۶۹،
 ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۴

پیمان‌ها، بیانیه‌ها و کنفرانس‌ها

الف

- اتحاد برای پیشرفت : ص ۱۶۸ ، ۱۶۹
اجلاس بوگوتا : ص ۴۸ ، ۲۰۹
اعتراض‌نامه باراحوا : ص ۲۳۱
اعلامیه اقیانوس هند : ص ۲۸۰
اعلامیه حقوق بشر : ص ۱۲۸ ، ۶۷۰

ب

- برنامه کوتا : ص ۶۰۹
بیانیه ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ : ص ۶۳ ، ۶۶۶
بیانیه سناتور بریجز : ص ۵۶
بیانیه کاستاریکا : ص ۷۵
بیانیه کمونیست : ص ۶۲
بیانیه کنفرانس سران غیرمتعهد در هاوانا : ص ۲۵۳
بیانیه مکزیک - فرانسه : ص ۵۰۶ ، ۶۲۲
بیانیه مونته‌کریستی : ص ۱۲۸ ، ۶۷۰
بیانیه هاوانا : ص ۷۵ ، ۸۵ ، ۱۰۵ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۳ ، ۲۸۸ ، ۶۶۸ ، ۶۶۹

پ

- پیمان آند : ص ۲۸۲ ، ۳۵۶ ، ۶۶۵
پیمان ریودوژانیرو : ص ۶۱۵
پیمان سنتو : ص ۲۵۲ ، ۲۵۷ ، ۶۷۲
پیمان ناتو : ص ۲۵۲ ، ۲۵۵ ، ۲۶۱ ، ۳۲۵ ، ۴۵۹ ، ۴۶۰ ، ۴۸۵ ، ۴۹۲ ، ۶۱۵ ، ۶۱۶ ، ۶۷۲ ، ۶۷۳

ت

- توافق داخلی در زیمبابوه : ص ۲۵۸ ، ۶۷۳
توافق کمپ دیوید : ص ۲۵۸ ، ۲۷۹

د

- دثانت : ص ۲۶۴ ، ۲۷۵ ، ۳۳۰ ، ۴۴۲ ، ۴۶۱ ، ۵۹۲ ، ۶۷۴
دکترین مونرو : ص ۵۸ ، ۶۶۵ ، ۶۶۶

س

- سالت - ۲ : ص ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۷۵ ، ۳۲۵ ، ۴۵۸ ، ۴۸۵ ، ۶۷۴

ق

- قانون اصلاحات ارضی کوبا : ص ۳۳ ، ۳۵
قرارداد صلح زانحون : ص ۲۳۱

ک

- کنفرانس اونکتاد : ص ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۴۱۴ ، ۴۱۶ ، ۴۹۶ ، ۴۹۷ ، ۶۷۵
کنفرانس بین‌المجالس : ص ۴۴۷ ، ۴۶۶ ، ۴۹۰ ، ۴۹۴ ، ۴۹۸ ، ۵۰۶ ، ۵۶۳
کنفرانس جهانی لیما : ص ۲۸۴
کنفرانس سازمان وحدت آفریقا : ص ۲۷۸ ، ۵۹۸ ، ۶۰۲

- کنفرانس سران غیرمتعهد در الجزایر : ص ۲۵۷
کنفرانس سران غیرمتعهد در کلمبو : ص ۲۷۵
کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد (هاوانا) : ص ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۶ ، ۲۶۹ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۸۵ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۳۲۴ ، ۳۴۶ ، ۳۵۷ ، ۴۱۴ ، ۴۴۱ ، ۴۵۶ ، ۶۷۷
کنفرانس سه قاره (هاوانا) : ص ۲۰۹ ، ۲۳۳

۶۷۲، ۲۳۹

کنفرانس کانکون : ص ۴۵۸، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷

۶۷۵

مذاکرات کات : ص ۲۸۷

معاهدات کانال (پاناما) : ص ۴۶۷

معاهدهٔ برست-لیتوفسک : ص ۶۱۲

معاهدهٔ صلح ورسای : ص ۶۱۳

معاهدهٔ مونینخ : ص ۴۵۹، ۶۷۹

م

ماده اصلاحی پلات : ص ۲۶، ۵۳، ۶۶۶

مذاکرات شمال و جنوب : ۲۹۰، ۴۱۴، ۴۴۲





کوبا

۱۰۰
کیلومتر
۱۰۰
مایل



خلیج مکزیک



اطلاعات عمومی کوبا

- نام رسمی : جمهوری کوبا
- مساحت : ۱۱۰۹۸۲ کیلومتر مربع
- جمعیت : ۹۸۰۹۱۹۳ نفر (آمار تقریبی ۳۱ دسامبر ۱۹۷۸)
- زبان رسمی : اسپانیولی
- واحد پول : پزو
- تعطیلات رسمی : اول ژانویه ، روز آزادی - اول ماه مه ، روز جهانی کارگر - ۲۶ ژوئیه ، روز شورش ملی - ۷ دسامبر ، روز عزای ملی
- قلمرو آن شامل جزیره کوبا ، ۱۶۰۰ جزیره کوچک و جزایر مرجانی و جزیره جوانان است .
- نزدیکترین کشورها به کوبا ، هائیتی در ۷۷ کیلومتری شرق آن ، جامائیکا در ۱۴۰ کیلومتری جنوب شرقی آن ، ایالات متحده در ۱۸۰ کیلومتری شمال آن ، و مکزیک در ۲۱۰ کیلومتری غرب آن .
- طول ساحل شمالی آن ۳۲۰۹ کیلومتر و طول ساحل جنوبی آن ۲۵۳۷ کیلومتر .
- میانگین درجه حرارت در سال ، ۲۵/۴ درجه سانتیگراد
- حریم آبهای قانونی آن ۱۲ مایل و حریم ماهیگیری آن ۲۰۰ مایل است .

کلیان کوچک

فیدل کاسترو سخن می گوید

پس از سرنگونی سال ۱۹۵۹ بهلولی و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، این امکان برای اولین بار فراهم شد تا توده های مردم کشورمان مبارزات ستمدگان در سراسر دنیا مطلع شوند و همبستگی خود را با جنبش های رهایی بخش و انقلابات ضد امپریالیستی اعلام دارند. کتاب حاضر بخشی از اجریات ۲۶ ساله مبارزات مردم کوبا علیه امپریالیسم آمریکاست که از زمان زدن کاسترو رهبر اصلی انقلاب کوبا بازگو می شود.

از زمان پیروزی انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹ تا کنون، دستاوردهای این انقلاب آنچنان چشمگیر بوده است که حتی دشمنان آن را نیز مجبور به رسمیت شناختن آنها کرده است: محو بیکاری و تبعیض نژادی، ریشه کن ساختن یسواد، بهبود سطح زندگی مردم، ارتقاء منزلت و موقعیت زنان، گسترش بهداشت و آموزش عمومی، بسیج و تسلیح مردم در مبارزه پیگیر علیه امپریالیسم، پایان دادن به سلطه و نفوذ طبقات سرمایه دار و زمیندار بزرگ از حیات اجتماعی و سیاسی کشور و استقرار حکومتی بر پایه قدرت و سازمان های زحمتکشان کوبا، و بالاخره حمایت های مادی و معنوی از مبارزات و انقلابات ستمدگان در سراسر دنیا تنها بخشی از این دستاوردهای گویای انقلابی شمار می رود.

این کتاب که حاوی ۹۸ سخنرانی از فیدل کاسترو بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۱ می باشد، بعنوان گنجینه عظیمی از تجارب انقلابی و مبارزات ضد امپریالیستی می تواند در تحکیم همبستگی بین انقلاب اسلامی ایران و انقلاب کوبا عزیز افتد و همچنین در گسترش عظیم علیه صدام و امپریالیسم در خدمت مبارزین مسلمان و انقلابی کشورمان قرار گیرد.



کتابخانه ملی و اسناد

آدرس: صندوق پستی ۴۳۷-۱۵۷۴۵ منطقه پستی ۱۵، تلفن ۸۲۳۴۲۴